تفسیر ملا فتح الله از ص تا آخر قرآن
خلاصة المنهج

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ ص مکیه و هی ثمان و ثمانون آیه ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلی الله
روایت کرد که هر که سورهٔ ص بخواند حق تعالی بوزن جمیع کوهها مسخر داود علیه السلام
و با او تسبیح میکردند او را ثواب دهد و نگهدارد او را از گناهان کبیره و اصرار بر صغیره و از امام
محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که هر که در شب جمعه سورهٔ ص قرائت کند او را
خیر دنیا و آخرت دهد که هیچکس نداده باشد مگر پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب او را و اهل بیت
هر کرا او خواهد یا هر که با او باشد از اهل او حتی خادمی که در دنیا بخدمت او قیام نموده باشد و اگر چه او از
اهل شفاعت نبوده باشد بجهت برکت این سوره بسم الله الرحمن الرحیم

ص از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که صاد اسمی است از اسمای الهی که حق تعالی بآن سوگند
یاد فرموده و گویند که اشارتست به اسمی از اسمای حسنی که در اول آن صاد باشد چون صانع
و صابر و صمد و صادق یا اشارتست بصدق محمد صلی الله علیه و آله و سلم یا ایماست بصورت
محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بروایت ابن عباس نام دریائی ست که عرش الهی بالای آنست
و از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که صاد نام دریائی ست در آسمان و ابن جبیر گفته که دریائی ست
که حق تعالی بدان مردها را زنده گرداند میان دو نفخه نزد اهل حقیقت صاد فعل ماضی است و تقدیر این که

صاد محمد قلوب العارفین بالقرآن صید کرد دلها حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
دل عارفان را بقرآن و نزد بعضی دیگر قسم است بصاد صمدیت او در ازل و بصاد صبوریت او
تا ابد و بصاد صانعیت او بین الازل و الابد پس معنی آنست که سوگند میخورم بحقیقت صاد
وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ و بقرآنی که خداوند شرف است و شهرت و یا مشتمل است بذکر
احکام حلال و حرام و بیان اوامر و نهی ملک علام و ذکر قصص پیغمبران و اخبار امم سابقه ایشان
و ذکر بعث و نشور و یاد کرد آنچه محتاج است مکلف بآن از امور دنیویه و اخرویه جواب قسم اینکه
قرآن معجزهٔ بهترین پیغمبرانست یا واجب العمل بندگانست و صادق القول و لازم الاتباع و الاذعان
و اینکه کفار بآن نمیگروند بواسطه آن نیست که خللی و قصوری در وی یابند بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا
بلکه آنکسانی که نگرویدند باو از روسای قریش و غیر آن فِي عِزَّةٍ در نهایت تکبرند و سرکشی
از قبول حق وَشِقَاقٍ و در غایت مخالفت خدای و عداوت رسول او و بجهت آن بآن
نمیگروند و از متابعت آن ننگ دارند و در طریق مخالفت آن می پویند پس آیا اندیشه نمیکنند
در اینکه كَمْ أَهْلَكْنَا بسا هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از مشرکان مکه مِنْ قَرْنٍ از اهل
روزگار یعنی امم ماضیه بجهت آن استکبار و شقاق و تکذیب رسولان فَنَادَوْا پس ندا کردند
بنزد مشاهدهٔ عذاب باو بآواز بلند استغاثت کردند برسولان تا بفریاد ایشان رسند و آن
عذاب از ایشان دفع کنند اغاثت ایشان نکردند وَلَاتَ و نبود آن هنگام حِينَ مَنَاصٍ
هنگام گریختن و فرار کردن از عذاب آورده اند که عادت کفار مکه آن بود که چون کارزار بر ایشان
[illegible] شدی گفتندی که مناص یعنی [illegible] بریده و التجا بمفری برید حق تعالی از ینجا خبر میدهد که هیچ آنکه
[illegible] درص [illegible] هنگام [illegible] بدر مناص خواهند گفت
وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ [illegible] عجب داشتند کافران از آنکه آمد

بایشان بیم کننده از عذاب آلهی مِنْهُمْ که از قبیلهٔ ایشان یا از جنس ایشانست وَقَالَ
الْكَافِرُونَ پس گفتند ناگرویدگان مکه که هَذَا این بیم کننده سَاحِرٌ جادوئی کننده ایست
در آنچه از خارق عادت بمعجزه نماید كَذَّابٌ دروغگوئی هست در دعوی نبوت یا در
اسناد قرآن بخدا آورده اند که چون امیر المومنین حمزه ایمان آورد و دین اسلام روی
بقوت نهاد بیست و پنج کس از اشراف قریش که از جمله ایشان ولید مغیره بود که مهتر
ایشان بود و ابوجهل و ابی امیه و عتبه و شیبه و نضر بن حارث و هشام و عاص بن وایل
از روی اضطراب نزد ابوطالب آمدند و گفتند که تو بهتر و مهتر مائی آمدیم تا حکم کنی میان ما
و برادرزاده خود که سب [illegible] گی از سفیهان ما [illegible] که خود را حداث
نموده بر ایشان عرض م [illegible] ریب خورده از دین آبا و اجداد خود [illegible]
و بواسطه آن سبک تف [illegible] ن عا [illegible] سیده که از اطفای این نایره
عاجز شویم ابوطالب [illegible] طلبید [illegible] وی انبساط [illegible] زاده من این
جماعت قوم تواند و از تو [illegible] ند بالکلیه [illegible] ن منحرف و در مدعای ایشان تأمل نمای
حضرت فرمود که ای [illegible] مطلوب شما [illegible] حضرت گفتند از دست خدایان ما زبان کوتاه
کنی تا ما نیز متعرض تو و [illegible] ق نشویم حض [illegible] ود که من هم از شما تمنا دارم که یک کلمه مرا
یاری دهید تا بسبب [illegible] ب مسخر شما گردد [illegible] اطاعت شما کنند ابوجهل گفت اگر چه
میان ما و تو منازعتی هست اما کار بآن مرتبه نرسیده [illegible] کلمه بلکه ده کلمه مضایقه کنیم آن کلمه
کدام است حضرت فرمود که قل لا اله الا الله بیکبار اشراف [illegible] حضرت اعراض نموده بایکدیگر گفتند که
محمد همه خدایان ما را یکی کرد مقارن این حال جبرئیل [illegible] آیت آورد که کفار قریش از روی
تعجب میگویند که أَجَعَلَ الْآلِهَةَ آیا گردانید خدایان را
إلهًا واحدًا

یگانه و یکتا إِنَّ هَذَا بدرستی که قول محمد درین باب که یگانگی خداست لَشَيْءٌ عُجَابٌ هر آینه
چیزیست که نیک تعجب آورنده هست چه سیصد و شصت بت که ما داریم کار یک شهر مکه را راست
نمیتوانند کرد یک خدا چگونه کار جمیع عالم سازد وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ و بشتاب روان شدند از مجلس
ابوطالب جماعتی که مِنْهُمْ از رؤسای قریش که اشراف بودند و با یکدیگر میگفتند أَنِ امْشُوا آنکه
بروید وَاصْبِرُوا و شکیبائی ورزید عَلَى آلِهَتِكُمْ بر پرستش خدایان خود و ثابت قدم باشید
بر تحمل میثاق آن إِنَّ هَذَا بدرستی که این امر یعنی مخالفت محمد با و زیاده شدن اصحاب لَشَيْءٌ هر آینه
چیزیست یعنی حادثه ایست از حوادث و نوائب روزگار يُرَادُ که خواسته شده است بما یعنی اراده
دیر آفت که آن بر ما واقع شود پس از وقوع آن بما چاره نیست و دفع آن ممکن نه مَا سَمِعْنَا
بِهَذَا نشنیده ایم اینکه او میگوید از وحدانیت خدای و نبودن شریکان او فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ
در ملت باز پسین یعنی کیش عیسی که آخرین ملتهاست چه نصاری بر تثلیث قایل اند نه بر توحید
إِنْ هَذَا نیست این توحید که محمد میگوید إِلَّا اخْتِلَاقٌ مگر بر بافتنی از تردوی یعنی آن کذبی است که
خود بر بافته است و چون اشراف قریش خود را اشرف از پیغمبر میدانستند از جهت انکار اختصاص
قرآن و نبوت بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم کرده گفتند أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ آیا
فرو فرستاده شده است بر محمد قرآن مِنْ بَيْنِنَا از میان جماعت ما یعنی چونکه او در شرف و ریاست
از ما دون است پس چرا وحی باو مخصوص باشد حق تعالی میفرماید که بَلْ نه چنانست که ایشان میگویند که
قرآن بر بافته محمد است مخالف اعتقاد ایشانست و محض تقلید و حسد هُمْ فِي شَكٍّ و هنوز ایشان
در شک و شبهه اند مِنْ ذِكْرِي از وحی که قرآنست یعنی باعث انکار ایشان شک است در آنچه من
برسول خود انکار کرده ام [illegible] اینجهت تهدید ایشان میگوید که بدلایل حجج شک
ایشان زایل شود بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ هنوز نچشیده اند عذاب مرا یعنی در گاه که

عذاب مرا مشاهده کنند پس رنگ حسد از ایشان زایل شود و ملجا شوند بتصدیق و آنهنگام فایده
برایشان مترتب نشود بعد از ان از انکار اختصاص ایشان جواب داده میفرماید که أَمْ
عِندَهُمْ آیا نزد ایشانست خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ خزینهای رحمت و نعمت پروردگار تو
الْعَزِيزِ که غالب مطلق است در ملک خود که هرگز مغلوب نگردد الْوَهَّابِ ۝ بسیار بخشاینده
که هرچه بخشد بمستحق بخشد و بحسب مصالح عطا فرماید یعنی مفاتیح نبوت و رسالت در دست
کافران و بتصرف ایشان نیست تا به بعضی از صنادید قریش دهند بلکه نعمتی است و عطیه
از جانب حضرت عزت که بهرکه مستحق آن باشد و مقتضی حکمت و مصلحت او باشد ارزانی فرماید
أَمْ لَهُم آیا مر ایشانراست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمین
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست تا تصرف نمایند در امور ربانیه و تدابیر الهیه که مخصوص است
بحضرت عزت و چون ایشانرا دخلی نیست درین عالم جسمانی که در نهایت حقارت است
نسبت بخزاین او سبحانه پس چگونه توانند که دخل نمایند در ان و منصب نبوت را بهرکه خواهند دهند
و اگر چنانچه ایشان صلاحیت آن دارند که بتدبیر خلایق مشغول شوند و تصرف در تقسیم خزاین
رحمت الهی نمایند و مستحق نبوت از غیر آن امتیاز کنند فَلْيَرْتَقُوا پس باید که بالا روند فِي الْأَسْبَابِ
در نردبانهائی که بسبب آن بعرش رسند و بران قرار گیرند و در تدبیرات نظام عالم و امور
بنی آدم اشتغال نمایند و بهرکه ثواب دیدن ایشان باشد وحی فرستند و منصب رسالت دهند
و چگونه برین قادر باشند و حال آنکه جُندٌ مَّا لشکری اند یعنی لشکری در نهایت پستی و زبونی
هُنَالِكَ آنجا یعنی که در موضع بدر که موضع هلاکت ایشانست مَهْزُومٌ شکسته شده اند
و مغلوب گشته و ایشان مِّنَ الْأَحْزَابِ ۝ از قبیله آن گروهها اند که با رسول خدا جنگ کردند
یعنی زود باشد که در روز بدر یا خندق لشکرکشی کنند و با تو در مقام محاربه در آیند و مهزوم

ومغلوب

و مغلوب شوند و تو بر ایشان مظفر و منصور شوی و چون بجهت تکذیب ایشان غبار ملال
بر خاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می نشست از جهت حق تعالی تسلی او نموده فرموده که
ای محمد این تکذیب مخصوص بتو نیست بلکه كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از مشرکان مکه
قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح نوح را وَعَادٌ قوم عاد هود و عاد و هود را وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ
و فرعون که خداوند میخها بود موسی را مراد از اوتاد ملک و عز اوست و آنرا تشبیه کرده که طنابها که بدان
میخها استحکام ساخته باشند و سدی و ربیع و مقاتل و کلبی بر آنند که مراد چهار میخ است که مومنان را بان
معذب میساخت باین وجه که دو میخ را بر دستهای ایشان زدی و دو بپای و ایشانرا بر زمین انداختی
و رها کردی تا بمردی و یا مراد بسیاری خیمهای لشکر اوست که مستلزم کثرت لشکریان و توابع اوست
و بهر تقدیر فرعون تکذیب نمود موسی را وَثَمُودُ و جماعت ثمود صالح را بعد از اخراج ناقه از سنگ
و بجهت آن هلاک گشتند وَقَوْمُ لُوطٍ و دیگر تکذیب کردند قوم لوط لوط را وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ
و اهل ایکه که قوم شعیب بودند شعیب را أُولَٰئِكَ این گروه مذکور که تکذیب کردند الْأَحْزَابُ
همین گروهها اند که تکذیب پیغمبران کردند إِن كُلٌّ نبود هیچ یک از ایشان إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ
مگر تکذیب کرد فرستادگان را فَحَقَّ عِقَابِ ۝ پس سزاوار شد عقوبت من بر ایشان یعنی واجب گشت
معاقب ساختن ایشانرا آنچه حق عذاب و عقاب منست وَمَا يَنظُرُ و انتظار نمیکشند هَٰؤُلَاءِ
گروه قریش إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یک فریاد را یعنی نفخه اولی که همه بمیرند مَّا لَهَا
نیست آن صیحه را مِن فَوَاقٍ ۝ هیچ رجوعی یعنی البته واقع شود و هیچکس نتواند که آنرا باز گرداند آورده اند که
در مجلسی آیت وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ نازل گشت کفار قریش گفتند که محمد دعوی میکند که
روز قیامت صحایف اعمال ما بدست چپ خواهند داد پس بر سبیل استهزا دعا کردند وَقَالُوا
رَبَّنَا و گفتند پروردگار ما عَجِّل لَّنَا بشتاب بده قِطَّنَا نامه اعمال ما که محمد ما را بدان وعید میکند

قَبْلَ یَوْمِ الْحِسَابِ پیش از روز شمار و یا آنکه از روی تعجیل بره بما نصیب عذاب را که محمد
بدان تهدید میکند و نظیر اینست که نضر بن حارث گفت اللهم ان کان هذا هو الحق فامطر علینا
حجارة یعنی بار خدایا اگر نصب امامت و خلافت علی ابن ابیطالب از جانب تست پس سنگ را بما بباران
فی الحال سنگی از آسمان نازل شد و بر سر او خورد و او را هلاک کرد و در بارهٔ او آیهٔ سأل سائل فرود
آمد و چون خاطر عاطر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم از استماع این نوع سخنان ملول شد
حق تعالی فرمود اِصْبِرْ شکیبائی کن عَلٰی مَا یَقُوْلُوْنَ بر آنچه میگویند از تکذیب و استهزا تا وقتی که
امر بقتال نازل شود وَاذْكُرْ و یاد کن عَبْدَنَا دَاوُدَ بندهٔ ما را داود و ذکر قصه داود علیه السلام
درین مقام بجهت زیادتی و تهدید ایشانست و یا امر است بثبات قدم پیغمبر در جمیع امور مفروضه و عدم
ترک مذنب یعنی ای محمد بذکر قصه داود که متضمن ترک مذنب است معصیت الهی را در چشم کفار بزرگ
گردان و بگو که داود با وجود علو مرتبه و رتبه نبوت و بکای دایم و غم لازم چون ترک مذنب کرد حق تعالی
او را در معرض عتاب خطاب با او کرد و بعد از استغفار و تضرع بسیار از سر او درگذشت پس شما که
از اهل کفر و معصیت و شرک و طغیان باشید و با وجود این زبان باستهزا گشائید هیچ میدانید که
عذاب شما تا چه مرتبه باشد و یا ای محمد صابر باش بر قول و فعل کفار و مصابرة نما بر اذیت ایشان
و تحمل آزار ایشان و بجد تمام از ترک مذنب مجتنب شو تا معاتب نشوی بعتاب رب الارباب
و متذکر شو قصه داود را ذَا الْاَیْدِ که خداوند قوت بود در دین و در تحمل مشقت و ایذا از امت
و یا در عبادت چه نصف شب را صرف عبادت میکرد و روزی روزه میداشت و روزی افطار
و این سخت تر است از صیام دهر زیرا که دوام صوم موجب عادت است که مستلزم قلت ریاضت است
و یا قوی بود در حرب دشمنان و غالب مطلق بر ایشان و قوت او در محاربه بمرتبه بود که یکی را سنگی زد
آن از پشتش بدر آمد و بدیگری خورد و او را نیز هلاک کرد اِنَّهٗ اَوَّابٌ بدرستی که او بسیار رجوع کننده

بود از مکروهات و باز گردنده بمرضیات ما و با وجود این چون ترک مذنب نمود ولی بعتاب ما
معاتب گشت و از جملهٔ نعم عظیمه که با او عطا فرموده بودیم این بود که اِنَّا سَخَّرْنَا بدرستی که
ما رام کردیم الْجِبَالَ مَعَهٗ کوهها را با او تا هر جا که میخواست با او میرفتند یُسَبِّحْنَ تسبیح خدای
میکردند بموافقت او بِالْعَشِیِّ بهنگام شبانگاه وَالْاِشْرَاقِ و بوقت روشن شدن روز که
صباح است و تسبیح جمادات یا بواسطه خلق اصوات در ان یا خلق لسان که بان تسبیح حاصل میشود
و ازین قبیل است تسبیح سنگریزه بر دست سید انبیا وَالطَّیْرَ و نیز مسخر کردیم مرغانرا مَحْشُوْرَةً
در حالتی که جمع کرده شده بودند و نزد وی صف در صف زده بر بالای سر وی بموافقت او بتسبیح ما
مشغول میشدند کُلٌّ هر یک از کوهها و مرغان لَهٗ مر او را یعنی مر تسبیح او را اَوَّابٌ باز گردنده بودند
یعنی در محلی که داود به تسبیح لب میگشود هم جبال و طیور رجوع با او کرده تسبیح ما میکردند
و همچنانکه جبال و طیور را مسخر فرمان او کردیم زمام اختیار رعایا را نیز در کف کفایت او نهادیم
وَشَدَدْنَا مُلْكَهٗ و محکم کردیم پادشاهی او را بکثرت لشکر و بسیاری پاسبان چه هر شب سی
و شش هزار مرد پاس خانهٔ او میداشتند و یا بسبب قدرت او بر بافتن زره بسیار و ساختن
آلات کارزار و یا بواسطه کوتاه کردن دست ظالمان و دعای مظلومان و گویند استحکام ملک او
بدان بود که حق تعالی از آسمان زنجیری فرستاد و آنرا بالای محکمهٔ داود معلق ساخت و از مدعی
و مدعی علیه هر کدام که بر حق بودندی دست ایشان بان رسیدی و آن دیگری بر اخذ آن قادر
نبودی عکرمه از ابن عباس روایت کرده که دو مرد از بنی اسرائیل پیش داود آمدند یکی بر دیگری
دعوی گاوی کرد مدعی علیه انکار آن معنی نموده داود مدعی را امر کرد باحضار گواه او گفت گواه
ندارم داود گفت امروز بروید تا در کار شما اندیشه کنم ایشان برفتند و در شب بداود نمودند که
فردا مدعی علیه را بقتل رسان و چون روز شد داود بجهت عدم ثبوت حد شرعی بر وجوب قتل

مدعی علیه تعلل کرد شب دیگر نیز بقتل او امر کردند داود دران روز نیز توقف نمود تا سبب قتل
بر وی واضح شود شب سیوم بآن معاتب شده علی الصباح مدعی علیه را حاضر ساخت و بقتل او حکم
فرمود مدعی علیه گفت مرا بی حجتی و سببی بقتل امر میکنی داود گفت سه شب است که مرا بقتل تو امر
میکنند مامور نیستم بطلب گواه و اثبات حجت مدعی علیه چون دانست که البته کشته خواهد شد اعتراف
نمود بسبب قتل خود و گفت یا نبی الله پدر این مرد را بکشتم و گاو او را بستدم مامور شدن تو بقتل من
بجهت همین است داود بفرمود تا او را بقتل رسانیدند چون این خبر بمیان بنی اسرائیل فاش شد
خوف و هیبت او بر ایشان نشست چنانکه فرمود و هر کلامی که موافق حق باشد و مطابق واقع
وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ و دیگر دادیم او را حکمت یعنی نبوت یا کتاب زبور یا کمالیت حلم
و تمامیت علم یا هر کلامی که مطابق و موافق واقع باشد وَفَصْلَ الْخِطَابِ و کلامی خالص از
التباس و پاکیزه از شبهه که مخاطب بر وجه سهولت مقصود خود را از ان یافتی و یا سخنی که جدا
کننده خصمان باشد بسبب تمیز صواب از خطا و حق از باطل و صحیح از فاسد یعنی علم احکام
قضایا و حکومات و تدبیرات ملکی و سیاسات و از امیر المومنین صلوات الله علیه مرویست که
فصل خطاب بینه است بر مدعی و یمین بر منکر و فی الحقیقت کلام خصمان بدین حکم منفصل میشود
و اینکه اما بعد را فصل خطاب میگویند جهت آنست که آن کلمه فاصله است میان حمد الهی و نعت نبوی
و میان غرضی که مقصود است از رسالت و کتاب علم الهدی در تنزیه الانبیا و بعضی دیگر از مفسران
آورده اند که اوریای بن حیان که برادر داود بود زنی را خطبه کرد و نزدیک بآن رسید که باوی
عقد کنند اولیای زن را باوی نزاع واقع شد و بواسطه آن آن زن را بوی ندادند داود بعد از
امتناع ایشان ازین معنی آن زن را خواستگاری کرد و اولیای زن بواسطه حرمت پادشاهی
و پیغمبری خطبه قبول کردند و وی را نود و نه زن بود آن زن نیز بحباله خود آورد اوریا از استماع این قضیه

معموم

مغموم شد و چون که طریق ندب که مقتضی آن بود که داود دفع آن نزاع کرده اولیای زن را
بقبول خطبه اوریا راضی سازد و او ترک این ندب نموده از برای خود خطبه فرمود حق تعالی بجهت
تنبیه او برین ترک اولی دو فرشته را بصورت دو مرد خصم کننده باهم نزد او فرستاد بر وجهی که
مذکور خواهد شد نزد بعضی دیگر از اهل تفسیر آنست که اهل زمان داود علیه السلام را عادت بود که بالتماس
برادر از سر زن خود بگذرد و طلاق دهد تا او بآن متزوج شود و این صورت عادت مواخات
و طریقه مودت و مصادقت ایشان بود و در روایت آمده که بهمین طریقه انصار با مهاجر
مواصلات میکردند و چون داود آوازه حسن و جمال زن اوریا بشنید از و التماس طلاق
نمود و او زن را طلاق داد داود او را عقد کرد و از و سلیمان بوجود آمد و چون طریق
ندب مقتضی آن بود که داود بجهت عظم منزلت و ارتفاع مرتبت و رفعت شان و کثرت
زنان از او که یک زن بیش نداشت التماس طلاق نکرد ازین سبب حق تعالی بر سبیل تنبیه او
دو فرشته فرستاد و ایشان بیامدند و دستوری خواستند دربان گفت امروز روز
عبادتست روز دیگر بیائید ایشان بازگشتند و از راه بام بیامدند و از سوراخ محراب
داخل گشتند و حق تعالی حبیب خود را بجهت حفظ نفس از ترک مندوب ازین قصه خبر میدهد
و میگوید که وَهَلْ أَتَاكَ و آیا آمد بتو نَبَأُ الْخَصْمِ خبر آن گروه که خصومت کننده بودند
إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ وقتی که بالا رفتند بر سور غرفه یعنی بر دیوار بلند بر بالاخانه که
محل عبادت او بود در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل بصورت دو خصم نزد وی آمدند و با
هر یک جمعی از ملایک بودند و حضرت داود روزها را قسمت فرموده بود روزی حکم فرمودی
و روزی عبادت کردی و روزی وعظ گفتی و روزی بمهمات خاصه خود اشتغال نمودی
روز عبادت بالاخانه بر آمدی و پاسبانان بر حوالی او ایستاده مردم را از دخول منع کردندی

وآن ملایکه بعد از منع دربانان بعبادت خانهٔ داود بالا رفتند اِذْ دَخَلُوا ناگاه درآمدند
عَلٰی دَاوٗدَ بر داود علیه السلام و داود ایشانرا بدید فَفَزِعَ مِنْهُمْ پس بترسید از ایشان
زیراکه بصورت عجیب در غیر محل و بی اجازت از بالای سور غرفه که برخلاف عادت است
و غیر طریق معتاد بود درآمدند تا آنکه نزد او بنشستند و چون یکبار نظر او بر ایشان افتاد
بهم برآمد و ترسان و هراسان گشت و گمان برد که دشمنان وی‌اند که بقصد قتل او آمده‌اند ملایکه
چون دهشت و خوف او را مشاهده کردند قَالُوْا گفتند باو لَا تَخَفْ مترس که ما خصمان توایم
بلکه ما دو گروهیم خَصْمَانِ که خصم یکدیگریم بَغٰی بَعْضُنَا ستم کرده‌اند و چیره شد از ما عَلٰی بَعْضٍ بر برخی دیگر
و این را بر سبیل فرض و قصد بعرض گفتند که اگر نه کذب ملایکه لازم آید و آن منافی عصمت است
و حقیقت معنی بآن راجع است که اگر بالفرض ما خصم یکدیگر باشیم و بعضی دیگر از ما تعدی بر بعضی کنند
در رفع حکومت بسوی تو کنیم فَاحْکُمْ بَیْنَنَا بِالْحَقِّ پس حکم کن میان ما براستی و درستی وَلَا
تُشْطِطْ و جور مکن در حکم کردن میان ما و از حق دور مشو وَاهْدِنَا و راه نما ما را اِلٰی سَوَآءِ
الصِّرَاطِ براه میانه که طریق عدل است داود علیه السلام فرمود که رفع حکومت کنید تا آنچه محض
عدل باشد حکم کنم یکی از آن گروه گفت که ای داود معروض ما اینست که اِنَّ هٰذَآ بدرستی که این مرد
اَخِیْ برادر منست در دین ما در صداقت و الفت یا در شرکت و خلطه لَهٗ تِسْعٌ وَّتِسْعُوْنَ نَعْجَةً
مر او را نود و نه میش است وَّلِیَ نَعْجَةٌ وَّاحِدَةٌ و مرا یک میش این کنایتست از زوجات
فَقَالَ پس گفت مرا اَکْفِلْنِیْهَا بگردان مرا کفیل آن تا از برای نفس خود کفالت محافظت آن کنم
با سایر اموال خود همچنانکه سایر خود قیام مینمایم مراد آنست که آنرا نصیب من گردان وَعَزَّنِیْ
و غلبه کرد بمن فِی الْخِطَابِ درین مخاطبه و مجادله و نگذاشت که در آن تعلل کنم و با غالب شد
در مباحثه خطبه زن و خود بآن متزوج شد چون داعی رفع دعوت خود کرد قَالَ گفت داود

مراورا که درین دعوی صادق باغی یا آنکه بعد از اعتراف مدعی علیه باو گفت که لَقَدْ ظَلَمَکَ
بتحقیق که ستم کرده است بر تو برادر تو بِسُؤَالِ نَعْجَتِکَ بخواستن میش تو و اضافه آن
کردن اِلٰی نِعَاجِهٖ بسوی میشهای خود بعد از حکم دعوی بطریق موعظه و ترغیب خصمان در اختیار
عادت شرکای صالح فرمود که وَاِنَّ کَثِیْرًا و بدرستی که بسیاری مِّنَ الْخُلَطَآءِ از شرکا که
مالها بهم خلط میکنند لَیَبْغِیْ هر آینه ستم میکنند بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ بعضی از ایشان بر برخی و زیاده
از حق خود طلب میکنند اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مگر آنکه گرویده‌اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند
عملهای شایسته در میان یکدیگر وَقَلِیْلٌ مَّا هُمْ و بسیار اندک‌اند ایشان در میان شریکان
ملاحظهٔ حق مینمایند و اکثر ایشان در صدد آنند که بر یکدیگر ستم کنند و چون ملایکه بعد از استماع
این کلام برخاستند و غایب شدند و داود ازین امر منتقل شد وَظَنَّ دَاوٗدُ و گمان برد
داود اَنَّمَا فَتَنّٰهُ انکه امتحان و آزمایش کردیم او را درین حکومت فَاسْتَغْفَرَ پس طلب
آمرزش کرد رَبَّهٗ از پروردگار خود دران فعل وَخَرَّ و بر روی افتاد رَاکِعًا در حالتی که
سجده کننده را رکوع گفته زیرا که رکوع میداشت وَّاَنَابَ و بازگشت بخدا و پشیمان شد
از ترک مندوب در خبر است که داود چهل روز سر از سجده برنداشت مگر برای نماز گذاردن
و چندان بگریست که باب چشم وی گیاه برآمد و هیچ بار آب نخوردی مگر چهار دانگ آن آب
چشم او بودی فَغَفَرْنَا لَهٗ پس آمرزیدیم او را ذٰلِکَ آن ترک ادبی که از او استغفار کردی
یعنی از ترک مندوب او درگذشتیم و توابی که مترتب میشد بران فعل مندوب باو عطا فرمودیم
وَاِنَّ لَهٗ و بدرستی که مر او را عِنْدَنَا نزدیک ما لَزُلْفٰی هر آینه مرتبه قربست و کرامت وَحُسْنَ
مَاٰبٍ و مر او راست نیکوئی بازگشت در بهشت و مخفی نیست که استغفار داود بر سبیل
انقطاع بود از ماسوای و توجه تمام بمولا و غایت ذلت و خضوع بعبادت و سجود

برای حضرت معبود و بعضی از مفسران اهل خلاف و قصه خوانان این قصه را بر وجهی ایراد
کرده اند که عقل و شرع از قبول آن ابا میکنند و تفصیل این کلام و ابطال اقوال مخالفان
درین باب علی الوجه التام در منهج الصادقین سمت تحریر یافته والیه المرجع وحسن مآب
القصه چون داود علیه السلام توجه نمود بحضرت مولی و منقطع شد از جمیع ماسوای حق تعالی
منصب خلافت را باو عطا نمود و فرمود که یَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ ای داود بدرستی که
ما کردانیده ایم ترا خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ جانشین خود در زمین یعنی تدبیر امور بندکان را
در کف کفایت تو نهادیم همچنانکه سلاطین که غیر خود را خلیفه و جانشین خود میکردانند بر بعضی
بلاد و تدبیر آن بلاد را بدو تفویض میکنند فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ پس حکم کن میان مردمان
بِالْحَقِّ براستی و درستی یعنی بر وفق امر ما اشیا را در موضع حق وضع نما وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى
و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای او را که اگر تابع نفس شوی و بخلاف حق حکم کنی فَيُضِلَّكَ
پس گمراه سازد ترا هوای نفس و بگرداند ترا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا که آن جاده شریعت
و دلایل واضحه است بر اثبات طریق حق إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه يَضِلُّونَ گمراه شوند
و بگردند عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا و عمل نکنند بآن لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مر ایشانراست
عذاب سخت بِمَا نَسُوا بسبب آنکه فراموش کردند يَوْمَ الْحِسَابِ روز شمار و جزای کردار او را
و اعراض نمودند از ذکر آن یعنی بجهت مخالفت حق و پیروی هوای نفس از یاد آخرت غافل شدند که
اگر متذکر آن می بودند ملازمت حق و مخالفت هوا میکردند نه بعکس پس پیروی حق کن که طریق نبوت است
طبیعت طریق ضلالت و راه باطل مکن که نقیض اراده حضرت خالق است چنانکه میفرماید که
وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست
بَاطِلًا آفریدنی بعبث و بیفایده که غرضی بر آن مترتب نشود و در و حکمتی و مصلحتی نباشد بلکه برای آنکه

استدلال

استدلال کنند برای وجوب واجب الوجود قدرت کامله و حکمت شامله او ذَلِكَ آن
آفریدن اشیا بر وجه بطلان بدون حکمت و مصلحت آن ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا گمان آنست که
کافر شدند و بحکمت او نگرویدند فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای مر آنانرا که نگرویدند و گمان باطل
بردند مِنَ النَّارِ از آتش دوزخ مراد آنست که کفار می پندارند که ما آسمان و زمین را باطل
خلق کرده ایم بی آنکه غرض بآن متعلق باشد و این مستلزم آنست که مصلح و مفسد و متقی و فاجر
در درجه مساوی باشند نه چنانست که کفار میکویند أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا آیا کردانیدیم
آنانرا که تصدیق نمودند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته در ثواب
و مرتبه كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ مانند تباه کاران و عصیان کنندکان در زمین یعنی مثل
کافران بی دین أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ یا کردانیدیم پرهیزکارانرا یعنی کسانی را که بجهت خوف
عقاب از معاصی پرهیزند كَالْفُجَّارِ مانند تباه کاران و نابکاران که بانواع معاصی مشغول اند
یعنی هرگز مشرکان و فاجرانرا مثل اهل ایمان و تقوی نکردانیم بلکه مرتبه بلند و درجه ارجمند نامزد
متقیان و صالحان است و مرتبه که در نهایت دنائت باشد منزل کافران و فاجران و بعد ازان
بجهت ترغیب مردمان بمتابعت قرآن به پیغمبر خود خطاب میکند و میکوید که كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ
فرو فرستادیم آنرا إِلَيْكَ بسوی تو مُبَارَكٌ برکت داده شده یعنی کتابی بسیار خیر و منفعت
لِيَدَّبَّرُوا تا تدبر کنند و اندیشه نمایند آيَاتِهِ در آیتهای آن کتاب یعنی تامل کنند در حقیقت
معانی آن و تفسیر آن بر وفق مراد حضرت باری تنزیل نمایند وَلِيَتَذَكَّرَ و تا پند پذیرند بمواعظ
آن أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقلهای پاکیزه و چون او سبحانه ایراد ابتلاء داود نمود حکایت
سلیمان را و امتحان او را بیاد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم میدهد و میکوید که
وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ و بخشیدیم مر داود را سُلَيْمَانَ فرزندی که آن سلیمانست نِعْمَ الْعَبْدُ

قصه سلیمان علیه السلام

نیکو بنده بود سلیمان اِنَّهُ اَوَّابٌ بدرستی که سلیمان رجوع کننده بود بدرگاه ما و منقطع از ما سوای
در همه افعال و در جمیع احوال پس ای محمد یاد کن قصه اورا اِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ وقتی که عرض کرده شدند
بروی بِالْعَشِيِّ باخر روز الصّٰفِنٰتُ اسپان ایستاده بر سه قایمه و بر کناره سم از قایمه چهارم و این
از جمله صفت پسندیده اسپانست الْجِيَادُ اسپان نیک و کلبی گوید که آن هزار اسپ بود که سلیمان
با کفار دمشق و نصیبین کارزار کرده بود و آنهارا از ایشان گرفته و بروایت مقاتل داود علیه السلام
با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسپ از ایشان اخذ نموده و میراث بسلیمان رسیده و نزد بعضی دیگر اسپان
دریائی بودند و پر داشتند و دیوان برسم تحفه از برای او آورده بودند و پس بر تقدیر سلیمان بعد از
نماز پیشین بر کرسی نشسته بود و چون اسپانرا بروی عرض کردند وی بآن مشغول شد تا آنکه
بسبب آن از نماز نافله یا وردی که در آخر روز داشت باز ماند و چون نهصد از اسپانرا بر آن
عرض کردند نگاه کرد آفتاب فرو رفته بود فَقَالَ پس گفت اِنِّيْ اَحْبَبْتُ بدرستی که من برگزیدم
حُبَّ الْخَيْرِ دوستی مال را و عرب خیل را خیر میگویند بجهت آنکه خیر بسیار متعلق است باو چنانکه حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که الخیل معقود بنواصیها الخیر الی یوم القیمة یعنی اسپانرا
بسته شده است خیر و نیکوئی تا بروز قیامت یعنی اختیار کردم دوستی خیل را و باز ماندم بجهت آن
عَنْ ذِكْرِ رَبِّيْ از یاد پروردگار خود که آن ورد آخر روز یا نافله است حَتّٰى تَوَارَتْ
تا آنکه پوشیده شده آفتاب بِالْحِجَابِ بپرده شب و ذکر ضمیر بدون مرجع آن که شمس است
بجهت دلالت لفظ عشی است بر آن پس سلیمان بسبب فوت ورد یا نماز نافله غمگین شده و بجهت
تدارک آن باصحاب خود گفت که رُدُّوْهَا باز گردانید آن اسپانرا عَلَيَّ بر من و چون باز گردانیدند
فَطَفِقَ پس در ایستاد و میسود شمشیر را مَسْحًا سودنی بِالسُّوْقِ بساقها که اسپان یعنی ایشانرا
پی کرد وَالْاَعْنَاقِ و بگردنهای ایشان یعنی ببرید گردنهای ایشانرا و همه را در راه خدا قربان کرد

وتصدق

وتصدق نمود بجهت کفارت آنچه از و فوت شده بود و از جمله هزار اسپ صد اسپ باقی ماندند
و هر اسپ نیکو که هست از نسل آنهاست عبد الله عباس از امیر المومنین صلوات الله علیه نقل کرده که
ضمیر ردوها راجع بآفتابست و مراد از ذکر نماز عصر است که از سلیمان بسبب مشغول با سپان
فوت شد و آفتاب غروب کرد و چون اشتغال سلیمان باسپان بجهت اراده جهاد بود با دشمنان
نه بسبب تفرج و حظ نفس از ین جهت باذن حق سبحانه فرشتگانرا که موکل آفتاب اند امر کرد که
ردوها علی باز گردانید آفتاب را برای من ایشان آفتاب را باز گردانیدند تا بموضع عصر رسید
و او نماز را ادا نمود اسکه آفتاب بدعای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در صهبای خیبر
بعد از غروب باز گشت و بجای عصر آمد تا امیر المومنین صلوات الله علیه نماز بگذارد و مشهور و معروفست
و کسی منکر آن نیست و در سورة المائده مذکور شد که از برای حضرت امیر المومنین علیه السلام دو بار
آفتاب مراجعت کرد یکبار بدعای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و بار دیگر بدعای
وی علیه السلام و همه اقاویل مفسران درین باب و بیان صحت و فساد هر یک از آن در منهج
الصادقین بر وجه ابسط سمت ذکر یافته آورده اند که سلیمان صد زن داشت روزی در مجلس گفت
امشب گرد این زنان بر آیم تا خدا مرا از ین صد زن پسر دهد که در راه خدا جهاد کنند و کلمه
ان شاء الله تعالی نگفت اتفاقاً هیچکدام حامله نشدند مگر یک زن که او هم پسری مرده آورده بود
او را در آورد و بر تخت سلیمان انداخت و بجهت ترک مندوب که آن نگفتن کلمه ان شاء الله تعالی
بود حق تعالی باو خطاب کرد چنانکه حبیب خود را صلی الله علیه و آله و سلم از آن خبر میدهد که
وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمٰنَ و بدرستی که ما امتحان و آزمایش کردیم سلیمانرا وَاَلْقَيْنَا و انداختیم
یعنی زن او را ملهم ساختیم تا انداخت عَلٰى كُرْسِيِّهٖ بر بالای تخت او جَسَدًا تنی بی روح که
پسر مرده او بود سلیمان چون دانست که آن بسبب ترک کلمه ان شاء الله تعالی بود و از آن

پشیمان شد ثُمَّ اَنَابَ پس باز گشت بخدا بر وجه انقطاع و بدعا و نماز مشغول شد
از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که فرمود که بحق آنخدائی که نفس محمد بیداوست که اگر
سلیمان بکلمهٔ انشاء الله مترنم میشد حق تعالی صد پسر باو میداد تا همه در راه خدا جهاد میکردند
و چونکه ترک آن مندوب نمود معاتب شد و ازین سعادت محروم ماند و تنبیه نیست که ترک کلمهٔ انشاء الله
مقتضی آن نیست که از سلیمان صغیره و کبیره واقع شده باشد چه ذکر آن نکرد اما در خاطر او بود
و اعتقاد بآن داشت الا آنست که بجهت ایمن شدن از کذب بحسب ظاهر او را مندوب بود که
متذکر آن شود و اقوال قصه خوانان و ضعفای مفسران که از یهود درین قصه نقل کرده اند مستلزم
کفر و زندقه است و دفع و رد آن بر وجه اصح در منهج الصادقین سمت ذکر یافته حاصل که چون
سلیمان ترک مندوب کرد از روی نیاز توجه نمود و زبان بمناجات کشود قَالَ گفت
رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا در آنچه از من صادر شد از ترک مندوب وَهَبْ
لِي مُلْكًا و ببخش مرا پادشاهی لَا يَنْبَغِي نسزد و نشاید لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي هیچ یکی را
پس از من تا حین ملکی معجز من باشد إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ بدرستی که توئی بخشنده که
هر چه خواهی بهر که خواهی دهی و چونکه سلیمان دانست که استدعای ملکی چنین از خدای تعالی اصلح است
بامور دینیه و سبب کثرت طاعات و عبادات بندگان میشود ازین جهت این دعا کرد مانند آنکه
شخصی از ما دعا کند که بار خدایا مرا غنی ترین اهل روزگار من گردان این دعا بر وجه جمیل خواهد بود
گاهی که دانسته باشد که این نسبت بحال آن اصلح است و داعی آن متصف نخواهد بود بانکه
بخل داشته باشد که خدای تعالی غیر او را مالی بدهد و چون دعای سلیمان بر وجه اصلح بود ازین جهت
حق تعالی اجابت آن نمود و فرمود که فَسَخَّرْنَا پس رام کردیم لَهُ الرِّيحَ مر او را باد بر وجهی که
تَجْرِي بِأَمْرِهِ میرفت بفرمان او رُخَاءً از روی نرمی و خوشی نی آنکه او را متحرک و مضطرب سازد

و با فرمان

و با فرمان بردار که اصلا مخالفت او نمیکرد حَيْثُ أَصَابَ هر جا که قصد کرده بود مرویست
که حق تعالی بر وجهی باد را مسخر وی کرده که روزی در صباح او را از ایلیا برداشت و در وقت
چاشت بغزوین آورد و در شبانگاه بکابل رسانید وَالشَّيَاطِينَ و مسخر کردیم مر او را از جنس
دیوان كُلَّ بَنَّاءٍ هر بنا کننده که بر وفق مدعای او عمارتها میساخت از شهرهای بزرگ
و قلعهای بلند و از جمله آن بیت المقدس است وَغَوَّاصٍ و هر شناور رونده در دریا تا بجهت
آن انواع جواهر بیرون آورند وَآخَرِينَ و دیگر مسخر او گردانیدیم دیوان دیگر را مُقَرَّنِينَ
که با هم بسته شده بودند دو دو و سه سه و چهار چهار فِي الْأَصْفَادِ در غلهای آهنین
یعنی بعلهٔ شیطان کار فرمودی و متمردان ایشان را در بند کشیدی تا شر ایشان بمردم نرسد
و چون حق تعالی بجهت صلاح دین و دنیا پادشاهی چنین باو ارزانی فرمود او را گفت که
هَذَا این پادشاهی باین عظمت و شوکت عَطَاؤُنَا بخشش ماست بتو فَامْنُنْ
پس عطا کن از آن بهر که خواهی أَوْ أَمْسِكْ یا منع بخشش کن و باز دار آنرا از هر که خواهی
یعنی تصرف کردن در آن بمشیت تست بِغَيْرِ حِسَابٍ در حالتی که آن اعطای بحساب نیست
و امساک یعنی روز قیامت محاسب نخواهی شد بر اعطا و امساک آن وَإِنَّ لَهُ و بدرستی که مر سلیمان را
عِنْدَنَا لَزُلْفَى نزدیک ما قرب و مرتبه ایست یعنی مقرب درگاه صمدیت و از نزدیکان بارگاه
احدیت بود با وجود ملک عظیم که در دنیا داشته وَحُسْنَ مَآبٍ و مر او راست نزدیک ما
نیکوئی بازگشت که درجات جنانست و بعد از ذکر امتحان سلیمان در بیان ابتلای ایوب
میفرماید وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ و یاد کن ای محمد بندهٔ ما که ایوب بن عیص است عم
و او در زمان یعقوب پیغمبر بود که دختر او را که ماليا نام داشت بعقد خود آورده بود إِذْ نَادَى
چون بخواند رَبَّهُ پروردگار خود را یعنی بعد از آنکه بجهت ترک مندوب نعمت خود را از و سلب

شرح بعضی از قصه ایوب ع

کرده بود و اورا ممتحن ساخته چنانکه در سورة الانبیا مذکور شد از روی مناجات سر خود را
بقاضی الحاجات رفع کرد بآواز بلند تضرع نمود که انّی مسّنی الشّیطان برسید مرا یعنی که میرساند
شیطان مرا بنصب وعذاب برنج بدن والم فوت مال یعنی وسوسه میدهد و میکوید که چه
کردی که حق سبحانه نعم بدنیه ومالیه از تو باز کرفت واین همه سختیها و محنتها بر تو کماشت و مدعای
شیطان آن بود که از مرض و محنت خود شکایت کند و بجهت این نام او از جریدهٔ صابران محو شود
و کویند که شیطان مردمانرا میکفت که اکر در ایوب طریق رشد و ثواب بودی باین بلا مبتلا
نشدی و جمیع مردمانرا از صحبت او متنفر می نمود و زن اورا وسوسه میداد و اورا از خدمت منع
میکرد و چونکه کار ایوب بانجا رسید بحق سبحانه استغاثه کرد و شر شیطان و اضلال اورا
بحضرت ذو الجلال رفع نمود نه که بجهت مرض و فوت اولاد و اموال شکایت نمود از امام جعفر
صادق علیه السلام مرویست که ایوب هفت سال در زندان بلا و امتحان محبوس بود و درین مدت
اصلا شکایتی ازو از ین مر صادر نشد و چون ابلیس در صدد آن شد که نوعی کند از و شکایتی از مرض
و محن ظاهر شود ایوب شکایت اورا بعرض ملک علام رسانید نیز دعای او مستجاب شده جبرئیل را
باو فرستاد و اورا ازین خطاب کرد که ارکض برجلک بزن پای خودرا بزمین ایوب
بفرموده او پای بر زمین زد دو چشمه آب از زیر قدم او بیرون جوشید یکی کرم و یکی سرد جبرئیل
کفت که ای ایوب هذا این چشمه کرم مغتسل جای غسل کردنست و چشمه دیکر بارد
وشراب آبی ست سرد و آشامیدنی پس ایوب در چشمه کرم غسل فرمود جمیع امراض
ظاهری او محو شد و از چشمه سرد بیاشامید همه علتهای باطنی او زایل کشت و قول اکثر آنست که
چشمه یکی بود ولیکن وقت خوردن سرد بود و بوقت غسل کردن کرم و بعد از انکه بدن اورا از جمیع
امراض پاک ساختیم ووهبنا له و بخشیدیم مر اورا اهله کسان اورا یعنی بدل ایشان و اکثر

ومثلهم

برانند که معنی مراد آنست که فرزندان اورا زنده کردانیدیم ومثلهم معهم
و مانند ایشانرا بایشان یعنی اولاد اورا دو برابر آن بودند باو کرامت کردیم در احادیث
آمده که حق تعالی مال اورا و اهل اورا مضاعف ساخت یعنی بعوض یک زن دو زن
یک فرزند دو فرزند یک مال دو مال باو عطا فرمود و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که
حق تعالی میفرماید که مال و اولاد ایوب را آنچه پیش از امتحان مرده بودند و آنچه در اثنای امتحان
فوت شده بودند همه را با ضعف آن باو عطا فرمودیم رحمةً منّا بجهت بخشش از ما
وذکری و بجهت یاد کردن و پند کرفتن لاولی الالباب مر خداوندان عقول را یعنی
تا عاقبت صبر را نظر کرده در مصیبت بی صبری نکنند و شکیبائی ورزند و بوسیله آن
بمرتبه فرج و مکان فرح برسند مرویست که ایوب بعد از صحت و یافتن نعمت هفت روز
امت خود را طعام داد و ایشانرا بشکر کذاری و صبر و شکیبائی امر نمود آورده اند که در زمان
مرض ایوب علیه السلام زوجه او و لیای بنت یعقوب بکاری رفته بود و دیر می آمد ایوب سوکند
خورد که چون عافیت یابد اورا صد چوب بزند و چون به شد خواست که سوکند خود را است
کرداند لیا چونکه اورا بسیار دوست میداشت بجهت آنکه در ایام بیماری او آنچه قاعدهٔ خدمتکاری
بود دقیقه فرو کذاشت نکرده بود این امر برو دشوار مینمود حق تعالی سوکند اورا راست
کردانید باسان ترو جهی خطاب کرده باو که وخذ بیدک و بکیر بدست خود ضغثا
دسته از چوب از خرما یا کیاه خشک شده یا از شاخهای باریک که بعدد صد باشند فاضرب به
پس بزن زن خودرا بآن دسته کیاه بیکبار ولا تحنث و بزهکار مشو در سوکند خود
یعنی مخالفت سوکند مکن و از ابن عباس منقولست که سبب سوکند آن بود که ابلیس بصورت
طبیب خودرا بزن او نمود او دوای ایوب ازو طلبید ابلیس کفت من دوای او میکنم بشرط آنکه

چون او به شود کوید که من شفا یاو داده ام نه غیر من زن قبول این معنی نموده این کلام را
بعرض ایوب رسانید ایوب در غضب شد و سوکند خورد که او را صد چوب بزند عیاشی روایت
کند که سفیان ثوری مرا کفت که از ابی عبد الله بپرس که چه میکوئی در حق مرد زانی که مریض باشد
و بسبب حد زدن خوف موت او باشد من بعرض رسانیدم فرمود که مرد مستحق را نزد رسول
صلی الله علیه و آله وسلم آوردند که با زن مریضه زنا کرده بود حضرت امر کرد تا صد کیاه را حاضر
کردند و بیکبار آن مجموع را بر زانی زد و یکبار بر زانیه و ایشانرا رها کرد پس این آیه بر خواند که
خذ بیدک ضغثا فاضرب به ولا تحنث اِنَّا وَجَدْنٰاهُ بدرستی که ما یافتیم ایوب را
صٰابِرًا شکیبائی در آنچه بنفس مال و ولد او رسید نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده ایست ایوب اِنَّهُ
اَوّٰابٌ بدرستی که او رجوع کننده است بدرکاه ما و بالکلیه روی بجانب آورده و بعد از ان
اخلاق حسنه انبیای دیکر را بیان میکند تا بندکان اقتدا بایشان کنند و بثواب جزیل و ذکر
جمیل برسند و میفرماید وَاذْكُرْ عِبٰادَنٰا و یاد کن ای محمد بندکان ما اِبْرٰاهِیمَ ابراهیم خلیل را
وَاِسْحٰقَ و پسر او اسحق نبی وَیَعْقُوبَ و نبیرهٔ او یعقوب نبی اُولِی الْاَیْدِی که خداوند
دستها بودند وَالْاَبْصٰارِ و دیدها یعنی صاحب اعمال شریعت بودند و معارف الهیه و اعمال
بدنی را با علوم یقینی قلبی جمع کرده بودند و یا آنکه خداوند نعمتها بودند بر بندکان بجهت آنکه
ایشانرا بخوان احسان ایمان میخواندند و ارباب عقول صافیه بودند و افهام زاکیه اِنّٰا اَخْلَصْنٰاهُمْ
بدرستی که پاکیزه کردانیدیم ایشانرا از برای خود بِخٰالِصَةٍ بسبب خصلتی که خالص بود
از آمیختکی علایق دنیوی و آن ذِكْرَى الدّٰارِ یاد کردن سرای آخرتست که بنا بر خلوص طاعت
بر آنست چه نظر انبیا بر جوار حضرت عزت نیست و آن در عقبی الدار میسر است نه در دنیا وَاِنَّهُمْ
و بدرستی که ایشان عِنْدَنٰا نزدیک ما لَمِنَ الْمُصْطَفَیْنَ هر آینه از جمله برکزیدکان اند بنعمت

بیان اخلاق حسنه بعضی انبیا

نبوت

نبوت و قرب بارکاه صمدیت الْاَخْیٰارِ بسیار نیکوکاران اند یا بهترین ابنای جنس خود اند
وَاذْكُرْ و یاد کن برای امت اِسْمٰعِیلَ اسمعیل ذبیح را وَالْیَسَعَ و الیسع بن اخطوب را که
خلیفه الیاس بود علیه السلام چنانکه کذشت و در آخر خلعت نبوت یافت وَذَا الْكِفْلِ و ذا الکفل را
که ابن عم الیسع بود و صد پیغمبر را که از قتل کریخته بودند کافل شده بود و کویند که او کافل مردی صالح
شده بود که هر روز صد رکعت نماز میکذارد و در نبوت او اختلاف است و در تبیان آورده که او پسر ایوب
پیغمبر است و نام او بشر است و بعد از پدر مبعوث شد با اهل شام وَكُلٌّ و همه ایشان مِنَ الْاَخْیٰارِ
از جمله برکزیدکان و نیکوکاران اند هٰذٰا اینکه کذشت از ذکر پیغمبران و صفات ایشان ذِكْرٌ شرفی
بزرکست مر ایشانرا و ذکری جمیل و ثنای نیکو که همیشه بندکان ذکر ایشانرا میکنند و ایشانرا می ستایند
وَاِنَّ لِلْمُتَّقِینَ و بدرستی که مر پرهیزکاران راست لَحُسْنَ مَآبٍ نیکوئی بازکشتن که کشاده
شده است جَنّٰاتِ عَدْنٍ بوستانهای با قامت است مُفَتَّحَةً در حالتی که کشاده شده است که
بندکان ایشان میکنند و ایشانرا می ستانند لَهُمُ الْاَبْوٰابُ برای ایشان درهای آن بوستانها
یعنی چون بدرهای بهشت رسند انتظار کشودن آن نکشند بلکه درها کشاینده بینند و بی تاخیر دران
در آیند مُتَّكِئِینَ تکیه زدکان باشند بر تختها فِیهٰا دران بوستانها همچنانکه پادشاهان و سایر
منعمان تکیه زدکان باشند بر تختها یَدْعُونَ فِیهٰا بِفٰاكِهَةٍ كَثِیرَةٍ میخوانند دران بوستانها
میوهای بسیار یعنی امر میکنند خادمان خود را و ایشانرا حاضر میسازند بطریق پادشاهان فرمان روا که
بر بالای تخت خود بخادمان حکم کنند و مراد ازین قول اظهار فرمان روائی ایشانست و اکرنه بمجرد
اراده فواکه وَشَرٰابٍ و نزد ایشان حاضر خواهد بود بی آنکه کسی آنرا حاضر سازد وَعِنْدَهُمْ
و نزدیک ایشان باشد قٰاصِرٰاتُ الطَّرْفِ زنانی که کوتاه کننده چشمها باشند بر شوهران یعنی
بر غیر شوهران نظر نکنند اَتْرٰابٌ همسال یکدیکر باشند یعنی همه بیک سن باشند و در حسن متقارب

خونی نیز مانند هم باشند که هیچکدام بر دیگری فضل نداشته باشند تا طبع شوهران از بعضی
متنفر نباشند و هنگامی که به بهشت در آیند وانواع فواکه واشربه وحور العین وسایر نعمتهای لذیذه
به بینند ملایکه بایشان گویند که هٰذَا مَا تُوعَدُونَ این آن چیزیست که وعده داده میشدید بآن
لِيَوْمِ الْحِسَابِ ازبرای روز حساب یعنی روزی که جزا داده میشود هر نفسی موافق آنچه عمل کرده باشند
بعد ازان بهشتیان از روی خوشحالی وسرور با یکدیگر گویند اِنَّ هٰذَا بدرستی که اینکه می بینیم از انواع
نعمتهای لَرِزْقُنَا هر آینه روزی ماست که حضرت منان بما ارزانی داشته مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ نیست مر آنرا
هیچ انقطاعی وزوالی واکثر مفسران بر انند که این کلام حق تعالی ست که از روی امتنان میفرماید که این نعم
بهشت روزی شماست که بلطف محض ومحض لطف به بندگان خود عطا فرمودیم واصلا آنرا فنائی و
زوالی نیست بلکه آنچه بهشتیان تناول کنند فی الفور مثل آنرا بیافرینیم هٰذَا این نوع کلام احوال
بهشت است یا حال اهل بهشت اینست وبعد ازان از حال اهل دوزخ خبر میدهد که وَاِنَّ
لِلطَّاغِينَ وبدرستی که مر نافرمانانرا یعنی کافرانرا لَشَرَّ مَآبٍ هر آینه بدی بازگشت است
که آن جَهَنَّمَ دوزخ ست يَصْلَوْنَهَا در آیند دران وآتش آنرا فراش وبستر خود کردانند
فَبِئْسَ الْمِهَادُ پس بد فراش وآرامگاهی ست دوزخ هٰذَا این عذاب را فَلْيَذُوقُوهُ
پس باید که بچشند اهل طغیان آنرا وآن حَمِيمٌ آب گرم جوشانست که چون نزد لب آرند
روی را بسوزاند وچون بخورند رودها پاره پاره کردد وَغَسَّاقٌ وچرک سخت گندیده که از پوست
وگوشت دوزخیان بیرون آید واز فرجهای زانیان سیلان کند وآنرا جمع کرده بریشان خورانند
ونزد ابن عباس غساق زمهریرست که بشدت برودت دوزخیانرا بسوزد چنانکه حمیم بحرارت
حرارت میسوزاند وبروایت کعب الاحبار چشمه ایست در دوزخ که از نیش حیات وعقارب دوزخ
روان کرده وحرویست که سختی عفونت غساق بمرتبه ایست که قطرهٔ ازان در مشرق باشد اهل مغرب

بیان حال اهل دوزخ

از نتن

از نتن آن متنفر شوند واکر در مغرب باشد اهل مشرق از عفونت آن متاذی کردند واین
یکنوع عذاب است وَآخَرُ وعذابی دیگر مرایشانرا که در شدت وسختی مِنْ شَكْلِهِ از مثل
عذاب مذکور باشد اَزْوَاجٌ انواع کوناکونست یعنی عذاب اهل طغیان با آنکه انواع مختلفه بود
در شدت عذاب والم مانند یکدیگر باشد نه آنکه یکی از دیگری آسانتر باشد آورده اند که چون روسای
کفار را بدوزخ آرند پی روان ایشانرا نیز تابع ایشان کردانیده در دوزخ داخل سازند روسا
با خازنان دوزخ کویند که اینها کیستند که در عقب ما آمدند خزنه کویند که هٰذَا فَوْجٌ این کروهی اند
مُقْتَحِمٌ که برنج وسختی در آیند کانند در دوزخ مَعَكُمْ با شما لَا مَرْحَبًا بِهِمْ هیچ مرحبا مباد
ایشانرا مراد آنست که ایشانرا در تنکنای زندان عذاب هیچ فرجی وکشادگی مباد اِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ
بدرستی که ایشان در آیندکانند در آتش دوزخ وچون اتباع از متبوعان خود این کلمه بشنوند قَالُوا کویند
بایشان بَلْ اَنْتُمْ بلکه شما سزاوار ترید بانکه در حق شما کویند لَا مَرْحَبًا بِكُمْ که مرحبا مباد
شمارا هم ضال بودید هم مضل اَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ شما فرا پیش داشتید عذاب را یعنی موجب آنرا
لَنَا برای ما مراد آنست که شما الزام کردید ومارا بر عقاید باطله واعمال قبیحه که موجب عذاب ونکال است
وبسبب این اغوا واضلال شما بدوزخ در آمدیم فَبِئْسَ الْقَرَارُ پس بد قرارگاهی ست دوزخ
ودر حدیث آمده که آتش دوزخ بر دوزخیان تنک شود وایشانرا تنک فراکیرد چون آهن سر نیزه که
نیزه را تنک کرفته وبآن چسپیده بعد ازان زبان بنفرین ایشان کشوده قَالُوا رَبَّنَا کویند ای
پروردکار ما مَنْ قَدَّمَ لَنَا که فرا پیش داشت از برای ما هٰذَا این عذاب را یعنی سبب آن که اضلالست
فَزِدْهُ پس زیاده کن اورا عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دوباره فِي النَّارِ در آتش دوزخ یکی بجهت
ضلالت ودیگری بسبب اضلال آورده اند که صنادید قریش چون ابو جهل وولید مغیره وغیر آن
هرگاه که اهل ایمانرا چون عمار وصهیب وحباب وبلال را میدیدند میگفتند ایشان ارزال مردود اند

و از اشرار مردمان و سزاوار آتش نیران و این هنگام که بدوزخ درآیند و ایشان از پیشینه
بحث وجوی ایشان مشغول شوند وَقَالُوا و گویند با یکدیگر که مَا لَنَا لَا نَرَىٰ
چیست ما را که امروز نمی بینیم رِجَالًا مردانی را که كُنَّا نَعُدُّهُم بودیم که در دنیا می شمردیم ایشانرا
مِنَ الْأَشْرَارِ از جمله بدکاران از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که بشیعیان خود میگفت که مراد
کفار از رجالا درین آیة شمائید بخدا سوگند که کفار هیچکدام از شمارا در آتش دوزخ نخواهند دید و بعد از انکه
تفحص بسیار کنند و اهل ایمانرا نه بینند سرزنش خود کنند و گویند أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا آیا فرا گرفته
بودیم ایشانرا در دنیا از اهل سخریت یعنی چرا با ایشان استهزاء و سخریت میکردیم أَمْ زَاغَتْ آیا ایشان
در دوزخ اند آیا گردیده است عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ از ایشان دیدهای ما و چشم ما بر ایشان نمی افتد
در آثار آمده که حق تعالی گروه مومنانرا در عرفات بهشت بکفار نماید تا جازم شوند بانکه ایشان در دوزخ
نیستند و حسرت ایشان بیفزاید إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که آنچه گذشت از احوال دوزخیان و اقوال
ایشان لَحَقٌّ هر آینه راستست و درست و آن تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ جدال و نزاع کردن اهل
دوزخ است با یکدیگر و ماجرای ایشان و بعد از ان خطاب بحضرت رسالت پناه صلعم میکند و میگوید
قُلْ بگو ای محمد مشرکانرا إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من شمارا مُنذِرٌ بیم کننده ام از معاصی و ترساننده
از عقاب الهی وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ و نیست هیچ خدائی که سزاوار پرستش باشد إِلَّا اللَّهُ مگر خدای حق
الْوَاحِدُ که یگانه است در ذات و صفات چه شرکت قبول نکند و کثرت در وحدت او راه نیابد
الْقَهَّارُ قهر کننده بر هر شیء بقدرت کامله و شکننده متکبران و جباران رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آفریدگار آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آسمانها و زمینهاست از جن و انس و سایر
حیوانات و نباتات یعنی ملکیه همه علم از آن اوست الْعَزِيزُ غالب بر عذاب کافران مغلوب نشود
در آن الْغَفَّارُ آمرزنده گناهان که هر که باو التجا نماید از عاصیان اهل ایمان قُلْ بگو ای محمد امت

خود را هُوَ آنچه مذکور شد از بیان عقوبت روز قیامت و احوال آخرت و یا آنچه میگویم
از دعوی رسالت و بیان وحدانیت حضرت عزت نَبَأٌ عَظِيمٌ خبری بزرگست و امر خطیر
أَنتُمْ شما از فرط غفلت و جهالت است عَنْهُ مُعْرِضُونَ از ان روی گردانندگانید و بآن
تکذیب کنندگان مَا كَانَ لِيَ نبود مرا قبل ازین زمان مِنْ عِلْمٍ هیچ دانش بِالْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ
بکلام گروه برتر یعنی ملایکه و آدم و ابلیس که ساکنان آسمان بودند که بلندترین جهان بودند إِذْ يَخْتَصِمُونَ
وقتی که گفت و شنید میکردند یعنی ملایکه بگفتار أَتَجْعَلُ فِيهَا قایل میشدند و آدم بجهت تنبیه
بر افضلیت خود میگفت که أَنبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَٰؤُلَاءِ و ابلیس بسبب امتناع سجده بقول
أَنَا خَيْرٌ ناطق میگشت پس در ثبوت نبوت من دلیلی ازین روشن تر نیست که الحال قصه
ملا اعلی بیان میکنم بر وجهی که در کتب متقدمه مذکورست بی مطالعه کتابی و بی استماع آن از
استادی پس ازین معلوم میشود که این قصه از عالم قدس بواسطه جبرئیل بمن نازل شده
إِن يُوحَىٰ إِلَيَّ وحی کرده نمیشود بسوی من إِلَّا أَنَّمَا أَنَا مگر بجهت آنکه جز این نیست که من
نَذِيرٌ مُّبِينٌ پیغمبری بیم کننده ام آشکارا و ترساننده واضح تا شمارا از ظلمت ضلالت
رهانیده بنور هدایت رهنمونی کنم و از وادی جهالت بسرحد معرفت رسانم و بعد از اجمال
اختصام اختصار بر تفصیل اختصام ابلیس و استکبار او از سجود نموده میفرماید که إِذْ قَالَ
رَبُّكَ یاد کن ای محمد که چون گفت پروردگار تو لِلْمَلَائِكَةِ مر جمیع فرشتگانرا إِنِّي خَالِقٌ
بدرستی که من آفریننده ام بَشَرًا آدمی را که صفات او را بشما گفته بودم مِّن طِينٍ از گل مراد
آدم است علیه السلام فَإِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون تمام کردانم خلقت قامت او را و خلعت صورت
زیبا در بر او کنم وَنَفَخْتُ فِيهِ و بدمم درو مِن رُّوحِي از روح خود یعنی اضافه روح خود بجهت
تعظیم و تکریم آدم است یعنی چون بعد از تسویه آدم روح بقالب وی در آورد دم او را زنده

باب اختصام ابلیس لعین

گردانیدم فَقَعُوا لَهُ پس بروی در افتید برای او سَاجِدِينَ ه در حالتی که سجده کنندکان
باشید از روی تبجیل و تکریم او وچون قالب او ساخته وپرداخته شد وروح باو تعلق گرفت
فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ه پس سجده کردند فرشتکان همه ایشان بتمام مر آدم عم را
و هیچکس از ایشان ازین معنی ابا ننمود إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ مگر ابلیس که بزرگ داشت خود او در
سجود اطاعت نکرد وَكَانَ وبود در ازمنهٔ ماضی ویا کشت بدان نافرمانی مِنَ الْكَافِرِينَ
از ناگرویدکان و نافرمانان وچون ابلیس از سجود استکبار نمود قَالَ گفت حق سبحانه باو که
يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ ای ابلیس چه چیز باز داشت ترا أَنْ تَسْجُدَ آنکه سجده کنی لِمَا خَلَقْتُ
مر آنچیز را که آفریده ام بِيَدَيَّ بهر دو دست خود یعنی بخودی خود اورا آفریده ام بیواسطهٔ مادر
و پدر واعانت غیر ویا مراد ید قدرتست یعنی او را بقدرت کاملهٔ خود خلق نمودم أَسْتَكْبَرْتَ
آیا تکبر کردی بدون استحقاق وبلند ساختی خود را فوق قدر خود أَمْ كُنْتَ آیا هستی از جماعتی
بلند مرتبه اند و مستحق تفوق وگویند بعضی ملایکه هستند که متحیر اند در مطالعهٔ جمال آلهی وبجهت شدت
توجه واستغراق تام باو سبحانه مامور نشده اند بسجود وقول او سبحانه که گفت مِنَ الْعَالِينَ
اشارتست بایشان ابلیس اختیار شق ثانی کرده که آن استحقاق تفوقست قَالَ گفت
أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ من بهترم ازان مخلوق زیرا که خَلَقْتَنِي آفریدی مرا مِنْ نَارٍ از آتش که در غایت
لطافتست ونورانیت وغلبیت است وَخَلَقْتَهُ وآفریدی او را مِنْ طِينٍ ه از گل که در غایت
و نهایت کثافتست وظلمانیت ومغلوبیت وهرگاه که ما افضل از خاک باشد پس چگونه فاضل
سجده مفضول کند و شکی نیست که ابلیس درین امر مغلطه خورده چنانکه تفصیل آن در سورهٔ
الاعراف گذشت ولهذا حق تعالی در جواب او قَالَ گفت که فَاخْرُجْ مِنْهَا پس بیرون رو
از آسمان وازینها یا از بهشت فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ه پس بدرستی که تو رانده شده از رحمت دور مانده

از رتبه

از رتبهٔ کرامت وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي وبدرستی که بر تست راندن من ترا از رحمت
خود وخشم وغضب من بتو إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ ه تا بروز جزا مراد دوام وخلود لعنت است
بروجه پیوسته که در روز قیامت لعنت برو مضاعف شود بروجهی که لعنت دنیا در جنب
آن هیچ ننماید و در روایت آمده که حق تعالی خلقت او را متغیر ساخته باین وجه که سفیدی او را
بسیاهی ونورانیت او را بظلمت بدل کرد واو را بقبیح ترو جهی مصور ساخت قَالَ گفت ابلیس که
رَبِّ ای پروردگار من چون مرا از رحمت خود دور گردانیدی ازین سعادت و ملعون و مطرود
درگاه ساختی فَأَنْظِرْنِي پس مهلت ده مرا یعنی شربت مرگ بمن مچشان إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ه
تا روزی که برانگیخته شوند مردمان قَالَ گفت خدای او که فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ه پس بدرستی که
تو از جمله مهلت داده شدگانی إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ه تا روز وقتی که معلوم و معین است
نزد من مراد زمان نفخهٔ اولیست که همه خلایق دران وقت شربت مرگ بچشند وچون ابلیس وعده
مهلت شنید قَالَ گفت بحق سبحانه که فَبِعِزَّتِكَ پس سوگند بغالبیت وقهاریت تو که بهر وجه که
توانم لَأُغْوِيَنَّهُمْ همآینه گمراه گردانم اولاد آدم را أَجْمَعِينَ ه همه ایشان إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ
مگر بندگان تو از فرزندان او الْمُخْلَصِينَ ه که پاک کرده شده اند یعنی ایشان را پاکیزه گردانیده
از شرک وخطیت وعصیان که مرا بر ایشان راهی نیست مراد جمعی اند که بصفت عصمت متصف اند
چون انبیا وائمهٔ هدی صلوات الله علیهم اجمعین بعد ازان حق سبحانه در جواب او قَالَ فرمود که
فَالْحَقُّ پس من خدای بحقم نه باطل وَالْحَقَّ ودرست وراست از منست أَقُولُ ه میگویم درست
وراست لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ همآینه پر سازم دوزخ را مِنْكَ از جنس تو یعنی از تو واز سایر
شیاطین وَمِمَّنْ تَبِعَكَ واز آنها که پیروی تو کرده باشند مِنْهُمْ از آدمیان أَجْمَعِينَ ه همه
ایشان بعد ازان خطاب میکند به پیغمبر خود که قُلْ بگوای محمد کفار مکه را مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ

بیان مهلت دادن مر ابلیس را

نمیطلبم شما را بتبلیغ رسالت و ادای وحی و هدایت شما براه حق مِنْ اَجْرٍ هیچ مزدی یعنی مالی که
بجهت آن بمن دهید وَمَآ اَنَا و نیستم من مِنَ الْمُتَكَلِّفِيْنَ ه از جملهٔ تکلیف کنندگان یعنی از
جماعتی که آنچه در ایشان نباشد و اهلیت آن نداشته باشند از خود ظاهر کنند و شما میدانید که من هرگز
دعوی چیزی نکرده ام که نزد من نبوده پس از سر تحقیق بدانید که اِنْ هُوَ نیست قرآن اِلَّا ذِكْرٌ
مگر پندی از جانب او سبحانه لِّلْعٰلَمِيْنَ ه مر جمیع آدمیان از جن و انس در کشاف آورده که مکلف را
سه علامت است یکی آنکه نزاع کند با کسی که برتر از و باشد دوم آنکه فرا گیرد چیزی را که مقدور او نباشد که
بآن برسد سیوم آنکه گوید چیزی را که نداند بعد از آن از روی تهدید خطاب بکفار میکند و میگوید که
وَلَتَعْلَمُنَّ البته بدانید نَبَاَهٗ خبر قرآن را یعنی صدق آنچه در روست از وعد و وعید یا عالم شوید بصدق
خبر محمد بَعْدَ حِيْنٍ ه پس از هنگامی که وقت مرگ است یا روز قیامت و یا وقت ظهور اسلام که آن روز
بدرست سورة الزمر مکیه و هی خمس و سبعون آیه اُبی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلعم
روایت کند هر که سورة الزمر بخواند حق تعالی او را از رحمت خود منقطع نگرداند و ثواب خایفین
و خاشعین در نامهٔ اعمال او ثبت کند و از امام جعفر صادق علیه السلام نقلست که هر که سورة الزمر
قراءت نماید حق تعالی شرف دنیا و عقبی باو عطا فرماید و او را بر سایر مردمان غالب گرداند بر وجهی که
هر که او را به بیند هیبت و سطوت او بر دل او نشیند و اگرچه مال و عشایر نداشته باشد و بدن
او را از آتش دوزخ حرام گرداند و هزار مدینه برای او در بهشت بنا کند که در هر مدینه هزار قصر
باشد و در هر قصر صد حور بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
تَنْزِيْلُ الْكِتٰبِ فرو فرستادن قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم مِنَ اللّٰهِ از جانب
خدایتعالی ست الْعَزِيْزِ که غالبست بر خلایق در جمیع احوال و متعال از اشباه و امثال الْحَكِيْمِ
دانا بر همه افعال و اقوال اِنَّآ اَنْزَلْنَآ اِلَيْكَ الْكِتٰبَ بِالْحَقِّ بدرستی که ما فرو فرستادیم

سورة الزمر

بسوی تو این کتاب را که قرآنست براستی و درستی نه بباطل و کجی یا بسبب اثبات حق اظهار
و احکام معبود مطلق فَاعْبُدِ اللّٰهَ پس پرستش کن خدای را مُخْلِصًا لَّهُ در حالتی که پاکیزه کننده
باشی برای او الدِّيْنَ ه پرستش را ظاهر خطاب متوجه بحضرتست و از روی حقیقت مراد امت اند
یعنی ای امت مرحومه طاعت خود را از شرک و ریا پاک دارید اَلَا لِلّٰهِ بدانید که خدای راست
الدِّيْنُ الْخَالِصُ پرستیدنی پاک از شرک یعنی سزاوار آنست که طاعت او خالص باشد از ریا
و شرک زیرا که منفردست در الوهیت و یکتا در مرتبه ربوبیت پس در تهدید اهل شرک میفرماید که
وَالَّذِيْنَ اتَّخَذُوْا و آنانکه فرا گرفتند مِنْ دُوْنِهٖٓ بجز از خدای اَوْلِيَآءَ دوستان یعنی
خدایانی که دوستی ایشان با آنها از حیثیت زعم معبودیتست و در حق ایشان از ملایکه و عیسی
و اصنام و شمس و قمر و شجر و حجر و غیر آن میگویند باعتقاد باطل که مَا نَعْبُدُهُمْ نمیپرستیم ایشان را
اِلَّا لِيُقَرِّبُوْنَآ مگر برای آنکه نزدیک گردانند ما را اِلَى اللّٰهِ بسوی رحمت خدا زُلْفٰى نزدیک
گردانیدنی یعنی پرستیدن ما ایشان را بجهت آنست که شفاعت ما کنند و بسبب آن مقرب درگاه
الهی شویم اِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ بدرستی که خدایتعالی حکم میکند بحق بَيْنَهُمْ میان مشرکان بدیه اعتقاد
در روز معاد فِيْ مَا هُمْ فِيْهِ در آنچیزی که ایشان در آن يَخْتَلِفُوْنَ ه اختلاف میکنند و ظاهر سازند
بطلان همه را یعنی مدعای هر یک از یهود و نصاری و مجوس و سایر مشرکان آنست که معبود شان
حق است و غیر آن باطل پس حق سبحانه حکم کند میان ایشان در روز موعود و باز نماید بطلان
هر یک از معبود ایشان و همه آن مشرکان را براه دوزخ امر کند اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدایتعالی لَا يَهْدِيْ
راه ننماید بطریق اهل بهشت یا حکم نکند بهدایت یا لطف نکند بجهت اصرار و تصمیم کفر با وجود تمکین
و قدرت و عقل و نصب ادله پس در وادی ضلالت بگذارد مَنْ هُوَ آنکسی را که او كٰذِبٌ دروغگوست
در دعوی شفاعت آلهه كَفَّارٌ ه ناسپاس در حق منعم حقیقی خود که منکر وحدانیت اوست بسبب

رد دعوی کسانی که میکویند الملایکه بنات الله والمسیح ابن الله وعزیر ابن الله
و میفرماید که لَوْ اَرَادَ اللّٰهُ اگر خواستی خدا تعالی بر سبیل فرض اَنْ یَتَّخِذَ وَلَدًا
انکه فرا گیرد فرزندی چنانکه اهل شرک دعوی میکنند و کمان میبرند لَاصْطَفٰی هر آینه برگزیدی
مِمَّا یَخْلُقُ از انچه می آفریند مَا یَشَآءُ آنچه خواستی چه غیر از وی هیچ موجودی نیست مکر که
مخلوق اوست ولیکن چون میان والد و مولود جنسیت شرط است و مخلوق مماثل خالق نیست
پس ولی شبیه سُبْحَانَهٗ پاکست او از اتخاذ ولد هُوَ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ اوست
خدای یکانه و قهر کننده و درهم شکننده و جمیع جبابره را بعد از ان بجهت تنبیه بر نفی احتیاج او بشریک
میفرماید که خدای بحق آنکسی است که بقدرت کامله خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آفریننده آسمان و زمین
بِالْحَقِّ براستی نه بباطل و بازی بلکه در آفریدن آنها چندین هزار آثار قدرتست تا دران تفکر کنند
و پی بمعرفت او برند یُکَوِّرُ الَّیْلَ در می آرد شب را عَلَی النَّهَارِ بر روز یعنی پرده ظلمت شب
نور روز را میپوشد وَ یُکَوِّرُ النَّهَارَ و در آورد روز را عَلَی الَّیْلِ بر شب یعنی بشعاع ضیاء
روز ظلمت شب را پنهان میسازد و یا شب را بروز می افزاید و روز را میکاهد و روز را بشب منزاید
میسازد و شب را کم میکند وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و رام کرد آفتاب و ماه را جاری ساخت
ایشانرا بر یک طریق کُلٌّ یَّجْرِیْ هر یک از ایشان میرود در فلک خود لِاَجَلٍ مُّسَمًّی تا زمان نام
برده شده یعنی وقتی معین که منتهی دور اوست در سپهر روزه یا هر ماهه یا هر ساله یا وقت انقطاع
سیر او که روز قیامت است اَلَا هُوَ الْعَزِیْزُ بدانید که خدای غالب است بر همه چیزها و جمیع مکونات
مغلوب اویند الْغَفَّارُ آمرزنده که با وجود شرک و معصیت سلب نعمت نمی نماید از بنی آدم و بعقوبت
تعجیل نمیفرماید خَلَقَکُمْ آفرید شما را ای فرزندان آدم مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ از تنی تنها که آدم است
ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا پس آفرید از ان نفس یعنی از پهلوی چپ او یا از فضله طین او زَوْجَهَا زن او را

بازظلمت رحم

یعنی حوا

یعنی حوا چون ایجاد ابدان و افاضه روح دران اعظم نعم است ازین جهت اول بیان آن نمود
و بعد از ان شروع در نعم دیگر کرده فرموده که وَاَنْزَلَ و فرو فرستاد آب را که سبب نباتات است
تا ماکول حیوانات باشد و بعد ازان آفرید لَکُمْ برای شما مِّنَ الْاَنْعَامِ از چهارپایان
ثَمٰنِیَةَ اَزْوَاجٍ هشت چیز را که زنان یکدیگر اند یعنی نر و ماده از شتر و گاو و میش و بز
و یا معنی آنست که حق تعالی این هشت حیوانرا از بهشت بزمین فرو فرستاد و بعد ازان در تفصیل
خلق بنی آدم میفرماید که یَخْلُقُکُمْ می آفریند شما را فِیْ بُطُوْنِ اُمَّهٰتِکُمْ در شکمهای
مادران شما خَلْقًا مِّنْۢ بَعْدِ خَلْقٍ آفریدنی از پس آفریدنی یعنی نطفه را علقه میسازد و علقه را
مضغه پس ازان استخوانها بعد ازان گوشت برو می پوشاند پس تسویه آن میکند فِیْ ظُلُمٰتٍ
ثَلٰثٍ در سه تاریکی که آن ظلمت مشیمه و ظلمت رحم و ظلمت بطن است ذٰلِکُمُ آنکه خلق این
اشیا کرد اللّٰهُ رَبُّکُمْ خدائیست که پرورده کار و آفریدکار شماست لَهُ الْمُلْکُ مر اوراست پادشاهی
مطلق بر همه مخلوقات لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست معبودی مطلق مگر او فَاَنّٰی تُصْرَفُوْنَ
پس کی گردانیده میشوید از راه حق که توحید است و میل بشرک میکنید و با وجود این دلایل روشن
اِنْ تَکْفُرُوْا اگر کافر شوید ای اهل مکه یا کفران نعمت او کنید فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِیٌّ پس بدرستی که خدای
بی نیاز است عَنْکُمْ از ایمان یا از شکر گذاری شما پس کفر و کفران شما ضرر با و نمیرساند بلکه
ضرر آن بشما راجع خواهد شد وَلَا یَرْضٰی لِعِبَادِهِ الْکُفْرَ و نمی پسندد مر بندگان را کفر و کفران
و امر بآن نمی نماید چه آن منشاء ضرر عباد است و این قبیح است و او سبحانه از قبیح مبراست
وَاِنْ تَشْکُرُوْا و اگر سپاس داری کنید بر نعمت ایمان و غیر آن یَرْضَهُ لَکُمْ بپسندد آنرا از برای شما
زیرا که شکر گذاری سبب مزید نعمت است وَلَا تَزِرُ و بر ندارد وَازِرَةٌ نفسی که بردارنده بار گران
خود است وِّزْرَ اُخْرٰی بار گران نفس دیگر را یعنی حق سبحانه بگناه زید عمرو را نگیرد چه آن

عدول است از عدل پس هر کس هوا خود است بگناه خود نه بگناه غیر خود ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ
پس بسوی پروردگار شماست مَرْجِعُكُمْ جای بازگشت شما یعنی مرجع نیک و بد شما بسوی اوست
فَيُنَبِّئُكُمْ پس جزا خواهد داد شما را بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچه بودید که در دنیا میکردید إِنَّهُ
بدرستی که او سبحانه عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست آنچه در سینها از اسرار مخفیه پس چگونه
اعمال شما ازو پوشیده شود آورده اند که عتبه بن ربیعه یا ابو حذیفه به بلیت گرفتار شد بخدا تعالی
انابت کرده ترک بت پرستی کردند چون بلیت بنعمت مبدل شد مرتد شدند و باز مشرک گشتند
و مردمان را اضلال کردند حق تعالی این آیه فرستاد وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ یعنی چون رسید
آدمی را یعنی عتبه یا ابو حذیفه را ضُرٌّ ضرری از مرض و قحطی و شدت و غیر آن از انواع محنت
دَعَا رَبَّهُ بخواند پروردگار خود را مُنِيبًا إِلَيْهِ در حالتی که باز گردنده است بسوی او
و استغاثه نماینده بدرگاه او و ترک کننده عبادت غیر او ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ پس چون
عطا فرمود حق تعالی او را نِعْمَةً مِنْهُ نعمتی از نزد او یعنی بلیت را بنعمت مبدل
نمود وی مشغول بآن نعمت شد و بآن مغرور گشته نَسِيَ فراموش کرد مَا كَانَ آنچیز را
یعنی ضرری که بود يَدْعُو إِلَيْهِ که میخواند خدا را بسوی دفع آن مِنْ قَبْلُ پیش از وصول
این نعمت وَجَعَلَ لِلَّهِ و گردانید برای خدا أَنْدَادًا همتایان یعنی بتان را شریک وی
ساخت در عبادت لِيُضِلَّ تا گمراه گرداند مردمان را عَنْ سَبِيلِهِ از راه خدا که طریق
اسلام است قُلْ بگو ای محمد این کافران جاحد را از روی تخویف تَمَتَّعْ برخوردار باش
بِكُفْرِكَ بناگرویدن خود قَلِيلًا در زمان اندک که در دنیاست چه آن در جنب آخرت
در نهایت قلت است یعنی درین زمان حقیر متمتع شو از نعمت خدا که عنقریب زوال خواهد یافت
و بعد ازان در نهایت قلت است یعنی إِنَّكَ بدرستی که تو مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ از جمله یاران

دوزخ

دوزخ خواهی بود از اهل سعیر و عذاب الیم پس آیا این کافران معاند بهترست أَمَّنْ هُوَ
یا آنکسی که او قَانِتٌ ایستاده دعا کننده است در اثنای صلوة یا همیشه ایستاده بوظایف
عبادات آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعتهای شب و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که مراد ازین
متهجد است که در نماز شب قنوت خواند سَاجِدًا در حالتی که سجده کننده است مر خدا را وَقَائِمًا
و قیام نماینده یعنی گاهی در نماز سجده کند و گاهی بقیام مشغول شود يَحْذَرُ الْآخِرَةَ میترسد
از عذاب آن سرای وَيَرْجُو و امید دارد رَحْمَةَ رَبِّهِ بخشش آفریدگار خود را یعنی با وجود کثرت
طاعات و عبادات مترددست میان خوف و رجا و هیچکدام را بر دیگری ترجیح نمی نهد چنانکه
در حدیث آمده و اگر خوف مومن را با رجای او وزن کنند هر دو مساوی یکدیگر باشند و هیچ
بر دیگری راجح نیاید چه رجحان رجاء منشاء ایمنی از عذابست و ترجیح خوف باعث نومیدی
از رحمت و هر دو مذموم اند نزد حضرت عزت قُلْ بگو ای محمد بکفار از روی توبیخ و انکار هَلْ
يَسْتَوِي آیا برابر باشند الَّذِينَ يَعْلَمُونَ آنانکه میدانند دلایل توحید را و بوحدت او
متیقن اند وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و آنانکه علم ندارند بیگانگی او و از سر جحود و عناد پای از
تنگنای بیگانگی کفر بفضای یگانگی صد نمی نهند إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ جز این نیست که پند پذیر میشوند باین
آیت و دلایل واضحات او أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقول خالصه از شوب وهمهای
فاسده از صادق علیه السلام مرویست که فرمود الذین یعلمون در شان ماست و الذین لا یعلمون
در شان دشمنان ما و اولوا الالباب در شان شیعیان ما پس ماییم که بحلیهٔ علم مزین و بزینت
دانش محلی ایم و دشمنان ما اند که در بادیهٔ جهالت سلوک نموده اند و راه ضلالت و مخالفت پیموده
و شیعیان ما اند که بعقول صافیه راه حق را از باطل تمیز کرده مهتدی شده اند و متمسک بطریق مستقیم
و صراط قویم گشته اند در خبرست که حضرت امیر صلوات الله علیه شبی با قنبر در کوچه کوفه میگذشت

بدر سرای رسید نزدیکی این آیه میخواند که امّن هو قانتٌ آناء اللیل ساجداً وقائماً یحذر
الآخرة ویرجوا رحمة ربه قنبر گفت من آنجا توقف کردم و امیر المؤمنین بگذشت چون پاره
راه برفت باز نگریست مرا گفت ای قنبر چرا ایستاده گفتم یا امیر المؤمنین آواز حزین این خانه
بگوش من میرسد فرمود ای قنبر خواب کردن از سر یقین بهترست از عبادات از سر شک من
ازین تعجب کردم و در آن سرا را نشان کردم و بگذشتم روز دیگر آنجا رفتم سرای منافقی بود گفتم
یا امیر المؤمنین تو چه دانستی که آن آواز منافق است فرمود که راعی چگونه رعیت را نشناسد
و عالم بجز این علوم اسرار نباشد بعد از آن خطاب بحضرت رسالت پناه کرده میفرماید **قُلْ** بگوی محمد
با اهل ایمان که حق سبحانه میفرماید **يَا عِبَادِ** ای بندگان من **الَّذِينَ آمَنُوا** آن بندگانی که گرویده اند
بوحدت من و نبوت تو تصدیق کرده اند **اتَّقُوا رَبَّكُمْ** بترسید از پروردگار خود بلزوم طاعت
برو جه قربت و دوری از معصیت **لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا** مر آنانرا که کرده اند کردارهای نیکو
فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین جهان یا از احسان نموده اند بغیر خود از دادن صدقات واجبه
و مندوبه **حَسَنَةٌ** مثوبت نیکوست در آخرت بعد از ان بحث مبالغه در ارتکاب طاعات
میفرماید که **وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ** و زمین خدا گشاده است یعنی اگر متعسر باشند که در موطن خود
با عمال حسنه ارتکاب نمایند و بطاعت و عبادت مشغول شوند و اظهار شعار اسلام کنند
باید که از انجا مهاجرت کنند و خود را ببلاد اسلام رسانند و بفراغت تمام بعبادت خدا مشغول
گردند و چون از وطن خود بر کندن و بسلوه غربت رفتن موجب مشقت عظیمست از جهت
بعد از ان تسلی ایشان داده میفرماید که **إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ** جز این نیست که تمام و کمال
داده میشوند صبر کنندگان بر مهاجرت و مفارقت و کربت بلیت **أَجْرَهُمْ** مزد ایشان **بِغَيْرِ حِسَابٍ**
بیشمار یعنی از بسیاری ثواب ممکن نباشد شمار آن نگاه داشتن اصبغ بن نباته روایت کرده که

با امیر المؤمنین علیه السلام بعیادت امام حسن رفتیم امیر المؤمنین فرمود چگونه ابن
رسول الله گفت الحمد لله که خود را بهتر می یابم بعد از ان فرمود که مرا باز نشانید چون او را
باز نشاندند فرمود که شنیدم از جد خود رسول خدای که میگفت ای پسر من در بهشت درختیست که در
درخت است که آنرا شجرة البلوی گویند و آنرا نامزد اهل بلا کرده اند و نصب کنند از برای ایشان
ترازوی اعمال را و نشر نکنند مر ایشانرا دیوان افعال بلکه مزد صبر را بر ایشان بحساب ریزان
سازند بعد از ان این آیت تلاوت کرد که انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب و عیاشی
باسناد خود از امام جعفر صادق علیه السلام همین حدیث را از حضرت رسالت پناه صلعم نقل کرده
و نیز آنحضرت فرموده که روز قیامت نصب ترازوی عمل کنند برای اهل نماز و صدقه و حج پس
جزای اعمال ایشانرا بتمام و کمال بایشان دهند و از برای بلاکشان صابر هیچ میزان نصب نکنند
و دیوانی وضع ننمایند بلکه مزدهای ایشانرا بحساب بر ایشان فرو ریزند و کار ایشان بدرجه
رسد که اهل عافیت که در دنیا بالمی و اذیتی مبتلا نبوده باشند تمنا کنند که کاشکی بدنهای ایشان
در دنیا بمقراض پاره پاره میکردندی تا امروز با اهل بلا در مرتبت در جه سلوک نمودندی در خبر
که روز قیامت جماعت غازیانرا که در دنیا شربت شهادت چشیده باشند بدخول بهشت امر
فرمایند و چون بدر بهشت رسند جماعتی را به بینند که بر صدر جنت نشسته باشند گویند خداوندا
ما فرزندان را یتیم کردیم و زنانرا بیوه و جان خود فدا کردیم چرا اینها پیش از ما به بهشت رسیدند
خطاب آید که ایشان درویشان امت محمد اند شما در جمیع عمر یکبار بتیغ کفار شهادت یافتید
ایشان در روزی صد بار بتیغ بلا و ابتلا و تیر امتحان کشته میشدند و مرتبه شهادت شما بمرتبه
شهادت ایشان نمیرسد آورده اند که کفار مکه حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه و آله گفتند
ترا چه بر ان داشته که بدعت کیشی مسکنی که مخالفت آیین ماست چرا اقتدا با اشراف قوم خود نمیکنی

و بعبادت اصنام میل نمی نمائی تا از این محنت و تشویش رهائی یابی این آیت آمد که
قُلْ بگو ای محمد مشرکان مکه را که اِنِّیْ اُمِرْتُ بدرستی که من امر کرده شده ام اَنْ اَعْبُدَ اللّٰهَ بآنکه
پرستش نمایم خدای بحق را مُخْلِصًا لَّهُ الدِّیْنَ درحالتی که پاکیزه کننده باشم برای او دین از لوث شرک
یعنی که مامورم بآنکه موحد باشم و معترف توحید وَ اُمِرْتُ و فرموده شده ام باخلاص مذکور
لِاَنْ اَکُوْنَ بجهت آنکه باشم اَوَّلَ الْمُسْلِمِیْنَ اول گردن نهادگان یعنی مقدم ایشان باسلام
در دنیا و اسبق از جماعتی که ایشان را بدین اسلام دعوت میکنم قُلْ بگو ای محمد مر این کفار را که در صدد آنند
که ترا از دین بگردانند اِنِّیْ اَخَافُ بدرستی که من میترسم اِنْ عَصَیْتُ رَبِّیْ اگر نافرمانی کنم به پروردگار
خود باین وجه که طریق توحید بگذارم و دین شما را اختیار کنم عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ عذاب روزی
بزرگست یعنی گرفتار گردم بعذاب روز قیامت که در و اهوال عظیم است قُلِ بگو ای محمد مر آن مشرکان که
اللّٰهَ اَعْبُدُ خدای بحق را میپرستم و بس مُخْلِصًا لَّهُ دِیْنِیْ درحالتی که پاک کننده ام دین خود را
از شرک و طاعت خود را از ریا فَاعْبُدُوْا پس بپرستید ای مشرکان مَا شِئْتُمْ مِّنْ دُوْنِهٖ
آنچه خواهید بجز از خدا از بتان و غیر آن این آیه بآیة السیف منسوخ ست مشرکان بعد از شنیدن
این کلام و نومید شدن ایشان از میل پیغمبر بدین ایشان گفتند ای محمد زیان کردی که دین اجداد را اختیار
نکردی و مذهب تازه را اختیار کردی آیت آمد که قُلْ بگو ای محمد با اهل شرک اِنَّ الْخٰسِرِیْنَ
بدرستی که زیانکاران اَلَّذِیْنَ خَسِرُوْٓا آنانند که زیان کردند اَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود وَ اَهْلِیْهِمْ
و در کسان خود یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز قیامت چه در آن روز بنفس خود نفع نگیرند و از اهل خود نیز نفع
نگیرند همچنانکه در دنیا چه حق تعالی ایشان را از هم متفرق سازد و گویند خسران ایشان باین وجه است که
نفسهای خود را از آن روز در طبقات دوزخ بینند و اهل خود را که ایمان آورده باشند در بهشت
یابند و این هنگام نه از نفس خود منتفع شوند و نه اهل ایشان بفریاد ایشان رسند پس نسبت

باین

باین هردو زیان زده باشند اَلَا ذٰلِكَ بدانید که آن زیان مذکور هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِیْنُ
آن زیان ظاهر است و هویدا که بر هیچکس از اهل موقف پوشیده نباشد لَهُمْ مر آن خسرانرا است
مِّنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِّنَ النَّارِ از زبر ایشان سایبانها از آتش وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ و از
زیر ایشان نیز سایبانهاست طایفه دیگر را در درکه زیرتر از ایشان باشند که منافقان اند چه اهل
نفاق در آخرین درکات دوزخ خواهند بود و اهل کفر برزبر ایشان و یا معنی آنست که ایشانرا است
طبقهای آتش نیران که زبر ایشان باشد و فرشهای گسترده از آتش سوزان از زیر ایشان ذٰلِكَ
آن عذاب که وصف کرده شده یُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهٖ میترساند خدا بآن عِبَادَهٗ بندگان خود را
بجهت رحمت واسعه خود در شان ایشان تا بپرهیزند از آن آتش و باوامر او قیام نمایند
یٰعِبَادِ ای بندگان من چون عقوبتی چنین در عقب شماست فَاتَّقُوْنِ پس بترسید از من
آورده اند که در زمان جاهلیت زید بن عمرو بن نفیل و سلمان فارسی و ابوذر غفاری زبان
بکلمه طیبه لا اله الا الله گشودند و باعتقاد تمام بوحدت الهی اعتراف کردند و از کیش آبای خود
تبری نمودند حق تعالی در شان ایشان این آیه فرستاد وَ الَّذِیْنَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوْتَ و آنانکه
اجتناب کردند از شیطان که در غایت طغیان است و عدوان و سایر شیاطین که مضلات
دین اند یعنی دور شدند اَنْ یَّعْبُدُوْهَا از آنکه پرستیدند آنها را و تبعیت آنها کنند وَ اَنَابُوْٓا
اِلَی اللّٰهِ و باز گشتند بسوی خدا و از سر یقین روی دل بجانب ما آوردند لَهُمُ الْبُشْرٰی
مر ایشانراست مژده ثواب و آن یا در حین حیوتست یا بزبان پیغمبران و یا نزد وفات بیشارت
فرشتگان و یا بعد از حمات بخطاب الهی بدخول جنان خلاصه سخن آنست که آنانی که مجتنب شدند
از عبادت هرچه دون خداست ایشانرا مژده ثوابست فَبَشِّرْ عِبَادِ پس مژده ده بندگان مرا
الَّذِیْنَ یَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ آنانکه می شنوند گفتار حق را فَیَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَهٗ پس پیروی

میکنند نیکوتر آنرا یعنی عمل میکنند بآن قولی که اقرب بحق واصوب بفوز ست وسدی گفته که
اتباع قول میکنند که احسن آنچه نیست که مامورند بآن از طاعات وعبادات وابو درداء گفته
که اگر بجهت سه چیز نمی بود نمیخواستم که یک روز زنده بمانم یکی تشنگی در عین گرما یعنی روزه داشتن
دران ودیگری سجده کردن در جوف لیل سیوم مجالست کردن با جماعتی که بتبعیت بهترین کلام کنند
ویا آنکه بشنوند امر قرآنرا واحسن احرین را اختیار کنند همچنانکه اختیار عفو کنند بر قصاص که افضل
از انست بقوله تعالی وَاَنْ تَعْفُوْا اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی وبتبعیت صدقه خفیه کنند که افضل است
از صدقه علانیه کقوله تعالی وان تخفوها للفقراء فهو خیر لکم وبرهمین قیاس تابع محکوم شوند
دون منسوخ وعزیمت را اختیار کنند دون رخصت اُولٰٓئِکَ آن گروه که تابع نیکوترند
اَلَّذِیْنَ هَدٰىهُمُ اللّٰهُ آنانند که راه نموده ست خدای ایشانرا بمقصد نجات وایشان بآن مهتدی
شده طریق صواب را که موجب وصول ست بحسن مآب اختیار نموده اند وَاُولٰٓئِکَ هُمْ
اُولُوا الْاَلْبَابِ ۝ وآن گروه ایشانند خداوندان عقول صافیه از شایبه اوهام فاسده وتخیلات
باطله که از تسویلات شیطانی سانح میگردد پس بر سبیل تهدید میفرماید که اَفَمَنْ حَقَّ عَلَیْهِ
کَلِمَةُ الْعَذَابِ آیا آنکس که واجب شده بر وسخن وعید که مشعر ست بر عذاب الیم یعنی قول لاملأنّ
جهنم تا آخر وحدیث هؤلاء اهل النار ولا ابالی باشد چون کسی که مستوجب جنان وسزاوار
رضوان ست یعنی شخصی که مستحق عقوبت ست هرگز مثل کسی نباشد که سزاوار جنات است اَفَاَنْتَ
تُنْقِذُ مَنْ فِی النَّارِ ۝ آیا تو ای محمد میرهانی آنانرا که در دوزخ باشند یعنی نیستی که بوسیله ادخال
ایمان در قلوب دوزخیان ایشانرا از عذاب برهانی پس عدم قبول ایمان از جانب نفوس ایشان ست
وبر تو حرجی لازم نمی آید چه بر تو همین تبلیغ ست وبس از ابن عباس مرویست این آیه در شان
ابولهب ست وپسرش عتبه وبعد از ذکر وعید در بیان وعده میفرماید لٰکِنِ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا لیکن آنانکه

بپرهیزند

بپرهیزند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود بوسیله قبول ایمان وبسبب طاعت لَهُمْ
مر ایشانراست در بهشت غُرَفٌ غرفهای یعنی منزلهای بسیار بلند مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ
از بالای آن غرفهای دیگر بلندتر مَبْنِیَّةٌ که بنا کرده ومستحکم گردانیده شده است بلا قصور
واعوجاج تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ میرود از زیر آن غرفها جویهای بهشت وعده
داده شده است این غرف وانهار باهل ایمان وَعْدَ اللّٰهِ وعده دادن خدا یعنی وعده
خداست بایشان لَا یُخْلِفُ اللّٰهُ الْمِیْعَادَ ۝ خلاف نمیکند خدای وعده خود را پس البته
متحقق الوقوع باشد وتخلف آن از قبیل محال ابوسعید خدری از حضرت رسالت پناه صلعم
روایت کند که چون اهل بهشت به بهشت درآیند از بالای سر خود غرفهائی بینند که بعد مسافت
میان ایشان وآن غرف چون بعد زمین باشد نسبت باسمان واهل آن بمثابت ستارهای
درخشنده گفتم یا رسول الله این منازل انبیا باشد فرمود که اهل این مراتب ودرجات صالحان
امت من باشند وبعد از ذکر دعوت مردمان بتوحید در بیان دلایل وحدت میفرماید که اَلَمْ تَرَ
آیا نمی بینی خطاب بحضرت ست ومراد جمیع مکلفین واستفهام برای تقریر یعنی البته می بینید
اَنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ آنکه خدا فرو فرستاد مِنَ السَّمَآءِ از آسمان یا از ابر مَآءً آبی یعنی آب باران
فَسَلَکَهٗ پس درآورد آن آب را یَنَابِیْعَ فِی الْاَرْضِ در چشمهای مایع وکاریزهای جاری که
در زمین ست ثُمَّ یُخْرِجُ بِهٖ پس بیرون می آورد از آن آبی زَرْعًا کشت زار مُخْتَلِفًا
اَلْوَانُهٗ که گوناگونست رنگهای آن از حمرت وخضرت وبیاض وصفرت وغیر آن وگویند
مراد بالوان اصناف واجناس مختلفه ست چون گندم وجو وبرنج وکنجد وغیر آن ثُمَّ یَهِیْجُ
پس خشک میشود آن زرع بعد از خضرت ولطافت فَتَرٰىهُ پس می بینی آنرا مُصْفَرًّا زرد شده
پس از طراوت وتازگی آن ثُمَّ یَجْعَلُهٗ پس میگرداند خدای حُطَامًا ریزه ریزه درهم شکسته

وخرد و مرد گشتن إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که در انزال باران و اخراج زروع مختلفه بآن
و تقلیبات آن از حالی بحالی لَذِكْرَىٰ هر آینه یاد کردن منت لِأُولِي الْأَلْبَابِ
مر خداوندان عقول سلیم را که دران تفکر نمایند و عارف شوند بصانع محدث و قدرت او
بمبدأ و معاد یا تشبیه نمایند احوال دنیوی را بآن زروع تر و تازه و بران اعتماد نکنند
چه اندک وقتی نمو آن بذبول مبدل شود و سمت زوال پذیرد چون افهامی که متوجه بلوث
و اوهام درین تفکر نمیکنند تا عارف شوند بوجود صانع علام از جهت میفرماید که أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ
آیا پس آنکسی که گشاده کرده است خدای صَدْرَهُ سینه او را و فراخ گردانید دل او را لِلْإِسْلَامِ
برای قبول اسلام بوسیلهٔ استعمال قوت عقلیه در دلایل بینه و حجج واضحه بواسطه استعداد تام
او بالطاف هادیه همچو کسی است که سینه او تنگ است از قبول حق بجهت اصرار او بر عناد و انکار و عدم
تدبر او در دلایل و معجزاتی که موصل است بمعرفت پروردگار و صدق سید مختار خلاصه معنی آنست که
آنکسی که خدایتعالی بسبب اهلیت و استعداد لطف در حق او الطاف عمیم خود فایض سازد
بر وجهی که سینهٔ او منشرح شود به قبول ایمان همچو کسی نباشد که بجهت عدم استعداد لطف نظر
الطاف از و باز گیرد و او را در مضیق کفر بگذارد چه میان این هر دو بعد المشرقین است فَهُوَ پس آنکس که
سینه او فسیح است و دل او وسیع از برای قبول ایمان عَلَىٰ نُورٍ بر روشنی معرفت است یعنی بر ادله
وحدت ما بر یقین و بصیرت مِنْ رَبِّهِ از پروردگار خود ابن مسعود روایت کند که روزی
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را قرائت فرمود ما گفتیم یا رسول الله انشراح
صدر چه معنی است فرمود که نور معرفت الهی است در دل بندهٔ مومن بر وجهی که دل او را روشن و فراخ
گرداند گفتیم یا رسول الله علامت آن چیست فرمود آنکه بنده بالکلیه از سرای غرور بگذرد و توجه
تمام نماید بتهیهٔ اسباب خلود و پیش از مرگ مستعد آن شود و در بعضی تفاسیر آورده اند که آن آیه

درشان

در شان عالیشان حضرت امیر المومنین است صلوات الله علیه و عمار یاسر بجهت کمال معرفت
و یقین آنحضرت است که قایل این کلمه گشته که لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا پس در باره
ابولهب و فرزندان او و جمعی که توابع ایشان بودند میفرماید که فَوَيْلٌ پس چاه ویل که در قعر
جهنم است با شدت عذاب و سختی لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ و جماعتی راست که سخت است دلهای ایشان
مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ از جهت یاد کردن خدای که کلمه توحید است یعنی هرگاه که نزد ایشان یاد خدا کنند
بوحدانیت بسبب آن زیاده میگردد قساوت در دلهای ایشان کقوله تعالی فزادتهم رجسا الی رجسهم
پس اصلا متعظ نمیشوند از ترغیب و منزجر نمیگردند از ترهیب أُولَٰئِكَ آن گروه سنگدل
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی آشکارا و هویدا اند بر وجهی که ضلالت ایشان بر هیچکس پنهان و پوشیده نیست
و ابو سعید خدری از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که حاجت از نرم دلان امت من
طلب کنید که حق تعالی رحمت در دلهای ایشان وضع کرده و از ارباب قلوب قاسیه طلب حاجت مکنید که
حق تعالی غضب و خشم خود را در ایشان مرکوز ساخته و نیز از آنحضرت مرویست که خدایتعالی دوست دارد
هر دلی که ترسنده و اندوهگین و مهربان باشد و مردمان را بخیر تعلیم نماید و بدعوت خدا دعوت کند و دشمن
دارد هر دلی را که غافل باشد و اوقات را ببازیچه صرف نماید و همه شب در خواب گذراند و ذکر خدای
نکند مالک بن دینار فرموده که حق تعالی بر هیچ قوم خشم نگرفت مگر بجهت قساوت دل ایشان آورده اند که
روزی اصحاب بجناب نبوت مآب عرض کردند که ملال بسیار و کلال بیشمار بخاطر طاری شده خواهش ما
آنست که بگفتار غم زدا سخنی ادا نمائی تا رنج ما بفرح مبدل شود و زنگ کدورت از صفحهٔ خاطر ما
زدوده گردد آیت آمد اللَّهُ نَزَّلَ خدای فرو فرستاد أَحْسَنَ الْحَدِيثِ نیکوترین سخنی را
كِتَابًا مُتَشَابِهًا آن کتابی است مانند یکدیگر یعنی بعضی از آن مشابه بعضی است در جزالت لفظ
و تجاوب نظم و تناسب اسلوب و جودت معانی و دلالت بر اعجاز حضرت نبوی و اشتمال آن بر منافع

دنیوی و اخروی و یا برخی از آن مصدق برخی دیگر است و در آن تناقض و اختلاف کلام نیست
مَثَانِیَ مثنی و مکرر است یعنی مشتملست بر تکرار قصص و اوامر و نواهی و وعد و وعید و مواعظ
و نصایح یا محتویست بر مزدوجات امور متقابله چون امر و نهی و وعد و وعید و ثواب و عقاب
و بهشت و دوزخ و مؤمن و کافر و غیر آن و هر چند نزد تلاوت مکرر میگردد موجب ملال و کلال نمیشود بلکه
هر چند بیشتر خوانده میشود ذوق بتلاوت آن زیاده میگردد و فایده تکرار آن اینست که نفوس بسیار
متنفرند از ذکر وعد و وعید و موعظه و نصیحت پس اگر در آن تکرار نباشد در نفوس رسوخ پیدا
نکند و هیچ نفس عمل بآن ننماید و از اینجاست که حضرت رسالت پناه بر چهار مرتبه موعظه و نصایح بر اصحاب
تکرار میفرمود و سعی مینمود تا آن در قلوب ایشان مرکوز شود و در صدور ایشان مغروس گردد
و دیگر از صفات قرآن اینست که **تَقْشَعِرُّ مِنْهُ** میلرزد از وی یعنی بجهت شدت از خوف وعید
در وست بسیار منقبض میگردد و بهم میجهد **جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ** پوستهای آنانکه
میترسند از عقاب پروردگار خود **ثُمَّ تَلِينُ** پس نرم میشود و آرام میگیرد **جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ**
پوستها و دلهای ایشان **إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ** بسوی یاد کردن خدای یعنی چون آیات رحمت و مغفرت را
میشنوند پوستها و دلهای ایشان نرم میشود و آن خشیت و قشعریره که بسبب آیات وعید
طاری شده از ایشان زایل میگردد و از ابن عباس بن عبد المطلب مرویست که پیغمبر صلعم فرمود که هرگاه
بلرزد پوست بنده مومن از ترس خدا ریزان شود از وی گناهان همچنانکه ریخته میشود برگها از درخت
خشک زید بن اسلم از ابی بن کعب نقل کرده که روزی نزد رسول صلی الله علیه و آله وسلم رفتم
او بقرآن خواندن مشغول بود در اثنای آن جمعی را رقت آمد و فرمود غنیمت دانید دعا کردن را
نزد گریستن که باجابت مقرون خواهد شد چه رقت رحمت الهیست و نجات از عقوبت پادشاهی عبد الله
زبیر گفت از اسماء بنت ابی بکر پرسیدم که اصحاب رسول صلی الله علیه و آله وسلم نزد استماع قرآن

چون

چگونه بودندی گفت چنانکه خدا تعالی وصف ایشان کرده چشمهای گریان و اعضاهای لرزان
گفتم اکنون جمعی پیدا شده اند که چون قرآن می شنوند می افتند و فریاد میکنند و غشی میکنند
گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم این از فعل ابلیس لعین است **ذَٰلِكَ** این کتاب بزرگوار که
موصوفست بصفات مذکوره **هُدَى اللَّهِ** راه نمودن خدایست یعنی ارشاد هر بنده کان از جانب خدا
يَهْدِي بِهِ راه راست مینماید یعنی بتوفیق ایمان میدهد بسبب آن **مَنْ يَشَاءُ** هر کرا خواهد از کسانی
که تامل نمایند در ادله واضحه و تفکر کنند در حجج بینه آن یا توفیق طاعت میدهد بآن اهل جنت را
وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر که گمراه سازد خدای او را یعنی فرو گذارد او را بسبب جحود و عناد با وجود
ظهور دلایل بر وحدت و آیات وعید بر معصیت **فَمَا لَهُ** پس نیست مر او را **مِنْ هَادٍ** هیچ راه
نماینده که او را از ضلالت نجات دهد مراد کفار فجارند که بسبب اصلال انکار اصلا التفات ادله
توحید و آیات وعید نمیکنند پس بر سبیل تهدید میفرماید که **أَفَمَنْ يَتَّقِي** آیا آنکسی که بپرهیزد
بِوَجْهِهِ بروی خود **سُوءَ الْعَذَابِ** از بدی عذاب و شدت عقاب که آن زبانه آتش
دوزخ است یعنی روی خود را سپر آتش سازد **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** در روز رستخیز بجهت آنکه دست
و پای او در زنجیر آتشین باشد و ممکن نباشد او را که از خود دفع کند آتش را مگر بروی چون کسی باشد
که ایمن بود از عذاب و نکال و در صدر جنت قرار گرفته باشد فارغ البال نزد کلبی مراد
ابوجهل است که او را دستها بر گردن بسته بدوزخ برند و او بروی خود خواهد که از آتش بپرهیزد
و از خود دفع کند و عطا گفته مراد کسی است که سرنگون او را در آتش اندازند پس اول عضوی که
آتش آنرا مس کند روی او باشد بعد از آن از قبل خزنه دوزخ نسبت بکفار خبر میدهد که **وَقِيلَ**
و گفته شود یعنی خازنان دوزخ گویند **لِلظَّالِمِينَ** مر ستمکاران را از کفره و فجره **ذُوقُوا**
مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ بچشید جزای آنچه بودید که کسب میکردید از تکذیب پیغمبر و بعث و نشور

در محشر پس مبالغه در تهدید کفار مکه میکوید که کَذَّبَ الَّذِینَ مِن قَبلِهِم تکذیب کردند
آنانکه بودند پیش از کفار مکه پیغمبر خود را فَأَتَاهُمُ العَذَابُ پس آمد بدیشان عذاب الٰهی مِن حَیثُ
لَا یَشعُرُونَ ۝ از انجاکه شعوری نمیداشتند بآن و وقوع آن در خاطر ایشان نمیکذشت بلکه در امنیت
و رفاهیت و غفلت عذاب برایشان نازل شد بطریق فجات فَأَذَاقَهُمُ اللّٰهُ پس بچشانید
ایشانرا خدای الخِزیَ خواری و رسوائی فِی الحَیٰوةِ الدُّنیَا در زندکانی دنیا بمسخ و خسف
و قتل و سبی و اجلا وَلَعَذَابُ الآخِرَةِ و هرآینه عذاب سرای دیکر یعنی عقوبت عقبی که
برای ایشان آماده ست أَکبَرُ بزرکترست از عذاب دنیا بجهت شدت و دوام آن لَو کَانُوا
یَعلَمُونَ ۝ اکر هستند که بدانند یعنی اکر از اهل علم و نظر اند هرآینه عالم خواهند بود بآن و عبرت خواهند
کرفت ازان وَلَقَد ضَرَبنَا بدرستی که بیان کردیم ما لِلنَّاسِ برای آدمیان فِی هٰذَا القُرآنِ
درین کتاب که قرآن ست مِن کُلِّ مَثَلٍ از هر مثلی که محتاج الیه مردمانست در امر دین چه اذکر
امم ماضیه است یعنی در قرآن احوال امم ماضیه را بیان کردیم لَعَلَّهُم یَتَذَکَّرُونَ ۝ شاید که
ایشان پند پذیرند بآن یعنی تا دران تامل نموده عبرت کیرند ازان قُرآنًا عَرَبِیًّا در حالتی که آن
قرآنی ست بلغت عرب غَیرَ ذِی عِوَجٍ نیست خداوند کجی یعنی منحرف نیست از حق بلکه طریق مستقیم است
که موصل ست بحق پس هیچ اخلالی و تناقضی و اختلافی در معانی آن نیست و هیچ شکی و شبهه نیست
در حقیت آن پس آنرا منزل ساخت لَعَلَّهُم یَتَّقُونَ ۝ شاید که ایشان بپرهیزند از کفر و انواع
عصیان بسبب تامل و تفکر در معانی آن پس از برای عبده اصنام و اهل توحید مثل میزند و میکوید که
ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا بیان کرد خدا تعالی مثلی را برای مشرکان و موحدان اما برای مشرک مثل زد که
رَجُلًا فِیهِ شُرَکَاءُ یعنی مردی راکه در و شریکان باشند یعنی بنده که مولای متعدد داشته باشد
مُتَشَاکِسُونَ که مخالفت کننده باشند باهم بجهت بدخوئی و باهم نسازند در شرکت آن بنده پس هر

شریکی

شریکی او را کاری فرماید و او آن کار تمام ناکرده شریکی دیکر باو کاری رجوع کند و او هیچکدام را
باتمام نتواند رسانید و شریکان بجهت این ازو راضی نباشند اما از برای موحد وَرَجُلًا سَلَمًا
اما از برای موحد مردی راکه او آراسته باشد از شریکان و خالص باشد لِرَجُلٍ برای مردی یعنی
بنده که مخصوص بیکمولی باشد و او را در انجاح مقاصد و مرام خشنود تواند ساخت هَل یَستَوِیَانِ
مَثَلًا آیا مساوی باشند این دو بنده از روی شباهت در وصف یعنی البته مانند یکدیکر نباشند
چه یکی بسبب تنازع مالکان مضطر و عاجز باشد و نتواند که نوعی کند که در خدمتکاری همه ازو راضی
باشند و دیکری از تخالف شریکان سالم بود و بجهت نیکو خدمتکاری مولی ازو خشنود باشد یعنی
همچنانکه بنده مشترک باشد میان شرکا دل او متفرق است بخدمتکاری هر یک از ایشان و متحیر کشته
نمیداند که بخدمت کدام قیام نماید و بچه نوع همه را خشنود سازد و برکدام اعتماد نماید مشرک نیز توزیع
و تقسیم عبودیت نموده از برای آلهه مختلفه سرکردان شده نمیداند که کدام از ایشانرا عبادت کند
و اعتقاد در ربوبیت کدام نماید و از که انجاح مقصود کند همچنانکه بنده مملوک یک کس باشد بتوجه تمام
و جمع الکلام کمر خدمتکاری بر میان بسته بچیزی که رضای مولای اوست قیام مینماید و از انچه سبب
کراهیت اوست محترز میشود و بجهت این آنچه مراد اوست حاصل میکند همچنین موحد بالکلیه و من
جمیع الوجوه توجه بجانب معبود بحق آورده و بعبادت او اشتغال نموده و از غیر او منقطع شده
و چیزی که سبب خشنودی معبود اوست استعمال میکند و از انچه منشاء سخط اوست احتراز میکند
و بواسطهٔ این انقیاد و اطاعت بنعمت عاجل و آجل میرسد ابوالحسن حسکانی باسناد خود از امیرالمومنین
صلوات الله علیه روایت کند که آنحضرت فرمود انا ذلك الرجل السلم لرسول الله من آنکه دم کلا جلی
تمام بخدمتکاری حضرت رسالت اقدام مینمایم و عیاشی باسناد خود از ابی خالد روایت کرده که امام
محمد باقر علیه السلام فرمود الرجل السلم للرجل علی حقا و شیعته آنکه دی که خالص ست در عبودیت

مالک خود و حرمت او مشوب بخدمت غیری نیست امیرالمومنین است و شیعیان او و چون
این ضرب المثل سبب هدایت بندگانست بایمان که اعظم نعم است از جهت میفرماید که
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ثنا و ستایش مر خدایراست برین مثل چه بسبب آن شما را از ظلمت شرک خلاص
داده بنور توحید رهنمونی نموده یا استحقاق حمد مر خدایراست که در خدائی شریک ندارد نه غیر او را
چه او منعم بالذاتست و مالک علی الاطلاق **بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ** بلکه بیشتر ایشان نمیدانند
حقیقت این معنی را و بجهت فرط جهل غیری را شریک او میسازند آورده اند که کفار مکه میگفتند که
انتظار میکشیم که محمد بمیرد و ما از محنت او خلاص شویم آیت آمد **اِنَّكَ مَيِّتٌ** بدرستی که تو متصف
بصفات موت **وَاِنَّهُمْ مَيِّتُوْنَ** و بتحقیق که کفار نیز مرده اند یعنی مآل تو و ایشان موتست
پس انتظار مرگ و شماتت باقی بر فانی معنی ندارد چنانچه **ثُمَّ اِنَّكُمْ** پس از موت بدرستی که شما ای
مومنان و کافران **يَوْمَ الْقِيٰمَةِ** در روز رستخیز **عِنْدَ رَبِّكُمْ** نزد آفریدگار خود **تَخْتَصِمُوْنَ**
خصومت خواهید کرد در امر دین پس تو حجت آوری بر ایشان که من در توحید بر حق بودم و شما در شریک
بر باطل و من تبلیغ رسالت نمودم و شما را براه راست دعوت کردم و شما طریق عناد و لجاج پیش
گرفته تکذیب من کردید و ایشان با باطل اعتذار آورند و گویند اطاعت روسا و پیشوایان خود کردیم
و اقتدا بپدران خود نمودیم ابو سعید خدری گفت که روز جمل و صفین دانستیم که این خصومت
درمیان ما نیز باشد و ابو العالیه بر آنست که این آیت مخصوص باهل قبله است **فَمَنْ اَظْلَمُ** پس کیست
ستمکارتر **مِمَّنْ كَذَبَ** از کسی که دروغ گفت **عَلَى اللّٰهِ** بر خدا یعنی او را شریک و ولد و زن نسبت
داد **وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ** و تکذیب نمود سخن راست یعنی بتوحید و قرآن **اِذْ جَآءَهٗ** در وقتی که
آمد باو بی آنکه تامل و تفکر نماید در آن **اَلَيْسَ** آیا نیست استفهام برای تقریر است یعنی البته هست
فِيْ جَهَنَّمَ در دوزخ **مَثْوًى لِّلْكٰفِرِيْنَ** مکان و مقام ناگرویدگان و منکران بجهت جزای

٢٤ الجزء الرابع والعشرون

عقیده

عقیده فاسده و اعمال قبیحه یعنی سقر مقر آنانست که افترا کردند بر خدا و رسول او و دروغ
دانستند توحید و قرآنرا یا جای مطلق کافرانست یا جاهلان است **وَالَّذِيْ جَآءَ بِالصِّدْقِ**
و آنکسی که آورد سخن راست را **وَصَدَّقَ بِهٖٓ** و تصدیق نمودند یعنی سایر مومنان بآن **اُولٰٓئِكَ**
آنگروه عالیشان **هُمُ الْمُتَّقُوْنَ** ایشانند پرهیزکاران نه غیر ایشان نزد سدی مراد از اول
جبرئیل است که قرآنرا از جانب حضرت عزت آورده و بثانی حضرت رسالت پناه که تصدیق
بآن نموده و تبلیغ فرموده و گویند که جاء بالصدق انبیا اند و صدق بامم ایشان و حافظ ابو نعیم
از ابن عباس و مجاهد از ائمه هدی صلوات الله علیهم روایت کرده اند که جاء بالصدق محمد است
صلی الله علیه و آله و سلم و صدق علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه در خبر است که شب معراج چون
رسول را بآسمان بردند و ملکوت السموات بر و عرض کردند خطاب رسید باو که برو و قوم خود را
بآنچه مشاهده کردی خبر ده گفت خدایا قوم مرا تصدیق نخواهند کرد از جانب حضرت عزت خطاب آمد
بصدق علی و هو صدیق الاکبر علی ابن ابیطالب تصدیق تو خواهد کرد و او صدیق اکبر است
و از مخالف و موافق نقلست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود الصدیقون ثلثة حزبیل مومن
آل فرعون و حبیب النجار صدیق آل یس و علی ابن ابیطالب صدیق آل محمد و رویست که رسول
خدا جمعی را بغزائی میفرستاد امیرالمومنین علیه السلام را بر ایشان امیر کرد و بعد از آن فرمود که کیست
فضل بیر عمم از قرآن بگوید عمار یاسر برخاست و گفت من بگویم یا رسول الله فرمود بگو عمار گفت
قال الله تعالی والذی جاء بالصدق و صدق به رسول فرمود صدقت عمار راست گفتی ای عمار
زید بن حسان روایت کرده که در بدایت اسلام نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
رفتم و گفتم یا محمد چه میگوئی فرمود میگویم لا اله الا الله و انا رسوله خدا یکی است و من فرستاده اویم
گفتم من یصدقک علی هذا که ترا تصدیق میکند برین قول فرمود صبی و امراة کودکی و زنی یعنی علی

و خدیجه و ازینجاست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هفت سال فرشتگان بر من
وعلی صلوات میدادند برای آنکه درین هفت سال نماز هیچکس بر آسمان نبردند مگر نماز من وعلی لهم
مرآن مومنان مصدق راست در بهشت مَا يَشَاؤُونَ آنچه خواهند وآرزو کنند از جلایل نعمت
وعظایم کرامت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود ذَٰلِكَ آن ثواب عظیم ونعمت جسیم جَزَاءُ
الْمُحْسِنِينَ پاداش نیکوکارانست که اهل تصدیق اند وکننده افعال حسنه لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ
تا بپوشد خدای از ایشان بسبب میامن نیکوئی اعمال أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا بدترین آنچه کرده باشند
یعنی محو کند از ایشان عذاب شرک ومعاصی که کرده باشند آنرا قبل از ایمان آوردن وعملهای نیکو کردن
تخصیص أَسْوَأ جهت مبالغه است چه تکفیر آن موجب فعلی است که در اسوء کمتر باشد یا اشعار است
بآنکه ایشان بجهت استعظام ذنوب می پندارند که مذنب ومغفرانند واگرچه فی الحقیقة فاعل
آن نیستند وهمچنانکه روش اهل عصمت است وَيَجْزِيَهُمْ و پاداش میدهد ایشانرا أَجْرَهُمْ
مزد کردار ایشان بِأَحْسَنِ الَّذِي به نیکوترین چیزی که كَانُوا يَعْمَلُونَ بودند که عمل میکردند
مراد از احسن مطلق محاسن اعمال است وتفسیر آن باحسن بجهت کمال اخلاص ایشانست در آن
وزیادتی ثواب آن یا مراد ازان مجموع فرایض وسنن باشد که مزیت حسن دارند بر مباحی که بآن
مستحق ثواب نمیشوند آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم چون ذکر معایب
الهه باطله میکرد کفار تخویف او میکردند ومیگفتند که چنین مگوی که بواسطه این از جانب
خدایان ما ضرری بتو خواهد رسید که هیچکس آنرا کفالت نکند حق تعالی آیت فرستاد که أَلَيْسَ اللَّهُ
بِكَافٍ آیا نیست خدای که کفایت کننده مراد تقریر واثباتست یعنی البته کفایت کننده است عَبْدَهُ
بنده خود را که محمد است از جمیع انواع ضرر وَيُخَوِّفُونَكَ ومیترسانند ترا مشرکان بِالَّذِينَ بآنانکه
میپرستند مِنْ دُونِهِ بجز از خدای بحق ومیگویند که آلهه ما بتو ضرر خواهد رسانید ودر بعضی روایت

آمده

آمده که چون خالد بامر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قصد کرد که عزی را بشکند کفار گفتند ای خالد
از عاقبت این عمل بترس که شان عزا نسبت به بتان دیگر ارفع است مبادا که بتو وهمه آسیبی
رسانند خالد التفات بگفتار ایشان نکرده تبر بر سر عزی زد وبشکست وگفت کفرانک یا عزی
لا سبحانک سبحان من اهانک کفر وناسپاسی مر تراست نه پاکی وپاکیزگی چه پاکی وپاکیزگی کسی راست که
ترا خوار وبیمقدار گردانید حق تعالی حبیب خود را وحی کرد که من کافی مهمات توام ونگهدارنده تو از جمیع
آفات واذیات وکفار بجهت کمال سفاهت تخویف تو میکنند از ضرری که از ممر بتان بتو میرسد
وشبهه نیست در آنکه اسناد اضرار وایذا بجمادات از فرط جهالت وحماقت است وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ
وهرکرا که گمراه سازد خدای یعنی او را در وادی ضلالت کفران وشقاوت خذلان بحال خود وا
گذارد وبجهت اصرار انکار وعدم التفات او در دلایل وحدت پروردگار فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ
پس نیست آن گمراه را هیچ راه نماینده که او را براه راست آورد ویا آنکه هرکرا که خدا از طریق بهشت
بگرداند بسبب کفر ومعصیت پس هیچکس او را ببهشت هدایت نکند وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ
وهرکرا خدا راه نماید او را بتوحید بواسطه تدبر وتفکر او در آیات وحدت فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ
پس نیست او را هیچ گمراه کننده که او را ازان راه بگرداند أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ آیا نیست این نیز
بروجه تقریر است یعنی البته هست خدایتعالی غلبه کننده بر مشرکان ومغلوب سازنده ایشان
ذِي انْتِقَامٍ خداوند کینه کشیدن از کافران ومعاندان وسایر دشمنان خود درین کلام
وعید کفار قریش است پس بجهت وضوح برهان بر تفرد خالقیت خود میفرماید که وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ
واگر بپرسی از مشرکان مکه مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمان وزمین را از عدم بوجود
آورد لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه گویند که خداست با وجود جحود وعناد ایشان چه بجهت دلیل واضح
بر تفرد او بخالقیت هیچکس انکار آن نمیتوانند نمود وچون باین معترف شوند قُلْ بگوای محمد با ایشان که

أَفَرَأَيْتُمْ آیا می بینید مَا تَدْعُونَ آنرا که میخوانید مِنْ دُونِ اللهِ بجز از خدای از بتان
وسایر آلهه باطله یعنی میدانید آنها را که إِنْ أَرَادَنِيَ اللهُ اگر اراده کند خدای بمن بِضُرٍّ ضرری
وسختی وبرساند بمن اذیتی ومحنتی از مرض وفقر وسایر عرض هَلْ هُنَّ آیا باشند ایشان
كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ دفع کنندگان ضر او نسبت بمن أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ یا اگر خواهد خدای بمن
نعمتی ومنفعتی از صحت وغنا وغیر آن هَلْ هُنَّ آیا باشند آنان مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ بازدارندگان
منفعت ونعمت او از من وچون شما مقرید بر خالقیت او ومعترف بر عجز آلهه خود از دفع ضرر
ونفع پس ترک عبودیت خدائی که خالق عالم وقادر علی الاطلاق ست وپرستیدن جمادات که عاجز
مطلق اند غایت سفاهت وجهالت است از مقاتل مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
چون از مشرکان سوال کرد ایشان ساکت شدند واز جواب عاجز گشتند حق تعالی فرمود که قُلْ
بگوای محمد مرایشان را که حَسْبِيَ اللهُ کافی وپسندیده ست مرا خدای در ایصال منفعت ودفع مضرت
عَلَيْهِ برو نه بغیر او يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ توکل میکنند توکل کنندگان وکارهای خود را
باو باز میگذارند بجهت علم ایشان بانحصار خالقیت وقادریت پس بجهت تهدید ایشان قُلْ
بگوای محمد این مشرکان بقبیله خود را يَا قَوْمِ اعْمَلُوا ای قوم من عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ
برحالتی که هستید بران یعنی عداوتی که میکنید در ابلغ امکان سعی ست در اهلاک وتضعیف من میکوشید
إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من عمل کننده ام برحالت تمکن خود وبجد وجهد تمام دران میکوشم یعنی در اظهار
کلمه توحید واعلای دین اسلام فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَنْ يَأْتِيهِ
آنکس که بیاید باو عَذَابٌ يُخْزِيهِ عذابی که رسوا کند او را واو را روز بدر ست که خدا ایشانرا بقتل
وسبی رسوا گردانید وَيَحِلُّ عَلَيْهِ وفرود آید برو عَذَابٌ مُقِيمٌ عذابی که دایم باشد
یعنی عذاب دوزخ که اشد عذابست إِنَّا أَنْزَلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْكِتَابَ

بر تو این کتاب را که قرآن ست لِلنَّاسِ برای هدایت همه مردمان بِالْحَقِّ فرستادنی براستی
ودرستی ویا بسبب بیان حق چه مناظر مصالح او معاش ومعاد ست فَمَنِ اهْتَدَىٰ
پس هرکه راه یابد بقرآن یعنی بر وفق امر ونهی آن عمل کند یا در دلایل آن تفکر کند فَلِنَفْسِهِ پس
مر نفس او راست فایده عمل آن وَمَنْ ضَلَّ وهرکه گمراه گردد یعنی از احکام قرآنی دور شود وعمل
بآن نکند فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه شود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی وبال ونکال آن
برو راجع گردد وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ ونیستی تو بر ایشان یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم بِوَكِيلٍ
نگاهبان یعنی اجبار کننده ایشان بایمان وحافظ آن در قلوب ایشان بروجهی که نگذاری که در ضلالت
افتند واز حق منصرف شوند چه از تحت قدرت تو بیرون ست بلکه بر تو نیست بغیر از رسانیدن
چه مبنای تکلیف بر اختیار ست نه اجبار پس بجهت تنبیه مشرکان بر قدرت خود بر بعث میفرماید که
اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ خدای قبض میکند جمیع نفسها را حِينَ مَوْتِهَا هنگام مردن ایشان
یعنی نزد انقضای آجال قطع حیات ایشان میکند وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ وفرا میگیرد نفسهائی که
نمرده ست فِي مَنَامِهَا در خواب آن یعنی قطع تصرف وتدبیر آن میکند از آن نه قطع حیوة
فَيُمْسِكُ الَّتِي پس نگاه میدارد در ان جهان آن نفوس که قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ قضی کرده شده ست
بر او مرگ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ ومیفرستد نفوس دیگر که از آن زندگانست با بدان ایشان إِلَىٰ أَجَلٍ
مُسَمًّى تا وقت نام برده شده یعنی هنگام اجل از ابن عباس مرویست که در بدن آدمی نفس وروح
هر دو هست ومیان ایشان شعاعی است بمثابه شعاع آفتاب نفس آنست که عقل وتمیز بآن متعلق است
وروح ونفس وتحرک بآن قایم ست هرگاه که بنده بخواب رفت خدای تعالی ست قبض نفس او میکند
وروح را بحال خود میگذارد ووقتی که مرد قبض هر دو مینماید پس زوال روح مستلزم زوال نفس است
بدون عکس ومؤید اینست که عیاشی از حسن بن محبوب نقل کرده ووی از عمرو بن ثابت از ابی مقدام

واو از پدر خود که امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که هیچکس بخواب نمیرود مگر که نفس او باسمان
عروج میکند و روح او در بدن میماند و میان روح و نفس او شعاعی پیدا میشود چون شعاع
آفتاب پس اگر اذن الهی تعلق میگیرد بقبض ارواح روح اجابت نفس میکند و اگر اذن او متعلق
نشود ببقای روح نفس اجابت روح میکند اینست قوله تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها
الآیه و هرگاه که نفس نایم ملاحظه ملکوت سموات میکند آنچه در خواب می بیند قابلیت تاویل
و تعبیر داره و اگر آنچه میان آسمان و زمین است مشاهده میکند آن از تخیلات شیطانی است
و صالح تاویل نیست إِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستی که درین توفی و امساک و ارسال لَآيَاتٍ هر آینه
علامات واضحه است بر کمال قدرت دلالات لایحه بر حشر و نشر در روز قیامت لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
مر گروهی را که تفکر و تامل نمایند درین امر و ازین استنباط کنند اماتت مشابه نوم است و احیا
مماثل تیقیظ پس او سبحانه قادر بر بعث و نشور باشد و در توریت مذکور است که ای فرزند آدم
بر طریقی که در خواب میروی بمیری و بر طرزی که بیدار میشوی زنده گردی و کافران با وجود این
دلایل باهره بر کمال قدرت او و بعث و نشور در نهایت انکار اند و غایت جحود و اصلا
از ظلمتکده شرک قدم بیرون نمی نهند تا خود را بنور هدایت ایمان رسانند أَمِ اتَّخَذُوا
بلکه فرا گرفته اند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای شُفَعَاءَ شفیعانی که درخواست ایشان کنند
نزد خدا قُلْ بگو ای محمد بر وجه ملامت و توبیخ مشرکان را أَوَلَوْ كَانُوا آیا شفاعت کنند
بتان و اگر چه باشند که لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا بهیچ وجه مالک نشوند چیزی را از شفاعت
وَلَا يَعْقِلُونَ و ندانند پرستندگان خود را بجهت آنکه جمادات اند و از جمادات شعور و قدرت
مسلوب است یعنی چونکه علم و قدرت نیستند پس چگونه توقع شفاعت از ایشان توان داشت قُلْ بگو
ای محمد مر ایشان را که لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا مر خدای راست همه شفاعت یعنی او مالک جمیع شفاعت است

وبی اذن او

و بی اذن او هیچکس شفاعت نمیتواند کرد چه استطاعت شفاعت موقوف بدو شرط است
یکی آنکه مشفوع له مختار مشفوع عنه باشد و دیگر آنکه شفیع ماذون شفیع له باشد و این هر دو
اینجا مفقوداند پس آلهه باطله رتبه شفاعت نداشته باشند پس تقریر مالکیه خود میکند در شفاعت
لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر اوراست پادشاهی آسمانها و زمینها ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
پس بسوی حکم او باز گردانیده خواهید شد یعنی در قیامت نیز مالکیه و حاکمیت او را ثابت است
و هرگاه که او در دنیا و عقبی مالک علی الاطلاق باشد پس بدون اذن او هیچکس شفاعت نتواند نمود
و بی رضای او شفاعت او نتواند کرد پس از بدی اعتقاد و شدت عناد ایشان خبر میدهد که
وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ و چون یاد کرده شود خدای تعالی وَحْدَهُ در حالت یگانگی بدون ذکر
آلهه ایشان مراد کلمه طیبه لا اله الا الله است یعنی هرگاه که این کلمه را از اهل ایمان بشنوند
اشْمَأَزَّتْ بپرهد و منقبض گردد از آن قُلُوبُ الَّذِينَ دلهای آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ ایمان
نمی آورند و نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر که دار عقبی است یعنی از خشم و کینه بر گردند
چنانکه اثر آن در بشره ایشان پدید آید و قبض و پریشانی ایشان ظاهر گردد وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ
و هرگاه یاد کرده شوند آنانکه مِنْ دُونِهِ غیر از خدای اند یعنی معبودان باطله ایشان
إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ آنگاه ایشان تازه روی و فرحناک شوند بر وجهی که اثر
خوشحالی بر بشره و روی ایشان پیدا شود و شبهه نیست در آنکه دشمنان خدا همچنانکه بذکر خدا
غمگین میشوند بذکر اولیای او که حضرت رسالت است و اهل البیت اطهار او صلوات الله
علیهم نیز خشم آلوده و غضبناک میشوند و چون کفار از ذکر ادله توحید و مواعظ اصلا التفات
بآن نمیکردند و در عناد و انکار می افزودند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
بجهت کثرت عناد ایشان متحیر بود در امر ایشان و ازین جهت حق تعالی بعد ازین او را امر کرد

باین که روی نیاز بدرگاه ما آور وزبان بدعا کشوده قل اللهم بگو ای معبود بحق
فاطر السموات والارض ای آفریننده آسمانها وزمینها عالم الغیب والشهادة
ای داننده آنچه غایبست علم آن برجمیع خلقان وآنچه مشاهدست برایشان یعنی ای دانای برپوشیده
وآشکارا انت تحکم تو بتنهائی حکم کنی بین عبادک میان بندکان خود درعقبی فیما
کانوا فیه درانچه هستند که دران یختلفون اختلاف میکنند از امر دین ودنیا پس حکم کن
میان من وایشان بحق این کلام وصف مخالفان ست واعلای حضرت رسالت وتسلیه او ووعید
ایشان مرویست که ربیع بن خشیم از زهاد زمانه بود روزی از واقعه امام حسین صلوات الله علیه
خبر داد ولعنت کرد بر قاتلان او وگفت آه کشتند آنکس را که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم او را
بر دامن خود می نشاند ودهن خود را بر دهن او می نهاد بعد ازین این آیت تلاوت کرد که اللهم
فاطر السموات والارض تا آخر پس بجهت زیادتی مبالغه در تهدید ایشان میفرماید که ولو ان
للذین ظلموا واگر آنکه باشد مر آنانرا که ستم کرده اند ودرگذشتند از جاده حق ما فی الارض
آنچه در زمین ست از مالها جمیعا همه آن ومثله ومانند همه آن مالها معه با او یعنی اگر دو چندان
آنچه در دنیاست مر ایشانرا باشد لافتدوا به هر آینه فدیه دهند که خود را بازخرند بآن من سوء
العذاب از شدت عذاب یوم القیمة در روز رستخیز وبدا لهم وظاهر شود مر ایشانرا
من الله از جانب خدا از انواع عذاب واصناف عقاب ما لم یکونوا یحتسبون
آنچه نبوده اند که گمان داشته باشند که بایشان رسد یا آنکه هویدا گردد از خدای جزای آنچه منظنه ایشان
نبوده باشد که آن سیاتست بلکه آنها را حسنات پنداشته باشند وحال آنکه سیئات بوده باشد
بجهت آنکه نه بران وجه بوده باشد که خدای فرموده از سفیان ثوری روایت کرده اند که هرگاه این
آیة خواندی گفتی ویل لاهل الریا وای مر اهل ریا کارانرا که اعمال خود را نیکو پنداشته باشند وفردا

بجهت

بجهت عدم اخلاص خلاف آن برایشان ظاهر گردد ومحمد بن منکدر در حین موت
جزع میکرد پرسیدند که سبب این جزع چیست فرمود میترسم که فردا ظاهر شود برمن
آنچه آنرا در حساب نمیداشتم پس این آیت بخواند وبدا لهم وآشکارا گردد مر ایشانرا
در حین عرض صحایف اعمال سیئات ما کسبوا جزای بدیهای آنچه کرده باشند از انواع عذاب
وحاق بهم واحاطه نماید بایشان ما کانوا جزای آنچه بودند که به یستهزؤن
بآن استهزا میکردند از وعید خداوند از خاتم الانبیا پس در بیان عکس این حال میفرماید که فاذا
مس الانسان پس هرگاه که کفار از ذکر خدا که کلمه توحیدست متنفر شدند واز ذکر آلهه خود
خوشحال گشتند پس چون رسید آن آدمیانرا یعنی هریک از آن کفار را ضر سختی از فقر وفاقه
ومرض دعانا خواننده ما را ودفع آنرا از ما درخواست یعنی حال خود منعکس ساخت وبنقیض
مطلوب خود میل نمود ثم اذا خولناه پس چون ما داده ایم او را از روی تفضل نه
بروجه استحقاق نعمة منا بخششی از جانب خود یعنی فقر او را بثروة ومرض او را بصحت
بدل گردیم همان طریقه عناد وانکار پیش گرفته اند قال گفت که انما اوتیته جز این نیست که
داده شده ام بآن نوع نعمت چیزی که داده اند مرا از و علی علم بر دانشی از من یعنی این نعمت بجهت
معرفت من بوجوه کسب وکیاست وکفایت من در تحصیل آن حاصل شده یا بجهت علم خدای
باستحقاق من ویا علم من بفضل واستحقاق خود این نعمت مرا دست داد پس رد قول او نموده
باین قیلکه بل نه چنین ست که میگوید بلکه هی فتنة آن نعمت امتحان وآزمایش است او را
تا ظاهر گردد که او شاکرست یا کافر یا نیست آن نعمت مگر عقوبت بجهت سلب آن از منعم حقیقی
ولکن اکثرهم ولیکن بسیاری از ایشان لا یعلمون نمیدانند وتمیز نمیکنند بلا را از نعما
ویا نمیدانند که همه صنوف نعمت از جانب حضرت عزتست قد قالها بدرستی که گفته اند

آن مقاله را یعنی کلمه انما اوتیته علی علم الذین من قبلهم آنانکه پیش از ایشان بودند مثل
قارون و قوم او چه قارون بکلمه انما اوتیته علی علم عندی قایل شد و قوم او تصدیق او کردند
فما اغنی عنهم پس باز نداشت از ایشان عذاب ما کانوا یکسبون آنچه بودند که کسب
میکردند و جمع مینمودند از امتعه و اموال بلکه موجب وبال و سبب نکال ایشان شد فاصابهم
پس رسید ایشان را سیئات ما کسبوا جزای بدیها که کسب نمودند والذین ظلموا و آنانکه ستم کردند
و طریق کفران و ناسپاسی پوئیدند من هؤلاء ازین گروه مشرکان که معاصر تواند سیصیبهم
زود باشد که برسد بایشان سیئات ما کسبوا عقوبت بدیهای آنچه کرده اند همچنان بام سابقه
وما هم بمعجزین و نیستند ایشان عاجز کنندگان ما از تعذیب باین وجه که تعذیب را از ما
فوت سازند یا از آن بگریزند و از تحت قدرت ما بدر روند و مرویست که بعد از نزول این آیه حق سبحانه
هفت سال آنها را بشدت قحط مبتلا ساخت و صنادید قریش ایشان را در روز بدر بقتل رسانید
و بعد از آن هفت سال دیگر ارزانی و رفاهیت را بایشان کرامت نمود تا عارف شوند بانکه
قبض و بسط روزی بید قدرت و غالبیت و قاهریت مطلقه مخصوص باو ست و لهذا بعد از آن
میفرماید که اولم یعلموا آیا ندانستند ان الله یبسط الرزق آنکه خدای تعالی کشاده میکرداند
روزی را لمن یشاء برای هر که میخواهد نه بجهت رفعت قدر و استحقاق او بلکه بمحض تفضل و مشیت او
سبحانه و یقدر و تنگ میکند روزی را برای هر که میخواهد نه بجهت مذلت و خواری بلکه بر وجه حکمت و مصلحت
ان فی ذلک بدرستی که در بسط و قبض ارزاق لایات هر آینه نشانهاست بر کمال قدرت
و اراده او لقوم یؤمنون برای گروهی که گرویده اند بوحدانیت او سبحانه و اعتقاد دارند
بانکه اوست منعم حقیقی نه غیر او آورده اند که جمعی از مشرکان که قتل و زنای بسیار از ایشان صادر شده بود
و انواع مناهی و ملاهی بظهور آمده بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم گفتند که از ما آثام عظیم

وخطایا

وخطایای کثیره بفعل آمده و تو دعوی میکنی که هر که شرک آرد و خون ناحق ریزد خدا او را
نیامرزد پس ما اسلام نمی آریم مگر بشرط آنکه خدا نامه سیاه ما را بآب مغفرت بشوید و جمیع گناهان
ما را بعد از اسلام بیامرزد این آیت آمد که قل بگوای محمد که خدای میفرماید که یا عبادی ای بندگان من
الذین اسرفوا آنانکه اسراف کرده اند بارتکاب ذنوب کبیره علی انفسهم بر نفسهای خود یعنی
افراط نموده اند و از حد گذرانیده معاصی را لا تقنطوا نومید مشوید من رحمة الله از بخشش
خدای ان الله یغفر الذنوب جمیعا بدرستی که خدای تعالی بیامرزد گناهان را همه از صغیره
و کبیره و اگرچه از حد و حصر متجاوز باشد بغیر از شرک که آمرزیده نمیشود لقوله تعالی ان الله لا یغفر
ان یشرک به و باجماع جمیع امت مشرک اگر بعد از اسلام بمیرد نیز در تحت این آیه داخلست بعد از آن
جهت مبالغه غفران میفرماید انه بدرستی که خدای هو الغفور اوست آمرزنده گناهان الرحیم
مهربان بر بندگان نزد بعضی این آیت درباره وحشی که قاتل حمزه ست نازل شده در حینی که خوف
قبول عدم توبه مانع اسلام او میشد چون این آیت آمد اسلام آورد بعد از آن اصحاب از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که این آیت مخصوص است بوحشی یا همه اهل اسلام درین
شریک اند فرمود آیت عام ست و شامل جمیع مسلمانان و این قول صحیح نیست زیرا که این آیت در مکه
نازل شده و وحشی بعد از آنکه چندین سال از نزول این آیت بر آمده بود مسلمان شده لیکن محتمل است
که در وقتی که این آیت بگوش او رسیده باشد اسلام آورده باشد اما در عمومیت آن شبهه نیست
و در بعضی روایت واقع شده که این آیت در شان عیاش ابن ابی ربیع و ولید بن ولید و جمعی از نفر
ایشان نازل شد وقتی که بعد از اسلام بجهت تعذیب کفار جر ایشان را مرتد شدند و باز قصد اسلام
کردند اما بجهت خوف عدم قبول توبه اهمال میکردند و بعد از نزول این آیت اسلام آوردند و از بلده شرک
طریق مهاجرت اختیار کردند و این نیز منافی عموم آن نیست چه خصوص مورد نفی عموم آیه نمیکند چنانکه در علم

اصول مقرر شده و بدانکه باجماع امت جمیع گناهان تایب موحد مغفورست و در غیر او متعلق است
بمشیت او سبحانه اگر خواهد بعدل خود او را عذاب نماید و اگر نه بفضل خود او را بیامرزد کقوله تعالی
و یغفر ما دون ذلک لمن یشآء و اینکه بعضی تخصیص آیت باهل توبه میکنند برخلاف ظاهرست و مخالف
مذهب حق و بدانکه امیدواری بر مغفرت جمیع ذنوب درین آیه بچند جهتست یکی آنکه فرموده یا عبادی
و نگفت یا ایها العصاة که مشعر بر قهرست و دوم آنکه اسرفوا گفت و نه گفت اخطئوا چه اول مشتمل
بر ورق عتابست دون ثانی سیوم آنکه فرمود لا تقنطوا که صریحا دالست بر نهی قنوط که مستلزم
تحریم یاس است از مغفرت و عدم جواز نومیدی از رحمت چهارم آنکه اکتفا بذکر لا تقنطوا نکرده بلکه
جهد مبالغه و تاکید تفصیل آن نموده بقوله ان الله یغفر الذنوب جمیعا پنجم وضع مظهر نموده در
موضع مضمر و فرمود ان الله و نگفت انه تا اسناد مغفرت بصریح اسم خود کرده باشد نه بضمیری که
راجع باسم او باشد ششم آنکه استیعاب مغفرت خود نموده بجمیع ذنوب و آنرا مخصوص نساخته
ببعضی دون بعضی هفتم آنکه او را موکد ساخته بقول انه هو الغفور الرحیم جهت مبالغه الحاح او دران
هشتم آنکه ضمیر هو میان اسم و خبر آورده که مفید حصر مغفرت و رحمتست یا تنبیه باشد بر نهایت
تاکید آن نهم آنکه مغفرت را بر رحمت مقدم داشته بجهت شدت عنایت او بآن دهم آنکه رحمت را
بآن منضم ساخته نه باقی صفات تا اشارت باشد باستیعاب رحمت و شمول آن بر کافه بریه و ایماء
بمضمون ان رحمتی سبقت غضبی و تنبیه بوعده رحمت بعد از مغفرت از توبان مولای رسول
صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که آنحضرت فرمود دوست نمیدارم که دنیا و آنچه در دست
مرا باشد بعوض این آیه و از امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که نیست در قرآن آیتی که رحمت
و مغفرت در و اوسع و اکثر باشد از آیت یا عبادی تا آخر در خبرست که عبد الله مسعود روزی
بمسجد در آمد شنیدم که واعظی ذکر آتش دوزخ و سلاسل و اغلال و عقوبت و نکال میکند بانگ

برون دو فرمود چرا مرد ما را از رحمت واسعه حضرت عزت نومید میگردانی مگر آیت قل یا عبادی
الذین اسرفوا نخوانده آورده اند که زید اسلم زاهد زمانه و عابد یگانه بود و در عبادات و طاعات
جهدی تمام کردی و سعی مالا کلام بجا آوردی اما مردمان را بسیار تخویف نمودی و از رحمت نومید
گردانیدی چون وفات کرد گفت خدایا مرا نزد تو چه منزلتست خطاب آمد که دوزخ گفت
ثواب عبادت که کردم کجا رفت فرمود چون بندگان مرا از رحمت من نا امید گردانیدی امروز من نیز
ترا از رحمت خود نا امید گردانیدم و ترا بسلاسل کشم معمر از زهیر روایت کند که روزی یکی از صحابه
نزد رسول آمد گریان آنحضرت فرمود چرا میگریی گفت جوانی بر در ایستاده و میگرید و از بسیاری
گریه او مرا گریه آورده حضرت فرمود که ویرا در آورند گفت ای جوان چرا میگریی گفت از گناه خود
و از خشم خدا میترسم گفت موحدی یا مشرک گفت موحد گفت گریه مکن که خدا ترا بیامرزد و اگر چه
مثل هفت آسمان و هفت زمین گناه کرده باشی گفت یا رسول الله گناه من از آن عظیم ترست
رسول فرمود که گناه عظیم خدای کریم بیامرزد پس فرمود که ای جوان بگو که گناه تو چیست گفت
یا رسول الله شرم دارم زیرا که از عرش عظیم گناه من عظیم ترست و از کرسی ثقیل تر فرمود گناه
عظیم ترست یا خدا گفت خدا گفت پس گناه عظیم خدای کریم بیامرزد پس فرمود بگو تا چه گناه کرده که
باین مرتبه نومید شده از مغفرت خدای گفت یا رسول الله من نباش بودم و هفت سال گورها نکا
و کفن مردها میبردم اتفاقا روزی دختری از انصار وفات یافت من گور او را بشکافتم و کفن
او را بیرون کردم و برگشتم شهوت نفسانی بر من غالب شد و مرا بران داشت که باز گشتم و با او مواقعت
کردم چون از آن عمل فارغ شدم آوازی آمد که ای جوان وای بر تو از دیوان یوم الدین اندیشه نکردی که
مرا برهنه کردی و این رسوائی بمن بجا آوردی و در میان مردگان مرا پلید کردی پیش خدا و رسول او
چه خواهی گفت چون رسول این سخن را شنید گفت این فاسق را بیرون کنید که از و بوی دوزخ

کسی نزدیکتر نیست و چون از آنجا بیرون آمد روی به بیابان نهاد و روز و شب تضرع میکرد
یکروزی گفت بار خدایا بحرمت انبیای مرسلین که توبه مرا قبول کن و از سر گناه من درگذر
واگر توبه من قبول است و انابت من مقبول رسول خدا را باز نما والا آتشی در من انداز تا بسوزم
در حال جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله حق تعالی میفرماید که من توبه آن جوان را
قبول کردم و از سر جمیع گناهان او درگذشتم او را باز طلب و آتش وعیدی در کانون سینه او
افروخته بآب وعده منطفی ساز و مرهم مغفرت بر جراحت معصیت او نه حضرت او را طلبید
و مژده غفران و آمرزش باو رسانید و مرویست که در ایام مالک دینار مردی بود که جمیع عمر خود را
در خرابات بسر برده بود و در مدت عمر خود هرگز روی باقامت خیری نیاورده و شبی اندیشه
و ترسی نکرده و صلحای روزکار از و حذر کردندی و دوری جستندی ناگاه موکل قضا دست
مطالبت بدامن عمرش دراز کرد و او چون دریافت که وقت رحلت است نظر در جرائد اعمال
خود کرد خطی که رقم رجائی داشته باشد ندید و بجویبار عمل خود نگریست شاخی که دست امید
در آن توان زد نیافت آهی از میان جان برکشید و گفت یا من له الدنیا والآخرة ارحم علی من
لیس له الدنیا والآخرة ای آنکس که دنیا و آخرت از آن تست رحم کن بر حال کسی که نه دنیا دارد
و نه آخرت این کلمه بگفت و جان بداد اهل شهر بوفات وی شادی کردند و از مردن آن فرخناک
شدند و او را در مزبله انداختند و خاشاک و خس در و ریختند و آن موضع را از خاک پر ساختند
شبانه مالک دینار را در خواب نمودند که فلان درگذشته و او را در میان مزبله گذاشته اند
برخیز و او را از آنجا بردار و غسل ده و در مقبره صلحا و اتقیا دفنش کن گفت خداوندا او در میان
خلق بید نامی و بدکاری مشهور بود چه چیز بدرگاه کبریا آورده که سزاوار چنین کرامتی شده آواز
آمد که چون بحالت نزع رسید جرائد اعمال خود را مطالعه کرد هم خط خطا دید مفلس وار بدرگاه ما

بنالید

بنالید و عاجزوار ببارگاه ما نظر کرد و دست در فضل ما زد ما بر دردمندی او رحمت کردیم
و گناهان او را کان لم یکن انگاشتیم و از عذاب الیم و عقاب عظیمش نجات دادیم و بنعیم
مقیمش رسانیدیم کدام درد زده بدرگاه ما بنالید که ما او را شفا ندادیم و کدام غمگین از ما خلاصی
طلبید که خلعت شادکامی در و نپوشانیدیم و شکی نیست که غفران معصیت و قبول طاعت متفرع است
بر محبت امیر المومنین علیه السلام و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین چه بدون ولای
اهل البیت هیچ گناهی مغفور نمیشود و هیچ طاعتی سمت قبول نمی پذیرد چنانکه در حدیث قدسی وارد
شده که علی ابن ابی طالب حجتی علی خلقی وامیری علی علی ادخل الجنة من احبه ولو عصانی لا ادخل
الجنة من اکرهه ولو اطاعنی یعنی حق تعالی فرموده که علی ابن ابی طالب راه نماینده ایست که
من نصب کننده اویم بر خلقان خود و حاکمی است که منصوب است از جانب من بر خزاین علوم من
به بهشت درآرم هر که او را دوست دارد واگرچه عصیان نموده باشد در حق من و بهشت نرسانم
هر که او را دشمن دارد واگرچه طاعت من کرده باشد و از ائمه هدی علیهم السلام منقولست حب
اهل البیت لیحبط الذنوب عن العباد کما سخط الشدید الورق عن الشجرة یعنی دوستی ما که
اهل بیتیم گناهان را از بندگان فرو ریزاند چنانکه باد سخت خزان برگ را از درخت ریزان سازد
و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که شیعه ماست روز قیامت در موقف حساب بدارند
حق تعالی ویرا بگناهش عارف گرداند و چون معترف شود آن سیآت را بحسنات بدل کند و آنرا
بمردمان نماید و چون آنرا به بینند از روی تعجب با خود گویند که آیا این بنده معصوم بوده که اصلا
از و گناه صادر نگشته بعد از آن او را به بهشت امر نماید اینست معنی قوله تعالی اولئک یبدل الله
سیآتهم حسنات نظم چون نامهٔ اعمال بهم پیچیدند بردند و بمیزان عمل سنجیدند بیش از همه کس گناه
ما بود ولی لیکن بمحبت علی بخشیدند وانیبوا ورجوع نمایند از شرک و سایر معصیت و بجهت تمام

متوجه شوند الی ربکم بسوی پروردگار خویش بوسیلهٔ توحید و طاعت واسلموا له
وگردن نهید وانقیاد نمائید مر او را هر چه امر کند بشما من قبل ان یاتیکم العذاب پیش
از انکه آید بشما عذاب الهی ثم لا تنصرون پس یاری داده نشوید یعنی هیچکس نباشد که
شما را در دفع آن نصرت دهد واتبعوا احسن ما انزل الیکم و پیروی کنید
نیکوترین آنچه فرستاده شده است بسوی شما من ربکم از جانب پروردگار شما
یعنی تبعیت مامور به کنید و ترک منهی عنه نمائید و یا پیروی عزائم و محکمات کنید و نه رخص متشابهات
یا تابع ناسخ شوید نه منسوخ یا پیروی چیزی کنید که اقرب باشد بنجات مانند تقدیم واجب
بر سنت و عفو از انتقام و غیر آن من قبل ان یاتیکم العذاب پیش از انکه بیاید
بشما عذاب بغتة ناگهان و بیگمان توقع آن وانتم لا تشعرون و شما ندانید
وقت نزول آن تا تدارک آن کوشید پس پیروی احسن طاعات کنید ان تقول نفس بجهت
کراهت و نخواستن آنکه نفس بگوید نزد دیدن عذاب یا حسرتی ای ندامت و پشیمانی من
علی ما فرطت بر تقصیر کردن من فی جنب الله در جانب خدای یعنی در حق او یا در اراده
و یا در طلب قرب و جوار او و از ائمه هدی علیهم السلام مرویست که مراد بجنب الله طریقیست که
موصل است برضای او و عیاشی از ابی جارود روایت کرده که امام محمد باقر علیه السلام فرمود که نحن
جنب الله مائیم آن طریقی که موصلست بجانب خدا که مقام رضاست پس هر که دست اعتصام بحبل المتین
نزد فردا از روی حسرت گوید که تقصیر کردم در طریق آل عبا وان کنت و بدرستی که بودم در دنیا
لمن الساخرین از افسوس کنندگان و استهزا نمایندگان بکتاب خدا و رسول و اهل البیت او
آورده اند که در بنی اسرائیل مردی عالم بود که همه اوقات خود را صرف علوم نمودی ابلیس نزد او آمد
و گفت چرا نفس خود را صرف تیر ریاضت کرده و از متمتعات دنیا تمتع نمیگیری و از مستلذات آن

لذت نمی یابی و چون توبه متکفل گناهانست پس بعد از انکه از نعیم دنیا محظوظ شده باشی
تایب شود تا از نعیم هر دو جهان لذت یافته باشی او بوسوسهٔ ابلیس از راه رفته قدم در وادی
فسق و فجور نهاد و مال خود را صرف ملاهی و مناهی نمود در وقتی که الذ احوال او بود ملک الموت
پیش او آمد چون او علامت مرگ را مشاهده کرد با خود گفت یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله
افسوس که عمر خود را صرف طاعت شیطان کردم و آتش قهر الهی را بهیزم عصیان بر افروختم و در اثنای
حسرت و ندامت او اخبار نمود تا هیچ نفسی بغرور شیطان فریفته نشود و بر اندیشد از ان ساعتی که
او نیز گوید یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و ان کنت لمن الساخرین او تقول یا گوید
لو ان الله هدانی اگر خدا تعالی راه نمودی مرا لکنت من المتقین هر آینه
می بودم از پرهیزکاران او و آلوده نمیشدم بشرک و عصیان و هدایتی که او تمنا کرده یا آنست که بر وجه
الجا باشد و این از حکمت و مصلحت خارجست و یا بر سبیل الطاف و این بجهت عدم استعداد و اهلیت
الطاف از دایرهٔ لطف بیرونست و یا بطریق وحی و این بجهت عناد و انکار از ان اعراض کرده باشد
پس این قول او بر وجه تحیر و دهشت گوید در امر خود و یا بجهت تعلل و اعتذار که فایده باو نرساند
حاصل که هر که تمنائی که کند هیچ ثمره باو عاید نشود خواه آنکه تمنای او قول مذکور باشد او تقول
یا گوید حین تری العذاب هنگامی که به بیند عذاب را لو ان لی کرة اگر آنکه بودی
بازگشت مرا در دنیا فاکون پس می بودم آنجا من المحسنین از نیکوکاران و گفته اند که
چون عاصی در دنیا نظر در ادلهٔ عقلیه نکرده باشد و از دلایل قرآنیه اعراض نموده مشتغل بأباطیل دنیویه
شده باشد در آخرت توهم کند که خدا او را راه ایمان و طاعت ننموده و بظن فاسد خود گوید که لو ان الله
هدانی و لهذا حق تعالی رد قول او کرده گوید که بلی قد جاءتک آیاتی آری آمد بتو آیتهای کتاب من
یعنی بادلهٔ قرآنی ترا راه نمود فکذبت بها پس تکذیب کردی بآن و آنرا بدروغ نسبت

وادی واستکبرت و تکبر و سرکشی نمودی از قول آن و بروجه عناد کفر را بایمان و ضلالت را
بر هدایت اختیار کردی وکنت من الکافرین و بودی تو از کافران بعد از آن تهدید مکذبان
نموده میگوید ویوم القیمة و در روز رستخیز تری الذین کذبوا ببینی آنانرا که دروغ بستند
علی الله بر خدای تعالی باین وجه که او را متصف ساختند باتخاذ ولد و شریک و گفتند هؤلاء
شفعاؤنا عند الله والله امرنا بها و غیر آن وجوههم مسودة در حالتی که رویهای ایشان
سیاه باشد پیش از آنکه ایشانرا بدوزخ برند تا اهل عرصات بدانند که اهل دوزخ اند کقوله تعالی
یعرف المجرمون بسیماهم الیس فی جهنم آیا نیست در دوزخ مثوی للمتکبرین
جای آرامگاه مر گردن کشانرا که بجهت تکبر اطاعت خدا و رسول نکردند عیاشی باسناد خود از خیثمه
نقل کرده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که هر که حدیثی را بما نسبت دهد اگر در آن صادق است
پس مصدق خدا و رسول است و اگر کاذب است پس افترا کرده بخدا و رسول زیرا که ما حدیثی را که بیان
میکنیم میگوییم که قال الله وقال رسول الله پس این آیات تلاوت فرمود و یوم القیمة تری
الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة و سوره بن کلیب از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که
مراد این آیت هر امامی است که نسبت امامت بخود بخدا دهد و حال آنکه او را منصب امامت نداده باشد
من گفتم اگرچه آنکس علوی باشد فرمود بلی اگرچه آنکس علوی باشد و فاطمی و بعد از حال منکران در بیان
حال متقیان میفرماید که وینجی الله و نجات دهد خدای از عذاب جحیم الذین اتقوا آنانرا که
پرهیز کردند از شرک و معاصی بمفازتهم بسبب ایمان و انواع اطاعت که فوز و رستگاری ایشان
و حفص بمفازاتهم میخوانند یعنی بعمل صالح که سبب فلاح و نجاتست از آتش دوزخ لایمسهم السوء
نرسد بایشان هیچ بدی و سختی ولاهم یحزنون و نه ایشان اندوهگین شوند از فوت نعمت
و بعد از ذکر وعد و وعید در بیان عموم قدرت خود میفرماید که الله خالق کل شیء

خدای

خدای آفریننده همه چیزهاست وهو علی کل شیء وکیل و او بر همه چیزها وکیل و نگهبان است
و قایم بحفظ آن و متصرف در آن و چون او مبداء جمیع ممکناتست در اقتدار و تمکین و تیسیر
اسباب پس او را مدخلی در افعال عباد باشد از جهت قادر بر جمیع چیزها بوده باشد له مقالید
السموات والارض مر او راست کلیدهای خزاین آسمان و زمین یعنی او مالک جمیع امور علویات
و سفلیات است و غیر او را در آن تصرف نیست همچنانکه کسی که کلید خزاین در دست او باشد غیری را
در آن مدخل نه مراد از ابن عباس مرویست که مفاتیح زمین ارزاق و رحمتهاست پس ابواب ارزاق
بهر که خواهد گشاید و بر هر که مصلحت بیند بندد و گویند خزاین آسمان باران است و خزاین زمین
گیاه و کلید این خزینها بدست تصرف اوست هرگاه که خواهد باران فرستد و هرچه خواهد از نباتات
برویاند حارث همدانی روایت کند که من از امیر المومنین علیه السلام شنیدم که گفت از رسول
صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم که مقالید آسمان و زمین چیست فرمود سبحان الله والحمد لله
ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم هو الاول
والآخر والظاهر والباطن له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر
وهو علی کل شیء قدیر یعنی این کلمات بابرکات که متضمن توحید و تمجید و تحمید و تکبیر اند مفاتیح
خیرات و برکات آسمان و زمین اند هر که این کلمات در بامداد بگوید حق تعالی او را شش خصلت
کرامت فرماید اول او را از ابلیس و لشکرگاه او نگاهدارد دوم قنطاری مزد باو دهد که از کوه احد
بزرگتر باشد سیوم او را بدرجه نیکوکاران رساند چهارم حور العین را جفت او گرداند پنجم دوازده
هزار فرشته را بفرماید که این کلمات را از وی شنیده بر ورقی بنویسند تا روز قیامت برای او
ذخیره کنند ششم ثواب خواندن توریت و انجیل و زبور و فرقان باو دهند و چنان باشد که حج
و عمره مقبول کرده باشد و اگر در آن ماه بمیرد از جمله شهدا باشد پس در بیان حال کفار میفرماید که

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنانکه نگرویدند بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانهای خدا یعنی بدلایل قدرت او
سبحانه در امر آسمان و زمین و یا بکلمات توحید و تمجید أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ
آنگروه ایشانند زیانکاران چه نعمت جنان بعقوبت نیران فروخته اند و سعادت سرمدی
بشقاوت ابدی بدل کرده اند و بعد از ذکر آیات وحدت و ادله قدرت بیان مواعید امر میفرماید که
قُلْ بگوای محمد با اهل شرک که ترا بدین خود دعوت میکنند أَفَغَيْرَ اللَّهِ آیا غیر خدا را تَأْمُرُونِّي
أَعْبُدُ میفرمایند مرا که پرستش نمایم بعد از آن این همه دلایل واضحه دلالت کند بر وحدت و قدرت او
سبحانه أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ای نادانان بعواقب امور خود بعجز معبودان خود در رسانیدن
نفع و ضرر و دیدن و شنیدن پس از کفار اعراض نموده به پیغمبر خود خطاب میکند که وَلَقَدْ أُوحِيَ
إِلَيْكَ و بدرستی که وحی کرده شده است بسوی تو وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ و بسوی آنانکه
پیش از تو بودند از پیغمبران دیگر یعنی وحی من متوجه شده بهر فردی از افراد شما که پیغمبرانید بانیکه
سوگند بعزت و جلال من لَئِنْ أَشْرَكْتَ اگر شرک آوری بر سبیل فرض و تقدیر و اگرچه محال است
لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ هر آینه باطل باشد کردار تو وَلَتَكُونَنَّ و هر آینه باشی مِنَ الْخَاسِرِينَ
از زیانکاران درین کلام تنبیه بندگان میکند که هر که شریک سازد غیر خدا را در عبادت پس عبادت او
نه بر وجهی خواهد بود که بآن مستحق ثواب شود چه ثواب مترتب است بر خلوص عمل نه بر عملی که مشوب
بغیر باشد حاصل معنی آنست که اگر شرک آوری ای بنده تا حین موت هیچکدام از اعمال تو بدرجه قبول
نرسد و ثوابی بآن مترتب نشود تابع اهل شرک مشو باغوای ایشان از راه مرو بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ
بلکه خدا را پرستش کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ و باش از جمله سپاسداران بر نعمت توحید
و اخلاص عبادت وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ و تعظیم نکردند و بزرگ نداشتند خدا را در نفسهای خود
حَقَّ قَدْرِهِ سزای عظمت و بزرگی او از برای که روی بعبادت غیر او آورده اند و اعتقاد شرکت کردند

در حق او

در حق او و یا وصف نکردند او را آنچه حق وصف او باشد بجهت آنکه ایجاد او را محال بعث
کردند و در اعادهٔ اجسام اسناد عجز باو سبحانه میکنند و تعظیم او را فروگذاشت میکنند
و حال آنکه در روز قیامت این هفت آسمان را بر اصبعی نهد و هفت زمین را بر اصبعی و کوهها را
بر اصبعی دیگر و سایر خلق را بر دیگر و همه را بحرکت در آورد و گوید انا الملک منم پادشاهی که
غالب مطلقم بر همه اشیا آنحضرت ازین کلام تعجب نمود و تبسم فرمود جبرئیل این آیت بروی خواند که
وَالْأَرْضُ جَمِيعًا و زمین و همه آن قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ در قبضهٔ اقتدار اوست در روز
رستخیز وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ و همه آسمانها در پیچیده شوند بدست قدرت او
عبدالله عمر نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده حق تعالی در روز قیامت
آسمانها را در هم پیچیده و بدست گرفته بگوید انا الملک این الجبارون والمتکبرون و تنبیه است که
مراد از امساک سموات و ارض باصابع و تحریک آن نه بمعنی حقیقت است بلکه بر سبیل تخییل است
همچنانکه یمین و قبضه که بر سبیل تمثیل است و مقصود از آن اظهار قدرت باهره او سبحانه است
و تنبیه بر آنکه افعال عظام که افهام در آن حیرانند و اوهام بر سیدن آن سرگردان نسبت بقدرت
کامله سبحانی در غایت سهولت است و کمال آسانی پس خلاصه معنی آنست که همه زمینها با وجود عظم
و ثخن آن نسبت بقدرت او مانند چیزیست که قابضی بکف خود قبض آن کند و همه آسمانها نسبت
باقتدار او مثل آن چیزیست که شخصی آنرا بدست خود گرفته در هم پیچد و هر گاه قدرت او باین مثابه
باشد پس سُبْحَانَهُ منزه و پاکست ذات او سبحانه و تعالی وَتَعَالَى و بلند است قدر او
عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه شرک می آوردند باو و آنرا شریک وی میساختند و بعد از آن اظهار
کمال قدرت خود نسبت بجمیع مقدورات که از جمله آن بعث و نشور است خبر میدهد از ایقاع قیامت
و میگوید وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و دمیده میشود در صور که آن شاخی است که اسرافیل آنرا در وقت

قیام قیامت در دمدم و حکمت درین آنست که تا عقلا در دار تکلیف خود را باین علامت
بشناسند و مستعد رفتن شوند همچنانکه بوق رحیل که علامت رحلت کاروانست و مراد باین نفخه
اولی است که آنرا صعق نیز گویند زیرا که چون دمیده شود فَصَعِقَ پس بیهوش شود یعنی
بمیرد از شدت صیحه که ازان صور بیرون آید مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ هرکه در آسمانهاست وَ
مَنْ فِي الْاَرْضِ و هرکه در زمین است اِلَّا مَنْ شَآءَ اللّٰهُ مگر آنکه خدا خواهد که جبرئیل است
و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل انس مالک روایت کند که رسول صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود در وقتی که همین چهار کس بمانند حق سبحانه خطاب کند که از مخلوقات که مانده عزرائیل گوید
بار خدایا تو عالمی که چهار کس مانده ایم گوید جان اسرافیل و میکائیل را نزع کن پس بعد از نزع روح
ایشان باو گوید مُت یا ملک الموت عزرائیل بمیرد بعد ازان همین جبرئیل که بماند حق تعالی
باوی گوید که ای جبرئیل که باقی مانده گوید ایها الباقی بقای وجهک الدائم الباقی و جبرئیل المیت الفانی
پس حق تعالی گوید ای جبرئیل از مرگ چاره نیست جبرئیل سجده کند و پر برهم زند و گوید سبحان ربی
و تعالیت یا ذو الجلال والاکرام آنگه جان بجان آفرین تسلیم کند و جز ذات واجب الوجود نماند
ابوهریره از رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کند که الا ما شاء آنها شهیدانند که روز قیامت
تیغها در گردن افکنده در پیرامون عرش ایستاده باشند و بروایت ضحاک رضوان باشد و حور عین
و خزنه دوزخ ثُمَّ نُفِخَ فِيْهِ پس بعد از چهل سال دمیده شود در صور اُخْرٰى نفخه دیگر
واین را نفخه بعث گویند و بعد ازین نفخه همه مردگان زنده شوند فَاِذَا هُمْ پس ناگاه ایشان
قِيَامٌ بپای ایستادگان باشند و از قبور خود برخاستگان يَنْظُرُوْنَ نگرند از اطراف
و جوانب خود مانند متحیران یا انتظار کشند که چه با ایشان کنند و بچه مامور شوند وَاَشْرَقَتِ
الْاَرْضُ و روشن گردد عرصه محشر بِنُوْرِ رَبِّهَا بنور پروردگار آن مراد عدل است و حکم

صواب و تسمیه آن بنور بجهت ظهور حقوق است و رفع ظلمت ظلم بسبب آن و گویند مراد
بنور نور علم و عمل است یا نوریست که خدای تعالی بیافریند و بسبب آن زمین عرصات بی آفتاب
و ماه روشن شود وَوُضِعَ الْكِتٰبُ و نهاده شود نوشتها یعنی صحایف اعمال در یمین
و شمال یا لوح محفوظ را وضع نمایند در زمین محشر وَجِيْٓءَ بِالنَّبِيّٖنَ و بیاورند پیغمبران را
بجهت دعوی ابلاغ بر امتان یا الزام حجت بر ایشان وَالشُّهَدَآءِ و گواهان تا بواسطه تحقق
دعوی پیغمبران و تکذیب امتان مراد فرشتگان اند که بر آدمیان موکل اند و نیک و بد آنها را
مینویسند و یا عدول مومنین و یا شهیدان که موجب شرافت و مزیت مرتبه آنها را رفیق انبیا
گردانند وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ و حکم کرده شود میان بندگان بِالْحَقِّ بعدل و راستی وَهُمْ
لَا يُظْلَمُوْنَ و ایشان ستمدیده نشوند بنقص ثواب و زیادتی عقاب بلکه مثوبت اضعاف
طاعت باشد و عقوبت بمقدار معصیت وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ و تمام داده شود هر نفسی را
مَا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است از طاعت و معصیت وَهُوَ اَعْلَمُ و خدای داناتر است
بِمَا يَفْعَلُوْنَ بآنچه میکنند بندگان از نیک و بد پس هیچ چیز از افعال ایشان از وی فوت نخواهد شد
و هر یک را مناسب کردار جزا خواهد داد برین تفصیل که وَسِيْقَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْٓا و رانده شوند
بعنف و مذلت و آنانکه نگرویدند بخدا و رسول اِلٰى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ زُمَرًا گروه گروه یعنی
فوج فوج و جوق جوق در عقب جوقی مراد آنست که هر طایفه را پیشوای خود حشر کرده براه دوزخ کشند
حَتّٰٓى اِذَا جَآءُوْهَا تا چون بیایند بدوزخ فُتِحَتْ اَبْوَابُهَا گشوده شود درهای آن برای
دخول ایشان دران وَقَالَ لَهُمْ و گویند مر ایشان را خَزَنَتُهَآ خازنان دوزخ یعنی مالک با اعوان
او از روی توبیخ با ایشان گویند بعد از آنکه رسیده باشند بدرهای دوزخ اَلَمْ يَأْتِكُمْ آیا نیامد
بشما رُسُلٌ مِّنْكُمْ پیغمبران از جنس شما که بفرموده حق يَتْلُوْنَ عَلَيْكُمْ بخوانند بر شما یعنی

بر شما آیَاتِ رَبِّكُمْ آیتهای پروردگار شما یعنی ادله که شما را بمعرفت رسانند یا آیتهای
کتب او وَيُنْذِرُونَكُمْ و بیم کنند و بترسانند شما را لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا از مشاهده این روز که
روز دخول شماست بدوزخ قَالُوا گویند ناگرویدگان مر ایشان را که بَلَى آری آمدند بما پیغمبران و ما را
ازین روز ترسانیدند وَلَكِنْ حَقَّتْ ولیکن واجب شده كَلِمَةُ الْعَذَابِ سخن خدا بوقوع عذاب
و خبر او بورود عقاب عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان یعنی چونکه ما با وجود آیات و دلالات
بر وحدت الهی از طریق شرک برنگشتیم پس بجهت این مستوجب کلمه عذاب شدیم و چون خزنه
از ایشان این را بشنوند قِيلَ گفته شود یعنی گویند مر ایشان را ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ
درآئید بدرهای دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان دران فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس
بد آرامگاهیست مر گردنکشان و معاندان را دوزخ و چون مقصود اصلی درین مقام وعید
مشرکانست از جهت وعده مومنان را ازان موخر داشته میگوید وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا
رَبَّهُمْ و برانند بلطف و ملایمت آنان را که بپرهیزند از عذاب الهی یعنی ملایکه شتاب زدگی
نمایند برفتن ایشان إِلَى الْجَنَّةِ بسوی بهشت زُمَرًا فوج فوج بتفاوت مراتب ایشان
در شرافت و علو طبقه و گویند مراد راندن مراکب اهل تقوی است یعنی ملایکه متقیان را سواره
ببهشت روانه کنند حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا تا چون بیایند ببهشت بسعادت ابدی و دولت
سرمدی فایز کردند وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا و کشوده شده باشد درهای بهشت آن پیش از
رسیدن ایشان بآن تا انتظار کشودن نکشند و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایتست که
بهشت را هشت درست یکی ازان ابواب داخل نشوند مگر روزه داران تشنه جگر چون متقیان
بدر بهشت رسند موکلان باستقبال ایشان بیرون آیند وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا و گویند
مر ایشان را خازنان یعنی رضوان و اتباع او سَلَامٌ عَلَيْكُمْ سلامتی و ایمنی و تحیت و رحمت

از جانب

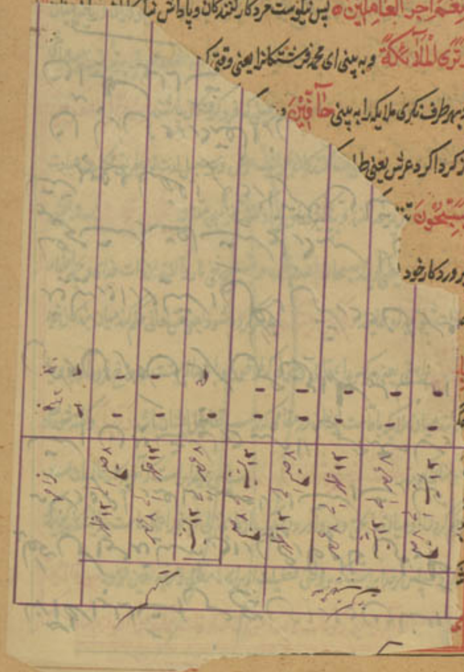
از جانب خدا بر شما باد طِبْتُمْ پاک بودید در دنیا از معاصی و مآثم لاجرم بیابید مرتبه بلند
و درجه ارجمند رسیدید و یا آنکه پاکیزه شدید بمغفرت قبل از دخول جنت و از ابن عباس
منقولست که طبتم باینمعنی است که پاکیزه است شما را اینمقام مسرت فرجام و از امیر المومنین
صلوات الله علیه منقولست که چون بهشتیان بر در بهشت رسند در انجا درختی بینند که از زیر آن
دو چشمه بیرون می آیند و با ایشان گویند که ازین چشمه غسل کنید و چون غسل کنند ظاهر اعضای
ایشان پاکیزه و لطیف شود و هرگز مویهای ایشان ژولیده نشود و اعضا چرکین نگردد
و از دیگر چشمه ایشان را آب دهند باطن ایشان از جمیع حقد و حسد و غل و غش پاکیزه و پاک
گردد و بعد ازان هیچ حدثی صادر نشود و لون ایشان متغیر نگردد و چیزی که موجب تغیر باشد
از ایشان بظهور نرسد و بجهت این ملایکه با ایشان گویند که طبتم یعنی ظاهر و باطن شما پاک شد
فَادْخُلُوهَا پس درآیید در بهشت خَالِدِينَ جاوید ماندگان آورده اند که چون متقیان
ببهشت درآیند ملایکه بگرد ایشان درآیند چنانکه خویشان متعلق بکسی که از سفر رسیده باشد
آنگاه یکی از غلمان برود و زنان او را که حور العین باشند خبر دهد ایشان باستقبال او تا بدر
سرای بیرون آیند و بروی سلام کنند و چون در سراهای ایشان داخل شوند تختها بینند
مرصع بانواع جواهر و بساطها انداخته و فرشها گسترده و بالشها نهاده برای آسایش
و دیوارهای خشتی از زر و خشتی از سیم و یاقوت سرخ و لولو سفید و زبرجد و چون آنجا برسند
بران تختها نشینند و تکیه زنند و چون چشم ایشان بران زیب و زینت افتد گویند الحمد لله
الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله فرشتگان با ایشان گویند که
تلك الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون ایشان تصدیق قول ملایکه کنند وَقَالُوا
و گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ همه ستایش مر خدایراست الَّذِي صَدَقَنَا آنخدائی که راست کرد با ما

وَعْدَهُ وعده خود را از ثواب وحسن مآب که بر زبانهاء پیغمبران بما گفته بود وَأَوْرَثَنَا
الْأَرْضَ وبمیراث داد بما زمین بهشت را تا بر وجه اقتدار نَتَبَوَّأُ جای میگیریم مِنَ الْجَنَّةِ
از بهشت حَيْثُ نَشَاءُ هرجا که میخواهیم آن اشارتست بکثرت قصور ومنازل پس سرور دو در حدیث
آمده که کمترین ملک بندهٔ مومن در بهشت هست مقابل دنیا باشد و در خبر است که هیچکس نباشد که
در بهشت منزلی نداشته باشد خواه مومن وخواه کافر پس اگر کافر پیش از موت اسلام نیاورد بندهٔ مومن
منزل او را بمیراث برد پس معنی آیت اینست که حق تعالی بمیراث دهد منزل کافر را به بندهٔ مومن
فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ پس نیکوست مزد کار کنندگان و پاداش نیکوکاران و ریاض جنان
وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ و به بینی ای محمد فرشتگان را یعنی وقتی که در مقعد صدق بر تبه قرب رسیده باشی
و بهر طرف نگری ملایکه را به بینی حَافِّينَ در حینی که فرو گرفتگان باشند مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ
از گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب عرش و بر سبیل لذت نه بطریق تکلیف عبادت
يُسَبِّحُونَ تنزیه خدا کنند و بپاکیزگی او را یاد کنند تنزیهی مقترن بِحَمْدِ رَبِّهِمْ بستایش
پروردگار خود یعنی گویند سبحان الله وبحمده و بتسبیح نفی نا روا کنند از ذات خدای و بحمد اظهار
صفات ثبوتیه او نمایند وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ و حکم کرده شود یعنی حق تعالی حکم کند میان بندگان خود
بِالْحَقِّ براستی یعنی هر کس را بمقامی و منزلی که فراخور او باشد از بهشت و دوزخ فرود آورد و یا
حکم کند میان ملایکه باقامت ایشان در مقامی که بر حسب تفاضل ایشان باشد وَقِيلَ و گفته شود یعنی
مومنان گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ سپاس مر خدایراست که آفریدگار عالمیانست
بر حکم کردن او میان ما بحق و فرود آوردن هر یک از ما بمنزلی فراخور اعمال ماست یا فرشتگان گویند که
شکر و سپاس مر خدایراست که بر وفق فضیلت از برای ما مقامی و مرتبه تعین فرمود سورة المومن
خمس وثمانون آیه وسبع رکوعات وفیها من الاختلافات ثمانیة من اللوازم اثنان وسورة مکیة

وقیل سورة الغافر
وقیل سورة الطول

از جمله اخباری که عموما دلالت میکنند بر فضل حوامیم روایت انس مالک است از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم که حوامیم زیور قرآنست و بروایت دیگر هر چیز را
میوه ایست ومیوه قرآن حوامیم ست چه این سورها روضهای زیبا ومعمور که متصل اند
بیکدیگر هر که خواهد که در مرغزار بهشت چرا کند باید که حوامیم را بخواند و ابو هریره سلمی از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که خواهد که در ریاض جنت بچرد باید که
حوامیم را در نماز شب بخواند و ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که حوامیم
ریحان قرآنست پس بر تلاوت وحفظ آن شکر نمائید چه بتحقیق که چون بندهٔ مومن بقرائت
حوامیم قیام نماید از دهن او بوی مشک اذفر و عنبر اشهب بیرون آید وحق تعالی بر و
[illegible] همسایها واصدقا ومعارف وخویشان او را از برکت تلاوت حوامیم مستغرق
[illegible] کرسی وملایکه مقربین از برای او استغفار کنند و ابن عباس
[illegible] صفت که آن جهنم وحطمه ولظی وسعیر وسقر
[illegible] سورتی بر آمده بر دری از درها
[illegible] حم رویست که هر چیز را
[illegible] لباب القرآن
[illegible] روایت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وَعْدَهُ وعده خود را از ثواب وحسن مآب که بر زبان انبیاء پیغمبران بما گفته بود وَأَوْرَثَنَا
الْأَرْضَ وبمیراث داد بما زمین بهشت را تا بر وجه اقتدار نَتَبَوَّأُ جای میکیریم مِنَ الْجَنَّةِ
از بهشت حَيْثُ نَشَاءُ هرجا که میخواهیم آن اشارتست بکثرت قصور ومنازل پس سرور در حدیث
آمده که کمترین ملک بندهٔ مومن در بهشت هست مقابل دنیا باشد و در خبرست که هیچکس نباشد که
در بهشت منزلی نداشته باشد خواه مومن وخواه کافر پس اگر کافر پیش از موت اسلام نیاورد بندهٔ مومن
منزل او را بمیراث برد پس معنی آیت اینست که حق تعالی بمیراث دهد منزل کافر را به بندهٔ مومن
فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ۝ پس نیکوست مزد کار کنندگان و پاداش
وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ وبه بینی ای محمد فرشتگان را یعنی وقتی ک
و بهر طرف نگری ملایکه را به بینی حَافِّينَ و
از کرد اکرد عرش یعنی ط
يُسَبِّحُونَ
پروردگار خود



و در فضایل سورة الغافر
و در فضایل سورة الطول

از جمله اخباری که عموما دلالت میکند بر فضل حوامیم روایت انس مالک است از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم که حوامیم زیور قرآنست وبروایت دیگر هر چیزی را
میوه ایست ومیوهٔ قرآن حوامیم ست چه این سورها روضهای زیبا ومعموریکه متصل اند
بیکدیگر هر که خواهد که در مرغزار بهشت چرا کند باید که حوامیم را بخواند وابو هریره سلمی از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که خواهد که در ریاض جنت بچرد باید که
حوامیم را در نماز شب بخواند وابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که حوامیم
ریحان قرآنست پس بر تلاوت وحفظ آن شکر نماید چه بتحقیق که چون بندهٔ مومن بقرأت
حوامیم قیام نماید از دهن او بوی مشک اذفر وعنبر اشهب بیرون آید وحق تعالی بر وی
رحمت کند وهم همسایهها واصدقا ومعارف وخویشان او را از برکت تلاوت حوامیم مستغرق
رحمت خود کرداند وعرش وکرسی وملایکه مقربین از برای او استغفار کنند وابن عباس
روایتست که حوامیم هفت اند وابواب دوزخ هفت که آن جهنم وحطمه ولظی وسعیر وسقر
وهاویه وجحیم ست وهر که این سورها بخواند هر سورهٔ از آن بصورتی بر آمده بر دری از درهای
دوزخ بایستد ونگذارد که او را بدوزخ برد ونیز از آنحضرت صلعم مرویست که هر چیزی را
لبی وخلاصهٔ هست ولب این قرآن حوامیم ست بعضی از تابعین حوامیم را عرایس القرآن
میگفته اند والمخصوصا ابی ابن کعب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم روایت
کند هر بندهٔ مومن که سورة المومن را بخواند روح هیچ پیغمبری وصدیقی ومومنی نباشد مگر که
بر وصلوات فرستند واز برای او استغفار نمایند وابو الصباح از امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده که هر که سوره مومن در هر روز یکبار بخواند حق تعالی جمیع گناهان ما تقدم و ما تاخر
او را بیامرزد وتقوی را لازم او کرداند ونعیم جنت را با کرامت فرماید واز جملهٔ فضایل این سوره

آنست که درروایت منسوخ نیست وبدانکه حق تعالی اختتام سورة الزمر کرد بذکر ملایکه وجنت
ونار نمود افتتاح این سوره نیز بمثل آن نموده فرموده بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حٰمٓ علما را درین کلمه اختلاف بسیارست عکرمه از حضرت رسالت پناه صلعم روایت
کند حم اسمیست از اسمای الهی و مفتاحی از مفتاح خزاین او وابن عباس گفته که حم بزرگترین
نام خدا تعالی ست واز عطای خراسانی نقلست که حم مفاتیح اسمائیست که در اوایل آن حا و میم
باشد چون حلیم وحمید وحامد وحی وحق وحکیم وحاکم وحفیظ وحافظ وحنان ومنان وملک
ومَلیک ومالک ومجید وماجد ومبدی ومعید ومعز ومهیمن وموید اینست که انس روایت
کرده که روزی اعرابی از رسول صلی الله علیه وآله وسلم پرسید که چه چیزست حم که در لغت عرب نیست
فرمود مبادی اسما و مفاتیح سورهاست وکلبی گفته که معنی حم اینست که ای حم وقضی ما هو کاین یعنی
مقدر و مقتضی گشته آنچه هست وخواهد بود وقرظی بر آنست که حم قسمیست بحلم وملک حق تعالی ودرین
تقدیریست که اقسم بحلمی وملکی لا اعذب من عاذ بی وقال لا اله الا الله مخلصا من قلبه سوگند میخورم
بحرمت بردباری وبعز وجلال پادشاهی خودم که عذاب نکنم آنکس را که پناه بمن آورد و بخلوص
اعتقاد بکلمه طیبه لا اله الا الله متذکر شود وگویند حا اشارتست بحکم حق که خط رد و منع برو
کشیده نشود ومیم ایماست بملکت او که گرد فنا وزوال گرد سرادقات او نرسد ویا حا اشارتست
بحکمت ومیم بمنت یعنی حق را بمومنان منتست بتنزیل حکمت وگفته اند که چون حا و میم دو حرفست
در وسط اسم رحمن واسم محمد پس اشارتست بسری که میان حق تعالی وحبیب اوست وهیچ ملک
مقرب ونبی مرسل بران پی نبرد یعنی حق تعالی قسم یاد کرده بسر حرفین در اسمین وبحقیقت نزول قرآن
بر ثقلین وثعلبی [illegible] تهجی در لغت قدوه برای تنبیهست مانند الا که موضوعست از برای آن
پس حا و میم برای تنبیه واعلام باشد تا سامع را از خواب غفلت برانگیزاند واستماع کلام عظیم ملک

قدیم

قدیم کند وباقی وجوه حم در منهج الصادقین مذکورست تَنْزِیْلُ الْکِتَابِ فرستادن قرآنست
مِنَ اللّٰهِ از جانب خداست که مستحق عبودیتست الْعَزِیْزِ غالب در پادشاهی خود الْعَلِیْمِ
دانا بجمیع خلایق ومصالح وحکیم غَافِرِ الذَّنْبِ آمرزنده گناه کسی که بخلوص عقیده وپاکیزگی طویت
بکلمتین شهادتین قایل شود وبروجه مامور بعبودیت وطاعت او قیام نماید وچون ذنب اسم جنس است
پس معنی آنست که او سبحانه از روی تفضل آمرزنده ذنوب ماضیه ومستقبل اهل ایمانست وَقَابِلِ
التَّوْبِ وپذیرنده توبه از عصیان وطغیان مومنان شَدِیْدِ الْعِقَابِ سخت عقوبت مر کسی که
ابا کند از ایمان ومجتنب نشود از عصیان وطغیان ذکر این صفت بعد از مغفرت جهت آنست که
تا بنده بجهت اعتماد بر مغفرت مرتکب مناهی نشود بلکه دایم میان خوف ورجا باشد ذِی الطَّوْلِ
خداوندان نعمت واسعه ممتده بر بندگان از روی فضل واحسان از ابن عباس منقولست که او
سبحانه غافر الذنب است مر کسی را که گفت لا اله الا الله شدید العقابست مر کسی را که نگفت لا اله الا الله
ذی الطول است یعنی غنی وبی نیازست از کسی که نگفت لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست خدائی که مستحق
عبادت باشد مگر او که موصوفست باین صفات اِلَیْهِ الْمَصِیْرُ بسوی اوست بازگشت همه پس
مطیع را بدرجات ثواب رساند وعاصی را بعقبه عقاب کشد وچون دانسته شد که تنزیل قرآن از جانب
آن خدائیست که متصف باین صفاتست پس واجب الاتباع والانقیاد خواهد بود مَا یُجَادِلُ
جدال نکنند فِیْ آیَاتِ اللّٰهِ در آیتهای خدا که قرآنست اِلَّا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا مگر آنانکه کافر گردیدند
بخدا وانکار نعمت او کردند ومراد ازین مجادله باطله ست که آن دفع حجج قرآنیه است واخاص براهین آن
واطفای نور آن از روی عناد وجحود ولجاج کقوله تعالی وجادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق
واگرنه جدالی که از برای حل وعقد قرآن باشد واستنباط حقایق آن و[illegible]ت اهل زیغ بآن
وحل مشکلات آن از اعظم طاعاتست وچون اهل جدال وعناد با وجود استغراق ایشان در نعم الهی

بر کفر و انکار مصر بودند از جهت در صدد تهدید ایشان در آمده میفرماید که فلا یغررك پس باید که
فریب ندهد ترا تقلبهم گردیدن کافران فی البلاد در شهرهای شام و یمن برای تجارت و تحصیل
فواید عظیمه و مکاسب رابحه یعنی باید که بسبب کثرت ثروت و جمعیت ایشان بخاطر تو نرسد که من ایشان را
فرو گذاشت خواهم کرد چه احمال موجب اهمال عقوبت ایشان نیست بلکه باعث ازدیاد آنست و بقدر آنکه
بکثرت نعم دنیویه مغرور گشت بامتعهٔ فانیهٔ او مغرور شده باشند بنکال عقوبت من گرفتار خواهند گشت
و وبال تکذیب و نکال و جدال بر ایشان خواهد رسید همچنانکه کذبت قبلهم قوم نوح
تکذیب کردند پیش از ایشان گروه نوح نوح را والاحزاب و گروهی چند من بعدهم از پس قوم نوح
مر پیغمبران خود را چونکه فرستاده شده بود چون گروه عاد و ثمود و غیر آن وهمت کل امة برسولهم
و قصد کردند هر گروهی از ایشان به پیغمبری که فرستاده شده بود بایشان لیأخذوه تا بگیرند او را
و با و ایذا رسانند و او را مقتول سازند وجادلوا و مجادله و مخاصمه کردند با رسولان من بالباطل
بسخن باطل مثل ما انتم الا بشر مثلنا و ما انزل الرحمن من شیء و امثال آن لیدحضوا به
تا زایل گردانند و ناچیز سازند بآن سخن بیهوده الحق سخن حق را که واجب الاتباع بود فاخذتهم
پس گرفتیم ایشان را و هر گروهی را از ایشان بنوعی معاقب ساختیم فکیف کان عقاب پس نظر کن که چگونه
بود عقوبت من ایشان را وکذلک و همچنانکه واجب شده بود عقوبت بر امم مکذبهٔ انبیا حقت
واجب شده است کلمت ربك حکم پروردگار تو بعقاب و عذاب علی الذین کفروا بر آنها که کافر
شدند از قوم تو و تکذیب تو کردند انهم اصحاب النار آنکه ایشان اصحاب دوزخ اند و ملازمان
آتش یعنی اهل کفر از امم سابقه و لاحقه از اصحاب دوزخ اند و از کذب و جدال و عناد و ترک طاعت
ایشان کردند نقصی بدامن کبریای او نمی نشیند چه مصالح و عابد و مسبح و حامد او سبحانه از حد حصر متجاوزند
و از انجمله الذین یحملون العرش آنانکه برمیدارند عرش را برای امتثال امر او ومن حوله

وآنانکه

و آنانکه گرداگرد عرش اند از کروبیان که همیشه بطواف آن مشغول اند یسبحون تنزیه میکنند
و پاکیزگی اقدام مینمایند تنزیهی که پیوسته است بحمد ربهم بستایش پروردگار خود
ویؤمنون به و تصدیق میکنند و اعتراف مینمایند بربوبیت و وحدانیت او یعنی
حاملان عرش و کروبین که اخص خواص ملائکه اند بذکری که جامع صفات اجلال و اکرام او
سبحانه باشد رطب اللسان اند و مصدق وحدانیت حضرت سبحان پس از جدال و ترک
عبادت مشرکان که احسن مخلوقات اند چه زیان در بعضی تفاسیر از شهر بن حوشب نقل
کرده اند که حملهٔ عرش هشت اند چهار میگویند که سبحانك اللهم بحمدك لك الحمد علی حلمك
بعد علمك و چهار دیگر میگویند سبحانك اللهم بحمدك لك الحمد علی عفوك بعد
قدرتك و در کشاف آورده که حق تعالی جمیع فرشتگان را میفرماید تا صبح و شام از روی
اجلال و اکرام بر حملهٔ عرش سلام میکنند میسره از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که
پایهای حملهٔ عرش در طبقهٔ آخرین زمین قرار گرفته و سرهای ایشان از آسمان در گذشته و دستهای
ایشان از اطراف و نواحی زمین بیرون رفته و دایم در خشوع و خضوع اند و از غایت خشیت
سر در پیش انداخته اند و اصلا چشم را ببالا نمیکنند و نیز از آنحضرت منقولست که تفکر
مکنید در عظمت پروردگار خود ولیکن تفکر کنید در آنچه آفریده از اصناف ملائکه پس تحقیق که
اسرافیل که یکی از فرشتگان است که گوشهٔ از گوشهای عرش بر دوش اوست و هر دو قدم او
در زمین هفتم قرار گرفته و سر او از هفت آسمان بیرون رفته و بجهت عظمت و اجلال
حق سبحانه بر وجهی خود را حقیر میسازد و فروتنی مینماید که گویا جثهٔ او کمتر از جثهٔ مرغی میگردد
که کوچکتر از گنجشک است و این حملهٔ عرش از هفت آسمان خاشع ترند و اهل آسمان هفتم
از آسمان ششم خایفتر و ششم از پنجم ترسکارتر و بر همین قیاس تا بآسمان اول و انجام

عفوك بعد

منقولست که میان ملایکه و عرش الهی هفتاد هزار حجابست و جمیع فرشتگان در پس این
حجابها بتسبیح و تهلیل و تحمید مشغول اند و نیز از وهب منبه روایت است که در حوالی عرش
هفتاد هزار صف ملایکه اند که مشغول اند بعبادت باین طریق که دستهای خود برگردنهای خود
نهاده اند و برفع صوت و تهلیل او سبحانه میکنند و در میان طبقات آسمان چندان ملایکه هستند که
عدد ایشان جز خدا نداند همیشه بتسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید او سبحانه مشغول اند و در نهج البلاغه
مذکورست که بعضی از ملایکه ساجد انند که رکوع میکنند و این مرتبهٔ مقربان احدیتست و بعضی دیگر
راکعانند که از قیام و انتصاب بهره ندارند و این صفت حملهٔ عرش است و بعضی دیگر صف زدگانند که
از صفوف خود زایل نمیشوند و این رتبه حافین من حول ست و جمعی دیگر تسبیح کنندگانند که ملال نگیرند
و ایشان صد هزار صف ملایکه اند در پس حافین من حول العرش ایستاده اند و دستهای راست بر چپ
نهاده اند و دستهای چپ را بر راست و هر یکی بلغتی بتسبیح او سبحانه اشتغالی دارند و خواب چشمها
و سهو عقلها و سستی بدنها و غفلت نسیان مانع عبادت ایشان نمیشود زیرا که اینها از لواحق اجسام
حیوانیست و ملایکه از آن مبرا اند و در روایت آمده که حق تعالی عرش را از یک جوهر سبز خلق نموده
و ما بین قایمهٔ عرش تا قایمهٔ دیگر چندانست که مرغ سریع السیر به بیست هزار سال قطع مسافت کند
و بروایت دیگر بهشتصد هزار سال قطع مسافت نتواند کرد و این روایت اخیر از امام جعفر صادق عم
منقولست و در خبر آمده که حق تعالی عرش را بیافرید و خطاب بجمیع ملایکه کرد که آنرا بردارید ایشان از حمل آن
عاجز شدند پس بجبرئیل و میکائیل و عزرائیل امر فرمود که عرش را بردارید و بر دوش حاملان عرش نهید
جبرئیل یک گوشه بگرفت و گفت سبحان الله میکائیل گوشهٔ دیگر را و گفت و الحمد لله و اسرافیل از جانب دیگر
و گفت الله اکبر و عرش را برداشتند و بر دوش حمله نهادند گرانی عرش بدوش حاملان عرش رسید
گفتند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم آن گرانی بر ایشان آسان گشت پس بر بنده

مومن که یکبار این کلمات بگوید ثواب حملهٔ عرش و جملهٔ ملایکه در نامهٔ عمل او بنویسند
و اثقال دنیا و عقبی بر وی سبکبار گردد و مستغرق رحمت الهی شود و جابر عبد الله انصاری
و نعمان بن عامر روایت کرده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که مرا اذن
داده اند که بعضی از احوال عرش و حملهٔ آن شما بگویم بدانید که خدای تعالی عرش را از جوهر سبز خلق
نموده و او را هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار سرست و بر هر سری از آن هزار هزار و ششصد
و شصت و شش هزار دهان و در هر دهان هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار
زبان و بهر زبانی هزار هزار و ششصد و شصت و شش هزار لغت تسبیح خدا میکنند
و ثواب آنرا با امتان من هدیه میدهند عظمت آن بمثابه ایست که خرقائیل که فرشته ایست
و او را هفتاد هزار پرست و از هر پری تا پر دیگر او هشتاد ساله راه بخاطر او گذشت که
طول عرش را بداند استعانت طلبید از خدای تا پرهای او را مضاعف کرد اند حق تعالی
صد و شصت هزار پر باو داد هشتاد هزار سال بپرید آخر از پریدن سست شد باز
توفیق طلبید و هشتاد هزار سال دیگر بپرید تا هشتاد هزار بار سست شد و باز از خدا
مدد طلبید از جانب حضرت عزت خطاب بوی رسید که ای خرقائیل اگر تا انقراض عالم
پرواز کنی از یک قایمهٔ عرش من نپریده باشی آن فرشته گفت سبحان ربی الاعلی و بحمده
حق تعالی امتان مرا امر کرد که در سجود این تسبیح بگویند تا ثواب خرقائیل ایشان را باشد و عظمت
حاملان عرش بمرتبه ایست که از دوش تا گوش هر یک از ایشان هفتاد هزار ساله راه ست
از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هیچ چیز از عرش خایف تر و خاشع تر نیست که اعوذ
بالله من غضب الله اعوذ بالله من سخط الله اعوذ بالله من نقمة الله آورده اند که چون
حق تعالی عرش را بیافرید بخاطر فرشتگان گذشت که آیا از عرش چیزی بزرگتر باشد حق سبحانه

ملکی را بیافرید تا عرش را بگردم خود در آورد و هنوز از عرش چهار دانگ او زیاده آمد
و او هفتاد هزار بال دارد و هفتاد هزار روی و در هر روئی هفتاد هزار دهان و در هر دهان
هفتاد هزار زبان و بهر زبانی هفتاد هزار لغت تسبیح خدا میکند و ثواب آن بشیعیان آل محمد میدهد
و حاملان عرش بعد از تسبیح و تحمید پروردگار خود حسن عافیت خود را از و سبحانه استدعا میکنند
ویستغفرون وطلب آمرزش میکنند از و للذین آمنوا برای آنانکه ایمان آورده اند و استغفار
ایشان باین طریق است که از روی نیاز میگویند ربنا ای پروردگار ما وسعت کل شیء فرا رسیده
بهمه چیز رحمة وعلما از روی بخشش و دانش یعنی رحمت و علم تو بهمه چیزی رسیده فاغفر
للذین تابوا پس بیامرز مر آنانی را که میدانی که توبه کرده اند و از شرک و معاصی دور شده اند
واتبعوا سبیلک و پیروی کرده اند راه ترا که طریق ایمانست وقهم و نگهدار ایشان را
عذاب الجحیم ۝ از عذاب آتش سوزان و بدانکه استغفار فرشتگان برای تائبان با آنکه ایشان
موعود اند بغفران زیادتی ثوابست و رفعت درجهٔ ایشان ربنا ای پروردگار ما لطف کن بر ایشان
وادخلهم و در آر ایشان را جنات عدن در بوستانهای با اقامت که بهشت دائمیست
التی آن بوستانهای که بمحض فضل وعدتهم وعده داده ایشان را آن بر زبانهای پیغمبران
ومن صلح و نیز در آر در بهشت کسانی را که عمل شایسته کرده باشند من آبائهم از پدران
ایشان وازواجهم و زنان ایشان وذریاتهم و فرزندان ایشان تا تائبان بدیدار
ایشان مستانس شوند و سبب زیادتی مسرت ایشان شود انک بدرستی که تو انت العزیز
توئی غالب مطلق که از هیچ مقدور عاجز نمیشوی الحکیم ۝ حکم کننده دانا که هرچه کنی بر وفق حکمت و مصلحت
باشد و از جملهٔ وفا بوعدست پس بنا بر وعدهٔ خود ایشان را به بهشت در آورد وقهم السیئات
و نگهدار ایشان را از عقوبات که جزای بدیهاست و یا نگهدار صلحای اهل ایمان را از خطیات ومن

ومن تق

تق السیئات و هر کرا که نگهداری از عقوبات یومئذ در روز جزا فقد رحمته
بدرستی که بخشیدی او را بروضهٔ جنت رسانیدی یا هر کرا باز داری از معاصی در دنیا پس رحم کردی
برو در روز جزا و از عذاب رهانیدی وذلک و آن باز داشتن تو از عقوبت و معصیت هو
الفوز العظیم ۝ آنست فیروزی بزرگ و ظفری بزرگوار چون آن موجب سعادت جاودانی است
نعمت نامتناهی بعد از آن اهل شرک و جدال را در روز جزا بیان میکند که ان الذین کفروا
بدرستی که آنانکه نگرویدند بوحدانیت خدا و تصدیق ننمودند بنبوت خاتم الانبیا ینادون
ندا کرده شوند یعنی وقتی که بدوزخ در آیند و با نفسهای امارهٔ خود دشمنی آغاز کرده زبان بعتاب
و ملامت بگشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردیم ملایکه ایشان را ندا کنند که لمقت الله
هر آینه دشمنی خدا مر شما را اکبر بزرگترست من مقتکم از دشمنی شما انفسکم مر نفسهای خود را
درین روز که شما را دشمن گرفت اذ تدعون وقتی که خوانده میشدید الی الایمان بسوی
گرویدن بخدا و رسول فتکفرون ۝ پس شما نگرویدید بآن قالوا ربنا گویند ای پروردگار ما
امتنا اثنتین بمیرانیدی ما را دو نوبت نوبت اولی نزد انقضای آجال و نوبت ثانیه در قبر
بعد از زنده گردانیدن برای سوال واحییتنا اثنتین و زنده گردانیدی ما را دو بار اول
در قبور بار دویم در وقت بعث و نشور و بروایت ابن عباس اماتت اولی در اصلاب آبا است
وقتی که نطفه بودند و اماتت دوم در دنیا و احیای اول در دنیا برای تکلیف و احیای دوم
در قیامت برای ثواب و عقاب پس معنی آنست که مرا مرده آفریدی و بعد از احیای بمیرانیدی و در تبیان
آورده که اماتت اولی در وقتی بود که ذریت آدم را از ظهر او بیرون آورد و میثاق را از ایشان فرا گرفت
و بمیرانیدن و اماتت ثانیه در دنیا و احیای اول در وقتی که در رحم نطفه بودند و احیای دوم در بعث
و تفسیر اول که قول سدی است و جمعی از مفسران و مختار بلخی اصح اقوالست زیرا که آن منقول است

از اهل البیت علیهم السلام پس آیة دال ست بر سوال قبر و اخباری که از موافق و مخالف
منقولست موید این قول ست حاصل که کفار بعد از مشاهده عقوبت تصدیق کنند بآنچه در دنیا منکر آن
بوده باشند از سوال قبر و بعث و نشور و گویند فَاعْتَرَفْنَا پس اعتراف کردیم بِذُنُوبِنَا بگناهان
خود که از جملهٔ آن تکذیب بعث و نشور و سوال قبر بود فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ پس آیا بسوی بیرون آمدن
از دوزخ مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی هست یعنی چون معترف شدیم بذنوب خود پس هیچ طریقه هست
که بآن سلوک کنیم تا از دوزخ خلاص شویم و به بهشت رسیم مراد ایشان ازین قول قبول ایمانست و توبه
واین کلام را از فرط نومیدی و تحیر گویند پس فرشتگان گویند بایشان که ذَٰلِكُمْ این عذاب و نکال که
لازم شماست بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ بسبب آنست که چون خوانده میشد خدا وَحْدَهُ در حالت
یکانگی یعنی چون اهل ایمان بکلمهٔ توحید قایل میشدند كَفَرْتُمْ کافر میشدید بیگانگی او و میگفتید
اجعل الآلهة الها واحدا وَإِن يُشْرَكْ بِهِ واگر شرک آورده میشد بخدا یعنی چون ابنای جنس شما
شرک بخدای آورده ند تُؤْمِنُوا میگروید شما بآن شرک فَالْحُكْمُ لِلَّهِ پس امر وفرمان روائی و کار
اهل حق و باطل مر خدا راست که مستحق عبادتست ولهذا حکم کرده بر شما بعقاب سرمدی و عذاب ابدی
الْعَلِيِّ خدای بلند مرتبه است از آنکه نسبت شرک باو دهند و اسناد اشباه و انداد باو کنند الْكَبِيرِ
بزرگوار از آنکه در استحقاق عبادت غیر را باو برابر کنند پس در بیان وحدت و کمال قدرت خود در کلام
میفرماید که هُوَ الَّذِي اوست آن خدائی که بقدرت کامله خود يُرِيكُمْ مینماید شما را آيَاتِهِ نشانها که
دالست بر وحدت و قدرت او و ایجاد وَيُنَزِّلُ لَكُمْ و فرو میفرستد برای شما مِنَ السَّمَاءِ از آسمان
رِزْقًا روزی را یعنی باران که سبب روزیست یا ملایکه را که بتدبیر ارزاق اشتغال مینمایند وَمَا
يَتَذَكَّرُ و پند نپذیرد و عبرت نگیرد باین آیتها إِلَّا مَن يُنِيبُ هر کسی که باز گردد بخدا یعنی از انکار
و معصیت باز گشته روی با طاعت و عبادت او آورد فَادْعُوا اللَّهَ پس بخوانید خدا را و پرستش او

قیام نمائید

قیام نمائید مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک سازندگان باشید لَهُ الدِّينَ برای اطاعت خود را
از شرک و ریا وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگرچه کراهیت داشته باشند نا گروندگان
اخلاص شما را چه ایشان بر نعمت ایمان کافرند و شما بران شاکر پس بجهت این ایشان از شما متنفر باشند
رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ بردارندهٔ درجهای مخلوقات است بقدر معرفت و طاعت یعنی
هرچند معرفت و عبودیت بیشتر باشد درجه او نسبت بقرب الهی بیشتر خواهد بود و لهذا
درجات انبیا را بر درجات اولیا بلند تر گردانند و درجات اولیا بر غیر ایشان تقدیم نمود
از اهل ایمان و بر همین قیاس نسبت تفاوت درجات ثواب میان مومنان بقدر تفاوت
عبودیت خواهد بود یا معنی آنست که خدای بردارندهٔ آسمانست فوق آسمان دیگر تا بعرش
ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش عظیم ست و خالق آن و یا خداوند سلطنت و پادشاهی ست
و هرگاه که درجات کمال او بر وجهی مرتفع باشد رافع مراتب و نصب مقامات جمیع مخلوقات
در ید قدرت او باشد و عرش که اصل عالم جسمانی در قبضهٔ اقتدار او پس چگونه غیری
لاف شرکت او تواند زد و بچه نوع شخصی دعوی برابری باو تواند نمود و بعد از تقریر تمهید
تمهید نبوت مینماید که يُلْقِي الرُّوحَ می افکند وحی را مِنْ أَمْرِهِ از فرمان خود و تسمیهٔ وحی
بروح بجهت آنست که آن سبب حیات قلبست یا شرع همچنانکه روح که سبب حیات بدن ست
یعنی القا میکند امر خود را عَلَىٰ مَن يَشَاءُ بر هرکه میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود و گفته اند که
مراد بروح قرآنست و سایر کتب منزله و نزد جماعتی جبرئیل ست یا نبوت و بهر حال معنی آنست
منصب نبوت و رتبهٔ رسالت بهر که میخواهد از اهل استحقاق عطا فرماید لِيُنذِرَ تا بیم کند آنکسی را که
وحی باو منزل شده مردمان را يَوْمَ التَّلَاقِ از روز رسیدن بیکدیگر یعنی روزی که ارواح
یا اجساد ملاقات کنند یا اهل زمین با آسمان رسند یا خلق اولین و آخرین باهم جمع شوند

یا مخلوق یا خالق یا معبودان یا عابدان یا مظلومان یا ظالمان یا هر عاملی که ملاقات کند
با عمل خود و بر جمیع تقادیر مراد روز قیامت است یَوْمَ هُمْ روزی که بندگان بَارِزُونَ
بیرون آینده باشند از قبرها یا آشکارا باشند و برهنه بروجهی که هیچ چیز نباشد که ساتر ایشان
بود چنانکه در حدیث آمده که مکلفان محشور شوند برهنه و تهی پای و ختنه ناکرده لَا یَخْفَیٰ
پوشیده نشود دران روز عَلَی اللّٰهِ مِنْهُمْ بر خدای از اشخاص و اعمال بندگان با وجود
کثرت ایشان شَیْءٌ چیزی یعنی علم او بهر یک از عمال و اعمال وا رسیده باشد پس بوفق
عمل همه اجزاء جز آورده اند که حق سبحانه و تعالی دران روز همه مردمان را در تل سفید که مانند
نقره خام باشد جمع کنند پس اول چیزی که بآن تکلم کند این باشد که ندا کند بهمه ایشان لِمَنِ
الْمُلْكُ الْیَوْمَ مر کراست پادشاهی و فرمانروائی امروز و چون همه کفار را دران روز
بوحدانیت او سبحانه علم ضروری حاصل شده باشد پس در جواب با جمیع مومنان متفق الکلم
شده گویند که لِلّٰهِ الْوَاحِدِ مر خدای راست که یکتاست و بی همتا در کار گذاری و وا مانده
الْقَهَّارِ شکننده جمیع منازعان و مدعیان و پادشاهی و جبروت که چون ندای لمن الملک
الیوم بر آید هیچکدام از اهل محشر را طاقت جواب دادن نماند پس او سبحانه بذات خود جواب
داده گوید لله الواحد القهار فایده این اخبار اظهار وحدانیت و کمال سلطنت قاهره است
و بروایت محمد بن کعب این ندا میان دو نفخه باشد هنگامی که همه خلایق فانی شده باشند
و چون هیچ مجیبی نبوده باشد مگر ذات بی زوال او پس هم خود جواب دهد لله الواحد القهار
و این کلام او خالی از ضعف نیست زیرا که سوق کلام مقتضی آنست که این ندا در یوم التلاق باشد
و در حین بروز عباد از قبور و تخصیص پادشاهی باین روز با آنکه لسان حال در ابد و ازل
ناطق است باین و جهت آنست که دران روز هیچکس نباشد که دعوی پادشاهی کند همچنانکه بحسب

ظاهر

ظاهر درین روز این دعوی جمعی میکنند و بعد از ان تقریر اختصاص مالکیت بخود و تعداد
نتایج آن میکند و میگوید که الْیَوْمَ تُجْزَىٰ امروز پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ
هر نفسی بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کسب آن کرده اند از اعمال حسنه و افعال سیئه لَا ظُلْمَ الْیَوْمَ هیچ ستمی نیست
درین روز پس ثواب کسی نه کمتر از عمل شایسته او باشد و نه عقاب شخصی زیاده بفعل ناشایسته او
و نه کسی را بگناه دیگری مواخذه کنند و نه نیکی را پاداش بدی دهند إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی
سَرِیعُ الْحِسَابِ زود شمار است یعنی مشغولی او بحساب شخصی باز ندارد او را از حساب دیگری
بلکه در زمان واحد حساب همه کرده هر یک را باستحقاق خود رساند و در خبر است که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حق تعالی دران روز گوید که من پادشاه جزا دهنده ام سزاوار نیست که
هیچکدام از اهل بهشت و دوزخ را که ستمی بر غیر کرده باشد که به بهشت و دوزخ در آید تا که انتقام
آن ظلم از و نکشم بعد از ان این آیت تلاوت کرد که الیوم تجزی کل نفس بعد از ان آنحضرت را
امر بتخویف عباد میفرماید ازین روز که وَأَنْذِرْهُمْ و بترسان کافران را یَوْمَ الْآزِفَةِ
از روز قیامت و تسمیه آن بآزفة نه بجهت نزدیک شدن وقوع آنست چه آزفه بمعنی قریب است
إِذِ الْقُلُوبُ آنوقت که دلهای مردمان لَدَى الْحَنَاجِرِ نزدیک حنجرهای ایشان بود یعنی
دلها از فزع آن روز از اماکن خود میل خروج نموده بحلقها آیند و همانجا بمانند نه باز توانند گشت
تا اصحاب آنها بیاسایند و نه بر آیند تا خلاصی یابند كَاظِمِینَ در حالتی که برابر آمدگان باشند
از غم و اندوه و خشم فرو خورندگان دران روز مَا لِلظَّالِمِینَ نیست مر ستمکاران را در روز رستخیز
مِنْ حَمِیمٍ هیچ خویشی مشفق که عذاب را از ایشان دفع کند وَلَا شَفِیعٍ یُطَاعُ و نه در خواه
کننده که فرمان برده شود یعنی شفیع که شفاعت او بحیز قبول رسد و شبهه نیست در آنکه محبت
ورضای حق سبحانه با اهل شرک منتفی است پس محبت و رضای شفعا نیز از ایشان مسلوب باشد

وحینئذ ایشانرا هیچ شفعائی نباشد کقوله تعالی ولا یشفعون الا لمن ارتضی وقوله
وما للظالمین من انصار یعلم خائنة الاعین میداند چشمی را که خیانت کننده است
وآن عبارتست از آنکه دزدیده بچیزی نگاه کند که حلال نباشد نظر کردن بآن ابن عباس گفته که
چشم آنست که مردی درمیان جمعی نشسته باشد و زنی بر ایشان گذرد و او به پنهانی در روی نگرد
و بنا بر حدیث مشهور النظرة الاولی لک والثانیة علیک خیانت بنظر ثانیه است نه باولی و
قول اول اعم است و اقوی وما تخفی الصدور و میداند آنچیز را که پوشیده کرد انیده است
در سینها یعنی علم او محیط است بضمایر و سرایر مخلوقات بعد از آن مشرکانرا تحکم میکند بانکه
والله یقضی بالحق و حق تعالی حکم کند براستی در جزای بدکار و نیکوکردار زیرا که او مستغنی است
از ظلم و تعدی والذین یدعون و آنانرا که میخوانند یعنی می پرستند مشرکان من دونه
بجز از خدا لا یقضون بشیء حکم نمیکنند بچیزی زیرا که جماد اند پس چگونه حکم کردن از ایشان متصور
باشد ان الله بدرستی که خدای بحق هو السمیع اوست شنوا بگفتار بندگان البصیر بینا بکردار
ایشان که از جملهٔ آن خیانت چشم است و نیز بجهت تنبیه مشرکان و تهدید ایشان میگوید اولم
یسیروا آیا سیر نمیکنند و نمیروند مشرکان قریش فی الارض در زمین شام و یمن برای تجارت
فینظروا کیف کان پس به بینند که چگونه بود عاقبة الذین کانوا من قبلهم سرانجام
آنانی که بودند پیش از ایشان از اهل تکذیب و عناد چون عاد و ثمود و اصحاب مؤتفکه که دیار
آنها در ممر ایشانست کانوا هم اشد منهم بودند پیشینیان سخت تر از ایشان قوة
از روی توانائی یا از وجه قدر و تمکین وآثارا و از روی علامتها و نشانها فی الارض در زمینی که
در حدود ایشانست چون قلعهای عالیه و حصنهای مرتفعه و شهرهای عظیمه و سایر علاماتی که دال است
بر قوت و قدرت ایشان فاخذهم الله پس با وجود این حال بگرفت خدا تعالی ایشانرا

بذنوبهم

بذنوبهم بسبب گناهان ایشان از کفر و تکذیب بانواع عقوبت و نکال هلاک ساخت
وما کان لهم و نبود مر ایشانرا من الله از عذاب خدای من واق هیچ نگاهدارنده که
از ایشان دفع آن عقاب کند و منع نزول عذاب نماید ذلک این گرفتن و عذاب کردن
بانهم کانت تأتیهم بسبب آن بود که پیوسته می آمدند بایشان رسلهم پیغمبران ایشان
بالبینات بحجتهای بینه و معجزهای ظاهره یا احکام واضحه فکفروا پس نگرویدند بآن و انکار ایشان
کردند فاخذهم الله پس بگرفت خدای ایشانرا بعقوبت انه قوی بدرستی که خدای
تواناست و متمکن بر هر امر ممکن که از جملهٔ آن اخذ کردن و هلاک ساختن اهل شرک و تکذیب است
شدید العقاب سخت عقوبتست بر ایشان بعد از آن بجهت تنبیه مشرکان و تهدید ایشان
قصه موسی و فرعون و خر بیل بیان میکند بقوله ولقد ارسلنا موسی و بدرستی که ما فرستادیم
موسی را علیه السلام بآیاتنا بنشانهای خود یعنی بآن معجزه که باو عطا فرموده بودیم و
سلطان مبین و حجتی ظاهر و هویدا که بآن بر خصم غالب شد و آن عصاست و یا شکافتن دریا
و یا مراد باول ادلهٔ توحید باشد و بثانی معجزه یعنی موسی را با دلایل توحید و معجزات غالبه فرستادیم
الی فرعون بسوی فرعون که اعظم عمالقه مصر بود ولاف ربوبیت میزد وهامان و بهامان که
وزیر وی بود وقارون و بقارون که مقرب و مستشار او بود و چون تجبر و عناد این سه کس بیشتر
بود از جهت تخصیص این سه کس کردند با آنکه موسی بجمیع مردمان زمان خود مبعوث بود القصه موسی
ایشانرا بحق دعوت کرده اظهار معجزه نمود ایشان تکذیب او کردند و انکار معجزات او نمودند
فقالوا پس گفتند که او ساحر جادوی کننده است یعنی آنچه خارق عادت بما مینماید از روی
سحرست کذاب دروغگوی است در آنچه میگوید که خدای هست و من فرستادهٔ اویم فلما
جاءهم بالحق پس چون آورد بایشان دین درست و راست که توحیدست من عندنا

از نزدیک ما قالوا گفتند باتباع خود اقتلوا بکشید ابناء الذین آمنوا پسران آنکسانی
که ایمان آورده اند معه بموسی پیش ازین مذکور شد که قبل از ولادت موسی اهل تنجیم
بفرعون میگفتند که درین سال از بنی اسرائیل شخصی پیدا شود که زوال پادشاهی تو در دست او
بود بنابرین فرعون حکم کرده بود که هر پسری که از ایشان متولد میشد او را میکشتند و چون درین وقت
موسی دعوی نبوت کرد باز امرای فرعون مصلحت چنان دیدند که پسران بنی اسرائیل را بقتل آورند
تا شکسته و پریشان حال شده معاونت نمایند پس باز اعوان خود را بقتل امر نمودند و از ابن عباس
نقلست که معنی آنست باز رجوع کنید بایشان بکشتن همچنانکه پیش ازین ایشان را میکشتید واستحیوا
نساءهم زنده بگذارید زنان ایشان را تا خدمت زنان قبطی کنند چون مرتکب این امر شدند
حق تعالی ایشان را بارسال دم وضفادع وطوفان وجراد بر طریقی که در ما تقدم سمت ذکر یافت
مبتلا ساخت واین کید بر ایشان واقع شد وما کید الکافرین ونیست کید ناگرویدگان نسبت
بانبیا وسایر مومنان الا فی ضلال مگر در بیراهی وبطلان که یعنی کید ایشان ضایع وباطل شد
وفایده مر ایشان را از ان حاصل نگشت القصه فرعون باوجود آنکه میدانست که موسی پیغمبرست
واز قتل او ضرر کلی متصور اما بجهت خوف ظهور عجز او بر مردمان اظهار جلادت میکرد و در صدد
قتل او میشد وارکان دولت این را نمی پسندیدند و منع او کرده میگفتند که او مردی ساحرست
و پیداست که از دست او چه خیزد واگر او را میکشتی رعایا خواهند گفت که فرعون بجهت آنکه با او معارضه
نتوانست کرد او را بقتل آورد وقال فرعون گفت فرعون مر قوم خود را ذرونی اقتل موسی
بگذارید مرا تا بکشیم موسی را ایشان گفتند مبادا که شکایت ترا با خدای خود بکند واز و طلبی بتو رسد
فرعون گفت من قصد قتل او میکنم گو شکایت من با خدای خود کن ولیدع ربه وگو بخواند خدای
خود را تا ضرری بمن رساند یا مرا منع کند از کشتن او پس گفت اگر نکشم او را انی اخاف بدرستی که

جم نم

میترسم ان یبدل دینکم از آنکه متبدل ومتغیر سازد کیش شما را واز پرستش من
باز دارد او ان یظهر ویا آنکه اظهار کرده که بسبب دعوت او فی الارض در زمین مصر
الفساد تباهی وفتنه وآشوب وحفص یظهر بیا وکسر ها ونصب را خوانده یعنی ظاهر سازد موسی
درین بلد فساد را چه وقتی که توابع او بسیار شوند با شما در مقام مقابله در آیند وبین الفریقین
محاربه ومقاتله واقع شود وآن منجر بتعطیل مزارع ومکاسب ومعایش شود ودر نظام امور هرج
ومرج کردد وچون خبر قتل موسی منتشر شد بنی اسرائیل غمگین شدند وقبطیان شادمان گشتند
وقال موسی وگفت موسی مر قوم خود را انی عذت بدرستی که من پناه گرفتم بربی وربکم
به پروردگار خود و پروردگار شما من کل متکبر از شر هر گردن کشی که بجهت تکبر واستکبار
لا یؤمن نمیگرود بیوم الحساب بروز شمار تا شر او را از من رفع کند وچون مبالغه
فرعون درین باب بسر حد اطناب رسید اهل ایمان بی تاب شدند وکشتی صبر ایشان بغرقاب
اضطراب افتاد وقال رجل مؤمن وگفت مردی که گرویده بود بموسی من آل فرعون
از خویشان فرعون یعنی خربیل ومدتی مرید بود که یکتم ایمانه می پوشید ایمان خود را
از فرعون وتوابع او گویند که این مرد مومن از بنی اسرائیل بود نام او حبیب یا شمعون واصح
واشهر خربیل است که ابن عم فرعون است ودر روایت واقع شده که مدت صد سال بود که ایمان داشت
وتقیه میکرد واز ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق صلوات الله علیهما مرویست که تقیه از دین منست
ودین پدر من دین ندارد هر که او را تقیه نیست وتقیه سپر خدایست در زمین او که بآن سهام
مضرت وسیوف اذیت مندفع میشود زیرا که مومن آل فرعون اگر اظهار اسلام میکرد کشته میشد
از ابن عباس مرویست که از آل فرعون غیر از خربیل که ابن عم فرعون بود وآسیه که زن او بود کسی
دیگر ایمان بموسی نیاورد حاصل که خربیل چون دید که فرعونیان در تکاپوی قتل موسی اند از روی

انکار کفت اتقتلون رجلا آیا میکشید مردیرا یعنی قصد قتل او میکنید ان یقول
برای آنکه میکوید ربی الله آفریدکار من خدای بحق است نه غیر او وقد جاءکم وحال آنکه
آورده است بشما بالبینات معجزات روشن وهویدا من ربکم از نزد پروردکار شما که
دلالتی تمام دارد بر صدق قول او چون قلب عصا باژدها وید بیضا وغیر آن وبا وجود این همه
براهین ظاهره اصلا در امر او تاملی وتفکری نمی نمایند وان یک کاذبا واکر باشد او دروغ کوی
فعلیه کذبه پس بر وست وبال دروغ او ونکال عقوبت آن که آن قتل اوست وان یک
صادقا واکر باشد راست کوی پس لااقل یصبکم برسد بشما بعض الذی یعدکم پاره
از آنچه شمارا از ان وعید می نماید واکر بالفرض همه آن بشما نرسد پس بی شبهه بعضی از ان بشما رسد
خلاصه معنی کلام آنست که او شمارا بهلاکت دنیا وعقوبت عقبی وعید مینماید پس اکر صادق باشد
درین امر لااقل هلاکت دنیا که بعضی از انست بشما رسد ان الله بدرستی که خدای لا یهدی
راه راست نمی نماید یعنی توفیق نمی دهد براه ثواب بوسیله بینات ومعجزات بلکه در بادیه ضلالت
فرو میکذارد من هو مسرف کسی را که از حد در کذشته است وبنهایت طغیان رسیده کذاب
دروغ کوی در دعوی خدائی ومیتواند بود که مراد موسی باشد بر سبیل فرض یعنی خدا راه راست
نمی نماید آنکس را که قدم از حد خود بیرون نهاده است وبدروغ دعوی کننده نبوتست ومراد آنست که
اکر بالفرض موسی متجاوزست از حد خود ودر دعوی نبوت کاذب خدای او را راه راست نخواهد نمود
واورا رسوا خواهد ساخت پس احتیاج بقتل او نیست یا قوم ای کروه من لکم الملک الیوم
مر شماراست پادشاهی وسلطنت امروز ظاهرین در حالتی که غالبید بر بنی اسرائیل ومسلط بر ایشان
فی الارض در زمین مصر بروجهی که همه مقهور ومحکوم شما اند فمن ینصرنا پس کیست که یاری دهد
مارا وحمایت کند من باس الله از عذاب خدای ان جاءنا اکر بیاید بما بجهت قتل موسی

مقصدی

مقصدی امر شوید که مظنه زوال ملک شما باشد چه قول موسی احتمال صدقیت دارد پس
عقل مقتضی آنست که اصلا پیرامن آن نکردند ودست تعدی از و کوتاه کنید وچون این نصیحت را
بسمع ایشان رسانید قال فرعون کفت فرعون خربیل وجمیع دیکر را که نزد وی بودند ما
اریکم دلالت نمیکنم شمارا برائی الا ما اری مکر آنچه مصلحت می بینم وصواب میدانم از قتل
موسی وتکذیب او وصدق خود در دعوی الوهیت وربوبیت یعنی سریرة من درین امر با ظاهر
قول موافق است ودل با زبان مطابق پس آنچه برای شما ورای خود صواب میدانم شمارا میکویم
وما اهدیکم وراه نمی نمایم شمارا الا سبیل الرشاد مکر براه راستی که عالم بصواب
دیدآن وشبهه نیست که فرعون درین دعوی کاذبست وبیقین میدانست که موسی در دعوی نبوت
صادق است بجهت ظهور معجزات باهره در ید او وازین امر در باطن خود خوفی عظیم داشت از جانب او
ولیکن اظهار تجلد میکرد تا خوف او برایشان ظاهر نشود واکر نه بجهت خوف او هیچ چرا مشورت
میکرد در قتل کسی که میدانست که او در صدد هدم پادشاهی اوست واراده آن دارد که طنطنه
وکوکبه اورا درهم شکند القصه خربیل بعد از شنیدن این سخن بار دیکر بحر ایمان او در موج آمده
باندار قوم مشغول شد چنانکه میفرماید وقال الذی آمن یا قوم وکفت کسی که ایمان
آورده بود یعنی خربیل انی اخاف علیکم ای کروه من بدرستی که من میترسم بر شما بجهت
تکذیب شما بموسی وقصد قتل او مثل یوم الاحزاب مثل روزهای هلاک امم ماضیه
یعنی از عذابی که مثل عذاب جماعتی باشد که قبل ازین تکذیب رسل خود کردند مثل داب
قوم نوح مانند جزای عادت کرده نوح که طوفان بود وعاد ومانند جزای داب قوم عاد که
بباد صرصر مستاصل کشتند وثمود وقوم ثمود که بصیحه واحده فجاءت هلاک کشتند والذین
من بعدهم وآنانی که از پس ایشان بودند چون اهل موتفکه که شهر ایشان زیر وزبر کشت

واصحاب ایکه که بعذاب ظلت گرفتار شدند بعد از ایشان وَمَا اللّٰهُ يُرِيدُ و نیست خدای که
خواهد ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ستمی بر بندگان خود یعنی ایشانرا بیگناه عذاب نکرد بلکه تدبیر ایشان
بروجه عدل بود چه ایشان بجهت افعال قبیحه مستوجب این شدند پس شما ترک ظلم کنید تا بانواع
عقاب مبتلا نشوید و بعد از تخویف این عقوبت دنیویه تحذیر ایشان کرد از عقوبت اخرویه بدین وجه
که وَيَا قَوْمِ إِنِّي ای گروه من بتحقیق که من أَخَافُ عَلَيْكُمْ میترسم بر شما يَوْمَ التَّنَادِ از
عذاب روز ندا کردن بیکدیگر مراد روز قیامت است که بطریق استغاثه یکدیگر را خوانند و هیچکدام
بفریاد هم نرسند و یا ندا آید که فلانکس سعید است و فلان شقی و یا اهل بهشت با اهل دوزخ ندا کنند که
قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا الی آخر و اهل دوزخ با اهل بهشت گویند که افیضوا علینا من الماء
او مما رزقکم الله چنانکه در اعراف گذشت و یا هرکس با امام خود خوانده شود که یوم ندعوا کل اناس بامامهم
يَوْمَ تُوَلُّونَ روزی که گردانیده شوید از موقف حساب مُدْبِرِينَ در حالتی که باز گشتگان باشید
از انجا بسوی دوزخ و یا در حینی که فرار کنندگان باشید از راه دوزخ و اگرچه آن فرار فایده ندهد چه شما را
چه شما را بدوزخ کشند مَا لَكُمْ نیست مر شما را دران روز مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ عَاصِمٍ
هیچ نگاهدارنده که منع آن عذاب نماید و شما را در حفظ و حمایت خود گیرد وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ و هرکرا
خدای فرو گذارد در ضلالت بجهت اصرار انکار و عناد و استکبار و عدم تامل در هیچ روش و اشکار
فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده که او را براه راست رساند یا هرکس که خدای
دران روز از راه بهشت بگرداند پس بهدایت هیچکس به بهشت نخواهد رسید وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ
و بتحقیق که آمد بشما یوسف بن یعقوب علیهما السلام مِنْ قَبْلُ پیش از موسی بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای
بینه و دلایل ناطقه بر صدق قول او و هب بن منبه و اکثر مفسران برانند که فرعون زمان موسی همان
فرعون زمان یوسف بود و بواسطه آنکه اسپی قیمتی که فرعون داشت بعد از مردن بدعای یوسف

زنده گشت و فرعون ظاهر باو ایمان آورده بود و بعد از موت او از دین او برگشت و تا زمان
موسی عمر یافت پس خرپیل گفت که یوسف پیش ازین زمان بشما آمد با معجزه بینه که از انجمله
زنده گردانیدن فرس بود و شهادت طفل بر برأة او از خیانت و نزد دیگران فرعون موسی
از اولاد فرعون بن یوسف بود چه حق تعالی یوسف بن افراهیم بن یوسف را برسالت
بوی فرستاد و مدت بیست سال در میان ایشان دعوت کرد و معجزات بر ایشان نمود ایشان
هم نگرویدند پس خرپیل از ان خبر داد که یوسف بشما مبعوث گشت فَمَا زِلْتُمْ
فِي شَكٍّ پس همیشه بودید در گمان مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ از انچه آورده بود بشما از توحید
و احکام دینیه و امور شرعیه حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ تا آنکه چون فوت شد قُلْتُمْ گفتند
با یکدیگر بدون حجتی بلکه بمحض تقلید لَنْ يَبْعَثَ اللّٰهُ هرگز بر نخواهد انگیخت خدای مِنْ
بَعْدِهِ از پس او رَسُولًا فرستاده یعنی چون انکار یوسف نمودیم و قول او را نشنیدیم
دیگر نخواهد آمد که دعوی رسالت کند بجهت خوف آنکه قول او را نیز نشنویم و منکر او شویم
پس بر کفر خود ثابت قدم شدید و در ضلالت ماندید كَذَٰلِكَ همچنانکه شما بجهت اسراف
و شک گمراه شدید همچنین يُضِلُّ اللّٰهُ گمراه میگرداند خدای و در وادی ضلالت فرو
میگذارد مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ هرکرا که از حد در گذرنده است در عناد و انکار مُرْتَابٌ
شک دارنده در انچه بینه شاهد آنست از توحید و نبوت بجهت توغل وهم و تقلید و عدم
تامل و تفکر در معجزات پس فرو میگذارد در گمراهی الَّذِينَ يُجَادِلُونَ آنانرا که جدال میکنند
با پیغمبران فِي آيَاتِ اللّٰهِ در دفع آیتهای خدا و پوشیدن آن بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ
بی حجتی و برهانی که آمده باشد بدیشان بلکه بتقلید كَبُرَ بزرگست جدال ایشان مَقْتًا
از روی بغض و عداوت عِنْدَ اللّٰهِ نزد خدای وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا و نزد آنانکه گرویده اند

بخدا و رسول یعنی خدای بسیار دشمن میدارد جدال ایشانرا و بر ایشان لعنت میکنند و مومنان
نیز دشمن اند و از ایشان تبرا میکنند كَذَٰلِكَ همچنانکه مهر نهاد خدای بر قلوب این جماعت
تا علامت کفر ایشان باشد همچنین يَطْبَعُ اللَّهُ مهر مینهد خدای بجهت نشانه کفر عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ
بر دل هر شخصی که از فرمانبرداری سر کشیده باشد جَبَّارٍ گردنکش که خود را از غیر برتر داند تا بآن
مهر و علامت فرشتگان امتیاز کنند ایشانرا از مومنان و چون خربیل موعظه و نصیحت را باینجا
رسانید فرعون ترسید که این نصایح در اهل مجلس اثر کند پس حرف او را با حرفی دیگر مشغول گردانید
وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون بوزیر خود يَا هَامَانُ ابْنِ لِي ای هامان بنا کن یعنی امر نما
بعمله تا بنا کنند از برای من صَرْحًا بناء بلند بر افراشته بگچ و آجر لَعَلِّي شاید که من أَبْلُغُ
الْأَسْبَابَ برسم براههای موصله یعنی أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ براههای آسمانها یا بدرهای
آن و یا بمنازل آن تا بجهت آن از آسمانی بآسمانی دیگر روم فَأَطَّلِعَ پس مطلع شوم و نگرم إِلَىٰ
إِلَٰهِ مُوسَىٰ بسوی خدای موسی یا مشرف گردم بر احوال و اوضاع او و معلوم کنم صحت دعوی موسی
و خبر دادن از خدای آسمان وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ و بدرستی که من گمان میبرم موسی را كَاذِبًا دروغ گوی
در دعوی رسالت یا در آنکه او را خدای هست که آفریدگار آسمانها هست مراد او ازین گفتار تلبیس او
بود بر جاهلان قوم خود چه او عالم بود بآنکه محال ست بآسمان رفتن پس آغاز ساختن بنا کردند
و موسی ازین حال مناجات کرد بحضرت ذو الجلال خطاب آمد که غمگین مشو و ببین که با او چه خواهم کرد
پس حق تعالی آنرا بعد از ساختن خراب کرد چنانکه تفصیل آن در سورة القصص مذکور شد
وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه شیطان آراسته میکرد اعمال قبیحه را در نظر سایر کفار همچنین زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ
آراسته شد یعنی شیطان بیاراست برای فرعون سُوءُ عَمَلِهِ بدی کردار او را وَصُدَّ و باز داشته شد
یعنی ابلیس او را باز داشت عَنِ السَّبِيلِ از راه راست و طریق صواب وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ

و نبود مکر فرعون در ساختن بنا و تلبیس آن بر قوم یا کید او را در ابطال آیات موسی إِلَّا
فِي تَبَابٍ مگر در زیانکاری و تباهی وَقَالَ الَّذِي آمَنَ و گفت آنکسی که گرویده بود
یعنی خربیل بعد ازین تلبیسات فرعون يَا قَوْمِ ای گروه من اتَّبِعُونِ پیروی کنید مرا أَهْدِكُمْ
تا بنمایم شما را سَبِيلَ الرَّشَادِ راه راست و طریق سداد که آن ایمانست بوحدت خدا و نبوت
موسی يَا قَوْمِ ای گروه من طریق سداد اینست که إِنَّمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست که
این زندگانی دنیای دنی مَتَاعٌ برخورداری اندکست که زود انقطاع پذیرد و نهال بقای آن
عنقریب باره حوادث بریده شود و وزر و وبال آن باقی ماند وَإِنَّ الْآخِرَةَ و بدرستی که
سرای دیگر هِيَ دَارُ الْقَرَارِ آنست سرای آرام گرفتن و جاوید بودن که هیچ وجه آنرا زوال نیست
و اوان انتقال نه برخلاف این سرای که جای ارتحال ست و محل فرار نه مکان قرار پس مغرور مشوید
از متاع فانیه و آنرا بر سرای باقیه اختیار مکنید مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً هر که بکند کردار بدی فَلَا يُجْزَىٰ
پس پاداش داده نشود إِلَّا مِثْلَهَا مگر مانند آن از چه زیاده بر آن ظلم ست که ضد عدالت او
سبحانه ست پس بر و روا نباشد وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که بکند کاری شایسته مِنْ ذَكَرٍ
أَوْ أُنْثَىٰ از مرد و زن وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مومن باشد چه قبول اعمال فرع ایمان ست
فَأُولَٰئِكَ پس آنگروه که بزیور صلاح آراسته باشند يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند
به بهشت و حفص بفتح یا و ضم خا میخوانند یعنی در آیند به بهشت يُرْزَقُونَ فِيهَا روزی داده
شوند در ان از انواع فواکه طیبه و مشارب خوش مزه بِغَيْرِ حِسَابٍ بی حساب و شمار نه
باندازه کردار پس ثواب اعمال صالحه اضعافاً مضاعفه زیاده خواهد بود و بر قدر استحقاق چون
آل فرعون ازین سخنان فهم کردند که خربیل بموسی ایمان آورده و از عبادت فرعون دست باز داشته
زبان ملامت برو دراز کردند و گفتند عجبست از تو که فرعون را میگذاری و پرستش کسی دیگر اختیار

میکنی خربیل دیگر باره درصدد نصیحت درآمده گفت وَيَا قَوْمِ مَا لِي وای گروه من
چیست مرا وچه رسیده بمن که أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ میخوانم شمارا بسوی فعلی که سبب
رهائی یافتن ست از عذاب خدای وآن ایمان آوردن ست باو و پیروی پیغمبر او وَتَدْعُونَنِي
إِلَى النَّارِ ومیخوانید شما مرا بسوی عملی که سبب وصول ست بآتش دوزخ یعنی پرستش فرعون
زیراکه تَدْعُونَنِي میخوانید مرا لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ تا کافر شوم بخدا وَأُشْرِكَ بِهِ وشریک کردانم باو
مَا لَيْسَ لِي آنچیز یراکه نیست مرا بِهِ بخدائی او عِلْمٌ دانشی یعنی چون علم بربوبیت غیر او ندارم
ومعبودیت غیر اورا دلیلی نیست پس چگونه دیگریرا بوی شریک سازم وَأَنَا أَدْعُوكُمْ ومن
میخوانم شمارا إِلَى الْعَزِيزِ بخدائی که غالب ست یعنی قادر بر تعذیب کافران الْغَفَّارِ آمرزنده
ومحوکننده خطاهای اهل ایمان یعنی من شمارا بکسی دعوت میکنم که مستجمع صفات الوهیت ست
از کمال قدرت وغلبیت وعلم واراده وتمکن ومجازات وقدرت بر تعذیب وغفران نه غیر او که
درمکان جهالت اند لَا جَرَمَ نه چنانست که شما میگوئید بلکه ثابت ست بلا شبهه أَنَّمَا تَدْعُونَنِي
إِلَيْهِ آنچه شما مرا میخوانید بسوی آن لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ نیست مراورا خواندن یعنی حق اینست
که آله شمارا سزای دعوی الوهیت نیست فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ درین سرای
ونه در سرای دیگر که آخرتست بجهت بطلان دعوی آن وَأَنَّ مَرَدَّنَا وآنکه بازگشت ما شمارا
إِلَى اللَّهِ بسوی خدا باشد یعنی هرکدام از ما بعد از موت بجزاء او سزای اعتقاد واعمال حسنه
وسیئه خواهد رسید وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ وآنکه اسراف کنندگان واز حد بیرون رفتگان بسبب شرک
وریختن خون ناحق وغیر آن هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ایشانند یاران آتش دوزخ وملازمان
نیران فَسَتَذْكُرُونَ پس زود باشد که یاد کنید یعنی در وقت مشاهده عذاب ومعاینه عقاب
شما یاد آرید مَا أَقُولُ لَكُمْ راستی آنچه شمارا میگویم از نصیحت وموعظه وَأُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ

وبازمیگذارم

وبازمیگذارم کار خودرا بخدای وبر او توکل میکنم وبلطف او اعتماد مینمایم تا مرا از شر شما
نگاهدارد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدایتعالی بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ بیناست بر بندگان خود یعنی دانا
با فعال ایشان از طاعت ومعصیت فَوَقَاهُ اللَّهُ پس نگاهداشت اورا خدایتعالی سَيِّئَاتِ
مَا مَكَرُوا از بدیها آنچه مکر کرده اند واندیشیده اند درباره قتل او ودر روایت آمده که خربیل اظهار
ایمان کرد فرعون امر بقتل او نمود وی فرار نمود بکوهی که در آن نواحی بود متحصن گشت وبعبادت
وطاعت مشتغل گشت حق تعالی سباع را بحراست او امر کرد آنها بحوالی او درآمده پاسبانی او میکردند
واین از میامن تفویض وی بود ودر بعضی تفاسیر مذکورست که فرعون بعضی از خواص خودرا فرستاد
تا اورا بیاورند وبسیاست رسانند ایشان چون آنجا رسیدند نماز وی ومحافظت سباع را
دیدند هراسان گشته نزد فرعون آمدند وحال را معروض داشتند فرعون از ترس آنکه مبادا
این سخن باستماع مردمان رسد بقتل ایشان امر نمود وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ وفرو گرفت
بگروکسان فرعون که بقتل خربیل رفته بودند سُوءُ الْعَذَابِ بدی عذاب که قتل است
وگفته اند مراد بآل فرعون جمیع اتباع اویند از قبطیان وسوء العذاب غرق شدن ایشانست
در دنیا وآتش دوزخ در عقبی چنانچه میفرماید النَّارُ یعنی فرا گرفت آل فرعون را آتش دوزخ
يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا در حالتی که عرض کرده میشوند بران آتش غُدُوًّا وَعَشِيًّا در صبحگاهی
وشبانگاه مراد سوختن ایشانست در قبور درین دو وقت واز امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که این عرض آتش در دنیاست پیش از آنکه قیام قیامت شود زیراکه در قیامت صبح وشام
نخواهد بود وبعد از آن فرمود که عذاب ایشان در دنیا مخصوص ست درین دو وقت وچون
قیامت رسد در جهنم بعذاب ابد گرفتار شوند که یکزمان فتوری در ان واقع نشود ودر بعضی
تفاسیر مذکورست که همکانی که آل فرعون در دوزخ داشته باشند هر روز درین دو وقت بر ایشان

عرض نمایند و مؤید اینست آنچه نافع از ابن عمر روایت کند که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که چون یکی از شما بمیرد و مکانی که در دوزخ و یا در بهشت نامزد او باشد هر روز صبح و شام بروی عرض میکنند و میگویند که این منزل تو خواهد بود در آخرت و سدی از ابن مسعود روایت کند که چون فرعونیان در دریا غرق شدند ارواح ایشان در شکم مرغان نقل کردند هر روز آتش دوزخ را بامداد و شبانگاه برایشان عرض مینمایند تا بروز قیامت حماد فزاری گوید که مردی خزاعی را پرسید که ما معاینه می‌بینیم که فوج فوج مرغان سفید از دریا بیرون می‌آیند و بجانب مغرب میروند و نماز شام که باز می‌آیند سیاه اند در نهایت تیرگی گفت که آن مرغان اند که ارواح فرعونیان در حواصل ایشانست هر روز وقت صبح و شام ایشان را بدوزخ عرض میکنند و پرهای ایشان میسوزد و سیاه میگردد باشیانهٔ خود می‌آیند تا روز قیامت رسد وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم شود قیامت و ارواح ایشان با بدان باز آید حق سبحانه امر نماید بایشان بتوسط فرشتگان که أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ در آرید ای اتباع فرعون أَشَدَّ الْعَذَابِ در سخت ترین عذاب که جهنم است یا سخت ترین عذاب جهنم و حفص ادخلوا بفتح همزه و کسر خا یعنی حق تعالی امر کند بملایکه که در آرید فرعونیان را بعذابی که سخت تر از انچه دران بودند از عذاب دنیا پس بیان تخاصم اهل دوزخ و ماجرای ایشان میکند وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ و یاد کن ای محمد وقتی که مخاصمت کنند دوزخیان فِي النَّارِ در آتش دوزخ و زبان بکشایند بمجادله فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ پس گویند ضعیفان و زبونان قوم لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مر آنان را که سرکش بودند یعنی توابع مر متابیع را گویند إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا بودیم ما مر شما را پیروان و فرمانبرداران در انچه ما را دعوت میکردید از شرک و تکذیب یعنی سبب دخول ما در دوزخ امتثال امر شما بود و چون بر مطبوعان لازم است که از تابعان خود دفع اذیت

کند

کنند فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید مُغْنُونَ عَنَّا دفع کنندگان و بردارندگان از ما نَصِيبًا مِنَ النَّارِ بهره از آتش یعنی می‌توانید که چیزی از عذاب ما کم کنید قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا گویند آنانکه سرکشان اند در جواب ایشان إِنَّا كُلٌّ فِيهَا یعنی ما و شما در آتش دوزخیم پس چگونه از شما دفع عذاب کنیم و اگر ما را قدرت دفع بودی اوّل از نفسهای خود رفع عذاب میکردیم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای قَدْ حَكَمَ تحقیق حکم کرده است بَيْنَ الْعِبَادِ میان بندگان خود و هر یک را بجائی که سزاوار اوست فرود آورده پس دفع عذاب متصور نباشد وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ و گویند آنانکه در دوزخ باشند از متبوع و تابع بعد از نومیدی از دفع عذاب بایکدیگر لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ مر خازنان دوزخ را یعنی ملایکه که موکل ایشان باشند که از برای ما ادْعُوا رَبَّكُمْ بخوانید پروردگار خود را و ازو درخواه کنید يُخَفِّفْ عَنَّا تا سبک گرداند از ما يَوْمًا بمقدار روزی از روزهای دنیا مِنَ الْعَذَابِ از عذاب چیزی را تا اندک استراحت کنیم و چون خزنهٔ جهنم کلام ایشان را بشنوند قَالُوا گویند بروجه توبیخ و الزام حجت أَوَلَمْ تَكُ آیا نبود در دنیا که تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ آمدند بشما پیغمبران فرستاده شده بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن و دلیلهای هویدا بر نبوت و توحید قَالُوا بَلَى گویند آری آمدند بما و اظهار دعوت کردند و معجزات روشن نمودند لیکن ما تکذیب ایشان کردیم و فرمان ایشان نبردیم قَالُوا گویند خازنان بروجه نومید گردانیدن ایشان از جانب دعا که فَادْعُوا پس بخوانید خدای را و ازو درخواست تخفیف طلب عذاب کنید که ما رخصت نداریم که از برای شما دعا کنیم پس اهل دوزخ اگرچه دانسته باشند که دعای ایشان تخفیف عذاب نیست اما بجهت عدم طاقت بر آتش فریاد و زاری کنند وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ و نیست دعای ناگرویدگان که اهل دوزخ اند إِلَّا فِي ضَلَالٍ مگر در ضیاع

وبطلان وعدم اجابت و بعد از ان خبر میدهد از نصرت دادن خود بر رسولان و مومنان
از کافران و میکوید که إِنَّا لَنَنْصُرُ بدرستی که ما یاری میدهیم رُسُلَنَا پیغمبران خود را
وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانرا که کرویده اند فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندکانی دنیا و آن بنهج بینات
و تغالب شدن بر محاربه بحسب مقتضای حکمت و مصلحت و بالطاف و تایید و تقویت قلب و اهلاک
عدو و بانتقام کشیدن قبیلهٔ ایشان همچنانکه بقتل یحیی علیه السلام هفتاد هزار کس کشته شدند
وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ و یاری دهیم ایشانرا در روزی که قایم شوند کواهان یعنی که
روز قیامت شهادت کنند بر بطلان کافران و از برای حقیت اهل ایمان و آنها انبیا باشند
و ملایکه و مومنان و نزد مجاهد حفظه اند که کواهی دهند از برای رسولان بتبلیغ و بر کفار بتکذیب
و کویند مراد کواهی دادن پیغمبرانست که ادای شهادت نمایند برای اطاعت مومنان و بر کفر مشرکان
و یا مراد امت سید انبیاست صلی الله علیه و آله و سلم که بر عناد و انکار اهل شرک کواهی دهند
يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ در روزی که سود ندهد ستمکارانرا مَعْذِرَتُهُمْ عذر آوردن ایشان
چه عذر باطل بحیز قبول نمیرسد وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ و مر ایشانراست لعنت که دوریست از رحمت
و مستلزم دوام عقوبت وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ و مر ایشانراست سرای بد یعنی جهنم که ابعد
درکهاست و بعد از ان بیان نصرت موسی و قوم او میفرماید که وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى و بدرستی که
دادیم موسی بن عمرانرا الْهُدَى راه نمودن بآنچه بدان راه یافته شوند در دین از معجزات و توریت
و احکام شرایع وَأَوْرَثْنَا و بمیراث دادیم از پس موسی بَنِي إِسْرَائِيلَ و فرزندان یعقوب را که
از توابع موسی بودند یعنی باقی کذاشتیم در میان ایشان الْكِتَابَ توریت را که جامع ادلهٔ
واضحه بود بر وحدت و معرفت صفات حضرت عزت مشتمل بر احکام شریعت هُدًى بجهت راه
نمودن وَذِكْرَى و پند دادن لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقول خالصه را چه ایشان

بلکه

بسیار منتفع میکشتند نه غیر ایشان چون نصرت متفرع است بر تحمل اذیت و بکمیت
از جهت حضرت رسالت را خطاب میکند که فَاصْبِرْ پس صبر کن بر آزار کفار قریش همچنانکه
موسی بر ایذا و آزار فرعون شکیبائی نمود إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستی که وعده خدا بنصرت
پیغمبران و هلاک دشمنان حَقٌّ درست و راستست و تخلف از ان ممکن نه و بقضیهٔ موسی
و فرعون استشهاد این معنی نمای وَاسْتَغْفِرْ و طلب آمرزش کن از خدای تعالی لِذَنْبِكَ
برای تدارک آنچه واقع شده باشد از تو از ترک مندوبات و چون باجماع ایمهٔ صادقین است
صلوات الله علیهم اجمعین عصمت لازمهٔ انبیاست که مستلزم عدم صدور ذنوب کبیره
و صغیره است از انها پس امر باستغفار یا محمول است بر ترک اولی و یا بمحض تعبد تا موجب
زیادتی درجهٔ او باشد و یا بجهت آنکه امت اقتدا باو نموده در طریق استغفار سلوک نمایند
و یا مراد از ذنب امت باشد یعنی استغفار کن برای فرمان بردن امت مر امر ترا وَسَبِّحْ
و تسبیح کوی بحیثیت که آن تسبیح مقترن باشد بِحَمْدِ رَبِّكَ بسپاس داری پروردکار تو
بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ بشبانکاه و بامداد یعنی بکو سبحان الله و بحمده مراد آنست که همیشه
مواظبت نمای بتنزیه ذات او از صفات ناقصه و بشکر کذاری او نعم وافیه و یا نماز کذار
درین دو وقت پس مراد نماز شام و خفتن و صبح باشد و مجاهد در تفسیر آن فرموده که نماز
کذار بامر پروردکار خود از زوال پیشین تا شب و از طلوع صبح تا آفتاب پس مراد نماز ظهر
و عصر و صبح باشد و مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حق تعالی
فرموده که مرا یاد کن بعد از صبح ساعتی و بعد از پیشین ساعتی تا کفایت تو کنم آنچه مقصود تست
و اجابت نمایم آنچه حاجت تست و ابن عباس فرموده که مراد صلوة خمس است زیرا که عشا
بعد از زوال است مطلقا پس شامل نماز پیشین و پسین و شام و خفتن باشد و ابکار فجر

ثانی ست که وقت نماز بامداد ست آورده اند که یهود بحضرت رسالت پناه صلعم جدال
میکردند و میگفتند که تو صاحب ما نیستی بلکه آن ابو یوسف مسیح بن داود ست یعنی
دجال که پادشاهی او به بر و بحر فرا رسد و جویهای آب با او روان شود و سلطنت بما باز
کردد و او آیتی است از آیتهای حق سبحانه این آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ
فِي آيَاتِ اللَّهِ بدرستی که آنانکه جدال میکنند و منازعت مینمایند در آیتهای خدای که از جمله
آن ظهور دجال ست که از علامات آخر الزمان ست بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی حجتی قوی که
آمده باشد ایشانرا از حجج عقلیه یا نقلیه که دلالت کند بر صحت دعوی ایشان و بر حقیت نبوت دجال
و بطلان دعوی تو إِنْ فِي صُدُورِهِمْ نیست در سینهای ایشان إِلَّا كِبْرٌ مگر سرکشی که
از روی حکومت در دل دارند و هوای سلطنت در سر و تمنای ایشان آنست که نبوت در میان
ایشان باشد مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ نیستند ایشان رسنده بآن یعنی هرگز بآن نرسند
و خدای ایشانرا خوار و ذلیل کرداند فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه کیر بخدای از حسد ایشان
و از شر فتنه دجال که یکی ست از مخلوقات من إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ بدرستی که اوست شنوا
باقوال ایشان و گفتار تو الْبَصِيرُ بینا بافعال ایشان و کردار تو پس او ناصر تست بر ایشان
و نگهدار تو از شر ایشان و چون مجادلهٔ ایشان در آیات خدای مشتمل بر انکار بعث
بود که مدار مخاصمت است از ین جهت بعد ازین میفرماید که لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر آینه
آفریدن آسمان و زمین أَكْبَرُ بزرکترست نزد شما مِنْ خَلْقِ النَّاسِ از آفریدن آدمیان
پس آنکه قادر باشد اولا بر خلق آسمان و زمین بی اصلی و مادهٔ با وجود عظمت و بسط آن
هر آینه قادر خواهد بود بر آفریدن ایشان ثانیا از اصل و ماده وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر
مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که این آفریدن آسانترست بجهت فرط غفلت و اتباع هوا

تامل دران نمیکنند بدانکه در حکایت دجال اسمای بنت زید روایت کند که جمیع احوال آنرا
از رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند فرمود که او آدمی ست مانند آدمیان دیگر بقد
بلندترست و بجثه قوی تر و یک چشم دارد و آیات ظهور او آنست که مردم بسه سال پیش از خروج وی
بقحط غله مبتلا باشند سال اول آسمان از آنچه بارد ثلثی باز کیرد و زمین از آنچه رویاند
ثلثی نگاهدارد و در سال دوم دو ثلث باز کیرد و در سال سیوم نه از آسمان باران بارد
و نه از زمین کیاه روید اکثر جانوران از کرسنگی بمیرند ابو امامه گفت که روزی رسول صلعم
خطبه خواند و بیشتر خطبهٔ او دران روز حکایت دجال بود و از انجمله فرمود که ای مردمان در زمین
هیچ فتنه از فتنهٔ دجال زیاده نیست و خدای هر پیغمبری که فرستاده امت او را از فتنهٔ دجال
تخویف نموده من پیغمبر آخر الزمانم و شما امت آخرین ممکن که در روزکار شما بیرون آید اگر من
باشم او را بحجت الزام نمایم و اگر شما باشید جهد کنید تا او را بحجت ملزم سازید و چون
وقت خروج او رسد از میان دو کوه شام و عراق بیرون آید و لشکر خود را از چپ و راست
بفرستد و دعوی نبوت کند و بعد از دعوی نبوت دعوی خدائی کند و در میان چشمهای او
نوشته باشد که او نومیدست از رحمت خدای و هر مومن که او را ببیند آب دهن در روی او
اندازد و با وی سحر بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت او کنند مگر کسی که حق تعالی او را از ان
نگاهدارد و با وی بهشتی و دوزخی باشد و هر مومن که بدوزخ او گرفتار شود باید که فواتح بخواند
تا آتش در وی اثر نکند و مدت ملک او چهل روز باشد بعد از ان بعضی از ان روزها مقابل چند سال
باشد و بعضی دیگر کمتر از سال و برخی دیگر مقدار چند ماه و برخی دیگر برابر هفته و بعضی بقدر
روزی و برخی دیگر مقابل ساعتی و روز آخرش بمقدار کرفتن آتش باشد در چوب خشک و او دیوان
داشته باشد که بصورت آدمیان متمثل شوند پس یکی را کوید اگر پدر و مادر ترا زنده کنم

بربوبیت من اقرار کنی کوید آری فی الحال بعضی از دیوان بصورت ابوین وی متشکل شوند
واورا کوینه ای فرزند متابعت اوکن که آفریدکار تست القصه همه شهرها را مسخر کند مکر مکه ومدینه
چون قصد آن کند از آسمان فرشته بیاید ووی را از آن منع کند انکاه زلزله پیدا شود هیچ منافق نماند
الا که بیرون آید وتبعیت دجال اختیار کند ومردم آن روز را یوم الاخلاص کویند ام شریک کفت
یا رسول الله آنروز مومنان کجا باشند فرمود پناه به بیت المقدس برند ودجال بیاید وآنرا حصار کند
وصاحب الزمان صلوات الله علیه بر ایشان ظاهر شود در وقت نماز بامداد وقامت بکوید وبا ایشان
بنماز مشغول شود وچون از نماز فارغ شود از آسمان حضرت عیسی علیه السلام فرود آید ودر نماز
اقتدا با آنحضرت کند پس در شهر بکشایند وبا دجال هفتاد هزار جهود مسلح باشند وچون عیسی ع‌م
از آن شهر بیرون آید دجال بکریزد اورا در حوالی مشرق بکیرند وبکشند ولشکرش در پس حصارها
پنهان شوند وخدای آن حصارها را بسخن آرد تا با مومنان کویند که دشمنان شما در پس ما کریخته اند
آنروز مومنان داد خود از کفار بستانند وحق تعالی حقد وحسد از دل مومنان بردارد تا یکدیکر را
دوست داشته باشند بعد از آن هیچ کفار بر عرصهٔ دنیا نماند وخدای تعالی چندان برکت دهد که در زمان
آدم بود وحدیثی که درباب خروج مهدی صلوات الله علیه وآله از موافق ومخالف منقولست اینست که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که او باقی نماند در دنیا مکر یک روز خدای تعالی
آن روز را دراز کرداند تا که بیرون آید مردی که نام او نام من باشد وکنیت او کنیت من
پر سازد زمین را از عدل وداد چنانچه پر شده باشد از جور وستم در اکثر تفاسیر مسطورست
که کفار مکه درباب قرآن وبعث مجادله میکردند ومیکفتند قرآن سخن خدائی ست وبعث
محال ست حق تعالی آیت مذکوره را نازل ساخت یعنی آنانکه جدال کنند در بطلان آیتهای
خدای ودر دفع آن کوشند بی حجتی روشن که داشته باشند در انکار وتکذیب آن در صدور

ایشان نیست

ایشان نیست مکر تکبر نمودن بر محمد واصحاب او هرکز ایشان بمقتضی عظمت وتکبر خود
نرسند که آن ریاست است یا مرتبه نبوت یا دفع آیات زیرا که خدای ایشان را ذلیل وخوار
ومقهور کرداند پس ای محمد پناه کیر بخدا از شر آنها بدرستی که خدا شنواست وبیناست باقوال
وافعال ایشان وهمه را بجزای وسزای خود رساند بعد از آن بیان احوال مشرکان میکند باین
ضرب المثل وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وبرابر نیستند بینا ونابینا یعنی کافری که
غافل وجاهل باشد از دلایل توحید بجهت عدم تفکر وتدبر دران مساوی نیست بمومنی که
عاقل وعالم باشد بمعرفت او سبحانه وَالَّذِينَ آمَنُوا وبرابر نیستند آنانکه کرویده اند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکردند عملهای شایسته وَلَا الْمُسِيءُ ونه بدکار وتبه روزکار
یعنی مومن وصالح مساوی کافر فاسق نیست چه اول ساکن درجات علیه است بانواع کرامت
وثانی مقیم درکات باصناف اهانت قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ اندک پندمی پذیرند
مردمان مراد آنست که تذکر کافران بسیار اندکست إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ بدرستی که قیامت
هر آینه آینده ست لَا رَيْبَ فِيهَا شکی نیست دران بجهت وضوح دلالت عقلیه ونقلیه
بر وقوع آن واجماع جمیع رسل بر وعد آن وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان
لَا يُؤْمِنُونَ نمیکروند منشاءُ قیامت بجهت عدم مشغولی نظر در ادلهٔ آن پس بجهت
ترغیب بندکان وقبول ایمان میکوید که وَقَالَ رَبُّكُمُ وکفت پروردکار شما ادْعُونِي
بخوانید مرا نزد جمع مقاصد ومدعیات ووقوع بلیات أَسْتَجِبْ لَكُمْ تا اجابت کنم
آنرا که مقتضی مصلحت باشد محققان کفته اند که داعی را لازم ست که لفظًا یا قصدًا دعا را
معلق بشرط مصلحت سازد واکر نه در مظان قبح خواهد بود چه درین صورت ممکن ست که داعی
چیزی بود که مستلزم مفسد باشد ونزد بعضی مفسران معنی آنست که بپرستید ویکتا دانید مرا

تا ثواب دهم شمار او وقول اول اشهر ست إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ بدرستی که
آنانکه سرکشی کردند عَنْ عِبَادَتِي از پرستیدن ما و یا از خواندن من بوحدانیت سَيَدْخُلُونَ
جَهَنَّمَ زود باشد که در آورده شوند بدوزخ حفص بفتح یا وضم خا خوانند یعنی در آیند بدوزخ
دَاخِرِينَ ۝ در حالتی که ذلیل وخوار شدگان باشند از ابن عباس منقولست که دعا بهترین عبادتست
ومعاویه بن عمار روایت کند که از امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که چه میفرمائی در حق دو مرد که
هر دو بمسجد روند ویکی بیشتر اوقات او در دعا صرف نماید ودیگر اکثر اوقات در نماز باشد فرمود
هر دو خوبست گفتم یا ابن رسول الله میخواهم که بدانم که کدام از ایشان افضل باشد فرمود آنکه
دعاء او اکبرست نشنیده حق تعالی فرموده ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون
عن عبادتی سید خلون جهنم داخرین بعد از ان فرمود که دعا عبادت کبری ست وزراره
روایت کند از امام محمد باقر صلوات الله علیه که مراد از عبادت درین آیت دعاست ودعا
افضل عبادتست وحنان بن سدیر نیز از پدر خود روایت کرده که از امام محمد صادق علیه السلام
پرسیدم که کدام عبادت افضل ست فرمود هیچ چیز نزد او سبحانه دوستتر از ان نیست که شخصی
از و سوال کند ورفع حاجت باو نماید وآنچه نزد اوست از و بطلبد وهیچکس دشمن تر از ان شخص نیست
که از عبادت او استکبار نماید واز و طلب نکند آنچیزی که نزد اوست پس آیت دالست بر عظمت قدر
دعا ونیز از صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده که
دوستترین اعمال بنزد او سبحانه دعاست واز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
منقولست که در حوایج خود رجوع بحق سبحانه نمائید وبتضرع تمام دعا کنید که دعا مغز عبادتست
وهیچ مومنی خدا را نخواند الا که حاجت او مستجاب شود یا در دنیا یا در عقبی واگر حکمت مصلحت
حاجت او روا نشود آن دعا تکفیر ذنوب او خواهد بود مادام که متضمن اثم نباشد واز امام علی النقی

علیه السلام

علیه السلام روایت کرده اند که هر گاه بلائی متوجه بنده شود او دعا کند حق تعالی بزودی
وجهی از و کشف بلا کند واگر دعا نکند آن بلا برو فرود آید ودر مدت متمادی لازم او شود
پس بر شما باد که همیشه دعا کنید وبتضرع تمام خدا را بخوانید وسلیمان بن غنان از پیغمبر صلعم
روایت کرده که بروز قیامت دو مرد را که عمل ایشان مساوی یکدیگر باشد بهشت برند
ودرجه یکی را بلندتر از درجه دیگری گردانند او گوید بار خدایا این مرد بچه سبب این مرتبه پیدا
کرده وحال آنکه عمل ما یکسان هم بود خطاب آید که او دعا میکرد وحوایج خود را از من سوال
میکرد وتو دعا نمیکردی واز من چیزی طلب نمی نمودی پس بجهت ترغیب در دعا میفرماید که
اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ خدای بحق آنکس ست که بیافرید لَكُمُ اللَّيْلَ برای شما شب تاریک
لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا ساکن شوید در و وآسایش کنید از تعب حرکات روز وَالنَّهَارَ وخلق
فرمود روز را مُبْصِرًا روشن ودر کمال نورانیت تا به بینید در ان چیزها را وبجهت آنمواضع
حاجات خود را بسهولت بشناسید وکسب معیشت کنید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَذُو
فَضْلٍ هر آینه خداوند بخشش بزرگ وبسیار ست عَلَى النَّاسِ بر آدمیان بآفریدن شب وروز که
مصالح ایشان باو بسته است وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر مردمان لَا يَشْكُرُونَ ۝
سپاسداری این نعمت نمیکنند بجهت فرط جهالت ذَٰلِكُمُ آنکسی که متمیز ست باین افعال
خاصه که غیری شریک او نیست دران اللَّهُ رَبُّكُمْ خدائی ست که پروردگار شماست خَالِقُ
كُلِّ شَيْءٍ آفریننده آسمانها وزمینها وبا آنچه آنها لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبود سزای
پرستش مگر او فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ۝ پس چگونه وبچه وجه برگردانیده میشوید از عبادت او
وبپرستش غیر او روی می آرید با وجود وضوح دلالت بر توحید واولوهیت او سبحانه
كَذَٰلِكَ همچنانکه برگردانیده میشوید از دین اسلام يُؤْفَكُ برگردانیده میشدید یعنی

رؤسا و اکابر کفار باز میکردانیدند الذین کانوا آنانرا که بودند بآیات الله
بآیتهای خدای یجحدون انکار میکردند و از قبول آن ابا مینمودند الله الذی
خدای بحق آنکسیست که جعل لکم الارض کردانید برای شما زمین را قرارا مستقری که
آرام میکیرید بران والسماء بناء و کردانید آسمانرا بنای برافراشته و قبه برداشته بالای
زمین وصورکم و بنکاشت شمارا فاحسن صورکم پس نیکو کردانید صورتهای شمارا
چه صورت انسان بهترین صور حیواناتست ابن عباس فرموده که حسن صور بانتصاب
قامتست و اکل طعام بیدین و یا آنکه مراد تناسب اعضاست در استعداد آن برای اکتساب
صنایع و کمالات ورزقکم من الطیبات و روزی داد شمارا از طعامهای پاکیزه یعنی
از انواع فواکه لذیذه و نباتات طیبه و یا روزی حلال بشما عطا فرمود ذلکم فاعل این
اشیاست الله ربکم خدایست که آفریدکار شماست فتبارک الله پس بزرکوار
و برترست خدای که رب العالمین پروردکار عالمیانست از جن و انس و ملایکه و غیر آن
چه ماسوای او مفتقرانند بالذات و مربوب او در معرض زوال هو الحی اوست زنده یعنی
منفرد بحیات ابدیه لا اله الا هو نیست هیچ معبودی سزای پرستش مکر او فادعوه
پس بخوانید و بپرستید او را مخلصین در حالتی که پاکیزه سازندکان باشید له الدین
برای او دین خود را از شرک و یا طاعت او از ریا و بکوئید بر اثر این هدایت عظمی و نعمت کبری که
الحمد لله رب العالمین همه سپاس و ستایش مر خدا راست که پروردکار عالمیانست
ابن عباس کوید که هرکه کلمهٔ توحید بر زبان راند باید که در عقب آن بکوید که الحمد لله رب العالمین
چون کفار مکه ترغیب حضرت میکردند بدین خود حق تعالی فرمود که قل بکوای محمد مر مشرکان مکه را
انی نهیت بدرستی که من نهی کرده شده ام و باز داشته شده ان اعبد الذین

ازانکه

ازانکه بپرستم آنانرا که تدعون من دون الله می پرستید بجز خدای بحق لما جاءنی
البینات آنهنکام که آمد بمن حجج بینه و آیات ظاهره من ربی از پروردکار من
وامرت و امر کرده شده ام ان اسلم بآنکه کردن نهم و انقیاد نمایم لرب العالمین
مر پروردکار عالمیانرا که هو الذی خلقکم او آنکسیست که آفرید شمارا یعنی آدم را که منشاء
و اصل خلقت شماست من تراب از خاک ثم پس شمارا که فرزندان ویاید آفرید من نطفة
از آب منی ثم من علقة پس از خون بسته که منی بعد از چهل روز بآن صورت متشکل
میکردد ثم یخرجکم پس بیرون می آورد هریک از شمارا از رحم مادر طفلا در حالتی که
کودک باید ثم لتبلغوا اشدکم پس بعد از طفولیت بقا میدهد شمارا تا میرسید بسخت ترین
قوت که نهایت سن جوانیست و آن از سی سالکی تا چهل سالکی ثم لتکونوا شیوخا
پس بعد از جوانی باقی میکذارد شمارا تا میکردید پیران و منکم من یتوفی من قبل و برخی
از شما آنکسیست که قبض روح او میشود پیش شیوخت ولتبلغوا و نقل میکنند بسی بسی دیکر
پیش از شیوخیت تا برسید اجلا مسمی بمدتی نام برده شده که وقت موتست ولعلکم
تعقلون و شاید که تعقل کنید در آفرینش خود و در انتقال خود از درجه بدرجه و باین عارف
شوید بخالق خود هو الذی او آنکسیست که بمحض قدرت یحیی زنده میکرداند شمارا و یمیت
و می میراند فاذا قضی امرا پس چون حکم کند بامری یعنی هرکاه که اراده کند که کاری پدید آورد
از زنده کردن و میرانیدن و سایر مقدورات فانما یقول له پس جز این نیست که میکوید آن
امر را کن فیکون باش پس بباشند بلا تاخیر بدون احتیاج بآلتی و مدتی و کیفیتی چون
قدرت ذاتیهٔ او موقوف بهیچ چیز نیست و چون کفار با وجود کثرت دلالت و اوضح اتمام جدال
و عناد بودند ازینجهت بعد از ذکر بینات در تهدید ایشان میکوید که الم تر آیا نمی بینی و نمی نکری

الی الذین بسوی آنانکه یجادلون جدال ونزاع میکنند فی آیات الله در آیتهای حجج
که حجج قرآنیه وسایر معجزات نبویه است انی یصرفون ه چگونه وبچه نوع گردانیده میشوند
از تصدیق کردن بآن باوجود وفور دلایل وآیات الذین کذبوا مجادلان آنانند که تکذیب
کردند وتکذیب کردند بالکتاب بقرآن وبما ارسلنا به وبآنچه فرستادیم باآنچیز رسلنا
پیغمبران خود را از کتب آسمانی واحکام شرایع فسوف یعلمون ه پس زود باشد که بدانند عاقبت
تکذیب وخاتمه ناگرویدن را اذ الاغلال وقتیکه غلهای آتشین فی اعناقهم در گردنهای
ایشان باشد والسلاسل یسحبون ه وزنجیرها که در گردن کفار باشد فی الحمیم در آب
جوشان یا بزنجیرها کشیده میشوند در آبی بغایت گرم وهب بن منبه از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
روایت کند که حق تعالی در دوزخ ابری سیاه بیافریند وایشانرا گوید که شمارا چه آرزوست
ایشان گویند آرزو آب سرد داریم حق تعالی ابر را امر کند که بجای باران غلها وسلسلها بر ایشان
بباره تا بندها بر سر بند ایشان آید وغلها بر سر غلها پس بند بر بند وغل بر غل شود وآنگاه
از آن ابر آتش بباره ودوزخ گرم تر شود ثم فی النار یسجرون ه بعد از آن در آتش دوزخ
شوند ثم قیل لهم بعد از آن گفته شود ایشانرا یعنی ملایکه از روی توبیخ با ایشان گویند که
این ما کنتم کجایند آنانکه بودید که شما انبازمیگرفتید ایشانرا ومی پرستید من دون الله
بجز از خدای وازیشان توقع نفع ودفع ضرر داشتید ودعوی میکردید که هؤلاء شفعاء نا
عند الله قالوا گویند دوزخیان که آن شریکان ضلوا عنا گم شدند از ما ونمیدانیم ایشانرا
واین حکایت قبل از آن باشد که بمعبودان خود رسند ویا مراد آن باشد که ضایع شدند امداد
ایشان یعنی ما از ایشان توقع مدد داشتیم وایشان مارا درین عذاب ونکال بگذاشتند وهیچ
نفعی بما نرسانیدند پس گوییا که از ما غایب اند واگرچه بحسب ظاهر حاضر اند بل لم نکن ندعوا

تشرکون ه

بلکه ما

بلکه بر ما ظاهر گشت که نبودیم که خوانده باشیم من قبل پیش ازین در دنیا شیئا چیزی که
معتد باشد یعنی غرض از عبادت آنست که از جانب معبود نفعی بعابد رسد وچون دانستیم که
از ایشان نفعی ودفع ضرری متصور نیست پس بر ما ظاهر شد که ایشان در نفس الامر هیچ نبوده اند
وما ایشانرا چیزی پنداشته بودیم وهمچنانکه خدای تعالی مجادله آنرا فرو گذاشت کذلک یضل الله
الکافرین ه همچنین فرو میگذارد خدای جمیع کافرانرا تا در آخرت راه نبرند بچیزی که بآن نفع
گیرند ذلکم این فرو گذاشتن شمارا امروز بما کنتم تفرحون بسبب آنست که بودید که
فرحناک می بودید وخوشحال فی الارض در زمین یعنی در دنیا بغیر الحق بچیزی که حق نبود از
عبادت بتان وتکذیب رسولان وعداوت وطغیان وبما کنتم تمرحون ه وبسبب آنکه
بودید که بسیار نشاط میکردید بجهت توقع مکاره وبلایا بر انبیا ادخلوا در آیید ای اهل شرک
وطغیان ابواب جهنم بدرهای هفتگانه دوزخ که برای شما منقسم شده یعنی هر طایفه
در درکه در آیند خالدین فیها در حالتی که جاوید باشند در آن فبئس مثوی المتکبرین ه
پس بد آرامگاهی است مر گردن کشان وطاغیانرا که درکه آخرین دوزخ که جهنم است وچون
از برای ارباب شرک وعناد ابواب جهنم مهیاست فاصبر پس شکیبائی کن ای محمد بر ایذای
قوم وبر طریق حق ومنهج انذار وتخویف ثابت قدم باش واگرچه مستلزم اذیت ومشقت باشد
ان وعد الله بدرستی که وعده خدا بنصرت اولیا واهلاک اعدا در دنیا وعقبی حق درست
وراست است وبلا شبهه واقع خواهد شد فاما نرینک پس هر آینه ترا در زمان حیوة بنمائیم
بعض الذی نعدهم برخی از آنچه وعده میدهیم ایشانرا از عذاب وعقاب پس آن جزای
آنهاست همچنانکه در جنگ بدر واقع شد از قتل واسیر او نتوفینک یا اگر بمیرانیم ترا
وبجوار رحمت خود بریم پیش از ظهور آن عذاب فالینا یرجعون ه پس بسوی ما باز گردیده

خواهند شد در قیامت و جزای خود خواهند یافت یعنی بهیچ وجه ایشانرا فرو گذاشت نخواهیم
کرد آورده اند که کفار از روی جدال از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم اقتراح
آیات میکردند چون روان کردن چشمها و ظاهر کردانیدن بوستانهای مزین بانواع میوها
و در حضور ایشان ببالای آسمان رفتن و غیر آن چنانکه در سورهٔ بنی اسرائیل مذکور شد حق تعالی
آیت فرستاد که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا و بهمچنین که فرستادیم پیغمبرانرا مِنْ قَبْلِكَ پیش از زمان تو
مِنْهُمْ بعضی از ایشان مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ آنها اند که خوانده ایم قصهٔ ایشانرا بر تو و اینها بیست و نه
پیغمبر اند وَمِنْهُمْ و برخی دیگر از ایشان مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ آنها اند که نخوانده ایم قصهٔ ایشانرا
بر تو اما نام ایشانرا دانسته چون الیسع و غیر او و بعضی دیگر از آن قبیل اند که نه نام ایشان بتو
گفته ایم و نه قصهٔ ایشانرا بر تو خوانده ایم و مجموع انبیا بروایت مشهور صد و بیست و چهار هزار بودند
و گرویدن بایشان مشروط بتعیین عدد و معرفت نسبت ایشان نیست وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ
و نبود مر هیچ پیغمبر را أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ آنکه بیاورد معجزهٔ که نشان نبوت او باشد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ
مگر بدستوری خدای تعالی و بفرمان او یعنی مقترحان معاند شما از پیغمبر اقتراح معجزات میکنند و حال آنکه
هیچ پیغمبر مستقل نیست در اظهار معجزهٔ بدون اذن من و عدم اذن در معجزات مذکوره بجهت آنست که
حکمت و مصلحت من مقتضی عدم وقوع آنست آنگه وعید ایشان میکند که فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ
پس چون بیاید فرمان خدای بعذاب اهل اقتراح بعد از وضوح دلالت آیات بر صدق نبوت سید
المرسلین قُضِيَ حکم کرده شود بِالْحَقِّ براستی میان اهل ایمان و کفار و سایر ابرار و فجار یعنی مشرک
مبطل معذب گردد و مؤمن محق نجات یابد وَخَسِرَ هُنَالِكَ و زیان کنند آنجا الْمُبْطِلُونَ
اهل بطلان یعنی معاندان که بعد از معجزهٔ که دلالت بر نبوت میکند دیگر اقتراح معجزه میکنند و با وجود
این در صدد ابطال آیند در آن روز از جنت محروم باشند و معذب بانواع عقوبت پس بجهت

الزام حجت بر اهل انکار تعداد نعمت خود میکند و میگوید که اللَّهُ خدای بحق و معبود
مطلق الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ آنکسیست که بیافرید برای منفعت شما جنس
چهارپایانرا از شتر و گاو و گوسفند و اسپ و استر لِتَرْكَبُوا مِنْهَا تا سوار شوید بر بعضی
از آن وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و برخی از آن میخورید چون گوسفند و برخی دیگر قابلیت هردو
دارند چون شتر و گاو و اسپ وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما راست در چهارپایان مَنَافِعُ منفعت
بسیار چون شیر و پشم و موی و غیر آن وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا و آفرید ایشانرا تا برسید بجهت سفر
کردن بران یعنی بر برخی از آن حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ بحاجتی که در سینهای شماست از تجارت
کردن در بلاد متقاربه و متباعده و زیارت کردن و حج گذاردن و سایر امور دینیه و دنیویه
وَعَلَيْهَا و بر چهارپایان یعنی شتران که کشتی بیابانند وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیهای دریا
تُحْمَلُونَ برداشته میشوید یعنی چونکه حق تعالی عالم بود باحتیاج عباد و مسافرت بر و بحر
پس مرکبی از برای او مرکبی بجهت بحر تعیین فرمود وَيُرِيكُمْ و مینماید خدای شمارا آيَاتِهِ نشانهای
خود را که دلالت میکنند بر کمال قدرت و فرط رحمت فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ پس بکدام آیة از آیتهای
خدای تُنْكِرُونَ انکار میکنند چه هیچکدام از انها از غایت ظهور قابل انکار نیست پس در تهدید
اهل عناد میفرماید که أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نکردند منکران قدرت فِي الْأَرْضِ در زمین عاد
و ثمود در وقت تجارت بیمن و شام فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ تا بنگرند که چگونه بود
عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام کار آنانکه پیش از این بودند كَانُوا بودند آن امم
ماضیه أَكْثَرَ مِنْهُمْ بیشتر از ایشان از روی عدد وَأَشَدَّ قُوَّةً و سختتر از روی توانائی
وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ و از روی نشانها در زمین که آن قصور مشیده و قلاع مرتفعه و حصون
عالیه است فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ پس دفع نکرد و باز نداشت از ایشان عذاب را مَا كَانُوا

يَكْسِبُونَ ۝ آنچه بودند که میکردند از جمع مال و ترتیب و سیات بنیان فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ
پس آنهنگام که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات بینه
و آیات ظاهره فَرِحُوا شاد شدند بِمَا عِنْدَهُمْ بآنچه نزدیک ایشان بود مِنَ الْعِلْمِ از دانش
خود و استحقار علم رسولان کردند مراد از علم ایشان یا عقاید باطله و شبهات فاسدهٔ ایشان بود
چون اعتقاد بعدم بعث و تعذیب و عدم وقوع قیامت و غیر آن و یا علم مکاسب و تجارات و اعتقاد
کردند بسبب مهارت ایشان در آنکه هیچ علمی در طلب نفع فواید بعلم ایشان نمیرسد و یا علم طالع
و تنجیم و علم فلاسفه و دهریه چنانکه در خبرست که حکمای یونان هرگاه وحی انبیا را استماع میکردند استحقار
آن میکردند و در دفع و تصغیر ایشان میکوشیدند و نسبت با علم خود آن را جهل بر جهل میکردند و در
روایت آمده که چون موسی علیه السلام اظهار دعوت نمود سقراط حکیم را گفتند که چرا بشهر موسی بجانب
مهاجرت نمیکنی تا از وی کسب علم دینی کنی گفت ما بحلیهٔ تهذیب اخلاق آراسته ایم و بزیور صلاح
نفس پیراسته محتاج تهذیب کسی نیستیم حاصل که کفار بعلم خود در تدبیر دنیا و یا بعلوم طبایع مغرور شده
استهزا میکردند بعلوم دینیه وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ و فرود آمد و احاطه نمود بایشان
يَسْتَهْزِئُونَ ۝ جزای آنچه بودند که بآن استهزا میکردند فَلَمَّا رَأَوْا پس آنهنگام که دیدند
بَأْسَنَا سختی عذاب ما را در دنیا و ملجا شدند قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم و گرویدیم بِاللَّهِ
وَحْدَهُ بخدای در حالتی که یگانه است و یکتا وَكَفَرْنَا و کافر شدیم بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ بآنچه
بودیم بآن شرک آرندگان از اصناف بتان فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ پس نبود که سود کند ایشان را
إِيمَانُهُمْ گرویدن ایشان لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا آنهنگام که دیدند شدت عذاب ما را زیرا که در وقت
معاینهٔ عذاب تکلیف مرتفع است و صحت قبول ایمان فرع زمان تکلیف پس در حین یاس ممتنع است
قبول ایمان سُنَّتَ اللَّهِ سنت نهاده است خدای تعالی عدم قبول صحت ایمان را در حین یاس سنت

نهادنی

نهادنی الَّتِي قَدْ خَلَتْ که گذشته است آن سنت فِي عِبَادِهِ درمیان بندگان او از امم
ماضیه یعنی این طریق مستمر بود در جاحدان زمان پیش وَخَسِرَ هُنَالِكَ و زیانکار شدند
در زمان دیدن عذاب الْكَافِرُونَ ۝ ناگرویدگان بجهت عدم نفع ایمان در آن زمان

سوره حم السجده اربع و خمسون آیة و هی مکیه از ابی بن کعب مرویست که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که هر که یکبار حم سجده را قرائت نماید بهر حرفی
از این ده حسنه در نامهٔ عمل او ثبت نمایند و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت که هر که
این سوره را تلاوت نماید روز قیامت نور او مقدار مد بصر باشد و در آن روز شادان بود
و در دنیا محمود بروجهی که همه مردمان بر احوال او رشک برند و از خدای تمنای آن کنند
و چون حق سبحانه اختتام سوره مومن کرد بذکر منکران آیات افتتاح این سوره
نیز بمثل آن کرده فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

حم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝ برخی از اقوال علما در تفسیر این دو حرف
در سورة المومن تحریر یافت و حم اگر اسم سوره است پس معنی آنست که این سوره فرو فرستاده
شده است از نزد خدای بخشنده بجمیع مردمان مهربان و اگر نه معنی برین نهج است که فرو فرستاده
شده است از نزد خدای بخشنده كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ کتابی است تفصیل داده
شده آیتهای آن در معانی مختلفه از احکام و امثال و مواعظ و امر و نهی و ترهیب و ترغیب
و وعد و وعید در حلال و حرام قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۝ از روی لغت عربی مر گروهی را
که آن زبان میدانند بَشِيرًا وَنَذِيرًا در حالتی که مژده دهنده است مر جماعتی را که بآن عمل کنند
و بیم کننده بدوزخ مر آنها را که بآن نگروند و با وجود این صفات جلیله فَأَعْرَضَ پس روی
برتافتند از قبول آن أَكْثَرُهُمْ بیشتر مردمان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۝ پس ایشان نمی شنوند

بسمع قبول بجهت عدم تامل و تدبر ایشان دران وَقَالُوا وگفتند مشرکان قُلُوبُنَا فِي
أَكِنَّةٍ دلهای ما در پوششهاست مِمَّا تَدْعُونَا از فهم آنچیزی که میخوانی ما را إِلَيْهِ
بسوی آن یعنی قرآن را در نمی یابیم وَفِي آذَانِنَا ودر گوشهای ما وَقْرٌ گرانی ست از استماع
قرآن پس آنچه بر ما میخوانی نمی شنویم وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ ومیان ما و میان تو پرده ایست که
مانع رسیدن ماست بتو این تمثیل تباعد قلوب ایشانست از تعقل آنچه بر ایشان میخوانند از آیات
قرآنی و عدم اعتقاد ایشان بآن بر وجهی که گوئیا دلهای ایشان در پرده هاست و در گوش گرانی هست که
هیچ چیز نمی شنوند و در طبری مذکورست که ابو جهل جامه را میان خود و میان پیغمبر پرده ساخت
و در پس آن رفت و گفت ای محمد تو از انجانب و ما ازین طرف فَاعْمَلْ پس تو عمل کن بر دین و مذهب خود
إِنَّنَا عَامِلُونَ بدرستی که ما عمل کنندگانیم بر کیش و مذهب خود و یا کوشش کن در ابطال
امر ما که ما نیز در ابطال امر تو تقصیر نمیکنیم یا تو کار کن برای آخرت خود که ما برای دنیای خود عمل
میکنیم و چون مشرکان تعنت و تحکم از حد بردند حق تعالی رسول خود را امر کرد قُلْ بگو مر این جماعت
تیره ضمیر را إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من بَشَرٌ مِثْلُكُمْ آدمی ام مانند شما یعنی از جنس شما
نه از جنس ملک و جن که شما سخن ایشان را در نمی یابید و فهم نکنید و بچیزی شما را دعوت نمیکنم که گوش
از آن کراهت داشته باشد و طبع از آن تنفر داشته باشد بلکه مضمون دعوت من اینست که آن
يُوحَىٰ إِلَيَّ وحی کرده میشود بسوی من اینکه أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ جز این نیست که اله شما إِلَٰهٌ وَاحِدٌ
خدائی یگانه ست که هیچ شریکی نیست او را فَاسْتَقِيمُوا پس استقامت نمائید و راست بایستید
در توجه إِلَيْهِ بسوی او یعنی بر توحید و اخلاص طاعت یک جهت شوید وَاسْتَغْفِرُوهُ و آمرزش
طلبید از او از سوی عقیده که شرکست یا گناهانی که بعد از اسلام کنید وَوَيْلٌ و سختی عذاب
لِلْمُشْرِكِينَ مر شرک آرندگان راست الَّذِينَ آنانکه لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ نمیدهند زکوة را

بجهت

بجهت بخل و عدم شفقت بر بندگان که از اعظم رذایل ست وَهُمْ و حال آنکه ایشان
بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر یعنی از بعث و نشور و حساب و قیامت هُمْ كَافِرُونَ
ایشانند ناگروندگان آیه صریحا دالست بر وجوب زکوة بر کافر بجهت توعد او بر عدم دادن زکوة
لیکن ادای آن در حال کفر صحیح نیست زیرا که منافی اخلاص است و بعضی از اهل تفسیر معنی آیه
برین وجه حمل کرده اند که کفار اعتقاد ندارند بزکوة دادن و اعتراف بآن نمیکنند زیرا که بکلمه
توحید که زکوة نفس است تکلم نمی نمایند و بعد از وعید ایشان مرحم وعده بر جراحت حرمان اهل
ایمان نهاده و فرمود که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنانکه ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهای شایسته و ستوده لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشان راست مزدی برایمان و اعمال صالحه
غَيْرُ مَمْنُونٍ که منت نهاده نشود یعنی ایشان را بران اجر منت ننهند زیرا که منت فرع
تفضیل ست و اجر بر سبیل وجوب و در اکثر تفاسیر غیر ممنوع بمعنی غیر مقطوع ست یعنی
مزدی نا بریده و نا کاسته که هرگز منقطع نشود و فنا نپذیرد آنگه بجهت توبیخ کفار میفرماید که
قُلْ بگو ای محمد مر کافران را أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ آیا شما کافر میشوید این کلام بر سبیل تعجب ست
یعنی چگونه و بچه وجه کافر میشوید بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ بآنکسی که بیافرید زمین را فِي
يَوْمَيْنِ در دو روز که یکشنبه و دوشنبه بود مرویست که روز یکشنبه اصل زمین را آفرید
و در دوشنبه آنرا منبسط ساخت و در اکثر تفاسیر مذکورست که مراد مقدار دو روز ست
یا دو نوبت که در هر نوبت آنچه میخواست با سرع وجهی آفریده و بر هر تقدیر آفریده میفرماید که
ای محمد بکفار بگوی که چگونه کافر میشوید بکسی که قادرست بخلق زمین در دو روز وَتَجْعَلُونَ لَهُ
أَنْدَادًا و میگردانید از برای او همتایان یعنی میسازید از برای او امثال و اشباه که در حقیقت
عجز اند ذَٰلِكَ آن قادری که زمین را بیافرید رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان ست

وآفریننده جمیع ممکنات وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وآفرید در زمین کوههای بلند پایدار
مِن فَوْقِهَا از زبر زمین تا منافع او ببندگان برسد و برایشان ظاهر شود فایدهٔ آفریدن
آن وَبَارَكَ فِيهَا وبرکت کرد در آن کوهها یعنی بسیار گردانید منافع آنرا از معادن و منابع
از نباتات واشجار بیرون زرع وغرس وَقَدَّرَ فِيهَا و تقدیر کرد در زمین أَقْوَاتَهَا
روزیهای اهل زمین را یعنی معین ساخت در آن از برای هر نوعی از جنس حیوانات آنچه
بآن معیشت کنند یا مخصوص ساخت حدوث هر قوت را بقطری از اقطار چون گندم و جو و برنج
وخرما وذرة وغیر آن که هر یک غالب قوت بلدی اند فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ در تتمه چهار روز یعنی در
دو روز دیگر که آن سه شنبه و چهارشنبه بود این کلام از قبیل آنست که کسی گوید سیر کردم از بصره
تا بغداد در مدت ده روز و تا کوفه مدت پانزده روز یعنی تتمه ده روز تا پانزده روز که پنج روز است
سَوَاءً که یکسان بودند یکسان بودنی یعنی چهار روز تمام نی زیاده و نقصان و این حصر چهار روز
لِلسَّائِلِينَ مر پرسندگان راست یعنی این جوابیست مر جماعتی را که سوال کنند که خلق زمین و
تقدیر آنچه در وست در چند مدت بوده عکرمه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم روایت
کرده که حق سبحانه زمین را در روز یکشنبه و دوشنبه خلق فرمود و کوهها را در سه شنبه واشجار
ومیاه را در چهارشنبه و سموات را در پنجشنبه و شمس و قمر و نجوم و ملایکه و آدم را در روز جمعه
ثُمَّ اسْتَوَى بعد از آن قصد کرد بر وجه استقامت إِلَى السَّمَاءِ بسوی آفریدن آسمان یعنی حکمت
داعی او شد که بعد از خلق اجرام سفلیه خلق آسمان نمود و بقدرت عالیه ذی صارفی که او را از آفریدن آن
منصرف گرداند وَهِيَ دُخَانٌ وحال آنکه آسمان در آن روز دودی بود یعنی بخارات بهیئت دود
در اکثر تفاسیر مذکور است که حق تعالی بعد از خلق عالم سفلی و علوی جوهری سبز بیافرید و بنظر هیبت
در وی نگریست آب شد و بعد از آن آتش بر و مسلط گردانید تا بجوش آمد و کف و بخاری بیرون آورد

وبربالای

وبر بالای آب برداشت بعد از آن آب را بسته ساخت پس از آن بخار مرتفع آسمان بیافرید
و عرش را بر آن برداشت و از آن آب بسته زمین را خلق کرد و چون خلق آسمان و زمین نمود
فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ پس گفت مر آسمان و زمین را ائْتِيَا بیایید بآنچه شما را فرمایم طَوْعًا
در حالتی که فرمان برید فرمان بردنی أَوْ كَرْهًا یا کراهت داشته باشید کراهت داشتنی یعنی اگر
بطوع و رغبت است و اگر بکراهت که شما را از آنچه امر نمایم چاره نیست مراد اظهار کمال
اقتدار و وجوب وقوع مراد اوست پس بر وجهی که گوییا مامور و مطیع اند که فعل امر مطاع
برایشان وارد شود و نه آنکه این سوال بر سبیل حقیقت باشد پس این از قسم مجاز تمثیل است
و برین قیاس است آنچه از ابن عباس مرویست که حق تعالی آسمان را گفت که ماه و ستارگان را که
در ذات تو خلق کرده ام ظاهر ساز و زمین را فرمود که انهار و اشجار و اثمار خود را بیرون آر
قَالَتَا گفتند آسمان و زمین أَتَيْنَا آمده ایم بهرچه فرمودی طَائِعِينَ در حالتی که فرمان
برندگانیم و نزد بعضی آنست که حق تعالی آسمان و زمین را قدرت داد بتکلم و بعد از آن بایشان
خطاب کرد و بنابرین سوال و جواب بر حقیقت خود باشد در خبر آمده که او سبحانه چون خطاب
بزمین کرد اول موضع کعبه بجواب اتینا طائعین تکلم نمود و بعد از آن اجزای دیگر که در نزدیکی
آن بود و بر همین ترتیب تا تمام اجزای زمین اعتراف بطوع خود نمودند و بجهت این آن موضع را
کعبه اسلام و قبله انام گردانید فَقَضَاهُنَّ پس محکم گردانید آسمانها را و بپرداخت از خلق آن
سَبْعَ سَمَاوَاتٍ در حالتی که هفت آسمان بودند فِي يَوْمَيْنِ در مدت دو روز که پنجشنبه و جمعه بود
و گویند حق تعالی روز پنجشنبه جمیع سموات را آفرید و در روز جمعه شمس و قمر را و در ساعت آخر آن
آدم را و در همین ساعت قیامت را قایم سازد وَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ و وحی کرد در هر آسمانی
أَمْرَهَا کار آنرا یعنی مقرر کرد شان هر فلکی و آنچه از آن آید از تدابیر و مصالح و یا الهام کرد

با اهل هر یک از آسمانها که عبادت بچه نحو کنند وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا و آرایش دادیم
آسمان نزدیکتر را که آسمان اول است بِمَصَابِيحَ بچراغها یعنی ستارگان که مانند چراغهای درخشنده اند
چه بسبب لطافت جمیع کواکب دران مرئی میشوند واگرچه بعضی از ان در آسمان دیگر باشند وَحِفْظًا
و نگاه داشتیم آسمانرا نگاه داشتنی یا از شیاطین که داعیه شنیدن سخن ملایکه داشته باشند ذَلِكَ
آنچه مذکور شد از صنایع و بدایع تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ اندازه کردن و آفریدن خداوند غالب است که بقدرت
کامله در ملک خود هرچه خواهد کند الْعَلِيمِ دانا بمصالح آفریدن چه خلق سموات سبع از دخان
و تزیین بمصابیح دلالتی تمام دارد بر کمال علم و قدرت او سبحانه فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی
بگردانند مشرکان از ایمان با وجود این حجج بینه بر وحدانیت و قدرت فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ پس
بگو ای محمد بیم کردم و ترسانیدم شما را صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ صاعقه مانند عقوبت
قوم عاد که باد صرصر بود وَثَمُودَ و عذاب کرده ثمود که صیحه جبرئیل بود و نزول این عقوبت
بر ایشان إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ در حالتی که آمده بودند بایشان پیغمبران یعنی هود و صالح
مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش روی ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از جمیع جوانب
ایشان در آمده و از هر جهت و هر باب در نصیحت ایشان جد و جهد کرده و کوشش نموده گاهی
برفق و زمانی بعنف و ساعتی بنصیحت و یا آنکه رسولان بایشان آمده بودند از جانب ماضی و استقبال
یعنی چونکه خبر پیغمبران متقدم بایشان رسیده بود و از پیغمبرانی که بعد از ایشان دعوی نبوت کنند هود
و صالح اخبار ایشان نموده بودند پس گویا همه پیغمبران بایشان آمده بودند و مضمون نصیحت ایشان
این بود أَلَّا تَعْبُدُوا آنکه مپرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدا یتعالی را و در عبادت غیر را شریک او
مگردانید قَالُوا گفتند آن کافران در جواب رسولان از روی تکذیب لَوْ شَاءَ رَبُّنَا اگر خواستی
پروردگار ما که ایمان آوریم و غیر او را شریک او نسازیم لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً هر آینه فرستادی

فرشتگانرا

فرشتگانرا بسوی ما تا ما را بدین توحید دعوت کردندی نه مثل شما که از جنس ما اید فَإِنَّا
بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ پس بدرستی که ما با آنچیزی که فرستاده شده اید شما بدان بزعم خود
كَافِرُونَ ناگرویدگانیم زیرا که شما مانند ما آدمیانید و هیچ فضلی و مزیتی ندارید بر ما پس در تفصیل
قصه ایشان میفرماید که فَأَمَّا عَادٌ پس اما گروه عادیان فَاسْتَكْبَرُوا پس گردنکشی نمودند
و تعظیم نکردند بر اهل خود فِي الْأَرْضِ در زمین احقاف که بلاد یمن است بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق
و ناروا یعنی بیرون استحقاق آنچه تجبر و عتو ایشان بجهت محض و کفر و صریح ظلم بود و هود
علیه السلام تهدید ایشان نمود بنزول عذاب ایشان از روی استکبار التفات باو نکردند و بقوت
و بسط خود مغرور شدند وَقَالُوا و گفتند بهود مَنْ أَشَدُّ مِنَّا کیست سخت تر از ما قُوَّةً
از روی توانائی و تن آوری و در خبر است که قوت ایشان بمثابه بود که سنگ عظیم را از کوه
بضرب دست بکندندی حاصل که بجهت قوت و شوکت و جسامت خود مغرور گشته
از تهدید هود اندیشه نکردند و گفتند که چون هیچکس در عالم بقوت ما نمیرسد پس بر دفع عذاب
قادر خواهیم بود حق تعالی رد قول ایشان کرده میفرماید که أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند
آن مغرور شدگان بتوانائی خود أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ آنکه خدای آفرید ایشانرا
هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً او سخت تر است از ایشان از روی قوت و قدرت چه او قادر
بالذات و توانا بر چیزی که غیر او را آن توانائی نیست پس قادر باشد بر انزال عذاب
و اهلاک ایشان بآن وَكَانُوا و بودند از روی استکبار بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ
که نشانهای قدرت ما یا بمعجزات جحود میکردند با وجود علم ایشان بحقیت آن فَأَرْسَلْنَا
عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی سخت که باواز مهیب آن هلاک شدند
یا بادی بغایت سخت که بجهت شدت سردی ایشانرا هلاک ساخت فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ

در روزهای شوم که آن اول دهه آخر شوال بود از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهارشنبه دیگر که هشت روز و هفت شب است کقوله تعالی سبع لیالی وثمانیة ایام حسوما و در آثار آمده که نزول عذاب جمیع مکذبه در روز چهارشنبه بوده از ضحاک منقولست که خدا تعالی اول باران از ایشان هفت سال باز گرفت و درین مدت اصلا باد ساکن نشد بعد از ان باد سخت کردانید تا همه را استیصال کردانید و از جابر عبد الله انصاری روایتست که چون خدای بقومی اراده خیر کند بایشان باران دهد نی باد و اگر شر باد دهد نی باران چنانکه با صحاب عاد کرد حاصل که در ایام مذکوره باد صرصر را فرستادیم لِنُذِيقَهُمْ تا بچشانیم ایشانرا عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوائی و خواری فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی با وجود قوت و شوکت همه را خوار و ذلیل کردانیدیم و هلاک کردیم وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَىٰ و هر آینه عذاب آن سرای که دوزخ ست رسوا سازنده تر و خوار کننده ترست وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ و ایشان یاری داده نشوند در ان روز بدفع عذاب از جابر بن عبد الله انصاری مرویست که ابو جهل بعضی از اکابر قریش را جمع کرد و گفت کار محمد برما ملتبس ست شخصی که شعر و سحر و کهانت داند نزد او می باید فرستاد تا با او مکالمه کند و احوال او را نیک پیروی نموده اعلام نماید عتبه گفت من این علوم را دانسته ام بروم و با او گفت و شنید کنم و آنچه از وی بر من ظاهر شود بشما خبر دهم پس نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا محمد تو بهتری یا هاشم و عبد المطلب و عبد الله که پدران تو بودند ایشان سبب آلهه ما نمیکردند پس ترا چه بران داشته که زبان بدشنام ایشان کشوده و ما را گمراه میدانی اگر مراد تو ریاست است ما ترا پیشوای خود کردانیم و لوای حکومت برای تو برافرازیم و خطبه سلطنت بنام تو بخوانیم و اگر غرض تو نکاح کردن ست با بکار جمیله هر کدام از دختران قریش که تو

اختیار کنی

اختیار کنی بتزویج تو در آریم و اگر مدعای تو مال ست ما چندان زر سرخ و سفید بتو دهیم که هرگز درویش نشوی و هیچکس بتوانگری تو نرسد و حضرت این سخنان را می شنید و هیچ نمیگفت و چون عتبه سخن را تمام کرد در جواب او فرمود بسم الله الرحمن الرحیم حم تنزیل من الرحمن الرحیم تا اینجا که فاما عاد فاستکبروا فی الارض بغیر الحق عتبه دست در دهن مبارک آنحضرت نهاد و گفت بحق خویشی که با هم داریم که خاموش شو رسول صلی الله علیه و آله و سلم خاموش شد و عتبه برخاست و بخانه خود رفت و نزد قریش نرفت ایشان گفتند عتبه بکجا رفت مبادا که از کیش خود برگشته باشد و بدین محمد میل نموده و یا آنکه محمد او را طعامی و رشوتی داده باشد و او را فریب داده پس برخاستند و بخانه عتبه آمده گفتند چرا باز نیامدی بهمانا از دین خود برگشتی و یا طعام او را خوردی یا رشوتی او را قبول کردی عتبه ازین سخن برآشفت و گفت مال من از همه مال شما بیش است و استیلای من از استیلای همه در پیش چرا بطعام کسی فریفته شوم و شما میدانید که او را طمع نیست پس چگونه کسی را برشوت بفریبد و لیکن من نزد او رفتم و با او سخنی چند گفتم او در جواب من کلامی خواند که نه شعر بود و نه کهانت و نه سحر و آنچه از ان حضرت شنیده بود بر ایشان خواند پس گفت من دست خود بر دهن او نهادم و او را سوگند دادم که دیگر نخواند و شما میدانید که هرگز محمد دروغ نگفته پس ترسیدم که مبادا عذابی فرود آید که موجب هلاکت ما و شما باشد ایشان خایب و سرگردان از خانه وی بیرون آمدند القصه حق تعالی ذکر احوال هود نموده در صدد بیان قصه ثمود درآمده میفرماید که وَأَمَّا ثَمُودُ و اما قبیله ثمود که قوم صالح بودند فَهَدَيْنَاهُمْ پس دلالت کردیم ایشانرا براه راست بوسیله حجج و ارسال رسول یا نمودیم بایشان طریق ضلالت و ارشاد را کقوله و هدیناه النجدین فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ پس برگزیدند نابینائی را یعنی جهالت و ضلالت و کفر را عَلَى الْهُدَىٰ بر راه راست ایمان فَأَخَذَتْهُمْ پس فرا گرفت

ایشانرا صاعقة العذاب الهون قارعهٔ عذاب و معصیت عقاب خوار کنند مراد
صیحهٔ جبرئیل است که بیک لحظه همه بآن بهلاک شدند بما کانوا یکسبون بسبب آنچه بودند
که کسب میکردند از تکذیب صالح و عقر ناقه ونجینا الذین آمنوا و برهانیدیم ازان صاعقه
آنانرا که گرویده بودند بصالح وکانوا یتقون و بودند که پرهیز میکردند از شرک و بعد از
ذکر عقوبت دنیویه بر امم مکذبه احوال اخرویه مطلق کفره را بیان میفرماید که ویوم یحشر و یاد کن
ای محمد آن روز را که حشر کرده شوند اعداء الله دشمنان خدا از خلق اولین و آخرین
الی النار بسوی آتش دوزخ فهم یوزعون پس ایشان باز داشته شوند یعنی
پیشینیانرا نگاه دارند تا پسینیان بایشان رسند انگاه ایشانرا بهیئت مجموعی روانه کنند
حتی اذا ما جاؤها تا آنکه چون بیایند باتش دوزخ شهد علیهم گواهی دهد
برایشان سمعهم گوشهای ایشان بآنچه شنیده باشند از دعوت حق و ازان اعراض نمودند
وابصارهم و دیدهای ایشان بآنچه دیده باشند از آیات داله بر وحدانیت و ایمان
نیاوردند وجلودهم و پوستهای ایشان یعنی جوارح ایشان بآنچه مباشر آن شده باشند
از اعمال قبیحه و در روایت آمده که اول عضوی که تکلم کند ران چپ و دست راست بود
و سدی و جمعی دیگر بر آنند که مراد بجلود فروج ایشانست که برایشان گواهی دهند بما کانوا
یعملون بآنچه بودند که عمل میکردند در دنیا و شهادت جوارح باین وجه است که حق تعالی
دهان و کام و زبان درایشان ایجاد فرماید و بعد ازان ایشانرا ملجا سازد باعتراف نمودن
و گواهی دادن بر صاحب خود و یا ایجاد کلام کند درایشان مانند ایجاد کلام در درخت و یا ظاهر
سازد درانها علاماتی که دلالت کند بر آنچه کرده اند پس بزبان حال ناطق شوند وقالوا و گویند
کافران بروجه توبیخ لجلودهم مر اعضای خود را که گواهی برایشان داده باشند لم شهدتم

علینا

علینا از برای چه گواهی دهید بر ما و حال آنکه ما در دنیا آفات را از شما دفع میکردیم
والحال در صدد آن بودیم که عذاب از شما باز داریم قالوا گویند اعضای ایشان که ما را
عتاب مکنید که ما باختیار ناطق نشدیم بلکه انطقنا الله الذی بسخن آورد ما را
آن خدائی که بقدرت کامله انطق کل شیء بسخن در آورده است هر چیزیرا که از ایشان او
تکلم باشد وهو خلقکم و او بیافرید شما را اول مرة نخستین بار و از عدم بوجود آورد
والیه ترجعون و بسوی او باز گردانیده شده اید برای جزا یعنی از قدرت خدائی که
قادر است بر انطاق هر دهانی و بر خلق شما در اول بار و بر اعادهٔ ارجاع شما بسوی جزا عجب
و عجیب نیست که ما را بنطق در آورده و دران روز حق تعالی ملائکه را امر کند تا با ایشان
بگویند بر سبیل الزام که خدای تعالی مبدی شما و معید است وما کنتم تستترون و نبودید
شما که پوشیده شوید و مخفی نمایند ان یشهد ازانکه گواهی دهند علیکم بر اعمال شما
سمعکم گوشهای شما ولا ابصارکم و نه دیدهای شما ولا جلودکم و نه پوستهای شما
این کلام بجهت آن گویند که کفار در دنیا در پس پرده و دیوار هنگام تخلیه نزد ارتکاب فواحش
بجهت ترس و رسوائی و گمان میبردند که اعضا برایشان گواهی ندهند ولکن ظننتم
و لیکن گمان داشتید ان الله لا یعلم که خدای نداند کثیرا مما تعملون بسیاری
از آنچه میکنید و بجهت این در قبایح جرأت میکردید ابن عباس گوید که روزی من خود را باستار
کعبه پوشیده بودم و سه کس بیامدند یکی صفوان که از ربیعه بود و دو دیگر امیه و عبدالله ثقفی که از قریش
بودند و با یکدیگر مکالمه آغاز کردند و گفتند آیا آنچه ما گوییم خدا شنود یکی گفت اگر بلند گوئی شنود
و دیگری گفت اگر بلند شنود آهسته نیز شنود من رسول را ازین خبر دادم این آیت آمد و آیتی دیگر
بعد ازو که وذلکم ظنکم و آن دعوی شما بعدم علم خدا با کثر اشیا گمان شماست

الَّذِي ظَنَنْتُمْ كه گمان میبردید بآن در دنیا بِرَبِّكُمْ بآفریدگار خود أَرْدَاكُمْ هلاک کرد شما را آن گمان بد فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشتید از زیانکاران چه بجهت فساد این اعتقاد سرمایهٔ نجات را هلاک ساختید پس بندهٔ مومن باید که در اوقات خلوات خوف و خشیت او در ارتکاب معاصی کمتر از علانیه نباشد بلکه بخوف سری او از ابدا باشد تا در سلک این جماعت نباشد و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که باید بندهٔ مومن بر وجهی از خدای ترسد که گویا مشرف است بر دوزخ و بر نهجی از رحمت او امیدوار باشد که گویا از اهل بهشت است پس این آیت تلاوت کرد بعد از آن فرمود که خدایتعالی نزد ظن بندهٔ خود است و اگر ظن او بخیر است خیر باو میرساند و اگر بد است او را سزای بدی میدهد و در حدیث آمده که باید که هیچکس از شما نمیرد مگر که بخدای گمان نیکو بر وجهی کرده که بخدا گمان بد برند خدایتعالی ایشان را هلاک کند این آیت تلاوت کرد که ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم اردیکم فاصبحتم من الخاسرین
فَإِنْ يَصْبِرُوا پس اگر شکیبائی نمایند ای کافران بد گمان بر آلام عقوبت نیران و از اظهار شکایت و استغاثه امساک نمایند فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ پس آتش دوزخ قرارگاه است مر ایشان را یعنی صبر ایشان بر آن هرگز نفع بایشان نرساند همیشه در دوزخ معذب باشند وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا و اگر طلب رضای خدای کنند و از وی در خواهند که از عتاب و خشم رجوع بخشنودی نمایند تا از آن مضیق شداید عذاب خلاصی یابند فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ پس نباشند ایشان از اجابت کرده شدگان که در طلب خشنودی خدای یعنی اگر بجزع و فزع خواهند که خدای از ایشان راضی گردد و خشم و عذاب را از ایشان رفع نماید هرگز از ایشان خوشنود نشود و دفع عذاب نکند وَقَيَّضْنَا لَهُمْ و تقدیر کردیم برای مشرکان قُرَنَاءَ دوستان و همنشینان از شیاطین یعنی چون ایشان در کفر خود اصرار کردند و آیات بینه

و حجج ظاهره را عناد و استکبار کردند با وجود علم ایشان بآن پس ایشان را در بادیهٔ خذلان فرو گذاشتیم و مدد توفیق از ایشان بر گرفتیم و نزد این حال سوای شیاطین قرینی و همنشینی ایشان را باقی نماند خلاصهٔ سخن آنست که ما ایشان را واگذاشتیم بجهت عناد و جحود تا بعوض ایشان قربای ایشان که از ابمعارنهٔ ایشان واقع شده بود از صلحا و اتقیا شیاطین قرین ایشان شدند نه اهل صلاح فَزَيَّنُوا لَهُمْ پس بیاراستند برای ایشان مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش ایشانست از امتعهٔ دنیویه و متابعات شهوات نفسانیه تا در طلب آن مستمر شدند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشانست از امور اخرویه که بعث و نشور و بهشت و دوزخ است یعنی عدم وقوع آن را در خاطر ایشان در آوردند و انکار آن کردند وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ و واجب گشت بر ایشان سخن یعنی کلمهٔ عذاب فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ در حالتی که بودند از جملهٔ امتانی که گذشته بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان یعنی ایشان در ارتکاب معاصی و قبایح و تکذیب رسل در سلک امم سابقه بودند و در شمارهٔ ایشان مراد آنست که همچنانکه امم مکذبه مستحق عذاب بودند این جماعت نیز سزاوار عذاب الهی إِنَّهُمْ بدرستی که کافران كَانُوا خَاسِرِينَ هستند زیانکاران و تاوان زدگان چه سعادت سرمدی را بشقاوت ابدی بدل کرده اند و نقد تمام عیار معرفت را بزر مغشوش نکارت فروخته اند از ابن عباس مرویست که رؤسای کفار چون از معارضهٔ قرآن عاجز گشتند و ترسیدند که اعراب از جوانب بیایند و استماع آن نموده ایمان آرند پس با اتباع خود متفق شدند بر آنکه چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم قرآن خواند و نوعی کنند که در غلط افتد پس هرگاه آنحضرت بقرآن خواندن مشغول شدی

جمعی از ایشان در مقام تعرض در آمده آواز ها بر میداشتند و سخنان بیهوده و هرزه میگفتند
و صفیر میزدند و دست بر هم میکوفتند و رجزها و شعرها میخواندند حق تعالی این آیت
فرستاد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنانکه کافر شدند یعنی مشرکان مکه بایکدیگر
میگفتند لَا تَسْمَعُوا مشنوید و گوش فرا مدارید لِهَٰذَا الْقُرْآنِ مر شنیدن این
قرآن را که محمد میخواند وَالْغَوْا فِيهِ و سخن لغو و بیهوده گوئید در میان خواندن آن یا در روی محمد
لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ ۝ تا شاید که غلبه کنید بر تلاوت آن و او را از خواندن و اصحاب را از شنیدن
باز دارید فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس بچشانیم آنان را که کافر شدند یعنی هر گروهی را که او
و قایل این لفظ اند یا جمیع کفار را عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در کیفیت و کمیت
وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشان را أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا بدترین جزای آنچه بودند که
يَعْمَلُونَ ۝ میکردند از روی جهالت و عناد و عصبیت یعنی مجازات دهیم ایشان را باقبح
وجوه بر اقبح معاصی که آن کفر و شرکست و بروایت ابن عباس عذاب شدید در روز بدر بود
از اسیر و قتل و اسوأ آن در آخرت ذَٰلِكَ آن عذاب بر تر جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ پاداش دشمنان
خداست و آن عذاب بدتر النَّارُ آتش دوزخ ست لَهُمْ مر کافرانراست فِيهَا در ان آتش
دَارُ الْخُلْدِ سرای جاوید ماندن که دایم در انجا باشند و هرگز بیرون نیایند جَزَاءً پاداش داده
میشوند پاداش دادنی بِمَا كَانُوا بسبب آنچه بودند که همیشه بِآيَاتِنَا بآیتهای کلام ما
يَجْحَدُونَ ۝ انکار میکردند و بجهت آن سخن لغو در میان می انداختند وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و گویند آنانکه کافر شدند در حینی که بآتش دوزخ معذب باشند رَبَّنَا ای پروردگار ما
أَرِنَا الَّذَيْنِ بنمای بما آن دو کس را که أَضَلَّانَا گمراه کردانند و ما را از دین حق کردانیدند
مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان یعنی بما بنمای شیاطین جن را که اعوان ابلیس اند

و شیاطین

و شیاطین انس که رؤسای ما بودند و از امیر المومنین صلوات الله علیه و آله منقولست که
شیطان جن ابلیس ست که پیشوای جمیع اناله است و مبدع اساس کفر و شرک و شیطان انس
قابیل ست که محدث بنای قتل ست پس مراد آنست که بنما بما دو کس را که باضلال آنها از
راه راست بیرون رفتیم و مرتکب شرک و کفر و قتل بغیر حق شدیم نَجْعَلْهُمَا تا بگردانیم
ایشان را تَحْتَ أَقْدَامِنَا در زیر پایهای خود و لگدکوب کنیم و از ایشان انتقام کشیم
یا آنکه ایشان را در درکه زیرتر دوزخ که جهنم ست در آریم لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ
تا بگردند که از جمله فروتران و بعد از ذکر وعید کافران در وعدهٔ مومنان میفرماید که
إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا بدرستی که آنانکه گفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما خدا یتعالی بحق است
یعنی بوحدانیت او معترف شدند و بجمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق
نمودند ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس بدان راست بایستادند و اصلا بدان منحرف نگشتند
تا هنگام موت انس از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که بسا
مردمان که قایل کلمهٔ ربنا الله باشند و اکثر ایشان از آن برگردند پس هر که معترف این
کلمه باشد تا نزد حضور موت او بر طریق استقامت است سفیان بن عبد الله ثقفی
نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم که مرا بخصلتی تعلیم کن که
بآن متمسک شوم فرمود قل ربنا الله فاستقم گفتم یا رسول الله مخوف ترین چیزی که
از آن احتراز باید کرد چه چیز ست حضرت زبان خود را بگرفت و گفت اینکه زبان خود را نگاه
داری و ابن عباس از امیر المومنین علیه السلام نقل کرده که فرمود مراد آنست که برادای
فرایض استقامت ورزید و بر آن مستمر باشید تا وقت مرگ و محمد بن فضل روایت کند که
از امام علی بن موسی الرضا پرسیدم که استقامت بچه معنی است فرمود و الله ما هی انتم علیه

بخدا اسو کنند که استقامت آنچنز نیست که شما بر آئید یعنی مستقیم شدن بر متابعت اهل البیت
تا وقت انقضای اجل واز حسن بصری منقولست که استقامت آنست که بر اوامر ونواهی
خدایتعالی عمل کنند ودران خللی راه ندهند وسفیان گفته که گفتار راموافق کردار سازد وفضل
بن عیاض بر آنست که از دنیا دور شود ورغبت بامور آخرت نماید ودر خبر ست که روزی
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قرآنرا تلاوت مینمود ومیگریست گفتند یا رسول الله
از ترس خدا میگرئی فرمود آری مرا بطریقی فرستاده اند که مانند تیزی شمشیرست اگر بروی
راست روم نجات یابم واگر اندکی از ان منحرف شوم هلاک گردم وبر هر تقدیر **تَتَنَزَّلُ**
عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ فرود آیند بر مومنان مستقیم فرشتگان نزد موت تا وقت خروج از قبر
یا در قیامت واز کیع بن جراح مرویست که فرشتگان درین سه موضع بر مومنان مستقیم
فرود آیند وگویند **أَلَّا تَخَافُوا** انکه مترسید از لحوق توقع مکروه که عذابست وعقاب
وَلَا تَحْزَنُوا واندوهگین مباشید از انچه فوت شد از ثواب وامادیل عقاب آخرت
وغمگین مباشید از انچه در پس خود گذاشتید از اهل وولد که خدایتعالی کار ایشانرا میسازد
ویاغم نخورید که خدایتعالی همه را عفو کند واز جمیع آن در گذرد **وَأَبْشِرُوا**
وشاد شوید **بِالْجَنَّةِ الَّتِي** بآن بهشتی که در دنیا **كُنْتُمْ تُوعَدُونَ** بودید که وعده
داده میشدید بر زبانهای پیغمبران **نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ** ما دوستان شمائیم واعوان
وانصار شما **فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا** در زندگانی دنیا چه شمارا از آفات وعاهات نگاه داشتیم
وبطریق خیر وصلاح هدایت میکردیم بر نقیض شیاطین که کفره را بفسق ومعصیت اضلال میکردند
وَفِي الْآخِرَةِ ودوستان شمائیم دران سرای بکرامت وشفاعت تا حین در آمدن شما در بهشت
والامام محمد باقر علیه السلام فرموده که معنی آنست که ما حراست شما میکردیم در دنیا از انواع بلیت

شنیده

ونزد موت از وساوس شیطانیه ودر آخرت از شداید عقوبت ورسانیدن بروضات
جنت **وَلَكُمْ فِيهَا** ومر شماراست در آخرت **مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ** آنچه آرزو کنند
نفسهای شما از انواع مستلذات واصناف کرامات **وَلَكُمْ فِيهَا** ومر شماراست در آخرت
مَا تَدَّعُونَ آنچیز براکه دعوی میکنید که از ماست یعنی هیچکس با شما دران چیز منازعت ننماید
ویا مر شماراست در آخرت آنچه آرزو کنید از بقای حیات ودوام نعمت که هرگز سمت فنا وانقطاع
نپذیرد **نُزُلًا** در حالتی که آنچه بآن وعده داده شده اید از متمنای نفس پیش کشی باشد **مِنْ غَفُورٍ**
از خدای که آمرزنده گناهانست **رَحِيمٍ** مهربان بر جمیع مومنان ولفظ نزل اشعارست
بر آنکه متمنای اهل استقامت نسبت بآنچه بایشان عطا کرده شود چون ما حضری خواهد بود
نسبت بموایده کلیه که بجهت ضیافت ترتیب کنند وبعد از ذکر وعد ووعید بجهت رد قول کفار
که بگفتار لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه زبان میگشودند ودر شان عالیشان حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم میفرماید که **وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا** وکیست نیکوتر از روی
گفتار **مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ** از انکس که بخواند مردمانرا به پرستش خدای **وَعَمِلَ صَالِحًا** وبکند
کار شایسته یعنی باوجود گفتار آراسته کردار شایسته باشد **وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ**
وگوید بدرستی که من از گردن نهادگانم بحکم خدایتعالی ومنقاد فرمان بر وجه اعتقاد واتفاق
مقاتل وجمعی از مفسران گفته اند که مراد باین ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین که
داعی خلق اند بمنهج حق ودر بعضی تفاسیر آورده که چون بلال بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی
که کلاغ ندا میکند وبنماز میخواند وپیوسته سخنان بی ادبانه درباره او بر زبان میراندندی
حقتعالی این آیت فرستاد پس آیت در شان موذنانست که مظهر شعار اسلام اند وعمل
صالح ایشان آنست که درمیان آذان واقامت دو رکعت نماز بگذارند واین قول از عکرمه

منقولست وگویند مراد علما و فقها اند که احکام اصول و فروع دینیه بمردمان تعلیم میدهند
و عمل صالح ایشان آنست که بعلم خود چون عمل کنند و بر مقاسات مکاره که از عمل امر و نهی
سانح گردد صبر نمایند و بعد از آن جهت ترغیب مردمان بقبول ایمان میفرماید که وَلَا تَسْتَوِي
الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ و برابری نیست ملت نیکو که توحیدست و دین اسلام و ملت بد که
شرکست و کفر در مجازات و مکافات چه اول موجب رفع درجاتست و ثانی سبب هبوط در درکات
یا برابر نیستند افعال حسنه و افعال سیئه یا خصلت حسنه مثل خصلت سیئه نیست پس مساوی نیست
صبر و غضب و رفق و عنف و علم و جهل و مدارا و غلظ و عفو و اسائت و غیر ذلک و در تفسیر
ماوردی و تبیان و عین المعانی مذکورست که حسنه دوستی آل رسول ست صلی الله علیه و آله و سلم
و سیئه دشمنی ایشان و بعد از مدح حسنه و ذم سیئه تعلیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید
اِدْفَعْ دفع کن ای محمد سیئه را بِالَّتِي بآن حسنه که در نفس الامر هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوترست یعنی
غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو و لغو را بتغافل و بکلام حق سخن باطل را پس مراد
باحسن زیادتی مطلقست و یا دفع کن بدی را بحسنه که نیکوتر باشد از حسنه دیگر یعنی هرگاه
دو حسنه را یابی سیئه را باحسن آن دفع کن مثلا اگر شخصی با تو بدی کند پس حسنه آنست که آنرا
عفو کنی و احسن آنکه بعوض آن بالواحسان نمائی و امام جعفر علیه السلام فرموده که حسنه تقیه ست
و سیئه فاش کردن مذهب در هر تقدیر میفرماید که هرگاه تو دفع سیئه نمائی باحسن فَإِذَا الَّذِي
پس آنهنگام آنکسی که بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ میان تو و میان او دشمنی ست كَأَنَّهُ وَلِيٌّ
گوئیا دوستی کارساز بوده در دین حَمِيمٌ خویشی مهربان در نسب یعنی بمیامن این خلق
حسن دشمنی که در دین معاند و منکر تو باشد دوست شفیق تو گردد و یا هوادار وَمَا يُلَقَّاهَا
و داده نشود این خصلت که مقابله بدی نیکی ست إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مگر آنانرا که شکیبائی

نمایند

نمایند بر مکروهات و اذیات و نفس را از انتقام منع کرده خشم را فرو خورند وَمَا يُلَقَّاهَا
و عطا کرده نشود این خلیقه حسنه و نتیجه پسندیده إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ مگر خداوند
بهره بزرگ و نصیب وافر از رای و عقل یا از ثواب و خیر و یا از کمال ایمان و یا از تمامت
نفس باخلاق حسنه وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و اگر برسد بتو مِنَ الشَّيْطَانِ از ابلیس نَزْغٌ
خار خار یعنی اگر شیطان نیشی بتو رساند و وسوسه دهد در ترک این خصلت پسندیده
فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پس پناه جوی بخدای از شر او إِنَّهُ بدرستی که خدای هُوَ السَّمِيعُ
اوست شنوا مر کسی را که بگفتار استعیذ بالله مترنم شود الْعَلِيمُ دانا بنیت صالحه
و بعد از آن در بیان دلالات قدرت و وحدت خود میفرماید که وَمِنْ آيَاتِهِ و از جمله نشانهای
قدرت الهی اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ شب و روزست که متعاقب یکدیگر اند روز برای کسب معیشت
و شب بجهت استراحت وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و آفتاب و ماه ست که تقدیر ایشان بر وجه
استقرارست و تدبیر ایشان بر نظام استمرار پس هر یک باندازه مقرر و مقدر می آیند و میروند
لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ سجده مکنید آفتاب را وَلَا لِلْقَمَرِ و نه ماه را چه آنها مانند شما
مخلوق اند و مسخر فرمان پس رتبه معبودیت نداشته باشند وَاسْجُدُوا لِلَّهِ و سجده کنید
مر خدا را الَّذِي خَلَقَهُنَّ آن خدائی که آفریده شب و روز و آفتاب و ماه را إِنْ كُنْتُمْ
إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ اگر هستید که از روی وحدانیت مر او را می پرستید یعنی اگر قصد عبادت
خدا دارید پس او را پرستش نمائید نه غیر او را فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا پس اگر سرکشی کنند از سجده
کردن خدای و عبادت او با وجود دلایل واضحه بر وجوب پرستش او نه غیر او پس ایشان اند
در وادی ضلالت و غوایت بازگذار فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ پس آنکه نزد پروردگار تواند
از اصناف ملائکه يُسَبِّحُونَ لَهُ تسبیح و تحمید میکنند برای او بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز

یعنی پیوسته بطاعت او مشغول اند وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ و ایشان ملول نمیشوند از کثرت
عبادت و بسیاری طاعت از سجده از عزایم اربعه است و از ابن مسعود و حسن بصری و عمرو
بن علا منقولست که وجوب سجده نزد آخر آیت اولی است ان کنتم تعبدون است زیرا که امر
بسجود درین آیت تحقق پذیرفت و از ابن عباس و ابن مسیب موضع سجده نزد آخر آیه ثانیه است
که آن وهم لا یسامون است زیرا که تمامیت معنی باینست و قول اول از ائمه هدی صلوات الله
علیهم منقولست وَمِنْ آيَاتِهِ و از جمله نشانها که دالست بر ربوبیت او سبحانه أَنَّكَ تَرَى
الْأَرْضَ آنست که تو می بینی زمین را خَاشِعَةً ذلیل و خوار از روی پژمردگی و خشکی
فَإِذَا أَنْزَلْنَا پس چون فرو فرستیم عَلَيْهَا الْمَاءَ بران زمین آب باران را اهْتَزَّتْ
بجنبش درآید از روی نشاط وَرَبَتْ و برآید مانند خمیر مایه و آماسیده شود تا از میان آن
انواع نباتات و ریاحین بر دمد و مزیّن و آراسته گردد إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا بدرستی که
آنکسی که بدین وجه زنده گردانیده زمین مرده را لَمُحْيِي الْمَوْتَى هر آینه زنده کننده مردگانست
در آخرت إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی که او بر همه چیزی از احیا و اماتت تواناست
چه قدرت ذاتیه او نسبت بجمیع مقدورات مساویست جهت اشتراک علت در جمیع ممکنات که
امکانست بعد از ان در تهدید منکران بعث میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ
بدرستی که آنانکه میل میکنند از منهج مستقیم و میگردند از صراط مستقیم بسبب طعن و تحریف
و تاویل باطل و القای کلام لغو فِي آيَاتِنَا در آیتهای کتاب ما و این اهل الحاد لَا
يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا پوشیده نمیشوند برما و باشخاص و احوال یعنی همه را می بینیم و اقوال همه را
می شنویم پس جزای طعن و تحریف و سزای الحاد و القای کلام لغو بایشان خواهیم رسانید
أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ آیا کسی که انداخته شود در آتش یعنی بجهت الحاد قابل سوختن باشد خَيْرٌ

بهتر

بهترست أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا یا کسی که بیاید ایمن از آتش دوزخ يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز
رستخیز یعنی دران روز هرگز این هردو در مرتبه مساوی هم نباشند چه اول مستوجب نزول
درکه هاویه است و ثانی مستحق صعود بر درجه عالیه مراد جمیع کافران ملحد و مومنان موحدانند
پس بجهت زیادتی وعید و تهدید شدید درباره کافران عنید میفرماید که اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ
بکنید آنچه میخواهید إِنَّهُ بدرستی که حق تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ بآنچه میکنید بیناست
و هیچ چیز بر او پوشیده و پنهان نیست پس بران سزا و جزا خواهد داد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
بِالذِّكْرِ بدرستی که آنانکه نگرویدند بقرآن که بهترین یاد کرد نست لَمَّا جَاءَهُمْ هنگامی که
آمد بدیشان مخفی نمیشوند برما بافعال و اقوال و بآن معذب میشوند بمهالک و انواع نکال وَإِنَّهُ
و بدرستی که قرآن لَكِتَابٌ عَزِيزٌ هر آینه کتابی است ارجمند و گرامی نزد حضرت عزت و گویند
قرآن بجهت آن عزیزست که کلام رب عزیزست که ملک عزیز برسول عزیز آورده برای امت
عزیز یا نامه دوستست بنزدیک دوست و نامه دوست نزد دوستان عزیز می باشد
و یا عزیزست زیرا که هیچکس قادر نیست که مثل آنرا بیاورد و یا باعتبار آنکه محفوظ است از تغییر
و تبدیل و تحریف و یا بآن اعتبار که براتم صفات و احکام است و یا آنکه واجبست که اوامر
و نواهی آنرا عزیز دانند و از ان تجاوز نکنند لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ نیاید بآن هیچ باطل
مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ از پیش وی وَلَا مِنْ خَلْفِهِ و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطلی
بسوی آن راه نیابد پس بطعن طاعن و تاویل مبطل مطعون و متاول نگردد چه هر که در صدد
طعن و ابطال آن درآمد قول او مجروح و تاویل او مضمحل و نابود شده و بافتضاح و هلاک شد
و بعذاب ابدی و عقاب سرمدی گرفتار گشت و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که مراد
آنست که در اخبار ماضیه و مستقبله آن دروغی نباشد بلکه جمیع خبرهای آن مطابق واقع است

و موافق نفس الامر و یا پیش از وی هیچ کتابی نیامد که حکم مبطل او بوده باشد و بعد از وی
هیچ کتابی نیاید که حکم بطلان آن کند و این قول ابن عباس ست و یا شیطان قادر نتواند
بود که از ان حق را ناقص سازد و یا کلام باطل در وی زیاده کند پس زیاده و نقصان در وی
راه نیابد و یا بهیچ وجه راه تناقص و کذب و تعارض بر وی کشوده نشود و او تَنْزِيلٌ
فرو فرستاده شده ست مِنْ حَكِيمٍ از نزد خدا که داناست بجمیع حکم و مصالح خلقان حَمِيدٍ
ستوده شده و با نعام نعم بر بندگان که از جمله انزال قرآنست که اعظم نعم ست و چون بسبب انکار
کفار آثار غبار بر آینهٔ دل مبارک سید ابرار صلی الله علیه و آله و سلم می نشست حق تعالی بجهت
خاطر عاطر حبیب خود فرمود که مَا يُقَالُ لَكَ و گفته نمیشود یعنی نمیگویند این کافران معاند
مر ترا إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ مگر آنچه گفته شده یعنی کفار گفته اند لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ فرستادگان که
پیش از تو بوده اند از تکذیب و انکار پس بر سخنان ایشان اندوهگین مباش إِنَّ رَبَّكَ
بدرستی که پروردگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هرآینه خداوند آمرزش است مر مومنان را که بصدق نیت
بتوحید او اعتراف نموده اند و بنبوت تو تصدیق کرده وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ و خداوند عقوبت
دردناک و مشرکان جاحد را و مکذبان معاند را آورده اند که کفار قریش گفتند که قرآن چرا بلغت عجم
فرو نیامده و یا چرا بعضی از وی عربی نبود و برخی عجمی آیت آمد وَلَوْ جَعَلْنَاهُ و اگر میگردانیدیم
این کتاب را که احسن ذکرست قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا قرآنی بغیر لغت عرب لَقَالُوا هرآینه
میگفتندی کافران عرب از روی انکار لَوْلَا فُصِّلَتْ چرا مفصل و مبین شده آيَاتُهُ
آیتهای کتاب بزبان عرب تا ما فهم آن کنیم ءَأَعْجَمِيٌّ آیا کلام اعجمی ست وَعَرَبِيٌّ و مخاطب
عربی حاصل که ما بلغت ایشان انزال کتاب نمودیم و از عشیرهٔ ایشان رسول فرستادیم تا در حجت
ابلغ باشد و از برای معذرت اقطع و اینکه ایشان میگویند مکتوب الیهم عربی باشند و کتاب

عجمی

عجمی بجهت فرط تکذیب و انکار ایشانست قُلْ بگو ای محمد مر ایشانرا که هُوَ آن
کتاب لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى مر آنانرا که گرویده اند و راه نماینده است بطریق
حق وَشِفَاءٌ و شفا دهنده از انچه در سینهای ایشانست از امراض شک و شبهه
یا از جمیع امراض ظاهره و باطنه وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ و آنانکه نمیگروند فِي
آذَانِهِمْ وَقْرٌ آن کتاب در گوشهای ایشان گرانست یعنی خود را کر وا مینمایند
و بگوش هوش نمی شنوند وَهُوَ و آن کتاب عَلَيْهِمْ عَمًى بر ایشان پوشیده است
یعنی از دیدن آیات آن خود را کور میسازند مراد آنست که چون از آیات باهره هیچ حظی
و نفع نمیگیرند پس گویا کری و کوری مانع شنیدن و دیدن ایشانست أُولَئِكَ
آنگروه که از شنیدن قرآن و دیدن حقیقت آن کور و کرند يُنَادَوْنَ ندا کرده میشوند
مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از جای دور یعنی مثل ایشان در بعد افهام و شدت اعراض
از قرآن مانند کسی ست که او را مسافت دور و دراز خوانند نه آواز خواننده را بشنوند
و نه او را ببینند مراد آنست که همچنانکه ندای خواننده نفعی باینکس نمیرساند همچنین خواندن
قرآن بر کافران فایده نمیدهد پس برای تسلیهٔ حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
از جحود کفار میفرماید که وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و بتحقیق که دادیم ما موسی را
کتاب توریت فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف کرده شده در ان یعنی امتان او بعضی
آنرا باور داشتند و بعضی تکذیب آن کردند همچنانکه قوم تو که در قرآن اختلاف نموده
برخی تصدیق کردند و گروهی راه تکذیب پوئیدند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نبودی
سخنی که پیشی گرفته ست مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو در تاخیر عذاب از قوم تو یعنی قول
وما كان الله ليعذبهم وانت فيهم یا در وعدهٔ قیامت و حصول خصومت در ان بحکم

قال الله تعالی بل الساعة موعدهم **لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ** هرآینه حکم کرده شدی میان
ایشان بعذاب استیصال در دنیا **وَإِنَّهُمْ** وبدرستی که مشرکان عرب **لَفِي شَكٍّ** هرآینه
در کمان اند **مِنْهُ** از قرآن **مُرِيبٍ** کمانی که موقع ریب است یعنی ظن غالب ایشان آنست که
قرآن کذبست پس بر سبیل احتجاج بر اهل جحود میفرماید **مَنْ عَمِلَ صَالِحًا** هرکه بکند کرداری شایسته
از طاعت وعبادت **فَلِنَفْسِهِ** پس از برای نفس اوست یعنی منفعت وثواب آن راجع است باو
نه بغیر او **وَمَنْ أَسَاءَ** وهرکه عمل بد بکند از فسق ومعصیت **فَعَلَيْهَا** پس بر وست یعنی وبال
وعقاب آن ملحق است باو **وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ** ونیست پروردکار تو ستم کننده **لِلْعَبِيدِ**
مر بندکان را که فراخور عمل مکافات نکند وثواب طاعت کسی را بغیر دهد وبجهت معصیت شخصی غیر را
عقوبت فرماید واختیار ظلام که صیغهٔ مبالغه است بر ظلم اشعار است بر آنکه صدور ظلم قلیل که از کسی که
غنی مطلق باشد وعالم بقبح آن در نهایت عظمت است چه جای صدور ظلم عظیم ودیکر مواخذهٔ کسی
بکناه غیر یا اثابت شخصی بطاعت دیکری ظلم عظیم است آورده اند که کفار قریش بحضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم کفتند اکر تو پیغمبری ودر وعیدی که ما را میکنی از عذاب اخروی صادقی
بکو که قیامت کی خواهد بود آیت آمد که **إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ** بسوی خدای کردانیده
میشود ودانستن قیامت نه بغیر او پس جز او هیچکس عالم نیست که قیامت در چه زمان
قایم شود **وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ** وبیرون نیاید هیچ میوه وحفص ثمرات خواند یعنی
هیچکدام از انواع میوها بیرون نیاید **مِنْ أَكْمَامِهَا** از غلافهای خود **وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى**
وبار نکیرد هیچ مادهٔ از انسان وغیر آن از حیوانات **وَلَا تَضَعُ** ونهد بار خود را در هیچ وقت
إِلَّا بِعِلْمِهِ مکر در وقتی که مقرونست بدانش خدای یعنی همچنانکه علم قیامت خاص اوست
علم ثمار ونتاج نیز مخصوص است باو از حیثیت کمیت وکیفیت وکبر وصغر وطعوم ورایح

الجزء الخامس والعشرون

والوان وغیر آن از کیفیت انتقال اطفال در ارحام وذکور وانوث وتمامیت وناقصیت
وحسن وقبح وعدد ایام حمل وساعت آن وغیر آن **وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ** وروزی که بخواند
خدای مشرکان را واز روی توبیخ از ایشان سوال کند که **أَيْنَ شُرَكَائِي** کجا اند انباز ان من که
بزعم وقول خود آنها را شریکان من میدانستید ومیکفتید **قَالُوا** کویند مشرکان **آذَنَّاكَ**
اعلام کردیم ترا **مَا مِنَّا** نیست از ما **مِنْ شَهِيدٍ** هیچ کواهی دهندهٔ بر شرک ایشان زیرا که ما
از ایشان تبرا کرده ایم واز روی یقین اعتراف کرده ایم بیکانکی **وَضَلَّ عَنْهُمْ** وکم شود از مشرکان
مَا كَانُوا يَدْعُونَ آنچه بودند که می پرستیدند **مِنْ قَبْلُ** پیش از قیامت یعنی بتانی که بدنیا
پرستیده اندی در ان روز بر بینند **وَظَنُّوا** ویقین دانند مشرکان که **مَا لَهُمْ** نیست مر ایشان را
مِنْ مَحِيصٍ هیچ کریزکاهی از عذاب وقیام ظن در مقام یقین در چیزی که مشاهده نباشد
بسیار شایع است پس در مذمت شیمهٔ دنیویهٔ ایشان میکوید که **لَا يَسْأَمُ الْإِنْسَانُ** ملول
نمیشود کافر **مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ** از خواهش نیکوئی در جهان چون نعمت وصحت وخوشحالی
وفراغت **وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ** واکر برسد وی را بدی چون درویشی وبیماری
وپریشانی وکدورت **فَيَئُوسٌ** پس او شدید الیاس است یعنی بسیار نومید از روح ورحمت
قَنُوطٌ وبسیار ظاهر کنندهٔ نا امیدی از رحمت حضرت باری ویا نا امید است از جانب
دعا وبدکمان به پروردکار خود **وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ** واکر بچشانیم آن کافر را **رَحْمَةً مِنَّا**
بخششی از نزدیک خود چون غنی وصحت **مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ** پس از آنکه سختی
بدو رسیده باشد از بیماری ودرویشی **لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي** هرآینه کوید این نیکی برای منست
یعنی من بجهت عمل نیک مستحق آنم یا آنکه این نیکی دایم مرا خواهد بود وزوال پذیر نخواهد شد
وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ وکمان نمی برم قیامت را **قَائِمَةً** برخاسته یعنی حاضر شده مراد

انکار اوست از حشر و نشر وَلَئِنْ رُجِعْتُ و اگر باز گردانیده شوم إِلَىٰ رَبِّي بسوی پروردگار
خود یعنی اگر بالفرض قیامت قایم شود بهچنانکه زعم شما مسلمانانست و مرا برانگیزند إِنَّ لِي
بدرستی که مرا باشد عِنْدَهُ نزدیک خدای لَلْحُسْنَىٰ حالتی نیکو از آنچه امروز دارم از اصناف
نعمت و کرامت زیرا که استحقاق نعمت و کرامت دنیویه مرا ثابتست پس انواع نعم اخرویه نیز برین
قیاس خواهد بود و از من منفک نخواهد شد ثعلبی از حسن بن محمد بن علی بن ابیطالب صلوات الله علیه
نقل میکند که کافر را دو تمنای عجیبست یکی در دنیا که میگوید در قیامت نعم بهشت مرا خواهد بود
و یکی در عقبی که خواهد گفت یا لیتنی کنت ترابا و هیچکدام ازین تمنا وجود نخواهد گرفت پس حق تعالی
در جواب کافر میفرماید که فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا پس اخبار کنیم آنانرا که کافر گردیدند بِمَا عَمِلُوا
بآنچه کردند از اعمال قبیحه که موجب عقوبت دایمی است یعنی بنماییم بایشان عکس آنچه اعتقاد
کرده اند از اختصاص نعمت و کرامت ایشان بجهت فساد ظن ایشان بصدور اعمال حسنه از ایشان
وَلَنُذِيقَنَّهُمْ و هرآینه بچشانیم ایشانرا مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ از عذابی درشت و سخت که
از غایت کثرت گویا بر بالای یکدیگر نشسته که ممکن نباشد خلاصی ایشان وَإِذَا أَنْعَمْنَا
و چون انعام کنیم و ابواب نعم از صحت و ثروت بگشاییم عَلَى الْإِنْسَانِ بر آدمی کافر نعمت
أَعْرَضَ روی بگرداند از شکرگذاری و بجهت مغرور شدن او بآن نعمت اصلا تصور زوال نعمت
نکند و منعم حقیقی خود را فراموش کند وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ و دور دارد جانب خود را از ادای
شکرگذاری و اعتراف بنعم حضرت باری بجهت تجبر و تکبر وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و هرگاه برسد
او را بدی از بیماری و تنگدستی فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ پس او خداوند دعا بسیارست یعنی
روی آورنده است بدرگاه ما بدوام دعا و کثرت تضرع و چون امتداد عریض در دو جهت است
و امتداد طویل در یکجهت از آنجهت اختیار عریض بر طویل نموده تا ابلغ باشد در کثرت دعا

واستمرار

واستمرار آن قُلْ بگو ای محمد مر این کفار کافر نعمت را أَرَأَيْتُمْ آیا دیدید شما یعنی اگر بصیرتی
دارید بمن خبر دهید که إِنْ كَانَ اگر باشد قرآن در نفس الامر مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد خدای
ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ پس کافر شوید بدان بی تامل و اتباع ادله آن مَنْ أَضَلُّ که گمراه تر باشد
مِمَّنْ هُوَ از آنکس که او فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ در خلافی باشد دور از صلاح و ثواب یعنی
که باشد گمراه تر از شما که همیشه تکذیب و انکار میکنند در بعضی تفاسیر آورده اند که ابو جهل
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم را گفت آیتی بما بنما تا تصدیق تو کنیم آنحضرت
ماه را بدو نیم کرد ابو جهل گفت ای قریش محمد بر ما سحر کرد و اگر نه شما جمعی باطراف و نواحی مکه
فرستید تا از مردمان جوانب معلوم کنند که این صورت را دیده اند یا نه اگر اهل آفاق
دیده اند پس از آیات خدایست و اگر نه سحر محمد است پس رسولانرا باطراف و جوانب
روانه کردند همه مردمان که سکنه آفاق بودند از دیدن شق ماه خبر دادند ابو جهل گفت
هذا سحر مستمر این جادویی است که بهمه آفاق استمرار یافته و بجمیع جوانب رسیده حق تعالی
این آیت فرستاد که سَنُرِيهِمْ زود باشد که بنماییم کفار مکه را آيَاتِنَا نشانهای قدرت
خود فِي الْآفَاقِ در کنارهای جهان وَفِي أَنْفُسِهِمْ و در نفسهای ایشان یعنی مکه مراد
آنست که اکتفا بشق قمر نکنیم بلکه مکرر آیات باهل مکه و نواحی آن مینماییم حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ
تا روشن گردد مر ایشانرا أَنَّهُ الْحَقُّ رسول ما بر حق است أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ آیا کفایت
نمیکند پروردگار تو استفهام برای تقریرست یعنی البته بس است ترا آفریدگار تو أَنَّهُ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ بدل ربک است یعنی کفایت کند ترا آنکه او سبحانه بر همه چیز گواه است
مراد آنست که گواه شدن او بر همه چیزها کفایت میکند ترا و معنی کفایت تبیین او سبحانه آیات
آنچه کافی باشد از دلایل وحدت و آیات قدرت حاصل معنی آنست که کفار انکار نبوت تو

میکند حق تعالی کافی است که بصدق نبوت تو گواه باشد باین وجه که دلایل واضحه نماید
بصدق دعوی تو بدانکه علما را که در معنی آفاق وانفس اختلاف است یکی آنکه مذکور شد
دوم آنکه مراد آنست که بنمایم بمردمان حجج و دلایل توحید و قدرت خود را در آفاق عالم
واقطار آسمان از شمس و قمر و نباتات و اشجار و بحار و جبال و در نفسهای ایشان از لطایف
صنعت و بدایع حکمت و حسن صورت و احکام خلقت باعصاب و رباطات و عروق و اوداج
عروق ظاهره و باطنه تا ظاهر شود مر ایشان را که خالق آفاق وانفس معبود بحق است و در الوهیت
یکتا است و در علم و قدرت بی همتا و این قول عطا و ابن زید است سیوم بنمایم بایشان دلایل
خود را بر صحت نبوت محمد در آفاق یعنی اقطار مکه بفتح قری و حصون و قلاع و بلاد از برای او
بنصرت و معاونت احبّاء اخیار که کرار از غیر فرار بودند و بعد از آن از برای جمیع اهل اسلام
چون غلبیت ایشان بر بلاد یمن و روم و فارس و شرق و غرب و تسلط و تفوق ایشان
بر جمیع اکاسره و اقاصره و غالب شدن قلیل ایشان بر کثیر و اضعاف ایشان بر اقویا و انتشار
دعوت اسلام در اقطار معموره و بسط دولت دین محمد در اقاصی و نواحی بر وجهی که خارق
عادتست و بیرون از دایرهٔ معهود است و مراد به فی انفسهم فتح مکه است بعد از قحط و خوف
و قتل و این فتح و نصرت آفاقی و انفسی بجهت آنست که تا ظاهر شود بر ساکنان مکه و اقطار
آن که قرآن بر حق است و از نزد خدائی است که معبود مطلق است چه ایشان بسبب غلبیت
و تسلط آنحضرت بر مکه و اقطار آن بعد از آنکه هیچ ناصری و معاونی نداشت عارف شدند
بآنکه او موید عند الله است و این قول سدی و مجاهد و حسن بصری است چهارم مراد فی الآفاق
وقایعی است که بر امم مکذبهٔ ماضیه واقع شد از خسف و غرق و صیحه و ریح صرصر و غیر آن و فی انفسهم
واقعهٔ روز بدر و این از قتاده منقول است و پنجم مراد بآیات آفاق آثار امم ماضیه است که تکذیب

رسولان

رسولان خود کردند و آثار سایر مخلوقات که در جمیع بلاد بوده اند و آیات انفسی انتقال
ایشان از نطفه بعلقه و علقه بمضغه و مضغه بعظام بعد از آن انبات لحم بر آن و پس از آن
انتقال ایشان از مرتبه جنینیت بطفولیت و بشباب و از شباب بکهولت و از کهولت
بشیخوخیت و از تزاید عقل و تمیز بین ایشان و تنزل آن در وقت توغل ایشان در قرون
و احوال و این قول زجاج است ششم آیات آفاقی غلبهٔ دین اسلام است بوقت ظهور صاحب الزمان
صلوات الله علیه و انفسی آنچه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم واقع شد از فتح مکه و این قول محمد
بن کعب است هفتم آنکه مراد بآفاقی هم بلاد است و انفسی اهلاک ابدان هشتم آفاقی اختلاف
ازمنه و امکنه است و انفسی تفاوت کلی در احوال امزجه و نزد ارباب تحقیق آفاق عالم کبیر است
و انفسی عالم صغیر و شبهه نیست از آنچه از دلایل قدرت در عالم کبیر است نمود آن در عالم صغیر هست
اما بجمله اخلاط اربعه که از آیات انفسی است نمونهٔ فصول اربعه است از آیات آفاقی است
و برین قیاس قوی اربعه نمود از ریاح اربعه است و عروق اربعه که اکحل و قیفال و باسلیق
و ابطی است مانند انهار اربعه است سیحون و جیحون و نیل و فرات است و چشم مثل ابر است
که گاهی گریانست و باران و گاهی نه و همچنین در آفاق شمس و قمر است و در انفس حس و فکر
در آفاق کوکب است و نجوم و در انفس عجایب و علوم و در آفاق سحاب است و غموم در انفس
نوایب و هموم در آفاق بروق خاطفه است و در انفس عروق راجفه در آفاق جبال
شامخ است در نفس کمال راسخ در آفاق عیون نابعه در انفس عیون دامعه در آفاق
جواهر و معادن در انفس ظواهر و بواطن پس آنچه مفصلا در عالم است مجملا در نشأ انسان
مندرج است و لهذا گفته اند که انسان عالم صغیر است و مجمل و غیر آن عالم کبیر مفصل پس عالم شدن
بحقیقت عالم صغیر مستتبع عالمیت است بجمیع عالم و آن مستلزم معرفت حق تعالی است

و از ینجاست که امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده که من عرف نفسه فقد عرف ربه
أَلَا إِنَّهُمْ بدانید که کافران فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ در شک و ریب اند از رسیدن
بثواب و عقاب پروردگار خود در روز جزا أَلَا إِنَّهُ بدانید که او سبحانه بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ
بهمه چیز دارسنده ست از روی علم شامل و قدرت کامل و مجمل و تفصیل اشیا و ظواهر
و بواطن آن عالم و بینا بر وجهی که هیچ چیز از وی پوشیده و پنهان نیست پس بر احوال همه کس
دانا خواهد بود و همه را بجزای عمل خواهد رسانید سوره حم عسق ثلث و خمسون آیات مکیه
ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که این سوره را بخواند
فرشتگان بر وصلوات فرستند و برای او آمرزش خواهند تا روز قیامت سیف بن عمیره
از امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کند که هر که حم عسق تلاوت کند خدای تعالی
روز قیامت روی او را چون ماه شب چهارده روشن کرده اند و او را نزد خود باز دارد و با او خطاب کند
ای بنده مومن مداومت بسوره حم عسق نمودی و نمیدانستی که ثواب آن بچه حد است اگر علم
بثواب آن میداشتی هرگز از خواندن آن ملال نمی یافتی و دایم در خواندن آن مواظبت مینمودی
پس ملائکه را امر کند که او را به بهشت برید و در بهترین امکنه وی را جای دهید پس فرشتگان او را
به بهشت برند و در قصری که ابواب شرف و درج آن از یاقوت سرخ باشد فرود آرند و صفا
و لطافت آن قصر بر وجهی باشد که ظاهر آن از باطن و باطن آن از ظاهر مشاهده توان کرد
و هزار حور العین و هزار حوری و هزار ولدان که مثل لآلی منثور باشند نامزد او گردانند با سایر
انواع کرامت و اصناف مکرمت بدانکه چون حق تعالی بذکر قرآن ختم حم سجده افتتاح این سوره
بذکر آن کرده فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
حم عسق از قتاده مرویست که عسق اسمی است از اسمای قرآن و لهذا در وجه تفضیل

انی نموده

این سوره بر حوامیم دیگر بعسق گفته که استفتاح جمیع سورهٔ حوامیم بذکر کتابت الا
این سوره پس در موضع کتاب عسق واقع شده است تا بحسب معنی دلالت کند بر کتاب
و از سعید بن جبیر منقولست که حا از رحمن است و میم از مجید و عین از عالم و سین از قدوس
و قاف از قاهر و یا اشارتست باسم حکیم و مجید و علیم و سمیع و قدیر و یا ایماست بصفت
حلم و مجد و علم و سنا و قدرت و گویند این حروف رمزیست بآن عطایا که حق تعالی بحضرت
سید انبیا ارزانی داشته حا حوض مورود اوست یعنی حوض کوثر که تشنه لبان امت
از آن سیراب شوند و میم ملک ممدود او که از شرق تا غرب بتصرف امت عالی همت او در آید
و عین عز نا محدود او که اعز اشیاست و سین سنای مشهور او که مرتبه هیچ احدی برفعت
مرتبه آن نرسد و قاف مقام محمود او در شب معراج که آن درجه او ادنی است و در روز قیامت
که آن شفاعت کبراست و نزد عطا حا ایماست بحرب و میم تحویل ملک و دال و عین بعد
و مقهور و سین باستیصال کفار بسنین و غلا و قاف بقدرت و غلبیت خدا بر ملوک دنیا
و بکر بن عبد الله مزنی گفته که حا حربی است میان قریش و اعدای ایشان واقع شده و میم ملک
بنی امیه و عین علو عباسیان و سین سنای مهدی و قاف قوم عیسی که در وقتی که از آسمان
فرود آیند برفاقت آنها ترسایان را بکشند و کلیسیا را خراب کنند و ارطا بن منذر گوید که مردی
از عبد الله عباس پرسید که حمعسق چه باشد گفت من ترا بآن خبر دهم بدانکه این آیه در شان
مردی است که نام او عبد الله باشد و او بر بعضی از جویهای مشرق فرود آید و بر کنار جوی
دو مدینه بنا کند بر طریقی که جوی آب در میان آن هر دو شهر بگذرد و چون خدای خواهد که
ملک او و اتباع او زایل گرداند در شبی آتش فرستد و یک شهر را بتمامت بسوزد چنانکه از و
اثری نماند روز دیگر اهل آن مدینه را با جباری که در آنجا باشند بتماشای این شهر آیند حق تعالی

ایشان باز آن هردو شهر هم آنجا بزمین فرو برد بروجهی که ازین هیچ اثر باقی نماند فذلک قوله
حمعسق یعنی تقدیر کرده شد عزیمتی سنتی وقضای از جانب خدای در اجرای آن هردو کار
ویا عین اشارتست بعدل او سبحانه و سین بسکوی وقاف بوقوع عذاب بران هردو شهر
یعنی مقدور و مقتضی گشت از روی عدل زود باشد که واقع شود عذاب برین هردو شهر و
بروایت ابو الجاود از ابن عباس عین علامت عذابست و سین نشانه مسخ وقاف
اثر قدرت و ثعلبی از ابن عباس نقل کرده که از امیر المومنین صلوات الله علیه این کلمه را
استفسار نمودند فرمود که حا حرقست و میم مهلکه و عین عذاب و سین مسخ وقاف
قذف و موید این قولست که بعد از نزول این آیت اثر اندوه بر جبین مبارک حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شد گفتند یا رسول الله چرا دلتنگ شدی فرمود
مرا خبر دادند بیلائی که بامت من فرود آید و آن خسفست و مسخ وقذف وامثال آن
از خروج دجال وسایر وقایع که در زمان خروج مهدی ونزول عیسی علیه السلام پیدا شود پس
مراد بوحی ملک علامست بسید انام علیه السلام بوقوع حوادث و حدوث وقایع وفتن که بعد از او
ظاهر شود کذلک مثل آنچه درین سوره است از معانی یوحی الیک پیوسته وحی میکند
بتو والی الذین من قبلک وبآنانکه پیش از تو بوده از سایر رسولان الله العزیز خدائی
که غالبست بر جمیع اشیا پس هیچکس از انزال وحی او را باز نتواند داشت الحکیم
دانا باحوال کسی که سزاوار نزول وحیست مراد آنست که عادة الله جاری گشته بآنکه مضمون
این سوره را که توحیدست و تصدیق ببعث و نشور بجمیع پیغمبران خود الهام نماید و این معانی را
در قرآن وسایر کتب سماویه مکرر فرماید جهت تنبیه بلیغ و لطف عظیم نسبت ببندگان اولین و آخرین
وعطا از ابن عباس روایت کند که هیچ پیغمبری را خدایتعالی کتاب باو نفرستاد مگر که معانی این

سوره را

سوره را بلغات ایشان دران درج فرمود که له ما فی السموات مراوراست آنچه
در آسمانهاست از امور علویه وما فی الارض وآنچه در زمینست از اشیای سفلیه
وهو العلی واوست بلند مرتبه بروجهی که عقل دوربین بکنه رفعت شان او نرسد العظیم
بزرگوار که برید فهم تیز دو بگرد سرادقات عظمت و جلال او پی نبرد تکاد السموات
نزدیک شد که آسمانها از غایت هیبت و عظمت و جلال او یا از استعظام اسناد ولد
وشریک غربا یتفطرن شکافته شوند من فوقهن از زبر یکدیگر یعنی مبدا انشکاف
از عرش وکرسی باشد وباین ترتیب تا با آسمان دنیا وچون اجرام علویه با وجود متانت
ورفعت از جهت سطوت وعظمت قریب بانشقاق باشد پس کو این سفلیه بطریق اولی
والملائکة یسبحون وجمیع فرشتگان تنزیه میکنند ذات او سبحانه را از ناسزاوار وا
تنزیهی مقترن بحمد ربهم بسپاسداری و شکرگذاری پروردگار خود یعنی تسبیح وحمد
باهم میگویند تا یکی نفی ناسزا کنند و دیگری اثبات سزاوار و از امام جعفر صادق صلوات الله علیه
منقولست درین مقام مراد بملائکه حمله عرش اند که همیشه بتسبیح وتحمید او سبحانه مترنم میباشند
ویستغفرون وآمرزش میطلبند از و لمن فی الارض از برای کسانی که در زمین اند
از مومنان نه کافران چه ایشان برحمت خدای هرگز نمیرسند چنانکه در سوره المومن فرموده که
ویستغفرون للذین آمنوا الا ان الله بدانید که خدایتعالی هو الغفور اوست
آمرزنده گناهان بندگان الرحیم مهربان برایشان بقبول توبه وانابت واز وفور رحمت
وغفران اوست که فرشتگان را باستغفار کنندگان امر فرموده وبعد از ان از احوال کفار
اخبار میفرماید که والذین اتخذوا وآنانکه فرا گرفتند من دونه اولیاء بجز از خدای
دوستان مراد شرکاء اند که معبودان مشرکان اند الله حفیظ علیهم خدای نگهبانست

براعمال واقوال واحوال ایشان وهیچ چیز ازان بر او فوت نمیشود پس همرا بجزای خود
رساند وما انت علیهم ونیستی تو ای محمد بر ایشان بوکیل کماشته شده
یعنی بر تو واجب نیست که موکل ایشان باشی و محافظت اعمال ایشان کنی پس از کفر و عناد
ایشان دلتنگ مشوچه بر تو همین دعوتست وتبلیغ احکام شریعت وکذلک ومثل آنچیزی که
مذکور شد از محافظت حق تعالی بافعال کفار وعدم وجوب محافظت تو و یا مثل این وحی کردن
اوحینا الیک وحی کردیم بسوی تو قرانا عربیا درحالتی که آن قرآنیست بلغت عرب که
لغت قوم تست لتنذر تا بیم کنی بدان ام القری اهل مکه را که ام بلدانست چه انبساط زمین
از تحت آن باشد ومن حولها وکسانی که گرد اگرد آنند تا نهایت ربع مسکون وتنذر وبیم کنی
همه ایشانرا یوم الجمع از روی جمع شدن همه مردمان یعنی روز قیامت لاریب فیه هیچ شکی نیست
در آمدن و بعد ازان که همه خلایق در موقف جمع شده باشند واز حساب فارغ گشته آنها متفرق
سازند فریق فی الجنة یعنی ایشان گروهی باشند که ایشانرا ببهشت برند بجهت طاعت و
عبادت وآنها مومنان موحدانند وفریق فی السعیر وبرخی دیگر گروهی باشند که ایشانرا
در دوزخ اندازند بجهت عناد و عدم انقیاد وآنها مشرکان ملحدانند از عبدالله عمر روایتست که روزی
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم از خانه بیرون آمد دو صحیفه در دست داشت پس گفت
دانی که این صحیفها چیست گفتم یا رسول الله نه فرمود آنچه در دست راست دارم نامه ایست که
اسامی جمیع نیکوکاران که اهل بهشت اند دران ثبت است که هیچ ازان زیاده وکم نشود
واین که در دست چپ دارم نامه ایست که نامهای بدکاران که اصحاب دوزخ اند دران مندرجست
وهیچ ازان زیاده وکم نگردد انگه این آیت تلاوت کرد که فریق فی الجنة وفریق فی السعیر
ولو شاء الله واگر خواستی خدای که بر سبیل جبر وقهر خلقانرا در ملت اسلام در آورد لجعلهم

هرآ

هرآینه گردانیدی همه ایشانرا از روی الجا امة واحدة گروهی یکتا بر جاده هدایت
ونظیر اینست قوله تعالی ولو شئنا لآتینا کل نفس هداها وقوله ولو شاء ربک لآمن من
فی الارض کلهم جمیعا ولکن یدخل ولیکن در می آورد من یشاء هر کرا میخواهد از اهل توحید
وعبادت فی رحمته در بهشت خود یعنی حکمت او سبحانه تقاضای آن میکند که همه مردمانرا
مکلف گردانند وبنای کار ایشانرا بر اختیار نهند تا هر کس که از روی اختیار باوامر ونواهی او انقیاد
نماید مستحق بهشت شود وهر کس که طریق کفر و عناد اختیار کند مستوجب دوزخ گردد پس مبنای
ثواب وعقاب بر تکلیف است در زمان اختیار والظالمون وستمکاران یعنی اهل کفر وضلالت
ما لهم نیست مر ایشانرا من ولی هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد ولا نصیر
ونه یاری که عذاب از ایشان باز دارد ام اتخذوا من دونه آیا چنانست که کفار قبول
کنند وبتوحید الهی معترف شوند بلکه فرا گرفتند بجز از خدای اولیاء دوستان که بتان اند
وسایر معبودان باطله که اصلا نفع و ضرر از ایشان متصور نیست واگر اراده دارند که برای
خود دوستی فرا گیرند که نفع بایشان رساند وضرر از ایشان دفع کند فالله هو الولی
پس خدای بحق اوست که بحسب حقیقت مستحق ولایتست نه غیر او چه او سبحانه دوستی است
که دوست خود را بنوازد و دستگیری ایشان کند پس لازم وواجبست که دوستی باو کنند
نه با غیر او وهو یحیی الموتی واو زنده کرداند مردگانرا بقدرت کامله نه اصنام که در ذات
عجز اند و در کمال نقص وهو علی کل شیء واو بر همه چیزی قدیر تواناست بخلاف
معبودان باطله از اصناف اصنام که بر هیچ چیز قدرت ندارند و در نفع و ضرر عاجز مطلق اند
بعد ازان حکایت قول رسول میکند نسبت بمومنان وما اختلفتم وآنچه اختلاف میکنید
ای مومنان فیه دران با کافران من شیء از هر چیزی از امور دنیویه ودینیه فحکمه پس حکم آن

مختلف فیه مفوض ست إِلَى اللَّهِ بسوی خدا یعنی در روز قیامت که میزان عدل را نصب کنند
حق تعالی حکم خواهد کرد بحقیقت محق و بطلان باطل میان شما و ایشان مراد از حکم ثواب دادن
محقین ست که اهل ایمان اند و عقوبت مبطلین که مشرکان اند نزد بعضی معنی آنست که آنچه اختلاف
میکنید دران از تاویل متشابه پس رجوع کنید دران بآیت محکم یا آنچه اختلاف میورزید و منازعت
میکنید از خصومات پس برسول صلی الله علیه و آله وسلم عرض کنید و غیر او را بر حکومت اختیار مکنید
کقوله فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و رسوله ذَٰلِكُمُ آنکس که حقیقت حکم صفت اوست
اللَّهُ خدای بحق ست رَبِّي که پروردگار من ست عَلَيْهِ بروست نه بر غیر او تَوَكَّلْتُ و توکل
کرده ام در رد اعدای دین در همه امور و جمیع مهمات خود را بوی باز گذاشته ام وَإِلَيْهِ أُنِيبُ
و بسوی او باز گردانیده میشیم نه غیر او چه مرجع جمیع بندگان بسوی اوست فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ او شکافنده ست و بیرون آورنده از عدم آسمانها و زمینها را جَعَلَ لَكُمْ آفرید
برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از جنس نفسهای شما أَزْوَاجًا جفتها که زنان اند تا بایشان انس گیرید
و از ایشان اولاد و اتباع حاصل کنید وَمِنَ الْأَنْعَامِ و خلق فرمود از برای شما جنس
چهارپایان أَزْوَاجًا جفتهای گوناگون یعنی از برای هریک زوجی تعین فرمود تا سبب توالد
و تناسل باشد يَذْرَؤُكُمْ بسیار میکرداند شما را و انعام را فِيهِ درین تدبیر یعنی در خلق
ازواج که منشاء تزاوج و تناسل ست و یا بسیار کردانید شما را در تزاوج تا آن بسبب توالد
و تناسل کردد چون ایجاد آسمان و زمین و تکثیر خلایق بتزاوج مقدور هیچکس نیست بغیر از ذات احدیت
از نجهت بعد ازین میفرماید که لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ نیست همچو او چیزی لفظ مثل درین کلام زایده است
مثل مثلک لا یفعل کذا چه بدلایل عقلیه و نقلیه ثابت شده که او را مثلی نیست تا نفی چیزی کنند که مانند
مثل او باشد پس لیس کمثله شیء در معنی لیس کالله شیء باشد و گویند که مثل بمعنی صفت است و معنی

آنست

آنست که نیست مانند صفت او را صفتی زیرا که جمیع صفات نظیر بصفات کمال او سبحانه ناقص اند
پس مثل صفات او نباشد وَهُوَ السَّمِيعُ و اوست شنوا مر جمیع آنچه شنیده میکردد الْبَصِيرُ
بینا هرچه دیده میشود لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست کلیدهای خزاین آسمانها
و زمینها یعنی خزاین ارزاق سماوی که باران ست و گنجینهای ارزاق زمین که نباتات ست در قبضه
اقتدار اوست يَبْسُطُ الرِّزْقَ گشاده میکرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که خواهد
بر وفق مصلحت وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که اراده میکند بر طبق حکمت إِنَّهُ بدرستی که او
سبحانه بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزی از وفایق استحقاق قبض و بسط ارزاق عَلِيمٌ داناست
بر وجه استحقاق انزال ارزاق میکند و بعد از تعداد نعمت دنیویه بیان نعمت اسلام میکند
و میگوید که شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ بیان کرد و روشن ساخت خدا تعالی از برای شما از دینی
که متمسک بآن شوید مَا وَصَّىٰ بِهِ آنچه فرموده بود بآن نُوحًا نوح پیغمبر را علیه السلام
وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ و آنچیزی که وحی کردیم بتو وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ و آنچه امر کردیم
بآن إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ این سه پیغمبر را از اصول دین یعنی خدای هویدا ساخت
از برای شما اصول دینی که مشترک است میان دین نوح و محمد و آنانی که در میان ایشان واقع شده اند
از ارباب شرایع و آن توحید ست و تصدیق بجمیع رسولان و بکتب ایشان و بروز آخرت
و مضمون آن وصیت أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ آنست که اقامت کنید و بپای دارید دین را که
بآنچه تصدیق آن واجب باشد از اصول دینیه وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ و متفرق و پراکنده
مشوید یعنی اختلاف مکنید در اصول دین اما فروع شرایع مختلف است بحسب اختلاف ازمنه
و مصالح لقوله تعالی لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا كَبُرَ بزرگ ست و دشوار و گران
عَلَى الْمُشْرِكِينَ بر شرک آرندگان مَا تَدْعُوهُمْ آنچه میخوانی ایشان را إِلَيْهِ بسوی آن

از توحید و اخلاص و نفی شرک اَللّٰهُ یَجْتَبِیٓ خدای میکشد و جمع میکند اِلَیْهِ بسوی آنچه
میخوانی تو ایشانرا از دین اسلام مَنْ یَّشَآءُ هر کرا میخواهد از آنکسانی که مطیع و منقاد اند
یا بر میگزیند برای خود بجهت رسالت آنرا که اراده کند وَیَهْدِیٓ و راه نماید بتوفیق و ارشاد
اِلَیْهِ بدین حق مَنْ یُّنِیْبُ هر کرا که باز گردد بحق و روی آورد بسوی وی یعنی هر که
از همه اعراض کند و اورا خواهد و او سبحانه راه راست باو نماید و یا آنکه راه بهشت نماید
و ثواب هر کرا که به نیت خالص باو رجوع کند وَمَا تَفَرَّقُوْٓا و پراکنده نشدند اهل ادیان
و ملتها از امم پیغمبران چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و غیر آن یعنی از دین برگشتند
اِلَّا مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْعِلْمُ مگر از پس آنکه آمد بدیشان از اخبار پیغمبران
مثل آیات توریت و انجیل یا بعد از علم ایشان باآنکه تفرق محض ضلال است و بر همه تقدیر متفرق
شدند و برگشتند از ایمان بَغْیًا از روی ستمکاری و جباری که واقع شده بود بَیْنَهُمْ
میان ایشان یا از روی طلب جاه و ریاست یا بر وجه حسد بردن بر پیغمبر و گویند مردمان
بعد از هلاک کافران بعذاب طوفان بریک ملت بودند و چون پدران ایشان بمردند
اختلاف در میان ایشان واقع شد و نزد این حال پیغمبران بر ایشان مبعوث گشتند
و ایشان بجهت بغی و تحیر و حسد با ایشان نگرویدند و یا آنکه اهل کتاب زمان حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف نکردند در حق آنحضرت مگر بعد از آنکه بایشان آمد طریق علم
بمبعث آنحضرت و صحت نبوت او پس عدول کردند از نظر کردن دران بجهت ظلم و عداوت
و حسد و حرص بر طلب دنیا کقوله تعالی وما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد
ما جاءتهم البینة وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نبودی سخنی پیش گرفته در تاخیر عذاب
مِنْ رَّبِّكَ از پروردگار تو اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى تا بمدت تمام برده شده و مقرر گشته لَّقُضِيَ

بینهم

بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان باستیصال کافر مبطل و نجات مومن محق
وَاِنَّ الَّذِیْنَ و بدرستی که آنانکه اُورِثُوا الْكِتٰبَ داده شده اند کتاب یعنی قرآن
مِنْۢ بَعْدِهِمْ از پس امم ماضیه که قوم نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بودند مراد یهود و نصاری
زمان آنحضرت اند که از پس آبا و اجداد خود قرآن بایشان آمد و یا مراد مشرکان عهد رسول الله
که از پس اهل کتاب قرآن بایشان نازل گشت لَفِیْ شَكٍّ مِّنْهُ هر آینه در شک اند
از قرآن یا از دین یا از پیغمبر مُرِیْبٍ شکی بریبت افکنده که ظن است یعنی ظن غالب
ایشان آنست که قرآن یا دین اسلام غیر حق است فَلِذٰلِكَ پس بجهت این تفرق و اختلاف
که از ایشان صادر گشته فَادْعُ پس بخوان هر دو ها نرا باتفاق و ایتلاف بر ملت حنفی که دین
اسلام است تا تفرق و اختلاف و شک از ایشان زایل شود وَاسْتَقِمْ و مستقیم باش
بر دعوت نبوت و تبلیغ طریق شریعت كَمَآ اُمِرْتَ همچنانکه مامور شده باین یعنی عمل
بمقتضی امر الهی کن وَلَا تَتَّبِعْ اَهْوَآءَهُمْ و پیروی مکن هوای مختلف و آرزوهای
باطله ایشان را در تبیان آورده که ولید مغیره با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
گفت از دین و دعوت خود رجوع فرمای تا همه مالهای خود را بتو بخشم و شیبه بن عتبه گفت
اگر از دین خود برگردی دختر خود را بنکاح تو در آورم حق تعالی این آیت فرستاد که بر تبلیغ
دعوت توحید ثابت قدم باش و بر دین اسلام استقامت نما و متابعت هوای باطله ایشان
مکن وَقُلْ اٰمَنْتُ و بگو که گرویده ایم بِمَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ بآنچیزی که فرو فرستاده است خدای
مِنْ كِتٰبٍ از جنس کتاب یعنی بکتابی که بر مومن و بر انبیای سابق نازل شده ایمان آورده ام
و بر مضمون آنها که امر است بتوحید و اخلاص و تبری از شرک پس چگونه تابع شما شوم وَاُمِرْتُ
و دیگر امر کرده شده ام یعنی مرا فرموده اند لِاَعْدِلَ بآنکه عدل کنم و طریقه سویت مرعی دارم

بَيْنَكُمْ میان شما یعنی جمیع اشراف واراذل را بدین توحید خوانم واصلا از تبلیغ دعوت
واحکام شریعت منحرف نشوم ونیز بگو بکفار که شما معترف اید باین که اللّٰهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ
خدای آفریدگار ما وپروردگار شماست لَنَا أَعْمَالُنَا ما راست جزای کردارهای ما وَلَكُمْ
أَعْمَالُكُمْ ومر شما راست پاداش عملهای شما لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ هیچ خصومتی نیست
میان ما ومیان شما مراد آنست که بجهت ظهور حق احتجاج وخصومت را مجال نماند پس اگر کسی بخلاف
واختلال میل کند بر سبیل عناد ومکابره خواهد بود وبعد از آن در تهدید کفار میفرماید که بگو بایشان
اللّٰهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا خدای جمع میکند میان ما در روز قیامت وانتقام ما از شما بکشد وَإِلَيْهِ
الْمَصِيرُ وبسوی اوست بازگشت همه اهل حق را بدرجات رضوان رساند واهل باطل را بدرکات
نیران وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ وآنانکه مخاصمت میکنند از کفار ومجادله می ورزند با پیغمبر وسایر
مسلمانان فِي اللّٰهِ در دین خدا مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ از پس آنکه اجابت کرده شده
باشد یعنی ایشان اجابت کرده باشند مر قول خدا را در روز میثاق وبربوبیت او تصدیق کرده
گویند مراد یهود ونصاری اند بعد از استماع نعوت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
در توریت باو ایمان آورده ند وچون مبعوث گشت بجهت حقد وحسد بوی نگرویدند ودر مقام
مخاصمت در آمدند با آنکه نعوت معهوده را در وی میدیدند ومعجزات باهره دال بر صحت نبوت او
رأی العین مشاهده میکردند حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ حجت ایشان بر رد نبوت او باطل است
وزایل عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار ایشان چه بعد از وضوح حجت وظهور ادله بر صحت
نبوت حجت ایشان عناد محض ومحض عنادست وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وبر ایشانست خشم خدای
بجهت مجادله کردن در ابطال حق وَلَهُمْ ومر ایشانراست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت که
آن آتش دوزخ است مجاهد گفته که محاجهٔ ایشان آن بود که میگفتند کتاب ما پیش از کتاب شماست

ورسول ما پیش از رسول شماست پس ما بهتر از شما باشیم اللّٰهُ الَّذِي خدای بحق آنکسی است
که أَنْزَلَ الْكِتَابَ فرو فرستاده جنس کتاب را یا قرآن را از آسمان باهل ایمان بِالْحَقِّ
براستی ودرستی در خبر دادن از ماضی ومستقبل یا در اوامر ونواهی وسایر احکام فرایض
وَالْمِيزَانَ وانزال فرمود طریق شرع را که عدالت حقیقی است تا بندگان در جمیع امور سویت
مرعی دارند وگویند مراد ترازوی معروفست که بآن چیزها را بسنجند پس مراد با انزال آن امر
کردن او سبحانه است بآن وتعلیم کیفیت وزن اشیا بآن تا حیفی بر بایع ومشتری واقع نشود
وَمَا يُدْرِيكَ وچه چیز دانا کرد ترا ای مکلف وچه شناسا ساخته ترا بر قیامت وچه دانی
لَعَلَّ السَّاعَةَ شاید که وقت قیام قیامت قَرِيبٌ نزدیک بود لعل در کلام
خدای تعالی نازل منزلهٔ یقین است یعنی البته ساعتی که در ان قیامت قایم گردد نزدیکست
پس تبعیت کتاب خدای تعالی کن وبشریعت او که محض عدلست عمل کن پیش از مفاجات
روزی که اعمال تو در موازین قسط سنجیده شود وحکمت در اخفای وقت قیامت آنست که
تا بندگان همیشه خوف را شعار خود سازند وبتوبه مبادرت کنند چه اگر وقت قیام قیامت
معلوم باشد ایشان پیش از وقوع آن بقبایح مشغول شوند واعتماد بر تلافی آن کنند بتوبه
در حین وقوع قیامت يَسْتَعْجِلُ شتاب زدگی میکنند بِهَا بساعت قیامت یعنی
بآمدن آن از روی استهزا وتکذیب الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا آنانکه منکر وند بآن
وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه گرویده اند بخدا وتصدیق بخاتم الانبیا نموده مُشْفِقُونَ مِنْهَا
ترسان وهراسان اند از قیامت بجهت عدم علم ایشان بعواقب امور خود از محاسبه ومجازات
وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ ومیدانند آنکه آمدن قیامت درست است وحق الوقوع أَلَا إِنَّ
الَّذِينَ بدانید بتحقیق که آنانکه يُمَارُونَ مخاصمه ومجادله میکنند از روی انکار فِي السَّاعَةِ

درآمدن قیامت **لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ** هرآینه در گمراهی اند دور از صواب چه دلالت میکند
کتب انبیا بر وقوع قیامت **اَللّٰهُ لَطِيفٌ** خدای بسیار نیکوکارست **بِعِبَادِهِ** به بندگان خود
بوجهی از کثرت و وفور آن که عقول با دراک کلیات آن قاصر اند و اوهام برسیدن جزئیات آن
عاجز و نزد بعضی لطیف بمعنی باریک دان و دوربین است بروجهی که از جمیع مخفیات امور
واسرار صدور باخبرست ومراد بلطیف درین مقام ایصال منافع ست به بندگان بطریقی که
دریافتن آن دقیق باشد برایشان وابن عباس فرموده که لطیف بمعنی مهربان و نوازنده است
شیخ جنید رحمة الله را گفتند لطیف بچه معنی ست فرمود آنکه با دوستان لطف کند تا در آیند
و با دشمنان لطف نماید تا آشنا شوند و باصطلاح متکلمین لطف فعلی ست که مکلف
بسبب آن بطاعت اقرب باشد واز معصیت ابعد و هر لطف باعتبار طاعت باشد
آنرا توفیق گویند واگر زاجر معصیت باشد آنرا عصمت خوانند و در کشف معنی لطف
برین وجه آورده که نعمت بقدر خود دهد و شکر بقدر بنده خواهد و بعضی گفته اند لطیف
آنست که علم شاملش محیط غوامض مصالح بود و حکمت باهره اش مشتمل بر عواید منافع
واز ینجاست که **يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ** روزی میدهد هر کرا میخواهد بر حسب مصلحت خفیه پس مخصوص
میسازد هر یک از بندگان را بنوعی از نعمت وصنفی از مکرمت که مقتضی حکمت او باشد چنانکه
یکی را ولد عطا میفرماید و دیگری را نعمتی دیگر که بصاحب ولد نداده حاصل که همه بندگان مسرورانند
و هیچکدام از خوان احسان او خالی نیستند پس هر یکی بنوعی از نعمت محظوظ و بهره مند اند و اگرچه
در ضیق و وسعت و قلت و کثرت بر تفاوت مراتب اند **وَهُوَ الْقَوِيُّ** و اوست بسیار
توانا در لطف و رحمت **الْعَزِيزُ** غالب در اراده بر وجه حکمت و مصلحت که هرگز گرد مغلوبیت
بدامن کبریای او ننشیند **مَنْ كَانَ يُرِيدُ** هر که باشد که اراده نماید در دنیا **حَرْثَ**

الآخرة

الْآخِرَةِ کشت آن سرای را یعنی عملی که موجب ثواب آخرت او باشد پس بجهت این
درین سرای تخم ایمان در زمین دل بکارد و بآب عمل صالح آنرا بپرورش در آرد تا بر آنرا
در عرصهٔ قیامت بردارد **نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ** بیفزاییم مراورا در کشت خیر یعنی بدهیم
اورا بعوض آن از ده تا هفتصد و زیاده بران **وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ** و هر که باشد که خواهد
حَرْثَ الدُّنْيَا کشت دنیا را یعنی مقصد اصلی او از ان حصول امتعه دنیویه باشد
نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم اورا نصیبی از دنیا بر حسب مقتضی حکمت و مصلحت **وَمَا لَهُ
فِي الْآخِرَةِ** ونیست مراورا در سرای آخرت **مِنْ نَصِيبٍ** هیچ بهره مراد حشر کانند که
همت ایشان مصروفست بر جمیع امتعه دنیویه حاصل که هر که از برای آخرت عمل کند در عمل
خود موفق شود و میامن برکات آن بروز کار او رسد و در آخرت حسنات او مضاعف
گردد و هر که عمل او از برای دنیا باشد و روزی مقدر باو رسد اما نه بران وجهی که مدعای او باشد
و اورا در آخرت هیچ حظی و بهره نباشد و گویند که این آیت در حق اهل جهاد واقع ست که
بعضی از یشان که منافق بودند بقصد غنیمت بغزا میرفتند و جمعی که از اهل ایمان بودند بقصد
ثواب جهاد میکردند حق تعالی فرمود که هر که جهاد بقصد ثواب کند اورا باشد سهم با یمن
و ثواب آخرت و هر که قصد غنیمت نماید محروم نماند بلکه سهمی که نصیب او باشد باو رسد ولیکن
اورا از ثواب آخرت نصیبی نباشد و مرویست از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم
که هر که به نیت آخرت کاری کند حق تعالی در دنیا پراکنده کیهای اورا مجموع کند و دل اورا بی نیاز
گرداند از غیر و دنیا باو اقبال کند و هر که بنیت دنیا عمل کند حق تعالی جمعیت اورا پراگنده گی
بدل کند و فقر را نصب العین او سازد و خیر دنیا باو نرسد مگر آنچه مقدر او شده باشد
حسن بصری گفته که چون ادنا تابع اعلی ست بدون عکس پس هر که از برای آخرت کار کند

بثواب اخروی رسد و دنیا نیز بتبعیت آن باو دهند و هر که از برای دنیا عمل کند نصیب دنیا
باو رسد و او را هیچ حظی از ثواب آخرت نباشد بعد از ان در توبیخ کفار میفرماید که
أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ آیا کافران را انبازانند یعنی البته مر ایشان را شیاطین اند که در انواع
معاصی شریک ایشانند شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ وضع کردند از برای ایشان یعنی آراسته اند
در قلوب ایشان از کیش باطل و طریق مضل مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ از انچه اذن نداده و
نفرموده بآن خدای از شرک و انکار و بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیره و سایبه و امثال آن وَ
لَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه سخن حق بودی که آن قضای سابق است بتاخیر مکافات یا اگر نه
سبق وعده بودی بانکه فصل یعنی حکم بحق میان ایشان در روز قیامت است لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ
هر آینه حکم کرده شده بودی میان کافر و مومن یا میان مشرکان و شرکاء و هر یک جزا یافته بودندی
وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بدرستی که ستمکاران که کافرانند لَهُمْ مر ایشانراست در روز قیامت عَذَابٌ
أَلِيمٌ عذابی دردناک که منقطع نباشد تَرَى الظَّالِمِينَ به بینی مشرکان را در روز قیامت
مُشْفِقِينَ بسیار ترسان و هراسان مِمَّا كَسَبُوا از جزای آنچه کرده باشند از انواع قبایح
وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ و حال انکه جزای اعمال قبیحه ایشان فرود آینده و رسنده باشد بایشان
خواه از ان هراسان باشند یا نه چه شدت خوف دافع عذاب ایشان نشود وَالَّذِينَ آمَنُوا
و آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای ستوده فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ
در مرغزار بهشتها باشند یعنی در مواضع خوشتر از بقعهای بهشت از حیثیت انبوهی اشجار
مختصره و نباتات ناصره لَهُمْ مر ایشانراست در بهشت مَا يَشَاءُونَ آنچه خواهند
آرزو کنند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار خود مراد قرب رتبه است نه قرب مسافت ذَلِكَ آنچه
مذکور شد از اصناف کرامت اهل بهشت هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ آنست فضل بزرگ و نعمت

بیشمار که در جنت آن نعیم دنیای فانی بغایت حقیرست و بی اعتبار ذَلِكَ آن ثواب عظیم
الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ آنست که مژده میدهد خدای بدان عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا بندگان
خود را که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته تا بسبب این سرور
و بهجت در مراسم عبادت افزایند و در وظایف طاعت جد و جهد بتقدیم رسانند در کشاف و غیره
مذکورست که روزی انصار اظهار افتخار میکردند بر قریش ابن عباس و بروایتی عباس مر ایشانرا گفت
مارا فضل و مزیت ثابت است بر شما رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون این بشنید بمجلس ایشان
آمد و فرمود ای معشر انصار نه شما ذلیل بودید خدای تعالی شما را بواسطه من عزیز و ارجمند گردانید
گفتند بلی یا رسول الله فرمودند نه شما گمراه بودید حق تعالی بسبب من شما را هدایت داد گفتند
بلی یا رسول الله بعد از ان فرمود چرا جواب من نمیدهید گفتند چه بگوییم فرمود در جواب من
بگویید نه قوم تو اخراج کردند ترا و براندند از نزدیک خویش پس ما ترا جای دادیم و در پناه
خود آوردیم نه قوم تو تکذیب تو کردند پس ما تصدیق تو کردیم نه ترا مخذول ساختند پس ما
ترا نصرت دادیم و برهمین طریق حضرت رسالت پناه تعداد صفات جمله ایشان مینمود
تا که همه بزانو درآمدند و گفتند یا رسول الله تن و جان ما فدای تو باد و همه مالهای که داریم از آن
خدا و رسول است اگر اجازت فرمائی اموال خود را بطیب نفس بخادمان عتبه علیه تسلیم کنیم
تا در حوایج خود صرف کنی و خاطر عاطر را از هم اخراجات فراغتی حاصل شود این آیت آمد قُلْ
بگو ای محمد مر اهل ایمان را که لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا نمیخواهم از شما بر تبلیغ احکام الهی
مزدی و از برای امر بمعروف و نهی از منکر توقع اجری از شما ندارم و هیچ پیغمبری نیز از برای
دعوت از امت خود طمع مزدی نکرده ثعلبی از قتاده نقل کرده که جمعی از مشرکان در مجمعی نشسته
با یکدیگر میگفتند که هیچ میدانید که محمد برین دعوت از امت خود طمع مزدوری دارد یا نه

این آیت نازل شد که بگو من برد عوت اسلام از شما هیچ مزدی نمی طلبم اِلَّا الْمَوَدَّةَ
لیکن طلب میکنم از شما دوستی ثابت و متمکن فِی الْقُرْبٰی در اهل قربت یعنی همین توقع دارم که
خویشان نزدیک مرا دوست دارید و تعظیم ایشانرا از جمله واجبات شمرید و مراعات ایشان را
از لوازم دانید و ایشانرا ابرست و زبان مرنجانید و فی الحقیقة این مودت نه اجر تبلیغ ست زیراکه
چون هیچ بطنی از قریش نیست مگر که سررشتهٔ قرابت ایشان با نحضرت منتهی میشود پس حقیقتاً
مآل مودت قرابت آنحضرت راجع بمودت قرابت ایشان باشد دیگر آنکه مودت اهل البیت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم تکلیف است از خدای به بندگان تا بدان مستحق ثواب شوند پس چگونه
آن اجر تبلیغ بود و نیز در کشاف آورده که چون این آیت نازل شد صحابه از پیغمبر پرسیدند که
یا رسول الله من قرابتك الذی وجبت علینا مودتهم اقارب تو که حق تعالی مودت ایشانرا
بر ما فرض گردانیده ست چه کسانند فرمود علی ابن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین و احمد حنبل
که رئیس اهل سنت است نقل کرده که نزد نزول این آیت از حضرت رسالت پناه صلعم پرسیدند که
ما را خبر ده که اقربای تو چه کسانند که محبت ایشان بر ما واجبست فرمود علی ابن ابیطالب و فاطمه
و حسن و حسین و ثعلبی نیز که از مشاهیر اهل سنت است در تفسیر خود تصریح نموده که مراد
از اقارب سید انبیا که مردمان مامورند بمحبت ایشان علی ابن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین
و شهر بن حوشب از ام سلمه روایت کند که سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم روزی بفاطمه زهرا گفت
که ای فاطمه شوهر خود و هر دو فرزند خود که حسن و حسین اند نزد من آر و فاطمه ایشانرا بیاورد
چون حاضر شدند سرور عالم گلیم بر ایشان انداخت و فرمود که خداوندا این چهار اهل بیت
محمد اند ایشانرا الصلوات و برکات خود بنواز و بر ایشان رحمت کن ام سلمه گفت که چون این دعا
از سید انبیا علیه السلام می شنیدم گوشه گلیم را که برداشتیم و میخواستیم که در زیر این گلیم در آیم

حضرت

حضرت رسول آنرا از دست من بکشید و دو بار فرمود که ای ام سلمه تو زن نیکو کرداری
اما رتبهٔ آن نداری که در مقام و منزلت اهل بیت من باشی و گواشی در تفسیر خود که موسوم است
بتبصره از ضحاک و عکرمه که از مشاهیر مفسرانند نقل کرده که معنی آیت آنست که ای محمد بگو که من از برای
ارشاد شما بمعروف و نهی شما از منکر چیزی نمیخواهم و اجری طمع ندارم اما میخواهم که ملاحظهٔ خاطر من
کرده احترام اقارب من کنید بر وجهی که باید و شاید و تعظیم ایشانرا بواجبی مرعی دارید و این اقارب
علی ابن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و ذریت این هر دو پس بنابرین روایت ذریت
حسن و حسین نیز از اقارب باشند و محبت ایشان نیز بر خلقان فرض بود و صاحب کشاف
در کشاف ذکر کرده که مؤید قول مذکورست آنچه زید بن علی از جدش امیر المومنین صلوات الله علیهم
روایت کرده که آنحضرت گفت من بر رسول خدا شکایت کردم از جمعی که بر من حسد داشتند
فرمود ای علی راضی نیستی که تو چهارم چهار کس باشی اول کسی که در بهشت رود من باشم
و فاطمه و حسن و حسین و زنان ما از چپ و راست باشند و اولاد ما از پس و پیش
و نیز در کشاف مذکورست که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که
بهشت حرام گردانیده شده ست بر کسی که ظلم بر اهل بیت من کند و آزار رساند در عترت
من و هر که نیکوئی کند بیکی از اولاد عبد المطلب و او وی را مکافات نتواند کرد بر این پس من
مکافات آن خواهم کرد بر آن عمل وقتی که ملاقات کند بمن در روز قیامت و ثعلبی که
از اصحاب حدیث ست و از مشاهیر اهل سنت در ابطال قول آنکسی که گفته این آیه
منسوخ ست در تفسیر خود آورده که مودت و محبت اهل البیت از جملهٔ اصول دین
و ارکان اسلام ست و خلاف این کفرست و منشاء خروج از اسلام و مستلزم
ناصبیت پس چگونه آن منسوخ باشد دلیل برین آنست که عبد الله بن حامد اصفهانی باسناد

خود روایت کرده از جریر بن عبد الله البجلی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود که هر که بمیرد بر دوستی آل محمد شهید مرده باشد و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد مغفور مرده باشد
و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد کامل الایمان مرده باشد و هر که بمیرد بر محبت آل محمد مرحوم مرده باشد
و هر که بر دوستی آل محمد بمیرد ملک الموت او را مژده دهد به بهشت و بعد ازین منکر و نکیر و هر که
بمیرد بر مودت آل محمد در بهشت با ناز و نعمت باشد همچنانکه عروس را که بزینت و ناز و نعمت تمام
بخانه شوهرش برند و هر که بمیرد بمحبت آل محمد دو در بهشت در قبر برای او بکشایند و هر که بر محبت
آل محمد مرده باشد قبر او را زیارتگاه ملایکه رحمت باشد و هر که بمیرد بر دوستی آل محمد بر طریق سنت
و جماعت مرده باشد و هر که بمیرد بر بغض آل محمد نشنود بوی بهشت را و چون دوستی اهل البیت
باین مرتبه بود پس منسوخیت آیه مذکوره محال باشد و مزد ادای رسالت نبود در کتاب شواهد
التنزیل مرفوع بابو امامه باهلی مذکورست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
که حق تعالی انبیا را از اشجار مختلفه خلق نمود و من و علی را از شجره واحده ایجاد نمود من اصل
آن شجره ام و علی فرع آن و فاطمه شکوفه آن و حسن و حسین میوهای آن و شیعیان اوراق آن
هر که متمسک شود بغصنی از اغصان آن ناجی گردد و هر که از ان منحرف گردد بهلاکت ابدی رسد
و اگر بنده که محبت ما را در نیافته باشد و هزار سال میان صفا و مروه عبادت کند پس هزار سال
دیگر تا بمرتبه که از کثرت عبادت مانند مشک کهنه شود حق تعالی او را سرنگون در دوزخ
اندازد انگاه این آیت را تلاوت فرمود که قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
و زادان از امیر المومنین صلوات الله علیه روایت کرده که انحضرت فرمود که در اوایل حم
ایتی نازل شده در شان ما که حفظ مودت ما نکند مگر کسی که از اهل ایمان باشد پس این تلاوت
فرمود که قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً و هر که

کسب

کسب کند نیکی را یعنی چیزی را که موجب قربت باشد نَزِدْ لَهُ زیاده کنیم مر او را فِيهَا
در ان حسنه حُسْنًا نیکوئی یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
بدرستی که خدای آمرزنده است مر سیئات بندگان را شَكُورٌ جزا دهنده مر طاعت مطیعان را
بتوفیه ثواب و تفضیل دادن بر ایشان زیاده بر قدر استحقاق ابو حمزه ثمالی از سدی نقل
کرده که اقتراف حسنه مودت اهل البیت است علیهم السلام و مرویست که حسن بن علی
علیهما السلام روزی در اثنای خطبه فرمود که من از ان اهل بیتی ام که حق سبحانه مودت ایشان را
فرض نموده بر هر که مسلمانست پس این آیت را تلاوت نمود تا آخر انکه فرمود که اقتراف حسنه
مودت ماست که اهل بیتیم و اسمعیل بن عبد الله الخالق از امام جعفر صادق صلوات الله علیه
روایت کرده که این آیت نازل شده در حق ما که اهل البیتیم و اصحاب کساییم و ذکر غفران و شکر
بعد از اقتراف مودت اهل البیت دلالت صریح دارد بر مغفرت خطایای محبان اهل البیت
و قبول ایشان و لهذا در حدیث وارد شده که حبنا اهل البیت لیحبط الذنوب علی العباد
کما یحبط الریح الشدیدة الورق عن الشجرة دوستی ما که اهل البیتیم میریزاند گناهان را
از بندگان همچنانکه میریزاند باد سخت برگ را از درخت آورده اند که چون آیت فرض مودت
فرود آمد گروهی که در اعتقاد راسخ نبودند رسول را متهم ساختند باینکه مراد آنست که
مردمان را باهل بیت خود ترغیب مینماید تا در حکومت منقاد ایشان شوند حق تعالی رد قول
ایشان نموده فرمود که نه چنانست که ایشان گمان میبرند که محمد این سخن بر خدا افترا کرده
أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى بلکه میگویند ایشان افترا کرده است عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای
دروغ در عدم انزال آیت مودت فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ پس اگر خواهد خدای يَخْتِمْ عَلَى قَلْبِكَ
مهر نهد بر دل تو و قرآن را بر تو فراموش گرداند اگر قصد افترا کنی پس نزد این حال چگونه

قادر باشی بر افترا و مثل اینست که آیه ولو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین
ونزد مجاهد و مقاتل معنی آنست که اگر خواهد خدای مهر نهد بر دل تو تا از ایذا و اسناد سحر و افترا
بتو متضرر نگردی وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ و محو کند خدا و نابود سازد کجی و نا راستی را وَيُحِقُّ الْحَقَّ
و ثابت کرداند حق را بِكَلِمَاتِهِ بسخنان خود که وحی ست یا بقضا ئی که خط بران کشیده نشود
در نصرت دادن تو بر ایشان چنانچه جای دیگر فرموده که بل نقذف بالحق علی الباطل إِنَّهُ
بدرستی که خدای عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ داناست بهرچه در دلهاست یعنی صدق تو
و مظنه افترای ایشان بتو و بر و پوشیده نیست پس بر حسب اعتقاد نیک و بد همه را جزا
خواهد داد عبدالله عباس گفت چون خدای این آیت فرستاد اهل افترا از ان اندیشه نا صواب
پشیمان شده بجناب نبوت مآب آمدند و در دست و پای آنحضرت افتادند و گفتند ما گواهی
میدهیم که تو راست گوئی در جمیع اقوال و ما ازین اندیشه بد توبه کردیم و تجدید ایمان نمودیم
این آیت آمد وَهُوَ الَّذِي و او آنکس است که بمحض فضل يَقْبَلُ التَّوْبَةَ قبول میکند
توبه را عَنْ عِبَادِهِ از بندگان خود یعنی هرگاه بنده باو باز گردد و از گناه نادم شود و عزم
جزم کند بر عدم عود توبه از و در می پذیرد وَيَعْفُوا و فرو میگذرد عَنِ السَّيِّئَاتِ
از بدیها و اگرچه گناه کبیره باشد یعنی بعد از توبه جمیع جرمها را از ایشان در میگذراند وَيَعْلَمُ
و میداند مَا تَفْعَلُونَ آنچه میکنید از نیکی و بدی و حفص بتا میخواند یعنی خدای میداند آنچه
شما میکنید از گناه و توبه پس هر یک را بجزا و سزای خود میرساند بدانکه توبه عبارتست از ندامت
بر معاصی ماضیه و عزم بر عدم عود در ازمنه مستقبله و آن باجماع امت واجبست بجهت وجوب
ندم بر امر قبیح و بر اخلال واجب و بجهت وجوب دفع ضرر که آن عقابست یا دفع خوف آن
و چون دفع ضرر واجبست پس چیزی که دفع ضرر باشد نیز واجب باشد جابر بن عبدالله انصاری

روایت

روایت کرده که اعرابی در مسجد رسول آمد و دو رکعت نماز بگذارد و گفت اللهم
انی استغفرك اتوب الیه امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود ای اعرابی سرعت
زبان بر استغفار مظنه توبه مکذبانست این نوع توبه توبه کذابان است گفت یا امیر المومنین توبه
بچه معنی ست فرمود که اسمی ست که مشروطست بر شش شرط ندامت از گناه گذشته و قضا
کردن فرایض و رد مظالم با صاحب خود و اذابت نفس در طاعت همچنانکه تربیت آن داده در معصیت
و چشانیدن بنفس تلخی طاعت همچنانکه چشانیده باو شیرینی معصیت و گریه کردن بدل
هر خنده که از تو صادر شده و شبهه نیست در آنکه این شروط کمال توبه است زیرا که در تحقیق
اصل توبه ندامت بر معصیت گذشته و عزم بر عدم عود در زمان آینده کافی است ابو هریره
از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که حق تعالی بتوبه بنده مومن فرحناک تر است
از کسی که چیزی گم کند و بیابد و زنی نازاینده که فرزند آورد و تشنه که آب بیابد و هر که توبه نصوح کند
حق تعالی گناهان او را از یاد کرام الکاتبین ببرد و از بقاع سموات و ارضین رفع نماید
وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا و اجابت کند دعا را از برای آنانکه گرویده باشند وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ و کرده باشند عملهای پسندیده اگر مصلحت و حکمت مقتضی آن باشد وَيَزِيدُهُمْ
و زیاده کرداند ایشانرا در مسئول مِنْ فَضْلِهِ از فضل عموم خود وَالْكَافِرُونَ و ناگرویدگان
لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ مر شمار است عذابی سخت که دوام آنست در کمیت و کیفیت بدل
آنچه بمومنان عطا کرده باشد از ثواب و تفضل ابدی از ابراهیم ادهم پرسیدند که چیست ما را که
دعا می کنیم و اثر اجابت آن نمی یابیم گفت زیرا که حق تعالی شما را میخواند و شما اجابت آن نمیکنید
پس این آیت را برخواند که ویستجیب الذین آمنوا تا آخر از ابن عباس نقلست که معنی آنست
حق تعالی شفاعت میدهد ایشانرا در حق برادران مومن و زیاده میکرداند ایشانرا از فضل خود

باین وجه که قبول شفاعت ایشان میکنند در حق برادران مومن و مرویست از پیغمبر صلعم که
مراد بزیادتی قبول شفاعت مومن است در حق شخصی که مستوجب نار باشد در دنیا باشفیع
خود احسان نموده باشد از خباب بن ارت که از اصحاب صفه است روایت کرده اند که او گفت
که چون اموال بنی قریظه و بنی نظیر و بنی قینقاع مشاهده کردیم در خاطر ما گذشت که چه باشد
اگر توانگر شویم تا از دست فقر و فاقه خلاصی یابیم و در احسان کشوده مردمانرا نیز از ان
محظوظ گردانیم آیت آمد وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ واگر بگستراندی خدای و فراخ ساختی
روزی لِعِبَادِهِ برای بندگان خود لَبَغَوْا هر آینه از طریق اقتصار بیرون میرفتندی فِی الْاَرْضِ
در زمین و استعلا و استیلا و تکبر لازم حال خود میساختندی و کبر و فساد را پیشه خود
میکردندی و این خاصیت در اکثر طباع ست نه در همه آن و لهذا بعضی از صلحای امت باوجود
کثرت ثروت خللی در اعمال و انحرافی در اطوار ایشان پیدا نمیشود بلکه در طریق عبادت
کما ینبغی سلوک میکنند و زیادتی اموال اصلا مانع عبادت ایشان نمیشود و چون اکثر
مردمان که بر تربیت نفس بهیمی و سبعی بر ایشان غالب است و بجانب هوا و هوس مایل حال دنیا
درین باب اقوی اسباب است پس اگر حق تعالی بر ایشان بسط روزی فرمودی باغی و طاغی
شدندی پس بجهتی این طریق بسط را مسدود ساخت و بر وفق حکمت قسمت ارزاق فرمود
وَلٰکِنْ یُنَزِّلُ بِقَدَرٍ ولیکن فرو میفرستد روزی را باندازه مَا یَشَاءُ آنچه میخواهد
یعنی بقدر معین که بر وفق مصلحت و فراخور حال ایشان باشد اِنَّهُ بِعِبَادِهِ بدرستی که
خدای به بندگان خود خَبِیْرٌ داناست بر احوال ایشان بَصِیْرٌ بینا بصلاح میدهد
روزی ایشان یعنی احوال و اوضاع همه ایشانرا میداند و می بیند پس هر کس را بر وفق مصلحت
روزی میدهد انس از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که جبرئیل گفت

حق تعالی

حق تعالی میفرماید که بعضی از بندگان من آنانند که صلاح ایشان در درویشی است اگر ایشانرا
توانگر گردانم آثار فساد از ایشان صادر شود و برخی آنانند که مصلحت مقتضی غنای ایشانست
اگر بضیق معیشت مبتلا شوند مآل کار ایشان به تباهی انجامد و جمعی دیگر آنانند که صلاح در بیماری
ایشانست که اگر تندرست باشند موجب فساد ایشان باشد و گروهی دیگر آنانند که حکمت تقاضای
تندرستی ایشان میکند که اگر بیمار باشند منشاء فساد ایشان باشد و طایفه دیگر آنانند که از من
بابی از ابواب عبادت میطلبند که اگر در ان بر رخ ایشان بگشایم در ان معجب شوند و سرانجام کار
خود را بسر حد تباهی کشند پس فقر و غنی و منع و عطا و قبض و بسط و صحت و مرض بر طبق حکمت
و مصلحت منست و هر کس را آنچه خیر و صلاح ایشان در آنست میرسانم و چون معلوم شد که بسط
و فقر بحسب مصالح عباد است پس حکمت در بسط رزق جماعتی که بغی از ایشان صادر میشود بآنست که
منشای بغی ایشان نه بسط است بلکه حال ایشان نزد صدور بغی در حالت بسط و فقر مساوی است
و یا آنست که اگر ایشان مبسوط الرزق نمی بودندی حال ایشان در بغی بدتر می بودی وَهُوَ
الَّذِیْ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ و اوست آنکسی که فرو میفرستد بارانی را که مغیث و فریادرس ایشانست
در قحط و خشک سالی مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوْا از پس آنکه نومید شده باشند از آمدن آن
وَیَنْشُرُ رَحْمَتَهُ و پراکنده میکند رحمت واسعه خود را که آن برکات غیث و منافع آنست
از اثمار و حبوب یعنی باران را در جبال و صحاری منتشر میگرداند تا منشاء نبت نباتات و نشو
اشجار شود و اقوات عباد از ان حاصل گردد وَهُوَ الْوَلِیُّ و اوست متولی کار بندگان بنشر رحمت
و احسان و مدبر ایشان بارسال امطار در اکناف و اقطار الْحَمِیْدُ ستوده شده بزبان
آفریدگان یا جزا دهنده ستایش کنندگان وَمِنْ آیَاتِهِ و از جمله نشانهای قدرت او خَلْقُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ آفریدن آسمانها و زمینها است چه آنها بذات و صفات دلالت صریح دارند بوجود صانع

وقادر حکیم وَمَا بَثَّ و نیز از علامات قدرت اوست آفریدن آنچه پراکنده است فِيهِمَا
در آسمانها و زمینها مِنْ دَابَّةٍ از جنس جنبندگان یعنی جمیع آفریدگان وَهُوَ و او سبحانه
عَلَى جَمْعِهِمْ بر فراهم آوردن ایشان در عرصهٔ محشر بعد از میرانیدن ایشان إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ
هرگاه که خواهد تواناست و عکس بران و غیر او دران عاجزاند و ناتوان و بعد از تعداد نعم عظیم
بیان میکند که ایشان معاقب نمیشوند مگر بسبب معاصی خود و میگوید که وَمَا أَصَابَكُمْ و هرچه
بشما میرسد ای بندگان مِنْ مُصِيبَةٍ از بلیت و آفت مالی و بدنی فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ
پس بسبب آنچیزیست که کسب کرده دستهای شما آنرا یعنی بشامت معصیت شماست وَيَعْفُوا
و عفو میکند و در میگذرد عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری گناهان آیت مخصوص است بمجرمان و اگر بیگناهی را
مصیبتی رسد از انبیا و اطفال و مجانین آن بسبب زیادتی اجر او خواهد بود از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که هیچ رگی و عضوی نباشد که بجهد و چوبی که عضوی را بخراشد
و سنگی که بر پای آید الا بسبب گناهی که صاحب آن کرده باشد و مغفرت خدا زیاده است از عذاب وی
و در بعضی تفاسیر از حضرت امیرالمومنین صلوات الله الملک الکبیر نقل کرده اند که امیدوار
ترین آیتی که خدا یتعالی بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد این آیت است زیرا که خبر داده که
بسبب بعضی گناه مصیبت میرسانم و از بسیاری عفو میکنم و وی از آن کریم تر است که گناهی که
یکبار عفو کرده باشد در دنیا بار دیگر بران عقوبت فرماید در عقبی انس از پیغمبر صلی الله علیه و سلم
روایت کرده که چون حق تعالی به بنده اراده خیری نماید تعجیل عقوبت وی کند در دنیا و اگر نه
عقوبت آنرا در عقبی اندازد وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ و نیستید شما از عاجز کنندگان
خدا در زمین از ایصال مصیبت بشما و از تعذیب مستحق وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را
مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که متولی رحمت باشد و کارساز شما در دنیا

ولا نصیر

وَلَا نَصِيرٍ و نه یاری که عذاب را از شما دفع در عقبی وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای
داله بر اختصاص او بصفاتی که غیر آن دران شریک نیست الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ کشتیهای
جاریه است در دریا كَالْأَعْلَامِ مانند کوههای رفیع إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خدای يُسْكِنِ
الرِّيحَ ساکن گرداند بادی را که سبب رفتن کشتی است و چون آن باد ساکن شود فَيَظْلَلْنَ
رَوَاكِدَ پس گردند کشتیها استادگان عَلَى ظَهْرِهِ بر پشت دریا و اهل کشتی بسبب آن مضطرب شوند
إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستی که در تسخیر ریاح و اجرای کشتیها و ساکن گردانیدن آن لَآيَاتٍ
هرآینه دلالتهای واضح است لِكُلِّ صَبَّارٍ مر هر جنبش کننده نفس خود را در نظر کردن بر آیات خدای
شَكُورٍ سپاس دارنده بر نعمای او یا مر هر صبر کننده را بر ایستادن کشتی و سپاس کننده بوقت
جریان و یا نزد خروج از آن این هر دو صفت مومنان مخلص است که همت خود را مصروف ساخته
باشند بر صبر کردن بر مصایب و نوایب و شکر نمودن بر نعما و سایر رعایت و در حدیث آمده که
الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر أَوْ يُوبِقْهُنَّ یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها را یعنی
اهالی آنرا غرق سازد بِمَا كَسَبُوا بسبب آنچیزی که کرده باشند از معاصی وَيَعْفُ و در گذراند
هلاکت را عَنْ كَثِيرٍ از بسیاری از ایشان اگر خواهد هلاکت کند بعضی را از روی معاجلت عقوبت
و نجات دهد برخی دیگر را بطریق عفو و خلاصی میدهد مومنان را و هلاک میکند کافران را تا انتقام
کشد از ایشان وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ و تا بدانند آنهائی که خصومت میکنند فِي آيَاتِنَا
در دلایل قدرت ما مَا لَهُمْ که نیست مر ایشان را مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی نزد نزول عذاب
فَمَا أُوتِيتُمْ پس آنچه داده شده اید مِنْ شَيْءٍ از چیزی که تعلق بدنیا دارد از اموال و اولاد
فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید از آن متمتع
میشوید و بعد از موت آنرا در پس خود میگذارید و اصلا از آن نفع نمیگیرید وَمَا عِنْدَ اللَّهِ

وآنچه نزد خداست از ثواب آخرت و نعیم جنت خَیْرٌ وَّاَبْقٰی بهتر است و پاینده‌تر از روی نفع
خلوص و دوام آن لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مر آنان را که گرویده‌اند وَعَلٰی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُوْنَ و بر آفریدگار
خود توکل میکنند و امور خود را باو تفویض مینمایند وَالَّذِیْنَ و برای آنانکه یَجْتَنِبُوْنَ کَبٰٓئِرَ
الْاِثْمِ پرهیز میکنند از گناهان بزرگ وَالْفَوَاحِشَ و از کارهای زشت وَاِذَا مَا غَضِبُوْا هُمْ
و چون خشم میگیرند بر مردمان بسبب اذیت و مکروهی که بایشان میرسانند یَغْفِرُوْنَ ایشان در میگذرند
از ان و بآب عفو آتش غضب خود را فرو می‌نشانند فواحش جمع فاحشه است و آن اقبح قبایح است
مانند شرک و هر چه مثل آن باشد و نزد سدی زناست و مقاتل گفته که هر چیزیست که موجب حد باشد
و عفو در آسانی است که راجع بنفس عفو کننده باشد چه حقوق الله مانند ارتداد و شرب خمر و زنا
و امثال آن امام را جایز نیست که از ان عفو کند وَالَّذِیْنَ اسْتَجَابُوْا و برای آنانکه اجابت کردند
لِرَبِّهِمْ پروردگار خود را مراد انصارند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
ایشان را بایمان خواند فی الحال بطوع و رغبت قبول آن کردند وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و برپای
داشتند نماز را در اوقات خود با شرایط و ارکان و چون ایشان پیش از مهاجرت حضرت
رسالت از مکه بمدینه بی مشورت یکدیگر در هیچ امری قیام نمی‌نمودند و جمعیت میان ایشان مشورت
بود که در خانهٔ ابو ایوب جمع شده اتفاق نمودند بر ایمان آوردن بحضرت رسالت پناه صلعم
و نصرت دادن و از جهت حق تعالی در مدح ایشان فرمود که وَاَمْرُهُمْ و کار ایشان شُوْرٰی
بَیْنَهُمْ مشورت کردنست میان ایشان یعنی هرگاه که کاری کنند بصواب دید یکدیگر کنند
بجهت فرط تدبر و تیقظ ایشان در امور و اصلا متفرق نشوند در ان وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ
و از آنچه عطا کرده‌ایم ایشان را از اموال مباحه یُنْفِقُوْنَ نفقه میکنند و در مرضات ما صرف
میکنند و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که بدبخت نشود بنده اگر مشورت

درامری

در امری شروع کند و هرگز نیکبخت نگردد اگر بخودی خود در امری قیام نماید و نیز فرموده که
نومید نگردد هرکه استخاره میکند و پشیمان نشود هرکه مشورت کند و نیز فرموده که هیچ
مردی مشورت نکند با یکی مگر که هدایت کرده شود بطریق صواب وَالَّذِیْنَ و برای آنانکه
اِذَآ اَصَابَهُمُ الْبَغْیُ و چون برسد ایشان را ستمی از کفار هُمْ یَنْتَصِرُوْنَ ایشان انصاف
بستانند از دشمنان خود و انتقام بکشند و سر بمذلت و خواری فرو نیارند زیرا که انتقام از کفار
فرض است و جهاد کردن با ایشان واجب و لازم نخعی این آیت را تلاوت نموده گفت
ایشان کراهت داشته باشند از آنکه نفس خود را ذلیل کنند تا فساق بر ایشان جرأت نکنند
و شبهه نیست در آنکه هرکه اخذ حق خود کند بدون تعدی از حد الهی او مطیع و مأمور به خواهد بود
و مطیع محمود است از عطا منقولست که مراد باین مومنان اند که کفار ایشان را از مکه اخراج
کردند و چون حق تعالی تمکین ایشان دادن بر انها انتقام خود از انها کشیدند و گویند که
مومنان بر دو صنف اند صنفی شیمهٔ ایشان عفوست بآیت و اذا ما غضبوا هم یغفرون
در حق ایشانست و صنفی روش ایشان انتصارست و این آیت در شان ایشانست پس
در بیان حد انتصار میفرماید که وَجَزٰٓؤُا سَیِّئَةٍ و پاداش کردار بد سَیِّئَةٌ مِّثْلُهَا
کرداریست مثل آن بدون زیاده خواه قصاص جراحات باشد یا قول قبیح و تسمیهٔ جزا بسیئه
بر سبیل ازدواجست و یا باعتبار سوء مسیء از جزای سیئه فَمَنْ عَفَا پس هرکه درگذرد
از ستمکار خود که آن اهل ایمان باشد و ترک انتقام نماید از و وَاَصْلَحَ و باصلاح آرد میان خود
و میان عدو خود فَاَجْرُهٗ پس اجر او فردای قیامت عَلَی اللّٰهِ بر خداست در تبیان از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که چون روز قیامت باشد منادی ندا کند که
هرکه او را بر خدای تعالی اجری هست گو برخیزد و حق خود را از و بستاند پس جمعی برخیزند

ملایکه بایشان گویند شما را بر خدای تعالی چه اجر است ایشان گویند ما جماعتی که عفو کردیم
از کسانی که ظلم کردند بما پس بایشان گویند ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ داخل شوید
در بهشت بدون حساب اعمال إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿﴾ بدرستی که خدای تعالی
دوست نمیدارد ستمکاران را یعنی کسانیکه ابتدا بستم کنند و در انتقام از حد گذرند وَلَمَنِ
انْتَصَرَ بر آینه هر که کینه کشد از ستمکار بَعْدَ ظُلْمِهِ پس از ستم کردن او بآن منتصر فَأُولَٰئِكَ
پس آنگروه منتصر پس از ظلم کردن ظالم بر ایشان مَا عَلَيْهِمْ نیست بر ایشان مِنْ سَبِيلٍ ﴿﴾
هیچ راهی بمعاتبه و معاقبه یا ایشان را گناهی نیست در انتصار إِنَّمَا السَّبِيلُ جز این نیست
که راه عتاب و عقاب عَلَى الَّذِينَ بر کسانی است که يَظْلِمُونَ النَّاسَ ستم کنند بر مردمان
وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ و افزونی جویند در زمین و از حد بیرون روند بِغَيْرِ الْحَقِّ
بدون حقی و حجتی بلکه بجهت تکبر و فساد أُولَٰئِكَ آنگروه موصوف بظلم و بغی لَهُمْ
مر ایشانراست عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿﴾ عذابی دردناک که عذاب دوزخ است وَلَمَنْ صَبَرَ
و هر که صبر و شکیبائی ورزد و تحمل نماید بر آزار ظلم وَغَفَرَ و در گذارد مظالم ایشان در صدد
انتقام ایشان نباشد إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که این صبر و غفران از و لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿﴾
از کارهائی است که مجزوم است یعنی جماعتی که موصوف اند بکمال ایمان و مرتبت احسان قصد
ایشان جزم است برین نوع کارها و آنرا از جمله مجزومات و ملزومات میدانند چه هر کس را
این قوت نباشد که جفا کشند و وفا کنند وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا فرو گذارد خدای تعالی
در وادی ضلالت و خذلان و نظر لطف از و باز گیرد و بسبب جحود و انکار او با وجود
ادله ظاهره بر طریق حق و یا حکم ضلالت او کند و یا او را از راه بهشت گردانیده
بچنگال عقوبت کشد فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ پس نیست مر او را هیچ دوستی و ناصری که

کارسازی

کار سازی او کند مِنْ بَعْدِهِ ﴿﴾ پس از فرو گذاشتن خدای او را وَتَرَى الظَّالِمِينَ
و بینی تو ای بیننده ستمکاران را لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ آنهنگام که ببینند عذاب را
در روز قیامت يَقُولُونَ گویند در ان ساعت هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ آیا هست بسوی
بازگشت بدنیا مِنْ سَبِيلٍ ﴿﴾ هیچ راهی تا برویم در تدارک ما فات کوشیم این کلام را
از غایت جزع و فزع گویند و اگر چه دانسته باشند که ایشانرا رجوع بدنیا ممکن نیست
وَتَرَاهُمْ و به بینی ستمکاران را در ان روز يُعْرَضُونَ که عرض کرده شوند عَلَيْهَا
بر آتش دوزخ خَاشِعِينَ در حالتی که فروتنان و حقیران باشند مِنَ الذُّلِّ از جهت
خواری و رسوائی يَنْظُرُونَ نگاه خواهند کرد بسوی آتش مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ از نگریستن
پنهان یعنی بجهت هول و هیبت آتش دوزخ زهره نداشته باشند که نیک نگاه کنند در ان
بلکه بکنارهٔ چشم در ان نگرند و ابن عباس خفی را بذلیل تفسیر کرده یعنی نگریستنی بروجه
مذلت و خواری وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا و گویند آنانکه گرویده الله در وقت مشاهده
عقوبت کافران و خسران ایشان إِنَّ الْخَاسِرِينَ بدرستی که زیانکاران الَّذِينَ خَسِرُوا
آنانند که زیانکار اند أَنْفُسَهُمْ در نفسهای خود وَأَهْلِيهِمْ و در کسان خود
يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز چه بسبب عبادت بتان نفسهای خود را مستحق دوزخ
ساختند و بجهت اضلال کسان خود و منع ایمان از ایشان مستحق خود را آنها را مستوجب
آتش گردانیدند و یا آنکه بجهت کفر و شرک از دولت دیدار خویشان خود که ایمان آورده باشند
محروم مانند پس در قیامت نه اهل خود را بینند و نه نفسهای خود را در آسایش و راحتی یابند
و گویند مراد باهل حور العین اند که نامزد ایشان بوده باشند بر تقدیر قبول ایمان
أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ بدانید بدرستی که ستمکاران مشرکان اند فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ ﴿﴾

در عذابی اند که پیوسته مقیم باشند و هرگز سمت انقطاع نپذیرد وَمَا كَانَ لَهُمْ
و نباشد مر کافرانرا مِنْ أَوْلِيَاءَ هیچ دوستان که در دفع عذاب يَنْصُرُونَهُمْ یاری کنند
ایشانرا مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای یعنی غیر از خدا هیچکس دیگر از ایشان عذاب باز نتوانند داشت
پس همیشه در عقبه عقاب و چنگال نکال گرفتار خواهند بود وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ و هر کرا فرو
گذارد خدای در ضلالت و خذلان بسبب جحود و عناد او یا هر که خدای او را از راه بهشت
بگرداند یا حکم کند بضلالت او فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ پس نیست مر او را راه رستگاری
و چون مآل حال اهل ضلال عقابست و نکال پس اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ اجابت کنید
ای بندگان مر پروردگار خود را یعنی قبول اوامر کنید و بوحدت او معترف شوید و احکام او را
متابعت کنید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ روزی که باز گردانیدن نیست
مر آنرا مِنَ اللَّهِ از نزد خدای یعنی خدای آنرا رد نکند بلکه البته واقع شود چه او سبحانه
بوقوع آن حکم کرده پس آمدن آنرا چاره نباشد مراد روز قیامت است مَا لَكُمْ نیست مر شمارا
مِنْ مَلْجَإٍ هیچ پناهی و گریزگاهی يَوْمَئِذٍ دران روز تا ملتجی بآن شوید و از عذاب برهید
وَمَا لَكُمْ و نیست مر شمارا مِنْ نَكِيرٍ هیچ انکاری در آنچه کرده باشید یعنی منکر ان اعمال
خود نتوانید شده زیرا که حفظه و کرام الکاتبین در صحیفه اعمال ثبت نموده باشند و اعضا
و جوارح شما نیز بران گواهی خواهند داد پس چگونه انکار آن ممکن باشد بعد ازان بجهت تسلیه
خاطر عاطر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی
بگردانند مشرکان از اجابت دعوت ایمان فَمَا أَرْسَلْنَاكَ پس نفرستادیم ترا عَلَيْهِمْ
حَفِيظًا بر ایشان نگهبانی که باجبار و انکار و اکراه ایشانرا از کفر بر گردانی و براه ایمان
در آری پس از اعراض ایشان اندوهناک مباش إِنْ عَلَيْكَ نیست بر تو إِلَّا الْبَلَاغُ

مگر رسانیدن

مگر رسانیدن احکام و تو آنچه شرط بلاغ است میرسانی وَإِنَّا و بدرستی که ما إِذَا أَذَقْنَا
الْإِنْسَانَ چون بچشانیم آدمی را یعنی عطا فرمائیم باو مِنَّا از نزدیک خود رَحْمَةً
بخششی از صحت و غنا فَرِحَ بِهَا خوشحال شوند بآن و شادی کنند وَإِنْ تُصِبْهُمْ
و اگر برسد ایشانرا سَيِّئَةٌ بدی چون بیماری و تنگدستی و پریشانی بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ
بسبب آنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال قبیحه فَإِنَّ الْإِنْسَانَ پس
بدرستی که آدمی این هنگام كَفُورٌ سخت ناسپاس است و اصلا تفکر در سبب نعمت
و نعمت نمیکند و بعد از ذکر اذاقه نعمت و اصابه بلیت بجهت بیان آنکه قسمت نعمت و بلیت
ارادت اوست میفرماید که لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر خدایراست پادشاهی
آسمانها و زمینها يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند آنچه میخواهد يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَاثًا
یعنی می بخشد هر کرا میخواهد دختران نه پسران وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورَ
و می بخشد هر کرا که اراده میکند پسران نه دختران أَوْ يُزَوِّجُهُمْ یا جفت میگرداند
ایشانرا ذُكْرَانًا وَإِنَاثًا پسران و دختران یعنی هم پسران می بخشد و هم دختران
باین طریق که از هر بطنی پسری و دختری میدهد یا از بطنی دو پسر و از بطنی دیگر دو دختر
و از بطنی پسری و از بطنی دیگر دو دختر وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ و میگرداند هر کرا
میخواهد عَقِيمًا بی فرزند إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که خدای تعالی داناست بمصلحت دادن
و ندادن فرزند قَدِيرٌ توانا بآنچه می بخشد و منع مینماید پس همه کارها بحکمت و اختیار
میکند حاصل که حق تعالی احوال بندگانرا مختلف ساخته است در اولاد بحسب مقتضی مشیت
پس بعضی را یکصنف کرامت میکند که آن ذکورست یا اناث و برخی را هر دو صنف عطا
فرماید و جماعتی دیگر را هیچکدام نمیدهد و تقدیم اناث بر ذکور با وجود شرافت ذکور بر اناث

و تقدیم آن بران بحسب ذات بسبب اکثریت اناث است بر ذکور بسبب تکثیر
نسل است اصبغ بن نباته از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که از یمن و برکت
زنست که اول دختر آورد و بعد از ان پسر چه حق تعالی تقدیم اناث بر ذکور نموده آورده اند
که یهودی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم را گفت چرا خدای تو بی واسطه با تو
سخن نمیگوید تا در تو نگری چنانکه با موسی علیه السلام سخن میگفت و موسی او را میدید آنحضرت
در جواب فرمود که موسی سخن او را می شنید لکن او را نمیدید آیت آمد که وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ و نیست
و نشاید مر آدمی را أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ آنکه سخن گوید خدای باوی بر وجهی که آنکس او را ببیند بلکه سخن
کردن خدای با آدمی نیست إِلَّا وَحْيًا مگر بوحی که آن کلامی است خفی که بسرعت دریابند بطریق
الهام و یا بالقای آن در منام چنانچه داود را در زبور الهام کرد و ابراهیم را امر نمود بذبح اسمعیل
در منام أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ یا سخن گوید باوی در پس پرده باین وجه که آواز شنوده شود
و کسی دیده نشود چنانچه با موسی علیه السلام سخن گفت و او در پس حجاب نور بود در موضح آورده که
حق تعالی در شب معراج با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم سخن گفت ورای دو حجاب
که یکی از زر سرخ بود و دیگر از مروارید سفید و مسافت میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه بود
أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا یا بفرستد رسولی را بآن بشر که از جنس ملایکه باشد چون جبرئیل
فَيُوحِيَ پس وحی بالقای کلام میکند آن رسول با آن بشر بِإِذْنِهِ بدستوری خدای تعالی
مَا يَشَاءُ آنچه خواهد خدای إِنَّهُ عَلِيٌّ بدرستی که خدای برترست از دیده شدن بابصار چه آن
از صفات مخلوقاتست یا غالبست در ایصال وحی حَكِيمٌ دانا یا فعال که مقتضی
حکمت است پس بر وجه حکمت و مصلحت گاهی بی واسطه سخن گوید و گاهی بواسطه از حضرت عایشه
روایتست که هر که گمان برد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خدای خود را دیده پس او بهتان عظیم

برخدا نهاده

بر خدا نهاده وَكَذَٰلِكَ و همچنانکه وحی کردیم به پیغمبرانی که پیش از تو بودند أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ
وحی کردیم بسوی تو رُوحًا قرآن را که قلوب بآن حیات می یابد همچنانکه بدن بروح مِنْ أَمْرِنَا
بفرمان خود و گویند مراد بروح جبرئیل است یا ملکی است اعظم از جبرئیل و میکائیل که در حین حیات
آنحضرت همیشه ملازم او بود و از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما منقولست که آن
ملک بعد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بآسمان صعود نکرد بلکه ملازم حال ائمه است
و از ما جدا نمیشود تا حین خروج قایم ما و بعد از آنکه او از دنیا ارتحال نماید بر آسمان رود
و بعد از ان تعداد نعمت بر آنحضرت میفرماید که مَا كُنْتَ تَدْرِي نبودی تو که بدانی پیش
از وحی مَا الْكِتَابُ چه چیز است قرآن یعنی قبل از انزال قرآن علم بآن نداشتی وَلَا
الْإِيمَانُ و نمیدانستی دعوت کردن بایمان یا بشرایع و احکام آن عالم نبودی و اگرچه
قبل از بعثت بوسیله دلایل عقلیه باصول ایمان عالم بودی وَلَٰكِنْ جَعَلْنَاهُ
و لیکن گردانیدیم کتاب را و یا ایمان را نُورًا روشنائی نَهْدِي بِهِ راه نمائیم بآن
مَنْ نَشَاءُ هر که را خواهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان خود که ایشان با دله واضحه آن تامل
کنند وَإِنَّكَ و بدرستی که تو بوسیله وحی ما میخوانی مردمان را لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
براه راست که رساننده است بحق پس در تفسیر صراط میگوید صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ راه
راست خدائی که مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه در آسمانها و زمینهاست
از روی خلقیت و ملکیت أَلَا إِلَى اللَّهِ بدانید که بسوی خدا تَصِيرُ الْأُمُورُ باز گردد
همه کارهای خلایق در آخرت و هر کس را فرا خور اعمال جزا خواهد داد سهیل بن جعد گوید که
وقتی آتشی در مصحفی افتاد و تمام بسوخت مگر آیة الا الی الله تصیر الامور و همچنین مصحفی
دیگر در آب افتاد و همه آن مغشوش شده مگر این آیت سورة الزخرف تسع و ثمانون آیة

وسبعة رکوعات وفیها عشرة اختلافات ولازم واحد وهی مکیة ابی بن کعب
از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که جماعتی که سوره زخرف را در دنیا تلاوت
کرده باشند در روز قیامت بایشان ندا کنند که یا عباد لا خوف علیکم الیوم ولا انتم
تحزنون ادخلوا الجنة بغیر حساب وابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده
هر که در تلاوت این سوره مداومت نماید خدا تعالی او را در لحد از هوام زمین و فشار
قبر ایمن گرداند تا روز محشر و چون محشور شود این سورت بصورتی زیبا بیاید و او را بفرمان
خدای در بهشت در آرد بدانکه حق تعالی چون ختم سوره حمعسق کردند بذکر قرآن و وحی و در
افتتاح است درین سوره نیز این مضمون را مرعی داشته میفرمود که

سورة الزخرف

بسم الله الرحمن الرحیم

حٰمٓ ۝ وَالْکِتَابِ الْمُبِینِ ۝ سوگند باسمای حسنی که مبادی آنها باین دو حروف
مطرز باشد و بقرآن روشن و هویدا از حیثیت وضوح معانی آن بکافه انام یا باعتبار حجج و
دلالة از نزول آن از نزد ملک علام و یا روشن کننده احکام اسلام و آشکارا سازنده
قواعد حلال و حرام جواب قسم اینکه اِنَّا جَعَلْنَاهُ بدرستی که ما گردانیدیم این کتاب را قُرْاٰنًا
عَرَبِیًّا قرآنی بلغت عرب لَعَلَّکُمْ تا شاید که شما که اهل عربید تَعْقِلُوْنَ ۝ دریابید آنرا و بغور
معانی آن رسید و بران منتفع شوید یا بسبب وفور آثار فصاحت و کثرت اطوار بلاغت
و جزالت آن بصحت نبوت پیغمبر ما عالم گردید وَاِنَّهُ و بدرستی که قرآن فِیْ اُمِّ الْکِتَابِ
لَدَیْنَا در اصل همه کتابها که نزدیک ماست یعنی در لوح محفوظ که منتسخ جمیع کتب منزل است
و محفوظ از تغیر و تبدیل لَعَلِیٌّ هر آینه بزرگوار است و عالی مرتبه از روی اعجاز و فرط فصاحت
و جزالت یا از حیثیت منسوخیت کتب سابقه بآن و یا بوجوب ادامت عمل بآن تا روز قیامت حَکِیْمٌ ۝

محکم کرده شده از تطرق و تناقص و طریان نسخ یا خداوند حکمت بالغه و مظهر حق و ثواب
و بعد از ان بر سبیل انکار خطاب میفرماید با اهل جحود و انکار و میگوید که اَفَنَضْرِبُ عَنْکُمُ
الذِّکْرَ صَفْحًا این عطف است بر جمله محذوفه و تقدیر کلام اینست که انهملکم فنضرب و نصب صفحا
یا بر مصدر بر است بر غیر لفظ فعل و یا بر علیت یا بر حالیت و یا بر ظرفیت یعنی آیا وا گذاریم
شما را پس باز زنیم یعنی باز داریم و دور گردانیم از شما قرآن را باز داشتنی یا معزول سازیم
شما را از انزال قرآن و الزام حجت بجهت اعراض کردن شما از ان یا در حالتی که شما اعراض کنند گانید
از ان یا آیا دور کنیم شما را از قرآن در یک جانب اَنْ کُنْتُمْ بجهت آنکه هستید قَوْمًا مُسْرِفِیْنَ
گروهی از حد بیرون رفتگان در وادی غوایت و ضلالت یعنی اینکه شما در تکذیب قرآن
افزایند و بجهت عناد و انکار آن نمائید ما از انزال آن باز نخواهیم آمد تا بر شما الزام حجت
نمائیم پس بجهت تسلیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم از استهزای قوم خود میفرماید که
وَکَمْ اَرْسَلْنَا مِنْ نَبِیٍّ و بسا که فرستادیم از جنس پیغمبران فِی الْاَوَّلِیْنَ ۝ در میان
پیشینیان که بسمت اسراف و اشتراک متسم بودند و بفرط عبادت کفر و جهالت و عناد متصف
و با وجود این اصرار و عناد و انکار ایشان مانع ما نشد در ارسال رسل بلکه بجهت الزام حجت
بر ایشان مکرر پیغمبر فرستادیم وَمَا یَاْتِیْهِمْ و نمی آمد بآن معاندان مِنْ نَبِیٍّ هیچ فرستاده
از نزد ما اِلَّا کَانُوْا بِهٖ مگر آنکه بودند ایشان باو یَسْتَهْزِءُوْنَ ۝ که استهزا میکردند
چنانچه معاندان قریش نسبت بتو میکنند فَاَهْلَکْنَآ پس هلاک کردیم بسبب استهزا
و سخریت گروهی را که اَشَدَّ مِنْهُمْ سخت تر ازین مسرفان بودند بَطْشًا از روی قوت و توانائی
یعنی جماعتی که در قوت و شوکت از مسرفان بزمان تو در پیش بودند ایشان را هلاک کردیم و
شدت و شوکت ایشان ما را از تعذیب عاجز نساخت پس مسرفان عهد تو بطریق اولی ما را

عاجز نتوانند ساخت و چون حال برین منوال است پس باید که ایشان به نخوت و قوت خود
مغرور نشوند وَمَضَىٰ و گذشت در مواضع متعدده از قرآن مَثَلُ الْأَوَّلِينَ قصه پیشینیان
و بجز غریب و عجیب ایشان که با پیغمبر خود چه عمل کردند و ما ایشان را بچه نوع عذاب معذب کردیم
این آیت وعده حضرت رسالت است باعانت و نصرت و وعید اعادی بنکال و عقوبت
پس بسبیل الزام حجت بر مشرکان میفرماید که وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی مشرکان عرب را
مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که آفرید آسمانها و زمینها را و ابداع و اختراع آنها نمود
لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند بر وجه اعتراف و اذعان که خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ آفریده است آنها را
خدائی که غالب است بر همه چیزها بر وجهی که هیچ چیز او را مغلوب نسازد نه در ایجاد مکونات و نه در غیر آن
الْعَلِيمُ دانا بمصالح خلق اشیا بر وجه انتظام و انصاف آیت مخبر است بر نهایت جهالت
و ضلالت ایشان چه با وجود آنکه مقرند بآنکه خالق جمیع اشیا او سبحانه است ترک عبادت او
نموده بعبادت اوثان و اصنام که عاجز مطلق اند از تکلیف مینمایند آنکه بجهت مدعیات
و مکونات است پس بجهت زیادتی حجت بر ایشان میفرماید که الَّذِي جَعَلَ آن خدائی که خالق
جمیع مبدعات که گردانیده است لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا بساطی گسترده تا مستقر
شما باشد وَجَعَلَ لَكُمْ و بیافرید و پیدا کرد برای شما فِيهَا سُبُلًا در زمین راهها که
سلوک مینمائید در ان لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا شاید که شما راه یابید بطریق بلادی که
مقصد شماست یا مهتدی شوید بحکمت صانع بواسطه نظر کردن در ان وَالَّذِي نَزَّلَ
و او آن خدائیست که فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مَاءً بِقَدَرٍ آبی باندازه
حاجت بر وفق مصلحت بلاد و عباد نه بر وجه افراط که سبب غرق باشد چون طوفان نوح عم
و نه بر طریق تفریط که مزارع را کافی نباشد این کلام دالست بر آنکه این فعل قادر مختار است

نه فاعل

نه فاعل موجب پس بجهت تصریح بر اختصاص ایجاد بخود از غیبت بتکلم التفات نموده
میفرماید که بعد از انزال باران فَأَنْشَرْنَا بِهِ پس زنده گردانیم بآن بَلْدَةً مَيْتًا جایگاه
مرده یعنی زمین خشک شده را باخراج گیاه تذکیر صفت بجهت آنست که بلده بمعنی بلد و مکان است
كَذَٰلِكَ همچنانکه ما زمین مرده را زنده ساختیم با نباتات همچنین تُخْرَجُونَ بیرون آورده
خواهید شد از قبور در وقت نشور پس از زنده شدن وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ
و دیگر خدای بحق آنکس است که بیافرید اصناف مخلوقات را كُلَّهَا همه آن از حیوانات و نباتات
و جمادات ازواج در حیوانات عبارت از ذکور و اناث است و در نباتات و جمادات انواع
متضاده چون ترش و شیرین و تلخ و شور و تر و خشک و غیر آن مثل آسمان و زمین و بهشت
و دوزخ و شمس و قمر و غیر آن وَجَعَلَ لَكُمْ و پیدا کرد برای شما مِنَ الْفُلْكِ از کشتیها وَالْأَنْعَامِ
و از چهارپایان مَا تَرْكَبُونَ آنچه سوار شوید بران در بر و بحر لِتَسْتَوُوا تا راست شوید
عَلَىٰ ظُهُورِهِ بر پشتهای آن مرکوب از کشتی و حیوانات ثُمَّ تَذْكُرُوا پس یاد کنید
نِعْمَةَ رَبِّكُمْ نعمت پروردگار خود را إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ چون راست شوید بران یعنی
اعتراف کنید بآن نعمت و استعظام آن نموده بتحمید آن مشغول شوید وَتَقُولُوا و بگوئید
سُبْحَانَ پاکست از مشابهت و مماثلت مخلوقات الَّذِي سَخَّرَ لَنَا آن خدائی که مسخر کرد
از برای ما و رام ساخت هَٰذَا این مرکوب را که کشتی است یا حیوان که بآن قطع مسافت بر و بحر
کنیم وَمَا كُنَّا لَهُ و نبودیم ما این مرکوب را بقوت خود مُقْرِنِينَ طاقت داشتگان بر فرمان
بردار گردانیدن و ضبط نمودن و چون دابه خالی از شموس و عثور و کشتی از انکسار و قصور
و آن مظان اسباب هلاکت راکب است ازین جهت حق سبحانه تنبیه مینماید او را از روی هلاکت
و میفرماید که راکب باید که از تحمید و تسبیح مستعد موت شده باین مقال مترنم شود که وَإِنَّا

الی ربّنا و بدرستی که ما در عاقبت کار بسوی پروردکار خود لمنقلبون هر آینه
یاد کرده‌اند کانیم بمرکب جنازه که آخرین مرکب دنیاست و بعضی در وجه اتصال این کلام بما قبل
اینچنین کفته‌اند که رکوب از جهت تنقل است و تنقله عظمی انتقال ست بسوی ملک متعال نزد
انقضای آجال پس ذکر آن در اثنای این حال بجهت امر خیر کاست میان اوّل و ثانی که مطلق
انتقال ست و از امیر المومنین صلوات الله علیه و آله مرویست که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم
پا در رکاب نهادی کفتی الحمد لله علی کل نعمة سبحان الذی خلق الازواج کلّها و جعل لکم
من الفلک والانعام ما ترکبون تا بقوله انّا الی ربّنا لمنقلبون پس سه تکبیر بکفتی و بر بالای
چار پایه راست بنشستی و مسلم در صحیح خود از عمر روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم هر کاه که
قصد سفر میکرد سه بار تکبیر میکفت پس بتلاوت سبحان الذی سخر لنا هذا تا آخر آیه اشتغال مینمود
و این دعا میخواند که اللهم انّا نسئلک فی سفرنا هذا البر والتقوی و العمل بما تحب و ترضی اللهم
هون علینا سفرنا واطو عنا بعده اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل اللهم انّا نعوذ بک
من وعثاء السفر وکآبة المنقلب وسوء المنظر فی الاهل والمال و در حین معاودت از سفر
بعد از آیه مذکوره که میفرماید که آئبون تائبون لربنا حامدون و عیاس از امام جعفر صادق صلوات الله
علیه روایت کرده که ذکر نعمت که در قرآن امر بآن واقع شده آنست که بنده بکوید الحمد لله الذی
بالاسلام و علمنا القرآن و منّ علینا بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از آن آیه سبحان الذی
سخر لنا تلاوت کند و در بعضی روایت آمده که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پای مبارک در رکاب
مینهاد میکفت بسم الله و چون راست می ایستاد میفرمود الحمد لله الذی علی کل حال سبحان الذی
سخر لنا هذا الی آخره و کویند که چون بکشتی می نشست و سفر میفرمود میکفت بسم الله مجریها
و مرسیها انّ ربی لغفور رحیم و در کشاف آورده که حسین بن علی صلوات الله علیه و آله کسی را دید

بر مرکبی

بر مرکبی نشسته بی تامل آیه سبحان الذی سخر لنا تا آخر بخواند فرمود که آیا شما را بدین امر
نموده اند کفت یابن رسول الله پس بچه ماموریم نزد این حال چه چیزست فرمود که آن تذکر
نعمت ربکم آنکه یاد کنید نعمت پروردکار خود را در سواری و بعد از آن بیان تعداد نعمت
سر رشته کلام را بذکر احوال کفار کشیده میفرماید که وجعلوا له من عباده جزءا
این متصل ست بآیه ولئن سالتهم یعنی اکر پرسی از اهل عناد و جدال که خالق آسمان و زمین
کیست ایشان معترف شوند باو سبحانه و بخالقیت او اقرار نمایند و با وجود این حال بکردانند
یعنی حکم کنند از برای او سبحانه از بندکان او پاره ازو یعنی کویند که فرشتکان دختران اویند
و چون در میان عرب شایع ست که الولد بضعة من والده و جزء له پس تسمیه جزء بولد
باین اعتبارست که از غایت جهالت کفارست که بعد از اقرار بخالقیت و غالبیت واز برای او
اثبات ولد میکنند و نمیدانند که ولادت از صفات اجسام ست و او خالق همه جسمها پس چکونه نسبت
اولاد باو توان داد ان الانسان بدرستی که آدمی یعنی اکثر ایشان که کفارند لکفور
مبین هر آینه بغایت ناسپاسی ست آشکارا چه نسبت ولد باو کفرست و کفر اصل همه کفران
ام اتخذ معنی همزه انکار و تعجب از حال ایشانست از حیثیت آنکه اقتناع به نسبت ولد نموده
حسن و انفس اولاد که اناث اند باو اسناد میکنند و معنی که آیا فرا کرفته ست خدای تعالی برای خود
مما یخلق از آنچه می آفریند بنات دختران که در نهایت دنائت و پستی اند واصفیکم
و برکزیده و خاص کردانیده شما را بالبنین به پسران که اشرف و اکمل اند و کدام عاقل
اعتقاد کند که ولد خداوند انقص و ادنی باشد از ولد بنده و جهت انقصیت بنات ست
که انقص اشیا اند نزد ایشان چنانکه میفرماید که واذا بشر احدهم و چون خبر داده شود
یکی از مشرکان که نسبت بنات باو سبحانه میدهند چون قوم بنی ملیح بما ضرب للرحمن

بجنسی که کراهیده‌اند از برای خدای بخشاینده مَثَلاً شبه و مانند یعنی بناتی که اسناد آنها بخدا
میکنند وان مستلزم وصفیت او سبحانه است بمثل و شبه چه ناچار است ولد از جنس والد
و مشابه او مراد آنست که ایشان این جنس را نسبت بخدا میدهند و حال آنکه چون یکی از ایشان را
کویند که ترا دختری متولد شده او مغموم شود ظَلَّ وَجْهُهُ و بکردد روی مُسْوَدًّا سیاه شده
از غم و اندوه و محنت وَهُوَ كَظِيمٌ در حالتی که او پرست از خشم و اندوه یعنی غم و غصه
بدل فرو میخورد و بجهت عدم قدرت بر انتقام هرگاه که نسبت دختر باو باین مرتبه است پس چگونه
و بچه وجه آنرا بخدا تجویز می نمایند و جه تعریف بذین بجمانست که در یهب لمن یشاء الذکور
مذکور شد و چون عرب همیشه بشجاعت و فصاحت فخر کردندی و در غلبیت حجت بر خصوم
افتخار نمودندی که کسی متصف باین نبودی و در زینت و تقویت بسر بردی همچنانکه صفات
دختران عروسی است که با زینت تمام بحجله نشینند نزد ایشان منکوب و مخذول بودی
ازین جهت حق سبحانه و تعالی مذمت بنات باین صفات مذمومه میکنند و بجهت این توبیخ
کفار مینماید بنسبت دادن آنها بوی و میفرماید که أَوَمَنْ يُنَشَّأُ آیا میکردانید خدای کسی را
که نشو و نما یابد و بزرگ شود و حفص بتشدید عن الفعل میخواند بصیغه مجهول یعنی آیا فرا میگیرند
کسی را که پرورده شده باشد فِي الْحِلْيَةِ در پیرایه یعنی بزیب و زینت و زر و حریر مانند و نعمت
پرورش یافته باشد وَهُوَ فِي الْخِصَامِ و او در وقت مخاصمه و مجادله و نحو کنار غَيْرُ
مُبِينٍ آشکار اکننده حجت نباشد یعنی در وقت محاجه تقریر حجت نتواند کرد بلکه بجهت
نقصان عقل و ضعف رای تقریر حجت خود کنند از برای خود پس آیا کسی که درین حالت باشد
حق سبحانه او را بفرزندی خود میگیرد از قتاده منقولست که قل ما تکلمت امرأة فارادت
أن يتكلم بحجة الا تكلمت بالحجة عليها کم زنی باشد که تکلم خود را اراده حجت نماید از برای حجت

مگر که آن تکلم بر وی حجت باشد نه از برای او و از ابن زید نقل کرده‌اند که معنی آیه اینست که
آیا می پرستید آنکسی را که پرورده باشد در زیب و زینت و ممکن نباشد او را که بحجت تکلم کند
بلکه عاجز بود از مطلق جواب مراد اصنام اند که تحلیه ایشان بانواع حلی و حلل و بنابر این تقدیر
تذکیر ضمیر هو باعتبار لفظ موصول ست و دیگر بیان فرط جهل ایشان میکنند و میگوید که
وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ و نام نهاده‌اند فرشتگان را که هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَٰنِ
ایشان بندگان خدای بخشاینده‌اند إِنَاثًا دختران یعنی بجهت فرط جهالت ملایکه که
در مواضع قدس بعبادت و طاعت او سبحانه مشغول‌اند دختران نام نهاده‌اند پس بسبیل
تهکم و تجهیل ایشان میفرماید که أَشَهِدُوا آیا حاضر بودند خَلْقَهُمْ در وقت آفریدن
خدای مر ایشان را تا از مشاهده انوثت ایشان خبر دهند چه علم بانوثت بدون این متصور نیست
آنگه تهدید و وعید ایشان می نماید باینکه سَتُكْتَبُ زود باشد که نوشته شود شَهَادَتُهُمْ
کواهی ایشان درین باب وَيُسْأَلُونَ و پرسیده شوند از آن در روز حساب بجهت آن
شهادت کاذبه معاقب شوند بانواع عذاب در بعضی تفاسیر آورده‌اند که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم از ابن ملیح پرسید که شما چه میدانید که ملایکه اناث‌اند گفتند ما
از آبای خود شنیده‌ایم و کواهی میدهیم که ایشان هرگز دروغ نگفته‌اند حق سبحانه و تعالی این آیه
فرستاد که عنقریب شهادت کاذبه ایشان را در نامه عمل ایشان ثبت نمائیم و ایشان را
بجزا و سزای آن رسانیم وَقَالُوا و گفتند بنو ملیح بر سبیل مجادله نه از روی برهان و حجت
لَوْ شَاءَ الرَّحْمَٰنُ اگر خواستی خدای مَا عَبَدْنَاهُمْ نمی پرستیدیم ملایکه را و چون
تعلیق عبادت ملایکه بمشیت او سبحانه مجادله بود نه از روی برهان و حجت از جهت رد قول
ایشان نموده فرموده مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را بِذَٰلِكَ بآنچه میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی

یعنی این سخن نه از سر علم میگویند بلکه اِنْ هُمْ نیستند ایشان درین دعوی اِلَّا یَخْرُصُوْنَ
مگر آنکه افترا کننده آید دلیل است برانکه اهل شرک چیبا نند و چون و کفر بمثابه توامان اند
و چون اثبات مدعا یا بدلیل عقلیست یا نقلی و مدعای بنو ملیح ازین هر دو دلیل عاریست
ازین جهت حق سبحانه بعد از ذکر عدم دلیل عقلی بر مدعای مذکور بیان عدم دلیل نقلی میکند
بدین مدعا و میگوید که اَمْ اٰتَیْنٰهُمْ آیا دادیم ایشانرا کِتٰبًا مِّنْ قَبْلِهٖ کتابی پیش از قرآن
یا پیش از رسول که ناطق بوده باشد بصحت مدعای ایشان فَهُمْ بِهٖ پس ایشان بان کتاب مُسْتَمْسِكُوْنَ
چنگ در زدگان باشند ایشان بدان و احتجاج آرندگان و مقررست که کتابی که مشتمل برین
مدعا باشد هیچکس نیاورده پس ایشان بر مدعای خود نه دلیل عقلی دارند و نه حجت نقلی بَلْ بلکه درین
مدعا معترف بتقلید شده قَالُوْۤا گفتند که اِنَّا وَجَدْنَاۤ اٰبَآءَنَا بدرستی که ما یافته ایم
پدران خودرا عَلٰۤى اُمَّةٍ بر طریقه و ملتی که اقتدا بآن نموده اند و آنرا امام و پیشوای خود ساخته
وَاِنَّا عَلٰۤى اٰثٰرِهِمْ و بدرستی که ما بآثار ای ایشان مُّهْتَدُوْنَ ۝ راه یافتگانیم یعنی
درین دعوی تابع پدران خودیم آیه دالست برانکه بنو ملیح مشرک و مجبره و مقلد بودند بجهت تسلیه حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم درین باب میفرماید که وَكَذٰلِكَ و همچنین مَاۤ اَرْسَلْنَا
مِنْ قَبْلِكَ بفرستادیم پیش از تو فِیْ قَرْیَةٍ در دیهی مِّنْ نَّذِيْرٍ هیچ پیغمبری بیم کننده که
ایشانرا بعقوبت الهی تخویف نموده و بتوحید بشارت فرمود اِلَّا قَالَ مگر گفتند مُتْرَفُوْهَاۤ
متنعمان و توانگران آن دیه که کثرت نعمت ایشانرا ببطر و فرح آورده و بجهت مشغولی بشهوات
و ملاهی از مشاق دین خود را بیک کناره کشیده و از تامل و تفکر در دلایل و حجج فارغ البال
شده یعنی بواسطه این در جواب پیغمبر خود گفتند که اِنَّا وَجَدْنَاۤ بدرستی که ما یافته ایم اٰبَآءَنَا
پدران خودرا عَلٰۤى اُمَّةٍ بر دین و کیشی وَّاِنَّا عَلٰۤى اٰثٰرِهِمْ بدرستی که ما بایشان یعنی

باعقاب ایشان مُّقْتَدُوْنَ ۝ اقتدا کنندگانیم بدیشان پس تخصیص مترفین مشعرست
برانکه تنعم و حب بطالت ایشانرا از نظر کردن در دلایل منصرف بتقلید ساخته قٰلَ
بگوای محمد و حفص قال میخواند بصیغه ماضی یعنی آن پیغمبر بعد از استماع این کلام از ایشان
گفت که اَوَلَوْ جِئْتُكُمْ آیا متابعت پدران نادان خود میکنید و اگرچه آورده ام
شمارا بِاَهْدٰى بدینی راست تر و بهدایت نزدیکتر مِمَّا وَجَدْتُّمْ عَلَيْهِ از انچه یافته اید
بران اٰبَآءَكُمْ پدران خودرا ایراد لفظ اهدی بجهت حسن تلطف است در استدعای
ایشان بحق و معنی آنست که اگر ایشان بالفرض آنچه شما دعوی میکنید حق است و موصل
اهتدی من آنچه بشما آورده ام احق و اصوبست بطریق هدایت و رشاد و تبعیت آن اولی
و واجب الفضل ایشان بجهت رسوخ تقلید و فرط عناد و اقناط پیغمبر خود را از نظر کردن
و تفکر نمودن ایشان قَالُوْۤا گفتند در جواب پیغمبر اِنَّا بِمَاۤ اُرْسِلْتُمْ بِهٖ بدرستی که ما
بدانچه فرستاده شده اید بدان ای مدعیان نبوت كٰفِرُوْنَ ۝ ناگروندگانیم فَانْتَقَمْنَا
پس انتقام کشیدیم مِنْهُمْ ازین مقلدان معاند بعذاب استیصال فَانْظُرْ پس در نگر
ای بیننده بدیده بصیرت که كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِيْنَ ۝ سرانجام
کار تکذیب کنندگان این اشارتست بانکه عاقبت محمود مر صدیقان راست که اهل حق اند
و چون حق سبحانه و تعالی مذمت تقلید فرمود و امر کرد باتباع دلیل در عقب قصه ابراهیم
ذکر نمود که تابع حجت بود و موضح محجه و فرمود که وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ و یاد کن ای محمد
چون گفت ابراهیم خلیل علی نبینا علیه السلام بعد از خروج او از غار لِاَبِيْهِ پدر خود را
یعنی عم خود را آذر که در تربیت و شفقت نسبت باو بمنزله پدر او بود وَقَوْمِهٖۤ
و مر گروه خودرا که بعبادت اصنام و کواکب مشغول بودند اِنَّنِيْ بَرَآءٌ بدرستی که من بیزارم

مِمَّا تَعْبُدُونَ ه از آنچه پرستش میکنید از ما پس خالق خود را استثنا کرده فرمود که **إِلَّا الَّذِي** لیکن آنخدائی که **فَطَرَنِي** پیدا کرد و بیافریدمرا **فَإِنَّهُ** پس بدرستی که او **سَيَهْدِينِ** زود باشد که راه راست نماید مرا بتوفیق دادن در نصب ادله و بدانکه احتمال دارد که متصل باشد بر تقدیر تعمیم ما موله در اولوا العلم و غیر آن و احتمال صفت نیز دارد کاهی که موصوفه باشد و تقدیر کلام اینکه اننی براء من الی تعبدون اغیر الذی فطرنی و تسویق هدایت بجهت آنست که فهو یهدین که در شعرا واقع سیده ست دالست بر هدایت فعلی پس تقدیر جمیع نمیان دلالت خود کرده بر استمرار هدایت در حال و استقبال **وَجَعَلَهَا** و کردانید ابراهیم کلمهٔ توحید را یعنی کلمهٔ طیبه لا اله الا الله یا قول اننی براء مما تعبدون الا الذی فطرنی **كَلِمَةً بَاقِيَةً** کلمهٔ پاینده **فِي عَقِبِهِ** در عقب خود یعنی در میان فرزندان خود و لهذا در میان اولاد او همیشه موحدی بوده و پیوسته صاحب دعوتی در میان ایشان مردم را بر دین اسلام ترغیب می نمود و از امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که مراد بکلمهٔ باقیه که ابراهیم در میان اعقاب خود کذاشته امامت تا روز قیامت امامت در میان اولاد او باقی خواهد بود لهذا از سدی منقولست که مراد بعقب آنحضرت آل محمد اند صلی الله علیهم اجمعین و کویند ضمیر جعل راجع باو سبحانه است یعنی حق تعالی کلمه را در نسل ابراهیم باقی کذاشت **لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ** ه تا شاید که بعضی اولاد او رجوع نمایند به پدر خود در توحید و اخلاص و تبرای از شرک یا آنکه بسبب دعوت اولاد موحد کفار را باز کردانند از شرک و بدین اسلام میل نمایند و بعد از قصه تعداد نعم خود میکند بر قریش و میکوید که من بسبب کفر و شرک تعجیل عقوبت ایشان نکردم **بَلْ مَتَّعْتُ** بلکه برخورداری دادم **هَؤُلَاءِ** آن کروه را **وَآبَاءَهُمْ** و پدران ایشانرا بطول اعمار و طول پنهان **حَتَّى جَاءَهُمُ**

الْحَقُّ تا زمانی که آمد بدیشان سخن راست و درست که کلمهٔ توحید است یا قرآن **وَرَسُولٌ مُبِينٌ** ه و پیغمبران آشکارا بمعجزات باهره یا بیان کننده توحید بآیات بینه **وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ** و هنکامی که آمد بدیشان سخن حق بجهت تنبیه ایشان از خواب غفلت و جهالت اذعان بآن ننمودند و بوظایف شکر کذاری آن اقدام ننمودند بلکه انکار و جحود را زیاده کردند **قَالُوا هَذَا** کفتند اینکه محمد بما آورده یعنی قرآن **سِحْرٌ** جادو است **وَإِنَّا بِهِ** و بدرستی که ما بآن **كَافِرُونَ** ه ناکرویدکانیم و نمیدانیم که آن از نزد خدا باشد پس استخفاف آن کردند و با رسول آغاز مکابره و معانده نمودند و در کفر خود افزودند **وَقَالُوا** و کفتند **لَوْلَا نُزِّلَ** چرا فرستاده نشد **هَذَا الْقُرْآنُ** این قرآن بر تقدیر آنکه از پیش خداست **عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ** بر مردی که یکی از این دو دیه است یعنی مکه و طایف **عَظِيمٍ** بزرک قدر باشد یعنی صاحب مال و منال و خدم و حشم چون ولید مغیره یا عتبه بن ربیعه یا اخنس بن شریق که از مکه اند یا عروه بن مسعود ثقفی یا کنانه بن عبد یا لیل که از طایف اند غرض کفار ازین کفتار آن بود که چون رسالت منصبی جلیل القدر است و عظیم المرتبه است می بایست که نامزد مردی می بود که از حیثیت جمیع زخارف دنیویه و نفاذ حکم و وفور خیل و حشم سرآمد همه کس باشد و ندانستند که منصب رسالت شایستهٔ شخصی است که متجلی بفضایل روحانی باشد و متجلی بانوار کمال قدسی و متخلی از رذایل نفسانی نه صاحب حشمی که جامع مقامات سیئه باشد و متجلی از اخلاق سیئه و لهذا حق سبحانه انکار قول ایشان نموده فرموده که **أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ** آیا ایشان بخش میکنند رحمت پروردکار ترا که نبوتست یعنی آنست که مفاتیح رسالت در قبضهٔ اقتدار ایشان باشد تا بهر که اراده نمایند فتح باب نبوت کنند **نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ** ما بخش کردیم در میان ایشان **مَعِيشَتَهُمْ** چیزی را که سبب زندکانی ایشان است

درارزاق فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا و ایشان از تدبیر و تعیین آن عاجز
مطلق اند و هرگاه ایشان از تدبیر قسمت ارزاق عاجز باشند با آنکه آن مخصوص بمصالح
دنیویهٔ ایشانست پس چگونه در امر رسالت اعلی مراتب انسانیه ست تصرف نمایند
و آنرا بمشیت خود معلق سازند و نیز بجهت تاکید قول مذکور میگوید که وَرَفَعْنَا و برداشتیم
بَعْضَهُمْ برخی از ایشانرا یعنی آدمیانرا فَوْقَ بَعْضٍ بر بالای برخی دیگر دَرَجَاتٍ درجها
از روزی تا آنکه یکی بسبب بسط ارزاق مشعوفست و دیگری بجهت قبض آن ملهوف
و یکی بحریه خرسندست و دیگری ببندگی دربند و شخصی بزور بازوی خود مغرور و دیگری
بضعف و ناتوانی خود ملول و نفور و این رفع در خفض و قبض و بسط لِيَتَّخِذَ
بَعْضُهُمْ بَعْضًا بجهت آنست که فرا گیرند برخی آدمیان برخی دیگر را سُخْرِيًّا مسخر سازنده
و رام کننده در عمل یعنی تا یکدیگر را کار فرمایند باین وجه که یکی بمال معاون دیگری شود و دیگری
باعمال مساعده دیگری نماید و بسبب آن مهمات همه ایشان ساخته شود و معاش ایشان پرداخته
گردد و موجب ایتلاف و استیناس همهٔ ایشان شود و بسبب انتظام قوام عالم گردد و شبهه
نیست در آنکه تفویض امور رفع و خفض و قبض و بسط بندگان مظان خللهاست در عالم
و وقوع مهالک و مفاسد در میان بنی آدم و هرگاه بسبب تفویض قرب معیشت دنیویه بندگان
عواقب امور ایشان هلاکت و افراد و فساد کشد پس چگونه امر نبوت که رحمت و رافت عظمی است
و واسطهٔ حیازهٔ حظوظ عقبی است در قبضهٔ تصرف ایشان تواند بود وَرَحْمَتُ رَبِّكَ
و بخشش پروردگار تو یعنی نعمت نبوت و آنچه تابع آنست از فوز و نجات و وصول
بروضات جنات خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ بهترست از آنچه جمع کنند کافران از حطام
این جهان و آنرا سرمایهٔ بزرگی خود میدانند اخبار مینماید از اموال این جهان و قلت مقدار

آن و نزد او میفرماید که وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ و اگر نه کراهت بودی که گشتندی
آدمیان أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه مجتمع بر اختیار کفر بر ایمان و اختیار حب دنیا
و حرص آن بر آنجهان لَجَعَلْنَا هر آینه گردانیم لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ برای کسی که کفر میکردد
بخدای تعالی لِبُيُوتِهِمْ مر خانهای ایشانرا و این بدل اشتمال ست از لمن یکفر یعنی
میگردانیدیم خانهای کافرانرا سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ سقفهای از نقره وَمَعَارِجَ و نردبانها
که بآن عَلَيْهَا بر بالای خانها يَظْهَرُونَ برآیند و خود را ظاهر سازند وَلِبُيُوتِهِمْ
مر خانهای ایشانرا أَبْوَابًا درهای وَسُرُرًا عَلَيْهَا و تختها که بران يَتَّكِئُونَ
تکیه کنند همه از نقره یعنی چون که دنیا در پیش ما قدری و قیمتی ندارد پس اگر نه کراهت آن
بودی که مردم بر طلب دنیا جمع شدندی و طباع ایشان بر محبت آن مشغول شدندی
و از عبادت و فرمانبرداری باز ایستادندی و میل بکفر و ناسپاسی کردندی من سقف
خانها و سراها و درهای خانها و تختهای کافرانرا همه از نقره کردمی وَزُخْرُفًا
و طلا ساختمی یعنی اصل آن از نقرهٔ سفید و زخرف آن از زر سرخ و این عطف است
بر محل من فضة کا بی بمعنی ذهب با عطف بر سقفا اگر بمعنی زینت باشد یعنی
هر آینه میگردانیدیم مر خانهای ایشانرا مزین و منقش بزینت و زیب و میتواند بود که
تقدیر اینچنین باشد که وَجَعَلْنَا لَهُمْ مَعَ ذٰلِكَ ذَهَبًا یعنی میگردانیدیم از برای کفار
با وجود آنچه مذکور شد از زیب و زینت و انواع آرایش تا دران تصرف کردندی
و ازان تمتع گرفتندی و چنان میکردیم که همه امور مذکوره را از طلا ساختندی و در معنی این آیت
حدیث مشهور لو وزنت الدنیا عند الله جناح بعوضة ما سقى الكافر منها شربة ماء
اگر دنیا مقدار پر پشه قدری میداشت هرگز یک شربت آب بکافران ندادندی آیه دالست

برلطف الهی بر بندگان و بدانکه او سبحانه متصدی احری نمیشود که موجب مفسده باشد

و مودی بکفر پس بطریق اولی که او فاعل کفر و مرید آن نباشد پس در تحقیر حطام دنیا

و توقیر نعم عقبی میکند و میکوید که وَإِن كُلُّ ذَٰلِكَ ونیست همه آنچه مذکور شد لَمَّا مَتَاعُ

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مگر برخورداری زندگانی این سرای که در صدد زوال و فناست وَالْآخِرَةُ

و نعمت آخرت یعنی بهشت جاودانی عِندَ رَبِّكَ که نزد پروردگار تست لِلْمُتَّقِينَ

مر پرهیزکاران راست که از الواث شرک و دنایس معاصی احتراض فرموده اند یا از مستلذات

دنیا روی برتافته و بالکلیه متوجه عقبی شده و بعد از ذکر وعد متقیان در وعید کافران میفرماید

و میکوید که وَمَن يَعْشُ و هر که خود را بر کوری دارد عَن ذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ از یاد کردن خدای که

متصف بصفت رحمت است و از ان تجاهل نماید با آنکه عارف باشد بحقیقت آن یعنی هر که چشم

بپوشد یعنی اعراض نماید از نظر کردن در حجج بینه و آیات باهره نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا تقدیر

کنیم از برای او دیوی را یعنی وی را بجهت آن تغافل و تجاهل بحال خود باز گذاریم و نظر الطاف

از و باز گیریم پس نزد این حال شیطان برو استیلا یابد فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ پس آن شیطان

مر او را همنشین و مصاحب شود و برو استیلا یابد و پیوسته با غوا و اضلال و وسوسه او

مشغول شود شرط و جزای آیه در حکم این دو آیه است که جحدوا بها و استیقنتها انفسهم

کذلك نولی بعض الظالمین بعضا آورده اند که یکی از زهاد حکایت کند که با یکی از مومنان

جن دوستی داشتم وقتی در مسجد نشسته بودم آن جن با من گفت که این مردم را چگونه می بینی

گفتم بعضی را در خواب و بعضی را در جواب گفت آنچه بر سرهای ایشانست می بینی گفتم نه چشمهای

مرا جلا داد دیدم که بر سر هر یکی غرابی نشسته بعضی را بالها بچشم فرو گذاشته و بعضی را گاهی بالها فرو

میگذارد و گاهی بر میدارد و گفتم این چیست گفت اینها شیاطین اند که بر سرهای ایشان نشسته اند

الصف

و در هر یکی بقدر غفلت وی استیلا یافته پس این آیت تلاوت نمود که وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ

الرَّحْمَٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ و چون عاشی و شیطان درین مقام اسم جنس اند از جهت

ارجاع ضمیر بآنها گاهی بصورت افراد واقع شده و گاهی بصورت جمع کما قال جل ذکره وَإِنَّهُمْ

و بدرستی که آن دیوان لَيَصُدُّونَهُمْ هر آینه باز میدارند اهل عشا و کوری را عَنِ السَّبِيلِ از راه حق

وَيَحْسَبُونَ و می پندارند که آن عاشیان أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ که ایشان راه یافتگان اند یا گمان

میبرند که دیوان از اهل هدایت اند و بجهت آن گمان فاسد عیشه تابع قرین خود باشند حَتَّىٰ إِذَا

جَاءَنَا تا وقتی که بیایند هر دو یعنی عاشی و شیطان او بموقف حساب ما که عرصه محشر ست

و حفص جاء نا میخوانند بصیغه واحد یعنی بیاید آن عاشی و اینکه در خبر آمده که عاشی و قرین او را

در یک سلسله بحشر آرند و بدوزخ افکنند موید قرائت اول ست و از قتاده نیز مرویست که

شیطانی که در دنیا قرین هر که بوده باشد در آخرت نیز ملازم او باشد تا که او را بدوزخ برد

همچنانکه بنده مومن که فرشته که موکل او بوده باشد از و مفارقت نکند تا که او را بهشت

برد و نزد بعضی مراد باین شیاطین شیاطین انس اند که روسای کفارند و مضل و مغوی

ایشان و علی کلا التقدیرین چون عاشی و قرین او بعرصه محشر حاضر شوند قَالَ گوید یعنی گوید

عاشی با قرین خود يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ ای کاشکی بودی میان من و تو بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ

دوری میان مشرق و مغرب یعنی کاشکی بعد مسافت میان من و تو مانند مسافتی بودی

که میان مشرق و مغرب ست تا هرگز ترا ندیدمی و بتو معترف نشدمی و گویند که مشرقین

بر معنی تغلیب است بلکه مراد از ان مشرق شتاست و بینهما بعدی بسیارست حاصل که

عاشی چون دران روز علم باضلال و اغوای قرین خود پیدا کرده باشد گوید کاشکی من هرگز

ترا ندیدمی و با تو نمی بودم فَبِئْسَ الْقَرِينُ پس بد همنشینی تو در اثنای این تمنا گذشته

بزمان خدا تعالی بعاشیان خطاب کند وَلَن يَنفَعَكُمُ الْيَوْمَ وسود ندهد شما را
امروز این تمنا إِذ ظَّلَمْتُمْ این بدل یوم است یعنی هرگز نفع ندهد این تمنا چون که بشما
واضح شد که شما ستم کرده اید بر نفسهای خود وعدم نفع تمنا بشما أَنَّكُمْ بجهت آنست که شما هستید
فِي الْعَذَابِ در عذاب دوزخ مُشْتَرِكُونَ ۝ انباز اید در سبب عذاب شریک یکدیگر بودید
وبعضی گفته اند که أَنَّكُمْ مرفوع المحل است برفاعلیت یعنی نفع ندهد شما را امروز اینکه انباز اید
یعنی اشتراک شما در عذاب سبب تخفیف عذاب از هیچکدام نمیشود بلکه با وجود اشتراک هر یک
از شما فوق طاقت خود بعذاب مبتلا اید بخلاف آنکه در دنیا باشتراک یکدیگر در امور صعبه
منتفع میشدید وبتعاون یکدیگر در تحمّل اعبا نفع می یافتید وگویند که معنی آنست که اشتراک
شما در عذاب موجب تسلی شما نمیشود واگرچه جبلت انسانی از وقوع محنت بر عدد خود تسلی
می یابد آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بایمان قوم خود بسیار راغب بود
وهرچند ایشان را بر دین اسلام بیشتر دعوت میفرمود عناد وانکار ایشان افزون تر میشد واز این جهت
تعب بسیار وملال بیشمار بآنحضرت میرسید حق سبحانه وتعالی آیه فرستاد که أَفَأَنتَ آیا تو
ای محمد تُسْمِعُ الصُّمَّ میشنوانی کران را أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ یا راه می نمائی کوران را وَمَن كَانَ
وآنکه باشد فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۝ در گمراهی هویدا وپیدا یعنی نمیتوانی که بشنوانی سخن حق را
یا بنمائی طریق هدایت را بآنانی که گوش هوش ایشان از شنیدن سخن حق کر است ودیدهٔ دل
ایشان از ادراک راه حق تیره وبی نور وقادر نیستی بر هدایت جماعتی که ضلالت وغوایت ایشان
در کمال ظهور باشد بر وجهی که آن بر هیچ عاقلی پوشیده وپنهان نباشد وعطف ضلالت
بر اعمی بجهت تغایر وصفین است وتنبیه بر تمکین ایشان در ضلالت وغوایت خلاصهٔ کلام آنست که
چون تو قدرت نداری بر آنکه بطریق اجبار واکراه ایشان را بدین اسلام در آری پس بر ابلاغ

اقتصار

اقتصار نمائی وتعب بسیار بخاطر عاطر خود راه مده که ایشان مستوجب عقوبت وهلاک اند
فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ پس اگر ببریم ترا باجوار رحمت خود پیش از آنکه تو انتقام از ایشان کشی
فَإِنَّا مِنْهُم پس بدرستی که ما از ایشان مُّنتَقِمُونَ ۝ انتقام کشنده ایم بعذاب ونکال در دنیا
وعقبی وبباید دانست وبباید که ما زایده موکده بمنزله لام قسمست در استجلاب نون موکده
وفایده تاکید مبالغه است در تصدیق قول مذکور وقوله أَوْ نُرِيَنَّكَ عطف است بر همین
وتقدیر کلام اینکه ان اردنا ان نریك یعنی اگر خواهیم که بنمائیم بتو الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ
آنچه وعده داده باشیم ایشان را از عذاب وعقاب در زمان تو مثل قصهٔ روز بدر فَإِنَّا
عَلَيْهِم پس بدرستی که ما بر عذاب ایشان در حیوة تو مُّقْتَدِرُونَ ۝ توانائیم یعنی بهر حال
ایشان معذب خواهند شد وبچنگال نکال ما گرفتار خواهند گشت یا در حیوة تو یا بعد از وفات تو
مرویست که چون آنحضرت را اخبار کردند از آنچه بعد از او واقع خواهد شد از فتن عظیمه و
ملاحم شدیده اثر اندوه وملال بر جبین مبارک او ظاهر گشت وتا در حیوة بود طلاقت وجه
واثر ضحک از او مشاهده نشد وصاحب طبرسی آورده که جابر بن عبدالله انصاری روایت
کرده که من در حجة الوداع حاضر بودم حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم خطاب باصحاب کرد
وفرمود که لَأَلْفِيَنَّكُمْ تَرْجِعُونَ بَعْدِي كُفَّارًا تَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ
بَعْضٍ باید که من شما را بعد از خود کافر نیابم یعنی باید که پس از من برنگردید وگردن
یکدیگر را بشمشیر نزنید پس فرمود که أَيْمُ اللهِ لَئِنْ فَعَلْتُمُوهَا لَتَعْرِفُنَّنِي فِي الْكَتِيبَةِ
الَّتِي تُضَارِبُكُمْ یعنی سوگند میخورم بخدا که اگر بضرب رقاب یکدیگر مشغول شوید
بیابید مرا در ان لشکری که با شما محاربه کنند پس در پس خود نگاه کرد امیر المومنین علی را
دید گفت یا علی یا علی وبروایتی صد بار نام بزرگوار او را تکرار فرمود جابر گفت

فی الحال دیدم که اثر وحی بر روی مبارک ظاهر گشت و خدا تعالی بر اثر آن این آیه فرستاد که
فَاِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَاِنَّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُوْنَ بعلی بن ابیطالب و آنچه در تفسیر اهل البیت
مذکور ست فانّا منهم منتقمون بعلی موید قول مذکورست و چون کفار ازین تهدید و وعید متنبه
نشدند و عناد را بیشتر کردند حق سبحانه رسول خود را فرمود که چون ایشان با تو درین مقام اند
فَاسْتَمْسِكْ پس چنگ در زن بِالَّذِيْ اُوْحِيَ بآن خبری که وحی کرده شده است اِلَيْكَ
بسوی تو از آیات و احکام و امر و نواهی و ملازم آن باش اِنَّكَ بدرستی که تو عَلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ
بر راه راستی که اصلا اعوجاجی و انحرافی دران راه ندارد وَاِنَّهٗ و بتحقیق که آن وحی یعنی
قرآن لَذِكْرٌ لَكَ هر آینه شرفی و عزتی ست مر ترا وَلِقَوْمِكَ و مر گروه ترا که قریش اند
یا سایر امت وَسَوْفَ تُسْئَلُوْنَ ۝ و زود باشد که پرسیده شوید ای بندگان از قیام نمودن
بحق و از تعظیم کردن احکام آن و بشکر گذاری آن مشغول شدن وَاسْئَلْ و بپرس ای محمد
مَنْ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ از امم کسانی که فرستاده بودیم پیش از تو مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان
خود یعنی از مومنان اهل کتاب که علمای دین ایشان بودند استفسار نمای یا از جمیع امم ایشان
از یهود و نصاری سوال کن که اَجَعَلْنَا آیا گردانیده ایم یعنی فرموده ایم در کتب منزله
ایشان که مِنْ دُوْنِ الرَّحْمٰنِ بجز از خدای آمرزنده مهربان اٰلِهَةً يُّعْبَدُوْنَ ۝
خدایان پرستیده شوند از اوثان و غیر آن تفسیر موافق قول اکثر مفسرانست و موید اینست
آنچه در مصحف عبد الله مسعود نوشته که و اسئل الذین ارسلنا الیهم قبلك رسلنا
و خلاصه کلام آنست که از ایشان بپرس که هیچ امر کرده ایم بعبادت بتان و در هیچ ملتی
از ملل ایشان به پرستش کسی بدون خدای مقرر بوده مراد ازین استشهاد آنست که باجماع
جمیع انبیا بر توحید صاحب کشاف آورده که چون سوال آنحضرت از رسل محالست پس این بر سبیل

مجاز باشد

مجاز باشد نه بر وجه حقیقت و مراد بآن نظر کردن ست در ادیان ایشان آنحضرت را
کافی ست درین معنا نظر کردن در کتاب خدا که متصف باعجاز ست و مصدق گشت
و رسل میداند پس سوال کردند از ایشان نازل منزله سوال انبیا باشد و زهری و سعید
ابن جریر گفته اند که چون در شب معراج رسول صلی الله علیه و آله و سلم را با آسمان بردند
جمیع رسل جمع شدند و در پس آنحضرت نماز کردند حق سبحانه این آیه فرستاد و گفت بپرس
ازین رسولان که پیش از تو فرستاده بودیم که من هیچ کس را امر کرده ام بعبادت خدایانی که
غیر از من باشند و حضرت چونکه اعلم ایشان بود از ایشان سوال نکرد چنانکه در بعضی آثار
آمده که جبرئیل از میکائیل پرسید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از انبیا این سوال کرد
میکائیل فرمود که یقین او از ان کاملتر و ایمان او از ان محکم ترست که این سوال کند پس
درین صورت این امر بر سبیل اباحت باشد نه وجوب و سنت و محمد ابن اسحق روایت کند
از ابو اسحق احمد ابن ثعلبی که امام اصحاب حدیث است و از رؤسای اهل سنت که ابن
عباس و عبد الله مسعود از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که چون
شب معراج مرا با آسمان بردند و انبیا را جمع کردند و من با ایشان بنشستم فرشته آمد که
حضرت عزت میفرماید که ازین پیغمبران بپرس که ایشان را بچه چیز فرستاده اند رسول خدا
خطاب کرد با ایشان که علی ما بعثتم شما بچه چیز مبعوث شده اید گفتند علی ولایتك و ولایت
علی بن ابیطالب ما را بدوستی تو و دوستی علی بن ابیطالب فرستاده اند چه شما مولای
جمیع اهل توحید و مقتدای همه ایشان اوست چون اهل کتاب منت بموسی و عیسی
بودند از جهت بعد از سوال از احوال رسل قصه ایشانرا متصل ساخت بآن فرمود که
وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوْسٰى و گویند که قصه موسی درین مقام بجهت مناقضه این قول است که

لولا نزل هذا القرآن علی رجلٍ من القریتین عظیم استشهاد بدعوت موسی بتوحید
والاخلاص وبعضی دیگر در وجه اتصال گفته اند که چون قبل ازین ذکر حضرت رسالت بود
وتکذیب قوم او پس از جهت تسلیه بطلب قلب آنحضرت حکایت موسی وتکذیب
قوم او میکند ومیگوید که بدرستی که فرستادیم موسی را بِآیَاتِنَا با معجزات خود که علامات
روشن بودند بر صحت نبوت او اِلٰی فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهٖ بسوی فرعون واشراف قوم او
وتخصیص اشراف بذکر با آنکه بغیر ایشان نیز مبعوث بود بجهت تبعیت باعدای
ایشان ست فَقَالَ اِنِّیْ رَسُوْلُ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ ۝ پس گفت موسی بدرستی که من فرستاده
پروردگار عالمیانم فَلَمَّا جَآءَهُمْ بِآيَاتِنَا پس آنهنگام که آورد بر ایشان نشانهای
بیضا چون عصا وید بیضا وطوفان وجراد وقمل وضفادع وغیر آن اِذَا هُمْ آن وقت
ایشان مِنْهَا يَضْحَكُوْنَ ۝ ازان میخندیدند یعنی در اول حال که مشاهده آن کردند بی آنکه
تامل در آن کنند باستهزا وسخریه آن مشغول شدند وبدانکه چون مفاجات که حامل است
در اذا مقدرست وتقدیر کلام اینکه فلما جاءهم بآیاتنا فاذا جاؤا وقت ضحکهم منها
پس اذا مفاجاة در جواب لما واقع نشده باشد وَمَا نُرِيْهِمْ وما ننمودیم ایشان را
بر سبیل ترادف وتعاقب مِنْ آيَةٍ هیچ معجزه که نشان صحت نبوت موسی باشد از طوفان
وجراد وقمل وضفادع ودم وطمس اِلَّا هِيَ مگر آنکه آن اَكْبَرُ مِنْ اُخْتِهَا بزرگتر بود
از مانند آنکه پیش ازو نموده بودیم یعنی مگر آنکه مختص بود بنوعی از اعجاز که بآن اعتبار مفضل
بود بر اخت خود که پیش ازان واقع شده بود در کشاف آورده که مراد آنست که هر یک از آیات
تسع از یکدیگر اکبر بودند در اقصی درجات اعجاز واین اگرچه مستلزم فاضلیت ومفضولیت هر یک
از انهاست اما موجب تناقض نمیشود زیرا که غرض ازین کلام آنست که آیات تسع موصوف

بودند یعنی در فضل وکبر بر وجهی قریب یکدیگر بودند که مردمان در تفضیل هر یک از انها
مختلف الرای بودند یعنی تفضیل آیه طوفان بر جراد میمودند وبعضی بعکس وبرخی ضفادع را
اکبر از غیر آن میدانستند وبعضی آیتی دیگر و علی هذا القیاس پس مراد وصف کل است بکلی از قبیل
رجالا بعضهم افضل من بعض که مراد افضلیت هر یک از انها بر دیگری پس بیان علت ارادت
آیات میکند ومیگوید که وَاَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ وگرفتیم ایشانرا بعذاب قحط وجراد
وضفادع وغیر آن لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ ۝ تا شاید که برگردند یعنی باراده اینکه رجوع کنند
از ملت باطله که موصولست بهاویه وباز آیند بدین حق که مرجات عالیه است ومراد متعلق
اراده او سبحانه بفعل غیر او وست بان از روی اختیار نه بر وجهی اضطرار القصه چون
ایشان دانستند که آن آیات عین عذاب ایشانست در مقام استغاثه در آمده وَقَالُوْا
وگفتند با موسی که يَا اَيُّهَ السَّاحِرُ ای مرد جادو یعنی ای عالم ماهر وذکر آن بصورت
سحر جهت تعظیم بود چه علم سحر پیش از ایشان علمی بزرگ وصفتی پسندیده بود ومیتوانند بود که
تسمیه موسی بساحر باوجود حالت مشاهده عذاب بجهت شدت شکیمت وفرط حماقت
ایشانست یا آنکه چون همیشه موسی را باین نام میخواندند درین وقت نیز بطریق عادت قدیم
گفتند ای ساحر اُدْعُ لَنَا بخوان برای ما رَبَّكَ پروردگار خود را بِمَا عَهِدَ بآنچه عهد کرده است
یعنی بعهدی که او راست عِنْدَكَ بنزدیک تو وآن استجابت دعای تست با کمال ایمان
وطاعت ما منصب نبوت چه هر یک مستلزم اجابت دعاست یا ضامن شدن او برفع عذاب
اکر ما کرمهتدی شود پس در کشف عذاب از ما دعا کن ودر انجا بخوان اِنَّنَا لَمُهْتَدُوْنَ
بدرستی که ما راه یافتکانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود بتو ایمان آریم ودر طریق اهتدا سلوک
نمائیم واین منافات ندارد بتسمیه موسی بساحر بجهت فرط شکیمت وشدت حماقت زیرا که این

وعده و عهد که معلق بشرط کشف عذاب بر سبیل استهزا و سخریه بود و منوی الاخلاف
و معزوم النکث چنانکه میفرماید فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ پس آنهنگام که برداشتیم
و دفع کردیم از ایشان عذاب را بدعای موسی إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ ۝ همانزمان ایشان عهد
بشکستند و از آنچه گفته بودند برگشتند و بنابرین قول صدور لفظ بما عهد از ایشان بر سبیل
استهزا است و یا بر تقدیر حذف جمله فعلیه یعنی بما زعمت انه عهد عندک و تقدیر آن اینست
که فدعا موسی و سالت به ان یکشف عنهم ذلك فلما كشفنا الی الآخره یعنی ایشان حق
سبحانه بعد از آنکه استدعای کشف نمودند موسی دعا کرد و از خدای تعالی طلب کشف عذاب نمود
از ایشان حق سبحانه کشف عذاب کرد از ایشان پس در حینی که عذاب ایشان مرتفع شد نقض عهد
نمودند و چون فرعون اجابت دعای موسی و کشف عذاب مشاهده کرد و ترقی او روز بروز
دید ترسید که مردم از وی برگردند و بموسی بگروند و مملکت و سلطنت او روی بزوال نهد پس
دام تلبیس سترده دانه خداع در و تعبیه کرد باین وجه که قبطیان را در یکجا جمع کرد و بر بلندی
برآمد و عرض عظمت و حشمت و بسط مملکت خود و اظهار مهانت و حقارت موسی نمود
کما قال جل و علا وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ و ندا کرد فرعون بنفس خود فِي قَوْمِهِ در میان
قوم خود و گویند که منادی امر کرد تا در میان قوم بزبان او ندا کند قَالَ گفت بهمه ایشان که
يَا قَوْمِ ای گروه من أَلَيْسَ لِي آیا نیست مرا مُلْكُ مِصْرَ پادشاهی شهر مصر از اسکندریه
تا سرحد شام و روم و چون آب نیل بسیصد و شصت جوی منقسم بود و چهار جوی بزرگ از آن که
نهر الملک و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنفیس میگفتند در میان باغ او از زیر قصرها بدر میرفت
از جهت بعد از فخر کردن بپادشاهی خود افتخار نمود باین جویها و گفت وَهَٰذِهِ الْأَنْهَارُ
آیا نیست این جویهای آب نیل تَجْرِي مِن تَحْتِي در حالتی که میرود در زیر قصرهای من میتواند

ذ تقدیر یا بنابر قول اکثر المفسرین
و زیادتی که فلما کشفنا کلام منقطع است

بود که

بود که هذه مبتدا باشد و انهار صفت آن و تجری خبر آن یعنی جویها جاری میشوند در زیر
قصر من و عطا گفته که من تحتی بمعنی من یدی است یعنی این جویها در تحت تصرف من اند
و بفرمان من میروند أَفَلَا تُبْصِرُونَ ۝ آیا نمی بینید شما عظمت و حشمت مرا و ضعف و فاقت موسی
پس بخبار است که از من ارفع باشد أَمْ أَنَا خَيْرٌ واین ام متصله است و تقدیر کلام اینکه افلا
تبصرون فتعلمون انی خیر منه پس معطوف محذوف گشته و انا خیر در موضع آن واقع شد
و از قبیل انزال سبب در منزل سبب و میتواند بود که ام منقطعه باشد که بمعنی همزه و ذکر آن
بجهت تقریر و نسبت کلام پس صفت معنی آنست که چون بر شما ظاهر است شوکت من و ابهت
و عظمت ملک پس بخبار است که موسی از من ارفع باشد بلکه من بهترم مِّنْ هَٰذَا الَّذِي
ازین کسی که در ملک من هُوَ مَهِينٌ او خوار و بیمقدار است وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ۝ و نزدیک نیست
که روشن سازد سخن را یعنی بجهت بستگی زبان سخن را بوجهی ادا نمیتواند کرد که مفهوم شود
مراد آنست که موسی با آنکه عدد و عدو از و مفقود است و اسباب ملک و سیاست و سلطنت
از و مسلوب و طلاقت لسان و فصاحت بیان که مستلزم کمال رجالت است نیز ندارد پس چگونه
او را رتبه آن باشد که با من لاف برابری زند و دعوی نبوت کند و از بعضی مفسران منقولست
که حق سبحانه در حینی که موسی را پیش فرعون فرستاد عقده از زبان او برداشته بود
چنانکه سوال واحلل عقدة من لسانی و جواب قد اوتیت سولك یا موسی مخبر است
بران پس مراد فرعون ازین قول اخبار بود از لکنتی که پیش ازین داشت و گویند که قوم
فرعون موسی را پیش از رسالت برین وجه دیده و دانسته بودند و از رفع عقده خبر نداشتند
و فرعون ازین معنی با خبر بود از جهت ذکر عقده را سبب تنفیر ایشان کرد انید از وی و از
روی اهانت و اظهار اینمعنی نمود بر ایشان و جبائی گفته که بعد از رفع لکنت اندک ثقلی از آن

باقی مانده بود از بهجت فرعون او را باین سرزنش نمود و چون رسم آن زمان چنان بود که
هرکرا پیشوای خود میکردانیدند دستوانهای طلا در دست او میکردند و طوق زر در کردن او
قلاده میساختند از ین سبب فرعون بعد از اظهار شوکت و حشمت خود و وصف موسی بمذلت
وحقارت وقلت اعضاد و انصار با قوم خود کفت که اکر موسی راست میکوید که از نزد خدای تع
بسیادت و ریاست قوم نامزد شده فَلَوْ لَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ پس چرا افکنده نشده برو أَسْوِرَةٌ
مِنْ ذَهَبٍ دستوانها از زر و سیم یعنی چرا خدا او را دستوانهٔ زرین نداد أَوْ جَاءَ یا چرا نیامده
مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ با او فرشتکان مُقْتَرِنِينَ ه درحالتی که پیوستکان باشند پس چکونه
جایز باشند باو برای اعانت او چه هر پادشاهی که ایلچی بجای میفرستد جمعی را از خواص خدم خود
بخدمت او نامزد میکند تا محمد و معاون او مصدق او باشند پس چکونه جایز باشد که خدا تعالی
مرد درویش را بی یار و مددکار برسالت فرستد فَاسْتَخَفَّ پس سبک عقل یافت فرعون
باین مقدمات واهیه و تسویلات رکیکه و تخیلات فاسده قَوْمَهُ کروه خود را در اطاعت خود
یا طلب خفت و لینت کردار از ایشان در مطاوعت کردن و منقاد شدن بامر فَأَطَاعُوهُ
پس فرمان بردند او را از متابعت موسی بالکلیه روی برتافتند إِنَّهُمْ كَانُوا
بدرستی که ایشان یعنی قبطیان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ ه کروه بیرون رفتکان از دایره
عبودیت خدای و فرمان برداری او بلکه خارج از طریق عقل که بسبب مال فانی فرعون را
بر موسی ترجیح دادند و تبعیت او اختیار کردند فَلَمَّا آسَفُونَا پس آنهنکام که بسیار
غضبناک و خشمناک ساختند ما را با فرط نمودن در عناد و عصیان و اسراف کردن در مکابره
و طغیان انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ کینه کشیدیم از ایشان از برای اولیای خود مراد بغضب و رضای
اراده تعذیب مجانست و اثابت مطیعان و بعضی کفته اند که چون اسف بمعنی حزن است

وآن بر خدای جایز نیست پس مراد با سفونا استوار سلنا است حذف مضاف یعنی
چون خشمناک ساختند رسولان ما را ما انتقام کشیدیم از ایشان فَأَغْرَقْنَاهُمْ
أَجْمَعِينَ ه پس غرق ساختیم همه ایشان را در دریا فَجَعَلْنَاهُمْ پس کردانیدیم ایشان را
سَلَفًا قدوه کافران که بعد از ایشان بوجود آیند یعنی ایشان را پیشرو مشرکان آینده
کردانیدیم تا اقتدا بایشان کنند در استحقاق مثل عقاب ایشان قتاده کفته که مراد آنست
که ایشان را پیشرو دوزخیان ساختیم وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ ه و کردانیدیم ایشان را مثلی
سایر و جاری پسینیان تا آنرا باز کویند و از قصه عجیبه و غریبه ایشان عبرت کیرند و پند
پذیرند و از جمله نظر کنند در آنکه هر که بچیزی تفاخر کند سبب هلاکت او همان او باشد چه
فرعون بآب نیل فخر کرد بهمان آب غرق شد آورده اند که چون حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم آیه انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم بر قریش
خواند ایشان بسیار در غضب شدند عبد الله زبعری کفت ای محمد این مخصوص بما و آلهه ماست
یا بجمیع امم درین امر شریک اند حضرت فرمود هو لکم و لآلهتکم و لجمیع الامم و این شما را است
و آلهه شما راست و جمیع امم مشرکه را کفت که خصمتک و رب الکعبة بخدای کعبه که من خصم تو
شدم درین امر انکه کفت نه تو دعوی میکنی که عیسی بن مریم پیغمبر خداست و همیشه مدح خوانی او
و ثنا کستری امت او اقدام مینمائی و تو میدانی که نصارا او را و عزیر را میپرستند و عبادت
ملایکه نیز ارتکاب مینمایند پس اکر این جماعت از اهل دوزخ باشند ما راضیم که با آلهه خود
در جوار ایشان باشیم پس جمیع قریش نزد شنیدن این مقال خوشحال شدند و بآواز بلند
بخنده درآمدند و تصور کردند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باین ملزم شد در حال جبرئیل آمد
و این آیت آورد که وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا و چون زده شد به پسر مریم مثلی

یعنی ابن زبعری چون عیسی را مثلی زد و مجادله کرد با تو بپرستش ترسایان او را إِذَا
قَوْمُكَ آنگاه قوم تو یعنی کفار قریش از روی استهزاء و سخریه مِنْهُ يَصِدُّونَ
ازان مثل آواز بلند کردند و آغاز فرح و خوشحالی کردند وَقَالُوا و گفتند ءَأٰلِهَتُنَا خَيْرٌ
آیا خدایان ما بهتر اند أَمْ هُوَ یا عیسی بهرگاه که او حصب جهنم باشد که ایشان نیز باشند مَا ضَرَبُوهُ
نزدند آن مثل را لَكَ برای تو إِلَّا جَدَلًا مگر برای خصومت کردن و ستیزه نمودن نه برای تمیز
حق از باطل بَلْ هُمْ بلکه ایشان در جمیع احوال قَوْمٌ خَصِمُونَ گروهی اند شدید الخصومت
و حریص بر لجاجت چه مراد حق سبحانه بما تعبدون و مقصود حضرت از هو لکم و لا آلهتکم و جمیع
الامم اصنام ست نه غیر آن و محالست که مقصود خدا و رسول انبیا و ملایکه باشند و ابن زبعری
بجهت خداع و خبث باطن و حب جدال و مغالبه و مکابره چون کلام خدا و رسول را دید که
لفظ آن محتمل عموم ست یا آنکه عالم بود که مراد بآن اصنام اند نه غیر آن صرف معنی آن نمود
بشمول و عموم و آنرا حمل کرد بهر معبودی که ما سوای او سبحانه ست و حضرت رسول صلعم
چون دانست که مباحثهٔ او عین عناد و محض مجادله ست در جواب آن ساکت شد و هیچ در مقابل
آن نگفت تا آنکه حق سبحانه در جواب آن فرمود که ان الذین سبقت لهم منا الحسنی و باین
اعلام ایشان نمود آیه مخصوص است باصنام و دیگر آنکه ظاهر قول و ما تعبدون از برای غیر ذوی
العقول ست پس شامل عقلا نباشد و متبادر از قول لجمیع الامم آنست که از برای مشرکان نه
معبودان ایشان و قول در سبب نزول آیه آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
با صنادید قریش گفت که هیچ چیزی نیست در آنکه آنرا بدون خدای میپرستید جمیع گفتند که عیسی
معبود ترسایان ست و تو دعوی میکنی که او بندهٔ صالح ست پس در وی هیچ چیز نباشد قریش ازین
سخن فریاد برکشیدند و گمان بردند که حضرت ازین سخن الزام یافت این آیه نازل شد بعضی گویند که

قریش

قریش بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفتند که عیسی علیه السلام مخلوق است
و معبود نصاری پس روا باشد که آلهه ما نیز مخلوق باشند این آیه نازل گشت و در بعضی
دیگر از تفاسیر مذکور ست که چون إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ كَمَثَلِ آدَمَ فرود آمد کفار گفتند که در آیت
از نصاری در پیشیم زیرا که ایشان آدمی را پرستش می نمایند و ما ملایکه را و بنابرین قول مراد ایشان
ازین قول آلهتنا خیر ام هو تفضل الله خود شان باشند بر عیسی و بعضی گویند که مشرکان گفتند که
چون رواست که عیسی پسر خدا باشد چرا نتواند بود که ملایکه دختران وی باشند این آیه آمد
بنابرین همزهٔ استفهام مشعر باشد بر تردید ایشان در تفضل عیسی که بر ملایکه و نزد بعضی
آنست که محمد میخواهد که ما نیز وی را پرستش نمائیم چنانکه ترسایان عیسی را میپرستند پس این آیه
آمد و بنابرین ضمیر هو راجع بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم باشد در تفسیر اهل البیت
علیهم السلام از امیر المومنین صلوات الله علیه نقل کرده اند که آنحضرت فرمود روزی که نزد
رسول آمدم و او در میان جمعی از صنادید قریش نشسته بود چون مرا دید بدزهانی در من نگاه کرد
و فرمود که یا علی انما مثلک فی هذه الامة کمثل عیسی ابن مریم احبه قوم و افرطوا فی حبه
فهلکوا و ابغضه قوم و افرطوا فی بغضه فهلکوا و اقتصد فیه قوم فنجوا ای علی جز این نیست که
مثل تو درین امت چون مثل عیسی ابن مریم ست که قومی وی را دوست داشتند و در دوستی او
غلو نمودند و ادعای بالوهیت او کردند هلاک شدند و گروهی وی را دشمن داشتند و در
دشمنی وی افراط کردند و او را دشنام دادند لاطایل و کلمات بیحاصل در حق او گفتند
و ایذا و آزار باو رسانیدند هلاک شدند و قومی که در طریق اقتصاد سلوک نمودند نجات یافتند
و مثال تو ای علی درین آیه نیز چنین ست زیرا که طایفه ترا بالوهیت اذعان کنند و فرقه
دیگر ازین امت ترا دشمن دارند و در حق تو سخنان بیهوده و کلمات ناپسندیده و عبادات

تا اندیشیده گویند پس هلاک طایفه اولی در جانب افراط باشد و هلاک فرقه ثانیه در طرف
تفریط است و چون قریش این سخن شنیدند بر ایشان گران آمد و بنیاد تغامز کردند و بخندیدند
و گفتند محمد پسر عم خود را تشبیه میکند بانبیا و رسل این آیه نازل شد که چون بعیسی زد خدا یعنی
چون علی علیه السلام را مماثل عیسی گردانیدی قوم امیه بسفاهت خویش قول ترا ضعیف انگاشتند
و از غایت حسد کلام ترا غیر صحیح پنداشتند و خدای تعالی عالم است بر تغامز ایشان و عدم تصدیق
ایشان بمقاله پس گفتند که هرگاه علی مماثل عیسی باشد پس خدایان ما از عیسی بهتر خواهند بود
جز و بیان نکردند این کلام را گفتند بجهت جدال و عناد و نیز از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقول است
که چون رسول در جنگ سلاسل در حق امیر المومنین فرمود که والله لولا ان اشفق ان یقول
فیك طوائف من امتی ما قالت النصاری فی المسیح ابن مریم لقلت الیوم فیك مقالا
لا تمر ملا من امتی الا اخذوا التراب من تحت قدمیك و یستشفون به یعنی اگر نه آن
بودی که میترسم از انکه جماعتی از امت من در حق تو آن گویند که ترسایان در حق عیسی بن مریم
گویند من امروز در حق تو سخنی گفتمی که بهیچ گروه نگذشتی الا که خاک قدم ترا برگرفتندی و بآن طلب شفا
کردندی منافقان چون این کلام از سید انام شنیدند گفتند ما رضی محمد لابن عم مثلا الا بالمسیح
ابن مریم راضی نیست محمد که پسر عم خود را مثلی زند الا بعیسی بن مریم حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد
و در روایت دیگر آمده که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم جماعت
قریش را بخواند و گفت اکفرتم بعد الاسلام ایشان سوگند خوردند که یا رسول الله ما درین امر
چیزی نگفتیم که موجب استخفاف و استحقار شما باشد از ما بی ادبی واقع نشد پس جبرئیل نازل شد
و بعد از عذرخواهی و سوگند ایشان باین آیه آورد یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمة
الکفر و کفروا بعد اسلامهم و بعد از ان در وصف عیسی این آیه را بر پیغمبر خواند که ان هو

نیست عیسی

نیست عیسی الا عبد انعمنا علیه مگر بنده که منت نهادیم بر وی بمنصب رسالت
و بآفریدن او بدون پدر وجعلناه مثلا و گردانیدیم او را داستانی غریب و عجیب که مثل
ماییست لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب را یعنی دلالت او بدون پدر قصه ایست که
در غرابت مثلی است که جاری شده در میان بنی اسرائیل پس حجت بیّنه بر کمال قدرت خود
میفرماید که ولو نشاء و اگر خواهیم یعنی اگر حکمت و مصلحت ما تقاضا کند لجعلنا
هر آینه گردانیم شمارا منکم از شما ملائکة فرشتگان را یعنی شمارا هلاک سازیم
و بدل شما فرشتگان را بیاریم تا ایشان فی الارض یخلفون در زمین از پی در آیند
شمارا همچنانکه اولاد شما بعد از شما و گویند معنی آنست که اگر اراده ما باشد تولید ملایکه
نماییم از شما تا در عقب شما بمانند یا شمارا سازیم چه ملک بغیر بینه بشریت بر بینه ملکیه
نزد قدرت ما در کمال اسانیست مراد آنست که حال عیسی اگرچه عجیب و غریبست لیکن
خدای تعالی قادرست بر چیزی که اعجب از آن باشد از هلاک شما و ابدال ملایکه بجای شما یا از
تولید ایشان از شما و همچون تولید عیسی از انثی بدون پدر شما بسبب این ابدال و تحویل
عارف شوید بقدرت باهره و بدانید که ملایکه همچو شما متصف اند بصفت امکان و بوسیله
این عالم شوید بانکه ذات قدیم او سبحانه متعالیست از انتساب ملائکه باو وانه و بتحقیق که
عیسی لعلم للساعة هر آینه آنچیزیست که بآن دانسته شود و نزدیک باشد قیامت چه
نزول او از آسمان یکی از شرط قرب قیامت است و از جمله علامات آن و در حدیثی آمده که
عیسی بعد از تسلط دجال از آسمان فرود آید و در زمین مقدسه نزدیک مناره بیضا بر بالای
کوهی که آنرا افیق خوانند و دو جامه مصری پوشیده باشد و موی سر او با دهانت
و طراوت بود و هر دو کف دست خود را بر بالای دو فرشته نهاده باشد و هر دو رخساره

مبارکش غرق عرق شده بمرتبه که چون سر در پیش افکند قطرات از روی ش ریزان شود
وچون سر بالا کند قطرها بر روی وی بسان مروارید روان شود نفس او بهر کافری که رسد بمیرد
وهرجا که چشم وی بران افتد نفس وی بآن رسد پس در طلب دجال روان کردد در باب لد که
موضعی است در ولایت شام بدو رسد و در دست او حربه باشد اورا بروزند واورا بکشد
پس صاحب الامر خروج فرماید وعیسی هم خنازیر را بقتل رساند وکسر صلیب واصنام نماید
وبیع وکنایس را خراب کند وهم نصارا را بقتل رساند مکر جماعتی که ایمان آرند پس به بیت المقدس
آید وصاحب الامر صلوات الله علیه در نماز صبح وبروایتی در نماز عصر باشد اشارت باو کند که
پیشتر آی وامامت کن او دست صاحب الامر بکیرد وکوید که تو اولیتری که نایب پیغمبر
آخر الزمانی ودر صحیح مسلم از ابو جریج روایت کند که او کفت ابو زبیر بمن خبر داد که من
از جابر عبد الله شنیدم که او کفت سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم ینزل عیسی بن مریم
فیقوم امیرهم ویقال صل لنا الا ان بعضکم امیرا فکرم الله هذه الامة یعنی شنیدم
از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که عیسی نزول کند از آسمان پس امیر شما که صاحب الزمان است
باو کوید بیا واز برای ما در نماز امامت کن او از قبول این امتناع نماید وکوید بعضی
از شما بر بعضی امیرند یعنی منصب وامارت وامامت مخصوص بشماست وحق سبحانه وتعالی
این آیه را سبب تعظیم وتکریم این امت کردانیده پس تو امامت کن ومن اقتدا بتو کنم
ودر حدیث دیکر واقع شده که کیف انتم اذا نزل فیکم ابن مریم وامامکم منکم چکونه باشید
شما دران روزی که پسر مریم درمیان شما نزول کند وامام شما از شما باشد که امت من الله
یعنی از اولاد اطهار من امامت شما کند نه عیسی القصه عیسی در نماز اقتدا کند بآنحضرت
وبعد از ان از انجا بیرون آیند پس قصد یاجوج وماجوج کنند وعیسی مومنان را بکوه طور برد

وانجا

وآنجا متحصن کردد غرض که چون معلوم شد که ظهور عیسی از علامات قرب قیامت است
فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا پس شک میکنند وجدال مینمایند بآمدن قیامت وَاتَّبِعُونِ
وپیروی کنید مرا یعنی تابع رسول من شوید هَٰذَا اینکه شما را بآن دعوت میکنم
صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راه راست است که سالک در انجا هرکز کمراه نکردد وکویند ضمیر راجع است
بقرآن ومعنی آنست که قرآن آنچیزیست که بآن ساعت قیامت دانسته شده زیرا که حق تعالی
در بیان آن کروه واعلام بندکان نموده وبعد از امر مردمان به تبعیت طریق مستقیم
نهی ایشان کرده از اطاعت شیطان وفرموده وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ والبته
باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک راه راست بوسوسه واغوی یعنی باید که متابعت او
نکنید وقدم از راه مخالفت او بیرون ننهید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که مر شماراست عَدُوٌّ مُبِينٌ
دشمنی آشکارا وهویدا وبجهت فرط عداوت اوست که شما را از نزهتکاه جنان بیرون کرده
بزندان محنت وبلیت این جهان مبتلا ساخت بهیچ وجه تابع وساوس او مشوید تا شما را
بآتش نیران کرفتار نکرداند بعد از ان احوال عیسی را در حق بعث خبر میدهد که وَلَمَّا
جَاءَ عِيسَىٰ وهنکامی که آمد عیسی بِالْبَيِّنَاتِ بحجج بینه ومعجزات واضحه یا بآیات انجیل واحکام
اوامر ونواهی حضرت ملک جلیل قَالَ کفت مر بنی اسرائیل را قَدْ جِئْتُكُمْ بتحقیق که
آمده ام بشما بِالْحِكْمَةِ بشریعتی مشتمل بر حکمت ومصلحت وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ وبرای آنکه
بیان کنم وهویدا سازم برای شما بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ بعضی آنچه اختلاف
میکنید دران یعنی آن اختلافی را که متعلق باشد بامور دین که مناط تکلیف است
نه اختلافی را که تعلق بدنیا داشته باشد وخارج باشد از دایره تکلیف یا بیان میکنم
احکامی را که شما دران اختلاف میکنید نه همه احکام شرایع چه غیر احکام شرایع چه غیر الحکم مختلف

در توریت مصرح است و اصلا احتیاج به تبیین ندارد و وجه اول اوضح است القصه عیسی گفت
چون من برای شما تبیین احکام دینیه میکنم فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از عذاب خدای
باجتناب نمودن از معصیت وَأَطِيعُونِ و فرمان برید مرا و آنچه بشما میرسانم از جانب
حضرت عزت إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدائی که بفرموده او احکام شریعت را بشما امر میکنیم هُوَ
رَبِّي او آفریدگار من است وَرَبُّكُمْ و آفریدگار شماست فَاعْبُدُوهُ پس پرستش کنید او را
بیکتائی و بیگانگی هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست که اصلا سمت انحراف
و اعوجاج نپذیرد و موصل بجنت باشد فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس اختلاف کردند
جمعی که فرق متعدده شدند بعد از عیسی چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و مرقوسیه
و شمعونیه مِنْ بَيْنِهِمْ از میان آنهائی که مخاطب عیسی بودند در قول قد جئتکم بالحکمة یعنی آن
احزاب مختلف از جمله کسانی بودند که عیسی مبعوث شده بود برایشان فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا
پس وای مر آنکسانی را که ستم کردند از این احزاب مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ از عذاب
روزی که دردناک است عذاب او یعنی روز قیامت پس بجهت زیادتی تهدید ایشان میفرماید که
هَلْ يَنْظُرُونَ آیا انتظار نمیکشید احزاب بعد از ورود رسل و قرآن إِلَّا السَّاعَةَ
مگر قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان یعنی منتظر نیستند مگر
آمدن قیامت را بایشان از روی فجاءت وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن
آنرا بسبب غفلت و مشغولی ایشان بامور دنیویه و انکار ساعت قیامت الْأَخِلَّاءُ
کسانی که در دنیا دوستان یکدیگر بوده باشند يَوْمَئِذٍ در آن روز بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ
بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند إِلَّا الْمُتَّقِينَ مگر پرهیزکاران از اهل ایمان که
ایشان در قیامت نیز دوستان هم باشند برای آنکه دوستی کافران در دنیا برای معاونت

یکدیگر باشند بر کفر و معصیت و در آن روز بجهت آن محبت و خلت معذب شوند پس
دشمن یکدیگر گردند کما قال وَيَلْعَنُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا و مومنان چون دوستی ایشان برای طاعت
خدا بوده باشد و بجهت این بدرجه اعلی و مرتبه عظمی رسند پس دوستی ایشان بحال خود بماند
و مرویست که امیر المومنین صلوات الله علیه بعد از تلاوت این دو آیت فرمود که چون دو مومن
در دنیا با یکدیگر دوستی کنند و یکی بجوار رحمت خدا رود گوید فلان دوست من بود مرا بطاعت تو
و اطاعت انبیای تو امر مینمود و در اوامر ترغیب من میکرد و از مناهی زجر میفرمود نظر لطف
از وی باز مگیر و همچنانکه مرا هدایت نمودی او را بطریق هدایت مستقیم دار و همچنانکه مرا گرامی داشت
او را بکرامت عمیم خود نوازش فرما و چون دو کافر فاسق با یکدیگر دوستی کنند و یکی از اینها
پیش از دیگری بمیرد گوید بار خدایا فلانه کس مرا از عبادت و طاعت تو منع میکرد و بر فسق
و معصیت تحریص مینمود و میگفت ما را رجوعی و بازگشتی بخدا نخواهد بود خداوندا نظر لطف
از وی بردار و بانواع عذاب و اصناف عقاب او را معذب ساز و بدانکه خلت در میان
بنی نوع آدم از چهار وجه بیرون نیست و دو از آن مستحسن است و مثمر سعادت سرمدی و دو
مذموم و منتج شقاوت ابدی آن دو که مستحسن اند یکی خلت حقیقت است که آنرا محبت
روحانیت خوانند و استناد آن بتناسب ارواح است و تعارف آن چون محبت انبیا و اولیا
و شهدا و اصفیا با یکدیگر دوم محبت قلبیت و آن مستند است بتناسب اوصاف کامله و
اخلاق فاضله چون محبت صلحا و اتقیا در حق یکدیگر و دوستی امم انبیا و ائمه هدی و اما آن
دو محبت که مذموم اند یکی بسبب تیسیر مصالح است چون محبت تجار و ضیاع و دوستی خدام
با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا دوم محبت نفسانیه است و استناد آن بلذات حسیه و
مشتهیات نفسیه است و چون در قیامت اسباب این دو نوع محبت مفقود باشد و غرض و غایت آن

بحصول نرسد آن محبت زوال پذیر شود و بدشمنی مبدل گردد پس باید که مقصود
اهل ایمان از خلت و محبت با یکدیگر محض رضای الهی باشد و غیر مشوب بمقاصد دنیوی
تا روز قیامت باین خطاب مستطاب سرافراز گردد که یا عباد ای بندگان من لا خوف
علیکم هیچ ترسی و هراسی نیست بر شما الیوم درین روز از دیدن مکروهات و لا انتم
تحزنون و نه شما اندوهگین و غمگین شوید بفوت آمال و مطلوبات و آن بندگان من که
بدولت این ندای غم زدا مشرف شوند الذین آنکسانی که آمنوا بآیاتنا ایمان آورده اند
بآیتهای کلام ما و کانوا مسلمین و بودند گردن نهنده و خالص سازنده نفسهای خود
از شوب شرک و ریا و بروجه اخلاص گردن نهادگان فرمان ما در خبرست که چون خلایق
از قبور برخیزند هیچکس نباشد که ترسان و لرزان نباشد تا که ندای یا عباد لا خوف علیکم
الیوم نشنوند پس همه خلایق امیدوار شوند و چون در عقب آن استماع الذین آمنوا نمایند
کافران طمع ازان قطع کنند پس منادی اهل ایمان گوید که ادخلوا الجنة در آیید در بهشت
انتم و ازواجکم شما و زنان مومنه شما در انجا تحبرون مسرور گردانیده شده
بروجهی که اثر آن بوجه شما ظاهر شود کقوله تعرف فی وجوههم نضرة النعیم یا گرامی داشته شده
بنهایت کرامت و نعمت یا آرایش داده شده بکمال جمال و غایت زینت یطاف علیهم
گردانیده شوند بران مومنان که در بهشت درآمده باشند بصحاف بکاسهای پهن من ذهب
از زر که از برای انواع اطعمه آماده شده باشند و اکواب و کوزهای بی دسته و بیگوشه که از
برای اصناف اشربه مهیا شده باشد و در آثار آمده که مومن در بهشت از یک کاسه هفتاد رنگ
طعام خواهد خورد که در طعم غیر یکدیگر باشد و هیچکدام با دیگری آمیخته نباشد و هر کوزه دران انواع شربها
باشد عکرمه گفت که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که شخصی که کمتر و زبونتر باشد از اهل

بهشت فروتر مردی بود که در عقب او کسی دیگر به بهشت نرود و چون به بهشت در آید
او را از بالای فردوس ندا کنند که بنگر او نگاه کند صد ساله راه ملک خود بیند که در انجا
قصرهای بسیار باشد از زر سرخ و خیمها ی بسیار زده از مروارید و هر بامداد و شبانگاه
هفتاد هزار صحیفه زرین نزد وی آرند و در هر صحیفه لونی از طعام که هر چند تناول کند همان
اشتهای اول او بحال خود باشد و اگر همه اهل دنیا پیش وی آیند آنچه نزد او حاضر باشد همه را کفایت
بود و فیها و در بهشت بود مر ایشان را ما تشتهیه الانفس آنچه آرزو کنند نفسها
و حفص تشتهیه میخواند یعنی در بهشت باشد آنچه میل کند آنرا نفسها از انواع نعم مشروب
و مطعوم و مشموم و ملبوس و غیر آن و تلذ الاعین و آنچه متلذذ شود چشمها بنظر کردن
دران در خبرست که شخصی رسول صلی الله علیه و آله و سلم را گفت یا رسول الله من اسب را دوست
میدارم که در بهشت باشد فرمود آری هر چه دل خواهد و چشم ازان لذت یابد در بهشت خواهد
بود از ابو امامه مرویست که مرد باشد که در بهشت بمرغ پران نگرد و گوید کاشکی این مرغ بریان
بودی فی الحال بریان گردد و نزد وی حاضر شود تا ازان تناول کند و چون شرابش آرزو شود
ابریقی در دست او آید با چندان شراب که او را انقطاع نباشد و انتم فیها و شما در بهشت
خالدون جاوید باشید که هرگز در انجا گرد زوال بدامن خلود شما ننشیند و تلک
الجنة التی اورثتموها و آن بهشت موعود بهشتی است که امروز میراث داده شدید
آنرا بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که در دنیا عمل میکردید از انواع طاعات
و خیرات و مبرات لکم فیها مر شما راست در بهشت فاکهة کثیرة میوهای
بسیار منها تأکلون که بعضی ازان میخورند نه همه آن بجهت کثرت اضعاف
و دوام انواع آن و در حدیثی واقع شده که هیچ مومنی میوه از درخت بهشت بچیند مگر که دو مثل او

فی الحال رو بنده شود بعد ازان در احوال کفار میگوید اِنَّ الْمُجْرِمِیْنَ بدرستی که کافران
در اجرام طغیان کرده اند فِیْ عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُوْنَ ه در عذاب دوزخ جاوید کالیند
لَا یُفَتَّرُ عَنْهُمْ سست کردانیده نشود عذاب از ایشان یعنی عذابی که فراخور کردار ایشان
باشد بر ایشان سبک نکردانند وکم نکنند وَهُمْ فِیْهِ و ایشان دران عذاب مُبْلِسُوْنَ ه
نا امید اند از رحمت و حفت و ساکت از طلب فرج بجهت نومیدی ایشان ازان از ضحاک
منقولست که هریک از کافرانرا در تابوتی آتشین نهند و در آنرا مسدود سازند و او مخلد در انجا
و معذب باشد که نه کسی را بیند و نه کسی او را وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلٰکِنْ کَانُوْا و ستم کردیم
ایشانرا بآن عذاب ولیکن بودند هُمُ الظَّالِمُوْنَ ه ایشان ستمکاران که شرک آوردند
و مرتکب انواع معاصی و قبایح شدند و چون از شدت عذاب بیطاقت شوند توجه بخازن
دوزخ نمایند وَنَادَوْا و ندا کنند باو که یَا مَالِكُ که ای مالک درخواه کن لِیَقْضِ عَلَیْنَا
تا حکم کند برما یعنی بمیراند مارا رَبُّكَ پروردکار تو تا ازین عذاب و عقاب خلاص شویم
این استغاثه منافی وصف ابلاس ایشان نیست زیرا که ایشان در ازمنهٔ متطاوله معذب
خواهند بود پس بجهت غلبهٔ یاس بر ایشان در بعضی اوقات ساکن خواهند بود از طلب فرج
و در بعضی احیان استغاثه خواهند نمود بجهت سختی عذاب و شدت عقوبت و از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که حق تعالی علت جوع را بر دوزخیان اندازد
بروجهی که از شدت آن عذاب دوزخ از یاد ایشان برود و نزد این حال از مالک طلب موت کنند
قَالَ کوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان کوید که بعد از چهل روز از روز گم
آن سرای اِنَّکُمْ مَاکِثُوْنَ ه بدرستی که شما درنگ کنندکانید یعنی جاوید مانندکان در دوزخ
نخواهید مرد و نه تخفیف عذاب از شما خواهد شد حق تعالی بعد از جواب مالک بایشان کوید که

لقد

لَقَدْ جِئْنَاکُمْ بِالْحَقِّ بدرستی که آوردیم بشما یعنی فرستادیم سخن راست و درست را
بزبان پیغمبران خود وَلٰکِنَّ اَکْثَرَکُمْ و لیکن بیشترین شما لِلْحَقِّ کَارِهُوْنَ ه
مر سخن حق را ناخواهان بودید و ازان کراهیت داشتید بجهت آنکه باطل در دعوت و راحت
بودید که مرغوب نفس است و یا حق در تعب و مشقت که مخالف ارادهٔ طبیعت است و شما
تابع مرغوب شدید و در طریق عصیان و طغیان سلوک نمودید پس بجهت این چشیدن
عذاب و کشیدن عقاب ملازم حال شما خواهد بود و چون کفار بجهت عناد و انکار در دنیا
اقتصار کراهت نمیکردند بلکه در صدد رد حق و اثبات باطل نیز بودند از بنجهت حق تعالی
دران روز فرماید که نه چنانست که ایشان در دنیا اکتفا بر انکار کردند اَمْ اَبْرَمُوْا بلکه محکم
کرده بودند اَمْرًا کاری که آن رد حق بود یا ابطال آن یا کیدی را برای پیغمبر ما فَاِنَّا مُبْرِمُوْنَ
پس بدرستی که ما نیز درین روز محکم کنندکانیم کاری را برای مکافات که آن تعذیب ایشانست
بعذاب نیران اَمْ یَحْسَبُوْنَ بلکه می پنداشتند آن مبرمان اَنَّا لَا نَسْمَعُ آنکه ما نمیشنویم
سِرَّهُمْ سخن نهانی ایشانرا که در دل خود داشتند وَنَجْوٰىهُمْ و سخن آشکارای ایشان
که با آن با یکدیگر مشورت میکردند در باب ابطال حق بَلٰی آری می شنیدیم آنرا وَرُسُلُنَا
و فرستادکان ما یعنی حفظه لَدَیْهِمْ که نزدیک ایشان بودند و موکل ایشان یَکْتُبُوْنَ
می نوشتند آنرا با هر ما چون اسرار ایشان بر فرشتکان ما آشکارا بود بر ما که خداوندیم چکونه
پوشیده باشد پس بر وفق اقوال و اعمال جزا و سزا را در کنار ایشان می نهیم از یحیی بن معاذ
رازی منقولست که هرکه از مردمان کناهان خود را بپوشد و در خفیه اظهار آن کند بر کسی که
متصف است بصفت لا یخفی علیه شیء فی السموات والارض پس بتحقیق که حق تعالی را
اهون ناظرین کردانیده و این از علامات نفاق ست آورده اند که روزی نضر بن حارث

جائی نشسته بودند واکثر صنادید عرب نزد وی حاضر بودند در آیتی از قرآن خوض
نموده آغاز استهزا کرد و ولید مغیره را دران وقت میل باسلام شده بود و همیشه
ستایش قرآن میکرد گفت ای نضر بقرآن استهزا میکنی بخدا یتعالی و حال آنکه میکوید محمد
مگر حق نضر گفت من نیز حق میکویم که محمد کوید لا اله الا الله من هم نیز میکویم لا اله الا الله لیکن آن
اضافه میکنم که الملایکة بنات الله اند این سخن به پیغمبر رسید اندوهناک شد جبرئیل آمد و این آیه
آورد که قُلْ بگو ای محمد بجماعتی که قایل الملایکة بنات الله اند اِنْ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ
اگر باشد خدا یتعالی را فرزندی بجنانکه کمان میبرید فَاَنَا اَوَّلُ الْعَابِدِيْنَ ٥ پس من اول
پرستندکانم یعنی اگر برهان صحیح و حجت روشن ثابت شدی که خدای را ولدی هست پس اولین
کسی که بطاعت و انقیاد او قیام نمودی و تعظیم او را بجای آوردی من بودمی چه لازم است پیغمبر را
که او را علم باشد بخدا و بآنچه صحایح است اسناد آن باو و بآنچه صحیح نیست و اولی بتعظیم آنچه
حق تعظیم است و از جمله تعظیم ولد است پس اگر شما برهان قاطع بر من اثبات ولد کنید من اول
تعظیم کنندکان باشم و در طاعت و انقیاد او از شما اسبق و چون بر وجه یقین میدانم که او را
فرزندی نیست لاجرم عبادت خود را مخصوص ساختم باو سبحانه و بپرستش هیچکس دیگر
اقدام نمی نمایم و چون درین دعوی شما هیچ حجتی و برهانی ندارید پس چرا بعبادت غیر او
اشتغال مینمائید سُبْحَانَ منزه و پاکست خدائی که رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پروردگار
آسمانها و زمینهاست رَبِّ الْعَرْشِ خداوند عرش عظیم عَمَّا يَصِفُوْنَ ٥ از آنچه وصف
میکنند کافران او را بآنکه او صاحب ولد است فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را او دست
باز دار يَخُوْضُوْا تا شروع کنند در امر باطل وَيَلْعَبُوْا و بازی کنند و بحطام دنیا مشغول
و مغرور شوند و در تبعیت هوای خود مداومت کنند حَتّٰى يُلٰقُوْا تا وقتی که ملاقات کنند

ویبینند

وببینند يَوْمَهُمُ روز جزای خود را الَّذِيْ يُوْعَدُوْنَ ٥ روزی که وعده داده
شده اند بملاقات آن مراد روز قیامتست که کفار دران روز بجزای افعال قبیحه
خود رسند پس نفی آلهه سماویه و ارضیه میکند و استحقاق الوهیت را بخود اختصاص
میدهد و میکوید وَهُوَ الَّذِيْ و او آن خدائیست که فِي السَّمَاءِ اِلٰهٌ در آسمان معبود
ملایکه است وَفِي الْاَرْضِ اِلٰهٌ و در زمین معبود جن و انس یعنی او مستحق آنست که معبود
جمیع مخلوقات باشد و هر کس روی ارادت بجانب او آورد نه بغیر او وَهُوَ الْحَكِيْمُ
و اوست راست کار و درست کردار در تدبیر خلقان الْعَلِيْمُ ٥ دانا بمصالح ایشان پس
استحقاق الوهیت مخصوص باشد باو وَتَبَارَكَ الَّذِيْ و بزرگوارست و دایم البرکات
آن خدائی که لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست یعنی حکم او بر همه اجزای مکونات جاریست پس کسی که
جمیع مکونات علوی و سفلی در تحت تصرف او باشد مستغنی خواهد بود از فرزند گرفتن
وَعِنْدَهٗ و نزدیک اوست عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن ساعتی که دران قیامت قایم شود
وَاِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ ٥ و بسوی او باز گردیده شوید دران روز بجهت جزای اعمال و سزای
اقوال و چون کفار غیر خدا را می پرستیدند بامید شفاعت آنها حق تعالی در رد دعوی ایشان
درین امر فرمود که وَلَا يَمْلِكُ و مالک نباشد دران روز و قدرت نداشته باشد الَّذِيْنَ
يَدْعُوْنَ آنانکه پرستیدند کافران ایشان را مِنْ دُوْنِهٖ بجز از خدای الشَّفَاعَةَ درخواست
کردن هیچکس را اِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ مگر کسانی را که گواهی داده باشند بحق که توحید است
وَهُمْ يَعْلَمُوْنَ ٥ و ایشان دانند بدل خود آنرا که بزبان گواهی داده باشند یعنی گواهی
ایشان از سر یقین بوده باشد چون ملایکه و عیسی و عزیر که بر وفق ایقان و اخلاص بکلمه

شهادت قایل اند و مقرر است که ایشان شفاعت نخواهند کرد مگر مومنان گناهکار را
نه غیر ایشان را وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی تو ای محمد پرستندگان غیر خدا را که مَنْ خَلَقَهُمْ
کیست که آفرید ایشان را لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ هر آینه گویند که الله است چه از غایت ظهور جواب منکران
نتوانند شد و مکابره نتوانند کرد فَأَنّٰى يُؤْفَكُونَ ۝ پس چگونه گردانیده میشوند از عبادت او
و به پرستش غیر او روی می آرند با وجود اعتراف ایشان بالوهیت و خالقیت او سبحانه
و ظهور آیات بینه بر توحید و قدرت او و آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
هر چند در اثبات توحید و ابطال اشراک دلایل قاطعه اقامت میکرد اهل شرک در عناد
و انکار بیشتر اصرار مینمودند آنحضرت شکایت ایشان را بجناب احدیت عرض فرمود آیه
وَقِيلِهِ و نزد خداست دانستن قول رسول که میگفت يَا رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ هٰؤُلَاءِ
بدرستی که این گروه مشرکان معاند قَوْمٌ گروهی اند که بجهت فرط عناد و انکار لَا يُؤْمِنُونَ
نمیگروند بوحدانیت تو یا واو قسم است و معنی آنست که سوگند میخورم بگفتار رسول خود که
آن کلمه عظیمه یا رب است در حین شکایت قوم خود بمن جواب قسم اینکه انّ هٰؤلاء قوم
لا یؤمنون و بعد از آن امر نمود بوی که فَاصْفَحْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از دعوت ایشان یا روی
بگردان از مکافات ایشان وَقُلْ سَلَامٌ و بگوی سلام مبارکه و تودیع از شماست یعنی
میان من و شما دو سلامتی است از منازعت و وارستگی از مجادله یا بر شماست سلام هجران
و مجانبت نه سلام تحیت و کرامت و حکم این آیه بآیة السیف منسوخ است آنگه بجهت تهدید ایشان
فرمود فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ۝ پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر و شرک خود وقتی که
عذاب بر ایشان نازل شود در دنیا بروز بدر و در عقبی باتش دوزخ سورة الدخان مکیة
وهی ست و خمسون آیة حجازی و شامی و سبع بصری و تسع کوفی اختلافها اربع آیات

ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند که هر که سورة الدخان
در شب جمعه تلاوت کند از جمیع گناهان مغفور شود و ابو هریره از آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم روایت کند که هر که این سوره را در شب بخواند در روز آن شب هفتاد هزار
فرشته برای او استغفار کنند و هر که در روز قرأت کند در آن شب هفتاد هزار فرشته
برای او آمرزش خواهند طلبید و نیز ابو هریره از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده که هر که این سوره را در شب جمعه بخواند در صبح آن روز آمرزیده گردد
و ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده که هر که این سوره در فرایض
و نوافل بخواند حق تعالی او را در روز قیامت از جمله آمنان مبعوث سازد و در سایه
عرش خودش جای دهد و حساب او را آسان کند و نامه اعمال او را بدست راست او
دهد و بدانکه چون حق سورة الزخرف را اختتام نمود بوعید و تهدید این سوره را نیز بمثل آن
افتتاح کرد بانذار و عذاب شدید و فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝
حٰمٓ ۝ وَالْكِتَابِ الْمُبِيْنِ ۝ سوگند بحکمت و حلم و حمایت و ملک و مجد و منت ما
و باین کتاب روشن و هویدا یا روشن کننده احکام حلال و حرام یعنی قرآن که محض
مکرمت است و انعام إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستی که ما فرستادیم قرآن را فِيْ لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ
در شب با برکت و عظمت و از بزرگی و مبارکی این شب است که کتاب کریم رب قدیم که
واسطه منافع دینیه و دنیویه است درین شب از لوح محفوظ بآسمان دنیا نزول اجلال
یافته و نیز از برکات این شب است که حضرت واهب العطیات جمیع نعمات و تفضلات
خود که هر سال ببساط بریات فایض میسازد درین شب تقسیم میفرماید و آن خیر و برکت که
باقی می ماند تا سال دیگر و برکات و خیرات این شب بغایت است که در و استجابت دعای

جمیع بندگان میکند و بآب مغفرت گناهان همه را بشست و شوی مینماید و ملایکه رحمت
بر ایشان میفرستد و فضل قضایا میکند که دران سال واقع خواهد شد و مراد باین لیله
مبارکه شب قدر است بقول ابن عباس و قتاده و این قول منقول است از امام محمد باقر
و جعفر صادق صلوات الله علیهما و قول انا انزلناه فی لیلة القدر و شهر رمضان الذی
انزل فیه القرآن مؤید اینست و دیگر مقوی اینست مطابقة فیها یفرق کل امر حکیم بقول
تنزل الملائکة والروح فیها باذن ربهم من کل امر و اخبار و روایاتی که در فضیلت شب قدر
واقع شده و ثواب کسی که درین شب بطاعت و عبادت گذارند در سورة القدر مذکور خواهد شد
و از عکرمه مرویست که مراد شب نیمه شعبان است که آنرا لیلة الصک و لیلة مبارکه و لیلة رحمة
گویند و تسمیه این برات و صک جهت آنست که حق تعالی هر سال درین شب استیفای محاویج
بندگان میکند و بر وفق آن برای هر یک براتی می نویسد همچنانکه پادشاه در هر سال استیفای
خراج میکند و بر طبق آن برعایا میدهد و یا برای هر که درین شب عبادت کند برات آزادی
از دوزخ می نویسد و تسمیه آن بلیلة مبارکه برحمت جهت آنست که درین شب حق تعالی
بر بندگان بسط رحمت و برکت خود میکند و ایشانرا از خوان احسان و مکرمت خود نوازش
میفرماید و ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که جبرئیل بمن آمد و گفت
دستهارا بحضرت قاضی الحاجات بردار و بدعای اشتغال نمای من گفتم امشب چه شب است گفت
شبی است که حق تعالی درهای آسمانهارا گشوده جمیع گناهان می آمرزد مگر گناه مشرک و ساحر و کینه
ور و مدمن خمر و عاق والدین و مصر بر زنا و چون ربعی از شب بگذشت جبرئیل گفت یا رسول الله
سر بر آسمان کن من بر آسمان سر بر داشتم درهای آسمان و درهای بهشت را گشاده دیدم
بر در آسمان اول فرشته دیدم که ایستاده بود و میگفت خوشا حال آنکه درین شب رکوع کند

در دوم

و در دوم فرشته ایستاده بود و میگفت خوشا آنانکه درین شب سجود کنند و در سیوم
فرشته ایستاده بود و میگفت خوشا حال آنانکه درین شب بدعا مشغول باشند و در چهارم
فرشته ایستاده بود و میگفت خوشا آنانکه درین شب ذکر کنند و در پنجم فرشته ایستاده
بود و میگفت خوشا آنانکه درین شب از خوف الهی بگریند و در ششم فرشته ایستاده
بود و میگفت خوشا آنانکه درین شب بر مسلمانان تصدق و احسان نمایند و در هفتم
فرشته ایستاده بود و میگفت که هیچ سائلی هست که مراد خود را بر درگاه عرض کند
و هیچ استغفار کننده هست که حاجت بخواهد و تا همه را اجابت کنیم من بجبرئیل گفتم
این درها تا کی گشاده خواهد بود گفت تا صبح برآید پس گفت خدای تعالی را درین شب بعدد
موی گوسفندان بنی کلب بندگانرا از آتش دوزخ آزاد کرده اند و در روایت دیگر خدای را
درین شب آزاد انند از آتش دوزخ که زیاده از موی گوسفندان بنی کلب الذی عائشه
روایت کند که شبی از شبهای نیمه شعبان نوبت من بود و چون نصف شب بگذشت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم از فراش بیرون آمد من پنداشتم که میل زن دیگر کرده انداز پی او
روان شدم رسول را دیدم در مسجد بنماز مشغول بود پس رکعتی خفیف بگذارد و چون
برکوع رفت چندان توقف کرد که شب بآخر رسید بعد از آن بسجده افتاد و گفت سجد لک
سوادی و آمن بک فوادی هذا یدی التی جنیت بها علی نفسی فاغفرلی الذنوب العظیم
انه لا یغفر الذنوب العظیم الا الرب العظیم اعوذ بک برضاک من سخطک و بعفوک
من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک چون فارغ شد در حجره آمد گفتم یا رسول الله
این چه شب بود گفت شب نیمه شعبان درین شب حق تعالی بندگان خود را که بعدد موی
گوسفندان بنی کلب باشند از زندان دوزخ برات آزادی نویسد گفتم یا رسول الله اختصاص

این عدد چیست فرمود برای آنکه این شب رحمت و مغفرت است و درین شب آزاد کردن
بندگان از آتش نیران تا حرمان برآن تکیه نکنند و مغرور نشوند و در کشاف آورده که
این شب مختص است به پنج خصلت اوّل تعین ارزاق و قسمت و آجال بر وجهی که مذکور شد
دوم فضیلت عبادت در آن چنانکه از سیّد عالم صلی الله علیه و آله و سلّم مرویست که هر که
امشب صد رکعت نماز بگذارد حق تعالی صد فرشته بسوی او فرستد تا با وی باشند
سی فرشته او را به بهشت بشارت میدهند و سی عدد دیگر او را از عقاب ایمن میکردانند
و سی دیگر آفات دنیا از و باز میدارند و ده دیگر مکاید شیطان از و دفع میکنند سیوم
نزول رحمت بر بندگان بعدد موی گوسپندان بنی کلب چنانکه گذشت چهارم حصول
مغفرت چنانکه سمت ذکر یافت که غیر ساحر و مدمن خمر و عاق والدین و مصر بر زنا آمرزیده
گردند پنجم اعطای شفاعت جمیع امت بآنحضرت چنانکه در روایت آمده که در شب سیزدهم
شعبان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم در حق امتان خود سوال کرد شفاعت
ثلث امت باو دادند و در شب چهاردهم آن درین باب دعا فرمود ثلث شفاعت باو کرامت
فرمودند و در شب پانزدهم آن استدعا فرمود شفاعت جمیع امت تا حرز او کردند و از
بزرگی این شب است که عادت الهی جاری گشته که درین شب آب زمزم زیاده شود بر وجهی که
مشاهدهٔ همه کس گردد در مصابیح القلوب مذکورست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم فرموده که
هر که شب نیمه شعبان را زنده دارد هرگز دلش نمیرد و این شبیست که بآبهی و گناهی مجرم زند
و بتوبه جریده محو میکنند و بقبای انعامی میفرمایند و بسجودی جودی عطا مینمایند منادیان
از حضرت عزت ندا میدهند که ای عاصیان بیائید تا شما را آمرزیم ای سرگشتگان براه باز آئید
تا شما را براه بهشت دلالت کنیم ای مجروحان جراحت گناه بیائید تا مرهم بر جراحت معصیت

شما نهیم اگر زنده درین شب نفسی بزن و اگر بیداری قدمی بردار بسوی دار القرار
اگر هوشیاری توبه بیار و قطرهٔ چند از دیدهٔ بیار که آتش دنیا را باران کشد و آتش
عقبی را آب دیدهٔ عاصیان درین شب برات سعادت برای اهل طاعت نویسند
و گناهان اهل عصیان را بآب رحمت و مغفرت مغسول سازند آورده اند که در بغداد
مردی بود که مدّت مدید تعلق خاطری بجانب دختری داشت و بمراد خود فرصت
نمی یافت تا اتفاق افتاد که شب برات بیکدیگر رسیدند مرد خواست که مراد خود را ازو
حاصل کند دختر گفت غایت ناجوانمردی باشد که امشب هم آشنا باشند و ما بیگانه مرد گفت
راست گفتی مرا نیز اینمعنی در خاطر گذشت القصه هر دو پای بر سر نفس هوا پرست نهادند
و از یکدیگر مفارقت کردند و روی بجانب حضرت احدیت آوردند تا بروز طاعت کردند
بامداد پدر دختر دست دختر گرفته نزد آن مرد آورد و گفت امشب حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلّم را در خواب دیدم و گفت دختر را پیش فلان کس ببر و باوی عقد کن
پس آن مرد و زن ببرکت و میمنت عبادت این شب در دنیا بدولت مواصلت رسیدند
و در عقبی از آتش نیران آزاد شده در روضهٔ رضوان قرار گرفتند و بعد از بیان برکت این شب
فرموده که إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ بدرستی که ما هستیم بیم کنندگان بندگان بانزال قرآن
در شبی که از جمله برکات آن اینست فِيهَا يُفْرَقُ دران بیان کرده و فیصل داده
شود كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ هر کاری که حکم کرده شده است در هر سال از قسمت ارزاق
و جمیع منافع و مضار عباد در دنیا چون خفض و رفع و سخط و رضا و قبول و رد و شقاوت
و سعادت و تعین اعمار و غیر آن از سایر احوال بر وجهی که قابل زیاده و نقصان نباشد
در هیچ حال در روایت آمده که درین شب نسخهٔ ارزاق را به میکائیل دهند و نسخهٔ حروب

وصواعق وخسف بجبرئیل ونسخ اعمال را باسرافیل ونسخهٔ مصایب را بعزرائیل
مینماییم باین امر حکم کرده شده أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا امری حاصل از نزد ما وبا فرستادیم
قرآن را در حالتی که فرماینده بودیم آنرا فرمودنی از نزد خود إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ
بدرستی که ما هستیم فرستندگان یعنی فرستادیم قرآن را بجهت آنکه عادت ماست فرستادن
پیغمبران بکتابهای هادیه بسوی بندگان رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ بجهت بخشایشی از پروردگار تو
بر خلقان وبعضی تفسیر اینچنین کرده اند ما ارسال کننده ایم ترا که محمدی بجهت بخشایشی از
پروردگار تو بر بندگان که قوله وما ارسلناك الا رحمة للعالمين إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
بدرستی که خدا شنواست دعای بندگانرا یا جمیع کلمات ایشانرا الْعَلِيمُ داناست بمصالح
ایشان یا بهمه نیات ایشان رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بدل ربک است یعنی بجهت بخشایشی
از جانب پروردگار آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا وآنچه میان آنهاست إِنْ كُنْتُمْ
مُوقِنِينَ اگر هستید یقین کنندگان وتحقیق نمایندگان علوم پس عالم خواهید بود بربوبیت او
لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق پرستش مگر او يُحْيِي زنده میکرداند بعد از
موت وَيُمِيتُ ومی میراند بعد از حیات رَبُّكُمْ پروردگار شماست وَرَبُّ آبَائِكُمُ
الْأَوَّلِينَ وپروردگار پدران نخستین شما وچون کفار بربوبیت او سبحانه مقر بودند
وبعلم او سبحانه بهمه اشیا وبارسال جمیع رسل وکتب اعتراف نمیکردند وآن مستلزم عدم
یقین ایشانست بربوبیت او سبحانه از نجهت نفی یقین ایشان درین باب فرموده که بَلْ هُمْ بلکه
ایشان فِي شَكٍّ در شک وشبهه اند درانچه ما بآن خبر داریم يَلْعَبُونَ بازی واستهزا میکنند
بآن معنی اقرار ایشان از سر علم ویقین از روی جد وحقیقت نیست بلکه مخلوطست باستهزا
ولعب وچون بنصیحت وموعظ براه راست نمی آیند فَارْتَقِبْ پس انتظار کش برای ایشان

یوم تأتی

يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ روزی که بیاورد آسمان بِدُخَانٍ مُبِينٍ دود ظاهر وهویدا
يَغْشَى النَّاسَ که فرا گیرد واحاطه نماید همه مردمانرا وایشان بعد از مشاهدهٔ آن گویند
هَٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ اینست عذابی دردناک که خدای بر ما گماشته مفسران را
درین دخان اختلافست نزد بعضی مراد قحطست وجوع که بسبب دعای پیغمبر بر کفار
واقع شد چنانکه مسروق از عبد الله بن مسعود روایت کند که چون قریش ایمان نمی آوردند
وپیغمبر را ایذا وآزار میرسانیدند رسول دست بدعا برداشت وگفت بار خدایا سخت گردان
گرفتن خود از بنی مضر وسالهای قحط را لازم حال ایشان گردان مثل سالهای یوسف
یعنی هفت سال بر ایشان تنگ گیر حق تعالی اجابت فرموده هفت سال ایشانرا بقحط
غلات وجوع مبتلا ساخت تا کار ایشان بآن انجامید که از غایت گرسنگی شکمهای مرده
واستخوانهای آنها میخوردند وسرگین وپشمهای شتر با خون مزج کرده اکل مینمودند وبجهت
شدت جوع بمرتبه چشمهای خیره وتیره شده بود که میان خود وآسمان مثل دخان وغبار
می دیدند واگرچه بایکدیگر سخن میکردند وکلام هم می شنیدند اما بجهت کثرت دخانیه هوا
در نظر یکدیگر را نمیدیدند ویا بواسطه قلت باران دران سالهای قحط غبار بسیار از زمین
برانگیخته میشد وبشکل دود پراکنده میشد در نواحی واقطار واز نجهت است که سال
قحط را سنة الغبرا میگویند وچون کار بنی مضر باین مرتبه رسید ابو سفیان با جماعتی نزد
آنحضرت آمدند وگفتند ای محمد تو ما را بصله رحم امر میکنی وقوم تو بقحط وگرسنگی هلاک
میشوند پس سوگند خوردند که اگر رفع این عذاب را از خدا درخواهی ما همه مطیع تو شویم
وبدین اسلام درآییم حضرت روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورده بزبان قوم دعا فرمود
رَبَّنَا ای پروردگار ما اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ بردار از ما عذاب را إِنَّا مُؤْمِنُونَ

بدرستی که ما کرونده کانیم بعد از رفع عذاب یعنی هرگاه عذاب منکشف کردد ایمان
می آریم وچون بدعای حضرت جوع برطرف شد بنی نضیر بر شرک خود مصر شدند وعناد
وانکار زیاده کردند بعضی از مفسران مراد وییست که پیش از قیام قیامت ظاهر شود و همه زمین را
پرسازد مانند خانه که در وآتش کنند وآنجا منفذی نباشد که دود ازان بیرون رود ودر چشم
وگوش کافران ومنافقان رود چنانچه از سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که اول
علامات دخان باشد ونزول عیسی وآتشی از قعر شهر عدن بیرون آید که همه مردمانرا بمحشر
راند حذیفه گفت یا رسول الله چه نوع دخان باشد حضرت این آیت تلاوت کرد بعد ازان فرمود که
دودی باشد که مشرق ومغرب را پرسازد وچهل شبانه روز بماند ومومن ازان دود مانند
کسی شود که زکام داشته باشد وکافر مثل کسی که مست باشد وآن دود از هر دو سوراخ بینی او
وهر دو گوش او رود واز ابروی او بیرون می آید واز امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که
این دخان دودی باشد که از آسمان پیدا شود پیش از روز قیامت ودر گوشهای کافران درآید
تا آنکه سر هر کافری مانند سر کبشی شود که بریان کرده باشند ومومنانرا بسبب آن زکامی عارض
شود وهمه زمین مثل خانهٔ باشد که در وآتش افروخته باشند وهیچ سوراخی وروزنه نباشد
آنرا که دود ازان بیرون آید ونزد این حال ملائکه بکفار گویند که اینست عذاب دردناک که حق تعالی
بشما وعده داده وایشان زبان بدعا گشوده دفع عذاب را از خدا تعالی درخواهند وبوعدهٔ ایمان
بعد از کشف عذاب اعتراف نمایند وچون بعد از چهل روز آن دود مرتفع شود بر کفر خود اصرار کنند
وحق تعالی با ملائکه گوید که **أَنَّىٰ لَهُمُ الذِّكْرَىٰ** چگونه بود مرایشانرا پند گرفتن بانتقام عذاب
این جهان ووفا کردن بوعدهٔ ایمان **وَقَدْ جَاءَهُمْ** وحال آنکه آمد بدیشان **رَسُولٌ مُبِينٌ**
فرستادهٔ هویدا وآشکارا بآیات بینه یا ظاهر سازنده معجزات وایشان بآن متذکر نشدند **ثُمَّ**

تولّوا

تَوَلَّوْا پس پشت کردند یعنی اعراض کردند **عَنْهُ** از ایمان آوردن باو **وَقَالُوا** وگفتند
در حق او که **مُعَلَّمٌ** آموخته شده است یعنی جبر ویسار که غلام اعجمی اند قرآن بوی تعلیم میدهند
مَجْنُونٌ دیوانه است ودماغ او پریشان گشته یعنی بعضی در حق او گفته که اعجمی بوی تعلیم
قرآن میدهد وجمعی دیگر گفتند که او دیوانه است واز عقل دور افتاده که ترک ما کرده وبا وجود
ع این حال چون نزد وقوع دخان در آخر الزمان ازان استغاثه نمایند **إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ**
بدرستی که ما کشف کنندهٔ عذاب ایشان باشیم **قَلِيلًا** در زمان اندک یعنی بعد از چهل روز
رفع آن عذاب نمائیم از ایشان وایشان بوعدهٔ خود وفا نکرده در کفر خود ثابت قدم شوند
پس بایشان گوییم **إِنَّكُمْ عَائِدُونَ** بدرستی که شما رجوع کنندگانید باین عذاب حقیر
بعذاب کبیره که عذاب جهنم است **يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ** روزی که بگیریم آنهارا
گرفتن بزرگ بعذاب آتش مراد روز قیامت است **إِنَّا مُنْتَقِمُونَ** بدرستی که ما امروز
انتقام کشنده ایم از ایشان وچون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بسبب اصرار کفر
وعناد مشرکان مکه غبار اندوه بر خاطر عاطر می نشست حق تعالی بجهت تسلیه آنحضرت حکایت
موسی واذیت وجفای او از فرعونیان وهلاک وغرق ایشان بجهت آن عناد وطغیان بیاد او
میدهد **وَلَقَدْ فَتَنَّا** وبدرستی که ما در فتنه انداختیم **قَبْلَهُمْ** پیش از کفار قریش **قَوْمَ فِرْعَوْنَ**
گروه فرعون را که قبطیان بودند یعنی ایشانرا امتحان کردیم با مهال وتوسیع ارزاق وایشان
یاد منعم حقیقی نکرده در طغیان وکفران افزودند وبنی اسرائیل را بذل بندگی گرفتار ساختند
وایشانرا بر کارهای سخت داشتند **وَجَاءَهُمْ** وآمد بدیشان **رَسُولٌ كَرِيمٌ** پیغمبری
بزرگوار یعنی موسی علی نبینا وعلیه السلام که عظیم الشان بود نزد حق تعالی بسبب طاعت
وعبادت یا شریف وبزرگوار بود نزد بنی اسرائیل که قوم او بودند یا خداوند فضل وشرف

وحسب ونسب واخلاق حسنه بود وبر هر تقدیر موسی بایشان آمد وگفت أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ
عِبَادَ اللَّهِ آنکه برسانید یعنی بفرستید بسوی من بندگان خدا را یعنی بنی اسرائیل را که بدام عذاب
وتسخیر شما گرفتار اند إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من مر شما را رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده ام که امینم
بر آنچه مامور شده ام از جانب حق تعالی که بشما برسانم واصلا آنرا زیاده وکم نمیکنم بلکه بهمان طریق
بشما میرسانم وشما میدانید که من هرگز بخیانت متهم نبوده ام پس بر شما واجبست که اطاعت
امر من کنید وَأَنْ لَا تَعْلُوا وآنکه تکبر نکنید عَلَى اللَّهِ بر خدا بستم کردن بر اولیای او وبا سرکشی
نمائید بکفران نعم وعدم اطاعت او واستهانت برسول ووحی او إِنِّي آتِيكُمْ بدرستی که من
آورنده ام بشما بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ بحجتی روشن وهویدا بر صدق دعوی خود یعنی حجت واضحه که
مظهر حق باشد ویا معجزات ظاهره که مبین صحت نبوت وصدق مقاله من بود وچون موسی
این سخن را بایشان رسانید زبان بستم کشودند وبقصد قتل ورجم او برخاستند موسی این حال را
مشاهده کرد از شر ایشان بخدا استعاذه فرمود باین وجه که وَإِنِّي عُذْتُ وبدرستی که من
پناه گرفتم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ بپروردگار من وپروردگار شما أَنْ تَرْجُمُونِ آنکه سنگسار کنید مرا
یا دشنام دهید وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي واگر باور ندارید مرا در رسالت ونمیگروید بمن
فَاعْتَزِلُونِ پس کناره کنید از من وخیر وشر خود را از من باز دارید یعنی مرا بحال خود بگذارید
وبایذا وآزار متعرض من مشوید ایشان بسخن موسی التفات نکرده بایذای وی مشغول گشتند
فَدَعَا رَبَّهُ پس بخواند موسی پروردگار خود را أَنَّ هَٰؤُلَاءِ آنکه این گروه یعنی قبطیان
قَوْمٌ مُجْرِمُونَ گروهی اند که مصر اند بر کفران وطغیان حق تعالی دعای وی اجابت فرمود
فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا پس گفت که ببر بندگان مرا در شب یعنی بنی اسرائیل که تابع تو اند در شب
از این شهر بیرون بر إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ بدرستی که شما از پی در آمده شدگانید یعنی چون فرعون

وقوم او

وقوم او خبر بیرون آمدن شما بشنوند در عقب شما روان شوند ووقتی که بلب دریا رسی
عصا را در دریا زن تا شکافته شود وراهها در وی پیدا گردد وبقدرت ما تو با بنی اسرائیل
از آنجا بگذر وبآن طرف دریا رو وَاتْرُكِ الْبَحْرَ وبگذار دریا را رَهْوًا ساکن وآرمیده
بر همان وجه که راهها بر وی ظاهر شده یعنی دیگرباره عصا بر وی مزن تا با حال اول نرود وهمه
قبطیان بر وی در آیند واز آمدن ایشان اندیشه مکن وخوفی بخاطر خود راه مده إِنَّهُمْ
بدرستی که ایشان جُنْدٌ مُغْرَقُونَ لشکری اند غرقه شدگان یعنی همه ایشان در دریا غرق
خواهند گشت پس چون فرعون بکنار دریا رسید وراههای گشاده آنرا بدید دانست که بنی اسرائیل
از آنجا گذشته اند از غایت طغیان در آن معجزه تامل نکرده با همه قوم خود در آن راهها در آمد
وچون بمیان دریا رسید حق تعالی آب دریا را بهم آورد همه در زیر آب مستاصل گشتند بعد از آن
حضرت ذو الجلال حبیب خود را خبر داد از حال ایشان بعد از هلاکت واستیصال فرمود که
كَمْ تَرَكُوا بسا که گذاشتند قبطیان مِنْ جَنَّاتٍ از بوستانهای پر از اشجار وَعُيُونٍ
وچشمهای آب روان از میان وکنار وَزُرُوعٍ وکشتهای بسیار وَمَقَامٍ كَرِيمٍ
ومقامی نیکو وعالی مقدار ومنزلهای آراسته وبزرگوار چون مجالس ملوک امصار واز ابن
عباس منقولست که مراد باین منابر خطبای ایشانست وَنَعْمَةٍ ودیگر گذاشتند نعم وبرخورداری
كَانُوا فِيهَا که بودند در آن فَاكِهِينَ متنعمان وشادی کنندگان بچون تمتع اکل بانواع
فواکه كَذَٰلِكَ همچنین ست امر ما در باره اهل طغیان یا مثل این اخراج واهلاک را
بجا می آوریم در حق کسانی که عصیان ورزند وطاغی شوند وَأَوْرَثْنَاهَا میراث دادیم
منازل ومساکن ایشان را قَوْمًا آخَرِينَ بگروهی دیگر از مردمان که در دین وقرابت
وولا مغایر ایشان بودند مراد بنی اسرائیل اند که حق تعالی بعد از هلاک قبطیان ملک ودیار

آنها را بی تعب و مشقت بایشان داد همچنانکه میراث که بدون تعب بمستحق آن میرسد آنگه
تصغیر و تحقیر موت ایشان نمود باینکه فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ و پس نگریست برایشان السَّمَآءُ
وَالْأَرْضُ آسمان و زمین یعنی بر فوت ایشان هیچکس نگریست و از اهل احسانی نگرفت همچنانکه بعضی آن
گویند که آفتاب و ماهتاب بموت فلان بگریست و سیاه گشت و در و دیوار بگریه در آمد و این
بر سبیل مبالغه است در وجوب جزع و بکای ایشان مراد آنست که حال ایشان نقیض حال کسی است
که فوت او نظر مردم عظیم نماید در حق او گویند که آسمان و زمین و در و دیوار بر مفارقت او گریه
کرده و یا معنی آنست که هیچکدام از اهل آسمان و زمین بر ایشان گریه نکرد بجهت آنکه ایشان مغضوب
و مسخوط اهل آسمان و زمین بودند و بعضی برآنند که این کنایتست از آنکه ایشانرا در زمین
هیچ عمل صالح نبود که بآسمان مرتفع شود و مؤید اینست که انس از حضرت رسالت پناه صلعم
روایت کرده که هیچ بندهٔ مؤمن نباشد مگر که مر او را در آسمان دو در بود دری که رزق از آنجا
فرود آید و دری که عمل او از انجا بالا رود پس چون این بندهٔ مؤمن وفات کند این دو در از نزول
و عروج رزق و عمل محروم مانند و بر وی بگریند و نیز از عبدالله عباس مرویست که مؤمن چون فوت
شود و مصلای او و محل عبادت و مصعد عمل و مهبط رزق او گریه کنند برای او آورده اند که
چون موسی علیه السلام وفات کرد چهل صباح آسمان و زمین بر وی بگریست و چون امام حسین عم
شهید شد آسمان بر وی بگریه در آمد و از آن وقت هر شب بر وی گریه میکند و علامت گریه او اینست که
اطراف آفاق سرخ میشود و گویند گریه آسمان همچو گریه آدمیان نیست و سدی گفته که چون امام
حسین علیه السلام شهید شد آسمان بر وی گریه کرد و گریه او سرخی اطراف اوست و زراره بن اعین
از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که آسمان بر قتل یحیی بن ذکریا و بر حسین بن علی علیهما السلام
چهل صباح گریست و گریه نکرد بر هیچکس مگر برین دو شخص گفتم یا رسول الله بکای او بچه طریق است

فرمود

فرمود در وقتی که آفتاب طلوع میکرد و غروب مینمود سرخ بود القصه چون فرعونیانرا
بر روی زمین عمل نیکو نبود تا بر آسمان رود نه آسمان بر فوت ایشان گریه کرد و نه زمین
وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ ٥ و نبودند مهلت داده شدگان از وقتی بوقتی دیگر یعنی چون
محل نزول عذاب در رسید اصلا توقفی و اهمال در ان واقع نشد بلکه فی الحال مستاصل
گشتند وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ و بتحقیق که رهانیدیم بنی اسرائیل را مِنَ الْعَذَابِ
الْمُهِينِ ٥ از عذاب خوار کننده که بر ایشان واقع شده بود مِنْ فِرْعَوْنَ از جانب فرعون
و آن ذل بندگی ایشان بود و قتل پسران و استخدام زنان و تکلیف مشقت اعمال بر ایشان
إِنَّهُ بدرستی که فرعون كَانَ عَالِيًا بود سرکشنده و خود را بلند سازنده مِنَ الْمُسْرِفِينَ ٥
جمله از حد درگذشتگان در کفر و طغیان وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ و بدرستی که برگزیدیم موسی را
و مومنان بنی اسرائیل را عَلَى عِلْمٍ بر حالتی که بر دانش بودیم از ایشان یعنی عالم بودیم باآنکه
بنی اسرائیل استحقاق دارند که ایشانرا برگزینیم عَلَى الْعَالَمِينَ ٥ بر عالمیان زمان ایشان
چه اکثر انبیا در زمان ایشان بودند و عالم ترین جمیع مردمان زمان بودند وَآتَيْنَاهُمْ و دادیم
ایشانرا مِنَ الْآيَاتِ از نشانهای قدرت خود مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ ٥ آنچه در وی نعمتی
آشکارا بود چون شکافتن دریا و سایه ساختن ابر بر سر ایشان در بیابان تیه و انزال من
و سلوی و اخلاص گردانید ایشان از دست فرعونیان تسمیهٔ نعمت ببلا جهت آنست که
حق تعالی آزمایش بندگان میکند در نعمت بشکر گذاری و ناسپاسی همچنانکه در مصایب بشکیبائی
و جزع و چون اول سوره در بیان اهل قریش بود و ایراد قصهٔ فرعون و قوم او بجهت دلالت
بود بر مماثلة قریش بایشان در اصرار و انکار و توغل در ضلالت و استکبار ازین جهت
باز سررشتهٔ کلام را بذکر عناد و انکار قریش کشید میفرماید إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستی که گروه

قریش از فرط جهالت ومکابرت لَيَقُولُونَ هرآینه کویند در جواب مومنان که بایشان میکفتند
شما زنده میشوید بعد از مردن اِنْ هِيَ نیست عاقبت وخاتمت کارها اِلَّا مَوْتَتُنَا الْاُوْلٰى
مکر مرک نخستین ما در دنیا یعنی بعد از ان حیوتی دیکر نخواهد بود وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِيْنَ ه ونیستیم ما
زنده شدکان وبرانکیختکان بعد از مرک واکر بعث ونشری خواهد بود چنانچه شما دعوی میکنید
فَاْتُوْا بِاٰبَآئِنَا پس بیارید پدران ما را یعنی از خدای خود درخواهید تا آنها را زنده کرداند
اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ه اکر هستید راست کویان درانکه خدا قادرست بر اعادهٔ اموات
وکویند قایل این قول ابوجهل بود که حضرت رسالت پناه را کفت اکر درین امر صادقی جد من و
خود را که قصی بن کلابست زنده ساز چه او مردی صادق بود تا احوال بعث ونشور ازو بپرسیم
وچون حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بر وفق دعوی بعث وغیر آن معجزات ظاهره ودلایل
قاطعه مینمود وایشان از جهت عناد واصرار کفر دران نظر کرده این سوالات بیمعنی میکردند
ازین جهت حق تعالی دیکر باره بتهدید ایشان درآمده میفرماید اَهُمْ خَيْرٌ آیا قوم قریش بهتراند
در قوت وشوکت وشدت که اَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ یا قوم تبع حمیری که لشکری بودند باعدت وابهت
در نهایت کثرت وحشمت وَالَّذِيْنَ وآنانکه نیز بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از قوم تبع چون قوم
نوح وعاد وثمود وغیر آن وایشان باوجود مزیت وحشمت وابهت بر قریش اَهْلَكْنٰهُمْ
هلاک کردیم ایشان را اِنَّهُمْ كَانُوْا بدرستی که بودند ایشان مُجْرِمِيْنَ ه اسراف کنندکان در کفر
وطغیان وعناد وعصیان واز حد بیرون رفتکان در انکار بعث ونشور در آن جهان
وچون ایشان را بسبب اصرار کفر وشرک وانکار بعث هلاک کردیم وبعذاب الیم کرفتار
ساختیم پس قریش که بمراتب از ایشان ادنی وانقص اند بطریق اولی که از چنکال نکال وعقوبت
عقاب ما رهائی نخواهند داشت ودر اخبار آمده که تبع ملکی بود از حمیر وکنیت او ابو ایوب

وتمام او

وتمام او اسعد ملکی با حشم بسیار وتبع بیشمار از شرق تا غرب عالم بکشت واکثر بلاد
عظیمه را بحوزهٔ تصرف درآورد وسمرقند را خراب نموده باز بنا کرد وبجهت کثرت اتباع
وخدم وحشم بتبع مسمی شده وکویند او ملک یمن بود وملک یمن را تبابعه کویند بجهت آنکه مطبوع
اهل یمن اند همچنانکه خاقان اسم ملک ترکست وقیصر اسم ملک روم وسهل بن سعد از پیغمبر صلعم
روایت کرده که دشنام مدهید تبع را زیرا که او اسلام آورد واز ابن عباس نقلست که رسول
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که تبع پیغمبر بود وکعب بن احبار کفته که تبع مردی صالح بود
وحق تعالی مذمت قوم او کرده نه او را وولید بن صبیح از امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که آنحضرت فرمود که تبع باوس وخزرج کفت شما بحال خود باشید تا پیغمبر آخر الزمان خروج کند
اما من اکر او را دریابم بخدمتکاری او اقدام نمایم وکمر اطاعت او را بر میان بندم ودر روایت
آمده که تبع بر کتابی که بحکام مینوشت اول آن ثبت میکرد که بسم الله الذی ملک برا
وبحرا وضحا وریحا بنام خدائی که پادشاه خشک وتر است وآفتاب وباد وسعید بن جبیر کوید
که اول کسی که خانهٔ کعبه را جامه پوشانید تبع بود ودر آثار آمده که تبع در بدایت حال آتش پرست
بود وقتی که در مدینه پسر او را بکشتند او بقصد اهالی آنجا لشکر جمع کرد ودو حبر از بنی قریظه که
کعب واسد نام داشتند این خبر شنیده نزدیک وی رفتند وکفتند این جرأت مکن که مدینه
موضع هجرت پیغمبر آخر الزمانست وتعریف آن حضرت کردند واز سر قتل وغارت مدینه درکذشت
وبر دست آن دو حبر مسلمان شد وبا جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد جمعی از بنی یدیل
بسر راه وی آمدند وکفتند ما دلالت کنیم ترا بخانه که در وی کنجی است از نقره ومروارید وزبرجد
کفت کجاست کفتند در مکه وغرض ایشان آن بود که او قصد خانهٔ کعبه کند وهلاک شود تبع قصد
کنج با تبع در میان نهاد کفتند ای ملک زنهار که این کار مکن چه آن شریف ترین بقعه ایست

بر روی زمین و هیچکس قصد آن خانه نکند مگر که هلاک شود پس ترا آنجا باید رفت و تعظیم آن
بجا باید آورد و قربان باید کرد تبع برفت و خانه را جامه پوشانید و شش هزار قربان کرد
و از آنجا بیمن رفت قوم حمیر آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته ما با تو نمیسازیم تبع دلایل
وحدت خدای بر ایشان خواند و ایشان در عناد افزودند و گفتند ما با آتش امتحان میکنیم و آتشی
در دامن کوهی از کوههای یمن بود که چون دو کس را با یکدیگر دعوی بودی بدان آتش در آمدندی
آنکه مبطل بودی بسوختی و محق را آفتی نرسیدی القصه احبار با مصاحف خود باندرون آتش
رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کشیشان در آن داخل شدند و بسوختند و نزد ارباب سیر
بثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت رسول و بشامول یهودی سپرد که اگر زنده بماند آنرا
بحضرت خاتم الانبیا رساند و الا باولاد خود سپرده وصیت نماید که بعرض رساند فرزند
بیست و یکم از نسل شامول که ابو ایوب انصاری بود آنرا بموقف عرض رسانید و حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم سه نوبت فرمود مرحبا بالاخ الصالح و از بعضی علما منقول است
که ابو ایوب اسعد حمیری که از تبابعه بود ایمان به پیغمبر آورده بود قبل از بعثت بهفتصد سال و در بعضی
دیگر از کتب تواریخ آورده اند که هزار و پنجاه و سه سال قبل از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعثت
بوده باشد بحضرت رسالت پناه ایمان آورده بود القصه حق تعالی بعد از تهدید کفار باستیصال
قوم تبع بسبب عتو و عناد و انکار معاد بیان صحت وقوع حشر میکند بآنکه وَمَا خَلَقْنَا
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست
لٰاعِبِيْنَ ، در حالتی که بازی کنان باشیم یعنی آنرا بر وجه حکمت و مصلحت آفریده ایم نه بیازی و هرگاه که
همه مخلوقات را بجهت حکمت و مصلحت آفریده باشیم پس چگونه ایشان را معطل و مهمل گذاریم و بدون
ثواب و عقاب در روز جزا وَمَا خَلَقْنٰهُمَا و نیافریدیم آسمان و زمین را اِلَّا بِالْحَقِّ مگر بسبب حق

که آن

که آن چیزیست که باعث و داعی خلق ایشانست از مثوبت بر طاعت و عقوبت
بر معصیت و امتحان ایشان با امر و نهی و تمیز میان محسن و مسیء ایشان کقوله تعالی لیجزی
الذین اساؤا بما عملوا الآیه وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر مردمان بسبب عدول
از نظر و تامل در خلق اشیا لَا يَعْلَمُوْنَ ، نمیدانند که فعل حکیم معرا از حکمت و مصلحت نیست
اِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی که روز جدا شدن حق از باطل یا محق از مبطل بسبب اختلاف جزا
و سزا مِيْقَاتُهُمْ اَجْمَعِيْنَ ، هنگام جمع شدن آدمیان ست در حالتی که همه مجتمع باشند
در آن يَوْمَ لَا يُغْنِيْ روزی که دفع نکنند مَوْلًى هیچ دوستی و خویشی عَنْ مَّوْلًى از دوست
و خویش خود شَيْئًا چیزی را از عذاب وَلَا هُمْ و نه آن دوستان و خویشان يُنْصَرُوْنَ
یاری کرده شوند از جانب دوستان خود در رفع عذاب اِلَّا مَنْ رَّحِمَ اللّٰهُ مگر کسی که
خدای رحم کرده باشد برو بعفو کردن ازو و اذن شفاعت دادن در حق او و مراد مومن
مذنب ست زیرا که جمیع اصناف کفار از دولت شفاعت بی نصیب و نا امید اند اِنَّهُ هُوَ
الْعَزِيْزُ بدرستی که خدای غالب ست بر تعذیب شخصی که در حق او عصیان نموده باشد پس نزد
اراده تعذیب هیچکس را قوت و یارای آن نباشد که یاری او دهد و از عذاب الهی او را برهاند
الرَّحِيْمُ ، مهربان بر هر که اطاعت او کرده باشد و نیز در تهدید کفار میفرماید اِنَّ شَجَرَتَ
الزَّقُّوْمِ بدرستی که درخت زقوم یعنی میوها و برگهای آن طَعَامُ الْاَثِيْمِ خوردنی
کسی ست که بسیار کننده کارست مراد کافر معاند ست بجهت دلالت ما قبل و ما بعد بر آن و گویند مراد
با ثیم ابو جهل ست که خرما و مسکه را یکجا ممزوج کرده میخورد و میگفت آنچه محمد ما را بآن تهدید
میکند اینست که ما تزقم میکنیم یعنی دهن خود را بآن پر میسازیم حق تعالی رد قول او کرده
میگوید که زقوم نه آنست که ابو جهل بر جهل تصور آن کرده بلکه كَالْمُهْلِ مانند چیزیست که گداخته

شده باشد بآتش چون مس وروی وطلا ونقره وغیر آن يَغْلِي فِي الْبُطُونِ جوشد آن
شجره زقوم در شکمهای کافران وحفص بیا میخواند یعنی بجوشد آن طعام در شکمهای کافران
كَغَلْيِ الْحَمِيمِ مانند جوشیدن آب بغایت گرم واجساد وامعای ایشانرا پاره پاره کند
وبگدازد پس حق تعالی زبانیهٔ دوزخ را امر کند که خُذُوهُ بگیرید این گنه کار تبه روزگار را
فَاعْتِلُوهُ پس بکشید اورا بعنف وقهر إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ بمیانه دوزخ تسمیه وسط
بسواء جهت آنست که میان آن ومیان هر یک از اطراف آن مساویست ثُمَّ صُبُّوا بعد از آن
بریزید فَوْقَ رَأْسِهِ بربالای سر او مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ از عذاب آب جوشان
تا تمام ظاهر بدن او باین آب گرم گداخته شود همچنانکه باطن او از زقوم گداخته است وبر سبیل
تهکم واستهزا بگویند مر آن اثیم را که نزد قوم خود متعزز ومتکرم بوده ذُقْ بچش وبکش این عذاب را
إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستی که تو ارجمندی نزد قوم خود الْكَرِيمُ بزرگوار بزعم خود
مرویست که ابوجهل بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم گفت که میان این هر دو کوه که
محیط اند بمکه از من ارجمند وبزرگوار تری نیست پس تو وخدای تو توانائی ندارید که بمن ضرری
رسانید چون روز قیامت رسد حضرت عزت بر سبیل استهزا وتهکم با او گوید که ای عزیز وکریم بچش
این عذاب جحیم وآب حمیم وعقاب الیم إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این عذاب مَا كُنْتُمْ بِهِ آنست که
بودید در دنیا بآن تَمْتَرُونَ که شک می آوردید واکنون بمعاینه بدیدید بعد از آن در صفت
متقیان میفرماید که إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که پرهیزکاران فِي مَقَامٍ أَمِينٍ در جایگاه ایمن
باشند یعنی دران مقام متقیان ایمن باشند از آفت ومحنت وبیم انتقال وزوال بر سبیل بدل
تفسیر مقام امین میکند که فِي جَنَّاتٍ در بوستانهای پر از اشجار وَعُيُونٍ وچشمهای جاری
يَلْبَسُونَ می پوشند آن جاها را مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ از حریر نازک ودیبای سطبر

تنک بافته

تنک بافته مُتَقَابِلِينَ درحالتی که برابر یکدیگر نشسته باشند تا بدیدار یکدیگر انس گیرند
وگویند که این مقابله در روز مهمانی باشد در دار الجلال حق تعالی همه مومنانرا بر یک خوان
بنشاند بروجهی که همه رویهای یکدیگر را به بینند كَذَٰلِكَ همچنین است حال اهل بهشت
یا میدهیم مانند این را به بهشتیان وَزَوَّجْنَاهُمْ وقرین میسازیم ایشانرا بِحُورٍ
پریان سفید روی لطیف اندام عِينٍ گشاده چشم وحدقهٔ آن در نهایت سیاهی باشد
وسفیدی آن بغایت تناهی از مجاهد نقلست که حور زنانی باشند بنهایت جمال وسفیدی
روی ایشان بحدی بود که چشمهای در ایشان متحیر بمانند وصفائی اعضای ایشان بروجهی
بود که هر کس در ایشان نظر کند روی خود را دران ببیند وآن متقیان يَدْعُونَ طلب میکنند
در بهشت از سدنه وخدمهٔ آن فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ باحضار هر میوه که آرزوی
کنند در هر زمان ودر هر مکان آمِنِينَ درحالتی که ایمن باشند از مضرت که از هر اکل
عارض شود مانند تخمه واوجاع وسایر اسقام یا مطمئن باشند از خوف پوسیدن ومنقطع
شدن آن لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ نچشند یعنی در نیابند در بهشت مرگ را
إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ مگر مرگ اول یعنی متقیان در آخرت مرگ را در نیابند مگر مرگ
اولین را که در دنیاست دریافته اند ویا نچشند در آخرت مرگ را مگر گاهی که ممکن باشد
چشیدن موت اول وچشیدن موت ماضیه در زمان مستقبل محالست پس چشیدن مرگ
متعلق بران محال باشد وگفته اند الا بمعنی بعد است یعنی بعد از مرگ اول که در دنیا چشیده
باشند هیچ مرگ دیگر نچشند پس همیشه در آنجا مخلد وجاوید باشند وَوَقَاهُمْ ونگاه دارد
خدای آن مومنانرا عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب آتش سوزان وباهل تقوی عطا
کرده شود وخلود جنت نعیم ونجات از عذاب جحیم فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ عطائی وفضلی

حاصل از آفریدگار تو یا بجهت تفضلی از جانب خدای ذٰلِكَ آن حیات ابدی در جنان
وصرف عذاب نیران هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آنست رستگاری بزرگ چه آن متضمن
خلاصی ست از جمیع مکاره ورسیدن بهمه مطالب فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس جز این نیست که
آسان کردانیم قرآن را باین وجه که انزال کردیم آنرا بِلِسَانِكَ بزبان تو یعنی بلغت تو لَعَلَّهُمْ
يَتَذَكَّرُونَ تا شاید که قوم تو بآن متذکر شوند واز روی سهولت بمعانی آن رسیده
ازان پند گیرند وچون کفار با وجود سهولت اخذ معانی ازان متذکر نمیشوند فَارْتَقِبْ
پس منتظر باش آنچه بریشان فرود آید إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ بدرستی که ایشان نیز انتظار
کشنده اند تا چه چیز بتو حلول کند وبلا شبهه آنچه بتو خواهد رسید نصرت الهی خواهد بود که مستتبع
عاقبت احسانست وآنچه برایشان فرود آید عذاب نامتناهی که لازمه عاقبت اساءتست

سورة الجاثیه مکیه وهی سبع وثلثون آیه کوفی وست الباقون اختلافها آیه حم کوفی
ابی بن کعب وابن سعید از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده اند
که هر که حم جاثیه را تلاوت کند خدا تعالی در وقت حساب ستر عورت او کند واورا از ترس
وهیبت عذاب ایمن کرداند وابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که ثواب
قاری این سوره آنست که هرگز آتش دوزخ نبیند وزفیر وشهیق جهنم نشنود ودر رحیق
اعلا رفیق سید انبیا باشد ووجه آنکه حق تعالی ختم سوره دخان کرد بذکر قرآن افتتاح این سوره
نیز بذکر آن فرموده بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
حم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن این کتاب مِنَ اللَّهِ از نزد خدای ست
الْعَزِيزِ غالبست برهمه مکونات الْحَكِيمِ درست کار وراست کردار در تدبیر موجودات
و تقدیر مصالح کافه مخلوقات وگویند حم قسم ست بر تنزیل الکتاب صفت آن یعنی قسم بحم که آن

سورة الجاثیه

کتابی ست که فرو فرستاده شده ست از جانب خدای غالب در جمیع مطالب
وانا در تقدیر جمیع مواهب جواب قسم اینکه إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ بدرستی که در آسمانها
از نجوم سیاره وکواکب ثابته وَالْأَرْضِ ودر زمینها از جبال راسیه واشجار ثابته و
حیوانات ماشیه وسایر امور داله بر قدرت باهره لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ هر آینه
نشانهاست برگرویدگان بوحدت پروردگار وقدرت صانع مختار وَفِي خَلْقِكُمْ
ودر آفریدن شما با آنچه در وست از بدایع صنعت وعجایب خلقت واز حالات مختلفه
وتغیرات متجدده از ابتدای خلق در بطون امهات تا انقضای آجال وَمَا يَبُثُّ
ودر آنچه پراکنده میسازد در زمین مِنْ دَابَّةٍ از جمیع جنبندگان باختلاف اجناس
واشکال وصور ومنافع ومقاصد مطلوبه ایشان آيَاتٌ علامتهاست لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ
مر گروهی را که بیگمان بدانند یعنی بآیتها استدلال کرده از سر یقین بوحدت وقدرت
صانع عالم عالم شوند وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ودر آمد شد شب وروز در عقب
یکدیگر یا در اختلاف حال آن در طول وقصر نور وظلمت وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ ودر آنچه
فرو فرستاده خدای مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی از باران
که سبب روزیست فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده کرد بآن باران زمین را بَعْدَ
مَوْتِهَا پس از مردگی وخشکی آن وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ ودر گردانیدن بادها باختلاف
جهات که آن جنوب وشمال ودبور ست یا بحسب تفاوت احوال آن در رحمت وعذاب
آيَاتٌ علامتهاست بر کمال قدرت لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که عقل کار
فرمایند ودرین امور مذکوره نظر کنند تا عالم شوند بآن که سبحانه مدبر وحکیم وقادر وعالم
وغنی وقدیم است وملخص این هر سه آیت آنست که بندگان منصف هرگاه بنظر صحیح در سموات

یا رضین نظر کنند عالم خواهند شد یا انکه آنها مصنوع اند و مصنوع را البدست از صانع
نکین باو سبحانه ایمان خواهند آورد و تصدیق باو خواهید نمود و هرگاه در خلق نفسها
خود نظر کنند و در تنقل آن از حالی بحالی و هیئتی بهیئتی تفکر نمایند و در خلق صنوف
حیوانات تامل فرمایند ایمان ایشان زیاده شده بسر حد یقین خواهند رسید و اگر در سایر
حوادث متجدده نظر کنند مثل اختلاف لیل و نهار و نزول امطار و زندگی ارض بعد از
مردگی آن و تصریف ریاح جنوب و شمال و صبا و دبور عقل ایشان بسبب آن معرفت
استحکام خواهد یافت و یقین ایشان بمرتبه کمال خواهد رسید از جهت ختم آیه اول نمود
بقوله لآیات للمؤمنین و دوم بقوله لقوم یوقنون و سیوم بقوله لقوم یعقلون
و بعد از ذکر ادله در تهدید کفار که ازان اعراض نموده تفکر دران نمیکنند میفرماید که
تِلْكَ آيَاتُ اللّٰهِ ادله متقدمه دلایل قدرت خدا ایست یا آیتهای مذکوره آیات قرآنست
نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنها را بر تو ای محمد بِالْحَقِّ براستی و درستی نه بباطل و کجی و هرگاه
کفار بآیات الهی که در نهایت وضوح و ظهور ست نمیگروند فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن
بَعْدَ اللّٰهِ وَآيَاتِهِ پس از خدای و دلایل قدرت او يُؤْمِنُونَ ایمان می آرند و حفص
بعیبه خواند یعنی بکدام سخن تصدیق خواهند کرد و تقدیم بعد الله جهت مبالغه و تعظیم ست مراد
بعد آیات الله از قبیل اعجبنی زید و کرمه که بمعنی اعجبنی کرم زید ست وَيْلٌ سختی عذاب
یا چاه ویل که در قعر جهنم ست و پر از خون و چرک دوزخیان لِكُلِّ أَفَّاكٍ برای هر کذابی
أَثِيمٍ بسیار گناه کننده مراد نضر بن حارث است پس در صفت او میفرماید که يَسْمَعُ آيَاتِ اللّٰهِ
می شنود آیتهای کلام خدا را تُتْلَىٰ عَلَيْهِ که خوانده میشود برو ثُمَّ يُصِرُّ پس اصرار میکند
یعنی ثابت قدم میشوند در کفر و عناد خود مُسْتَكْبِرًا در حالتی که گردنکش ست از ایمان آوردن

بدان و بجهت عدم انتفاع او ازان كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا گویا هرگز نشنوده ست
آنرا و هرگاه حال او در اصرار عناد باین مرتبه است فَبَشِّرْهُ پس بشارت ده او را
ای محمد بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک لفظ بشارت در مقام انذار اشارتست بتهکم
کفار وَإِذَا عَلِمَ و چون بداند مِنْ آيَاتِنَا از آیتهای کتاب شَيْئًا چیزی را بعد از
استماع آن یعنی چون برسد باو آیات ما و بداند که از قرآنست اتَّخَذَهَا هُزُوًا فرا گیرد
آنرا باستهزا و افسوس و بنوعی با جاهلان روزگار خود باز گوید که از حق و ثواب
منحرف باشد با آنکه هیچ چیز دران نیابند که مناسبتی بهزویت و سخریت داشته باشد چنانکه
ابوجهل چون حدیث زقوم شنید بسخریت آن مشغول شد و مانند اعتراض ابن زبعری
در قول انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم أُولَٰئِكَ آن گروه مستهزیان
لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ مر ایشانراست عذابی خوار کننده مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ
از پیش روی ایشان جهنم ست یا از پس ایشان که بعد از آجال ست و ورای بمعنی بعد و قبل
شایع ست در کلام عرب چه ورای جهتی ست که از ین کس متواری و مخفی باشد خواه جهت
خلف یا قدام وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ و باز ندارد از ایشان مَا كَسَبُوا از آنچه کسب کرده باشند
یعنی حاصل کرده و فراهم آورده از اموال و اولاد شَيْئًا چیزی را از عذاب و عقاب
وَلَا مَا اتَّخَذُوا و نه آنچه فرا گرفته باشند مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای أَوْلِيَاءَ
دوستان یعنی معبودان که بامید شفاعت ایشان را پرستش کرده باشند وَلَهُمْ و مر ایشانراست
در جهنم عَذَابٌ عَظِيمٌ عذاب بزرگ که شدت آن از حد و حصر متجاوز باشد
هَٰذَا این قرآن که خواندیم بر تو هُدًى کامل ست در راه راست نمودن وَالَّذِينَ
كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود که قرآنست لَهُمْ

عذابٌ من رجزٍ مر ایشانراست عذابی از رجز که سخت ترین عذابست
الیمٌ دردناک والم رساننده وحقیقت معنی رجز درما تقدم مذکور شد پس
در بیان توحید وقدرت خود میفرماید که الله خدای بحق الذی سخّر آنست که رام کرد
لکم البحر برای شما دریا را باین وجه که سطح آنرا املس ساخت وکشتی را بر بالای آن بداشت
ومنع غوص شما نمود دران تا بغواصی جواهر ولآلی را بچنگ می آرید وهمچنانکه میفرماید
لتجری الفلک تا میرود کشتیها فیه در وی بامره بفرمان او ولتبتغوا و
تا طلب کنید وبجوئید من فضله از فضل ونعمت وانواع فواید واصناف عواید آنرا از ارباح
تجارات وجواهر ولآلی ولعلکم تشکرون وتا شاید که شما شکر گوئید برین نعمت
عظیمه وسخّر لکم ومسخر ساخت برای شما ما فی السموات آنچه در آسمانهاست باعتقاد
نفع گرفتن یعنی از برای شما رام ساخت منافع آنچه درو ست از آفتاب وماه وستارگان
وبرف وباران وما فی الارض وآنچه در زمین ست از دواب وجبال وثمار واشجار
جمیعا همه آنها منه در حالتی که حاصل ست از جانب او نه غیر او ان فی ذلک بدرستیکه
آنچه مذکور شد لآیاتٍ هر آینه نشانهای قدرتست لقوم یتفکرون برای گروهی که
تفکر کنند بران وبآن راه برند بوجود صانع قادر علیم متفرد در ذات آورده اند که در بدایت
اسلام بعضی از اهل ایمان با کفار در مقام نصیحت وموعظه در آمده وایشانرا باسلام دعوت
کردند وچون متنبه نشدند بایشان در طریق محاجه سلوک نمودند وایشان از فرط جهالت وعناد
ملتفت احتجاج نشده زبان بدشنام کشودند وهیچ از سخنان نالایق فروگذاشت نکردند واهل
ایمان در صدد آن شدند که انتقام خود از ایشان بکشند آیت آمد که قل للذین آمنوا یغفروا
بگوای محمد مر آنهارا که گرویده اند که عفو کنند ودر گذرند یا عفو کنند واز سر انتقام درگذرند

للذین

للذین لا یرجون مر آنانرا که توقع ندارند ایام الله روزهای وقایع خدای تعالی
بر دشمنان او یعنی روزهائی که خدای تعالی دران انزال عذاب نموده بر کافران ومشرکان عرب
وقایع عذاب وهلاک را بایام تعبیر میکنند چون یوم بغاث ویوم اغماس مراد آنست که انتقام از ایشان
مکشید تا خدای تعالی متولی مجازات ایشان شود در روزهائی که مقررست از برای وقوع عذاب برایشان
لیجزی تا پاداش دهد خدای قوما گروهی را بما کانوا یکسبون بآنچه هستند که کسب
میکنند از کافر ومومن وهر یک را بر وفق عمل عذاب وثواب مترتب سازد چنانکه میفرماید که
من عمل هر که بکند صالحا کرداری شایسته از طاعت واحسان ومغفرت فلنفسه پس از برای
نفس اوست چه ثواب آن کردار برو عاید شود نه بغیر ومن اساء وهر که کاری بد کند از ستم وسایر
معاصی فعلیها پس بر نفس اوست وزر ووبال آن ثم الی ربکم پس بسوی آفریدگار خود
ترجعون باز گردیده خواهید شد یعنی مآل شما بعرصه گاه محشرست که دران مالک نفع
وضرر ونهی وامر نیست مگر او سبحانه پس شمارا دران روز بجزای کردار رساند وبر نیک وبد
ثواب وعقاب دهد وبعد از ذکر نعم وکفران اهل طغیان بیان احوال بنی اسرائیل میکند در مقابله
نعم طریق کفران پیش گرفتند ومیگوید ولقد آتینا وهر آینه دادیم بنی اسرائیل الکتاب
فرزندان یعقوب را کتاب توریت والحکم وحکمت نظریه وعقلیه در فصل وقطع خصومات
وسایر امور دینیه والنبوة وپیغمبری یعنی ایشانرا منصب حکومت ونبوت دادیم وچون
لقمان وداود وسلیمان وموسی وعیسی ودر روایت آمده که در هیچ قبیله اینمقدار پیغمبر نبوده
که در بنی اسرائیل از زمان موسی تا عیسی ودر خبرست که در میان ایشان هزار پیغمبر مبعوث
شده بودند ورزقناهم من الطیبات وروزی دادیم ایشانرا از چیزهای حلال که
پاکیزه ولذیذ بود وفضلناهم وتفضیل دادیم ایشانرا علی العالمین بر عالمیان

زمانِ خود شان چه دران روز آنچه ایشانرا دادیم بغیر ایشان ندادیم و گویند معنی آنست که
بنی اسرائیل را بر جمیع مردمان اعصار تفضیل دادیم باعتبار کثرت انبیاء در میان ایشان
و اگرچه امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم افضل ایشانند از حیثیت کثرت علما و مطیعان
و اولاد پیغمبر آخر الزمان در میان ایشان و باعتبار آنکه امت سید انبیا اند و اتباع اهل بیت او
وَآتَيْنَاهُمْ و دیگر عطا نمودیم ایشانرا بَيِّنَاتٍ دلیلهای روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین
و ملت و آن معجزات بینه و احکام دینیه بود و یا مراد دلالات واضحه اند که مبین امر پیغمبر
آخر الزمان بود و موجب علم بمبعث آن و آن ذکر علامات و صفات آنحضرت است در توریت
و انجیل فَمَا اخْتَلَفُوا پس اختلاف نکردند دران إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ
مگر پس از انکه آمد بایشان دانشی که محقق حال بود و موجب رفع خلاف بَغْيًا بَيْنَهُمْ بجهت
عداوتی ثابت در میان ایشان که منشاء آن طلب ریاست بود و تکبر و آن وقت ایشان
از اذعان نمودن بحق اختلاف نمودند و یا اختلاف نکردند مگر بعد از علم ایشان به نبوت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم پس کتمان امر او کردند و انکار چیزی نمودند که در کتب ایشانست
از نعوت کمال محمدی و صفات جلال احمدی صلی الله علیه و آله و سلم إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار
تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم کند میان ایشان بمواخذه و مجازات يَوْمَ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز
فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آنچه بودند که دران يَخْتَلِفُونَ ۝ اختلاف میکردند از انکار انبیا
باوجود دلایل و معجزات یا جحود ایشان در کلمات مشتبه در توریت که مبنی بود بر نعت سید
کاینات علیه افضل التحیات ثُمَّ جَعَلْنَاكَ پس گردانیدیم ترا ای محمد بعد از بنی اسرائیل
یعنی مقرر ساختیم سلوک نمودن عَلَىٰ شَرِيعَةٍ بر طریقه که موصل است بجنت مِنَ الْأَمْرِ
از کار دین اسلام فَاتَّبِعْهَا پس پیروی کن آن شریعت را در عمل کردن بانچه بدلیل و حجت

آن بوضوح پیوسته وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۝
آرزوهای آنانکه نمیدانند حق را یعنی حجتی بر اثبات کیش خود نمیدانند مراد آنست که آراء
باطله که جهال را رؤسای قریش اند پیروی مکن ایشان تابع شهوات نفسانیه اند و پیوسته
در صدد آنکه ترا از راه راست که دین اسلام ست برگردانند و بعبادت اصنام ترغیب نمایند
یا پیروی یهود مکن زیرا که ایشان تغییر توریت داده اند بجهت اتباع هوای خود و حب ریاست
بر عوام الناس إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ هرگز دفع نکنند از تو مِنَ اللَّهِ
شَيْئًا از عذاب خدا چیزی را یعنی اگر فرضا تابع ایشان شوی ایشان بر دفع عذابی که بسبب
این اتباع بتو نازل شود قدرت نخواهند داشت پس بر جادهٔ شریعت اسلام ثابت قدم
باش وَإِنَّ الظَّالِمِينَ و بتحقیق که ستمکاران بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان
دوستان و برخی دیگر اند یعنی کفار باهم متفق اند بر دشمنی تو و یکدیگر را نصرت میدهند
بجهت عداوت نمودن بتو پس در اتباع هوای ایشان با ایشان دوستی مکن چه ترا با ایشان
جنسیتی نیست وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ ۝ و خدای بحق دوست پرهیزکارانست پس تو هم
دوستی با ایشان کن نه با مشرکان و یا خدای حافظ و ناصر متقیانست ایشانرا و ترا بر کفار
نصرت میدهد پس از شر ایشان غمگین مشو هَٰذَا این قرآن یا اتباع و پیروی شریعت اسلام
بَصَائِرُ لِلنَّاسِ بینائیهای دلست برای مردمان یعنی ادله بینه ایست که مصور وجه فلاح
و نجاتست و مبین امور دینیه تا بآن راه حق را ببینند و دران سلوک نمایند وَهُدًى
و راه نماینده ایست از ضلالت بهدایت وَرَحْمَةٌ و بخششی و نعمتی است از جانب حضرت
احدیت لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۝ مر گروهی را که یکسان شوند از بیدای ریب و شک و کفر گذشته
سیر منزل یقین کنند تا از حضیض درکه عقاب باوج درجه ثواب رسند آورده اند که جمعی

از مشرکان مکه با اهل ایمان کفتند که اکر بعث و حشر واقعیست چنانچه زعم شماست
ما آنجا نیز از شما بمال و جاه در پیش خواهیم بود همچنانکه دریجا از شما افزونیم آید آمد که أَمْ حَسِبَ
الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ آیا پنداشته اند آنانکه کسب کرده اند انواع بدیها را که
کفرست و سایر معاصی أَنْ نَجْعَلَهُمْ آنکه بکردانیم ایشانرا در نشاء آخرت كَالَّذِينَ آمَنُوا
مانند آنها که کرویده اند بخدا و رسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته یعنی
هرکز مشرکان در مرتبه مؤمنان نخواهند بود و آیا پنداشته اند بدکاران که ما کردانیده ایم ایشانرا
سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ متساوی و یکسان در زندکی و مردکی یعنی نه اینچنین است که
برابر باشند در حیوة و ممات چه در دنیا بصحت بدن و وسعت رزق موسوم اند و در آخرت
بانواع عقوبت و نکال موصوف و کویند معنی آنست که چون کفار در حیات بطاعت و عبادت
اقدام نمیکنند پس زندکی ایشان مساوی مردنست چه مقصود از حیات طاعت است
و این از ایشان مسلوبست و حفص سواء میخواند بر حالیه یعنی کردانیده ایم کفار را مثل کسانی که
ایمان آورده اند در حالتی مساویست حیات و ممات ایشان یعنی عمل ایشان در حالت
زندکی که طاعتست مماثل جزای ایشانست در وقت مردکی که آن ثوابست در رسیدن
بدرجه اعلی و کفار در دنیا مشغول معصیت اند و در عقبی معذب بانواع عقوبت پس
چکونه ایشانرا در حیات و ممات مانند مومنان کردانیده باشیم سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد
حکمیست که ایشان میکنند در تسویه حال خود بمومنان چه نتیجه کفر مغلوبیت است در دنیا
بدرمت اهل ایمان و مقهوریت ایشان در عقبی باتش نیران و ثمره ایشان غالبیت و نصرت
ایشان درین جهان بر مشرکان و فوز نجات ایشان در آن جهان و استقرار در روضه جنان
در روایت آمده که فضل بن عباس چون باین آیت میرسید آنرا مکرر میخواند و میکریست و باخود

میکفت

میکفت که ای فضل کاشکی میدانستی تو که داخل کدام ازین دو کروهی وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ و بیافرید خدای تعالی آسمانها و زمینها را براستی و درستی یعنی بعدل و داد
کستری و مقتضی معدلت آنست که میان بدکار و نیکوکار و موحد و مشرک تفاوت باشد وَلِتُجْزَى
كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ و نیز خلق آسمان و زمین کرد تا پاداش داده شود هر نفسی بآنچه کسب کرده
از طاعت و معصیت وَهُمْ و ایشان یعنی عاملان خیر و شر لَا يُظْلَمُونَ ستمدیده
نشوند یعنی نقص ثواب مطیعان و ازدیاد عقاب عاصیان ننمایند بلکه هر یک را فراخور
عمل خود جزا دهند از سعید جبیر منقولست که قریش عزی را که سنکی سفید بود پرستیدندی
و عادت ایشان آن بود که اکر چیزی پیدا شدی که بطبع ایشان راغب تر بودی و در نظر ایشان
نیکوتر اول را کذاشتندی و بعبادت آن مشغول شدندی حق تعالی بر سبیل تعجیب
بپیغمبر خود کفت که أَفَرَأَيْتَ آیا می بینی مَنِ اتَّخَذَ آنکس را که فرا کرفت إِلَٰهَهُ هَوَاهُ
خدای خود را آرزوی نفس خود یعنی در اتخاذ معبود تابع هوای خود شدند نه تابع مقتضای
عقلی که حقیت عبادتست از برای حق تعالی وَأَضَلَّهُ اللَّهُ و واکذاشت خدای آن
جاحد معاند را در وادی ضلالت و نظر لطف از وباز کرفت بسبب ترک هدی او را در ادله
واضحه که موصل هدایتست یا حکم کردن بضلالت آنکس یا وضع علامت نمود بر ضلالت او
تا ملایکه بآن علامت علم بضلالتش پیدا کرده بر و لعنت کنند یا یافت او را بصفت ضلالت
عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانشی ازلی که حضرت او را بود بر اصرار و عناد او در کفر و بر عاقبت کار او
وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ و مهر نهاد بر کوش او وَقَلْبِهِ و بر دل او وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ
و کردانید یعنی وضع نمود بر بینائی او غِشَاوَةً پوششی یعنی علامتی بر سمع و قلب و بصر و
ادراک ادله هادیه و ابصار طریق منجیه فَمَنْ يَهْدِيهِ پس کیست که راه نماید اینکس را

مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ ازپس راه نمودن خدایتعالی اورا بجهت اتباع هوا و عدم تدبر او
دران واورا بحال خود واگذاشتن یعنی هرگاه بهدایت خدای که در کمال ظهور و وضوح است
مهتدی نشود پس هرگز امیدواری باهتدای او نخواهد بود اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ آیا پند پذیر
نمیشوند یعنی متذکر و متعظ نشوید تا بمعرفت او سبحانه رسید ابوامامه از رسول صلی الله علیه
وآله وسلم روایت کرده که در زیر آسمان هیچ معبودی را نپرستند مگر که خدای آنرا از هوای نفس
دشمن تر داشته باشد زیرا که هوای نفس منشاء پرستیدن معبودان باطله است و سبب
مشغول شدن بجمیع امور منهیه در حدیث آمده که عاقل آنست که حساب نفس خود کند و عملی
برای نفس پیشه سازد و عاجز آنست که نفس خود را تابع هوای خود گرداند و تمنای بهشت کند
واز وهب منبه منقولست که هرگاه ترا دو کار پیش آید ندانی که کدام بهتر است هرکدام که از هوا
دورتر است ارتکاب نمای بعد ازان از حال منکران بعث خبر میدهد که وَقَالُوْا و گفتند ای
اهل عناد وانکار مَا هِيَ نیست زندگانی اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی دنیا که درویم
نَمُوْتُ وَنَحْيَا می میریم و زنده میشویم یعنی بعضی از ما میمیرند و بعضی متولد میشوند یا میمیریم
بنفسهای خود و زندگی می یابیم ببقای اولاد و محتمل است که قایلان این کلام را اهل
تناسخ باشد چه اعتقاد اکثر بت پرستان آنست که هر که میمیرد روح او بجسدی دیگر تعلق میگیرد
وهم در دنیا ظهور میکند تا دیگر بار میمیرد و باز بهمین طریقه باز می آید و بر هر تقدیر مشرکان گفتند که
ورای زندگانی دنیا ما را زندگی دیگر نیست وَمَا يُهْلِكُنَا و هلاک نمیکند ما را اِلَّا
الدَّهْرُ مگر مرور زمان یعنی گردش لیل و نهار و مرور روزگار موثر است در هلاک نفسها نه آنکه
ملک الموت بفرمان خدا قبض روح ما کند وَمَا لَهُمْ نیست این مشرکانرا بِذٰلِكَ باین گفتار
بی اعتبار مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی اینکه موت وحیوة را مخصص میدانند در دنیا و نسبت

بهلاک را

بهلاک را بروزگار میدهند سخنی است که بران هیچ دلیلی و حجتی ندارند بلکه محض تقلید و تقلید
محض است و بدلایل عقلی رجوع نمیکنند تا عالم شوند باینکه او سبحانه محیی عباد است در
روز معاد یعنی ایشان بحسب حقیقت حضرت آفریدگار است نه تقلب و هوا و اعصار و گردش
لیل ونهار اِنْ هُمْ نیستند ایشان اِلَّا يَظُنُّوْنَ مگر گمان میبرند یعنی باعث ایشان برین
محض پندار است و عین عناد و اصرار ابوهریره گفته که مشرکان و ملاحده جمیع حوادث ووقایع را
بروزگار اسناد میکردند از موت و حیوة و مرض و صحت و فقر و غنا و عداوت و صداقت و غیر آن
وآنرا فاعل هم میدانستند پس هر سختی و مصیبتی که بایشان میرسید روزگار را دشنام میدادند
وازین معنی بی خبر بودند که فاعل آنها حضرت کردگار است نه روزگار و لهذا حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که روزگار را دشنام مدهید که روزگار خداست یعنی محدث
حوادث و موقع وقایع خداست نه دهر پس فاعل آنرا دشنام مدهید و نیز در صفت ملحدان
و منکران میفرماید که وَإِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر ایشان آيَاتُنَا آیتهای
کتاب ما بَيِّنَاتٍ در حالتی که واضح الدلالات است بر آنچه مخالف معتقد ایشانست یعنی آن
مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ نباشد دلیل و برهان ایشانرا در مقابله آن اِلَّا اَنْ قَالُوا ائْتُوا
مگر آنکه گویند بیارید بِآبَائِنَا پدران ما را یعنی زنده گردانید ایشانرا اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ
اگر هستید شما راست گویان در آنکه معید اموات خدا یست و شبهه نیست در آنکه صدور این کلام
از ایشان از روی جهالت بود زیرا که احیای موعود موقت است بوقت خاص که دار الخیر است
و نیز عدم احیای ایشان در دنیا بجهت آنست استدعای مشرکان درین باب بر وجه اقتراح
و عناد بود نه از روی طلب رشد قُلِ اللّٰهُ يُحْيِيْكُمْ بگو ای محمد در جواب ایشان که خدای
زنده میسازد و شمارا در ارحام امهات چه غیر او بران قدرت ندارد ثُمَّ يُمِيْتُكُمْ پس میمیراند

شما را در دنیا نزد انقضای آجال ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ پس جمع کند شما را در قبور إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ
تا روز رستخیز لَا رَيْبَ فِيهِ که هیچ شکی نیست در آمدن آن بجهت قیام حجت بران پس شما را
دران روز مبعوث سازد یعنی چونکه شما مقرید که خداست که زنده میکند شما را و میمیراند پس بر شما
لازم است که اعتراف کنید و تصدیق نمایید باینکه او سبحانه قادرست بر اعادهٔ شما در روز قیامت
چه هر که قادر باشد برین احیا و اماتت قادر خواهد بود بر اعاده بلکه این بروا چون خواهد بود
پس قدرت او بر اعاده آبای شما نیز جاری باشد وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ ولیکن بیشتر
مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند آنرا بجهت قلت تفکر و نظر ایشان در آنچه احساس میکنند
از دلایل قدرت پس در تعمیم خود میفرماید که وَلِلَّهِ و مر خدا راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها و هر که مالک جمیع مکونات باشد قادر خواهد بود بر اعادهٔ
اجسام در روز قیامت بجهت پاداش دادن پس عود متحقق الوقوع باشد وَيَوْمَ تَقُومُ
السَّاعَةُ و روزی که قایم شود قیامت يَوْمَئِذٍ دران روز يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ زیان کنند
تباه کاران که مشرکانند و زیان ایشان این باشد که بعوض درجات نعیم درکات جحیم یابند ایشان
دهند وَتَرَىٰ و ببینی ای محمد دران روز كُلَّ أُمَّةٍ هر گروهی را جَاثِيَةً بزانو در آمده
و بر هیئت نشسته باشند و انتظار حساب کشند مرویست که در قیامت ساعتی باشد که آنمقدار
ده سال باشد از سالهای این جهان همه خلقان دران مدت بزانو افتاده باشند و نفسی
نفسی گویند و ابن عباس جاثیه را بمعنی مجتمع تفسیر کرده یعنی دران روز ببینی هر گروهی را
فراهم آورده شده و قتاده نیز گفته که معنی آنست که دران روز اهل ملل جماعت باشند
كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا هر گروهی خوانده شود بنوشتهٔ خود شان بصحیفهٔ عمل
پس ایشانرا گویند که الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ امروز جزا داده خواهید شد مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

بآنچه بودید

بآنچه بودید که عمل میکردید از افعال حسنه و اعمال سیئه هَٰذَا كِتَابُنَا این کتاب
ماست یعنی این کتابی است که کرام الکاتبین را بنوشتن آن امر نموده بودیم يَنْطِقُ
سخن گوید یعنی گواهی دهد عَلَيْكُمْ بر شما بآنچه کرده باشند در دنیا بِالْحَقِّ براستی و درستی
یعنی بی زیاده و نقصان مراد آنست که صحیفهٔ اعمال روشن سازد بر ایشان کردارهای ایشانرا
بر وجهی که گوئیا ناطق است بآن و گویند مراد لوح محفوظ است که جمیع اعمال عباد دران مکتوبست
مجاهد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که اول چیزی که خدا یتعالی خلق فرموده
قلم بود و او را از نور آفرید درازی آن پانصد ساله راه آنگه گفت بنویس هر چه خواهد بود
یعنی اسامی جمیع بر و فاجر و همه رطب و یابس و غیر آن از امور که حادث شود تا روز قیامت
در لوح ثبت نمای پس این آیة تلاوت نمود که هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق إِنَّا كُنَّا
نَسْتَنْسِخُ بدرستی که ما امر بنوشتن میکردیم حفظه را یعنی ایشانرا میفرمودیم که تا مینوشتند
مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ آنچه بودید که میکردید در دنیا از سایر اعمال و اقوال تا بر وفق آن
جزا داده شوید همچنانکه میفرماید که فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه گرویده اند بخدا و بجمیع
ما جاء به النبی وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کردارهای شایسته فَيُدْخِلُهُمْ پس در آرد
ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان فِي رَحْمَتِهِ در رحمت بی نهایت خود از جمله آن روضهٔ
جنت است ذَٰلِكَ آن در آوردن ایشان در رحمت شامله هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ
آنست رستگاری آشکارا و ظفری هویدا وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویده اند بخدا
و رسول پس گوییم مر ایشانرا أَفَلَمْ تَكُنْ آیا نبا مدند بشما رسولان ما پس نبود که آيَاتِي تُتْلَىٰ
عَلَيْكُمْ آیتهای کتب ما خوانده میشد بر شما بر السنهٔ آن رسولان فَاسْتَكْبَرْتُمْ پس تکبر کردید
و ابا نمودید از ایمان آوردن بآن وَكُنْتُمْ و بودید شما قَوْمًا مُجْرِمِينَ گروهی درگناه

افراط کننده یعنی ناگرویده بخدا و رسول او وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شد یعنی پیغمبران بشما
گفتند که ای قوم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستی که وعده خدا بحشر و حساب و ثواب و عقاب راست است
والبته واقع خواهد شد وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا و هیچ شکی نیست در آمدن آن قُلْتُمْ مَا نَدْرِي
گفتند بر سبیل انکار که ما نمیدانیم مَا السَّاعَةُ چه چیز است قیامت إِنْ نَظُنُّ گمان نمی بریم بقیام قیامت
إِلَّا ظَنًّا مگر گمان بردنی یعنی اصلا ما را در آن یقینی نیست بجهت تاکید نفی کنند که وَمَا نَحْنُ
بِمُسْتَيْقِنِينَ و ما نیستیم بیگمانان در وقوع قیامت وَبَدَا لَهُمْ و ظاهر گردد مر ایشان را
سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا بدیهای آنچه کرده باشند در دنیا یعنی در آخرت بقبح عمل خود معرفت پیدا کنند
و بدی عاقبت خود به بینند وَحَاقَ بِهِمْ و فرود آمد بر ایشان مَا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بودند
که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند از عقوبت قیامت وَقِيلَ و گفته شود یعنی خدای
بواسطه ملایک با ایشان میگوید الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ امروز فراموش کنیم یعنی واگذاریم شما را در آتش
و بیاد نیاریم مانند چیزی که فراموش کنند و هرگز یاد نیارند كَمَا نَسِيتُمْ همچنانکه فراموش کردید شما
یعنی بیاد نیاوردید لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا دیدن این روز خود را و برای آن مستعد و مهیا
نشدید وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ و جایگاه شما آتش است وَمَا لَكُمْ و نیست مر شما را در آن روز
مِنْ نَاصِرِينَ از یاری کنندگان و مدد نمایان در دفع عذاب از شما ذَٰلِكُمْ بِأَنَّكُمُ
آن عذاب شما بسبب آنست که شما اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ فرا گرفتید آیتهای کتاب خدا را
یا دلایل قدرت او را هُزُوًا چیزی که بآن استهزا کنند وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
و فریفته گردانید شما را زندگانی دنیا یعنی بحیات فانی فریب خورده از حیات باقی غافل شدید
فَالْيَوْمَ پس امروز لَا يُخْرَجُونَ بیرون آورده نشوید مِنْهَا از آتش دوزخ وَلَا هُمْ
يُسْتَعْتَبُونَ و از ایشان طلب کرده شوند از عتبی یعنی از چیزی که موجب رضای پروردگار باشد

که آن

که آن کسب عبادت و طاعت باشد تا موجب تخفیف عذاب شود زیرا که آخرت سرای جزاست
نه سرای تکلیف و چون تهدید عباد از روز معاد لطفی است از جانب حق تعالی که مقرب
طاعت و مبعد از معصیت پس موجب شکرگذاری باشد از این جهت حمد را متفرع بر آن ساخته
میگوید که فَلِلَّهِ الْحَمْدُ پس مر خدایراست حمد و ثنا و ستایش آن خدائی که رَبِّ السَّمَاوَاتِ
پروردگار آسمانهاست وَرَبِّ الْأَرْضِ و آفریدگار زمینها رَبِّ الْعَالَمِينَ تربیت کننده
عالمیان از جن و انس و وحش و طیر و نباتات و جمادات ذکر این صفات بجهت ترغیب
بندگانست در شکرگذاری ترغیب بندگان است در شکر و همچنین است قوله وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ
و مر او راست بزرگواری و فرمان روائی بر وجهی که آثار کبریا و عظمت او ظاهر است فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب بر همه مخلوقات یا در انتقام
کشیدن از کفار الْحَكِيمُ دانا در تدبیر همه بندگان یا راست کردار در آنچه میکند در حق
مومنان و سایر اخیار از جزای کردار و در احادیث قدسیه وارد شده الکبریاء ردائی
والعظمة ازاری فمن نازعنی منهما القیه فی جهنم سلطنت و بزرگی لازم ذات منست که
مثل ردا که مخصوص است بفوق بدن و ازار بتحت یعنی همچنانکه ردا و ازار محیط بدن است
کبریا و عظمت مستوجب ذات منست پس هر که در یکی از این دو صفت با من در مقام منازعت
درآید او را بیندازم در جهنم که طبقه آخرین دوزخ است سورة الاحقاف خمس و ثلثون آیه
و اربع رکوعات و فیها ثلثة اختلافات قوله تعالی و شهد شاهد الآیه و هی مکیه
ابو امامه از ابی بن کعب روایت کند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که سورة
الاحقاف بخواند بعدد هر ریگی که در دنیاست ده حسنه باو دهند و ده سیئه محو کنند
و ده درجه بردارند و از امام جعفر صادق علیه السلام روایت که هر که هر شب جمعه

سورة الاحقاف

ربع العشر ٣٦
الجزو السادس

این سوره بخواند حق تعالی او را از ترس دنیا و فزع عقبی ایمن کرداند و مخفی نیست که
چون حق تعالی ختم سورهٔ جاثیه نمود بذکر توحید و ذم اهل شرک و وعید این سوره را
نیز مفتح ساخت بتوحید و توبیخ مشرکان عنید و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم
حم تنزیل الکتاب فرستادن این سوره فرستادن کتابی هست من الله العزیز
از نزد خداوند غالب و یا فرستادن این کتاب از جانب خدایست که غالب است بر همهٔ
اشیا الحکیم حکم کننده بر کافهٔ خلقان یا صواب کار در جمیع گفتار و همهٔ کردار
ما خلقنا السموات والارض نیافریدیم آسمانها و زمینها را وما بینهما و آنچه میان
آنهاست از انواع مخلوقات و اصناف مکونات الا بالحق مگر که آن آفریدن ملتبس بود
براستی و درستی و معلل بغرض صحیح که مقتضی حکمت و معدلت هست نه از روی عبث
و بطالت واجل مسمی و نیافریدیم این اشیا را مگر ملتبس بتقدیر زمانی نام برده شده
و مقرر و معین کشته و آن روز قیامت است که همه خلایق بآن منتهی میشوند یا مگر بتقدیر
اجل هر یک از آن اشیا که آن آخر مدت بقای هر یک از آنهاست والذین کفروا
و آنانکه نگرویدند و تصدیق نکردند بنشأ آخرت عما انذروا از آنچه بیم کرده شده اند از
احوال آن روزی که بآن منتهی خواهند شد معرضون اعراض کنندگانند قل بگوای محمد
ای کافران جاحد و منکر بعث و نشر ارأیتم آیا می بینید در خود و می یابید ما تدعون
آنچه را که می پرستید من دون الله بجز از خدای از سایر معبودان باطل ارونی ماذا
خلقوا که بنمایید بمن که چه آفریده اند من الارض از زمین و اجزای آن ام لهم شرک
آیا مر ایشانراست شرکتی با خدای فی السموات در آفریدن آسمانها یعنی خبر دهید مرا از حال خدایان
خود بعد از تامل نمودن شما در کار ایشان که آیا ایشانرا در آفریدن چیزی از اجزای عالم

مرحلی هست تا بسبب آن مستحق عبادت شوند تخصیص انکار شرک در سموات جهت رفع توهم
آنست که وسایط را شرکتی باشد در ایجاد حوادث سفلیه و چون ظاهر است که ایشان عاجز مطلق اند
در خلق آن بهیچ وجه تصرفی ندارند در آسمان و زمین پس چرا ایشانرا در پرستش با خدا شریک
میسازید ائتونی بکتاب بیارید بمن کتابی که بشما آمده شده من قبل هذا پیش از آمدن قرآن
که ناطق توحید هست و مبطل شرک یعنی کتابی غیر از قرآن بیارید که مضمون آن امر باشد بشرک آوردن
در عبادت او اثارة من علم یا بیارید بقیه از آثار علم یعنی خطی که بر شما باقی مانده باشد
از علوم پیشینیان یا روایتی از انبیای سابقه که دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان ان کنتم
صادقین اگر هستید راست گویان در دعوی خود این الزام ایشانست بعدم آنچه دلالت کند
بر استحقاق الوهیت ایشان از ادله نقلیه بعد از الزام ایشان بعدم آنچه مقتضی صدق ایشان باشد
از حجج عقلیه یعنی چون جمیع کتب متقدمه و دلایل عقلیه موافق قرآن اند در توحید و ترک شرک
پس بطلان دعوی شما واضح شد و قدح بر شما لازم شد که بتوحید اعتراف کنید و از شرک تبرا
نمایید و چون مشرکان با خود ملزم شدند باین حجت بر کفر خود اصرار کردند حق تعالی
درباره ضلالت ایشان فرمود که ومن اضل و کیست گمراه تر از طریق صواب و رشد
ممن یدعوا از کسی که بخواند و بپرستد من دون الله بجز از خدای من لا یستجیب له
آنرا که اجابت نکند دعای او را و بفریاد او نرسد و اگرچه آنکس همیشه بخواندن او مشغول باشد
الی یوم القیمة با آن روز رستخیز یعنی اگر مشرک عمر یابد تا زمان قیامت و در مدت عمر خود
معبودان خود را بخواند و پرستش کند و از ایشان طلب حوایج خود نماید هرگز اثر استجابت
از ایشان بظهور نرسد وهم و معبودان باطل که بتان اند عن دعائهم از خواندن
پرستندگان خود غافلون بیخبر اند زیرا که جماد اند و از شعور هیچ بهره ندارند و چون

نمیشنوند پس چگونه اجابت دعای ایشان کنند وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ وچون محشور شوند
آدمیان كَانُوا باشند آن معبودان باطل لَهُمْ مر پرستندگان خود را أَعْدَاءً دشمنان
وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ وباشند بپرستش پرستندگان كَافِرِينَ ناگرویدگان یعنی حق تعالی
در روز قیامت اوثان را بنطق درآورد تا با عابدان خود آغاز عداوت کرده منکر شرک ایشان
شوند وتکذیب ایشان نمایند وبرهمین قیاس جن وانس را که معبود خود گرفته باشند از ایشان
بیزار شوند پس خایب وخاسر شوند از معبودان خود پس در صفت اهل شرک میفرماید که وَ
إِذَا تُتْلَى وچون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر مشرکان آيَاتُنَا در آیتهای کتاب ما بَيِّنَاتٍ
در حالتی که مبین وروشن است از روی اعجاز قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه نگرویدند لِلْحَقِّ
مر سخن حق را لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان یعنی کفار بجهت عناد وانکار ملتفت تامل
وتفکر نشده در شان آیات بینه قرآنیه که متصف بصفت اعجاز است گویند که هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ
این جادوییست روشن وآشکارا او با حیلهٔ ظاهر وخداع هویدا پس ای محمد بگذار اینکه کفار اسناد سحر
بقرآن میکنند وتعجب بکن که ایشان اکتفا باین نمیکنند أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بلکه میگویند که
این بربسته است محمد قرآن را بر خدای تعالی آنرا از نزد خود گفته وبخدا نسبت داده قُلْ بگوای محمد
مر ایشانرا که إِنِ افْتَرَيْتُهُ اگر بربافته ام قرآنرا بر فرض محال پس آن معصیتی باشد در غایت
عظمت که مستلزم انواع عذاب باشد وچون آن عقوبت بمن نازل گردد فَلَا تَمْلِكُونَ
پس شما مالک نتوانید شد وقادر نخواهید بود لِي برای من مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدا
چیزیرا پس من چگونه بجهت تنصیح واشفاق برای شما درین امر خطیر که افترا است بر خدا جرات کنم
وبرین معصیت عظیم اقدام نمایم وباستظهار واستعانت کدام از شما خود را در مظنهٔ عقوبت
اندازم پس در وعید ایشان میفرماید که هُوَ أَعْلَمُ خدای داناتر است بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ بآنچه

شروع

شروع میکنید در ان از قدح وطعن در آیات قرآن واسناد سحر وافترا بمن كَفَى بِهِ
شَهِيدًا کافیست خدای تعالی در حالتی که گواهست بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من وشما برای من
گواهی دهد بصدق کلام من وبر شما بتکذیب وانکار وعناد واصرار وَهُوَ الْغَفُورُ واوست
آمرزنده کسی را که از شرک وکفر رجوع کنند الرَّحِيمُ مهربان بر کسی که بر ایمان ثابت قدم باشد
وچون کفار بر کیش خود اصرار مینمودند واز سید ابرار صلی الله علیه وآله وسلم معجزات اقتراح میکردند
واز آنچه بآن مامور نبود بعنف ازو میطلبیدند حق تعالی فرمود که قُلْ بگوای محمد بمشرکان
مَا كُنْتُ بِدْعًا نیستم نو پیدا شده مِنَ الرُّسُلِ از پیغمبران یعنی من اول کسی نیستم که بپیغمبری
مبعوث شده باشم چه پیش از من پیغمبران بوده اند پس من اقتدا بایشان نموده ام وآنچه ایشان
امتان خود را بآن دعوت میکرده اند از توحید وتصدیق ببعث من نیز من شما را بآن میخوانم
بر معجزه که بآن مامور میشوم بشما مینمایم وبرغیر مامور قدرت ندارم پس چرا منکر نبوت من اید
وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي ونمیدانم که چه خواهد کرد بمن از محنت وراحت واقامت
وهجرت ومقاتله ومصالحه وغلبیت ومغلوبیت وَلَا بِكُمْ ونمیدانم که چه خواهد کرد بشما
از خسف وقذف ورجفه وقتل واسر وجز اما از احوال آخرت باخبرم واز سر یقین میدانم
که مومن موحد مستحق جنانست وکافر ملحد سزاوار نیران إِنْ أَتَّبِعُ وپیروی نمیکنم إِلَّا مَا يُوحَى
مگر آنچیزیرا که وحی کرده میشود إِلَيَّ بسوی من وزیاده بران علم ندارم وقادر نیستم وَمَا أَنَا
ونیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر پیغمبر بیم کننده از عذاب خدای مُبِينٌ آشکارا کننده انذار
از معجزات ظاهر پس من بر اظهار آیات مقترحه بی امر الهی قدرت ندارم واز عواقب خود وخواتم
احوال شما در دنیا بدون وحی خبر ندارم آورده اند که چون این آیت نازل شد مشرکان اظهار خوشحالی
کرده گفتند کار ما ومحمد نزد خدا یکسانست چه همچنانکه ما از عاقبت امر خود خبر نداریم او نیز از خاتمه کار

خود نمی خبرست حق تعالی این آیت فرستاد لِیَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ
وَمَا تَاَخَّرَ چون این آیت آمد صحابه گفتند هنیئاً لك یا رسول الله ترا معلوم شد که خدا
با تو چه خواهد کرد و ما را معلوم نشد که با ما چه خواهد رفت آیت آمد که لیدخل المؤمنین والمؤمنات
از ابن عباس منقولست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم واصحاب از کفار مکه بسیار
ایذا و آزار میکشیدند شبی آنحضرت در واقعه دید که از مکه هجرت نموده بزمینی که در وآب بسیار
و درختان بیشمار بود چون این واقعه را اعلام صحابه کرد گفتند یا رسول الله در چه روز باین سعادت
رسیم تا از جفای کفار خلاص شویم حضرت ایشانرا بر صبر ترغیب نمود و چون جفای کفار از حد
درگذشت بهجرت تعجیل نمودند این آیت آمد که نمیدانم که بمن و شما چه خواهد کرد مامور خواهیم شد
از متوطن شدن در مکه و آزار کفار کشیدن و یا مهاجرت کردن بزمین پرگیاه و پر اشجار همچنانکه
در خواب دیدم و من عواقب امور خود و شما نمیدانم مگر بوحی و چون درین باب وحی بمن نیامده
پس صبر کنید تا هنگامی که وحی نازل شود آنگاه بر آنچه مامور شوید بران عمل کنید و بعد از آن جهت
تنکیب کفار میفرماید که قُلْ بگو ای محمد اَرَاَیْتُمْ آیا چگونه می بینید و میدانید که اِنْ كَانَ اگر باشد
قرآن مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزد خدای وَكَفَرْتُمْ بِهِ و کافر شده باشید شما بآن وَشَهِدَ
شَاهِدٌ و گواهی داده باشد گواهی مِنْ بَنِیْ اِسْرَآئِیْلَ از اولاد یعقوب یعنی از احبار
ایشان که عبد الله بن سلامست عَلٰی مِثْلِهٖ بر آنچه مانند قرآنست و آن معانی توریتست که
مصدق قرآنست و مطابق معانی آن از توحید و وعد و وعید یعنی گفته باشد که توریت مصدق
قرآنست در معانی مذکوره کما قال وانه لفی زبر الاولین وان هذا لفی الصحف الاولی
فَاٰمَنَ پس ایمان آورده باشد بآن وَاسْتَكْبَرْتُمْ و سرکشی کرده باشید شما از آن و نگرویده یا
بمنطوق آن پس نزد این حال آیا شما ظالم نباشید بر خود و مستوجب عذاب نبوده باشید

خلاصه

خلاصه معنی آنست که خبر دهید که اگر مجتمع گردد نزول قرآن از نزد خدا با کفر شما بآن
و جمع شود شهادت اعلم بنی اسرائیل بر نزول آن و ایمان او بآن با استکبار شما از آن
آیا شما از جمله ستمکاران و گمراهان نخواهید بود اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای لَا یَهْدِی الْقَوْمَ
الظّٰلِمِیْنَ راه نمی نماید گروه ستمکاران را و در بیدای خذلان فرو میگذارد بجهت فرط عناد ایشان
و عدم تفکر و تامل ایشان در دلایل قرآن در کشاف آورده که انس روایت کرده که چون پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه آمد عبد الله سلام نزد وی آمد و گفت ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم
سه مسئله میپرسم که جواب آن جز پیغمبر نداند بگو تا اولین اشراط و قیام قیامت چیست و نخستین
طعام که اهل بهشت خورند چه باشد و فرزندان که متولد میشوند چرا بعضی بپدر مشابه اند
و بعضی بمادر جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله حق تعالی میفرماید اول اشراط قیامت آتشست که
آتشی از جانب مشرق پیدا شود که همه خلقانرا از آنجا بمغرب راند و اول طعامی که اهل بهشت
خورند جگر ماهی باشد و اگر آب مرد سابق باشد بر آب زن فرزند مانند پدر باشد و اگر بعکس
این بود مانند مادر عبد الله سلام بعد از استماع این جواب از سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم
گفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله حقا پس گفت یا رسول الله
عادت جهودان آنست که بر مردمان بهتان نهند مبادا که چون علم باسلام من پیدا کنند
مرا متهم سازند بجهل و منکر علم من شوند و مرا عالم و مقتدای خود ندانند پس پیش از آنکه
اسلام من بر ایشان ظاهر گردد احوال من از ایشان استفسار فرما تا با علمیت من معترف
شوند و بقدرت و سودت من نسبت بخود شان اقرار نمایند تا بعد از ظهور اسلام من
عذری نداشته باشند و انکار چیزی نتوانند کرد رسول صلی الله علیه وآله وسلم جهودانرا
طلب کرده جمع کرد و گفت چه میگوئید در حق عبد الله سلام گفتند سیدنا و ابن سیدنا و خیرنا

وابن خیرنا واعلمنا وابن اعلمنا کفت اکر کواهی دهد به نبوت من وایمان آرد
باوی موافقت میکنید کفتند معاذ الله که او بتو ایمان آرد پس عبد الله ابن سلام پیش
ایشان کفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله یهودان کفتند شرنا
وابن شرنا این بدترین ماست وپسر بدترین ما پس در نقص وعیب او افتادند عبد الله کفت
این بود که من از ایشان میترسیدم سعد ابی وقاص کفت نشنیدم از رسول که در حق کسی کفته باشد
که او از اهل بهشت است مکر عبد الله بن سلام و در حق او نازل شد آیه وشهد شاهد من
بنی اسرائیل علی مثله وهم در کشاف آورده که چون جهینه ومزینه واسلم وغفار که از قبایل
عرب اند اسلام آوردند بنو عامر وغطفان واسد واشجع کفتند اکر در اسلام خیر بودی ایشان
بر ما سبقت نکردندی بلکه ما پیش از ایشان قبول اسلام میکردیم آیه آمد که وَقَالَ الَّذِينَ
كَفَرُوا وکفتند آنانکه کافر شدند از بنو عامر وامثال ایشان لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه ایمان
آوردند از جهینه واحزاب ایشان یعنی در حق ایشان کفتند که لَوْ كَانَ خَيْرًا اکر بودی
ایمان بهتر از کیش ما در نفع آجل وعاجل مَا سَبَقُونَا پیشی نکرفتندی بر ما ومسارعت نکردندی
جهینه واتباع ایشان که ارذال قبایل اند وشبانان وبزرکان ما إِلَيْهِ بسوی آن وما در آن سابق
بودیم چه رتبه ما از ایشان بیشتر است وبزرکی وشهرت ما بیشتر ودر اکثر تفاسیر مذکور است که این
آیت در باره یهودان نازل شده بعد از اسلام عبد الله سلام واصحاب او پس معنی آنست که
رؤسای قریش کفتند اکر آنچه محمد آورده نیکوتر وبهتر بودی از کیش ما پیشی نکرفتندی غیر ما بر ما
چه ما از بزرکان قومیم واز رؤسای ایشان ونزد بعضی در شان عامه مشرکانست که در حق
فقرای اصحاب چون عمار وصهیب وابن مسعود وغیرهم کفتند اکر خیری در ایمان بودی این کدایان بر ما
سبقت نکردندی در ان بلکه ما که اشراف عربیم بر ایشان سبقت مینمودیم وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا

وچون راه راست نیافتند مشرکان یا یهودان بِهِ بقرآن یا بجمیع آنچه محمد بما آورده
فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد که بکویند هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ این دروغ کهنه است
یعنی پیشینیان نیز مثل این افترائی میکردند وماننداین دروغ کفته پس بجهت رد قول مشرکان
ویهودان میفرماید که وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى وپیش از قرآن کتاب موسی است یعنی توریت
إِمَامًا درحالتیکه پیشوائی است که مردمان اقتدا کنند بآن در دین خدا وَرَحْمَةً وسبب بخشش نعمت
دنیویه واخرویه نسبت بکسی که بآن مهتدی شود وبر وفق آن عمل کند پیش از نزول قرآن پس
مشرکان بآن مهتدی نشدند وبعبادت بتان مشغول شدند ویهودان نیز بمضمون آن عمل
نکردند وبجهت آن آیات بعث حضرت رسول را صلی الله علیه وآله وسلم دران کتاب تحریف نمودند
وَهَذَا كِتَابٌ واین کتابیست مُصَدِّقٌ تصدیق کننده توریت یا جمیع کتب منزله لِسَانًا
عَرَبِيًّا درحالتی که زبانیست تازی لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا تا بیم کند آنهارا ستم کردند
بر نفسهای خود بسبب عصیان وطغیان وَبُشْرَى ومژده دهنده باشد لِلْمُحْسِنِينَ
مر کرویدکان را بروضه رضوان ونجات از نیران إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا بدرستی که آنانکه کفتند
رَبُّنَا اللَّهُ آفریدکار ما خدای بحق است ثُمَّ اسْتَقَامُوا پس بایستادند دران وعدول
نکردند ازان تا حین موت فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترسی نیست بر مومنان از رسیدن
مکروهی بایشان از دشمنان وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ونیستند ایشان که اندوهناک شوند
از فوت چیزی که مرغوب ایشان باشد درین جهان أُولَئِكَ آن کروه مستقیم أَصْحَابُ الْجَنَّةِ
یاران بهشت اند وملازمان آن خَالِدِينَ فِيهَا درحالتی که جاوید مانده کانند دران وپاداش
داده شوند جَزَاءً پاداش دادنی بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بانچه بودند که عمل میکردند
از اکتساب فضایل علمیه وعملیه وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ ووصیت کردیم یعنی فرمودیم

جنس آدمی را بوالدیه احسانا به پدر و مادر خود نیکوئی کردن حملته امه برداشته است اورا مادراو در شکم خود کرها در حالتی که کاره حمل او بود در مشقت و سختی و وضعته

کرها و نهاد یعنی تولید او نمود در حالت رنج و محنت وحمله وفصاله و مدت حمل او و زمان شیر باز گرفتنش ثلثون شهرا سی ماه است و چون رضاع کامل دو سال است کما قال الله تعالی والوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة و لهذا امیر المومنین علیه السلام بجمع بین الآیتین تمسک کرده باینکه اقل مدت حمل شش ماه است و این معمول فقهای ماست و نزد امامیه ارضاع تا بیست و یکماه واجب است و کمتر از آن حرام و تا بیست و چهار ماه سنت و زیاده بران مباح لیکن اجرت زاید بر دو سال بر پدر واجب نیست و همچنین احکام سایر رضاع بران مترتب نمیگردد و حاصل که آدمی بعد از وضع تا حین فصال از شیر مادر تربیت می یابد بعد از شیر باز گرفتن مادر او را از شیر عنایات ازلی پرورده میشود حتی اذا بلغ تا وقتی که رسید اشده بنهایت قوت و استحکام عقل خود که آن منتهی رفت بچهل سالگی و نزد قتاده سی و سه سالگی و نزد جمعی دیگر از هژده سال تا چهل سال و نزد بعضی چهل سال تمام است که غایت قوت است و کمال عقل و تمیز و وقت انزال وحی بر انبیا چه هیچ پیغمبر پیش از چهل سال وحی برو نیامده و بنابرین قوله وبلغ اربعین سنة از قبیل عطف تفسیری باشد یعنی وقتی که بنهایت قوت رسد و برسد بحد چهل سالگی که غایت توانائی است و بنابر ان اقوال دیگر اشد یعنی اول قوت است و اربعین نهایت قوت غرض که آدمی که بدولت کمال ایمان مستعد شد چون بچهل سالگی رسید که نهایت قوت و عقل است قال گفت رب ای پروردگار من یعنی او آنست که چون باین مرتبه رسد زبان بدعا گشوده گوید ای پروردگار و آفریدگار من اوزعنی الهام ده مرا و مولع ساز ان اشکر

بانکه شکر

بانکه شکر گویم نعمتک التی نعمت عظیم ترا که بکرم عمیم انعمت علی انعام کرده بر من وعلی والدی و بر پدر و مادر من که آن نعمت اسلام است و حیوة و قدرت و زکاو غیر آن و شکر ولد بر نعمت والدین جهت تناهی آن نعمتهاست باو و مستفید شدن او بآن وان اعمل و دیگر ملهم ساز مرا که عمل کنم صالحا ترضه عملی ستوده که بپسندی آنرا و از آن خوشنود گردی واصلح لی و بصلاح آور برای من یعنی صلاح را جاری گردان فی ذریتی در میان فرزندان من و آنرا راسخ ساز در ایشان تا در مظان صلاح باشند و در مواقع فلاح و بیمن صلاحیت ایشان فوزی و نجاتی مرا حاصل گردد و یا کار مرا در ایشان باصلاح آور که محل آنست که من بدرگاه تو رجوع کنم با ایشان از برای من خلف صدق گردان و برای خود بندگان خالص تا همه ایشان باب صلاحیت و تقوی دانه عمل را در زمین ارکان پرورش در آورند و بر آنرا در مزرعه آخرت بردارند انی بدرستی که من تبت الیک بازگشتم بسوی تو از هرچه غیر رضای تو باشد یا مرا از عبادت آن تو باز دارد وانی من المسلمین و بدرستی که من از گردن نهادگانم و باخلاص تمام از فرمان برداران اولئک الذین آنگروه که متصف باشند بایمان و داعی امور مذکوره از حضرت منان نتقبل عنهم قبول کرده شود از ایشان احسن ما عملوا نیکوترین آنچه کرده اند مراد انواع طاعات است از افعال واجبه و مستحبه دون مباحه چه اگرچه آن حسن است اما مزیت حسن ندارد و ثوابی بران مترتب نمیشود ونتجاوز و درگذرانیده میشود عن سیاتهم از گناهان ایشان بر سبیل تفضیل ما بعد از توبه و حفص هردو فعل را بنون مفتوحه میخوانند که برای متکلم است و نصب احسن که مفعول باشد یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان را و درگذاریم از بدیهای ایشان فی اصحاب الجنة در حالتی که در میان اهل بهشت باشند یعنی در عدد ایشان وعد الصدق وعده داده خدا وعده دادن راست

در قبول طاعات و نجات از سیآت الذی آن وعده که کانوا یوعدون بودند که
در دنیا وعده داده میشدند بآن و آن اینست که وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات
جنات تجری من تحتها الانهار و بعد از بیان صفت مومن در مذمت کافر میفرماید که
والذی قال و آنکس آن کافری که گفت لوالدیه مر پدر و مادر خود را در وقتی که او را ترغیب
نمایند بایمان و بگرویدن بحشر و نشر اف لکما دلتنگی و اکراه است باو شما را اتعداننی
آیا وعده میدهید مرا ان اخرج آنکه بیرون آورده شوم یعنی مرا برانگیزانند و زنده
بیرون آرند از قبر وقد خلت القرون و حال آنکه گذشته اند قرنهای بسیار من قبلی
پیش از من و یکی باز نیامده و زنده نشده یعنی هیچکس را تا غایت زنده نکرده اند پس چگونه مرا
باز آرند و یا قرون بسیار پیش از من منکر حشر و نشر بوده اند پس من چگونه بآن تصدیق کنم
وهما یستغیثان الله و پدر و مادر استغاثه کنند از خدای تا راه ایمان را بفرزندان
ایشان نماید و یا از خدای فریادرسی طلبند از وی از گفتار او و گویند باو که لازم حال تو
گرداند خدای ویلک هلاکت ترا مراد حث و ترغیب اوست بر ایمان نه هلاکت او یعنی
ترک این سخن کن و از روی صدق آمن ایمان آور بقیامت و احوال آن ان وعد الله
حق بدرستی که وعده خدای راست است و البته واقع خواهد شد فیقول پس گوید آنکس که
ما هذا نیست اینکه شما مرا باین وعده میدهید و میخوانید الا اساطیر الاولین
مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیب ایشان که در دفاتر نوشته اند و آنرا اصلی
و حقیقتی نیست اولئک الذین آنگروه منکر حشر گروهی اند که حق سزاوار شده و واجب گشته
علیهم القول بر ایشان کلمه عذاب فی امم در حالتی که معدودند در سلک گروهی چند
از کفار قد خلت من قبلهم که گذشته اند پیش از ایشان من الجن والانس

از دیوان و آدمیان این کلام رد است بر قول کسانی که تجویز موت نمیکنند بر جنیان
انهم بدرستی که امم سابقه و اتباع ایشان که کفره قریش اند کانوا خاسرین بودند
زیانکاران در آن جهان این آیه عام است نسبت بهر کافری که عاق والدین باشد و منکر بعث
و نشر اولئک الذین که خبر الذی است مقوی اینست و نیز موید اینست قوله ولکل
و مر هر یک را از این دو جنس مومن و کافر درجات مراتب و منازل است مما عملوا از جزای
چه مراتب اهل ایمان بجانب علو صاعد است و منازل اهل کفر بطرف سفل هابط پس هر یک از این
دو گروه را درجاتی و مراتبی است معین تا قرار گیرند در آن ولیوفیهم و تا تمام گرداند جزای ایشانرا
اعمالهم جزای کردارهای ایشان وهم لا یظلمون و ایشان ستمدیده نشوند بنقصان
ثواب و زیادتی عقاب یعنی نه ثواب کمتر از قدر استحقاق باشد و نه عقاب زیاده بر آن
ویوم یعرض الذین کفروا و یاد کن ای محمد روزی را که عرض کرده شوند آنانکه کفر ورزیدند
بخدا و رسول و بعث و نشر علی النار بر آتش دوزخ یعنی ایشانرا معذب سازند بآتش
دوزخ و گویند بایشان در آن روز که اذهبتم ببردید یعنی صرف نمودید طیباتکم
چیزهای لذیذ خود را فی حیوتکم الدنیا در زندگانی که در دنیا داشتید واستمتعتم
و برخورداری که یافتید بها بآن لذید طیبه یعنی بآن استیفای لذات دنیا کردید و آنرا
بر طیبات آخرت اختیار کردید و آنرا سرمایه آخرت نساختید فالیوم پس امروز که روز
قیامت است تجزون عذاب الهون جزا داده خواهید شد عذاب خواری و رسوائی
وبما کنتم تستکبرون فی الارض و بسبب آنچه بودید که استکبار میکردید از انقیاد
حق و تکبر مینمودید بر انبیا و اولیا معبود مطلق بغیر الحق بیرون استحقاق یعنی [illegible]
سرکشی مینمودید وبما کنتم تفسقون و بسبب آنچه بودید که بیرون میرفتید از حدود

خدای و پای از دایرهٔ فرمان بیرون می نهادید و سر بر خط فرمان نمی نهادید و چون استماع
بطیبات و لذات این جهان مستلزم فتورست در توجه باحوال آن جهان چه مشغولی باین موجب
مشغولی ست ازان چنانچه کفار بجهت اشتغال بآن از احوال آخرت غافل شدند و از سعادت
دایمی و نعمت ابدی عقبی محروم ماندند از ینجهت خاتم النبیین و سید الوصیین و همچنین ائمهٔ
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین زهد و تقشف را اختیار کردند و بالکلیه از ترفه و تنعم
اینجهان مجتنب شدند چنانکه از عمر روایت کرده اند که روزی بحجرهٔ رسول صلی الله علیه و آله و سلم
رفتم بعد از انکه رخصت دخول حاصل کرده بودم که آنحضرت بر مقصورهٔ بوریا لای بوریا که از لیف
خرما بود تکیه فرموده بود و بجهت کوتاهی بوریا بعضی از بدن اطهر آن سرور بر زمین واقع شده
و سادهٔ از لیف خرما زیر سر نهاده سلام کردم و بنشستم و گفتم یا رسول الله تو پیغمبر خدائی
و بهترین جمیع خلقان و با وجود این مرتبه عظیم که تو داری باین نوع میگذرانی و کسری و قیصر
با انکه مشرکانند و کافر بر بالا سریر طلا و فرش حریر و دیبا نشسته و بجمیع نعم لذیذه و طیبه
دنیویه متمتع میشوند فرمود آنجا عتی که از امتعهٔ طیبهٔ دنیویه متمتع اند معجل است طیبات
ایشان در دنیا یعنی سریع الانقطاع است و عنقریب سمت فنا و زوال پذیرد و وبال آن بر ایشان
بماند و طیبات ما مؤجل است در عقبی بجهت آنکه دایم الابد خواهد بود و اصلا گرد زوال بگرد آن
نخواهد رسید سدی گفته هرگاه رسول صلی الله علیه و آله و سلم بسفری رفتی آخرین کسی را که وداع
کردی فاطمهٔ زهرا بودی و چون بازگشتی اول کسی که باو ملاقات کردی فاطمه بودی روزی از سفر
بازگشت حضرت فاطمه گلیمی خیبری که خالی از تزیینی نبود بدر خانه فرو گذاشته بود برای رعایت
حرمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم چون آنحضرت بدر حجره رسید و آن گلیم را بدید باز گشت
فاطمه زمانی انتظار کشید پس برخاست و بحجرهٔ آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله چرا ترک عادت فرموده

و این نوبت مرا محروم گردانیدی فرمود من آمدم تا بدر سرای اما چون دیدم که پردهٔ با زینت
فرو گذاشته بودی بازگشتم زیرا که این از رسوم جبابره است و من بسیار ازان متنفرم
پس فرمود که آل محمد را با دنیا چه کار ایشان برای آخرت مخلوق شده اند و آخرت برای ایشان
آفریده شده فاطمه بعد از استماع این کلام از سید انام علیه السلام آن پرده را برداشت و بعد ازان
در تاسف و خشونت اوقات میگذرانید تا از ین زندان محنت روی بنزهتگاه جنت آورد
و مرویست که روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم بحجرهٔ حضرت فاطمه علیها السلام رفت
حسن و حسین را دید که دست رنجن نقره در دست کرده بودند ایشان را نزد خود طلبید و آنها
از دست ایشان بیرون کرد و ثوبان را گفت این را بفروش و برای فاطمه گردن بندی بخر که از
مهرهٔ یمانی باشد و برای حسن و حسین دست برنجنی که از عاج بود پس فرمود که ان هؤلاء اهل بیتی
لا یجب ان یذهبوا طیباتهم فی حیوتهم الدنیا اینها اهل بیت من اند دوست ندارم که لذات
خود را در زندگانی دنیا اخذ نمایند و ازان تمتع گیرند و در خبرست که روزی یکی از محبان طبقی حلوا
برسم هدیه نزد امیر المؤمنین آورد آنحضرت انگشت دران فرو برد و بیرون آورد و دران نگریست
و فرمود رنگ و بویش هر دو نیکوست اما نداتم که حلاوتش چه غایت است و طعمش در چه مرتبه
پس انگشت مبارک را ازان پاک کرد و فرمود این را از پیش من بردارید گفتند یا امیر المؤمنین مگر این
این بر تو حرام است فرمود نه و لیکن روا نیست که در حوالی من جماعتی باشند در نهایت گرسنگی
و فقر و فاقه و من شکم خود را از حلوا آلوده سازم پس فرمود اگر من سیر بخسپم مانند کسی باشم که شاعر
در حق او گفته شعر و حسبک داء ان تبیت ببطنة ؛ و حولک اکباد تحن الی القد ؛ یعنی همین درد
ترا بس که در شب بخسپی و در حوالی تو جگرهائی باشند از غایت گرسنگی آرزومند پوستی باشند که
مقنع کنند و در بعضی از خطب نهج البلاغه مذکورست که آنحضرت فرموده که خدا اسوه کند که جامه

خود را چندان رقعه دوختم که شرمنده شدم از رقعه دوزنده آن و قایلی بمن گفت که یا امیر المؤمنین
وقت آن نشد که این مدرعه را بیندازی گفتم باو که از من دور شو و مرا ازین منع مکن که در وقت
بامداد قومی که در شب سیر کننده باشند و ریاضت بیخوابی کشیده در وقت صباح محمود العاقبة اند
و بمنزل مراد رسیده یعنی همچنانکه مسافر که در شب سیر میکنند و ریاضت بیخوابی میکشند بمنزل مراد
میرسند عارف نیز هرگاه در طریق ریاضت سلوک مینماید و بر خار محنت که در آن راه سانح میگردد
و صبر مینماید بمنزل و مقاصد اخروی خود میرسد و در روایت آمده که رقعه جامه او گاهی از پوست
بود و گاهی از لیف خرما و از محمد بن قیس منقولست که امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود بخدای
سوگند که امیر المؤمنین مانند بندگان درم خرید طعام میخورد و در مجلس می نشست و خود ببازار میرفت
و دو جامه میخرید و بهتر آنرا بغلام خود میداد و دون آنرا خود اختیار میفرمود و اگر آستین جامه او
دراز می بود یا جامه از قد او درمیگذشت قطع آن میکرد و مدت پنج سال حاکم بود و در این
مدت خشت را بر بالای خشت و آجر را بر بالای آجر ننهاد و اصلا از زر سرخ و سفید نگذاشت
بمیراث و نان گندم و گوشت بخورد مردم میداد و خود بقرص جو و روغن زیت و سرکه بسر میبرد
و اکثر نانخورش او از زیت بود یا از سرکه و اگر ترقی مینمود نان را با قدری از شیر تناول
میفرمود و میفرمود لا تجعلوا بطونکم مقابر الحیوان شکمهای خود را گورستان حیوانات
مسازید و هیچ دو کاری که مرضی الهی بود بر او سانح نمیشد مگر آنکه اشق آنرا برای نفس خود
اختیار میکرد در روایت آمده که آنحضرت علیه السلام اکثر اوقات بروزه می بود و از هیچ طعام
هرگز سیر نشد و بکسب دست و عرق جبین هزار بنده را خرید و از برای رضای الهی آزاد کرد
و طاعت او فوق طاعت مردمان بود و در شب هزار رکعت نماز میگزارد و اکثر بروزه می بود
در روایت آمده که آنحضرت از هیچ طعام هرگز سیر نخوردی عبد الله ابن رافع گوید روزی نزد

آنحضرت

آنحضرت رفتم انبانی نزد او نهاده بود که سر او را مهر کرده بود پس مهر آنرا بگشود و در آن
نان خشک بود از جو که آنرا خورد کرده بودند آنگه کفی از آن تناول فرمود من نیز در خوردن
مشارکت کرده نمودم پس سر آنرا مهر کرده بخادم سپرد من گفتم یا امیر المؤمنین مهر کردن بچه سبب
فرمود خوف آن دارم که حسن و حسین بجهت شفقت و مرحمتی که بمن دارند روغن زیت
بآن ممزوج سازند و من آنرا بخورم نفس من از فرمان من بیرون رود و با وجود این قوت
طاعت او بروجهی بود که علی بن الحسین صلوات الله علیهما دوازده سال بوضوی نماز شام
نماز صبح ادا فرمود و پیشانی او از کثرت سجود بروجهی بود که هفتاد پوست گذاشت و او را
بجهت این ذو الثفنات خواندندی و بجهت بسیاری طاعت و ریاضت بحیثیتی ضعیف
شده بود که اگر برپا میخاست مانند خوشه که باد او را متحرک سازد میلرزید و با وجود این حال
میگفت که هیهات این طاعتی و طاعت علی چه دورست طاعت من از طاعت علی و در خبر
آمده که چون امیر المؤمنین علیه السلام شهید شد معاویه میخواست که ابو اسود دویلی را که
از جمله موالیان آنحضرت بود استمالت نموده از مودت او برگرداند پس همیشه هدیه و صله باو
میفرستاد روزی از انواع حلواها باو فرستاد که در میان آن شهد مزعفر بود ابو اسود دختری داشت
بدوید و پاره از آن در دهن نهاد ابو اسود را این آیت بخاطر رسید که اذهبتم طیباتکم
فی حیوتکم الدنیا پس دختر را گفت این را از دهن بیفکن که زهرست دختر گفت این بغایت
شیرین است گفت نمیدانی که این را پسر هند فرستاده تا ما را از دوستی اهل البیت برگرداند
دختر آنچه در دهن داشت بیفکند و گفت أَیُخْدِعُنَا بالشهد المزعفر عن السید المطهر آیا فریب
میدهد ما را بشهد مزعفر از دوستی سید مطهر در آثار آمده که یکی از صحابه بجابر انصاری رسید
جابر او را دید که پاره گوشت خریده بخانه میبرد پرسید این چیست گفت اهل من از من گوشت

آرزو کرده اند گفت هرچه آرزو باشد اگر شما آنرا قبول کنید میترسم که از اهل این بیت باشید
که اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا مرویست که روزی رسول صلی الله علیه وآله وسلم
نزد اصحاب صفه آمده دید که بعضی جامه را بپوست مرقع کرده بودند و بعضی دیگر پوست زانی یا فند
که بر جامه خود رقعه زنند حضرت فرمود که امروز شما را بهترست یا روزی که صباح در حله باشید
و شب در حله دیگر و در بامداد نوعی از طعام خورید و در شام نوعی دیگر و خانهای شما مزین و ملبس باشد
مثل تلبیس و تزیین کعبه گفتند آن روز ما را بهتر باشد حضرت فرمود که بل انتم الیوم خیرا بلکه امروز شما را
بهترست چه این حال در مظان صعود هست بر درجات جنان و آن حال در مواقع نزول بدرکات
نیران القصه چون کفار عناد و اصرار مینموده و پیوسته در ایذا و آزار سید مختار میکوشیدند
حق تعالی جهت تسلیه حضرت و تهدید کفار قصه هود و مجادله او با عاد و استیصال ایشان
بیاد آنحضرت میدهد و میگوید وَاذْكُرْ اَخَا عَادٍ و یاد کن ای محمد برادر عاد را یعنی پیغمبری را
که از قبیله عاد بود مراد هود هست علیه السلام یعنی حال او و قوم با قوم خود که معاندان
قریش بگوی اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهٗ چون بیم کرد قوم خود را و از عذاب الهی تخویف نمود
بِالْاَحْقَافِ بموضع احقاف و آن ریگستان بود که نزدیک حضرموت که در ولایت یمن هست
مشرف بر دیار عمان و آنرا شحر میگویند و احقاف جمع حقف است بمعنی ریگستان بلند و دراز که
از سمت استقامت منحرف باشد و ریگ آنموضع باین کیفیت بود که اصحاب آن اهل خیمها
بودند از قبایل ارم و دران بادیه می نشستند و هود بانذار ایشان آمد وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ
و در حالتی که گذشته بودند پیغمبران بیم کننده مِنْۢ بَيْنِ يَدَيْهِ پیش از هود وَمِنْ خَلْفِهٖ
و از پس او یعنی هود اولین پیغمبری نبود بلکه پیش ازو و پس ازو نیز انبیا بر امم خود مبعوث
شده بودند و ایشانرا بر توحید دعوت کرده پس هود بر طبق انبیا در میان ایشان آغاز دعوت

کرد

کرد اَلَّا تَعْبُدُوْٓا اِلَّا اللّٰهَ باینکه مپرستید مگر خدا را چه اوست که مستحق پرستش است
نه غیر او اِنِّیْٓ اَخَافُ عَلَيْكُمْ بدرستی که من میترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ از عذاب
روز بزرگ و پر هول بسبب شامت شرک شما قَالُوْٓا گفتند عادیان که ای هود اَجِئْتَنَا لِتَاْفِكَنَا
آیا آمده بما تا بر گردانی ما را عَنْ اٰلِهَتِنَا از پرستش خدایان ما بتهدید و وعید فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ
پس بیاور آنچه وعده میکنی ما را از نزول عذاب اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ اگر هستی تو
از راست گویان درین وعده قَالَ گفت هود مرا علم بوقت نزول عذاب نیست تا بتعجیل آن
اقدام نمایم بلکه اِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست که علم بوقت نزول عذاب عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک
خدایست بر محلی که حکمت او تقاضا کند انزال او خواهد بود و کار من همین است که شما را دعوت
کنم وَاُبَلِّغُكُمْ و برسانم بشما مَّآ اُرْسِلْتُ بِهٖ آنچه فرستاده شده ام من بآن وَلٰكِنِّیْٓ
اَرٰىكُمْ و لیکن می بینم شما را قَوْمًا تَجْهَلُوْنَ گروهی که نادانید یعنی نمیدانید که رسل
مبلغ و منذر باشد نه معذب و مقترح یا جاهلید بآنچه صلاح و نجات شما در انست و استعجال
عذاب که از فعل جهالتست از من طلب میکنید ایشان بجهت فرط عناد و جهالت از سخن هود
متنبه نشدند بر ضلالت خود استمرار نمودند حق تعالی سه سال باران از ایشان باز گرفت تا بقحط
و غلا مبتلا شدند هود با یشان میگفت که ایمان آرید تا باران ببارد و ازین بلا خلاص
شوید و اگر نه بعوض باران عذاب بر شما ریزان خواهد شد یکی از ایشان که قیس بن عراس
نام داشت بر سبیل استهزا و عناد گفت ما را عذاب می باید نه باران آخر از قحط و خشک سالی
بتنگ آمده بجهت دفع این بلا بمنسبای کعبه که دران روز پشته ریگ سرخ بود متوجه شدند و مرثد
که یکی از رؤسای عاد بود که بهود ایمان داشت فرمود که بدعای شما باران نخواهد آمد مگر که
اطاعت هود کنید ایشان التفات بسخن او نکردند و او را در چاهی محبوس ساختند بتفصیلی که

در سوره اعراف گذشت پس نزد آن موضع آمده عرض حاجات وطلب دفع آفات نمودند
واستدعای باران کردند سه ابر برآمد وهاتفی آواز داد که یکی ازینها را اختیار کنید ایشان
ابر سیاه که مظنه بسیاری بارانست اختیار کردند آن ابر با ایشان می آمد تا باحقاف رسید
فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آنهنگام که دیدند آنچیزیرا که موعود شده بودند از عذاب عَارِضًا
درحالتی که ابری بود پهن شده در افق آسمان مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ که روی آورده بود
بوادیهای ایشان قَالُوا گفتند از روی استبشار وبهجت هَٰذَا عَارِضٌ این ابریست
پهن مُمْطِرُنَا که باران دهنده ست ما را هود علیه السلام گفت که نه این ابر باران دهنده
بَلْ هُوَ بلکه آن مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ آنچیزیست که تعجیل میکردید از وقوع عذاب ونزول
عقاب پس تفسیر آن میکند باینکه رِيحٌ آن باد دبورست که فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ در وست
عذاب دردناک تُدَمِّرُ هلاک کند ونابود سازد آن باد از غایت شدت وسطوت
كُلَّ شَيْءٍ هر چیزیرا که هست از انفس وانعام واموال شما بِأَمْرِ رَبِّهَا بفرمان پروردگار خود
از عمرو بن میمون مرویست که آن باد خیمها وشتران با هودجها ببالای هوا میبرد تا ملخ
ملخ پران مینمود ودر روایت آمده اول کسی که آن عذابرا مشاهده کرد زنی بود از ایشان
وبعد از دیدن آن بایشان گفت که بادیرا که در وشعلهای آتش است می بینم وهود مومنانرا
از ایشان بیرون آورد وبحظیره برد وآن باد چون بر ایشان گذر کرد مروح روح وملین
جلود ایشان باد بود وسبب التذاذ ایشان ودر خبر آمده ست که چون عادیان دیدند
که باد مردمان ومواشی ایشانرا پریشان وپران میساخت ومیسازد درمیان آسمان وزمین
طیران درمی آرد همه بخانهای خود رفتند ودرها را به بستند باد متوجه خانها شده درها
وبناهای ایشانرا از جای بر کند وهفت شب وهشت روز پشتهای ریگ احقاف را بر ایشان

میرفت

میرفت تا همه درزیر آن پنهان شدند وهلاک گشتند وبعد از آن ریگهارا از ایشان
دور کرد وبدنهای ایشانرا بدریا افکند وبعضی گویند آن باد اجساد ایشانرا از زیر ریگ
بیرون آورد وبر کوه وسنگ میزد تا پاره پاره شدند فَأَصْبَحُوا پس گشتند بر صفتی وحالتی که
لَا يُرَىٰ دیده نمیشد اگر کسی بدیار ایشان گذر میکرد نمیدید إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ مگر مسکنهای ایشانرا
یعنی هلاک گشتند ومساکن ومنازل ایشان خالی بماند كَذَٰلِكَ همچنانکه جزای ایشان دادیم
بعذاب استیصال نَجْزِي پاداش میدهیم الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ گروه کافرانرا که در معاصی
توغل کننده اند واز حد بیرون رفته آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم چون
ابری دیدی که در ومظنه باران بودی رنگ او متغیر گشتی وبر میخواستی ومی نشستی ومی آمدی
ومیرفتی اورا گفتندی که یا رسول الله سبب اضطراب وخوف چیست فرمودی از آن میترسم که
مبادا این ابر مثل آنچیزی باشد که قوم عاد گفتند هذا عارض ممطرنا بعد از آن در تهدید مشرکان
قریش میگوید که وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ وبدرستی که تمکین دادیم قوم عادرا فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ
در آنچیزی که تمکین نساختیم شمارا ای قریش فِيهِ در آنچیز از قوت وشوکت وکثرت اعمال
وترفه احوال وطول اعمار وفرمان روائی وَجَعَلْنَا لَهُمْ وگردانیدیم از برای ایشان
سَمْعًا گوش را تا بشنوند وَأَبْصَارًا وچشمها را تا به بینند وَأَفْئِدَةً ودلها تا بآن دریابند
ایشان باین معرفت پیدا کردند بمعطی آن زیرا که نه گوش بر استماع کلام حق داشتند ونه بچشم
آثار قدرت اورا دیدند ونه بدل بدلایل وحدت خدای تفکر کردند وجهت این بود که چون
عذاب بر ایشان فرود آمد فَمَا أَغْنَىٰ پس دفع نکرد وباز نداشت عَنْهُمْ از ایشان سَمْعُهُمْ
وگوش ایشان وَلَا أَبْصَارُهُمْ ونه دیدهای ایشان وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ ونه دلهای ایشان
مِنْ شَيْءٍ چیزیرا از عذاب خدای إِذْ كَانُوا زیرا که بودند که بجهت عناد وتقلید يَجْحَدُونَ

بآیات الله انکار میکردند آیتهای خدا را که از جملهٔ آن معجزات پیغمبر بود وحاق بهم
وبگرد در آمد ایشانرا ما کانوا به یستهزؤن آنچه بودند که بآن استهزا میکردند
از عذاب ولقد اهلکنا وبدرستی که ما هلاک کردیم اهل مکه ما حولکم آنچه گرداگرد
شما بود من القری از دیها و شهرها چون حجر ثمود و سدوم که دیار لوط است و غیر آن
وصرفنا الآیات وگردانیده بودیم یعنی تکرار کرده بودیم آیتهای خود را بر اهل قری
لعلهم یرجعون تا شاید که از کفر باز گردید و بجهت اعراض نمودن از ان آیات مستاصل
شوند فلولا نصرهم پس چرا نصرت نکردند ایشانرا الذین اتخذوا آنانکه فرا گرفته بودند
آن مشرکان ایشانرا من دون الله بجز از خدای قربانا آنچیزی که متقرب شوند بآن آلهة
خدایان و معبودان خود بامید شفاعت بل نچنان بود که شفاعت ایشان کنند ضلوا بلکه
گم شدند و غایب گشتند عنهم از تقرب ایشان یعنی نزد نزول عذاب نفع بایشان نرسانیدند
و تخفیف عذاب از ایشان نکردند پس نا امید گشتند از ایشان یعنی ریسمان امید خود را از نظر
آنها منقطع ساختند و ذلک وآن گرفتن ایشان بخدای برای تقرب افکهم دروغ ایشانست
وما کانوا یفترون وآنچیزیست که بودند بر می بافتند و بغیر حق نسبت الوهیت و شفاعت
بمخلوق عاجز میدادند مفسران از زهری نقل کرده اند که چون ابو طالب بجوار رحمت ایزدی رفت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم بی یار و یاور بماند و از مکه روی بطایف نهاد تا از قبیلهٔ ثقیف
طلب نصرت کند چون بطایف رسید بجمع ایشان آمد و ایشانرا سه رئیس بود عبد یالیل و مسعود
وحبیب و این هر سه پسران عمرو بودند پس نزد ایشان آمد و دعوی نبوت کرد و ایشانرا بدین
اسلام دعوت نمود و از ایشان درین باب نصرت طلبید ایشان منکر نبوت او شدند یکی گفت که ثیاب
کعبه را من دزدیده باشم اگر هرگز خدای ترا بچیزی مبعوث ساخته باشد دیگری گفت آیا خدا عاجز است که

غیر ترا بخلقان بفرستد وآن شخص دیگر گفت که بخدا سوگند که بعد ازین مجلس هرگز بتو تکلم نکنم
رسول فرمود چون تصدیق من نمیکنید باری این حال را ازین قوم پوشیده دارید تا بر من دلیر
نگردند ایشان اجابت نکردند و زبان بطعن و استهزا گشودند و در افشای آن کوشیدند پس
جهال و اطفال در پی آنحضرت افتادند و بانگ و فریاد میکردند و سنگ بر وی میزدند تا هر دو دست
و پای مبارک او را خون آلوده ساختند و آنحضرت خود را پس دیواری رسانید و در زیر سایهٔ نخله
بنشست و در آنجا عتبه و شیبه که پسران ربیعه بودند حاضر بودند سفیهان چون ایشانرا بدیدند باز گشتند
آنحضرت چون ایشانرا بدید پریشان گشت زیرا که ایشان دشمن خدا و رسول بودند دست بدعا
برداشت و گفت بار خدایا شکایت بجانب تو میکنم از ضعف قوت خود و قلت حیله و کمی ناصر خود چون
پسران ربیعه آن حال را دیدند عرق قرابت ایشان در حرکت آمد طبقی انگور را بغلامی نصرانی دادند که
عداس نام داشت و از اهل نینوی بود و او را نزد حضرت فرستادند غلام آن طبق را نزد رسول
بر زمین نهاد رسول به بسم الله تکلم نموده بخوردن انگور مشغول شد عداس گفت این کلمه را
اهل این شهر نمیگویند تو از کدام شهری فرمود که من از مکه ام تو از کجائی و دین تو چیست غلام گفت
من مردی ترسا ام از اهل نینوی رسول گفت آن شهر از مردی صالح بود که یونس بن متی نام داشت
غلام گفت تو یونس را چه می شناسی فرمود او برادر من بود و پیغمبر خدا بر بندگان همچنانکه من پیغمبرم
بر خلقان پس برخی از اخبار یونس را اخبار او نمود عداس چون این اخبار را بشنید در روی
رسول نگریست آثار صدق را در سیمای مبارکش دریافت بسجدهٔ شکر قیام نمود پس برخاست
و در دست و پای رسول افتاد و بوسه میداد پسران ربیعه از دور آن حال را مشاهده میکردند
یکی با دیگری گفت کیش غلام ترا باطل و فاسد ساخت و چون نزد ایشان آمد وی را گفتند ترا چه برین
داشت که سجده کردی و پای محمد را بوسه نهادی و هرگز این کار را نسبت بما نکردی گفت یا سیدی

این پیغمبر خدایست زیرا که مرا از چیزی خبر داد که آنرا جز پیغمبر نداند ایشان خنده کردند و گفتند
ای غلام دین خود را نگهدار که او مردی فریبنده است پس رسول از انجا متوجه مکه شد
چون ببطن نخله فرود آمد در شب بنماز تهجد برخاست و بتلاوت قرآن مشغول شد اتفاقا
جمعی جنیان از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیرهٔ موصل که بیمن میرفتند گذار ایشان بانجا افتاد
و بعد از استماع قرآن خود را بحضرت نمودند و بوی ایمان آوردند و متوجه قبایل خود شدند
و ایشان را انذار کرده بایمان ترغیب نمودند چنانچه حق تعالی حبیب خود را ازان خبر میدهد
وَاِذْ و یاد کن ای محمد چونکه صَرَفْنَآ اِلَيْكَ بگردانیدیم یعنی میل دادیم بسوی تو نَفَرًا مِّنَ
الْجِنِّ گروهی را از جن و در بعضی تفاسیر از ابن عباس نقل کرده اند که ایشان هفت نفر بودند
شاصر و ناصر و منشی و ماشی و الاحقب و ... و در لباب گفته که
هفتاد تن بودند از قبیله بنی اقلیس و اکثر بر آنند که کمتر از ده بودند زیرا که اطلاق نفر بر دون
عشرست و مرویست که چون جن از صعود بر آسمان ممنوع شدند و بشهب مرجوم گشتند گفتند
البته در عالم قضیهٔ سانح شده و حادثه روی نموده پس هفت کس یا نه کس از اشراف ایشان که ذوبعه
از ایشان بود از نصیبین که بلد نینوی ست در اطراف عالم بتفحص و تجسس این قضیه مشغول شدند
تا بتهامه رسیدند و در وادی نخله با رسول خدای ملاقات کردند و استماع قرآن نمودند و دانستند که
سبب مانعیت ایشان صعود بر آسمان اینست و از بعضی مفسرین مرویست که خدای تعالی رسول را
امر کرد که انذار جنیان کند و قرآن بر ایشان خواند پس جمعی از ایشان را بجانب آنحضرت فرستاد و حضرت
با اصحاب گفت که من مامورم که امشب قرآن بر جنیان خوانم کیست که تبعیت من اختیار کند
و این کلمه را سه بار تکرار فرمود عبدالله مسعود گفت که دران شب بغیر از من هیچکس دیگر رفاقت آنحضرت
نکرد پس هر دو رفتیم تا بشعب حجون که بالای مکه است رسول صلی الله علیه و آله و سلم خطی گرد گرد من

کشید

کشید و گفت ازین خط قدم بیرون منه تا من باز آیم پس رسول برفت و استاده افتتاح
قرآن کرد مرغانی دیدم که بمقدار کرکسی بودند می پریدند و می آمدند و می نشستند و ماران سیاه دیدم
که آمدند و میان من و پیغمبر حایل شدند و بجهت آواز و صدای عظیم ایشان آواز پیغمبر بگوش من نرسید
و ترسی بسیار بر من غالب شده و اکثر خوف من بر پیغمبر بود و بعد از تلاوت مانند پارهای ابر سیاه
از هم متفرق شدند و چون صبح شد رسول نزد من آمد و گفت خفته گفتم نه یا رسول الله چه جای خفتن است
چند بار بر ان شدم که بجهت ترس و دهشت فریاد کنم اما چون میدیدم که تو ایشان را بعصا از من
دور میکنی من ایمن شدم و ازان خط بیرون نیامدم فرمود اگر بیرون می آمدی منطقهٔ خطر بودی
انگه گفت چه دیدی گفتم مردان سیاه رنگ که جامهای سفید پوشیده بودند و دامنهای
پیش در هم پیچیده بمیان هر دو پای نهاده و دامنهای پس بمیان فرو زده فرمود ایشان
دوازده هزار جن نصیبین بودند که استماع قرآن کردند و سوره که آنحضرت بر ایشان خوانده
سورة الفلق بود پس فرمود که ایشان از من متاعی خواستند ایشان را استخوان و پشک شتران
و سرگین چهار پایان دادم گفتم یا رسول الله مردم آنرا بنجاست آلوده سازند فرمود که منع نهی
کردم که بآن استنجا کنند گفتم ایشان با استخوان و سرگین چه کنند فرمود هیچکس از ایشان استخوان
بر ندارد مگر که مثل آن گوشت که برو بوده باشد دران یابد و هیچ سرگین نباشد مگر که آن دانها
که درو بوده باشد مشاهده کند القصه حق تعالی میفرماید که ایشان را متوجه تو گردانیدیم يَسْتَمِعُوْنَ
الْقُرْاٰنَ در حالتی که استماع میکردند قرآن را فَلَمَّا حَضَرُوْهُ پس آنهنگام که حاضر شدند نزد
قرآن یعنی بموضعی که قرآن استماع میتوانست کرد یا نزد رسول قَالُوْٓا گفتند بایکدیگر اَنْصِتُوْا
خاموش باشید تا بشنوید این کلام را و مرویست که از غایت حرص باستماع قرآن بر بالای یکدیگر
می افتادند فَلَمَّا قُضِيَ پس چون گذارده شد قرآن و قرأت آن باتمام رسید بر رسیل ایمان آوردند

ومسایل بسیار از آنحضرت پرسیدند و رسول ایشان را برسالت جنیان که از قبایل ایشان بودند
نامزد فرمود پس ایشان وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِم باز گشتند بسوی گروه خود مُنذِرِينَ در حالتی که
بیم کنندگان بودند و ترساننده قوم خود از روی شفقت و رحمت و نصیحت قَالُوا گفتند یا قوم
خود که يَا قَوْمَنَا ای گروه ما إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا بدرستی که ما شنیدیم کتابی را که از نزد خدای
أُنزِلَ فرو فرستاده شده مِن بَعْدِ مُوسَىٰ پس از کتاب موسی مُصَدِّقًا که تصدیق کننده است
لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آنچیزی را که پیش از آن بوده از کتب انبیا یا موافق آنها و نزد بعضی آن جنیان
یهود بودند و از نزول انجیل خبر نداشتند یا آنرا اعتبار نمیکردند چنانچه معتقد یهود است از ین جهت
گفتند که انزال من بعد موسی مصدقا لما بین یدیه يَهْدِي راه مینماید این کتاب إِلَى الْحَقِّ بسوی
آنچه درست و راست است از عقاید حقه وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ و براه راست که موصل
بمطلوب است يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا ای گروه ما اجابت کنید دَاعِيَ اللَّهِ خواننده خدا را یعنی
محمد را صلی الله علیه و آله وسلم که خلقان را بطریق هدایت دعوت میکند وَآمِنُوا بِهِ و ایمان
آورید بوی و اخبار او را اذعان نمائید يَغْفِرْ لَكُم تا بیامرزد خدای برای شما مِّن ذُنُوبِكُمْ
بعضی از گناهان که غیر مظالم باشد چه مظالم بآن مغفور نمیشود وَيُجِرْكُم و برهاند شما را
مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذابی دردناک که برای کفار مهیاست وَمَن لَّا يُجِبْ و هر که اجابت
نکند دَاعِيَ اللَّهِ خواننده خدا را که حضرت رسالت است و بجهت آن عذاب برو نازل شود
فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ پس نیست عاجز کننده خدای از تعذیب او فِي الْأَرْضِ در زمین چه هیچ جای نیست
در زمین تا از عذاب خدای بآنجا پناه آورد وَلَيْسَ لَهُ و نیست مر او را مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءُ
بجز از خدا دوستان و مددکاران که منع عذاب کنند از و أُولَٰئِكَ آن گروه اجابت ناکنندگان
فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی هویدا اند یعنی ضلالتی که بر همه کس واضح باشد زیرا که اعراض نمودند

از اجابت آنکسی که داعی خدا است از علی بن ابراهیم مرویست که جنیان بعد از استماع
دعوت داعیان نزد پیغمبر آمدند و بشرف ایمان مشرف شدند و آنحضرت شرایع ایمان را
تعلیم ایشان داد و حق تعالی در شان ایشان قُلْ أُوحِيَ نازل گردانید و در جمیع اوقات
نزد پیغمبر تردد میکردند و احکام شریعت را از و اخذ مینمودند و آیت دلالتی صریح دارد
بر آنکه آنحضرت همچنانکه بر انس مبعوث بود بر جن نیز مبعوث بود و هیچ پیغمبر را بر جن
و انس مبعوث نساختند مگر خاتم الانبیا را پس جن با انس در صفت تکلیف برابر و یکسانست
و بعد از و مشترک باشند و حکم ایشان چون حکم ماست در ثواب و عقاب چه تکلیف بر هر دو
یکسانست و بعد از ذکر جنیان و ذکر اطاعت ایشان تنبیه میفرماید بر قدرت خود بر بعث بقوله
أَوَلَمْ يَرَوْا آیا نمیدیدند یعنی منکران حشر و نشر أَنَّ اللَّهَ الَّذِي آنانکه خدائی که بقدرت
غالبه خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را وَلَمْ يَعْيَ و مانده نشد و در
رنج و تعب نیفتاد بِخَلْقِهِنَّ بآفریدن آنها بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بر آنکه
زنده گرداند مردگان را چه نقص و عجز بقدرت کامله او راه ندارد خلاصه معنی آنست که آیا
خدائی که قدرت او باین غایت باشد که جمیع سموات و ارضین را ایجاد نماید قادر نباشد بر احیاء
موتی بَلَىٰ آری قادر خواهد بود بر آنچه آن نسبت بایجاد علویات و سفلیات اهون و اسهل است
پس چگونه بران قدرت نداشته باشد إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بدرستی که او سبحانه بهمه چیزها که
ممکنست قَدِيرٌ تواناست پس در وعید منکران حشر میفرماید که وَيَوْمَ يُعْرَضُ و یاد کن روزی را که
عرض کرده شوند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند بحشر و غیر آن عَلَى النَّارِ بر آتش دوزخ
پس ملایکه عذاب ایشان را گویند که أَلَيْسَ هَٰذَا آیا نیست این عذاب بِالْحَقِّ درست و راست
یعنی آیا آنچه در دنیا بآن موعود میشدید و شما انکار آن میکردید از عذاب عقبی حق نیست

قالوا بلی گویند آری حق است وربنا و بحق است پروردگار ما قال گوید خدا یا مالک
دوزخ بایشان که فذوقوا العذاب پس بچشید آن عذاب را بما کنتم تکفرون
بسبب آنچه بودید که نمیگروید بدان و سخن پیغمبر را باور نداشتید درین باب و چون کفار
بجهت عناد و اصرار آنچه پیغمبر میگفت درباب معاد و غیر آن انکار میکردند و بجهت این
غبار بسیار خاطر عاطر سید مختار می نشست بسبب ایذا و آزار ایشان مضطرب میگشت
از جهت حضرت آفریدگار او را به ثبات قدم اصطبار امر فرمود که فاصبر پس صبر کن ای محمد
بر جفای کفار قریش کما صبر همچنانکه صبر کردند اولوا العزم خداوندان جد و ثبات و صبر
من الرسل از پیغمبران چه جمیع پیغمبران عازم بودند بر ادای رسالت و تحمل اعباء ابلاغ و دعوت
و نزد اکثر مفسران من تبعیض است نه بیان و مراد اصحاب شریعت مستانفه اند که در تاسیس
و تقریر احکام شریعت اجتهاد تمام مینمودند و بر معادات اهل عناد و ایذا و آزار طاغیان
و منکران معاد مراسم شکیبائی بتقدیم میرسانیدند و لهذا از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله
علیهما منقولست اولوا العزم پنج اند که ناسخ شریعت غیر خود اند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی
و محمد صلوات الله علیهم که ایشان را سادات النبیین نیز گویند و ابن عباس و قتاده نیز قایل
این قول اند و نزد مقاتل شش اند که در بلا صابر بودند اول نوح که بر اذیت قوم سیر صبر بر
کشیده بود و بر جفای ایشان خود را هدف تیر بلا ساخته دوم ابراهیم که بر آتش نمرودی صبر نمود
و در بوته امتحان گداخته شده تمام عیار بیرون آمد سیوم اسمعیل که بر ذبح شکیبائی ورزید
و از ان عمر مضطرب نشد چهارم یعقوب که بر فقد ولد و ذهاب بصر صبر نمود و ثبات قدم
ورزید پنجم یوسف که در بلیت چاه و زندان و تعدی برادران در طریق شکیبائی سلوک نمود
و بجهت آن از حضیض چاه و مذلت باوج جاه و عزت رسید ششم ایوب که بر ضرر بیماری شکیبائی

ورزید

ورزید و سدی برآنست که اولوا العزم جماعتی بودند که بجهاد مامور شدند و اقوال
دیگر درین باب حواله بمنهج الصادقین است و اصح اقوال قول ابن عباس است که منقولست
از ائمه هدی صلوات الله علیهم حاصل که حق تعالی پیغمبر خود را امیفرماید که بر جفا و آزار قریش
چون نوح باش و در صدق مانند ابراهیم و در وثوق چون موسی و در خشوع چون داود
و در زهد چون عیسی ولا تستعجل و طلب شتاب زدگی مکن لهم برای کفار قریش نزول
عذاب و وقوع عقاب چه در وقتی که حکمت و مصلحت مقتضی آن باشد بلاشبهه نازل خواهد شد
کانهم یوم یرون گوئیا ایشان وقتی که به بینند ما یوعدون آنچه وعده داده میشوند
از عذاب یعنی بعد از مشاهده هول و وقوع قیامت و عذاب و عقوبت چنان پندارند که
لم یلبثوا درنگ نکردند در دنیا الا ساعة من نهار مگر یکساعت از روز اگرچه
عمر دراز در دنیا گذرانیده باشند یعنی طول لبث دنیا نسبت بعقوبت و هول قیامت بر ایشان
کوتاه نماید بلاغ آنچه مذکور شد درین سوره از مواعظ و تذاکیر و یا این قرآن و آنچه در روست
تبلیغی است از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم با کفایت نسبت بکافه بریه
فهل یهلک پس هلاک کرده نخواهد شد بعذاب در وقت نزول آن الا القوم الفاسقون
مگر گروه بیرون رفتگان از اتعاظ و اطاعت سعید بن جبیر از عبدالله بن عباس نقل کرده اگر
وضع حمل زنی دشوار شود باین کلمات بابرکات را بنویسید بسم الله الرحمن الرحیم
لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب السموات السبع و رب العرش العظیم کانهم
یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم
الفاسقون رب سهل و یسر بحق و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و آنرا بشویند و بخورد
او دهند وضع حمل برو آسان شود باذن الله تعالی سوره محمد صلی الله علیه و آله و سلم

و قیل سوره قتال مکیه و هی ثمان و ثلثون کوفی و تسع حجازی و اربع و ثلثون بصری
اختلافها اثنان حتی تسع الحرب اوزارها غیر کوفی و هی مدنیه ابی بن کعب از سید عالم صلعم
نقل کرده که هرکه سوره محمد را تلاوت کند بر خدای تعالی واجب شود که از انهار جنت او را
آب دهد ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کند که هر مومنی که این سوره را بخواند
هرگز در دین خود شک نکند و همیشه از کفر و شرک محفوظ باشد تا بمیرد و بعد از مرگ خدای تعالی
هزار فرشته را بقبر او فرستد تا بر و نماز میگذارند و ثواب آنرا باو میدهند و در حین حشر
تشییع او کنند تا که او را از نزد خدای بموقف امن و امان حاضر سازند پس او دایم الابد
در امان خدا و سید انبیا باشد و نیز از انحضرت مرویست که هرکه میخواهد که حال ما و حال اعدای
ما را بداند باید که سوره محمد را تلاوت کند زیرا که در آیتی فرستاده در شان ما و درباره اعدای ما
و باید دانست که چون حق تعالی ختم سوره احقاف نمود بوعید کفار افتتاح این سوره
نیز بتهدید فجار کرده فرمود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه نگرویدند بوحدانیت خدا و نبوت رسول او وَ صَدُّوْا و باز ایستادند
و اعراض کردند عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از راه خدای که دین اسلام است یعنی در دین اسلام
داخل نشدند و اصلا بآن رغبت نکردند و مراد شیاطین قریش اند مانند ابو جهل و نضر و عتبه که
ضال و مضل بودند و غاوی و مغوی و بروایت مقاتل ایشان دوازده نفر بودند که مردم را
منع میکردند از ایمان آوردن و تصدیق پیغمبر نمودن و از ابن عباس مرویست که مراد ده نفر اند
از مطعمان روز بدر که از روی ریا و شهرت نه برای قربت صله رحم و فک اسیران و حفظ
همسایگان و ضیافت لشکریان مرعی میداشتند و اینها نیز از صنادید قریش بودند یا مراد اهل
کتاب که بر دین خود مصر بودند و یا مطلق کفار و بر حال اَضَلَّ اَعْمَالَهُمْ باطل و نابود
کرد خدای

کرد خدای کردارهای ایشانرا که از مکارم می شمردند و مستحسن میپنداشتند یعنی اعمال ایشانرا
قبول ننمود و بران ثوابی عطا نفرمود زیرا که نه بر وفق خلوص قربت بود و میتواند بود که
مراد باعمال حیله و مکری باشد که قصد آن داشتند که نسبت به پیغمبر بظهور رسانند یعنی خدای
حیلهای کفار را باطل و نابود ساخت و نگذاشت ایشانرا که بسبب آن ایذا و آزار در حق
پیغمبر و اهل ایمان بجای آرند بلکه آنحضرت و اتباع او را برایشان نصرت داد و دین او را
بر سایر ادیان غالب گردانید وَالَّذِیْنَ آمَنُوْا و آنانکه گرویدند بخدا و رسول از گروه قریش
یا انصار یا مومنان اهل کتاب و غیر ایشان وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند کارهای شایسته
از اطعام و صله ارحام و غیر آن بخلوص نیت و محض قربت وَ آمَنُوْا بِمَا نُزِّلَ عَلٰی مُحَمَّدٍ
و گرویدند بآنچه فرو فرستاده شده بر محمد که پیغمبر حمیده خصال و ستوده افعال است که
آن قرآن معجزه نظام است وَ هُوَ الْحَقُّ و قرآن راست و درست است مِنْ رَّبِّهِمْ
از نزد پروردگار ایشان و جهت کمال حقیقت آنست که هرگز قلم نسخ بران کشیده نشود
کَفَّرَ و بپوشاند خدای و درگذارد عَنْهُمْ از انهائی که متصف باین صفات اند سَیِّاٰتِهِمْ
کردارهای بد ایشانرا یعنی از سرگناهان ایشان درگذرد و بجهت شرف ایمان و بوسیله
توبه و انابت بحضرت سبحان وَ اَصْلَحَ و بصلاح آورد بَالَهُمْ حال ایشانرا در دین
و دنیا و زنگ خلل از دل بیغش ایشان بزداید تا در راه او عصیان نورزند ذٰلِکَ
آن اضلال و اصلاح بِاَنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوا بسبب آنست که آنانکه کافر شدند اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ
پیروی کردند باطل را یعنی کردار را که شیطان ناپکار است وَ اَنَّ الَّذِیْنَ آمَنُوْا و آنانکه ایمان
آوردند اتَّبَعُوا الْحَقَّ پیروی کردند سخن حق را یعنی قرآنرا که نازل شده مِنْ رَّبِّهِمْ
از نزد پروردگار ایشان کَذٰلِکَ همچنین یعنی برهمین طریق یَضْرِبُ اللّٰهُ بیان میکند

کاهانی

وروشن میسازد خدای لِلنَّاسِ برای مردمان اَمْثَالَهُمْ احوال ایشانرا واکثر برانندکه ضمیر راجع بفریقین ست یعنی حق تعالی بیان این دو کروه میکند بجهت مردمان تا حق را ازباطل ونیک را از بد تفرقه کنند وباین هردو کروه عبرت کیرند وتابع هدی شوند واز بطل محترز کردند ویا بیان میکند مثلهای ایشانرا باین وجه که اتباع باطل را مثل عمل کفار کردانید واضلال را مثل حیثیت ایشان واتباع حق را مثل اهل ایمان وتکفیر سیآت را مثل فوز ایشان بعدازان مومنانرا بقتال کافران امر میکند ومیکوید که چون کفار از کفر خود باز نمی ایستند وبدان امر اصرار میکنند ودر انکار می افزایند فَاِذَا لَقِيتُمُ پس هرکاه به بینید ای اهل ایمان در وقت محاربه الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نکرویده اند فَضَرْبَ الرِّقَابِ پس بزنید کردن ایشانرا کردن زدنی مطلق کشتن ست بهر نوعی که باشد لیکن چون اکثر قتل بضرب رقابست از جهت جمیع انواع قتل بآن معبر شده پس مراد آنست که بکشید کفار را درحینی که حرب قایم باشد بهر نوعی که توانید چون که غرض قتلست نه تخصیص ضرب عنق حَتَّى اِذَا اَثْخَنْتُمُوهُمْ تا چون بسرحد ثخانت وغلاظ رسانید قتل ایشانرا یعنی بسیار بکشید ایشانرا ویا بجهت کثرت خراج ایشانرا کران سازید بروجهی که بقیام حرب اقدام نتوانند نمود فَشُدُّوا الْوَثَاقَ پس محکم کنید بند را یعنی بعد از اسرا اساری بند را بر دست وپای ایشان استوار کنید تا نکریزد فَاِمَّا مَنًّا پس یا منت نهید برایشان منت نهادنی بَعْدُ پس از اسر وشد وثاق یعنی بعد ازین حال ایشانرا آزاد کنید بدون عوض وَاِمَّا فِدَاۤءً ویا فدا کیرید از ایشان فدا کرفتنی یعنی مخیرید میان من وفدا حَتّٰى تَضَعَ الْحَرْبُ تا بنهند اهل حرب اَوْزَارَهَا اسلحه جنک را که بدون آن بحرب قیام نتوان نمود این حکم شما را باقی ست تا حینی که منقضی شود حرب وباقی نماند مکر مسلمی

یامسالمی

یا مسالمی وکویند مراد آنست که تا بنهند اهل حرب شرک ومعاصی خود را که وزر ووبال ایشانست که بدین اسلام درآیند غرض که این احکام درین زمان جاریست تا زمانی که باقی نماند حرب با هیچ مشرکی بسبب زوال شرکت ایشان ویا تا زمان نزول عیسی از آسمان چه دران زمان حکم قتال هیچ جای باقی نماند بجهت انتشار حکم اسلام بهمه اکناف واطراف عالم وعدم بقای کفر درمیان بنی آدم ودر حدیث آمده که جهاد باقی ست از زمان بعثت من تا آنکه مقاتله کنند آخر امت من با دجال ذٰلِكَ اینست کار حرب که مذکور شد واز ایمه هدی صلوات الله علیه منقولست که هر اسیر را که بکیرند پیش از انقضای حرب امام مخیرست میان آنکه بکشد ویا دست وپای قطع کند برخلاف هم وآنچنان بکذارد تا هلاک شود ودرین صورت اورا من وفدا جایز نیست واکر بعد از انقضای حرب باشد امام مخیرست میان من وفدا یا ایمان یا بنفس ومیان استرقاق ودر قتل اختیار ندارد بجهت تقیید من وفدا بعد از اسیر وعدم ذکر قتل بآن حاصل که استرقاق نسبت مطهره ثبات یافته ودر هیچ موضع از قرآن ذکر آن نشده واکر کافر اسلام آورد در هردو حال جمیع احکام مذکوره ازو ساقطست وحکم او حکم اهل اسلام است وبعد امر بقتال بدون انزال عذاب استیصال بیان حکمت آن میکند وَلَوْ يَشَاۤءُ اللّٰهُ واکر خواهد خدای لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ هرآینه انتقام کشد از کفار بعذاب استیصال از خسف ورجف وغیر آن بدون آنکه کارزار کشد وَلٰكِنْ ولیکن امر بجهاد وعدم انتصار او سبحانه از اهل عناد لِيَبْلُوَ بجهت آنست که بیازماید بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ برخی از شما را ببرخی یعنی معامله آزمایندکان کند باین وجه که مومن را بکافر مبتلا کرداند تا جهاد کنند وثواب عظیم یابند وکافر را بمومن آزمایش نماید تا بسبب عقوبت حرب از کفر باز ایستند وَالَّذِينَ قُتِلُوا وآنانکه کارزار کنند وحفص قتلوا میخواند یعنی چون کشته شوند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ

در راه خدا فلن یضل پس هرگز ضایع و باطل نگرداند خدای اعمالهم کردارهای
ایشانرا بلکه جزای جهاد را بروجه اتم و اکمل بایشان رساند باین وجه که سیهدیهم
زود باشد که راه نماید ایشانرا در دنیا بکارهای خیر و صواب و در آخرت بدرجات فوز و ثواب
ویصلح و بصلاح آورد از برای ایشان بالهم حال ایشانرا در هر دو جهان ویدخلهم
الجنة و در آورد ایشانرا به بهشت عرفها لهم در حالتی که تعریف کرده است آن بهشت را
برای ایشان در دنیا تا اشتیاق بجانب آن پیدا کرده مرتکب عملی شوند که سبب دخول آن باشد
و یا منازل و درجات آنرا در آخرت قبل از دخول بایشان نماید تا در حین دخول بمنازل خود
چنان پندارند که سالها در آنجا بوده اند و آمد شد کرده و استیناس آن پیدا کنند و یا حفظه که
در دنیا موکل بکاتند در آخرت در پیش ایشان روند و منازل و عطایائی که نامزد ایشان
بوده باشد بایشان تعریف کنند و نیز بجهت تحریص بر قتال میفرماید که یا ایها الذین آمنوا
ای آنکسانی که گرویده اید ان تنصروا الله اگر یاری کنید خدا را یعنی دین او را و پیغمبر او را
بواسطه جهاد ینصرکم یاری دهد خدای شما را بر دشمنان تا بر ایشان غالب شوید و منصور
و مظفر گردید و یثبت اقدامکم و استوار سازد قدمهای شما را یعنی دلیر گرداند
و قوت دهد دلهای شما را تا بجهت آن قدمهای شما ثابت شود در مواطن جهاد و یا شما را
موافق سازد در قیام نمودن بحقوق اسلام و در مرور بر صراط در یوم القیام ثابت قدم
باشید از قتاده نقلست که بر خدا واجبست که نصرت کسی دهد که بنصرت دین او مشغول است
جهت آنکه فرموده که ان ینصرکم الله ینصرکم و دیگر بر و لازم است که نعمت خود را بر شاکر زیاده
سازد کما قال لئن شکرتم لازیدنکم و نیز بر وست که ذاکر خود را یاد آورد کقوله فاذکرونی
اذکرکم و وفا بعهد نیز لازم حال اوست نسبت بکسی که بعهد او وفا کند لقوله اوفوا بعهدی اوف

بعهدکم والذین کفروا و آنانکه نگرویده اند و چون حق تعالی بجهت القای رعب
و خوف قدمهای ایشانرا در معارک حرب بلغزانید فتعسا لهم پس لغزیده شدند
و بسر در آمدند در معرکه جهاد لغزیده شدنی و بسر آمدنی که مر ایشانرا بود حاصل که غبار
و ذلت اقدام در معارک جهاد مر ایشانرا است و ابن عباس فرموده که مراد بتعس قتل است
در دنیا و بردی در آتش دوزخ در عقبی واضل اعمالهم و گم و نابود ساخت عملهای ایشانرا
یعنی اصلا ثوابی و اجری بران مترتب نگردانید بجهت آنکه نه بروجه خلوص و محض قربت بود
و نه بر سبیل مامور بلکه عین منهی عنه بود ذلک این تعس و اضلال بانهم بسبب آنست که
ایشان کرهوا کراهت داشتند ما انزل الله آنچیز یرا که فرو فرستاده خدای بر پیغمبر خود
از قرآن و امر بتوحید و قیام باحکام شریعت فاحبط پس باطل و ضایع گردانید خدای
اعمالهم کردارهای ایشانرا که بآن امیدوار بودند از عمارت مسجد الحرام و طواف خانه
و ضیافت عساکر و اعانت مظلومان و اکرام یتیمان و غیر آن زیرا که ترتب ثواب بر اعمال فرع
ایمانست و این از ایشان مسلوبست و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که مراد از این آیت که
اضلال و احباط اعمال کفار بسبب آنست که کراهت داشتند از آنچه خدای انزال فرمود
در شان عالیشان علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام چه ترتب ثواب بر توحید و اخلاص
در عبادت فرع محبت آنحضرت است و ولای او چنانچه احادیث متواتره از موافق و مخالف
مخبر است برینکه تنبیه میفرماید ایشانرا بر صحت توحید و اخلاص بقوله افلم یسیروا آیا
پس سیر نکردند کافران مراد تحریض است بر سیر یعنی باید که سفر کنید ای معاندان جاحد فی الارض ص
در زمین یعنی در بلاد عاد و ثمود فینظروا پس بنگرید که کیف کان چگونه بوده است
عاقبة الذین من قبلهم خاتمه کار و سرانجام حال آنانکه پیش از ایشان بوده اند

از اهل تکذیب و شرک دَمَّرَ اللّٰهُ مستاصل ساخت خدا و از بیخ بر کند عَلَیْهِمْ بر ایشان
آنچه مختص بود بایشان از انفس و اموال و اولاد یعنی دمار از همه ایشان بر آورد وَلِلْکَافِرِینَ
اَمْثَالُهَا و هر کافرانراست مانند این عاقبت بد ذٰلِکَ آنچه مذکور شد از اضلال و عقوبت
کافران و نصرت و مثوبت بر مومنان بِاَنَّ اللّٰهَ بسبب آنست که خدای مَوْلَی الَّذِینَ آمَنُوا آنکسانیست
که ایمان آورده اند و ناصر و معین ایشان وَاَنَّ الْکَافِرِینَ و بسبب آنست که ناگرویدگان لَا مَوْلٰی
لَهُمْ هیچ دوستی نیست مر ایشانرا که یاری ایشان کند و عذاب از ایشان باز دارد و از قتاده
منقولست که این آیت در روز احد نازل شد در وقتی که رسول در شعب جبل بود و مردمان
بعضی مقتول بودند و بعضی مجروح و مشرکان میگفتند که اعل هبل و مسلمانان میگفتند که الله اعلی
واجل و کافران بر سبیل فرح و سرور با مومنان میگفتند ان لنا عزی ولا عزی لکم و رسول گفت
الله مولنا ولا مولی لکم پس رسول فرمود و لا سواء هر دو طایفه برابر نیستند یعنی کشتگان ما
و شما مختلف اند اما از ما زندگان آخرت اند و مرزوق بانواع نعمت و اصناف بهجت در جنت
و از شما در دوزخ اند و معذب بصنوف عقوبت و الوف زحمت پس ذکر حال فریقین میکند
باین وجه که اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای یُدْخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا در می آرد آنانرا که گرویده اند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته و از ریا و غرض وارسته جَنَّاتٍ در بوستانهای
مملو از اشجار تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ میرود در زیر درختان آن جویها وَالَّذِینَ
کَفَرُوا و آنانکه نگرویدند یَتَمَتَّعُونَ برخورداری می یابند و منتفع میشوند با متعه دنیا
وَیَاْکُلُونَ و میخورند آنرا کَمَا تَاْکُلُ الْاَنْعَامُ همچنانکه میخورند چارپایان یعنی همچنانکه
انعام حریص اند بر اکل در چراگاه و علفزار خود و غافل از عاقبت کار خود که ذبح است ایشان
نیز در مرعی امتعه دنیویه میچرند و بآن متمتع و منتفع میگردند و از خاتمه کار خود غافل که اکل شجره

زقوم

زقوم و شرب حمیم است خبر ندارد کما قال وَالنَّارُ مَثْوًی لَهُمْ و آتش دوزخ
آرامگاه است مر ایشانرا پس عاقل آنست که خوردن سرمایه عبادت سازد و بقصد قوام
بدن و تقویت قوای نفسانیه در وظایف طاعت اکل نماید و خود را از مرعی ذَرْهُمْ یَاْکُلُوا
وَیَتَمَتَّعُوا بگذراند تا بر منزل وَلَهُمْ فِیهَا مِنْ کُلِّ الثَّمَرَاتِ رسیده از ذوق اکلها دائم
محظوظ و متلذذ گردند و مرفه الحال در ظل ظلیل حضرت ذو الجلال قرار گیرد و در مقعد
صدق مقرب درگاه ملک مقتدر شود بعد از ذکر هر دو فریق تخویف کفار میفرماید وَکَاَیِّنْ
مِنْ قَرْیَةٍ و بسیار از اهل دیه هِیَ اَشَدُّ قُوَّةً که آن دیه یعنی مردمان او سخت تر بودند
از روی توانائی و سطوت و بسطت مِنْ قَرْیَتِکَ الَّتِی از دیه تو یعنی از اهل مکه که آن
قریها را بانواع عذاب اَخْرَجَتْکَ اخراج کردند ترا یعنی اهل آن دیه ترا از آن بیرون کردند
اَهْلَکْنَاهُمْ هلاک کردیم اهل آن قریها را بانواع عذاب فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ هیچ یاری
دهنده نبود تا عذاب را از ایشان دفع کند و در وقت هلاک بفریاد ایشان رسد از عبد الله
عباس مرویست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که از مکه بیرون آمد و بغار رفت بقصد توجه
بمدینه نظر در مکه کرد و گفت تو دوست ترین شهرهائی بنزدیک من اگر کافران معاند و مشرکان
جاحد مرا بیرون نکردندی هرگز از اینجا بیرون نرفتمی و از مقام حب الوطن من الایمان قدم
بیرون ننهادمی و مواصلت ترا بر مفارقت اختیار نکردمی پس حق تعالی بجهت تسلیه خاطر رسول
و توبیخ کفار میفرماید که اَفَمَنْ کَانَ آیا هر که باشد عَلٰی بَیِّنَةٍ بر حجتی روشن مِنْ رَبِّهِ
از نزد پروردگار خود که قرآنست و سایر حجج عقلیه که منتج توحیدند کَمَنْ زُیِّنَ همچو کسیست که
آراسته شده است یعنی شیطان آرایش داده لَهُ سُوْءُ عَمَلِهِ مر او را بدی کردار
و از شرک و معاصی وَاتَّبَعُوا اَهْوَاءَهُمْ و پیروی کردند آرزوهای خود را یعنی آیا پیغمبر

ومومنان که در توحید و احکام شرایع بسر حد یقین اند مانند ابو جهل و سایر مشرکان باشند
که در وادی شرک و ضلالت سرگردانند و حیران و اصلا خود را بمعرفت آشنا نمیکنند یعنی
این هر دو طایفه مثل هم نباشند از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که آیت من زین له
سوء عمله واتبعوا اهواءهم در شان منافقان ست نه مشرکان و بعد از بیان عدم تسویه بین
الفریقین بجهت ترغیب اهل ایمان بر طاعت صفت بهشت میکند که مَثَلُ الْجَنَّةِ صفت
بهشت و قصه عجیبه آنکه الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ که وعده داده شده اند به پرهیزکاران با آن
از انچه زیست که بر تو میخوانیم آنرا آن اینست که فِيهَا أَنْهَارٌ دران بهشت است جویها
مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ از آبی که متغیر نیست یعنی رنگ و بوی و طعم آن از حالت اصلی و خلقی
خود تغیر نیابد بر خلاف آب دنیا که تغیر پذیر میشود وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ و جویها از شیر که
لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ نگردیده ست مزه آن یعنی بجهت طول زمان عذوبت او بکرافت صفت و چو
مبدل نگردد بر خلاف شیر دنیا وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ و جویهای از شراب لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ
که لذیذ و خوشگوار و با طربیست و از کراهیت ریح و سکر و خمار و صداع مبرا وَأَنْهَارٌ
و دیگر در بهشت است جویها مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى از شهد صاف کرده شده از موم و سایر
فضلات نحل یعنی در اصل خلقت از جمیع فضلات عاریست نه آنکه او را بآتش صاف
کرده باشند همچنانکه عسل دنیا وَلَهُمْ فِيهَا و مر متقیان راست در بهشت با وجود این
اشربه لذیذه طیبه مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ از هر میوه که نفس آرزوی آن میکند بلون
صاف و طعم لذیذ و بوی خوش وَمَغْفِرَةٌ و مر ایشان راست با این همه اشربه و اطعمه لذیذه
پوشش گناهان مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار ایشان یعنی چون حق تعالی جمیع ذنوب ایشان را
بپوشد و ایشان را معاقب نسازد و گویند که حق تعالی جمیع آثام و خطایای اهل ایمان را از یاد

ایشان

ایشان ببرد تا بذکر آن عیش ایشان منغص نشود پس آیا ای متنعم با نواع نعم جنان
كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ مانند کسی ست که او جاویدان باشد فِي النَّارِ در آتش سوزان
وَسُقُوا و چشانیده شود بدل شراب بهشتیان مَاءً حَمِيمًا آبی بغایت گرم فَقَطَّعَ
پس پاره پاره کند آن آب گرم از فرط حرارت أَمْعَاءَهُمْ رودهای ایشان را آورده اند که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم هرگاه خطبه خواندی و منافقان را ترغیب کردی
بعضی از ایشان از مسجد بیرون آمده بر طریق استهزا از علمای صحابه پرسیدندی که این مرد
درین ساعت چه میگفت حق تعالی آنحضرت را از حال ایشان خبر میدهد وَمِنْهُمْ
و بعضی از ایشان یعنی از اهل نفاق مَنْ يَسْتَمِعُ آنها اند که گوش فرا میدارند إِلَيْكَ بسوی تو
یعنی بخطبه تو که در روز جمعه و غیر آن میخوانی حَتَّى إِذَا خَرَجُوا تا چون بیرون روند
مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو قَالُوا گویند لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مر آنانرا که داده
شده اند علم شریعت و فهم یعنی هر کسانی را که بتوفیق ربانی و لطف یزدانی بتوحید و نبوت
دانش پیدا کرده اند و باحکام شریعت وا رسیده از صحابه اخیار چون عبد الله مسعود و ابو
درداء و امثال ایشان و ابن عباس نقل کرده که من هم از انهاام که منافقان از ایشان میپرسیدند
بر سبیل استهزا که مَاذَا قَالَ چه گفت پیغمبر آنِفًا در اول این وقت که قریبست بما یعنی
ما فهم نکردیم که او درین وقت چه گفت و فایده آنرا در نیافتیم اصبغ بن نباته از امیر المومنین
روایت کرده که آنحضرت فرموده که ما همیشه نزدیک رسول صلی الله علیه وآله وسلم بودیم
تا از وحی بما اخبار مینمود و ما آنرا نیک در گوش خود نگه میداشتیم و چون از نزد آنحضرت بیرون
می آمدیم منافقان بجهت خوف آنکه مبادا که درباره ایشان چیزی نازل شده باشد میگفتند
ماذا قال آنفا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آنگروه آنانند که بجهت فرط تقلید و عناد و اصرار و انکار

طبع الله مهر نهاده است خدای علی قلوبهم بر دلهای ایشان یعنی وضع علامت
نفاق و شک نموده در قلوب ایشان تا بآن علامت ملایکه علم بنفاق ایشان پیدا کرده
بر ایشان لعنت کنند واتبعوا و پیروی کرده اند اهواءهم هواها و آرزوهای نفس خود را
و بجهت اتباع هوا تهاون میکنند بکلام سید انام والذین اهتدوا و آنانکه راه یافته اند
از اهل ایمان زادهم زیاده میگرداند ایشانرا خدای یا قول پیغمبر یا قرائت قرآن هدی
بصیرت و یقین که مستلزم هدایت اند وآتیهم تقویهم و میدهد ایشانرا پرهیزکاری
یعنی توفیق میدهد خدای ایشانرا در تقوی فهل ینظرون پس انتظار میکشند منافقان
الا الساعة مگر قیامت ان تأتیهم بغتة که بیاید بدیشان ناگهان فقد جاء
پس بتحقیق که آمد یعنی ظاهر و نمایان شد اشراطها علامات آن چون بعثت پیغمبر آخر الزمان
وانشقاق قمر و غیر آن از حدوث دخان و نزول کتاب آخرین که قرآنست و در روایة آمده که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم اشارت بدو انگشت مبارک خود کرد و فرمود
من و قیامت مانند دو انگشتیم که بهم پیوسته اند و از کلبی نقلست که علامات قیامت کثرت
مال است و تجارت و شهادت زور و قطع ارحام و کثرت لیام بر هر تقدیر در ان وقت ایمان
آوردن و طاعت کردن فایده بایشان نرساند فانی لهم پس از کجا باشد مر ایشانرا
اذا جاءتهم چون بیاید قیامت بدیشان ذکریهم پند گرفتن ایشان و توبه
و انابت نمودن یعنی در وقت وقوع قیامت تذکر و القاظ بایشان فایده نرساند بجهت
انقطاع تکلیف در ان زمان پس چگونه ایشانرا فوز و نجات باشد و چون سعادت موحدان
و شقاوت مشرکان و منافقان معلوم شد فاعلم پس بدان یعنی ثابت قدم باش بر علم
انه لا اله الا الله بآنکه نیست هیچ خدایی که مستحق پرستش باشد مگر خدای بحق و معبود

مطلق

مطلق و در بعضی تفاسیر آمده که چون عالمی را گویند که اعلم مراد بآن اذکر خواهد بود یعنی
یاد کن آنچه دانسته مسلم در صحیح خود آورده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که
هر که بمیرد و او عالم باشد بمضمون کلمهٔ طیبه که لا اله الا الله است در بهشت داخل شود
واستغفر و طلب آمرزش کن لذنبک برای گناه خود با وجود کمال عصمت تو تا آن سبب
هضم نفس تو باشد و باعث اقتدای امت تو و در تبیان آورده که استغفر درین مقام بمعنی استعصم است
پس معنی آنست که طلب عصمت کن تا خدای ترا از گناه نگاه دارد و یا مراد انقطاع آنحضرت باشد
از ما سوی بحضرت احدیت و ذنب بمعنی ترک اولی یعنی بالکلیه متوجه درگاه ما شو و از غیر ما
انقطاع نما و با فعال مندوبه ارتکاب نما جهت تدارک آنچه فوت شده از ان وللمؤمنین
والمؤمنات و استغفار نمای برای جرم ان مومن و زنان مومنه تا حق تعالی از سر خطاهای
ایشان درگذرد و بآب مغفرت نامهٔ سیاه اعمال ایشانرا مغسول نماید این کرامت است
از خدای در شان این امت عالی نهمت چه حضرت منان سید عالمیانرا باستغفار گناهان امر
فرموده و از بعضی علما منقولست که چون حق تعالی پیغمبر خود را امر استغفار امت کرده
و خلاف امر آلهی از ان حضرت متصور نیست پس طلب آمرزش کرده باشد حق تعالی از ان کریم تر است
که حبیب خود را امر فرماید که از من طلب چیزی نما و چون بطلبد برو عطا نکند پس معلوم شد که
امت را دولت آمرزش متحقق است و اینکه آنحضرت فرموده که انی لاستغفر فی الیوم مائة مرة
مراد استغفار حضرت در ترک ندبست یا جهت هضم نفس چنانکه مذکور شد از حضرت سید انبیا
صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که استغفار کردن و بکلمهٔ لا اله الا الله ترنم نمودن بهترین عبادتست
زیرا که حق سبحانه هر دو را درین آیهٔ شریفه جمع نموده و بآن امر فرموده و از سلونی بروایت از امام
جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرموده که

خير الدعاء الاستغفار و فرموده كه دلها را زنكی هست مانند زنك مس پس آنرا جلاء دهيد
باستغفار و نيز فرموده كه هر كه بسيار استغفار كند حق تعالی او را از همه غم و هم فرج دهد و
تنكدلی او را بكشادكی و خوشحالی بدل كند و روزی باو رساند از جائی كه اصلا كمان نداشته باشد
و از امام جعفر صادق عليه السلام مرويست كه هر كاه بندهٔ مومن استغفار بسيار كند فرشتكان
نامهٔ اعمال او را بر آسمان برند در حالتی كه نور دهنده و درخشنده باشد و از امام علی بن موسی الرضا
عليهما السلام منقولست كه استغفار مانند بركست بر درختی كه متحرك شود و برك از آن ريزان
كردد يعنی هر كاه بندهٔ مومن باستغفار مشغول شود كناهان او از وی ريزان شوند مانند
برك درخت كه در حين جنبانيدن آن ريخته شود و مراد باستغفار تكفير سيئات و منتج
مغفرت و استغفار فرع ندامتست بر خطيّات ماضيه و عزم بر عدم عود بآن در ازمنهٔ مستقبله
و از ينجاست كه از امام علی بن موسی الرضا عليهما السلام مرويست كه هر كه استغفار كننده باشد
با وجود اشتغال او بر كناه همچو كسی است كه بآفريدكار خود استهزا كننده باشد و بعد از امر باستغفار
ترغيب بندكان ميكند بر طاعت و ترك معصيت بقوله وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ و خدای
ميداند جای كرديدن شما را در دنيا پس معايش و متاجر وَمَثْوٰيكُمْ و آرامكاه شما را در عقبی
از بهشت و دوزخ پس آن خدای كه عالم است باحوال دنيوی و مرجع اخروی شما ترسيده و از كناهان
كذشته استغفار نموده از برای معاد خود مهيا شويد و يا خدای عالم است بمتقلب شما در روز
و مضجع شما در شب يعنی خدا بهمه احوال شما عالم است و هيچ چيز از آن بر وی پوشيده نيست
پس از وی بترسيد و استغفار نمائيد آنكه اظهار تشوق مومنان بر جهاد ميفرمايد كه وَيَقُولُ
الَّذِينَ آمَنُوا و ميكويند آنانكه ايمان آورده اند از روی حرص بر جهاد كه لَوْلَا نُزِّلَتْ
سُورَةٌ چرا فرستاده نميشود سورهٔ در باب قتال و جهاد با كفار و اهل عناد فَإِذَا

انزلت

اُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ پس چون فرو فرستاده شود سورهٔ از قرآن كه محكم و مبين
باشد و متشابه و متاول نباشد يعنی صريحا دلالت كند بر جهاد و اصلا متحمل غير آن
نباشد و كويند محكميت آن باعتبار عدم نسخ است تا روز قيامت يعنی چون سوره فرود آيد
كه هر كز قلم نسخ بر مضمون آن كشيده نشود وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ و ياد كرده شود در آن امر
بمقاتله و مجاهده رَأَيْتَ الَّذِينَ بينی تو آنرا كه فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ايشان مَرَضٌ
بيماری شك و نفاق است و ماستی در كار دين يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ مينكرند بسوی تو نَظَرَ
الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مانند نكاه كردن كسی كه فرود آمده باشد بر وی بيهوشی مِنَ الْمَوْتِ از غم و اندوه
مرك يعنی بجهت حيا به و مخافت پريشان و غمكين شوند و متحير كردند همچو نظر كردن كسی در سكرات
موت و غرقاب فوت كرفتار باشد قتاده كفته كه هيچ چيز بر منافقان سختتر ازين نبود كه
مامور شدند بجهاد فَأَوْلٰى لَهُمْ پس سزاوارتر است عذاب و عقاب مر ايشانرا يعنی
مكاره و عقوبات اقرب است بايشان بآمال كار ايشان راجع بآن و سزاوارتر است
مر ايشانرا طَاعَةٌ فرمانبرداری در امر جهاد وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ و سخن نيكو مثل سمعنا
و اطعنا در اظهار كراهت و از قول ماذا قال آنفا فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ پس چون جزم شد
امر قتال و لازم كشت حكم جهاد يعنی مآل كار آن بجائی رسيد كه بر آن عزم جزم كشند فَلَوْ صَدَقُوا
اللّٰهَ پس آن هنكام كه راست كفتندی با خدای آنچه اظهار آن ميكردند از امتثال امر آلهی در باب
جهاد اظهار تشوق بر قتال لَكَانَ هر آينه بودی خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ايشانرا در دين
و دنيا از نفاق ايشان پس بر سبيل التفات از غيبت بخطاب ميفرمايد كه فَهَلْ عَسَيْتُمْ
پس آيا متوقع است از شما ای اهل نفاق إِنْ تَوَلَّيْتُمْ اكر متولی امور مردمان شويد
و حاكم ايشان كرديد أَنْ تُفْسِدُوا آنكه فساد كنيد و تباهی جوئيد فِي الْأَرْضِ در زمين

بسبب اخذ رشوت وریختن خون ناحق وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ و ببرید از خویشان خود
استفهام برای تقریرست یعنی البته از شما می آید که چون منصب امارت وحکومت یابید
بسبب تکبر وتعظیم وکثرت جاه در زمین فساد کنید وقطع رحم نمایید همچنانکه در زمان جاهلیت
میکردید ویا معنی آنست که اگر از دین اسلام برگردند طریقهٔ زمان جاهلیت را پیش گیرید که آن
فسادست در ریختن خون ناحق وقطع رحم وغارت اهل اسلام أُولَٰئِكَ آن گروه مفسد
یاغی الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ کسانی اند که رانده ست و دور کرده ایشان را خدای از رحمت خود
فَأَصَمَّهُمْ پس کر گردانیده ست ایشان را وَأَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ و کور ساخته دیدهای ایشان را
از روی تخلیه وخذلان یعنی ایشان را بجهت فرط عناد وانکار بحال خود واگذاشته نظر
لطف از ایشان باز گرفته وایشان بسبب آن از استماع کلام حق اعراض نموده اند و دیدن
طریق اهتدا را از نظر اعتبار انداخته پس نه سخن صواب را می شنوند ونه راه حق را منظور نظر
میدارند أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ آیا چرا تفکر نمیکنند در قرآن ومواعظ وزواجر آن را
بسمع قبول اصغا نمیکنند وبدیدهٔ اعتبار نظر نمیکنند تا بطریق اهتدا معرفت پیدا کرده از
بادیهٔ ضلالت بیرون آیند أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ نه آنست که ایشان در احکام قرآن تدبر نمایند بلکه
بر دلهای ایشانست أَقْفَالُهَا قفلهای آن که ختم وطبع است که عبارت از تخلیه وخذلان
وبسبب این ذکر وموعظه بآنها نمیرسد تا متذکر شوند ودر اهتدا ایشان را فتح الباب حاصل شود
وابواب فوز ونجات برایشان کشوده گردد ومعنی طبع وختم مکرر در ما سبق مذکور شده ودر بعضی
تفاسیر آورده اند که یهود نعت حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه وآله وسلم در توریت خوانده
بودند وصحت نبوت آنحضرت دانسته وقبل از بعثت صفت آنحضرت بسیار میگفتند ودر
ظهور او خبر میدادند وچون آنحضرت مبعوث شد وبمدینه تشریف آورد ایشان از وی برگشتند

ومنکر

ومنکر صفات او شدند حق تعالی آیت فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا بدرستی که
آنانکه برگشتند عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ بر پشتهای خود یعنی کافر شدند واز صفات پیغمبر که
مردها را بآن خبر میدادند اعراض کردند مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن شده بود
لَهُمُ الْهُدَى مر ایشان را است هدایتی از نبوت آنحضرت که آن صفات اوست ودلایل واضحهٔ
او ومعجزات ظاهرهٔ او که دلالت صریح دارد بر نبوت او الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ
دیو سرکش بیاراست برای ایشان ودر نظر ایشان نیکو وآسان گردانید طریق انکار وعناد
وخطایا را وَأَمْلَىٰ لَهُمْ ودراز گردانید عمل امل ایشان را ویا در وهم ایشان انداخت
طول عمر را یا امنیه وآرزوی باطل از انواع مکاره از ابن عباس منقولست که آیه در شان
منافقانست که اول اظهار اسلام کردند ودر آخر اظهار کفر نمودند وطریق ارتداد
اختیار کردند ذَٰلِكَ آن تسویل واملال بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که یهودان ومنافقان
قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا گفتند مر آنان را که کراهت داشتند مَا نَزَّلَ اللَّهُ از آنچه فرو
فرستاده ست خدای از قرآن واحکام اسلام یعنی یهودان با اهل کفر گفتند یا مشرکان
بجماعتی دیگر از اهل شرک گفتند واز امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست ایشان بنو امیه
بودند که کراهت داشتند از آیاتی که در شان ولایت امیر المومنین صلوات الله علیه نازل
میشد وبس بر تقدیر بر پنهانی بایکدیگر میگفتند که سَنُطِيعُكُمْ زود باشد که فرمان بریم
شما را فِي بَعْضِ الْأَمْرِ در برخی از کارها که آن مددکاری ماست شما را در محاربه با پیغمبر
ودر تظاهر بر عداوت او یا در معاونت بر محاربه وعداوت اهل البیت وَاللَّهُ يَعْلَمُ
وخدای میداند إِسْرَارَهُمْ پنهانیهای ایشان را وآن را وبر ایشان اظهار وافشا میکند
ومخذول ومنکوب میسازد فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان یا چه حیله داشته باشند

إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ در وقتی که متوفی سازند ایشان را فرشتگان یعنی قبض
ارواح ایشان کنند يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ بزنند بر رویهای ایشان گرزهای آتشین
بجهت آنکه از حق گردیده باشند وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان زیرا که پشت بر اهل حق
کرده باشند از ابن عباس منقولست که هیچکس بمعصیتی نمیرد مگر که ملایکه گرزهای آتشین را
بر روی و پشتهای ایشان زنند ذَٰلِكَ این قبض ارواح ایشان بدین صفت بِأَنَّهُمُ
بسبب آنست که ایشان اتَّبَعُوا متابعت کردند مَا أَسْخَطَ اللَّهَ آنچیز را که بغضب آورد خدای را
یعنی موجب عقوبت و غضب وی باشد مانند کتمان نعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و معاونت
منافقان و مشرکان وَكَرِهُوا و بسبب آنکه کراهت داشتند و نخواستند رِضْوَانَهُ
خشنودی خدای را یعنی عملی را که سبب رضای وی باشد مانند اظهار صفات حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله وسلم و اقرار کردن بدو و فرمانبرداری او یا محبت اهل البیت فَأَحْبَطَ
أَعْمَالَهُمْ پس باطل کرد خدای عملهای ایشان را از صلوة و صدقه و غیر آن زیرا که قبول اعمال
و ترتب ثواب بران فرع ایمانست و آن از ایشان مسلوبست أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ و پنداشتند
که خدای کاشف اسرار منافقان نباشد بلکه پنداشتند آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
در دلهای ایشان بیماری نفاق ست أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ آنکه هرگز بیرون نیارد یعنی
ظاهر نگرداند خدای أَضْغَانَهُمْ کینهای ایشان را که نسبت به پیغمبر و اهل ایمان دارند و آن را
بر ایشان مطلع نگرداند وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ و اگر خواهیم هر آینه بنمائیم بتو ایشان را
یعنی علامات و نشانهای پیدا کنیم بر ایشان فَلَعَرَفْتَهُمْ پس هر آینه بشناسی ایشان را بِسِيمَاهُمْ
بعلامتی که از ایشان دیده شود وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ و البته بشناسی ایشان را فِي لَحْنِ الْقَوْلِ
در گردانیدن سخن از ثواب که آن تعریض است و تحریف توریت ابو سعید خدری روایت کرده که

علی

لحن قول که مظهر نفاق منافقانست اظهار عداوت و بغض ایشانست نسبت
با امیر المؤمنین صلوات الله علیه و نیز از و منقولست که منافقان را می شناختیم بدشمنی کردن
ایشان بعلی ابن ابیطالب و از جابر بن عبد الله انصاری و عباده بن صامت روایتست
که ما می آزمودیم فرزندان خود را بدوستی علی بن ابیطالب و از جابر بن عبد الله میدیدیم که یکی
از ایشان دوستی نمیکند با او میدانستیم که او بر غیر راه ست و مصدق اینست روایة مأثوره
از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که یا علی ما یحبك الا مومن تقی و ما یبغضك الا منافق
شقی ای علی دوست ندارد ترا مگر که مومن پرهیزکار و دشمنی نکند با تو مگر منافق بدبخت
تبه روزگار و از انس روایتست که در بعضی از غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب
رفتند بامداد که برخاستند بر پیشانی هر یک نوشته بود که هذا منافق و باین سیما و علامت
ایشان را بشناختند و در کشاف از انس روایت کرده اند بعد از نزول این آیت هیچ منافق
نبود مگر که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم او را بسیما بشناختی وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند
أَعْمَالَكُمْ کردارهای ظاهر و باطن شما را و همه را فراخور خود جزا و سزا خواهد داد وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ
و هر آینه می آزماید یعنی معامله آزمایندگان میکند با شما در امر جهاد و سایر تکالیف شاقه
حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ تا بداند جهاد کنندگان را از شما وَالصَّابِرِينَ و صبر کنندگان را
بر مشقت جهاد یعنی تا متمیز سازد مجاهدان و صابران را از غیر ایشان و یا آنکه تا علم او تعلق گیرد
بجهاد و صبر شما که از قوت بفعل آمده باشد زیرا که غرض فعل جهادست و صبر کردن بر آن
تا بر وفق آن صواب دهد تا ظاهر سازد بر خلقان که مجاهدان و صبر کنندگان کیانند وَنَبْلُوَ
أَخْبَارَكُمْ و یا تا بیازماید شما را یعنی تا معامله آزمایندگان کند با شما در چیزهایی که
بآن خبر میدهید و از آن حکایت میکنید از اعمال حسنه و افعال قبیحه یعنی تا صدق و کذب آن

بر شما آشکارا شود وحفص درین سه فعل بصیغه جمع متکلم میخواند یعنی ما می آزماییم شما را
تا بدانیم مجاهدان وصابران را وبیازماییم خبرهای ایشانرا فضیل بن عیاض چون این آیه
خواندی بگریستی وگفتی خداوندا مرا مبتلا مکن اگر مرا بابتلا مبتلا گردانی پرده ما دریده شود
ورسوا گردیم وبچنگال عقاب ونکال تو گرفتار شویم إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که آنانکه
نگرویدند وَصَدُّوا وباز داشتند قوم خود را بقهر یا باغوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که
دین اسلامست وَشَاقُّوا الرَّسُولَ ومخالفت کردند ومعانده نمودند با رسول خدای تعالی
مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ از پس آنکه روشن گشته بود وظاهر شده مر ایشانرا الْهُدَى
راه راست یعنی طریق اسلام که در توریت خوانده بودند واز معجزات بینه آنرا دانسته
مراد بنی النضیر وقریظه اند ویا مطعمان روز بدر ورؤسای قریش لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ
هرگز ضرر نتوانند رسانید خدایرا شَيْئًا چیزی یعنی کفر وضلال ایشان ضرری نخواهد
رسانید بلکه شر با ایشان راجع خواهد شد وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ وزود باشد که باطل
گرداند خدای کردارهای ایشانرا یعنی ایشانرا بر عبادت ثواب نگرداند بجهت ترک ایمان
ویا کیدهای ایشانرا در باب مخالفت دفع گرداند بمقاصد واغراض خودشان نرساند
بلکه فایده حیل ومکری که درین باب کنند قتل باشد وجلای اوطان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای آنانکه گرویده اید أَطِيعُوا اللَّهَ فرمان برید خدایرا در آنچه بشما امر کند ونهی نماید وَأَطِيعُوا
الرَّسُولَ وطاعت کنید رسول ویرا در آنچه فرماید چه امر ونهی او موافق اراده او سبحانه است
وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ وباطل مسازید عملهای خود را بسبب ریا وسمعه ویا عجب
ونخوت یا بمن واذی در صدقه نه آنکه مراد احباط طاعات باشد بکبایر چنانکه مذهب اهل
احتیاطست إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وبدرستی که آنانکه کافر شدند وَصَدُّوا وباز داشتند

مردمانرا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که آن سلوک است در طریق اسلام ثُمَّ مَاتُوا
پس بمردند یعنی کشته شدند در روز بدر وَهُمْ كُفَّارٌ وحال آنکه کافر بودند وناگرویدگان
فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ پس هرگز نیامرزد خدای ایشانرا پس در ترغیب قتال میفرماید فَلَا تَهِنُوا
پس سست مشوید ای مومنان در کارزار با کفار وَتَدْعُوا وبخوانید ایشانرا إِلَى السَّلْمِ بصلح
وآشتی چه طلب صلح مستلزم ضعف وعجز شماست وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وحال آنکه شما برتر وغالب
ترید وزبردست بر ایشان وَاللَّهُ مَعَكُمْ وخدای با شماست بنصرت ویاری بر دشمنان
وَلَنْ يَتِرَكُمْ وهرگز ناقص نکند خدای تعالی وبریده نگرداند شمارا أَعْمَالَكُمْ از ثواب کردارهای
شما چه او سبحانه ثواب را زیاده بر قدر اعمال میدهد که مَن جاء بالحسنة فله عشر امثالها
پس چگونه ثواب اعمال شمارا منقطع وناقص گرداند پس در تحریص بر طلب آخرت وترک دنیا
میفرماید که إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا جز این نیست که زندگانی دنیا لَعِبٌ بازیست ناپایدار
وَلَهْوٌ ومشغولی بی اعتبار وَإِنْ تُؤْمِنُوا واگر ایمان آرید بخدا ورسول وَتَتَّقُوا
وبپرهیزید از معصیت وسایر امور نامقبول يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ بدهد مزدهای ایمان
وتقوی وسایر اعمال حسنه شمارا در آخرت بر وجه اکمل وَلَا يَسْأَلْكُمْ ونمیخواهد خدای
بر مزد دادن شما أَمْوَالَكُمْ مالهای شمارا یا نمیخواهد رسول خدا بر ادای رسالت اموال
شمارا وگویند که مراد آنست که نمیخواهد خدای از شما همه اموال بلکه بانفاق اندکی از آن راضی گشته
که آن عشر است ونیم عشر وربع عشر ومؤید قول اخیرست قوله إِنْ يَسْأَلْكُمُوهَا واگر بخواهد
از شما مالهای شمارا فَيُحْفِكُمْ پس مبالغه والحاح نماید در طلب همه آن تَبْخَلُوا بخیلی
کنید بآن وآنرا بخوشدلی وطلب نفس ندهید وَيُخْرِجْ وظاهر گرداند خدای بآن خواستن
أَضْغَانَكُمْ کینهای شمارا یعنی بسبب این خواستن کراهت وتعب بخدا ورسول پیدا کنید

ها آگاه باشید ای گروه مخاطبان که انتم هؤلاء شما آنکسانی هستید که تدعون
خوانده شدید لتنفقوا برای آنکه نفقه کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی مامور شده اید
که زکوة مال بدهید یا آنکه مال خود را در اسباب جهاد صرف کنید فمنکم پس بعضی از شما
من یبخل کیست که بخیلی میکند بزکوة یا در نفقه جهاد ومن یبخل و هر که بخیلی کند فانما یبخل
پس جز این نیست که بخیلی میکند بزکوة عن نفسه از نفس خود یعنی نفع انفاق را از نفس خود
منع میکند زیرا که خود را از مثوبت عظیمه محروم میگرداند و بعقوبت عظیمه گرفتار میسازد والله
الغنی و خدای بی نیازست از صدقات و نفقات واجبه و مندوبه شما وانتم الفقراء
و شما محتاجید بآنچه نزدیک اوست از غفران معصیت و اعطای نعم عظیمه و فواید جسیمه و درجات
عالیه پس چرا انفاق نمیکنید تا در مقابل آن ثواب جزیل بیابید چه بمضمون کریمه من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها یکی را ده عطا میفرماید بلکه تفضیل مینماید چنانکه آیه کریمه مثل الذین ینفقون
اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة شاهد است
وان تتولوا و اگر روی بگردانید از آنچه مامور شده اید از ایمان و انفاق و سایر احکام یستبدل
قوما غیرکم بدل کند خدای گروهی دیگر را که غیر از شما باشند یعنی شما را معدوم کند و جماعتی
دیگر بعوض شما موجود سازد ثم لا یکونوا پس نباشند آن جماعت امثالکم
مانند شما بلکه اطوع از شما باشند در امتثال امور مذکوره و آنها ملائکه اند یا بنی کنده و نخع که
از قبایل یمن اند و یا انصار و ابو هریره روایت کند که اصحاب آنحضرت رسالت پناه صلعم
پرسیدند که اینها کدام گروه اند که از ما مطیع تر باشند آنحضرت دست مبارک بر ران سلمان زد
و فرمود هذا و قومه آنگروه این مردست و قوم او بعد از آن فرمود که بحق آن خدائی که نفس بید فرمان
اوست که اگر بالفرض ایمان از دنیا مرتفع گردد تا که آویخته شود بثریا هر آینه جماعتی دست

بران زنند

بران زنند و آنرا فرا گیرند و ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که آنحضرت
فرمود که اگر اعراض نمائید ای گروه عرب از ایمان آوردن استبدال کند خدای گروهی را که
غیر شما باشند از موالی یعنی محبان و نیک خواهان اهل البیت و از امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که بخدا سوگند که بدل کرده بایشان بهتری از ایشان که موالی و شیعیان اهل البیت اند
علیهم السلام سورة الفتح مدنیة و هی تسع و عشرون آیة و اربع رکوعات و خلافان
ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که هر که این سوره
قرائت کند همچنان است که با محمد صلعم روز فتح مکه حاضر بوده باشد و در روایت دیگر همچنانست
که با اصحاب محمد در مبایعت متابعت نموده بخاری در صحیح خود از ابن خطاب روایت
کرده که ما در سفری با رسول همراه بودیم فرمود که دی شب سوره بمن نازل گشته که
دوست تر است نزد من از دنیا یا آنچه در وست بعد از آن این سوره تلاوت فرمود
و قتاده از انس روایت کرده که چون بسبب منع کفار از دخول حرم محترم محروم شدیم
و بجهت آن بسیار غمگین و اندوهناک گشتیم حق تعالی این سوره را انزال نمود و حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سوره بمن نازل شده که دوست تر است
نزد من از هرچه در دنیاست و از عبد الله مسعود مرویست که چون رسول صلعم از حدیبیه
مراجعت فرمود از دور دیدیم که ناقهٔ آنحضرت گران شد و از رفتار باز ماند چون نزد
آنحضرت آمدیم اثر فرح و سرور بر جبین مبین او مشاهده کردیم سبب آن پرسیدیم
فرمود الحال سوره بر من فرود آمده که بهترین همه دنیاست و عبد الله بن بکیر از پدر خود
نقل کرده که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که مال و زنان و آنچه در ید تصرف شماست
در حصر گیرید بقرأت سورة الفتح و بدانید که هر که بر قرأت این سوره مداومت نماید منادی

باواز بلند ندا کند بروجهی که همه اهل عرصات بشنوند که ای بنده تو از جمله خواص منی
پس بفرشتگان ندا کند که او را به بندگان خالص صالح من ملحق سازید و در بهشت نعیمش
ساکن گردانید و اورا از شراب رحیق که بکافور مختوم باشد بچشانید و بدانکه چون وعده فتح
بپیغمبر صلی الله علیه واله وسلم و انجاح محتاج الیه او و سایر اهل ایمان از امور دینیه و دنیویه
فرع غنای مطلق حضرت عزتست و سلطنت قاهره او بر کافه بریه از ینجهت بعد از آیت
والله الغنی انزال این سوره فرمود بسم الله الرحمن الرحیم

سورة الفتح

اِنّا فتحنا لک فتحاً مبیناً بدرستی که ما فتح کردیم و کشودیم برای تو فتحی
روشن و کشودنی هویدا انس و قتاده و جمعی از اهل تفسیر برآنند که این فتح فتح مکه است
پس معنی آنست که ما فتح مکه کردیم از برای تو فتح آشکارا و هویدا مراد وعده فتح مکه است یعنی مکه را
برای تو خواهیم کشود تعبیر آن بماضی بجهت تحقیق وقوع است و نزد بعضی مراد از فتح صلح حدیبیه است
که مقدمه فتح مکه بود چنانکه ارباب سیر و اصحاب تواریخ متواتر نقل کرده اند که سید عالم صلعم
در سال ششم از هجرت در واقعه دید که با جماعتی از اصحاب بطواف کعبه معظمه رفت و بافعال
عمره اقدام نمود و اصحاب بعد از شنیدن این خطاب تصور کردند که تعبیر این واقعه در همین سال
واقع خواهد شد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم بتهیه اسباب سفر مشغول شده
در روز دوشنبه غره ذو القعده همین سال از مدینه بیرون رفته بعمره احرام گرفته و بجهت
هدی هفتاد شتر همراه برد و اکثر اصحاب با آنحضرت متفق شده طریق رفاقت پیش گرفتند و چون
خبر توجه آن سرور بمشرکان مکه رسید بر منع آنحضرت از زیارت خانه کعبه اتفاق کردند و از مکه
بیرون آمده در بلدح جمع شدند و لشکر بیاراستند و رسول برین حال مطلع شده بحدیبیه نزول
فرمودند و از طرف مشرکان عروه بن مسعود ثقفی و حلیس کنانی که رئیس احابیش بود نزد حضرت

آمدند تا منشاء آمدن بآنصوب معلوم کنند و چون دانستند که آنحضرت داعیه حرب
ندارد بلکه بزیارت کعبه آمده مراجعت نمودند و صورت حال را با قریش اعلام کردند قریش
بر حمیت جاهلیت مصر گشته راضی نشدند که آنحضرت با اصحاب بزیارت کعبه آیند سید عالم صلعم
حضرت امیر المومنین عثمان را بآنجانب فرستاد تا قریش را راضی گرداند ایشان او را محبوس ساختند
و آوازه قتل او در میان اصحاب افتاد و بدان سبب بیعت الرضوان واقع شد چنانکه
تفصیل آن عنقریب مذکور خواهد شد پس کفار از استماع خبر بیعت خایف گشته سهیل
بن عمرو را بجانب آنحضرت فرستادند و صلح کردند و باملای حضرت رسالت پناه صلعم و
امیر المومنین صلوات الله علیه صلحنامه نوشت باین وجه که ده سال میان مشرکان قریش
و اهل اسلام حرب نباشد سرا و جهرا با یکدیگر تعرض ننمایند و مسلمانان سال آینده بیایند
و عمره را بگذارند و اکثر اصحاب از ان صلح محزون شدند و آنحضرت در همان موضع بفرمود
تا سر مبارک او را بتراشیدند و بعضی شتران را قربان کردند و بعضی دیگر را بناجیه اسلمی داده
بمکه فرستاد تا در مروه قربان کند و بر فقرا و مساکین آنجا تقسیم نماید و صحابه نیز اقتدا
بسید انبیا کرده بسر تراشیدن و ناخن گرفتن مشغول شدند و هدی خود را قربان
کردند و آنحضرت بیست روز در حدیبیه مکث نمود و در شبی از شبها این سوره فرود آمد
و از ینجاست که بعضی آیت را باین طریق تفسیر کرده اند که ما حکم کردیم از برای تو حکمی ظاهر و هویدا
که آن صلح است با قریش در حدیبیه و فی الحقیقت این صلح مقدمه فتح بسیار باشد چه آن سبب
فتح مکه است و اهل اسلام که در مکه ایمان خود را مخفی میداشتند و با کفار مجاهده نموده قرآن
بر ایشان خواندند و تا قریب به سال اکثر اهل کفر بشرف اسلام رسیدند و میامن این بیعت
الرضوان واقع شد و در ان چند روز فتح خیبر دست داد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم

اهل اسلام را از تخیل خیبر طعام فرمود اهل روم بفارس غالب شدند و مسلمانان بسبب غلبت
روم بر فارس مسرور گشتند و از جابر روایت است که ما بفتح مکه غالب نشدیم مگر در روز حدیبیه
چه آن مبدأ فتح مکه بود براء بن عازب را از بیان فتح استفسار کردند گفت زعم شما آنست که این
فتح مکه است اما ما فتح مکه را از حدیبیه میدانیم و شما آن فتح را از حدیبیه میگیریم چه صلح حدیبیه مقدمه فتح
مکه بود و دران روز ما هزار و چهارصد کس بودیم که در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
بسر میبردیم و دران نواحی هیچ چاه نبود مگر دو چاه حدیبیه و ما از غایت فرط حرارت همه آن
آب را کشیدیم بحیثیتی که قطره آب دران باقی نماند پس شکایت عطش و فقد آب بآنحضرت
رسانیدیم حضرت ظرفی آب را طلبید و بآن وضو کرد و مضمضه فرمود و دعا کرد و آب مضمضه را
دران چاه ریخت فی الحال بفرمان احد ذو الجلال از انجا آب فوران نمود و آن چاه پر آب
شده و بالا آمد تا که مردمان بکف آب را برمیداشتند و میخوردند و دواب را سیراب
میکردند سالم بن ابی جعفر گوید که از جابر پرسیدم که شما چند کس بودید که با پیغمبر صلعم
در حدیبیه فرود آمده بودید گفت قریب هزار و پانصد بودیم و آن روز تشنگی بر ما غالب شد
و حضرت ظرفی را طلبید و دست مبارک خود در میان آن نهاد آب از میان انگشتان او
بیرون می آمد و ما میخوردیم تا که همه سیراب شدیم و ظرف همچنان پر آب بود و همچنان میدیدیم که
اگر صد هزار کس می بودیم همه ازان سیراب می شدیم و هنوز ازان باقی ماند و نزد مجاهد و عوفی
مراد ازین فتح فتح خیبرست و مجمع بن جاریه انصاری که یکی از قرا بود و قرآن را نزد رسول صلعم
میخواند روایت کرده که ما در حدیبیه با رسول صلی الله علیه و آله و سلم همراه بودیم و چون ازان
موضع مراجعت نمودیم مردمان در راه می شتافتند و چهار پایان را می تاختند من گفتم شما را
چه میشود که باین سرعت میروید گفتند بر رسول وحی نازل شده من نیز مسارعت کردم نزدیک

کراع

کراع الغمیم برسول رسیدم چون همه مردمان نزد آنحضرت جمع شدند این آیت را تلاوت
فرمود که انا فتحنا لك فتحا مبینا یکی از اصحاب گفت یا رسول الله افتح هو اما فتح ست
آن فرمود آری بحق خدائی که نفس من بید قدرت اوست که فتح است پس دران چند روز فتح خیبر
کرد و غنیمت آنرا بر صحابه قسمت فرمود و شعبی روایت کرده که بعد از نزول این آیت آیات عظیمه
و علامات غریبه بفعل آمد یکی صلح حدیبیه دویم بیرون آمدن آب چاه از میان انگشتان مبارک
آنحضرت سیوم فتح مکه چهارم فتح خیبر پنجم ظفر اهل روم بر فارس و اهل کتاب بر مشرکان ششم
وعده مغفرت که لیغفر لك الله یعنی فتح از حیثیت تفرع آن بر مشقت جهاد که مستلزم
دفع شرکست و رفع اسلام سبب آن باشد که بیامرزد خدای از برای تو ما تقدم آنچه گذشت
پیش از فتح یا پیش از وحی من ذنبك از گناه تو یعنی از ترک ندب و ترک اولی و ما تاخر
و آنچه پس ازان واقع شده یعنی حق تعالی بمیامن جهاد که سبب فتح ست بیامرزد و درگذرد
واز مندوباتی که ترک آن نموده پیش از وحی و بعد ازان و یا از گناهان متقدم و متاخر که
از امت تو صادر شده و خواهد شد چه براهین واضحه بثبوت پیوسته که انبیا معصوم اند
از صغایر و کبایر از اول عمر تا آخر عمر پس کلام بر ظاهر خود حمل نتوان کرد همچنانکه اهل خلاف
کرده اند بلکه حمل باید کرد بمغفرت بزرگ ندب و یا بمغفرت ذنب امت و تفصیل این مبحث
و تحقیق این مطلب و ابطال اقاویل مخالفان نبی ادب نسبت بحضرت رسالت پناه صلعم
در منهج الصادقین سمت تحریر یافته و از امام جعفر صادق صلوات الله علیه معنی این آیت
پرسیدند فرمود که بخدا سوگند که آنرسول هیچ گناه نبود و هرگز ازو گناهی در وجود نیامد
ولیکن خدا ضامن شد از برای او که بیامرزد گناهان شیعه علی بن ابیطالب را آنچه متقدم
بود و آنچه متاخر واقع شده پس اضافت ذنب آنحضرت بجهت قدرت انتساب

وارتباط شیعیان علی ابن ابیطالب ست باو ونیز عمرو بن زید روایت کرده که معنی این آیه
از ابی عبدالله علیه السلام پرسیدم فرمود که از رسول صلی الله علیه وآله وسلم هیچ گناه
صادر نشده وهرگز قصد گناه نکرد ولیکن خدایتعالی ذنوب شیعه علی برو تحمیل کرد وبعد از آن
همه آنرا بیامرزید واز برای خاطر وی پس معنی کلام این باشد که فتح مکه سبب آن شد که بیامرزد
گناهان شیعه علی ابن ابیطالب را که بمثابه نفس تست **وَيُتِمَّ** وتمام گرداند بفضل عمیم خود
نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ نعمت خودرا بر تو در دنیا بنصرت دادن بر اعدا وفتح واعلای امر واعلای
شرع تو وختم نبوت تو بمملکت وسلطنت وغلبیت دین اسلام بر سایر ملت ودر آخر
برفع مرتبه وقبول شفاعت در حق امت **وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا** وبنماید ترا
راه راست در تبلیغ رسالت واقامت مراسم ریاست وحکومت ویا ثابت دارد ترا در راهی
که مودی باشد بجنت **وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ** ویاری دهد ترا خدای **نَصْرًا عَزِيزًا** یاری که
در وعزت وغلبیت باشد یا یاری که منصور بآن عزیز شود از موسی علیه مرویست که در حینی که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم از حدیبیه مراجعت فرمود در اثنای طریق مردی از
اصحاب گفت این چه فتح است که مارا از بیت الحرام مسدود ساختند وهدی مارا از رسیدن
بمحل خود منع کردند این خبر برسول صلی الله علیه وآله وسلم رسید فرمود که این بد سخنی ست که
این مرد گفت نچنانست که این مرد میگوید بلکه این فتح بزرگترین فتحهاست چه مشرکان از ترتیب
عدت وشوکت خود تنزل نموده در طریق صلحجوئی درآمدند واز روی عجز وافتادگی التماس
طلب امان کردند ازین جهت حق تعالی فرمود که **هُوَ الَّذِي** اوست آنکس که **أَنْزَلَ**
السَّكِينَةَ فرو فرستاد چیزی را که موجب سکون وثبات بود **فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ**
در دلهای گرویدگان وآن دلایل واضح بود که مستلزم بصیرت ایشانی شد ودر امر فتح ونصرت

وسبب

وسبب آرمیدن نفوس ایشان در ان مخصوص بود بمومنان اما نفوس غیر ایشان درین باب
مضطرب ومتزلزل بود وبرد یقین وروح طمانیه بقلوب ایشان نرسید ونزد بعضی مراد
بسکینه علامات نصرت مومنانست بر اعدا که موجب ثبات قدم ایشان بود در قتال وسبب
سکون قلوب ایشان در ان حال **لِيَزْدَادُوا** تا زیاده کنند مومنان **إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ**
گرویدنی با گرویدن خود شان یعنی بجهت رسوخ عقیده واطمینان نفس افزون سازند یقین
خودرا بایقین دیگر در حین دیدن آنچه موعود شده بودند از وقوع فتوح متعاقبه
وغلوی کلمه اسلام وتسلط ایشان بامشرکان یا بیفزایند ایمان خودرا که باصول دین داشتند
با ایمان بفروع آن واز ابن عباس منقولست که اول چیزی که پیغمبر بامت خود آورد
توحید بود چون بیگانگی خدای ایمان آوردند بنماز وزکوة امر کرد چون بآن تصدیق کردند
حج وجهاد بر ایشان فرض فرمود وبعد از ان ایشانرا بولایت امیر المومنین علی ابن ابیطالب
علیه السلام امر نمود ایشان باهر ایمانی ایمانی دیگر افزودند تا آنکه بولایت امیر المومنین عم
ایمان خودرا اتمام کردند بعد از ان حق تعالی در ترغیب وتحریص وتشجیع مومنان بجهاد فرموده که
وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ومر خدای راست لشکرهای آسمانها وزمینها از ملائکه
وجن وانس پس ای اهل ایمان بنصرت الهی واثق شده قدم در راه مجاهده نهید که هر که
جنود آسمان وزمین در تحت فرمان او بود واولیای خودرا در وقت محاربه فرو نگذارد
بلکه اگر مصلحت حکمت او تقاضا کند اهل آسمان وزمین را بمدد ایشان فرستد چنانکه
در روز بدر که ملائکه را بمدد ایشان فرستاد **وَكَانَ اللَّهُ** وهست خدای **عَلِيمًا**
دانا بمصالح بندگان **حَكِيمًا** صواب کار در آنچه کند یعنی همه افعال بر وجه حکمت وصواب
ازو صادر میشود وازجمله حکم اوست که انزال سکینه نمود بقلوب اهل ایمان بوسیله صلح

حدیبیه و وعده فتح مکه و غیر آن لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ تا در آرد مردان مومن و زنان مومنه را بجهت رسوخ عقیده و معرفت این نعمت و شکر گذاری بران جَنَّاتٍ ببوستانهای مملو از اشجار که تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود در زیر آن اشجار یا از زیر منازل آن جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاویدان باشند در ان وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ و برای آنکه بپوشد از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ بدیهای ایشان را و بران عتاب نفرماید وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این ادخال و تکفیر عِنْدَ اللَّهِ نزد خدای فَوْزًا عَظِيمًا رستکاری بزرگ و ظفری جلیل القدر مر بندکان او را زیرا که هیچ فوزی زیاده ازین نیست که ایشان را از معاصی پاک و پاکیزه سازد بروضه رضوان در آورد وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ و عذاب کند مردان و زنان منافق را از اهل مدینه وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ و مردان مشرک و زنان مشرکه را از اهل مکه الظَّانِّينَ بِاللَّهِ که گمان برندگانند بخدا ظَنَّ السَّوْءِ گمانی بد که آن عدم نصرت او سبحانه است رسول خود را بر اهل مکه و عدم ظفر اهل اسلام بر کفره و مقهور و مغلوب شدن ایشان در حدیبیه عَلَيْهِمْ برین گمان برندگانند دَائِرَةُ السَّوْءِ گردش بد یعنی گمان بد که بر اهل اسلام میبردند بر ایشان نازل گشت و همه مغلوب و منکوب شدند و بهلاکت ابدی گرفتار گشتند وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ و خشم گرفت خدای بر ایشان وَلَعَنَهُمْ و بر انداخت از رحمت خود ایشان را وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ و آماده ساخت برای ایشان دوزخ را وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد بازگشت است دوزخ بعد از آن بجهت زیادتی تخویف کفار فرمود که وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و خدای راست لشکرهای آسمان و زمین یعنی ما سوای او همه مسخر فرمان و مملوک اویند چنانچه لشکریان که منقاد و سردار خود باشند پس از انتقام کفار و اهل نفاق عاجز نخواهد بود وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خدای غالب

در قهر

در قهر و انتقام خود از اعدا حَكِيمًا دانا در آنچه کند و فرماید چه جمیع افعال او متضمن حکمت و مصلحت است آنکه بجهت رد گفتار کفار که لن یبعث الله احدا میگفتند خطاب بسید ابرار میکند و میگوید که إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا بر جمیع عالمیان شَاهِدًا در حالتی که گواه باشی در آنچه از امت تو صادر میشود از طاعت و معصیت و قبول و رد ایمان وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده بمرتبه عظیم در روضه خلد برین آنان را که در اوامر و نواهی اطاعت قول تو کرده اند وَنَذِيرًا و بیم کننده بعذاب الیم در درکه جحیم کسانی را که در حق تو عصیان ورزیده اند و اقوال ترا بسمع قبول نشنیده اند و این ارسال و شهادت و تبشیر و انذار لِتُؤْمِنُوا برای آنست که تصدیق کنید ای بندگان بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا و رسول او وَتُعَزِّرُوهُ و تقویت نمائید او را یعنی قوت دین دهید و رسول او را یاری کنید وَتُوَقِّرُوهُ و بزرگ دارید فرمان او را یعنی اطاعت اوامر او کنید وَتُسَبِّحُوهُ و بپاکی و پاکیزگی یاد کنید او را یعنی نماز گذارید برای او بُكْرَةً وَأَصِيلًا در صبح و شام یا تنزیه او کنید از صفت ناللایق بر سبیل دوام و مقوی قول اول است روایت منقوله از ابن عباس که مراد باین صلوة فجر است و صلوة ظهر و صلوة عصر و نزد بعضی دیگر نماز صبح و عشائین آورده اند که در وقتی که کفار سید ابرار و اصحاب اخیار را از دخول حرم منع کردند آوازه قتل عثمان در حدیبیه شایع شد چنانکه گذشت آنحضرت در تحت شجره اصحاب را جمع کرده ایشان را بتجدید بیعت امر کرد و اصحاب ترغیب تمام و جد مالا کلام دست بر دست پیغمبر نهاده مبایعت کردند تا که حین موت طریق حمایت آنحضرت مرعی دارند و در هیچ زمان در طریق فرار سلوک نکنند و بجهت کمال رغبت ایشان بود که این بیعت به بیعت الرضوان مسمی شد در اثنای آن این آیت نازل شد که إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه يُبَايِعُونَكَ بیعت میکنند با تو درین موضع إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ جز این نیست که

بیعت میکنند با خدای چه مقصود ایشان ازین بیعت رضای او سبحانه ست و دیگر بحکم
و من یطع الرّسول فقد اطاع الله بیعت رسول همان بیعت خداست پس بیعت با او
در حکم بیعت باشد با خدا و لهذا تاکید این معنی میفرماید که یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ دست پیغمبر
در حکم دست خدایست بربالای دست ایشانست و چون او سبحانه منزه ست از جوارح و صفات
اجسام پس غرض ازین قول تقریر این معنی ست که عقد میثاق با رسول خدا همچو عقد میثاق ست
با خدا بدون تفاوت میان آنها و تسمیه این عقد به بیعت جهت آنست که انعقاد آن به بیع النفس
ایشان بود بدخول روضهٔ جنان و از امام رضا صلوات الله علیه روایتست که دست رسول
بربالای دست ایشان باین وجه بود که ایشان دست دراز کردندی و رسول دست ایشانرا
بگرفتی و اخذ بیعت نمودی و از ابن عباس نقلست که معنی آیت آنست که قوت خدا بوفا کردن
وعده خود در ثواب آخرت یا در نصرت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و اله و سلم زبر
قوتهای ایشانست در وفا بعهد یا در نصرت عمرو بن دینار روایت کند که از جابر انصاری
شنیدیم که گفت روز حدیبیه با هزار و چهارصد مرد بودیم که در زیر درخت بیعت کردیم بانکه نگریزیم تا زمان موت مگر ابن قیس منافق که در زیر شتر پنهان شد و با ما در بیعت موافقت
نکرد خدایتعالی بجهت توعید و تهدید ناکث عهد و ترغیب موفی آن این آیه فرستاد که
فَمَنْ نَكَثَ پس هرکه بشکند عهد بیعت را فَاِنَّمَا يَنْكُثُ پس جز این نیست که می شکند آن
عهد را عَلٰى نَفْسِهٖ بر نفس خود یعنی ضرر آن نکث عاید نمیشود مگر بر نفس او چه در آخرت محروم باشد
از ثواب و گرفتار انواع عذاب وَمَنْ اَوْفٰى و هرکه وفا کند بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللّٰهَ بآنچه عهد
کرده ست بآن با خدایتعالی یعنی بران ثابت قدم شود فَسَيُؤْتِيْهِ پس زود باشد که بدهد خدا
اورا اَجْرًا عَظِيْمًا مزد بزرگ و ثوابی تمام که آن درجات عالیه ست در دار السلام از ابن

عباس روایتست که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر عزیمت مکه مصمم شد اعرابی که در
نواحی مدینه بودند مثل قبیله اسلم و جهینه و مزینه و غفار و اشجع را طلبید و ایشان را
بر رفاقت و موافقت خود ترغیب نمود و فرمود غرض من ازین رفاقت شما آنست که اگر
قریش مرا از دخول مکه منع کنند و احتیاج بمحاربه افتد ما را نیز لشکری مستعد باشد پس احرام
گرفته سیاق هدی نمودی تا مردم بدانند که او عزیمت محاربه ندارد بلکه بقصد عمره متوجه
آن صوب شده اعراب از محاربهٔ قریش ترسیده در امر موافقت تغافل کرده با خود
گفتند که چگونه رفاقت جماعتی کنیم که عنقریب مغلوب قریش شوند و مقتول ایشان
گردند پس هریکی درین امر تعلل نموده راه تخلف پیش گرفتند و حق تعالی پیغمبر خود را
خبر داد که چون مراجعت نمائی ازین سفر و بمدینه رسی سَيَقُوْلُ لَكَ الْمُخَلَّفُوْنَ زود
باشد که بگویند مر ترا باز پس مانده شدگان مِنَ الْاَعْرَابِ از عربان بادیه نشین یعنی
قبایل مذکوره زبان اعتذار گشوده گویند که شَغَلَتْنَآ مشغول ساخت ما را از موافقت
و مرافقت نمودن اَمْوَالُنَا مالهای ما وَاَهْلُوْنَا و زنان و فرزندان ما چه هیچکس نبود که
قایم مقام ما شود و غمخواری مالهای ما کند و در ما یحتاج عیال و اولاد ما قیام نماید و ازین
سبب از خدمت تو محروم ماندیم و چون تخلف ما بجهت اعتذار بود نه بر وجه اختیار
فَاسْتَغْفِرْ لَنَا پس آمرزش طلبید برای ما برین تخلف و تقاعد حق تعالی از مافی الضمیر
ایشان خبر داد و فرمود که يَقُوْلُوْنَ میگویند این مختلفان بِاَلْسِنَتِهِمْ بزبانهای خود
مَا لَيْسَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ آنچه نیست در دلهای ایشان یعنی این اعتذار که بتو میگویند
از روی نفاق ست و کذب قُلْ بگو در جواب عذر ایشان که فَمَنْ يَّمْلِكُ لَكُمْ پس کیست که
مالک شود از برای شما و تواند که دفع کند مِنَ اللّٰهِ از مشیت خدای شَيْئًا چیزی را اِنْ اَرَادَ

بِكُمْ ضَرًّا اگر اراده نماید خدای بشما ضرری برین تخلف آخرت است یا قتل و خلل
در اهل و مال اَوْ اَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا یا اگر خواهد بشما سودی که آن صوابت بر رفاقت
یا ظفر و نصرت و محافظت اموال و اهالی خلاصه معنی آنست که اگر خدای اراده نفع یا ضرر
داشته باشد بشما هیچکس نخواهد بود که قادر باشد بر دفع آن از شما پس آمدن شما با من مانع
ضرر نمیشود و عدم آن موجب نفع شما نمیگردد پس این عذر بی موقع فایده بشما نخواهد
داد بَلْ كَانَ اللّٰهُ بلکه هست خدای بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرًا ه بآنچه میکنید داناست یعنی
میداند که قصد شما از تخلف نه بجهت مشغولی اموال و اهالی ست بَلْ ظَنَنْتُمْ بلکه بجهت
آنست که گمان میبرید اَنْ لَّنْ يَّنْقَلِبَ الرَّسُوْلُ انکه باز نگردد پیغمبر وَالْمُؤْمِنُوْنَ و مراجعت
نمایند مومنان اِلٰٓى اَهْلِيْهِمْ بسوی اهالی خود بمدینه اَبَدًا هرگز یعنی مشرکان بر ایشان
دست یابند و همه را استیصال سازند وَزُيِّنَ ذٰلِكَ و آراسته شد این گمان یعنی شیطان
بیاراست استیصال پیغمبر و اصحاب او را و متمکن ساخت فِيْ قُلُوْبِكُمْ در دلهای شما وَظَنَنْتُمْ
و گمان بردید ظَنَّ السَّوْءِ گمان بد که دین خدا باطل شود و ملت اسلام برافتد وَكُنْتُمْ
و گشتید شما بدین گمان بد قَوْمًا بُوْرًا ه گروهی هلاک شدگان نزد خدا یعنی بسبب فساد عقیده
و بدی نیت و عدم خیریت مشرف شدید در هلاکت و سخط و عقوبت او سبحانه بسبب این ظن بد
تبه کار امید از خیر و صلاح بیرون رفتگان پس در وعید ایشان میفرماید که وَمَنْ لَّمْ يُؤْمِنْ
بِاللّٰهِ و هرکه بگرود بخدا وَرَسُوْلِهٖ و بفرستاده او یعنی بدل خود تصدیق حکم ایشان نکند
فَاِنَّآ اَعْتَدْنَا پس بدرستی که ما آماده کرده ایم لِلْكٰفِرِيْنَ برای ناگرویدگان سَعِيْرًا ه
آتش افروخته و سوزان پس بجهت تاکید قول مذکور میفرماید که وَلِلّٰهِ و مر خدای راست مُلْكُ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها یعنی تدبیر جمیع امور علوی و سفلی و زمام ملکی همه آن در قبضه

اقتدار

اقتدار اوست يَغْفِرُ و می آمرزد گناه را لِمَنْ يَّشَآءُ برای هرکه میخواهد وَيُعَذِّبُ
و عذاب میکند بگناه مَنْ يَّشَآءُ هرکرا اراده کند و مقرر است که مشیت او تعالی تابع حکمت
اوست پس مغفرت او نسبت بتایب خواهد بود و تعذیب او نسبت بمصر وَكَانَ اللّٰهُ و هست
خدای غَفُوْرًا آمرزش کننده توبه کنندگان رَّحِيْمًا ه مهربان بر ایشان و شبهه نیست در آنکه رحمت او
از صفات ذاتیه اوست و غضب از صفات عرضیه و لهذا تکفیر سیات مینماید باجتناب کبیره
و کبایر می آمرزد بتوبه و انابت آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
در ذی الحجه الحرام سال ششم از هجرت از حدیبیه مراجعت نموده در محرم الحرام سال هفتم از آن
بغزوه خیبر توجه فرمود و باصحاب وعده فتح و غنیمت داد و بفرموده او سبحانه حکم کرد که
هرکه در حدیبیه حاضر بوده باین غزا توجه نماید و غیر آنها و با ایشان موافقت ننماید و چون عزم
ایشان درین باب جزم شد متخلفان بقصد رد امر الهی گفتند که بگذارید تا تابع شما شویم درین غزا
و با اعدا محاربه کنیم حق تعالی پیش از وقوع این قضیه پیغمبر خود را اعلام فی الضمیر ایشان خبر داد که
سَيَقُوْلُ الْمُخَلَّفُوْنَ زود باشد که بگویند باز پس ماندگان از حدیبیه که قبایل مذکوره اند از اعراب
اِذَا انْطَلَقْتُمْ در وقتی که بروید اِلٰى مَغَانِمَ بسوی غنیمتهای یعنی غنیمت خیبر لِتَاْخُذُوْهَا
تا فراگیرید آنرا ذَرُوْنَا بگذارید ما را نَتَّبِعْكُمْ تا پیروی کنیم شما را در آمدن بخیبر و غزا نمودن
با اهل آن يُرِيْدُوْنَ میخواهند متخلفان باین قول اَنْ يُّبَدِّلُوْا آنکه متبدل و متغیر گردانند
كَلٰمَ اللّٰهِ سخن خدا را یعنی حکم الهی را که فرموده بود که غیر اهل حدیبیه باین حرب نروند و از
غنیمت نگیرند قُلْ بگوای محمد مر ایشانرا لَّنْ تَتَّبِعُوْنَا پیروی نخواهید کرد ما را این نفی ست
در معنی نهی یعنی با ما بیرون میایید كَذٰلِكُمْ قَالَ اللّٰهُ همچنین گفته است خدای مِنْ قَبْلُ
پیش از تهیه شما برای بیرون آمدن بخیبر یا پیش از آمدن ما بمدینه فَسَيَقُوْلُوْنَ پس زود باشد که

ایشان گویند که خدای باین حکم نفرموده بَلْ تَحْسُدُونَنَا بلکه حسد می برید شما بر ما
تا در غنایم آن با شما شریک نشویم پس رد قول ایشان نموده میفرماید که نه چنین سیت که
متخلفان میگویند بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ بلکه هستند که در نمی یابند و فهم نمیکنند إِلَّا قَلِيلًا
مگر فهمیدنی اندک که آن فطنت آنهاست در امور فانیه دنیویه چه جمیع فطن ایشان مصروف بود
بر امتعه دنیویه و اصلا در احوال باقیه اخرویه تفکر و تامل نمیکردند همچنانکه در جای دیگر فرموده که
یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا بعد از ان جهت مبالغه در ذم ایشان و اشعار بر شناعت
تخلف فرمود که قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ بگو مر این باز پس ماندگان را که از عربان بادیه نشین اند
که مذکور شدند سَتُدْعَوْنَ زود باشد که خوانده شوید إِلَىٰ قَوْمٍ بحرب گروهی أُولِي بَأْسٍ
شَدِيدٍ که خداوندان کارزارهای سخت باشند با شجاعت تمام تُقَاتِلُونَهُمْ کارزار کنید
با ایشان و بکشید ایشان را أَوْ يُسْلِمُونَ یا مسلمان شوند یعنی ناچار است از وقوع یکی ازینها
و این قوم نزد سعید بن جبیر و عکرمه هوازن بودند که حضرت رسالت پناه صلعم در وادی
حنین با ایشان حرب کرد و پیش قتاده و بنی ثقیف و نزد ابن عباس اهل فارس و کعب
و حسن بر آنند که اهل روم اند و گویند که اهل یمامه اند که اصحاب مسیلمه کذاب بودند و نزد
جماعتی دیگر اصحاب معاویه اند که در صفین با امیر المومنین علیه السلام محاربه کردند یا
بنو حنیفه و اهل رده که در عهد ابو بکر مرتد شدند و اصحاب با ایشان محاربه کردند
و صاحب طبرسی آورده که صحیح آنست که مراد بداعی در قول ستدعون حضرت رسالت است
زیرا که آنحضرت اعراب مذکوره را بغزو شدید و قتال اقوامی که صاحب نجده و شدت
بودند امر نمود مثل حنین و طایف و موته و تبوک و غیر آن پس حمل بما بعد وفات آنحضرت
بمعنی باشد و بر هر تقدیر جهت ترغیب اعراب بر ثبات قدم در وقت جهاد و ترهیب

ایشان

ایشان از فرار نمودن از محاربهٔ اهل عناد میفرماید که فَإِنْ تُطِيعُوا پس اگر فرمان برید
کسی را که داعی شماست بجهاد اهل کفر و اجابت قول او کنید دران يُؤْتِكُمُ اللَّهُ بدهد
خدای شما را أَجْرًا حَسَنًا مزد نیکو که غنیمت است در دنیا و درجات عالیه جنت در عقبی
وَإِنْ تَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانید و پشت بر داعی خود کنید یعنی قول او را بسمع قبول نشنوید
و بقتال نروید كَمَا تَوَلَّيْتُمْ همچنانکه روی بگردانیدید برد قبول و عدت داعی خود
نکردید مِنْ قَبْلُ پیش از انکه این سفر حدیبیه بود يُعَذِّبْكُمْ عذاب کند خدای شما را
عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک هم در دنیا و هم در آخرت آورده اند که چون وعید متخلفان
بسمع عجزه اهل اسلام رسید ازین معنی خایف شده بعرض سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم
رسانیدند که ما بواسطه عجز و ضعف و مرض از جهاد تخلف میکنیم آیا حال ما چه باشد
آیت آمد که لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ نیست بر نابینا گرفتی یعنی گناهی اگر از جهاد تخلف
کنند وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ و نه بر لنگ اثمی اگر با اهل جهاد موافقت نکنند
وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ و نه بر بیمار گرفتی و تنگی اگر بقتال نروند زیرا که اینها ذوی
العاهات اند و معذور رند مرویست که چون خدای تعالی این آیت را انزال فرمود
و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم ارباب آفات را از رفتن بحدیبیه
معذور داشت و بعد از ان جهت مبالغه در باب مجاهده اصحاب فرمود که وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ
و هر که فرمان برد خدای تعالی را وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ او را در جهاد و غیر آن يُدْخِلْهُ
در آرد او را خدای جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ به بهشتهای که میرود از زیر
مساکن یا زیر مساکن یا درختان آن جویها وَمَنْ يَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از حکم خدا
و رسول او و فرمان او را نشنود در باب قتال و غیر آن يُعَذِّبْهُ عذاب کند

خدای او را عَذَابًا اَلِيمًا عذابی دردناک از ابن عباس منقولست که چون رسول صلعم
بحدیبیه رسید ناقه او از رفتن باز ماند هر چند او را میزدند نمیرفت تا که در همانجا بخسپید اصحاب
گفتند این ناقه نافرمانست که نمی جهی و سببی خسپید رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که
عادت این ناقه نیست که بی سببی بخسپید لیکن خداوندی که باز دارنده فیل بود از رفتن بمکه
آنرا باز داشت و از رفتن منع کرد پس آنجا فرود آمد و مردی از خزاعه آمد که نام خراش بن امیه بود
بمکه فرستاد تا اعلام ایشان نماید که غرض آمدن آنحضرت باین صوب نه حربست بلکه مرعای او
طواف خانه کعبه است و اتیان نمودن با فعال عمره چون خراش این پیغام را بایشان رسانید
شتر ش را پی کردند و قصد کشتن او نمودند وی از ایشان بگریخت و رسول را ازین قضیه خبر داد
آنحضرت عمر را گفت تو نیز بمکه رو و صورت حال را بار دیگر بایشان رسان عمر گفت که مرا
در مکه ناصری نیست و از بنی عدی آنجا کسی نمانده و بجهت این از ایشان ترسانم و از قتل خود
هراسانم اما عثمان خویشان در آنجانب دارد اولی آنست که او این پیغام را بآنها رساند تا خطائی
و ضرری واقع نشود آنحضرت عثمان را نزد ابو سفیان و اشراف قریش فرستاد چون نزدیک
مکه رسید ابان بن سعید که از قبیلهٔ او و از بود با او ملاقات کرده از اسب خود فرود آمده
عثمان را سوار کرد و خود در عقب او نشسته بمکه رفتند و عثمان پیغام مذکور را بایشان مجدد
ساخت ایشان گفتند که ما محمد را نگذاریم که در مکه درآید و اگر تو میخواهی طواف کن و باز گرد
عثمان گفت من پیش از رسول طواف نکنم و چون خواست که باز گردد مانع وی شدند و او را
محبوس ساختند و آوازه قتل او در حدیبیه شایع شد حضرت اصحاب را در زیر درخت سمره
جمع کرده با ایشان تجدید بیعت کرد که با قریش قتال کنند و از حرب رو گردان نشوند تا آنکه شهید
شوند یا فتح نمایند پس همه باین وجه بیعت کردند مگر ابن قیس چنانکه گذشت و بقول ایشان

اصح هزار و پانصد و بیست و پنج کس بودند صاحب کشاف از عبد الله معقل نقل کرده که
پیغمبر در حین اخذ بیعت از صحابه در زیر شجره سمره قرار گرفته و شاخی از آن بر پشت مبارک وی
رسیده بود و من بر زبر سر او بایستادم و آن شاخ را بدست گرفته از پشت او برداشتم و اصحاب
همه بیعت کردند برینکه مطلقا از حرب نگردند تا آنکه کشته شوند یا فتح کنند و حضرت فرمود که
شما بهترین اهل زمینید و از جابر مرویست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که
بدوزخ نرود یک کس از آن مومنانی که در زیر شجره سمره بیعت کردند و آنرا بیعة الرضوان
نام نهادند بجهت آنکه حق تعالی در حق ایشان فرمود که لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ بتحقیق که خدای تعالی
خوشنود گشت عَنِ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان صحابه اِذْ يُبَايِعُونَكَ وقتی که بیعت
کردند با تو تَحْتَ الشَّجَرَةِ در زیر درخت سمره فَعَلِمَ پس میداند خدای مَا فِي قُلُوبِهِمْ
آنچه در دلهای ایشانست از خلوص عقیده و وفا و صداقت نسبت بتو فَاَنْزَلَ پس
فرو فرستاد خدای السَّكِينَةَ آنچه سبب سکون و آرمیدن دل بود عَلَيْهِمْ بر ایشان
یعنی الطافی که مقوی قلوب ایشان بود بر ایشان انزال فرمود از تشجیع و صلح حدیبیه
و غیر آن از آیات بینه و حجج داله بر غلبیت ایشان وَاَثَابَهُمْ و پاداش داد ایشانرا
برین بیعت فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح خیبرست یا مکه اول قول اکثر مفسرانست
وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً و دیگر جزا داد ایشانرا از فضل عمیم خود غنیمتهای بسیار یعنی
غنایم خیبر که يَاْخُذُونَهَا فرا گیرند آنرا از ضیاع و عقار و امتعه و نقود یا غنایم
هوازان که بعد از فتح مکه بود وَكَانَ اللّٰهُ عَزِيزًا و اوست خدای غالب بر همه چیزها
پس دوستان خود را نصرت دهد بر دشمنان غالب گرداند حَكِيمًا دانا بحکم و مصالح
بندگان یا حکم کننده بمغلوبیت دشمنان وَعَدَكُمُ اللّٰهُ وعده کرده است خدای شما را

ای امت عالی همت **مَغَانِمَ كَثِيرَةً** غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم
و غیر آن از بلاد شرق و غرب **تَأْخُذُونَهَا** که خواهید گرفت آنرا تا روز قیامت
فَعَجَّلَ لَكُمْ پس تعجیل فرمود برای شما **هَٰذِهِ** این یک غنیمت که خیبرست یعنی پیش از هم
غنایم بشما رسانید **وَكَفَّ** و بازداشت **أَيْدِيَ النَّاسِ** دستهای مردمانرا یعنی اهل خیبر
و خلفای ایشانرا که بنی غطفان بودند **عَنْكُمْ** از شما باین وجه که خوف در دل آنها افکند
و بجهت آن در حصارهای خود متقاعد شدند و در مقاتله مقابله نمودند تا شما از ضرر ایشان
سالم ماندید و مرویست که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم قلاع خیبر را
محاصره فرموده قبیله اسد و غطفان قصد کردند که بمدینه روند و اموال اهل اسلام را غارت
کنند و اولاد و زنان ایشانرا اسیر سازند حق تعالی ترس را در دل ایشان انداخت تا از این
امر متقاعد شدند **وَلِتَكُونَ** و تا باشد آن غنیمت معجله **آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ** نشانه
مر مومنانرا بر صدق قول حضرت بر وعدهٔ فتح خیبر یا بر وعده غنایم **وَيَهْدِيَكُمْ** و تا بنماید
شمارا **صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا** راهی راست یعنی ثابت دارد شمارا بر دین اسلام بسبب
زیادتی یقین و بصیرت بصلح حدیبیه و فتح خیبر و غیر آن تا بفضل الهی متوثق شوید و بر لطف
لم یزلی توکل نمایند و بر موعودات ربانی امیدوار باشند و قصهٔ فتح خیبر برین تفصیل
ارباب سیر آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم از حدیبیه مراجعت
نمود و بیست روز در مکه توقف فرمود و بعد از آن سباع بن عطفهٔ غفاری را در مدینه خلیفه
خود ساخته بحکم وعدهٔ واثابهم فتحا قریبا کارسازی حرب خیبریان نموده با هزار و چهار صد
کس از مدینه بیرون رفته متوجه قلاع خیبر شد و ابی مروان اسلمی روایت کرده که من از جد
خود شنیدم که چون با رسول خدا از مدینه بیرون آمدیم و بخیبر مشرف شدیم آنحضرت فرمود

بایستید

بایستید پس همه اصحاب آنجا توقف کردند او دست نیاز بدرگاه حضرت کارساز برداشته
دعای خیر در بارهٔ فتح خیبر بتقدیم رسانید بعد از آن فرمود که قدم پیش نهید بفرمان خدای
انکه از آنجا بمنزل صهبان آمدند و در وقت سحرگاه از طریق وادی حرضه بمیان قلاع خیبر یان
در آمدند انس مالک روایت کرده که او گفت من درین سفر ردیف طلحه بودم و چون بزیر
حصن خیبر رسیدیم اهل خیبر بیخبر از قلعه بیرون آمده با بیل و تیشه و ادوات زراعت
روی بباغ و زراعت خود داشتند که ناگاه لشکر اسلام بنظر ایشان در آمده گفتند والله
که این محمد است و لشکریان او پس فرار نموده روی بحصارهای خود نهادند و در آنها استوار
کردند و رسول صلی الله علیه وآله وسلم چون بر حصین قموص رسید فرمود الله اکبر خربت خیبر
خراب شد خیبر القصه یهود دل بر قتال نهاده مبارزان نامی ایشان از حصار بیرون آمدند و در
برابر اهل اسلام بایستادند و چون صفوف قتال بین الفریقین راست شد مرحب
یهودی بود که از روسای دلاوران قلعه بود جرأت نموده قدم پیش نهاد و این رجز آغاز
کرد که **شعر** قد علمت خیبر انی مرحب شاکی السلاح بطل مجرب اذا الحروب اقبلت تلهب
عامر بن اکوع این رجز شنیده از میان اهل اسلام بیرون آمده در مقابل او رجز انشا کرد
ش قد علمت خیبر انی عامر شاکی السلاح بطل مغامر پس پیش آمده با مرحب آغاز
محاربه کرد بعد از آن که ضربتی چند در میان ایشان روداد ناخت شد شمشیر مرحب بر سپر عامر
آمده در غضب شده شمشیر خود را حواله ساق مرحب کرد اما بجهت آنکه شمشیر کوتاه بود
بساق مرحب نرسیده دم آن بزانوی خودش آمد افتاد بجهت آن زخم شهید شد بعضی
گفتند که بطل عمل عامر باطل شد کار عامر برادرین اسلم بن اکوع نزد رسول بیامد و گریست
و گفت یا رسول الله بعضی از اصحاب میگویند که بطل عمل عامر حضرت فرمود دروغ میگویند

بلکه حق تعالی دو اجر با و عطا فرمود بعد ازان مردمان بمقاتله مشغول شدند و حضرت
دران روز رایت را بابوبکر داده بود و چون کارزار سخت شد ترسان شده اصحاب
خود را بدل کردانید و بهر روی بفرار نهادند روز دیگر رایت بعمر ابن خطاب داد او نیز
با اصحاب خود ترسان و هراسان باز کشت و دران روز رسول را درد شقیقه طاری
شده بود و بجهت آن نمیتوانست که از خیمه بیرون آید و در آخر روز چون صداع او تخفیف
یافت بیرون آمد و از کیفیت حرب سوال کرد صورت حال را بموقف عرض رسانیدند
حضرت مغموم شد فرمود الله لاعطین الرایة غدا رجلاً یحب الله و رسوله و یحبه الله
و رسوله کراراً غیر فراراً لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه بخدا سوگند که فردا این رایت را
بکسی دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و مکرر حمله
کننده باشند بر اعدا و از ایشان فرار نکند و باز نکردد تا آنکه حق تعالی بر دست او فتح خیبر
نماید و بخاری و مسلم نیز از قتیبة بن سعد این حدیث را در صحیح خود آورده اند و چون
اصحاب این کلمات بابرکات را از سید کاینات بشنیدند همه شب در فکر این بودند که
آیا شخصی که لایق این امر باشد و فراخور این منصب که تواند بود چون صبح شد هر یکی
از ایشان منتظر آن بودند که خلعت این سعادت بقد که راست آید پس سید عالم صلعم
فرمود که این علی ابن ابیطالب است پس فرمود علی کجاست کفتند درد چشم و صداع دارد
و بواسطه آن از خیمه بیرون نمیتواند آمد فرمود او را بطلبید پس دست او کرفتند و نزد
حضرت حاضر ساختند سرور عالمیان او را نزد خود خواند و سرش را در کنار خود نهاد
و آب دهن مبارک خود را در چشم او کرد و دست مبارک در سر او میمالید فی الحال چشم او
از تیرکی رمد روشن شد و صداع او زایل کشت بروجهی که کویا هرگز المی و وجعی باو نرسیده

پس در

پس در حق او این دعا فرمود اللهم احفظ عن الحر والبرد یا رب خدایا او را از کرما و سرما
نکاهدار امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که از ان روز که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
در حق من این دعا کرد سرما و کرما در من اثر نکرد ابو عبد الله حافظ از استاد خود عبد الرحمن
بن ابی لیلی روایت کند که امیر المومنین در کرما قبای پر پنبهٔ زمستانی می پوشید و اصلا
اثر التهاب حرارت از و مشاهده نمیشد و در زمستان جامهٔ تنک تابستانی میداشت و از ضرر
سرما از و حرکتی نمیشد روزی اصحاب من مرا کفتند که یا مولای چیزی عجب از امیر المومنین مشاهده
میکنیم کفتم چیست کفتند تا در تابستان جامهٔ زمستانی می پوشد و در زمستان جامهٔ تابستانی
نه از کرما ملتهب میکردد و نه از ضرر سرما متاثر میشود کفتم منشاء این را از پدر خود استفسار
کنم چه او همیشه با آنحضرت می باشد پس این صورت را از و پرسیدم کفت من نیز نمیدانم
لیکن از آنحضرت معلوم میکنم پس بنزد امیر المومنین رفت و سبب آنرا از و پرسید فرمود که
روز خیبر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود لاعطین الرایة الیوم رجلاً یحب الله
و رسوله و یحبه الله و رسوله لا یرجع حتی یفتح علی یدیه کراراً غیر فراراً بعد ازان مرا طلبید
و کفت اللهم احفظه عن الحر والبرد کرما و سرما را در نیافتم القصه حضرت رسالت پناه صلعم
روز سیم رایت را باو تفویض نمود و فرمود برو بنزد اهل خیبر که جبرئیل با تست و نصرت
در پیش تست و ترس پراکنده شده ست بر دلهای دشمنان تو آنکاه امیر المومنین رایت
برداشته که متوجه حرب شود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای علی چون بساحت
ایشان رسی اول ایشان را بدین اسلام دعوت کن و تهدید و تخویف نمای اگر یکی از ایشان را
بدین اسلام هدایت کنی بهترست مر ترا از شتران بسیار که سرخ مو باشد پس فرمود که ای علی
بدانکه اهل خیبر در کتاب خود خوانده اند که شخصی که حصن ایشان بکشاید و آنرا منکوب سازد

نام او ایلیا باشد چون بایشان ملاقات کنی بکو نام من علی ست که باذن الله بر مخذول
خواهند شد سلمه روایت کند که چون امیر المومنین صلوات الله علیه بحربکاه رسید مرحب یهودی
بمنازعت او بیرون آمد با سلاح تمام و مغفری از فولاد بر سر نهاده بر بالای مغفر خودی
از سنک تراشیده ووضع کرده مرکب را بجولان درآورد و رجز مذکوره را اعاده کرد
امیر المومنین صلوات الله علیه وآله در مقابل او این رجز آغاز کرد انا الذی سمتنی امی حیدره
کلیث غابات شدید قسورة اکیلکم بالسیف کیل السندرة مرحب چون این رجز را بشنید بر خود
بلرزید جهت آنکه مادر او باو کفته بود که من در واقعه دیدم که شیر بر تو حمله کرد و ترا مغلوب ساخت
باید که احروز از شیر یا از شخصی که مسمی شیر باشد یا خصلت شیر داشته باشد احتراز باید کرد
اما حمیت جاهلیت مانع برکشتن او کشته با امیر المومنین در مقام محاربه درآمد و امیر المومنین
بعد از عرض اسلام برو و امتناع او از ان آغاز محاربه کرد و ضربه چند درمیان ایشان رد شد
آخر الامر امیر المومنین تیغ برآورد چنان بر فرق او زد که خود سنکین و مغفر آهنین بیرید و از
سر و روی او کذشته بحلق او رسید مرحب از مرکب بیفتاد و بجهنم پیوست یهودان چون
آن ضرب را دیدند رعبی و خوفی از آنحضرت در دل ایشان افتاد و همه بکریختند و در قلعه
رفته در را استوار کردند امیر المومنین بدر قلعه آمد یکی از بالای قلعه آواز داد که ای مرد
نام تو چیست فرمود علی کفت یا علی محمد و من معه محمد دهر که یا اوست بلند مرتبه است و عالی رتبه
پس کفت ای علی من در کتاب خود خوانده ام که درین نزدیکی پیغمبری پیدا شود سلام تحیت او باشد
و او پسر عم خود را بدر این حصن فرستد و خدای این حصین را بر دست او بکشاید اکر تو صاحب
فتح باشی مرا امان باشد یا نه کفت لک امان الرسول آن مرد کفت عالج الباب بجنبان در را
امیر المومنین از کفتار او خوشحال شده در را بکرفت و بقوت تمام دوبار بجنبانید حلقها

وزنجیرهای آن درهم شکست و در را از جای خود برکند و بر بالای سر برد و مقدار
چهل کام در پس سر خود انداخت ابو عبد الله حافظ باسناد خود از رافع مولای
رسول صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که امیر المومنین با یهودی مقاتله میکرد آن یهودی
شمشیر را حواله سپر آنحضرت کرد و سپر از دست او بیفتاد امیر در غضب شده در خیبر را بدست
کرفته سپر خود ساخت و بآن محاربه میفرمود تا فتح نمود و بعد از ان آنرا بینداخت و نیز از
ابو عبد الله باسناد خود از لیث بن ابی سلیم و از ابو جعفر محمد بن علی صلوات الله علیه وآله
نقل کرده که جابر بن عبد الله کفت چون امیر المومنین علیه السلام در خیبر برکند و بینداخت
مسلمانان خواستند که در قلعه درآیند خندق حایل بود آنحضرت در را بیاورد تا پل سازد
باطراف خندق رسید پس حلقهٔ در را قبضه ساخت و در را بر سر دست نکاهداشت تا همهٔ
اصحاب و لشکریان پیغمبر با توابع از انجا مرور کردند و مرویست که یکی از اصحاب با پیغمبر صلعم
کفت یا رسول الله من عجب مانده ام از قوت علی که دری باین عظیمت برکند و بر دست
بداشته تا همه مردمان از ان میکذرند آیا دست او ستونست که اصلا متزلزل نمیشود
رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که از دستش تعجب میکنی و پایش ملاحظه نمیکنی که تعجب
دران بیشترست چون پایش را ملاحظه کرد کفت یا رسول الله سبحان الله پای او بر هوا
ایستاده حضرت فرمود که نه چنین ست بلکه جبرئیل شهپر خود را فرش ساخته و او بر بالای بر او
ایستاده و هم باسناد لیث از جابر نقل کرده که چهل مرد توانا بران شدند که آن در را از جای
خود بجنبانند نتوانستند و بروایتی دیکر هم از جابر نقلست که هفتاد مرد بهم رفتند نتوانستند
که از انجا بردارند و بجای خود برند و نیز از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که امیر المومنین
فرمود چون در خیبر برکندم سپر ساختم لشکریان بکذشت یکی با من کفت که ای علی باری

کران برداشته گفتم بخدای که گرانی این بیش از سپری نمی یابم پس فرمود که چون همه
اصحاب بربالای آن در بگذشتند من آن در را در خندق افکندم هفتاد کس بهم رفتند
تا آنرا بجای خود برند نتوانستند و در کتاب دلایل النبوة از ابی بکر بیهقی نقل کرده اند
که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یکیک از حصن های خیبر میکشاد و مالها و غنایم آنرا
بر اصحاب قسمت میفرمود تا کار محاربه بحصین سطیح و سلالم رسید و این آخرین حصن بود
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم قریب بده روز و بروایتی دیگر پانزده روز
در پای این حصن محاربه نمود تا آنرا فتح کرد و از محمد بن اسحق مرویست که از حصون خیبر
اول حصن ناعم را فتح کردند پس نطاه وسق را بعد از آن یهودان بحصن صعب بن معاذ
متحصن شدند و آن نیز بعد از محاربه بسیار مفتوح گشت و اقمشه و امتعه ایشان بدست
مسلمانان در آمد پس بمحاصره قموص مشغول شدند و حضرت رسول را صلی الله علیه وآله وسلم
صداعی طاری شده بود بجهت آن نمیتوانست که سوار شود و قلعه بغایت محکم بود و بعد از
محاربه بسیار بدست شاه ولایت صلواة الله علیه مفتوح گشت و درین محاربه مرحب یهودی را
بقتل آورد چنانکه گذشت و این حصار سلام بن ابی حقیق بود القصه اصحاب غنیمت آنرا
نیز بتصرف خود آوردند و در میان آن صفیه بنت حی بن اخطب بود با زنی دیگر و بلال
آن هر دو زن بر کشتگان ایشان بگذرانید چون آن زن که با صفیه بود کشتگان قوم خود را
بدید دست بفریاد کشید و روی بخراشید و خاک بر سر خود کرد و رسول صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود اعزبوا عنی هذه الشیطانة از من دور کنید این زن شیطان صفت را پس رسول
صلی الله علیه وآله وسلم گفت رحمت از تو نزع شده که زنان را بر کشتگان میگذرانی آنگه
صفیه را نزد خود خواند و ردای مبارک برو افکند مردمان بدانستند که آنحضرت او را

برای خود برگزید و صفیه پیش از این واقعه در واقعه دیده بود که ماه آسمان در کنار او
افتاد این خواب را با شوهر خود که کنانه بن ربیع بود نقل کرد طبانچه سخت بر روی وی
زد که کبود شد و گفت مگر میل بادشاه حجاز کرده که محمد است و چون حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم اثر کبود بدید منشای او را از وی پرسید او صورت حال را تقریر کرد
آنگه کنانه بن ربیع را نزد رسول صلی الله علیه وآله وسلم آوردند و او صاحب کنز بنی النضیر
بود رسول او را گفت صلی الله علیه وآله وسلم مالها که نزد تست حاضر کن او قبول نکرد پس
او را بزبیر داد که وی را عذاب کن تا اقرار کند یهودی گفت من او را در فلان خرابه دیدم که
تردد میکرد رسول صلی الله علیه وآله وسلم بفرمود تا آن خرابه را بشکافتند و مال بسیار
بیرون آوردند و زرهای دیگر از وی طلبیدند اقرار نکرد پس او را شکنجه کردند مقر نیامد
آنگه او را بمحمد مسلمه دادند تا او را بعوض برادر و عم خود که در قلعه کشته بود قصاص کرد بعد از آن
ابن ابی حقیق التماس کرد که از قلعه پایین آید و سخنی چند بگوید حضرت رخصت داد وی بیامد
و بعد از تنزل بسیار و تضرع بیشمار مصالحه کرد بر حقن دما و ترک ذراری ایشان باینکه
جمیع اموال و ارضین و نقود و اقمشه و امتعه و مواشی و رخوت و ابواب بپیغمبر عم
واگذارند مگر که جامه پوشیده اند پس رسول علیه السلام فرمود بری باشد از شما ذمت
خدا و رسول اگر چیزی از من پوشیده باشید پس برین مصالحه واقع شد و بعد از آن
اهل خیبر گفتند که چون ما رسوم و آداب عمارت و زراعت این حصون نیک میدانیم
ما را بحال خود واگذارید تا محافظت منازل خود مینمائیم و عمارت و زراعت آن میکنیم
و آنچه حاصل میشود تنصیف میکنیم رسول علیه السلام باین راضی شده با ایشان مقاطعه
کرده باین شرط که هر گاه ما خواهیم شما را از این حصن اخراج کنیم و چون خبر فتح قلاع خیبر

با اهل فدک رسید بیامدند و امان طلبیدند و حصون فدک را تسلیم کردند و رسول صلعم
بر طریق اهل خیبر با ایشان مصالحه و مقاطعه فرمود پس زمین خیبر ملک مسلمانان شده جهت
آنکه بمحاربه مفتوح شده بود و فدک خاصه رسول گشت بسبب آنکه بیحرب بدست پیغمبر درآمده بود
و رسول علیه السلام بعد از فتح خیبر و فدک چند روز بجهت استراحت توقف فرمود و زینب بنت
حارث که زن سلام بن مشکم بود و دختر برادر مرحب گوسفندی بریان کرده برسم هدیه نزد پیغمبر
علیه الصلوة والسلام آورد و از خادمان عتبه علیه نبویه پرسید که پیغمبر کدام عضو گوسفند را
بیشتر دوست میدارد گفتند دست آنرا پس در خفیه دست گوسفند را زهرآلوده ساخت و باقی
اعضا را نیز قدری زهر بمالید و چون آن گوسفند را نزد رسول صلی الله علیه و آله وسلم آورده
پاره از گوشت دست آنرا برداشت و به پیغمبر داد حضرت جزوی از آن گوشت بسر دندان
مضغ فرمود و بینداخت و بشر بن براء بن معرور پارهٔ از آن بخورد پس حضرت فرمود که
کتف این گوسفند بمن خبر داد که مرا زهرآلوده ساخته اند آنرا مخور آنگه زن را طلبید از و
پرسید معترف شد باینکه این عمل کرده ام تا تو مرا خبر این دهی و یقین من در نبوت تو
زیاده شود حضرت باین سخن از سر او درگذشت پس بشر بن براء بجهت خوردن این مسموم
وفات کرد از مادر بشر مرویست که در مرض الموت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم
بعیادت وی رفتم فرمود که ای مادر بشر همیشه آن لقمه گوشت که در خیبر با پسر تو خوردم معاودت
میکرد و هر سال اثر آن بر من ظاهر میگشت تا آنکه الحال زمان آن شد که رگ گردن مرا قطع کند
و از اینجاست که اهل اسلام روایت کرده اند که آنحضرت بجهت کرامت رتبت نبوت درجهٔ
شهادت یافت و بمدارج شهیدان عروج کرده بجوار ایزدی پیوست القصه حق تعالی بعد از وعده
غنیمت فتح خیبر بشارت غنایم و فتوح دیگر بامت خیر البشر داده میفرماید که واخری و وعده

کرده

کرده خدای شما را غنیمتهای دیگر لم تقدروا علیها که هنوز قادر نشده اید بران یا وعده
داده خدای شما را قریه دیگر که مکه است یا قری و بلاد دیگر تا روز قیامت قد احاط الله
بها بدرستی که احاطه کرده است علم خدای بآن غنایم یا فتح مکه یا فتح دیگر که عنقریب بران
یابید و بروایت ابن عباس مراد باین مداین و فارس و روم و شام است چه پیغمبر ایشانرا بشارت
داده بود بر کنوز کسری و قیصر در حینی که اصلا قدرت نداشتند بر قتال فارس و روم و فتح
مداین آن وکان الله علی کل شیء و هست خدای بر همه چیزی از فتح مداین و اعطای
غنایم و غیر آن قدیرا توانا چه قدرت او ذاتیه است پس مختص بشی دون شی نباشد حاصل
میفرماید حق تعالی غنایم دیگر را بشما عطا خواهم فرمود بفضل شامل و عنایت کامل چه لطف
الهی فراخور حال شماست بجهت علم او باخلاص و وفا و صدق و صفای شما ولو قاتلکم
الذین کفروا و اگر قتال کردندی با شما آنانکه کافر بودند از اهل مکه و صلح نکردندی
یا اگر بنی اسد و غطفان که اراده غارت مسلمانان داشتند در مدینه مقاتله کردندی
یا امثال شما لولوا الادبار هر آینه گردانیدندی پشتها را یعنی عزیمت کردندی
از شما بجهت یکجهتی و رسوخ عقیده شما ثم لا یجدون پس نیافتندی ولیا
دوستی و کارسازی که حراست ایشان نماید و از ایشان دفع ضرر کند ولا نصیرا
و نه یاری که نصرت ایشان دهد این آیت دال است بر علوم غیبت که در مستقبل زمان وجود
پیدا کند سنة الله نهاده است خدای سنت نهادنی در میان شما التی قد خلت
آنچنان سنتی که گذشته است من قبل پیش ازین در میان امتان دیگر یعنی طریقه
و عادت قدیمه الهی جاریست در میان امم سابقه و لاحقه که همیشه انبیا و اولیای او بر اعدا
غالب باشند و اهل طاعت منصور و اهل معصیت مخذول و مقهور کما قال الله تعالی

لاغلبن انا ورسلی وَلَن تَجِدَ وهرگز نیابی لِسُنَّةِ اللهِ طریقه وعادت خدای را
در نصرت انبیا واولیا تَبْدِيلًا تغیر دادنی یعنی هیچکس نتواند که طریقه او سبحانه را
متبدل سازد ومتغیر گرداند از انس مالک روایتست که در حینی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
واله وسلم در حدیبیه نزول فرموده بود هشتاد تن از اهل مکه وقت نماز صبح از جبل تنعیم فرود
تاختند تا اصحاب را بقتل رسانند اصحاب بر ایشان غالب شده همه را بگرفتند وانگاه پیغمبر ایشان را
آزاد کرد تا در حرم قتل واقع نشود ومقارن این حال این آیت آمد که وَهُوَ الَّذِي واو
آنکسی است که از محض فضل خود كَفَّ أَيْدِيَهُمْ منع کرد دستهای کفار مکه را عَنكُمْ از شما
وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُم وباز داشت دستهای شما را از ایشان بِبَطْنِ مَكَّةَ در وادی مکه
یعنی در حدیبیه مِن بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ پس از آنکه ظفر داد شما را وغالب ساخت عَلَيْهِمْ
بر ایشان مراد آن هشتاد کس اند وَكَانَ اللهُ وهست خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید
از مجادله با کفار در اول بار برای فرمان سید ابرار وبا آنکه دست از ایشان باز میدارید و
نمی کشید بجهت تعظیم حرمت حریم محترم پروردگار بَصِيرًا بینا وشما را بران جزای نیکو خواهم
داد در دنیا وعقبی ونزد بعضی آنست که عکرمه بن ابی جهل با پانصد کس بحدیبیه آمد تا با پیغمبر
مجادله کند آنحضرت خالد بن ولید را با جمعی فرستاد وایشان را منهزم ساخته میدوانید تا همه را
در حیطان مکه داخل گردانیدند وبرگشتند حق تعالی در عقب این آیت فرستاد وبعد از ان
سبب منع دخول مسلمانان درین سال در مکه بیان کرده فرمود هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا
وایشانند آنانکه نگرویدند بخدا ورسول وَصَدُّوكُمْ وباز داشتند شما را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
از دخول مسجد [illegible] بکعبه معظمه واحلال از عمره وَالْهَدْيَ ومنع کردند آنرا نیز که
از روی هدیه برای قربان آورده بودید از شتران مَعْكُوفًا در حالتی که باز داشته بود

ان يبلغ

أَن يَبْلُغَ مَحِلَّهُ از آنکه برسد بجای خود یعنی بمکان نحر که مکه است همچنانکه موضع ذبح
هدی منی ست وهدی که همراه داشتند هفتاد شتر بودند که تقلید واشعار کرده بودند
وبحدیبیه آورده چون از زیارت خانه کعبه ممنوع شدند همانجا نحر کردند آنچه از سوق این آیة
لاحقه مفهوم میشود آنست که کفار بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند وقربانی شما را نگذاشتند
که بمحل خود رسد مستحق قتال واستیصال اند ولیکن شما را درین سال از قتال ایشان
باز میداریم بجهت آنکه آسیبی وضرری نرسد بجماعت مومنانی که در مکه اند وَلَوْلَا رِجَالٌ
مُّؤْمِنُونَ واگر نبودندی مردان ایمان آرنده وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ وزنان
گرونده لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ که ندانید شما ایشان را وبر ایمان ایشان وقوف ندارید
بجهت اختلاط ایشان بمشرکان وآن هفتاد مرد وزن بودند که کتمان ایمان میکردند
از مشرکان وبجهت ضعف وعجز نمیتوانستند که از میان ایشان بیرون آیند پس
اگر نه آن بودی أَن تَطَئُوهُمْ که کام مینهادند بر آن مومنان وایشان را در زیر پای
میگرفتند وهلاک میکردند در وقت مقاتله با کفار فَتُصِيبَكُمْ پس میرسید شما را
مِّنْهُم از جهت کشته شدن ایشان مَّعَرَّةٌ مکروهی که آن غم وتاسف شما بودی بر قتل
آن مومنان یا سرزنش اهل کفر بر کشتن شما اهل دین خود را یا کراهت شما بغرامت قتل که
آن دیت است وکفاره خطا بِغَيْرِ عِلْمٍ حالست از فاعل تطوهم یعنی اگر نه بجهت
آن بودی که وقت محاربه میکشتند اهل ایمان را در حالتی که عالم نباشید بایمان ایشان
هر آینه دست شما را از ایشان کوتاه نمیکردیم وهمه را مغلوب ومقهور ساختیم پس از جهاد
ایشان باز داشته شدید لِّيُدْخِلَ اللهُ فِي رَحْمَتِهِ تا داخل کند خدای در رحمت
وبخشایش خود مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد از انهائی که اسلام قبول کنند بعد از صلح اهل مکه

یا داخل سازد ایشان را در رحمت خود بجهت سالم ماندن ایشان از قتل و در آوردن
شما را در بخشش خود بجهت سلامتی شما از طعن و عیب کفار بسبب کشته شدن اهل اسلام
در میان ایشان لَوْ تَزَيَّلُوا اگر جدا بودندی آن مومنان از کافران و از یکدیگر متمیز بودندی
لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه عذاب میکردیم آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از اهل مکه
عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک بقتل و سبی و غارت پس ببرکت و حرمت مومنان آن
دیار عذاب قتل و سبی را از آن کفار باز داشتیم از امام جعفر علیه السلام منقولست که
امیر المومنین صلوات الله علیه را در تفسیر این آیت پرسیدند فرمود که معنی آنست که
اگر چنانچه اولادی که در اصلاب این کافران اند و علم ما بایمان ایشان تعلق گرفته از
آبای خود متمیز بودندی ما ایشانرا بعذاب قتل معذب ساختیم زهری و عروه بن زبیر
و مسور بن مخرمه تفصیل قصه صلح حدیبیه را باین وجه ایراد کرده اند که سید عالم صلی الله علیه
و آله وسلم از مدینه بقصد عمره با هفتصد کس از اصحاب خود روی بمکه نهاد و چون بذو الحلیفه
رسید احرام گرفته و شتران را اشعار و تقلید فرمود و از آنجا جاسوسی از بنی خزاعه بمکه فرستاد
تا از حال قریش استفسار کند و در حینی که آنحضرت با اصحاب بغدیر اشطاط رسیدند
قریب بکوه عسفانست که آن جاسوس آمد و خبر داد که رؤسای قریش چون کعب بن لوی
و غیره جمله احابیش را جمع کرده اند تا با شما مقاتله کنند و یا از دخول مکه و زیارت کعبه معظمه
باز دارند رسول با اصحاب بر سبیل مشورت فرمود که شما چه مصلحت می بینید برویم و قتل
ایشان و سبی زنان و فرزندان ایشان کنیم یا آنکه هر که با ما در مقام مقاتله در آید با او محاربه
کنیم ابوبکر گفت رای تو صوابست اما چونکه بقتل نیامده ایم بلکه بزیارت خانه کعبه متوجه شده ایم
اولی شق ثانیست و غرض رسول درین مشورت آن بود که تا رای اصحاب را استخراج کند

و نزد آنحضرت برای صواب اعلم بود آنکه با اصحاب گفت که روانه شوید ایشان میرفتند
تا بعسفان رسیدند بشر بن سفیان از مکه می آمد نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله
قریش بیکبارگی بر تو پلنگ پوش شده اند یعنی بر دشمنی تو متفق الکلمه شده اند و کمر
عداوت تو بر میان بسته نخواهند گذاشت که تو بمکه روی و این که خالد بن الولید که
با جمعی بسیار طلیعه لشکر ایشانست بکراع الغمیم نزول کرده است حضرت فرمود که اگر
ایشان را بر من قوت تسلط بودی مراد ایشان حاصل شدی بخدا سوگند که اگر ایشان
در طریق تنزل با من سلوک نکنند با ایشان مقاتله کنم و بتایید الهی همه را مغلوب و
مقهور سازم پس فرمود که کیست از شما که ما را براهی برد که رهگذر ایشانست مردی اسلمی گفت
من براهی دشوار شما را با ایشان رسانم رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که سیروار
روانه شوید اصحاب روانه شدند و چون مواضع دشوار را طی کردند و بزمین هموار
رسیدند رسول فرمود که بگوئید نستغفر الله و نتوب الیه اصحاب باین کلمه مترنم
گشتند حضرت فرمود که این حطه ایست که بر بنی اسرائیل عرض کردند ایشان قبول نکردند
و چون بطلیعه لشکر رسیدند فرمود راه دست راست بروید پس اصحاب بدست راست میل
کردند و میرفتند تا به ثنیة المرار رفتند که مهبط حدیبیه است و در آنجا ناقه حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم بر وجهی که مذکور شد بهیچ جهتی فرو خسپید اصحاب
گفتند گویا این ناقه سرکش است که بهیچ جهتی نمیخسپد حضرت فرمود لا ولیکن حبسها حابس الفیل
پس ناقه را برپای کردند و از آن راه عدول نموده باقصای حدیبیه بر سر چاهی که آب اندک داشت
نزول کرد و ببرکت و میامن آنحضرت بطریق مذکور آب چاه بسیار شده و بعد از آن
بدیل ابن ورقای خزاعی با جمعی از خزاعه در رسید و گفتند یا رسول الله کعب بن لوی

وکعب بن لوی با عود مطافیل لشکر جمع کرده اند بقصد آنکه ترا از مسجد الحرام منع کنند
رسول فرمود من بقتال هیچکس نیامده ام بلکه قصد زیارت دارم بخدای که اقدام ایشان بحرب
باعث وقوع عذاب و استیصال ست بر ایشان و اگر چنانچه خواهند مصالحه کنم با ایشان
در مدتی معین که نه مرا با ایشان نزاعی و نه ایشانرا بمن تعرض باشد و اگر درین مدت
قبول اسلام نمایند فهو المراد و اگر نه بفراغت و امنیت در منازل خود قرار گیرند و اگر چنین
نکنند بحق خدائی که جان من بید فرمان اوست که با ایشان مقاتله کنم تا آنکه خدا مرا بر ایشان
ظفر دهد و یا آنچه امر الهی باشد بر من جاری شود بدیل گفت من بروم و مضمون این کلام را
بسمع ایشان رسانم و ببینم که درین باب چه میگویند پس نزد قریش آمد و این معنی با آنها
کرد عروه بن مسعود ثقفی برخواست و بقریش گفت این مرد سخنی میگوید که خیر ما در آنست اگر قبول
این امر میکنید فهو المرام و اگر نه مرا با او نزد محمد فرستید تا من نیز سخنی چند با او بگویم ایشان قبول
این امر کرده ویرا نزد رسول فرستادند و آنحضرت آنچه ببدیل گفته بود با او تکرار فرمود عروه
گفت ای محمد بخدا که در پیرامون تو جماعتی می بینم که در حالت حرب از تو فرار نمایند و ترا تنها بگذارند
ابوبکر او را دشنام داد و گفت آیا ما این نوع فعل با رسول خدای بجای آریم عروه گفت این
چه کس است گفتند ابوبکر بن ابی قحافه عروه گفت بخدا که اگر نه آن بودی که تو پیش ازین در حق من
کاری کرده و من مکافات آنرا بتو رسانیده ام و اگر نه آنچه حق جواب این سخن بود بتو میگفتم
پس عروه در سخن گفتن بیابی دست بروی رسول میرسانید و جهتی میکرد مغیره بن شعبه
خودی بر سر گرفته و شمشیری حمایل کرده بر زبر سر او ایستاده بود هرگاه عروه دست بروی رسول
دراز کردی وی قبضه شمشیر بر دست او زدی و گفتی دست را در پیش خود نگهدار و ترک
بی ادبی کن و اگر نه دست ترا باین شمشیر قطع کنم وی گفت این چه کس است گفتند مغیره

بن شعبه

بن شعبه عروه در مقام سرزنش او در آمده گفت ای پسر شعبه تو آن نیستی که
خیانت کردی و در غدر سعی نمودی و این بجهت آن گفت که مغیره در زمان
جاهلیت با قومی مصاحبت کرد و آخر مال ایشانرا اخذ نموده و ایشانرا بقتل
آورد پس نزد رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمد و اسلام آورد رسول فرمود که
اسلام ترا قبول کردم اما مال تو مال غدر ست و ما را بآن احتیاج نیست پس عروه
نیک نظر کرد دید که اصحاب نزد آن قدوه احباب کمر خدمتکاری در میان بسته
بودند و آنچه آنحضرت با ایشان امر میکرد بآن مبادرت میکردند بطریق خادمان
و چاکران دست بر سینه و سر در پیش افکنده نزد او ایستاده بودند و از غایت
خشیت در حین تکلم بر روی او نگاه نکردندی و سخن را نرم و آهسته گفتندی و
در هر محلی که وضو ساختی یا آب افکندی بر یکدیگر سبقت کرده آنرا بر داشتندی
و بجهت تیمن و تبرک بر روی خود مالیدندی و چون عروه این نوع تعظیم و یکجهتی
آنها را بدید باز گشت و گفت ای قوم من ملوک عالم و سلاطین بنی آدم را بسیار
دیده ام مانند قیصر و کسری فارسی و نجاشی حبشه بخدای که هرگز هیچ پادشاهی ندیده ام
که در میان قوم خود مطاع تر از محمد باشد در میان اصحاب پس آنچه دیده بود از یکجهتی
و چاکری و وفاداری ایشانرا با قریش باز گفت بعد از آن گفت که پادشاهی باین
عظمت بر شما عرض رشد و صلاح میکند قبول آن کنید مردی از کنانه گفت مرا بگذارید
که بروم و از کیفیت سلوک اصحاب نسبت او ملاحظه نمایم گفتند برو چون نزدیک
رسول رسید رسول فرمود که این فلان کس است و از فلان قوم که تعظیم هدی بجای
می آرند لبیک زنان باستقبال وی بیرون روید و شتران هدی را همراه خود برید

ایشان چنین کردند و چون این مرد این حال را بدید گفت سبحان الله چنین قوم را
از خانهٔ خدا چگونه منع توان کرد پس بازگشت و ایشان را بصلح ترغیب نمود ایشان
جلیس بن علقمه را فرستادند و او سید احابیش بود رسول چون او را بدید گفت این سر قوم
متعبد است هدی را پیش او باز برید وی چون هدی را با شعار و تقلید بدید گفت
لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و بازگشت و این صورت را با قریش باز گفت
و در عقب آن مکرز بن حفص از ایشان اذن طلبیده نزد رسول آمد چون پیغمبر صلعم او را
بدید فرمود که این مکرز است که بسمت فسق و فجور مشهور است پس بیامد و با رسول آغاز
سخن گفتن کرد و در اثنای مکالمه سهیل بن عمرو در رسید و رسول را گفت کار بر شما
آسان شد چه قوم از شما طلب صلح میکنند ایشان لبیک گویان هدی را پیش آوردند سهیل
گفت من از جانب قریش آمده ایم تا با شما صلح کنم و عهدنامه از شما بستانم پس رسول
امیر المؤمنین را طلبیده و طریق صلحنامه را با او املا کرد امیر المؤمنین بفرمودهٔ سید المرسلین
نامه را به بسم الله الرحمن الرحیم عنوان ساخت سهیل گفت ما رحمن را نمی شناسیم چون
این نوشته ایست میان ما و تو پس چیزی باید نوشت که ما معرفت بآن داشته باشیم پس
گفت در عنوان نامه باسمک اللهم بنویس مسلمانان گفتند ما بسمله را ترک نمیکنیم رسول فرمود
که ای علی آنچه سهیل میگوید بنویس پس حضرت امیر عنوان نامه را باین نام موشح ساخت
پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بنویس هذا ما قاضی علیه محمد رسول الله صلعم
سهیل گفت ما اگر میدانستیم که تو رسول خدائی هرگز با تو این نزاع نمیکردیم و ترا از خانهٔ خدا
منع نمی نمودیم رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من رسول خدایم و اگرچه شما مرا تکذیب
میکنید آنگه با امیر المؤمنین گفت امح رسول الله محو کن این کلمه را امیر المؤمنین گفت یا رسول الله

دست من بمحو کردن اسم تو از نبوت جاری نمیشود پیغمبر صلحنامه از و بستد و آنرا
محو فرمود گفت بنویس هذا ما قاضی محمد بن عبد الله سهیل بن عمرو حضرت امیر المؤمنین
باین طریق نامه را معنون ساخته و بعد از آن دران درج نمودند که دو سال میان
ایشان محاربه نباشد و درین مدت هر که از اصحاب رسول بحج و عمره یا بتجارت مکه آید
بر نفس و مال خود ایمن باشد و هر که از قریش بمدینه آید و از آنجا بمصر و شام رود نیز
ایمن بود و هر که درین مدت بی رخصت ایشان نزد مسلمانان آید او را باز دهند و هر که
از اهل اسلام نزد ایشان رود باز ندهند این شرط بر مسلمانان دشوار آمد رسول فرمود
ازین بحث درگذرید هر که از ما بجانب ایشان رود از رحمت خدا دور است و سزاوار غضب
و سخط او و هر که از جانب ایشان بما آید ما او را بایشان رد نمیکنیم پس اگر علم الهی بایمان
ایشان متعلق است راه بیرون شد از برای او پیدا خواهد کرد و از مضیق زندان اهل کفر
نجات خواهد داد و نیز دران درج کردند که هر که خواهد الآن بعقد و عهد محمد درآید و هر که
خواهد بعقد و عهد ایشان رود فی الحال بنو خزاعه برجستند و گفتند ما در عهد محمدیم و بنو بکر
گفتند که ما در عهد قریشیم پیغمبر فرمود پس بگذارید تا بطواف خانهٔ خدا رویم سهیل گفت
امسال زیارت موقوف کنید و با ما در مکه در میائید و در سال آینده ما سه روز از مکه بیرون
رویم و شما بی سلاح در مکه درآئید و این زمان با سلاح سوق هدی کنید تا آنجا که شما را باز داریم
همانجا ذبح کنید و بازگردید رسول فرمود هدی برانید اصحاب هدی براندند و ایشان
در میانهٔ راه هدی را باز داشتند و در اثنای این حال جندل بن سهیل بن عمرو از پائین مکه
بیامد با بندهای گران خود را درمیان مسلمانان انداخت پدرش چون چنان دید گفت ای محمد
این اول آن چیز نیست که با یکدیگر مصالحه نمودیم که رد کنی آنرا رسول فرمود من شرط حکم

نمیکنم و راضی بآن نیستم سهیل گفت بخدای که من با تو بهیچ چیز صلح نمیکنم رسول گفت
پس اورا امان ده سهیل گفت اورا امان نمیدهم رسول باز مبالغه کرد سهیل راضی نشد پس
مکرز گفت بلی اورا امان دادیم جندل گفت ای مسلمانان من که مسلمان شده باشم چگونه نزد
مشرکان روم و بهیچ نوع از دست ایشان رهائی داشته باشم رسول فرمود برو و صبر کن تا خدای
فرجی بهر چه ما راضی باین شرط شدیم و خلاف آن نیکو نیست پس سهیل دست اورا گرفته
میبرد و انواع ایذا و آزار باو میرسانید عمر خطاب گفت بخدا سوگند که من از آن زمان که
مسلمان شدم در اسلام شک نکردم مگر درین روز پس نزد رسول آمدم و گفتم نه تو پیغمبر
خدائی فرمود بلی من پیغمبر فرستادهٔ خدایم گفتم نه ما بر حقیم و دشمنان ما بر باطل فرمود بلی
چنین است گفتم نه وعدهٔ خدا حق است فرمود آری گفتم آنچه تو گفتی از نزد خدا است فرمود
چنین است گفتم چگونه است که تو ما را گفتی که در مکه روید و در آنجا حلق و تقصیر کنید و الحال
برخلاف آنست فرمود من گفتم امسال این صورت دست دهد گفتم نه فرمود که عنقریب
در مکه خواهیم رفت حلق کرده و تقصیری بجا آورده گفتم صدق یا رسول الله راست گفتی و از این
توبه کردم پس صلحنامه را تمام کردند و گواهان از جانبین بر آن ثبت نمودند رسول گفت
همین جا نحر کنید و سر تراشید کسی مرتکب آن نشد بار دیگر اعاده فرمود هیچکس بآن
اقدام ننمود پس بغضب رفت و بخیمهٔ ام سلمه آمد و عدم اطاعت اصحاب را باو گفت ام سلمه
گفت تو ملتفت ایشان مشو و شتر خود را بکش و سر بتراش رسول صلی الله علیه و آله و سلم
از خیمه بیرون آمد و با هیچکس ملتفت نشده شتر را بدست خود بکشت و حلاق را طلبید
و سر مبارکش تراشید مردمان چون چنان بدیدند همه شتران را بکشتند و سر تراشیدند
و بعضی بجای حلق تقصیر فرمودند و از عدم اطاعت پیغمبر پشیمان شدند و برای تاسف بسیار

خوردند

خوردند پس رسول فرمود رحم الله المحلقین گفتند یا رسول الله و المقصرین فرمود
رحم الله المحلقین باز گفتند و المقصرین فرمود رحم الله المحلقین و المقصرین گفتند
یا رسول الله چرا محلقین را سه بار رحمت کردی و مقصرین را یکبار فرمود زیرا که محلقین
شک نکردند و مقصرین شک کردند بعد از آن جمعی زنان بیامدند با رسول الله بیعت کردند
و در حق ایشان این آیت نازل شد که یا ایها الذین آمنوا اذا جاءکم المؤمنات مهاجرات
پس رسول بمدینه آمد و عتبه بن اسید که ملقب بود بابوبصیر مسلمان شده بود و در دست
اهل مکه که اسیر بود چون بشنید که پیغمبر معاودت نمود فرار نموده نزد رسول آمد مکیان در حق او
نامه نوشتند و بدو مرد از بنی عامر داده نزد رسول فرستاد و طلب او کردند رسول بنابر
شرط مصالحه او را گفت که بمکه رو وی گفت یا رسول الله مرا نزد مشرکین میفرستی فرمود برو
صبر کن که میان ما و ایشان عهدیست که خلاف آن نمیتوانم کرد عتبه بالضرورة با آن دو مرد
متوجه مکه شد و چون بذو الحلیفه رسیدند بخرما خوردن مشغول شدند تیغی در میان نیام نزد
آن دو مرد نهاده بود عتبه گفت این نیک تیغ است رخصت باشد که تماشای کنم گفتند
روا باشد او تیغ را برکشید و بجنبانید و بر یکی زد و بکشت و دیگری از او گریخته بمدینه آمد
و چون رسول او را مشوش حال بدید فرمود ترا چه رسیده صورت حال باز گفت فی الحال
عتبه با تیغ برهنه نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله خدای تمام گردانید عهد ترا چون تو
مرا نزد ایشان باز گردانیدی خدای مرا از دست ایشان نجات داد رسول از قول او اعراض
کرده عتبه از فحوای این کلام فهمید که باز بمکه باید رفت از مدینه بیرون آمد و در راه شام بکنار
دریا که رهگذر قریش بود فرود آمد و مسلمانانی که در مکه بودند خبردار شده فرار میکردند
و بنزد او می آمدند تا هفتاد مرد نزد او جمع شدند و جندل بن سهیل نیز از مکه فرار نموده

بایشان ملحق شد پس هر قافله که از قریش بشام میرفت میکشتند و غارت میکردند
قریش بتنگ آمده رسول را شفیع آوردند و بااو قرار دادند که هرکه از ما بشما آید رد مکنید
پس رسول ایشانرا باز خواند وحق تعالی قصه مذکوره را علی الاجمال بیاد پیغمبر میدهد اذ جعل
الذین کفروا یاد کن ای محمد چون کردانیدند آنانی که نگرویدند فی قلوبهم الحمیة
در دلهای خود حمیت را یعنی آنچیزیرا که گرم وافروخته کرداند از خشم وغضب که از محض تعصب وتکبر
وغیرت ناشی شده باشد حمیة الجاهلیة حمیت وغیرت وتعصب زمان جاهلیت را که
باعث غضب وخشم ایشان شد وجهت آن گفتند که چون محمد در بدر واحد پدران وبرادران
ما را کشته سوگند بلات وعزی خوردند که اورا درمنازل خود در نیاریم یا آنکه چون پدران ما منقاد
او نشدند ما نیز برسالت او ایمان نیاریم وچون حمیت جاهلیت را مرعی داشتند فانزل
الله پس فرو فرستاد خدای سکینته طمانیة وآرامش خود را یعنی آنچیزیرا که سبب اطمینان
وآرام دل بود از نزد خود انزال فرمود علی رسوله بر فرستاده خود وعلی المؤمنین
وبرگرویدگان باو تا ترک مقاتله کرده بمصالحه راضی شدند ویا در حینی که سهیل بن عمرو
وخویطب بن عبد العزی ومکرز بن حفص راضی نشدند که بر عنوان صلحنامه بسم الله الرحمن الرحیم
ومحمد رسول الله باشد مومنان خواستند که از ان اباکنند وبا ایشان در مقام مقاتله ومنازعه
درآیند حق تعالی انزال سکینه فرمود در قلوب ایشان وجهت آن حلم را شعار خود ساخته
قبول آن نمودند والزمهم ولازم گردانید یعنی ثابت ساخت خدای تعالی مومنان را
کلمة التقوی سخنی که سبب پرهیزکاریست از طغیان وعدوان واساس دوری از ان
مراد کلمه شهادتست یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نگذاشتند که در عنوان نامه بنویسند
یا محمد رسول الله ویا بکلمه وفا بعهد ومقوی قول اول است آنکه از امیر المومنین معنی کلمه تقوی

پرسیدند فرمود که هی لا اله الا الله والله اکبر وکانوا وهستند مومنان
احق بها وسزاوارتر از مشرکان واهلها واز اهل آن واولی بدان یعنی ایشانرا که
استحقاق واهلیت این کلمه دارند نه غیر ایشان یا آنکه ایشان احق اند بنزول سکینه
ومستاهل آن وکان الله وهست خدای بکل شیء علیما بهمه چیزی دانا واز ان جمله
علم اوست ببواطن سرایر آدمیان ولهذا ذم مشرکان نموده بحمیت ومدح مومنان بانزال
سکینه ولزوم کلمه که قبل ازین گذشت که رسول صلی الله علیه وآله وسلم پیش از آنکه بحدیبیه
رود در واقعه دید که او با اصحاب با امنیت تمام وحمیت ما لا کلام در مکه داخل شده وحلق
وتقصیر نموده صورت واقعه با اصحاب باز گفت ایشان شاد گشتند وتصور کردند تعبیر این
واقعه امسال بفعل خواهد آمد وچون از حدیبیه مراجعت کرد عبد الله بن ابی وعبد الله بن
نفیل ورفاعه بن حارث گفتند که بخدا سوگند که ما حلق وتقصیر نکردیم ومسجد حرام را مشاهده
ننمودیم پس چگونه خواب پیغمبر راست باشد وعمر خطاب نیز بجهت این از اسلام خود متشکک بود
حضرت چون این سخن بشنید فرمود که من نگفتم که این صورت امسال متحقق شود وحق تعالی
اینجا بجهت تصدیق واقعه پیغمبر ووقوع تعبیر آن در سال آینده آیه فرستاد لقد صدق الله
بدرستی راست گردانید خدایتعالی رسوله فرستاده خود را الرؤیا در آنچه دیده بود
در خواب یعنی خواب او را محقق ساخت بالحق در حالتی که صدق ملتبس بود بکردار ی
درست یعنی بغرضی صحیح وحکمتی بلیغ چه در ان ابتلائی بود میان مومن مخلص ومیان آنکسی که در دل او
بیماری نفاق بود وبسبب آن اهل ایمان ونفاق از هم متمیز شدند ویا حالی که مقترن بود
براستی نه احلام اضغاث لتدخلن المسجد الحرام بخدا سوگند که البته در مسجد الحرام
داخل شوید ان شاء الله اگر خواسته باشد خدایتعالی تعلیق وعده دخول بمشیت

خدای تعالی یا بجهت تعلیم عبادست تا در وعدهای خود هنادب بآداب و سنن او بجا
شده متکلم باین کلمه شوند از ابن عباس منقولست که حق تعالی آنچیز یرا که عالم است بوقوع آن
معلق ساخت بکلمهٔ ان شاء الله تا بندکان آنچیز یرا که علم بآن ندارند باین کلمه معلق سازند و جبائی
کفته که چون علم خدای تعلق کرفته بود بموت و بیماری و غیبت بعضی از ایشان دخول ایشانرا
مقترن باین کلمه ساخت تا خلف وعده لازم نیاید و بر هر تقدیر میفرماید که بمشیت الهی در مکه
در آئید آمِنِينَ درحالتی که ایمن باشید از شر دشمنان مُحَلِّقِينَ تراشندکان رُءُوسَكُمْ
سرهای خود را وَمُقَصِّرِينَ و چینندکان موی یا ناخن یعنی بعضی سر تراشند و بعضی ناخن
یا موی کیرند لَا تَخَافُونَ که نترسید از هیچکس یعنی بعد از حلق و تقصیر شما را هیچ خوفی نباشد
فَعَلِمَ پس دانا خدا یتعالی مَا لَمْ تَعْلَمُوا آنچه ندانید شما از حکمت در صلح حدیبیه و تاخیر
عمره تا سال دیکر و تقدیم فتح خیبر فَجَعَلَ پس کردانید برای شما یعنی مقرر فرمود مِنْ دُونِ
ذَٰلِكَ پیش ازین یعنی قبل از دخول شما در مسجد الحرام بجهت عمره قضا فَتْحًا قَرِيبًا فتحی
نزدیک که فتح خیبرست تا بآن مسرور شوید پیش از زمان فتح مکه یا مراد بفتح قریب صلح حدیبیه است
آورده اند که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم در ذو القعده سال ششم از هجرت از دخول
مسجد الحرام مسدود شد و صلح نموده از حدیبیه مراجعت فرمود و در سال هفتم از هجرت
در همان ماه که مسدود شده بود با اصحاب احرام عمره کرفته بمکه آمد و سه روز در انجا مکث فرمود
از زهری مرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در مکه جعفر بن ابیطالب را
بخطبهٔ میمونه عامریه فرستاد که دختر حارث عامری بود او کفت که اختیار من عباس بن عبد المطلب
دارد و دران وقت خواهر ام الفضل بنت حارث زوجه او بود جعفر نزد عباس آمد و صورت حال
باوی تقریر کرد عباس قبول نموده میمونه را بحبالهٔ آنحضرت در آورد آنحضرت اصحاب را امر کرد

تادوشتهای

تا دوشهای خود را برهنه کنند در وقت طواف تا مشرکان جلادت و جسارت ایشانرا
به بینند پس اهل مکه از رجال و نساء و صبیان در طواف ملاحظه حال رسول صلی الله علیه
و آله و سلم و اصحاب او میکردند حق تعالی بجهت تاکید وعدهٔ فتح بلدان و غلبیت ایشان
بر اقالیم جمیع مشرکان فرمود که هُوَ الَّذِي او آنکسیست که أَرْسَلَ رَسُولَهُ فرستاد
رسول خود را که محمدست بِالْهُدَىٰ بچیزی که هدایت کنندهٔ خلقانست از حجج واضحه
و معجزات ظاهره وَدِينِ الْحَقِّ و بدین درست و راست که اسلامست لِيُظْهِرَهُ تا غالب
کرداند دین اسلام را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها چه دین اسلام احکام ادیان غیر خود را
منسوخ ساخته و ملتهای باطله را بر انداخته و لهذا هیچ ملتی نیست الا که مسلمانان بر ایشان
غالب و قاهر اند و از امام جعفر علیه السلام مرویست که تاویل این آیت هنوز بفعل نیامده
و در حین ظهور صاحب الزمان علیه الصلوة الملک المنان بظهور خواهد رسید زیرا که دران
زمان غیر از دین اسلام دین دیکر نخواهد ماند وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا و کافی و پسندیده است
خدای درحالتی که کواه است بر آنچه وعده داده از غلبیت دین اسلام یا بر نبوت
پیغمبر خود باظهار معجزات و دیکر کافی است شهادت خدای برین کفتار که مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ
محمد فرستادهٔ خداست وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنانکه با اویند از مومنان صادق العقیده
و راسخ الایمان أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ سخت دلان اند بر اهل کفر رُحَمَاءُ
نرم دل و مشفق و مهربان بَيْنَهُمْ میان یکدیکر همچنانکه در جای دیکر میفرماید که
اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين مرویست که تشدد ایشان نسبت بکافران
بر وجهی بود که لباسهای خود را از ایشان نکاهداشتندی تا جامها و بدنهای ایشان بدان
نرسد و رافت و مهربانی ایشان نسبت با اهل اسلام بمثابه بود که چون یکدیکر را دیدندی

سلام کردندی و بمصافحه و معانقه یکدیگر مشغول شدندی و شبهه نیست که لازم جمیع
اهل اسلام و ایمانست که در هر عصری که باشند با غیر ملت خود شدید و غلیظ باشند
و متعرض ایذا و آزار و اذیت و با اهل مذهب خود متعطف و متحامی و به بر و صله و امداد
و معونت و کف اذیت و اخلاق سجیه و شیم لینه تَرٰىهُمْ می بینی ای بیننده آن مومنان
صادق الاعتقاد را رُكَّعًا رکوع کنندگان سُجَّدًا سجده نمایندگان بجهت اشتغال
ایشان بصلوة در اکثر اوقات و می بینی ایشانرا که پیوسته يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللهِ
میطلبند افزونی مرتبه و زیادتی مثوبت از حق تعالی وَرِضْوَانًا و خوشنودی او را در جمیع
حالت مراد آنست که طاعت ایشان از برای قربت و رضای حضرت بدون شایبه ریا و عجب
و سمعت سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ علامت ایشان در رویهای ایشانست یعنی
علامت در پیشانی ایشان ظاهرست و هویدا مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ از اثر سجده کردن یعنی
از ایشان نه که سجود موثر ایشانست و این مستلزم کثرت سجودست و اینکه امام علی الحسین
زین العابدین صلوات الله علیهما بذو الثفنات مشهور گشته بجهت همین است زیرا که بجهت
کثرت سجود در جبهه مبارک او ثفنات تغیر پیدا شده بود و لهذا آنحضرت بسجاد نیز معروف
شده و ابن عباس گفته که مراد بسیمای وجه نوری باشد که در قیامت از جبین ایشان
لایح گردد و باین علامت بدانند که او از اهل سجودست و عطای بن رباح گفته که مراد
آنست که رویهای ایشان در قیامت سفید و درخشان باشد و از شهر بن حوشب نقلست که
محل سجده اهل ایمان در عرصات چون ماه شب چهارده تابان باشد و از عکرمه و سعید جبیر
و ابی العالیه نقلست که اثر سجده خاکیست که بر پیشانی و روی ایشان باشد بجهت سجده کردن
بر تراب و نه بر رخوت و اثواب و بروایت ضحاک اثر سجود زردی روی و لاغری اندامست

از خشیت

از خشیت خدا و از حسن نقلست که معنی آنست که از کثرت سجود و طاعت هرگاه ایشانرا
ببینی گمان بری که ایشان بیمار اند و حال آنکه بیمار نباشند و از سفیان ثوری نقلست که
مراد نماز شب است چه کثرت نماز شب مثمر نوریست که در روز بر روی لایح گردد
کما قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار و در حدیث
آمده که روز قیامت حق تعالی با دوزخ گوید که ای آتش پخته ساز و ای آتش بسوزان
هر جا که خواهی اما نزدیک موضع سجده مشو عطای خراسانی روایت کرده که هر که نماز تهجد را
بپای دارد داخلست درین آیه سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذَٰلِكَ این وصف
عجیب الشان که مذکور شد مَثَلُهُمْ صفت ایشانست فِي التَّوْرَاةِ در کتاب موسی
وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ وصفت ایشانست در کتاب عیسی یعنی مومنان درین
دو کتاب باین صفات عجیبه مذکورند و باین لغات غریبه مسطورند ایشان كَزَرْعٍ همچو
دانه کاشته اند که در اول حال أَخْرَجَ شَطْأَهُ بیرون آورد شاخهای خود را که
در نهایت باریکی و ضعیفی باشد فَآزَرَهُ پس معاونت دهد و قوی و نیرومند گرداند
آنرا فَاسْتَغْلَظَ پس سطبر و غلیظ شود فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ پس راست بایستد
بر ساقهای خود و اصول خود یعنی آن گیاه ضعیف و نحیف بتدریج نشو و نما یابد و در آخر
بر وجهی قوی و تناور گردد که يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ بشگفت آورد مزارعانرا بجسامت و قوت
و سطبری خود و حسن منظر خود و این مثل از برای حال حضرت رسالتست صلی الله علیه و آله
و سلم و اصحاب او یعنی همچنانکه دانه مزروع در بدایت حال بشاخهای ضعیف و نحیف ازو
پیدا میشود و بتدریج تربیت می یابد تا که قوی و جسیم میشود و سبب تعجب مزارعان
میگردد حضرت رسالت پناه و اصحاب نیز در بدایت حال در نهایت نحافت و ضعف

بودند بعد از ان بر سبیل تدریج قوت میگرفتند تا که قوت تمام پیدا کرده بر جمیع
عالمیان فایق آمدند و سبب تعجب مردمان شدند و یا زرع آن حضرت است که در ابدا
اسلام بی یار و معاون بود و شطا اصحاب او که دست او را قوی کردانیدند یعنی چنانکه
زرع در اوّل امر دقیق و رقیق ست و بتدریج غلیظ میشود و شاخها بر و متلاصق میگردد
و بحیثیتی میشود که حرارعان از قوت و کثرت متعجب میگردند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
نیز در اوّل حال که بامر رسالت برخواست بسبب عدم معاون و ناصر در کمال ضعف بود و
بعد از ان خدا تعالی او را نیرومند کردانید باهل ایمان بر وجهی که از قوت و شوکت و بسطت او
تعجب کردند و بر هر تقدیر حق تعالی برای اهل ایمان و دین اسلام این تشبیه فرمود
لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ تا بخشم آورد بایشان یعنی بقوت و کثرت ایشان کافران کرویده
وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرده خدا تعالی آنانرا که کرویده اند بخدا و رسول
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای ستوده مِنْهُمْ از ایشان یعنی از آنانکه سمت
ذکر یافته اند مَغْفِرَةً آمرزش کناهان وَأَجْرًا عَظِيمًا و مزدی بزرک بی پایان
و غرض از ذکر این وعده برای مومنان آنست که تا در اعمال صالحه رغبت بیشتر کنند
خصوصًا در جهاد که آن رکن اسلام ست و سبب مقهوریت اهل کفر که مستلزم غلبیت

سورة الحجرات

و قوت اسلام ست سورة الحجرات مکیه و هی ثمان عشر آیه ابی بن کعب از پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سورة الحجرات را تلاوت کند حق تعالی
بعدد هر مطیع و عاصی ده حسنه برای او بنویسد حسین بن علا از ابو عبد الله روایت کند که
هر که این سوره را در هر شب یا در هر روز بخواند از جمله زوار سیّد انبیا باشد و وجه
ارتباط این سوره بسوره فتح ذکر احوال حضرت رسالتست و آنچه مختص ست باو

از اجلال

از اجلال و اعظام در اختتام سوره فتح و در افتتاح این سوره از جابر بن عبد الله
انصاری و حسن بصری منقولست که کروهی از اصحاب سیّد انبیا در روز عید اضحی
ذبح اضحیه بر صلوات مقدم داشتند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از فراغ
از نماز عید ایشانرا باستیناف ذبح امر فرمود و مقارن این حال جبرئیل آمد
و آیت آورد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید بخدا و رسول را تصدیق
نموده لَا تُقَدِّمُوا پیش مدارید هیچ امری از امور بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
نزد خدا و رسول او یعنی مرتکب هیچ کاری مشوید از اوامر و نواهی مگر بعد از آنکه حکم
خدا و رسول بآن تعلق کیرد پس باید که عمل شما یا بوحی منزل باشد و یا باقتدا برسول
خدا و از ابن عباس نقلست که مراد نهی اصحابست از تکلم پیش از آنکه حضرت رسالت پناه
ابتدا بکلام کند پس معنی آنست که ای مردمان هرگاه در مجلس رسول نشسته باشید و از مسئله
سوال کنند شما مکوئید بجواب آن ساکت شوید تا اوّل پیغمبر زبان بجواب بکشاید و کویند
مراد نهی ست در تقدم مشی بر آنحضرت یعنی سبقت منمائید در مشی بر پیغمبر بلکه طریق
تبعیت او را اختیار کنید و زجاج کفته که تقدم مجوئید بطاعت پیش از وصی که امر الهی و اذن
حضرت رسالت پناهی بآن تعلق کیرد پس جایز نباشد تقدیم صلوٰة و صوم و حج قبل از
وقت و سدی و کلبی نقل کرده اند که معنی آنست که سبقت مجوئید هیچ فعلی و قولی تا آنکه
خدا و رسول بآن امر نمایند و از مسروق مانقولست که در روز شک نزد عایشه رفتم وی
خادمه را امر کرد باحضار شربت عسل من کفتم بروزه ام حق تعالی این آیت فرستاد و منع
روزه فرمود و در روز شک بنیت رمضان عبد الله زبیر کفته که جمعی از بنو تمیم بنزدیک

رسول آمدند ابوبکر گفت یا رسول الله قعقاع بن معبد را بر ایشان امیر کن عمر گفت اقرع
بن حابس را بر ایشان حاکم ساز و قعقاع را واگذار ابوبکر بعمر گفت تو درین کار غیر از خلاف
من نخواستی او گفت نه چنین است که تو میگوئی بلکه بجهت آن گفتم که اقرع آداب ریاست را
بهتر از قعقاع میداند پس آواز درمیان ایشان بلند شد حق تعالی این آیت را با آیتی دیگر که
در پای آنست ارسال فرمود و بعضی دیگر که رسول صلی الله علیه و آله و سلم سریه که بیست و هفت
کس بودند بتهامه فرستاد بنو عامر بر ایشان غالب شده و همه را کشتند مگر سه کس که فرار کرده
روی بمدینه نهادند و در حوالی مدینه بدو کس که از بنی سلیم بودند ملاقات کردند
بتصور آنکه ایشان از بنی عامر اند بقتل رسانیدند و رخوت ایشان را غارت کردند و نزد
رسول آمده صورت حال اعلام کردند رسول فرمود بد عملی بود که کردید ایشان از
بنی سلیم بودند نه از بنی عامر و رخوتی که پوشیده بودند من بایشان عطا کرده بودم
پس دیت ایشان را بوارث ایشان داد و این آیت نازل شد که ای مومنان برای خود
مرتکب هیچ امری مشوید بلکه در همه امور اقتدا بحکم خدا و رسول کنید و شبهه نیست
در اینکه اولی حمل آیتست بر عموم خود زیرا که هر چیزی که خلاف امر خدا و رسول است
منهی عنه است پس داخل باشد در تحت لا تقدموا بین یدی الله وَاتَّقُوا اللّٰهَ
و بترسید از خدای در تقدیم جمیع اقوال و افعال بر حکم او اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ بدرستی که
خدای شنواست همه اقوال شما را عَلِیْمٌ داناست بجمیع افعال شما و شما را بآن جزا خواهد
داد آورده اند که عطارد بن حاجب بن زراره تمیمی با بعضی از اشراف خود چون
اقرع بن حابس و زبرقان بن بدر و عمرو بن الاهتم و قیس بن عاصم با جمعی بسیار
بمسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و از پس حجرات طاهرات بآواز بلند ندا کردند

گفته اند

ای محمد بیرون آی از حجره که مدحت ما زینت است و مذمت ما شنعت و قباحت
آنحضرت از رفعت صوت ایشان متاذی شده بیرون آمد و فرمود که خداست که مدح او
از زین است و ذم او شین ایشان گفتند آمده ایم تا با تو مفاخرت کنیم پس رخصت ده
تا شعرای و خطبای زمان زبان بمفاخرت ما بگشایند حضرت رخصت ایشان داد عطارد
بن حاجب برخواست و باین مضمون گفت که شکر و سپاس مر خدا را که ما را ملوک زمین
گردانید و سحاب فضل و مزیت را بر سر ما ریزان ساخت و مالهای بسیار بما انعام فرمود
تا بآن احسان میکنیم و اهل احتیاج را بآن محظوظ میسازیم و ما را عزیزترین اهل مشرق
گردانید و مردمان ما را بیشتر و حسب و نسب ما را افزونتر گردانید پس کیست که مثل ما باشد
درمیان مردمان و کیست که با ما در صدد مفاخرت درآید و این صفات و نعوتی که درماست
از برای خود تعداد نماید بعد از آن گفت اگر خواهیم کلام در باب مفاخرت بسر حد اطناب
میکشیم و لیکن شرم داریم از بسیار گردانیدن کلام و چون سخن باینجا رسانید بنشست
پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود به ثابت بن قیس بن شماس که برخیز
و جواب عطارد بده ثابت برخواست و خطبه را باین مضمون آغاز کرد که حمد مر خدای را که
آسمان و زمین را خلق نمود در حالتی که امر او در جمیع ملکوت جاری بود و دانش او بکرسی او
که زیر عرش است و زیر آسمانها ساری و هیچ چیز یافت نمیشود مگر که از خوان فضل و
احسان اوست و از جمله افضال او آنست که ما را ملوک زمین گردانید و از همه خلق
رسولی را برگزید که نسب او بزرگترست و سخن او راست تر و حسب او افزونتر بعد از آن
کتاب را باو انزال فرمود و او را بر خلقان خود امین ساخت پس او برگزیده خدایست
بر جمیع عالمیان و بعد از آنکه خلعت رسالت نامزد او شد مردم را بایمان خواند و مهاجران

که اهل او بودند واز جمله اقربای او بوی ایمان آوردند واکنون احسان او از همه بیشتر است
ووجاهت او از همه افزونتر پس اول آفریده که اجابت قول او کرد واو استجابت امر
آلهی نمود ما بودیم پس ما انصار اوییم ویار ومصاحب او با همه مردمان مقاتله میکنیم تا انکه
ایمان آرند پس هر که بخدا ورسول او ایمان آورد مال وخون او محفوظ ماند وهر که قبول نکند همیشه
با او مجاهده میکنیم در راه خدا وکشتن او برما آسان است این نهایت قول منست ومن
از برای جمیع مومنین ومومنات استغفار میکنیم والسلام والاکرام بعد از ان زبرقان شاعر
برخاست وشعری چند بخواند وحسان بن ثابت در صدد جواب درآمده بشعر خواندن مترنم شد
وچون از شعر خواندن فارغ شد اقرع گفت خطیب این مرد اخطب وافضل امت وشاعر او
از شاعر ما بهتر وآوازهای ایشان از آوازهای ما بلندتر وبعد از ان اقرع این کلام گفت
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله مردمان چون دیدند که اقرع
اسلام آورد ایشان نیز بشرف اسلام مشرف شدند وحضرت رسالت پناه صلعم همه را
صله وخلعت داد بعد از ان حق تعالی بجهت تعلیم مراسم ادب نهی اصحاب نمود در وقت خطاب
از رفع صوت که مستلزم اذیت وآزار وکراهت وعدم حفظ حرمت بود نسبت بآن
قدوه اخیار فرمود که یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که گرویده اید لا ترفعوا اصواتکم
بلند مکنید آواز خود را فوق صوت النبی بالای آواز پیغمبر یعنی در وقت سخن کردن آواز
خود را بلندتر از آواز پیغمبر مگردانید زیرا که رفع صوت یا بقصد استخفافست وآن مستلزم
کفرست ویا عدم ملاحظه ادب وآن متضمن خلاف تعظیم است که مامور به است ولا تجهروا
له وآشکارا مسازید مر اورا بالقول سخن گفتنی یعنی اورا با آواز بلند ندا مکنید کجهر بعضکم
همچو آشکارا خواندن برخی از شما لبعض مر برخی دیگر را بلکه در وقت مخاطبه آواز خود را نرم

سازید یعنی باید که آواز آنحضرت از آواز شما ارفع باشد نه بعکس تا رعایت لوازم حسن
ادب کرده باشید وبمنطوق کریمهٔ تعزروه وتوقروه عمل نموده ونزد بعضی مراد آنست که
اورا بنام وکنیت که محمد ومحمود وابو القاسم است مخوانید چنانکه یکدیگر را میخوانید بلکه اورا
بکلمه که متضمن تبجیل وتوقیر او باشد خطاب کنید که چون یا نبی الله ویا رسول الله ویا خیر
خلق الله موید اینست آنچه ابو حمزه ثمالی از عکرمه نقل کرده که ابن عباس را از نزول این آیه
پرسیدند که جمعی از بنی العنبر که اصحاب پیغمبر سبی ذراری ایشان نموده بودند بمدینه آمدند
بقصد فدای ذراری خود ودر پس حجرات اطهر آواز دادند که یا محمد اخرج علینا ای محمد
از حجره بیرون آی آنحضرت از عدم ملاحظه ادب ایشان متاذی گشت وحق تعالی
بجهت تشفی وی آیت فرستاد که اورا بنام مخوانید همچنانکه یکدیگر را میخوانید چه آن موجب
منهی تسویهٔ آنحضرتست بغیر که مستلزم عدم مراعات حرمت نبوت وجلالت قدر
ومرتبه اوست پس باز ایستید ازین قول ان تحبط اعمالکم بجهت کراهت
بطلان اعمال خود ومراد از بطلان آن عدم ترتب ثوابست بران چه پنداری که موجب
تعظیم وتوقیر آنحضرتست مثاب میشود بثواب جزیل وترک آن موجب محرومی از ان
ثواب وانتم لا تشعرون وشما نمیدانید که عملهای شما که رفع جهر است یا خواندن
آنحضرت بنام باطل شده از حیثیت عدم ترتب ثواب بران وعدم وصول آن
بحیز قبول آن چه اگر ایقاع اعمال بر وجه تعظیم وتوقیر حضرت رسالت پناه می بود مستحق
ثواب میشدید ولیکن چون بر خلاف آن بظهور رسانیدید وقصد مراعات ادب نکردید
مستحق عقاب گشتید واز ثواب محروم شدید پس آن اعمال منحبط باشد وبموقع قبول نرسد
واز ابن عباس منقولست که آیه مذکوره در حق قیس بن شماس نازل شده واو مردی

مطروش وجهوری الصوت بود یعنی گوش آن گران بود وبآواز بلند سخن میکرد وهرگاه
سخن کردی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از آواز او متاذی گشتی واز انس روایت که
چون این آیت نازل شد ثابت برسر راه بنشست ومیگریست عاصم بن عدی منشا
آنرا از وی پرسید گفت آیتی درباب نهی رفع وجهر صوت نازل گشته ومن میترسم مبادا که
از اهل آن باشم چه من مردی رفیع الصوتم وهمیشه در خدمت آنحضرت بآواز بلند سخن کرده ام
اما هرگز بآن قصد استخفاف وبی ادبی نکرده ام پس از سر راه برخواست وبجمیله که دختر عبد الله
سلول بود وزوجهٔ او امر کرد که در خانه را قفل کن که من عهد کرده ام که تا خدا ورسول از من
راضی نشوند از اینجا بیرون نیایم جمیله چنان کرد واو در آن خانه گریه وتضرع میمود عاصم
پیغمبر را ازین قضیه خبر داد حضرت فرمود که او را حاضر کنید او را عاصم از خانه بیرون آورده
نزد حضرت آورد ثابت گفت یا رسول الله من مردی ام رفیع الصوت ودر مجلس شما بعادت
خود سخن میکردم ومیترسم که موجب کراهت خاطر عاطر شده باشد اکنون از آن توبه کردم
وطریق انابت پیش گرفتم رسول فرمود راضی نیستی که در زندگی ستوده باشی ودر سبیل شهادت
مقتول شوی وبه بهشت روی ثابت گفت راضی شدم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
انس روایت کند که چون روز یمامه رسید ما در حرب مسیلمه کذاب بودیم ثابت دید که مردمان
در حرب کاهلی میکنند حمیت دین وعصبیتش در حرکت آمده خود را در میان حربگاه انداخت
ومحاربه میکرد تا شهید شد عبد الله زبیر گوید که اصحاب بعد ازین آیت با حضرت چنان سخن
آهسته گفتندی که مکرر رسول استماع قول ایشان نکردی وبفهم آن نرسیدی وشبهه نیست
در آنکه منهی عنه رفع صوتی است که موجب اذیت حضرت رسالت پناه باشد پس شامل رفع صوتی
نباشد که در حرب یا مجادله معاندان واقع شود بقصد ترسیدن خصم ولهذا در حرب حنین وقتی که

اهل اسلام منهزم شدند بعباس بن عبد المطلب امر کرد که مردمان را بآواز بلند
بخوان وعباس نسبت بجمیع مردمان ارفع الصوت بود پس بآواز بلند مردمان را ندا کرد
واز فرار باز گردانید ودر روایت آمده که رفع صوت او بحیثیتی بود که روزی جمعی
کفار بر اهل اسلام هجوم کردند عباس بآواز بلند گفت یا صباحاه همه زنان حامله از هیبت
آن آواز بچه از شکم انداختند ومرویست که روزی بآواز بلند سباع را از غنم زجر کرد
آن سباع را زهره اش چاک شده بمرد ودر بعضی تفاسیر آمده که چون ثابت از رفع صوت
تائب شد حق تعالی این آیت را در حق او فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ بدرستی که آنانکه
فرو خوابانند ونرم میکنند أَصْوَاتَهُمْ آوازهای خود را یعنی آهسته میگویند سخن را
عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ نزد فرستادهٔ خدا که محمد است بجهت مراعات ادب وتعظیم وتوقیر
أُولَٰئِكَ آنگروه متادب الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ آنانند که امتحان کرده است خدای ونیک
آزموده قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ دلهای ایشان را برای پرهیزکاری همچو امتحان طلا
بآتش تا غش آن برود وخالص آن بماند وگویند مراد از امتحان معرفت او سبحانه است
بخلوص نیات ایشان یعنی شناخته است خدای قلوب ایشان را برای تقوی لَهُمْ
مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش گناهان که رفع صوت است وغیر آن از خطیات وَأَجْرٌ
عَظِيمٌ ومزدی بزرگ بی پایان بر حفظ اصوات وسایر طاعات ودر بعضی تفاسیر آمده که
این هر سه آیت درباره وفد بنی تمیم نازل شده که نزد حضرت رسالت پناه آمدند در وقت
نیم روز که حضرت در بعضی حجرات طاهرات قیلوله فرموده بود ایشان بگرد هر یک از آن
حجرات میگشتند ونعره میزدند که اخرج یا محمد ای محمد بیرون آی تا هم اسیران ما را که سریه تو
ایشان را در حی بنی العنبر گرفته اند ونزد تو آورده اند بخشیت دهی حضرت آنآواز ایشان

بیدار شده از حجره بیرون آمد ایشان گفتند یا عیالان مارا آزاد کن یا فدیه بستان جبرئیل آمد
و گفت یکی از ایشانرا حکم ساز میان خود و میان ایشان حضرت اعور را حکم ساخت واو
حکم کرد که نصفی اسیرانرا فدیه کرد و نصفی را آزاد کند آنحضرت باین طریق عمل نمود فرمود که
از اولاد اسمعیل هر که عملی از و صادر شده که موجب کفارت باشد باید که یکی از ایشانرا آزاد کند
پس باین وجه سلوک نموده بعضی را آزاد کردند و بعضی را فدیه گرفتند وحق تعالی بجهت
ترک رسوم ادب نسبت بآن قدوه احباب مذمت ایشان کرده فرمود که اِنَّ الَّذِيْنَ
يُنَادُوْنَكَ بدرستی که آنانکه ندا میکنند ترا مِنْ وَّرَآءِ الْحُجُرٰتِ از بیرون حجرهای
زوجات اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُوْنَ بیشتر ایشان عقل ندارند و جاهل اند برسوم
و آداب یعنی بجهت عدم معرفت بقدرت شرف و مرتبهٔ تو و ترک توقیر و تعظیم تو بمنزله
بهایم اند که از فهم و عقل عاری اند چه بمقتضای عقل او آنست که مراعات حسن ادب کنند
و رعایت جلال و تبجیل حضرت نمایند خصوصاً بکسی که منصوب باشد برتبهٔ رسالت و مزین
بخلعت نبوت نه آنکه مراد این باشد که ایشان مجنون اند و از دایرهٔ تکلیف بیرون مرویست که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم را از وفد بنی تمیم سوال کردند فرمود ایشان
اجلاف بنی تمیم بودند که اگر نبودی مقاتلهٔ ایشان با عور دجال سخت تر از همه بودی
من ایشانرا دعای بد میکردم تا همه هلاک میشدند و از این آیات شریفه ثمرات الباب و
محاسن آداب اختطاب میتوان کرد و بوسیلهٔ غوص فکر در بحار معانی آن استخراج درر
و لآلی اخلاق حسنه میتوان کرد و تفصیل این مبحث حواله بمنهج الصادقین مست و بعد از
نهی از ایذای مذکوره میفرماید که وَلَوْ اَنَّهُمْ صَبَرُوْا و اگر ایشان یعنی قوم بنی تمیم شکیبائی
کردندی بر ترک ندا حَتّٰى تَخْرُجَ تا بیرون می آمدی تو اِلَيْهِمْ بسوی ایشان لَكَانَ

خیرا لهم

هرآینه بودی صبر کردن و انتظار خروج تو کشیدن خَيْرًا لَّهُمْ بهتر مرایشانرا از
ندا کردن بجهت مراعات غایت رسوم آداب که مثمر سعادات دنیا و عقبی ست چه آن
باعث لطف الهی است دربارهٔ ایشان باعطای ایمان و رسانیدن ایشان را بثواب
جاودان و تعداد ایشان در زمرهٔ عاقلان وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای بسیار آمرزنده است
کسی را که از بی ادبی تایب و نادم شود رَّحِيْمٌ مهربان باهل ادب و حرمت
چه مغفرت و حرمت و رحمت او واسع ست پس هرگز او را مضیق نخواهد ساخت بر کسی که
توبه کند از بی ادبی و از آن پشیمان گردد آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم
در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه بن ابی معیط را بقبیله بنی المصطلق فرستاد
تا صدقات واجبه از ایشان بگیرد و قبل ازین درمیان ولید و ایشان در زمان جاهلیت
خونی واقع شده بود چون خبر آمدن ولید بایشان برسید از سر عداوت قدیمه گذشته
مجدداً طرح محبت انداختم بجهت تعظیم و توقیر باستقبال وی بیرون آمدندی وی بگمان
آنکه ایشان بقصد قتل او می آیند معاودت نموده نزد پیغمبر آمد و بعرض رسانید که
بنی المصطلق طریق ارتداد پیش گرفته زکوة ندادند و قصد کشتن من کردند رسول
در غضب شده عزم قتل ایشان نمود ایشان بیامدند و گفتند نعوذ بالله من غضب الله
و غضب رسوله پناه میگیریم بخدا از غضب او و غضب رسول او بخدا که از ما تمردی
واقع نشده و همه مطیع و ماموریم و آنچه بعرض ملازمان رسانیده اند خلاف واقع است
رسول بقول ایشان اعتماد نموده فرمود لتنتهن اولا بعثن الیکم رجلا هو عندی
کنفسی مقاتل مقاتلکم و لیسبی ذراریکم یعنی حکم میان ما و شما از دو بیرون نیست
یا شما باز می ایستید از عصیان و نافرمانی و یا مردی را بشما میفرستم که بمثابه نفس

باشد تا مقاتله کند با اهل قتال و جدال شما و همه ذراری شما را غارت کند پس دست
بر دوش امیر المومنین علی علیه السلام بنهاد و فرمود که هو هذا آنمرد اینکس است پس
خالد ولید را با جمعی بسر ایشان فرستاد و فرمود که در خفیه تجسس احوال ایشان نما
و در کار ایشان احتیاط تمام مرعی دار و تا ارتداد ایشان بر تو واضح نشود با ایشان
مقاتله منمای خالد چون بنزدیک آنصوب رسید جاسوسی را بجهت تجسس احوال ایشان
روانه ساخت جاسوس در وقت نماز عصر بمیان ایشان رسید دید که بانگ نماز میگویند
و نماز بجماعت میگذارند و بشعار اسلام اقدام مینمایند بازگشت و صورت حال باز گفت
وی بنزد ایشان آمد گفتند قبل ازین ولید بیامد و ما بجهت تعظیم باستقبال او بیرون
آمدیم چون ما را بدید مراجعت نمود ندانیم که منشاء آن چه بود خالد صدقه از ایشان گرفته
بازگشت و کیفیت حال را بعرض حضرت رسالت پناه رسانید این آیت نازل شد که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید **إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ** اگر بیاید
بشما شخصی که بیرون رونده باشد از فرمان خدا **بِنَبَإٍ** بخبری یعنی بیاورد خبری را که موحب
تألم خاطر باشد **فَتَبَيَّنُوا** پس تفحص و تجسس کنید و نیک بروی صدق و کذب او نمائید
بمجرد اخبار وی مبادرت بعمل وی مکنید **أَنْ تُصِيبُوا** بجهت کراهت آنکه برسانید
فعل مکروهی را **قَوْمًا** بگروهی در اموال و انفس ایشان **بِجَهَالَةٍ** بنادانی و عدم علم
بحال ایشان از ایمان و طاعت و کفر و معصیت پس بگمان آنکه کافر و عاصی اند با ایشان
در مقام محاربه و اذیت درآئید و حال آنکه مومن و مطیع بوده باشند که اگر چنین کنید
فَتُصْبِحُوا پس گردید **عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ** بر آنچه کرده باشید از فعل مکروه تا ایشان
نَادِمِينَ پشیمانان که ممکن نباشد تدارک آن یعنی در اول امر بقول فاسق عمل کنید

بی آنکه

بی آنکه صدق او بر شما ظاهر گردد و در ثانی الحال خلاف آن ظاهر گردد و از آن نادم
شوید و همیشه بر آن تاسف خورید و غمگین باشید و بهیچ وجه تدارک آن نتوانید
این آیت دال است بر اشتراط عدالت در قبول اخبار زیرا که آن ملزوم عدم فسق است
و عدالت ملکه ایست نفسانی که باعث باشد بر ملازمت تقوی و مروت و تقوی اجتناب است
از گناهان کبیره و عدم اصرار بر صغیره و مروت تنزیه نفس است از دنائتی که نالایق باحوال
آن کس نباشد مانند سخریت و کثرت مزاح و کشف عورت در جائی که ستر آن سنت موکده باشد
و ملبس شدن فقیه بلباس سپاهی بر وجهی که موجب سخریت او باشد و بعکس و بعد از امر
به تبین ترهیب بندگان میکند از سخن دروغ برین وجه که **وَاعْلَمُوا** و بدانید ای مومنان
أَنَّ فِيكُمْ آنکه در میان شماست **رَسُولَ اللَّهِ** فرستاده خدا و تعظیم و اجلال او مقتضی
آنست که کذب و کلام ما لا یعنی بحضرت او معروض ندارند و دیگر آنکه اگر بر خلاف راستی
سخنی عرض نمائید یا مرتکب فعل غیر مرضی شوید حق تعالی وی را بآن اعلام کند و موجب رسوائی
شما شود **لَوْ يُطِيعُكُمْ** اگر فرمان برد شما را یعنی اگر رسول خدا قبول قول شما کند و برای
شما عمل نماید **فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ** در بسیاری از کارها **لَعَنِتُّمْ** هر آینه برنج افتید
و هلاک شوید زیرا که اکثر قول و فعل شما برای هوا و عصبیت است پس در جمیع امور ره
اطاعت او کنید تا از مضیق هلاک دنیوی و اخروی برهید و چون جمعی دیگر از ایشان
که بحلیه تقوی متحلی بودند درین امر جسارت نمیکردند و خود را از آن دور میداشتند
از جهت حق تعالی بر سبیل استدراج مدح ایشان فرمود باین قول **وَلَٰكِنَّ اللَّهَ** ولیکن
خدای تعالی **حَبَّبَ** دوست گردانیده است **إِلَيْكُمُ** بسوی شما یعنی بعضی از شما که بتقوی
خود را از آن باز داشته اند **الْإِيمَانَ** ایمان را که تصدیق است بخدا و رسول و بجمیع ما جاء به

الیتی وَزَیَّنَهُ و آراسته است ایمان را فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما بنصب ادله واضحه
و معجزات باهره وَكَرَّهَ و مکروه گردانید و دشمن ساخته إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ بسوی شما
پوشیدن حق را که آن توحید است و نبوت و سایر ارکان ایمان وَالْفُسُوقَ و بیرون
رفتن از طاعات مفروضه و عدم اتیان بآن وَالْعِصْيَانَ و نافرمانی از روی عناد و طغیان
و بروایت منقوله از ابو جعفر علیه السلام مراد بفسوق کذبست و از جمله الطاف که باعث
رسوخ ایمانست و صارف از کفر و عصیان نصب ادله است و وعده ثواب بر ایمان
و طاعت و وعید عقاب بر کفر و معصیت أُولَئِكَ آن گروه که مستثنی اند از اهل صفات
بواسطه اتصاف ایشان بصفات مذکوره هُمُ الرَّاشِدُونَ ایشانند راه یافتگان
بطریق صلاح و فلاح و محاسن امور بر وجهی که راسخ اند در آن و این تزیین ایمان و تکریه کفر
و عصیان که داده است بایشان فَضْلًا مِنَ اللَّهِ بجهت تفضل است از جانب خدای
وَنِعْمَةً و نعمتی و رحمتی از طرف او وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بصدق و کذب مخبر
و هر یک را بر وفق آن جزا خواهد داد حَكِيمٌ محکم کار در امور بندگان و از جمله امور
محکم اوست که بتحقیق اخبار امر نموده زیرا که اخبار کاذبه موجب انواع فتنه‌هاست و سبب
اصناف بلایا آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم روزی بر
دراز گوشی نشسته در مجلسی از مجالس انصار رسید و توقف نمود و آن دراز گوش بول کرد
عبدالله سلول بینی خود را گرفت و گفت بگذار این دراز گوش را که عفونت بول او ما را
متاذی ساخت عبدالله رواحه گفت بینی میگیری از بول حیوانی که خوشتر از بوی تست
و بروایت دیگر این دراز گوش به از تست و بوی بول او بهتر از بوی مشک ابن سلول از سخن
وی در غضب شد و سخنی الی ادبانه گفت ابن رواحه نیز در مقابل او سخنی در میان انداخت

و کار بمنازعت

و کار بمنازعت کشید قوم هر دو که اوس و خزرج بودند بتعصب برخاستند و با یکدیگر
در مقام مجادله در آمدند و بعضی بعصا و کفش و جمعی بچوب خرما و ضرب دست تعدی
گشودند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون برین قضیه مطلع شد مراجعت فرموده تفریق ایشان
نمود و کار ایشان را باصلاح آورد و این آیه نازل شد وَإِنْ طَائِفَتَانِ و اگر دو گروه
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان اقْتَتَلُوا کارزار کنند با یکدیگر فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا پس اصلاح
کنید میان ایشان بنصیحت یعنی این هر دو فرقه را بحکم خدا دعوت نمائید و بروایت قتاده
مردی انصاری را در ذمت انصاری دیگر حقی بوده و در دادن آن مضایقه میکرد و آخر بکثرت
قوم خود مستظهر شده گفت بخدا که من حق خود را از تو بعنف و قهر بستانم آن شخص گفت بیا تا نزد
رسول خدا رویم و او را حکم سازیم گفت من نمی آیم پس درهم افتادند و کار ایشان از دشنام بشمشیر کشید
و آیه مذکوره نازل شد که میان ایشان باصلاح آرید فَإِنْ بَغَتْ پس اگر ستم کند و تعدی نماید
إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو طایفه عَلَى الْأُخْرَى بر طایفه دیگر و بصلح راضی نشود و از حکم خدای
عدول نماید فَقَاتِلُوا الَّتِي پس کارزار کنید بآن گروه دیگر که تَبْغِي افزونی جوید و تعدی کند
بر گروهی دیگر حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ تا باز گردد بحکم خدای و اطاعت امر او کند فَإِنْ فَاءَتْ
پس اگر باز گردند آن طایفه باغیه براه حق و منقاد امر الهی شوند در ترک مقاتله فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا
پس اصلاح کنید میان ایشان بِالْعَدْلِ بسویت یعنی در اصلاح میل بیک طایفه مکنید بلکه
رعایت هر دو را مرعی دارید وَأَقْسِطُوا و عدل کنید در همه کارها إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ
بدرستی که خدای دوست میدارد عدل کنندگان را یعنی عواقب امور ایشان را محمود میسازد و
احکام باقی و مسائل متفرعه بر آن در منهج الصادقین سمت تقریر یافته و نیز بجهت تاکید و مبالغه
در مصالحه بین المخاصمین والمتنازعین میفرماید إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ و چرا این نیست که

مومنان برادران اند یکدیگر را در دین چه منتسب اند باصل واحد که ایمانست پس باید که
میان ایشان نزاع ونفاق وشقاق نباشد واگر بر سبیل نادر خلاف ونزاع واقع شود
فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ پس بصلاح آرید میان برادران خود بکف ظلم واعانت مظلوم
وبعد از امر بصلاح بجهت عزم اهل ایمان بر اصلاح وعدم تهاون ایشان درین باب تخویف
ایشان مینماید در مخالفت امر مذکور بقوله **وَاتَّقُوا اللّٰهَ** بترسید از خدا وعذاب او **لَعَلَّكُمْ
تُرْحَمُونَ** شاید که شما رحمت کرده شوید یعنی امیدوار باشید برحمت واسطه وجه انتقام موجب
اجر جزیل وثواب جمیل ست کعب الاحبار از سید ابرار علیه الصلوة والسلام روایت کرده
که مزد آنکه میان مردمان اصلاح کند همچو مزد کسی ست که کارزار کند با کفار زهری از سالم
نقل کرده که آنحضرت فرموده که مسلمان برادر مسلمانست باید که بروی ظلم نکند وباید که بداند
که هر که در حاجت برادر مومن اقدام نماید حق تعالی در حاجت او سعی کند وهر که غمی از مسلمانی
بردارد حق تعالی کرب واندوه او را در روز قیامت بفرج بدل کند وهر که مسلمانی را ستر کند
حق تعالی روز قیامت بر او را ستر کند واین حدیث بخاری ومسلم در صحیحین خود آورده اند
واز جمله وصایای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم که بامیر المومنین فرموده آنست که
ای علی یکمیل راه برو وعیادت بیمار کن ودو میل برو وتشییع جنازه نمای وسه میل برو
واجابت دعوت کن وچهار میل برو وزیارت کسی کن که یا دوست برادری گرفته باشی در راه
خدای وپنج میل برو واجابت ملهوف نما وشش میل برو ونصرت مظلوم کن وبر تست که
همیشه باستغفار باشی ودر حدیث دیگر واقع شده که مسلمانان برادران یکدیگر اند باید که
بر یکدیگر ستم نکنند وبغیبت وعیب یکدیگر مشغول نشوند ودر خذلان هم یکدیگر نکوشند
ودیوار خانها را از بالای یکدیگر نگذارانند مگر برضای یکدیگر تا موجب منع هوای همسایه نشود

دیگری را

دیگری را ببوی طعام ایذا نرسانند بلکه یکدیگر را بآن محظوظ سازند بعد از ان فرمود که
کم کسی باشد که باین وصیت کار کند آورده اند که ثابت بن قیس بن شماس هرگاه بمجلس
معلای سید انبیا صلی الله علیه وآله وسلم آمدی صحابه او را نزدیک رسول از جهت گرانی
گوش جای دادندی تا کلام حضرت رسالت را نیک استماع کند روزی بمسجد در آمد در وقتی که
مردم یکرکعت نماز صبح گذارده بودند بنماز مشغول شد وچون یکرکعت را بگذارد مردمان
از نماز فارغ شده بودند وتا وی از نماز فارغ میشد ایشان هریک بجای خود قرار
گرفته بودند ثابت بعد از نماز برخاست وپای بر گردن مردمان می نهاد ومیرفت تا بجائی
رسید که میان او وپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یک کس بیش نبود وی را گفت دور شو وجای مرا
بامن گذار وی گفت چون بموضع جلوس رسیدی بنشین وی خشمگین شد ودر همانجا
بنشست وچون هوا نیک روشن شد ثابت در آن مرد نگریست وگفت تو کیستی گفت فلان
بن فلان واین را بجهت این گفت که وی را مادری بود که در جاهلیت بزنا وفجور مشهور بود
وآن مرد از استماع این تعریض خجل شده سر در پیش انداخت خدا تعالی این آیه فرستاد که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید **لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ** باید که استهزا نکنند
واستخفاف ننمایند گروهی از شما **مِنْ قَوْمٍ** از گروهی دیگر **عَسَى أَنْ يَكُونُوا** شاید که باشند
آن گروه استهزا کرده شدگان **خَيْرًا مِنْهُمْ** بهتر از استهزا کنندگان از حیثیت رفعت
درجه ومزیت مرتبه نزد حضرت عزت چه اکثر مردمان اطلاع ندارند مگر بر ظواهر احوال وبواطن
امور بی خبرند وبعضی بر آنند که جمعی از بنی تمیم بر درویشان صحابه چون عمار وخباب وبلال
وسلمان وصهیب وابی ذر رضی الله عنهم استهزا میکردند حق تعالی فرمود که استخفاف کروهی
مکنید که در ایمان با ایشان شریک باشید وشاید که این گروه که در ظاهر حال فقیر اند نزد

مؤمنان برادران اند یکدیگر را در دین چه منتسب اند باصل واحد که ایمانست پس باید که
میان ایشان نزاع و نفاق و شقاق نباشد و اگر بر سبیل نادر خلاف و نزاع واقع شود
فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ پس صلاح آرید میان برادران خود بکف ظلم و اعانت مظلوم
و بعد از امر بصلاح بجهت عزم اهل ایمان بر اصلاح و عدم تهاون ایشان درین باب تخویف
ایشان مینماید در مخالفت امر مذکور بقوله وَاتَّقُوا اللَّهَ بترسید از خدا و عذاب او لَعَلَّكُمْ
تُرْحَمُونَ شاید که شما رحمت کرده شوید یعنی امیدوار باشید برحمت واسعه و چه انتقام موجب
اجر جزیل و ثواب جمیل است کعب الاحبار از سید ابرار علیه الصلوة والسلام روایت کرده
که مزد آنکه میان مردمان اصلاح کند همچو مزد کسی است که کارزار کند با کفار زهری از سالم
نقل کرده که آنحضرت فرموده که مسلمان برادر مسلمانست باید که بروی ظلم نکند و باید که بداند
که هر که در حاجت برادر مومن اقدام نماید حق تعالی در حاجت او سعی کند و هر که غمی از مسلمانی
بردارد حق تعالی کرب و اندوه او را در روز قیامت بفرح بدل کند و هر که مسلمانی را ستر کند
حق تعالی روز قیامت بزن او را ستر کند و این حدیث بخاری و مسلم در صحیحین خود آورده اند
و از جمله وصایای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم که با امیر المومنین فرموده آنست که
ای علی یکمیل راه برو و عیادت بیمار کن و دو میل برو و تشییع جنازه نمای و سه میل برو
و اجابت دعوت کن و چهار میل برو و زیارت کسی کن که یا دوست برادری گرفته باشی در راه
خدای و پنج میل برو و اجابت ملهوف نما و شش میل برو و نصرت مظلوم کن و بر تست که
همیشه باستغفار باشی و در حدیث دیگر واقع شده که مسلمانان برادران یکدیگر اند باید که
بر یکدیگر ستم نکنند و بغیبت و عیب یکدیگر مشغول نشوند و در خذلان هم یکدیگر نکوشند
و دیوار خانها را از بالای یکدیگر نگذرانند مگر برضای یکدیگر تا موجب منع هوای همسایه نشود

و دیگری را ببوی طعام ایذا نرسانند بلکه یکدیگر را بآن محظوظ سازند بعد از ان فرموده که
کم کسی باشد که باین وصیت کار کند آورده اند که ثابت بن قیس بن شماس هرگاه مجلس
معلای سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم آمدی صحابه او را نزدیک رسول از جهت گرانی
گوش جای دادندی تا کلام حضرت رسالت را نیک استماع کند روزی بمسجد در آمد در وقتی که
مردم یکرکعت نماز صبح گذارده بودند بنماز مشغول شد و چون یکرکعت را بگذارد مردمان
از نماز فارغ شده بودند و تا وی از نماز فارغ میشد ایشان هر یک بجای خود قرار
گرفته بودند ثابت بعد از نماز برخاست و پای بر گردن مردمان می نهاد و میرفت تا بجائی
رسید که میان او و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یک کس بیش نبود وی را گفت دور شو و جای را
بامن گذار وی گفت چون بموضع جلوس رسیدی بنشین وی خشمگین شد و در همانجا
بنشست و چون هوا نیک روشن شد ثابت دران مرد نگریست و گفت تو کیستی گفت فلان
بن فلان و این را بجهت این گفت که وی را مادری بود که در جاهلیت بزنا و فجور مشهور بود
و آن مرد از استماع این تعریض خجل شده سر در پیش انداخت خدا تعالی این آیه فرستاد که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ باید که استهزا نکنید
و استخفاف ننماید گروهی از شما مِنْ قَوْمٍ از گروهی دیگر عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا شاید که باشند
آن گروه استهزا کرده شدگان خَيْرًا مِنْهُمْ بهتر از استهزا کنندگان از حیثیت رفعت
درجه و مزیت مرتبه نزد حضرت عزت چه اکثر مردمان اطلاع ندارند مگر بر ظواهر احوال و بواطن
امور را نمیدانند و بعضی بر آنند که جمعی از بنی تمیم بر درویشان صحابه چون عمار و خباب و بلال
و سلمان و صهیب و ابی ذر رضی الله عنهم استهزا میکردند حق تعالی فرموده که استخفاف کروهی
مکنید که در ایمان با ایشان شریک باشید و شاید که این گروه که در ظاهر حال فقیر اند نزد

حق تعالی از شما بهتر باشند از اغنیای که مرفه الحال باشند پس روایت کنند که روزی ام سلمه
رضی الله عنها ازاری سفید در میان بسته بود گوشهٔ آن ازار از پس پشت فرو گذاشته بزمین میکشید
عایشه زبان بسخریت کشود با حفصه گفت آن گوشهٔ ازاری که ام سلمه از پس خود میکشد گویا
زبان سگست که از دهن بیرون کرده حق تعالی فرمود وَلَا نِسَآءٌ و باید که سخریت نکنند زنان
مِّن نِّسَآءٍ از زنان دیگر عَسَىٰٓ أَن يَكُنَّ شاید که باشند آن زنان سخریت کرده شده کان
خَيْرًا مِّنْهُنَّ بهتر از زنانی که سخریت کنند کاننداز حسن نقلست که این کلام در حق زنانی نازل
شد که ام سلمه را بکوتاهی قامت تسخر و استهزا میکردند از ابن عباس روایت است که صفیه بنت
حی اخطب نزد رسول آمده شکایت کرد که زنان تو مرا عیب میکنند و میگویند یا یهودیه بنت یهودیین
ای جهود و دختر دو جهود حضرت فرمود که ایشانرا بگوی که پدر من هارونست و عم من موسی
و شوهر من محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حق تعالی این آیت فرستاد که وَلَا تَلْمِزُوٓا۟
و باید که طعنه نزنید و عیب مکنید أَنفُسَكُمْ نفسهای خود را یعنی اهل ملت خود را چه مومنان
بمثابه یکنفس اند پس هر که دیگری را عیب کند گویا خود را عیب کرده و اگر غیر ملت باشد طعن و عیب او
جایز است و لهذا فقهای ما تجویز طعن و لعن کرده اند بر جمیع کفار و مخالفین لعنت الله علیهم اجمعین
وَلَا تَنَابَزُوا۟ و باید که بیدی نخوانید یکدیگر را بِٱلْأَلْقَٰبِ بلقبها یعنی بلقبهای زشت
یکدیگر را مخوانید چنانکه یهود و ترسا که مسلمان شده باشند ایشانرا گویند یا یهودی یا نصرانی
یا مومنی را گویند یا منافق بِئْسَ ٱلِٱسْمُ ٱلْفُسُوقُ بد نامی است کسی را آنچه متضمن فسق است
یعنی کسی را یهود یا ترسا ملقب ساختن بَعْدَ ٱلْإِيمَٰنِ پس از ایمان آوردن او یا مرجری ا
اکتساب اسم فسوق بغیبت طعنت کردن اهل ایمان و در کشاف گفته که اسم مشتق است
از سموات بمعنی ارتفاع و علو و حقیقت معنی آنست که بدست ذکری که مرتفع است مر مومن بآنکه

بعنوان فسق مذکور شود چه آن موجب انخفاض است پس باید که کسی را بعد از ایمان کافر
نخوانند و همچنین مست تایب را فاسق نگویند وَمَن لَّمْ يَتُبْ و هر که توبه نکند از این امور
منهیه و از آن نادم نشود فَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ پس آنگروه ایشانند ستمکاران بجهت
وضع عصیان در موضع طاعت رحمن و نفس را در معرض عذاب و عقوبت آنجهان ساختن
از عبدالله مرویست که قبل از این آیت هرگاه شخصی معصیتی کردی و از آن تایب شدی مردمان
او را بآن سرزنش کردندی و گفتندی که تو چنین عمل کردی حق تعالی باین آیت ایشانرا از آن
نهی فرمود و از حسن نقلست که هر یهودی یا نصرانی که بشرف اسلام میرسید مردمان او را
بطریق سابق یا یهودی یا نصرانی ندا میکردند حق تعالی بآیت مذکوره ایشانرا از آن منع نمود
و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که از جمله حق مومن بر برادر مومن خود
آنست که او را نام برد باسمی که دوست ترین اسمها باشد نزد او آورده اند که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم در سفر و حضر درویشی را بخدمت دو کس از اغنیا نصب کرده بود
تا در مایحتاج ایشان قیام نماید و ماکول و ملبوس او بر ایشان باشد سلمان در بعضی اسفار
بنا بر فرمودهٔ سید مختار در خدمت دو کس از اکابر صحابه قیام مینمود روزی ایشان سلمانرا
گفتند که برای ما طعام طبخ نمای سلمان بجهت آنکه در شب عبادت کرده بود خواب بر وی غالب
و طعام مهیا نساخت ایشان سلمانرا گفتند چرا برای ما طعام نه پختی گفت خواب بر من
غالب شد و بجهت آن درین امر تاخیری واقع شد گفتند نزدیک رسول رو و طعام برای ما
بیاور سلمان چون صورت حال را عرض نمود حضرت فرمود نزد اسامة بن زید رو و اسامه
وکیل حضرت بود در صرف حوایج پس سلمان نزد وی آمد و بفرمودهٔ رسول از وی طلب
طعام کرد اسامه گفت طعام حاضر نیست وی باز گشت و گفت در سرکار حضرت طعامی

مهیا نیست ایشان سلمان را بجای دیگر فرستادند تا طعام بیاورد سلمان باز آمد و گفت
آنجا نیز طعام نبود ایشان بغیبت سلمان زبان بگشودند و گفتند سلمان قدحی دارد که اگر
بچاه سمیحه میرود آبش خشک میشود پس در تجسس افتادند که آیا اسامه راست گفته که طعام
نداشته یا بخل کرده و بخل مانع فرستادن او شده روز دیگر که نزد رسول آمدند فرمود که چیست
این سرخی که در میان دندانهای شما می بینم گفتند یا رسول الله گوشت نخورده ایم آنحضرت فرمود که
گوشت خوردنی نمیگویم غرض من گوشت آدمی ست چه امروز چه گوشت سلمان و اسامه
میخوردید و من اثر آنرا بر لب شما مشاهده میکنم آیت آمد یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای آنانکه
ایمان آورده اید اجْتَنِبُوا دور شوید و واگذارید كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ بسیاری از گمان
إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ بدرستی که بعضی از گمان گناه ست یعنی موجب تفرج اثم است
و گمانی که در حق اسامه بردید وَلَا تَجَسَّسُوا و تجسس مکنید چیزها که بر شما مخفی باشد
چنانکه در کار اسامه بد گمان شده مرتکب تجسس آن شدید بدانکه ظن بر چهار قسم ست
اوّل مأموریه و آن حسن ظن است بخدا و مومنان کقوله تعالی لولا اذ سمعتموه
ظنّ المؤمنین والمؤمنات بانفسهم خیرا و حدیث انّ احسن الظّن من الایمان نیز
محسن این قسم ست دوم حرام و آن گمان بد ست بخدا و مومنان که موجب اثم ست و مثمر
عقوبت سیوم مندوب و آن غلبه ظن ست در امور اجتهادیه چهارم مباح و آن ظن ست
در امور دنیوی و مهمات معیشتی و درین صورت بدگمانی موجب سلامتی ست و سبب انتظام
امور دنیوی و در حدیث آمده که بگذارید آنچه خدای پوشیده ست آنرا یعنی به تجسس آن
مشغول مشوید و نیز از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که حق تعالی حرام کرده است
از مرد مسلمان خون او و عرض او را و آنکه گمان بد برند در حق او و ثعلبی در تفسیر خود

از ابی قلابه

از ابی قلابه نقل کرده که عمر خطاب را گفتند که ابا محجن ثقفی در خانه خود نشسته و بخمر
خوردن مشغول ست عمر برخاست و بخانهٔ او رفت دید که او با مردی نشسته و هیچ خمر
در میان ایشان نیست ابو محجن گفت ای عمر این فعل حرام بود که کردی زیرا که حق تعالی از
تجسس نهی فرموده و تو مرتکب آن شدی عمر با صحاب خود گفت که این مرد چه میگوید زید
بن ثابت و عبد الله بن ارقم گفتند راست میگوید پس عمر منفعل شده از آن مجلس برخاست
و ترک تجسس کرد و نیز از عبد الرحمن روایت کرده اند که شبی با عمر در مدینه بعسس میگشتیم
بدر سرائی رسیدیم که از آن آواز غنا بیرون می آمد و چراغی میسوخت حلقه بر در زدیم در را بگشودند
و باندرون رفته دیدیم که مردی و زنی نشسته اند زن بسرود مشغولست و مرد قدحی
در دست عمر مرد را گفت که این زن چه چیز تست گفت زوجهٔ من گفت چه در قدح ست گفت
آب عسل زن را گفت چه غنا میکردی گفت بیتی چند میخواندم مشعر بر تعظیم شوهر خود و در ستر
و صلاح خود بجهت خوف و خشیت خدا تعالی و آن بیتها را برو خواند مرد گفت ای عمر حق تعالی
فرموده که ولا تجسسوا و تو خلاف این کردی و به تجسس مشغول شدی توبه کن و باز گرد
عمر تصدیق قول او کرد و باز گشت و نیز از عبد الرحمن منقولست که من با عمر شبی نزدیک
سرائی رسیدیم چراغی میسوخت و از آنجا آوازی بیرون می آمد عمر گفت خانه کیست گفتم
خانه امیه بن ربیعه پس ببالای خانه او برآمدیم و دیدیم که امیه با یاران خود بخوردن خمر
مشغول بود عمر ایشانرا از آن نهی کرد و تهدید حد نمود گفتند ای عمر ما یک فعل منکر و نامشروع
کردیم و تو بسه فعل نامشروع مرتکب شدی اوّل آنکه به تجسس اقدام نمودی و حال آنکه حق تعالی
فرموده که ولا تجسسوا دوم آنکه در خانه داخل نشدی بلکه بر بالای دیوار باندرون خانه
درآمدی و خدا تعالی فرموده ولا تأتوا البیوت من ظهورها و تأتوا البیوت من ابوابها

سیوم آنکه بدون اذن صاحب خانه بخانه او رفتی و خدای فرموده ولا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم
حتی تستأنسوا چهارم آنکه سلام برما نکردی و مخالفت کردی بقول حق تعالی که فرموده و تسلموا
علی اهلها عمر بعد از استماع این قول خجل شده از آنجا بیرون آمد زید بن وهب بعبد الله بن مسعود
گفت می بینی ای ولید عتبه را که خمر از سر و ریش میچکد گفت ما را به تجسس فرموده اند بلکه ازان
منع کرده اند اگر چیزی که بر من ظاهر شود منع آن کنم والا فلا و بعد از امر اجتناب از ظن و تجسس
بر سبیل عتبه نیز میفرماید که بقوله ولا یغتب بعضکم بعضا و باید که غیبت نکنند
بعضی از شما بعضی دیگر را یعنی یکدیگر را در غیبت بیدی نام مبرید چنانکه در باره مسلمان کردید پس
در بیان آنکه غیبت افحش چیزهاست میفرماید که ایحب احدکم آیا دوست میدارد هر یکی
از شما ان یاکل آنکه بخورد لحم اخیه گوشت برادر خود را میتا در حالتی که مرده بود
آن برادر فکرهتموه پس بتحقیق که کراهت خواهید داشت ازان و ممکن نخواهد بود شما را
انکار کراهت آن پس همچنانکه شما بسیار کاره و متنفرید از خوردن گوشت برادر مرده باید که از
غیبت نیز باین وجه اجتناب نمائید چه طبع و شرع منکر آنست واتقوا الله و بترسید
از عقوبات الهی بسبب ارتکاب غیبت ان الله تواب بدرستی که خدای تعالی بسیار
پذیرنده توبه است که از جمعی که توبه کنند از غیبت رحیم مهربان بر آنکه باز ایستد ازان
و غیبت عبارتست از آنکه در غایبانه کسی سخنی گویند که اگر در مواجهه با او گویند او را بد آید و از
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که ما الغیبة چیست غیبت فرمود که آنست که یاد کنی
برادر مومن خود را بآنچه از او کاره باشد پس اگر آن چیز در و باشد پس بتحقیق که غیبت او نموده
و اگر در و نیست او را بهتان کرده و نیز فرموده که غیبت مسلمانان مکنید و در پی عورات
و بدیهای ایشان مباشید که هر که در پی عورات برادر مسلمان باشد حق تعالی ویرا رسوا سازد

واگرچه

واگرچه درمیان منزل خود باشد و نیز از آن حضرت منقولست که بر شما باد که از غیبت
اجتناب کنید که غیبت سخت تر است از زنا زیرا که حق تعالی مرد زانی را بعد از توبه آمرزد
و غیبت کننده را نمی آمرزد تا که مغتاب او را حلال کند و در مصباح القلوب مذکور است که
یکی از صلحای امت گوید که روزی بفلان گورستان نشسته بودم مردی جوان بسرعت تمام
بر ما بگذشت گفتم این و امثال این وبال مسلمانان اند و مشوش خاطر ایشان چون شب در آمد
در واقعه دیدم که آن مرد را بر جنازه خوابانیده بنزد من آوردند و کاردی بدست من دادند
و مرا گفتند بخور این گوشت را گفتم سبحان الله من چندین سال است که حیوانی نخورده ام
گوشت مرده چگونه خورم گفتند نه غیبت او کردی پس چرا گوشت او نمیخوری گفتم از آن توبه کردم
پس یکسال بآن گورستان تردد میکردم تا آن جوان را ببینم و از وی حلالی خواهم بعد از یکسال
او را دیدم و قبل از آنکه سخن کنم گفت توبه کردی گفتم آری گفت برو که ترا بحل کردم مرویست که
چون ماعز را بجهت اقرار او بزنا سنگسار کردند حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از یکی شنید که بدیگری
میگفت ماعز خود را رسوا کرد که گواهی زنا در حق خود داد تا او را چون سگ سنگسار کردند
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هیچ نگفت پس از عقب آن حضرت می آمد تا بخرابه رسیدند
خری مرده در آنجا افتاده بود رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بایشان که این خر را بخورید
گفتند یا رسول الله چگونه گوشت میت خوریم فرمود نه شما غیبت ماعز کردید که از خوردن
میت بدتر است نمیدانید که او در جویهای بهشت میچرد انس از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
روایت کرده که فرمود شب معراج که مرا بر آسمان بردند بجماعتی رسیدم که ایشان را ناخن و چنگال
از مس و روی بود و بآن روی خود را میخراشیدند گفتم اینها کیستند گفتند اینها آنانند که
در دنیا گوشت برادران یکدیگر میخوردند و غیبت میکردند و عرض ایشان میبردند و مستمع نیز

مثل غیبت کننده است همچنانکه امیرالمومنین صلوات الله علیه فرموده که السامع للغیبة
احد من المغتابین شنونده غیبت یکی از غیبت کننده گانست از میمون بن شاه که
از اجل تابعین است نقل کرده اند که شبی در خواب بودم شخصی جیفه ترنجی نزد من آورد
و گفت بخور گفتم مرده را چون بخورم گفت بجهت آنکه غیبت فلان میکردی گفت بخدا که نام فلان
بخیر و شر نبردم گفت نه استماع غیبت او میکردی و بآن راضی بودی میمون بعد ازین واقعه
هیچکس را نگذاشت که در حضور او غیبت کسی کند تا وفات کرد و در خبر است که عیسی علیه السلام
اصحاب خود را گفت اگر باد در جامهٔ شما آید و آنجامه را از عورت شما بردارد چه خواهید کرد
گفتند آنرا خواهیم پوشید گفت نه چنین است بلکه شما از ان جماعتید که آن جامه را بالاتر برید
این کنایتست از آنکه کسی غیبت شخصی کند منع او نکنند بلکه مدد او دهند و غیبت منحصر نیست
در قول و قول مقصور نیست بر صریح بلکه کنایت و اشارت سر و چشم و غیر آن نیز از
قسم غیبت است گاهی که مفید عیب باشد و همچنین حکایت از حرکات و سکنات و مشی
و امثال آن و از جمله کنایتست که کسی گوید در مجلس حکام حاضر نمیشوم یا مال یتیم نمیخورم
و مراد آن این باشد که فلان مرتکب این میشود از ین قسم است یا آنکه گوید شکر خدا را که
مرا ازین فعل منع کرده ... او این باشد که فلان این فعل میکند چه این شکر متضمن
غیبت است و بر همین طریقه است که گوید فلان اگر این فعل نمیکرد بهتر و نیکوتر می بود
و قصد او این بود که تشنیع کند که فلان این عیب دارد و همچنین اگر نفس خود را مذمت کند
و مقصود او تنبیه مردمان باشد بر سواه غیر حاصل که هرچه غرض از آن تعرض غیر باشد
و بآن غرض صحیح مقصود نباشد از قسم غیبت است اما اگر بگوید در حق فاسق متظاهر الفسق که
فلان این عمل میکند نه غیبت است مانند شخصی که علانیه شرب خمر میکند یا ظالمی که آشکارا

ظلم

ظلم کند و امثال آن و همچنین غیبت نیست نصیحت کردن مستشیر را در نکاح
یا در معامله و یا در محاورات و غیر آن اگر متضمن بدگوئی آنکس است که از حال او استفسار
کنند همچنانکه گویند فلان مردی بخیل است یا کثیر النزاع است و یا بد معامله است و همچنین
جرح گواهان نیز کردن جایز است و غیبت اهل خلاف و طعن و لعن ایشان کردن نیز
مستثنی است و لهذا امیرالمومنین و امام حسن علیهما السلام در مجالس ذکر معایب و قطع
انساب معاویه و عمرو عاص میکردند چنانچه در نهج البلاغه مذکور است و فقهای امامیه را
نیز جایز است که ذکر مسایل باطله کنند و قدح در صحت آن و اگر مقام مستدعی تشنیع
باشد بر قایل آن و خشونت کردن در رد آن بجهت عظم اعتقاد مردمان در حق آن
جایز است که تشنیع آن کوشند تا مردمان از آن اعتقاد منزجر شوند اما باید که در حال تشنیع
آنکس قصد قربت کند و اظهار حق نه آنکه آنرا بعداوت و حسد آمیخته سازند و تفصیل
این مبحث در بیان آن در منهج الصادقین بر احسن وجهی مسطور است و شیخ جمهور رحمه الله
در بعضی تعلیقات خود آورده که هرکه غیبت کسی کرده باشد یا استماع آن نموده بعد از آن
نادم گشته باید که این دعا را بخواند که اللهم صل علی محمد و آل محمد و اغفر لمن اغتبته او اسمعت
غیبته چه آن سبب کفارت گناهان آن غیبت است اما باید که پیش از دعا نیت کند که
دعا میکنم که برای کسی که غیبت او کرده ام یا غیبت او را شنیده ام جهت کفارت گناهان
خود بر آنکه واجبست قربة الی الله و این در صورتی است که مغتاب از غیبت خبر نداشته
باشد و اگر غیبت او بمغتاب رسیده باشد ذنب آن ساقط نمیشود مگر برای او آورده اند که
چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم فتح مکه نمود بلال را امر نمود تا بر بام کعبه معظمه رفت
و اذان بگفت جمعی از طلقا در غیبت وی افتادند و از انجمله هشام قدح در نسب او کرد که گفت

آیا محمد کسی دیگر ندارد که بانگ نماز بگوید بجز ازین کلاغ سیاه و عتاب بن اسید گفت الحمد لله
که پدرم زنده نیست تا این را بشنود و به پند سهیل بن عمرو گفت اگر خواست خدا تعالی
باشد این را تغیر دهد و برطرف سازد ابو سفیان گفت من هیچ نمیگویم چه میترسم که
خدای آسمان محمد را صلی الله علیه و آله وسلم بآن خبر دهد فی الحال جبرئیل آمد و پیغمبر را از آن
خبر داد آنحضرت ایشان را طلبید و گفت شما چنین و چنین گفته اید ایشان اعتراف کردند
و گفتند بلی یا رسول الله پس این آیت نازل شد که یَا أَیُّهَا النَّاسُ ای گروه مردمان
إِنَّا خَلَقْنَاکُمْ بدرستی که ما آفریدیم شما را مِنْ ذَکَرٍ وَأُنْثَیٰ از مرد و زن که
آن آدم و حوا ست چون همه از یک مادر و پدر اید پس هیچ وجه ندارد که بسبب آن
در نسب خود افتخار کنید و در نسبتی دیگر طعنه زنید و قدح آن کنید و غرض از تفرق
قبایل و تشعب شعوب و اختلاف بطون تفاخر نیست بلکه بجهت تفارق و امتیاز است
همچنانکه حق تعالی میفرماید که وَجَعَلْنَاکُمْ شُعُوبًا و گردانیدیم شما را شعبها یعنی
جماعت متفرقه و فرق عظیمه که منسوب باصل واحد باشند وَقَبَائِلَ و قبیلها که منسوب
بشعوب اند لِتَعَارَفُوا تا بشناسید یکدیگر را به نسب و قبیله و بسبب آن از هم جدا
گردید و لهذا دو شخص که یکنام داشته باشند باختلاف قبیله و شعوب از یکدیگر متمیز
میشوند چون زید تمیمی از زید قرشی ممتاز است و اگر امتیاز در میان شما نباشد معاملات
که سبب انتظام امور است متعذر گردد پس غرض نه آنست که شما بسبب شعوب و قبایل
تفاخر بآبا و اجداد خود کنید و در انساب خود دعوی تفاوت و تفاضل نمائید و از
امام صادق علیه السلام مرویست که شعوب جماعتی اند که ایشان را نسبت ببلاد میدهند
و قبایل کسانی که ایشان را منتسب بآبا سازند و گویند که شعوب مشتمل است بر قبایل چون

خزیمه که شعبی است مشتمل بر قبایل متعدده که یکی از آن کنانه است حاصل مقصود
از وضع شعوب و قبایل تفاخر نیست بآبا و اجداد و دعوی تفاوت و تفاضل
در انساب بلکه فی الحقیقة خصلتی که موجب تفضل است بر غیر و سبب شرافت
و کرامت نزد حضرت عزت از حیثیت کثرت مثوبت و رفعت منزلت اجتناب نمود
نمودنست از منهیات و ارتکاب نمودن بمامورات چنانکه میفرماید که إِنَّ أَکْرَمَکُمْ
بدرستی که گرامی ترین شما عِنْدَ اللَّهِ نزد خدا تعالی أَتْقَاکُمْ پرهیزکارترین شماست
پس هر کرا تقوی بیشتر قرب او نزد حضرت حق بیشتر و فضل او از همه افزونتر و کلمه
شریعة الشرف بالفضل والادب لا بالاصل والنسب که از کلمات متبرکه حضرت
امیر المومنین است صلوات الله مشعر است بر کریمه ان اکرمکم عند الله اتقکم إِنَّ اللَّهَ
عَلِیمٌ بدرستی که خدای داناست باصل و نسب شما خَبِیرٌ آگاه از علم و ادب
و میتواند بود که مراد ازین آیة تقریر اخوتی باشد که مانع اغتیابست و موید اینست
آنکه از عبد الله عباس نقل کرده اند که در حق ثابت بن قیس آمد در وقتی که از روی
تعریض تعرض کرد و بقرین خود گفت تو پسر فلانه زنی رسول صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود که کیست نام فلانه میبرد ثابت برخاست و گفت منم یا رسول الله فرمود که
در روی این مردم نظر کن چون نگاه کرد فرمود چه دیدی گفت قومی مختلف الالوان
بعضی سیاه و برخی سفید و گروهی سرخ و جمعی زرد فرمود ترا بر ایشان هیچ تفضلی نیست
مگر بپرهیزکاری و تدین بدین اسلام پس آیت مذکوره نازل شد از یزید بن شجره روایتست
که روزی رسول صلی الله علیه و آله وسلم در بازار مدینه میگشت غلامی سیاه را دید که
او را میفروختند و او میگفت که هر که مرا میخرد باید که باین شرط بخرد که مرا منع نکنند

از کذاردن نماز یومیه در پس رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم چرا که همیشه نماز یومیه
در پس آنحضرت کذارده ام و در هیچ جای دیکر بآن اقدام ننموده ام مردی او را باین
شرط بخرید و رسول صلی الله علیه واله وسلم در هر وقت نماز غلام را میدید که می آمد
و اقتدا میکرد روزی چند برآمد آن غلام بیدا نشد احوال او را پرسید کفتند یا رسول الله
تب دارد حضرت برخاست و بعیادت وی رفت و بعد از سه روز دیکر احوال پرسید
مولای وی کفت که وفات نمود رسول صلی الله علیه واله وسلم برخاست و این بنفس نفیس خود
متولی تکفین و تغسیل وی شد مهاجر و انصار ازین تعجب نمودند حق تعالی آیه مذکوره فرو
فرستاد و دران بیان نمود که نسب را اثری نیست بلکه فضیلت و کرامت و شرافت
بتقوی و پرهیزکاریست و از امام زین العابدین صلوات الله علیه منقولست که دوزخ
مخلوق نشده مکر برای کسی که نافرمانی کند بخدا و در طریقه عصیان سلوک نماید و اکرچه آنکس
سید قرشی نسب باشد و بهشت خلق نشده مکر برای آنکه فرمان الهی برد و کمر اطاعت او در میان
بندد و اکرچه آنکس غلام حبشی باشد و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم
منقولست که هر که خواهد که کرامی ترین مردمان باشد باید که از خدا تعالی بترسد و طریقهٔ
پرهیزکاری را پیش کیرد و از ابن عباس نقلست که بزرکواری دنیا بغناست و بزرکواری
آخرت بتقوی و نیز فرموده که حق تعالی روز قیامت خطاب کند به بندکان که امر کردم
بشما پس ضایع ساختید آنچه عهد کرده بودم بشما و بعمل نیاوردید و بلند کردانیدید نسبهای
خود را پس من امروز بلند سازم نسب خود را و پست کردانم نسبهای شما را کجا اند پرهیزکاران
تا ایشان را بمرتبه بلند و درجهٔ ارجمند برسانم بدرستی که امروز کرامی ترین شما نزد من پرهیزکاران اند
مرویست که شخصی از عیسی علیه السلام پرسید که کدام مردمان افضل اند عیسی عم دو قبضه

خاک برداشت و کفت هیچکدام ازین دو قبضه بر یکدیکر راجح نیستند بلکه هر دو
مساوی هم اند مردمان همه که از خاک مخلوق شده اند در اصل خلقت هیچکدام بر یکدیکر
رجحان ندارند پس اکرام ایشان اتقی ایشانست در معالم التنزیل مذکورست که
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم فرمود که حق سبحانه همه مردمان را دو قسم ساخت
و مرا داخل قسمی کردانید که بهتر باشد کقوله تعالی واصحاب الیمین ما اصحاب الیمین
واصحاب الشمال ما اصحاب الشمال پس من از اصحاب یمینم بعد ازان این هر دو قسم را سه قسم
کرده و مرا بهترین این سه قسم کردانید و ذلک قوله واصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة
واصحاب المشامة ما اصحاب المشامة والسابقون السابقون پس من از سابقانم و بهترین
سابقانم و بعد ازان این سه قسم را قبایل ساخت و مرا در بهترین قبیله خلق نمود که جعلناکم
شعوبا و قبایل پس من اتقی ولد آدم و اکرام ایشانم نزد او سبحانه و من این سخن را از
برو ر دکار میکویم نه بر وجه افتخار پس آن قبایل را بیوت کردانید و مرا در بهترین بیتی وضع
فرمود قال انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا پس من
و اهل بیت من مطهریم از جمیع ذنوب آورده اند که جمعی کثیر از بنی اسد در سال قحط با جمیع ذراری
و اثقال و احمال نزد پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم آمدند و اظهار کلمه اسلام کردند و در باطن اعتقادی
نداشتند و جاحد رسالت بودند و بجهت ایشان بر مدینه بر ایشان تنک کشت پس در مساجد
و مقابر مسلمانان فرود آمدند و کوچهای مدینه را بعذرات ملوث و نرخها کران ساختند و صبح
و شام نزد آنحضرت می آمدند و میکفتند عرب تنها نزد تو آمدند بر پشت مراکب نشسته بی اولاد
و اتباع و خدم و حشم و ما آمدیم با جمیع اهل و عیال و اسباب و اساس خانه پس ما را چیزی بده
تا صرف خود و عیال خود نماییم حق تعالی این آیت فرستاد که قالت الاعراب کفتند

اهل بادیه از بنی اسد که آمَنَّا ایمان آوردیم بخدا و رسول او گرویده ایم قُلْ بگو ای محمد
بایشان که لَمْ تُؤْمِنُوا ایمان نیاورده اید زیرا که ایمان عبارتست اقرار بزبان و تصدیق
بجنان و شما را اقرار هست اما تصدیق نیست منت نهادن شما بر پیغمبر در ایمان آوردن و ترک
قتال نمودن مشعر است بر عدم ایمان پس شما دعوی ایمان مکنید وَلٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا
و لیکن بگوئید که اسلام آورده ایم که عبارتست از داخل شدن در سلم و اظهار شهادت و انقیاد
احکام چه غرض شما از دعوی ایمان انقیاد است از قتل و سبی وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ
و هنوز در نیامده است ایمان فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما و بدانکه ایمان اخص است از اسلام
زیرا که ایمان تصدیق است بجنان با اقرار بزبان و اسلام اعم ازانست که بآن تصدیق جنانی
باشد یا نه پس هر مومنی مسلمان باشد اما هر مسلمانی مومن نباشد و مراد از قوله انّ الدّین
عند الله الاسلام اسلامی است که مقارن تصدیق بود و در حدیث نبوی صلعم واقع شده که
الاسلام علانیة والایمان فی القلب و چون آن ثواب متفرع بر ایمانست و بمجرد دعوی
اسلام بدون تصدیق بآن مثمر صواب نیست از جهت بنی اسد خطاب میکند وَإِنْ تُطِيعُوا اللّٰهَ
و اگر فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ او را ظاهراً و باطناً یعنی از نفاق توبه کنید
بخلوص نیت و اعتقاد ایمان آرید و بمقتضیات آن عمل کنید لَا يَلِتْكُمْ کم نگرداند خدای تعالی
مِنْ أَعْمَالِكُمْ از ثواب کردارهای شما شَيْئًا چیزی بلکه مزد کار را بتمام و کمال بشما رساند
إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای تعالی آمرزنده است گناهان کسانی را که مطیع وی باشند
رَحِيمٌ مهربان بتوفیه مثوبات و اجور مطیعان از سدی منقولست که آیت در شان
اعراب مزینه و جهینه و اسلم و اشجع و غفار آمده که اظهار ایمان کردند تا از خون و مال ایمن
شوند رسول صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را بحدیبیه ترغیب کرد ایشان ازان متقاعد

شدند

شدند حق تعالی فرمود که اعراب دعوی ایمان میکنند و فی الحقیقه ایمان ندارند
پس ای محمد بگو بایشان که شما دعوی اسلام کنید نه ایمان چه در قلوب شما ایمان
داخل نشده و اگر فی الحقیقه ایمان میداشتید از حرب اعدای دین متقاعد نمیشدید
و موید اینست اینکه در تحقیق ایمان میفرماید که إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که مومنان
از روی حقیقت الَّذِينَ آمَنُوا آنانند که ایمان آوردند بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ بخدا و رسول او
و بخلوص جنان تصدیق بایشان نمودند ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا پس شک نکردند بلکه بعد از اقرار
بزبان وَجَاهَدُوا و جهاد کردند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود یعنی بر اهل غزا انفاق کردند
یا برای ایشان و خود اسلحه حرب خریدند وَأَنْفُسِهِمْ و بنفسهای خود مرتکب قتال
اهل حرب شدند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خدا و طلب رضای او أُولٰئِكَ آن گروه
مومنان مجاهد هُمُ الصَّادِقُونَ ایشان راست گویان در ادعای ایمان نه
اعراب مذکوره که بجهت خوف شمشیر یا طمع صدقه دعوی ایمان کردند آورده اند که چون
این آیت نازل شد اعراب سوگند خوردند که درین قول دل ما مطابق زبانست
و سریرهٔ ما موافق علانیه یعنی مومن صادق العقیده ایم حق تعالی بجهت رد قول و
توبیخ ایشان آیت فرستاد که قُلْ بگو ای محمد جماعت اعراب را که دعوی غیر واقع میکنند
أَتُعَلِّمُونَ اللّٰهَ آیا می آموزانید یعنی خبر میدهید خدا را بِدِينِكُمْ بکیش خود و می
پندارید که نمیداند سر این شما را وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و حال آنکه میداند خدای مَا فِي السَّمَاوَاتِ
آنچه در آسمانهاست از مکونات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از حادثات
سفلیه وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیز عَلِيمٌ داناست و هیچ چیز بر وی مخفی نیست
پس محتاج اعلام و اخبار شما نباشد قبل ازین گذشت که اعراب مذکوره در دعوی ایمان

منتی عظیم بر پیغمبر می نهادند در آنکه اکثر اعراب با تو جدال و قتال کردند و ما بدون
محاربه و مقاتله بتو ایمان آوردیم حق تعالی فرمود که يَمُنُّونَ عَلَيْكَ منت می نهند
بر تو أَنْ أَسْلَمُوا بآنکه اسلام آورده اند و قبول آن کرده اند قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ
بگو منت منهید بر من إِسْلَامَكُمْ باسلام خود بَلِ اللَّهُ بلکه خدای يَمُنُّ عَلَيْكُمْ منت
مینهد بر شما أَنْ هَدَاكُمْ بآنکه راه راست نموده است شما را لِلْإِيمَانِ برای ایمان و نصبت
ادله دارد چه علت إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در دعوی ایمان
إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ بدرستی که خدای میداند غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه پوشیده است
در آسمانها و زمینها وَاللَّهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید
از اظهار ایمان و ابطال کفر و سایر اسرار و اعلان شما سوره ق مکیه و هی خمس و اربعون آیه سوره ق
و ثلثه رکوعات و خلاف فان از ابی بن کعب روایتست که حضرت رسالت پناه صلعم
فرموده که قاری این سوره را سکرات مرگ آسان بود و قبر بروی تنگ نکردد و در گور
بروی فراخ گردد و در آخرت نامهٔ اعمال او را بدست راست وی دهند و بآسانی حساب او
نمایند و بدانکه چون حق تعالی اختتام سوره حجرات نمود بذکر ایمان و شرایط آن
افتتاح این سوره فرموده بذکر آنچه واجبست ایمان بآن آوردن از قرآن و ادله توحید
و غیر آن و گفت بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
ق علم الهدی قدس سره الاعلی فرموده که ایراد حروف مقطعه در اوایل سوره بجهت
امتیاز منثور است از منظوم در اول کلام چه سامع بمجرد استماع این حروف استدلال
میکند بدانکه کلامی که بعد از وی می آید نثر است نه نظم و حیثیتی در ایراد این حروف رد جماعتی
باشد که قرآنرا شعر میگفتند و در این حروف بعینه علما را اختلافست ابن عباس

فرموده

فرموده که اسمی است از اسمای الهی و نزد بعضی دیگر مفتاح هر اسمی است از اسمای
حسنی که در اول آن قاف باشد چون قادر و قدیر و قاهر و قهار و قابض و قوی
و قریب و قدوس و قیوم و نزد جمعی اشارتست بقرآن یا ایما بکلمه قف یعنی باست
ای محمد بر عمل نمودن بر آنچه مامور میشوی یا اشارتست باآنکه قایم بالقسط یا اسم کوهی است
که حق تعالی بآن قسم یاد فرموده کوهی است محیط بکرهٔ زمین که حق تعالی آنرا از زمرد آفریده
و کنارهای آسمان بر آنست و سبزی آسمان از عکس آن و پارهای زمرد که در میان مردمانست
از آنست و این قول از ضحاک منقولست از وهب بن منبه روایتست که ذو القرنین بکوه قاف
رسید در پیرامون آن کوههای کوچک دید از موکلان پرسید که این چه کوه است گفتند
کوه قاف گفت این کوههای خورد چیست که در حوالی این کوه اند گفتند رگهای زمین است
و هیچ شهر و بقعه نیست الا که عرقی از آن متصل است باین کوه چون اراده الهی تعلق
گیرد بتزلزل زمینی ما را امر فرماید تا عرق آنرا حرکت در آریم گفت مرا از عظمت خدای
چیزی خبر ده گفتند کمترین چیزی که دالست بر عظمت و شان او سبحانه آنست که در عقب ما
زمینی است از برف که هر یک از طول و عرض آن پانصد ساله راه است و از شدت و صورت
برودت آن برخی شکننده برخی دیگر میشود و اگر آن نمی بود همه مردمان روی زمین از گرمی
آتش دوزخ سوخته میشدندی و گویند که ق سوگندست بقدرت الهی یا بعزت حضرت
پادشاهی باجابت دعای بندگان کما قال وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ
أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ و کریمه نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ که در این
سوره است مخبر این قول است و یا ایماست بقوت قلب محمد صلی الله علیه و آله و سلم
یا اشارت بکلمه قُضِيَ الْأَمْرُ هُوَ كَائِنٌ یا اشعار بقل یا محمد بنا بر آنکه قسم باشد معنی آنست که

سوگند میخورم بحقیقت قاف وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ و بحقیقت قرآن بزرگوار که باعتبار
شرافت آن بر سایر کتب انبیا و مجدیت عامل احکام حلال و حرام آنکه بعثت شخصی از
جنس آدمیان باشد بجهت انذار و مبعوث شدن ایشان در نشأ آخرت محل تعجب نیست
مر متیقن مصدق را بَلْ عَجِبُوا بلکه عجب داشتند معاندان قریش أَنْ جَاءَهُمْ
مُنْذِرٌ مِنْهُمْ آنکه آمد بایشان بیم کننده از جنس ایشان و حال آنکه محل تعجب نیست و شگفت
زیرا که علم ایشان بآنکه منذر متصف است بعدالت و امانت و شفقت و مرحمت
و سایر اخلاق حسنه دلالتی صریح دارد برآنکه وی ناصح و مشفق ایشانست و ترسیدن
بحلول مکروه بر ایشان و مع ذلک معجزات ظاهره و علاوه آن شده فَقَالَ الْكَافِرُونَ
پس گفتند ناگرویدگان بعثت هَذَا این برگزیدن محمد برای رسالت شَيْءٌ عَجِيبٌ
چیزی عجیب و شگفت است بعد از آن از تعجب ایشان بر بعثت حکایت از زبان ایشان
میکند أَئِذَا مِتْنَا آیا زنده شویم وقتی که بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک ذَلِكَ
این رد روح ببدن رَجْعٌ بَعِيدٌ بازگشتنی است دور از عادت و امکان و در موضع
استبعاد و استنکار بعد از آن حق تعالی در رد استبعاد رجع میفرماید که قَدْ عَلِمْنَا
بدرستی که ما میدانیم مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ آنچه کم کرد از زمین و بخورد مِنْهُمْ
از گوشت و پوست و استخوان و سایر اجزای ایشان و هرگاه لطافت علم و ارسیده باشد
بجمیع جزئیات پس چگونه قادر نباشیم بر رجع آنچه زمین آنرا ناقص ساخته باشد و خورده
از لحوم و عظام ایشان در خبر است از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
که همه اعضای فرزندان آدم پوسیده و ریزیده شود مگر استخوان عصعص که اصل ذنب است
و حق تعالی در نشأ آخرت اجزای متفرقه را با آن ضم کند و زنده نماید و در حدیث صحیحه ثابت شده که

اجساد

اجساد انبیا و اوصیا و شهدا هرگز پوسیده نشوند بلکه بر همان حالت اولی احیای
ایشان نماید وَعِنْدَنَا و نزد ماست كِتَابٌ حَفِيظٌ لوحی که حافظ تفاصیل
احوال جمیع اشیا یا محفوظ است از اندراس و مراد لوح محفوظ است که تفاصیل جمله اشیا
در وی مودع است و همه حالات مکونات در وی مکتوب و مندرج و از تغییر مغیر و تبدیل
مبدل محفوظ هرگاه نزد ما این نوع کتاب باشد که متضمن جمیع جزئیات باشد پس چگونه
عالم باجزای مالیه ایشان نباشیم و بر احیای ایشان قدرت نداشته باشیم و نه آنست که
ایشان معترف باشند بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ بلکه بجهت عدم تفکر و تدبر تکذیب کردند
و نگرویدند بحق که قرآنست یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم لَمَّا جَاءَهُمْ آنهنگام که
آمد بدیشان قرآن که در کمال اعجاز است و یا محمد که صاحب معجزات و آیاتست فَهُمْ
پس آن مکذبان فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ در کاری شوریده و مضطرب و بهم برآمده اند
چه گاهی قرآنرا بسحر نسبت میدهند و وقتی بشعر و گاهی بافسانه و پیغمبر را دمانی مجنون
میگویند و گاهی کاهن و وقتی مفتری و اصلا بیک امر قرار نمیدهند و بیک چیز دائمی
نایستند بجهت تحیر ایشان در امر آن و فرط جهالت ایشان بحال او و بعد از آن اقامت
دلیل میکند بر قدرت خود بر بعثت بقوله أَفَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نمی نگرند منکران بعث
و حشر إِلَى السَّمَاءِ بسوی آسمان که واقع شده فَوْقَهُمْ بر زبر ایشان که بمحض قدرت
كَيْفَ بَنَيْنَاهَا چگونه بنا کرده ایم و آنرا برداشته ایم طبقه بر بالای طبقه وَزَيَّنَّاهَا
و آراستیم آنرا بکواکب ثابته و ستارهای سیاره وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ و نیست
مر آنرا هیچ از فرجها و شکافها و آفریدن چیزی بدین عظمت و رفعت با حسن ترتیب و انتظام
طباق بدون فرجه و رخنه و خللی و عیبی دلیل واضح است بر کمال علم و حکمت ما پس بلا شبهه

بر بعث قادر باشیم وتکذیب کفار محض عناد باشد وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وزمین را
باز کشیدیم وکسترانیدیم بروی آب وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وافکندیم در روی
کوههای استوار بلند مقدار تا بسبب ثقل آن زمین بر حالت خود قرار کیرد و منقلب
نشود مانند سفینه مملو از اثقال که بر روی آب قرار میکیرد وَأَنْبَتْنَا فِيهَا ورویانیدیم
در زمین مِنْ كُلِّ زَوْجٍ از هر صنف بنات بَهِيجٍ نیکو وآراسته و بهجت افزا
یعنی کثرت حسن و زینت موجب ابتهاج ومسرت ناظر ست مانند ادهار لطیفه و انجم
حضرت وبناتات ناظره واثمار آفریدیم تَبْصِرَةً بجهت بینائی یعنی برای نظر کردن در ان
بدیدهٔ اعتبار ونکریستن بروجه استدلال وَذِكْرَى وبرای یاد کردن و پند
دادن لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ مر هر بندهٔ باز کردنده را بخدا وتفکر نماینده در بدایع
صنع او تا علم بکمال علم وقدرت او پیدا کرده معترف شوند به بعث ونشور وَنَزَّلْنَا
مِنَ السَّمَاءِ وفرو فرستادیم از جانب آسمان یا از ابر مَاءً مُبَارَكًا آبی با برکت
وبسیار منفعت است فَأَنْبَتْنَا پس برویانیدیم بِهِ بآن آب جَنَّاتٍ بوستانهای
مشتمل بر اشجار پر انبوه واثمار با شکوه وَحَبَّ الْحَصِيدِ ودانهای نباتی که از
شان او آنست که محصور ودرو کرده شود در وقت رسیدن چون کندم وجو و برنج
وما نند آن وَالنَّخْلَ ورسته کردانیدیم بیاران درختان خرما را بَاسِقَاتٍ در حالتی که
بلند اند وکشیده بالا یا بار داوند لَهَا که مر آن درختانراست طَلْعٌ نَضِيدٌ خلاف
خرما که بهم پیچیده وبهم رسته است مراد تراکم شکوفه ست یا کثرت میوه واین همه را
بر ویانیدیم رِزْقًا لِلْعِبَادِ برای روزی مر بندکانرا وَأَحْيَيْنَا بِهِ وزنده کردانیدیم
بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا زمین مرده را یعنی زمین خشک بی نبات پس همچنانکه زمین را

زنده

زنده کردانیدیم باب كَذَلِكَ الْخُرُوجُ همچنانکه نسبت بیرون آمدن شما از قبر
یعنی زنده کشتن شما وبعرصهٔ محشر حاضر شدن چه هر که امعان نظر کند ونیک تامل نماید
در احیای دانه که مانند مرده ایست که در خاک مدفونست عالم خواهید شد بر اینکه شخصی
بر اخراج آن قادر باشد قادر خواهد بود بر اخراج موتی از ان پس در تسلیه از تکذیب قوم
میفرماید كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ کروه نوح که اولاد
شیث وقابیل بودند مر نوح را علیه السلام وَأَصْحَابُ الرَّسِّ ویاران چاه پر کردهٔ
از سنک از عکرمه روایتست که ایشان جمعی بودند که پیغمبر خود را که حنظله بن صفوان بود
شهید کردند ودر چاه افکندند وآنرا از سنک بر کردند واقوال دیکر درین باب در ما تقدم
سمت ذکر یافته وَثَمُودُ وقوم ثمود تکذیب کردند صالح را وَعَادٌ وکروه عاد هود را
وَفِرْعَوْنُ وقوم فرعون موسی وهارون را وَإِخْوَانُ لُوطٍ وبرادران لوط لوط را
ذکر اخوان جهت آنست که ایشان از انساب او بودند واصهار او وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ
ویاران ایکه شعیب را وایکه بمعنی پیشه وجنکل ست وَقَوْمُ تُبَّعٍ وکروه تبع تبع را حکایات
قوم تبع در سورة الدخان مذکور شده كُلٌّ هریک از ایشان كَذَّبَ الرُّسُلَ تکذیب کردند
همه پیغمبران را فَحَقَّ وَعِيدِ پس واجب ولازم کشت وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم
از عقاب یعنی عذاب بر ایشان نازل شد وهم کاه مآل امم ماضیه که مکذب عذاب استیصال
بود پس حال کفار قریش که بنای کار ایشان بر تکذیب ست نیز هلاکت خواهد بود وبعد از ذکر
وعید رد رجع بعید میکند که أَفَعَيِينَا آیا در مانده وعاجز شدیم بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ
بآفرینش اول وراه نیافتیم بوجوه آن تا فرومانیم بآفرینش ثانی که بعثت ست کفار
باین معترف نشدند بَلْ هُمْ بلکه ایشان بسبب وساوس شیطان فِي لَبْسٍ در شک وشبهه اند

مِنْ خَلْقٍ جَدِيْدٍ ازآفریدن نو که بعث وحشرست یعنی تجدید ایشان میفرماید که
وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ وبدرستی که ما آفریدیم آدمی را وَنَعْلَمُ ومیدانیم ما مَا تُوَسْوِسُ
بِهٖ آن چیزیرا که وسوسه میکند بآن نَفْسُهٗ نفس او مراد او بوسوسه حدیث نفس است
یعنی میدانیم آنچیزیرا که نزد نفس حاضرست از مکونات ضمایر وسرایر قلوب وخاطر صدور
پس همه را بروفق آن اعتقاد سزا خواهیم داد وَنَحْنُ اَقْرَبُ وما نزدیکتریم اِلَيْهِ بانسان
مِنْ حَبْلِ الْوَرِيْدِ از رگ جان بوی واین اقربیت نسبت بعلم است نه بمکان وورید
رگی است که احاطه هر دو طرف گردن کرده واز دل روئیده وقطع آن موجب موت است یعنی
حقیقت معنی آنست که علم او سبحانه بروجهی محیط است باحوال انسان که هیچ چیز از خفایای
صدور وسرایر قلوب برو مخفی نیست پس گویا ذات او سبحانه اقربست باو از رگی که حامل
روح است وگویند که حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانی است پس درین کلام ایمائی است
بآنکه حق تعالی از ان اقرب اقربست بوی پس همچنانکه انسان هرگاه که خود را طلبد یابد
هرگاه که حق را طلبد یابد وکریمه اذا سألك عبادی عنی فانی قریب وحدیث قدسی الا
من طلبنی وجدنی که از احادیث قدسیه نبویست مخبر از این معنی اند ومحققان را درین آیت کریمه
کلامی بلند وسخنی ارجمند است وآن اینست که هرگاه کیفیت قرب جان را که پیوسته است
بتن درنتوان یافت قرب حق را که از جمیع کیفیات مقدس ومنزه است چگونه ادراک
توان کرد وبدانکه قرب حق ببنده بر دو قسم است یکی عام که شامل جمیع مخلوقات باشد ونکته
وهو معکم اینما کنتم ایمائی است بآن ودیگری خاص که خواص عباد را باشد ونحن اقرب
رمزیست از ان گویند که معنی آنست که ما بعلم وقدرت وحفظ نزدیکتریم بآدمیان از حبل
الورید نسبت بایشان واین اقربیت ما با آدمیان محقق است اِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ

اذ

درحینی که فرا میگیرند دو فرشته که فرا گیرنده اقوال واعمال ایشانند وآنرا در نامه مینویسند
ومحافظت میکنند این کلام مشعرست بآنکه او سبحانه باستحفاظ ملکین مستغنی است
چه او مطلع است بر آنچه بر ملکین پوشیده است ما از اخفای خفیات لیکن شرط تسلط ایشان
بر حفظ اعمال انسان بجهت حکمتی است که مقتضی آنست وآن زیادتی لطف او سبحانه است
بر بندگان در اجتناب نمودن ایشان از سیات ورغبت نمودن در حسنات ومینوانند بود که از
متعلق باشد باذکر یعنی یاد کن ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم چون فرا گیرند دو فرشته که فرا گیرنده
اعمال واقوال اند یکی از ایشان عَنِ الْيَمِيْنِ از طرف راست ایشان نشسته وَعَنِ الشِّمَالِ
قَعِيْدٌ ودیگری از جانب چپ وی نشسته مراد بقعید ملازم است یعنی ایشان ملازم
انسان اند واصلا جدا نمیشوند از ایشان مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ بیرون نیفکند آدمی از دهن
خود هیچ سخنی یعنی بهیچ چیز متکلم نشود اِلَّا لَدَيْهِ مگر که نزدیک او یا نزدیک آن قول رَقِيْبٌ
عَتِيْدٌ نگهبانی است مهیا وآماده پس نزد این حال اقوال او را در نامه اعمال او مینویسند
ومرویست که حفظ چهار فرشته اند دو در روز موکل اند ودو در شب وامیر المؤمنین صلوات الله علیه
روایت کرده است از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی که جای نشستن دو
فرشته بر هر دو دندانهای پیشین تست که یکی بر راست ودیگری بر چپ وزبان قلم ایشانست
وآب دهن تو مداد ایشان وزبان تو جاری میشوی یعنی بی ملاحظه میگوئی آنچه ترا بکار
نمی آید وبتو فایده نمیرساند واز خدا واز ایشان شرم نمیداری ودر حدیث دیگر واقع شده که
پاک گردانید دهنهای خود را بطعام حلال زیرا که دهنها محل سکون وآرام دو فرشته ایست که
نگهبان ونویسنده اعمال شما اند ومداد ایشان آب دهان است وقلم ایشان زبان است
وهیچ چیز سخت تر ودشوارتر بر ایشان از زیادتی طعام یعنی طعامهای آلوده ابو امامه

روایت کرده که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود کاتب
حسنات بر دست راست آدمی ست وکاتب سیآت بر دست چپ ونوشتهٔ دست چپ
بر حکم فرشتهٔ دست راست است چون از بنده حسنه صادر شود کاتب حسنات یکی را ده بنویسد
وچون سیئه بکند فرشتهٔ دست چپ را گوید منویس شاید که بتسبیح خدا اشتغال نماید وبمیامن آن
مغفور گردد ویا ازان پشیمان شود واستغفار کند پس هفت ساعت مانع نوشتن او شود
بعد ازان یک سیئه بر و بنویسد از امام حسین علیه السلام مرویست که این دو فرشته از بنده جدا
نمیشوند مگر وقت قضای حاجت وخلوت ابو هریره از رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کند که
هیچ صحیفهٔ بخدای تعالی عرض نکنند که در اول وآخر آن نیکوئی باشد الا او سبحانه فرماید که آنچه
در میان این ظرفست بخشیدم انس روایت کند از انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که چون بنده
از بندگان مومن فوت شود آن دو فرشته گویند که بار خدایا قبض روح فلان بندهٔ مومن فرمودهٔ
ما بکجا رویم وبچه امر مشغول شویم خطاب آید که آسمان وزمین مملوست از فرشتگان وآسمان
وبریان هم بعبادت من مشغول اند شما نیز بر سر قبر آن بنده مومن روید وبتسبیح وتهلیل وتکبیر من
اشتغال نمائید وثواب آنرا در نامهٔ حسنات او بنویسید تا روز قیامت وازینجا معلوم شد که این
دو فرشته حافظ بنده اند وکاتب اعمال وی تا هنگام مرگ وَجَآءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ
وبیاید بیهوشی مرگ یعنی حاضر سازد شدت موت که زایل کننده عقل است بِالْحَقِّ امر درست
وراست را که کتب الهی بآن ناطق ست وانبیا بآن مبعوث مراد امر آخرتست از بعث ونشور
وغیر آن از احوال معاد ومیتواند بود که مراد از حق کشف حال بنده باشد از سعادت وشقاوت
وی نزد آن حال ملایکه گویند ذَلِكَ این مرگ مَا كُنْتَ آنچیزیست که بودی تو در زمان حیات که
مِنْهُ تَحِيدُ ازان میل میکردی ومیگریختی یعنی حیز رسیدی ومکروه می شمردی وَنُفِخَ فِي

الصُّورِ ودمیده میشود در صور نوبت دویم وبدین نفخه همه مردمان زنده شده از قبور
بیرون آیند وملایکه گویند بایشان که ذَلِكَ وقت این نفخه يَوْمُ الْوَعِيدِ روز وقوع
آنچیزیست که خلقان را بآن وعید میکردند ومیترسانیدند تا بعمل صالح مشغول شده از برای این روز
مستعد گردند وَجَآءَتْ وبیاید درین روز در عرصهٔ محشر كُلُّ نَفْسٍ هر شخص از مکلفان مَعَهَا
در حالتی که با او باشد سَآئِقٌ راننده یعنی فرشته که او را بموقف حساب رساند وَشَهِيدٌ
وگواهی یعنی فرشته دیگر که بر اعمال حسنه وافعال سیئهٔ او گواهی دهد ومیتواند بود که یک فرشته
باشد که جامع این هر دو صفت باشد یا سائق کاتب سیآت باشد وشهید کاتب حسنات
وبر هر تقدیر نه از سائق فرار میسر باشد ونه از شاهد انکار متصور از محمد بن سلمه باسناد
از یحیی بن محمد ارزق از حبیب بن زید از اعمش از ابو جعفر بن حکیم از ام سلمه زوجهٔ حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم که وی گفت من از رسول صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که
فرمود مراد از سائق درین آیت منم که محمدم ومراد از شهید علی ابن ابیطالب علیه السلام واین
روایت از طریق اهل سنت نیز ثابت ومحقق است وفرقه شیعه در مقام متفرقه نیستند پس
بر ارباب طباع سلیمه واذهان مستقیمه واجب ومتحتم ست که طریق عناد وعصبیت وجاهلیت را
بگذارند وقدم در طریق انصاف نهند وابلیس تقلید را بقواطع عقلیه بقتل آرند وعلی ابن ابیطالب را
چون سایر صحابه نپندارند واز حکم ومتابعتش رو نگردانند وبیقین بدانند که تخم محبت او در مزارع
دلها فتح رستگاریست در موقف حساب وسبب محو سیآت وموجب رفع درجات نزد حضرت
رب الارباب وباعث خلاصی از خطاب این عتاب که لَقَدْ كُنْتَ هر آینه بودی تو در دنیا
فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا در بیخبری ازین روز فَكَشَفْنَا عَنْكَ پس برداشتیم از پیش
دیدهٔ تو غِطَآءَكَ پوشش غفلت ترا تا امور حقه که شنوده بودی معاینه دیدی

فبصرك اليوم پس دیدهٔ تو امروز بسبب رفع غطا و کشف حجاب حدید تیز است
در دیدن آن چه بمیدانند از احوال معاد یعنی آنرا از روی یقین دیدی بدون شایبه و شک
و شبهه از ابن عباس نقلست که خطاب با کافرست که منکر بعث است یعنی بودی در دنیا
بی خبری و غفلت و اصلا باین تمیز ندیدی و یاد آن نمیکردی وقال قرینه و گویند
دران روز همنشین او یعنی فرشته که در دنیا برو گواه باشد هذا ما لدی عتید این است
نزد من مهیا و آماده یعنی نامهٔ اعمال او گویند مراد از قرین شیطانست که در اغوا و اضلال
برو مسلط بوده کقوله تعالی نقیض له شیطانا فهو له قرین یعنی شیطان دران روز اشارت
باو کرده باطلایکه گوید که این چیزیست که نزد منست یعنی در تحت و تصرف من و بسبب اغوا
و اضلال من آماده برای دوزخ و این قول از امام محمد باقر و جعفر صادق علیهما السلام منقول است
پس از جانب حضرت عزت بسایق و شهید این خطاب رسید که القیا فی جهنم بیفکنید
در دوزخ کل کفار عنید هر نا گرونده ستیزه کننده را در امر حق مناع للخیر
بسیار منع کننده هر چیز را یعنی باز دارنده مال از حقوق واجبه معتد در گذرنده از حدود
الهی و معادات نماینده با اهل آن مریب بسیار شک آرنده در وحدانیت و روز جزا
الذی آنچنان شخصی که جعل گردانیده یعنی شریک ساخته مع الله با خدای بحق
الها آخر خدای دیگر را فالقیاه پس در افکنند او را فی العذاب الشدید
در عذاب سخت از محمد بن تمیم الواسطی روایتست که شریک بن عبد الله گفت من بعیادت
سلیمان اعمش رفته بودم در مرض موت وی ناگاه ابو حنیفه و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه دران
مجلس حاضر شدند و با اعمش گفتند یا ابا محمد تو بآخرت نزدیک شدی باید که استغفار کنی
و از ذنوب پشیمان شوی و از اکاذیب و اقاویل باطله که ناقل آن بودی باز گردی و از ان

پشیمان

پشیمان شوی و بعد از ان با او گفتند که در حق علی ابن ابیطالب تو نقل مینمودی
و در محبت او بسیار افراط میکردی و اخبار بسیار از پیغمبر در شان او ایراد میکردی
و مردم را ازین ممر و گذر در وادی هلاکت می انداختی و ترا ازین همه سکوت اولی و احسن
بود پس باید که ازین همه توبه کنی که صلاح امور آخرت تو درین است اعمش چون این سخن
از ابو حنیفه بشنید باصحاب و اقارب خود توجه نمود و فرمود که مرا بنشانید و بر جای تکیه
دهید ایشان او را بنشاندند و تکیه دادند فرمود که ای ابو حنیفه بدان آگاه باش که ابو المتوکل
ناجی مرا خبر داد و از ابو سعید خدری که گفت من از رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم
شنیدم که فرمود که چون روز قیامت شود خطاب رب الارباب در رسد که یا محمد یا علی
القیا فی النار من ابغضکما و ادخلا الجنة من احبکما فیضعی علی سقر جهنم فیقول
هذا لک و هذا لی و هو قوله تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید یعنی ای محمد و علی من خداوند
شما امر کردم که هر که شما را دشمن داشته است در دار دنیا او را بدوزخ اندازند و آنکه
محبت و مودت شما شیوه و شعار او بوده و در طریق دوستی ثابت قدم بوده او را
در بهشت در آرید پس برادر من علی ابن ابیطالب بنا بر فرموده خدای باین قیام نماید
و بکنار دوزخ رود گوید ای جهنم بگیر این را که از تست و این را واگذار که از من است
و آیت القیا فی جهنم باین معنی است که مذکور شد یعنی بیندازید ای محمد و علی بجهنم هر کافر
نبوت و عنید ولایت را ابو حنیفه چون این بشنید از اعمش با اصحاب خود گفت که ازین
مجلس برخیزید تا از وی ازین عظیم تر بگوش شما نرسد پس ابو حنیفه چون با اصحاب خود
ازان مجلس برخواست مغموم و مهموم از انجا بیرون آمد و مجاهد از طریق اهل سنت و جماعت
روایت کرده از عبد الله عباس که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مرا وصیت

کرد که ای پسر عباس بر تو باد که دوستی علی بن ابیطالب و متابعت او اختیار کنی و
در اقوال و افعال پیروی او کنی که نطق او عین صوابست و متابعت او رستکاری از عذاب
پس نیکو بخت آن بنده روشن رای که از رای او بیرون نرود و از فرمان او سر نپیچد و مطیع
و منقاد او باشد و وای بر آن مدبر شقی که با او مخاصمت کند و کینه او در دل در دل خود راه
دهد و طریق مخالفت وی سلوک نماید و بایذا و آزار او مشغول شود یا ابن عباس بدان
و آگاه باش که در روز قیامت مفاتیح جنت و نار در دست علی ابن ابیطالب باشد
پس اهل جنت بامر او در بهشت در آیند و اهل دوزخ بامر او معاقب و معذب شوند
و در تفسیر اهل البیت نیز آمده که فردای قیامت علی و محمد بر صراط بایستند و مقاسمه
مردمان نمایند پس رسول کار امت را تفویض امیر المومنین کند تا وی دوزخ را گوید که هذا لی
و هذا لک خذیه فانه من اعدائی و ذریه فانه من احبائی ای دوزخ این را بگیر که از
دشمنان منست و آن را بگیر و واگذار که از دوستان منست و در کشف الغمه مذکورست که
حارث همدانی که از جمله محبان و ملکیهان امیر المومنین بود با اصبع بن نباته و جمعی از شیعیان
نزد آنحضرت آمد و بجهت شدت بیماری و پیری بخود می پیچید و در حالت مشی عصا را در دست گرفته
خود را بر زمین میکشید آنحضرت چون ویرا بدید بآن حالت فرمود ای حارث خود را چگونه
می یابی گفت یا امیر المومنین باین حالت رسیده ام و اجلم نزدیک آمده و مع ذلک مخاصمت
اصحاب رنج مرا زیاده ساخته و بسبب آن آتش اضطراب در کانون سینه من مشتعل شده
آنحضرت فرمود که اختصام اصحاب در چه بابست گفت در باب محبت ورزیدن و عداوت
کردن با تو چه بعضی مبغض قالی اند و برخی مفرط غالی و جماعتی مترددو متشکک در آنکه
بر محبت اقدام نمایند یا از آن باز ایستاده میل بعداوت کنند آنحضرت فرمود که ای حارث

کلام

کلام اهل اختصام را قبول مکن و آنچه من بتو میگویم فراگیر و بدان عمل کن بدانکه
بهترین شیعه من کسانی اند که بر حد اوسط اند باید که غالی پا را از پایه فرط محبت
پائین نهاده و از مرتبه افراط تنزل نموده بایشان راجع شود و قالی از عداوت
درگذشته و بر مرقات محبت متصاعد شده خود را بایشان رساند حارث گفت
بر ازین کشف الیمعنی فرما و زنگ شک و ریب از قلوب ما بزدای تا ما را بصیرتی
درین امر حاصل شود و شایبه التباس رفع گردد آنحضرت فرمود که ای حارث بدان
و آگاه باش که دین حق برجال شناخته نمیشود بآیه حق و علامت یقین معلوم گردد
پس حق را بشناس تا باهل حق مهتدی شوی چه سخن حق احسن کلام ست و مظهر آن
جهاد کننده در راه ملک علام و من ترا بحق ارشاد میکنم و راه راست و درست را بتو
مینمایم پس آنرا نیک دریاب و اصحاب خود را که عقول ذکیه دارند ازین خبر ده و بدانکه
من بنده خدایم و برادر رسول خدای و تصدیق وی چه من تصدیق رسول او کرده ام
در حینی که هنوز روح در جسد آدم در نیامده بود و بعد از بعثت آنحضرت نیز اول کسی که
تصدیق بوی نمود من بودم پس من اولی ام باین اعتبار که اول حال که آدم از کتم
عدم قدم بصحرای وجود ننهاده بود مصدق حضرت خاتمیت بودم و تصدیق وی نمودم
و آخر باین وجه که در آخر کار که وی مبعوث گشت پیش از همه کس بوی ایمان آوردم
و تصدیق فعل وی کردم و من اخص خواص وی ام و اخلص خلصای وی و ولی و وصی
و صاحب نجوی و سروی و بمن دادند فهم کتاب و فصل خطاب و علم قرآن و اسباب
و هزار مفتاح علوم در خاطر من بودیعت نهاده اند که هر مفتاحی از آن فتاح هزار باب
علم بود و هر بابی مقتضی هزار هزار عهد و مویّد شده ام بادراک لیلة القدر و آن دائماً

وقدر آنرا دریافته واین صفات پسندیده مخصوص است بمن و ذریت طاهرهٔ من
مادام که لیل ونهار باقی باشند وفلک دوار بر مدار خود جاری باشد وبشارت میدهم ترا
ای حارث که من شناسندهٔ دوست ودشمن خودم در مواضع معینه که آن نزد ممات است
ونزد صراط ونزد مقاسمه حارث پرسید یا امیر المومنین مقاسمه چه چیزست فرمود مقاسمه
عبارتست از تقسیم بندگان از برای بهشت ودوزخ پس در روز قیامت بعضی مردمانرا
تعیین خواهم کرد برای دخول نیران وجماعتی از برای برآمدن در روضهٔ جنان ودران روز
باتش خطاب خواهم کرد که این را تعرض مرسان که دوست منست واین را بگیر که دشمن
منست پس دست حارث را بگرفت وگفت ای حارث من دست ترا گرفته ام بران طریقی که
رسول خدای دست مرا گرفته بود در وقتی که شکایت حاسدان قریش ومنافقان بوی عرض
میکردم پس او فرمود ای علی چون روز قیامت باشد من معتصم شوم بعروهٔ وثقی وحبل متین
حق تعالی ودست اعتصام در دامن کبریای او زنم وتو اعتصام نمائی بحبل متین و ذریت
مطهرهٔ تو متمسک شوند بحبل متین تو وشیعیان شما نیز تمسک نمایند بحبل متین شما پس
هر انعامی وتفضیلی که حق تعالی با نبی خود کرامت فرماید نبی بهمان طریق درحق وصی خود بجا آورد
ووصی نیز بر همین نهج دربارهٔ اهل بیت خود سلوک کند واهل بیت نیز بهمین طریق با شیعیان
خود عمل نمایند پس ای حارث این سخنان را نیک محافظت نمای که قطره ایست از بحار واندک است
از بسیار پس سه بار تکرار فرمود که تو با آنکسی خواهی بود که اورا دوست داشته باشی و جز ترا
خواهد بود آنچه طلب آن کنی از حق تعالی از اجر جزیل وثواب عظیم حارث بعد از استماع این مقال
شادان گشت واز نزد آنحضرت برخاست وگفت هیچ باک ندارم که من بمرگ رسم یا مرگ بمن رسد
وسید حمیری که از اصحاب کبار امام جعفر صادق است صلوات الله علیه درین باب چند بیت گفته

اوّل آن

اوّل آن اینست که قول علی للحارث عجب کم ثم اعجوبة له حملا یا حارث همدان من یمت
یرنی من مؤمن او منافق قبلا مضمون این ابیات اینست که قول حضرت امیر المومنین
صلوات الله علیه که امریست غریب وعجیب خطاب بحارث همدانی کرده گفت ای حارث هر که میمیرد
مرا می بیند خواه مومن باشد وخواه منافق واو مرا می شناسد ومن اورا می شناسم بصفت
ورسم او وآنچه کرده وتو نزد صراط مرا بشناسی پس مترس از لغزیدن پای وبیرآمدن ترا آب
سرد دهم در حالتی که تشنه باشی خیال کنی که شربت عسل میخوری وبدوزخ بگویم در حینی که ترا
باز دارند در موقف حساب که باز گذار اورا واصلا بنزدیک او مگرد چه حبل متین او بحبل متین
وصی رسول خدا متصل است پس عاقل آنست که بعد از تامل درین اخبار صحیحه واحادیث
موثقه دیده اعتقاد را بکحل الجواهر ولای اهل بیت مکحل سازد ودست اعتصام در دامن
محبت ایشان زند تا بسبب آن بذروهٔ اعلای جنان وفرازای راحت افزای روضهٔ رضوان
رسد واز ورطات مخوفه ومهالک اخرویه خالص شود وایمن گردد از آنکه دران روز نزد
القای وی تبار یا قریبی که متصل باشد طریقه مخاصمت پیش گیرد وگوید که مرا گناهی نیست
بلکه گناه قرین منست که مرا گمراه ساخت واز طریق مستقیم ومنهج قدیم منحرف گردانید
قَالَ قَرِيْنُهٗ گوید همنشین او یعنی دیوی که باوی در دنیا بوده رَبَّنَا ای پروردگار ما
مَآ اَطْغَيْتُهٗ طاغی نساختم واز طریق حق نبردم اورا وَلٰكِنْ كَانَ ولیکن او بود
فِيْ ضَلٰلٍۭ بَعِيْدٍ ۝ در گمراهی دور ودراز وباختیار خود از طریق حق برگشت ودر
وادی ضلالت سلوک نمود ومن نه باکراه واجبار اورا بضلالت داشتم ومثل اینست قوله تعالی
حکایت عنه وما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم قَالَ گوید حق تعالی در
جواب مخاصمان که لَا تَخْتَصِمُوْا لَدَيَّ مخاصمت مکنید نزدیک من که هیچ فایده بران مترتب

نخواهد شد وَقَدْ قَدَّمْتُ اِلَیْکُمْ بدرستی که از پیش فرستادیم بسوی شما بِالْوَعِیْدِ
وعید خود را یعنی قبل ازین در دنیا در کتب خود و بر السنه رسل خود اعلام شما کرده بودم
آنچیزی که موجب انذار شما بود ازین روز پس درین روز مخاصمت شما مستلزم الزام
حجت نخواهد شد بر من و عذر شما درین باب مسموع نه مَا یُبَدَّلُ الْقَوْلُ تغیر داده
نمیشود سخن لَدَیَّ نزدیک من گفتاری که موعود بهست بلکه همه شما را بر وفق وعده که
داده بودم در دنیا جزا خواهم داد بدون تغیر و تبدیل آن وَمَآ اَنَا بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِیْدِ
و نیستم اصلا ستم کننده مر بندگان خود را که بدون استحقاق عذاب شما را عقاب کنم
پس تغیر داده نشود گفتار وعدهٔ من یَوْمَ نَقُوْلُ لِجَهَنَّمَ در روزی که خدای
خطاب کند دوزخ را و یاد کن ای محمد روز را که بدوزخ خطاب کند که هَلِ
امْتَلَأْتِ آیا پر شدی از کفار و عصات و حفص بصیغه متکلم میخواند یعنی روزی که
بگویم بدوزخ آیا پر شدی از اهل کفر و عصیان وَتَقُوْلُ و گوید دوزخ هَلْ مِنْ مَّزِیْدٍ
آیا هیچ زیادتی هست این استفهام است بمعنی سوال یعنی زیاده کن و حق تعالی دیگر
کافران را بوی فرستاد تا پر شود صاحب مجمع گفته که در تکلم جهنم چند وجه است یکی آنکه بجهت
فرط وسعت و عظمت بمنزله ناطقی باشد که کسی او را گوید که پر شدی او گوید پر نشدم و هنوز
در من وسعت کثرت هست دویم آنکه حق تعالی آلت تکلم را در و خلق فرماید تا باین قول
متکلم شود سیم آنکه در حقیقت خطاب بخزنه دوزخ باشد و اسناد آن بدوزخ بر سبیل مجاز
یعنی ای خازنان دوزخ آیا دوزخ از کفار و عصات پر شد خزنه گویند که درا نموضع جهت
جست و روا که انس و ابو هریره و عبد الله عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند
که فردای قیامت حق تعالی امر کند بخزنه دوزخ تا کفار و فساق را بدوزخ رانند دوزخ ایشانرا

فرو خورد و دیگر طلب کند و زیاده از آن خواهد پس حق تعالی قدم خود را در دوزخ نهد
و دوزخ پر شود و باهم آید و متقاصر گردد و گوید بس بس تا چنان شود که جای سوزنی نماند
مراد بقدم گروهی اند که بعلم الهی در ازل تقدم گرفته باشد بسبب اصرار کفر و عدوان و طغیان
و عصیان ایشان و این وجه از عبد الله مبارک منقولست و از وهب منبه مرویست که مراد
از قدم قومی اند که حق تعالی ایشانرا از آدم خلق کرده و سر ایشان چون سر کلاب و ذباب
و اعضای ایشان چون اعضای بنی آدم و ایشان همه کافر بودند و عدد ایشان جز خدای تع
نداند و بعد از ذکر وعید کافران و عاصیان در وعدهٔ مومنان و متقیان میفرماید که
وَاُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و نزدیک گردانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِیْنَ برای پرهیزکاران
غَیْرَ بَعِیْدٍ در مکانی که دور نباشد یعنی چنان نزدیک بود که متقیان درجات خود را
بعینها در آن مشاهده کنند و انهار و اشجار و اثمار و ازواج طیبه و غلمان و آنیه فاخره
مزینه بدرر و یاقوت و زمرد و عقبان معاینه ببینند پس ملایک ایشانرا گویند که هٰذَا
این ثواب عظیم مَا تُوْعَدُوْنَ آنچیزیست که وعده داده شده بودید در دنیا لِکُلِّ
اَوَّابٍ بدل للمتقین است یعنی بهشت را نزدیک گردانند برای هر تسبیح کننده و مجاهد
گفته که اواب کسی است که بسیار یاد کننده گناه باشد در خلوت و ندامت خورنده و توبه
کننده از آن حَفِیْظٍ نگهدارنده حدود شریعت و رعایت کنندهٔ امر و نهی و نزدیک
گردانندهٔ بهشت را مَنْ خَشِیَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَیْبِ برای هر که بترسد از خدای در حالتی که
غایب باشد از مشاهدهٔ عذاب یا در غایبانه مردم از خدای ترسان باشد و مطیع اوامر
و نواهی او وَجَآءَ بِقَلْبٍ مُّنِیْبٍ و بیاورد دل بازگشته بحق یعنی روی بطاعت آورده
و سر از معصیت باز زند پس ملایکه گویند مر آنها را که ادْخُلُوْهَا در آیید در بهشت در حالتی که

بسلام

سالمید وایمن از زوال نعمت ذٰلِكَ این وقت حلول که مقارن بسلامتی ست
یَوْمُ الْخُلُوْدِ در روز تقدیر خلود ست یعنی جاوید مانده چه بعد ازین مرگ نخواهد بود
پس بطریق التفات از خطاب بغیبت میفرماید که لَهُمْ مر ایشانراست یعنی مر اهل بهشت را
مَا یَشَآؤُنَ آنچه خواهند از انواع نعم و اصناف لذت فِیْهَا در بهشت وَلَدَیْنَا مَزِیْدٌ
و نزدیک ماست زیادتی از آنچه اراده کنند و آنچیزیست که هرگز در دل ایشان خطور نکرده باشد
و چشم ایشان ندیده و گوش ایشان نشنیده و یا مراد بمزید اعطای زیادتی ست بر قدر استحقاق
ایشان مرویست که ابری بفرمان حضرت عزت بر بالای سر اهل الجنت مرور کند و حور العین را
بر ایشان باراند آنکه حور العین با ایشان گویند که مائیم مزیدی که حق تعالی فرموده لدینا مزید
و بعد از آن در آن روز از کفار میفرماید که وَكَمْ اَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ و بسا که هلاک کردیم
پیش از ایشان یعنی پیش از قوم تو که کفار مکه اند مِنْ قَرْنٍ از اهل روزگار هُمْ اَشَدُّ
که ایشان سخت تر بودند مِنْهُمْ از کفار مکه بَطْشًا از روی قوت و تناوری و غنا و توانگری
و کثرت قبیله و عشیره مانند عاد و ثمود و غیر آن فَنَقَّبُوْا فِی الْبِلَادِ پس راه بریدند
در شهرها بشدت قوت یعنی گردیدند در شهرهای بسیار و سفر کردند در آن بقصد تجارت
و کسب مال و متاع هَلْ مِنْ مَّحِیْصٍ آیا هیچ بود مر ایشانرا گریزگاهی از مرگ یا نزول
عذاب تا قوم تو نیز توقع آن داشته باشند که از مرگ یا عذاب نجات یابند اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ
بدرستی که در آنچه مذکور شد درین سوره لَذِكْرٰی هر آینه پندی و یاد کردنی ست لِمَنْ كَانَ لَهٗ
مر کسی را که باشد مر او را قَلْبٌ دلی یعنی دلی متفکر در اخبار مذکوره چه کسی که غیر متفکر و متدبر است
بمنزلهٔ شخصی است که بی قلب باشد و از ابن عباس مرویست که مراد از قلب عقل است تسمیه آن بقلب
بجهت آنست که دل محل عقل و علم و فهم و ذکر است از شبلی منقولست که کسی که بموعظهٔ قرآنی

متعظ

متعظ میشود دل او همیشه با خدای باشد و طرفة العینی ازو غافل نباشد اَوْ اَلْقَی السَّمْعَ
یا کسی که القا کند یعنی فرا دارد گوش خود را بمواعظ قرآنی و نصایح فرقانی و بطریق اعتبار
آنرا بشنود وَهُوَ شَهِیْدٌ و او حاضر باشد بدین خود یعنی دلش بذکر و فکر آنچه می شنود
مشغول باشد تا فهم معانی آن کند نزد استماع آن چه کسی که ذهن او حاضر نباشد در حکم غایب است
و استماع او بمنزلهٔ عدم بجهت عدم ترتیب فایده بر آن و محققان گفته اند که القای سمع بوقت
شنیدن چنان باید که گوئیا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می شنود پس در فهم ترقی نماید
و چنان داند که از جبرئیل استماع میکند و بعد از آن ازین مرتبه بلند برتر برود و چنان داند که
از خدا می شنود از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که تکرار قرآن میکردم تا وقتی که
از متکلم آن شنیدم که وکیع که یکی روات اهل سنت است روایت کرده که روزی دو شتر
با صورتی در غایت زیبائی برسم هدیه نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آوردند
آنحضرت با اصحاب گفت که از شما کیست که دو رکعت نماز بگذارد بر وجهی که در آن نماز اصلا
دل او مشغول بامور دنیا نباشد تا من یکی ازین دو ناقه را با و دهم پس شاه اولیا صلوات الله
علیه برخاست و بنماز مشغول شد و بعد از فراغ از آن جبرئیل فرود آمد که حق تعالی میفرماید که
ازین دو شتر بعلی ابن ابیطالب ده چنانکه وعده داده حضرت رسالت پناه صلعم فرمود
که جبرئیل علی را در تشهد بخاطرش رسید که از آن دو شتر هر کدام که بهتر و فربه تر باشد
آنرا میخواهم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بمن دهد و این امریست متعلق بدنیا و این فکر
منافی شرط منست جبرئیل تصدیق او فرمود که یا محمد این فکر علی امریست متعلق بامور آخرت
زیرا که مقصود وی ازین فکر آن بود که این شتر را فی سبیل الله تصدق نماید و هیچ شکی نیست که
آنچه در راه خدا تصدق کنند اکمل آن موجب ثواب تام و انقص آن موجب نقصان عالمست که

لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا مما تحبون پس حضرت بعد از استماع این کلام از جبرئیل
آن هر دو شتر را بعلی ابن ابیطالب بخشید چون این امر برین منوال واقع شد حق تعالی این
آیة فرستاد که انّ فی ذلک لذکری لمن کان له قلبٌ او القی السمع وهو شهید
یعنی درین عمل که از علی ابن ابیطالب صادر شد از سر اخلاص موعظ و نصیحت کلّی ست
آنکسانی را که ایشان هوشمند آن باشند و انصاف شیوه و شیمهٔ ایشان باشد آورده اند که یهودان
بنا بر عقیده باطله خود میگفتند که حق تعالی بعد از آنکه در عرض شش روز آسمان و زمین را
آفرید در روز شنبه استراحت فرمود و پشت را بعرش باز داد حق تعالی بجهت رد قول
ایشان میفرماید وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ و بدرستی که ما بیافریدیم آسمانها و زمین را
وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آنهاست از بحار و جبال و اشجار و اثمار و غیر آن فِي سِتَّةِ
اَيَّامٍ در مقدار شش روز که آن از یکشنبه تا شنبه است وَمَا مَسَّنَا و نرسید ما را در آفرینش
آن مِنْ لُغُوبٍ هیچ رنجی و ماندگی تا بسبب آن استراحت کنیم در روایت آمده که رنگ
روی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بعد از استماع این قول از یهود متغیر گشت
حق تعالی در عقب آن فرمود که فَاصْبِرْ عَلٰى مَا يَقُوْلُوْنَ پس شکیبائی کن بر آنچه میگویند
یهودان از کذب و بهتان چه کسی که بر خلق عالم قادر باشد بیرون ماندگی البتهٔ قادر خواهد بود
بر انتقام کشیدن از یهودان در دنیا و عقبی وَسَبِّحْ و تنزیه نمای او سبحانه را از عجز و ماندگی
و اکثر مفسران سبح را بمعنی صل تفسیر کرده اند یعنی نماز کذار بِحَمْدِ رَبِّكَ در حالتی که آن
نماز مقترن باشد بستایش پروردگار خود بر آنچه بتو انعام فرموده یعنی باید که نماز تو مشتمل
باشد بر حمد قَبْلَ طُلُوْعِ الشَّمْسِ پیش از برآمدن آفتاب که محل نماز بامداد ست وَقَبْلَ
الْغُرُوْبِ و پیش از فرو شدن آفتاب که آن وقت ظهر ست وَمِنَ الَّيْلِ فَسَبِّحْهُ

و بعضی از شب پس تسبیح کن او را که آن نماز شام و خفتن ست و نزد بعضی مراد نماز
تهجد ست وَاَدْبَارَ السُّجُوْدِ و دیگر تسبیح کن او را در اعقاب سجدها یعنی نمازها و از امیر
المومنین صلواة الله علیه منقولست که مراد از ادبار السجود دو رکعت نافله ست بعد از مغرب
همچنانکه مراد بادبار النجوم دو رکعت نماز صبح ست و این قول از حسن بن علی علیهما السلام
و حسن بصری و شعبی نیز روایتست و در آثار آمده که هر که دو رکعت نماز بگذارد بعد از
نماز شام پیش از آنکه سخن گوید و در رکعت اول فاتحه و قل یا ایها الکافرون و در رکعت دوم
فاتحه و قل هو الله احد جای او را در علیین بنویسند و از ابن عباس و مجاهد نقلست که مراد
از تعقیب صلوة یومیه ست وَاسْتَمِعْ ظاهر خطاب بحضرت رسالت پناه ست صلی الله علیه و آله و سلم
و مراد امت اند یعنی بشنو آنچیزی که خبر میدهم ترا از احوال قیامت يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ
روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل مِنْ مَّكَانٍ قَرِيْبٍ از جائی که نزدیکست
بآسمان مراد صخرهٔ بیت المقدس ست که از همه زمین بدوازده میل و بروایتی هجده میل
بآسمان نزدیکترست و گویند که قریب نسبت بجمیع ارض ست زیرا که این موضع وسط ارض ست
پس آواز اسرافیل بر بالای آن بهمه اقطار زمین خواهد رسید و از هیچ موضع دورتر نخواهد
بود در خبرست که اسرافیل بر بالای آن صخره انگشت در گوش کند و گوید ای استخوانهای
پوسیده شده و ای پیوندهای از هم گسسته و ای گوشتهای ریزیده و ای مویهای پراکنده
خدا بشما امر میکند که جمع شوید برای قضا و جزا يَوْمَ يَسْمَعُوْنَ الصَّيْحَةَ بدل ینادی ست
یعنی استماع این قول کن که روزی که بشنوند مردمان آواز مهیب عظیم را یکبار بِالْحَقِّ
بآنچیزی که درست و راستست یعنی بعث از برای جزا و گویند که جبرئیل نافخ صور باشد
و اسرافیل نادی اهل قبور و بر هر تقدیر چون بشنوند صیحه را و گویند که ذٰلِكَ يَوْمُ

الخروج این روز روز بیرون آمدنست از قبور بموقف حساب ویوم الخروج
اسمی است از اسمای قیامت اِنّا نَحْنُ نُحْیِي بدرستی که ما زنده میکنیم مردهارا
یعنی نطفه مرده را حیات می بخشیم در دنیا وَنُمِيتُ ومی میرانیم ایشانرا دران وَاِلَيْنَا
الْمَصِيْرُ وبسوی ماست بازگشت ایشان یعنی بار دیگر ایشانرا برای حساب وجزا
زنده سازیم يَوْمَ تَشَقَّقُ الْاَرْضُ روزی که بشکافد زمین و دور شود عَنْهُمْ
از ایشان یعنی از مردگان پس بیرون آیند از قبور سِرَاعًا شتابندگان بسوی ندا کننده
خود بی تاخیر و مهلت ذٰلِكَ این احیای ایشان از قبور حَشْرٌ برانگیختنی است
وجمع کردنی عَلَيْنَا يَسِيْرٌ که بر ما آسانست باوجود تباعد دیار و قبور وتفرق اجزای
ایشان بعد ازان جهت تسلیه حضرت میفرماید که نَحْنُ اَعْلَمُ ما دانا تریم بِمَا يَقُوْلُوْنَ
بآنچه میگویند کافران از انکار قیامت و جحود وحدانیت و نبوت وسخنان نالایق در حق
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم وَمَا اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ ونیستی تو
بایشان مسلطی که بجبر وقهر ایشانرا برایمان داری بلکه بر تو همین تبلیغ است و رغبت
و ترهیب ایشان فَذَكِّرْ پس پند گوی بِالْقُرْاٰنِ بمواعظ قرآن مَنْ يَّخَافُ
کسی را که بترسد وَعِيْدِ از انچه وعده منست از عذاب در روز حساب چه خایف
بموعظ تو منتفع میشود نه کسانی که بر کفر اصرار نموده اند و در جحود وانکار افزوده
سورة الذاريات مكية وهی ستون آیه وكل واحد من الكوحات والاختلاف سورة الذاريات
فیها ثلث ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده
هر که این سوره را بخواند بعدد هر بادی که در دنیا جسته و میجهد حق تعالی ده حسنه در نامه
اعمال او بنویسد و ده سیئه محو نماید واورا بیامرزد واز امام جعفر صادق علیه السلام

موتر

منقولست که هر که سورة الذاريات را در شب یا در روز بخواند حق تعالی معیشت اورا
باصلاح آرد و روزی او برو فراخ گرداند و نور در قبر او بیافریند که تا روز قیامت
قبر او بآن نور منور باشد بدانکه چون حق تعالی ختم سوره قاف نمود بمواعید افتتاح این سوره را
نیز بتحقیق وعید نموده فرمود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
وَالذّٰرِيٰتِ سوگند بپراکنده کنندها یعنی ببادهائی که پراکنده سازنده ابرند یا خاک
یا غیر آن یا بملایکه که پراکنده کننده ابرند یا بزنانی که بجهت کثرت ولادت پراکنده کننده
اولاد اند ذَرْوًا پراکنده کردنی فَالْحٰمِلٰتِ پس بردارندگان یعنی ابرهائی که
بردارنده اند وِقْرًا بار گرانرا که بارانست که بملایکه که حامل ابر گرانند یا بزنانی که
حامل جنین اند فَالْجٰرِيٰتِ پس روندگان یعنی بکشتیها که جاری اند در دریا
یا بکواکب سبعه سیاره که آن شمس وقمر وزحل ومشتری ومریخ وزهره وعطارد است که
در منازل خود سیر میکنند ویا ببادهائی که از مهب خود جاری میشوند يُسْرًا بآسانی
فَالْمُقَسِّمٰتِ پس قسمت کنندگان یعنی بفرشتگان که تقسیم کننده اند اَمْرًا کارهارا که مامورند
ایشانست مراد اقطار وارزاق وآجالست که حق تعالی مامور ایشان کرده وبروایت
مجاهد مراد چهار فرشته مقرب اند که متوالی تقسیم امر عباد اند جبرئیل بغلظت ومیکائیل
برحمت و عزرائیل بقبض ارواح واسرافیل بنفخ صور طبرسی از عباس ومجاهد نقل کرده که
روزی امیر المومنین علیه السلام بر منبر کوفه خطبه میخواند در اثنای کلام فرمود که بپرسید
از من پیش از آنکه مرا نیابید که علم از هر دو پهلوی من ریزان میشود اگر کسی را باید که
قیض نماید ابن کوا برخاست وگفت یا امیر المومنین از تو چند چیز سوال میکنم اگر جواب
درین دعوی صادقی والا کاذب حضرت فرمود هر سوالی که داری بکن گفت خبرده مرا

از ذاریات گفت آن بادست گفت حاملات چیست فرمود ابرها اند گفت جاریات چه چیز است
فرمود کشتیها گفت مقسمات امرا چه چیز ست فرمود فرشتگان اند و این نقل در کشاف
مذکورست از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام مرویست که جایز نیست هیچکس را که
سوگند خورد الا باسم او سبحانه و او سبحانه سوگند یاد میکند بآنچه آفریده از صنایع بدیعه
و بدایع عجیبه پس حق سبحانه باین امور غریبه که مستلزم منافع عباد اند و متضمن دلالت بر وحدانیت
و علم و قدرت قسم یاد میکند بر اینکه إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده میشوید
از حشر و نشر و ثواب و عذاب و غیر آن از احوال معاد لَصَادِقٌ هر آینه راستست و درست
و اصلا دران خلافی نیست وَإِنَّ الدِّينَ بدرستی که جزا در روز حساب لَوَاقِعٌ هر آینه
حاصل است یعنی البته بوقوع می آید و بحصول می پیوندد وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ
و سوگند باسمان که خداوند راههای نیکوست مثل طرقی که بر روی ریگ یا آب ساخته
میشود و نیز خوردن باد برو مانند طرایق بر روی ذره چه در روایت واقع شده که
آسمان بر همین طریق مخلوق شده و از حسن منقولست که مراد بحبک آسمان نجوم است
یعنی که با حسن تمام و زینت ما لا کلام است بحیث کثرت ستارگان بر وکه مزین اویند مانند
طرایق الوان مختلفه که مزین جسم اند و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند که حبک چیست
فرمود الحسن والزینة و مرویست از علی بن ابراهیم روایت کرده اند از پدرش که حسین
بن خالد از امام علی بن موسی الرضا علیهم السلام معنی حبک پرسیدند فرمود که بمعنی محکم
و استوار است بزمین آنگه انگشتان را بهم متداخل ساخت و فرمود متداخل آسمان و زمین
باین طریق است گفتیم یا ابن رسول الله چگونه چنین باشد حال آنکه حق تعالی فرموده که رفع
السماء بغیر عمد ترونها یعنی عمد نیست اما مری شما نمیشود گفتم فدایتو گردم بیان این کلام

بروجی

بروجی فرما که مفهوم ما شود آنحضرت دست چپ خود را منبسط ساخت بعد از ان
کف دست راست را بطریق قبه بر بالای آن نهاد و گفت که دست چپ مانند زمین
دنیاست و دست راست که مانند قبه بر بالای آنست مثل آسمان دنیا و بر همین طریقه
زمین دوم بر بالای آسمان دنیاست و آسمان دوم بر بالای آن و زمین سیوم بر بالای
آسمان دویم است و آسمان سیوم بر بالای آن و بر همین قیاس تا بزمین هفتم و آسمان هفتم
و ذلک قوله تعالی خلق سبع سموات طباقا و من الارض مثلهن تتنزل الامر
بینهن پس صاحب امر پیغمبر است و وصی او صلواة الله علیهما که بر روی زمین اند و امری که
بایشان منزل گشته از جانب بالا میان دو زمین است گفتم پس در زیر قدم ما یک زمین است
فرمود آری در زیر قدم ما همین یک زمین است و شش طبقه دیگر بالای سر ماست
و در تبیان از عبد الله عمر نقل کرده که مراد از حبک آسمان هفتم است که حق تعالی بآن
قسم یاد میکند بر اینکه إِنَّكُمْ بدرستی که شما ای اهل مکه لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ هر آینه
در گفتار مختلفید نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی گاهی او را شاعر میخوانید
و وقتی ساحر و زمانی کاهن و گاهی مجنون یا نسبت بقرآن یعنی آنرا بسحر نسبت میدهید
و وقتی بشعر و زمانی بکهانت و گاهی با فترا و یکبار باساطیر الاولین و وقتی دیگر
بالقای شیطان و ساعتی بتعلیم سلمان یا نسبت بقیامت یا بامر دین که بعضی بران مقرند
و برخی منکر و جمعی متردد دران يُؤْفَكُ عَنْهُ مصروف گردانیده میشود از ایمان
آوردن بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم یا بقرآن مَنْ أُفِكَ کسی که مصروف شده است
یعنی توغل نموده در مصروفیت و بر وجهی که صرفی اعظم و اشد از ان نباشد باز گردانیده
میشود از حق و ثواب کسی که در سابق علم الهی مستحق مصروفیت شده بجهت فساد

وانکار او ویا کردانیده میشود از حق وصواب کسی که کردانیده شده است از جمیع
خیرات وذکر مختلف دالست بر ذکر حق که مرجع ضمیر عنه است وکویند ضمیر عنه راجع است
بما توعدون یعنی حق تعالی بذاریات وغیر آن قسم یاد فرموده که وقوع امر قیامت حق است
پس بآسمان سوکند میخورد بر آنکه ایشان در قول مختلف اند یعنی بعضی شاک اند وبعضی
جاحد وبعد از ان فرمود که برکردانیده میشود واز اقرار بامر قیامت یا بدین آنکسی که
در حمایت کرویده است بعد از ان اهل تکذیب را بحرف نفرین کرده میفرماید که
قُتِلَ الْخَرَّاصُوْنَ کشته شده اند یعنی لعنت کرده شده اند دروغ کویان از اصحاب
قول مختلف این خبر است در معنی دعا بقتل وهلاکت که جاری مجری لعنت است
از قبیل قتل الانسان ما اکفره اَلَّذِیْنَ هُمْ دروغ کویان آنانند که ایشان فِیْ غَمْرَةٍ
در جهلی فرو رونده اند در جمیع جوانب ایشان سَاهُوْنَ غافلان وبی خبرانند از اوامر
ونواهی الهی وجهت نهایت جهالت وغایت غفلت بر سبیل استهزا یَسْئَلُوْنَ
می پرسند از پیغمبر ومومنان که اَیَّانَ یَوْمُ الدِّیْنِ کی خواهد بود واقع شدن روز
جزا که خدای شما بر وقوع آن سوکند یاد کرده وکفته ان الدین لواقع پس حق تعالی
میفرماید که در رد ایشان واقع شود جزا یَوْمَ هُمْ در روزی که ایشان یعنی کافران
عَلَی النَّارِ یُفْتَنُوْنَ بر آتش دوزخ سوخته شوند وبدان معذب کردند عکرمه کفته که
همچنانکه طلا بسبب غشی که در وست بآتش مفتون میشود کفار نیز بجهت غش عقیده
باطله دران روز بآتش مفتون شوند ودر حین سوخته شدن ملایکه ایشانرا کویند که
ذُوْقُوْا بچشید شما فِتْنَتَکُمْ سوختن خود را هٰذَا این عذاب الَّذِیْ کُنْتُمْ
آنچیزیست که بودید شما در دنیا بِهٖ که برسیدن وطلبیدن آن تَسْتَعْجِلُوْنَ بشتاب

میبودید

میبودید ومیکفتید متی هذا الوعد وبعد از وعید کفار در وعد ابرار میفرماید که
اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ بدرستی که پرهیزکاران از شرک ومعصیت دران روز فِیْ جَنّٰتٍ
وَّعُیُوْنٍ در بوستانها وچشمهای روان باشند بساتین مملو از اشجار که مشتمل بر انهار
جاریه باشند اٰخِذِیْنَ در حالتی که فرا کیرندکان باشند بر وجه رضای نفس وحسن رغبت
مَآ اٰتٰهُمْ رَبُّهُمْ آن چیزی را که داده باشد بایشان پروردکار ایشان از مثوبات
اعمال صالحه وبایشان عطا فرموده از انواع کرامات جلیله پس علت استحقاق ایشان
باین نعمت عظیمه میفرماید که اِنَّهُمْ کَانُوْا بدرستی که آن متقیان بودند قَبْلَ ذٰلِکَ
پیش ازین یعنی پیش از دخول جنت در دار تکلیف مُحْسِنِیْنَ نیکوکاران وفرمان
برداران یا احسان نمایندکان بغیر خود بانواع تصدقات وغیر آن پس تفسیر احسان نموده
بقوله کَانُوْا قَلِیْلًا مِّنَ الَّیْلِ بودند که در زمان اندک از شب مَا یَهْجَعُوْنَ
خواب میکردند یعنی در اکثر اوقات شب بعبادت مشغول میشوند ما مزیده دال است
بر مبالغه در قلت خواب کردن واز ابن عباس مرویست که معنی آنست که کم شبی می بود که
ایشان بنماز تطوع اشتغال نمینمودند در اول یا در آخر واین قول از ابی جعفر عم
نیز ماثورست وضحاک ومجاهد در وقت تلاوت این آیت وقف میکردند بر قلیلا
وبعد از ان ابتدا میکردند بقول من اللیل ما یهجعون وما را محل بر یافته میکردند
یعنی محسنان کم هیبودند در دنیا وبعد از ان فرمود که خواب نمیکردند بلکه همیشه احیای
شب مشغول بودند وقول اول اکثر واشهر واصح است وَبِالْاَسْحَارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُوْنَ
ومیبودند بسحرها که ایشان طلب آمرزش میکردند یعنی باوجود خواب اندک وطاعت
بسیار چون ابتدای سحر میشد استغفار میکردند بروجهی که کوئیا همه شب بجرایم ومآثم

مشغول بوده اند از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که این آیه در حق کسی است که در سحر
هفتاد بار استغفار کند در نماز وتر و قتاده که یکی از مشاهیر اهل سنت است از سعید
بن جبیر روایت کرده که ابن عباس فرمود که این آیت در شان اهل بیت و فاطمه و حسن
و حسین علیهم السلام نزول یافت بعد از آن گفت که عادت امیر المومنین علیه السلام
چنان بود که ثلث اول از شب خواب میفرمود و در دو ثلث آخر بتهجد و تلاوت مشغول
میشد و هر شب هفتاد رکعت نماز میگذارد و درین نماز با ختم کلام الله مینمود در سحرگاه
ذکر او سبحانه ورد خود ساخته بود و ضرار بن ضمره که از جمله اصحاب احباب آنحضرت بود
روایت کند که در بعضی از شبها امیر المومنین را دیدم که در محراب مسجد ایستاده بود و میگریست
بهچو نالیدن کسی که او را مار گزیده باشد و بسوز تمام میگریست و دست در محاسن شریف
خود زده بود و میفرمود که ای دنیا دیگری را مغرور ساز که من فریفته تو نشوم و بتو رجوع
نکنم و من ترا سه طلاق دادم بعد از آن فرمود ای دنیا زندگانی تو بغایت کوتاه است
و امر خطیر تو اندکست و آرزوی تو حقیر آه از کمی توشه راه و دوری و درازی سفر آخرت
و وحشت و ترس آن راه و بزرگی آن منزلگاه بعد از ذکر اعمال بدنیه بیان طاعت
اعمال مالیه میکند بقوله وَفِي أَمْوَالِهِمْ و در مالهای متقیان بوده ست حَقٌّ
نصیبی مقدور و بهرهٔ معین لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ مر خواننده را و نیز بهره را محروم
مستحق ایست که از هیچکس چیزی نخواهد و گمان مردمان چنان باشد که او غنی است بجهت
این وی را از صدقه محروم سازند و یا فقیریست که بکثرت دختران مبتلا بود یا مملوکی که
مولا او را نفقه ندهد و یا پیشه کاری که از پیشه خود کسب نتواند کرد یا کسی که اثمار یا زرع
یا انعام وی را نقصان رسیده باشد عبد الله بن قلابه گوید که در یمامه سیلی بیامد و مال

شخصی را بتمامه برد یکی از اصحاب رسول گفت هذا المحروم این مرد محروم ست از برای او
توزیعی باید کرد پس از برای او توزیع کردند چون غرض از ذکر وعد و وعید ارشاد
مردمانست بایمان از ینجهت بعد ازین جهت استبصار ایشان بیان آیات خود میفرماید
و میگوید که وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ و در زمین نشانهاست برای استدلال بر وجود
صانع و علم و قدرت و اراده و فرط رحمت او لِلْمُوقِنِينَ مر یقین دارندگان یعنی موحدانرا
که در طریق سوی برهانی که موصل ست بمعرفت یزدانی که سلوک نموده اند و بصیقل
دلایل واضحه زنگ ریب و شک از قلوب خود زدوده اند و از جمله آیات ارضیه که
بر روی زمین ست بساط آنست از برای ساکنان و عیون منفجره و معادن معینه
و متنوعه و حیوانات منبثه که متخلق اند از حیثیت صور و اشکال و افعال چون
بهایم و سباع و حشرات و نباتات از بقول و حبوب و جبال موتده و براری و اجره
و وجود مسالک و طرق در آن بجهت سهولت تردد بندگان در آن و آنچه در نفس
زمین ست و اختلاف اجزای آنست در کیفیات و خواص و منافع وَفِي أَنْفُسِكُمْ
و در نفسهای شما نیز نشانهاست که دال اند بر کمال علم و قدرت صانع زیرا که در عالم
هیچ آیتی نیست مگر که در انسان نظیر آنست و با وجود این متفرد ست بهیات حسنه
و مناظر بهیه و ترکیبات عجیبه و تمکن بر افعال غریبه و استنباط صنایع مختلفه و استجماع
کمالات متنوعه بوساطت عقول زکیه و افهام صافیه أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا پس نظر
نمیکنید استفهام در معنی امر ست یعنی نظر کنید بعیون ناظره و افهام نافذه در صنایع
و بدایع آفاق و انفس تا بوسیلهٔ آن عالم شوید بر وجود صانع عالم و بر وحدت و علم
و قدرت و حکمت و رحمت واسعه وی چه هر که این آیتها را در نفس خود نبیند و در صفحهٔ

وجود خود آثار قدرت و حکمت مطالعه نماید از حیات محظوظ نمیشود و مآل او در نشاء
آخرت به ندامت و حسرت کشد و بعد از ذکر آیات ارضیه در بیان احوال آیات سماویه میفرماید که
وَفِي السَّمَاءِ و در آسمانهاست رِزْقُكُمْ روزی شما یعنی در ابرست سبب رزق شما که
باران ست سعید بن جبیر گفته که مراد برزق برف ست زیرا که ترقی عیون که سبب اقوات ست
از آن ست وَمَا تُوعَدُونَ و دیگر در آسمانهاست آنچه وعده داده میشوید بآن از مثوبات
عظیمه چه بهشتهای هشت گانه در آسمان هفتم ست نزدیک سدرة المنتهی و گویند مراد آنست
که جمیع ارزاق شما و آنچه بآن موعود شده اید مقدور و مکتوب ست در لوح محفوظ که در آسمان
چهارم ست پس باید که بنده غم روزی نخورد چه آن در جائی نهاده ست که نه آفت باو رسد
و نه دزد بآن راه برد از سفیان ثوری روایتست که واصل احدب بعد از تلاوت این آیه
گفت که این سفاهت و حماقت است که آنچه خدای در آسمان نهاده ست من آنرا در زمین
میخواهم پس بگوشه منزوی شد و بعبادت مشغول گشت دو روز چیزی باو نرسید سلهٔ خرما دید
که پیش وی بنهادند و او را برادری بود که در توکل قرین وی بود نزد وی آمد در روز سیوم
سلهٔ دیگر نزد وی حاضر کردند پس باین طریق روزی بایشان میرسید و ایشان بآن معیشت
میگذرانیدند و عبادت میکردند تا بجوار الهی رسیدند آنگه بجهت تاکید قول مذکور میفرماید که
فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ پس سوگند بپروردگار آسمان و زمین که إِنَّهُ بدرستی که امر
مذکور از آیات و روزی موعود بهست لَحَقٌّ هرآینه درست و راستست مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ
تَنْطِقُونَ در حالتی که مانند آنست که شما سخن میگوئید یعنی همچنانکه شما هیچ شکی ندارید در سخن
گفتن خود هیچ شکی نیست در حقیقت امر مذکور از اصمعی مرویست که روزی بمسجد جمعهٔ بصره
میرفتم در راه اعرابی دزدی اجلاف و راه زنان بر شتری نشسته و شمشیری حمایل کرده کمان

دربازو

دربازو افکنده در گذر آمد و چون نزدیک من رسید سلام کردم گفت از کدام قبیله
گفتم از بنی الاصمعی گفت تو بنی الاصمعی نیستی گفتم نعم گفت از کجا می آئی گفتم از جائی که
تلاوت کلام خدای تعالی میکردند گفت خدای را کلامی هست که آدمیان آنرا توانند خواند گفتم بلی
گفت برخوان من سورة الذاریات را بر و خواندم و چون باین آیت رسیدم که وفی السماء
رزقکم گفت ای اصمعی بخدای سوگند بر تو میدهم که این کلام خدایست که بمحمد فرستاده گفتم
بحق آنخدائی که محمد را صلی الله علیه و آله وسلم بخلقان فرستاد که این کلام خدایست که
بمحمد صلی الله علیه و آله وسلم انزال فرموده اعرابی چون این کلام از من بشنید از شتر بزیر آمد
و آنرا بکشت و پاره پاره کرد و با پوست بگذاشت و مرا گفت یاری من کن تا این بدرویشان
تصدق کنم پس تیغ بشکست و کمان را در زیر خاک پنهان کرد و روی در بیابان نهاد و گفت
وفی السماء رزقکم و ما توعدون من نفس خود را ملامت کردم و گفتم ای نفس سالها شد که
تو این آیت میخوانی و متعظ نمیشوی اعرابی جلف یکبار که شنیده متعظ شد پس من آن
اعرابی را ندیدم تا آن زمان که با رشید بحج رفتم روزی در طواف بودم از پس پشت من کسی مرا
آواز داد چون نگاه کردم آن اعرابی را دیدم که بواسطهٔ کثرت طاعت و عبادت ضعیف شده
پوست بر استخوان چسبیده و زرد گشته پس بر من سلام کرد و مرا بمقام ابراهیم برد و گفت
هم از آن کلام خدای مرا بشنوان من همان سوره و الذاریات تلاوت نمودم و چون بآیه رسیدم
که وفی السماء رزقکم گفت یافتم آنچه پروردگار من مرا وعده کرده بود چیزی دیگر ازین کلام
میدانی من خواندم که فورب السماء و الارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون اعرابی
نعره بزد و گفت کیست آنکه خدا را بغضب آورد که تصدیق قول نکنند تا سوگند خورد بر حقیقت
قول خود پس دو سه بار این کلام را اعاده کرد و جان بحق تسلیم کرد ابو سعید خدری از رسول

صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که اگر یکی از شما از روزی خود بگریزد و نزد وی روزی او
تابع او شود واورا دریابد همچنانکه مرگ تابع او میشود وباو میرسد از امیر المومنین صلوات الله
علیه منقولست که روزی بر دو قسم ست یکی آنکه تو طالب اوئی ودیگر آنکه او طالب تست
آنچه تو طالب آنی احتمال یافتن ونیافتن هر دو دارد وآنچه او طالب تست امکان ندارد که
ترا در نیابد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که اگر توکل کنی بخدا که
حق توکل ست روزی داده شوید همچنانکه مرغان روزی داده میشوند باین وجه که در صباح
از آشیانها بیرون میروند گرسنه اند وشبانگاه که باز میگردند سیر اند وحکمت در طلب رزق
انتظام عالم ست وسبب موانست بنی آدم وچون حق تعالی بیان آیات وتعداد نعمات خود
نمود در عقب آن باز سر رشته کلام را بجانب تهدید وتخویف کشیده بحکایات ابراهیم و اهلاک
قوم لوط میکند تا اهل ضلالت بوسیلهٔ آن خایف شده در طریق رشد وهدایت سلوک کنند
ومیگوید که هَلْ اَتٰـكَ آیا آمد بتو استفهام بجهت تفخیم این کلام ست وتفخیم وتنبیه بر آنکه
این از وحی ملک علام ست نه از سخن محمد صلی الله علیه وآله وسلم مراد از آن خبرست یعنی الٰهی آمده است
بتو حدیث حَدِيْثُ ضَيْفِ اِبْرٰهِيْمَ الْمُكْرَمِيْنَ ۝ سخن مهمانان ابراهیم که
گرامی کرده شده بودند نزد او سبحانه یا نزد ابراهیم که بنفس نفیس خود بر خدمت ایشان
قیام نموده وبروایت ابن عباس این مهمانان دوازده فرشته بودند که بسبب هلاک قوم لوط
بر ابراهیم نازل شده بودند در تبیان گفته که ایشان چهار فرشته بودند جبرئیل ومیکائیل واسرافیل
وملکی دیگر که آن زرقائیل ست یا غیر او ونزد بعضی دیگر سه فرشته اول بودند وگویند که ده
بودند که عاشر ایشان جبرئیل بود وبر هر تقدیر اِذْ دَخَلُوْا عَلَيْهِ چون درآمدند بر ابراهیم
فَقَالُوْا پس گفتند که سلام کردیم بر تو سَلٰمًا سلام کردنی قَالَ گفت ابراهیم سَلٰمٌ

سلام

سلام بر شماست وچون ایشانرا بصورت غریب وشکلی عجیب بدید بعد از جواب سلام
فرمود که شما قَوْمٌ مُّنْكَرُوْنَ ۝ گروهی هستید ناشناخته یعنی علم بحقیقت حال شما ندارم
ونمیدانم که چه کسانید فَرَاغَ پس میل کرد ابراهیم وتوجه نمود اِلٰٓى اَهْلِهٖ بسوی اهل خود
بروجهی که ایشان ندانستند که بکجا میرود فَجَآءَ بِعِجْلٍ سَمِيْنٍ ۝ پس بیاورد گوساله
فربه یعنی نزد ساره آمد وگفت مهمانان غریب وعزیز رسیده اند طعامی هست که بآن
ضیافت نمایم گفت چیزی نیست ولیکن گوساله دارم که آنرا بهوس فرزند پرورش میدهم
وتربیت میکنم ودست وپایش بحنا بسته ام ورنگ رزه در گردن او مالیده وباو
گرفته مانند انس مادر بفرزند اورا بتو بخشیدم ابراهیم اورا بکشت وبریان کرد وبر طبقی
نهاد نزد مهمانان آورد فجاء بعجل سمين فَقَرَّبَهٗٓ پس نزدیک گردانید آنرا اِلَيْهِمْ
بسوی ایشان یعنی پیش ایشان بر زمین نهاد وایشان بران میل نکردند قَالَ
اَلَا تَاْكُلُوْنَ ۝ گفت آیا نمی خورید ازین طعام گویند که ابراهیم را عادت بود که
در وقت اکل بمهمان نگرد تا مبادا شرمسار شود وطعام برغبت نخورد واینجا نیز
بنابر عادت قدیمی خود بایشان نگاه نمیکرد وظنش آن بود که مشغول اند بطعام
ساره از پس پرده ایستاده دید که اصلا ملتفت طعام نمیشوند ابراهیم را ازین معنی
واقف گردانید چون نگاه کرد دید که طعام نمیخورند فَاَوْجَسَ مِنْهُمْ پس در خاطر گرفت
از ایشان خِيْفَةً ترسی چه دران روزگار هر که با کسی دشمن بودی طعام او را
نخوردی پس او بجهت این خایف شد که مبادا عذری کرده باشند وبقصد نفس
یا مال او آمده ایشان چون از ابراهیم اثر خوف دیدند قَالُوْا لَا تَخَفْ گفتند باو که
مترس واندیشه را بخود راه مده وما فرشتگانیم واز ابن شداد نقلست که چون

ابراهیم بدانست که فرشتکانند کفت چرا پیشتر مرا خبر نکردید تا ما این کوساله را بیجان
نمیکردیم و از مادرش جدا نمی ساختیم جبرئیل علیه السلام بر بریان کوساله زد زنده شد
و برجست و فریاد کنان روی بجانب مادر نهاد و ساره در پس پرده چون این حالت را
بدید متعجب شد ابراهیم علیه السلام نیز از آن حالت در تعجب ماند فرشتکان دیکر باره
آغاز سخن کردند **وَبَشَّرُوهُ** و مژده دادند او را **بِغُلَامٍ** به پسری اسحق نام که از ساره
متولد شود **عَلِيمٍ** کامل در علوم شرعیه چون بحد بلوغ رسد در کمال علم باشد
فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ پس روی بخانه نهاد زن ابراهیم یعنی ساره **فِي صَرَّةٍ** در حالتی که
فریاد کننده بود و کویند مراد از صرة کلمه آه و یا ویلتی ست که در وقت تعجب میکویند
و کفته اند که ساره بعد از شنیدن این سخن کفت اَلْيَلْيَا اَلْيَلْيَا و این کلمه در لغت
ایشان در وقت تعظیم امور مستعمل بوده **فَصَكَّتْ** پس طپانچه زد بسرهای انکشتان
وَجْهَهَا بر روی خود مقاتل و کلبی کفته اند که انکشتان را جمع کرد و بر روی و جبین خود
بزد و این از عادت زنان ست در وقت تعجب و کویند که این مژده که شنید حرارت دم حیض را
در خود یافت و بجهت حیا طپانچه بر روی خود زد **وَقَالَتْ** و کفت که من **عَجُوزٌ عَقِيمٌ**
پیره زنی نازاینده ام پس چکونه فرزند آورم و در روایت آمده که او را نود و پنج سال بود
و ابراهیم را صد و نود و هرکز نزائیده بود و چون وعده فرزند شنید بسیار متعجب شد
قَالُوا کفتند فرشتکان باو بعد از مشاهده تعجب از و **كَذَٰلِكِ** همچنین که بشارت دادیم
ترا **قَالَ رَبُّكِ** کفت پروردکار تو و ما از قول او خبر میدهیم نه از برای خود **إِنَّهُ**
بدرستی که خدای **هُوَ الْحَكِيمُ** اوست حکم کننده بوجود ولد مر ترا یا محکم کار در آنچه اراده فرماید
الْعَلِيمُ دانا بعقیمی تو و بجمیع اخفایای امور و هر که متصف باین دو صفت یافته قوله

حق و وعده او صدق خواهد بود و مرویست که جبرئیل علیه السلام چون تعجب ساره را
بدید او را کفت که نظر در سقف خانه خود کن چون نکاه کرد دید که چوبهای خشک
در سقف خانه کشیده بود همه سبز شدند و میوه بر ایشان ظاهر شد پس نزد این حال
اطمینان تمام در باب وجود ولد او را حاصل شد القصه چون ابراهیم علیه السلام
بدانست که ایشان فرشتکانند و فرود آمدن ایشان باین هیئت مجموعی جز بامری عظیم
نخواهد بود **قَالَ** کفت بایشان که **فَمَا خَطْبُكُمْ** پس چیست کار بزرک شما **أَيُّهَا
الْمُرْسَلُونَ** ای فرستاده شدکان از نزد خدای عالمیان **قَالُوا** کفتند ایشان
در جواب خلیل الرحمن که ای خلیل **إِنَّا أُرْسِلْنَا** بدرستی که ما فرستاده شده ایم **إِلَىٰ
قَوْمٍ مُجْرِمِينَ** بسوی کروه کناهکاران یعنی کافران چه کفر سرهمه کناهانست مراد
قوم لوط اند یعنی ما را بجانب کروه لوط فرستاده اند **لِنُرْسِلَ** تا فرو فرستیم و نازل
کردانیم **عَلَيْهِمْ** بر ایشان بعد از اهلاک ایشان و زیر و زبر کردن شهر ایشان
حِجَارَةً مِنْ طِينٍ سنک از کل مصنوع شده مراد طین متحجرست که بسبب پختن
بحد صلابت حجر رسیده باشد چون آجر و سفال **مُسَوَّمَةً** در حالتی که آن سنکها نشان
کرده شده اند باسم آنکس که محکومست بهلاکت یا نشانه کرده شده اند با آنکه از حجاره
عذابند مرویست که این سنکها بعد از هلاکت ایشان زیر و زبر شدند بشهرهای ایشان
بر طریق باران بر انها ریزان شدند و اصح روایت آنست که بر جمعی فرود آمد که ایشان
دران شهر نبودند و همه بدان سنک هلاک شدند چون ابراهیم علیه السلام معلوم کرد که
ایشان بموتفکه میروند بجهت اهلاک قوم لوط دل مبارکش بجهت برادرزاده خود
متألم کشت و کفت آیا حال او دران بلا چکونه کذرد ملایکه کفتند که غم مخور که بلوط

برای از حد بیرون رفتگان در کفر و فجور

و دختران او ضرری نخواهد رسید عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو لِلْمُسْرِفِينَ ۝
مر اسراف کنندگان را یعنی کافران فَأَخْرَجْنَا پس بیرون خواهیم آورد مَنْ كَانَ فِيهَا
هر که باشد در آن دیهها مومنان که مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ از گرویدگان بلوط علیه السلام
فَمَا وَجَدْنَا پس نخواهیم یافت فِيهَا در آن دیهها غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ
غیر اهل یک خانه از مسلمانان که آن لوط است و دو دختر او و گفته اند که در مدت بیست سال
یک کس از قوم لوط ایمان آورده بود وَتَرَكْنَا و باقی گذاشتیم فِيهَا آيَةً در آن
دیهها نشانه از عذاب که آن احجار مسومه است یا اسود سیاه متنبه لِلَّذِينَ برای عبرت
آنانکه يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ۝ بترسند از عذاب دردناک یعنی دیده اعتبار
گشوده بوسیله کسب ایمان مثل آن عذاب را از خود باز دارند چه جمعی که قساوت دارند
و بنهایت عناد اند باین علامت متنبه نمیشوند بعد از ان در بیان قصه موسی و فرعون
و استیصال قبطیان خبر میدهد وَفِي مُوسَى و نیز در قصه موسی آیتی ست مر اهل اعتبار را
ما گردانیدیم در قصه موسی نشانه برای مومنان ترسکار إِذْ أَرْسَلْنَاهُ و چون فرستادیم
او را إِلَى فِرْعَوْنَ بسوی فرعون و قوم او بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ۝ بحجتی روشن که آن
ید بیضا ست و عصا و غیر آن فَتَوَلَّى پس برگشت از ایمان آوردن بِرُكْنِهِ بقوت خود
یعنی بسبب آنچه متقوی و مستظهر بود بدان از کثرت جنود و خزاین از ایمان اعراض
نمود یا گردانید کسانی را که رکن او بودند و بایشان مستند و متقوی بود از قبول حق
وَقَالَ و گفت که موسی علیه السلام سَاحِرٌ جادوست و چشم بندی خارق عادت بما
مینماید أَوْ مَجْنُونٌ ۝ یا دیوانه ست که از عاقبت کار خود نمی اندیشد و چون فرعون
از موسی برگشت و بر وی طعنه زد و قوم او باوی در طغیان اتفاق کردند فَأَخَذْنَاهُ

وجنوده

وَجُنُودَهُ پس گرفتیم او را و لشکر او را بغضب و قهر خود فَنَبَذْنَاهُمْ پس فگندیم
همه ایشان را فِي الْيَمِّ در دریا غرق ساختیم وَهُوَ مُلِيمٌ ۝ در حالتی که فرعون ملامت
کننده بود نفس خود را که چرا از موسی اعراض کرده ام و بر و طعنه زدم وَفِي عَادٍ
و در قصه قوم عاد نیز آیتی است برای عبرت اهل اعتبار إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ چون
فرستادیم بر ایشان الرِّيحَ الْعَقِيمَ ۝ بادی که آبستن کننده درخت و حامل سحاب
نباشد یعنی بادی که در وی خیر و نفع نبود امیر المومنین علیه السلام فرموده که مراد باد نکباست
و بروایت ابن عباس باد دبور و نزد ابن مسیب باد جنوب و بهر تقدیر مَا تَذَرُ
نمیگذاشت آن باد مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ هیچ چیزی را که بگذشت بر وی إِلَّا جَعَلَتْهُ
مگر که گردانید آن چیز را كَالرَّمِيمِ ۝ مثل آنچه کهنه و ریزیده شود چون گیاه خشک
و استخوان کهنه و ریزیده گشته وَفِي ثَمُودَ و در قوم ثمود نشانه ایست مر مومن
ترسکار را إِذْ قِيلَ لَهُمْ چون گفته شد مر ایشان را بعد از تکذیب صالح و عقر ناقه
تَمَتَّعُوا برخوردار شوید از زندگانی خود و نفع گیرید از عمر و مال خود حَتَّى حِينٍ ۝
تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز خواهد بود کما قال تمتعوا ثلث ایام فَعَتَوْا
پس سرکشیدند عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ از فرمان پروردگار خود و بتدارک مافات خود مشغول
نشدند فَأَخَذَتْهُمُ پس گرفت آنها را الصَّاعِقَةُ عقوبتی بیهوش کننده و هلاک
سازنده بعد از سه روز وَهُمْ يَنْظُرُونَ ۝ و حال آنکه ایشان میدیدند آنرا بمعاینه
چه آن در روز بر ایشان فرود آمد و مراد از صاعقه صیحه جبرئیل است یا آتش نازل از آسمان
فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ پس نتوانستند از برخاستن یعنی قادر نبودند بر آنکه
برخیزند و از عذاب بگریزند وَمَا كَانُوا مُنْتَصِرِينَ ۝ و نبودند انتقام کشندگان

ازما یا یاری دهندگان یکدیگر را در رفع عذاب وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کردیم قوم
نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از امم مذکوره إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ
گروهی بیرون رفتگان از استقامت ایمان بسبب کفر و طغیان و قصص انبیا و امم ایشان
در موضع خود بر سبیل تفصیل تحریر پذیرفته و بعد از ذکر امم مکذبه و استیصال ایشان در بیان
کمال قدرت خود میفرماید وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا و آسمان را بنا کردیم و آنرا بلند برافراشتیم
بِأَيْدٍ بقوت کامل خود وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ و بدرستی که ما توانائیم بر بنای آن و یا قادر
بر آفریدن چیزی که اعظم از آن باشد و اشتقاق آن از وسع است بمعنی طاقت و یا ما کشاده
کننده ایم آسمان را یا علم ما واسع است بهمه امور یعنی دانائیم بجمیع اشیا و توانائیم بهمه چیزها
وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا و زمین را گسترانیدیم بسبب قرار خلقان بر آن فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ
پس نیک گسترانیدگانیم ما بواسطه آنکه بجهت مصالح بندگان کردیم نه بجهت نفع خود و دفع ضرر
از خود زیرا که ما غنی بالذاتیم و مستغنی از کل ماسوی وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا و از هر چیزی
از اصناف موجودات آفریدیم زَوْجَيْنِ دو صنف که هر یک زوج دیگریست از حیثیت
شکل مانند مرد و زن یا بجهت تعاقب چون لیل و نهار و شمس و قمر و ربیع و خریف
و شتا و صیف و یا بجهت مخالفت ذاتی چون نور و ظلمت و رطب و یابس و سهل و جبل
و برین قیاس سما و ارض و بر و بحر و جن و انس و غیر آن و یا بطریق مخالفت صفاتی چون
حلم و قهر و حل و مر و سقم و صحت و غنی و فقیر و ضحک و بکا و فرح و غم و موت و حیات
مراد آنست که آنچه آفریده ایم بطریق زوجیت آفریده ایم پس لازم نیاید که کفر مخالفت ایمانست
و معصیت که خلاف طاعتست و غیر آن از صفات رذیله که ضد صفات حسنه اند آفریده او باشد
حاصل که ما رفع سما و ارض و خلق ازواج نمودیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ بارادهٔ آنکه

شاید

شاید که شما پندپذیر شوید و بدانید که تعدد از خواص ممکناتست و واجب بالذات
قابل تعدد و انقسام نیست و بجهت آن راه برید بخالق و پرستش او کنید و چون مقصود
از آفرینش اشیای مختلفه اند معرفت و عبادت فَفِرُّوا پس بگریزید یعنی رجوع کنید از کفر خود
إِلَى اللَّهِ بتوحید خدای یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت بطاعت او و از امام جعفر
صادق صلوات الله علیه مرویست که مراد آنست که حج کنید بقصد نزدیکی برحمت او سبحانه
و یا فرار کنید از جمیع آنچه شما را از طاعت باز دارد و بالکلیه متوجه شوید بطاعت او سبحانه
ابن عباس گفته که از وی در وی گریزید محققان گفته اند که بگریزید از ماسوای وی و در
بحر الحقائق آورده که ای کسانی که گریخته اید از حق بسبب تعلق بماسوای در حق گریزید بقطع
تعلق از خود یا از وصف خود بوصف حق گریزید یا از خود فرار کنید و با حق قرار گیرید
إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من مر شما را مِنْهُ از عذاب او سبحانه نَذِيرٌ مُبِينٌ ترساننده ام
هویدا و پیدا و منذریت خود از جانب او سبحانه بمعجزات ظاهره یا آشکارا کننده آنچه از و
واجبست حذر کردن وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ و مگردانید یعنی فرامگیرید با خدای بحق
إِلَٰهًا آخَرَ معبودی دیگر را إِنِّي لَكُمْ بدرستی که من مر شما را مِنْهُ از عذاب خدای
در عبادت غیر او نَذِيرٌ مُبِينٌ ترساننده ام هویدا و پیدا تکرار این قول جهت تاکید است
یا اول مرتبه است بر ترک ایمان دوم بر شرک آوردن كَذَٰلِكَ داب امم سابقه همچنان است که
داب قوم تو یعنی همچنانکه قوم تو ترا تکذیب میکنند امم سابقه نیز پیغمبران را تکذیب میکردند
پس در تفسیر این مجمل میفرماید که مَا أَتَى الَّذِينَ نیامد بآنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از کفار
مکه مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستادهٔ إِلَّا قَالُوا مگر که گفتند قوم او سَاحِرٌ جادوست در وقتی
که معجزه با ایشان مینمود أَوْ مَجْنُونٌ یا دیوانه است گاهی که از بعثت ایشان را خبر میداد

أَتَوَاصَوْا آیا وصیت کرده اند پیشینیان پسینیان را بِهِ باین سخن تا همه متفق شدند
باین قول استفهام برای توبیخ ست و معنی مراد نفی آنست یعنی وصیت نکرده اند بجهت عدم
تلاقی ایشان در زمان واحد بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ۝ بلکه ایشان گروهی اند نا فرمان و از حد بیرون
روندگان و چون طغیان ایشان را برین قول میدارد فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان
یعنی چون مکرر اظهار دعوت کردی بر ایشان و ایشان بجهت اصرار و عناد از ان ابا کردند
پس از محاورت ایشان اعراض نما تا وقتی که مامور شوی بقتال ایشان فَمَا أَنْتَ
بِمَلُومٍ ۝ پس نیستی تو ملامت زده نزد حضرت عزت بجهت اعراض تو از ایشان بعد از تکرار
تبلیغ و دعوت بقدرت وسع و طاقت چه درین صورت لوم بر ایشانست که ترک قبول دعوت
کرده اند وَذَكِّرْ و پند ده اهل ایمان را فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ پس بدرستی که پند دادن
تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ۝ نفع میدهد مومنان را یعنی بجهت عناد کافران و جحود اهل طغیان ترک
تذکیر و موعظه اهل ایمان مکن و دست از نصیحت ایشان باز مدار چه موعظه و نصیحت موجب
زیادتی بصیرت ایشان میشود و سبب اکتساب طاعت و اجتناب از محرمات و در مجالس نقلست که
امیر المومنین صلوات الله علیه روزی پیغمبر در خود پیچیده از خانه بیرون آمد محزون و غمناک و فرمود
چون این آیت فتول عنهم فما انت بملوم نازل شده هیچکس از ما نبود مگر که غمگین شد و متیقن گشت
بر انقطاع وحی و نزول عقوبت و چون آیت فان الذکری تنفع المومنین فرود آمد خوشحال شدیم
و در کتاب فصول آورده که کلام مذکور یعنی ناصح و واعظ باید که مشتمل باشد بر ده چیز تا سامعان
نفع رسانند اول آنکه تذکیر نعمت خدا تا بشکر گذاری آن اقدام نمایند دوم ذکر ثواب
و محنت و بلا دنیا تا در ان شکیبائی ورزند سیوم بیان عقوبت گناهان و تعداد آن تا از ان
حذر کرده و تایب شوند چهارم اظهار مکاید و وساوس شیطان تا از ان محترز شوند پنجم

ذکر زوال

ذکر زوال دنیا و بی اعتباری آن تا دل در ان نه بندند ششم بیان مرگ کردن تا مستعد
رفتن شوند هفتم تکرار ذکر قیامت تا کار آن روز بسازند هشتم بیان درکات دوزخ
و انواع عقوبتها تا از ان بترسند نهم تعداد درجات بهشت و اقسام نعمتهای آن
تا بآن راغب شوند دهم بنای کلام بر خوف و رجا نهادن یعنی گاهی از عظمت و کبریا
و هیبت الهی سخن راندن تا از ان خایف شوند و وقتی رحمت و مغفرت و مهربانی حضرت
عزت را تقریر کند تا بآن امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل باشد برین سخنان سبب منفعت
مومنانست و بعد از امر بابلاغ حجت بیان تعطیل آن میفرماید که وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ
وَالْإِنْسَ و نیافریدیم پریان و آدمیان را إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۝ مگر بعلت آنکه پرستند مرا
بر وجه اختیار نه بطریق اجبار گویند مراد آنست که خلق بندگان نکردم مگر بجهت آنکه امر کنم
ایشان را بعبادت موید اینست قوله وما امروا الا لیعبدوا الله و مجاهد لیعبدون را
بمعنی لیعرفون تفسیر نموده یعنی نیافریدیم هیچ یک از جن و انس را مگر از برای آنکه
مرا بشناسند و بصفات ثبوتیه و سلبیهٔ من عارف گردند و پوشیده نماند که غرض اصلی
از خلق بندگان بتعریض مثوبتست بر ایشان نه عبادت و معرفت لیکن چون ثواب حاصل نمیشود
مگر بعبادت پس گویا که عبادت غایت خلق ست نه ثواب فحینئذ مالک جمیع عباد را غرض
در امر بعبادت آنست که تا بوسیلهٔ آن در نشأ آخرت فایض شوند و از حضیض چاه شقاوت
خلاص شده بذروهٔ جاه سعادت رسند نه آنکه تحصیل ارزاق خود کنند و اطعام مالک
چه او سبحانه غنی مطلقست و متفضل بر جمیع بندگان و معطی ارزاق ایشان خواه بعبادت
مشغول شوند یا نه و از جهت است که میفرماید که مَا أُرِيدُ نمیخواهم آفریدگان مِنْهُمْ
مِنْ رِزْقٍ هیچ روزی وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ ۝ و نمیخواهم که طعام دهند مرا بلکه رزق

از آفریدگان

واطعام صفت منت وپس برای این تاکید حکم میفرماید که اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای هُوَ
الرَّزَّاقُ اوست روزی دهنده جمیع خلایق نه غیر او پس او درین باب محتاج منفعتی نباشد
ذُو الْقُوَّةِ خداوند توانائی الْمَتِيْنُ استوار در توانائی خود یعنی قادریست که
بلیغ الاقتدار و کامل القدرتست بر وجهی که گرد عجز بر گرد سرادقات قدرت او نگردد
پس نه در کار آفرینش فتوری و نه در قوت روزی و بیده نوازیش قصوری جلت قدرته
وچون کفار قریش با وجود این دلایل ظاهره که دال اند بر قدرت قاهره او سبحانه در عناد
افزوده بوی نگرویدند از جهت تخویف ایشان میفرماید که فَاِنَّ لِلَّذِيْنَ ظَلَمُوْا
وبدرستی که مر آنانرا که ستم کردند بر خود بکفر یا بر رسول بتکذیب ذَنُوْبًا بهره ایست
از عذاب مِّثْلَ ذَنُوْبِ اَصْحٰبِهِمْ مانند بهره یاران ایشان یعنی نظرای ایشان
در کفر و عناد از امم مکذبه مانند قوم نوح و عاد و ثمود مراد آنست که بایشان خواهد رسید
آنچه بامم ماضیه رسید از عذاب و عقاب فَلَا يَسْتَعْجِلُوْنِ پس باید که شتاب نکنند
در وقوع و تعجیل آن از تو نطلبند چه آن فوت نخواهد شد فَوَيْلٌ پس کلمه عذاب
یا چاه ویلی که در قعر دوزخ است لِّلَّذِيْنَ كَفَرُوْا مر آنانراست که کافر شدند و بخدا
و رسول نگرویدند مِنْ يَّوْمِهِمُ الَّذِيْ يُوْعَدُوْنَ از عذاب روزی ایشان که
وعده داده میشوند مراد روز قیامتست یا روز بدر سورة الطور مکیة وهی
تسع واربعون آیة وکل واحد من الرکوعات والاختلاف فیها اثنان ثالاثم واحد
ابی بن کعب از رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که سورة الطور
بخواند بر خدای واجب باشد که او را از عذاب ایمن گرداند و او را به بهشت خود نعمت عظمی
در مرتبه کبری عطا فرماید و محمد بن هشام از امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده

که هر

که هر که سورة الطور بخواند حق تعالی خیر دنیا و آخرت او را کرامت فرماید بدانکه چون
حق تعالی ختم سورة الذاریات فرمود بوعید افتتاح این سوره نیز به تحقیق وقوع
وعید نموده گفت بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
وَالطُّوْرِ و سوگند بطور سینا که جبل زبیرست بمدین در ارض مقدسه که موسی علیه السلام بر بالای
آن کلام حق تعالی استماع فرمود و تخصیص این کوه بجهت برکت و کثرت منفعت است در آن
و گویند مراد مطلق کوههاست که میخهای زمین اند و منافع و نزد مقاتل مراد دو کوه هند که یکی را
بینا گویند بجهت کثرت تین در وی و دیگری زیتا بجهت بسیاری زیتون در آن و گویند اشتقاق
آن از طارست یعنی سوگند بآنچه طیران میماید از ازواج اتحاد بخصیص مواد یا از عالم غیب
بعالم شهادت وَكِتٰبٍ مَّسْطُوْرٍ و سوگند بکتاب نوشته شده فِيْ رَقٍّ مَّنْشُوْرٍ
در صحیفه گشوده بوقت خواندن مراد قرآنست و نزد بعضی مراد باین کتاب لوح محفوظست
و آن تخته ایست از زمرد سبز و یا کتاب توریة که نعت محمد صلی الله علیه وآله وسلم در آن
مسطورست و یا صحیفه اعمال بندگان که روز قیامت بر ایشان منشور سازند یا لوح دل
عارفانست که مرقومست از معارف و حکم وَالْبَيْتِ الْمَعْمُوْرِ و سوگند بخانه آبادان
یعنی کعبه معظمه و معموره آن بکثرت زیارت حاجیانست و خدمت مجاوران و آن اول
خانه ایست که در زمین بنا شده برای عبادت بندگان یا مراد ضراح است که مقابل حقیقی خانه
کعبه واقع شده در آسمان چهارم و عمارت آن بکثرت طواف فرشتگانست و از امیر المؤمنین
صلوات الله علیه وآله مرویست که هر روز هفتاد هزار فرشته در آن میروند و طواف
میکنند و هرگز نوبت اول نمیرسد و خازن آن فرشته ایست که او را ازرین خوانند
و آن خانه از یاقوت سرخست خدای در عهد آدم بزمین فرستاد و در زمان طوفان نوح

امر نمود تا آنرا بآسمان بردند و زهری از سعید بن مسیب نقل کرده که ابو هریره از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم روایت کرده که بیت المعمور در آسمان دنیاست و
در آسمان چهارم نهریست که آنرا نهر حیوان خوانند هر روز جبرئیل علیه السلام در وقت طلوع آفتاب
دران نهر داخل میشود و چون بیرون می آید اجنحه خود را می افشاند هفتاد هزار قطره ازان
میچکد و حق تعالی از هر قطره ازان فرشته می آفریند و همه را امر میکند بداخل شدن در بیت
المعمور پس ایشان آن روز دران خانه نماز میگذارند و طواف میکنند و روز دیگر باز حق تعالی
هفتاد هزار فرشته دیگر بطریق مذکور می آفریند و ایشانرا باین امر مامور میسازد و هرگز
نوبت طواف باول نمیرسد و نزد بعضی مراد از بیت المعمور قلب مومنان است که عرش رحمن
و عمارت آن بمعرفت و اخلاص است یعنی قسم بقلوب اهل ایمان که معمورست بخلوص و عرفان
وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وسوگند بسقف بلند برافراشته یعنی آسمان که مجمع انوار حکمت
و مخزن اسرار فطرت است و نزد ابن عباس مراد عرش الهی است که جامع عجایب و غرایب است
و گویند مراد آسمان اول است که مانند سقف است و این قول از امیر المومنین صلوات الله علیه
منقولست وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وسوگند بدریای برآمده بجهنم بجهت پری آتش دران که
افروخته و تافته شده است سعید بن جبیر نقل کرده که امیر المومنین علیه السلام از یهودی پرسید که
در کتاب شما دوزخ در کدام موضع است گفت در دریا و فرمود فالاراه الا صادقا نبی نبیهم
اورا درین قول مگر راست گو کقوله تعالی والبحر المسجور و روایت از پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم
باید که هیچکس در دریا ننشیند مگر حاجی یا معتمر یا مجاهد چه در زیر دریا آتش است و زیر دریا
و در زیر آن دریا آتش است و در خبرست که رسول صلی الله علیه واله وسلم فرموده که آتش ص
در روز قیامت دریا را بر آتش کنند و آب دریا آن آتش را برافروزند و بروایت دیگر

همه دریا را بروز قیامت بتابانند تا آتش سوزان شود و بعد از آن همه را بیکدیگر بگشایند
تا همه یک دریا گردد پس همه را بدوزخ روان سازند و نیز از امیر المومنین علیه السلام مرویست
که مراد به بحر المسجور دریائی است در زیر عرش حضرت باری و عمق و قعر آن متقابل هفت
آسمان و زمین است و در وی آبی است سطبر مانند آب منی که آنرا بحر الحیوان گویند در وقت
بعث حق تعالی بآن امر میکند تا چهل صباح در قبور باریده شود و در نفخه ثانیه همه خلایق ازان
زنده شوند و از قبور بیرون آیند و محققان گفته اند که سقف مرفوع روح رفیع القدرست که
سقف خانه دلست و بحر مسجور دلی است بآتش محبت تافته حاصل که حق تعالی باین امور
عظیمه عجیبه قسم یاد میفرماید بر اینکه اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستی که عذاب پروردگار تو
لَوَاقِعٌ هر آینه بوقوع آینده است و نازل شونده مَا لَهُ نیست مر آن عذاب را مِنْ
دَافِعٍ هیچ دفع کننده یعنی البته واقع خواهد شد جبیر بن مطعم گوید که من بمدینه رفتم
تا سخنی درباب اساری بعرض حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم رسانم پس بمسجد درآمدم
آنحضرت در نماز صبح بود و سوره والطور را قرات میفرمود و چون باین آیت رسیدم که
ان عذاب ربك لواقع نزدیک بود که از غایت خوف دلم شکافته شود فی الحال اسلام
آوردم از ترس آنکه مبادا عذاب نازل شود و من بر صفت کفر بمیرم يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ
یعنی عذاب واقع شود در روزی که مضطرب شود آسمان مَوْرًا مضطرب شدنی یعنی
مترددگردد در آمدن و رفتن آنگاه شکافته شود و گویند مور حرکتی است و در تموج
بر سبیل استدارت یعنی آسمان بگرد خود موج زند و بگردد مانند کشتی بر روی آب که بگرد
خود آید وَتَسِيرُ الْجِبَالُ و روان شوند کوهها یعنی از اماکن خود که روی زمین است زایل
گردند و چون هبا بر هوا روند سَيْرًا رفتنی یعنی البته مانند غبار گشته بر هوا پراکنده شوند

وچون این واقعه واقع شود فَوَیْلٌ پس کلمهٔ عذاب یَوْمَئِذٍ دران روز لِّلْمُکَذِّبِیْنَ
مرتکذیب کنندگانراست که سخن خدا و رسول را بدروغ پنداشته باشند اَلَّذِیْنَ هُمْ فِیْ خَوْضٍ
آنانکه ایشان شروع کنند باقوال که آن استهزاست بقرآن وتکذیب به پیغمبر آخر الزمان وانکار
بعث دران جهان یَّلْعَبُوْنَ ه بازی میکنند واستهزا مینمایند یعنی آنرا ببازیچه برمیدارند
ووقعی بران نمی نهند یَوْمَ یُدَعُّوْنَ روزی که دفع کرده شوند کافران بعنف یعنی بیفکنند
ایشانرا از روی قهر واجبار اِلٰی نَارِ جَهَنَّمَ بسوی آتش دوزخ دَعًّا ه دفع کردنی
وافکندنی بعنف وقهر ومقاتل گفته که مراد از دع آنست که خازنان دوزخ دستهای
کافرانرا بر گردنهای ایشان بندند وموی پیشانی ایشانرا برپشت پای وبر روی افکنده
بدوزخشان اندازند ونزد این حال ایشانرا گویند هٰذِهِ النَّارُ الَّتِیْ این آن آتش است
کُنْتُمْ بِهَا بودید بآن در دنیا تُکَذِّبُوْنَ ه که تکذیب میکردید وباور نمیداشتید و
میگفتید که او ساحرست وآنچه میگوید که وحی ست سحرست نه سخن خدا اَفَسِحْرٌ هٰذَا آیا
پس سحرست اینکه می بینید آنرا واز انواع عذاب دوزخ یعنی همچنانکه وحی الهی را سحر می پنداشتید
این رانیز سحر می پندارید اَمْ اَنْتُمْ لَا تُبْصِرُوْنَ ه یا شما نمی بینید این عذاب را وکورید
از مشاهدهٔ آن همچنانکه در دنیا کور بودید از دیدن آنچه دلالت بر وقوع این عذاب میکرد
این قول بر سبیل تهکم است وتقریع پس ایشانرا بعد ازین توبیخ گویند که اِصْلَوْهَا
درآیند در دوزخ فَاصْبِرُوْا پس صبر کنید بر کشیدن عذاب اَوْ لَا تَصْبِرُوْا آیا صبر
مکنید وجزع منمائید سَوَآءٌ عَلَیْکُمْ یکسانست بر شما صبر وعدم صبر یعنی بهر وجه که
میخواهید از صبر وعدم صبر بدوزخ داخل شوید که هیچ گریزگاهی نیست از آن پس نه قوت
پرهیز دارید ونه پای گریز وتا ابد معذب خواهید بود دران اِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که

جزاوداده

جزا داده میشوید مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ه بآنچه بودید که میکردید در دنیا از استهزا
وانکار وتکذیب وغیر آن وبعد از ذکر حالات دوزخیان بیان حال متقیان
میفرماید که اِنَّ الْمُتَّقِیْنَ بدرستی که متقیان از کفر وشرک وعصیان فِیْ جَنّٰتٍ
در بوستانهائی باشند وچه بوستانها وَّنَعِیْمٍ ه ودر نعمتهای وچه نعمتها یعنی بوستانها
ونعمتهائی که در نضارت وکرامت بمرتبهٔ کمال باشند فٰکِهِیْنَ لذت کنندگان وخوش
حالان بِمَآ اٰتٰهُمْ بسبب عطا کردن ایشانرا رَبُّهُمْ پروردگار ایشان وَوَقٰهُمْ
ونگاهداشتن ایشانرا رَبُّهُمْ آفریدگار ایشان عَذَابَ الْجَحِیْمِ ه از عذاب
دوزخ یعنی اینکه درین روز شادمان باشند بسبب عطا کردن حق تعالی باشد
ایشانرا انواع نعیم ونگاهداشتن ایشانرا از عذاب جحیم وچون در بهشت داخل
شوند خزنه ایشانرا گویند که کُلُوْا بخورید از مطعومات بهشت وَاشْرَبُوْا وبیاشامید
از مشروبات آن خوردنی وآشامیدنی هَنِیْٓئًا گوارنده بدون هیضه وتنغیص
از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود بحق آنکس که نفس من بید قدرت اوست که
مردی از اهل بهشت قوت صد مرد داشته باشد که برغبت تمام بر اکل وشرب
وجماع اقدام نماید وبعد از اکل عرقی ازو حاصل شود که اطیب تر از بوی مشک باشد
وتحلیل آنچه خورده باشد وآشامیده ازین ممر باشد پس حق تعالی ایشانرا گوید که این
پاداش است مرشمارا بِمَا کُنْتُمْ بآنچه بودید در دنیا تَعْمَلُوْنَ ه که عمل میکردید بعضی علما
گفته اند که هرچند وعده بکردار بنده ست اما اصل دران فضل الهی ست واگر نه بنده است که
مزد کردار را چه باشد پس ایشان بفضل الهی مستغرق چنین نعمتی شوند مُتَّکِئِیْنَ
در حالتی که تکیه زدگان باشند در بهشت عَلٰی سُرُرٍ بر تختهای بزربافته مَّصْفُوْفَةٍ

وبهم پیوسته و در برابر یکدیگر نهاده وَزَوَّجْنَاهُمْ وجفت گردانیدیم ایشانرا
بِحُورٍ بزنان سفید اندام یا زنانی که سفیدی چشم ایشان در کمال سفیدی باشد
عِينٍ گشاده چشم یا سیاهی چشم ایشان بغایت سیاه باشد پس قرین و همنشین سازیم
ایشانرا باین نوع زنان وَالَّذِينَ آمَنُوا ویکسانی که مومن بوده باشند وَاتَّبَعَتْهُمْ
ذُرِّيَّتُهُمْ و پیرو باشند ایشانرا فرزندان سولد ایشان در دخول جنان یا در وصول
بدرجات ایشان یعنی تا جمع کنیم برای ایشان انواع سرور و بهجت را از امور مذکوره که
آن داخل شدن ایشانست در خلد برین و مزاوجت بحور عین و موانست با اخوان مومنین
و اجتماع اولاد با ایشان در درجات علیین بعد از ان در بیان الحاق ذریت با آباء
میفرماید که بِإِيمَانٍ بسبب ایمان عظیم القدر که آن ایمان آباست أَلْحَقْنَا بِهِمْ
در رسانیم بایشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان و خویشان ایشانرا یعنی با آنکه درجات آبا
بلندست نسبت بذریت صغار ما بفضل خود درجات ذریت نیز بلند گردانیم تا چشم
پدران بجمال ایشان روشن گردد و بدیدار یکدیگر خوشحال شوند وَمَا أَلَتْنَاهُمْ
و ما نکنیم مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ از ثواب کردار ایشان هیچ چیز یعنی فرزندانرا بدرجهٔ
پدر رسانیم بی آنکه نقصان بثواب ایشان رسد بلکه بکرم خود اولاد را رفعت درجه
ارزانی فرمائیم پس بجهت تاکید این قول میفرماید که كُلُّ امْرِئٍ هر مردی مکلف است
بِمَا كَسَبَ بانچه کسب کرده باشد رَهِينٌ در گرویست روز قیامت یعنی وابستهٔ است
بپاداش کردار خود بعمل دیگری مواخذ نیست پس همچنانکه شخصی بنده خود را مرهون میسازد
بدینی که بروست همچنین نفس عبد در حکم مرهون است نزد او سبحانه بعمل صالح که مطالب
بداست مرویست از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم که خدا یتعالی بردارد

درجهٔ اولاد مومن را تا آنکه بمرتبه و درجهٔ پدر رساند و اگرچه ایشان در خور درجهٔ
آن نباشند تا چشم او بایشان روشن گردد و بعد از ان آیت مذکوره را تلاوت
فرمود از ابن عباس روایتست که چون مومن بدرجهٔ خود رسد گوید بار خدایا
پدر و مادر و فرزندانم کجا اند ندا آید که آنها عملی نداشتند که موجب آن شود که
در مرتبه و درجهٔ تو باشند او گوید خداوندا چه باشد که بفضل خود ایشانرا بمن رسانی
حق تعالی امر فرماید تا همه ایشانرا نزد او برند و زاذان از امیر المومنین علیه السلام
روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که مومنان و فرزندان
ایشان در بهشت باشند و بعد از ان آیت مذکوره را تلاوت فرمود از امام جعفر صادق
علیه السلام مرویست که اطفال مومنانرا راه نمایند بپدران ایشان در روز قیامت
بعد از ان در بیان نعمت خود بر اهل ایمان میفرماید که وَأَمْدَدْنَاهُمْ و بیفزائیم
مر متقیانرا یعنی زیاده بر آنچه داشته باشند بدهیم ایشانرا بِفَاكِهَةٍ آنچه آرزوی
ایشان باشد میوه و بجمیع آن وَلَحْمٍ و گوشت و با همه اصناف آن مِمَّا يَشْتَهُونَ
در آنچه آرزو کنند یعنی خواهیم داد بمتقیان وقتاً بعد وقت آنچه آرزوی ایشان باشد
يَتَنَازَعُونَ داد و ستد کنند با یکدیگر فِيهَا در بهشت یعنی بهم دهند و از هم ستانند
كَأْسًا کاسه مملو از خمر بهشت لَا لَغْوٌ فِيهَا یعنی سخن بیهوده نباشد در ان یعنی
در اثنای شرب با یکدیگر مخاصمت نکنند و سخنان لغو و بیهوده تکلم ننمایند وَلَا تَأْثِيمٌ
و نه گناهکار گردانیدن یعنی در میان آن فعلی نکنند که موجب اثم باشد و نه قولی که بسبب
آن بگناه منسوب بخلاف خمر دنیا که از ستم و عربده و فواحش که موجب اثم است خالی نیست
بلکه عقول اهل بهشت بر حال خود باشد و هر چند که در شراب آن اغراق کنند عقول ایشان

نایل نگردد و هیچ اثمی بران مترتب نگردد وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ و طواف کنند برگرد
ایشان با کاسهای خمر یا برای خدمت غِلْمَانٌ لَهُمْ خادمانی که مخصوص باشند
مر ایشان را بر شکل پسران خوش صورت آفریده شده كَأَنَّهُمْ گوییا ایشان در حسن و صباحت
و صفا و لطافت لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ مروارید پوشیده اند در صدف که دست هیچ کس
بدامن ایشان نرسیده باشد و بسبب اسباب خارجی متبدل نگشته از قتاده نقلست
که کسی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم پرسید که خادم چنین است مخدوم
چگونه باشد فرمود فضل مخدوم چون فضل ماه شب چهارده باشد بر جمیع ستارگان
و نیز از ان حضرت مرویست که کمترین اهل بهشت از روی مرتبه کسی است که خادم خود را
بخواند هزار خادم در جواب او بلبیک لبیک لب بگشایند و در روایت آمده که همچنانکه
اهل بهشت از غلمان محظوظ باشند غلمان نیز از خدمتکاری ایشان در کمال التذاذ
باشند چه آنجا دار استراحت است نه سرای کلفت و در تبیان آورده که ذکور اولاد مشرکان
غلمان اهل جنت باشند و اناث ایشان حور عین و اولاد مومنین با پدران خود
بر همان هیاتی باشند که در دار دنیا بوده اند و این نقلی غریبست القصه اهل بهشت
بر تختهای زرین مقابل یکدیگر نشسته باشند وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ و روی آرند بعضی
از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر يَتَسَاءَلُونَ در حالتی که پرسند از یکدیگر احوال
و اعمال خود را که موجب این سعادت شده قَالُوا إِنَّا كُنَّا گویند بدرستی که ما
بودیم قَبْلُ پیش ازین روز فِي أَهْلِنَا در میان اهل خود یعنی بودیم در دنیا مُشْفِقِينَ
ترسندگان از عذاب و عقاب نیران و بسبب آن بر طاعات رحمن مرتکب شده از عصیان
مجتنب میشدیم فَمَنَّ اللَّهُ پس منت نهاد خدای عَلَيْنَا بر ما بلطف و رحمت و توفیق

در طاعات

در طاعات و اجتناب از معصیت وَوَقَانَا عَذَابَ السَّمُومِ و نگهداشت
ما را از عذاب آتشی که مانند بادی باشد در نهایت گرمی که نفوذ کننده بود در مسام
و گویند که سموم نام جهنم است إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ بدرستی که ما بودیم پیش ازین در دنیا
نَدْعُوهُ می پرستیدیم خدا را باخلاص یا میخواندیم او را در نجات دادن از آتش جحیم و عذاب
الیم پس اجابت دعای ما کرد إِنَّهُ بدرستی که او سبحانه هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ اوست
نیکوکار به بندگان و بسیار مهربان بر ایشان و لهذا عابد او مثابست و سایل او مجاب
قبل ازین گذشت که جماعت مقتسمات بر عقبات مکه نشسته حضرت رسول را صلعم
تردد و نزد قوافل عرب بکهانت و شعر منسوب میساختند و آنحضرت بواسطه آن
ملول و محزون میشد حق سبحانه و تعالی بجهت تسلیه آن قدوه احباب از عتاب ناصواب
کفار با و خطاب کرده میفرماید که فَذَكِّرْ پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را
و سخن مشرکان گرد ملال بر خاطر خود راه مده و بسبب آن از مواعظه و نصیحت
متقاعد مشو فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ پس نیستی تو بحق انعام پروردگار تو بر تو
یا با عطای مرتبه بتو بِكَاهِنٍ خبر دهنده از غیب بوسیله جن بدون نزول وحی
وَلَا مَجْنُونٍ و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد همچنانکه کفار قریش در حق تو
میگویند چه قول ایشان باطل است و سخن ایشان متناقص زیرا که کاهن محتاج است
در کهانت بفطنت و دقت نظر و مجنون چه عقل او پوشیده است و در نهایت سفاهت
خلاصه کلام آنست که بحمد الله که تو در صدق نبوت و رجاحت عقل یکی ازین دو طایفه
نیستی و عقیده کفار نه چنین است لیکن باعث ایشان برین قول تکذیب است بر تو
تا بآن راحت مستریح شوند همچنانکه سفها استراحت می یابند از تکذیب اعدای خود

أَمْ يَقُولُونَ بلکه میکویند مشرکان قریش که محمد صلی الله علیه وآله وسلم شَاعِرٌ
شاعرست وآنچه ازو صادر میشود از فصاحت وبلاغت بجهت قوت شعریست
نَتَرَبَّصُ بِهِ انتظاری بریم اورا یعنی چشم آن داریم که برسد باو رَيْبَ الْمَنُونِ
حادثه ومصیبت روزکار که از غایت شدت نفس را مضطرب سازد وکویند ریب المنون
بمعنی موتست یعنی ما منتظر مرک اوئیم یعنی چکونه رونق شعر بوجود شاعرست پس ما
انتظار مرک او می کشیم تا همچنانکه شعرای دیکر که تابعه وزهیر وامثال ایشان بودند بسبب
حادثه موت رونق اشعار ایشان برطرف شد ونیز بواسطه انقطاع حیات از رونق
خود بیفتد قُلْ بکو ای محمد درجواب ایشان تَرَبَّصُوا انتظار برید زمان نکبت ومرک
فَإِنِّي مَعَكُمْ پس بدرستی که من باشما مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ ۝ از جمله منتظرانم
یعنی من انتظار حدوث بلیت با هلاکت شما میکشم همچنانکه شما منتظر اید که مصیبتی بمن
نازل شود یا موت بمن طاری کردد مراد ازین تهدید ایشانست بوقوع مصیبت
وهلاکت برایشان پس بیان بطلان قول ایشان میکند که أَمْ تَأْمُرُهُمْ بلکه
امر میکند ومیفرماید ایشانرا أَحْلَامُهُمْ عقول ایشان بِهَذَا باین قول متناقض
چه کهانت تابع فطنتست وجنون لازم زوال وشعر کلامیست متسق ومخیل وموزون
وآن با جنون میسر نمیشود پس این سخنان ایشان نه بر مقتضای عقل باشد پس ازین
اعراض نموده میفرماید که أَمْ هُمْ بلکه ایشان قَوْمٌ طَاغُونَ ۝ کروهی اند از حد
درکذشتکان در مکابره وعناد وطغیان پس شروع در حجتی دیکر کرده میکوید که أَمْ يَقُولُونَ
بلکه میکویند کفار قریش تَقَوَّلَهُ بربافته است محمد قرآنرا واز خود کفته وچنین نیست که
ایشان میکویند بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ بلکه ایمان نخواهند آورد یعنی باعث ایشان

بدین قول اصرار ایشانست برکفر وطغیان واصرار برعدم ایمان واکرنه ایشان
از سر یقین میدانند که قرآن منقول نیست بجهت عجز جمیع فصحا وبلغا از آوردن
مثل آن بعد ازان جهت الزام ایشان میفرماید که اکر قرآن بربافته محمد باشد فَلْيَأْتُوا
پس باید که بیاورند ایشان بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ سخنی مانند قرآن إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ
اکر باشند راست کویان در آنکه قرآنرا از خود میتوان ساخت وچون همه ازان عاجزند
پس معلوم میشود که قرآن کلام حضرت ملک علامست نه سخن محمد صلی الله علیه وآله وسلم
بعد ازان برایشان احتجاج می آورد بابتدای خلق برین وجه که أَمْ خُلِقُوا آیا آفریده
شده اند مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ بی چیزی یعنی آبای ایشان بی خالق مخلوق کشته اند وبجهت آنست که
بعبادت آن اشتغال می نمایند أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ۝ آیا آبای ایشان مخلوق شده اند
از برای کاری یعنی بعبث وبازیچه که اصلا قلم تکلیف برایشان نباشد وجزای عمل ایشان
ندهند وچون این باطلست پس البته عدم تصدیق ایشان بجهت عناد واستکبارست
نه آنکه عقول ایشان درک آیات ظاهره ومعجزات بینه نمیکنند که دال اند بر نبوت
حضرت خاتمیت وصدقیت دعوی او نیز برسبیل الزام حجت میفرماید أَمْ خَلَقُوا
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آیا آفریده اند آسمانها وزمینها را ونه چنینست بَلْ لَا يُوقِنُونَ
بلکه بیقین در نمی آیند باینکه خالق جمیع ممکنات واجب الوجودست وبواسطه عناد
واستکبار همیشه بوکرد کمان میکردند أَمْ عِنْدَهُمْ یا نزدیک ایشانست خَزَائِنُ
رَبِّكَ خزینهای فضل پروردکار تو تا نبوت بهر که خواهند دهند یا خزائن علوم آلهی
در دست ایشانست تا بدانند که لایق منصب نبوت کیست أَمْ هُمُ الْمُصَيْطِرُونَ
یا ایشان غالبان اند ومسلط شدکان بر همه اشیا تا مدبر امور ربوبیت شوند بنای

جمیع چیزها را بر اراده و مشیت خود نهند و بجهت این هرچه خواهند کنند و منصب رسالت را
بهر که خواهند دهند **أَمْ لَهُمْ** آیا مر ایشان راست **سُلَّمٌ** نردبانی که بوسیلهٔ آن
بر آسمان برآمده **يَسْتَمِعُونَ فِيهِ** بشنوند دران کلام ملایکه را و آنچه از علوم غیبست که
بر ایشان وحی کرده میشود تا علم بما کان و ما یکون پیدا کنند و عالم شوند بتقدیم موت
محمد بر موت ایشان و ظفر یافتن ایشان ازان در عاقبت همچنانکه مظنهٔ ایشانست
و اگر چنین است که ایشان گمان میبرند **فَلْيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ** پس باید که بیاورد
شنوندهٔ ایشان که بر آسمان رفته باشد و کلام غیبی استماع نموده بود **بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ**
حجتی روشن و دلیلی هویدا و گواه باشد بر صدق استماع وی چه هرکه دعوی امری کند
بداهت عقل حکم نکند بران برو لازم است که اقامت حجت نماید بر صدق مدعای خود
پس تخییل اهل شرک میکند **أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ** آیا مر خدا راست دختران **وَلَكُمُ الْبَنُونَ**
و مر شما را پسران یعنی هرکه رای او درین جهالت باشد که اسناد بنات بخالق خود کند
و نسبت بنین بخود دهد در نهایت حماقت خواهد بود پس چگونه از شان او باشد که
بر نردبان عروج کرده بر عالم ملکوت برآید و بر جمیع غیوب مطلع گردد **أَمْ تَسْأَلُهُمْ**
آیا میخواهی مر ایشان را بر تبلیغ رسالت **أَجْرًا** مزدی تا بسبب آن تاوان زده شوند
فَهُمْ پس ایشان **مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ** ه الزام آن تاوان برخود گرانبار شوند
و بواسطهٔ آن از اتباع تو روی بگردانند **أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ** آیا نزدیک
ایشانست آنچه در غیب مکتوب شده مراد لوح محفوظ است که همه مغیبات درو
مندرج است **فَهُمْ يَكْتُبُونَ** ه پس ایشان بنویسند آنچه دروست تا گویند که خبر
پیغمبر در امر قیامت و بعث و جزا و حساب باطل است و اصلی ندارد یا از انجا بنویسند که

موت

موت محمد کی خواهد بود تا از ان راحت یابند **أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا** آیا میخواهند
مکری و تدبیری در بارهٔ تو مراد مکریست که در دار الندوه میکردند با حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم از قتل و حبس و اخراج **فَالَّذِينَ كَفَرُوا** پس آنانکه
نگرویدند **هُمُ الْمَكِيدُونَ** ه ایشانند کید کرده شدگان یعنی ایشانند کسانی که
وبال کید و مکر بر ایشان باز گردد و مقتول کردند در جنگ بدر و گرفتار شوند بعذاب
ابد کید خدا عبارتست از تدبیری برای اولیای خود تا بسبب آن اعدای خود را مغلوب
و مقهور گردانند **أَمْ لَهُمْ** آیا مر ایشان راست **إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ** معبودی جز از خدای
بحق تا یاری ایشان دهد و حمایت نماید از عذاب که مکافات مکر ایشانست پس تنزیه خود
میفرماید که **سُبْحَانَ اللَّهِ** منزه و پاکست خدای **عَمَّا يُشْرِكُونَ** ه از انچه شرک
می آورند بوی و عبدهٔ اوثان بجهت فرط عناد و طغیان بقرآن نمیگرویدند و بوحدانیت
او سبحانه معترف نمیشدند و بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم میگفتند که
پارهٔ از آسمان بر سر ما فرود آور اگر در وعدهٔ عذاب صادقی حق تعالی در جواب فرمود که
وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ و اگر ببینند پارهٔ از آسمان **سَاقِطًا** که فرود
آینده باشد بر سر ایشان **يَقُولُوا** گویند از فرط طغیان و محض استکبار که این قطعهٔ
آسمان نیست بلکه این **سَحَابٌ مَرْكُومٌ** ه ابریست برهم نشسته و برهم چسپیده
یعنی عناد ایشان تا غایتیست که با وجود مشاهدهٔ عذاب از کفر باز نایستند و چون
حال ایشان برین منوال است **فَذَرْهُمْ** پس واگذار و دست بدار از ایشان و بمکافات
کفر و عناد ایشان ارتکاب منمای **حَتَّى يُلَاقُوا** تا وقتیکه ببینند از روی معاینه
يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ آن روز خود را که دران **يُصْعَقُونَ** ه هلاک کرده شوند

بوقوع صاعقه بر ایشان مراد نفخهٔ اولی ست که در حین وقوع آن همه هلاک شوند
یَوْمَ لَا یُغْنِیْ عَنْهُمْ آن روزی که نفع ندهد یعنی باز ندارد از ایشان کَیْدُهُمْ
مکر ایشان شَیْئًا چیزی را از عذاب و عقاب وَلَا هُمْ یُنْصَرُوْنَ ۝ و نه ایشان یاری
کرده شوند یعنی دران روز هیچکس یاری ایشان نکند در دفع عذاب مراد روز قیامت است
وَاِنَّ لِلَّذِیْنَ ظَلَمُوْا و بدرستی که مر آنانراست که ظلم کردند بر نفس خود یعنی کافر شدند
عَذَابًا دُوْنَ ذٰلِكَ عذابی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبر است یا مواخذهٔ ایشان
بقتل در روز بدر یا بقحط در آمده هفت سال با جمیع مصایب دنیا وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ
و لیکن بیشتر این کفار لَا یَعْلَمُوْنَ ۝ نمیدانند وقوع این عذاب را و از ان خبر ندارند
وَاصْبِرْ و شکیبائی کن ای محمد لِحُکْمِ رَبِّكَ مر حکم خدا را در بارهٔ امهال ایشان
و ابقای تو در مشقت کشیدن ایشان فَاِنَّكَ بدرستی که تو بِاَعْیُنِنَا بعین عنایت ماست
و نگهداشت مائی یعنی هستی بجائی که ترا می بینم و بنظر لطف و عنایت محافظت تو میکنیم
از مکر و ضرر اهل شرک نسبت بتو وَسَبِّحْ و تسبیح کن و بپاکیزگی خدا را یاد کن بِحَمْدِ
رَبِّكَ در حالتی که آن مقترن باشد بحمد پروردگار تو مراد از تسبیح و تحمید نماز است یعنی
نماز گذار حِیْنَ تَقُوْمُ ۝ هنگامی که برخیزی از خواب و آن نماز صبح است و گویند که
آنست که بگوئی سبحانک اللهم و بحمدک در زمانی که برخیزی از مجلس و در خبر آمده که هر که
در وقت برخاستن از مجلس بگوید اللهم و بحمدک و اشهد ان لا اله الا انت استغفرک
و اتوب الیک کفارت هر لغو و لهوی باشد که دران مجلس واقع شده باشد و اگر مجلس
خیر بود خیر بر زیاده گردد و هر که دران مجلس بوده باشد آمرزیده شود ببرکات این
کلمات و از ابن عباس و حسن منقولست که مراد دو رکعت نافلهٔ صبح است بعد از

برخاستن

ع

برخاستن از خواب وَمِنَ اللَّیْلِ و در بعضی از شب فَسَبِّحْهُ پس نماز گذار
خدایرا مراد نماز شام و خفتن است و گویند مراد نوافل لیل است و شبهه نیست در آنکه
صلوة لیله از ریا دورتر و بر نفس دشوارتر است و آنرا ازین جهت بذکر تمام ساخت
وَاِدْبَارَ النُّجُوْمِ ۝ و نماز گذار در عقب برگشتن نجوم یعنی بعد از خفای آنها
بوضوی صبح از امیر المومنین علیه السلام مرویست که مراد نافلهٔ صبح است و این قول
از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام نیز مرویست و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
منقولست که این دو رکعت بهتر است از هر چه که آفتاب بران تابد و بروایت ضحاک
مراد نماز صبح است و گویند مراد ازین آیت آنست که در وقت صبح و شام از ذکر
پروردگار خود غافل مشو و در جمیع اوقات شب و روز تنزیه او سبحانه نما که او
از تو غافل نیست و حافظ و ناصر تست سورة النجم مکیه و هی اثنتا و ستون آیة
و کوعان ثلثة اختلافات والسورة مکیة الی قوله افرایت الذی و نزل الباقی مدنیه
ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که آنحضرت فرمود که
هر که این سوره را تلاوت کند بعدد هر که تصدیق بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم کرده و هر که
منکر او بوده ده حسنه در نامهٔ عمل او بنویسند و یزید بن خلیفه از ابی عبد الله علیه السلام
روایت کرده که هر که در هر روز یا در هر شب این سوره بخواند در میان مردمان ستوده
شود و در نظر همه عالمیان شیرین گردد و بباید دانست که چون او سبحانه ختم سورهٔ
والطور فرمود بذکر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم افتتاح این سوره
نیز بذکر آنحضرت نموده فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
وَالنَّجْمِ اِذَا هَوٰی ۝ قسم بستاره چون طلوع کند و بلند بر آید و یا هبوط کند

سورة النجم

و هبوط و غروب نماید چه بهر دو معنی آمد بنا بر اول مشتق از هوی ست و بنا بر
ثانی مشتق از هوی بضم ها و از مجاهد نقلست که مراد بنجم اسم جنس ست یعنی سوگند
بستارکان که موجب زینت آسمان اند و راهنمای مسافران در بحر و بر و رجم کنندهای
شیاطین از صعود بر آسمان که و جعلناها رجوما للشیاطین و از ابن عباس روایت که
مراد ثریاست که نزد طلوع صبح روی بغروب می نهند و نزد بعضی دیگر زهره و گویند
مراد آن کواکب اند که وقت سحر بغروب نزدیک میشوند و آن علامت متهجدانست که بآن
تهجد بشناسند و بعبادت مشغول شوند و در خبرست که علی بن الحسین و امام زین العابدین
صلوات الله علیهما چون وقت سحر رسیدی و بمیان سرای آمدی و نظر در آسمان کردی و گفتی
بار خدایا ستارهای آسمانت فرو رفتند و چشمهای خلقانت در خواب رفتند و آوازهای
بندگانت ساکت شدند و تو آن خدائی که ترا خواب نبرد و عامه از امام جعفر صادق روایت
کرده اند که مراد ستاره وجود محمدیست که در شب معراج از آسمان فرود آمد یا بیالافت
و مرویست که بعد از عروج آنحضرت ابو طالب را گفتند که محمد از وقت نماز شام و خفتن
ناپدید شده و پیدا نمیشود وی همه شب در تجسس آنحضرت بود و هیچ جای او را نمی یافت
و اعمامی او را در حجره او طلب میکرد و هیچ جای او را نمی یافتند ابو طالب مسلح شد و بنو هاشم را
جمع کرد و سوگند خورد که اگر صباح محمد پیدا نشود همه را بزاری و خواری بقتل رساند و چون
صبح نزدیک شد ستارهٔ از قطب آسمان جدا شد بغایت روشن و هر ساعت بزمین
نزدیک میشد تا بدر خانهٔ پیغمبر فرود آمد چون نگاه کردند آنحضرت بود فذلک قوله والنجم
اذا هوی و در بعضی روایت آمده که چون حضرت دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز
طعن کردند و گفتند که محمد گمراه شد از دین پدران خود و خطا کرد که احداث دینی دیگر کرد

ازبرای

از برای بندگان خدای تعالی این آیت فرستاد و بعضی دیگر از علمای تفسیر گفته اند که
سلمان و بعضی از صحابه از رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که یا رسول الله
بعد از تو وصی و خلیفه تو که خواهد بود فرمود آنکه امشب ستاره ببام خانهٔ او فرود آید
همه اهل مکه آن شب ببام خانها رفتند و منتظر بودند که ستاره ببام خانه که فرود آید
و همه طمع داشتند که این کواکب بر بام خانهٔ ایشان فرود آید مگر امیر المومنین و فاطمه که
ورد خود را از دست ندادند و گفتند اگر در خانهٔ ما فرود آید ما شکر آنرا بتقدیم رسانیم
و اگر نه بر ما حرجی نخواهد بود و پس ایشان در محراب خود بعبادت مشغول بودند تا حینی
که ستارهٔ درخشان از قطب آسمان جدا شد و گویند ستاره زهره بود و بزمین
نزدیک می آمد تا که بر بام خانهٔ حضرت فاطمه فرود آمد فذلک قوله تعالی والنجم اذا
هوی و گروهی از منافقان گفتند که الآن محمد صلی علی محمد در حق علی گمراه شد
چه منصبی که درخور او نبود برای او تعیین نمود حق تعالی قسم یاد کرد بآن ستاره که
بخانهٔ او فرود آمد بر اینکه ما ضَلَّ صَاحِبُكُمْ گمراه نشده مصاحب شما ای اهل قریش
یعنی محمد که بجهت تبلیغ رسالت و هدایت مصاحبت میکرد با اهل قریش یعنی از حق
عدول نکرد و از اهتدا بضلالت نقل کرد وَمَا غَوَىٰ و خطا نکرد در آنچه بشما رسانید
یعنی آنرا بصواب گفت نه بخطا و بامر باطل مرتکب نشد و نیز فقیه علی بن معاذلی که یکی
از مشاهیر و کبرای اهل سنت است روایت میکند باستاد از ابن عباس که من با جمعی
از بنی هاشم در مجلس منور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که ناگاه
کوکبی نورانی از آسمان جدا شد و هبوط مینمود تا بتدریج بزمین افتاد حضرت فرمود که
نظر کنید که این ستاره در سرای چه کس هبوط و سقوط کرده و در کدام منزل نزول

نموده اهل مجلس تفحص برخاستند ناگاه یکی از محبان امیر المومنین علیه السلام بحضرت
رسالت اخبار کرد که آن کواکب منزل خورشید آسمان ولایت اختر برج هدایت امیر المومنین
علی بن ابیطالب نزول کرد حضرت ازین صورت بغایت خرم شد منافقان زبان طعن
گشوده آغاز تشنیع آنحضرت کردند که محمد در محبت پسر عم خود غلو میکند و دران مبالغه
مینماید و در طریق محبت و مودت علی ضال و گمراه گشته غبار غم ازین سخن بر خاطر عاطر
آنحضرت نشست حق تعالی برای تسکین خاطر مبارک او و تنزیه او از معایب اهل غوایت
و ضلالت این آیت فرستاد و عروه بن زبیر روایت کرده که بعد از نزول این آیه عتبه
بن ابی لهب گفت بخدا که محمد را ایذا و آزار رسانم پس نزد آنحضرت آمد و آب دهن بر روی
مبارک آنحضرت انداخت و گفت انا کافر بالنجم اذا هوی آنحضرت دلتنگ شده برو نفرین
کرد و گفت بار خدایا ددی از ددهای خود بران مسلط گردان تا او را بخورد و ازین سخن
بسی بر نیامد که وی با جمعی قریش بتجارت میرفت در راه بمنزلی فرود آمدند آنجا دیر راهبی
بود راهب آواز داد که این زمین ماوای شیران و ددان ست پر حذر باشید ابو لهب گفت
که امشب یاری من کنید ای گروه قریش که من میترسم از پسر خود چه محمد او را دعای بد کرده
ایشان همه بارها جمع کردند و بر بالای آن جای عتبه را ترتیب دادند و خود پیرامون آن
می خفتند و شتران را بر حوالی خود بخوابانیدند و چون پاسی از شب بگذشت شیری بیامد
و از ان شتران بگذشت و قدم بر سر آنها نهاده یکیک را بو میکرد تا بر بالای آن بارها
آمد و عتبه را ببوئید نزد آن حال عتبه آواز داد که قتلنی رب محمد مرا بکشت پروردگار محمد
پس علی الفور شیر سر او را بکند و همه اعضای او را از هم پاره پاره کرد و بعضی آنرا بخورد
و باز گشت و تعرض بهیچکس دیگر نرسانید و گویند در حینی که پیغمبر مامور شد که باصحاب خود

بگوید که درهای خانه‌های خود را که بمسجد گشوده اند مسدود سازند گروهی بآن اقدام
نمودند و جماعتی بعلت قرابت مانند عباس و حمزه درین باب تعلل میکردند و میگفتند
که این خطاب با ما نخواهد بود اول کسی که قبول این امر کرد امیر المومنین علی علیه السلام بود
و فاطمه صلواة الله علیه و حضرت با فاطمه گفت که ای جان پدر این خطاب با تو و علی نیست چه
تو و علی از منید و من از شما اگر در شما مسدود شود همچنانست که در من مسدود شده پس
از آنجا بگذشت و بدر خانه حمزه و عباس آمد ایشان گفتند یا رسول الله ما را چه میفرمائی
گفت خدا میفرماید که سد ابواب مسجد کنید گفتند این مقدار رخصت باشد که روزنه در آنجا
بگذاریم تا روی مبارک ترا بینیم فرمود رخصت نیست پس همه درها مسدود شدند مگر
در امیر المومنین و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بر بالای منبر بر آمد و در
جواب آنانی که زبان اعتراض گشوده گفتند چرا علی را تخصیص کردی و در او را گذاشتی
فرمود که بخدا که من در شما را مسدود نساختم و در علی را نگشودم بلکه حق تعالی درهای
شما را به بست و در حجره علی را گشوده و چون منافقان این را مشاهده گفتند الان محمد
قد ضل فی علی حق تعالی آیت فرستاد که والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی وَمَا
يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ و سخن نگفت محمد از روی نفس و میل طبع خود یعنی نطق او بقرآن
و جمیع احکام ایمان بهوا و آرزوی نفس او نیست إِنْ هُوَ نیست نطق او إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ
مگر وحی که فرود آمده میشود بوی یعنی آنچه بآن گویا میشود از جانب حق تعالی ست نه از
رای خود عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ آموزانید پیغمبر را یعنی وحی فرود آورد باو فرشته که
سخت است قوتهای او مراد جبرئیل ست و شدت قوت او بود که شهرستان قوم لوط را
از زمین برکنده بر اجنحه خود گرفت و چندان بآسمان نزدیک گردانید که آواز سکان آن

بلدان فرشتگان آسمان می شنیدند و بعد از آن آن را بزمین منقلب گردانید و قوم ثمود را
بیک صیحه هلاک ساخت و نیز بجهت شدت قوت اوست که هبوط و صعود او بر انبیا
سریع تر بود بعد از چشم برهم زدن و مرویست که او در ارض مقدسه ابلیس را دید که با عیسی
سخن میگفت و بال خود را متحرک ساخت و بادی که بآن متموج شده بود او را باقصی جبال هند
انداخت و نیز در صفت او میفرماید ذُو مِرَّةٍ صاحب رزانت و شدت در عقل و رایست
خداوند متانت و دیانت و امانت و از ابن عباس منقولست که ذو مرة بمعنی ذو منظر است
یعنی خداوند صورت نیکو و نزد قتاده بمعنی ذو خلق طویلست یعنی خداوند بالای دراز
و یا بمعنی مرور کننده در هوا بطریق صعود و هبوط فَاسْتَوَىٰ پس راست بایستاد
بر صورت حقیقت خود که بآن مخلوق شده بود و در روایت آمده که هیچ پیغمبری او را
بصورت اصلیه ندیده بود مگر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم که او را دو نوبت بران صورت
مشاهده فرموده بود نوبت اول در زمین از جانب مشرق و نوبت دوم در آسمان در شب
معراج نزدیک سدرة المنتهی و استقامت او بر هیئت اصلی خود بجهت اراده حضرت رسالت بود
در آنکه او را ببیند بصورتی که بآن مجبول بود پس او خود را در نوبت اول بران صورت بآنحضرت
نمود وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ در حالتی که در کنار بلندتر بود و آن اقصای دنیاست
نزدیک مطلع آفتاب که نسبت بافق مغرب ارفعست چنانکه در علم هیئت مقرر شده
و بخاری و مسلم از ابن مسعود نقل کرده اند که پیغمبر جبرئیل را در افق اعلی مشاهده فرمود
با ششصد جناح العقد چون آنحضرت او را دید که با جنح خود از مشرق تا مغرب فرا گرفته بود
بیهوش شد و بعد از آفاقه او را بر صورت بشر یافت که نزدیک او نشسته بود دستی بر سینه
مبارک او نهاده و دستی بر کتفش و حق تعالی باین آیت اشارت فرمود که ثُمَّ دَنَا

فتدلی

پس نزدیک شد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن که او را دیده بود بیهوش شده
فَتَدَلَّىٰ پس درآویخت از افق یعنی از آنجا سر فرود آورد و خود را بر سر پیغمبر آویخت
بجهت سخن کردن با وی و این کلام مشعرست بر شدت قوت او چون نزدیک پیغمبر
آمد فَكَانَ پس بود مقدار قرب مسافت میان او و پیغمبر قَابَ قَوْسَيْنِ مثل
مقدار دو کمان أَوْ أَدْنَىٰ و یا نزدیکتر از آن یعنی بر وجهی به پیغمبر نزدیک شد که اگر کسی
مشاهده قرب مسافت میکرد میان ایشان متردد میشد در آنکه او را مقدار دو کمان
تقدیر کند یا کمتر غرض ازین تمثیل شدت اتصال و ارتباطست بینهما فَأَوْحَىٰ پس وحی کرد
إِلَىٰ عَبْدِهِ بسوی بنده خود که محمدست صلی الله علیه و آله و سلم مَا أَوْحَىٰ آنچه وحی کرد
بوی و از فرا منقولست که ضمیر هو راجع به پیغمبرست و معنی اینکه راست بایستاد جبرئیل
در حالتی که پیغمبر در افق اعلی بود یعنی بآسمان دنیا بوقت رفتن بمعراج و گویند جمیع ضمایر
مذکوره از قوله علمه شدید القوی تا باینجا راجع بحضرت احدیت است پس مراد بشدید
القوی شدت و قوت و قدرت او سبحانه است کما قال جلت قدرته و هو الرزاق
ذو القوة المتین و دنو او سبحانه بحضرت رسالت مشعرست برفع مکانت او نزد حضرت
صمدیت و مراد بتدلی او سبحانه جذب حبیب خودش است بجانب جناب خود بجهت شدت
محبتش نسبت بآنحضرت و مصداق اینست روایت انس در سیاقت حدیث معراج که ثم دنی
الجبار من محمد فتدلی منه قاب قوسین او ادنی و از حسین بن فضل مرویست که معنی آنست که
محمد بعرش نزدیک شد پس آویخته شد یعنی دست بجست و سرادقات عرش زد چون قدمش را
جای قرار نبود معلق بر هوا بایستاد و حق تعالی باو وحی کرد و نزد بعضی دیگر ضمیر دنی فتدلی
راجع به پیغمبرست و ضمیر کان راجع بقرب میان پیغمبر و حق تعالی و ضمیر اوحی الی عبده راجع

باو سبحانه یعنی در شب معراج حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک شد
بجناب احدیت در ساق عرش ومقرب درگاه الوهیت گشت بمکانت ومنزلت نه بمنزل
ومکان پس متدلی شد یعنی فروتنی کرد وسر فرود آورد برادای سجده عبودیت وشکر نعمت
قربیت تا بموجب لئن شکرتم لازیدنکم سبب زیادتی قرب شود پس مسافت میان پیغمبر
وحضرت عزت مقدار دو کمان بود بلکه کمتر از آن واین کنایت است از ترکیب تاکید قربیت
وتقدیر شدت محبت وبواسطه تقریب بافهام در صورت این تمثیل مودی شد چه عادت
عظمای عرب آن بوده که چون در تاکید عهدی خواستندی که نقضی در آن راه نیابد هر یک از
متعاقدان کمان خود حاضر گشته با یکدیگر انضمام دادندی ویکبار هر دو قبضه را گرفته کشیدندی
وباتفاق یکدیگر تیری از آن انداختندی پس این صورت از ایشان بدان معنی بودی که موافقت
کلی میان ما تحقق پذیرفت ومصادقت اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد از این رضا وسخط
یکی از ما عین رضا وسخط آن دیگری باشد پس درین آیت عنایت اشارتست باینکه محبت
وقربیت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با حق تعالی بمثابه متانت وتاکید یافته که مقبول رسول
مقبول حضرت احدیت است ومردود او مردود درگاه صمدیت شیخ ابو الحسن نوری را از معنی
این آیت پرسیدند جواب داد که جائی که جبرئیل در نگنجد نوری کیست که از آن سخن تواند گفت
ولهذا بعضی از آن علما گفته اند اولی آنکه تعرض باین وحی نکنیم وآن را در پرده اخفا بگذاریم
اما آنچه از احادیث وروایات درباب این وحی وارد گشته ذکر آن هیچ نقصانی ندارد وآن
اخبار منطوی بر سه چیز است اول آنکه مضمون وحی آن بود که اگر نه آنست که دوست میدارم
معاتبه با امت تو والا بساط محاسبه ایشان طی میکردم دوم آنکه حق سبحانه خطاب باو کرد که
ای محمد منم وتو وما سوای من وتو آفریده ام برای تو حضرت در جواب فرمود که پروردگارا منم وتوئی

ومن وما سوای ترا ترک کردم برای تو سیوم آنکه امت تو طاعت من بجای می آورند
وعصیان می ورزند طاعت ایشان را قبول کردم واگرچه با قصور وفتورست زیرا که کریمم
ومعصیت ایشان را درگذرانیدم واگرچه متصف است بکثرت وفور زیرا که رحیم ونیز در تفسیر
اهل البیت علیهم السلام مذکورست که حق تعالی شب معراج با رسول تقریر امامت علی
بن ابی طالب نمود وفرمود یا رسول الله فاوحی الی عبده فی علی لیلة المعراج برسان
بخلقان آنچه فرستاده شده بود بتو در شب معراج از جانب پروردگار خود در حق
علی بن ابیطالب یعنی درباب امامت وی القصه او سبحانه بجهت تحقیق آنچه پیغمبر صلعم
مشاهده نموده بود میفرماید که **مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ** دروغ نگفت دل محمد صلی الله علیه
وآله وسلم **مَا رَأَى** آنچه زیرا که دید آنحضرت بعینه از صورت تخیل حضرت جبرئیل یعنی
در وهم محمد نینداخت دل او اینکه چیزی که دیده محض تخیل بوده زیرا که آنحضرت بعین
مبین وعلم یقین خود عارف بود باینکه مرئی جبرئیل است واصلا در آن شک نداشت
وبنابران قول که مرئی او سبحانه بود ودر شب معراج مراد از رویت وبصر رویت
وبصیرتیست که بغیر این بصیرت باشد چه او سبحانه ببصر مرئی نمیشود بدلایل قاطعه
عقلیه بثبوت پیوسته ومؤید اینست که از حضرت پرسیدند که آیا دیدی پروردگار
خود را فرمود که دیدم او را بدیده دل وندیدم او را بچشم ظاهر وابن عباس نیز
فرموده که رآی محمد ربه بفواده محمد خدای خود را دید بدیده باطن یعنی بعلم یقین
بدانست خدای خود را بوسیله آنچه مشاهده فرمود از آیات باهرات واگرچه قبل
ازین نیز عالم بود واین مثل قول ابراهیم است علیه السلام ولکن لیطمئن قلبی واز
ابو العالیه مرویست که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که

رؤیت حق تعالی که دید در شب معراج فرموده که دران شب جوئی از آب دیدم واز
پس آن جوی پرده واز پس آن پرده نوری وغیر ازین چیزی ندیدم شعبی از مسروق
پرسید که رسول صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج خدا را دید گفت سخنی گفتی که موی
بر اعضای من راست شد گفتم پس چیست اینکه در قرآن مذکورست که ما کذب الفؤاد ما رأی
گفت ساکت باش عقل تو کجا رفته انما رأی جبرئیل فی صورته جز این نیست که او جبرئیل را در صورت
اصلی بدید و بعد ازان گفت که هر که ترا گوید که محمد خدا را دید دروغ گوید چه او سبحانه فرموده که
لا تدرکه الابصار و نزد بعضی ما رأی بر طریق عموم ست از آلاء و نعما و بهشت و دوزخ
و هر چه در وست مرئی او شد از ملکوت سموات و بباید دانست که جمیع علمای ما و اکثر جمهور
از مخالفین متفق اند که عروج آنحضرت بآسمان با روح و جسد بوده نه بروح فقط و ملکوت
سموات را که دید در حالت بیداری نه بخواب واین تفصیل در سوره بنی اسرائیل سمت ورود
یافته و مرویست که چون آنحضرت از معراج معاودت فرمود و اصحاب را از دیدن ملکوت اخبار
نمود کفار قریش که استماع این نمودند در تکذیب آن کوشیدند و در مقام مجادله در آمدند آنحضرت را
از صفت بیت المقدس و خبر کاروان خود پرسیدند چنانکه در سوره بنی اسرائیل گذشت
حق تعالی بجهت انکار این مجادله فرمود **افتمارونه** آیا مجادله میکنید ای معاندان قریش
با محمد صلی الله علیه وآله وسلم **علی ما یری** بر آنچه میدیده در شب معراج از آیات عظیمه و
مخلوقات عجیبه **ولقد رآه** و بتحقیق که دید پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جبرئیل را بر صورت
اصلی **نزلة اخری** یکبار دیگر **عند سدرة المنتهی** نزدیک شجره سدرة المنتهی
وآن درختی ست بر بالای آسمان هفتم در اصل عرش و شاخ و برگ آن بر سر همه عالمیانست
و علم ملایکه و سایر مخلوقات بدان منتهی میشود و ازان در نمیگذرد و آنچه ورای آنست

جز خدای

جز خدای نداند ولهذا حضرت امیر المومنین فرموده که سلونی ما دون العرش مراد پایین
عرش بر رسید تا انتهای آن باین اعتبار ست که نهایت عروج ملایکه ست باین معنی که
از فوق آن الطاف الهی و اوامر پادشاهی بآن منتهی میشود و از ما تحت او فرشتگان
و ارواح مومنان بآن صعود میکنند و همه آنجا مجتمع شده ازان در نمی گذرند و یکقدم
ازان پیشتر نمیروند و بنا بر آنکه مرئی او سبحانه است معنی آیت آنست که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه وآله وسلم نوبت دیگر او سبحانه را بدیده دل دید وقتی که نزد سدرة المنتهی
بود و موید اینست که از ابن عباس نقل کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خدا را
بدیده دل در شب معراج دو نوبت دید در معالم التنزیل آورده که آنحضرت را دران شب
عروجات روی نموده و ترقیات دست داده و دران عروجات این رویت ثانیه
او را حاصل شده نزدیک سدرة المنتهی و در کشاف مذکورست که سدرة المنتهی درخت
سدرست که آنرا تبق تیز گویند وآن در آسمان هفتم ست از جانب راست که میوه آن
مانند قلهها کوه ست و ورق آن مانند گوشهای فیل و جمیع انهار بهشت از زیر او
تابع اند و عظمت آن بر وجهی ست که سوار سریع السیر در عرض هفتاد سال قطع مسافت
آن نتواند کرد و انتهای آن باعتبار آنست که آن منتهای جنت است یا منتهی ارواح
شهدا و یا باعتبار آنکه هیچکس از مخلوقات را قدرت آن نیست که ازان در گذرد و علوم
ملایکه وغیرهم بآن منتهی میگردد و هیچ آفریده علم بما ورای آن ندارد و ابو هریره از پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که شب معراج چون بسدرة المنتهی رسیدم جبرئیل
بمن گفت این سدرة المنتهی ست هر کس از امت تو برین طریقه تو مرده باشد باینجا خواهد
رسید پس حضرت فرمود که من نگاه کردم دیدم که چهار جوی از زیر آن بیرون می آید که

قوله وانهار من ماء تا بقوله وانهار من عسل مصفی یکی از آب ویکی از شیر ویکی از می
ویکی از عسل وعظمت آن درخت بروجهی بود که اگر سوار تند رو در سایه او برفتی آخر نشدی
واز مقاتل مرویست که یک برگ آن همه دنیا را سایه کند وثمرهٔ آن انواع حلی وحلل ست وهمه
الوان میوه بران باشد وسوار سریع السیر صد سال بگرد ساق او بر نتواند آمد ودر مسایل
عبد الله سلام مذکورست که از رسول صلی الله علیه وآله وسلم صفت سدرة المنتهی پرسیدم
فرمود درختی ست بر آسمان هفتم که آنرا صد هزار شاخ بیشتر ست وبر هر شاخی صد هزار
هزار برگ بیشتر وبر هر برگی صد هزار وساقی وزیر هر وساقی صد هزار فرشته نشسته ونزد مقاتل
سدره وطوبی یکی ست عِنْدَهَا نزدیک آن سدره ست جَنَّةُ الْمَاْوٰى بهشتی که
آرامگاه متقیانست وآن جنت الخلد ست که در آسمان هفتم است القصه حضرت دران شب
جبرئیل را برای العین بدید یا خدا را بعین یقین مشاهده فرمود اِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ
آن هنگام که پوشیده بود سدره را مَا يَغْشٰى آنچه پوشیده بود اورا این اشارتست بتعظیم
ذکر غاشی بروجهی که بهیچ وصفی ونعتی بکنه آن نمیتوان رسید واحصای آن نمیتوان کرد
وگویند مراد بدایع عجیبه وغرایب بدیعه اند که دلالت تمام دارند بر کمال قدرت وعلم او سبحانه
ویا جمعی کثیر از ملایکه بران درخت جمع شده بودند وبعبادت او سبحانه مشغول بودند وان
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که دیدم بر ورقی از اوراق آن فرشته
ایستاده که تسبیح او سبحانه میکرد وبروایت دیگر بهر برگی از برگهای آن صد هزار فرشته خدای را
تسبیح میکردند وگفته اند که برحوالی آن فرشتگان مانند پروانهای زرین طیران میکنند واز
ابن عباس نقلست که فرشها طلا آنرا پوشانیده اند وآنحضرت با وجود مشاهدهٔ این همه
عجایبات وغرایبات ملکوت بجهت حسن ادب وعلو همت پرتو آفتاب توجه بهیچ ذره

از ذرات آن نیفکند ودیدهٔ دل جز مشاهدهٔ جمال لا یزال آلهی نگشود کما قال جل ذکره
مَا زَاغَ الْبَصَرُ میل نکرد دیدهٔ دل محمد یعنی بطریق تعلق بجب وراست نگاه نکرد
بلکه بر حد استیقان خود در مشاهدهٔ جمال کبریا مستقیم وثابت قدم بود وَمَا طَغٰى و
درنگذشت از حدی که مامور بود بآن یعنی تجاوز ننمود از موضعی که مامور بود برسیدن
آن بلکه بر نهایت وصول آن قرار گرفته قدم ازان بیشتر ننهاد وزیاده از آنچه مامور شده
بود بدیدن آن مد بصر ننمود لَقَدْ رَاٰى بخدای که دید محمد صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج
مِنْ اٰيٰتِ رَبِّهِ الْكُبْرٰى از نشانهای قدرت پروردگار خود که بزرگترین نشانها بود ند
از حیثیت دلالت بر کمال قدرت حضرت عزت مانند دیدن جبرئیل با ششصد پر که
هر یکی از مشرق تا مغرب ورفرف اخضر که از رفاف جنت است واز غایت عظمت
سد افق نموده ودیدن عرش عظیم وکرسی وسایر عجائبات ملکوتیه وملکیه بر تفصیلی که
در بنی اسرائیل گذشت وبعد از ذکر آیات عظیمه داله بر کمال قدرت وعلم توبیخ کفار
مینماید بر ترک عبادت خالق جمیع مکونات وپرستیدن لات وعزی ومنات که از جمادات اند
ومیگوید که اَفَرَءَيْتُمُ اللّٰتَ وَالْعُزّٰى آیا پس هیچ بینید ای کفار قریش لات وعزی را
وَمَنٰوةَ الثَّالِثَةَ الْاُخْرٰى ومنات را که بت سیومین است که یکی دیگر از اصنامست
ذکر این دو صفت از برای منات جهت تاکیدست کقوله یطیر بجناحیه ویا منات که نزد ایشان
متاخر از ان دو بت اول بود وصغیر تر ویا پس تر چه ایشان رعایت حرمت لات وعزی را
از منات بیشتر میکردند بدانکه لات بتی بود مر ثقیف را در طایف یا قریش را در نخله وآن
از لوای مشتق است بمعنی علف چه کفار طواف آن میکردند ونزد آن مقیم شده بودند
وعزی درختی بود که غطفان آنرا می پرستیدند وآن تانیث اعزاست یعنی عزیز تر وشریف تر

ودر زمانی که اسلام قوت گرفت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
خالد بن ولید را امر کرد تا آنرا بشکند وچون بشکست ازمیان آن شیطانی بیرون آمد
که موی خود را پراکنده کرده بود وبر روی فرو گذاشته ودست خود را بر سر نهاده و
حرمانرا بعبادت انداخت میخواند خالد شمشیر برآورده بر وزد واورا هلاک کرد ورسول را
ازان خبر داد فرمود عزی این شیطانه بود وبعد ازین هرگز معبود کسی نشود ومنات
صخره بود که هذیل وخزاعه گرد آن طواف میکردند یا بتی بود بمشلل که بنو کعب عبادت
آن میکردند وآن مشتق است از منات بمعنی قطع واراقه چه کفار نزد آن قربانی میکردند
وبجهت تبرک خونهای آنرا آنجا میریختند وگویند که آن سه بت از سنگ بودند که در کعبه
نهاده بودند وایشانرا می پرستیدند حاصل معنی آنکه ای محمد معاندان قریش را بگوی که خبر دهید
مرا که این اصنام که شما آنهارا میپرستید میتوانند بود که مثل آنچه خدا آفریده بیافرینند
یا ضر ونفع بشما رسانند یا بکنند آنچه موجب مثوبت شما باشد از ترک عبادت خدای
بعبادت آنها مرویست که کفار این اصنام را بصور ملایکه بزعم ایشان بنات الله اند
مصور کرده بودند واسمای خدایرا از برای آنها اشتقاق کرده میگفتند لات از الله است
وعزی از عزیز ومنات از منان ومعتقد ایشان چنان بود که جنیان که درون این اصنام اند
یا ملایکه بنات الله وشفیعان ایشان نزد خدا وباوجود این هرگاه که بنات ازیشان متولد
میشد زنده در قبر می نهادند وبر از خاک میکردند بجهت آنکه تولد بنات نزد ایشان عیب
می بود حق تعالی انکار این معنی نموده فرموده که أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ آیا
مر شمار است فرزند نر ومر خدایراست ولد ماده تِلْكَ إِذًا این قسمت این هنگام که چنین
باشد قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ قسمتی هست ناراست وناصواب ودور از سمت اعتدال چه آنچه

بهتر هست برای خود اختیار میکنید وآنچه خسیس وزبون ترست نسبت بخدا میدهید
إِنْ هِيَ نیستند این بتان که شما آنرا خدای خود اعتبار کرده اید إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا
مگر اسمی چند بی مسمی که نام نهاده اید شما بآن اسما أَنتُمْ وَآبَاؤُكُم شما وپدران شما یعنی اینکه شما
آن اصنام را باله تسمیه کرده اید نیست مگر اسمای که مجرد از معانی معبودیت اند چه ایشان لا معنی
الوهیت معرا اند پس اسمای بی مسمیات باشند با آنکه این بتان که شما ایشانرا موصوف میسازید
باینکه بنات الله اند واله وشفعای شما مجرد اسما اند بدون تحقق این معانی در ایشان
یا آنکه شما اطلاق اسم لات وعزی ومنات بر ایشان میکنید باعتبار آنکه لات مستحق آنست
که نزد او مقیم شوند برای عبادت وعزی مستحق اینکه آنرا معزز ومکرم دارند ومنات
سزاوار اینکه نزد او خون هدی بریزند وقربانی کنند این همه محض اسماست بدون حقیقت
این معانی در ایشان مَّا أَنزَلَ اللَّهُ نفرستاده است خدای بِهَا بآن تسمیه مِن سُلْطَانٍ
هیچ حجتی یعنی نیست مر شمارا از جانب خدا بر صحت تسمیه آن دلیلی غالب که با جنگ در ان زده
خصم را مغلوب سازید بلکه این تسمیه محض هوا وآرزوی نفس شماست بدون دلیلی ظاهر بعد ازان
از خطاب بغیبت التفات فرموده میگوید که إِن يَتَّبِعُونَ پیروی نمیکنند مشرکان در پرستش
بتان إِلَّا الظَّنَّ مگر گمانرا یعنی آنچه ایشان برآنند از عبادت اوثان واعتقاد شفاعت
در حق ایشان محض توهم است بدون حجتی وبینتی که مستلزم علم ویقین باشد وَمَا تَهْوَى
الْأَنفُسُ ودیگر متابعت نمیکنند مگر آنچه آرزو میکنند نفسهای ایشان یعنی تابع آرزوی
طبع اند وبر وآنچه شیطان در نظر ایشان می آراید از عقاید فاسده ورای باطله وَلَقَدْ
جَاءَهُم وبتحقیق که آمده است بدیشان مِّن رَّبِّهِمُ الْهُدَىٰ از جانب پروردگار
ایشان آنچه سبب هدایت ایشانست مراد رسول است که راهنمای ایشانست برآنکه

اوثان استحقاق اولوهیت و رتبهٔ شفاعت ندارند و عبادت جز خدایرا روا نیست
وایشان با وجود وضوح بیان هدایت ترک آن کرده اند وبجهت عناد بر کیش باطل خود
اصرار نموده و بعد از ان انکار تمنی ایشان بشفاعت اوثان میفرماید که اَمْ لِلْاِنْسَانِ
آیا آدمی راست یعنی کافر را مَا تَمَنّٰى ه آنچه آرزو برد مراد انکار اینست یعنی نیست مر او
مر آنچه آرزو کند از شفاعت اصنام و غیر آن از آنچه اعتقاد باطل بآن دارند فَلِلّٰهِ الْاٰخِرَةُ
پس مر خدایراست ملک آخرت وَالْاُوْلٰى ه و مملکت دنیا هرچه خواهد بهر که خواهد دهد و بهر که
نخواهد ندهد و کس را بر و حکم نرسد پس هیچکس مالک چیزی نمیشود مگر باذن او سبحانه آنکه
جهت تاکید این قول میفرماید وَكَمْ مِّنْ مَّلَكٍ فِی السَّمٰوٰتِ بسیاری از فرشتگان در آسمان که
مشرکان امیدوارند بشفاعت ایشان لَا تُغْنِیْ شَفَاعَتُهُمْ سود نکند در خواست
ایشان شَیْئًا چیزی را اِلَّا مِنْۢ بَعْدِ اَنْ یَّاْذَنَ اللّٰهُ مگر پس از آنکه دستوری دهد
خدای در شفاعت لِمَنْ یَّشَآءُ برای هر که خواهد از ملایکه که شفاعت نمایند یا برای هر که
اراده کند از آدمیان که فرشتگان او را شفاعت کنند وَیَرْضٰى ه و بپسندد یعنی مصلحت
بیند آنکس را برای شفیع شدن یا مشفع گشتن و هرگاه ملایکه با وجود علو رفعت و مزیت
بقرب کثرت بدون اذن او سبحانه رتبه شفاعت داشته باشند و اگرچه من حیث المجموع
در مقام شفاعت در آیند پس چگونه بتان که در نهایت بعد و دنائت و قلت اند استحقاق
شفاعت داشته باشند در حق پرستیدگان خود پس در مذمت ایشان میفرماید که
اِنَّ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِالْاٰخِرَةِ بدرستی که آنانکه نمیگروند بسرای آخرت و
اعتقاد ندارند ببعث و نشور لَیُسَمُّوْنَ الْمَلٰٓئِكَةَ نام می نهند فرشتگانرا تَسْمِیَةَ
الْاُنْثٰى ه نام نهادن مادها یعنی میگویند که الملائکة بنات الله وَمَا لَهُمْ بِهٖ و نیست

ومالهم به

مر ایشانرا با آنچه میگویند از انوثت ملایکه مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی و یقینی اِنْ یَّتَّبِعُوْنَ
در پی نمیروند بدین گفتار اِلَّا الظَّنَّ مگر گمانرا وَاِنَّ الظَّنَّ و بدرستی که گمان لَا یُغْنِیْ
سود نمیدهد مِنَ الْحَقِّ از حقیقت امر شَیْئًا چیزیرا یعنی چه حق که عبارتست از حقیقت شیء
مدرک نمیشود مگر بعلم و یقین و ظن و توهم را اعتباری نیست در معارف حقیقت زیرا که
اعتبار ظن منحصر است در عملیات و چون ایشان مصر اند در توهم باطل خود و برهانی و یقینی
درین باب ندارند فَاَعْرِضْ پس روی بگردان عَنْ مَّنْ تَوَلّٰى از دعوت آنکس که روی
گردانیده عَنْ ذِكْرِنَا از ذکر ما یعنی قرآن که متضمن توحید و اصل ایمانست وَلَمْ یُرِدْ
و نخواسته بعمل خود اِلَّا الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا ه مگر زندگانی دنیا را چه هر که من جمیع الوجوه
غافل باشد از و سبحانه و بالکلیه از ذکر او اعراض نموده و در محبت دنیا و جمع و ادخار
آن بر وجهی توغل نموده که منتهای همت او گشته پس دعوت تو یاو فایده دهد بلکه نزد
این عناد زیاده خواهد شد و اصرار و بر کفر استداد خواهد یافت ذٰلِكَ این دوستی دنیا
و اختیار کردن آن مَبْلَغُهُمْ غایت رسانیدن ایشانست مِّنَ الْعِلْمِ از دانشی
یعنی نهایت علم شان صرف همت است بتمتعات عاجله و لذات فانیه دنیویه و اعراض
کردن از تدبیر در امور اخرویه باقیه و شبهه نیست که طالب این مطلب خسیس در حکم بهایم است
که طباع ایشان مصروفست بر اکل عاجل و اصلا نظر نمیکنند در عواقب آجل و در ادعیه
ماثوره از ائمه هدی صلوات الله علیه وارد است که اللهم لا تجعل الدنیا اکبر همنا و لا
مبلغ علمنا اِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ اوست داناتر
بآنکسی که گمراه شده یعنی عدول کرده عَنْ سَبِیْلِهٖ از راه که طریق مستقیم است و منهج قویم
وَهُوَ اَعْلَمُ و اوست داناتر بِمَنِ اهْتَدٰى ه بکسی که راه یافته است بحق یعنی همه را هدایت الله

وهیچ چیز بر وی پوشیده نیست و هر یک را فرا خور کردار خود جزا خواهد داد پس نفس خود را در
دعوت ایشان برنج مینداز چه تو قدرت نداری بر هدایت اهل عناد ولجاج و استکبار
پس در بیان کمال قدرت خود میفرماید که وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ و مر خدایراست آنچه در آسمانهاست
از موجودات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کاینات سفلیه یعنی خالق
ومالک همه اوست و غرض وی از ایجاد این مخلوقات تعبد ایشانست پس تکلیف عبادت
و طاعت بر ایشان کرده لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا تا جزا دهد آنانرا که بد کردند بِمَا عَمِلُوا
بعقوبت آنچه عمل کردند که آن عذاب نیران است وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا و تا جزا دهد
آنانرا که نیکوئی کردند بِالْحُسْنَى بمثوبت نیکو که ریاض جنانست پس در صفت نیکوکاران
میفرماید که ایشان الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ آنانند که اجتناب میکنند و یکسو میشوند كَبَائِرَ
الْإِثْمِ از کبیرهای یعنی گناه بزرگ که هر اثمی است که بخصوصیت حد و وعید بران مترتب
شده باشد و صغایر آنست که حدی بران مقرر نگشته وَالْفَوَاحِشَ و از فاحشها یعنی آنچه
فاحش از کبایر مثل زنای محصنه و گویند که آن شرک است بخدا إِلَّا اللَّمَمَ مگر آنچه صغیره
و یسیر باشد از گناه چه صغیره که بحد اصرار نرسیده باشد مغفور است و عقاب بران مترتب
نمیشود و بروایت ابن عباس مراد از لمم هر گناهی است که در جاهلیت کرده باشند و در سبب
نزول این آیه آورده اند که مشرکان با مسلمانان میگفتند که از شما در زمان جاهلیت معاصی
بسیار صادر میشد و با ما درین امر شریک بودید و اکنون ما را از آن عیب میکنید و از آن عیب
مینمائید حق تعالی آیت فرستاد که گناهی که در زمان جاهلیت از اهل اسلام صادر شده بود
مغفور است و بران معاقب نخواهند گشت إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ بدرستی که پروردگار
تو بسیار آمرزش است و لهذا اصغایر را باجتناب کبایر را بوسیله توبه و یا بیمامن قبول

ایمان مغفور میسازد و گویند که این ذکر کلام در عقب وعید مسیئین و وعد محسنین
ایماست بآنکه صاحب کبیره از رحمت واسعه او مایوس نشود و توهم وجوب عقاب نکند
یکی از اکابر در مناجات میگفت که بار خدایا اگر همه عالم را بسوزانی مشتی خاک را سوخته
باشی و اگر همه عالم را بیامرزی مشتی خاک را آمرزیده باشی هاتفی آواز داد ان الله یغفر
الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم حسن هانی ابونواس شاعر را در واقعه دیدند و
پرسیدند که خدای با تو چه کرد گفت مرا بیامرزید بدو بیتی که گفته بودم و آن اینست
شعر من انا عند الله حتی اذا اتیته لا یغفر ذنبی ؛ العفو یرجی من بنی آدم فکیف
الا ارجوه من ربی ؛ یعنی چه کس باشم من نزد خدا که اگر گناه کرده باشم گناه مرا نیامرزد
و مرا بران مواخذه کند و خطاب و عتاب نماید یعنی حقارت من بدرگاه او سبحانه
بیش از آنست که مرا بگناه مواخذه نماید و عفو مرجوست از آدمیان پس چگونه
من امیدوار نباشم برحمت و مغفرت پروردگار خود آورده اند که بعضی از مردمان
در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بکثرت تقوی خود لاف
میزدند و باعمال صالحه خود می نازیدند و میگفتند که نماز و روزه و حج و جهاد ما بهتر است
حق تعالی آیت فرستاد که هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ خدای دانا تر است باحوال شما
إِذْ أَنْشَأَكُمْ در وقتی که بیافرید شما را یعنی ابتدای آفرینش شما کرد مِنَ الْأَرْضِ
از زمین چه آدم که ابو البشر است از خاک مخلوق گشته و یا آنکه هر یک از بنی آدم از نطفه
آفریده شده و نطفه از غذاست و غذا از زمین خلاصه سخن آنست که او سبحانه در حین
ابتدای آفرینش باقوال و افعال شما عالم بود وَإِذْ أَنْتُمْ و در آن وقت که هر یک از شما
أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خورد بودید در شکمهای مادران خود هر گاه او عالم

باشد بشما قبل از خروج شما از صلب آدم بیش از بیرون آمدن شما از بطون امهات خود
فلا تزکوا انفسکم پس نسبت مدهید بپاکی وپاکیزگی نفسهای خود را یعنی ستایش
خود میکنید بر بسیاری خیرات وطاعات وشبهه نیست در آنکه نهی از تزکیه نفس در صورتی است
که جزکی در تزکیه خود قصد اعجاب دریا وسمعه کند اما کسی که اظهار تزکی کند بقصد آنکه صدور اعمال
صالحه از و بتوفیق وتائید او سبحانه است واصلا بآن قصد تمدح نکرده باشد مذموم نخواهد
بود دران تزکی چه مسرت بطاعت طاعت است وذکرآن شکرگذاری حضرت عزت بر توفیق
عبادت ودر لباب آورده که هرگاه کودکی از یهود بمردی گفتندی او صدیقست حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم چون این بشنید فرمود که دروغ میگویند هیچ مولودی نیست
در شکم مادر خود مگر که او سعید یا شقی است مقارن این حال آیت نازل شد که حق تعالی
داناترست باحوال شما در مبدا خلقت ودر وقتی که خورد بودید در شکمهای مادران پس ستایش
خود مکنید که هو اعلم او داناترست بمن اتقی بکسی که تقوی ورزد ودر عمل مخلص بود
ودر اخبار آمده که ولید مغیره در عقب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میرفت واستماع کلام وی
میکرد ومشرکان ویرا سرزنش کردند که دین پدران خود را میگذاری وایشان را بضلالت نسبت
میدهی جواب داد که چکنم از عذاب خدا میترسم یکی از کفار گفت اینمقدار مال بمن ده تا اگر
عذابی بتو متوجه گردد من متحمل آن شوم ولید با او شرط کرد وبعضی از مال بوی داد وباقی
بخل کرد وبنا دا مرتد گشت این آیت آمد که افرایت الذی آیا دیدی آنکس را که تولی
روی بگردانید از پیروی حق وثبات قدم بران واعطی قلیلا وداد اندکی از مال خود برای
رشوت تحمل عذاب از و واکدی وباز داشت باقی را وقطع عطیه آن نمود پس جمل
وبخل با یکدیگر جمع کرده از عبد الله عباس وسدی نقلست که آیه درباره عثمان بن عفان

نازل شد

نازل شد وسبب آن بود که وی مال خود را تصدق میکرد عبد الله بن سعد بن ابی سرح
که برادر رضاعی او بود گفت در صدق مال تو غلل مکن که نزدیک بآن رسید که هیچ
از ان باقی نماند وبفقر وفاقه گرفتار شوی او در جواب گفت مرا ذنوب بسیار وخطیات
بیشمارست مثل فرار از محاربه کفار وغیرآن از کبایر پس این تصدق برای آن میکنم
تا موجب کفارت آن شود عبد الله گفت که این شتر بپالان که از ان تست بمن بخش تا من
حامل گناهان تو شوم عثمان آن جمل بآن جمل بر و بخشید ودو گواه بران بگرفت وترک
صدقه کرد حق تعالی آیت فرستاد که ای محمد دیدی آنمرد را که روی برگردانید یعنی از جنگ احد
پشت بهزیمت نهاد وفرار نمود از ان وچیزی اندک داد برادر خود تا حامل گناهان او شود
وقطع تصدق نموده امساک را شعار خود ساخت اعنده آیا نزدیک اوست علم
الغیب دانش چیزهای پوشیده فهو یری پس او میداند که صاحب او آنچه میگوید
از تحمل اوزار او صادق است وآن وزر را از و برخواهد داشت ام لم ینبا آیا خبر
کرده نشده است بما فی صحف موسی بآنچه در صحیفهای موسی است یعنی توریت
وابراهیم وآنچه در صحف ابراهیم است الذی وفی آن ابراهیم که نیک وفا کرد
یعنی ادا نمود بروجه اتم بران چه مامور بود از احکام الهی که آن تبلیغ رسالت بود وغیرآن
از امور شرعیه یا مبالغه در وفا کردن بآنچه او سبحانه باو عهد فرموده بود واو را بآن
ممتحن ساخته وتخصیص توفیه باو بجهت آنست که او متحمل چیزی شد که غیر او متحمل آن نشد
چون تسلیم کردن نفس باو سبحانه در وقت القای او بآتش نمرودی وصبر کردن وی بیان
بروجهی که دران وقت جبرئیل ومیکائیل وملک سحاب ورياح بوی ملاقات کردند وگفتند
آیا ترا حاجتی هست فرمود حاجت دارم اما بشما ندارم مانند صبر وی در ذبح ولد در راه الله

بسجانه وبطلب ضیف رفتن در هر روز مقدار یک فرسخ واو را باکرام تمام بمهمان خانه
آوردن وبخودی خود بخدمت او اقدام نمودن ودر روز نیافتن مهمان بروزه رفتن
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که آیا شما را خبر دهم که چرا حق تعالی
ابراهیم را تسمیه فرمود بالذی وفی گفتند بلی یا رسول الله فرمود زیرا که در هر صبح وشام
میگفت فسبحان الله حین تمسون وحین تصبحون تا بقوله وحین تظهرون وتقدیم موسی
بذکر بسبب آنست که صحف وی اشهر واکثر بود نزد اهل کتاب حاصل معنی آنکه آیا ولید یا عثمان
خبردار نه بآنچه در صحف موسی وابراهیم هست پس میفرماید که آنچه در صحف موسی وابراهیم هست
الا تزر وازرة آنست که بر ندارد هیچ نفس بردارنده وزر اخری ه بار گناه نفس دیگر را
یعنی هیچکس مواخذه نشود بذنب غیر خود پس او چگونه بار خود را بدیگری حواله میکند وان لیس
للانسان وآنکه نیست مر آدمی را الا ما سعی ه مگر ثواب آنچه سعی کند چنانکه کسی را بگناه دیگری
نمیگیرد بثواب دیگری نیز مثاب نمیکرداند واینکه در حدیث آمده که صدقه وحج وروزه ونماز
منفعت بمیت میرساند بجهت آنست که تادی آن از برای میت در حکم منسوب عنه است در شرع
وهمچنین است موکل بعمل صالح نایب خود را مثاب میشود پس اینجا نیز مثیب بثواب کسی که
تادی آن عمل باشد برای وی ثواب می یابد وان سعیه ونیز در هر دو صحف است که آدمی
سعی خود را یعنی عملی را که در ان سعی نموده سوف یری ه زود باشد که نموده شود در میزان
اعمال خود در روز جزا ثم یجزیه پس پاداش داده شود بآن سعی خود الجزاء الاوفی
بپاداش تمامتر بروفق عمل ثعلبی در تفسیر خود آورده که عبد الله طاهر که والی خراسان بود حسین بن
افضل را طلبید وگفت مرا سه آیت مشکل هست حل آن نمای اول فاصبح من النادمین هرگاه
ندم از ذنب موجب مغفرت باشد چنانکه الندم توبة دلالت صریح دارد برین پس چرا تو قابل

قبول

قبول نیامد ومستحق غضب شد دوم وان لیس للانسان الا ما سعی پس اضعافا مضاعفه
چه چیز هست سیوم کل یوم هو فی شان یعنی هر روز او سبحانه در کاریست واین
منافی جف القلم بما هو کائن هست حسین بن افضل جواب داد که ندامت او بر قتل
هابیل نبود بلکه بر حمل بدن او بود پس توبه از و صادر نشده باشد وقوله وان لیس للانسان
الا ما سعی بر سبیل عدل هست واضعاف آن از روی فضل وکل یوم هو فی شان مراد
شیون واموریست که ابدای آن کنند نه شیونی که ابتدا بآن نماید وحدیث مخصوص است
بشانی نه اول یعنی اول حکم کرد وتقدیر فرمود که در اوقات متقلبه بحسب مصلحت هر روز وهر ساعت
چه فعل کند وبعد از ان بروفق آن میکند تا بقیامت وان الی ربک ونیز در صحف موسی
وابراهیم هست که بسوی حکم پروردگار تست المنتهی ه نهایت کار ورجوع خلایق بعد از
انقطاع عمل تا هر یک را بروفق عمل خیر وشر جزا دهد وگویند مراد آنست که همچنانکه ابتدای خلقت
ومنت از وست نهایت آجال نیز بدوست ونزد بعضی معنی آنست که نهایت فکرت بسوی اوست
یعنی قوت فکریه قدرت دارد بر تفکر در جمیع مکونات اما چون باو رسد متحیر شود وبایستد
چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود لا فکرة فی الرب ونیز فرموده که تفکروا فی الآیه
ولا تفکروا فی ذاته وامام جعفر صادق علیه السلام فرموده اذا انتهی الکلام الی الله
فامسکوا چون کلام منتهی شود بخدا پس باز ایستید واز ان در مگذرید وبعد از ان فرمود که
ای فرزند آدم اگر مرغی بخورد دل ترا سیر نشود واگر چیزی مقدار سوراخ سوزن بر دیده تو
واقع شود نور باصره ترا بپوشاند وتو میخواهی که باین دل ودیده بشناسی ملکوت آسمان
وزمین را وهرگاه تفکر در کنه مخلوقات وی متعذر باشد پس در ذات وی بطریق اولی
وشهر بن حوشب از ابو هریره نقل کرده که یک روز پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بمسجد رفت

واصحاب را گفت در چه کارید گفتند در ذات خدای تفکر میکنیم فرمود تفکر در مخلوقات کنید
نه در خالق زیرا که فکرت بکنه آن نرسد بعد از آن فرمود که حق تعالی هفت آسمان بیافرید که
از آسمان تا آسمان پانصد ساله راه است و غلظت هر آسمانی پانصد ساله راه و در آسمان
هفتم دریائی است که عمقش چندانست که از زیر زمین هفتم تا بالای آسمان هفتم است
و خدایرا دران دریا فرشته ایست که آب آن دریا بکعبش است و بر همین طریقه هفت زمین
آفریده پس شما درین بدایع غریبه و صنایع عجیبه تفکر کنید تا راه برید بوجود او سبحانه و در کنه وی
تفکر مکنید وَأَنَّهُ و نیز آنچه دران دو صحف است آنست که هُوَ أَضْحَكَ او بخنداند وَأَبْكَىٰ
و بگریاند یعنی منشاء خنده و گریه ازوست چه او خالق قوت ضحک و بکاست یا سبب گریه
و خنده که حزن و سرور است ازوست و اگر نفس ضحک و بکا فعل او می بودی امر و نهی متعلق
بآن نشدی و نگفتی فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا و نیز نسبت ضحک و بکا بانسان ندادی
و نفرمودی که تضحکون و لا تبکون و نزد بعضی معنی آنست که خدای میخنداند اهل بهشت را
در بهشت و میگریاند اهل دوزخ را در دوزخ یا زمین را خندان میسازد بنباتات و اشجار را
بانوار و ابر را میگریاند بامطار و گفته اند که خنده و گریه بوعد و وعید است یا بطاعت و معصیت
طاهر قدسی را پرسیدند که ملایکه را خنده باشد گفت هر چه در زیر عرش است تا خدای دوزخ را
بیافرید نخندیدند مگر بنی آدم یهودی بعد از استماع این آیت امیر المومنین علیه السلام را گفت
خندانیدن و گریانیدن کار حکیمان نیست فرمود معنی آنست که اوست آن خدائی که ابر را بگریانید
بباران و باغ را بخنداند در بهاران بشکوفهای الوان و دلهای عارفانرا بخنداند باقبال عرفان
و دلهای کافرانرا بگریاند بادبار کفران وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وانکه او میمیراند وَأَحْيَا
و زنده میکند یعنی قادر بر احیاء و امات اوست و بس چه قاتل همین نقص بنیه میکند

موت

و موت نزد این حال او را حاصل میشود بفعل حضرت عزت بر سبیل عادت پس او میمیراند
در دنیا بوقت اجل مسمی و اجل بلا و زنده میسازد در قبر یا در قیامت یا مرده میسازد
کافرانرا بنکرت یا زنده میسازد موحدرا بمعرفت پس بمیراند گروهی را از یاد خود بخذلان
و جماعتی را بیاد خود زنده کند بتوفیق معرفت و ایقان وَأَنَّهُ وانکه او خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ
بیافرید از انسان و سایر حیوان دو صنف را الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ نر و ماده مِن
نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ از آب منی مذکر و مونث وقتی که جدا کردانیده شود از ایشان
بدفق و ریخته کردد در رحم و آدم و حوا ازین حکم مستثنی اند وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشْأَةَ
الْأُخْرَىٰ وانکه بر خداست آفریدن دیگر بعد از موت در قیامت بجهت وفا نمودن
بوعده خود و جزا دادن بندگان بر نیکی و بدی چه خلاف وعده کردن و جزا ندادن
بر احسان و اساءت و عوض آلام رسانیدن به بنده مخالف حکم و مصلحت است که برو
سبحانه واجبست پس بعث عباد در آخرت واجب باشد وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ
وانکه اوست که توانگر کند باموال مصروفه وَأَقْنَىٰ و بدهد قنیه را و آن مالی است که
مدخر سازند و عازم شوند که آنرا صرف نکنند مراد اصل مالست که آنرا سرمایه گویند
یا غنی سازد بنده را بقناعت و راضی کرداند او را بدان و از ابن عباس تفسیر اقنی
پرسیدند فرمود ای ارضی بما اعطی راضی کرداند بنده را بآنچه بدهند و یا مراد آنست
که رضای خود را سرمایه او کرداند و یا بی نیاز کردانیده ذات خود را از خلقان و محتاج
ساخته ایشانرا بخود وَأَنَّهُ وانکه او سبحانه هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ اوست پروردگار
و آفریدگار ستاره شعری مراد بشعری شعری یمانی است که روشن تر از غمیصا است که او را
شعری شامی گویند و ذکر این درین مقام بجهت بطلان خزاعه است که آنرا معبود دانسته

بعبادت آن اشتغال مینمودند و میگفتند که این را برای آن میپرستیم که مخالف جمیع
نجوم فلک است زیرا که آن از روی طول سیر میکند و کواکب دیگر بر سبیل عرض خلاصه کلام
آنست که شعری مربوب و مخلوق است نه رب و خالق و هر چه مخلوق باشد چگونه لیاقت الوهیت
داشته باشد وَأَنَّهُ أَهْلَكَ و آنکه خدای هلاک کرد عَادًا الْأُولَىٰ قوم عاد
نخستین را که امت هود بودند و قومی از ایشان که بنو لقیم گفتندی و در وقت هلاکت عاد در مکه
وطن داشتندی بعد از ایشان ظهور کردند و ایشان را قوم عاد اخری نام نهادند و گویند تسمیه
ایشان بعاد اولی جهت آنست که اول امتی را از امم که بعد از نوح هلاک شدند ایشان
بودند و یا متقدم بودند در دنیا بر غیر خود بحسب شرافت و مرتبت وَثَمُودَ و هلاک کرد
قوم ثمود را که امت صالح علیه السلام بودند فَمَا أَبْقَىٰ پس باقی نگذاشت هیچکس از ایشان را
وَقَوْمَ نُوحٍ و هلاک کرد قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از عاد و ثمود إِنَّهُمْ كَانُوا
بدرستی که بودند هُمْ ایشان أَظْلَمَ وَأَطْغَىٰ ستمکارتر و از حد برنده تر در شرک
و عدوان از قوم عاد و ثمود چه نوح علیه السلام را بسیار میرنجانیدند و بر وجهی میزدند که
اصلا او را حرکت نمی ماند و مردمان را از صحبت او تنفیر میکردند و صبیان را تحذیر مینمودند
از قبول او و در نهصد و پنجاه سال اندکی بوی گرویدند وَالْمُؤْتَفِكَةَ و شهرستان قوم
لوط را أَهْوَىٰ بیفکند بعد از آنکه او را قریب بآسمان برده بود بر جناح جبرئیل علیه السلام
و یا آنکه او را بزمین فرو برد و بعد از آنکه جبرئیل آنرا سرنگون کردانیده بود آن چهار شهر بودند
صایم و ادبا و عامور و سدوم فَغَشَّاهَا پس بپوشانید آن شهر را مَا غَشَّىٰ آنچه پوشانید
درین کلام تهویل و تعمیم است آنچیز را که بایشان فرود آمد و آن سنگها نشانه دار بودند که
در بلاد ایشان بارید و همه آن شهر از کثرت و انبوهی آن سنگها پوشانیده شدند فَبِأَيِّ

آلَاءِ رَبِّكَ پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود تَتَمَارَىٰ شک میکنی خطاب
با حضرتست اما مراد امتست اند و امور معدوده اگرچه نعم اند اما از آن حیثیت که متضمن
عبر و مواعظ و زواجر اند مر اهل اعتبار را و مشتمل اند بر انتقام انبیاء و مومنان از کافران
و تسلیه خاطر عاطر سید عالمیان ازین جهت مسمی شد بنعم محمد بن حمید اعمش روایت کند از صالح
و او از ابن عباس که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مامور شد که علی بن ابیطالب را
نصب نماید و او را خلیفه سازد و بخلقان برساند که امامت حق اوست و نیابت شایسته او
آنحضرت این حال را از قوم و اقربای خود اخفا فرمود بنابر آنکه میدانست که اکابر قریش
و صنادید عرب ازین حال اعراض خواهند نمود و شدت حسد و عصبیت ایشان را
از تصدیق این معنی مانع خواهد شد و احتمال آن داشت که بواسطه این امر آسیبی بآنحضرت
رسانند پس دیگر بار جبرئیل فرود آمد و اخبار نمود وی را بالعصمت و حفظ از آزار و ایذاء
قوم و این آیت با تهدید آورد وان لم تفعل فما بلغت رسالته و چون آنحضرت این بشارت
بشنید و این تهدید استماع فرمود اندیشه از هیچ چیز نا نموده در ساعت علی بن ابیطالب را
در غدیر خم چنانکه مفصلاً گذشت بخلافت امامت تعین فرمود و ولایت او را بر همه فرض
و لازم گردانید و بعد از نصب آن سرور و تعین آن دین پرور جبرئیل نازل شد و این آیه
آورد که فبای آلاء ربک تتماری پس باشارت بمنذریت حضرت میکند که هَٰذَا
این پیغمبر که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم نَذِيرٌ بیم کننده است مِنَ النُّذُرِ الْأُولَىٰ
از جنس بیم کنندگان نخستین یعنی همچنانکه پیغمبران که قبل از وی انذار قوم خود میکردندی وی
نیز بهمان طریقه قوم خود را انذار مینماید و امت خود را بهمان میفرماید که ایشان میفرمودند
پس بجهت تهدید میفرماید که أَزِفَتِ الْآزِفَةُ نزدیک شد ساعتی که نزدیک شونده است

مراد قیامت است که موصوفست بدنو و قرب لَيْسَ لَهَا نیست مر آنرا یعنی مر وقت
رسیدن آنرا مِنْ دُونِ اللّٰهِ كَاشِفَةٌ ۝ بجز از خدای نفسی که ظاهر سازندهٔ آن باشد
یعنی نیست غیر او سبحانه نفسی که کاشف و مبین آن شود که قیامت در چه وقت قایم خواهد شد
که لا یجلیها لوقتها الا هو زیرا که هیچکس اطلاع بران ندارد مگر حق تعالی آنگه خطاب بمشرکان
عرب میکند که أَفَمِنْ هَٰذَا الْحَدِيثِ آیا ازین سخن که قرآنست تَعْجَبُونَ ۝ شگفت میدارید
بر وجه انکار وَتَضْحَكُونَ و میخندید از روی استهزا وَلَا تَبْكُونَ ۝ و نمیگریید از خوف
وعید که دروست و از ترس عقوبت طغیان که از شما صادر میشود و از صادق علیه السلام
مرویست که مراد از حدیث اخبار سابقه اند یعنی آنکه ازین چیزهائی که شنیدید تعجب میکنید
و میخندید و نمیگریید از خوف آنکه مبادا که مثل آن بر شما واقع شود وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ ۝
و شما بازی کنندگانید و غافلان یا غنا کنندگان مشرکان در وقت قرات قرآن سرود میگفتند
تا مردمان از استماع آن باز دارند از ام سلمه علیها السلام روایتست که چون این آیت فرود آمد
اهل مکه بگریستند بمرتبهٔ که آواز گریهٔ ایشان بلند شد چون آنحضرت صوت گریهٔ ایشان بشنید
بگریست و همه اصحاب بگریه در آمدند رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بدوزخ نرود
هر که از ترس خدا بگرید و به بهشت نرود هر که طاغی شده بر معصیت مصر باشند و اگر شما گناه
بکنید حق تعالی قومی را بیافریند که گناه کنند تا ایشانرا بسبب گریه کردن بر خطیات و سیئات
بیامرزد و به بهشت برد در خبرست که جبرئیل علیه السلام نزد رسول آمد در وقتی که مردی
از اصحاب آنحضرت نزدی بود و میگریست جبرئیل گفت این کیست حضرت فرمود که فلان
جبرئیل گفت هر چیزی که هست از اعمال بنی آدم بر میکنند و بران فایق میشود مگر گریه کردن که
حق تعالی بیک قطرهٔ اشک دریای آتش را می نشاند از ابو خلیل نقلست که بعد از نزول

این آیت

این آیت رسول را کسی خندان ندید و چون بخضوع و خشوع و مذلت و فوز و نجات
از عقبات عقوبت دوزخ حاصل میشود ازین جهت عباد را امر میکند بسجود
عبودیت که مستلزم خضوع و مذلت است در درگاه حضرت ربوبیت و میفرماید که
فَاسْجُدُوا لِلّٰهِ پس سجده کنید مر خدایرا وَاعْبُدُوا ۝ و بپرستید او را نه آلهه باطله را از ابن
عباس مرویست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد از تلاوت این آیت در مسجد سجده کرد
و مومن و کافر بگریه در آمدند و جن و انس بسجده در افتادند و باجماع جمیع فقها این سجده فریضه است
بر قاری و مستمع و مرویست که اول سوره که فرود آمد و درو سجده بود این سوره است
سوره القمر
و این سوره دوازدهم است از سجدات قرآنی سورة القمر مكية وهي خمس وخمسون آية وثلث
ركوعات وفيها خلاف واحد ولا زمان ابی بن کعب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده که هر که قرات این سوره نماید غبا یعنی روزی خواند و روزی نخواند
روز قیامت که مبعوث شود روی او بر صورت قمر در شب بدر بود و هر که شب بخواند
افضل از همه کس باشد و روی او در قیامت روشنتر از رویهای خلایق باشد از ابو
عبد الله علیه السلام روایتست که هر که این سوره بخواند خدای تعالی او را در وقت خروج
از قبر بر ناقه از ناقهای بهشت سوار کند و به بهشت عدن رساند مخفی نیست که چون
حق تعالی ختم سوره مذکوره کرده بذکر آزفه یعنی اقتراب قیامت این سوره را نیز بمثل آن
افتتاح کرده فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ آورده اند که کفار قریش از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
طلب معجزه کردند آنحضرت ماه را دو نیم کرد بوجهی که کوه حرا را در میان هر دو شق قمر
بدیدند و در تبیان آورده که ابن عباس نقلست که شق قمر دو بار در مکه واقع شده بود

وبعد ازان حق تعالی این آیت فرستاد که اقتربت الساعة نزدیک شد ساعت قیامت
وانشق القمر ونشکافته شد ماه تسمیهٔ قیامت بساعت باعتبار آنست که در امتداد
یکساعة قایم شود وانشقاق قمر از علامت قرب آنست ودر نقل صحیح آمده که ابوجهل ویهودی دیگر
علیهما اللعنة شبی بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم رسیدند وآن شب چهاردهم ماه بود
وقمر بمرتبهٔ بدریت رسیده ابوجهل بی‌جهل گفت ای محمد بر وفق دعوی خود آیتی بما نما والا سر ترا
بشمشیر بردارم حضرت فرمود که چه میخواهی ابوجهل بآن یهودی گفت چه چیزست که فعل آن متعذر
باشد واز تحت قدرت بشر بیرون در جیب وراست خود می‌نگریست ودرین اندیشه میکرد
یهودی گفت محمد ساحرست وآنچه ازو اقتراح میکنیم بقوت سحر آنرا بما مینماید بگو تا ماه را
بشکافد که سحر در آسمان اثر نمیکند وساحر را دران تصرفی نیست وچون از اتیان آن عاجز شود
اورا بقتل رسان ابوجهل گفت ای محمد ماه را برای ما بشکاف بانگشت آنحضرت دعا فرمود
وانگشت سبابه برآورد واشارت بماه کرد وماه را بدو نیم ساخت که یک نیمه برجای خود بماند
ونیمی دیگر بطرف دیگر رفت ابوجهل گفت آنرا ملتیم ساز آنحضرت اشارت فرمود هر دو نیمه
بهم پیوستند یهودی ایمان آورد ابوجهل گفت که او چشم مرا بسته است بجهت آن
قمر را منشق بما نموده از جماعت مسافران که از اطراف آفاق برسند بپرسیم تا ایشان
دیده اند یا نه چون از آینده ورونده پرسید همون جواب دادند که در فلان شب ماه را
بدو نیمه دیدیم وبا وجود این معجزهٔ باهره ابوجهل بی‌جهل ایمان نیاورد وآنرا بر سحر حمل کرد وکفار
قریش نیز تابع او شده گفتند سحر کرد شما را پسر ابی کبشه وابی کبشه یکی از اجداد مادری
حضرت بوده ومشرکان آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم ابن ابی کبشه میگفتند بجهت مخالفت
آنحضرت با ایشان در دین همچنانکه ابوکبشه که مخالفت کرده بود با ایشان در عبادت بس حق تعالی

آیت فرستاد

آیت فرستاد که وان یروا واگر ببینند کافران آیة نشانه از آثار قدرت ما
که اظهار معجزه نیز هست بر دست پیغمبر خود تا صدق دعوی وی باشد یعرضوا اعراض
کنند از تامل کردن دران وروی بگردانند از انقیاد کردن بصحت آن بجهت عناد
وطغیان وحسد ویقولوا وگویند این سحر سحر مستمر جادوئیست دایم ومستمر
یعنی همیشه سحر از محمد صادر میشود ودایم بآن ارتکاب مینماید از ابن مسعود نقلست که گفت
بحق آنکس که نفس من بید قدرت اوست که من دیدم کوه حرا در میان هر دو فلقهٔ قمر وجبیر
بن مطعم نیز روایت کرده که در عهد رسول قمر شکافته شد بمرتبهٔ که بالای این کوه بدو نصف
شد واشارت بکوه حرا کرد وکفار گفتند که محمد سحر کرد یا شخصی از ایشان گفت که سحر چگونه
باشد که همه مردمان در اقطار عالم آنرا دیده اند وبروایت منقوله از ابن عباس مشرکان
اجماع کردند ونزد رسول آمدند وگفتند ای محمد اگر تو صادقی شق قمر کن برای ما حضرت فرمود
اگر قمر را بشکافم شما ایمان آرید گفتند آری وآن شب لیلة البدر بود پس آنحضرت دعا
فرمود وحق تعالی اجابت دعای وی فرموده ماه را بدو نیمه ساخت وآنحضرت باواز
بلند گفت اشهدوا اشهدوا با وجود این مشرکان در صدد انکار درآمدند وحق تعالی
ازین خبر میدهد که چون اهل عناد آیت ما را ببینند انکار آن کنند وکذبوا وتکذیب
کنند پیغمبر را یا معجزه را که ازو دیده اند واتبعوا اهواءهم وپیروی کنند آرزوی
خود را یعنی آنچیز را که شیطان در نظر ایشان آراسته بود از رد حق بعد از ظهور آن
ولجاج وعناد نمودن دران وکل امر مستقر وهر کاری قرار گیرنده است
بجای خود یعنی هر چیزی که هست البته منتهی شود بغایت ونهایتی که بران استقرار یابد
چه خیر مستقر اهل خیرست وشر مستقر اهل شر پس مقر ومنتهای اهل ایمان در دنیا

هدایتست ونصرت و در عقبی بهشت ست با نواع کرامت وقرارکاه اهل کفر خذلان ست
در دار فنا و عذاب نیران در سرای بقا کلبی چنین تفسیر کرده که هر امری را حقیقت ست
که مقر اوست پس حقیقت امر دنیا زود باشد که ظاهر کردد و حقیقت کار آخرت عنقریب
شناخته شود وَلَقَدْ جَاءَهُم وبتحقیق که آمد با اهل مکه در قرآن مِنَ الْأَنبَاءِ
از خبرهای قرون ماضیه یا از اخبار امور اخرویه مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ آنچه در ان باز داشتن ست
از مناهی و منع کفار از تمرد و سرکشی و آن مزدجر حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ حکمتی ست تمام
و امریست صواب که رسیده ست بحد کمال که هیچ خللی در ان راه ندارد فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ
پس نفع ندهند و سود نرسانند پیغمبران بیم کننده امتان خود را در هدایت ایشان کردن
یا دفع عذاب از ایشان نمودن وقتی که سخن ایشان نشنوند و تکذیب ایشان کنند
ونزد بعضی نذر بمعنی زواجر مخوفه و آیات وعیدست و چون میدانی ای محمد که حال امت تو
نیز برین منوال ست فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بکردان از ایشان یعنی ترک موعظه ایشان نما
تا وقتی که بقتال مامور شوی و یاد کن يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ روزی را که بخواند خواننده
یعنی اسرافیل بر صخرهٔ بیت المقدس بر آمده مردمان را بخواند إِلَىٰ شَيْءٍ نُّكُرٍ بچیزی زشت
و ناخوش مراد حشرست و اهوال قیامت یا عذاب آخرت خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ
در حالتی که ذلیل باشند چشمهای ایشان و در پیش افکنده و فراهم رفته از اهوال و هیبت آن
يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ بیرون آیند از قبرها یعنی در وقت بیرون آمدن ایشان
از قبور سر در پیش افکنده باشند و ترسان و هراسان و کویند معنی آنست که ای محمد اعراض کن
از شفاعت ایشان در روزی چنین که در نهایت خوف و هراس باشند كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ
مُّنتَشِرٌ کویا ایشان ملخ پراکنده اند یعنی از بسیاری و پریشانی و سرکردانی مانند ملخ

حیران

حیران و سرکردان بهم بر آیند و بهر طرف روند و هیچ چاره بیرون شد از ین بلیت
نداشته باشند مُّهْطِعِينَ در حالتی که شتاب کنندکان باشند إِلَى الدَّاعِ بسوی
خواننده خود یعنی بآن طرف که آواز آید بشتابند آیا کردن کشندکان باشند و نظر کنندکان
بآنجانب تا اجابت داعی خود کنند يَقُولُ الْكَافِرُونَ کویند ناکرویدکان در ان روز
هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ این روزیست که دشوارست و سخت بر ما و بعد از ذکر بعضی از احوال
قیامت بیان احوال امم مکذبه میکند جهت تسلیهٔ خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم
و میفرماید که كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ کروه نوح بعث
و قیامت را فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا پس بدروغ داشتند بندهٔ ما را که نوح بود علیه السلام
این تفصیل بعد از اجمال ست و یا تکذیب نوح کردند تکذیبی در عقب تکذیبی یعنی هرکاه قرنی
میمردند قرنی دیکر که در عقب ایشان میبودند اقتدا باباء خود نموده با ایذا و آزار او مشغول
میشدند و یا آنکه قوم تکذیب نوح کردند بعد از آنکه تکذیب انبیا کرده بودند وَقَالُوا
مَجْنُونٌ و کفتند او دیوانه ست وَازْدُجِرَ و باز داشته شدند از دعوت بانواع اذیت
یعنی هر وقتی که نوح ایشان را بتوحید دعوت فرمودی او را ایذا کردندی و برجم تهدید نمودندی
و بعد از ان چندان سنک بروزدندی که بیهوش شدی و از دعوت باز ماندی و چون
از ایمان آنها نومید شد بیطاقت کشت فَدَعَا رَبَّهُ پس بخواند پروردکار خود را أَنِّي
مَغْلُوبٌ بآنکه من مغلوب شدم یعنی قوم بر من غالب شدند بقهر نه بحجت و من از مقاومت
با ایشان بیطاقت شدم و عاجز کشتم فَانتَصِرْ پس انتقام کش از ایشان و داد من از ایشان
بستان و از مجاهد نقلست که نوح هر وقت که دعوت قوم نمودی او را بکرفتندی و کلوی وی
بیفشردندی تا بیفتادی و بیهوش شدی و چون با خود آمدی کفتی بار خدایا از شر ایشان

بلکه که جاهل اند و نمیدانند تا آنکه کار از حد در گذشت و طغیان ایشان متجاوز شد
بر ایشان دعای بد کرد که رب لا تذر تا آخر حق تعالی دعاء او را اجابت کرد و ایشانرا
بطوفان هلاک کرد کما قال جل ذکره فَفَتَحْنَا پس بگشائیم برای عذاب ایشان أَبْوَابَ
السَّمَاءِ درهای آسمانرا بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ بآبی بغایت ریزان یعنی ریخته شدن آن در نهایت شدت
و کثرت بود مرویست که چهل شبانروز علی الدوام از آسمان آب میریخت بطریق سیل و درین مدت
اصلا منقطع نشد وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ و روان ساختیم زمین را عُيُونًا چشمها یعنی چشمهای
زمین را روان ساختیم فَالْتَقَى الْمَاءُ پس ملاقی شد آب آسمان با آب زمین عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ
بر حالتی که اندازه کرده شده بود یعنی بر قدری که حق تعالی در ازل تقدیر آن کرده بود و مشیت آن
تعلق بوی گرفته بدون تفاوت یا بر حالی که مقدور و مستوی بود و آن حکم الهی بود بآنکه آبی که
از آسمان نازل شود بر قدر آبی باشد که از زمین بیرون آید و یک قطره بر یکدیگر تفاوت
نداشته باشد وَحَمَلْنَاهُ و بر داشتیم نوح را با هر که ایمان بوی آورده بود یعنی سوار کردیم
همه اهل ایمانرا عَلَىٰ ذَاتِ أَلْوَاحٍ بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهای پهنا دار وَدُسُرٍ
و خداوند میخها که کشتی را بآن بند کنند تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا میرفت آن کشتی بنگهداشت ما یا بحراست
اولیای ما و کسانی که بران موکل بودند از فرشتگان جَزَاءً برای ثواب و پاداش لِمَنْ كَانَ
كُفِرَ برای کسی که کافر شده بودند قوم او بر او و باو نگرویده و یا کسی که کفران و ناسپاسی کرده
بودند بر نعمت وجود او و مراد نوح است علیه السلام مرویست که همه کفار دران روز بطوفان هلاک
شدند مگر عوج بن عنق که آب تا زیر پشت و کمر او بود و گفته اند که سبب نجات وی آن بود که نوح
بسبب ساختن کشتی بساج احتیاج داشت و نقل آن از بلاد شام متعذر بود عوج بشام آمد
و چوبهای که محتاج الیه بود بر گردن گرفت و نزد نوح آورد حق تعالی بجهت این تاخیر عذاب از عوج

و او را غرق نساخت وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا و بدرستی که باقی گذاشتیم این قصه را که
متضمن اهلاک کافرانست و انجاء مومنان آيَةً نشانه در میان مردمان تا از آن عبرت
گیرند یا گذاشتیم کشتی نوح را بر زمین قردی که از ارض جزیره است یا بر کوه جودی
علامتی و عبرتی در قصص آورده اند که اوایل این امت کشتی نوح را دیده اند و از قتاده
مرویست که آن کشتی بعهد رسول بود مردم آنرا میدیدند و از آن عبرت میگرفتند و بسیار
کشتیها از چوبهای آن ساختند فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پند گیرنده هست که
ازین عبرت گیرد فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عقوبت من در دنیا که همه را
بطوفان مبتلا کردم وَنُذُرِ و بیم کردن من قوم نوح را بعذاب قبل از آنکه بر ایشان
نازل شود وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر آینه ما آسان گردانیدیم قرآنرا بحسن بیان
و ظهور برهان لِلذِّكْرِ برای یاد کردن امم ماضیه و پند گرفتن بآن چه آن جامع
انواع مواعظ شافیه است یا برای حفظ کردن آن بجهت اختصار و عذوبت الفاظ
از مجاهد نقلست که از کتب سماویه هیچ کتابی نیست که آنرا از بر خوانده باشند مگر قرآن
فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ قبول کننده موعظه هست تا بآن پند گیرد حق تعالی
این هر دو آیت را درین سوره مکرر کرده تا اشعار باشد بآنکه تکذیب هر رسولی مقتضی
نزول عذابست و استماع هر قضیه مستدعی ایقاظ و بعد از ذکر بعضی از قصه نوح ذکر برخی
از قصه عاد میکند که كَذَّبَتْ عَادٌ تکذیب کردند گروه عاد هود پیغمبر را علیه السلام
فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب من ایشانرا بباد صرصر وَنُذُرِ و ترسانیدن
من ایشانرا از عذاب بزبان پیغمبر ایشان پس تفصیل این مجمل میکند إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ
بدرستی که ما فرستادیم بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی بغایت سرد یا با آوازی هولناک

فِی یَوْمِ نَحْسٍ در روز نحس مُسْتَمِرٍّ که استحکام داشت و قوی بود شامت آن
یا استمرار داشت بر ایشان تا مدت هشت روز و هفت شب ایشانرا اهلاک ساخت
یا مستمر بود بر جمیع صغیر و کبیر ایشان و هیچ یک از انها باقی نگذاشت یا سخت بود حرارة
و تلخی آن بر ایشان و آن روز چهارشنبه بود در آخر ماه و گویند چهارشنبه آخر ماه صفر بود
تَنْزِعُ النَّاسَ بر میکند آن باد مردمانرا از مواضع خود مرویست که ایشان نزد دیدن این
عذاب در رخنهای کوه و حفرها رفتند و در انجا پنهان شدند و هم یکدیگر را در بغل گرفتند
و بهم چسبیدند آن باد همه ایشانرا از انجا بر کند و بیرون انداخت و مستاصل ساخت
محمد اسحق گوید که چون باد آغاز وزیدن گرفت هفت کس که از اقویای قوم عاد بودند
و جسیم تر چون عمر بن حلو و حارث بن شداد و سلقان و خلجان عیال خود را در شعبی کردند
و خود بر در آن شعب ایستادند تا باد را دفع کنند چون باد اشتداد یافت یکیک را
از جای خود بر میکند و بر کوه میزد و پاره پاره میکرد تا همه را هلاک ساخت کَاَنَّهُمْ
گویا ایشان اَعْجَازُ نَخْلٍ تنهای دراز درخت خرما بودند مُنْقَعِرٍ که بر کنده شده باشد
از بیخ و بر زمین افتاده عیاشی باسناد خود از ابو جعفر روایت کرده که آن باد بر میکند
مردمانرا از جای خود و بر گردن زمین میکوفت و گردنهای ایشانرا در هم می شکست
و سرهای ایشانرا از بدن ساقط میکردانید مانند تنه خرما که بی سر باشد فَکَیْفَ کَانَ عَذَابِی
پس چگونه باشد عذاب کردن من ایشانرا وَ نُذُرِ و وعیدی که ایشانرا بان بیم کردم
وَ لَقَدْ یَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآنرا لِلذِّکْرِ برای پند گرفتن یا حفظ
نمودن فَهَلْ مِنْ مُدَّکِرٍ پس آیا هیچ پند گیرنده هست که از ین متعظ شوند کَذَّبَتْ
ثَمُودُ تکذیب کردند قوم ثمود صالح را بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند دادن یا با انذارات

و مواعظ

و مواعظ وی فَقَالُوا اَبَشَرًا مِنَّا پس گفتند آیا آدمی را که از جنس ماست وَاحِدًا
یگانه که هیچ تبعی و حشمی ندارد نَتَّبِعُهُ پیروی کنیم او را مراد انکار اینمعنی ست یعنی
تابع شخصی نشویم که هیچ فضلی و مزیتی ندارد بر ما و بی کس بی یار و بی خویش و تبار ست
اِنَّا اِذًا بدرستی که ما این هنگام که متابعت او کنیم باشیم لَفِی ضَلَالٍ وَ سُعُرٍ هر آینه
در گمراهی و آتشهای سوزان و این کلام صالح بود که در اول مرتبه با قوم خود میگفت اگر تابع
قول من نشوید از طریق حق گمراه باشید و در آخرت با تش سوزان گرفتار گردید ایشان
معکوس شده با و گفتند که اگر تابع تو شویم در ضلالت افتیم و از هدا دور باشیم
و در آخرت با تش سوزان گرفتار گردیم و گویند سعر بمعنی جنونست و معنی آنست که
اگر پیروی کنیم ترا در طریق پدران خود منحرف شده باشیم و دران خطا کرده و از عقل
و ادراک بیرون رفته ءَاُلْقِیَ الذِّکْرُ عَلَیْهِ آیا القا کرده شده ست وحی برو
مِنْ بَیْنِنَا از میان ما و حال آنکه در میان ما اولی و احق از و یافت میشود در
اختیار نبوت بَلْ هُوَ نه چنین ست که وحی مختص باشد باو بلکه کَذَّابٌ اَشِرٌ
دروغ گویی ست خود پسند و متکبر و میخواهد که بجهت این دعوی کاذبه بر ما تعظم کند
حق تعالی بجهت رد قول ایشان بر سبیل وعده میفرماید که سَیَعْلَمُونَ غَدًا زود باشد
که بدانند فردا که عذاب بر ایشان نازل شود و یا در روز قیامت معلوم کنند که
مَنِ الْکَذَّابُ الْاَشِرُ کیست دروغ گوی خود پسند متکبر القصه قوم ثمود در تکذیب
صالح غلو کرده بر سبیل تعنت از و طلب معجزه کردند و گفتند برای ما ازین سنگ بیرون
آور شتر ماده آبستن ده ساله را که یکروز شرب تعلق باو داشته باشد و ما بعوض
آن شیر او را بیاشامیم و آب آنروز را تصرف نکنیم و روز دیگر مخصوص بما باشد و ناقه

دران حق بنا شد حق تعالی از روی امتحان این معجزه را بایشان نمود همچنانکه
میفرماید که اِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ بدرستی که ما بر انگیزانند و بیرون آورنده
شتر بودیم از سنک بدان طریق که از صالح درخواسته بودند فِتْنَةً لَّهُمْ برای
امتحان کردن ایشانرا یعنی تا بر عالمیان روشن شود که ایشان بسبب آن ایمان آورند
یانه یا آنکه بزرکان بدانند که سبب عذاب ایشان چه بوده فَارْتَقِبْهُمْ پس نکاهبان
ایشان باش و ببین که با ناقه چه میکنند وَاصْطَبِرْ و شکیبائی ورز بر آزار
ایشان نسبت بتو و تعجیل مکن بر عذاب ایشان پیش از وقت مقرر وَنَبِّئْهُمْ
و آکاه کن ایشانرا اَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ بانکه آب چشمه بخش کرده شده است
میان ایشان یعنی روزی بایشان و مواشی ایشان و روزی دیکر مخصوص بناقه كُلُّ
شِرْبٍ هر نصیبی از آن آب مُحْتَضَرٌ حاضر کردانیده شده است نزد صاحب آن
یعنی هر کدام از ایشان و ناقه باید که در روز نوبت خود حاضر شوند و آنرا شرب
نمایند در روزی که نوبت ناقه باشد و بعوض آن شیر چندان بایشان دهد که
دران روز ایشانرا از آب مستغنی سازد پس ناقه روز نوبت خود بیامدی و جمله آب را
بخوردی و عوض آن شیر بایشان دادی و روزی دیکر هیچ از آن نخوردی و آنرا
بایشان واکذاشتی و هیچکدام را از آن قسمت ضرری نرسیدی فَنَادَوْا پس خواندند
قوم ثمود صَاحِبَهُمْ یار خود را که قدار بن سالف بن اخیم بن هود نبی بود برای
عقر ناقه و بجهت سرخی روی او را احمر ثمود کفتندی و بروایت دیکر احیمر ثمود فَتَعَاطَى
پس بکرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه در کمین نشست فَعَقَرَ پس پی کرد ناقه را بشمشیر
و در ما سبق کذاشت که محرک عقر ناقه دو زن بودند عنیزه و صدوق و سبب آن بود که

صدوق

صدوق ابن عم خود مصدع بن مهرج را بوصال خود وعده داده بود و عنیزه یکی از
دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرده و هر دو بر رهکذار ناقه کمین کردند چون
ناقه از آب باز کشت اول بمصدع رسید او تیری بیفکند و پای ناقه را در هم دوخت
و قدار نیز از کمین کاه بدر آمده بشمشیر ناقه را پی کرد چون از پای در آمد او را پاره پاره کردند
و میان مردم منقسم ساختند و بچه او بکوه طور بر آمده سه بار بانک کرد و از آنجا بآسمان
رفت و بعد از سه روز عذاب بر ایشان فرود آمد فَكَيْفَ كَانَ پس چکونه بود
عَذَابِي وَنُذُرِ عذاب من ثمود را و بیم کردن من برسالت صالح اِنَّا اَرْسَلْنَا
بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْهِمْ بر ایشان صَيْحَةً وَاحِدَةً یک فریاد کردن که صیحه
جبرئیل بود فَكَانُوا پس کشتند كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ مانند درخت خشک و در هم شکسته
کسی که سازنده حظیره باشد برای حفظ و جمع آن یا مانند کیاه خشک صاحب حظیره که جمع
کرده باشد آنرا در تابستان برای علوفه کوسفندان در زمستان و کوسفندان آنرا
در مدت طویل در زیر دست و پای خورد و مرد کرده باشند ملخص سخن آنست که ایشان
بعد از هلاک شدن ریزه ریزه و خورد و مرد کشتند مانند کیاه خشک خورد و مرد شده وَلَقَدْ
يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و بدرستی که ما آسان کردیم قرآنرا لِلذِّكْرِ برای پند دادن یا حفظ
کردن فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ یاد کننده هست مر آنانرا تا از آن عبرت کیرد كَذَّبَتْ
قَوْمُ لُوطٍ تکذیب کردند قوم لوط لوط را علیه السلام بِالنُّذُرِ به بیم کردن و پند
دادن مر ایشانرا یعنی وعید او را بدروغ پنداشتند اِنَّا اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ بدرستی که ما
فرستادیم بر ایشان حَاصِبًا بادی سنک بارنده که سنکها بر ایشان میریخت تا همه را هلاک
کرد اِلَّا آلَ لُوطٍ مکر لوط و دختران ویرا نَجَّيْنَاهُمْ که برهانیدیم ایشانرا از آن عذاب

بسحر بوقت سحر و آن سدس آخر شب بود که عذاب بر ایشان واقع شد نعمة
من عندنا انعامی از نزدیک ما کذلک همچنانکه انعام کردیم بر لوط و دختران او
نجزی پاداش میدهیم بمزیت نعمت و رحمت من شکر هر که سپاس دارد نعمت ما را که
آن ارسال رسل و انزال کتبست یعنی بآن ایمان آورد و اطاعت امر ایشان نماید ولقد
انذرهم و بدرستی که ترسانید لوط علیه السلام قوم خود را بطشتنا از شدت گرفتن ما
ایشان را بتعذیب و اهلاک فتماروا پس شک آوردند بالنذر بآن بیم کردن یعنی تکذیب او
نمودند یا مدافعه کردند با او بدان انذار از روی جدال و عناد ولقد راودوه
و بتحقیق که طلبیدند لوط را عن ضیفه از مهمانان که ملایکه بودند یعنی طلب مراد خود
کردند از لوط و گفتند ایشان را بما تسلیم کن و لوط از ان ابا نموده و ایشان را پند میداد
و ایشان طریق عناد و جدال از دست نداده در سرای وی را بشکستند و دران خانه که
ملایکه بود درآمدند فطمسنا اعینهم پس محو کردیم چشمهای ایشان را و بار وی ایشان
هموار کردیم چنانکه اثر و نشان چشم بر روی ایشان نماند مرویست که لوط در مقام جدال
درآمده میگفت که درگذرید از سر آنچه طلب میکنند ایشان از ان امتناع نمیکردند و با او
مجادله میکردند و چون کار از حد بگذشت جبرئیل لوط را گفت ما را با ایشان واگذار پس
ایشان در خانه وی درآمدند جبرئیل پر خود را بر دیدهای ایشان مالید کور شدند و چنان
گشتند که چشمهای ایشان با روی راست شد پس از انجا بدر آمدند مدهوش و متحیر می افتادند
و بر میخواستند و فریاد میکردند که لوط قومی ساحر را بخانه خود درآورده ما را اینجا دوی
کور کردند و گفتیم ما با ایشان از زبان فرشتگان فذوقوا عذابی ونذر پس بچشید
عقوبت مرا و آنچه بیم کردم شما را از زبان لوط از وقوع عذاب و نزول عقاب ولقد صبحهم

بکرة

و بدرستی که بامداد کرد قوم لوط بکرة در اول روز یعنی بوقت صبح بدیشان آمد
عذاب مستقر عقوبتی قرار گرفته و دایم و پیوسته بعذاب آخرت یعنی آن عذاب
از ایشان مرتفع نشد تا همه را هلاک کرد و بآتش دوزخ متصل ساخت و گفتیم بدیشان بالسنه
ملایکه فذوقوا عذابی پس بچشید عقوبت مرا ونذر و بیم کردن مرا یعنی عذابی که لوط
بفرمان من بیم میکرد شما را و چه تکرار آنست که اول در وقت طمس است و دوم نزد اهلاک
ولقد یسرنا القرآن و بدرستی که سهل و آسان کردیم قرآن مرجعی را که عربی زبانند
للذکر برای فهم کردن معانی و دانستن اخبار گذشتگان فهل من مدکر پس
هیچ پند شنونده هست که بدان عبرت گیرد ولقد جاء و بدرستی که آمد آل فرعون
بفرعون و قوم او النذر بیم کردن و ترسانیدن از عذاب بیم کنندگان یعنی موسی و هارون
و غیر ایشان از پیغمبران چه تکذیب همه پیغمبران کردند پس گوییا که غیر موسی و هارون نیز
بایشان آمده اند و ایشان تکذیب آنها نموده کذبوا بآیاتنا کلها تکذیب کردند
بهمه آیتهای ما و بدان نگرویدند مراد آیات نه گانه اند که یا جمیع آیات پیغمبران چه تکذیب
بعضی موجب تکذیب همه است فاخذناهم پس گرفتیم ایشان را بعذاب که آن غرق
شدن ایشان بود بدریا اخذ عزیز گرفتن کسی که غالب شده و هرگز مغلوب نگردد در گرفتن
و عذاب نمودن ایشان مقتدر توانا بر اهلاک مشرکان که هیچ چیز او را عاجز نتواند
ساخت و بعد از ذکر اخبار مکذبان و بیان عذاب ایشان اهل مکه را تهدید میفرماید که
اکفارکم آیا ناگرویدگان شما ای معشر عرب خیر بهترند در قوت و شوکت و یا عدد
و یا در کیش و ملت من اولئکم ازین گروه مکذبان که مذکور شدند از قوم نوح و هود
و صالح و لوط و قبطیان استفهام برای انکار است یعنی ایشان از آنان در قوت و سطوت

وکثرت وملت بهتر نیستند پس بچنگال عقوبت و عذاب گرفتار خواهند شد همچنانکه امم
مذکوره أَمْ لَكُمْ آیا مر شما راست ای مشرکان بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ براتی در کتابهای سماوی
یعنی برات آسمانی که نوشته باشند بر نام شما که هر که کافر باشد و تکذیب پیغمبر کند ایمن باشد از عقاب
وعذابی که برامم ماضیه واقع شد أَمْ يَقُولُونَ آیا میگویند کفار عرب که نَحْنُ جَمِيعٌ ما گروهی
جمع شده ایم یعنی ما جمعیتیم و مجتمع در قوت و شوکت و حشمت و کثرت عدد و عدد مُنْتَصِرٌ انتقام
کشنده از اعدا یا ممتنع از انکه کسی قصد کند و طمع غالبیت داشته باشد در منع بلا از یکدیگر مرویست
که ابوجهل در روز بدر بانک بر اسپ زد و از صف لشکر خود بیرون رفت و گفت ما امروز
انتقام خود را از محمد و اصحاب او بکشیم آیت آمد سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ زود باشد که هزیمت
کرده شوند همه کفار مکه وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ و برگردانند پشتهای خود را از حرب و فرار نمایند
یعنی هر یک از ایشان پشت خود را از حرب برگردانند این آیت از دلایل نبوتست و معجزات
نبویه صاحب کشاف از عمر نقل کرده که چون این آیت آمد من ندانستم که مراد حق تعالی ازین
چیست تا انکه در روز بدر رسول را دیدم که زره می پوشید و میگفت سیهزم الجمع ویولون
الدبر و دانستم که این آیت دالست بر تفرقه جمعیت مشرکان و منهزم شدن ایشان و غلبه ما
بر ایشان و بعد از ان حق تعالی میفرماید که بهمین قتل و اسر و هزیمت اکتفا نخواهد شد بَلِ
السَّاعَةُ بلکه روز قیامت مَوْعِدُهُمْ وعده گاه عذاب اصلی ایشانست و آنچه در دنیا
دیده اند نموداری ازانست وَالسَّاعَةُ أَدْهَى و قیامت سخت تر و قطیعتر است وَأَمَرُّ
و تلخ تر و ناخوشتر در شدت و فظاعت پس در تبیین احوال کفار میفرماید إِنَّ الْمُجْرِمِينَ
بدرستی که مجرمان کناهکار اعمال خود را بجریمه شرک و عناد سیاه کرده اند فِي ضَلَالٍ در گمراهی
از حق در دنیا وَسُعُرٍ و در آتشهای سوزان در آخرت يَوْمَ يُسْحَبُونَ روزی که کشیده

شوند

شوند فِي النَّارِ در آتش دوزخ عَلَى وُجُوهِهِمْ بر رویهای خود یعنی ایشان را بروی
انداخته میکشند و بدوزخ افکنند و نزد آن حال با ایشان گویند ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ
بچشید سودن دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آنرا و سقر علم و طبقه ایست از طبقات
دوزخ پس در بیان عدل خود میفرماید که إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بدرستی که ما هر چیزی را
آفریده ایم در دنیا و آخرت بِقَدَرٍ باندازه خود یعنی بمقدار و مرتبه که لایق باشد با او
بر مقتضی حکمت و وفق مصلحت بدون نقص و مزیت در ان مرتبه تا موجب خلاف حکمت
نشود پس خلق عذاب و تقدیر بران برای مشرکان و اهل عصیان نیز بر قدر استحقاق
ایشان خواهد بود از دایره حکمت خارج نشود یا هر چیزی را خلق کردیم بر طریقی که مکتوب
بود در لوح محفوظ بدون زیاده و کم یا هر چیزی را آفریده ایم با اجل معین و مقرر که تقدم
و تاخر نیابد یا برای هر جنسی صورتی و هیاتی که موافق و لایق اوست بیافریدیم یا هر چیز را
آفریده ایم بر قدرت معلوم چون لسان برای تکلم و ید برای بطش و رجل برای مشی و عین
برای بصر و اذن برای استماع و معده برای طعام و غیر آن که اگر زیاده و کم باشد غرضی که
بان متعلق است تمام نشود وَمَا أَمْرُنَا و نیست فرمودن ما هر چیز را که اراده تکوین
آن کنیم إِلَّا وَاحِدَةٌ مگر کلمه واحده که لفظ کن است کقوله تعالی انما امرنا اذا اراد شیئا
ان یقول له کن فیکون و نیست امر ما مگر یک امر کردن بدون لبث در ان بتفکر و معالجه
كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ چون در نگریستن بچشم در سرعت و سهولت و از ابن عباس مرویست که مراد
از امر وقوع قیامتست در اسرع زمان همچنانکه در جای دیگر فرموده که وما امر الساعة الا
کلمح البصر بل هو اقرب یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن بیاوریم بلکه کمتر از ان
وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا و بدرستی که ما هلاک کردیم در قرون ماضیه أَشْيَاعَكُمْ اشباه و امثال

شما را یعنی جمعی را که در کفر و عناد مثل شما بودند چنانکه درین سوره شنیدند فَهَلْ
مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پند گیرنده هست تا از حال ایشان عبرت گیرد وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ
و هر چیزی که کرده اند آنرا از کفار گذشته مکتوبست فِي الزُّبُرِ در نامهای اعمال ایشان که بدست
حفظه نوشته شده است یا جمیع آنچه کرده اند مکتوبست بر ایشان در لوح محفوظ که موضع
مکاتبت همه اشیاست وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ و هر خوردی و بزرگی از افعال و اقوال
که از ایشان در جمیع خلایق اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد مُسْتَطَرٌ نوشته
شده است در لوح محفوظ و بران پاداش خواهند یافت و یا هر صغیره و کبیره از ارزاق
و آجال و حیات و ممات و غیر آن مکتوبست در لوح محفوظ و بعد از ذکر حالات کفار
تبه روزگار ه بیان حال مؤمنان پرهیزکاران میکند که إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که
پرهیزکاران و ترسکاران روز قیامت فِي جَنَّاتٍ در بوستانهای باشند که مملو
باشد از اشجار میوه دار وَنَهَرٍ و در جویهای واسعه که آب و شیر و عسل و شراب
دران جاری باشد فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ در مجلس حق و مکان پسندیده باشند که دران
خود اثم نباشد امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که حق تعالی آن مکانرا بصدق وصف
کرده است پس غیر اهل صدق دران مکان نخواهد بود و سلمی گفته که آن مکانیست که حق تعالی
در انجا راست کرداند وعده که با اولیای خود کرده حاصل که متقیان دران مقام باشند
عِنْدَ مَلِيكٍ نزد بادشاهی مهیمن است احراو بر جمیع افهام و عاجز از ادراک آن همه
ظنون و اوهام مُقْتَدِرٍ صاحب اقتدار و توانا بر همه چیز با بر وجهی که هیچ چیز نیست که
در تحت قدرت ملک او خارج باشد پس کدام منزلت اکرام و اعظم از منزلت ایشان باشد
و اجمل و اشمل ازین سعادت و شبهه نیست در انکه مراد بقرب قرب مکانی است و منزلت

نه قرب مکان و منزل پس مراد آنست که اهل تقوی در کنف و جوار آفریدگار خود باشند
بحیثیتی که مستغرق غواشی رحمت و افضال جمیل او باشد و در کشف الاسرار آورده که
کلمه عند مشعر است بتقریب تخصیصی که اهل قرب دران سرا بدان اختصاص خواهند داشت
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین سرا مختص بآن فرموده که ابیت عند ربی و چون
رتبه غفران که فرموده اخواص بران نازند ادنای مرتبه او باشد پس از رتبه اعلای فردای
وی که نشان تواند داد عبدالله برین گوید که اهل بهشت که مکان و مرتبه ایشان که دون
مقعد صدق باشد هر روز باین موضع آیند و دران استماع قرآن کنند و از ان التذاذ
تمام یافته فرحان و نازان بکوشش آورده بمنازل خود باز روند در خبر است که روزی
موسی علیه السلام بمناجات میرفت بدر ویرانه بگذشت ناله از ان بگوش او رسید
چون نگاه کرد دید که برهنه در خاک خفته و خشتی در زیر سر گرفته و عورت خود بلایی
پوشیده مینالید و دران ناله چیزی همیگفت موسی نزد وی رفت میگفت الهی
تری غربتی و وحدتی و تعرف فاقتی و فقری پس بمناجات رفت و چون اراده مراجعت
کرد از مناجات خطاب حضرت عزت بوی رسید که ای موسی پیغام آن درویش
بما نرسانیدی و احوال او بر ما عرض نکردی گفت بار خدایا تو عالمی که وی حکایت
وحدت و وحشت خود میکرد و شکایت فقر و فاقه خود مینمود حق تعالی فرمود که
او را از من سلام برسان که تو تنها نیستی من که خداوندم انیس توام تو غریب نیستی که
من جلیس توام تو درویش نیستی که من وکیل ما یحتاج توام موسی بیامد و در بالین آن
درویش بنشست و پیغام خدای بگذارد و گفت یا کلیم الله مرا رتبه هست که خدای عالم
حدیث من بشنود و جواب دهد پس نعره زد و جان بحق تسلیم کرد موسی با اشراف

بنی اسرائیل آمدند تا ویرا دفن کنند چون بآن ویرانه آمدند بلاس عورت وخشت دیدند
که آنجا افتاده ودرویش مرده انیست مناجات کرد که یا رخدایا این درویش کجا بشد
زمین اورا فرو برد یا گرگ اورا بخورد جبرئیل آمد وگفت ای موسی حق تعالی میفرماید که
این چه گمان ست که بدوستان من میبری این درویشی بود که شیطان اورا در دنیا
طلب کرد ونیافت وملک الموت در وقت نزعش طلبید وراه باو نبرد ومنکر ونکیر
در قبرش جستند نیافتند رضوان در بهشتش جست باو نرسید یا مالک دوزخ طلب کرد
اورا ندید گفت خدایا پس کجا رفت خطاب آمد که دوست نباشد مگر نزد دوست
فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ثعلبی در کتاب خود بعد از انکه تفسیر این آیه کرده
فرموده که از جابر روایت است که روزی رسول صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد نشسته بود
بعضی اصحاب از احوال بهشت از آنحضرت پرسیدند فرمود خدایرا لوائیست از نور
وعمودی از زبرجد که آنهارا آفریده بیش از آفرینش آسمانها بدو هزار سال بر دلی
این لوا نوشته که هیچ خدائی نیست که مستحق پرستش باشد مگر او سبحانه ومحمد صلعم
فرستادهٔ خدا ایست وآل محمد بهترین آفریدگانند وصاحب لوا وامام وپیشوای جمیع
مردمان ست امیر المومنین علیه السلام چون این کلام بشنید فرمود شکر وسپاس
مر خدایرا که مارا بتو هدایت داد ومکرم ومشرف کردانید آنحضرت فرمود که یا علی
ما علمت ان من احبنا واحب محبنا اسکنه الله تعالی معنا ای علی ندانسته که هر که مارا
دوست دارد وخودرا بمحبت ما نسبت دهد ودعوی مودت ما کند حق تعالی اورا جای
دهد در درجهٔ ما وبا ما رفیق ومصاحب باشد پس این آیه تلاوت فرمود که فی مقعد
صدق عند ملیک مقتدر سورة الرحمن مدنیه وهی ثمانون وستون آیه وثلث

رکوعات

رکوعات وخلافان ولازم واحد ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلعم
روایت کرده که هر که سورة الرحمن قرأت کند شکر نعم الهی گذارده باشد وحق تعالی
بر ضعیفی وعاجزی او رحم کند وامام موسی کاظم از آبای کرام خود علیهم السلام نقل
کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر چیزی را عروسی ست وعروس قرآن
سورة الرحمن ست وابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود
ترک سورة الرحمن مکنید که این سوره در دل منافقان قرار نمیگیرد ودر روز قیامت
نزد پروردگار خود آید بر صورت بشری نیکو صورت وخوشبوی ودر موقفی بایستد که
اقرب باو سبحانه باشد وهیچکس را رتبهٔ آن نباشد که بآن موضع رسد وچون حق تعالی
باو خطاب کند که چه کسان در دنیا بتلاوت تو مداومت نمودند گوید فلان وفلان
حق تعالی روی ایشانرا سفید ونورانی گرداند وگوید بایشان که هر کرا که دوست
میدارید شفاعت او کنید پس ایشان هر کرا خواهند شفاعت کنند وهیچکس نباشد که شفاعت
او کنند مگر که حق تعالی باو گوید که برو در بهشت من ساکن باش که هر چه آرزوی نفس تو
باشد در آنجا موجود ومهیاست حماد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام روایت
کرده که واجبست که سورة الرحمن را در هر روز جمعه قرأت کنند وهرگاه که برسند بآیه
فبای آلاء ربکما تکذبان بگویند لا بشیء من آلائک رب نکذب یعنی ای
پروردگار ما بهیچ چیز از نعمتهای تو تکذیب نمیکنیم ونیز از آنحضرت مرویست که هر که در شب
این سوره را بخواند باین وجه که مذکور شد حق تعالی دو فرشته برو موکل گرداند که نگهبان
او باشند تا صبح واگر صبح بخواند نیز دو فرشته برو موکل گردانند که حافظ او باشند تا شب
وبدانکه چون حق تعالی ختم سورة القمر نمود باسم بزرگوار خود افتتاح این سوره بدان کرده فرمود که

ای فرزند آدم اگر برغمی نخورد دل تو اسیر نشود و اگر چیزی
مقدار سر سوزن بر دیدهٔ تو واقع شود نور باصره
ترا بپوشاند و تو میخواهی که باین دل و دیده بشناسی
ملکوت آسمان و زمین را * در آسمان هفتم دریائی
که عمقش چندانست که از زیر زمین هفتم تا بالای
آسمان هفتم است و خدایرا در آن دریا فرشته ای
است که آب آن دریا بکعبش هست

اوست آن خدائی که ابر را بگریاند بباران و باغ را
بخنداند در بهاران و بشکوفهای الوان و دلهای
عارفانرا بخنداند باقبال عرفان و دلهای کافران
را بگریاند بادبار کفران

[illegible] سجده میکنند یعنی فرمان میبرند خدایرا [illegible]

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ه

الرَّحْمٰنُ ه آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم کافران را
از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمی شناسیم این آیة نازل شد و گفته اند که اهل مکه
طعنه میزدند که جر و یسار قرآن بمحمد می آموزانند حق تعالی فرمود که خداوند بسیار بخشایش
که رحمت او بهمه چیز فرا رسیده عَلَّمَ الْقُرْاٰنَ ه آموخته است قرآنرا بحبیب خود
نه جر و یسار و مراد بتعلیم خدا تمکین دادن و آسان گردانیدن تعلم قرآنست و یا ایجاد
علم کردن نزد ممارسة و مدارسة آن از ابن عباس برین وجه تفسیر کرده اند که خدا تعالی
قرآنرا علامت و نشان نبوت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم گردانید
خَلَقَ الْاِنْسَانَ ه بیافرید جنس آدمیانرا عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ه بیاموخت اورا یعنی
بنی آدم را روشن کردن ما فی الضمیر بنص و کنایة یا تعلیم دادن ایشانرا بیان حلال
و حرام و تمیز میان حق و باطل و خیر و شر تا بر ایشان حجت باشد و ابن عباس فرموده که
مراد آدم است که او را خلق فرمود و جمیع اسما را تعلیم وی داد و در خبر است که آدم عم
بهفتصد هزار لغت سخن کردی و عربیت وی از همه فاضلتر بودی و از صادق
صلوات الله علیه مرویست که بیان اسم اعظم است که آدم علیه السلام بسبب تعلیم آن
همه چیزها را بدانست و نزد بعضی مراد بانسان حضرت خاتمیت است علیه السلام یعنی
خدای بخشنده بیافرید محمد را و بیاموزانید ویرا بیان آنچه بود و هست و باشد چنانکه
مضمون علمت علم الاولین والآخرین ازین خبر میدهد اَلشَّمْسُ وَالْقَمَرُ آفتاب و ماه
جاری میشوند در برج آسمان بِحُسْبَانٍ ه بحسابی مقدر در برج خود یعنی مقرر فرموده
سیر آفتاب و ماه را در برج و منازل خود که اصلا از آن در نمیگذرند و علی الدوام ان

حساب وطریق مرور مینمایند پس آفتاب قطع بروج میکند درعرض سیصد و
شصت وپنج روز وماه را درمدت بیست وهشت روز هرگز ازین حالت تجاوز
نمینمایند وتخلف نمیکنند تخصیص شمس وقمر بذکر جهت آنست که منشاء منافع کثیره اند
وباین هردو شناخته میشوند فصول واوقات وشهور وسنوات وسایر محاسبات
بآنها منسق ومنتظم میگردند امور سفلیات وازمنافع آنشب وروزست که معظم
امورست ودرخبرست که وسعت آفتاب شش هزار وچهار فرسنگ است ووسعت
ماه چهار هزار فرسنگ برظاهر آفتاب نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله خلق الشمس
بقدرته واجراها بامره ودرباطن آن نوشته که لا اله الا الله رضاه کلام وغضبه کلام
وعذابه کلام یعنی مراد آنست که بکلام خدا راضی شوید وبریکدیگر رحم کنید وبکلام او
خشم گیرید وعذاب نمائید یعنی باید که رضا ورحمت وغضب وتعذیب شما موافق اراده
الهی باشد وبرظاهر ماه نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله خلق الله القمر وخلق
الظلمات والنور وبربطن آن مرقوم ست که خلق الله الخیر والشر بقدرته یبتلی بها
من یشاء من خلقه طوبی لمن اجری الله الخیر علی یده وویل لمن اجری الشر علی یده
مراد آنست که او سبحانه خالق اقتدار وتمکین وآلات شرست نه خالق نفس شر خوشا
حال کسی که لطف الهی شامل حال او شده ومرتکب فعل خیرست ووای برشخصی را که
دربادیه خذلان فرومانده وبعمل سیئه مشغول ست وبعدازان اشارت بنعم دیگر کرده
میفرماید وَالنَّجْمُ وگیاهی که بروید واورا ساقی نباشد که بآن قایم شود وبجهت عدم
ساق بروی زمین منبسط گردد چون بعضی بقول وَالشَّجَرُ ونباتی که برآید واورا ساقی
بود که بآن راست بایستد یَسْجُدَانِ ه سجده میکنند یعنی فرمان میبرند خدایرا بطبع

وطوع و هرچه از برای آن مخلوق اند واصلا ازان امتناع نمیکنند مثل فرمان برداری
ساجدان از اهل تکلیف وکویند سجود ایشان بسایه است یا بتحرک وتمایل ایشان
بریاح ونزد اهل تحقیق سجود ایشان دلالت آنهاست برانکه حادث اند وایشانرا
صانعی و مدبری هست که مستحق سجودست وکویند ایشانرا سجودی خاص هست که مارا
بران وقوفی واطلاعی نیست همچنانکه بر تسبیح ایشان علم نداریم کما قال الله تعالی ولکن
لا یفقهون تسبیحهم **وَالسَّمَآءَ رَفَعَهَا** وبرداشت آسمانرا بربالای زمین بپانصد
ساله راه یعنی آنرا بیافرید بروجهی که مرتفع بود وآنرا منشاء احکام ومصدر قضا ومحل
نزول اوامر ونواهی ومسکن ملایکه خود کردانید واین اشعارست بر کبریای ذات او
سبحانه وقدرت باهره او بر جمیع بندکان وسایر آفریدکان **وَوَضَعَ** وبیافرید درمیان
مردمان یا فرو کذاشت از آسمان **الْمِيزَانَ ه** آنچیزرا که بآن وزن اشیا ومقادیر
معلوم میشود چون ترازو وقپان ومکیال ومقیاس بآن معلق ساخت احکام عباد
وقضایای ایشان وآنچه بآن مامور شوند از تسویه وتعدیل در دادن وکرفتن جهت انتظام
عالم ونزد مجاهد مراد عدلست در جمیع امور که موجب انتظام امورست کما قال عم
وبالعدل قامت السموات والارض وحسین بن فضل برآنست که مراد بآن قرآنست که
عمل بآن تسویه اموری دنیویه واخرویست وبر هر تقدیر وضع آن فرمود **أَلَّا
تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ه** برای آنکه تجاوز نکنید و درنکذرید در میزان یعنی از عدل
وانصاف درنکذرید وبراستی معامله کنید ویا از برای آنکه از عدل متجاوز نشوید
ودر جمیع امور عدالت را مرعی دارید **وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ** وبپای دارید سنجیدن را
بِالْقِسْطِ بعدل یعنی زبان ترازو را راست دارید در وقت کرفتن ودادن **وَلَا**

تخسروا

تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ه وکم مکنید ترازو را یعنی کم منمایید تا بوقت وضع میزان قیامت
شرمنده نشوید چه علت وضع میزان تسویه است ودر کتب اوایل مذکورست که
ای فرزند آدم عدل کن اکر خواهی که با تو عدل کنند ووفا کن بمردمان اکر اراده آن داشته
باشی که با تو وفا کنند مکرر از لفظ میزان جهت مبالغه است وتشدید توصیه وتقویت
امر باستعمال میزان **وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا** وزمین را بنهاد برروی آب وبکسترانید
بران **لِلْأَنَامِ** برای آدمیان یا برای هر ذی روحی که برروی آنست از جن وانس
وسایر حیوانات وآن مانند مهدیست که بربالای آن نشینند وخسپند وبرخیزند وبکارهای
خود قیام نمایند **فِيهَا فَاكِهَةٌ** دران انواع چیزهاست که بآن متمتع ومتلذذ
شوند از اصناف ثمار **وَالنَّخْلُ** وخرمابنان **ذَاتُ الْأَكْمَامِ ه** که خداوند غلافهااند
چه خرما که هنوز منقش نشده در غلافست وتخصیص خرما بذکر جهت تفضیل اوست
ومشابهتی که با انسان دارد در تماثیل وتجانب وتاثیر وجفاف بعد از قطع اغصان
وغیر آن **وَالْحَبُّ** ونیز در زمین هست دانه **ذُو الْعَصْفِ** که خداوند برک خشک است
مراد حبوبی است که قوت را شاید از کندم وجو وارزن وغیر آن وعصف کاهیست که دانه را
ازان جدا میسازند وبخورد دواب میدهند **وَالرَّيْحَانُ ه** ودیکر زمین هست ریحان که
آنرا بوی میکنند ونزد اکثر مفسران ریحان بمعنی روزی انسانست حاصل که بیان نعمتی
میفرماید که بآن متلذذ شوند از انواع فواکه وبیان آنچه جامع تلذذ وتغذی که ثمر نخل است
وذکر آنچه محض تغذی جمیع حیواناتست که آن حبست وبیان چیزی که مخصوص بانسانست
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ه پس بکدام نعمت از نعمتهای پروردکار خود که مذکور شد
تکذیب میکنید وانکار مینمایید ومیکویید که از و نیست این کلمه در سی ویک موضع ازین سوره

تکرار یافته بجهت آنکه این سوره مشتمل ست بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر هر نعمتی این الفاظ
تکرار نموده تا سامعان و قائلان متنبه شوند بر کثرت نعم و تصدیق نمایند بهر یک از آن
و یا تکرار برای دفع غفلت است و تاکید حجت و تقریر نعمت و تاکید در تذکیر آن و مبالغه در
توبیخ مکذب آن در صحیح بخاری از جابر انصاری نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
این سوره را تا آخر بر ما خواند بعد از آن فرمود چیست شما را که خاموش اید جنیان از شما نیکوتر بودند
در رد جواب من چه هیچ بار نخواندم فبای آلاء ربکما تکذبان الا که ایشان در جواب گفتند
لا بشیء من نعمك ربنا نکذب فلك الحمد یعنی ما هیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردگار تکذیب
نمیکنیم پس تراست ثنا و ستایش **خَلَقَ الْإِنْسَانَ** آفرید آدم را که پدر انس ست **مِنْ**
صَلْصَالٍ از گل خشک که از غایت جفاف مصوت باشد **كَالْفَخَّارِ** مانند گل با آتش پخته یعنی
سفال و آجر که چون دست بروی زنند آواز کند و نزد بعضی مراد جنس انسانست باعتبار آنکه
اصل همه آدم ست از صلصال ست **وَخَلَقَ الْجَانَّ** و آفرید جان را که پدر جن ست و آن
ابلیس ست و نزد بعضی و یا خلق کرد جمیع جنیان را **مِنْ مَارِجٍ** از زبانه صافی که مضطرب
و متحرکست بی دود **مِنْ نَارٍ** از آتش و گویند مارج آتشی ست که بزبانه سرخ و زرد و سبز آن
یکدیگر آمیخته گردد و بعد از بلندی و تیزی آن در باب نهم از سفر ثانی در فتوحات مذکور ست
که مارج آتشی ست ممتزج بهوا که آنرا هوای مشتعل گویند پس جان مخلوقات است از دو عنصر
که آتش و هواست و آدم آفریده شده از دو عنصر که خاک و آبست و چون آب و خاک بهم
ممزوج شوند آنرا طین گویند و چون هوا و آتش بهم مخلوط گردند آنرا مارج خوانند و چنانکه تناسل
در بشر بالقای آب نطفه ست در رحم تناسل در جن بالقای هواست در رحم انثی و میان آفرینش
جان و آدم مدت شصت هزار سال بوده **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ** پس بکدام نعمت

از نعمتهای

از نعمتهای پروردگار خود که شما را از گل مارج آفرید و افضل مرکبات و خلاصه
مکونات و احسن مصورات گردانیده و دولت حیات ارزانی فرموده تکذیب و انکار
میکنید **رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ** خدای بخشنده و آفریدگار دو مشرق است برای آفتاب
یکی مشرق صیفی و دیگری مشرق شتوی **وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ** و پروردگار دو مغرب
برای شمس یکی تابستانی و دیگری زمستانی و در اختلاف مشرقین انواع فواید مندرج ست
از اختلاف فصول و حدوث آنچه بهر فصل تعلق دارد و مع ذلك شروق آفتاب
موجب طلب معیشت است و غروبش سبب آسایش و راحت **فَبِأَيِّ آلَاءِ**
رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس بکدام نعمت از نعمتهای پروردگار خود جحود می ورزید
و منکر میشوید **مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ** رها کرد و روان ساخت دو دریا را یکی خوش و شیرین
و دیگری شور و تلخ **يَلْتَقِيَانِ** در حالتی که بیکدیگر میرسند و سطوح آنها بیکدیگر مماس میکنند
و آن بحر فارس و روم ست که در محیط بیکدیگر ملتقی میشوند **بَيْنَهُمَا** درمیان هر دو دریا
بَرْزَخٌ حاجزی و پرده ایست از قدرت خدا مانع از جزایر که بسبب ایشان **لَا يَبْغِيَانِ**
افزونی نمیجویند بر یکدیگر و هیچکدام بر دیگری غالب نمیشوند بمازجت و ابطال خاصیت
یکدیگر پس بسبب این حاجز عذوبت دریای عذب بملوحت دریای تلخ باطل نمیشود
و شبهه نیست در آنکه منافع بسیار برین دو دریا متفرع ست **فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا**
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود **تُكَذِّبَانِ** تکذیب مینمائید و بعضی از منافع
این دو دریا اینست که **يَخْرُجُ مِنْهُمَا** بیرون می آید ازین دو دریا **اللُّؤْلُؤُ** مروارید
بزرگ **وَالْمَرْجَانُ** و مروارید خرد و ریزه و گویند لؤلؤ و مرجان از بحر مالح حاصل میشود
نه از بحر عذب و حیثیت ایراد ضمیر تثنیه بجهت آنست که خروج آن از ملتقی بحر ملح و عذب ست

وبروایت منقوله از ابن عباس مراد آسمانست وبحر زمین که این هر دو دریا بقدرت
آفریدگار سالی یکبار بهم میرسند وبینهما ابر حاجز ست که مانع نزول دریای آسمان
وصعود دریای زمین است واز دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته میشود
وبدهان صدف در می آید واز ان لآلی منعقد میگردد وابن جریج گفته در روز باران صدف
از دریا بیرون می آید ودهن باز میکند هر قطرهٔ که در وافتد مروارید شود واز بعضی
ثقات روایتست که استخوان خرمای در صدف بود قطره باران بران آمد آنمقدار که
باران براو رسیده بود مروارید شده وباقی استخوان بر حال خود بماند واز غواصان
نقلست که لولو حاصل نمیشود مگر نزد ملاقات دریای عذب وملح بیکدیگر وفایدهٔ
این جواهر آنست که نامردمان آنرا آرایش واز بیع وشری آن فواید گیرند فَبِاَیِّ آلَاءِ
رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود تُکَذِّبَانِ ۝ تکذیب میکنید ابن عطا گفته که
میان خداو بنده دو دریاست یکی دریای نجات که قرآنست که هر که متمسک بآن شود از
غرقاب هلاک نجات یابد ویکی دریای هلاک که دنیاست هر که بآن تمسک جوید غرق و
هلاک شود وبینهما برزخ مواعظ آلهیست که دل مومنان بآن موثر گشته از هلاکت
دنیویه خلاص میشود وچنانکه از دریای مالح دُر ومرجان بیرون می آید اینجا نیز از دریای
عذب رحمت که قرآنست در علم حلال وحرام بیرون می آید یا این دو دریای دنیا وعقباست
وبینهما برزخ قبرست تا یکی بر دیگری بغی نکند ویا مراد دریای عقلست ودریای هوا
وبرزخ لطف حضرت وعزت ولولو ومرجان توفیق وعصمت ویا خوف ورجاست
یا قبض وبسط یا انس وهیبت وبرزخ قدرت بی علت ولولو ومرجان حالات
صافیه ومرجان لطایف وافیه در تفسیر اهل البیت علیهم السلام مذکورست که مراد ازین

دو دریا علی ابن ابیطالب است وفاطمه علیهما السلام که یکی دریای علم است دوم
دریای حلم یکی دریای شجاعت دیگر دریای سخاوت یکی دریای وفا دوم دریای حیا
یکی دریای طهارت دیگری دریای عصمت وبرزخ میان ایشان حضرت رسالتست
صلی الله علیه وآله وسلم ولولو ومرجان که از ان دو دریا بیرون آیند حسن وحسین
علیهما السلام ودر تفسیر طبری همین روایت را از سلمان فارسی وسعید بن جبیر وسفیان
ثوری نقل کرده واز ابن عباس روایت کرده که مراد از مرج البحرین علاقه زوجیه است
میان علی ابن ابیطالب وفاطمه واز برزخ محبت ومودت است که میان ایشان
واقع است که هرگز منقطع نخواهد شد وخروج لولو ومرجان تولد حسن وحسین است
ومحمد بن حبله نیز از ابی الجاد وزیاد بن منذر روایت کرده که ضحاک را پرسیدند که
مراد ازین آیه چیست گفت مراد از بحرین علی وفاطمه است وبرزخ محمد ولولو ومرجان
حسن وحسین واز این اخبار وثیقه در روایات صحیحه معلوم میشود که آل عبا بحار مفضل
ورحمت آلهی اند ودر اصداف الطاف نامتناهی ولثغن نجات دنیوی واُخروی
چه بمصابیح هدایه ایشان از ظلمت ضلالت خلاصی حاصل میشود وبلمعات انوار
نامتناهی ایشان از تاریکی ظلمت ضلالت بسر منزل فوز وفلاح میتوان رسید اعمش که
دلوی از طریق اهل سنت است روایت کرده که از عبد الرحمن السلمی شنیدم که فرمود
من از انس بن مالک شنیدم که گفت که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم
که فرمود که هرگاه که آفتاب را نیابید باید که توجه بماه نمائید واگر ماه مفقود شود
بزهره متوجه شوید واگر زهره را نیابید بفرقدین اقبال کنید صحابه گفتند مراد ازین
آفتاب وماه وفرقدین چیست فرمود من بمنزلهٔ خورشیدم وعلی بمنزلهٔ ماه وفاطمه

زهره و فرقدین دو نور دیده من حسن و حسین اند این حدیث نیز مشعر است بر آنکه نجات
از ظلمت گمراهی موقوفست باشراقات انوار باهره از مصابیح هدایت آل عبا و بدون
تمسک انوار ناجیهٔ ایشان از ورطات مهلکه مظلمه نجات متحقق نخواهد گشت شعر
لی خمسة اطفی بهم حر الجحیم الحاطمة المصطفی والمرتضی وابناهما والفاطمة وَلَهُ الْجَوَارِ و مر خدایراست
یعنی بامر اوست کشتیهای رونده الْمُنْشَآتُ که برداشته و برافراشته ست بادبانهای
خود را یا انشا کننده و اهتزا نماینده ست در رفتن و حفص بفتح شین خوانده یعنی کشتیهای
بادبان بر کرده برای روان گردانیدن آن یا کشتیهای ساخته شده فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ
در دریا مانند کوهها در درازی و بلندی و بزرگی از برای انتفاع بندگانست از قطع
مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و معاملات فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
تُكَذِّبَانِ پس بکدام ازین نعمتهای پروردگار خود منکر میشوید كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا
هر که بر روی زمین ست از جن و انس یا از ذات الازواج یا از جمیع مرکبات فَانٍ
هلاک شونده اند یعنی عاقبت ایشان فناست از عبد الله عباس نقلست که چون این آیت آمد
ملایکه گفتند همه اهل زمین هلاک شوند و چون آیت کل شیء هالک الا وجهه فرود آمد
بدانستند که ایشان نیز شربت فنا خواهند چشید و هیچ چیز بسمت بقا متصف نخواهد شد
مگر ذات احدیت او سبحانه که وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ و باقی ماند ذات آفریدگار تو ذُو
الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ که صاحب عظمت و غنای مطلق ست یا کسی که سزاوار آنست که
او را از تشبیه و ضد جلیل و رفیع دانند و خداوند گرامی ساختن بفضل عام و کرم تام خود هر کرا
که مستحق آن باشد از انبیا و اولیا و اتقیا و تسمیهٔ ذات او بوجه بجهت آنست که جمیع ممکنات
توجه بذات او دارند مرویست که این هر دو اسم از اسمای عظیمهٔ او سبحانه اند و لهذا آنحضرت

رسالت

رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که انطقوا بیا ذوا الجلال والاکرام
یعنی التزام نمایید و مداومت کنید بگفتن یا ذو الجلال والاکرام معاذ جبل روایت
کرده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر مردی بگذشت که در نماز میگفت یا ذو الجلال
والاکرام فرمود قد استجیب لک بتحقیق دعای تو بحد اجابت رسید و این روایت از کعب الاحبار
منقولست که فنا از حیثیت تضمن آن بر اعادهٔ حیات دایمه و انعام نعمت اقامت در جنت
مستلزم نعمت عظیمه ست فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که
شما را خبر داد از فنا تا آماده شوید و کار آخرت بسازید و بسبب آن در دار الخلود قرار گیرید
تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید يَسْأَلُهُ سوال میکنند او را یعنی جمیع حاجات ازو میطلبند
مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانها و زمینهاست چه همه اهل آسمان و زمین
بدو محتاج اند در ذات و صفات خود پس اهل آسمان ازو میطلبند هر چه متعلق باشد بدین
و طاعت و اهل زمین ازو میطلبند آنچه تعلق بدین و دنیا دارد و همه را بر وجه مصلحت
و حکمت باجابت مقرون میسازد كُلَّ يَوْمٍ هر روزی یعنی هر وقتی و زمانی هُوَ فِي شَأْنٍ
او در احداث امریست و در ساختن و پرداختن کاری و ابو دردا روایت کند که چون
آنحضرت این آیت تلاوت فرمود ازو پرسیدند که شان او چیست فرمود آنست که گناهکاری را
بیامرزد و غمگین را شادمان سازد و گروهی را بلطف بردارد و جمعی را بخذلان از نظر رحمت
بیندازد و در سبب نزول این آیت آورده اند که یهودان گفتند که خدای روز شنبه هیچ کار
نمیکند این آیت آمد که او هر روز در کاریست سعید بن جبیر از عبد الله عباس روایت کرده که
اول چیزی که خدای آفرید لوحی بود از دُر سفید و اطراف آن از یاقوت سرخ و قلم آن از نور
و کتاب آن نیز از نور در هر روزی سیصد و شصت بار بر آن لوح نظر کند و در آن نظر کارهای

خلایق سازد پس داعی را دعا اجابت کند و سایل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد
و غمگین را فرحان سازد و مریض را صحت دهد و قومی را توفیق توبه دهد و گروهی را بیامرزد
و در خبرست که هر روز لشکری را از سه جای برانگیزد و بیه موضع فرود آورد و گروهی را از
اصلاب پدران بارحام مادران فرستد و جماعتی را از رحمهای مادران به پشت زمین
فرود آورد و بعضی دیگر را از پشت زمین بشکم زمین رساند و در روز قیامت همه نزد وی
جمع شوند و هر یک را فراخور کردار جزا دهد و در کشاف آورده که یکی از ملوک معنی این آیت را
از وزیر پرسید گفت ایها الملک یک روز مرا مهلت ده تا بیان آن کنم گفت چنین باشد
پس وزیر متفکر و دلتنگ بخانه آمد و در میان غلامان او غلامی سیاه بود چون خواجه را
دلتنگ یافت گفت ای مولای چه ترا متفکر و غمگین ساخته خواجه از و اعراض کرد و جواب
نگفت غلام گفت ای مولای شاید که باعث فرح تو من شوم و کره اندوه ترا من بگشایم
خواجه حال خود را بیان کرد غلام گفت برو و ملک را بگوی که مرا غلامی هست که تفسیر این آیت
میداند خواجه این صورت را عرض کرد و ملک گفت او را حاضر گردانید و از وی پرسید که خدای
هر روز در چه کارست گفت ای ملک شان خدا آنست که یولج اللیل فی النهار و یولج
النهار فی اللیل و یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و یشفی سقیما و یسقم
سلیما و یفقر غنیا و یغنی فقیرا و یذل عزیزا و یعز ذلیلا ملک گفت نیکو گفتی پس
بفرمود تا رخت خواجه از بدن او خلع کردند و در غلام پوشانیدند و او را منصب وزارت
دادند غلام گفت ای ملک این از شان پروردگارماست و نیز صاحب کشاف از ابن عیینه
نقل کرده که اول روز کار تا آخر آن نزدیک خدا دو روزست یکروز مدت دنیاست و شان او
دران روز امرست و نهی و منع و عطا و خلق و رزق و اماتت و احیا و اعزاز و اذلال

امر و در روز دوم مدت آخرتست و شان آن روز حسابست و سوال و عقاب و ثواب
و آیت منافی نیست بحدیث ان القلم جف بما هو کائن الی یوم القیمة زیرا که مراد باین حدیث
ابتدای همه امورست و با آیت ابتدای آن فرموده که هر روز آنرا بظهور رساند چنانکه سابقا
گذشت فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود از اخراج شما از کتم
عدم بدل حینا بعد حین و از قبول توبه و اجابت و آمرزش گناه و افاضه روزی تکذبان
تکذیب میکنید و انکار آن مینمائید سنفرغ زود باشد که فارغ شویم از همه امور و متجرد
شویم لکم برای حساب و جزای شما و آن در روز قیامت خواهد بود که حق تعالی کاری دیگر نکند
دران روز غیر از جزای بندگان پس مراد آنست که چون در روز قیامت وقت حساب در آید
بهیچ کاری دیگر مشغول نخواهیم شد و در اکثر تفاسیر آمده این تهدیدیست مستعار
از آنکه تهدید کننده شخصی را گوید که زود باشد که با تو پردازم و مجرد شوم از همه مشغول
سازد مرا از تو تا غیر ازین شغل دیگر نداشته باشیم گویند که این هم وعیدست مر عاصیان را
و هم وعده مطیعان را یعنی زود باشد که قصد عقوبت و مثوبت شما کنم ایه الثقلان
این دو گروه بزرگ قدر عرب آنچه قدری و قیمت داد آنرا ثقل گویند و لهذا حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود انی تارک فیکم الثقلین یعنی درمیان شما دو چیز جلیل القدر
عظیم الخطر میگذارم و آن کتابست و عترت طاهره من و اینجا مراد جن و انس اند که رزین العقل
و الرای اند یا عظیم الشان نسبت بحیوانی که مادون آنها اند و صادق علیه السلام فرموده که
تسمیه ایشان بثقلان باعتبار آنست که گران بارند بتکلیف و گویند بآن اعتبار که بسیار گناه
گران مانده اند یا بجهت احیا و موتی ایشان زمین گرانبار شده و منه قوله تعالی و اخرجت
الارض اثقالها فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که تهدید شما

نموده بحساب تا از اعمال بد متنزجر شوید و تعظیم خطاب فرموده تا بکرم بیحد او امیدوار
باشید تُكَذِّبَانِ ۝ تکذیب مینمائید یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ای گروه پریان
وآدمیان إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا اگر توانید آنکه بیرون روید مِنْ أَقْطَارِ السَّمٰوَاتِ
وَالْأَرْضِ از کنارهای آسمانها و زمینها تا بگریزید از حکم یا از عذاب فَانْفُذُوا پس بیرون روید
و فرار نمائید لَا تَنْفُذُونَ پس بیرون نمیتوانید شد و قادر نیستید بران إِلَّا بِسُلْطَانٍ
مگر بتسلط و غلبه تا بقدرتی من که بشما اعطا کنم و حال آنکه شما را این تسلط نیست بلکه هر جا که
روید حکم لازم حال شما خواهد بود و یا از عذاب من هیچ جا نمیتوانید گریخت و گفته اند که
روز قیامت ملایکه گرداگرد اهل محشر صف کشند و زبانیه از دوزخ برآیند هر یک مانند حصار
آتشین وایشانرا در حصار گیرند و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان این عرصه محشر است
اگر توانید که بیرون روید بروید لیکن نمیتوانید رفت مگر بحجت و برهان و شما را آن نیست
و در حدیث مرفوع واقع شده که چون قیامت قایم شود فرشتگان از آسمان نزول کنند و جمیع
خلایق را احاطه نمایند و جن و انس روی بگریز نهند و بهر جانب که روند فرشتگان را بینند که
احاطه ایشان کرده اند و هیچ جای مفری نیابند تا از ایشان فرار نمایند و از ابو عبد الله نقل است که
در روز قیامت حق تعالی جمیع عباد را بر بالای تلی جمع کند و ملایکه هفت آسمانرا امر کند تا نزول
کنند و در حوالی آن تل بهفت صف شوند هر صفی بعد از صفی دیگر و به جن و انس را احاطه نمایند
وایشان در میان هفت طوق ملایکه گرفتار شوند که هیچ مفری نداشته باشند و درین وقت
منادی ندا کند ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات والارض فانفذوا لا
تنفذون الا بسلطان فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که
اخبار کرد که شما عاجزید در دنیا و فرومانده در آخرت تا دانید که در هر دو سرای یاور و مددکار

شما نیست مگر او تا روی توجه بدرگاه او آورید تُكَذِّبَانِ ۝ تکذیب مینمائید و انکار
میکنید يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا فرستاده شود بر شما که مشرک و عاصی باشید شُوَاظٌ زبانه سبز
و خالص که منقطع شود مِنْ نَارٍ از آتش دوزخ و شما را از صحرای قیامت بدوزخ کشد
وَنُحَاسٌ و دود سیاه و گویند نحاس روی گداخته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند
و از مقاتل نقلست که نحاس پنج نهر است از مس گداخته از زیر عرش جاری شوند و بر
اهل دوزخ ریخته گردند دو جوی در روز و سه جوی در شب و بروایت ابن مسعود
نحاس دردی زیت است حاصل که شما را نوبتی بزبانه آتش عذاب کنند نوبتی دیگر بدو
دریای روی گداخته یا دو دریای زیت گداخته فَلَا تَنْتَصِرَانِ ۝ پس نصرت نتوانید کرد
یکدیگر را در منع عذاب از هم فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار
خود که آن اخبار شما ست بعذاب دوزخ تا از معاصی و شرک اجتناب کنید تُكَذِّبَانِ
تکذیب مینمائید فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ پس چون بشکافد آسمان و نزد آن حال نزول
کنند ملایکه فَكَانَتْ وَرْدَةً پس گردد آسمان سرخ برنگ گل و ابن ضحاک و قتاده
برانند که معنی آنست که آسمان برنگ اسپی گردد که سفیدی او بسرخی زند و این نوع است
ما بین کمیت و اشقر است و آن در ربیع زرد فام است و در زمستان سرخ و در وقت
اشتداد سرما اغبر پس مراد آنست که آسمان متلون شود بالوان مختلفه مانند
اسپ مذکور که باختلاف فصول مختلف اللون است و بعد از ان شقاق و سرخی
كَالدِّهَانِ ۝ مانند روغنهای زیت شود و این آن وقت باشد که حرارت دوزخ
باو رسد از مجاهد و ضحاک و قتاده نقلست که تشبیه آن بروغن زیت از حیثیت آنست که
هر ساعت روغن زیت برنگی مینماید پس آسمان در ان روز مثل ورد باشد در لون

و مانند دهان در اختلاف الوان فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ پس
بکدام از نعمای پروردگار خود که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت
عذاب بوی پناه جوئید تکذیب میکنید و انکار مینمائید فَيَوْمَئِذٍ پس در آن روز
که آسمان شکافته شود لَا يُسْأَلُ سوال کرده نشود عَنْ ذَنْبِهِ از گناه خود إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ
آدمی و نه پری از گناه خود یعنی از ایشان نپرسند که چها کردید بلکه سوال کنند که چرا کردید یا آنکه
گناهکار بعلامات شناخته شود که از جمله آن کبودی چشم و سیاهی روی خواهد بود
پس احتیاج بسوال نیفتد یا آنکه جوارح ایشان بگناه ایشان ناطق شوند قبل از سوال
کردن از ان تا بوقت خروج از قبور از ایشان نپرسند بلکه در موضع دیگر که موقف حساب است
و اینکه حق تعالی فرموده که فوربك لنسئلنهم اجمعین وقوله وقفوهم انهم مسئولون
مراد وقت حساب و جزاست که از گناه هم ایشان سوال کنند پس منافی آیه مذکوره نباشد
از امام رضا علیه السلام معنی این آیت پرسیدند فرمود که هر که معتقد حق بوده باشد و
بی توبه وفات کرده در برزخ او را عذاب کنند در روز قیامت که مبعوث گردد هیچ یک
از ایشان گناهی نباشد که از ان سوال کنند و مراد بجان جن است از قبیل تسمیه اولاد
باسم والد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمت آفریدگار خود که از احوال آن
روز شما را خبر داد تا در ایمان راسخ و ثابت شوید و بسبب آن فایز گردید تُكَذِّبَانِ
تکذیب میکنید يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ شناخته شوند کافران که بجرایم کفر و عصیان
صحیفه اعمال خود را سیاه کرده باشند بِسِيمَاهُمْ بعلامات ایشان که سیاهی روی
و کبودی چشم است یا آثار غم و اندوه در بشره ایشان فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي پس
گرفته شوند بموهای پیشانی وَالْأَقْدَامِ و بقدمها یعنی موی پیشانی ایشان را بگیرند

ونوعی

و نوعی دیگر پاهای ایشان را بدوزخشان کشند یا زبانیه دوزخ بعضی را نواصی
و بعضی را اقدام گرفته بدوزخ کشند و از ضحاک نقلست که نواصی و اقدام ایشان بزنجیر
آتشین بهم مغلول سازند و بر روی انداخته بدوزخشان اندازند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که اخبار شما نمود از گرفتن و بخواری و زاری در دوزخ
افکندن تا از کفر و عصیان بپرهیزید تُكَذِّبَانِ تکذیب مینمائید و چون ملائکه
ایشان را بدوزخ اندازند گویند با ایشان بر سبیل توبیخ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي
این آن دوزخ است که از روی عناد و جحود يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ تکذیب
میکردند بان مشرکان و آنرا باور نمیداشتند يَطُوفُونَ طواف کنند و گرد آیند دوزخیان
بَيْنَهَا میان دوزخ وَبَيْنَ حَمِيمٍ آنٍ و میان آب گرم که گرمی آن بغایت رسیده که
بر سر ایشان فرو ریزند یا بخورد ایشان دهند و گویند دوزخیان هر گاه که از آتش
استغاثه کنند باین وجه بفریاد ایشان رسند که ایشان را در میان آب گرم جوشان اندازند
و بجهت شدت حرارت آن همه اعضای ایشان از یکدیگر جدا شود و در روایت آمده که وادی
از اودیه جهنم که در وی چرک و ریم دوزخیان جمع شده باشد بر ایشان بگشایند تا ایشان را
بر اغلال و سلاسل که داشته باشند برانند بر ان اودیه و همه را در انجا منغمس سازند
تا اوصال و پیوندهای ایشان از یکدیگر بگسلد و باز حق تعالی ایشان را از انجا بیرون آورده
اعضای ایشان را بهم جمع کند و بیافریند و بآتش سوزان عذاب نماید پس بهمین دستور
ایشان همیشه در عذاب جحیم و حمیم گرفتار باشند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمای
پروردگار خود که آگاه کرد شما را بدین نوع عذاب تا از کفر باز ایستند تُكَذِّبَانِ
تکذیب مینمائید و بعد از ذکر وعید در بیان وعده میفرماید که وَلِمَنْ خَافَ

وبرای کسی که بترسد مَقَامَ رَبِّهٖ از ایستادن نزد پروردگار خود یعنی از موقف
حساب وبجهت آن ترک معاصی نماید جَنَّتَانِ ۝ دو بهشت ویا مراد بمقام قیام او
سبحانه باشد بر عباد یعنی کسی که بترسد از آنکه خدای شاهد وحافظ اعمال اوست وبجهت آن
بر معصیت جرأت نکند واورا دو جنت است ومؤید اینست که صادق علیه السلام در تفسیر آن
فرموده که هر که براند خدا یتعالی افعال اورا می بیند واقوال اورا می شنود او بجهت این
از معاصی دور شود اورا دو بهشت است واین دو بهشت یکی جنت عدن هست ودیگری
جنت نعیم وگویند که یکی خایف انسی راست ودیگری خایف جنی را تا یکی برای ادای
طاعت ودیگری برای ترک معصیت یا یکی بروجه عدل ودیگری از روی فضل وگویند
جنتی از طلا باشد ودیگری از نقره یا یکی از یاقوت سرخ ودیگری از زبرجد سبز وخاک آن
از کافور وعنبر وگلش از مشک اذفر در موضح آورده که اورا دو باغ دهند از باغهای بهشت
هر یکی صد ساله راه باشد در میان هر باغ سرای خوش وحوران دلکش باشند فَبِاَیِّ اٰلَاۗءِ
رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که بهشتهای متعدد میدهد تُکَذِّبٰنِ ۝ تکذیب
میکنید ذَوَاتَآ اَفْنَانٍ ۝ آن دو جنت خداوند شاخها اند که موجب اوراق واثمار کثیره
وباعث حسن اشجار ومنشاء امتداد ظل که مستلزم استراحت در تحت آن واز ابن
عباس منقولست که افنان بمعنی الوان نعم هست یعنی دو بهشت مشتمل بر الوان نعمتها
فَبِاَیِّ اٰلَاۗءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتهای مشتمله بر اشجار واثمار
به بنده میدهد تُکَذِّبٰنِ ۝ تکذیب وانکار میکنید فِیْهِمَا عَیْنٰنِ تَجْرِیٰنِ ۝ درین
دو جنت دو چشمه اند که روان میشوند هر جا که بهشتیان اراده کنند در اعالی منازل یا اسافل یکی
تسنیم ودیگری سلسبیل ودر معالم گفته که یکی از آب صافی ودیگری از شراب لذیذ ومنبع

هر دو

هر دو چشمه کوهی هست از مشک اذفر ابوبکر وراق گفته که این هر دو جنت با این
هر دو چشمه کسی را باشد که دو چشمه آب روان از چشم او جاری باشد جهت خوف حضرت باری
فَبِاَیِّ اٰلَاۗءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار تو که چنین چشمها برای راحت
ولذت شما جاری کند تُکَذِّبٰنِ ۝ انکار وجحود می ورزید فِیْهِمَا مِنْ کُلِّ فَاکِهَةٍ
درین هر دو بهشت از هر نوع میوها زَوْجٰنِ ۝ دو صنف اند متشاکل یکدیگر مانند
تشاکل ذکر وانثی وآن دو صنف یکی معروفست که در دنیا دیده باشند ودیگری غریب که
ندیده باشند یکی تر ودیگری خشک چون انگور ومویز ورطب وتمر ابن عباس فرموده
که در دنیا هیچ میوه نباشد از ترش وشیرین مگر که در بهشت نباشد حتی حنظل اما
حنظل بهشت شیرین باشد فَبِاَیِّ اٰلَاۗءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار
خود که اصناف فواکه واثمار به بنده عطا میکند تُکَذِّبٰنِ ۝ منکر میشوید وهر کسانی که
خایف باشد این دو جنت مذکوره هست مُتَّکِـِٕیْنَ در حالتی که تکیه کنندگان باشند
بر طریق پادشاهان عَلٰی فُرُشٍ بر فرشهای بسیار بَطَاۗىِٕنُهَا مِنْ اِسْتَبْرَقٍ
که آسترهای آن از دیبا محکم باشد وگویند استبرق حریر چینی هست که میان غلیظ ورقیق باشد
وگویند که ظهایر آن از سندس است که دیبای رقیق است یا از هر دو از یکجنس باشند
وَجَنَا الْجَنَّتَیْنِ ومیوهای این هر دو جنت که چیده میشود دَانٍ ۝ نزدیک است
بزمین بهشت بروجهی که دست قایم وقاعد ومضطجع ونایم بدان رسد وروایتست که تکیه کننده
بر تختهای بهشت چون آرزوی میوه کنند شاخ درخت سر فرود آرد وآن میوه که خواهد بدهن او
رسد پس اورا بدست یا بدهن فرا گیرد فَبِاَیِّ اٰلَاۗءِ رَبِّکُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار
خود که شمارا بر تختهای وفرشهای پادشاهانه نشاند ومیوه لطیف ولذیذ دهد تُکَذِّبٰنِ ۝

انکار میکنید فِيهِنَّ درین اشیای معدوده یا در بهشتهای مشتمل بر قصور و منازل قَاصِرَاتُ
الطَّرْفِ کوتاه چشمان باشند یعنی حورانی که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران
خود و از ابن عباس نقلست که این زنان شوهران خود را گویند بعزت و جلال خدا که در بهشت
هیچ چیز از تو زیباتر نمی بینم شکر مر خدای را که ترا جفت من کردانید و مرا جفت تو لَمْ يَطْمِثْهُنَّ
نسوده باشد مر ایشان را یعنی دست با ایشان دراز نکرده باشند و بکارت ایشان نبرده
إِنْسٌ آدمیان قَبْلَهُمْ پیش از خایفان که در بهشت شوهران ایشان باشند وَلَا
جَانٌّ ۝ و نه جنیان یعنی حورانی که برای انس مقرر اند دست آدمی بدامن ایشان نرسیده
باشد و آنانی را که برای جن باشند جنی در ایشان تصرف نکرده باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردکار خود که حوران بدین لطافت به بندکان میدهم
تُكَذِّبَانِ ۝ تکذیب میکنید كَأَنَّهُنَّ کویا آن حوران الْيَاقُوتُ یاقوت اند در سرخی
و صفا وَالْمَرْجَانُ ۝ و مرجان اند در سفیدی و روشنی مرویست که صفای حوران
از صفای یاقوت و بیاض در و مرجان بیشتر باشد و در نقل آمده که حوری که هفتاد حله
حریر پوشیده باشد مغز ساق او در پس آن حلها مشاهده توان کرد مانند رشته سفید
از ورای یاقوت و بروایتی دیکر مانند شراب سرخ در آبکینه سفید و در خبر آمده که زنان اهل
دنیا نیز در بهشت مثل حوران باشند در عدم طمث و در صفا و طراوت پس ایشان نیز
باین صفت بشوهران خود ملاقات کنند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای
پروردکار خود که حورانی باین زیب و بها بشما کرامت فرموده تُكَذِّبَانِ ۝ تکذیب
میکنید هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ آیا باشد پاداش نیکوئی کردن در عمل إِلَّا الْإِحْسَانُ
مکر نیکوئی کردن بثواب استفهام بجهت تقریر است یعنی البته جزای نیکی نیست مکر نیکی پس جزای

طاعت

طاعت بدرجات است و مکافات شکر زیاده و تقوی بفرج و توبه بقبول و دعا
باجابت و سوال بعطا و استغفار بمغفرت و خوف دنیا با من آخرت انس روایت کند
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از تلاوت این آیت فرمود که میدانید که خدای شما چه میکوید
کفتند الله و رسوله اعلم فرمود که میکوید که نیست جزای آنکسی که توحید را بر و انعام کرده ایم
مکر بهشت مراد توحید است و عمل کردن بآنچه آنحضرت از نزد خدا تعالی آورده چنانکه ابن
عباس فرموده که معناه هل جزاء من قال لا اله الا الله و عمل بما جاء محمد الا الجنة و نزد
بعضی معنی آنست که نیست جزای آنخدائی که نعم مذکوره را بر شما انعام کرده الا آنکه احسان
نمائید در حق او بشکر گذاری و سپاسداری از ابو عبد الله علیه السلام روایتست که حکم این آیه
مطلق است یعنی شامل جمیع عباد است از کافر و مومن و نیکوکار و بدکردار یعنی نیست جزای
کافر بدکار مکر آنچه مثل آن باشد از عقاب و پاداش مومن نیکوکار نیست مکر آنچه فراخور
آن باشد از ثواب در روز قیامت و بعد از آن فرمود هر که نیکوئی در حق کسی کند بر آنکس
لازم است که مکافات آن باو رساند و مکافات نه آنست که مثل آنچه او کرده باشد در حق
او بجای آورد زیرا که آنکس مزیت ابتدا خواهد داشت بر وی پس باید که جزای احسن از فعل او
در حق او بتقدیم رساند پس معنی مراد از آیت آنست که هر که نیکوئی کند نیکوئی کند در حق او
و هر که بدی کند نیکوئی کند بوی چه جزای بدی نیکوئی است فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام از نعمتهای پروردکار خود تُكَذِّبَانِ ۝ تکذیب میکنید وَمِنْ دُونِهِمَا
و از نزدیک آن دو بوستان که موعود اند برای خایفان جَنَّتَانِ ۝ دو بوستان دیکر است
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمای پروردکار خود تُكَذِّبَانِ ۝ تکذیب
مینمائید یعنی این دو بوستان اقرب اند بقصور و اماکن خایفان که در آن بوستان

یکدیگر داشته باشند تا بسبب انتقال ایشان از دو جنت اولین باین دو جنت
دیگر سرور و فرح ایشان مضاعف شود چه آن ابعد خواهد بود از ملال و کلال که لازم
طباع انسانست و اکثر برانند که دون بمعنی پستی مرتبه است پس معنی آنست که فروتر
و پست تر ازان دو جنت که نامزد خایفانست دو جنت دیگرست برای کسانی که رتبه
از ایشان پایین و نزدیکتر باشد و موید اینست آنچه در روایت واقع شده که دو بوستان اول
از زرست برای مقربان درگاه احدیت که سابقان اند و این دو بوستان از نقره است برای
اصحاب یمین فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمای پروردگار خود که این بهشتها
نامزد بندگان میکند بر قدر رتبه تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنند عیاشی باسناد خود از
ابو بصیر روایت کرده که ابو عبد الله علیه السلام را گفتم فدای تو گردم خبر ده مرا از مرد مومن که
او را در دنیا زوجه مومنه باشد آیا در بهشت میان ایشان تزوج باشد یا نه فرمود
یا ابا محمد خدای تعالی عادلست و حکیم هرگاه مرد افضل از زن باشد او را مخیر سازد
در تزوج با زن اگر زن را اختیار کند از جمله زوجات وی باشد و اگر زن بهتر از مرد باشد
او را مخیر گرداند دران تزوج پس اگر شوهر خود را اختیار کند وی تزوج او باشد بعد ازان
فرمود که مگویید که بهشت یکیست زیرا که حق تعالی فرموده که وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ و مگویید که
جنت یک درجه و مرتبه است زیرا که حق تعالی گفته که درجات بعضها فوق بعض و آن مراتب
بقدر مراتب اعمالست گفتم یا بن رسول الله چه مومنان در بهشت بعضی ارفع از بعضی دیگر باشند
پس اگر اراده ملاقات یکدیگر داشته باشند چگونه میسر شود فرمود آنکه فوق از و باشد تواند که
بمنزل او هبوط کند و آنکه تحت دیگری باشد او را نرسد که بمنزل او صعود نماید زیرا که شایسته
مکان نباشد لیکن هرگاه میل ملاقات یکدیگر داشته باشند بهم ملحق شوند بر مواضع نیکو

علای

علای بن سیابه گوید که ابو عبد الله علیه السلام را گفتم یا بن رسول الله مردمان میگویند که
مردمان از دوزخ بیرون آیند و ببهشت روند و در انجا با اولیاء الله باشند فرمود ای علا
حق تعالی فرموده که وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ بخدا سوگند که ایشان با اولیا نباشند زیرا که اگرچه
ایمان داشته باشند اما از افاضل و اخیار اهل ایمان نبوده باشند و این دو بهشت
مُدْهَامَّتَانِ بسیار سبز باشند که از غایت سبزی بسیاهی زننده باشند آیه مشعرست
برانکه غالب درین بهشت نباتاتست و ریاحین منبسط بر روی زمین و غالب دران دو بهشت
دیگر اشجار و فواکه فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمای پروردگار خود که چنین
بستانهای بغایت سبز و خرم که روشنی چشم است بشما عطا میکند تُكَذِّبَانِ تکذیب
میکنید فِيهِمَا درین دو بهشت عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ دو چشمه باشند جوشنده
بر وجهی که در حین بر جوشیدن سنگریزها و ریگها که در حوالی آن بوده باشند بر هوا اندازند
و این دلالتست بر قلت مرتبه این دو چشمه نسبت بدو چشمه که قبل ازین گذشت و
برین قیاس است آنچه بعد ازین ست فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمهای آفریننده
خود که دو چشمه جوشنده بشما میدهد تُكَذِّبَانِ تکذیب مینمایید فِيهِمَا فَاكِهَةٌ
درین دو بهشت است میوهای بسیار وَنَخْلٌ و خرمابنان وَرُمَّانٌ و انجار انار و تخصیص
این دو میوه بذکر بجهت تفضل و مزیت آنهاست بر سایر فواکه در خبرست که درختان بهشت
از اصل شاخ تا بسر شاخ اثمار آن چیده باشد و هر یک ازان میوها مثل سبوی و هر که
آنرا بچیند فی الحال در موضع آن میوه دیگر پدید آید و خوشهای انگورش دوازده گز بوده باشد
ابو سعید از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود چون شب معراج مرا باسمان
بردند درختهای انار دیدم هر اناری چون شتر معتب و مرغانی مانند شتران بختی کبیر ما

دیدم از او پرسیدم که از برای کیستی گفت زید بن حارثه زید را بآن بشارت دادم و در بهشت
چیزها دیدم که هیچ چشمی آنرا ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در خاطر هیچ بشری نگذشته فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین میوها به بندگان کرامت فرماید تُكَذِّبَانِ
تکذیب میکنند فِيهِنَّ درین چهار بهشت خَيْرَاتٌ زنانی باشند فاضلات الاخلاق و الخصال
حِسَانٌ نیکواند در صورت و جمال یعنی بحسن خلق پیراسته و بحسن آراسته فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمای پروردگار خود که شما را حوران عطا فرماید همه زیبا صورت و نیکو
سیرت تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید آنچه گویند که این زمان زنان اهل دنیا باشند که در جنت
نامزد ازواج خود شوند و ایشان در حسن خلق و خلق از حوریان در پیش باشند در رویت که حوریان
بهشت دستهای یکدیگر بدست گیرند و باواز خوش و صورت دلکش بر وجهی که هیچکس مثل آن
آواز نشنیده باشد گویند که ما خشنودیم که هرگز خشم نگیریم ما مقیمانیم که هرگز ازینجا نرویم
ما آراسته ایم بخصال و جمال و مخلوق شده ایم برای شوهران بزرگوار و چون حوریان این ندا
در دهند زنان مومنه گویند ما نماز گذارندگانیم و شما نه ما روزه دارانیم و شما نه ما صدقه دهندگانیم
و شما نه ما وضو سازندگانیم و شما نه بعد ازان راوی گفت که بخدا سوگند که ایشان بر حوریان
غالب باشند در حسن و خصال و زیب و جمال و نیز دران چهار بهشت باشند حُورٌ مَقْصُورَاتٌ
حوران باز داشته شده یعنی پنهان کرده شده فِي الْخِيَامِ در خیمها که از درهای مجوف باشند
با حورانی که چشمهای خود را مقصور داشته باشند بر ازواج در خیمها از ابن مسعود نقلست که
هر زنی را خیمه باشد که طول آن شصت میل باشد و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
مرویست که خیمه یکدر باشد که طول آن در آسمان شصت میل باشد و در هر کنجی ازان خیمه زنی باشند
از برای مومن که غیر از مومن کسی دیگر او را نه بیند و از ابن عباس روایت است که خیمه یکدر مجوف

باشد

باشد یک فرسخ در یک فرسخ و دران چهار هزار در باشد از طلا و بروایتی چهار صد هزار النس
روایت کنند از حضرت در اطراف آن خیمها مرجان بودند از انجا بمن ندائی رسید که
السلام علیک یا رسول الله گفتم ای جبرئیل این چه کسانند گفت حور العین که از خدای خود
اذن خواستند تا بر تو سلام کنند بعد از سلام گفتند ما همیشه در بهشت باشیم که هرگز در انجا
نمیریم و با ناز و نعیمیم که هرگز درویشی بما راه نداشته باشد و ازواج ما رجال کرام اند
بعد از ذکر این حدیث این آیت تلاوت فرمود که حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ و نیز انس
از انحضرت روایت کند که اگر یکی از حوریان آب دهن در دریای شور اندازد تمام آب
شربت گردد از شربتی آب دهن او فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام از نعمتهای
آفریدگار خود که چنین ازواج طیبه بهشتیان میدهد تُكَذِّبَانِ منکر میشوید لَمْ يَطْمِثْهُنَّ
مر ایشانرا نسوده است و نزدیکی نکرده إِنْسٌ هیچ آدمی قَبْلَهُمْ پیش از اصحاب بهشت
که شوهران باشند وَلَا جَانٌّ و نه جنیان دست بر ایشان رسانیده اند بلکه بصفت
بکارت باشند مانند حورانی که قبل ازین مذکور شدند حاصل که صفت حُورٌ مَقْصُورَاتٌ
در خیام هم صفت قاصرات الطرف باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس بکدام
از نعمتهای پروردگار خود که ازواج ابکار نامزد اهل بهشت میکند تُكَذِّبَانِ تکذیب
میکنند مُتَّكِئِينَ اصحاب یمین در بهشت باشند در حالتی که تکیه نمایندگان باشند
و یا از اصحاب دست راست مختص اند باینکه تکیه نمایندگان باشند عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ
بر فرشهای مرتفعه که سبز باشد یا بر بالشهای سبز وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ و بساطهای
قیمتی در غایت زیبائی و نیکوئی یا جامهای منقش از هر جنس که باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که شما را باین کرامتها نوازش میفرماید تُكَذِّبَانِ

تکذیب مینمایند و بروایت سعید بن جبیر رفرف بمعنی ریاض جنت است و حر غرابهای آن

ونزد ابن عباس مجالس آن و یا وساده و یا نوعی از بساط و یا دامن خیمه و یا هر جامه

عریض و یای عبقری یای نسبت است یعنی متاعی که منسوبست بعبقر که بلد جن است

و هر بساطی که غریب و عجیبست بآن نسبت میدهند و درین مقام اسم جنس است و نزد مجاهد

بمعنی دیبا و بمذهب حسن اسم جمیع بساطها و خلیل گفته که هرچه جلیل است آنرا عبقری گویند

خواه جامه یا غیر آن **تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ** بزرگ است اسم پروردگار تو از حیثیت

دلالت آن بر ذات اقدس او سبحانه و هرگاه اسم وی بجهت دلالت آن متصف بصفت

عظمی و بزرگی باشد پس بزرگی ذات او در چه مرتبه خواهد بود و بعضی چنین تفسیر کرده اند که

بزرگست برکت در اسم پروردگار تو پس طلب برکت کنید در هر امری بذکر او سبحانه و در حدیث

واقع شده که هر کاری بزرگی که دران ابتدا بنام خدا نکنند آن ابتر شود و بآخر نرسد و یا الاسم

سبحانه منزه است از هر بدی و نقصی یعنی جمیع نامهای او سبحانه اسمای حسنی اند **ذِي الْجَلَالِ**

وَالْإِكْرَامِ خداوندی که او را ثابت است جمیع صفات که مستلزم کمال ذات اوست

و مبراست از هر صفتی که موجب تنقص عزت و کبریای اوست و نزد اهل تحقیق جلالت

اشارت بصفات قهریت است و اکرام عبارت از اوصاف لطیفه پس ذی الجلال و الاکرام

جامع جمیع صفات او سبحانه باشد **سورة الواقعه مکیه و هی ست و تسعون آیه و ثلثه کوفی**

و خمس اختلافات و لازم و احد ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم روایت

کرده که هر که سورة الواقعه بخواند در نامهٔ عمل او بنویسند که او از غافلان نیست و از مسروق

روایت است هر که خواهد بداند بنای خلق اولین و آخرین و بنای اهل جنت و بنای اهل نار

و بنای دنیا و آخرت باید که قرات سورة الواقعه کند مرویست که عثمان بن عفان بعیادت

عبدالله مسعود رفت در مرض وی او را گفت از چه شکایت داری گفت از گناهان خود

گفت چه آرزو داری فرمود رحمت پروردگار گفت طبیبی بیاورم تا علاج تو کند

الطبیب امرضنی طبیب مرا بیمار ساخته گفت عطیهٔ بیت الانعام کنم او جواب داد که وقتی که

محتاج بودم منع عطا میکردی اکنون که ازان مستغنی ام عطا میکنی گفت بدختران تو عطیه

بدهم گفت ایشان را احتیاجی نیست زیرا که سورة الواقعه تعلیم ایشان کرده ام و ایشان

بر قرات آن مداومت میکنند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که هر که در شب

این سوره بخواند هرگز درویش نگردد و عیاشی بحدیث مرفوع از ابو جعفر علیه السلام روایت

کرده که هر که در شب سورة الواقعه تلاوت کند پیش ازانکه خواب کند فردا که بخدا ملاقات کند

روی او چون ماه شب چهارده باشد و ابو بصیر از ابو عبدالله علیه السلام نقل کرده که

هر که در شب جمعه این سوره بخواند خدا تعالی او را دوست خود گرداند و محبت او در دل

جمیع خلایق اندازد و هرگز در دنیا درویشی نه بیند و از آفات و بلیات دنیویه محفوظ

شود و از رفقای امیر المؤمنین صلوات الله باشد و چون حضرت عزت ختم سورة الرحمن

نمود بصفات حسنه افتتاح این سوره نیز بصفت قیامت نمود تا مثل و نظیر یکدیگر باشند

و فرمود بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ یاد کنید چون وقوع یابد ساعت واقع شونده مراد قیامت

سورة الواقعه

یعنی چون حادث شود قیامتی که محقق الوقوع است و ناچار است از واقع شدن آن

لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا كَاذِبَةٌ نیست و نباشد در حین واقع شدن آن نفسی که دروغ

گوینده باشد بر خدای یا تکذیب کننده قیامت همچنانکه الحال نفوس کاذب مکذب اند

زیرا که دران روز هر نفسی که باشد مومن صادق و مصدق باشد کقوله تعالی لا یؤمنون بر

حتی راوا العذاب قوله تعالی فلما راو باسنا قالوا آمنا بالله وقوله ولا یزال الذین کفروا
فی مریة حتی تاتیهم الساعة بغتة ویا بجهت واقع شدن آن هیچ نفسی نیست که کاذب
آن باشد در نفس الامر بلکه هر که از ان خبر میدهد صادق ست پس بجهت تقریر عظمت و شدت
آن روز میفرماید **خافضة** یعنی قیامت فرو برنده است و پست سازنده قومی را که در دنیا
مرتفع باشند **رافعة** بردارنده و بلند کردانده جمعی را که درین عالم منخفض باشند
چه نزد وقوع واقعات عظیمه و حادثات شدیده بعضی مردمان منخفض میکردند بنوازل
وصیغه و برخی دیگر مرتفع میشوند بمراتب رفیعه مراد آنست که در وقت ساعت قیامت
حق تعالی حافظ اشقیاست باسفل السافلین از روی عدل ورافع سعداست باعلای
علیین از روی فضل پس دران روز اهل شقاوت و نفاق منخفض باشند بنوازل منضعه
وارباب اخلاص و وفاق مرتفع بدرجات عالیه یا دران روز سموات مرتفعه میل بسقوط کنند
وکواکب منکدره منتشر کردند وجبال از امکنه خود روان کشته مانند سحاب جاریه در جهوا
مرتفع و منتشر کردند و ارضین از جای خود متزلزل کردند کما قال الله تعالی **اذا رجت
الارض رجا** یعنی یاد کنید چون بسیار جنبانیده شود زمین جنبانیدنی سخت برانی وجه
که جمیع ازبنیه وجبال که فوق آن باشد منهدم کردند و همه مردمان که بر روی آن باشند سمت
فنا پذیرند و همه مردمان از قبور بیرون افتند **وبست الجبال** و ریزه ریزه و پاره پاره
شوند کوهها **بسا** ریزه شدنی یا رانده شوند از اماکن خود **فکانت هباء** پس باشند
غباری که دیده میشود باشعه شمس وقتی که از روزنه تابد **منبثا** پراکنده و منتشر کشته
از امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که کوهها دران روز مانند کردی شوند که از سم
چهارپایه برخیزد **وکنتم** و باشید شما ای مکلفان دران وقت **ازواجا ثلثة**

خافض

اصناف

اصناف سه کانه هر صنفی بر مرتبه **فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة**
پس یاران دست راست چه اند یاران دست راست استفهام برای تعجب است از تفخیم
شان ایشان در رفعت و آنها جماعتی اند که در وقت اخراج ذریت از صلب آدم بردست
راست وی بودند یا کروهی که در روز قیامت نامه اعمال ایشان بدست راست ایشان دهند
یا کروهی که جای ایشان بر یمین عرش باشد چه در روایت ثابت کشته که جنت بر دست
راست عرش است و یا کسانی که با یمن و برکت باشند **واصحاب المشئمة ما اصحاب
المشئمة** و اصحاب دست چپ چه اند اصحاب دست چپ در مقام استفهام
بجهت تعجب است از دنائت حال و شامت مآل ایشان پس آنها اصحاب منزلت دنیه اند
چنانکه عرب میکوید که فلان منی بالشمال در وقتی که وصف کسی کنند بصفت دنائت واین
بواسطه تشائم ایشانست بشمایل پس مراد باصحاب مشامه اصحاب شوم اند یعنی اشقیا
بسبب کفر و معصیت شوم و نامبارک اند بر نفسهای خود و از ابن عباس مرویست که
ایشان جمعی اند که بوقت اخراج در جانب شمال آدم بوده اند یا کروهی که نامهای اعمال بدست
چپ ایشان دهند یا طایفه که جای ایشان بر شمال عرش باشد چه در اخبار وارد شده که
دوزخ جانب عرش است بعد از ان وصف صنف سیومین میکند که **والسابقون**
وحال ایشان پیشی کرفتکان با یمان و طاعت بعد از ظهور حق بدون تلبس و تانی دران
السابقون کسانی اند که حال ایشان در سبقت بر تو واضح ست و مآل ایشان
بر تو لایح پس احتیاج به بیان احوال ایشان نباشد و یا سابقان در ایمان و طاعت
پیشی کیرندکان اند بر اقوام خود بجزیل ثواب و رحمت و پیش روان بدخول جنت باعظم
کرامت و اعلای مرتبت و بعضی کفته اند که سابق کسی ست که در حداثت سن بفعل خیر

اقدام نماید و بدان مداومت کند تا از دنیا بیرون رود و صاحب یمین شخصی است که
در اوایل عمر مشغول بوده باشد بمعصیت و خطیئه و طول غفلت و بعد از آن تایب شود
و صاحب شمال آنکه اول عمر تا آخر عمر بفسق و فجور اشتغال نماید و نزد ابن عباس جمعی اند که
بهجرت سبقت کرده اند بر غیر خود از امیر المومنین صلوات الله علیه مرویست که ایشان
کسانی اند که پیشی گرفته اند بصلوة خمس و پیش از همه کسی بتکبیر اول آن افتتاح نموده و نزد
بعضی مراد بسابق حضرت رسالت است و سایر انبیا یا اهل قرآن یا آنانکه برو قبلتین نماز
گذارده باشند و ابن کیسان گفته که مراد سبقت است در جمیع مامورات الهی و یا سبقت
در حیازه علوم و فضایل کمالات و شبهه نیست در آنکه جامع این همه سوابق ذات عالی
صفات حضرت امیر المومنین صلوات الله است اما سبق او باسلام و ایمان جمیع علما را اتفاق
در آنکه از رجال اول شخصی که تصدیق حضرت رسالت نمود و بوی ایمان آورد آنحضرت بود
و از زنان اول کسی که بوی اسلام آورد خدیجه کبری بود و ابو ذر غفاری از رسول صلعم
روایت کرده که آنحضرت خطاب با میر المومنین کرد و فرمود ای علی تو اول ایمان
آوردی بمن و اول کسی که با من مصافحه کند در روز قیامت تو باشی و تو صدیق اکبری
و فاروق اعظمی تفریق کنی حق را از باطل و تو یعسوب مسلمانانی و مال یعسوب
ظالمان و اما دلیل سبق وی در نماز قول حضرت رسالت است که ملایکه مدت هفت سال
صلوات فرستادند بر من و بر علی زیرا که در آن مدت نماز هیچکس از زمین مرتفع نشد
مگر از من و علی و اما سبق او در جهاد بر هیچکس پوشیده و پنهان نیست و باجماع جمیع امت
کسی که برو قبله نماز گذارد با حضرت رسالت او بود و معدودی چند از تابعان او و اما
وفور فضل او همین قدر کافی است که سلونی ما دون عرش مرویست که روزی اوصاف

وکمالات

وکمالات امیر المومنین را از عبد الله عباس پرسیدند فرمود بخدا سوگند که امیر المومنین
یکی از ثقلین است که حضرت رسالت پناه در حین وصیت فرموده که انی تارک فیکم
الثقلین کتاب الله و عترتی و او سابق بود بر همه کس بتصدیق نمودن بتوحید و نبوت
و نماز گذارد با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم برو قبله که بیت المقدس
و کعبه معظمه بود و دوبار بیعت نمود با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که آن بیعت العقبه است
و بیعت الشجره و او را دو بسط داد بسط دل و بسط چشم و دوبار آفتاب
برای او باز گردیده شد بعد از آنکه غروب کرده بود و دوبار تیغ برهنه کرده بود اول
برای تنزیل و دوم برای تاویل و خداوند دو کرت بود و دو رجعت پس مثل او در آیه
عجیبه و علامت غریبه مثل ذو القرنین است و بعد از آن ابن عباس فرمود که این
شخص که بنعوت مذکوره منقول است و بصفات مذبوره موصوف مولای منست
علی ابن ابیطالب صلوات الله و از ابو جعفر علیه السلام منقول است که سابقان چهارند
هابیل مقتول که پسر آدم است و خربیل که مومن آل فرعون است و حبیب نجار که مومن
آل یسین است و علی ابن ابیطالب وصی سید المرسلین است صلی الله علیه و آله و سلم
و احمد حنبل در مسند خود از ابی لیلی روایت کرده و او از پدر خود و او از سید انبیا صلعم
فرمود صدیقان یعنی آنانکه در تصدیق انبیا سبقت نموده اند سه کس اند یکی مومن آل یس
که حبیب نجار است و دیگر مومن آل فرعون که خربیل است و دیگری علی ابن ابیطالب است
و هو افضلهم و او بهترین ایشان است و ثعلبی نیز در تفسیر خود آورده باسناد از عبد الله
عباس که او فرمود من از علی ابن ابیطالب شنیدم که میفرمود منم بندهٔ خدا و برادر حضرت
مصطفی و منم صدیق اکبر و هر که بغیر از من باین کلمه تلفظ نماید او دروغ گو و مفتری باشد

پس غیر را این دعوی نرسد و مرا رسد زیرا که من هفت سال بر همه خلقان سبقت نموده‌ام
و ایمان بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آورده‌ام و بآنحضرت اقتدا نموده‌ام
و نماز گذارده‌ام و دیگران بعبادت اصنام مشغول بوده‌اند و پرستش اوثان میکرده‌اند
و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب روایات خود آورده باسناد از مسلم بن احمد و آن از ظهیر
او گفت پدرم خبر داد از سدی و او از ابی مالک و او از ابن عباس که او فرموده از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که سابق این امت در ایمان علی ابن ابیطالب است
و اخطب خوارزمی که یکی از اعاظم اهل سنت است در کتاب اربعین حدیث روایت کرده باسناد
از انس بن مالک که انس گفت من از رسول شنیدم که فرمود چون روز قیامت شود علی ابن ابیطالب را
باین هفت نام آواز کنند که یا صدیق یا دال یا عابد یا هادی یا مهدی یا فتی یا علی مر انت
و شیعتک الی الجنة یا علی بگذر تو با شیعه و دوستان خود بسوی بهشت حاصل که سابقان
روز قیامت بمرتبه اعلی و درجه قصوی باشند و در خبر است که چون یکی از سابقان در بهشت از سرای
خود بیرون آید از روی او چندان نور بتابد که اهل بهشت از آن متحیر فرو مانده شده بدانند که او
از سابقانست و حق تعالی از علو رتبت و سمو مکانت ایشان خبر میدهد که أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ
آن گروه سابقان نزدیک گردانیده شده‌اند از روی درجه و مرتبه یعنی ایشان در اعلای درجات
ایشان نزدیک اند بعرش فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بوستانهای با انواع نعمت و
کرامت یعنی ایشان در اعلای درجات جنان و ارفع مراتب آن خواهند بود که نزدیک
عرش او سبحانه است و این سابقان که متصف اند باین صفات ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ
گروهی بسیار اند از پیشینیان یعنی از امم انبیای سابقه از آدم تا بحضرت خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله و سلم وَقَلِيلٌ و گروهی اندک مِنَ الْآخِرِينَ از پسینیان

یعنی

یعنی از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این
امت اند و این آیت مخالفت ندارد بقول حضرت رسالت پناه که امت من از سایر
امم بیشتر باشند و مردمانی که تابع من باشند در قیامت اکثر مردمان دیگر باشند زیرا که
جایز است سابقان امم سابقه اکثر از سابقان این امت باشند و تابعان این امت
اکثر تابعان امم ماضیه و نیز منافات ندارد بقوله تعالی ثلة من الاولین و ثلة من
الآخرین زیرا که باین هر دو گروه اصحاب یمین اند نه سابقان و این سابقان عَلَىٰ سُرُرٍ
باشند بر تختهای بهشت مَوْضُونَةٍ که بافته شده باشند از زر و مشک بدر و
یاقوت و زمرد و مرصع بانواع جواهر و بافته در یک یکدیگر نهاده شده و بهم پیوسته مانند
تداخل حلقهای زره در یکدیگر و از کلبی مرویست که طول هر سریری سیصد گز باشد و چون
سابقان خواهند که بر بالای آن روند سریر فرود آرد تا ایشان پای را برو نهند و قرار گیرند
و بعد از آن باز بجای خود رود پس ایشان باین هیئت بر بالای این تختهای مذکوره باشند
مُتَّكِئِينَ در حالتی که تکیه زدگان باشند عَلَيْهَا بر آن تختها مُتَقَابِلِينَ برابر
یکدیگر قرار گرفته یعنی روی باروی خود بدون نگریستن در قفای یکدیگر تا بدیدار یکدیگر
انس گیرند و مسرور شوند يَطُوفُ عَلَيْهِمْ طواف کنند و گردند بر ایشان برای خدمت
وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ کودکان جاوید ماندگان بر هیئات کودکی با کمال صباحت و طراوت
چه خدمت صغار زیباتر است از خدمت کبار و بروایت ابن جبیر مخلد از خلده مشتق است
بمعنی گوشواره یعنی کودکان آراستگان باشند بگوشوارهای زرین برای خدمت بهشتیان و از
امیر المومنین صلوات الله علیه مرویست که اینها اولاد اهل دنیا باشند که مر ایشان را حسناتی نیست
تا بآن مثاب شوند و سیئات نیز نیست تا بران معاقب گردند و از سلمان رضی الله عنه منقولست که

ایشان اطفال مشرکان اند که بخدمت اهل بهشت نامزد باشند و بر هر تقدیر ایشان طواف کنند
بر اهل بهشت بِأَكْوَابٍ بکوزهای بی دسته و لوله وَأَبَارِيقَ و ابریقها که دسته و لوله دار باشند
وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ و جامها از شراب جاری در بهشت و یا خمر صافی و پاک چون آب زلال که
از زیر عرش نابع شود و بر روی زمین جاری گردد لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا و درد سر نکشند
بسبب شراب آن یعنی آن خمر را خمار نباشد تا موجب صداع نشود وَلَا يُنْزِفُونَ
و نگردند بی عقل و بیهوش شوندا زان و یا زایل گردد آن شراب و منقطع نگردد وَفَاكِهَةٍ
و دیگر ولدان طواف کنند بر بهشتیان بمیوها مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ از آنچه اختیار کنند و
برگزینند وَلَحْمِ طَيْرٍ و بگوشت مرغ که الطف لحوم است مِمَّا يَشْتَهُونَ از آنچه
آرزو کنند یعنی بر وجهی که مشتهی طبع ایشان باشد جوشیده یا بریان کرده مرویست که
هرگاه اهل بهشت میل گوشت مرغ کنند حق تعالی گوشت مرغ پخته برای ایشان خلق فرماید
تا احتیاج بذبح و طبخ نباشد و از ابن عباس نقلست که هر مرغی که در خاطر ایشان بگذرد فی الحال
در نظر ایشان درآید بر همان هیات که آرزوی ایشان بوده باشد ابو سعید خدری از رسول
خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که در بهشت مرغانی پرند که هر یکی هفتاد هزار پر دارند
هر وقت که مومن میل طعام کند یکی از آن مرغها بیاید بر خوان او افتد و پرها بیفشاند و از
هر پر او طعامی بیرون آید از برف سفیدتر و از مشک خوشبوی تر و از عسل شیرین تر که
هیچ لون دیگر نماند بعد از آن بپرواز درآید و بر درختان بهشت نشیند وَحُورٌ و نیز
بر سابقان طواف مینمایند در جنت برای خدمت زنان سفید اندام عِينٌ گشاده چشمان
که سفیده چشم ایشان در نهایت سفیدی باشد و سیاهی آن در نهایت سیاهی و در غایت
لطافت و صفا باشد كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ مانند مروارید پوشیده شده

از حدو

در صدف که غبار برو ننشسته باشد و دست اغیار برو نرسیده باشد و ابو امامه
از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که در بهشت هیچ مومن نباشد مگر که
او را هفتاد و دو زن باشد از حور العین از عبد الله مسعود روایتست که از رسول
صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که نوری در بهشت پدید آید اهل جنت گویند که این چه نور است
گویند روشنی دندان حوریست که در روی شوهر خود خندیده و مجاهد گفته که حور را جهت
آن حور گویند که حیران مانند در و دیدها و حق تعالی این کرامتها با ایشان کرامت فرماید جَزَاءً
جهت پاداش دادن ایشان بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بسبب آنچه بودند که میکردند در دنیا
از اعمال صالحه لَا يَسْمَعُونَ نشنوند فِيهَا در بهشت لَغْوًا سخن بیهوده که هیچ فایده
بران مترتب نشود یا آنکه فریاد و سوگند دروغ درو نشنوند یا در شرب خمر سخنان بیهوده
نگویند و سوگند بر یکدیگر نزنند بر شرب آن همچنانکه در شرب خمر دنیا می باشد وَلَا
تَأْثِيمًا و نه نسبت دادن باثم یعنی سخن که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش
و دشنام إِلَّا قِيلًا مگر قولی را که اینست سَلَامًا سَلَامًا یعنی در انجا استماع سلام
کنند که عبارتست از وارستگی از غم و اندوه و حصول دوام نعمت و بعد از ذکر احوال سابقان
بیان حال اصحاب یمین میفرماید که وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ
و یاران دست راست چه اند یاران دست راست این تعجبست از عظم و بزرگی مرتبه
ایشان یعنی ایشان معظم و مکرم باشند فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ در زیر درخت کنار بی خار
از ضحاک منقولست که چون اهل اسلام نظر در وج کردند که آن وادیست از طائف
مشتمل بر درختهای سدره گفتند چه بودی اگر ما را مثل این بودی این آیت آمد که اهل
بهشت را سدر بی خار باشد وَطَلْحٍ و درخت موز یا درخت ام غیلان که شکوفهای بسیار

بغایت خوشبوی دارد مَنْضُودٍ که برهم پیچیده باشد میوهای آن یعنی از اسفل
تا اعلای درخت همه میوها باشکوفها باشد که هیچ از ساق آن نمایان نباشد از سدی نقلست
که طلح بهشت درختی است مانند طلح دنیا لیکن میوهای آن شیرین تر از عسل است تخصیص
این دو شجر بذکر جهت آنست که نزد اعراب این هر دو درخت بیشتر باشند و از انس ایشان
بآن زیاده تر وَظِلٍّ مَمْدُودٍ و سایه کشیده و گسترده شده که هرگز کم نشود و زایل
نگردد بلکه همیشه ثابت باشد و عرب هر چیزی را که منقطع نشود ممدود میگویند در خبر است که
در بهشت درختان باشند که سوار تند رود و در مدت صد سال از زیر سایه آن بیرون
نتواند رفت و در روایت آمده که جمیع اوقات بهشت چون بامداد روزهای تابستان باشد
که نه گرم و نه سرد مراد سایه عرش است وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ و آب ریخته شده یعنی آبی که
از جنت عدن ببوستانهای دیگر ریزان شود یا آبی که خدای در بهشت جاری کرده اند
بر وفق مدعای بهشتیان در کمیت و کیفیت یا آبی که دایم جاری باشد و هرگز منقطع
نشود یا ریزند در شرابهای ایشان و بآن ممزوج کنند و یا جهت آشامیدن ایشان در اناء
ریزند مزاحم بن داود گفته که مرا برادری صالح بود که حرمت مادر خود نیکو داشتی و در وظایف
طاعات دقیقه فرو نگذاشتی چون فوت شد او را در واقعه دیدم گفتم ای برادر معنی آیت
ندانم تو چه حال داری و در کجائی گفت فی سدرٍ مخضودٍ و طلحٍ منضودٍ و ظلٍّ ممدودٍ و ماءٍ
مسکوبٍ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ و میوهای بسیار از هر جنسی که باشد لَا مَقْطُوعَةٍ
نه بریده شده و فانی گشته یعنی در هیچ زمان انقطاع نیابد بخلاف میوهای دنیا که در فصلی باشند
دون فصلی که وَلَا مَمْنُوعَةٍ و نه منع کرده شده یعنی آنرا از خورنده بهیچ نوع منع نکنند
بخلاف میوهای دنیا که در بساتین و حظایر حفظ آن میکنند و از مردمان منع میکنند و بسبب

واذیت

واذیت از آن ممنوع میشوند از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که
هیچ میوه از بهشت بچینند که در موضع آن دو مثل آن روئیده شود وَفُرُشٍ و گستردنیها
برای استراحت مَرْفُوعَةٍ که برداشته شده باشد یعنی رفیع القدر یا بر بالای یکدیگر
نهاده شده تا بحد ارتفاع شده و مرویست که ارتفاع آن سیصد گز باشد و در حین اراده جلوس
برای منخفض شود تا برآن نشینند و امیرالمومنین فرموده که فرش مرفوعه باین معنی است که
فرشها برداشته شده بر بالای سریرها افکنده و بقول بعضی کنایتست از زنان چه عرب
زوجه را فراشه میگویند و منه قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم الولد للفراش و للعاهر الحجر
إِنَّا بدرستی که ما أَنْشَأْنَاهُنَّ ابتدا آفریدیم بی سبب ولادت إِنْشَاءً آفریدنی مراد باین
زنان دنیا اند که او سبحانه اعاده نماید ایشانرا در روز معاد نزد بعضی حور عین اند که بی ولادت
در بهشت مخلوق شده اند فَجَعَلْنَاهُنَّ پس گردانیدیم آنهارا أَبْكَارًا دختران دوشیزه
یعنی هرگاه که ازواج بنزد آنها روند آنهارا بکر یابند عُرُبًا با دوستان و عاشقان شوهر خود
با غنج و ناز و شیرین سخن أَتْرَابًا همه سی و سه ساله شوهران نیز همین سن و در حدیث
آمده که اهل بهشت که ببهشت در آیند همه اجرد و امرد باشند و سفید اندام و جعد موی
و چشمها بسرمه کرده و در سن سی و سه سال و ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده که ایشان سی و سه ساله باشند بر طول آدم شصت گز بالا و هفت گز پهنا و خدا
ایشانرا بر صورتی نیکو و زیبا تر آفریده باشد بر وجهی که یکدیگر را نتوانند شناخت و در تبیان آورده
که چون صبیه را به بهشت آرند بدین سن رسانند و بشوهر دهند و عجوزه را نیز باین سن
رد کنند پس اگر در دنیا شوهر نداشته باشد او را بعضی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر
داشته باشد اما شوهر او از اهل بهشت نباشد چون آسیه که زن فرعون بود او را بیکی

آفریدیم ایشانرا

از بهشتیان دهند واگر زوج او بهشتی بود باو ارزانی دارند واگر زیاده از یک شوهر داشته باشد و بهشتی باشد اورا بر زوج آخرین نامزد کنند ام سلمه از پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم روایت کرده که اینها زنانی باشند که قبض روح آنها شده باشد در دنیا در حالتی که پیر بوده باشند وموی سفید شده وچرک وریم بکنج چشم آنها نشسته حق تعالی آنهارا بعد از پیری همسال هم سازد بروجهی که در استقراء بریک ولادت باشند وهرگاه شوهران پیش ایشان روند ایشانرا بکر یابند چون عایشه این قول بشنید گفت واوجعاه مراد او وجعی بود که درحین ازالهٔ بکارت سانح میگردد آنحضرت فرمود آنجا وجعی ودردی نباشد ودر اخبار آمده که رسول صلی الله علیه واله وسلم عجوزه را دید که نزد عایشه نشسته بود فرمود که این عجوزه کیست گفت از جملهٔ خالات منست حضرت فرمود که خبر دهید که هیچ عجوزه در بهشت نرود زن بکر نیست وبرگشت حضرت فرمود اورا خبر دهید که دران روز او پیر نخواهد بود بلکه اورا هم خلعت جوانی بپوشانند وباحسن وجهی مطرز سازند وبهشت درآرند پس این آیه تلاوت فرمود حاصل که میفرماید که زنان بهشت را باین صفات انشا کنیم لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ برای اصحاب دست راست ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ گروهی اند از پیشینیان وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ وگروهی از پسینیان مرویست از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم از آدم تا من یک ثلث است واز من تا قیامت یک ثلث وثلث من تمام نشود مگر باین سیاهان که در بیابان اشتر میچرانند ومیگویند لا اله الا الله محمد رسول الله پس ازینجا معلوم میشود که هیچکس در دوزخ از امت مرحومه مخلد نخواهد بود ونیز در حدیث آمده که امیدوارم که شما نصفی شما از اهل بهشت باشید وقبل ازین گذشت که اهل بهشت صدوبیست صف باشند هشتاد از ان امت من ابن مسعود روایت کرد شبی با رسول صلی الله علیه واله وسلم بودم

وآنحضرت

وآنحضرت اخبار امم ماضیه میفرمود وچون مجلس تمام شد برخاستیم وهریک بخانه خود رفتند روز دیگر آنحضرت فرمود که دوش پیغمبران گذشته واتباع ایشان بر من عرض کردند بعضی از انبیارا دیدم که امت بسیار داشت وبرخی دیگر کمتر از ان وبعضی دیگر بیش از سه کس نداشتند وجمعی دیگر را هیچ امت نبود وپیغمبری را دیدم که می آمد با امت بسیار که از کثرت ایشان متعجب شدم وگفتم خداوندا این کدام پیغمبرست خطاب رسید که این برادر تست موسی بن عمران واینها بنی اسرائیل اند گفتم بار خدایا امت من کجا اند گفت بدست راست خود نگر چون نگه کردم صحرای مکه را دیدم چندانکه چشم کار کند مردمان بودند گفتم خدایا اینها کیستند ندا آمد که اینها امتان تواند راضی شدی یا نه گفتم بلی راضی شدم فرمود در جانب چپ خود نگر چون نگاه کردم دیدم از کثرت ایشان افق آسمان پوشیده شد گفتم اینها کیستند فرمود اینها نیز امت تواند خوشنود شدی گفتم آری خشنود شدم بعد از ان فرمود درمیان ایشان هفتاد هزار کس باشند که بیحساب بهشت روند عکاشه بن ابی محصن بن ابی اسد برخاست وگفت یا رسول الله دعا کن که من از ایشان باشم رسول فرمود صلی الله علیه واله وسلم اللهم اجعله منهم دیگری نیز همین التماس کرد ورسول فرمود صلی الله علیه واله وسلم عکاشه بر تو سبقت نموده درین التماس عبدالله مسعود گفت یا رسول الله گمان ما آنست که این هفتاد هزار آنانند که بر اسلام زاده وبران ایستاده اند گفت چنین نیست بلکه آنانند که دزدی نکنند وتکبر وتطیر نکنند وبر خدای تعالی توکل نمایند وتخصیص این سه چیز جهت آن بود که عرب عادت کرده بودند برین سه خصلت پس فرموده که امیدوارم که امت تابع من ربع اهل بهشت باشند ما تکبیر گفتیم فرمود امیدوارم که ثلث اهل بهشت باشند آنها هم تکبیر گفتیم بعد از ان فرمود امیدوارم که نیمه اهل بهشت باشند بعد از ان این آیت نازل شد که ثلة من الاولین وثلة من الآخرین واصحاب الشمال

ما اصحاب الشمال واصحاب دست چپ چه اصحاب دست چپ
این تعجبست از فظاعت ومذلت وخواری ایشان یعنی دران روز
درنهایت خواری ورسوائی باشند فی سموم در بادی که بنهایت گرمی که حرارت
آن دردنیا مشام ایشان نفوذ کند وحمیم ودر آبی گرم که در حرارت متناهی باشد
وظل من یحموم ودر سایهٔ از دود که درغایت سیاهی باشد ودر تبیان گوید که
چون حمیم وحرارت سموم در اجساد واکباد ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم همچنانکه گرما
زدگان دردنیا آب طلبند وچون در حمیم افتند از حرارت بیشتر متاذی گردند پناه برند
بسایهٔ از دود ظلماتی وگویند یحموم کوهیست درمیان آتش که دوزخیان بسایهٔ آن پناه برند
وگفته اند که آن آتشی سیاهست چه آتش دوزخ واهل آن ولباس ایشان وهرچه دران
باشد همه سیاه باشند لا بارد خنک نیست آن سایه مانند سایهای دیگر که بآن استراحت
یابند ولا کریم ونه سود رساننده وراحت بخشاینده مر آنکسی را که بآن ملتجی
شوند پس دربیان علت این تعذیب میفرماید که انهم کانوا بدرستی که ایشان بودند
قبل ذلک پیش ازین دردنیا مترفین بناز ونعمت پرورده شدگان مراد تنعم
ایشانست بمحرمات واتباع شهوات که باز دارندهٔ ایشان بود در تفکر امور حسنه
واز امتثال اوامر واجتناب نواهی وکانوا یصرون وبودند که اصرار میکردند در تصمیم
نمودن علی الحنث العظیم بر گناه بزرگ واز آن تایب ونادم نمیشدند مراد ازین
حنث کفرست یا سوگند دروغ بر آنکه حشر ونشر نخواهد بود یا جمیع کبایر موبقه وکانوا یقولون
وبودند که میگفتند بروجه انکار ائذا متنا وکنا ترابا آیا وقتی که بمیریم وگردیم
خاک وعظاما واستخوانهای بی گوشت وپوست ائنا لمبعوثون آیا ما

برانگیخته

برانگیختگانیم از قبرها وزنده شدگان او آباؤنا الاولون آیا برانگیخته
شوند پدران پیشین ما که خاک گشته اند واجزای بدنیهٔ ایشان هیچ باقی نماند قل
بگو ای محمد درجواب ایشان که ان الاولین بدرستی که جمیع پیشینیان از آبای شما
وغیر آن والآخرین وهمه پسینیان از شما وغیر شما لمجموعون هر آینه جمع کرده شدگانند
ومجموع محشور گشتگان الی میقات یوم معلوم بسوی آنچه موقت ومحدود
شده است دنیا بآن که آن روزیست معلوم نزد خدای مراد روز قیامت است چه
مآل ومرجع همه منتهی بآنست یا همه فراهم آورده شده اند در قبرها برای میقات حشر که روز
معلومست پس بر سبیل توبیخ خطاب باهل مکه میکند وامثال ایشان ثم انکم
بدرستی که شما دران روز ایها الضالون ای گمراهان از طریق حق المکذبون
تکذیب کنندگان بعث ونشور لآکلون هر آینه خورندگانید من شجر
من زقوم از درختی که آن زقومست یعنی بعد از بعث شما را از میوهٔ این درخت
بخورانند فمالؤن منها البطون پس پر کنندگان باشید از آن درخت
شکمها را جهت شدت جوع فشاربون علیه پس آشامندگان بر بالای آن درخت
من الحمیم از آبی درنهایت گرمی بسبب کثرت تشنگی مرویست که عذاب جوع
بر دوزخیان گمارند تا شکمهای خود را از زقوم پر سازند بعد از آن تشنگی بر ایشان
غلبه کند حمیم بر ایشان عرض کنند بسیاری از آن بیاشامند کما قال فشاربون
پس آشامندگانید از حمیم شرب الهیم مانند آشامیدن شتران بسیار تشنه
زده ومدتها آب نیافته وآن جمع اهیم است وآن شتریست که بعلت هیام مبتلا باشد
وهیام بضم ها دردیست شبیه باستسقا که شتر را عارض میشود وبجهت آن

هرچند آب میخورد سیر نمیشود و هلاک میشود و بعد ازان از خطاب بغیبت
التفات کرده بر سبیل تهکم میگوید که هٰذَا این ماکول و مشروب نُزُلُهُمْ
پیشکش ایشانست یَوْمَ الدِّيْنِ ۞ در روز جزا همچنانکه ما حضری را که برای مهمان
حاضر سازند بعد ازان تخصیص کفار میفرماید بر تصدیق بعث باین احتجاج که نَحْنُ
خَلَقْنٰكُمْ ما آفریدیم شما را در ابتدای و شما بآن معترفید فَلَوْلَا تُصَدِّقُوْنَ پس چرا
باور نمیدارید آفرینش ما را در انتها چه در بهار ارباب عقول و افهام واضحست هر که بر ابدا
قادر باشد بر اعاده نیز توانا خواهد بود و بعد ازان بیان احتجاج تنبیه ایشان میکند بر وجه
استدلال بر بعث بقوله اَفَرَءَيْتُمْ آیا دیدید مَّا تُمْنُوْنَ ۞ آنچه بر اکه میریزید بر
در رحم یعنی خبر دهید از آب نطفه که در رحم میریزید ءَاَنْتُمْ تَخْلُقُوْنَهٗٓ آیا شما
می آفرینید آن آب را بصورت بشر و آنرا بحد انسان میرسانید اَمْ نَحْنُ الْخٰلِقُوْنَ
آیا ماییم آفریننده کان آب و چون شما مقرید بانکه خالق آن ماییم چه شما بران وجه و بران نوع
که فرزند میطلبید متولد نمیشود بلکه بر وفق اراده و مشیت ما متولد میشود پس البته
قادر خواهیم بود بر اعاده زیرا که اعادهٔ بعد از ابدائیست بلکه اهون و اسهل است
ازان بقدرت کامله خود میکند در خلق ابدا و اعاده و میگوید نَحْنُ قَدَّرْنَا ما بعد از
آفرینش تقدیر کردیم بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ میان شما مرگ را یعنی مقدر ساختیم زمان موت
هر یک از شما او قسمت آن کردیم بر شما مانند قسمت ارزاق و اختلاف بر وفق مشیت ما
پس اعمار شما نیز متفاوتست در طول و قصر و متوسط وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوْقِيْنَ ۞ و نیستیم ما
پیشی گرفته شدگان یعنی هیچکس نتواند سبقت گرفت و غلبه نتواند کرد ما را عَلٰٓى اَنْ نُّبَدِّلَ
اَمْثَالَكُمْ بر آنکه تبدیل شما کنیم با مثال شما وَنُنْشِئَكُمْ و بر آنکه دیگر باده

بیافرینیم

بیافرینیم شما را فِيْ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ۞ در صورتی و هیاتی که نمیدانید از مثل صورت
قردت و خنازیر و غیرهما و گویند مراد نشأ ثانیه است و معنی اینکه ما قدرت داریم
بر آنکه اعاده شما کنیم بهیأت مختلفه یعنی کافران را در زشت ترین صورتی خلق کنیم
و مومنان را در بهترین هیأتی ملخص سخن آنست که ما قادریم بر خلق مثل شما و انشأ شما
در صورتی که معلوم و مفهوم شما نیست و چون هیچکس ما را عاجز نتواند ساخت در دو امرکه
خلق مماثل و غیر مماثل است پس چگونه عاجز شویم از اعادهٔ شما پس بجهت تاکید در باب
صحت و قوع اراده میفرماید که وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ و بدرستی که شما دانسته اید النَّشْاَةَ
الْاُوْلٰى ۞ آفریدن نخستین را که آن انتقال نطفه است بعلقه و علقه بمضغه و مضغه
بعظام و لحوم و اعصاب و اوتاد و رباط و تصویر بران بصورت انسانی و
ایلاج روح دران و شما معترفید که خالق آن ماییم فَلَوْلَا تَذَكَّرُوْنَ ۞ پس چرا یاد نمیکنید
توانائی ما را و بآن استدلال نمیکنید بر قدرت ما بر نشأ اخری چه هر که بران قادرست
ازین عاجز نتواند بود بلکه این اسهل ازان خواهد بود بجهت حصول مواد و تخصیص
اجزا و سبق مثال اَفَرَءَيْتُمْ آیا پس دیدید مَّا تَحْرُثُوْنَ ۞ آنچه کشت میکنید
یعنی خبر دهید از تخمی که در زمین می افکنید و پنهان میکنید ءَاَنْتُمْ تَزْرَعُوْنَهٗٓ
آیا شما میرویانید آن تخم در زمین افکنده را و نشو و نمای آن میدهید اَمْ نَحْنُ
الزّٰرِعُوْنَ ۞ یا ما رویانیده ایم و نشو و نما دهنده آنرا بغایت خود رساننده
و چون درین باب نزاع ندارید بلکه معترفید بزراعت ما پس چرا اندیشه نمیکنید تا برانید
که آنکس که قادر باشد بر انبات زرع از حبه صغیره و ایجاد حبوب کثیره ازان قادر
خواهد بود بر اعادهٔ خلق بر نهجی که بوده است ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله و سلم

روایت کرده که فرمود باید که یکی از شما نگوید که زراعت کردم بلکه بگوید که حراثت
نمودم زیرا که زرع عبارتست از انبات نباتات وآن از فعل حق تعالی است
وحرث شق ارض ست والقای تخم دران وآن از فعل شماست لَوْ نَشَآءُ اگر خواهیم
یعنی مصلحت ما تقاضا کند آنچه کشته اید آنرا درهم شکنیم وخشک گردانیم قبل از رسیدن
آن لَجَعَلْنٰهُ هرآینه گردانیم آنرا حُطَامًا گیاهی درشکسته پیش از رسیدن که آن منتفع به
نباشد در مطعم یا کاه بیدانه گردانیم فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُوْنَ پس همه روز تعجب کنید وتفکر کنید
ازان قضیه وبلیه یا پشیمان گردید از تعبی که در حرث آن کشیده باشید وتاسف خورید
از اخراجاتی که دران کرده باشید وپیوسته بر سبیل تاسف وتعجب تحدث نمائید دران
گویید با یکدیگر اِنَّا لَمُغْرَمُوْنَ آیا ما الزام کرده شده کانیم بغرامت وخسارت آنچه انفاق
آن کرده ایم یا هلاک شده کانیم بسبب هلاکت وفوت روزی وحفص آنا میخواند بطریق
خبر البته ما تاوان زده کانیم بعد ازان ازین ترقی نموده گویند بَلْ نَحْنُ مَحْرُوْمُوْنَ
بلکه ما محروم وبی بهره مانده کانیم از روزی وهیچ حظی وبختی نداریم که اگر ما را حظی وبختی
بودی این قضیه بر ما واقع نشدی اَفَرَءَيْتُمُ آیا پس دیده اید الْمَآءَ الَّذِيْ
تَشْرَبُوْنَ آبی را که می آشامید یعنی خبر دهید از آب شیرین لطیف که بجهت تسکین
تشنگی وحفظ زندگی می آشامید ءَاَنْتُمْ اَنْزَلْتُمُوْهُ آیا شما فرو فرستاده اید آنرا
مِنَ الْمُزْنِ از ابر وگویند مزن ابر سفید ست که آب آن شیرین تر ست از آب ابرهای
دیگر اَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُوْنَ فرو فرستنده ایم آن آب را لَوْ نَشَآءُ جَعَلْنٰهُ اگر
خواهیم هرآینه گردانیم آن آب را اُجَاجًا تلخ وشور که هیچکس نتواند شرب آن کند از غایت
تلخی وشوری فَلَوْلَا تَشْكُرُوْنَ پس چرا شکر نمیکنید خدای را بر امثال این نعمتهای

ضروریه

ضروریه ونیز بجهت استدلال بر قدرت خود میفرماید اَفَرَءَيْتُمُ آیا پس
دیده اید النَّارَ الَّتِيْ تُوْرُوْنَ آتشی را که بیرون می آرید یعنی خبر دهید از
بیرون آوردن آتش از درخت سبز ءَاَنْتُمْ اَنْشَاْتُمْ شَجَرَتَهَآ آیا شما
آفریده اید درخت آتش را که آن شاخ مرخ وعفار ست اَمْ نَحْنُ الْمُنْشِـُٔوْنَ
یا ما پیدا کننده وآفریننده ایم در سوره یس گذشت که اهل بادیه شاخی از شجره مرخ
که مذکر میگویند وشاخ از شجره عفار که انثی میخوانند بهم میسایند وحق تعالی بنزد
این حال بقدرت غالبه خود از میان این دو شاخ تر که ازان آب میچکید آتش بیرون
می آرد واز اینجا میفرماید که ای اهل عناد چون هیچکس این استاد قدرت بخود نمیتواند
داد پس باید که معترف شوید بقدرت ما بران وبآن استدلال کنید برانکه ما قادریم
بر جمیع امور ممکنه از جمله آن بعث ونشور ست نَحْنُ جَعَلْنٰهَا ما گردانیده ایم
آتش را تَذْكِرَةً یادکردن بعضی تا چون اورا به بینید دوزخ را یاد کنید از جهت
همه اسباب معایش بآن متعلق کرده ایم وهمه شما را محتاج آن ساخته تا اکثر اوقات
نزد آن حاضر باشید وآنرا منظور داشته از آتش دوزخ متذکر شوید ویا آنکه این
آتش را تبصره شما ساختیم تا اهل بصیرت بدانند که هر که قادر ست بر احداث آتش
از درخت سبز وتر که متضمن اجزای مایه است که در کیفیت ضد آتش است هرآینه قادر
بود بر تازه ساختن نهال وجود انسان بعد از خشکی ومردگی آن وَّمَتَاعًا وگردانیدیم
آنرا برخورداری یعنی آنرا سبب نفع گرفتن لِّلْمُقْوِيْنَ مر آنانرا که نزول کننده اند
در قوا که بیابانی ست که از آبادانی خالی باشد یعنی آنرا منفعت مسافران گردانیدیم
که بطون ایشان از قوت خالی باشد وبنابر معنی اول اکتفا بذکر احد الضدین ست

از قبیل سرابیل تقیکم الحر که مراد حر و بردست یعنی آتش را سبب انتفاع جمیع
مردمان گردانیده ایم تا از تاریکی بروشنائی آن می نشینند و در طبخ و غیر آن بران نفع
میگیرند و چون امور مذکوره داله اند بر انعام نعم خلقان و علم و قدرت او بر عالمیان
در عقب آن میفرماید که فسبح پس تسبیح کن باسم ربک بنام پروردگار خود العظیم
که بزرگست یعنی ذات او را بپاکی یاد کن چه اطلاق اسم شی ذکر آن شی ست در روایت
که چون این آیت نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که بگردانید این را
در رکوع خود یعنی ذکر رکوع خود سازید و بگوئید سبحان ربی العظیم و بحمده بعد از ان
بجهت تاکید حقیت قرآن که متضمن بعث و نشورست و وضوح صدق آن میفرماید که
فلا اقسم لای مزید برای تاکیدست یعنی البته سوگند میخورم بر آنچه بعد از ان مذکور
شد از حقیت قرآن و بزرگواری آن و یا معنی آنست که سوگند نمیخورم در حقیت
قرآن زیرا که امر آن اوضح تر از انست که احتیاج بقسم داشته باشد یا ذکر لا بجهت
رد آن چیزی باشد که مخالف مقسم علیه باشد یعنی نه آنچنانست که کفار میگویند که قرآن
سحرست یا شعر یا کهانت بلکه سوگند میخورم بمواقع النجوم بمواضع وقوع
ستارکان یعنی بمغارب و مساقط آن و تخصیص مغارب بجهت آنست که غروب دلیل
زوال ست و بزوال اثر استدلال توان کرد بر وجود مؤثری که تاثیر او را زوال نیست
یا آنکه ملائکه را درین وقت عادت معلوم ست و یا بجهت آنکه آن وقت زمان قیام
متهجد انست و عرض نیاز محبان و نزول رحمت و رضوان بر ایشان فلهذا سوگند بمواقع
آن خورده و استعظام آن نموده و انه لقسم و بدرستی که آنچه خدای بران سوگند
خورده هر آینه سوگندیست لو تعلمون اگر بدانید عظیم بزرگ قدر و در نظر عقل

بسیار معتبر و از ابن عباس نقلست که مراد مواضع وقوع آیات قرآنی ست که نجم نجم
و متفرقه نازل شده یعنی باوقات نزول آن جواب قسم اینکه وانه و بدرستی که
آنچه آنحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بر شما میخواند لقرآن کریم
هر آینه قرآنی ست بزرگوار و بسیار نفع و کثیر الخیر چه مشتمل ست بر اصول علومی که در باب
مصالح معاش و معاد ضروریست یا گرامی ست نزد حضرت عزت و ملایکه و مومنان
و حافظ و قاری آن معزز و مکرم ست یا عمل بآن عظیم الاجرست و یا از حیثیت آنکه محفوظ است
از تغیر و تبدیل یا بآن اعتبار که معجزه حضرت نبوی ست صلعم و بر هر تقدیر این قرآن
ثبت ست فی کتاب مکنون در کتابی که پوشیده و نگهداشته شده ست
از غیر ملایکه مقربین مراد لوح محفوظ ست لا یمسه مس نکنند لوح را یعنی مطلع نشوند
بر آنچه در وست الا المطهرون مگر پاکان یعنی ملایکه که مطهرند از دنس و ذنوب
از کدورت جسمانیه و اوصاف ردیه و اخلاق سیئه و کلبی گفته که مراد سفره و بررة اند
و نزد بعضی این صفت قرآنست و معنی اینکه سزاوار نیست که مس قرآن کنند مگر کسانی که
پاک باشند از شرک و از امام محمد باقر و جعفر صادق صلوات الله علیهما نقل کرده اند که
مراد آنست که مس نکنند قرآنرا مگر جماعتی که غیر مطهر باشند از احداث صغری و کبری یعنی
غیر طاهر که جنب ست و حایض و نفسا و سایر محدثین را مس قرآن جایز نیست و بنا برین
خبر بمعنی نهی ست و اگرنه کذب لازم آید چه غیر مطهره گاه ست که مس آن میکنند و فقهای ما
باین آیه استدلال کرده اند بر آنکه مس قرآن بر ذوی الاحداث حرام ست و مرویست که
صادق علیه السلام بولد خود گفت اقرأ المصحف قرآنرا بخوان گفت وضو ندارم فرمود
لا تمس الکتاب و مس الورق قرآنرا مس مکن و ورق آنرا مس کن و هرگاه غیر متوضی را

مس جایز نباشد پس حسب بر طریق اولی و باقی اقوال درین مقام از موافق
و مخالف حواله بمطالعه منهج الصادقین میرود و ابن عطا فرموده که حقایق قرآن
ندانند الا آنکه اسرار ایشان بانوار عصمت پاک گردانیده شده باشد از انداز
معصیت مراد پیغمبرست و ائمه معصومین و این قرآن عظیم تَنْزِيلٌ فرو فرستاده
شده ست مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ از نزد آفریدگار عالمیان بعد از بیان شرافت
کرامت قرآن بر سبیل انکار خطاب بکفار مکه کرده میفرماید که أَفَبِهَٰذَا الْحَدِيثِ
آیا پس بدین سخن که قرآنست أَنْتُمْ شما ای اهل مکه مُدْهِنُونَ ۝ تهاون کننده گانید
مانند کسی که نرم باشد جانب او در امری و صلب نباشد دران و بجهت آن تهاون
نمائید دران مراد آنست که شما در تصدیق نمودن بقرآن ثابت قدم نیستید و رسوخ
قلبی ندارید و یا خطاب باهل نفاق ست یعنی منافقان نزد مسلمانان میگویند که
ایمان داریم بآن و چون بکفار میرسند مداهنه میکنند و سخنان نرم که موافق ایشان است
میگویند وَتَجْعَلُونَ و میگردانند رِزْقَكُمْ نصیب و حفظ خود را ازین قرآن
أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ۝ آنکه شما تکذیب کنید آنرا و لهذا آنچه در قرآن مأمور بآن کار می باید است
شما را بر عکس آن میکنید و خلاف آن مینمائید و ابن عباس چنین تفسیر کرده که مراد از
شکر بارانی که سبب روزی شماست آنکه تکذیب کنید و گوئید که آن از جانب خدا نیست
و نسبت میدهید آنرا بصعود و هبوط ستارگان و بعد از ان گفته که سبب نزول
این آیت آن بود که رسول با اصحاب بسفری میرفت در راه تشنگی بایشان رسید
و آب نیافتند و با رسول شکایت نمودند و گفتند یا رسول الله تشنگی بر ما غالب شده
و مشرف بر هلاکت شده ایم حضرت فرمود که اگر من دعا کنم و خدای تعالی باران فرستد شما خواهید

کفت

کفت بطلوع فلان ستاره و بسقوط فلان کوکب باران بما رسید گفتند
یا رسول الله این وقت تاثیر ستاره نیست تا نسبت بآن دهیم رسول صلعم دو رکعت
نماز بگذارد و دعا کرد بادی بر آمد و ابری پیدا شد و باران عظیم ببارید تا آنکه جمیع وادیها
پر آب شدند و ایشان همه مشکها و ظرفها پر کردند رسول صلی الله علیه و آله و سلم مردی را
دید که بقدحی آب بر میداشت و میگفت این باران بجهت فلان ستاره ست رسول
فرمود که من میدانستم که از شما بعضی چنین گویند پس حق سبحانه و تعالی این آیة فرستاد
و در اخبار آمده که بسلیمان عبد الملک را گفتند که بعضی از علم نجوم بیاموزم تا از ان علم
نیز ترا نصیب باشد گفت مرا از ان منع کرده اند زیرا که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
مرویست که مخوف ترین چیزی که از امت خود میترسم سه چیزست یکی ظلم کردن بر ائمه
هدی دوم تکذیب کردن قدر سیوم ایمان بنجوم بعد از ان بیان نفاق منافقان و
تحذیر ایشان میکند بقوله فَلَوْلَا پس چرا نه إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ چون برسد
روح بگلو در وقت مرگ وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ و شما آنهنگام تَنْظُرُونَ ۝ می نگرید
بحال محتضر از روی تحیر و نتوانید که چاره آن کنید وَنَحْنُ أَقْرَبُ و ما نزدیکتریم از روی
علم و قدرت و یا فرشتگان ما که موکل اند بر قبض روح نزدیکترند إِلَيْهِ بدان محتضر
مِنْكُمْ از شما ای اهل بیت وَلَٰكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ۝ و لیکن شما نمی بینید یعنی نمیدانید
آنچه جاری شود بران محتضر و یا در نمی یابید ملایکه را که قابض روح اند فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ
پس چرا نه اگر هستید شما غَيْرَ مَدِينِينَ غیر جزا داده شدگان در قیامت و یا غیر مقهوران
و یا غیر ذلیلان تَرْجِعُونَهَا باز گردانید روح را بجسد آن إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اگر هستید راست گویان در تعطیل و اهمال خدای شما را در انکار حشر و نشر از قول القل

کرده اند که این خطاب بجماعتی ست که میگفتند مرگ را از خود باز توانیم داشت
بتدبیر و بعلم طب وحق تعالی بر سبیل تقریع گفت اگر راست میگوئید چرا چون جان
مرده بحلق رسد آنرا رد نکنید بتدبیر و معالجه ومعلوم ست که هیچ چاره ندارید دران
صاحب کشاف گفته که تفصیل وتبیین معنی آیت آنست که جحود وانکار شما در افعال خدای
وآیات او بر وجهی ست که اگر کتاب بشما انزال میفرماید میگوئید که این سحرست وافترا
واگر ارسال رسول میکند میگوئید که این ساحرست وکذاب واگر باران میفرستد که
سبب حیات شماست میگوئید که این تاثیر ستاره ست فحینئذ مذهب شما راجع ست
بابطال وتعطیل پس چیست شما را که رد روح نمیکنید ببدن بعد از رسیدن آن بحلقوم
اگر شما صادقید در تعطیل امور وانکار او سبحانه محیی وممیت است وچون قادر نیستید
برین پس اعتقاد کنید که آن از تقدیر مقدر حکیم ست واز تدبیر مدبر علیم بعد از ان اصناف
عباد کرده میفرماید که **فَأَمَّا إِنْ كَانَ** پس اما اگر باشد آن محتضر **مِنَ الْمُقَرَّبِينَ**
از نزدیک کردانیده شدگان بدرگاه ربانی یعنی از سابقان که از ازواج ثلثه مذکور اند
فَرَوْحٌ پس مراو راست راحت واستراحت از تکالیف دنیا ومشاق آن یا مراو راست
رحمت که سبب حیات دایمی مرحوم ست یا با بقای هوای که نفس از ان متلذذ میشود
وغم از و زایل کردد یا نجات از نار یابد یا مغفرت وابتها در قبر بود ویا در قیامت
وَرَيْحَانٌ ودیگر مراو راست روزی خوشبوی ویا روحانی مشموم از ریاحین جنت که
در حین موت نزد او حاضر سازند تا آنرا ببوید یا ثنا یی وشرفی وکرامتی یا فوز برضوان
علی اختلاف الاقوال واز ابن زید منقولست که روح در قبر باشد وریحان در جنت وگویند روح
معانقه ابکارست وریحان مرافقت ابرار یا روح جان دادن بر شهادت وریحان وا رسیدن

بسعادت

بسعادت **وَجَنَّتُ نَعِيمٍ** ودیگر مراو راست بوستان پر نعمت **وَأَمَّا إِنْ كَانَ**
واگر باشد آن متوفی **مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ** از یاران دست راست **فَسَلَامٌ**
لَكَ پس سلامتی از خوف ومکاره مر تراست ای صاحب دست راست **مِنْ أَصْحَابِ**
الْيَمِينِ از یاران دست راست یعنی از برادران تو که سلام کنند بر تو یا سلامتی
مر تراست از جانب ملایکه ای آنکسی که از اصحاب یمینی واول اشهر واظهرست
وَأَمَّا إِنْ كَانَ واگر باشد میت **مِنَ الْمُكَذِّبِينَ** از تکذیب کنندگان حشر ونشر را
ورسول او را واز منکران روز بعث **الضَّالِّينَ** واز گمراهان از طریق حق **فَنُزُلٌ**
پس مراو راست پیشکشی در قبر **مِنْ حَمِيمٍ** از آب گرم کرده در دوزخ **وَتَصْلِيَةُ**
جَحِيمٍ ودر آوردن در آتش سوزان در روز قیامت وضع تکذیب وضلالت
درمقام اصحاب شمال که مقابل اصحاب یمین است بجهت زجر ایشانست ازین
افعال **إِنَّ هَذَا** بدرستی که آنچه گفته شد درین سوره یا در شان این سه طایفه
لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ هر آینه حق ست ثابت از یقین یعنی بدرستی وراستی آن از کر
یقین ست که هیچ شبهه دران نیست اضافه حق بیقین با آنکه هر دو بیک معنی ست
جهت تاکیدست **فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ** پس تسبیح کن بنام پروردگار خود **الْعَظِيمِ**
که بزرگست از انکه اسناد شرک ونقص وفعل قبیح باو توان کرد یعنی تنزیه کن او را بذکر
نام خجسته فرجام او از آنچه لایق عظمت وکبریای او نباشد یا نماز گذار بذکر پروردگار
وعظمت خدا عبارتست از آنچه هر چه غیر اوست قاصرست از ادراک ذات او وتقدس
اسماؤه وجلت آلاؤه **سورة الحديد مدنية وهي تسع وعشرون آية** ابی بن کعب از سید
عالم صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که سورة الحدید بخواند در نامه اعمال او

سورة الحديد

ثبت کنند که او از آنکسی است که بخدا و رسول او ایمان آورده و از ابو جعفر علیه السلام
روایت است که هرکه سوره مسبحات خمس قرأت کند پیش از آنکه خواب کند نمیرد تا آنکه
قایم ما را صلوات الله علیه به بیند و چون از دنیا بیرون رود در جوار حضرت
رسالت پناه باشد و از ابو عبد الله علیه السلام منقولست که هرکه در نماز فریضه سوره
الحدید و مجادله را مداومت کند خدای تعالی هرگز او را عذاب نکند و در مال و نفس او
بدی نرسد و بدن او از جمیع اخلال و آفت و خساست دور باشد و بدانکه چون حق تع
ختم سوره الواقعه نمود بتسبیح افتتاح این سوره نیز بتسبیح کرد و فرمود

بسم الله الرحمن الرحيم

سَبَّحَ لِلّٰهِ تسبیح و تنزیه گفت مر خدای را لایق کمال و شایسته جلال وی نیست
از صفات و بپاکی و پاکیزگی یاد آورد او را مَا فِي السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست
از ملایکه و نجوم و شمس و قمر و غیر آن وَالْأَرْضِ و آنچه در زمین است از حیوانات و نباتات
و جمادات و جز آن حاصل که تسبیح او سبحانه عامست در هرچه خلق آن فرموده که وان
من شیء الا یسبح بحمده تسبیح ذوی العقول بزبانست و تسبیح غیر ایشان بظلال
کقوله تعالی ظلالهم بالغدو والآصال یا آنچه درو ست از ادله داله بر وحدانیت او
بر صفات جلال و نعوت کمال او که بآن از جمیع خلایق مبین گشته و از حجج باهره بر عدم
مشابهه او بخلق و گویند ما بمعنی من است از قبیل و نفس و ما سویها که بمعنی من سویها ست
یعنی تنزیه کرد یا نماز گذارد مر خدای را که هرکه در آسمانهاست از فرشتگان و هرکه در زمینست
از مومنان و جن و انس وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست غالب در هرچه خواهد الْحَكِيمُ
دانا بهرچه فرماید لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پادشاهی آسمان

وزمین

وزمین چه او موجد آنست و متصرف در آن و همه در قبضه قدرت اوست و هیچکس را
نمیرسد که منع او نماید از تصرف و اگرچه پادشاه عظیم القدر و جلیل الشان باشد
يُحْيِي زنده میکرداند هرکرا که میخواهد وَيُمِيتُ و میمیراند احیا را در دنیا یا احیای
اموات میکند در دنیا یعنی نطفه را که جمادست حیوان میسازد و میمیراند زندگان را نزد
انقضای آجال وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و او بر همه چیزها تمام القدرت است
یعنی قدرت تام دارد بر معدومات بایجاد و انشا و بر معدومات و بر موجودات
بتغییر و افناء و بر افعال عباد و مقدور ایشان بقدرت دادن بران و سلب قدرت
نمودن ازان حاصل که هرچه خواهد کند و از امانت و احیا و غیر آن هُوَ الْأَوَّلُ اوست
پیش از جمیع موجودات و لهذا پدید آورنده همه آنهاست یعنی قدیم ازلیست که اولیت
او را بدایت نیست وَالْآخِرُ و پس از فنای ممکنات یعنی باقی ابدی که آخریت
او را نهایتی نیست و این دالست بر فنای جمیع جواهر و اجسام و اعراض وَالظَّاهِرُ
و آشکاراست وجود او بکثرت دلایل وَالْبَاطِنُ و نهانست حقیقت ذات او
از تعقل هر عاقل و گویند ظاهر بمعنی غالبست بر هرشی و باطن بمعنی عالم بباطن هر چیزی
یا عالم بما ظاهر و عالم بما بطن در کشاف آورده که درین آیت حضرت عزت بزبان لطف
و رحمت از روی بشارت میگوید که ای آدمی تو در دنیا بچهار طایفه احتیاج داری
اول گروهی که ترا در اول حال بکار آیند چون پدر و مادر دوم جمعی که ترا در آخر
زندگانی دست گیرند چون اولاد و احفاد سیوم زمره که آشکارا با تو باشند چون
دوستان و یاران چهارم فرقه که پنهان با تو معاش کنند چون زنان و کنیزان رب
العالمین میگوید که اعتماد برینها مکن و کارساز وجود ایشانرا مپندار که اول منم که

ترا از عدم بوجود آورده ام و آخر منم که باز گشت تو بمن خواهد بود و ظاهر منم که
صورت تو بنحو بتر وجهی بیارا استم باطن منم که سرایر حقایق در دل تو ودیعت نهادم
و باقی وجوه و اقوال درین چهار اسم شریف ببسطی تمام در منهج الصادقین مذکورست
در خبرست که روزی رسول صلعم با صحابه نشسته بود ابری بر آمد فرمود شما میدانید که این چیست
گفتند الله و رسوله اعلم فرمود این را عنایت خوانند که زمین را سیراب کند و نباتات را
سبز و خورم گرداند حق تعالی این را باز دارد از قومی که او را نشناسند و شکر او نکنند
و وی را نخوانند بعد از ان فرمود که زیر زمین چیست و بالای وی چه چیزست گفتند
خدا و رسول او بهتر میدانند فرمود آسمان دنیاست که آن را رفیع خوانند و تا آسمان هفتم
هر یکی زیر دیگریست و از هر یکی تا بدیگری پانصد ساله راه ست بعد از ان فرمود که میدانید
در زیر این زمین چیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود زمینی دیگرست و از زمینی
تا بزمینی دیگر پانصد ساله راه ست پس گفت بآن خدائی که جان محمد با مر اوست که اگر شما
او را بخوانید از بالای عرش جواب دهد و اگر در زیر زمین هفتم بخوانید جواب دهد
و اگر در پائین آسمان و زمین او را بخوانید جواب دهد پس این آیت تلاوت فرمود که
هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهمه چیزها داناست
و اول و آخر نزد علم او سبحانه مساویست و ظاهر و باطن نسبت بدانش او یکسان
هُوَ الَّذِي اوست آن خدائی که خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آفرید آسمانها و زمینها را
فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مدت شش روز بر وفق اراده و مصلحت تا بملایکه ملاحظه حدوث
اشیا کنند بظهور شیی بعد از شیی دیگر و یا بجهت مصلحت مکلفین همچنانکه در اخبار آمده
و اگر نه بجهت این می بود در ساعت واحده ایجاد آن میفرمود او چه قادر بالذات است

ثم استوی

ثُمَّ اسْتَوَى پس مستولی شد عَلَى الْعَرْشِ بر عرش یا قصد کرد بتدبیر آن و
بعد از بیان کمال قدرت در بیان کمال علم خود میفرماید که يَعْلَمُ مَا يَلِجُ میداند آنچه در آید
فِي الْأَرْضِ در زمین چون تخمهای پنهان کرده در زمین و قطرات ابرها و کنجها و مردگان
و غیر آن وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا و آنچه بیرون آید از زمین چون نباتات و معدنیات
و برخی از دفاین در دنیا و سایر کنوز و تمامی موتی در آخرت وَمَا يَنْزِلُ و آنچه فرود
آید مِنَ السَّمَاءِ از آسمان چون باران و برف و تگرگ که سبب ارزاق اند و ملایکه
و احکام ماموره و منهیه وَمَا يَعْرُجُ و آنچه بالا رود و بر آید فِيهَا در آسمان چون
ارواح و اعمال عباد و دعوت ایشان و ملایکه که اعمال بندگان می نویسند و بخارات
زمین و غیر آن حاصل که هیچ چیز از اشیا برو پوشیده و پنهان نیست وَهُوَ مَعَكُمْ
و او با شماست بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ هر جا که
باشید و چون معیت علم و قدرت او بهیچ حال از شما منفک نیست پس هیچ چیز
از احوال و اعمال شما برو مخفی نخواهد بود پس بجهت تاکید این میفرماید که وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
و خدا بآنچه شما میکنید از خیر و شر بَصِيرٌ بیناست و بر ان جزا و سزا خواهد داد لَهُ
مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر او راست حکم گذاری و فرمان روائی در آسمانها و زمینها
وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و بسوی خدا یتعالی باز گردیده شود عواقب کارها
يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ در آرد شب را در روز یعنی از زمان شب در روز
افزاید وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ و در آرد روز را در شب یعنی از زمان روز
بر شب زیاده کند باختلاف فصول بر حسب مصلحت عباد وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
و او داناست بآنچه در دلهاست از امور مکتوبه از اعتقادات و عزایم و ارادات و کراهات

و هیچ چیز از انها برو مخفی نیست و چون او سبحانه خالق جمیع اشیاست و عالم و قادر
بر همه آنها پس ای اهل کفر و عناد و ارباب جحود و انکار آمِنُوا بِاللهِ بگروید بخدا
و تصدیق کنید بوحدانیت وی وَرَسُولِهِ و بفرستاده او که محمدست صلی الله علیه و آله وسلم
وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ و بدهید از انچه کردانیده است خدای شما را مُسْتَخْلَفِينَ
اختلاف کرده شدکان از امم ماضیه یعنی شما را خلفا و پس نشینان و پیشینیان کردانیده
فِيهِ در تملک شدن دران یعنی در اموال و امتعه دنیویه و تصرف کردن دران و انفاق
نمودن ازان یعنی از مالهای که شما را فدا خلفاء پیشینیان کرانند در تملک دران
و بعد از موت ایشان آنرا بشما رسانیده و شما را ازان متمتع و برخوردار کردانیده آنرا
انفاق کنید در وجهی که بآن مامور شده اید و عبرت گیرید از انکسانی که آنرا نخوردند
و انفاق نکردند و رنج کشیدند و ازان نفع نبردند و بعد را بشما بگذاشتند بدون
تعب شما و عنقریب از شما بجماعتی که بعد از شما باشند منتقل خواهد شد بیت
ملکی که منتقل شود از دیگری بتو • بروی مباش غره که نی انتقال نیست • پس پیش ازان که
از شما بدیگری رسد آنرا صرف کنید در حق الله با آنکه این مال فی الحقیقت مال شما نیست
بلکه از حق سبحانه است از حیثیت خلق و انشا و شما در تصرف دران بمنزله خلفا
و وکلائید از جانب خدا پس باید که انفاق مال بر شما آسان باشد همچنانکه صرف آن
امانت برکسی که وکیل و نایب غیرست و چون اجر ایمان و پاداش بانفاق بر خدا
واجبست ازینجهت بعد از امر بایمان بانفاق میفرماید که فَالَّذِينَ آمَنُوا پس آنانکه
کرویدند بخدا و رسول مِنْكُمْ از شما وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند مال خود را بزکوة و خمس
و غیر آن از وجوه مفروضه و سایر خیرات لَهُمْ أَجْرٌ كَبِيرٌ مر ایشانست مزد بزرگ

وثوابی

و ثوابی عظیم که جنت نعیم است وَمَا لَكُمْ و چیست مر شما را ای اهل کفر و شرک
لَا تُؤْمِنُونَ بِاللهِ که نمیکروید بخدا و بوحدانیت او معترف نمیشوید
وَالرَّسُولُ و حال آنکه پیغمبر که فرستاده اوست يَدْعُوكُمْ میخواند شما را بحجت
و برهان لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ تا ایمان آرید بآفریدکار خویش وَقَدْ أَخَذَ و بدرستی که
فرا کرفته خدای از شما مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را بایمان قبل ازین دعوت که آن نصبت
ادله عقلیه است و تمکین شما در تفکر و ازاحه علل چون شما را بعد از ادله عقلیه و تنبیه
رسول عذری و علتی نیست پس چیست شما را نکرویدن و تصدیق نمودن بخدا و رسول
و یا مراد روز الست یعنی خدای قرار کرفته است از شما و میثاق را در روز الست
باقرار بربوبیت و نفی شرک آن إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندکان
و تصدیق نمایندکان بحق پس الحال که ظاهرست علامات حق و واضحست آن براهین
پس چرا ایمان نمی آرید یعنی با این همه ادله عقلیه و بینات نبویه و ازاحه علت و ارتفاع
شبهه چرا تصدیق نمیکنید بخدا و رسول و نیز بجهت تبیین آیات داله بر وجوب ایمان
میفرماید که هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ اوست آنخدائی که فرو میفرستد عَلَى عَبْدِهِ بر بنده
خود که محمدست آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ نشانهای روشن یعنی قرآن یا معجزات هویدا
لِيُخْرِجَكُمْ تا بیرون آرد شما را بوسیله قرآن یا بدعوت پیغمبر مِنَ الظُّلُمَاتِ
از تاریکی کفر إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان یا از ظلمات جهل بنور علم یا از ضلالت بهدایت
و از مخالفت بموافقت وَإِنَّ اللهَ و بدرستی که خدای بِكُمْ لَرَءُوفٌ بشما بغایت
مهربانست رَحِيمٌ بخشاینده که رسول را بدعوت امر میکند و اقتصار میفماید
بنصب ادله عقلیه بر وحدانیت خود پس ختم کلام بانفاق نموده میفرماید که وَمَا لَكُمْ

وچیست شمارا وچه عذر دارید أَلَّا تُنفِقُوا درانکه نفقه نکنید مالهای خودرا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ درراه خدای یعنی درآنچه سبب تقرب شما میشود بخدا از حقوق
واجبه ومندوبه وَلِلَّهِ وحال انکه مرخدایراست مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
میراث آسمانها وزمینها یعنی هرچه درآسمانها وزمین ست بعدازافنای اهل آن بوی
بازخواهدکشت وفی الحقیقه امروزنیز مراوراست ولیکن خلقان رادران رخصت
تصرف داده وبالاخرت دست تصرف ایشان کوتاه شده باوسبحانه بازخواهدکشت
یعنی چون دانستید که این اموال دردست شما باقی نخواهد ماند پس انفاق آن ازان حیثیت که
مستخلف عوضی وثوابی ست که باقی خواهد ماند واولی واحری خواهد بود بعدازان بانفاق
بتبیین تفاوت میکند میان منفقین باختلاف احوال ازسبق وقوت یقین وشدت
حاجت مردمان بآن وازعکوس آن تا اختیار احسن وافضل آن کنند وحق میفرماید که
لَا يَسْتَوِي مِنكُم وبرابرنیست ازشما ای اهل ایمان مَنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ
هرکه نفقه کند پیش از فتح مکه که قبل ازعز اسلام ست وقوت مسلمانان درو عدم
وَقَاتَلَ وکارزار کند با دشمنان خدای باکسی که انفاق نماید وقتال کند وبعدازان
فتح مکه مال بسیار خواهد بود وبانفاق ومقاتله چندان احتیاج وانفاق نخواهد افتاد
أُولَٰئِكَ آنگروه منفقان وقاتلان بعدازفتح یعنی ازمهاجران وانصار که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم درشان ایشان فرموده که اگر انفاق کند یکی ازشما
مثل کوه احد طلارا نرسد بمرتبه انفاق مدیکی ازسابقان مهاجر وانصار کمد ونه نصف
أَعْظَمُ دَرَجَةً بزرگتر ازروی درجه ومرتبه مِّنَ الَّذِينَ أَنفَقُوا ازآنانکه نفقه
کنند مِن بَعْدُ پس ازفتح مکه وَقَاتَلُوا وکارزار کنند وَكُلًّا وهریکی راکه نفقه میکنند

وقتال میکنند قبل ازفتح وبعدازان وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وعده داده ست
خدای مثوبت نیکو راکه بهشت است اما باتفاوت درجات وَاللَّهُ وخدای تعالی بِمَا تَعْمَلُونَ
بآنچه میکنید ازانفاق وقتال بروجه اخلاص یاریا خَبِيرٌ داناست بظاهر وباطن
آن وبهر رابروفق نیات آن جزا خواهد داد اهل اختلاف این آیت را تخصیص
میدهند بابوبکر چنانکه بیضاوی وصاحب کشاف آورده که نزلت فی ابی بکر
لانه اول من اسلم واول من انفق فی سبیل الله واین محض عناد ست زیراکه
درآیة السابقون السابقون گذشت که امیرالمومنین صلواة الله علیه اسبق بود
دراسلام وسخاوت وشجاعت که سبب تفضیل است ازهیچکس اینمقدار شهرت نیافته
که اذان حضرت وسخاوتش بمرتبه بود که باوجود گرسنگی خود مردم راطعام میداد
چنانکه آیت ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا مصرح ست
باین ونزدیک وی زر ونقره یکسان بود چنانکه درخبر صحیح وارد گشته که روزی اعرابی
ازو طلبی کرد وکیل خودرا فرمود که اعطی الاعرابی الفا یده باعرابی هزار وتعین
نفرمود اززر ویانقره وکیل گفت زربدهم یانقره فرمود کلاهما عندی حجران
هردو نزد من حکم دوسنگ دارد اعرابی رابده آنچه انفع باشد بوی ووقایع غزا وشجاعت
وی قبل ازفتح مکه وبعدازان ازآفتاب روشن ترست وموافق ومخالف را دران
اتفاق ست وشبهه نیست درانکه انفاق وجهاد فرع اسلام ست وازمسلمات
مخالفانست که آنحضرت دراسلام اسبق ازهمه بود پس تخصیص آیت بوی اولی باشد
نه ابی بکر همچنانکه صاحب کشاف وبیضاوی ازفرط عناد وعصبیت گفته اند پس بجهت حث
برانفاق میفرماید که مَن ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ کیست آنانکه قرض دهد خدایرا

یعنی نفقه کند مال را با امید عوض تسمیه انفاق بقرض جهت آنست که همچنانکه قرض دین است
واجب العوض انفاق نیز امریست لازم الاجر پس منفق مانند کسی باشد که وام دهد
قَرْضًا حَسَنًا وامی نیکو یعنی بطیب نفس واخلاص در افضل حسنات جهات صرف کند
فَيُضَاعِفَهُ پس زیاده گرداند خدایتعالی آن قرض را لَهُ برای او یعنی اجر او را مضاعف
گرداند واز ده تا هفتصد یا بیشتر وَلَهُ ومر او را بود أَجْرٌ مزدی بزرگ اضعاف کثیره
باو منضم شده باشد كَرِيمٌ گرامی فی نفسه واگرچه مضاعف نباشد چه جای آنکه باضعاف
کثیره منضم شده باشد وآن بهشت است که مشحون ست بانواع نعم علماء محققین گفته اند
که قرض حسنه آنست که جامع ده صفت باشد اول آنکه از مال حلال باشد زیرا که پیغمبر خدا
فرموده صلی الله علیه وآله وسلم ان الله طیب لا یقبل الا الطیب دوم آنکه از اموال
نفیسه متصدق باشد نه ردی آن کقوله ولا تیمموا الخبیث منه تنفقون سیوم آنکه صحیح آن
مال باشد وراجی بحیوانات خود زیرا که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را از افضل صدقه
آنست که صدقه کنی آنرا در حالتی که تندرست باشی ونفس تو در تصدق کردن بآن ضنّه
نماید وامید بزندگی خود داشته باشی واز درویشی ترسی ودر تعویق ننهی تا وقتی که
روح بحنجره رسد وگوئی مر فلانرا این مال باشد وفلان دیگر را آن مال چهارم وپنجم
آنکه در کتمان آن کوشند وآنرا با حوج مردمان دهد لقوله تعالی وان تخفوها وتؤتوها
الفقراء فهو خیر لکم ششم آنکه در عقب آن منت ننهند واذیت نرسانند لقوله تعالی
لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی هفتم آنکه بآن قصد قربت کند وآنرا بریا آمیخته
نسازد چه ریا مذموم ست شرعًا ومثمر عدم ترتب ثواب بران عمل هشتم آنکه تصدق را
حقیر شمرد واگرچه بسیار باشد زیرا که متاع دنیا قلیل ست نسبت به نعیم عقبی نهم آنکه از احب

اموال او باشد لقوله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون دهم آنکه
باوجود احتیاج خود بآن تصدق نماید زیرا که آن اقرب ست باخلاص وبعد از ترغیب
عباد بر انفاق بیان احوال ایمان میکند در روز معاد بقوله تعالی يَوْمَ تَرَى الْمُؤْ مِنِينَ
یاد کن ای محمد روزی را که بینی مردانرا وَالْمُؤْمِنَاتِ وزنان گرویده را بر صراط
يَسْعَى که میرود بشتاب نُورُهُمْ روشنی ایمان ایشان بَيْنَ أَيْدِيهِمْ درمیان
ایشان وَبِأَيْمَانِهِمْ وبجانبهای راست ایشان تخصیص این دو جهت آنست که
نامهٔ اعمال سعدا را دران روز از پیش روی وبجانب راست ایشان دهند همچنانکه
نامه اعمال اشقیا از پس پشت وجانب چپ بایشان رسد پس این نور در دو جهت
علامت آن خواهد بود که ایشان بحسنات خود سعید اند وبصحایف سعید فایز
وباعث وبسبب این نور چون برق بر صراط بگذرند وهرچند در رفتن سرعت کنند
نور ایشان نیز در جانب راست در پیش ایشان سرعت کند تا آنکه به بهشت درآیند
از ابن مسعود نقلست که نور هرکس بر قدر عمل وی باشد نور یکی از ضعفا بود
تا عدن واز دیگری برابر کوهی واز کسی دیگر بمقدار نخلی وادنای نور آن بود که
صاحبش موضع قدم خود را به بیند وبعضی مومنان باشند که نور ایشان بمرتبه رسیده
باشد که آتش دوزخ را فرو نشاند وچون از صراط گذرند از دوزخ آواز آید که ای مومن
بگذر که نور تو آتش مرا فرو نشاند القصه مومنان بر قدر مرتبه خود نور از پیش ایشان
واز دست راست ایشان میرود تا بدر بهشت رسند ودرین حال که بدر بهشت آیند
فرشتگان که استقبال ایشان کرده گویند که بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ مژده باد شمارا امروز
جَنَّاتٌ بدخول ست در بوستانهای پر از اشجار واثمار تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

که میرود از زیر منازل یا اشجار آن جویهای آب خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که
جاوید باشند دران ذَٰلِكَ این بشری ایشان بهشت جاویدان هُوَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ آن رستگاری بزرگست چه ایشان درین حال از همه اهوال قیامت نجات یافته
بدار الجلال نزول نمایند ابو امامه فرموده که مومنانرا بر صراط نور دهند و منافقانرا
در عقب روشنی بگذارند و مومنان هرگاه که روی باز پس کنند همه صراط روشن شود
پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان نرسد همچنانکه میفرماید که يَوْمَ
يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ یعنی مر منفق را اجر کریم هست در روزی که گویند منافقان
از مرد و زن وَالْمُنَافِقَاتُ و زنان منافقه لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنانرا که گرویدند الله
یعنی از اهل ایمان التماس نور کنند که شما انْظُرُونَا نظر کنید بما یعنی روی باز
پس کنید نَقْتَبِسْ تا بگیریم روشنی مِنْ نُورِكُمْ از نور شما چون بما نگرید و یا منتظر
باشید و توقف کنید تا کسب نور کنیم از شما و این را جهت آن گویند که مومنان
بر صراط گذرند مثل برق لامع همه بر مرکبهای خوش رفتار و منافقان پیاده باشند
و گویند که مومنان و منافقان چون از قبور برخیزند بهم مختلط شوند و منافقان
بروشنی مومنان در راه روند و چون اهل ایمانرا از ایشان متمیز سازند ایشان
بی نور بمانند پس التماس نور کنند از مومنان و مرویست که مومنان در روز قیامت
در عرصه گاه آیند و بنور اعمال بر صراط چون برق جهنده بگذرند منافقان چون در دنیا
بظاهر ایمان با مومنان بوده باشند و بعد از مرگ آن نور از ایشان پنهان شده
همچنین در عرصه گاه بر وجه جزای مکر و خدیعه که با مومنان کرده باشند چنانکه
یخادعون الله وهو خادعهم دالست برین بهمین طریقه با ایشان سلوک کنند

یعنی

یعنی همچنانکه کسی را فریب دهند ایشانرا نوری ضعیف بدهند که گاهی روشن
شود و ایشان روند در زمانی تاریک گردد و ایشان توقف نمایند تا گاه بادی بر آید
و نور ایشانرا فرو نشاند و نزد این حال با مومنان گویند که انظرونا نقتبس من نورکم
مومنان چون این حال به بینند گویند مبادا با ما نیز این معامله رود پس بجهت این
خوف گویند ربنا اتمم لنا نورنا القصه منافقان چون طلب نور کنند قِيلَ
گفته شود یعنی مومنان با یکدیگر گویند ایشانرا که ارْجِعُوا باز گردید وَرَاءَكُمْ
با پس خود یعنی بدنیا رجوع کنید فَالْتَمِسُوا نُورًا پس بجوئید روشنی را در انجا
به تحصیل سبب آن که ایمانست زیرا که در حشر کسب نور نمیتوان کرد و از دنیا با خود
باید آورد یا رجوع بموقف کنید که این نور را اینجا بما داده اند و مومنان این کلام را
بر وجه تخییب و نومید ساختن ایشان گویند از نور زیرا که دانسته باشند که در پس
ایشان نوری نیست و منافقان فهم این معنی نکرده بتصور آنکه نور در عقب
ایشانست روی باز پس کنند فَضُرِبَ پس زده شود یعنی ملائکه بحکم حق تعالی
بزنند بَيْنَهُمْ میان منافقان و مومنان بِسُورٍ دیواری بلند چون باره شهر
و گویند این اعراف است لَهُ بَابٌ مر اورا دری باشد که مومنان دران در آیند
بَاطِنُهُ داخل آن که مومنان دران باشند فِيهِ الرَّحْمَةُ در و رحمت بود
زیرا که یکی بهشت باشد وَظَاهِرُهُ و خارج آن که منافقان باشند مِنْ قِبَلِهِ
الْعَذَابُ از نزد آن عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ باشد منافقان چون
باز پس نگرند نوری نه بینند باز متوجه مومنان شوند دیواری بینند میان خود
و ایشان حاجز شده از بیرون در نگاه کنند مومنانرا بینند که خرامان و نازان

متوجه ریاض جنان اند ینادونهم بخوانند ایشانرا بآواز بلند و بالتضرع و زاری

که ای مومنان الم نکن معکم آیا نبودیم ما باشما در دنیا که بجماعت شما نماز میکذاردیم

و بموافقت شما روزه میداشتیم و باشما مناکحه و مشاورت میکردیم قالوا بلی کویند

مومنان آری بظاهر باما بودید و لکنکم فتنتم ولیکن شما در محنت

و هلاکت افکندید انفسکم نفسهای خود را بسبب نفاق وتربصتم و انتظار

دوایر و مصایب بما میکشیدید که بمحمد صلی الله علیه و آله وسلم و مومنان فرود آید

وارتبتم و شک آورید در نبوت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم وغرتکم

الامانی و بفریفت شما آرزوها یعنی املهای دور و دراز که آن امتداد عمرست

یا غیر آن و یا امید وقوع مصایب بر اهل ایمان در پیش کرفتید یعنی دنیای ناپایدار

شمارا فریفته خود ساخت و بسبب آن از اهوال عقبی غافل شده آمال لا اعتبار

در دل کرفتید حتی جاء امر الله تا وقتی که بیاید حکم خدا بقبض روح شما یا تعذیب شما

بنار یا امر خدا در نصرت نبی و غلبه دین او بر سایر ادیان وغرکم بالله و بفریب داد

شمارا بخدا یعنی با آنکه خدای حلیم و کریم ست و عذاب شما نکند و شمارا فرو کذارد الغرور

شیطان فریبنده انس روایت کند که روزی رسول صلی الله علیه و آله وسلم با صحاب

وعظ میفرمود و در اثنای آن خطهای بر زمین کشید و بعد از آن یک خط دیگر بر سر آن

خط کشید و فرمود میدانید که این چیست کفتند الله و رسوله اعلم فرمود یا رسول الله

این خطهای مثل آرزوهای فرزند آدم ست و این خط دیگر مرکست که بر ایشان واقع شود

و همه امالی و امانی ایشانرا باطل سازد چنانکه حق تعالی میفرماید که حتی جاء امر الله وغرکم

بالله الغرور فالیوم پس امروز لا یوخذ فرا کرفته نشود منکم از شما ای منافقان

فدیة

فدیة چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب برهید ولا من الذین کفروا

و نه از کسانی که نکرویده اند ظاهرا و باطنا ماویکم النار جای همه شما و ایشان

آتش دوزخ ست هی این آتش مولیکم سزاوارترست شمارا وبئس المصیر

و بد بازکشتی ست آتش صاحب کشاف کفته که مولی بمعنی اولی و احری ست و کویند مولی

بمعنی ناصرست یعنی آیا آتش یاری دهنده شماست نه غیر آن مراد نفی ناصرست از ایشانرا

در نشاء آخرت آورده اند که مومنان در مکه با وجود فقر و فاقه بحدی تمام قواعد طاعات

تمهید میکردند بعد از آنکه از مکه بمدینه هجرت کردند مال بسیار بدیشان رسید و نعمت

بر ایشان فراخ کشت مشغول آن شده آثار فتور و قصور در وظایف و عبادت

ایشان ظاهر کشت آیت آمد که الم یان آیا وقت نیامد للذین آمنوا مر آنانرا که

کرویده اند ان تخشع قلوبهم آنکه بترسد و نرم شود دلهای ایشان لذکر الله

برای یاد کردن خدای یعنی برای آنچه خدایرا یاد کنند از مواعظ وما نزل و با آنچه فرستاده

خدای من الحق از کلام حق و صدق و قول آنست که مزاح و ضحک میان اصحاب پیدا شد

این آیت نازل کشت از ابن عباس مرویست که حق تعالی بعد از سیزده سال از نزول

قرآن در صحابه قساوتی یافت ایشانرا باین آیت معاتب ساخت و کویند در شان

منافقان ست یعنی آیا وقت آن نشد آنانرا که بزبان ایمان آورده اند که دل ایشان

ترسکار شود و بخلوص اعتقاد و بصدق تمام ایمان آورند آورده اند که فضیل عیاض

مردی راه زن بود و تجار از دست او بتنک آمده بودند و چاره با او نداشتند

در مجاورات و کنیزی بود که او را بسیار دوست میداشت شبی خواست که نزد او رود

و از بالای بام برآمد و از ان سرای آوازی شنید که یکی این آیت میخواند که الم یان للذین آمنوا

تا آخر و فضیل چون این را شنید گفت بلی الهی وقت آن آمد که دل من نرم شود
و ترس کار کردم پس بسیار بگریست و باز گشت و در خرابه رفت بخسپید جمعی از کاروان
آنجا دید که با هم میگفتند که امشب بیدار باشید که فضیل در راه ست مبادا که راه زنی کنند
فضیل با نفس خود گفت ای نفس شریر ببین که خلق خدا چگونه از دست تو ترسان و لرزان اند
پس توبه کرد و با خود قرار داد که تا زنده باشد مجاور مسجد الحرام باشد بعد از آن آواز داد که
ای قوم فضیل عیاض منم از من مترسید که توبه کردم و از آنچه کرده بودم پشیمان شدم پس بمکه رفت
و آنجا مجاور شد از جملهٔ اکمل اولیا گشت وَلَا يَكُونُوا و وقت نیامد که مومنان را که
نباشد كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مانند آنانکه داده باشند کتاب مِنْ قَبْلُ
پیش ازین یعنی چون یهود و نصاری مباشید که ایشان را توریت و انجیل داده بودند
در بدایت حال خاشع و خاضع بودند فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ پس دراز شد
بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافته اند و امل دور و دراز پیش گرفتند یا دراز شد بر ایشان
زمان فطرت میان ایشان و انبیای ایشان یا زمان جزا دادن ایشان بطول انجامید
فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ پس سخت شد دلهای ایشان و در آن اثر خشوع نماند پس
روی بگناه آوردند و دین و شریعت خود را فرو گذاشتند و از ابن مسعود روایت است که
یهودان از توریت آنچه مقبول طبع ایشان بود و آرزوی نفس ایشان و در آن تکلیفی نبود
بگذاشتند و آنچه نواهی و زواجر بود محرف ساختند کقوله تعالی و یحرفون الکلم عن مواضعه
و آنچه هوای نفس ایشان بود بجای آن نوشتند و بعد از آن گفتند این را بر قوم بنی اسرائیل
عرض باید کرد هر که قبول نکند و برپا باید گشت پس اتفاق کردند که اول بنزد حبر روند که اعلم
ایشان بود صورت حال با او اعلام کنند تا اگر او قبول کند دیگری رد نتواند کرد اگر قبول

نکنند اورا

نکنند او را بکشند حبر خبر یافته آیاتی چند بر ورقی نوشت و آن ورق را بر بالای حرفات
ایشان نهاد و گفت این کلام خداست و توریت موسی ایشان پنداشتند که کتاب
محرف ایشان را میگوید شاد شدند و بعضی از خواص حبر این را میدانستند چون وی وفات
نمود این خبر آشکارا شد و اختلاف در بنی اسرائیل پیدا گشت و بهفتاد و دو فرقه که
بر حق بودند تابع حبر شدند و از مقاتل مرویست که مراد ازین آیت مومنان اهل
کتاب اند که قبل از بعثت برسول ایمان داشتند و چون روزگار آمدن آنحضرت
دراز شد دلهای ایشان سخت گشت و بدعت رهبانیت وضع کردند و صوامع
بساختند کقوله تعالی و رهبانية ابتدعوها و اندکی بر دین عیسی نماندند و لهذا
قال جل ذکره وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ خارج اند از دین خود
و تارک احکام کتاب بجهت فرط قساوت از بعضی اکابر منقولست که نتیجهٔ قساوت
دل غفلت است و نشانهٔ نرمی دل توجه بطاعت و از عیسی علیه السلام ماثورست که
بسیار مگردانید کلام را بغیر از یاد خدا تا بسبب آن غلیظ و سخت نگردانید دلهای
خود را و دلی که قساوت دارد دورست از رحمت خدا بعد از آن فرمود که نظر در ذنوب
عباد مکنید زیرا که شما معبود ایشان نیستید و نظر در گناهان خود کنید زیرا که مرام بندگی خدا
در بندید و مردمان دو قسم اند صاحب ابتلا و خداوند عافیت بر اهل بلا رحم کنید
و بر اهل عافیت سپاسداری کنید اِعْلَمُوا بدانید ای اهل قساوت و ای منکران
بعث أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدایتعالی يُحْيِي الْأَرْضَ زنده میگرداند زمین را بَعْدَ
مَوْتِهَا پس از مردگی و افسردگی یعنی همچنانکه خدای زمین را زنده و مرده میکند
بنابران بهمین منوال احیای قلوب قاسیه کند بذکر و تلاوت و یا اموات را زنده

سازد قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ بدرستی که روشن کردانیدیم برای شما الْآيَاتِ حجج واضحات
ودلایل باهرات را بر قدرت خویش پس باین آیت استدلال کنید بر قدرت ما بر احیای قلوب
بر ایقاع بعث ونشور لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که شما خردمند شوید یعنی کامل کردید
عقول شما در انقیاد بطاعت در آنچه اهل کتاب مرتکب آن شده اند از تبدیل وتحریف
احکام یا از کتاب بآن نمائید وجمیع اوامر ونواهی ما تصدیق کنید إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ بدرستی که
مردانی که تصدیق کننده اند خدا ورسول را وَالْمُصَّدِّقَاتِ وزنانی که باور دارنده اند
کفتار ایشان را وحفص به تشدید صاد هیچ اند یعنی مردان وزنانی که داد ند وام صدقه
دهنده اند وَأَقْرَضُوا اللَّهَ ومردان وزنانی که وام دادند بخدا قَرْضًا حَسَنًا وامی نیکو
یعنی اطیب واحب اموال خود را در راه خدا در وجه قربت بدون شایبه وریا وسمعت
وبنابر قرات حفص ذکر اقراض بعد از تصدق جهت دلالت است بر آنکه معتبر در تصدق
آنست که مقارن اخلاص باشد يُضَاعَفُ زیاده کرده شود لَهُمْ مر ایشان را جزء
ایشان از ده تا هفتصد وزیاده وَلَهُمْ ومر ایشان راست أَجْرٌ كَرِيمٌ مزدی کرامی
وپاداش بزرکوار که بهشت جاودانست وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وآنانکه
کرویدند بخدا وفرستادکان او شک نیاوردند در اخبار واحکام ایشان أُولَٰئِكَ
هُمُ الصِّدِّيقُونَ آنکروه ایشانند صدیقان وَالشُّهَدَاءُ وشهیدان عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزد پروردکار خود یعنی مومنان ثابت قدم در ایمان وطاعت بمنزله کسانی اند که
سبقت کرده باشند بتصدیق خدا ورسول وشهید شده اند در راه خدا منهال تهجایی
روایت کند که ابو عبدالله علیه السلام را کفتم یا ابن رسول الله دعا کن تا خدا تعالی
شهادت نصیب من کند فرمود ان المؤمنین شهید بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که

حارث

حارث بن مغیره روایت کند که ما نزد امام جعفر صادق علیه السلام نشسته بودم آنحضرت
اخبار از جد بزرک وار نقل میکرد ودر اثنای آن فرمود که بخدا سوکند هر کس که از شما
عارف باشد بامر منتظر یعنی بصاحب الامر علیه السلام مثل کسی است که با قایم آل محمد
بشمشیر در راه خدا جهاد نموده پس فرمود بلکه بخدا سوکند مثل کسی است که با پیغمبر خدا
جهاد کرده بعد از ان ازین نیز ترقی نموده فرموده که بل والله کمن استشهد مع رسول الله
فی فسطاطه بلکه بخدا سوکند که او مانند کسی است که شهید شده باشد با رسول الله در خیمه کاه او
پس فرمود که در میان شما آیتی هست که از کتاب خدا مشعر است برین کفتم کدام است
یا ابن رسول الله فرمود قول الله تعالی الذین آمنوا بالله ورسله اولئک هم
الصدیقون والشهداء عند ربهم بعد از ان فرمود صرتم والله هی صادقین شهداء
عند ربکم بخدا سوکند که شما صادقان وشهیدانید نزد خدای وکویند مراد از شهدا
کواهی دهندکانند بتوحید خدا ونبوت پیغمبران ویا شاهدان بر امم در روز قیامت
لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد طاعت صدیقان وشهیدان یعنی مثل اجر ایشان
وَنُورُهُمْ ومثل روشنی ایمان ایشان که در روز حشر بآن مهتدی شده ببهشت
روند لیکن بدون تضعیف اجر ونور تا میان ایشان وصدیقان فرقی باشد یا مر ایشانراست
اجر ونوری که موعود است از برای ایشان وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنانکه بپوشیدند
حق را یعنی انکار توحید خدا ونبوت پیغمبران کردند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وتکذیب
کردند آیتهای ما را که بر محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرو فرستادیم أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
الْجَحِيمِ آنکروه ملازمان دوزخ اند بعد از ان در تزهید مومنان از حطام دنیا وتنفیر
ایشان از لذات آن که موجب حرمان است از فوز بدرجات عالیات آن جهان

میفرماید که اِعْلَمُوٓا بدانید ای طالبان دنیا اَنَّمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا جز این نیست که
زندکانی دنیا لَعِبٌ بازیچه ایست و تعب و رنج در طلب متاع آن بدون فایده
مانند ملاعب و متاعب اطفال که فایدهٔ بران مترتب نمیشود وَلَهْوٌ و مشغولی است
که بسبب اشتغال شما بآن باز می مانید از مراتب عظیمهٔ اخرویه وَزِیْنَةٌ و آرایشی است
در مطاعم خوشکوار و ملابس نیکو و منزل دلکش و مراکب رهوار و غیر آن وَتَفَاخُرٌ
و مفاخرت کردنست بَیْنَکُمْ میان یکدیگر بسبب نسب عالی و جاه و منازل وَتَکَاثُرٌ
فِی الْاَمْوَالِ و مباهات کردن در کثرت مالها در عدد و عُدد وَالْاَوْلَادِ و بسیاری
از فرزندان بعضی اکابر در صفت دنیا گفته اند که دنیا لعبی است همچو لعب صبیان و لهویست
همچو لهو شبان و زینتی است همچو زینت نسوان و تفاخریست همچو تفاخر اقران
و تکاثریست همچو تکاثر دهقان و بر هیچ عاقلی مخفی نیست که این بازی باندک زمانی
برطرف شود و لهو و فرح بغم و ترح مبدل کردد و زینتهای آن از هم فرو ریزد و تفاخر
و تکاثر آن چون شرارهٔ آتش نابود شود مرویست که امیر المؤمنین صلوات الله علیه
عمار یاسر را کفت یا عمار برای دنیا غم مخور که جملهٔ لذات دنیا شش است مطعوم و مشروب
و ملبوس و منکوح و مرکوب و مشموم و شریف ترین مطعومات عسل است و آن از لعاب
مکس است و بهترین مشروب آبست و جملهٔ حیوانات دران شریک اند و نیکوترین مشمومات
مشک است و آن خون آهوست و زیباترین مرکوب اسب است و راکب آن در مظنهٔ هلاکت است
و نفیس ترین ملبوسات دیباست و آن تنیدهٔ کرم است و معظم فواید منکوحات مواقعه است
و آن ادخال مجری بول است در مجرای بول دیگر و چون معظم لذات دنیا مبنی برین امور
خسیسه دنیاست پس معلوم است که قدر و خطر او تا کجا باشد در خبرست که روزی رسول

صلی الله

صلی الله علیه وآله وسلم با جمعی صحابه بر بزغالهٔ مرده بکذشت که متورم و متعفن شده
بود و در کنار راه افتاده فرمود کیست که این را بدرمی بخرد کفتند یا رسول الله
او در زندکی بیک درم نمی ارزید اکنون که مرده و کندیده و آماسیده که اورا بدرمی بخرد
فرمود بخدا سوکند که دنیا نزد حق تعالی حقیرتر ازین بزغاله است امیر المؤمنین علیه السلام را
کفتند ما را صفت دنیا کن فرمود دنیا اولش کریه است و میانش غم و اندوه و آخرش
فنا ثابت بن سعید کفت که دنیا چون عقرب است که در دنبال او جز زهر نیست بهر کس که
رسد بزند و بکریاند پس در بی اعتباری دنیا و سرعت زوال آن این تمثیل فرموده که
مثل دنیا کَمَثَلِ غَیْثٍ مانند مثل بارانست که بر زمین کشته ببارد و تخمها که در وست
زود بروید و راست بایستد بجهت نضارت و طراوت اَعْجَبَ الْکُفَّارَ بشکفت
آرد حراثان را نَبَاتُهٗ روئیده شده باران یعنی آنچه رسته شده باشد از باران
یا متعجب سازند آن کیاه نا کرویدکان را که تعجب ایشان بزینت دنیا بیشتر است بر خلاف
اهل ایمان زیرا که مؤمن امر معجب که مشاهده میکند فکر او منتقل میشود بقدرت صانع
آن پس بسبب تعجب او دران نبات قدرت الهی میشود نه طراوت و نضارت آن
و کافر فکر او در نمیکذرد از انچه احساس نمود بلکه مستغرق آن امر محسوس شده فکر خود را
مقصور میدارد بر تعجب کردن دران و اصلا در خالق آن تفکر نمیکند حاصل که دنیا نباتی است
روئیده شده بباران با کمال تری و تازکی ثُمَّ یَهِیْجُ پس خشک شد بیکی از آفات
آسمانی و ارضی فَتَرٰىهُ مُصْفَرًّا پس مبینی آنرا زرد بعد از سبزی و خرمی ثُمَّ یَکُوْنُ
پس کردد بعد از زردی حُطَامًا درهم شکسته و کوفته و ریزه ریزه کشته یعنی حال دنیا
نیز چنین است که روزی چند سبز و خرم باشد بعد از ان بحرارت آفتاب و آفات خشک کردد

وریزه ریزه گشته بباد حوادث متلاشی وپراکنده شود یا باد حرکت درآید وآن حیات
ضعیف وبرا که نبات طبیعت ولیست بهبوی خشک کرداند ومال او را حشش
سازد بر جمعی دیگر که بشر مال البخیل بحادث او وارث وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ
شَدِيدٌ ودران سرای هست عذابی سخت مر دشمنان خدایتعالی را که همه عمر خود در طلب دنیا
گذرانیده و از حق فراموش کرده باشند وَمَغْفِرَةٌ ودر آخرت امرزیش هست مِنَ اللَّهِ
از جانب خدا مر عصاة اهل ایمانرا وَرِضْوَانٌ وخوشنودی مر دوستان حق را که
بجهت مشغولی بطاعت وعبادت مولی ترک دنیا کرده باشند وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
ونیست زندگانی دنیا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر متاع فریفتن که بغرید وباقی نماند
واین متاع غرور نسبت بکسی هست که مغتر شود بآن وآنرا دست افزار حصول نعم اخروی
نسازد بجهت مستلذات نفس وهوا بکار آن نپردازد اما اگر صاحب دولتی را بمدد
توفیق اسباب دنیا واسطه تحصیل عقبی نماید وبسبب آن از مراضی باقی بهره بردارد
ودنیا نسبت باو متاع سرور خواهد بود نه متاع غرور ومؤید اینست حدیث نبوی
صلی الله علیه وآله وسلم که نعم المال الصالح للرجل الصالح وبعد از ان تحقیر دنیا در
تعظیم جنت وترغیب بر سابقه نمودن باسباب مغفرت میفرماید که سَابِقُوا پیشی گیرید
بر یکدیگر یعنی مسارعت نمائید مانند مسارعت سابقان بر یکدیگر در دویدن وتاختن اسپ
تا فتن هست در میدان إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ بسوی موجبات آمرزش که واقع شود مِنْ رَبِّكُمْ
از پروردگار شما واز جمله موجبات مغفرت توبه هست واستغفار واداء نماز فرض وروزه
وصدقه وحج وجهاد وحضور جماعت ومسابقت کردن بصف اول وتکبیر اول وسلمی گویند که
وسیلۂ مغفرت تبعیت حضرت رسالتست پس معنی آیت اینست که بشتابید بمتابعت

پیغمبر

پیغمبر که سبب آمرزش است وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا وپیشی گیرید باستحقاق بهشتی که
پهنای آن كَعَرْضِ السَّمَاءِ مانند پهنای آسمان وزمین هست بشرطی که همه را صحایف
رقیقه سازند وبیکدیگر وصل کنند وهرگاه عرض آن باین مثابه باشد پس طول آن
درچه مرتبه باشد وچون بهشت بر بالای آسمان هفتم هست پس منافات نداشته باشد
باینکه عرض آن چون عرض آسمان وزمین هست در خبر هست که جبرئیل علیه السلام اراده آن
نمود که طول آن بهشت را بداند سی هزار سال بپرید ضعیف شد از خدا مدد قوت خواست
سی هزار بار دیگر بار سی هزار سال بپرید پس مناجات کرد که خدایا بیشتر طی کرده ام یا آنچه مانده
حوری از خیمه خود آواز داد که ای روح الله چرا زحمتی خود میدهی وخود را میرنجانی بجاکه
درین مدت که میپری هنوز از ملک من بیرون نرفته جبرئیل گفت تو کیستی گفت من حوری ام
از حوریان که مخلوق شده ام برای مؤمنی از مؤمنان أُعِدَّتْ آماده کرده شده است
این بهشت که متصف باین صفات است لِلَّذِينَ آمَنُوا برای آنانکه ایمان
آورده اند بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ بخدا ورسولان او ذَٰلِكَ آنچه موعود شد از مغفرت
وجنت فَضْلُ اللَّهِ فضل خدایست وکرم او چه نعیم باقی را جزای قلیل فانی
داده واگر اقتصار کند در جزا بر قدر آنچه بنده بعمل مستحق آن نشده باشد آن بر سبیل
عدل خواهد بود لیکن بفضل خود زیاده بر استحقاق باو کرامت میفرماید وبعضی گفته اند که
هیچکس بخیر دنیا وآخرت نمیرسد مگر بفضل خدا چه او سبحانه اگر ما را امر بطاعت نمیکرد
طریق اهتدا بما نمی نمود ودر عمل صالح توفیق نمیداد بنعیم ابدی اخروی نمیرسیدیم
پس همه از فضل او سبحانه باشد يُؤْتِيهِ میدهد آنرا بعنایت خود مَنْ يَشَاءُ
هر کرا که میخواهد از اهل ایمان بدون ایجاب آن وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

وَالْأَرْضِ

وخدای تعالی خداوند فضل و بزرگ است بر مومنان هم در دنیا بتوفیق ایمان
وطاعت وهم در آخرت بمغفرت وجنت بعد از تبیین ثواب بطاعات بیان
اعراض بر تحمل مصایب میفرماید که مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ نرسید ونخواهد
رسید بدین مصیبت هیچ بلیت رسنده فِي الْأَرْضِ در زمین چون قحط وگرانی
ونقصان اموال وزروع اثمار وغیر آن وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ ونه در نفسهای شما
چون امراض والام وغموم وموت اقربا واحبا وجز آن از انواع آفات إِلَّا فِي
كِتَابٍ مگر آنکه ثبت کرده شده است در لوح محفوظ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا
پیش از آنکه بیافرینیم نفسها را یا زمین را یا مصیبت تا ملایکه بآن استدلال کنند
برآنکه او سبحانه عالم بالذات است وحقایق اشیا را پیش از وقوع آن إِنَّ ذَٰلِكَ
بدرستی که اثبات مصایب در لوح محفوظ وایجاد آن در آن باوجود بسیاری آن
عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدا آسانست جهت غنای او در آن از عدت وعدت واگرچه
دشوارست بر عباد واین مصایب نازله در لوح محفوظ شده لِكَيْلَا تَأْسَوْا
تا اندوهگین نشوید وغم نخورید عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ بر آنچه فوت شده باشد شما را از مال
وارزانی وعافیت وصحت وسایر امثال وَلَا تَفْرَحُوا وشادمان نگردید بِمَا آتَاكُمْ
بآنچه داد شما را از نعم مذکوره چه هرکه عالم باشد باینکه نه اندوه آنرا قراریست ونه فرح
آنرا اعتباری نعم او براو آسان میشود وچه از نعم آن نازان وفرحان نمیشود وهمچنین
اگر دانست که آنچه فوت شده عوض آن بر خدا واجبست که در دنیا یا آخرت باو
رساند محزون نخواهد شد از آن واگر عالم باشد باینکه نعم که باو رسیده مستلزم تکلیف
شکرست وایفای حقوق واجبه از آن فرحناک نخواهد گشت از آنکه بدانکه این آیه مشعراست

بچهار

بر چهار صفت اول حسن خلق زیرا که هرکه وجود وعدم دنیا نزد او مساویست
حسد ومعادات ونزاع کرا از اسباب سوء خلق انداز ومسلوب خواهد بود چه
اینها از نتایج حب دنیا اند دوم استحقار دنیا واهل آن بجهت عدم فرح بوجود آن
وعدم حزن بعدم آن سیوم تعظیم آخرت بجهت آنکه رسیدن مصایب ونوایب مشعر
دایمیست که خالی است از نواقص شوایب چهارم افتخار بخدا نه باسباب دنیا
واز امیر المومنین مرویست که هرکه باین آیت کار کند هرآینه زهد را بهردو طرف آن فرا گیرد
یعنی زاهد تمام شود وامام زین العابدین علیه السلام نیز فرموده که ورع ویقین ورضا که
از بواعث زهدست مندرج است در آیه کریمه لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا
بما آتیکم واز امام جعفر مرویست که ای فرزند آدم چرا غمناک میشوی بر کم شده که اندوه تو
آنرا باز نیاورد وچرا شاد میشوی بچیزی که مرگ را از تو باز ندارد قتیبه بن سعید گفت
در بعضی از احیای عرب رسیدم در صحرا شتران بسیار دیدم که مرده بودند وپیرزنی آنجا
ایستاده پرسیدم که این شتران کراست گفت این پیرمرد را که بر آن پشته نشسته وپشم
می تابد بنزد او رفتم وگفتم این همه شتران از آن تو بودند گفت بنام من بودند گفتم
ایشانرا چه رسید گفت آنکسی که ایشانرا داده بود باز گرفت حسین بن فضل گفت
حق تعالی همه خلقانرا باین آیت تنبیه فرموده برآنکه بر فایت صبر کنند وبر آمده خوشدل
نباشند ودست از هردو بدارند وبقضای خدا خرسند شوند وچون حب جاه ومغرور شدن
بحطام دنیا وخوشحال شدن بمتاع آن مثمر افتخار وتکبرست که بدترین خصایل ذمیمه است
ازین جهت بعد ازین میفرماید که وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ وخدای دوست نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ
هر متکبری را که بنعمت دنیی بر دیگری تطاول کند فَخُورٍ فخر کننده ونازنده بر نعیم دنیا

براکفاء واقران وچون محنت مال وعظم او درعیون مستلزم بخل ست از حقوق
واجبه از جهت میفرماید که **إِنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ** یعنی خدای دوست نمیدارد آنانرا که
باوجود دنیا داری ومحبت با جمعیت اسباب دنیوی بخل میکنند ومال را درراه
خدا صرف نمیکنند **وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ** وباوجود بخل خود امر میکنند مردمان را
بِالْبُخْلِ به بخیلی کردن **وَمَنْ يَتَوَلَّ** وهر که روی بگرداند از انفاق اموال درمواضع
مفروضه واعراض نماید از اوامر ونواهی آلهی وباز ایستد از غمگین شدن بر فایت وخوشحال
شدن بر وجود نعم عاجله وتکبر وبخل نمودن بسبب اموال دنیوی **فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ**
پس بدرستی که خدایتعالی بی نیازست ازو وانفاق او **الْحَمِيدُ** ستوده در ذات
صفات که تولی واعراض مردمان اورا ضرر نکند وبعد از نهی از بخل وتکبر بیان لطف خود
میکند بر بندگان بقوله **لَقَدْ أَرْسَلْنَا** بدرستی که ما فرستادیم **رُسُلَنَا** فرستادگان خود را
یعنی ملایکه را به پیغمبران **بِالْبَيِّنَاتِ** بحجتهای روشن بر وحدانیت ما یا معجزات بود دال
بر صدق دعوی نبوت یا با شرایع واضحه **وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ** وفرو فرستادیم
بایشان کتابها را تا بآن حق از باطل متمیز شود وثواب از خطاب متبین گردد ومتضمن
احکام حلال وحرام بود چون توریت وزبور وانجیل وفرقان **وَالْمِيزَانَ** ونیز فرستادیم
بایشان ترازو را **لِيَقُومَ النَّاسُ** تا قایم شوند مردمان **بِالْقِسْطِ** بعدل یعنی بآن
تسویه حقوق کنند درمیان یکدیگر در وقت معاملات وانزال میزان ودر زمان نوح بود
چنانکه روایت آمده که جبرئیل میزان را از آسمان فرود آورد وبنوح علیه السلام داد وفرمود که
قوم خود را امر کن که بآن وزن اشیا کنند تا درمیان ایشان ظلمی واقع نشود وبعدل
وراستی قیام نمایند ونزد بعضی مراد بآن عدل ست که سبب انتظام امورست ویا مراد نزول

امورست بقیام نمودن بترازو که مستدعی استیفای حقوق مردمان ست بعدل
وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ وفرو فرستادیم آهن با آدم علیه السلام از ابن عباس روایت است
که چون آدم از بهشت بدنیا آمد سه وصل آهن با او بود تبر وبتک وسندان ونزد
بعضی دیگر پنج چیز سندان وتبر وبتک وکاز بزرگ وسوزن ابن عمر از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که خدایتعالی چهار چیز با برکت
از آسمان بزمین فرستاد آب وآتش ونمک وآهن نزد بعضی انزلنا بمعنی هیانا ست
یعنی مهیا ساختیم از برای آدمیان آهن را **فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ** در آهن کارزار
سخت است چه آلتها که در کارزار بکار آید ازو سازند خواهی برای دفع دشمن
چون سنان ونیزه وشمشیر وپیکان وخنجر وامثال آن وخواه برای حفظ نفس خود
چون زره وخود وجوشن وغیر آن وبیشتر مفسران برآنند که مراد باین شمشیرست
ودر تفسیر اهل البیت آمده که مراد ذو الفقار ست که از برای رسول از آسمان منزل
گشت وآنحضرت آنرا بامیر المومنین داد تا بآن با دشمنان خدای قتال میکرد ودر روایتی
آنست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چوبی دو سر از درخت بگرفت وبامیر المومنین
داد وفرمود که باین جهاد کن وچون در دست گرفت تیغی دو سر شد وبآن جهاد میکرد
ودشمنان خدا را میکشت حاصل که در ضمن آهن ست قتال شدید با دشمنان **وَمَنَافِعُ
لِلنَّاسِ** ومنفعتهای بسیار از برای مردمان چه قوام صناعات حرب آهن باز بسته است
وهیچ حرفت نیست که آهن درو دخل ندارد ومعظم نفع او آنست که کفار از ترس
شمشیر مسلمانان هراسان اند حاصل که حق تعالی ارسال رسل فرمود تا حق از باطل متمیز
گردد وترازو فرستاد تا معاملات وزن بر نهج راستی فیصل یابد وآهن فرستاد

تا از واعدای دین منزجر گردند و نفع کلی از آن بمسلمانان رسد وَلِيَعْلَمَ اللّٰهُ
و تا بداند خدای مَنْ يَنْصُرُهُ آنکس را که نصرت میدهد دین او را وَرُسُلَهُ و یاری
میکند فرستادگان خود را باستعمال اسلحه در جهاد یعنی تا علم او تعلق گیرد بوجود
معلوم وی و ظاهر گردد بر وجود مومنان که نصرت پیغمبر میدهند بِالْغَيْبِ در حالت
غیبت بودن پیغمبران یعنی در وقتی که پیغمبران حاضر نباشند ایشان نصرت دین کنند
و در یاری پیغمبران کوشش نمایند بر خلاف منافقان که در حضور پیغمبر مددکاری مینمایند
و در غیبت یار و مددکار نیستند یا مومنان یاری خدا و پیغمبر میدهند در حالتی که
بدلایل عقلیه و نقلیه تصدیق نموده اند بوحدانیت خدا بدون مشاهده آن اِنَّ اللّٰهَ
قَوِيٌّ بدرستی که خدای تواناست بر هلاک گردانیدن دشمنان عَزِيزٌ غالب است بحکم
و فرمان و احتیاج بنصرت هیچ ناصری ندارد و امر بجهاد جهت آنست که تا بندگان بآن
منتفع شوند و مستوجب ثواب دایمی شوند در امتثال امر او در آن و چون نوح و ابراهیم
افضل انبیا بودند از حیثیت آنکه پدر پیغمبران اند و جمله انبیاء از ایشان پیدا شده اند
از این جهت بعد از ذکر ارسال رسل علی الاجمال تخصیص بذکر ایشان نموده فرمود که
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا و بتحقیق که فرستادیم نوح را بر بنی قابیل وَإِبْرَاهِيمَ و ابراهیم را
بنمرودیان وَجَعَلْنَا و گردانیدیم یعنی بودیعت نهادیم فِي ذُرِّيَّتِهِمَا در میان
فرزندان ایشان النُّبُوَّةَ پیغمبری را بطریق وحی وَالْكِتَابَ و کتابی را که نامزد ایشان
بود فَمِنْهُمْ پس بعضی از ذریت ایشان یا بعضی از امتان نوح و ابراهیم مُهْتَدٍ
راه یافتگان اند از طریق حق یعنی گرویدند بانبیا و کتب ایشان وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ
و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ بیرون رفتگان اند از طریق حق یعنی نگرویده اند

بکتـ

بکتب و رسل ثُمَّ قَفَّيْنَا پس از پی در آوردیم عَلَىٰ آثَارِهِمْ بر اعقاب
نوح و ابراهیم و امم ایشان و یا بر آثار نوح و ابراهیم و پیغمبرانی که در معاصر ایشان بودند
بِرُسُلِنَا فرستادگان خود را یعنی از پس نوح و هود و صالح و از عقب ابراهیم
اسمعیل و اسحق و یعقوب و یوسف را وَقَفَّيْنَا و از پی در آوردیم این رسل را
یعنی تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل را بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ بعیسی که پسر مریم است
وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ و عطا کردیم مر او را کتاب انجیل وَجَعَلْنَا و گردانیدیم
یعنی وضع فرمودیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ در دلهای آنانکه پیروی
کردند عیسی را یعنی حواریین را رَأْفَةً مهربانی وَرَحْمَةً و بخشایشی بر یکدیگر
یعنی مشفق و مهربان گردانیدیم متابعان و خواص عیسی را با یکدیگر باین وجه که
ایشان را بآن مامور گردانیدیم و ترغیب ایشان نمودیم در آن بوعد ثواب
یا خلق آن آفریدیم در دلهای ایشان وَرَهْبَانِيَّةً و طریق رهبانیت را
ابْتَدَعُوهَا بنو در آوردند و پیدا کردند آنرا از نزد خود رهبان کسی است که
در ترسکاری و پرهیزکاری بنهایت رسیده باشد و مشتق از رهب بمعنی خوف
و خشیت و رهبان چونکه صیغه مبالغه است بمعنی کمال خشیت است و عبادت
و ریاضت و انقطاع از مردمان مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ ننوشته بودیم و فرض
نکرده رهبانیت را بر ایشان بلکه ایشان آنرا لازم بر نفس خود ساخته بودند
همچنانکه نا در عبادت را لازم حال خود میکرده اند و سبب آن چنان بود که بعضی
از امت عیسی بعد از رفع وی دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند
و جمعی که بر دین عیسی مانده بودند از میان ایشان فرار کردند و بکوهها متوجه

ومتحصن شدند وصاحب کشاف آورده که جبابره بعداز رفع عیسی بر مومنان
مستولی شدند وسه بار با ایشان درمقام مقاتله ومحاربه درآمدند وبسیاری
از ایشانرا بقتل رسانیدند واندکی که باقی ماندند درکوهها مترهب شدند وباخلاص
تمام بعبادت او سبحانه اشتغال نمودند ومشقتها وریاضتهای عظیم از ترک مطعم
ومشرب ولباس ونکاح لازم خود ساختند وحال آنکه این رهبانیت بر ایشان فرض نشده
بود اِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللهِ لیکن ایشان ابتداع آن کردند بجهت طلب خشنودی خدا
عبدالله مسعود روایت کند که روزی ردیف رسول خدای بودیم مرا گفت دانی که ابتداع
رهبانیة ترسایان چگونه بود گفتم الله ورسوله اعلم فرمود بعداز عیسی پیغمبر جباران گردن
کشان معاصی وفسق را آشکارا کردند ومومنان ایشانرا زجر کردند ومنزجر نگشتند وبا ایشان
سه مرتبه جهاد کردند تا بسیاری از اهل ایمان کشته شدند ومعدودی چند که بماندند گفتند
بعبادت خدا اشتغال مینمائیم باین وجه تا که محمد آخر الزمان که عیسی وعده داده است مبعوث
شود چون مبعوث شدم بعضی بمن ایمان آوردند وبعضی کافر شدند چنانکه میفرماید که
فَمَا رَعَوْهَا پس رعایت نکردند ونگاه نداشتند همه ایشان رهبانیترا حَقَّ رِعَايَتِهَا
بنحوی که سزاوار نگهداشت آن بود بلکه بتثلیث قایل گشته محمد وقرآنرا منکر شدند واندکی
از ایشان از منهج متابعت مسیح منحرف نشده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم را
دریافتند وبدو اسلام آوردند وبشرف متابعت سید انام علیه الصلوة والسلام
سرافراز گشتند وگویند معنی آنست که نذری که در رهبانیت کرده بودند رعایت نکردند
ووفا بآن ننمودند بلکه دران تقصیر کردند وبران ثابت قدم نشدند ومقوی قول اول آیت است
انکه درحق ایشان میفرماید که فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس دادیم آنانرا که ایمان آورده

بودند مِنْهُمْ ازجماعت رهبانان بحضرت رسالت اَجْرَهُمْ مزد ایشانرا که مثوبت
بسیار وکرامت بیشمارست وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ وبسیاری از ترسایان فَاسِقُونَ
بیرون آمده کانند از دایره ایمان ونیز از ابن مسعود روایتست که روزی نزد رسول
رفتم فرمود یا ابن مسعود جماعتی که پیش از من بودند هفتاد ودو فرقه شدند دو فرقه
از ایشان ناجی شدند وباقی هلاک شدند یکی از ان فرقه بودند که با جبابره قتال کردند
بردین عیسی وفرقه دیگر آنها بودند که طاقت نداشتند ودر بلاد منتشر شدند وترهب
گشتند وایشانند که حق تعالی درحق ایشان فرموده که رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا
علیهم بعدازان فرمود که هرکه بمن ایمان آوردند وتصدیق من نمودند وتابع من شدند
حق رعایة رهبانیة کرده وهرکه ایمان نیاورد از جمله هالکان وخاسران است
پس فرمود که لا رهبانیة فی الاسلام در دین اسلام رهبانیت نیست بلکه رهبانیة
امت من هجرتست وجهاد وروزه ونماز وزکوة وحج وعمره وتکبیر گفتن به بلندیها
درحین احرام وبعداز احوال حواریین خطاب میکند باهل کتاب که ایمان آورده بودند
ومیفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه گرویده اند برسولان گذشته اتَّقُوا اللهَ
بترسید از خدای وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ وایمان آورید بفرستاده او که محمدست صلعم
يُؤْتِكُمْ تا بدهد شمارا كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ دو نصیب از بخشایش خود یکی برای
ایمان بانبیای گذشته ودیگر برای ایمان بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم وَيَجْعَلْ لَكُمْ
وتا بگرداند یعنی مقرر کند برای شما نُورًا تَمْشُونَ بِهِ روشنی که بروید بدان در صراط
بگذرید وبه بهشت رسید وَيَغْفِرْ لَكُمْ وتا بیامرزد برای شما گناهان سابقه شمارا از کفر
ومعاصی وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ وخدای آمرزنده است مومنان را ومهربان بر ایشان

ودر تفسیر اهل البیت آورده که مراد بکفلین حسن وحسین اند وبنور علی بن ابیطالب
علیه السلام یعنی ایمان آرید برسول خدا تا او سبحانه شفاعت حسن وحسین کرامت
فرماید وبنور علی بن ابی طالب از صراط بگذرانند از سعید بن جبیر وغیره مرویست که
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جعفر بن ابیطالب علیه السلام را با هفتاد سوار بجانب
نجاشی فرستاد تا اورا بدین اسلام دعوت کند جعفر بجانب او رفت واورا بدین
اسلام ترغیب نمود وی اجابت دعوت کرده اسلام آورد وچهل کس که از مملکت او
ایمان آورده بودند از واذن طلبیدند که بشرف صحبت حضرت رسالت پناه صلعم
مشرف کردند وی ایشانرا اذن داد وبا جعفر بمدینه آمدند در وقتی که آنحضرت
تهیهٔ اسباب جنگ احد مشغول بود وچون فقر واحتیاج اصحاب وفقد اسباب قتال
ازیشان مشاهده کردند از جناب نبوت مآب صلی الله علیه وآله وسلم اذن طلبیدند
که مراجعت کنند واموال خودرا آورده بمسلمانان قسمت کنند حضرت رخصت ایشان
نمود ومعاودت نمودند واموال خود در آورده باهل اسلام قسمت کردند حق تعالی
درجواب ایشان میفرماید که الذین آتیناهم الکتاب [illegible] بی لفار بعد از استماع
یؤتون اجرهم مرتین فخر کردند براهل اسلام که هر که ایمان بکتاب ما وبکتاب شما دارد
اورا دو اجرست واما آنکه ایمان بکتاب شما دارد وبکتاب ما ایمان ندارد اورا یک اجر
بیش نیست پس چگونه شما بر ما مزیت فضل داشته باشید بلکه ما بسمت فضل ومزیت
آراسته باشیم حق تعالی آیت فرستاد که ای کسانیکه ایمان آورده اید از خدای بترسید
ودر ایمان آوردن بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم ثابت قدم باشید تا خدایتعالی بر هر بشما
آنچه وعده داده است بمومنان اهل کتاب از عطای کفلین یعنی اجر شمارا مکرر از اجر ایشان

کردانند

کردانند زیرا که شما مثل ایشانید در قول لا نفرق بین احد من رسله وبعد از ان
فرمود که لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ یعنی خدای مومنانرا دو بخش بوند
ومغفرت میدهد البته بدانند اهل کتاب أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّن فَضْلِ اللَّهِ
که بتحقیق ویقین قادر نیستند بر چیزی از فضل خدا یعنی از ان کرامتها که از برای
مومنان مذکور شده بران قادر شوند زیرا که رسیدن باین کرامتها فرع ایمان است
بسید کاینات وایشان بسعادت مستسعد نشده اند پس ازین عطیات محروم باشند
وَأَنَّ الْفَضْلَ وتا بدانند که بدرستی وراستی که افزونی اجر وثواب بِيَدِ اللَّهِ بدست
قدرت خدایست يُؤْتِيهِ میدهد آنرا مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد ومصلحت او اقتضا
نماید وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وخدای خداوند فضل بزرگست یعنی مالک
نعمت تمام وعطای مالا کلام که فرا رسیده بخواص وعوام واز مجاهد منقولست که اهل کتاب
میگفتند که نزدیک شد که پیغمبری پیدا شود که حد زند ودستها وپایها قطع کند وزعم
ایشان آن بود که این پیغمبر ازیشان باشد وچون از میان عرب پدید آمد بر وحسد بردند
وبوی ایمان نیاوردند حق تعالی آیت لئلا یعلم فرستاد تا بدانند که کرامت نبوت
وعصمت ومنصب رسالت که بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم اختصاص یافته در تحت قدرت
ایشان نیست تا بلکه مدعای ایشان باشد دهند سورة المجادلة مدنیه وهی اثنتا
وعشرون آیه وثلثة رکوعات فیها اختلاف واحد ابی بن کعب از پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم روایت کند که هر که سورة المجادله تلاوت کند در نامه
عمل او ثبت کنند که وی از مقربان خداست وهیچکس بروفایق نشود با او
مجادله نتواند نمود ودر چشم مردم معتبر وموقر باشد وباید دانست که چون

سورة المجادله

خدایتعالی اختتام سورة الحدید کرد بذکر فضل خود بر بندگان افتتاح این سوره
نمود به بیان فضل خود در اجابت دعوت و فرمود که

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

آورده اند که روزی خولهٔ بنت ثعلبه که از انصار بود از قوم خزرج نماز میگذارد
و چون حسن الجسم بود شوهرش اوس بن صامت که برادر عباده بود در حال رکوع و سجود
در وی نگاه میکرد شهوت بر و غالب شد و چون از نماز فارغ شد خواست تا با وی
خلوت کند وی بجهت مانع از اجماع امتناع نمود و اوس چونکه از خفت عقل خالی
نبود از ینمعنی در غضب شد و او را گفت انتِ علیّ کظهر امّی تو بر من چون پشت
مادر منی و این را ظهار گویند و مثمر حرمت وطی است تا وقتی که کفارت بدهند و در جاهلیت
طلاق بظهار و ایلا واقع میشده اوس بعد ازین لفظ پشیمان شده خوله را گفت
گمان من چنانست که تو بر من حرام شدی خوله گفت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
استفسار اینمعنی کن گفت مرا حیا مانع میشود پس خوله بجانب جناب نبوت آمد در حینی که
عایشه سر مبارک آنحضرت می شست و گفت یا رسول الله اوس که وقتی که مرا در نکاح
خود در می آورد جوان بودم و خداوند مال و عشیرة بسیار الحال که مال مرا خورده
و فرزندان بسیار از من آورده و صبح جوانی من بشیب پیری مشرف شده
و اهل من از من متفرق شده اند مرا مثل مادر خود گردانیده و من نمیدانم که با فرزندان
چه چاره کنم اگر با او بازگذارم ضایع شوند اگر نزدیک خود شان نگهدارم بسبب جوع
هلاک شوند و حالی از ظهار نادم گشته آیا درین باب هیچ تدبیری هست که موجب اجتماع
و مواصلت ما شود حضرت فرمود که گمان نمی برم مگر که تو بر او حرام شدهٔ خوله از کثرت

اطفال

اطفال و خوردی ایشان و در مفارقت اوس که مدتی انیس بود و بغایت غمناک شد
دیگر باره با پیغمبر اعاده آن کلام و همان جواب شنید گفت پس شکایت درویشی و پریشانی
و بیکسی خود بخدا عرض میکنم رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بظاهر شرع بر و حرامی
و خدایتعالی در باب تو چیزی نفرستاده هرگاه که گفتی بر و حرامی شکایت فاقه و شدت
حال و تنهائی خود را بخدا رفع میکنم پس روی نیاز بر آسمان کرده گفت اللهم انی اشکو الیک
فاقتی و وحدتی فانزل علیّ لسان نبیک ما فیه خلاصی و راحتی یعنی بار خدایا بدرویشی
و بیکسی و پریشانی من نظر فرما و آنچه صلاح و راحت من در آن ست بر پیغمبر خود اظهار نمای
این میگفت و عایشه سر رسول را می شست پس دیگر باره با رسول گفت یا رسول الله
در کار من فکری کن و بر حال من رحمی نما عایشه گفت مجادله و الحاح را کوتاه کن که وحی
بر رسول نازل گشته و علامت وحی آنحضرت آن بود که در آن وقت مانند خواب او را عارض
میشد چون عایشه نیمهٔ سر آنحضرت شسته با خود آمد و خوله را امر کرد که شوهر خود را حاضر کن
بعد از آن این چهار آیت تلاوت فرمود قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ و بتحقیق که شنید خدایتعالی
قَوْلَ الَّتِیْ تُجَادِلُكَ سخن آن زن که مجادله میکرد با تو فِیْ زَوْجِهَا در کار
شوهر خود وَ تَشْتَكِیْٓ اِلَی اللّٰهِ و شکایت خود را بر میداشت بخدایتعالی وَاللّٰهُ
یَسْمَعُ و خدای میشنود تَحَاوُرَكُمَا مراجعت کلام شما و مبالغه در خطاب یعنی
باز گردانیدن سخن یکدیگر را و جواب یکدیگر گفتن در باب لفظ ظهار که تو میگفتی بآن زن
که بر شوهر خود حرامی و وی میگفت که مرا طلاق نداده اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ بدرستی که خدا
شنواست اقوال مردمان را بَصِیْرٌ بینا باحوال ایشان مرویست که چون عایشه این آیه
شنید گفت بزرگوار آنخدائی که هیچ آوازی بر وی پوشیده نیست و زنی که بکنج خانه

۲۸ ن
العشرو
الجزؤ الثامن و

با رسول الله محاوره کرد که ما بعضی از آن شنیدیم و بعضی از آن نشنیدیم و بر خدا
هیچ از آن پوشیده نشد و بعد از آن در حکم ظهار میفرماید که الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ
مِنكُمْ آنانکه ظهار کنند از شما مِن نِّسَائِهِم از زنان خود یعنی بزن خود گویند
که تو بر من چون پشت مادر منی مَّا هُنَّ نیستند آن زنان در حقیقت أُمَّهَاتِهِمْ
مادران ایشان چون میان این زنان و دران مباینتی عظیم است و بگفتن این کلمه
مادران ایشان نمیشوند إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ نیستند مادران ایشان إِلَّا اللَّائِي
وَلَدْنَهُمْ مگر زنانی که زاده اند ایشان را پس در حرمت مثابه ایشان نیستند مگر زنانی
که حق تعالی ملحق بایشان گردانید از ازواج نبی و مرضعات پس به تشبیه مذکوره زوجه مادر
نمیشود وَإِنَّهُمْ و بدرستی که مردان ظهار کوینده لَيَقُولُونَ هر آینه میگویند مُنكَرًا
مِّنَ الْقَوْلِ انکار کرده شده از سخن یعنی سخن ناشناخته و نادانسته در شرع چه احکام
شرعیه منکر آنست وَزُورًا و دروغ و باطل و منحرف از حق زیرا که هرگز زوجه مادر
نباشد وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ و بدرستی که خدای عفو کننده است مر گناه توبه کنندگان را
ازین قول غَفُورٌ آمرزنده مر ایشان را بایجاب کفارت و احکام متعلقه درین باب
و مسایل متفرعه بران حواله بمنهج الصادقین است و بعد از بیان انکار ظهار تبیین حکم
آن میفرماید که وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ و آنانکه در جاهلیت عادت ایشان این بوده
باشد که مظاهرت کرده باشد مِن نِّسَائِهِمْ از زنان خود پس آنرا قطع نمایند باسلام
ثُمَّ يَعُودُونَ بعد از آن باز کردند لِمَا قَالُوا بسوی آنچه گفته اند یعنی بار دیگر آنرا
اعاده نمایند در زمان اسلام فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بر ایشانست آزاد کردن بنده
و میتواند بود که مراد بالذین اهل ایمان باشند و مراد بعود رجوع باشد بآن زوجه

تدارک

تدارک و معنی اینکه مومنانی که مظاهرت کنند از زنان خود بعد از آن باز کردند
بتدارک و تلافی آنچه آن قول مقتضی آن بود و بنقض آن میل نمایند پس بر ایشانست
آزاد کردن بنده و مذهب امامیه آنست که مراد بعود اراده وطی است با نقض قول
ظهار چه وطی و ابطال قول ظهار هیچکدام جایز نیست مگر بعد از کفارت و جمیع علماء قایل اند
بشرط ایمان دران بنده یا در حکم ایمان از اطفال مومنین و آزاد کردن جنین بنده [illegible] صحت
مِن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا پیش از آنکه مس یکدیگر کنند مرد مظاهر و زن مظاهره عنها
و تمتع گیرند از هم مراد مس جماع است بر مذهب حق ذَٰلِكُمْ این حکم بکفارت که مامور شدید
بآن تُوعَظُونَ بِهِ هر آینه پند داده میشوید تا باز ایستند از تلفظ تا باین لفظ
منکر وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه میکنید خَبِيرٌ داناست و بروی پوشیده
و پنهان نیست و وجوب آزاد کردن بنده در حین قدرت مرد مظاهر است بران فَمَن لَّمْ يَجِدْ
پس هر که نیابد بنده فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ پس بر وست روزه داشتن دو ماه
یعنی پی در پی اتصالی ماه اول بماه دیگر پس اگر یکروز از یکماه دیگر پی در پی روزه بدارد
بعد از آن باقی را متفرقه میتواند که روزه میدارد و این دو ماه روزه می باید داشت
مِن قَبْلِ أَن يَتَمَاسَّا پیش از آنکه یکدیگر را مس کنند بمباشرت فَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ پس
هر که روزه داشتن نتواند بر طریق مذکور بجهت مرض یا کبر سن فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا
پس بر وست اطعام شصت مسکین هر یکی را نصفی صاع از غالب قوت و اگر قادر نباشد
مد از آن بدهد ذَٰلِكَ لِتُؤْمِنُوا فرض کرده خدا بیان یا تعلیم احکام تا تصدیق کنید
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بخدا و فرستاده او در قبول شرایع وی و ترک آنچه بران بودید
در زمان جاهلیت خود وَتِلْكَ و این حکمها حُدُودُ اللَّهِ حدهای خدا است که

اذان در نتوان کذشت وَلِلْكَافِرِينَ ومر ناکرویدکانراست که قبول حدود
آلهی نکنند عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناکست در آخرت آورده اند که بعد از
نزول این آیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم اوس را مخیر ساخت
میان طلاق وامساک وی اوس امساک را اختیار کرد آنحضرت فرمود که بجهت کفارت آن
رقبه آزاد کن اوس کفت غیر ازین رقبه رقبهٔ دیکر ندارم واشارت بخود کرد رسول فرمود رقبه
بخر کفت یا رسول الله مال ندارم ورقبه کران بها فرمود اکر توانی که دو ماه پیوسته روزه
بداری کفت طاقت آن ندارم زیرا که اکر من تا در روزی دو بار طعام نمیخورم رنجور میشوم
وچشم تاریک میکردد فرمود میتوانی که شصت مسکین را طعام بدهی کفت لا والله درین
دیار هیچکس درویش تر از خود نمی بینم پس حضرت از مال زکوة پانزده صاع بوی داد وامر کرد
تا باهل استحقاق رساند کفت یا رسول الله فقر وفاقهٔ من بیش از جماعت ست که این را
با ایشان رفع خواهم کرد حضرت تبسم فرمود واو را امر کرد باستغفار وبعد از آن ایشانرا بهم
مواصلت داد واین کلام دالست بر آنکه در حین عجز از کفارت ثلثه استغفار کافی ست
واین موافق مذهب ماست ومنقول از صادق علیه السلام وبعد از بیان حدود
ظهار وانذار کسانی میفرماید که از حدود شرع تعدی مینمایند بقوله إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که
آنانکه يُحَادُّونَ اللَّهَ شقاق وخلاف میکنند با خدا وَرَسُولَهُ وبا فرستادهٔ او
واوامر ونواهی ایشانرا بیک حد نهاده اختیار حدودی دیکر میکنند که غیر حدود ایشان باشد
كُبِتُوا نکونسار وخوار کرده شوند كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ همچنانکه ذلیل وخوار
کردانیده شدند آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند از کفار یعنی همچنانکه امم ماضیه که
اعدای رسل بودند هلاک کردانیده شدند وبعذاب الهی کرفتار شدند ایشان نیز بهلاکت

دنیوی واخروی کرفتار شوند وَقَدْ أَنْزَلْنَا وبتحقیق که فرو فرستادیم آيَاتٍ
بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن که قرآنست وسایر معجزات داله بر صدق نبوت حضرت رسالت
پناه صلعم وَلِلْكَافِرِينَ ومر کافرانراست در دنیا عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار سازنده
ورسوا کننده که عزت وتکبر ایشانرا درهم شکنند از قتل وسبی یا مر ایشانراست عذابی
خوار سازنده يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ در روزی که بر انکیزد خدا تعالی ایشانرا از قبور
جَمِيعًا همه ایشانرا که یکی غیر مبعوث نماند فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد خدای ایشانرا بر رؤس
الاشهاد بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده باشند بجهت تشهیر حال ایشان وتوبیخ وتخجیل ایشان
وتقریر عذاب ایشان بسبب این خجالت ورسوائی تمنای آن کنند که بسرعت هر چه
تمامتر بدوزخ روند أَحْصَاهُ اللَّهُ شمرده ونکاه داشته باشد خدای عمل ایشانرا
وبعموم علم خود احاطه جمیع عدد عمل ایشان نموده که هیچ چیز از ان از علم او غایب نباشد
وَنَسُوهُ وفراموش کرده باشند ایشانرا بجهت کثرت آن تهاون نمودن بآن وَاللَّهُ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وخدای بر همه چیز از اعمال واحوال بندکان شَهِيدٌ حاضر است یعنی
عالم بجمیع آن پس همه را بر وفق عمل مکافات دهد ودر کشاف آورده که روزی ربیعه
بن عمر وحبیب برادر او با صفوان بن امیه مکالمه میکردند یکی میکفت آیا خدا میداند آنچه
ما میکوییم دیکری کفت بعضی را میداند وبعضی را نمیداند ثالث کفت اکر بعضی را میداند
همه را نیز میداند آنچه ما میکوییم زیرا که مانعی ندارد ودر دانستن چه او عالم بالذاتست
پس با وی همه معلوم خواهد بود آیت آمد أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ آیا ندانستی که خدا تعالی يَعْلَمُ
مَا فِي السَّمَاوَاتِ میداند آنچه در آسمانهاست از ملایکه ونجوم وارواح وغیر آن وَمَا
فِي الْأَرْضِ وآنچه در زمین ست از معدنیات وحیوانات وسایر جمادات مَا يَكُونُ

مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ نباشد یعنی واقع نشود از راز گفتن سه کس **إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ**
مگر که خدای چهارم ایشانست در عالمیت او بر آن راز یعنی عالم و رفیق آنهاست و محیط
و مطلع بر ایشان **وَلَا خَمْسَةٍ** و نه راز گفتن پنج کس **إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ** مگر که او
ششم ایشانست یعنی بدانش و بینش خود بران نجوی ایشانرا شش ساخته **وَلَا أَدْنَى**
مِنْ ذَلِكَ و نه کمتر از سه عدد **وَلَا أَكْثَرَ** و نه بیشتر از پنج کس **إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ**
مگر که او با ایشانست بعلم خود بآنچیزی که درمیان ایشان جاری میشود **أَيْنَ مَا كَانُوا**
هرجا که باشند خواه در اقطار سموات و خواه در نواحی زمین زیرا که علم او باشیاء مکانی نسبت
تا باختلاف امکنه تفاوت کند **ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ** پس خبر دهد ایشانرا **بِمَا عَمِلُوا** بآنچه
کرده اند در دنیا **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** در روز رستخیز بجهت تفضیح و تشهیر ایشان و تقریر
آنچه مستحق آنند از جزای اعمال **إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ** بدرستی که خدای بر همه چیز از گفتار
و کردار ایشان **عَلِيمٌ** داناست چه علم او با همه معلومات یکسانست چه حالات
اهل آسمانرا چنان داند که حالات اهل زمین را و علم او بخفیات امور بران وجه احاطه
کرده که بجلیات آن و تخصیص عدد این نه بر جهت خصوص واقعه است یعنی متناجیان
سه کس بودند چنانکه گذشت یا بجهت آنکه خدای وتر است و محب وتر و ثلثه اول او
تار است از ابن عباس مرویست که جهودان و منافقان را عادت آن بود که چون
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سریه فرستادی و خبر ایشان دیرتر آمدی بر سر راه مومنان
بازدیک ایشان نشستندی و با یکدیگر گفتندی و بگوشه چشم بدانها که درمیان آن سریه
قومی داشتندی نگاه کرده رمز بغمز درمیان آوردندی و مومنان در گمان افتادندی که
مگر آن لشکر را کاری افتاده از قتل و هزیمت و موت بغایت اندوهناک شدندی این خبر

نظر

بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم رسید ایشانرا از آن نهی فرمود ایشان
دو سه روزی اجابت کردند دیگرباره بهمان منوال بتنهائی مشغول شدند آیه آمد که
أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری **إِلَى الَّذِينَ** بسوی آنانکه **نُهُوا** بازداشته شده اند
عَنِ النَّجْوَى از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشانرا نهی کردند از آن یوم **ثُمَّ يَعُودُونَ**
باز پس میگردند **لِمَا نُهُوا عَنْهُ** مر آنچیز را که نهی کرده شده بودند از آن **وَيَتَنَاجَوْنَ**
و راز میگویند از روی عناد و ستیزه **بِالْإِثْمِ** بآنچه ایشانرا اثم میسازد از ازاد
مومنان و غیبت ایشان **وَالْعُدْوَانِ** و بتعدی نمودن و ظلم کردن در حق اهل
ایمان که آن اندوهناک ساختن ایشانست **وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ** و نافرمانی
پیغمبر در وصیت کردن یکدیگر بمخالفت قول او و باک نداشتن از کلام او آورده اند که
یهود نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می آمدند و میگفتند السام علیک و سلم در لغت
بمعنی موتست یا قتل با شمشیر و آنحضرت در جواب فرمودی که علیکم روزی نزد آنحضرت
آمدند و همین گفتند عایشه بشنید و گفت بر شما باد سام یعنی مرگ و درد و خشم خدا و دوری
از رحمت خدا و نزدیکی بعذاب خدا پیغمبر فرمود ای عایشه آهسته باش و نرم خوئی کن که
خدا رفق دوست میدارد عایشه گفت یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند گفت مگر نشنیدی که
من رد کردم سخن ایشانرا بر ایشان و گفتم بر شما باد هرچه بمن گفتند کلام من در باب
ایشان مستجابست نه از آن ایشان درباره من پس حق تعالی آیه فرستاد **وَإِذَا جَاءُوكَ**
و چون بیایند جهودان بسوی تو **حَيَّوْكَ** تحیت گویند ترا **بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ**
بآن چیزی که تحیت نگفت ترا بآن خدای یعنی ترا گفت که السلام علی عباده الذین اصطفی
و ایشان میگویند که السام علیک **وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ** و میگویند درمیان

بایکدیگر لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللّٰهُ چرا عذاب نمیکند خدای مارا بِمَا نَقُولُ باآنچه میگوییم
نسبت به پیغمبر او یعنی اگر نبی بودی بایستی که بدین اهانت که بدو میرسانیدیم خدای مارا
عذاب کردی حق تعالی در جواب ایشان میفرماید که حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ بس است
ایشانرا دوزخ از جهت عذاب يَصْلَوْنَهَا در آیند دران فَبِئْسَ الْمَصِيرُ پس بد جائی است
بازگشت دوزخ چه آن متضمن انواع عذاب و نکال است بعد ازان مومنانرا ازان نهی میکند که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید إِذَا تَنَاجَيْتُمْ چون راز گوئید
بایکدیگر فَلَا تَتَنَاجَوْا پس راز مگوئید بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ بگناه و بتعدی و بیدادی
وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ و بنافرمانی رسول چنانچه منافقان و جهودان میگویند بایکدیگر
گویند خطاب بمنافقانست یعنی ای کسانی که بظاهر معترفید بایمان آوردن چون راز گوئید
که جهودان میگویند وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ و راز گوئید بر نیکوکاری و پرهیزگاری
از آنچه خیر مومنان دران باشد و موجب معصیت رسول نباشد وَاتَّقُوا اللّٰهَ
و بترسید از خدای در هر کاری که کنید و پرهیزکاری نمائید در هر کاری که کنید الَّذِي آنخدائی که
شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی او حشر کرده خواهید شد و شمارا بر کردارها جزا خواهد
داد إِنَّمَا النَّجْوَىٰ جز این نیست که آن راز گفتن باثم و تعدی و عصیان مِنَ الشَّيْطَانِ
از وسوسه شیطان است که آنرا در نظر شما آراید و شمارا بران میدارد و وسوسه میکند
لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا تا اندوهناک گرداند مومنانرا وَلَيْسَ و نیست شیطان
یا تناجی ایشان بِضَارِّهِمْ شَيْئًا ضرر رساننده مومنان بچیزی إِلَّا بِإِذْنِ اللّٰهِ
مگر بفرمان خدا و بمشیت او و مصلحت او ضرری و حادثه که از مرگ و غیر آن باقارب و
خویشان ایشان رسد باین وجه که در غزا مغلوب شوند و نزد آن حال موت بر ایشان منقضی

گردد

گردد و موجب حزن مومنان شود و گویند اذن بمعنی علم است یعنی مگر بدانش خدای
بوقوع موت بر ایشان که موجب حزن شماست وَعَلَى اللّٰهِ و بر خدای نه بر غیر او
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ پس باید که توکل کنند مومنان و مهم خود را باحق گذارند
و از راز گفتن جهود و منافق که کردار ایشانرا اعتباری نیست باک ندارند ابن مسعود
از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هرگاه شما سه کس باشید پس باید که راز
نگوئید دو کس بدون صاحب خود که شخص سیومین است چه آن موجب حزن و اندوه او
میشود و اگر چهار کس باشید یا بیشتر راز گفتن رواست جهت آنکه آن دو کس روا دارند
که هر یکی از ایشان پوشیده میکردانند از قتاده نقلست که اصحاب حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم بجهت مجلس بیکدیگر ضنه مینمودند و هرگاه میدیدند که کسی اراده
نشستن دارد اورا جای نمیدادند روز جمعه رسول صلی الله علیه و آله و سلم
در صفه مسجد نشسته بود و آنجا چندان وسعتی نداشت جمعی از اهل بدر که از جمله
ایشان ثابت بن قیس بن شماس بود بمجلس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
آمدند دیدند که اصحاب گرداگرد آنحضرت فرو گرفته بودند گفتند السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته حضرت جواب سلام ایشان باز داد پس سلام
بر اصحاب کردند ایشان نیز جواب دادند چون جای خالی ندیدند در میان مسجد بر پای
بایستادند و انتظار میکشیدند که ایشانرا جای دهند کسی ایشانرا جای نداد و حضرت
اصحاب بدر را حرمت نیکو داشتی بجهت سبقت ایمان و علم ایشان چون دید که کسی
ایشانرا جای نمیدهد این حال بر وی شاق آمد و فرمود که برخیز ای فلان و فلان ایشان
از روی کراهت برخاستند و جای خود باهل بدر گذاشتند منافقان مجال یافته

درین باب آغاز کنایت و شکایت کردند و گفتند شما میگوئید که صاحب ما عادل است
و حال آنکه جمع سابق را برخیزانیدن و جماعت مسبوق را بجای ایشان نشانیدن مخالف
عدالت است و ندانستند که در نفس الامر سبقت بایمان و عمل است نه باستباق بمجلس و حضرت
عزت استصواب پیغمبر خود کرده آیت فرستاد یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید
بخدا و رسول إِذَا قِيلَ لَكُمْ هرگاه گفته شود مر شما را تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ جای فراخ
کنید از برای یکدیگر در نشستن مراد اسم جنس است و عاصم مجالس خوانده دالست برین و گویند
مراد مراکز غزاة است کقوله تعالی مراد مقاعد القتال حاصل که هرگاه شما را گویند که فراخ سازید
مجلسهای ذکر یا تلاوت یا نماز یا جای حرب را فَافْسَحُوا پس جای کشاده کنید بر مردم
يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ تا کشاده کرداند خدا تعالی برای شما در قبر ما در بهشت منزلهای با وسعت
یا دلهای شما را منشرح کرداند بازاله تضایق و تزاحم یا هر چیزی که دران اراده تفسیح داشته
باشید از مکان و رزق و انشراح صدر و غیر آن در موضح آورده که جمعی در مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
می نشستند و چون یکی از ایشان را بمهمی بیرون می طلبیدند نخواستی که برخیزد چه هر یک از ایشان
خواستی که آخر کسی باشد که از مجلس بیرون آید آیت آمد که وَإِذَا قِيلَ و چون گویند شما را ای
اهل ایمان انْشُزُوا برخیزید فَانْشُزُوا پس برخیزید و در بعضی تفاسیر مذکور است که معنی
آیة آنست که چون ندا کنند که برخیزند و بشتابند بنماز جمعه پس برخیزید و بشتابید بنماز يَرْفَعِ اللَّهُ
تا بر دارد خدای الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ آنانرا که گرویده اند از شما بسبب امتثال اوامر خدا
و رسول او وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ و آنانرا که داده شده اند علم باحکام شرایع ایمان
دَرَجَاتٍ درجهای ارجمند و مرتبهای بلند است و تخصیص اهل علم بذکر با آنکه از جمله مومنان اند
بجهت زیادتی اختصاص ایشانست برفع درجات از قبیل و ملایکته و رسله و جبرئیل و میکائیل

بی کویا

پس گویا که چنین فرموده فارسی یرفع الله المؤمنین خصوصًا للعالمین درجات یعنی بلند
کرداند درجات مومنانرا بنصرت و حسن ذکر در دنیا و باعطای غرف جنان در عقبی
خصوصًا اهل علم را که درجات ایشانرا بلندتر کرداند از درجات مومنانی که نه اهل علم
باشند پس مومن عالم افضل باشد از مومن بی علم فلهذا حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم اهل علم را مقدم می نشانید بر غیر ایشان مرویست که
عبد الله مسعود چون این آیة میخواند میگفت بفهمید این آیت را و رغبت کنید در علم
و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که فضل عالم بر عابد
چون فضل ماه بدر است بر سایر ستارگان و نیز فرموده که روز قیامت سه کس را رخصت
شفاعت دهند انبیا را بعد از ان علما را بعد از ان شهدا را پس چه بزرگست مرتبه
علم که ما بین نبوت و شهادتست و افضلیت علما را از شهدا ازین حدیث نیز معلوم
توان کرد که مداد العلماء افضل من دماء الشهداء یعنی مداد عالمان فاضلتر از خونهای
شهیدان است و نیز فرموده که فضل عالم بر سایر مردمان همچو فضل منست بر ادنای
ایشان و از ابن عباس مرویست که علما را هفتصد درجاست بر بالای درجهای
مومنان که میان هر درجه پانصد ساله راه باشد و از ابی ذر نقلست که حاضر شدن
در مجلس عالم افضلست از هزار رکعت نماز گذاردن و عیادت هزار مریض کردن
و نزد هزار جنازه حاضر شدن گفتند یا رسول الله از قراءة قرآن نیز افضل است
فرمود قرائت قرآن نفع نمیدهد مگر بعلم و نیز از ابن عباس مرویست که سلیمان بن
داود علیهما السلام را مخیر ساختند میان علم و ملک وی اختیار علم کرد پس برکت
و میمنت علم مال و ملک با و ارزانی داشتند و نیز آنحضرت فرموده که من عالم

و همه علما را دوست میدارم و ابو امامهٔ باهلی از آنحضرت نقل کرده که صلوات
میفرستند ملایکه در جمیع اهل آسمان و زمین تا آنکه مورچها در سوراخهای خود و
ماهیان در آب بر کسی که مردمانرا تعلیم میدهد بامور شرعیه و نیز فرموده که هر که بجهت
طلب علم در راهی رود حق تعالی راه جنت باو نماید و نیز در رفتن مومن در طلب علم ملایکه
اجنحه خود را بگسترانند تا او پای را بر آنجا مینهد و میرود و جمیع اهل آسمان و زمین برای او
استغفار میکنند حتی ماهیان در آب و نیز ازو ماثورست که هر که یک مسئله را تعلیم غیر کند
حق تعالی در روز قیامت هزار قلاده نور در گردن او بیاویزد و هزار گناه او را بیامرزد
و هزار شهر در بهشت از برای او بنا کند و بعدد هر موئی که در بدن اوست حج و عمره برای او
بنویسد و از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که علم بهترست از مال زیرا که علم نگهبان تست
و تو نگهبان مال و این دو بیت از و منقولست **شعر** رضینا قسمة الجبار فینا
لنا علمٌ و للاعداء مالٌ فان المال یفنی عن قریب و ان العلم باقٍ لا یزالُ
در فضیلت علم اینقدر کافیست که حق تعالی خطاب فرمود بحبیب خود که قل رب زدنی علما
و از کلام بعضی حکماست که چه چیز را دریابد آنکس که علم ازو فوت شود و چه چیز فوت کند
آنکس که علم را دریابد در کشف الاسرار آورده از ابن مسعود روایتست که گفت اوزاعی را
در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده از علمی که بهترین علمها باشد تا بدان متقرب شوم بخدا گفت
هیچ درجه بلندتر از درجهٔ علما ندیدم و از درجهٔ ایشان درجهٔ اندوهناکان و ازینجا معلوم شد که
علمای دین هم در دنیا بمزید حرمت و شرف وراثت انبیا اختصاص دارند و هم در عقبی بفضیلت
درجه و مرتبه مرافقت اصفیا **وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ** و خدای بآنچه شما میکنید از افعال
و اقوال **خَبِیْرٌ** داناست پس همه را بر وفق عمل جزا خواهد داد و از ابن عباس و مقاتل

مرویست که مردمان بسیار نزد سید مختار علیه الصلوة والسلام تردد میکردند
و سوال بسیار از آنحضرت میکردند و سخنانی که موجب ملال آنحضرت میشد در مجلس
میگفتند و آنجا که خلق عظیم آنحضرت بود منع ایشان نمیفرمود و از جمله اغنیا می آمدند
و صحبت طویل با آنحضرت میداشتند و بجهت کثرت ایشان جای فقرای صحابه در مجلس نمی
بود و ازین حیثیت نیز آنحضرت کراهت داشتی و اظهار آن نکردی حق تعالی خواست که
پیغمبر خود را ازین مشقت و ملال برهاند و آن کثرت را بخفت تبدیل نماید این آیه فرستاد که
یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا ای کسانی که ایمان آورده اید **اِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُوْلَ**
هرگاه که خواهید که راز میگوئید با رسول خدای **فَقَدِّمُوْا** پس مقدم دارید **بَیْنَ یَدَیْ
نَجْوٰىكُمْ** نزد اراده راز گفتن خود **صَدَقَةً** صدقه دادن بمستحقان **ذٰلِكَ**
این صدقه دادن قبل از نجوی **خَیْرٌ لَّكُمْ** بهترست مر شما را در دین **وَ اَطْهَرُ**
و پاکیزه تر برای آنکه پاک از گناهان پاک شوید علی بن علقمه از امیر المومنین علیه السلام
روایت کرده که چون این آیت نازل شد حضرت بر اصحاب خواند همه مردم از نزد وی
پراکنده شدند و رسول را تنها بگذاشتند و این ازدحام بخلوت مبدل گشت و رسول علیه السلام
مرا طلبید و گفت چه مصلحت می بینی که یقین نمایم که هر یک مردمان یکدینار صدقه دهند گفتم
یا رسول الله طاقت این ندارند فرمود پس چه دهند گفتم حبهٔ یا شعیرهٔ از دینار فرمود
انکه کرد حظ تو از دنیا اندکست پس این حال بر ایشان دشوار آمده هیچکس بران عمل نکرد
مگر علی و موافق و مخالف از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که
فقیر بجهت عسر و غنی بجهت بخل ترک ملازمت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کردند
و من از مال دنیا یکدینار داشتم آنرا بده درهم کردم و هر روز درهمی صدقه میدادم و با رسول

رازمیگفتم ومسایل میپرسیدم ودر خلوت باوحدت حضور براسرار علوم واقف میشدم
ودر کشاف آورده که عبدالله عمر از پدر خود روایت کرده که او گفت علی سه چیز دارد
که اگر یکی از آن داشتمی مرا دوستر بودی از شتران سرخ موی یکی تزویج فاطمه زهرا
دوم اعطای رایت ولوا در روز خیبر وورود این حدیث در حق او که لاعطین الرایة
غدا یحب الله ورسوله کرارا غیر فرار سیوم آیه نجوی که چون فرود آمد هیچکس مسلمانان
بران عمل نکردند مگر علی وموافق ومخالف از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که
آنحضرت فرمود از کلام خدا آیتی فرود آمد که هیچکس از مسلمانان برای کار نکردند قبل از من
وبعد از من وبسبب عمل کردن بآن حق تعالی تخفیف نمود ازین امت واز سر این حکم
درگذشت ودر جامع صحاح نیز آورده که هیچکس از صحابه عمل باین آیه ننموده غیر علی
بن ابیطالب واین دلیل روشن است بر افضلیت او بسیار صحابه وتفصیل این مبحث
در منهج الصادقین بتحریری دلپذیر مرقوم گشته وبعد از آن حق تعالی این حکم منسوخ ساخت
وفقرا واغنیا را رخصت داد که بدون صدقه با رسول نجوی کنند اول در حق فقرا
فرموده فَإِن لَّمْ تَجِدُوا پس اگر نیابند چیزی که بصدقه بدهند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
پس بدرستی که خدای آمرزنده است یعنی درگذشته از کسی که نه صدقه را دهد رَّحِيمٌ که
مهربانست وبنده را تکلیف مالایطاق نفرماید وبعد از آن اغنیا را بر وجه عتاب خطاب کرد
ءَأَشْفَقْتُمْ آیا بترسید از درویشی أَن تُقَدِّمُوا آنکه پیشی بدهید بَيْنَ يَدَيْ
نَجْوَاكُمْ وتر دراز گفتن خود صَدَقَاتٍ صدقها را یعنی هریک چیزی تصدق کنید
فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا پس چون نکردید این کار را وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ پس بازگشت خدای
بر شما یعنی درگذرانید حکم [illegible] را وشما را معذور داشت واز تقصیر شما درگذشت

فاقیموا

فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بپای دارید نماز فریضه را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید
زکوة مفروضه را وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وفرمان برید خدا ورسول او را در همه
حال که اینها تلافی وتدارک آن کنند وَاللَّهُ خَبِيرٌ وخدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ
بآنچه میکنید ظاهرا وباطنا وجزای شما را بر وفق ثواب بشما رساند آورده اند که عادت
منافقان آن بود که با جهودان دوستی کردندی واسرار مومنان بایشان افشا نمودندی
واز جمله ایشان عبدالله بن نبیل منافق با رسول خدای نشست وبرخاست کردی وسخن آن
حضرت را با یهود گفتی روزی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در حجره از حجرات طاهره بود
وجمعی از صحابه آنجا بودند فرمود که حالی مردی بر شما درآید که دل او چون دل متکبران
وسرکشان باشد وبنظر شیطانها نگاه کند ناگاه ابن نبیل درآمد واو ازرق بود حضرت
فرمود که چرا تو واصحاب تو مرا دشنام میدهند وسوگند خورد ویاران خود را نیز
آورد وسوگند خوردند که هرگز این بی ادبی نکرده ایم آیت آمد که أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری
إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا بسوی آنانکه دوست گرفتند یعنی بمنافقان که بدوستی میگرفتند
قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ گروهی را که خشم گرفته است خدای عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی
یهود که درباره ایشان فرموده که من لعنه الله وغضب علیه مَا هُم مِّنكُمْ نیستند
آن منافقان از شما که مومنانید وَلَا مِنْهُمْ ونه از ایشان که جهودانند کما قال الله تعالی
مذبذبین بین ذلك لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء وَيَحْلِفُونَ عَلَى
الْكَذِبِ وسوگند میخورند بر دروغ در دعوی اسلام واحترام سید انام وَهُمْ
يَعْلَمُونَ وحال آنکه ایشان میدانند که منافقانند وآنچه سوگند بران میخورند کذب است
مانند کسی که سوگند بغموس خورد أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده کرده است خدای برای ایشان

عَذاباً شَدِیداً عذابی سخت در دنیا بخواری و رسوائی و در آخرت بآتش دوزخ
اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان سآءَ ماکانُوا یَعْمَلُونَ ۝ بد چیزی بود که پیوسته
میکرده اند یعنی پیش ازین زمان بر عمل بد تمرد مینمودند و اصرار میکردند اِتَّخَذُوا
فرا گرفتند اَیْمانَهُمْ سوگندان خود را که میخوردند جُنَّةً سپری یعنی آنرا وقایه
تهمت خود ساختند فَصَدُّوا پس باز داشتند مردمانرا در حین ایمنی خود عَنْ سَبِیلِ اللّهِ
از راه خدا یعنی ببین امر مسلمانان و کریختن ایشان از مجاهده کافران و باز داشتن
از ملاقات با اهل اسلام و از مصاحبت با سید انام صلی الله علیه و آله و سلم
فَلَهُمْ عَذابٌ مُهِینٌ ۝ پس مر ایشانراست عذابی خوار کننده مرویست که مردی
از اهل نفاق گفت ما بواسطه اموال کثیره و اولاد متعدده در روز قیامت منصور
باشیم و از عقبات و هلاکات آنروز فایض و رستگار آیت آمد که لَنْ تُغْنِيَ هرگز
دفع نکند و باز ندارد عَنْهُمْ از ایشان در روز قیامت اَمْوالُهُمْ مالهای ایشان
وَلا اَوْلادُهُمْ و نه فرزندان ایشان مِنَ اللّهِ شَیْئاً از عذاب خدای چیزیرا
اُولٰٓئِكَ آنگروه منافقان اَصْحابُ النّارِ یاران ملازمان دوزخ اند
هُمْ فِیها خالِدُونَ ۝ و ایشان در وجاوید مانندگانند یعنی منافقان نیز در خلود
نار با کافران خواهند بود بلکه درکه ایشان از مشرکان زیرتر خواهد بود و عذاب
ایشان سختتر یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللّهُ جَمِیعاً یاد کن آن روزیرا که برانگیزد خدای تع
همه منافقانرا از قبور و ایشانرا گویند چرا ایمان نیاوردید و تصدیق نکردید بجنان
فَیَحْلِفُونَ لَهُ پس سوگند خورند برای خدای بر ایمان و اخلاص خود کَما یَحْلِفُونَ لَکُمْ
همچنانکه سوگند میخوردند برای شما ای اهل اسلام و میگویند که ما با شمائیم وَیَحْسَبُونَ

ویندارند

و پندارند ایشان دران روز اَنَّهُمْ آنکه ایشان عَلی شَیْءٍ بر چیزی اند یعنی پندا شت
ایشان آن باشد که بسبب آن سوگند بدروغ نفعی و فایده دران روز بایشان خواهد
رسید مراد آنست که تمکین نفاق در نفوس ایشان بروجهی است که در آخرت نیز با ایشان
باشد و زایل نگردد و بجهت آن تصور کنند که حق تعالی علم ندارد بایمان کاذبه ایشان
همچنانکه در دنیا با مومنان تصور میکردند و نظیر اینست قوله تعالی ولو ردوا لعادوا
لما نهوا عنه و انهم لکاذبون و قوله والله ما کنا مشرکین و گویند غرض ایشان ازین
گفتار آن باشد تا مومنان بر صراط توقف کنند و تا اقتباس نور ایشان کنند و از حسن
منقولست که در قیامت مواطن متعدده باشد در بعضی بواطن منافقان بر کذب
خود واقف باشند و هیچ نگویند و در مواطن دیگر چون مدهوشان و متحیران باشند
و مانند صبیان بکلام دروغ تکلم نمایند و درین موضع سوگند خورند و پندارند که
ایشان برخیر بوده اند و صاحب طبرسی آورده که این کلام صفت ایشانست در دنیا
یعنی اهل نفاق می پندارند که ایشان بر راه راست اند اَلا بدانید ای اهل ایمان
اِنَّهُمْ آنکه منافقان هُمُ الْكاذِبُونَ ۝ ایشان دروغگویانند و دروغ ایشان
بغایتی رسیده که با خدا تعالی نهان و آشکارا دروغ میگویند و بران سوگند میخورند
ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که چون روز قیامت باشد
منادی ندا کند که این خصماء الله کجایند ای خصمان خدای قدریان برخیزند با رویهای
سیاه و چشمان کبود و لبها و دندانهای کج شده و آب از دهن ایشان روان گشته
گویند والله بدون تو معبودی را عبادت نکردیم و خدای که غیر از تو باشد او اصنام
و شمس و قمر و کواکب و غیر آن فرا نگرفتیم پس عبدالله عباس گفت ایشان درین قول

صادق باشند اما شرک از جائی در دل ایشان حلول کرده باشد که ندانسته باشند
و بعد از ان این آیت تلاوت فرمود که ویحسبون انهم علی شیء الا انهم هم الکاذبون
پس گفت که بخدا سوگند که ایشان چنین اند استحوذ علیهم الشیطان مستولی
شد و غلبه کرد بر ایشان دیو سرکش و بوسوسه ایشانرا بمعاصی مایل ساخت فانسیهم
پس فراموش گردانید ایشانرا ذکر الله از یاد کردن خدای تا او را یاد کنند نه بدل
و زبان اولئک آنگروه فراموش کاران حزب الشیطان بدرستی که سپاه دیو
و متابعان او الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون ایشان اند
زیانکاران که نعیم موبد از دست داده اند و در عذاب مخلد افتاده اند ان الذین بدرستی که
آنانکه یحادون الله خلاف و شقاق کنند با خدا ورسوله و رسول او را اولئک
آنگروه مخالفان فی الاذلین در سلک جماعت خوارتر اند یعنی داخل در زمرهٔ
آنانکه ذلیل ترین خلق خدا باشند چه در دنیا بخواری و قتل و سبی گرفتار اند و در عقبی
رسوا و سیاه رو و معذب بنار مرویست که مسلمانان بعد از فتح قری که در حدود
ایشان بود گفتند البته خدای تعالی ما را موافق سازد بر فتح بلاد روم و فارس
چون عبد الله بن سلول و غیر او از منافقان این را شنیدند گفتند گمان شما چنانست
که فارس و روم مثل بعضی قری باشد که بر شما مفتوح گشته آیت آمد که کتب الله
نوشته است خدای در لوح محفوظ و در وی ثبت این حکم نموده که لاغلبن انا هر آینه
غالب شوم من ورسلی و فرستادگان من غلبه خدا بحجت است و نصرت دادن پیغمبران
و اهل اسلام بر دشمنان و غلبه رسل اگر مامور اند بحرب بقهر و زجر اعادی است و اگر نه
بدلیل و حجت ان الله بدرستی که خدای قوی تواناست بر نصرت انبیای خود عزیز

غالب

غالب در هر حکمی که خواهد و کسی بر منع آن قدرت ندارد آورده اند که روزی عبد الله
بن سلول نزدیک رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمد رسول علیه السلام آب بنوشید
و بقیه از ان باز بماند گفت یا رسول الله دستوری ده تا بقیه آب ببرم و به پدر خود
دهم تا باز خورد و ببرکت و میمنت این دلش از شرک پاک گردد حضرت فرمود چنین
باشد وی آن آب را ببرد بنزد پدر خود وی گفت که این چیست عبد الله گفت سور
رسول الله این را بیاشام تا دلت از شرک و نفاق پاک گردد گفت چرا بول مادرت
نیاوردی وی بیامد و صورت حال بعرض آنحضرت رسانید و گفت یا رسول الله
اجازت فرما تا گردنش بزنم رسول فرمود برو و با او رفق و مدارا کن حق تعالی
این آیت فرستاد که لا تجد نیابی یعنی نشاید که بیابی این از باب تخییل است
یعنی باید که چنین تخییل کنی ممتنع و محال است که نیابی قوما یؤمنون گروهی را که
میگروند بالله والیوم الآخر بخدا و بروز پسین که ایشان یوادون
مودت ورزند و دوستی کنند من حاد الله ورسوله کسانی را که خلاف
کنند با خدای و رسول او یعنی هرگز مومنان اهل کفر و نفاق و سایر اهل خلاف را
دوست ندارند ولو کانوا و اگرچه باشند آن مخالفان خدا و رسول آباءهم
پدران ایشان چون ابن عبد الله سلول که در صدد قتل پدر خود بود او ابناءهم
یا پسران ایشان چون روز بدر که پسر خود عبد الرحمن را بمبارزت خود طلبید و پیغمبر نگذاشت
که وی بحرب پسر رود او اخوانهم یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که
برادر خود عبید را در روز احد بقتل رسانید او عشیرتهم یا خویشان ایشان
و اگرچه اقرب اقربا باشند چون امیر المومنین علیه السلام و حمزه رضی الله عنه که اقربای خود را

مثل عتبه و شیبه در جنک بدر بکشتند اُولٰئِكَ آنگروه که با دشمنان خدای دوستی
نکنند كَتَبَ نوشته است خدای یعنی ثبت کرده فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ در دلهای
ایشان ایمانرا بوسیلهٔ الطاف خود یا جمع کرده آنرا با لوازم آن از اخلاص و استقامت
و کویند مراد بکتابت علامت ایمانست که کواهی برهند بجنانکه منافقانرا علامتی ثبت کرده
تا فرشتکان بوسیلهٔ آن علم بنفاق ایشان حاصل کرده که کواهی برهند و طبع الله علی قلوبهم
وَأَيَّدَهُمْ و تقویت کرده است و قوت داده ایشانرا بِرُوحٍ بجیزی که دل ایشان
بآن زنده شود از رحمت و یا نصرت یا نور هدایت که حجت و برهانست مِنْهُ از نزدیک خود
و کویند مدد داده ایشانرا بجبرئیل یا بقرآن وَيُدْخِلُهُمْ و در آورده ایشانرا در روز حشر
جَنَّاتٍ تَجْرِي در بهشتی که جاری شود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویهای
آب و شیر و خمر و عسل خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید ماندکان اند در ان رَضِيَ اللَّهُ
عَنْهُمْ خوشنود شد از ایشان و اعمال ایشان را پسندید وَرَضُوا و خشنود شدند ایشان
عَنْهُ از خدای بکرامتی که وعده کرده ایشانرا در عقبی أُولٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ آنکروه
لشکر خدا و ناصر دین اند أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ بدانید که سپاه خدای هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ایشان اند رستکاران در دنیا و عقبی از ثعلبی نقلست که داود در مناجات کفت که بار خدایا
حزب تو کیستند خطاب آمد که هر که چشم از محارم فرو بسته بود و دست از آزار خلق و اخذ حرام
کوتاه کرده باشد و دل خود را از ما سوی الله پاکیزه کردانیده از جمله حزب من اند و خادمان عرش من
آیت دلیل ست بر آنکه هیچ چیز در دین ادخل تر از ین نیست که دوستی کنند با دوستان خدای
و دشمنی نمایند با دشمنان او چه امتیاز تام میان اهل حق و اهل ضلال بتولی و تبراست
سورة الحشر عشرون آيات ثلثه ركوعات و خلافان ولازم واحد و هي مدنية

ابی

ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که
سورة الحشر قرائت کند هیچ چیز نماند از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و لوح و قلم
و هفت آسمان و زمین و ریاح و هوا و وحوش و طیور و دواب و شجر و شمس و قمر
و ملائکه مکر که بروی صلوات دهند و برای او استغفار کنند و اگر در ان روز یا در ان
شب بمیرد شهید مرده باشد و نیز از آنحضرت مرویست که هر که سورة الحشر بخواند
حق تعالی کناهان کذشته و آینده او را بیامرزد و ابو سعید مکاری نقل کرده از ابو عبد الله
علیه السلام که هر که در شبانکاه سورة الرحمن و سورة الحشر بخواند حق تعالی فرشته
بخانه او فرستد که شمشیر کشیده پاسبانی او و اهل بیت او کند تا روز شود بباید دانست
که حق تعالی ختم سورة المجادله فرمود بذکر حزب الشیطان و حزب الله افتتاح
این سوره نمود بمقهوریت و مغلوبیت حزب الشیطان و بحزن و هوانی که بسبب
جلای او طان بایشان رسیده و بقاهریت و غالبیت حزب خود که اهل ایمانند و فرمود که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ تسبیح کرد و بپاکی ستایش کرد لِلَّهِ مر خدا را که مستحق جمیع ثنات مَا فِي السَّمَاوَاتِ
آنچه در آسمانهاست از اجرام علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین ست از اجسام سفلیه
وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غلبه کننده ست بر همه در حکم و فرمان الْحَكِيمُ صواب کار اوست
در جمیع حالات و زمان آورده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را در سال چهارم
از هجرت با جمعی از خواص از جهت دیت و عامری که در عهد آنحضرت بودند و عمرو بن امیه
ضمیری ایشانرا کشته بود بمنازل یهودی بنی النضیر رفت و میان بنی نضیر و بنی عامر
معاقده و معاهده بود حضرت در دیت آن دو عامری از ایشان استعانت خواست کفتند

سمعاً وطاعةً ما اعانت تو میکنیم در هر چه امر فرمائی و پنهان بایکدیگر گفتند که کار محمد بسازید
وکینه خود را ازو بکشید که فرصتی بهتر ازین نخواهید یافت پس وقتی که پشت بر دیوار خانهٔ
ایشان نهاد سنگی بر بام بردند تا بران حضرت بیفکنند فی الحال جبرئیل آنحضرت را خبردار
گردانید وی از آنجا برخواسته باصحاب گفت که از اینجا مروید و خود بمدینه مراجعت نمود
چون آمدن آنحضرت دیر کشید برخاستند وطلب آنحضرت کردند در اثنای راه مردی را دیدند که
از مدینه می آمد احوال پیغمبر ازو پرسیدند گفت در راه او را دیدم که متوجه مدینه بود پس ایشان
بمدینه آمدند و پیغمبر ایشانرا از غدر یهودان اخبار فرمود و محمد بن مسلمه را بقتل کعب بن اشرف که
رئیس بنی نضیر بود امر نمود و او با سلکان بن سلامه و سه کس از بنی الحرث بطلب کعب از مدینه
بیرون رفت و پیغمبر از عقب ایشان بیرون آمد و در خارج مدینه در موضعی بنشست و انتظار
آن میکشید و محمد بن مسلمه با رفقای خود بنزدیک قصر کعب رسید و یاران خود را بپای حصاری
بنشاند و کعب را آواز داد کعب هم آواز داد که چه کسی گفت منم برادر تو محمد بن مسلمه و وی
برادر رضاعی کعب بود پس گفت یا اخی آمده ام تا از تو درمی چند قرض کنم چون محمد از ما مطالبه
صدقه میکند و با ما چیزی نیست کعب آواز داد که من قرض نمیدهم مگر برهن گفت بزرگی که رهن
همراه دارم کعب در همان شب داماد شده بود عروس چون صیحهٔ محمد بن مسلمه را بشنید
گفت نمیگذارم که بنزد او روی چه ازین صیحه سرخی خون مشاهده میکنم کعب التفات
بقول عروس ناکرده بپائین آمد و محمد بن مسلمه با او معانقه کرد و بایکدیگر سخن میکردند
تا از قصر دور شده بصحرا رسیدند پس سر او را در زیر بغل گرفته رفقای خود را آواز
داد کعب فریاد برکشید و عروس آواز او را شنید بنی نضیر را بانگ زد و ایشان از خانهای
خود بیرون دویدند چون آنجا رسیدند او را مقتول یافتند و ابن مسلمه با رفقای خود

ازیشان

ازیشان فرار نموده متوجه پیغمبر شد و چون سفیدهٔ صبح بدمید خبر قتل کعب بآنحضرت
بردند اصحاب ازین معنی شاد شدند وحضرت ایشانرا بحرب بنی نضیر امر کرد اصحاب
متوجه آن صوب شدند و محاصره حصون ایشان کردند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
بایشان اعلام کرد که چون غدر شما ظاهر شد از دیار من بیرون روید و اگر نه آماده حرب
باشید پس ده روز ایشانرا امان داد ایشان بتهیهٔ اسباب سفر اشتغال نمودند
و ابن ابی شخصی را نزد ایشان فرستاد که از دیار خود بیرون مروید و بقلاع خود متحصن
باشید که من با دو هزار کس از قوم خود معاون شماام یهود بسخن آن منافق مغرور گشته
یاغی شدند و خبر بدان حضرت رسید پانزده روز حصون ایشانرا محاصره کرد و ایشان
بواسطه ترس و بیمی که خدای در دل ایشان افکنده بود اقدام بمحاربه ننموده جلای وطن
قبول کردند حضرت فرمود بشرط آنکه اسلحه خود بگذارید و آنمقدار اموال که دواب شما
تواند گرفت با خود ببرید پس برین وجه قرار یافت و ایشان ناحیهٔ مدینه بگذاشتند
و باریحان و اذرعات که از ولایت شام است نزول کردند مگر آل ابی حقیق و آل حی
بن اخطب که باهل خیبر ملحق شدند و طایفهٔ دیگر بحیره و حق تعالی در باب ایشان فرموده که
هُوَ الَّذِيٓ اوست آن خدائی که از روی اخزا و اذلال أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا
بیرون کرد آنانرا که نگرویدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریت یعنی بنی نضیر را
مِنْ دِيَارِهِمْ از سراها و منزلهای خود که در زمین مدینه داشتند لِأَوَّلِ الْحَشْرِ
در اول راندن ایشان از جزایر عرب بشام و حشر بمعنی اخراج جمعیت از مکانی
بمکانی دیگر و اولیت حشر باعتبار آنست که این نوع مذلت قبل ازین بایشان نرسیده
بود و یا باعتبار آنکه آخر حشر ایشان از خیبر خواهد بود بشام یا آخر حشر آنها در قیامت

باشند چه در روایت آمده که در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید و همه مردمان را
بزمین شام راند و آنجا قیامت قایم گردد پس آن حشر دوم ایشان باشد بزمین و عکرمه
از ابن عباس نقل کرده که هر که شک دارد در آنکه زمین محشر زمین شام خواهد بود باید که
این آیه بخواند زیرا که رسول ایشان را گفت که جلای وطن کنید و از منازل خود بیرون روید گفتند
بکجا رویم فرمود بزمین محشر بعد از آن حق تعالی این آیت فرستاد و گویند معنی آیت آنست که
اول راندن ایشان بجهت قتال بود چه آن اول قتالی بود که رسول با ایشان کرد بعد از آن
از روی امتنان بر مومنان میگوید مَا ظَنَنْتُمْ گمان نداشتید ای اهل ایمان أَنْ يَخْرُجُوا
آنکه بیرون روند بنی نضیر از مدینه بجهت بسیاری عدد و عدد و شجاعت و شوکت ایشان
وَظَنُّوا أَنَّهُمْ و گمان بردند که ایشان مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ منع کننده و
باز دارنده است ایشان را از حصارهای استوار گمان ایشان آن بود که حصارهای ایشان
باز خواهد داشت ایشان را مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای و اصلا بخاطر ایشان نمیگذشت که
ایشان مخذول گردند فَأَتَاهُمُ اللَّهُ پس بیاید بر ایشان عذاب خدای مِنْ حَيْثُ
لَمْ يَحْتَسِبُوا از انجا که گمان نمیبردند و تصور آن نمیکردند بجهت قوت و محکمی حصون وَقَذَفَ
و بیفکند خدای تعالی فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهای ایشان ترس و بیم را بسبب کشته شدن
کعب که پیشوای ایشان بود و بجهت آن دل بر جلای وطن نهادند يُخْرِبُونَ بُيُوتَهُمْ
خراب میکردند خانهای خود را بِأَيْدِيهِمْ بدستهای خود بجهت فتنه آن بر مسلمانان
وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ و بدستهای مومنان یعنی ایشان بواطن آنرا خراب میکردند
و مومنان ظواهر آنرا و باعث بر تخریب ایشان با ایشان احتیاج ایشان بود با خشاب
و احجار تا بآن افواه آن فرجها که مواضع هجوم مومنان بود بر ایشان مسدود سازند یا

بجهت آنکه از جلا متحسر نشوند بر بقای آن مساکن و اما دواعی مومنان بر تخریب آن
ازاله تحصن و تمنع ایشان بود و اتساع محال حرب برای خود و بروایت ابن عباس
مسلمانان از بیرون سوراخها میکردند تا باندرون روند و اموال ایشان غنیمت گیرند
و ایشان از اندرون دیوارها میشکافتند و بیرون میرفتند مرویست که یهود دل بر جلا
نهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مومنان می افتد خانها می کندند و هر چه
ایشانرا خوش می آمد از درها و چوبها و سنگهای تراشیده از محل آن بر کنده میخواستند که
با خود ببرند پس ششصد شتر بار کرده خود را برآراستند و اظهار جلادت نموده دفها
میزدند و سرود گویان از بازار مدینه بگذشتند و بولایت شام رفتند فَاعْتَبِرُوا
پس عبرت گیرید يَا أُولِي الْأَبْصَارِ ای خداوندان دیدها یعنی ببینید احوال ایشانرا
و اندیشه نمائید که خدای تعالی چگونه مومنانرا بر ایشان مسلط گردانید بدون قتال و جدال
تا بمرتبه که بجهت خوف و هیبت مومنان همه خانمان خود را رها کردند و قرار بر فرار دادند
بعد از آن بیان حکمت میفرماید در مامور شدن ایشان بجلا بقوله وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ
و اگر نه آنست که خدای نوشته است بحسب اقتضای حکمت و فرض کرده شده
عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ بر ایشان بیرون شدن از خانها و آنرا واگذاشتن لَعَذَّبَهُمْ
هرآینه عذاب میکرد ایشانرا فِي الدُّنْيَا درین سرای باستیصال و قتل و سبی همچنانکه
با بنی قریظه عمل نمود وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ و مر ایشانراست در ان سرای عَذَابُ
النَّارِ عذاب دوزخ مراد آنست که اگر ایشان از عذاب دنیا نجات یافتند از عذاب
آخرت ناجی نخواهند شد ذَلِكَ این عذاب که ناخر د ایشان بود از رعب و جلا و عذاب
آخرت بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ مخالفت کردند

و معاندت نمودند با خدا و رسول او وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ و هر که شقاق و خلاف کند
خدا را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است
حرا ورا و امثال او را آورده اند که در زمان محاصره حکم الهی نازل شد که خرما بنان ایشان را
قطع کنند غیر از عجوه دیرینه و عبدالله سلام و ابولیلی مازنی بدان مهم مامور گشتند
ابولیلی جید انواع خرما را ببرید و میگفت بریدن آن یهود را غمناک میسازد و عبدالله
سلام بدترین انواع آن را قطع میکرد و میگفت دانم که خدای این نخیل را بدست مسلمانان
باز دهد پس آنچه بهتر است برای ایشان میگذارم القصه یهودان بسبب آن در خشم شدند
و بر طریق طعن گفتند ای محمد تو دعوی میکنی که من بعدل مامورم و از جادهٔ عدالت
تجاوز نمیکنم این عدل است که تو درختان خرما بری و بسوزانی این سخن بر رسول شاق شد
و مسلمانان مستضعف در اندیشه افتادند که مبادا قطع نخیل تعدی و فساد باشد پس
با یکدیگر خلاف کرده بعضی گفتند نباید برید که داخل غنیمت است و بعضی دیگر گفتند قطع
باید کرد بجهت ترغیم یهودان ایشان درین خلاف بودند که حق تعالی این آیت فرستاد که
مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ آنچه ببریدید از خرما بنان با الوان و انواع مختلفه أَوْ تَرَكْتُمُوهَا
یا بگذاشتید آن را قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا ایستاده بر اصلهای خود فَبِإِذْنِ اللَّهِ
پس آن بامر خداست و برضای خدای وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ و قطع نخلستان
کردید تا خوار گرداند خدای جهودان را که بیرون رفتگانند از دایرهٔ ایمان آورده اند که
چون بنی نضیر جلاء وطن کردند پنجاه زره و خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند
و اموال و عقار ایشان مجموع فی شد یعنی تمام خاصه پیغمبر گشت پس آنحضرت آن اسلحه
بهر کس که خواست هبه فرمود و عقارات را بعضی باصحاب بخشید و در روایت ثابت

شده

شده که آنحضرت آن را بر گروه مهاجر قسمت فرمود و انصار را نصیبی نداد مگر سه کس را
یکی ابو دجانه و دوم سهل بن حنیف و سوم زید بن صمه و از بنی نضیر بیشتر از دو کس
ایمان نیاوردند یکی سفیان بن عمیر و دیگری سعد بن وهب و رسول صلی الله علیه و آله و سلم
امر فرمود تا مال و ملک ایشان رد کردند و حق تعالی درباب فیء این آیه فرستاد که وَمَا
أَفَاءَ اللَّهُ و آنچه باز گردانید خدای عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستادهٔ خود مِنْهُمْ از اموال
و املاک ایشان یعنی این را بر رسول خود ارزانی فرمود فَمَا أَوْجَفْتُمْ پس نتافتید
عَلَيْهِ بر تحصیل آن مِنْ خَيْلٍ هیچ اسپی وَلَا رِكَابٍ و نه شتری یعنی پیاده بدین حصار
آمدید غیر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که بر شتر و بروایتی بر دراز گوش سوار بود
و در فتح آن جهادی و کارزاری واقع نشد تا شما را کلفتی رسیده باشد و بسبب این
مستحق چیزی از غنایم شده باشید وَلَٰكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای بنصرت و اعانت خود
يُسَلِّطُ رُسُلَهُ مسلط و مستولی میسازد پیغمبران خود را عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که میخواهم
بسبب رعب و خوف پس امر این غنیمت مفوض است باو بهر که خواهد دهد [illegible]
قسمت این مثل قسمت غنایمی نباشد که بقتال آن را گرفته باشند وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
و خدای بر همه چیزها از غالبیت شما و مغلوبیت ایشان و غیر آن قَدِيرٌ تواناست
پس گاهی بسبب امر ظاهر که قتال و جدال است ایشان را بر دشمنان غالب میسازد و گاهی
بسبب امر پنهانی که آن القای ترس و بیم است در دل ایشان مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ
آنچه باز گردانید خدای بر پیغمبر خود مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ از اموال و املاک اهل دیه‌ها که
بحرب گرفته نشده یعنی قرای بنی نضیر فَلِلَّهِ پس مر خدای راست وَلِلرَّسُولِ و مر پیغمبر او را
و تصرف در سهم اموال نیز آنحضرت راست که بر وفق مصلحت صرف نماید وَلِذِي الْقُرْبَىٰ

در خداوندان خویشی را نسبت بحضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم از اهل بیت وی
ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم وَالْيَتَامَىٰ و مر اطفال بی پدران محتاج از آل محمد
وَالْمَسَاكِينِ و مر درویشانرا که از ایشان باشند و بر قوت سال قادر نباشند وَابْنِ
السَّبِيلِ و مر رهگذریانرا که استطاعت نداشته باشند که بشهر خود روند منهال بن عمر
روایت کرده که از علی بن الحسین علیهما السلام پرسیدم که مراد بذی القربی والیتامی والمساکین
وابن السبیل چه کسانند فرمود هم قرباءنا ومساکینا وابن سبیلنا یعنی ایشان خویشان
ما اند و درویشان ما و رهگذران ما و نزد فقهای ما فی از برای فقرای اقارب رسول ست
صلی الله علیه وآله وسلم که بنی هاشم و بنی عبد المطلب نه اغنیای ایشان واز صادق علیه السلام
نیز مرویست که فرمود ما جماعتی هستیم که حق تعالی فرض کرده ست بر بندگان فرمانبرداری او
ما راست انفال و مالی که برگزیده شده باشد از دواب جیده و کنیزان خوب صورت
و درهای قیمتی و هر چیزی که بی مثل باشد و بی قیمت وبدانکه اموالی که ائمه و حکام شرع دران
تصرف دارند چه نوع ست یکی آنست که از مسلمانان اخذ نمایند بر سبیل زکوة وحکم آن در آیه
صدقات مبین شده حیث قال انما الصدقات للفقراء والمساکین دوم غنایم که از کفار
به تیغ گرفته باشند بر سبیل قهر و غلبه وحکم این نیز در آیه واعلموا انما غنمتم من شیء الی آخره
معلوم شد سیوم فی ست وآن مالی ست که از کفار بمسلمانان منتقل شود وبدون قتال وخیل
ورکاب وآن رسول را باشد در حال حیات وی وبعد از وی کسی را که قایم مقام او باشد از ائمه
هدی وایشان بهر کس که خواهند دهند بر حسب مصلحت وباجماع فقهای ما مستحقان فی وخمس
بنی هاشم اند از فرزندان ابیطالب وعباس وتفصیل احکام خمس در منهج الصادقین سمت
ذکر یافته و در عالم التنزیل آورده که اهل جاهلیت چون غنیمتی وفی گرفتندی مهتر ایشان

ربعی برداشتی وآن باقی نیز آنچه خیار آن بودی برای خود اختیار کردی وآنرا صفی
گفتندی وباقی را بقوم گذاشتی وتوانگران قوم بر درویشان حیف کردندی
جمعی از رؤسای اسلام در غنایم بنی النضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول الله شما ربع
وصفی مغنم را بردارید وباقی را بگذارید تا با یکدیگر قسمت کنیم حق تعالی آنرا خاصه پیغمبر گردانید
وقسمت آنرا بر وجهی مذکور شد که مقرر ساخت وفرمود که بر طریق حکم فی نمودیم كَيْ لَا يَكُونَ
تا نباشد آن فِي دُولَةً آنچیزی که متداول باشد ودست بدست گردان بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ
مِنْكُمْ میان توانگران از شما که بآن مکاثرت کنند وبقوت وغلبه زیاده از حق خود بردارند
وفقرا را اندک دهند یا محروم سازند چنانکه در زمان جاهلیت بود خطاب با اهل ایمانست
غیر از پیغمبر واهل بیت وی وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ وآنچه بدهد پیغمبر شما را از فی وغنیمت
فَخُذُوهُ پس فرا گیرید آنرا که حق شماست وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ آنچه نهی کند شما را ازان
فَانْتَهُوا پس باز ایستید ازان علمای محققین بر آنند که حکم این کلمات عام ست ومعنی آنکه
هرچه پیغمبر امر فرماید از مامورات آنرا غنیمت دانید وبرغبت تمام اخذ آن کنید وهرچه
نهی کند از منهیات ازان باز ایستید که امر ونهی خداست پس هرکه مرتکب امر او شود
نجات یابد وهرکه از نهی او اجتناب ننماید در ورطهٔ هلاکت ابدی وشقاوت سرمدی
گرفتار گردد ومؤید عمومیت اینست اینکه صاحب کشاف آورده که ابن مسعود مردی
محرم را دید که جامها پوشیده او را گفت این جامها بکن آنمرد گفت آیتی از کتاب خدا
درین باب بر من بخوان وی این آیت را برخواند از رسول صلی الله علیه وآله وسلم
روایتست که قرآن صعبست ومستصعب بر آنکه ترکش کند وآسانست آنرا که متابعتش
کند وحدیث من نیز صعب ومستصعب است بر آنکس که هرکه بر حدیث من تمسک کند وجمع

نماید میان آن و قرآن بر و آسان باشد و هرکه بقرآن و حدیث من تهاون کند دنیا کار
دنیا و آخرت باشد و شما را فرموده اند که سخن مرا بشنوید و بران کار کنید پس هرکه بقول
من راضی نیست بقرآن راضی نیست و هرکه بقول من استهزا کند بقرآن استهزا کرده
چه حق تعالی فرموده ما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید
از عذاب خدای در مخالفت رسول اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای شَدِیْدُ الْعِقَابِ
سخت عقوبتست بر مخالفان حکم رسول زید بن شحام از ابی عبدالله علیه السلام روایت
کرده که خدا تعالی بهیچ چیز با نبیا کرامت نکرده مگر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
عطا فرموده از انجمله سلیمان را گفت فامنن او امسک بغیر حساب و در حق پیغمبر فرموده که
ما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا درین آیه اشارتست بآنکه تدبیرات
متعلقست بآنحضرت و بائمه که قایم مقام اویند و لهذا آنحضرت اموال خیبر را قسمت
فرموده بر اهل اسلام و بر اهل خیبر منت نهاده ایشان را بحال خود باز گذاشت و بنی نضیر
و بنی قینقاع را حکم بجلا فرموده و بعضی از اموال را بایشان داد و رجال بنی قریظه را
مقتول ساخت و ذراری و نسای ایشان را سبی نمود و اموال همه ایشان را باصحاب قسمت
کرد بر وجه مصلحت چنانچه حق تعالی میفرماید که فی لِلْفُقَرَاۤءِ الْمُهَاجِرِیْنَ مردم درویشان
که هجرت کرده اند از مکه بمدینه الَّذِیْنَ اُخْرِجُوْا آنانکه بیرون کرده شده اند یعنی کفار مکه
بیرون کرده اند ایشان را مِنْ دِیَارِهِمْ از سراهای خود که در مکه داشتند وَاَمْوَالِهِمْ
و از مالهای خود یعنی دور گردانیدند و منع کردند ایشان را از برداشتن اموالی که آنجا داشتند
یَبْتَغُوْنَ در حالتی که این مهاجران طلب میکنند بسبب هجرت فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ
افزونی و مزیت عطای از خداوند خود وَرِضْوَانًا و خشنودی از حضرت او یعنی هجرت

ایشان

ایشان برای تجارت و اغراض دنیویه نبود بلکه محض رضای خدا بود پس بجهت دوستی
خدا و رسول ترک دیار خود کردند و اعراض نمودند از اغراض و امتعه خود که در مکه داشتند
وَیَنْصُرُوْنَ اللّٰهَ و یاری میکنند دین خدا را بانفس و اموال خود وَرَسُوْلَهٗ و نصرت
مینمایند پیغمبر او را اُولٰۤئِکَ آنگروه مهاجرین هُمُ الصّٰدِقُوْنَ ایشانند راستان
در دین اسلام هم بقول و هم بعمل در خبرست که از مهاجر مردی بود که از غایت گرسنگی سنگ
بر شکم بستی و در زمستان بجهت برهنگی گوی بکندیدی و در آنجا نشستی تا سرما کمتر از وی گردد
چون حال ایشان چنین بود رسول مال بنی نضیر بر مهاجر قسمت کرد و بر سه کس از انصار که
محتاج بودند چنانکه گذشت و بعد از ذکر مهاجرین در حق انصار فرموده که وَالَّذِیْنَ تَبَوَّءُو
الدَّارَ و دیگر فی مرکسانی راست که جای گرفتند در سرائی که مدینه است وَالْاِیْمَانَ و در ایمان
بخدا و رسول یعنی مدینه و ایمان را موطن و مستقر خود ساختند و متمکن شدند درین
هر دو آنها را کنف و ملاذ خود گردانیدند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از مهاجران مراد فقرای
انصار اند که سبقت نمودند بر مهاجران در ایمان و یا قبل از هجرت ایشان ایمان آوردند
و بدو سال قبل از قدوم حضرت مساجد ساختند و نزد بعضی مراد اصحاب لیله عقبه اند که
هفتاد کس بودند که متابعت کردند با رسول خدا بر حرب ابیض و احمر یُحِبُّوْنَ دوست
میدارند انصار مَنْ هَاجَرَ هر کرا که هجرت کند اِلَیْهِمْ بسوی دار ایشان و او را
جای دادند بدیار و اموال خود او را مساعدت نمودند وَلَا یَجِدُوْنَ فِیْ صُدُوْرِهِمْ
و نیابند در سینهای خود حَاجَةً آنچه احتیاج داعی باشد بآن از حسد و حقد و غیظ
و طلب مِّمَّاۤ اُوْتُوْا از آنچه داده شدند مهاجران دون ایشان از مال غنیمت بنی نضیر
اصلا طلب چیزی نمیکنند که بمهاجران عطا کرده شده و مطمح نظر ایشان چیزی نیست که

بآن احتیاج داشته باشند از اموال بنی النضیر بلکه بآن قسمتی که رسول کرده راضی
وخشنود ند ومنتهی برضای ایشان مرویست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم انصار را
طلبیده وامداد واعانت واحسان واسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند ذکر فرمود
پس گفت ای گروه انصار اگر میخواهید اموال بنی النضیر را درمیان شما تقسیم کنیم وطایفهٔ مهاجر
برقرار خود درمساکن خود باشند واگر خواهید همین اموال را بمهاجر دهیم وایشان از منازل
شما بیرون آمده بکفایت امور معیشت خود مشغول شوند سعد بن معاذ وسعد بن عباده
گفتند یا رسول الله خاطر ما آن میخواهد که اموال را بمهاجر قسمت نمای وایشان همچنان
در خانهای ما باشند که روشنائی وبرکت در منازل ما از ایشانست حضرت ایشانرا دعا گفت
وحق تعالی درحق ایشان آیت فرستاد وَيُؤْثِرُونَ واختیار میکنند یعنی مقدم
میدارند مهاجرانرا عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود یعنی اموال ومنازل از خود باز
میگیرند وبدیشان میدهند وَلَوْ كَانَ بِهِمْ واگرچه در حالتی هست که هست ایشانرا
خَصَاصَةٌ احتیاج فقر بآنچه ایثار میکنند ایثار عبارتست از آنکه کسی محتاج باشد بچیزی
ودیگری را مستحق به بیند از خود باز گیرد وبوی بخشد ودر اسباب نزول از عبد الله عمر
نقل کرده که سه بریان از برای یکی از درویشان صحابه آوردند او را برادر دینی که از وی محتاج تر
بود فرستاد واو بر دیگری ایثار نمود وهمچنین نه تن از فقرا بریکدیگر ایثار کردند واین آیت
در شان آن درویشان توانگر دل نازل شد عبد الله بن مسعود روایت کند که نبی رسول
خدا صلی الله علیه وآله وسلم از نماز شام وخفتن فارغ شد مردی از میان صفوف برخاست
وگفت ای مهاجر وانصار مردی غریبم وبهیچ چیز قدرت ندارم مرا طعام دهید رسول
صلی الله علیه وآله وسلم گفت ای درویش ذکر غربت مکن که دل ما را خراشیدی وهکین ساختی

بعد ازان

بعد ازان فرمود غریبان چهارند یکی در مسجدی که درمیان قومی باشد که در انجا نروند
ونماز نگذارند دوم مصحفی که در خانه باشد ومردم آن خانه ازان تلاوت نکنند سیوم
عالمی که درمیان جماعتی باشد وایشان تفقد او نکنند ومسائل دین را ازو نپرسند
چهارم اسیری از اهل اسلام که درمیان کفار باشد پس گفت کیست که مؤنت این مرد
کفایت کند تا در فردوس اعلی او را جای دهند امیر المومنین علی علیه السلام برخاست ودست
سائل بگرفت وبحجرهٔ طاهره فاطمه آورد وگفت ای دختر رسول خدا در کار این مهمان
نظری کن گفت یا ابن عم رسول الله در خانه طعام اندکی هست وحسن وحسین گرسنه اند
وتو روزه داری وآن طعام یک کس را بیش کفایت نکند فرمود آنرا حاضر کن فاطمه طعام
پیش آورد حضرت آن طعام را پیش مهمان نهاد وبا خود گفت اگر من بخورم مهمانرا
کافی نباشد واگر نخورم سبب انفعال مهمان شود پس دست دراز کرد وچنان باو
نمود که چراغ اصلاح میکنم وآنرا بنشاند فاطمه را گفت گرفتن چراغ تعلل کن تا
مهمان از طعام خوردن فارغ شود وخود دهان مبارک می جنبانید تا مهمان تصور کند
طعام میخورد چون از طعام فارغ شد فاطمه چراغ را بیاورد وطعام همچنانکه برجای خود بود
امیر فرمود ای درویش طعام نمیخوری گفت سیر شدم پس امیر وفاطمه وحسن وحسین وفضه
وهمسایه ها ازان طعام سیر خوردند وهنوز باقی بود وروز دیگر که آنحضرت نزد رسول
صلی الله علیه وآله وسلم آمد ویرا گفت یا علی دی شب چون گذرانیدی گفت بخیر وخوبی
پس رسول صلی الله علیه وآله وسلم حکایت چراغ نشاندن وطعام خوردن وی چنان
نمود که گویا در انجا طعام میخورده وبرکت یافتن طعام با امیر المومنین علیه السلام باز گفت
امیر فرمود یا رسول الله که ترا اعلام کرد حضرت فرمود که جبرئیل نزد من آمد واظهار

این معنی کرده این آیت آورد که یُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ و این حکایت
عاصم بن کلیب که یکی از رواة اهل سنت است روایت کرده از پدرش و پدرش
از ابو هریره و چون حق تعالی بیان وصف ایثار نمود در عقب ترغیب بندگان مینماید سبحانه
بقوله وَمَنْ يُوقَ و هر که نگهداشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس خود یعنی منع نفس خود
از آنچه طبیعت مستدعی آن باشد از حب مال و نقص انفاق واجبه و مخالفت نماید با نفس
اماره فَأُولَٰئِكَ پس آنگروه هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستکاران‌اند و فیروزی یافتگان
به ثنای عاجل و ثواب آجل و بمراد و مطلوب خود رسیدن انس روایت کرده از رسول
صلی الله علیه و آله و سلم که هر که زکوة بدهد و مهمان را اطعام کند و در مهمی که او را پیش آید مال را
خرج کند و از شح نفس بری باشد و جابر انصاری از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت
کرد که آنحضرت فرمود از شح بپرهیزید که شح هلاک گردانید کسانی را که پیش از شما بودند
و در حدیث آمده که شح و ایمان در دل مومن بهم جمع نشوند مراد منع و امتناع است از
حقوق مفروضه مالیه و بعد از بیان صفات اصحاب ذکر تابعین میفرماید و تبع تابعین قرنی
بعد از قرنی تا انقراض دینی و میگوید که وَالَّذِينَ جَاءُوا و آنانکه آمدند یعنی می‌آیند
مِنْ بَعْدِهِمْ از پس مهاجر و انصار يَقُولُونَ میگویند از روی نیاز رَبَّنَا ای پروردگار
و آفریدگار ما اغْفِرْ لَنَا بیامرز گناهان برای ما وَلِإِخْوَانِنَا و برادران ما را در دین
الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان وَلَا تَجْعَلْ و مگردان
یعنی وضع مکن فِي قُلُوبِنَا در دلهای ما غِلًّا کینه و حسد و خیانتی لِلَّذِينَ آمَنُوا
مر آنانرا که گرویده اند یعنی نگهدار ما را بلطف ابدی و فضل سرمدی خود از اراده بدی مومنان
رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ رَءُوفٌ بدرستی که تو مهربانی پس دعای ما مستجاب کن رَحِيمٌ

بخشنده

بخشنده پس ما را برحمت شامله خود در زمرهٔ سابقان داخل گردان و شبهه نیست که بعض
مومنان و اراده بدی با ایشان از حیثیت ایمان کفر است و از حیثیت غیر آن فسق
حق تعالی درین آیت مومنانرا بر سه فرقه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف
باشند بپاکی عقیدت و پاکیزگی طینت پس هر که برین صفت نبود از اقسام مومنان
خارج باشد و بعد از مدح مهاجر و انصار و تابعین بیان احوال منافقین میکند که أَلَمْ تَرَ إِلَى
الَّذِينَ نَافَقُوا آیا نگاه نکردی نبوی آنانکه نفاق می‌ورزند و خلاف آنچه در باطن
دارند ظاهر میکنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و احزاب ایشان که بر بنی النضیر پیغام
فرستادند که ما با شما موافقیم و در حرب کردن با محمد معاونت تمام خواهیم کرد و اتفاق ما با شما
حدیست که اگر بر شما غالب شود شما را از دیار اخراج کنند ما نیز در مرافقت موافقت کنیم
کما قال جل ذکره يَقُولُونَ میگویند منافقان لِإِخْوَانِهِمُ مر برادران خود را یعنی
اشباه و امثال خود را که اخوة الکفره اند الَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند مِنْ أَهْلِ
الْكِتَابِ از اهل توریت که غم مخورید و اندیشه را بخاطر خود راه مدهید لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ
اگر بیرون کرده شوید شما از دیار خود لَنَخْرُجَنَّ هر آینه بیرون می‌آئیم مَعَكُمْ با شما از روی
مودت و مصاحبت وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ و فرمان نبریم در خلاف و جدال با شما أَحَدًا
یکی را که محمد است یا هیچکس را از مسلمانان یعنی در خلاف نمودن با شما اطاعت نکنیم أَبَدًا
در هیچ وقتی از اوقات وَإِنْ قُوتِلْتُمْ و اگر کارزار کرده شوید یعنی اگر مسلمانان با شما
قتال بکنند لَنَنْصُرَنَّكُمْ هر آینه یاری کنیم شما را وَاللَّهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد
إِنَّهُمْ آنکه ایشان یعنی منافقان لَكَاذِبُونَ هر آینه دروغگویانند در آنچه میگویند یعنی
آن قول را بفعل نیاورند و آن شرط که کرده اند با یهود بجای نیارند کما قال لَئِنْ أُخْرِجُوا

اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه لا یخرجون معهم بیرون نروند منافقان
با ایشان و موافقت ایشان نکنند ولئن قوتلوا واگر مقاتله کرده شوند یعنی
مسلمانان با ایشان کارزار کنند لا ینصرونهم یاری نکنند منافقان ایشانرا ولئن
نصروهم واگر یاری دهند اهل نفاق یهود را یعنی بر سبیل فرض و تقدیر آنچه خدای
نفی آن فرموده وجود خارجی پیدا نمیکند لیولن الادبار هر آینه باز گردانند پشتهای
خود را یعنی بهزیمت روند ثم لا ینصرون پس یاری کرده نشوند بنی نضیر بعد از هزیمت
منافقان یعنی چون ناصران ایشان منهزم کردند ایشان منصور نگردند بلکه بعذاب قتل
وسبی وجلا گرفتار شوند آنکه بر وجه امتنان خطاب بمومنان میکند که لانتم هر آینه
شما که مومنانید اشد رهبة سخت ترید از روی ترس فی صدورهم در سینهای
ایشان من الله از خدای یعنی ترس شما در دل منافقان بیشتر است از ترس خدا در دل
ایشان خلاصه معنی آنست که منافقان از شما بیشتر میترسند که از خدای ذلک آن خوف
وخشیت از شما مر ایشانرا بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند
که نمیدانند عظمت خدا و شدت عقوبت اورا واگرنه بایستی که از و ترسیدندی نه از شما
مراد آنست که ترس ایشان از شما در سر سخت ترست از ترس ایشان از خدای اظهار ترس
میکنند نزد شما نه آنکه ایشانرا رهبی و ترس از خدا باشد همچنانکه ظاهر کلام است لا یقاتلونکم
کارزار نمیکنند با شما یهود و اهل نفاق جمیعا در حالتی که مجتمع و متفق باشند برای جدال
کردن با شما الا فی قری محصنة مگر در دیههای استوار بخندق و بروج و حصار
او من وراء جدر یا از پس دیوارها بتیر و سنگ بجهت فرط ترس ایشان از شما یعنی
ایشانرا قوت آن نیست که از حصون بیرون آمده بصحرا آیند و روبروی شما حرب کنند

واین نه از ضعف وجبانت ایشانست بلکه بأسهم بینهم شدید کارزار
ایشان در میان یکدیگر سخت است یعنی چون با یکدیگر محاربه کنند حرب ایشان در نهایت
شدت باشد اما بر شجاعی از ایشان که با رسول خدا و اصحاب او حرب کند او سبحانه خوف
و رعب را در دل افکند و بسبب آن طاقت مقاتله در مقاتله و مواجهت ایشان ندارد
تحسبهم جمیعا پنداری تو یهود و اهل نفاق را مجتمع و متفق از روی تدبیر و صلاح
اندیشی وقلوبهم شتی وحال آنکه دلهای ایشان پراکنده و پریشانست و ازان جهت
افتراق عقاید و اختلاف دواعی و مقاصد و کثرت حقد و حسد و عداوت با یکدیگر
ذلک آن افتراق دواعی و اختلاف عقاید بانهم بسبب آنست که ایشان قوم
لا یعقلون گروهی اند که تعقل نمیکنند و در نمی یابند آنچه صلاح ایشانی در آنست
و بعد از ان میفرماید که مثل یهود در مغرور شدن بعدد قوت خود کمثل الذین
همچو مثل آنانست که بودند من قبلهم پیش از ایشان قریبا زمان اندک ذاقوا
وبال امرهم که بچشیدندی عاقبت کفر خود را در دنیا مراد مشرکان قریش اند
که شش ماه قبل از ایشان در بدر کشته گشتند و بروایت ابن عباس مراد بنی قینقاع اند
که عهدی که با نبی کرده بودند بشکستند و چون از بدر مراجعت فرمود تا از دیار خود
بیرون روند و جلای وطن کنند عبد الله ابی با ایشان گفت بیرون مروید که من پیش جمعی
روم و شفاعت شما کنم یا با شما در حصن در آیم و مدد شما دهم و چون ایشان در حصن
رفتند عبد الله نصرت ایشان نداد و ایشان بالضرورت قرار بر فرار دادند و جلای
وطن کردند ولهم و مر ایشانراست باوجود خواری جلا در دنیا عذاب الیم
عذابی دردناک در عقبی و مثل منافقان در فریب دادن یهودان و وعده نصرت

کردن وخلاف آن كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ مانند مثل شیطانست إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ
اكْفُرْ چون کفت مرآدمی را که بر کفر خود ثابت باش که من معاون وناصر توام فَلَمَّا كَفَرَ
چون بر کفر ثبات ورزید ونهال کفر در دل او استحکام یافت قَالَ کفت شیطان
إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكَ بدرستی که من بیزارم از تو إِنِّي أَخَافُ اللهَ بدرستی که من میترسم
از خدای رَبَّ الْعَالَمِينَ که پروردکار عالمیان ست یعنی از انکه حق تعالی بروز قیامت
مرا شریک تو نسازد در عذاب مراد از ایشان ابوجهل ست چه وقتی که ببدر متوجه شد از قبیله
کنانه متوهم بود ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود برآمده کفت ای ابوالحکم مترس که
هیچکس بر شما غالب نشود ومن رفیق ومصاحب شماام وچون ببدر رسیدند ابلیس دید که
ملایکه بمدد اهل اسلام از آسمان نازل میشوند از عقاب الهی ترسیده بکریخت وکفت
من از شما بیزارم ودر سورة الانفال این قصه مفصلا کذشت واز ابن عباس وابن مسعود
روایتست که مراد از شیطان ابیض ست که پیر ابلیس ست واز انسان برصیصا راهب
که از بنی اسرائیل بود وبیان این قصه آنست که برصیصا در زمان فطرت در صومعه هفتاد
سال عبادت کرد وابلیس هرچند خواست که اضلال او کند وبر وظفر یابد نتوانست آخر
مرده واعوان خود را جمع کرد ودرین باب با ایشان مطارحه کرد ابیض مهم اغوا واضلال
او را بر ذمت خود کرفت وهمین ابیض بود که اراده آن کرد که اغوای رسول صلعم کند جبرئیل
پری بروی زد واو را بر اقصای هند انداخت القصه ابیض بلباس راهبان برآمده در پیش
صومعه برصیصا بایستاد وآواز داد ووی بسبب آنکه بنماز مشغول بود جواب نداد ابیض
از روی نفاق در پیش صومعه بنماز مشغول شد افعال واذکار آنرا بخضوع وخشوع
تمام بجامی آورد برصیصا چون آن حال را از وی بدید آواز داد که یا عبدالله مرا معذور

دار که آن وقت که مرا آواز دادی در نماز بودم چه حاجت داری کفت التماس من
آنست که درین صومعه باتو باشم تا سیرت ترا فراکیرم وعلم را از تو کسب کنم
برصیصا ازین امتناع کرد ابیض تضرع وزاری آغاز کرده درین باب مبالغه بحد
اطناب رسانید برصیصا بایستاد ودستوری داد ووی بصومعه درآمده بریاضت
مشغول شد ومتحمل مشاق طاعت شد برصیصا از شدت مجاهده وکثرت عبادت او
متعجب مانده مرید او کشت واو بهمین طریقه سلوک مینمود وروز بروز محبت او
در دل برصیصا اشتداد می یافت تا یکسال برآمد ابیض کفت ای زاهد مرا یاریست که در
عبادت از من بیشترست ودر ریاضت او از من بیشتر میخواهم که نزد او روم وچند روزی
در خدمت او بریاضت مشغول شوم برصیصا تاب مفارقت او نداشت ونمیخواست که
از وجدا شود واما چون دانست که وی جازم ست در رفتن وتحقیق اندکه او را از ان
بازدارد بالضرورت راضی شد وابیض در وقت مفارقت او را کفت دعائی تعلیم
دهم ترا که خدایتعالی برکت آن بیمار را شفا دهد واهل بلوی را نجات ارزانی فرماید
ومجانین را عاقل سازد برصیصا کفت میترسم که چون مردم برین مطلع شوند مرا از عبادت
بازدارند واوقات من صرف ایشان شود کفت البته این دعا را بیاموز که روزی باشد
که ترا بآن احتیاج افتد پس آن دعا را تعلیم برصیصا داد واو را وداع کرده نزد ابلیس آمد
وکفت نزدیک شد که برصیصا را اغوا کنم پس بشهر آمد وشخصی را مختنق کرده بیهوش کردانید
وباز بصورت طبیبی ظاهر کشته او را کفت علاج تو بجز دعای برصیصا راهب میسر نیست
پس آنکس را بدر صومعه برصیصا آوردند ونزد او تضرع وزاری کردند تا وی دعا کرد ودمی بروی
دمید ابیض دست از کلوی او باز داشته باخود آمد وشفا یافت وبهمین طریقه ابیض

مردمان را مبتلا میساخت و برصیصا دعا میکرد و او دست از وی باز میداشت و شفا
می یافت و این خبر دران ولایت فاش شد روزی دختر بادشاهی که پدرش مرده بود و سه
برادر داشت متعرض معترض او شد و او را بیهوش ساخت برادران او را برداشته بصومعه
برصیصا آوردند برصیصا بجهت کثرت تردد مردمان بتنگ آمده بود در صومعه را بسته
ایشان دختر را همانجا نهاده برصیصا را گفتند این خواهر ما امانت است نزد تو ببین که با او
چه می باید کرد و او را تنها بگذاشتند و برگشتند برصیصا نگاه کرد دختری در غایت جمال دید
وی آمد و دعا کرد ابیض دست ازو باز داشت و بار دیگر او را بگرفت و باز او را بدعای
برصیصا بگذاشت تا در روزی چند بار این واقع شد پس در حالت بیهوشی وی وسوسه
برصیصا کرد که این دختر بس صاحب جمال است و بیهوش افتاده اگر با وی مواقعه کنی کسی بران
مطلع نشود برصیصا از وسوسه وی از راه رفت با دختر مواقعه کرد و از برصیصا حامله
گشت ابیض بصورت اول برآمده نزد او آمد و گفت که این چه عمل شنیع و فعل قبیح است که
کردهٔ و خود را درمیان مردمان رسوا ساختی برصیصا بزاری درآمده او را گفت درین باب
فکری و تدبیری نما ابیض گفت که صلاح آنست که او را بکشی و در زیر این کوه و بروایتی در زیر
این سجاده خود دفن کنی برصیصا از بیم جان خود او را بکشت و در خاک دفن کرد ابیض گوشه
جامه او را از خاک بیرون گذاشت و چون برادران آمدند و احوال خواهر از برصیصا پرسیدند
گفت دیوان او را بردند ایشان قبول کردند ابیض در خواب برادر مهین آمده گفت برصیصا
با خواهر تو چنین و چنین کرد و چون بیدار شد با خود گفت این خواب شیطانی است پس
در شب دوم بخواب برادر میانین آمد و همین گفت و در شب سیوم بخواب برادر کوچک آمده
و همان سخن گفت روز چهارم برادران باهم نشسته بودند و بیاد خواهر خود میگریستند

برادر کهین گفت من خوابی چنین و چنین دیده ام برادر میانین همین گفت و آنکه
من نیز همین خواب دیدم پس نزد برصیصا آمدند و گفتند با خواهر ما چه کردی گفت
نه بشما گفتم که دیوان او را بردند ایشان با خود گفتند که برصیصا زاهد زمانه است آنچه
میگوید البته راست خواهد بود پس برگشتند ابیض در شب دیگر در خواب ایشان آمد
و همین سخن تقریر کرد و گفت بروید که خواهر شما فلان جای در خاک است و گوشه جامه او
پیداست ایشان برفتند و خاک را بشکافتند و خواهر را از انجا بیرون آوردند و میان
بازار داری بزدند و برصیصا را از دیر بیرون آوردند تا بردار زنند ابلیس ابیض با
گفت هیچ کاری نکردی اگر او را بردار کنند کفارت گناهان وی گردد ابیض گفت همین
زمان کار وی بسازم پس بصورت اول بنزد برصیصا آمد و گفت من آن عابدم که آن
دعا بتو آموختم وای بر تو این چه عمل بد بود که کردی و آبروی راهبان بردی درین قضیه
ترا نیز چیزی تعلیم کنم تا ازین خلاص شوی گفت چیست گفت سجده من کن تا من بحیلتی
ترا از چشم ایشان بپوشانم و تو از ایشان بگریزی و چون گریخته باشی توبه کن برصیصا
ابیض را سجده کرد ابیض گفت من از تو بیزارم پس او را بردار کشیدند و آن بی سعادت
بعد از آنکه همه عبادت ازو صادر شده بود بورطهٔ شقاوت گرفتار گشت و حق تعالی ازین
خبر میدهد که فَكَانَ عَاقِبَتَهُمَا پس هست عاقبت کار داعی که شیطان است
و مدعو که انسانست از منافقان و یهودان و سایر مشرکان أَنَّهُمَا آنکه ایشان
فِي النَّارِ در آتش دوزخ باشند خَالِدَيْنِ فِيهَا جاوید مانندگان دران وَذَٰلِكَ
و آن خلود در آتش دوزخ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ٥ پاداش کافرانست که از جاده حق
تجاوز نموده اند و بعد از بیان عاقبت کافران در موعظه مؤمنان میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمنوا ای کسانی که گرویده اید اتقوا الله بترسید از خدای و در امر و نهی اطاعت
او کنید ولتنظر نفس و باید که نظر کند هر نفسی و به بیند ما قدمت آنچیزی را که
از پیش فرستاده ست لغد برای فردای قیامت که عمل صالح ست که منجی اوست یا از
فعل قبیح او که موبق اوست پس اگر تقدیم خیرات و طاعات کرده شکرگذاری توفیق آن
نماید و در زیادتی آن کوشد و اگر سیآت و معاصی فرستاده توبه کند و ازان پشیمان گردد
و تسمیه قیامت بغد جهت دنو و قرب آنست پس جهت تاکید امر تقوی تکرار آن کرده
میگوید که واتقوا الله و البته بترسید از قهر الهی ان الله خبیر بدرستی که خدای
داناست بما تعملون ۝ بآنچه میکنید این در حکم وعیدیست بر معاصی ولا تکونوا
و مباشید ای مومنان کالذین مانند آنانکه نسوا الله فراموش کردند یعنی واگذاشتند
احکام خدا را مراد یهودان و منافقان و مشرکان اند که از روی عناد و جحود مطلقا
پیروی احکام خدای نکردند مثل کسی که ناسی چیزی باشد و اصلا آنرا بخاطر نیاورد
فانسٰهم پس خدای فراموش گردانید بر ایشان انفسهم نفسهای ایشانرا و در
توفیق را بر ایشان بست بروجه تخلیه و بجهت آن تقدیم چیزی نکردند از برای فردای قیامت
یا محروم ساخت ایشانرا از حظوظ آخرت اولئک هم الفاسقون ۝ آنگروه
ایشانند بیرون رفتگان از دایره فرمان یعنی کاملان در فسق و عصیان و متوغل
در کفر و طغیان و بعد ازان حرومانرا از خواب غفلت متنبه میسازد بقوله لا یستوی
برابر نیستند نزدیک خدای اصحاب النار یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته
بسبب معاصی مستحق نار شده اند و اصحاب الجنة و اصحاب بهشت که در استکمال
نفس کوشیده سزاوار جنت گشتند اصحاب الجنة یاران بهشت یعنی ساکنان آن

هم الفائزون

هم الفائزون ۝ ایشان رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته اند
و در نعیم مقیم پیوسته و بعد ازان بر سبیل تمثیل و تخییل در بیان تعظیم قرآن
میفرماید که لو انزلنا اگر میفرستادیم هذا القرآن این قرآنرا علی جبل
بر کوهی بر طریق مثل لرایته خاشعا هر آینه میدیدی آنرا ترسنده متصدعا
شکافته و از هم ریخته من خشیة الله از ترس خدا و از هیبت وعیدی که در قرآنست
یعنی کوه با وجود بزرگی و سختی و غلظ بترسیدی و گردن نهادی و دلهای کافران ازان متاثر
نمیشود کما قال ثم قست قلوبکم من بعد ذلک تا آخر و گویند معنی آنست که اگر قرآنرا بر کوه
انزال میکردیم بعد ازان فهم و ادراک میدادیم پاره پاره میشدی از ترس خدا وتلک
الامثال و این مثلها یعنی این مثل و آنچه مثل این مثل ست از امثال قرآنی که از جمله
آن دو مثل دیگر درین سوره گذشته نضربها للناس بیان میکنیم آنرا از
برای مردمان لعلهم یتفکرون ۝ شاید که ایشان اندیشه کنند در زواجر و مواعید
آن درین کلام توبیخ ست بر عدم تخشع ایشان نزد تلاوت قرآن بجهت قساوت قلب
و قلت تدبر در آن و بعد ازان بجهت تعظیم قرآن اظهار ربوبیت و عظمت خود میفرماید بقوله
هو الله الذی لا اله الا هو الهی که قرآن فرو فرستاده خدای بحق ست که
نیست معبودی که مستحق بعبادت باشد مگر او سبحانه عالم الغیب والشهادة
دانای آنچه نهانست علم او بر بندگان از جواهر قدسیه و آنچه مشاهده ایشانست
از اجرام و اعراض یعنی دانای جمیع نهان و آشکار است یا عالم بضمایر قلوب و اقوال
یا بدنیا و عقبی و یا بمعدوم و موجود و یا بحیات و ممات یا با رزاق و آجال یا بآنچه
هست و خواهد بود هو الرحمن اوست بسیار بخشش که رحمت عام سابقه او دینی

احاطه جمیع خلق نموده **الرَّحِیْمُ** بزرگ بخشایش که رحمت خاصه او در آخرت که
غفران و رضوانست بمومنان رسیده پس بجهت تاکید اعاده صدر آیه نموده که
هُوَ اللّٰهُ الَّذِیْ اوست خدائی که بهیچ وجه **لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ** نیست سزای پرستش
مگر او **اَلْمَلِكُ** بادشاهی که جمیع ممالک و ملکوت ملک اوست و همه اشیا در تحت
تصرف او و هیچکس قادر نیست بر منع او از آنچه جلال ذاتش باستغنای مطلق
مقرونست و کمال صفاتش از وجه احتیاج مصون **اَلْقُدُّوْسُ** در نهایت نزاهت
از شوب مناقص و معایب و در کمال تبری از طریق آفات و نوایب پس مبرّاست
از جمیع قبایح و رذایل و مطهر از شریک و اولاد و از صفات اجسام و تجزیه و انقسام
یا مبارک که جمیع برکات از جانب او فایض است و همه خیرات از و نازل یا بعید از اوهام
و بصایر و ابصار **اَلسَّلَامُ** سالم از عیوب و علل و مبرّا از نقص و عجز و خلل یا معطی
سلامت بعباد در مبدا و معاد **اَلْمُؤْمِنُ** و ایمن کننده بر بندگان از ظلم و عقوبت
نیران و یا بصدق ظنون مومنان یعنی منجز موعود ایشان نه محبت آمال ایشان و موید
اولست قول صادق علیه السلام که تسمیه او بمومن جهت آنست که ایمن کردانندهٔ
اهل طاعتست از عذاب و عقاب و یا داعی خلقان بایمان و واهب امان بایشان
یا تصدیق کننده بذات خود قبل از تصدیق خلقان کما قال شهد الله انه لا اله الا هو
یعنی مبین سازنده توحید را و الوهیت خود بر بندگان بدلایل واضحه که منشاء آن
ایجاد عالمست بر نظامی که حال آن شاهدست بر وحدانیت و معبودیت **اَلْمُهَيْمِنُ**
و نگهبان بر هر چیز که خلق فرموده و شاهد بر بندگان یا ایمن بر همه اشیا که هیچ چیز نزد او
ضایع و مهمل نمیشود و گویند اسمیست از اسمای الهی که تاویل آن جز خدا نداند **اَلْعَزِیْزُ**

غالب

غالب در حکم که هیچکس او را مغلوب نتواند ساخت و او را از مرتبه رفیعه خود
نتوانید گردانید یا کسی که بتهدید غیر مخوف نشود **اَلْجَبَّارُ** بزرگوار و عظیم الشان
در مملکت و سلطنت یا قاهری که هیچ چیز بکنه آن نتوان رسید و ابصار احاطه او
نتواند کرد یا اصلاح آرنده و کارهای شکسته بندگان از اسباب معاش و ارزاق
و غیر آن بانکه باک نداشته باشد بانچه بوده و نبوده پس مسرور نشود بآنچه باشد
و محزون نگردد بآنچه شود **اَلْمُتَكَبِّرُ** در نهایت کبریا یا عظمت یا بلند مرتبه از ظلم
و نقصان و احتیاج و از سایر صفات محدثات و متعال از جمیع مالا یلیق یا کسی که
همه چیز را نسبت بذات خود حقیر بیند و این متصور نیست مگر او سبحانه را
سُبْحَانَ اللّٰهِ پاکست خدای **عَمَّا یُشْرِكُوْنَ** از آنکه شریک میسازند باوی
چه براهین عقلیه و حجج نقلیه ثابتست که او سبحانه قابل شرکت نیست **هُوَ اللّٰهُ**
الْخَالِقُ او خدائیست که تقدیر کننده است هر چیز را که ایجاد آن فرماید از مخلوقات
بر وفق مشیت و مقتضای حکمت **الْبَارِئُ** آفرینندهٔ اعیان و ظاهر سازندهٔ آنها از عدم
بوجود در حالت برائت او و از نواقص و عیوب در خلق آن **الْمُصَوِّرُ** بخشندهٔ صورت
و مثال مخلوقات و نگارندهٔ آنها بر اشکال مختلف حیوانات و نباتات و جمادات
و غیر آن از مصنوعات که از یکدیگر ممتازند بصور و هیات **لَهُ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنٰی**
مر او راست نامهای نیکو که در شرع و عقل مستحسن و پسندیده است چه آنها دال اند بر محاسن
معالی چون الله و الرحمن و رحیم و صانع و قادر و علیم و حی و قیوم و حلیم و غیر آن **یُسَبِّحُ**
لَهٗ بپاکی و بپاکیزگی یاد میکنند مر او را از همه نقایض و او را منزه و مقدس میدانند از جمیع
معایب **مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ** آنچه در آسمانها و زمینهاست چه ارباب عقول

اورا بصفت تنزیه ستایش میکنند وغیر ایشان از سایر حیوانات وجمادات دلالتی تمام
دارند بر تقدیر پس او وَهُوَ الْعَزِيزُ واوست ارجمند در ملک خود که هرگز مغلوب
ومقهور نگردد الْحَكِيمُ صواب کار در گفتار وکردار که هرچه خواهد او کند بروجه حکمت
ومصلحت باشد ابوهریره از رسول صلی الله علیه وآله وسلم روایت کند که آنحضرت فرمود
من جبرئیل را از اسم اعظم پرسیدم جواب داد علیک بآخر سورة الحشر فاکثر قرائه بر تو
باد که نظر در آخر سورة الحشر کنی پس بسیار کردان قرأت آنرا بار دویم وسیوم که پرسیدم
نیز بهمین جواب گفت ابوامامه از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هرکه خواتیم حشر را
در شب یا روز بخواند ودران شب یا روز بمیرد حق تعالی بهشت اورا جای کرداند سعید بن
جبیر از ابن عباس نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که اسم الله الاعظم
فی ست آیات فی آخر الحشر اسم اعظم در شش آیه ست که در آخر سورة الحشر ست ومعقل بن یسار
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم روایت کند که هرکه در صباح سه بار بگوید
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم وسه آیت در آخر سورة الحشر بخواند حق تعالی هفتاد هزار
فرشته را برو موکل گرداند تا اورا نگاه میدارند از جمیع آفات وصلوة برو میدهند تا شب
واگر دران روز بمیرد شهید مرده باشد واگر آنرا بهمین ص... شبانگاه بخواند همین منزلت
یابد وانس از آنحضرت روایت کرده که هرکه لو انزلنا هذا القرآن تا آخر تلاوت کند ودران شب
بمیرد شهید مرده باشد سورة الممتحنة وقیل سورة الامتحان وهی ثلثة عشر آیات
ودو رکوعان وسورة مدنیه ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
روایت کرده که هرکه سورة الممتحنة بخواند در روز قیامت جمیع مومنین ومومنات شفیع او
باشند وحمزه ثمالی از علی بن حسین بن زین العابدین روایت کند که هرکه سورة الممتحنة

بخواند

بخواند حق تعالی دل اورا بایمان امتحان کند وچشم اورا منور وروشن گرداند وهرگز
درویشی باو واولاد او نرسد بدانکه چون حق تعالی ختم سورة الحشر نمود در بیان احوال
کفار ومنافقان افتتاح این سوره کرد بذکر تحریم موالات وایجاب معادات ایشان فرمود که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید بخدا ورسول لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي
وَعَدُوَّكُمْ فرا مگیرید دشمنان من ودشمنان خود را أَوْلِيَاءَ دوستان
وبا ایشان طرح مصاحبت میفگنید آورده اند که در سال هشتم از هجرت که بعد از دو سال
بود از مراجعت بدر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بطریق اخفاء عزیمت مکه
داشت ساره کنیز عمرو بن صیفی بن هشام در مکه مغنیه ونوحه گر بود از مکه بمدینه آمد رسول ازو
استفسار کرد که بجهت اسلام آوردن باینجانب آمده گفت نه فرموده که بجهت مهاجرة گفت
نه بلکه آمده ام تا مرا طعام ولباس دهید وباز بمکه رجوع کنم رسول فرمود چرا از اهل مکه
طعام نطلبیدی گفت بعد از واقعه بدر کسی بغناء ونوحهٔ من توجه نکرد وصله بمن نداده
رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرزندان عبد المطلب را گفت که ویرا چیزی بدهید ایشان
ویرا جامه ودینار وزاد وراحله دادند پس نزدیک حاطب بن بلتعه آمد وازو چیزی
طلبید او نامه نوشت باهل مکه باین مضمون که این نامه ایست از حاطب بن ابی بلتعه
بسوی اهل مکه بدانید که رسول خدا قصد شما دارد پس اسلحه را بر خود کنید وآماده قتال
باشید نامه را بوی داد وده دینار وبروایتی ده درم باو عطا کرد وبردی دررو پوشانید
وگفت این نامه را باهل مکه رسان ساره نامه را بستد ودر میان موی خود پنهان کرد
وروی بمکه نهاد جبرئیل علیه السلام حضرت رسول را ازین قضیه خبر داد آنحضرت

امیر المومنین را علیه السلام با طلحه و زبیر و عمار و مقداد و عثمان و عمر را امر کرد که براه مکه
متوجه شوید و در روضهٔ خاخ زنی را یابید نامه داشته باشد تا باهل مکه رساند و آن نامه
متضمن اعلام اهل مکه باشد از قصد ما بآنجانب آنرا بستانید و بیارید ایشان حسب الامر
عمل نموده سوار شده بآن موضع رفتند و آن زن را آنجا یافتند و از وی طلب نامه کردند
او انکار کرد پس او را و متاعش جستند نیافتند پس قصد رجوع کردند امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که بخدا سوگند که هرگز پیغمبر خدا دروغ نگفته و آنچه فرموده باخبار جبرئیل بوده پس شمشیر
از غلاف برکشید و نزد وی رفت و گفت مرا میشناسی بخدا که اگر نامه ندهی گردنت بزنم
زن بترسید و گفت زنهار یا ابن ابیطالب روی بگردان تا من نامه را بتو دهم پس موی سر خود
بگشود و نامه را از آنجا بیرون آورده بآنحضرت داد حضرت آن نامه را نزد رسول خدای
صلی الله علیه و آله و سلم آورد و مرویست که در روز فتح مکه همه مکیان را امان داد الا چهار زن
و ساره از ایشان بود القصه رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر رفت و خطبه بخواند و گفت
یکی از شما نامه باهل مکه نوشته تا ایشان را از قصهٔ ما آگاه کند اگر برخیزد و بآن معترف
شود فهو المراد و الا او را رسوا کنم دو نوبت اعاده فرمود کسی جواب نداد نوبت سیوم
حاطب برخاست و گفت یا رسول الله منم صاحب نامه و خدای داناست که بعد از
اسلام نفاق نورزیده ام و از دین اسلام برنگشته ام و مرا در آنجا قبیله و عشیره نیست
تا حمایت من کنند بلکه آنجا غریب افتاده ام خواستم تا ملاحظهٔ آن کرده رعایت من کنند
و خاطر جوئی اهل من نمایند که آنجا رهیم و اگر نه من از سر یقین میدانم که غضب خدای
بر ایشان نازل خواهد شد و این نامه فایدهٔ بایشان نخواهد داد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
تصدیق او نموده عذر او را قبول فرمود عمر خطاب برخاست و گفت یا رسول الله بفرما تا گردن

این منافق

این منافق بزنم رسول فرمود از اهل بدر است و خدای تعالی بدریان را وعدهٔ مغفرت
داده و ایشان را بخطاب مستطاب اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم نوازش فرموده
امید هست که بآب مغفرت نامهٔ سیاه او را بشوید و در روایتی آنست که پیغمبر فرمود
او را از مسجد بیرون کنید مردمان دست بر وی میزدند و وی از اندا ختند و او باز پس مینگریست
و در رسول خدا نگاه میکرد تا شاید که بر وی رحم کند و چون بدر مسجد رسید رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که او را باز گردانید پس آنحضرت او را توبه داد و حق تعالی
این آیت فرستاد که ای مومنان کسانی که فی نفس الامر عدوی خدا و عدوی شما اند
ایشان را دوست مگیرید و با ایشان مودت مورزید تُلْقُونَ القا میکنید و میفرستید
إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ بسوی ایشان دوستی را بسبب مکاتبت وَقَدْ كَفَرُوا
و بتحقیق که کافر شدند و تصدیق نکرده اند بِمَا جَاءَكُمْ بآنچه آمده است بشما مِنَ الْحَقِّ
از سخن درست و راست که قرآنست یا کار درست که دین اسلام است یا کسی که سزاوار
متابعتست یعنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ
بیرون میکنند رسول را از مکه وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز بیرون میکنند که أَنْ تُؤْمِنُوا
بسبب آنست که میگروید بِاللَّهِ رَبِّكُمْ بخدائی که پروردگار شماست یعنی ایشان را بسبب ایمان
از دیار خود بیرون میکنند پس ایشان را دوست مگیرید إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا
فِي سَبِيلِي اگر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود بجهت قتال و جدال در راه من
وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي و برای طلب خشنودی من تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ به پنهانی
میفرستید بسوی ایشان دوستی را بسبب کتابت یا سخنان سری بایشان میفرستید بسبب
دوستی وَأَنَا أَعْلَمُ و من داناترم بِمَا أَخْفَيْتُمْ بآنچه پنهان میکنید از مودت اعدا

وما اعلنتم و آنچه ظاهر میسازید از اعتذار ما رسول خود را از آن مطلع میکردانم
ومن یفعله و هر که بکند این کار را که القای خبرهاست بایشان و اسرار مودت بایشان
یا اتخاذ اعدا منکم از شما فقد ضل پس بدرستی که کم کرده سواء السبیل میانه راه راست را
وخطا نموده طریق صواب را کذاشته ان یثقفوکم اگر بیابند شما را کفار یعنی بر شما
قادر کردند و ظفر یابند یکونوا لکم باشند مر شما را اعداء دشمنان یعنی القای
محبت فایده ندهد و ایشان دشمنی پنهانی آشکارا کنند ویبسطوا الیکم و منبسط
سازند و بکشایند بسوی شما ایدیهم دستهای خود را والسنتهم و زبانهای خود را
بالسوء ببدی یعنی بزدن و کشتن و دشنام دادن وودوا لو تکفرون
ودوست دارند اگر کافر شوید چنانکه ایشان هستند و از دین خود برکردید و چون حال
شما با ایشان باین طریق است پس مودت نمودن و نصیحت کردن با امثال ایشان خطای
عظیم است از شما لن تنفعکم هرگز نفع نخواهند رسانید شما را ارحامکم
خویشان شما ولا اولادکم و نه فرزندان شما یعنی امروز مودت میورزید
با مشرکان بسبب حمایت فرزندان و خویشان و حال آنکه ایشان هرگز نفعی بشما نرسانند
بعد از آن میفرماید که یوم القیمة یفصل بینکم روز رستخیز جدا کند خدای
میان شما و اولاد و اقربا یعنی کافران را بدوزخ فرستد و مومنان را ببهشت پس حجت
شما را که ترک حق الله میکنید جهت مراعات کسانی که نفع بشما نخواهند رسانید و فردا
از شما جدا خواهند بود والله بما تعملون و خدای تعالی بدانچه شما میکردید از دوستی
و دشمنی بصیر بیناست و شما را بران جزا خواهد داد قد کانت لکم بدرستی که
هست مر شما را ای مومنان در ترک موالات کافران و تبرا نمودن از ایشان اسوة

حسنة

حسنة قدوه نیکو و خصلتی پسندیده که بدان اقتدا باید کرد فی ابرهیم
آنچنان قدوه و طریقه نیکو که در میان ابراهیم بود والذین معه و در آنانکه
با وی بودند از اهل ایمان پس اسوه و حسنه شما راست در ابراهیم و متابعان اذ
قالوا لقومهم در وقتی که گفتند ایشان مر گروه خود را از مشرکان انا برآؤا
بدرستی که ما بیزاریم منکم از شما ومما تعبدون و از آنچه می پرستید من دون الله
بجز از خدای از اصنام کفرنا بکم نگرویدیم بدین شما یا بمعبودان شما یعنی جاحد
دین شما و منکر معبود شمائیم وبدا و ظاهر و آشکارا شد بیننا وبینکم العداوة
میان ما و میان شما دشمنی بدل والبغضاء و دشمنی بدست یعنی بضرب و قتل
ابدا همیشه مراد آنست که پیوسته دشمنی میان ما و شما قایم خواهد بود بدست و زبان
حتی تؤمنوا بالله تا آنکه ایمان آرید بخدا وحده در حالتی که یگانه و یکتاست
یعنی تا هنگامی که بیکتائی او بگروید حاصل معنی آنست که سبب عداوت و بغض میان ما نیست
مگر نگرویدن شما بخدا پس شما نیز اقتدا کرده با دشمنان دین تبرا جوئید و مادام که
اسلام نیارند ترک عداوت ایشان مکنید حاصل که شما در تبرا نمودن از اهل شرک
اقتدا با براهیم کنید الا قول ابرهیم لابیه مگر در گفتن ابراهیم
مر پدر خود را لاستغفرن لک هر آینه آمرزش خواهم برای تو مراد آنست که ای
اهل اسلام اقتدا کنید بحضرت خلیل در بیزاری از کافران نه در طلب آمرزش برای
ایشان چه استغفار ابراهیم مر پدر خود را یعنی مر عم خود را آزر مشروط بود بایمان کقوله تعالی
ما کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه و چون دانست که
ایمان نخواهند آورد از وی بیزار شد چنانکه حق تعالی میفرماید که فلما تبین له انه عدو

وَمَآ اَعْلَنْتُمْ وآنچه ظاهر میسازید از اعتذار رسول خود را ازان مطلع میکردانم

وَمَنْ یَفْعَلْهُ وهر که بکند این کار را که القای خبرات بایشان واسرار مودت بایشان

اتخاذ اعدا مِنْکُمْ از شما فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که کم کرده سَوَآءَ السَّبِیْلِ راه راست را

... شما اکفار ... یعنی ...

... بون حال

... خطای

... میوز زید

... نفع ...

... غیر ... اکر ...

... بهشت ... جهت

... هند رسانید وفرد

... نما میکردید از دوستی

کَانَتْ لَکُمْ ... برای ...

هست مر شما را ای مومنان در ترک موالات کافران وبیزار بودن از ایشان اُسْوَةٌ

حسنة

حَسَنَةٌ قدوه نیکو وخصلتی پسندیده که بدان اقتدا باید کرد فِیْٓ اِبْرٰهِیْمَ

آنچنان قدوه وطریقهٔ نیکو که در میان ابراهیم بود وَالَّذِیْنَ مَعَهٗ ودر آنانکه

باوی بودند از اهل ایمان پس اسوه ومحسنه شما راست در ابراهیم ومتابعان اِذْ

قَالُوْا لِقَوْمِهِمْ در وقتی که کفتند ایشان مر کروه خود را از مشرکان اِنَّا بُرَءٰٓؤُا

بدرستی که ما بیزاریم مِنْکُمْ از شما وَمِمَّا تَعْبُدُوْنَ واز انچه می پرستید مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ

بجز از خدای از اصنام کَفَرْنَا بِکُمْ نکرویدیم بدین شما یا بمعبودان شما یعنی جاحد

دین شما ومنکر معبود شماییم وَبَدَا وظاهر وآشکارا شد بَیْنَنَا وَبَیْنَکُمُ الْعَدَاوَةُ

میان ما ومیان شما دشمنی بدل وَالْبَغْضَآءُ ودشمنی بدست یعنی بضرب وقتل

اَبَدًا همیشه مراد آنست که پیوسته دشمنی میان ما وشما قایم خواهد بود بدست وزبان

حَتّٰی تُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ تا آنکه ایمان آرید بخدا وَحْدَهٗٓ درحالتی که یکانه ویکتا است

یعنی تا هنکامی که بیکتائی او بکروید حاصل معنی آنست که سبب عداوت وبغض میان ما نیست

مکر نکرویدن شما بخدا پس شما نیز اقتدا کرده با دشمنان دین تبرا جوئید وما دام که

اسلام نیارند ترک عداوت ایشان مکنید حاصل که شما در تبرا نمودن از اهل شرک

اقتدا با براهیم کنید اِلَّا قَوْلَ اِبْرٰهِیْمَ لِاَبِیْهِ مکر در کفتن ابراهیم

مر پدر خود را لَاَسْتَغْفِرَنَّ لَکَ هر آینه آمرزش خواهیم برای تو مراد آنست که ای

اهل اسلام اقتدا کنید بحضرت خلیل در بیزاری از کافران نه در طلب آمرزش برای

ایشان چه استغفار ابراهیم مر پدر خود را یعنی مر عم خود را آزر مشروط بود با یمان بقوله تعالی

ماکان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه وچون دانست که

ایمان نخواهند آورد از و بیزار شد چنانکه حق تعالی میفرماید که فلما تبین له انه عدو

لله تبرا منه اگر حق تعالی این استثنا نمیکرد مظنهٔ این میشد که استغفار کفار
مطلقا جایز باشد بدون وعده ایمان پس بجهت رفع این مظنه نهی اهل اسلام نمود
ازین اقتدا بقوله وَمَآ اَمۡلِكُ لَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنۡ شَیۡءٍ از تتمهٔ قول ابراهیم ست
یعنی ابراهیم بپدر خود گفت که مالک نیستم ای پدر برای تو یعنی نمیتوانم از تو رفع کنم
وبر دارم از عذاب خدای هیچ چیز را بلکه همین قدرت استغفار دارم وبس وچون خلیل
واصحاب او از قوم خود تبرا کردند وروی نیاز بدرگاه ملک جلیل آورده گفتند که رَبَّنَا
ای پروردکار ما عَلَیۡكَ تَوَكَّلۡنَا بر تو توکل کردیم واعتماد نمودیم یعنی از خلق
بریدیم وبتو پیوستیم وَاِلَیۡكَ اَنَبۡنَا وبسوی تو باز گشتیم وَاِلَیۡكَ الۡمَصِیۡرُ
وبسوی حکم تست وباز گشت همه در آخرت نزد بعضی این دعا قول ابراهیم نیست
بلکه حق تعالی مومنان این امت را بعد از نهی ایشان از موالات کفار امر میفرماید که
چون قطع علاقهٔ مودت با دشمنان کردید بگوئید ای آفریدگار ما از ایشان بریدیم وبلطف
وکرم تو پیوستیم وازین قبیل ست قوله رَبَّنَا ای پروردکار ما لَا تَجۡعَلۡنَا مگردان
مارا فِتۡنَةً بلیت وآزمایش لِلَّذِیۡنَ كَفَرُوۡا برای آنانکه نگرویدند یعنی ایشان را
بر ما مسلط مکن وبدست ایشان مارا مقتول ومعذب مگردان تا در حق ما نگویند که اگر
ایشان بر حق می بودند بدست ما گرفتار نمیشدند یا ایشان را بر ما مستولی مساز تا ما را از
دین تو در فتنه اندازند وازان منحرف سازند یا نگاه دار مارا از موالات ایشان
وَاغۡفِرۡ لَنَا وبیامرز مارا رَبَّنَا ای آفریدگار ما از آنچه تقصیر کردیم در راه تو اِنَّكَ اَنۡتَ
الۡعَزِیۡزُ بدرستی که تو غالبی در حکم پس شر ایشان را از ما دفع کن الۡحَكِیۡمُ دانا در کار خود
پس مارا بیامرز بجهت تاکید قول مذکور تکرار آن میکند که لَقَدۡ كَانَ لَكُمۡ بدرستی که هست

مرشمارا

مر شمارا ای اهل اسلام فِیۡهِمۡ در ابراهیم وقوم او اُسۡوَةٌ حَسَنَةٌ خصلتی نیکو که
بآن اقتدا کنید واین اقتدا ثابت است لِمَنۡ كَانَ یَرۡجُوا اللّٰهَ مر کسی را که باشد امید وار
ورضای خدای را وَالۡیَوۡمَ الۡاٰخِرَ پاداش روز قیامت را وَمَنۡ یَّتَوَلَّ وهر که روی
بگرداند ازین اقتدا ودوستی کند با اعدا فَاِنَّ اللّٰهَ هُوَ الۡغَنِیُّ پس بدرستی که خدای بی نیاز ست
از وی واز نصرت کردن مر دین او را چه خود ناصر دین خود ست واحتیاج بغیر ندارد
الۡحَمِیۡدُ ستوده در جمیع افعال بی ستایش خلقان پس تولی هیچکس ضرر باو نرساند
بلکه ضرر تولی بمتولی راجع خواهد شد مرویست که بعد از نزول این آیات مومنان بیخ مودت
آبا وابنا وسایر اقربا که در دل داشتند از دل خود بر کندند ودرخت عداوت بجای آن
در دل خود بنشاندند وچون حق تعالی ثبات وجد ایشان را در ترک موالات ومواصلت
اقربا بدید ورسوخ عداوت ایشان را مشاهده نمود بر ایشان رحم فرمود ووعدهٔ مودت
ایشان داد بقوله عَسَى اللّٰهُ اَنۡ یَّجۡعَلَ شاید یعنی امید هست آنکه خدای پیدا کند
بَیۡنَكُمۡ میان شما وَبَیۡنَ الَّذِیۡنَ عَادَیۡتُمۡ ومیان آنانکه دشمن داشتند مِنۡهُمۡ از کفار مکه
خویشان شما از مَوَدَّةً دوستی ویاری وآنچنان بود که ابو سفیان وسهل بن عمرو
وحکیم بن حرام وغیر ایشان از صنادید قریش که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند
در عام الفتح وکسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد وچون حضرت ام حبیبه که دختر
ابی سفیان بود بعد از اسلام آوردن بعقد خود در آورد شکیمهٔ ابو سفیان بر طرف شده
دل او بر اسلام نرم گشت وام حبیبه قبل ازین زن عبد الله بن جحش بود وچون
بحبشه هجرت کردند عبد الله ترسا شد ام حبیبه را بدین ترسائی دعوت کرد او قبول
نکرد وچون عبد الله بمرد رسول کسی را بر نجاشی فرستاد وام حبیبه را ازو طلب کرد

نجاشی بسعید بن عاص گفت او را نزد رسول فرست سعید قبول اینمعنی نمود و نجاشی
چهارصد دینار برای صداق رسول بدو داد و بمدینه آمده بزفاف حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله وسلم سرافراز گشت و ابوسفیان مشرک بود و چون خبر شنید گفت
این مردی عظیم الشانست که اصلا کرد مذلت برو ننشیند پس بدامادی رسول راضی شد
وَاللّٰهُ قَدِيرٌ و خدای تواناست بر همه مقدورات پس قادرست بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند
و اسباب مودت را بر ایشان آسان گرداند وَاللّٰهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است کسی را که
موالات کرده باشند با ایشان قبل از نهی رَحِيمٌ مهربان بر آنکه بعد از آن قطع مودت
کرده باشند یا آمرزنده یا بخشاینده هر کسی را که اسلام آورد و از ابن عباس مرویست که
بنو خزاعه و بنو مدلج با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم عهد و پیمان کرده بودند
که هرگز قصد مسلمانان نکنند و دشمنان دین را یاری ندهند و ایشان بعهد خود ثبات ورزیده
قصد اهل اسلام نمیکردند و اعدای دین را حمایت نمیکردند حق تعالی در باره ایشان فرمود
لَا يَنْهَاكُمُ اللّٰهُ نهی نمیکند خدا شما را ای مومنان عَنِ الَّذِينَ از آنانکه ایشان لَمْ
يُقَاتِلُوكُمْ کارزار نکردند با شما فِي الدِّينِ در کار دین و ملت وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ و بیرون
نکردند شما را مِنْ دِيَارِكُمْ از سراها و منزلهای خود أَنْ تَبَرُّوهُمْ آنکه نیکوئی کنید با ایشان
وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ و حکم بعدل کنید بسوی ایشان و ظلم نکنید بر ایشان تا موجب
الفت قلوب ایشان شود و نسبت تشوق ایشان با یمان یا آنکه بفرستید قسطی و بهره
از آنچه در خانهای شماست مطعومات یعنی با ایشان طریقه عدالت یا احسان مرعی دارید
إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای تعالی يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ دوست میدارد عدل کنندگان را یا احسان
نمایندگان را و گویند قتیله بنت العزی که مشرکه بود هدیه چند نزد دختر خود اسماء بنت ابی بکر

آورد

آورد وی قبول نکرد و اذن نداد که در مدینه داخل شود حق تعالی این آیه فرستاد
پس پیغمبر بدخول او امر فرمود و هدیه او را قبول نمود و در حق او اکرام و احسان بجای
آورد و اجماع امتست که نیکوئی با اهل حرب حرام نیست خواه قرابت باشد یا نه
و خلاف در دادن زکوة و کفارت است بایشان و نزد اصحاب جایز نیست
إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللّٰهُ جز این نیست که نهی میکند خدای شما را عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ
از آنانکه کارزار کردند با شما فِي الدِّينِ در دین و مذهب وَأَخْرَجُوكُمْ و بیرون
کردند شما را مِنْ دِيَارِكُمْ از سراهای شما وَظَاهَرُوا و هم پشت شدند با عادی
و معاونت کردند با ایشان عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ بر بیرون کردن شما أَنْ تَوَلَّوْهُمْ
آنکه دوستی کنند با ایشان یعنی خدای منع فرمود تا از دوستی کردن شما با جمعی که
در مقام مقاتله در آمدند و در اخراج شما معاون یکدیگر شدند مراد کفار مکه اند که بعضی
با اهل اسلام محاربه کردند و برخی در اخراج ایشان سعی نمودند و بعضی معاونت
ساعیان کردند وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ و هر که دوست دارد ایشان را فَأُولٰئِكَ پس آن گروه
دوست دارندگان هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران که وضع دوستی در غیر
موضع میکنند و بسبب آن مستحق عذاب الیم و عقاب عظیم اند آورده اند که چون
در حدیبیه صلح واقع شد یکی از جمله شروط این بود که هر که مسلمانان از مکه بمدینه رود
آنحضرت او را بکفار باز فرستد و اگر مسلمانی روی از مدینه برتافته بجانب مکه شتابد
قریش او را باز نگردانند و کتابتی برین وجه نوشتند و مهر بر آن نهادند هنوز آنحضرت
در حدیبیه بود که جمعی مومنان از مکه گریخته بملازمت آمدند از جمله سبیعه اسلمیه دختر حارث
بحدیبیه آمد و اسلام آورد و شوهر وی مسافر مخزومی و بروایتی صیفی بن راهب بطلب

وگفت زوج مرا بمن رد کن که شرط صلح برین وجه بود که هر که از ما بتو آید رد کنی و مهر
کل مهری که بر صلح نامه نهاده ایم خشک نشده و جبرئیل آمد و گفت آن شرط بر مردان
واقع شده نه زنان زنان و روایتست که مومنان بمشرکان باز دهند جبرئیل علیه السلام
آمد و این آیت بر رسول خواند که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان اذا جاءکم
المؤمنات چون بیایند بشما زنان گرونده یعنی تکلم نمایند بکلمهٔ شهادت و ظاهر سازند
ایمان مهاجرات در حالتی که هجرت کننده اند از کفر بدار ایمان فامتحنوهن
پس بیازمائید آنها را برین وجه که ایشانرا سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی
نبوده و دوستی دیگران سبب آمدن نشده و هیچ غرضی از اغراض دنیویه متعلق نبوده
بلکه خاص برای دوستی خدا و رسول و تدین بدین اسلام باینجانب آمده اید
یا نظر کنید در اماراتی که موجب غلبهٔ ظن شود درین که ایشان بسبب ایمان
نه غیر آن باین صوب توجه نموده اند الله اعلم خدای داناترست بایمانهن
بگرویدن ایشان چه اوست که مطلع است بر ضمایر یعنی شمارا هیچ راهی نیست بگیری که
بآن اطمینان و یقین قلب حاصل شود در حقیقت ایمان چه این مخصوص است بعلام
الغیوب پس شمارا درین باب امتحان کافیست و لهذا مدار احکام شرع بر ظاهرست
پس یا سوگند بایشان دهید و یا بقدر وسع و طاقت ملاحظه امارات کنید فان
علمتموهن پس اگر دانستید ایشانرا بغلبهٔ ظن مؤمنات که مومنه اند فلا
ترجعوهن پس باز مگردانید ایشانرا الی الکفار بسوی ناگرویدگان مراد
علمیست که مسلمانانرا ممکن باشد و آن ظن غالبست که حاصل شده باشد از سوگند
دادن مهاجرت و یا از ظهور امارات چه ظن غالب مانند علمست در وجوب عمل بآن

ومراد

ومراد بکفار درین آیة شوهران ممتحنه اند لقوله لا هن نه این زنان حل لهم
حلال است مر کافرانرا ولا هم و نه آن کافران یحلون لهن حلال میشوند
مر این زنانرا زیراکه ایمن نتوان بود از آنکه ازواج اضلال ایشان نکنند ایشانرا
بجهت استیلای ایشان بریشان و مظنه تدین زوجات بدین ازواج و آتوهم
و بدهید شوهران ایشانرا ما انفقوا آنچه خرج کرده باشند از کاوین نه ماکول
و ملبوس از ضحاک منقولست که عهد مشرکان با رسول درباره زنان باین طریق
شده بود که هیچ زنی از ما نزد تو نیاید که بر دین تو نباشد مگر که او را بسوی ما رد کنی
و اگر بدین تو در آمده باشد و شوهر داشته باشد آنچه شوهر انفاق او کرده باشد
از صداق برو رد نمای آنحضرت باین طریق بایشان عهد کرده بود پس احتیاج
نباشد صرف مطلق آیة بمقید و بروایت قتاده این حکم بعد ازین منسوخ شد القصه
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم سبیعه را سوگند داد و مهری که مسافر
باو داده بود گرفته باز گشت و آیت آمد که ولا جناح علیکم هیچ آثمی و بزه نیست
بر شما ان تنکحوهن و اگر بخواهید زنان مهاجره را چه اسلام فسخ نکاح کرده
میان ایشان و میان ازواج کفار ایشان پس شمارا جایزست که ایشانرا بنکاح خود
در آرید اذا آتیتموهن و چون داده باشید ایشانرا اجورهن مزدها یعنی مهرهای
ایشانرا بعد ازین عمر خطاب سبیعه را بنکاح خود در آورد بر صداق معین و نیز بجهت مباینت
کفر و ایمانست اینکه میفرماید ولا تمسکوا بعصم الکوافر و چنگ در مزنید
بعقدهای زنان کافره یعنی باید که میان شما و ایشان علاقه زوجیت نباشد و اهل عصمت را
منع است و تسمیهٔ نکاح بآن بجهت آنست که منکوحه در عصمت زوج و حبالهٔ اوست مروی است

که بعد ازین نهی اصحاب هر آن کافره را که در نکاح داشتند طلاق دادند وَاسْأَلُوا
مَآ اَنْفَقْتُمْ و بجوئید از کفار آنچه خرج کرده اید از مهر ایشان یعنی هرگاه زنان شما مرتده
شده و بکفار لاحق شده باشند مهری که بایشان داده باشید از کفار مطالبت کنید اگر
مانع آن زنان شوند وَلْيَسْأَلُوا و باید که بجویند کافران از شما مَآ اَنْفَقُوا آنچه خرج
کرده اند از مهور زوجات مهاجرات خود یعنی چون عصمت زوجیت منقطع شد میان
مومن و کافره و کافر و مومنه پس هر یک رد کنند مهر را که بصاحب خود داده اند ذٰلِكُمْ
جمیع آنچه مذکور شد درین آیت حُكْمُ اللّٰهِ فرمان خدا ایست يَحْكُمُ حکم میکند خدای
بَيْنَكُمْ میان شما وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ و خدای داناست بمصالح شما حَكِيْمٌ حکم کننده
بآنچه مقتضی حکمت اوست مرویست که در صدر اسلام مسلمه در تحت کافر بود و کافره
در تحت مسلم پس باین آیت منسوخ شد آورده اند که بعد ازین آیت مومنان ادای مهور
مهاجرت کردند بازواج ایشان و کفار از ادای مهور مرتدات ابا نمودند آیت آمد که
وَاِنْ فَاتَكُمْ و اگر فوت شود یعنی سبقت گیرد و بذهد از شما ای مومنان شَيْءٌ
مِنْ اَزْوَاجِكُمْ اِلَى الْكُفَّارِ یکی از زنان شما بسوی کافران یعنی بدار الحرب
بپیوندد و مهر او بدست شما نیاید فَعَاقَبْتُمْ پس از پی در آیید ایشان را غنیمت
ایشان بدست شما در آید عاقبتم مشتق از عقبه است بمعنی نوبه یعنی نیاید نوبت شما
از رد کردن مهر باین وجه که در عاقبت شما بر ایشان ظفر یابید و غنیمت بدست شما
آید فَاٰتُوا الَّذِيْنَ ذَهَبَتْ پس بدهید آنانرا که رفته اند اَزْوَاجُهُمْ زنان
ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند مِثْلَ مَآ اَنْفَقُوا مانند آنچه نفقه کرده اند
از مهر آن زنان یعنی وقتی که نوبت ظفر بشما رسد مهرهای آن زنانرا از غنیمت

بازواج

بازواج ایشان رسانید وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِيْٓ و بترسید از عذاب خدای
در مجاوزت از امر او آن خدائی که شما اَنْتُمْ بِهٖ مُؤْمِنُوْنَ بدو گرویده کامید
چه ایمان باو مقتضی پرهیز یدنست از عقاب او و از ابن عباس مرویست که شش تن
از زنان مومنان مهاجر مرتد شده بنزد کفار رفتند یکی حکم بنت ابی سفیان [illegible]
بن شداد مهری دویم فاطمه بنت امیه بن مغیره زوجه عمر ابن الخطاب که خواهر ام سلمه
بود سیوم بروع بنت عقبه منکوحه شماس بن عثمان چهارم عبده بنت العزی [illegible]
بن عبدود پنجم هند بنت ابی جهل زوجه هشام بن عاص ششم کلثوم بنت جرول [illegible]
نیز زوجه عمر بود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از غنیمت مهر ایشانرا بشوهران ایشان
داد آورده اند که در روز فتح مکه چون سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم بر کوه صفا
برآمده با رجال مکه بر اسلام و جهاد سفیر کرد و زنان ایشان در متابعت مبایعت
میل کردند حق تعالی طریقه مبایعت ایشانرا تعلیم حبیب خود نموده فرموده که
يٰٓاَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند قدر و عالی مرتبه اِذَا جَآءَكَ الْمُؤْمِنٰتُ
چون بیایند بتو زنان گرویده یعنی بنیت گرویدن يُبَايِعْنَكَ مبایعت کنند
با تو عَلٰٓى اَنْ لَّا يُشْرِكْنَ بر آنکه شرک نیارند و شریک نگیرند بِاللّٰهِ شَيْئًا با خدای
چیزی را از اصنام وَلَا يَسْرِقْنَ و دزدی نکنند از مال شوهران و از غیر ایشان
وَلَا يَزْنِيْنَ و زنا نکنند وَلَا يَقْتُلْنَ اَوْلَادَهُنَّ و نکشند فرزندان خود را
بدروغی مراد دختران خودرا که زنده در خاک میکردند یا قصد بچه که در شکم دارند
نکنند و اورا نیفکنند وَلَا يَاْتِيْنَ بِبُهْتَانٍ و نیارند بدروغی که از روی جهل
يَفْتَرِيْنَهٗ بربافته باشند آنرا بَيْنَ اَيْدِيْهِنَّ وَاَرْجُلِهِنَّ میان دستها

و پایهای خود این کنایتست از فرزندی که بدروغ بر شوهر خود بندند چه بطن که
میان هر دو دستست برداشته است ولد را و فرج که درمیان هر دو پاهاست
از وی ولد حاصل شده مراد آنست که فرزند حرام زاده نیارند و بدروغ بر شوهر خود
نسبت ندهند وَلَا يَعْصِينَكَ و عاصی نشوند در تو فِي مَعْرُوفٍ در کردار نیکو
که با ایشان امر کنی مانند آنکه با هیچ مردی نامحرم در خلوت ننشینند و نوحه نکنند
و روی نخراشند و سلیطه نباشند و غیر آن از آنچه موافق طاعت خدا باشد و تسمیه
آن بمعروف جهت آنست که عقل معرفت بآن بجهت عظم و حسن آن و چون باین
شرایط بیعت کنند فَبَايِعْهُنَّ پس بیعت کن با ایشان و ضامن ثواب ایشان شو
در وفا نمودن باین شروط بخاری در صحیح خود از عایشه نقل کرده که بیعت پیغمبر با زنان
بسخن بود و دو دست آنحضرت دست هیچ زن مس نکرده و قولی آنست که زنان
دست در قدح آب فرو بردند بعد از آن آنحضرت دست مبارک خود در آن آب فرو برد
و گویند حضرت جامه بر سر دست خود انداخت و آنرا بر بالای دست ایشان نهاد
و با ایشان بیعت فرمود و بروایت دیگر امیه خواهر خدیجه را فرمود تا از ایشان بیعت
فرا گرفت وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ و طلب آمرزش کن برای زنان مبایعه از خدای
از آنچه کرده اند در حالت کفر إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بتحقیق که خدای آمرزنده است گناهان
کسانی که بیعت کنند رَحِيمٌ مهربان بر ایشان که توفیق ایمان و توبه داده پس
رسول خدای بر طبق مذکوره فرمود که مبایعت میکنیم با شما از آنکه شرک نیارند بخدا
هند دختر عتبه زن ابو سفیان درمیان زنان ایستاده بود و مقنعه در سر خود کشیده
بجهت ترس آنکه رسول او را نشناسد گفت یا رسول الله با ما در اخذ بیعت تاکیدی

کردی

کردی با مردان ما نکردی بجهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با مردان ایشان همین
بر اسلام و جهاد بیعت نموده بود و بعد از آن فرمود وَلَا يَسْرِقْنَ هند گفت ابو سفیان
مردی بخیل است و من مال او بسیار گرفته ام بدون اذن او و ندانم حلالست یا نه
ابو سفیان حاضر بود گفت هرچه بر گرفتی و خواهی گرفت بر تو حلالست رسول بخندید
و او را بشناخت و گفت تو هندی گفت نعم یا رسول الله عفو فرما از آنچه گذشت
گفت خدای از تو عفو کناد و بمطالب خودت برساناد و این بسبب این گفت که
در احد جگر حمزه را بشکافته بود و مضغ کرده بعد از آن فرمود وَلَا يَزْنِينَ هند گفت
آیا زن آزاد زنا کند عمر در ما بین صف ایستاده بود بخندید بجهت آنکه در جاهلیت
میان او و هند این نوع فعل قبیح واقع شده بود پس فرمود وَلَا يَقْتُلْنَ اولادهن
گفت ما ایشان را می پروریم در کودکی و شما ایشان را میکشید در جوانی و بزرگ سالی
و این برای آن گفت که پسران حنظلة بن ابی سفیان در روز بدر بدست امیر المؤمنین
بقتل رسیده بود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از بن تبسم نموده فرمود و عمر بخندید
بروجهی که بر پشت افتاد دیگر فرمود وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ
هند گفت بهتان فعل قبیح است و تو ما را امر نمیکنی مگر برشد و مکارم اخلاق بعد از آن
فرمود وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ هند گفت بخدا سوگند که ما نه برای آن اینجا حاضر شدیم
که در تو عاصی شویم و آنچه فرمائی خلاف نکنیم پس همه زنان باین شرایط با رسول بیعت
کردند و رسول دعای خیر در حق ایشان بتقدیم رسانید آورده اند که جمعی درویشان
از اهل اسلام با یهودان دوستی داشتند و خبر مسلمانان بر ایشان میگفتند و بسبب آن
میوه و طعام از ایشان میگرفتند حق تعالی ایشان را از آن نهی کرد و گفت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمنوا ای کسانی که گرویده اید بخدا و رسول لا تتولوا دوستی مکنید و مودت
مورزید قوما غضب الله علیهم گروهی را که خشم گرفته است خدای بر ایشان
وایشانرا با آتش سخط و غیظ خود سوخته مراد یهود اند قد یئسوا بتحقیق که نومید
شده اند ایشان من الآخرة از ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب عناد و کتمان
نعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در توریت با آنکه معرفت دارند
تصدیق آنحضرت ایشانرا هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود پس نا امید شدند از آن
کما یئس الکفار همچنانکه نا امید شدند کافران من اصحاب القبور از اهل
گورها یعنی از مبعوث شدن مردمان در نشأ آخرت یا از رجوع مردگان خود بدنیا یا از
رسیدن خبر آنها بدیشان و یا یهود نا امید شدند از ثواب عقبی همچنانکه کافران مرده که
برای العین قبیح حال و بدی مآل خود را دیده اند و بعلم الیقین عاقبت خود را دانسته
واز نعم آنجهانی بکلی امید منقطع کرده سورة الصف اربع عشر آیه و رکوعان
خلاف فان و هی مدنیه و قیل مکیه ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده که هر که سوره عیسی علیه السلام را بخواند عیسی علیه السلام برای او استغفار
کند و صلوات فرستد برو مادام که او زنده باشد و در روز قیامت رفیق او باشد
واو را ثواب حواریان بدهند ابو بصیر از امام جعفر علیه السلام روایت کرده که هر که سورة
الصف بخواند و در فرایض و نوافل بدان مداومت نماید خدا یتعالی او را در صف ملائکه
وانبیا جای دهد و باید دانست که حق تعالی چون ختم سورة الممتحنة نمود بقطع موالات
کافران افتتاح این سوره نمود بایجاب قطع این موالات ظاهرا و باطنا و بعد از آن امر بکارزار
فرمود بجهاد با ایشان که بسم الله الرحمن الرحیم

سبح لله بپاکی و پاکیزگی یاد کرد خدایرا ما فی السموات آنچه در آسمانهاست
از علویات وما فی الارض وآنچه در زمینهاست از سفلیات وهو العزیز
واو غالبست که در حکم کردن بهیچ وجه مغلوب نگردد الحکیم درست کار که خلل
بافعال او راه نیابد و مرویست از مقاتل و کلبی که جمعی از اصحاب بآن قدوهٔ احبا
صلی الله علیه و آله و سلم گفتند یا رسول الله اگر بدانیم که دوسترین عمل نزد خدای
کدام است ما انفس و اموال خود را بدان بذل کنیم و بجان و دل در آن بکوشیم
حق تعالی آیه ان الله یحبون الذین یقاتلون فی سبیله که بعد ازین مذکور خواهد شد
انزال فرمود و چون در روز احد بقول خود عمل نکرده از جهاد فرار نمودند پیغمبر صلعم
با معدودی چند در میان کفار بگذاشتند و بجهت آن سر مبارک حضرت و دندان
رباعیه او بسنگ جفای مشرکان شکسته شد حق تعالی توبیخ ایشان فرمود باین آیه
یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید لم تقولون چرا میگوئید ما لا
تفعلون آنچه را که نمیکنید کبر بزرگست مقتا از روی شدت و غضب و خشم
عند الله نزد خدای ان تقولوا آنکه بگوئید ما لا تفعلون آنچه نخواهید کرد
ونزد اکثر علما این آیت عام است یعنی هر که سخنی گوید و نکند درین عقاب داخل است
پس علمائی که خلق را بعمل خیر ارشاد کنند و خود ترک آن کنند درین توبیخ داخل اند و ازین
قبیل است قوله تأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم در خبر است که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج دید که لبهای چنین کسان بمقراض آتشین می بریدند
مرویست که یکی از اکابر را گفتند از برای ما موعظه فرمای جواب نداد بار دیگر از و التماس
این معنی کردند گفت آیا مرا امر میکنید که چیزی بگویم و خود آن کار نکنم و بجهت آن

مقت خدا بر خود نازل سازم از دمیاطی نقلست که اصحاب بحضرت گفتند که آیا کدام
عمل بجا آریم که ما را از حفرهٔ نیران برهاند و بروضهٔ جنان و تحفه روح و ریحان رساند
حق تعالی این آیه فرستاد که یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم تا آخر
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ای یاران آنچه می جستید نازل شد یعنی عملی که
بنده را از سجن سجین رهائی بخشد و باعلای علیین فرود آرد ایمان و جهادست چون
محل جهاد برسید اصحاب ازان منتقل شدند و متقاعد گشتند حق تعالی آیه مذکوره
فرو فرستاد و ایشان را بآن عتاب فرمود و سعید بن مسیب گفت مردی بود که رسول
و اصحاب را برنجانید و در روز بدر صهیب ویرا بکشت و رسول از کشتن او خوشحال شد
و گفت ویرا که کشت یکی بدروغ گفت من ویرا کشتم تا ویرا ثنا گویند چنانکه میفرماید که
یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا عمر خطاب و عبد الرحمن عوف گفتند دروغ میگوید
صهیب او را بقتل رسانید صهیب حاضر بود هیچ نمیگفت او را گفتند چرا نمیگوئی که
من او را کشتم گفت ویرا برای خدای و طمع ثواب کشتم نه برای لاف زدن و اظهار جلادت
نمودن رسول فرمود یا ابا یحیی تو او را کشتی گفت نعم یا رسول الله پس حق تعالی این آیت
نازل ساخت بعد ازان در ترغیب جهاد که **ان الله یحب الذین یقاتلون**
بدرستی که خدای دوست میدارد آنان را که کارزار کنند **فی سبیله** در راه خدای **صفا**
در حالتی که صف زدگانند یا صف زده اند در معرکه جهاد صف زدنی **کانهم** گوئیا ایشان
بنیان مرصوص بناهای از ارزیز ریخته شده این کنایتست از استحکام و ثبات
اقدام در معرکه جهاد و بیکدیگر چسپیدن بروجهی که از غایت اتصال در صفوف قتال هیچ
فرجه در میان ایشان پیدا نمیشود حاصل که حق تعالی درین کلام بندگان را اعلام فرمود که

واجب ست ثبات قدم در معرکهٔ جدال و عدم انتقال از مکان خود در وقت قتال مانند
رسوخ بنای مرصوص و عدم ذهاب از مکان خود یعنی محبت خدا بنده را اعطای
مثوبت و رفع درجات اوست از نزد خود مقاتل بن سلیمان از ضحاک روایت
کرده و ضحاک از ابن عباس که او فرمود کان علی اذا صف فی القتال کانه بنیان
مرصوص فانزل الله تعالی هذه الآیه یعنی امیر المومنین علیه السلام در صف قتال قیام
مینمود گویا که صف آن صفدر چون دیوار متین و جدار مستحکم بود و چون این حال
محبوب و مرضی حق تعالی بود این آیت در حق او نزول یافت و براء بن حسین از زبیر
بن عدی از ضحاک روایت میکنند که ضحاک گفت من از ابن عباس شنیدم که آن جماعت
که حق تعالی درین آیه ثنای ایشان کرده ست و اظهار محبت ایشان نمود علی بن ابیطالب
و حمزه بن عبد المطلب و عبیدهٔ بن حارث و مقداد اسود و بروایت کلبی از ابی صالح
از ابن عباس چنین ست که این آیت در شان علی بن ابیطالب و حمزه بن عبد المطلب
و عبیده بن حارث و سهل بن حنیف و حارث بن سمت و ابی دجانه نزول یافت
و بر هر تقدیر شاه اولیا ممدوح و محبوب خالق الارض والسماست و حدیث مشهور
و متواتر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم که در حق حضرت امیر المومنین
فرمود که لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا
غیر فرار دالست برین که مراد ازین آیت آنحضرتست و اتباع او و نه جمعی که مکرر از
حروب اعدا فرار نموده اند و بعد از حب عباد بر ثبات قدم در جهاد بیان میکند
و صدق نیت موسی علیه السلام را بر صبر کردن بر اذیت قوم بجهت تسلیهٔ حضرت
در شکیبائی کردن بر تکذیب امت میفرماید که **واذ قال موسی لقومه** و یاد کن

ای محمد آنرا که گفت موسی علیه السلام مرگروه خودرا که بنی اسرائیل بودند یا قوم
ای گروه من لِمَ تُؤْذُونَنِي چرا میرنجانید مرا بنا شنودن فرمان من و اظهار نقص
و عیب وافترا و بهتان برمن چه ایشان گاهی اورا ساحر میگفتند وزمانی اورا مجنون نام
مینهادند و وقتی اسناد برص داده باو میکردند ومحلی اسم زانی باو اطلاق میکردند چنانکه
در قصه قارون مذکور شد وزمانی نسبت قتل هارون باو میدادند وغیر آن از انواع
ایذا پس فرمود که چرا مرا ازین نوع ایذا و آزار میرسانید وَقَدْ تَعْلَمُونَ و حال آنکه
بیقین میدانید که أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ من فرستاده خدایم بجانب شما با معجزات
بینه بر صحت رسالت خود و شما شبهه نیست در صدق دعوی من و رسول می باید که مکرم
و محترم باشد پس احترام مرا مرعی دارید و فرمان من برید و در طریق عناد و طغیان سلوک
مکنید ایشان بر ضلالت و جهالت خود ثابت شده سخن او را بسمع قبول نشنودند
و دست از آزار و ایذای او باز نداشتند فَلَمَّا زَاغُوا پس آنهنگام که بگشتند از قبول
فرمان موسی با وجود ادله ظاهره بر صدق قول او أَزَاغَ اللَّهُ بگردانید خدای قُلُوبَهُمْ
دلهای آنهارا از استقامت یقین یعنی منع الطاف نمود و ایشانرا در بادیه خذلان
فروگذاشت تا در طریق ضلالت خود بماندند و بصراط مستقیم نرسیدند وَاللَّهُ لَا يَهْدِي
و خدای راه راست نمینماید باعطای الطاف یا بمثوبت و کرامت و جنت الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ
گروهی را که بیرون رفتگانند از دایره فرمان بجهت فرط عناد و طغیان چه این مانع الطاف
نامدیست از حضرت منان بلکه تخلیه ایشان میکند و بحال خودشان وامیگذارد و نظر
لطف از ایشان باز میگیرد وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ و یاد کن این را که نیز گفت
عیسی که پسر مریم ست مرامت خود را که يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب

إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ بدرستی که من رسول خدایم بسوی شما بحجت و
برهان مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده ام لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مرآنچیز را که پیش از من آمده است
مِنَ التَّوْرَاةِ از کتاب توریت که بر موسی نازل شده یعنی تصدیق کرده ام که آن
از نزد خدایست وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده ام بِرَسُولٍ يَأْتِي بفرستاده که می آید
بدین کامل و شرع شامل مِنْ بَعْدِي از پس من اسْمُهُ أَحْمَدُ نام او احمد که بمعنی ستاینده ترست
یعنی ستایش او مرخدا را نسبت بستایش انبیا بیشترست یا ستوده تر یعنی ستایش
او را بیشتر از ستایش مخلوق دیگر میکنند بجهت آنکه محاسن اخلاق او بیشتر از همه کس است
مراد او اینست که دین و مذهب من تصدیق ست بکتب خدا و جمیع انبیای متقدم و متاخر
و در بعضی روایت آمده که ترجمه کلام عیسی بحواریان برین وجه ست که انی ذاهب الی
ربّی و ربکم والفارقلیطا جاء وفار قلیطا احمد ست یعنی من میروم بجانب آفریدگار
خود و آفریدگار شما و احمد خاتم پیغمبرانست بعد از من خواهد آمد محمد بن جبیر بن مطعم از پدر خود
روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که مرا نامهای متعدد ست من احمدم و محمدم
و حی ام که حق تعالی بسبب من محو کفر کرده و حاشرم که عرصات بر قدم من محشور شوند و عاقبم که
هیچ پیغمبر در عقب من نباشد و در تبیان آورده که اسم آنحضرت بسریانی مشحیا ست و معنی او
اینکه نوشته اورا ایشما بعد از مسیح و از کعب منقولست که حواریان بعیسی گفتند یا روح الله بعد از ما
امتی دیگر خواهند بود فرمود بلی بعد از ما امت محمد خواهند بود که خاتم پیغمبرانست و ایشان
حکیمان و عالمان باشند و نیکوکاران و پرهیزکاران و در علم و شریعت بمرتبه رسیده
باشند که گویا پیغمبرانند و خشنود باشند از خدا باندک روزی و خدا از ایشان خشنود باشد
باندک کرداری و بشارت بوجود باجود احمدی صلی الله علیه و آله و سلم متضمن معجزه ...

عیسی است نزد ظهور او فَلَمَّا جَاءَهُمْ پس آنهنگام که آمد احمد صلی الله علیه وآله وسلم
بایشان بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن وآیات هویدا قَالُوا گفتند بیشترین بنی اسرائیل
هَٰذَا این که او مینماید سِحْرٌ مُبِينٌ جادوئیست آشکارا که بر همکس پوشیده و پنهان نیست
و گویند ضمیر راجع بعیسی است یعنی چون عیسی بایشان آمد بمعجزات نمود گفتند این سحریست نمایان
وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از کسی که بر بندد عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بر خدای
دروغ را یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و تصدیق بمعجزات او ننماید و گوید خدا او را نفرستاده
وَهُوَ يُدْعَىٰ وحال آنکه خوانده میشود آن مفتری یعنی پیغمبر خدا او را میخواند إِلَى
الْإِسْلَامِ بسوی دین اسلام که مشتمل است بر خیر و صلاح دنیا و فوز و نجاح
عقبی وَاللَّهُ لَا يَهْدِي وخدای راه ننماید الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران را که
بسبب رسوخ کفر از صراط مستقیم و دین قویم تجاوز نموده باشند یعنی حق تعالی الطاف
خود که سبب هدایت است از ایشان باز دارد و ایشان را در بادیهٔ خذلان فرو گذارد بسبب
فرط عناد و طغیان ایشان یا طریق جنت در روز قیامت بایشان ننماید بواسطهٔ کفر
و فرط معصیت مرویست که نضر بن حارث گفت روز قیامت مرا لات و عزی
مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدای و او شفاعت ایشان قبول خواهد کرد حق تعالی جهت
رد قول او این آیت فرستاد کیست ظالمتر از کسی که دروغ بر خدای بندد و بقبول شفاعت
ایشان امیدوار باشد در بارهٔ کفار و خدای این نوع کسان را راه راست ننماید بجهت
توغل ایشان در عناد در لباب آورده که چند روزی وحی بحضرت نیامد کعب بن اشرف
گفت مژده بر شما ای یهود که خدای محمد نور او را فرو نشاند و کار او با قیام نخواهد رسید
این سخن بآنحضرت رسید غبار ملال بآینهٔ دل وی نشست جبرئیل بجهت رفع آن این آیت

آورده

آورده که يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا لام از برای تاکید اراده است یعنی البته میخواهند
آنکه فرو نشانند نُورَ اللَّهِ نور خدا را یا لام برای علت است یعنی اراده میکنند افترا را
بر خدا یا پیغمبر تا بنشانند نور حق را که دین اسلام است یا قرآن یا حجت واضح و معجزهٔ
باهره بر صدق حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بِأَفْوَاهِهِمْ بدهنهای
خود یعنی بطعن کردن در آن بگفتار ناپسندیده و سخن بی ادبانه که حکم تراکم ظلام است
یعنی حال ایشان درین اطفا مانند حال کسی است که بدهن باد دمد در نور آفتاب
تا آنرا بنشاند وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وخدای تمام گردانیده است نور خود را یعنی روشن
دین و شریعت حضرت سید المرسلین باظهار کلمهٔ اسلام و تایید سید انام و اعلای دین
شریعت و رسانیدن آن بغایت نهایت تا روز قیامت وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ
واگرچه کراهت دارند ناگرویدگان اتمام آن کراهت ایشان را اثری نیست در اطفای
چراغ صدق و ثواب همچو ارادهٔ خفاش که غیر موثر است در نابودن آفتاب بیت
شپره گر وصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست
آن خدائی که فرستاده رَسُولَهُ پیغمبر خود را بِالْهُدَىٰ بچیزی که سبب هدایت است یعنی
قرآن یا معجزه وَدِينِ الْحَقِّ و بمذهب درست که ملت حنیفهٔ اسلامیه است لِيُظْهِرَهُ
تا غالب سازد این دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه کیش و ملت وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
واگرچه کاره اند مشرکان اظهار دین محمدی را که مشتمل است بر اثبات توحید و ابطال شرکت
و این وعده از مکمن قوت بفعل آمده چه هیچ دینی از ادیان نمانده که بدین اسلام مقهور
و مغلوب نیست گویند این در وقت نزول عیسی و خروج صاحب الامر خواهد بود که همه
اهل زمین اسلام قبول کنند و عیاشی باسناد خود از عمران بن میثم و وی از عبایه

نقل کرده که امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که اعلای کلمهٔ اسلام و غالب شدن آن بعد ازین خواهد بود پس فرمود بحق آنکس که نفس من بید قدرت اوست که دین اسلام را غالب گرداند بر جمیع ادیان تا آنکه باقی نماند هیچ دینی مگر که بامداد و شبانگاه ندای لا اله الا الله محمد رسول الله شنوند بعد از آن برکافرا بقبول قول رسول و نصرت دین او میفرماید که یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان هل ادلکم آیا دلالت کنیم شما را و راه نمایم بشما علی تجارة تنجیکم بر بازرگانی که نجات دهد و برهاند شما را من عذاب الیم از عذاب دردناک که آتش دوزخ است و انواع عقوبت پس بیان آن تجارت میکند که تجارت منجیه از درکات مهلکات اینست که تؤمنون بالله و رسوله بگروید بخدا و رسول او و تجاهدون و کارزار کنید با کافران مراد اوست بایمان و جهاد با اهل کفر و شرک فی سبیل الله در راه خدای و اعدای دین او باموالکم بمالهای خود که صرف زاد و راحله و اسلحهٔ مجاهدان کنید و انفسکم و بنفسهای خود که متعرض قتل و جرح شوید و سبب نزول این آیه در صدر سوره مذکوره شد ذلکم آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خیر لکم بهتر است مر شما را از معاملات را بجهة ان کنتم تعلمون اگر هستید که دانید طریق تجارت حقیقی را یعنی اگر عالم شوید بخیر بایمان و جهاد و معتقد شوید باینکه آن مودی است بربح دایمی و نفع سرمدی که فوز است بثواب و نجات از عقاب و تجارت اموال مودی بربح فانی هر آینه اجابت آن کنید و آنرا بر سایر ارباح مقدم دارید پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید در راه او یغفر لکم و بیامرزد خدای از برای شما ذنوبکم گناهان گذشته شما را و یدخلکم و در آرد شما را در عقبی جنات تجری بوستانهای که میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار یا غرف آن جویها و مساکن طیبة و مسکنهای

پاکیزه

پاکیزه و مستلذه که واقع شده باشد فی جنات عدن در بوستانهای با اقامت که هرگز از آنجا بیرون نیایند ذلک آنچه مذکور شد از مغفرت و ادخال جنت الفوز العظیم رستگاری بزرگست نه آنچه مردمان آنرا فوز میشمرند از طول بقا و حکمت دنیا و در حدیث آمده که جنات عدن کوشکی است در بهشت از لولوء و دران هفتاد سراست از یاقوت سرخ و در هر سرای هفتاد خانه از زمرد سبز و در هر خانه هفتاد سریر و در هر سریری هفتاد فرش از الوان مختلفه و بر فراشی حوری نشسته و در هر خانهٔ از ان هفتاد لون طعام و در هر یک از ان خانها غلامی و کنیزی باشد حق تعالی مومن را چندان قوت دهد که با همه زنان خلوت سازد و در یک بامداد همه طعام بخورد و این نعمتی عظیم است در عقبی و اخری تحبونها و نعمتی دیگر در دنیا که دوست میدارند آنرا نصر من الله و فتح قریب نصرتی است از خدایتعالی بر قریش و فتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس و روم یا جمیع فتوح که در اسلام واقع شود نزد محققان فتح قریب فتح باب دل است بترقی از مقدمات نفس و غنایم این فتح معارف یقینیه است و مومنان شریک اند درین دو نعمت کما قال و بشر المؤمنین و بشارت ده ای محمد همه مومنان را باین هر دو نعمت آجل و عاجل که ثواب و مغفرت است در عقبی و فتح و نصرت در دنیا یا ایها الذین آمنوا ای گروه مومنان خطاب بجماعتی است از انصار که در لیله عقبه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند یا عام است یعنی ای جمیع کسانی که ایمان آوردید کونوا انصار الله باشید نصرت کنندگان خدای یعنی یاری دهندگان دین خدا و رسول مراد آنست که باید که اطاعت و انقیاد شما بر وجهی باشد که چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم از شما طلب نصرت دین کند شما سمعا و طاعة اجابت نمائید و بکلی و تمامی همت خود را بر نصرت او مصروف دارید

کما قال عیسی ابن مریم همچنانکه طلب نصرت کرد وگفت عیسی که پسر مریم بود
للحواریین مر حواریانرا که خواص او بودند در دین او بجهت سبقت ایشان در دین
من انصاری کیستند نصرت کنندگان من از جنود و اعوان من که توجه نمایند با من
الی الله بسوی خدا یعنی بسوی نصرت دین خدا قال الحواریون گفتند حواریان بعیسی
نحن انصار الله ما یاری دهندگان دین خدائیم و خلاصهٔ معنی آنست که ای محمد بگو باصحاب خود
که انصار خدا باشید همچنانکه عیسی بحواریان گفت که یاری دهندگان خدا باشید و حواریان
دوازده کس بودند که از اصفیا و خلفای عیسی بودند و اشتقاق آن از حور است بمعنی سپیدی
خالص و گویند که ایشان همه جامه سفید می پوشیدند و گفته اند که گازر بودند که جامه را سفید
میکردند و در اخبار آمده که ایشان بعد از رفع عیسی نصرت دین کردند و خلقانرا بخدای
دعوت نمودند و ایشانرا بصراط مستقیم ارشاد فرمود فآمنت پس ایمان آوردند
برسالت عیسی و وحدانیت خدا بسبب دعوت حواریان طائفة من بنی اسرائیل
گروهی از بنی اسرائیل وکفرت طائفة و کافر شدند گروه دیگر و او را پسر خدا
گفتند از ابن عباس منقولست که چون عیسی بآسمان رفت بنی اسرائیل بر سه فرقه شدند
فرقه گفتند که خدا بود بر آسمان مرتفع شد فرقه گفتند که پسر خدا بود خدا او را نزد خود برد
وطایفهٔ دیگر اهل اسلام بودند گفتند که پیغمبر و بندهٔ خدا بود پس قتال و جدال میان ایشان
واقع شد و آن هر دو فرقه کافر غالب شدند بر مومنان و جدال و عناد ایشان آنچنان
مستمر بود میان ایشان تا وقتی که حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث
شد و موافقت مومنان بنی اسرائیل نموده گفتند که عیسی عبد الله و رسوله ایشان بآنحضرت
ایمان آوردند و بسبب آن قوت یافتند و بران دو فرقه دیگر غالب شد کما قال

فایدنا

فایدنا الذین آمنوا پس قوت دادیم و غالب گردانیدیم آنانرا که گرویده بودند
بعیسی و برسالت و عبودیت وی تصدیق نموده علی عدوهم بر دشمنان ایشان که
قایل بودند بمسیح ابن الله و به الوهیت او فاصبحوا پس گشتند آن مومنان ظاهرین
غلبه کنندگان بر آن کافران در مجاهده و محاربه یا در حجت و گویند معنی آنست که حجت کسانی
که گرویده بودند بعیسی ظاهر گشت بتصدیق محمد صلی الله علیه و آله و سلم بانکه عیسی کلمة الله
و روح الله است و بروایت مجاهد تایید و غلبیت ایشان بر دشمنان بعد از رفع عیسی بود
سورة الجمعة احدی عشر آیة و رکوعان و سوره مدنیه ابی بن کعب از حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سورة الجمعة بخواند بعدد هر که در شهرهای
اسلام بنماز جمعه حاضر شود و هر که حاضر نشود او را ده حسنه بنویسند منصور بن حازم
از امام جعفر صادق روایت کرده که فرمود لازم است بر هر که شیعهٔ ماست که در شب جمعه
این سوره و سوره سبح اسم ربک بخواند و در نماز پیشین روز جمعه این سوره جمعه و سوره
منافقین بخواند و چون باین طریق عمل کند همچنان باشد که بعمل رسول خدا عمل کرده باشد و
جزا و ثواب او بر خدای بهشت باشد و بدانکه حق تعالی ختم سورة الصف نمود بترغیب
بندگان در عبادت خود و دعوت ایشان بایمان و ذکر تایید مومنان بنصرت و غلبه
بر دشمنان افتتاح این سوره نمود در بیان قدرت خود که بسم الله الرحمن الرحیم
یسبح لله بپاکی و پاکیزگی یاد میکند و تنزیه مینماید خدایرا ما فی السموات آنچه در
آسمانهاست از بدایع علوی و ما فی الارض و آنچه در زمین است از کواین سفلی ذکر
تسبیح گاهی بصیغه ماضی و گاهی بصیغه مستقبل اشارتست بدوام تسبیح و تنزیه یعنی
اشیای موجوده که متضمن بدایع حکمت و عجایب صنعت اند دال اند بر وحدانیت و ربوبیت

وصمدیت و عالمیت و قادریت او سبحانه پس در صفت خود میفرماید که اَلْمَلِكُ
پادشاهی که ملک او دایم ست و بی زوال اَلْقُدُّوسُ پاک از سمت عیب و صفت اختلال
اَلْعَزِيزُ ارجمند و غالب در جمیع احوال که هیچکس بر و غلبه نکند و گرد مذلت بر دامن کبریای او
ننشیند اَلْحَكِيمُ صواب کار و درست کردار در جمیع افعال هرچه کند بر وفق مصلحت
و حکمت باشد هُوَ الَّذِي بَعَثَ اوست آنکس که بر انگیخت فِي الْأُمِّيِّينَ در میان
ناخوانندگان و نانویسندگان که اهل مکه اند رَسُولًا مِنْهُمْ فرستاده از جمله ایشان یعنی
ناخواننده و نانویسنده مثل ایشان تا رسالت او از تهمت دور باشد چه در غیر امی
توهم میشود که معلمی تعلیم او کرده باشد و اخبار امم ماضیه باو آموخته بخلاف امی یا
امی یا نسبت است یعنی منسوب بامت عرب چه اکثر ایشان ناخواننده و نانویسنده
بودند بخلاف امم دیگر و یا منسوب بام القری که مکه ست یا منسوب بام الکتاب که
قرآنست و قول اول اصح و اشهر ست و گفته اند امیت حضرت بجهت آنست که در کتب
متقدمه بر ینوجه بود که خاتم الانبیا امی باشد و از جمله در کتاب شعیاء پیغمبر صلی الله علیه وسلم
هم مذکور ست که بدرستی که من بعث خواهم کرد امی در میان جماعتی امی و ما ختم پیغمبران
خواهم کرد و بهر تقدیر يَتْلُوا عَلَيْهِمْ میخواند آن رسول امی بر امیان که مکیانند آيَاتِهِ
آیتهای کلام خدا را وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میسازد دامنهای ایشان از دنس کفر و خبث
عقاید و رداءة اخلاق وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و می آموزد ایشانرا قرآن وَالْحِكْمَةَ و احکام
شریعت و معالم دین و در ثبوت نبوت او همین بس که با وجود امیت تعلیم بندگان کند
و آیات بر ایشان خواند و احکام شرع که سبب صلاح دنیا و عقبی ست بایشان ارشاد نماید
چه دلالتی صریح دارد بر آنکه آنچه میخواند و میگوید از وحی الهی ست وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که

بودند این گروه که حالا قرآن خوان و پاکان و آموختگانند مِنْ قَبْلُ پیش از بعث محمد
صلی الله علیه و آله وسلم لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ هر آینه در گمراهی هویدا که شرک بود
و تتبع ملت جاهلیت وَآخَرِينَ مِنْهُمْ و دیگر مبعوث ساخت او را در میان
جماعتی دیگر از ایشان لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ که هنوز لاحق نشده اند بایشان اما لاحق
خواهند شد و در عقب ایشان خواهند آمد مراد تابعین اند وَهُوَ الْعَزِيزُ و اوست
غالب بر همه الْحَكِيمُ استوار در اقوال و افعال و در روایت صحیح آمده که بعد از نزول
این آیه اصحاب پرسیدند یا رسول الله اینها چه کسان باشند آنحضرت دست مبارک
بر دوش سلمان نهاد و گفت اگر ایمان بر ثریا بسته باشد هر آینه فراگیرند مردانی که از این
جماعت باشند یعنی اهل عجم از سهل ساعدی مرویست که رسول صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود که در اصلاب مردان امت من مردان و زنانی باشند که بیحساب ببهشت روند
و بعد از آن این آیت تلاوت فرمود از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم مبعوث ست بهر که مشاهده او کرده و بهر که بعد از ایشان باشند
از عرب و عجم تا بروز قیامت ذَلِكَ این عموم بعث که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
بآن ممتاز گشته از اقران خود فَضْلُ اللَّهِ مزیت نعمت و افزون کرم خدایست يُؤْتِيهِ
میدهد آنرا بسبیل تفضل و عطیه مَنْ يَشَاءُ هر کرا میخواهد از بندگان بر مقتضای حکمت
و مصلحت وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل و بزرگست که علم دنیا
و آخرت در جنب آن محقر و مختصر نماید محمد بن عمیر از هشام بن سالم روایت کرده که فقرای
اهل اسلام نزد رسول آمدند و گفتند یا رسول الله اغنیا را مالست که تصدق کنند و ما را طاعت
و حج میکنند و ما را استطاعت آن نه و بندگان آزاد میکنند و ما را بنده نیست فرمود هر که

صدبار تکبیر بگوید افضل از آزاد کردن بنده باشد وهر که صدبار تکبیر وتسبیح بگوید بهتر
از صد اسپ باشد که بازین ولجام در راه خدا تصدق کنند وهر که صدبار تهلیل بگوید
افضل از جمیع مردمان باشد در عمل مگر کسی که تهلیل وی زیاده از وی باشد پس فقرا باین عملی
مشغول شدند وچون این خبر باغنیا رسید ایشان نیز باین عمل اشتغال نمودند
تا ثواب عمل بدنی ومالی هر دو داشته باشند وفقرا چون چنین دیدند بجانب جناب نبوت
مآب آمده گفتند یا رسول الله آنچه ما را فرمودی اغنیا نیز بدان مواظبت میکنند وهمان
مزیت فضل برما دارند حضرت فرمود ذلک فضل الله یؤتیه من یشآء والله ذو الفضل
العظیم وبعد از ذکر ارسال رسول مذمت حاملان توریت ونا الیان وحافظان آن میفرماید
بجهت کتمان نعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم باین ضرب المثل مَثَلُ
الَّذِیْنَ حُمِّلُوا التَّوْرٰىةَ مثل آنانکه بار کرده شده اند بتوریت یعنی مامور گشتند
بآنکه توریت را بیاموزند وبخوانند وبار تکلیف آنرا بردارند وبآن عمل کنند وایشان
حامل آن شوند بآموختن ویاد گرفتن وقرائت کردن ثُمَّ لَمْ یَحْمِلُوْهَا بعد از آن
برنداشتند بار توریت را یعنی چنانچه حق حمل آن بود حامل آن نشدند چه اکتفا بحفظ کردن
وخواندن آن کردند وبدانچه در آن بود نفع آن نگرفتند وعمل بآیات آن ننمودند که آن اظهار
نعت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم وخبر دادن بآمدن او بود کَمَثَلِ الْحِمَارِ
مانند دراز گوش است یَحْمِلُ اَسْفَارًا در حالتی که برمیدارد کتابهای گران بار را از علوم
یعنی در حمل آن رنج میکشند ودر کشیدن آن تعب بسیار می بینند ونمیدانند که آنچه بر هر دو پهلوی
او حمل کرده اند چه چیز است وبغیر از مشقت وتعب نفعی وفایده از آن بدو نمیرسد وشبهه نیست
در آنکه هر آنکه حفظ قرائت کند وتلاوت آن نماید ومعنی آنرا تعقل کند واز اغراض آن اعراض کند

در تحت

در تحت این آیت داخل است وهمچنین است که هر که مسایل علوم را بداند وعمل نکند
بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ بد مثل گروهی است الَّذِیْنَ کَذَّبُوْا مثل آنکسانی که تکذیب کردند
بِاٰیٰتِ اللّٰهِ بآیتهای خدای وحجتهای او که دالند بر صحت نبوت سید انبیا مراد بآیات
توریت وقرآنست وَاللّٰهُ لَا یَهْدِی وخدای راه فلاح ورستگاری ننماید الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ
گروه ستمکاران را که بسبب عناد با خدا بر نفس خود ظلم کرده اند از طریق حق تجاوز نموده اند
مراد آنست که خدای تعالی بسبب عناد وطغیان مکذبان تخلیه ایشان میکنند وبحال خود شان
وامیگذارد والطافی که در حق مومنان کرامت میفرماید ایشان را از آن محروم میسازد یا راه
بهشت نمی نماید بایشان مرویست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم کتابتی بیهود مدینه نوشت
که اسلام آورید وبنبوت من اعتراف کنید یهود مدینه مکتوبی بیهود خیبر فرستادند که محمد
ما را بدین خود میخواند اکنون در امتناع متابعت او جازمید ما را خبر دهید که شما متفق الکلام
ایشان جواب نوشتند وتمرد وکفر خود اظهار کردند واعلام ایشان نمودند که نبوت بما
وشما سزاوارتر است از محمد زیرا که سبط موسی کلیم الله ایم وابنای خدا واحبای اوییم وچگونه بغیر
ایمان آریم که در میان قوم او نبوت نبوده حق تعالی این آیت فرستاد که قُلْ یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ
هَادُوْٓا بگوای محمد ای کسانی که ملت یهودیه اختیار کردید اِنْ زَعَمْتُمْ اگر دعوی میکنید
بزعم خود اَنَّکُمْ اَوْلِیَآءُ لِلّٰهِ آنکه شما دوستان خدائید مِنْ دُوْنِ النَّاسِ بدون مردان
دیگر از عرب وعجم که گرویده اند فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ پس آرزو کنید از خدا مرگ را تا هر چند
زودتر ازین زندان عناد وخاکدان بلا خلاص شده بسر منزل کرامتی رسید که حق تعالی
برای دوستان خود مقرر فرموده اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ اگر هستید راست گویان
در آنکه شما دوستان خدائید یعنی اگر درین دعوی صادقید وآنرا از سر اعتقاد میگوئید

پس تمنای موت کنید تا از مقربان درگاه او شوید چه هرکه دوست خدا باشد مشتاق
سرای آخرت خواهد بود و مرگ را تحفهٔ روزگار خواهد دانست و از ان نخواهد ترسید چنانکه
امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود باک ندارم که مرگ بر من واقع شود یا من بمرگ ملاقات
کنم و در وقتی که ابن ملجم علیه اللعنه تیغ بر فرق مبارک او زد فرمود فزت و رب الکعبة
یا رستم و فیروزی یافتم بخدای کعبه بعد ازان حق تعالی از کذب ایشان درین قول
خبر میدهد که وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ وآرزو نکنند یهود مرگ را أَبَدًا هرگز و در هیچ وقت
بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی
بواسطه عملهائی که کرده اند از تحریف احکام توریت و تغیر نعت و صفت سید انبیا
و غیر آن از کفر و سایر معاصی و بیقین میدانند که بعد از مرگ بدین اعمال قبیحه معذب خواهند
شد وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ٥ و خدای داناست بستمکاران که در گذشته اند
از طریق ایمان و فرو رفته در عناد و طغیان پس ایشان را معذب خواهد ساخت مرویست که
رسول صلی الله علیه و آله و سلم یهود را گفت که بحق آنکسی که نفس من بید فرمان اوست که
هیچکس از شما تمنای مرگ نکند مگر که مرگ برو واقع شود ایشان تمنای آن نکردند پس اگر
در صدق نبوت آنحضرت بایقین نمی بودند تمنا میکردند ولیکن میدانستند که اگر تمنا کنند
در ساعت بمیرند و بعذاب ابدی گرفتار شوند و بجهت این هیچکدام این جرأت نکردند پس
آیه یکی از معجزات حضرتست زیرا که دران خبر داده که هرگز ایشان تمنای مرگ نکنند بجهت
معرفت ایشان بصدق آنحضرت قُلْ بگوای محمد صلی الله علیه و آله و سلم إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي
بدرستی که آنمرگ که شما تَفِرُّونَ مِنْهُ میگریزید از ان فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ پس بتحقیق که
آن رسنده است بشما یعنی البته بشما رسد و فرار شما فایده ندهد ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ

الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ پس باز گردانیده شوید بسوی دانای نهان و آشکارا فَيُنَبِّئُكُمْ
پس خبر دهد شما را بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ٥ بآنچه هستید که عمل میکنید بآن و بر وفق آن بشما
جزا دهد و بعد از ذکر احوال اهل کتاب که اهل عناد بودند و طغیان امر میکند اهل ایمان را بعبادت
و طاعت که سرمایهٔ وصولست بنعم اخرویه و نهی ایشان مینماید از اشتغال بارباح دنیویه
فانیه که مانع رسیدنست بسعادت باقیه و میفرماید که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه
گرویده اید باحکام شریعت مصطفویه إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ چون ندا داده شود
یعنی وقتی که موذن بانگ نماز بگوید برای نماز در حین بالا رفتن خطیب بر بالای منبر
مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ از روز جمعه یعنی در روز جمعه که موذن آذان گوید فَاسْعَوْا
پس بشتابید إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ بسوی یاد کردن خدای که نمازست یا خطبه که متضمن حمد
و موعظه ست وَذَرُوا الْبَيْعَ و بگذارید خرید و فروخت و سایر عقود را ذَٰلِكُمْ آن
بیع و ترک بیع خَيْرٌ لَّكُمْ بهترست مر شما را از معامله زیرا که سعی منتج منافع باقیه است
و بیع مثمر فایده فانیه إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ٥ اگر هستید که میدانید منافع امور و مضار
آنرا و مصالح نفسهای خود و مفاسد آن از بعضی علماء که فخر کردن یهود بر اهل اسلام
در سه چیز بود اول آنکه سخن میگفتند که نحن ابناء الله و احباؤه حق تعالی تکذیب ایشان
نموده باین آیت که فتمنوا الموت ان کنتم صادقین دویم آنکه ما از اهل کتابیم مسلمان از اهل
کتاب نیستند حق تعالی تشبیه ایشان کرد بحماری که کتب علوم کشد کقوله کمثل الحمار یحمل اسفارا
سیوم آنکه گفتند ما را از سبوع روزی هست که دران عبادت کنیم یعنی روز شنبه و مسلمانانرا
آن نیست حق تعالی روز جمعه را بایشان عطا نمود و فرمود یا ایها الذین آمنوا اذا نودی
للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و بدانکه مراد بسعی در آیهٔ مذکوره مشی است

چه زیاده از مشی بطریق اختصار واجب نیست در مذهب امامیه واین مرویست از امیر المومنین وابن عباس و عمر وابی بن کعب واز ابی جعفر وابی عبد الله علیهم السلام ما ثور واز بزرگی روایت کرده اند که گفت اگر میدانستم که دویدن واجبست هر آینه میدویدم بمرتبه که ردا از دوش من می افتاد و حسن بصری نیز گفته که مراد بدویدن و شتافتن است بقدم چه سکینه ووقار سنت است بلکه مراد سعی است بدل ونیت وامر بسعی مستلزم وجوب ترک هر چیزیست که مانع رفتن باشد بنماز لیکن چون بیع اسم اشیاست در باب معاش ازین جهت تخصیص بذکر آن کرد وبیان احکام وشروط نماز جمعه ومباحث متفرعه بران حواله بمنهج الصادقین است وباید دانست که فضیلت روز جمعه بسیارست وثواب عبادت آن بیشمار واخبار متعدده دران باب از سید ابرار وائمه اطهار ماثورست از انجمله حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم آنرا حج درویشان خوانده وفرموده الجمعة حج المساکین یعنی چون فقرای اهل ایمان قصد مسجد جامع کنند ونماز جمعه بگذارند ثواب حج در نامه اعمال ایشان ثبت کنند ونیز فرموده که ای بندگان بدانید که حق تعالی جمعه را بر شما فرض کرده پس جماعتی که ترک جمعه کنند در حیات من وبعد از وفات من وحال آنکه ایشانرا امامی عادل باشد بجهت استخفاف نمودن بآن نماز یا انکار آن بودن خدای جمع نکناد پراکندگی او را و برکت نکناد در امر او بدانید که اینکس را نه نماز باشد ونه زکوة ونه حج ونه روزه ونه برکت یعنی جمیع اموال بدنی ومالی او مقبول درگاه نشود تا آنکه از ان توبه کند ونماز جمعه اقدام نماید وابن بابویه از ائمه اطهار علیهم السلام روایت کرده که هر که ترک جماعت کند سه جمعه پیاپی بدون علتی ومانعی پس او منافق است یعنی در مظنه نفاق است واز جابر انصاری مرویست که هر که سه جمعه نماز نگذارد بی ضرورتی خدای مهر بر دل او نهد واورا

خذلان

خذلان کند ومرویست از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم که بهترین روزی که آفتاب طلوع میکند روز جمعه است ودرین روز بود که خدای تعالی آدم را آفرید ودرین روز او را ببهشت برد ودرین روز او را بزمین فرستاد ودرین روز قبض روح او کرد وقیامت درین روز قایم گردد واین روز نزد خدای تعالی یوم المزید است وهیچ فرشته وحیوانی نباشد از وحوش وطیور وسباع وانعام وغیر آن مگر که درین روز بتسبیح خدای مشغولست از حین طلوع تا غروب بجهت ترس وقوع قیامت دران ودران روز ساعتی است که هیچ مومنی دران دعا نکند مگر که مستجاب شود وآن وقتی است که امام از خطبه خواندن فارغ شود وموذن قامت بگوید وبروایتی آخر روز است به نیم ساعتی تا بغروب وگفته اند که دران ساعت آفتاب که یک نیمه فرو رفته باشد ونیمه باقی مانده وعمران حصین روایت کرده که هر که روز جمعه غسل کند گناه او مکفر شود وچون قدم در راه مسجد نهد بهر گام که بردارد بیست ساله عمل صالحش بنویسند وچون از نماز فارغ شود دویست سال کردار نیکو در نامه او ثبت کنند انس مالک از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که فرمود شب جمعه مرا بآسمان بردند وهفتاد هزار شهر در زیر عرش دیدم وسعت هر یک مثل دنیا مملو از فرشتگان که همه خدای را تسبیح وتهلیل کردند ومیگفتند خداوندا بیامرز آنانرا که بنماز جمعه مشغول میشوند وبیامرز آنانرا که غسل جمعه میکنند در صحیح بخاری از ابو هریره نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر که در روز جمعه غسل کند وجامه پاکیزه بپوشد وبوی خوش بخور کند وروغن بر خود مالد حق تعالی او را بیامرزد از هر چه میان این جمعه وجمعه آینده کند وآنچه بر روز دیگر بعد از آن در جمعه ثانیه از وصادر شود مسلمان نیمی از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

روایت کرده که خدایتعالی در روز جمعه ششصد هزار بنده از آتش دوزخ آزاد میکند
که همه مستوجب عذاب باشند و در روایتی دیگر آمده که حق تعالی در هر ساعتی از جمعه
سیصد هزار بنده آزاد میکند که همه از اهل عقوبت باشند و نیز فرموده که هر که در روز
جمعه بمیرد حق تعالی اجر شهید در نامهٔ عمل او بنویسد و از فتنهٔ قبر ایمن باشد و نیز
در حدیث آمده که چون روز جمعه رسد ملایکه بابواب مساجد جمعه مسارعت کنند و در دستهای
ایشان صحیفهای نقره و قلمهای طلا و ثواب سبقت گیرندگان بجمعه مینویسند تا که مردی آخر
در مسجد در آید و ازین حدیث معلوم میشود که مبادرت بمسجد سنت مؤکده است و هم مرویست و انس
از پیغمبر روایت کرده که آنحضرت فرمود این روز نزد خدایتعالی بهترین روزهاست اهل
بهشت این روز را روز مزید خوانند گفتم یا رسول الله مزید چه باشد فرمود در بهشت وادی است
وسیع و خاک آن از مشک سفیدتر چون روز جمعه رسد حق تعالی بفرماید تا کرسی از زر آنجا نهند
و پیغمبران بران کرسی بنشینند و صدیقان و مؤمنان پیرامون آن بنشینند از جانب حضرت عزت
خطاب آید که ای بندگان هر چه حاجت دارید بخواهید گویند بار خدایا رضای تو میخواهیم گوید راضی
شدم از همهٔ شما باز ندا آید که حاجت خود عرض کنید پس هر که حاجتی داشته باشد بخواهد و او
سبحانه اجابت فرماید و بایشان کرامت کند آنچه هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد
و در هیچ خاطر خطور نکرده بعد از آن هر کسی بمقام خود باز روند تا جمعه دیگر در آید و در آن
وادی دریست مجوف که هیچ پیغمبر مرسل و هیچ فرشته مقرب آنرا ندیده باشد چون روز جمعه
رسد خدایتعالی بآن خطاب کند که بسخن در آی او گوید قد افلح المؤمنون من امت محمد المعتکفون
علی ذکر الله الموزون فریضه پس فرشته بقبر من فرستد و مرا بشارت دهد که خدای در روز جمعه
سه بار نظر فرماید بامتان تو در هر نظری هزار گناهکار را بیامرزد و از عبدالله عباس روایت است که

چون روز

چون روز جمعه باشد خدایتعالی بفرماید تا منبری بر در بیت المعمور بنهند و فرشتگان
گروهی حاضر آیند جبرئیل بانگ نماز بگوید و میکائیل امامت کند و فرشتگان در عقب وی
نماز بگذارند و چون فارغ شوند جبرئیل گوید ثواب این اذان بامت محمد بخشیدم و میکائیل
گوید ثواب این امامت بامام آل محمد بخشیدم و فرشتگان گویند ثواب این نماز بامتان محمد بخشیدیم
حق تعالی فرماید شما از من سخی تر نیستید چه من اولیترم بجود و کرم و شما را گواه گرفتم که گناه
امت محمد تمام بخشیدم پس منتشر شوند تا جمعهٔ دیگر و هم از ابن عباس مرویست که در بهشت
حوریست نام او لعبه مزیت و فضل او در حسن بر دیگران چون مزیت فضل ماه شب چهاردهم است
بر دیگر ستارگان چون روز جمعه رسد حور العین بر کرسیهای دُر و جواهر نشینند و تسبیح
و تهلیل کنند تا آنکه مردم از نماز عصر فارغ شوند و در اثنای تسبیح ایشان نوری از
زیر عرش پدید آید گویند ای رضوان این چه نور است گوید لعبه می آید ناگاه لعبه ظاهر شود و
هفتاد هزار بر دست راست او حلی او بر گرفته باشند و هفتاد هزار از چپ وی
حلل او برداشته و هفتاد هزار از پیش مجمرها در دست گرفته و هفتاد هزار از پس او آیند
گیسوهای او برداشته بیاید و بر سریر بنشیند و آن سریری باشد از نور و آواز تسبیح
و تهلیل بردارد و چون از نماز عصر فارغ شود برخیزد و جامه از ساق برگیرد و حوریان
گویند جامه را بساق فروکن اگر اهل دنیا بر حسن تو مطلع شوند از شوق تو روح ایشان
مفارقت کند پس گویند یا لعبه خدای ترا برای که آفریده گوید از برای کسی که پیش از همه چون
بمسجد جمعه رود و در عقب همه کس بیرون آید بدانکه چون حرمت بیع در روز جمعه بجهت وجوب
استماع خطبه و گذاردن نماز جمعه است ازین جهت بعد از فراغ از نماز رخصت بندگان داد
بحسب ارزاق بمعاملات بقوله فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلٰوةُ پس چون گذارده شود

نماز جمعه فَانْتَشِرُوا پس پراکنده شوید فِی الْأَرْضِ در زمین برای تجارت
و تصرف در ما یحتاج خود این امر بر سبیل اباحت است یعنی بعد از نماز اگر خواهید
در پی مهمات خود روید وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللهِ و بجویید از فضل خدای یعنی طلب
روزی خود کنید بوسیلهٔ معاملات و گفته اند که انتشار هم در زمین مسجد است جهت رفتن
بمجلس علما و واعظان و گویند مراد عیادت بیمار انست و حضور جنازه و زیارت مومنان
و طلب علم و قضای حوایج از اهل ایمان و آنچه مانند این باشد چه جستن میامن فضل
الهی منوط باینهاست از امام جعفر علیه السلام مرویست الصلوة یوم الجمعة والانتشار
یوم السبت یعنی نماز در روز جمعه است و پراکنده شدن در روز شنبه عمر بن زید از انحضرت
صلوات الله علیه نقل کرده که فرمود من طلب معیشت میکنم و دران باب سعی می نمایم
و از حق تعالی التماس میکنم که آنرا از وجه حلال بمن رساند و وجه حلیت آنرا بمن نماید
چه حق تعالی عباد را امر فرموده بطلب رزق درین آیه کریمه فاذا قضیت الصلوة
فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله پس فرمود هر که در خانه بنشینند و در
بروی خود در بندد و از حق تعالی طلب روزی کند یکی از آن سه کس خواهد بود که خدا تعالی
دعای ایشانرا اجابت نمیکند یکی آنکه زن خود را دعای بد کند خدا تعالی دعای او را
اجابت نمیکند زیرا که طلاق زن در دست اوست اگر خواهد او را رها کند دوم مردی که
او را حقی در ذمت کسی باشد و بران گواه نگیرد و وی منکر آن شود و او را دعای بد کند
درین صورت نیز دعای او بحد اجابت نمیرسد بجهت آنکه ترک مامور نموده سیوم آنکه شخصی
راس المال داشته باشد و از ان طلب ربح نکند و در خانه بنشیند و تمام بخورد و بعد از ان
از خدای طلب روزی نماید دعای او مستجاب نکرده اند زیرا که حق تعالی میفرماید فانتشروا

فی الارض

فی الارض وابتغوا من فضل الله وَاذْكُرُوا اللهَ و یاد کنید خدای را بر احسان او
و شکر او نمایید بر نعمت او و بتوفیق طاعت و ادای فرض او كَثِيرًا یاد کردنی بسیار
یا در وقت بسیار یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال نمایید نه همین در وقت نماز
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید و بخیر دارین فایز گردید چه اقدام بنماز
جمعه و طلب روزی از و و اکثر اوقات بذکر او مشغول شدن بموجب جمعیت ظاهر و باطن
و سبب نجات دنیا و آخرت است امر باکثار ذکر بعد از رخصت انتشار در وقت فراغ
از نماز بجهت آنست تا بندگان همت خود را در جمیع حالات مصروف ندارند بر طلب
دنیا و بسبب آن از یاد خدای غافل نشوند و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
منقولست که هر که باخلاص ذکر خدا کند در بازار در وقتی که مردمان غافل باشند و مشغول
بیع و شری حق تعالی هزار حسنه از برای او بنویسد و در قیامت او را بیامرزد و نوازش
فرماید بر وجهی که در خاطر هیچکس خطور نکرده باشد آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم خطبه جمعه میخواند ناگاه کاروان دحیة بن خلیفة بن فروه کلبی
از شام رسید با روغن زیت بسیار و دران وقت در مدینه تنگی بود و قحطی اشتداد
یافته کاروان چون سلامت بمدینه رسیدی طبل شادی زدندی و دست بر دست
کوفتندی چون آواز طبل و دست زدن باستماع حضار مجلس رسید بجهت بیع طعام
بر یکدیگر سبقت گرفتند و از مسجد بیرون دویده ببقیع شتافتند و روی بکاروان
نهادند و غیر از دوازده تن بروایت ابن عباس و بروایتی هشت کس از خیال کسی نماند حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بحق آنکس که نفس من بید قدرت اوست
اگر همه بیرون میرفتند و هیچکس باقی نمی ماند در مسجد ازین وادی آتش بر می آمد بسوی شما

و هم شمارا میسوخت مقارن این حال آیه نازل شد وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً و هرگاه
به بیننده کاروانی تاجررا أَوْ لَهْوًا یا لهو و لعبی که طبل زدن ست و دست بر هم
کوفتن یعنی واقف شوند باواز طبل و دست که جهت رسیدن کاروان میزنند
انْفَضُّوا إِلَيْهَا متفرق شوند از مجلس و بروند بسوی آن تجارت وَتَرَكُوكَ
و بگذارند ترا قَائِمًا ایستاده بر منبر از قتاده نقلست که این عمل سه بار از ایشان صادر
شده بر سه نوبت در روز جمعه بود قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ بگوای محمد آنچه نزد خدایست
از ثواب نماز جمعه و استماع خطبه و لزوم مجلس پیغمبر خَيْرٌ بهترست و سود مندتر
مِنَ اللَّهْوِ از استماع لهو وَمِنَ التِّجَارَةِ و از نفع تجارت چه فواید مثوبات محقق
و مخلدست و منافع معاملات متوهم و فانی وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ و خدای
بهترین روزی دهندگانست پس روزی بشما خواهد رسانید اگر بجهت مشغولی شما
باستماع خطبه و نماز جمعه در طلب روزی نروید پس توکل بر وی کنید و روزی از وی طلبید
نه از آنانکه در مظان ایصال رزق اند زیرا که وقت باشد که بخیلی کنند و نفعی بشما نرسانند
و نیز شاید که مصلحت وقت ندانند آورده اند که یکی از خلفای بغداد بهلول را گفت میخواهی
تا روزی هر روزه ترا مقرر کنم و بجهت آن فارغ البال شوی و از دغدغهٔ روزی استراحت
یابی بهلول جواب داد چنین کردمی اگر چند چیز مانع نشدی اول آنکه تو ندانی که مرا چه باید
و دوم نشناسی که مرا کی باید سیوم معلوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی کافل روزی
منست این همه میداند و از روی حکمت کامله روزی بمن میرساند و دیگر شاید که تو بر من
غضب کنی و آن وظیفه از من باز گیری حق تعالی بسبب گناه من روزی باز نمیدارد
سورة المنافقون احدی عشر آیه مکیه رکوعات و لازم واحد و هی مدنیه عن قوله
لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلعم روایت
کرده که هر که سورة المنافقون بخواند از نفاق بری شود و از شر منافقان
ایمن گردد و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره جمعه نمود بآنچه از علامات نفاقست
از ترک نبی در وقت قیام و بخطبه نماز و استقبال کردن بلهو و لعب از نفاق افتتاح
این سوره نیز بذکر اهل نفاق کرده فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ در سبب نزول این سوره آورده اند که در سال پنجم
از هجرت بنو المصطلق اتفاق نمودند بر حرب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم
و پیشوای ایشان حارث بن ابی ضرار بود پدر جویریه زوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
چون این خبر بآنحضرت رسید با اصحاب خود از مدینه بیرون آمد و در کنار آب مریسیع
که از جمله میاه ایشان بود بایشان رسیده آغاز مقاتله شد بعضی از ایشان کشته شدند
و برخی دیگر قرار بر فرار داده منهزم شدند و مسلمانان زنان و اطفال ایشان را اسیر کردند
و اموال ایشان را غنیمت گرفتند مردی از انصار از قبیلهٔ عباده بن صامت بمسلمانی
رسید و بگمان آنکه از جملهٔ کفارست او را مجروح ساخت و میان ایشان نزاع واقع شد
در اثنای آن اجیر عمر خطاب که نام او جهجاه بن سعید بود از بنی الغفار اسب عمر را
میکشید چون بر سر آب رسید بجهت انبوهی بر آب با سنان جهنی که خلیف بن عمرو بن
عوف بن خزرج بود او را منازعت افتاده بود و آن نزع بقتال منجر شد و جهنی آواز
بر کشید که یا معشر الانصار و جهجاه فریاد بر آورد که یا معشر المهاجرین پس مردی فقیر
مهاجرین که جعال نام داشت باعانت جهجاه آمد عبد الله بن ابی منافق چون او دید که
بحمایت جهجاه آمده بر سبیل استهزا گفت انک لهناک تو اینجائی وی در غضب شده جواب

داد که چه چیز است که مانع حمایت من میشود پس سخنان درشت بعبد الله گفت عبد الله
گفت صبر کن تا بمدینه رسی که ترا گرسنگی چندان باشد که بیاد تو نیاید که خصومت و نزاع
چه چیز می باشد و نزد عبد الله جماعتی از قوم او ایستاده بودند که از جمله ایشان زید بن
ارقم بود بایشان گفت این همه از شما شده است اگر فضل طعام خود باین نوع کسان نمیدادید
ایشان را قوت نمی بود که با ما خصومت کنند بخدا سوگند که مثل ما و مثل ایشان نیست
مگر آنچه قایلی گفته که سمن کلبک یاکلک فربه کن سگ را تا ترا بخورد اما والله لئن رجعنا الی
المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل بخدا که اگر بمدینه مراجعت کنیم عزیزتر ما ذلیل تر ایشان را
از مدینه بیرون کند مراد او باعز نفس خبیث خودش بود و مراد باذل نفس طیب حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم زید ارقم ازین در غضب شده و آتش غضبیتش در نهاد
مشتغل ساخت و گفت توئی بی مقدار در میان قوم خود و مقهور و مغبوض و بی اعتبار
و محمد در عزت و ارجمندی است از حق تعالی در مودت و دوستی از طرف مسلمانان بخدا که
من بعد در میان ما و تو دوستی نباشد ابن ابی گفت خاموش باش که من بازی میکردم
زید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم را ازین قضیه خبر داد عمر حاضر بود گفت
یا رسول الله بفرما تا گردنش بزنم پیغمبر فرمود کشتن او سزاوار نیست چه جمعی از مسلمانان
بوی بازگشته اند و دیگر مردمان گویند که محمد اصحاب را میکشد پس بجهت تسکین فتنه در گرمگاه
روز بکوچ کردن امر فرمود و کسی را بطلب ابن ابی فرستاد و او را حاضر کرد و گفت این سخنان
تو گفته گفت بحق آن خدائی که قرآن بر تو فرود آورده که من هرگز این نکته را نگفته ام و زید
دروغ میگوید جمعی از انصار گفتند یا رسول الله عبد الله سید و شریف قوم ماست و مردی
عاقل است گفتار کودکی در حق او قبول مفرما تواند بود که سخن او را فهم نکرده باشد و نیک نشنیده

وغلط

وغلط بعرض رسانیده باشد آنحضرت عذر او را قبول فرمود و این در میان انصار
منتشر شد و همه زید را ملامت کردند زید از آن سخن پشیمان شد و پریشان گشت پس
مردم از آنجا کوچ کردند اسید بن حضیر گفت یا رسول الله سبب چیست که در وقت
چنین بر خلاف عادت کوچ کرده گفت ای سید آیا نشنیده آنچه صاحب شما
گفته است که چون بمدینه رسد عزیز ذلیل تر را اخراج کند گفت یا رسول الله اعز توئی
و اذل او اگر خواهی وی را اخراج کن پس گفت ای سید الانبیا با وی مدارا فرما و الله که در آن
وقت که تو بمدینه تشریف آوردی قوم او از برای او تاجی مکلل میساختند تا بر سر وی
نهاده او را رئیس خود گردانند چون تو آمدی آن کار دگرگون شد و اعتقاد او آنست که
تو امارت و ریاست او را از وی سلب کرده مانع پادشاهی او شده پسر وی عبد الله
بن عبد الله بن ابی پیش آمد و گفت یا رسول الله همه بنی خزرج میدانند که هیچکس عبد الله را
دوست تر از من نمیدارد اما در کار دین مدارا و رفق دخل ندارد و اگر در کشتن او
جازمی امر فرما تا من وی را بکشم و میترسم که اگر یکی دیگر امر نمائی که او را بکشد من تاب
ندارم که نظر در روی او کنم و نفس اماره مرا بر آن دارد که از آن انتقام کشم و چون
مومنی برای کافری کشته باشم مستوجب آتش دوزخ گردم رسول فرمود برو و با او
مدارا کن و مادام که با ما باشد او را ملایمت نمای و دقیقه از حرمت داری او را فرو
مگذار القصه از آنجا کوچ کردند و آن روز و آن شب میرفتند تا بروز دیگر در وقت
چاشت که آفتاب گرم شد همه رنجور و کوفتناک گشتند فرود آمدند و بجهت کوفت و ماندگی
راه همه در خواب رفتند و سبب تحمیل این مشقت بر ایشان آن بود تا حدیث عبد الله بن ابی
از یاد ایشان برود پس بعد از نماز از آنجا کوچ کردند و میرفتند تا بالبحر بقعا رسیدند

و آنموضعیست قریب بنقیع بر کنار آب حجاز و آنجا فرود آمدند و چون بارها بکشادند
بادی سخت برخاست که همه ازان خایف شدند و شتر رسول دران شب کم شد حضرت
فرمود که منشاء این باد عظیم آنست که در مدینه یکی از اکابر وفات یافت گفتند که کیست
یا رسول الله فرمود رفاعه و او یکی از منافقان بود و از رؤسای یهود و پشت پناه
ایشان در نهایت شقاق و نفاق شخصی از اهل نفاق گفت عجب است محمد که خبر میدهد که در مدینه
چه واقع شده و خبر از شتر گم شده خود ندارد فی الحال جبرئیل نازل شد و سخن آن منافق را
بعرض سید کاینات رسانید و موضع آن شتر را بوی نمود پس حضرت با صحاب گفت من
دعوی نمیکنم که غیب میدانم ولیکن حق تعالی قول آن منافق و موضع آن شتر بمن اخبار نمود
پس گفتند یا رسول الله آنموضع شتر کجاست فرمود در فلان شعب زمام و در ساق
فلان درخت پیچیده بعضی برفتند تا بآنجا همچنانکه آنحضرت خبر داده بود مشاهده کردند و شتر را
گرفته بمعسکر همایون آوردند آن منافق ایمان آورد و علت نفاق از و زایل شد و چون
بنزدیک مدینه شدند تابوت رفاعه را دیدند که بنی قینقاع برداشته ببقیع می آوردند
تا آنجا دفن کنند مرویست که چون سپاه نصرت پناه نبوی صلی الله علیه و آله و سلم بوادی
عقیق رسیدند پسر عبد الله ابی بر مجامع طریق توقف کردند تا پدرش برسید و شتر اورا
بخوابانید و پای بر دست شتر نهاد و گفت بخدا سوگند که ترا نگذارم که بمدینه در آئی تا وقتی
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ترا اذن فرماید و بداند که اذل توئی و اعز اوست عبد الله شکایت
پسر پیش رسول فرستاد رسول کسی را باو فرستاد که پدر را رنجه مدار و بگذار تا بمدینه در آید
پسر گفت چون امر رسول چنین ست ترا واگذاشتم و دران دو سه روز بیمار شد و رخت
بدار البوار کشید و زید ارقم چون بمدینه آمد بجهت تعرض و ملامت انصار با غموم و هموم

در خانه بنشست حق تعالی برای تصدیق زید بن ارقم و تکذیب ابن ابی برسول
خطاب کرد که چون بیایند نزد تو منافقان یعنی ابن ابی و احزاب او قَالُوا
نَشْهَدُ گویند گواهی میدهیم اِنَّكَ لَرَسُولُ اللهِ انکه تو فرستادهٔ خدائی یعنی ما منافق
نیستیم و بدل و زبان رسالت ترا معتقدیم شهادت اخبارست از علوم بمشهود که
آن حضور و اطلاع ست و لهذا تصدیق مشهود به نموده و تکذیب ایشان در شهادت
بقوله وَاللهُ يَعْلَمُ و خدای گواهی میدهد یعنی میداند اِنَّكَ لَرَسُولُهٗ که تو رسول
اوئی بحق چه اوست که مرسل تست وَاللهُ يَشْهَدُ و خدای گواهی میدهد اِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ
لَكَاذِبُوْنَ ۝ انکه منافقان هر آینه دروغ گویانند در گواهی خود بجهت عدم موافقت
اعتقاد ایشان بگفتار ایشان پس شهادت ایشان بر انکه دل ما معتقد رسالت تست
دروغ باشد اِتَّخَذُوْٓا اَيْمَانَهُمْ فرا گرفتند آن منافقان سوگندان دروغ خود را
که بدروغ میخوردند یا شهادت خود را که جاری مجاری قسم ست در تاکید جُنَّةً
سپری یعنی آنرا وقایه خود ساختند تا بسبب آن از قتل و سبی ایمن شوند مانند
اهل حرب که سپر را آلت حفظ نفس خود میکردانند فَصَدُّوْا پس باز میدارند
مردم عوام را با لقای شهادت باطله و کلمات واهیه عَنْ سَبِيْلِ اللهِ از اتباع راه حق
که طریق اسلام ست همچنانکه فعل مبتدعه ست اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان سَآءَ
مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ۝ بد عملیست آنچه هستند که میکنند از اظهار ایمان و ابطان
خلاف آن و از منع مردمان از ایمان ذٰلِكَ این قول ایشان که شاهد ست ببدی اعمال
ایشان باین حال مذکوره از نفاق و کذب بِاَنَّهُمْ اٰمَنُوْا بسبب آنست که ایشان گرویدند
بزبان یعنی بکلمهٔ شهادتین ناطق شدند و خود را در دین مسلمانان نمودند ثُمَّ كَفَرُوْا

پس نگرویده شد بر دل یعنی بعد از آن ظاهر شد کفر ایشان و متبین گشت نفاق ایشان
از اقوال ایشان مثل آنکه گفته اند اگر آنچه محمد میگوید حق است پس ما خرانیم و در غزوه
تبوک میگفتند که دور است این مرد که این طمع دارد که فتح قصور کسری و قیصر کند و امثال
این که علامت ظاهر است بر نفاق فَطُبِعَ پس مهر نهاده شد عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای
ایشان تا بسبب این علامت ملایکه ایشانرا از اهل ایمان امتیاز کنند و بر ایشان
لعن کنند یا آنکه حق تعالی الطاف لمدیه از ایشان باز گرفت و تخلیه ایشان کرد و در بادیه
ضلالت و خذلان ایشانرا باز گذاشت بجهت فرط ایشان بر کفر و عناد و عدم تفکر
در معاد با وجود مشاهده و معجزات ظاهره داله بر صدق رسول رب العباد فَهُمْ
لَا يَفْقَهُونَ پس ایشان نمیدانند حقیقت ایمانرا و نمی شناسند صحت آنرا بجهت
عدم تفکر و تدبر در آیات لمدیه تا حق را از باطل امتیاز کنند مرویست که ابن ابی مردی
جسیم و نیکو صورت و شیرین سخن و فصیح زبان و جمعی دیگر از منافقان نیز باین صفت
بودند چون بمجلس رسول آمدندی استناد کردندی و بکلام فصیح و بیان ملیح تکلم مینمودندی
و آنحضرت از هیکل جسیم و اقوال فصیح ایشان متعجب شدی حق تعالی فرمود وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ
و چون می بینی منافقانرا تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ بشگفت می آرد ترا جسمهای ایشان
بجهت جسامت و صباحت آن وَإِنْ يَقُولُوا و اگر سخن گویند تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ گوش میکنی
مر گفتار ایشانرا بجهت طلاقت و حلاوت و فصاحت کلام ایشان و بسبب این آنچه میگویند
از ایمان کاذب بر ایمان خود و غیر آن باور میکنی كَأَنَّهُمْ و حال آنکه ایشان در عدم
تعقل و قلت تدبر ایشان مانند خُشُبٌ چوبهای خشک شده اند مُسَنَّدَةٌ بر دیوار
باز نهاده یعنی اشباح اند خالی از علم و نظر و عاری از ایمان و خبر يَحْسَبُونَ می پندارند

دیوار

و گمان میبرند كُلَّ صَيْحَةٍ هر فریادی را که برآید در میان لشکر و هر آوازی که بشنوند
عَلَيْهِمْ که آن واقع است بر ایشان یعنی بد دلی و ترس ایشان بمرتبه ایست که هر آوازی
که بشنوند پندارند که بایشان واقع شد و از آن ضرر بایشان خواهد رسید و
هلاک خواهند شد یا هرگاه صیحه بشنوند ظن ایشان آن باشد که آیتی نازل شد که
کاشف احوال ایشانست و بجهت آن نفاق ایشان بر پیغمبر و مومنان ظاهر شده
رسوا خواهند گشت هُمُ الْعَدُوُّ ایشان دشمنان کامل اند ترا و همه مومنانرا
فَاحْذَرْهُمْ پس حذر کن از مکر ایشان و بر ظاهر حال ایشان ایمن مباش قَاتَلَهُمُ اللَّهُ
هلاک گرداناد خدای تعالی ایشانرا و لعنت کناد بر ایشان و ایشانرا رسوای دنیا
و آخرت گرداناد و این تعلیم مومنانست که برین کلمه بر ایشان دعا کنند أَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ
چگونه بر گردانیده میشوند از طریق حق و با وجود کثرت دلالت لمدیه این تعجب است
از جهل و ضلالت ایشان بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی ویرا گفتند این
آیات درباره تو نازل شده نزد رسول خدا رو تا برای تو آمرزش طلبد
آن منافق سر را به پیچید و روی بگردانید و گفت مرا گفتند که ایمان آور ایمان آوردم
و تکلیف کردند که زکوة بده زکوة دادم همین بماند که محمد را سجده باید کرد آیت آمد که
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا و چون گویند منافقانرا یعنی ابن ابی که اصحاب او بیایند
بطریق اعتذار يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ تا آمرزش طلبد برای شما رَسُولُ اللَّهِ فرستاده
خدای لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ به پیچند سرهای خود را و روی بگردانند و گردن را برتابند
چنانچه کسی از امر مکروهی روی برگرداند تا سر را بحرکت در آرند و بجنبانند و بجهت
استهزا با استغفار پیغمبر وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ و ایشان اعراض میکنند و روی

هیکر داننداز ان استغفار وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ۝ وایشان کردن کشانند
از اعتذار جستن نزد حضرت رسالت پناه وطلب مغفرت ازو کردن واظهار کنندگان
عدم احتیاج ایشان باو سَوَآءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست برایشان أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ
اگر آمرزش خواهی از برای ایشان أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ آیا آمرزش نخواهی از برای
ایشان یعنی مساویست استغفار وعدم استغفار تو برای ایشان لَن يَغْفِرَ ٱللَّهُ
لَهُمْ هرگز نیامرزد خدای ایشانرا بجهت رسوخ ایشان در نفاق وعناد واز حسن
نقلست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم برای ایشان استغفار میکرد بنابر ظاهر حال
ایشان یا بشرط توبه ویا بشرط آنکه ظاهر ایشان مثل باطن باشد پس حق تعالی
اخبار او نمود که ایشان بر صفت کفر خواهند مرد حضرت ترک استغفار ایشان نمود
إِنَّ ٱللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ ۝ راه فلاح نمی نماید
گروه بیرون رفتگان را از دایرهٔ صلاح یعنی نظر لطف وتوفیق از ایشان باز میگیرد
بجهت فرط عناد ورسوخ کفر ونفاق ایشان باوجود ادله داله بر حقیقت ایمان
هُمُ ٱلَّذِينَ ایشان آنانند که يَقُولُونَ میگویند انصار را که شما لَا تُنفِقُوا۟
نفقه مکنید یعنی طعام ولباس مدهید عَلَىٰ مَنْ عِندَ رَسُولِ ٱللَّهِ بر کسانی که نزد
رسول خدا یند از فقرای مهاجرین حَتَّىٰ يَنفَضُّوا۟ تا متفرق شوند بجهت گرسنگی وبرهنگی
یعنی غلامان نزد خواجگان خود روند وپسران به پدران ملحق شوند حاصل که منافقان
انصار را منع میکردند از انفاق بر فقرای مهاجر وَلِلَّهِ وحال آنکه مر خدا راست خَزَآئِنُ
ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ خزینهای روزی آسمانها وزمینها یعنی مفتاح ارزاق که از آسمان
یا زمین به بنده رسد بید قدرت اوست وبر حسب حکمت ومصلحت هر کرا خواهد غنی گرداند

واگرچه اهل مدینه ابا داشته باشند از نفاق بر مهاجرین وَلَٰكِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ
ولیکن منافقان بجهت فرط عناد وجهالت وضلالت لَا يَفْقَهُونَ ۝ نمیدانند که
رزاق علی الاطلاق او سبحانه است نه آدمیان يَقُولُونَ میگویند یعنی ابن ابی
وکسانی که تابع اویند در اعمال واقوال لَئِن رَّجَعْنَآ اگر باز گردیم ما ازین سفر إِلَى
ٱلْمَدِينَةِ بسوی مدینهٔ طیبه لَيُخْرِجَنَّ ٱلْأَعَزُّ هر آینه بیرون کند عزیزتر مِنْهَا
ٱلْأَذَلَّ از مدینه خوارتر را مراد ابن ابی از اعز نفس احسن خودش بود واز ان لفظ
دیگر اشرف واکمل مخلوقات بود علیه افضل التسلیمات پس حق تعالی رد قول او نموده
فرمود وَلِلَّهِ ٱلْعِزَّةُ ومر خدا راست عز قدرت وربوبیت وَلِرَسُولِهِۦ ورسول
او را عزت نبوت یا شفاعت یا عز اعلای دین او بر سایر ادیان بفتح ونصرت
وَلِلْمُؤْمِنِينَ ومر گرویدگانرا عز ایمان وطاعت یا عز خلود ایشان در جنت
همچنانکه مذلت وهوان مر شیاطین راست واتباع ایشان از کافران ومنافقان وگویند
عز خدا پنج است عز ملک وعز بقا وعز عظمت وعز کبریا وعز بذل وعطا وعز جلال
وبها وعز رفعت وعلا وعز رسول پنج وعز سبق وابتداء وعز اذان ونداء وعز
قدم وعز صدق بر انبیا عز اجتبا واصطفا وعز ظهور بر اعداء وعز مومنان پنج عز
تاخیر که نحن الآخرون السابقون عز تیسیر که ولقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر
ویرید الله بکم الیسر وعز تبشیر که وبشر المومنین بان لهم من الله فضلا کبیرا
وعز توقیر وانتم الاعلون وعز تکثیر که انکم الاکثر الامم مرویست که امام حسن عم را
گفتند که مردمان در تو کبر گمان میبرند فرمود آن کبر نیست بلکه عزتست این آیه تلاوت فرمود
از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که پیوسته میگفتی من مثلی ورب العرش

معبودی مانند من کیست که آفریدگار عرش معبود منست ومن مثلی وانت ربّی ومثل
من کیست که تو خدا و پروردگار منی وگویند عمر خدا بولا تیست که هنالک الولایة
لله الحق و عمر رسول بکفایت است که انا کفیناك المستهزئین و عمر مومنان بعلو رفعت
که انتم الاعلون ان کنتم مومنین وَلٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ ولیکن منافقان تیره ضمیر
لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند و نمی یابند حقیقت عزت و حقیقت آنرا و بجهت فرط جهالت
وضلالت منظنه ایشان آنست که عزت مر ایشانراست و بعد از بیان حال منافقان
خطاب بمومنان میکند که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تُلْهِكُمْ
باید که مشغول نسازد شمارا أَمْوَالُكُمْ مالهای شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان شما
عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ از یاد کردن خدای که آن صلوة خمس است یا جمیع فرایض یا قرآن یا جهاد
یا شکر بر نعما و صبر بر بلا و رضا بقضا چه مقتضی ایمان آنست که دوستی خدا غالب باشد
بر دوستی همه اشیا مراد نهی ایشانست از مشغولی باموال و تصرف دران و سعی در تدبیر آن
و تلذذ باستماع آن و مسرور شدن بلقای اولاد و شفقت بر ایشان و قیام نمودن
بمونت ایشان و تسویه آنچه صلاح حال ایشان باشد و بجهت آن باز ماندن از طاعت
رحمن نه نهی اموال و اولاد از ایشان چه توجیه نهی از این سخن هر دو جهت مبالغه است
در توجه تام بعبادت و لهذا که حق تعالی میفرماید که وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند
این کار را یعنی بمال و فرزندان از حق تعالی باز ماند فَأُولَٰئِكَ پس آنگروه هُمُ
الْخَاسِرُونَ ایشانند زیانکاران که عظیم باقی را بحقیر فانی فروخته اند وَأَنْفِقُوا
و نفقه کنید در راه خدای مِنْ مَا رَزَقْنَاكُمْ از آنچه روزی داده ام شما را مراد اخراج زکوة
و سایر حقوق واجبه است مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ

یکی

یکی از شما اسباب و علامات مرگ فَيَقُولَ پس گوید آنکس که بر مرگ مشرف شده
باشد از روی تاسف و تحیر رَبِّ ای پروردگار من لَوْلَا أَخَّرْتَنِي چرا باز پس
نینداختی و مهلت ندهی مرا یعنی تاخیر نکنی موت را إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا مدتی نزدیک
یعنی زمانی اندک که دران اخراج حقوق توان کرد فَأَصَّدَّقَ پس دران زمان تصدق کنم
و سایر حقوق واجبه از مال خود ادا نمایم وَأَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ و باشیم از شایستگان
و نیکوکاران و فرمان برداران بسبب این تدارک از ابن عباس نقلست که این آیه در حق
مانعان زکوة نازل گشته و بعد از ان فرموده که تصدق کنید قبل از آنکه سلطان مرگ بر شما
نازل شود آنزمان توبه مقبول نشود و هیچ عمل نفع ندهد و نیز از و منقولست چه باز
میدارد یکی از شما را که چون مال داشته باشد زکوة ندهد و چون استطاعت حج داشته باشد
حج نکند پیش از آنکه موت باو رسد پس از خدا طلب رجوع کند بدنیا او را باز نگردانند
و التماس او را قبول نکنند و این قول از ابو عبد الله علیه السلام نیز مرویست وَلَنْ
يُؤَخِّرَ اللَّهُ و هرگز باز پس نیفکند خدای نَفْسًا هیچ نفس را از مرگ إِذَا جَاءَ چون
بیاید و برسد أَجَلُهَا وقت رفتن او چه حکمت آلهی مقتضی آنست که چون عمر باخر رسد
چیزی بران نیفزاید و از ان کم نکند وَاللَّهُ خَبِيرٌ خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه
میکنید و حفص بخطاب میخوانند یعنی بآنچه شما میکنید از خیر و شر و همه را بر وفق عمل جزا
خواهد داد و چون دانستند که مرگ از وقت خود متاخر نمیشود و شما را بران جزا خواهند
داد پس هر چند روز مسارعت کنید به بیرون آمدن از عهده واجبات و مستعد شدن بمثوبات
سورة التغابن ثمانی عشرة آیة و رکوعان و هی مکیة ابی بن کعب از پیغمبر صلعم
روایت کرده که هر که سورة التغابن بخواند از مرگ مفاجات ایمن گردد و از ابو

عبد الله علیه السلام نقلست که هرکه سورة التغابن بخواند در فریضه روز قیامت
این سوره شافع او باشد و شاهد عدل بر اعمال صالحه نزد آنکس که اورا اجازت
شهادت داده باشد و از و مفارقت نکند تا که در بهشتش درآورد چون ختم سوره
منافقین نمود بامر بطاعت و نهی از معصیت افتتاح این سوره کرد به بیان حال
مطیع و عاصی فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
یُسَبِّحُ لِلّٰهِ بپاکی و پاکیزگی ستایش میکند مر خدایرا مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست
از روحانیات وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در زمین ست از جسمانیات تسبیح مکلفان
بقولست و تسبیح غیر ایشان بدلالت چه آنها دالند بر کمال قدرت و علم و استغنای او
سبحانه وَلَهُ الْمُلْكُ مر اوراست پادشاهی مطلق چه خالق ارض و سما و ما بینهماست
وَلَهُ الْحَمْدُ و مر اوراست ستایش زیرا که نعمت آفرینش و پرورش از وست وَهُوَ
عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ و او بر همه چیزها تواناست از ایجاد معدوم و افنای موجود و تغییر
و تبدیل بر وفق حکمت و مصلحت هُوَ الَّذِیْ خَلَقَكُمْ و او آنکسی است که بیافرید
شمارا ای آدمیان و از عدم بوجود آورد فَمِنْكُمْ كَافِرٌ بعضی از شما ناگرویده اند
بخالقیت او چون دهریان و یا بوحدانیت او چون مشرکان وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ و برخی
از شما باور دارند کائن خالقیت و وحدانیت او را چون اهل ایمان تقدیم کفر باعتبار
اغلبیت و اکثریت است خلاصهٔ معنی آنست که خدای آنکسی است که بر شما تفضل نموده اصل نعم
خود را که آن خالقیت و ایجاد از عدم و بجهت این واجبست بر شما که بنظر صحیح تفکر کنید
در معرفت او و همه شما بندگان مطیع او شوید و شاکر بر نعمت او پس بعضی از شما در آن تفکر کرده
در دریای کفر و کفران غوطه خورده اند و برخی دیگر بسفینهٔ تفکر نشسته بوسیلهٔ بادبان

نتایج

نتایج افکار صایبه خود را بساحل معرفت کشیده اند وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ و خدای
بآنچه میکنید بَصِیْرٌ بیناست پس بر وفق اعمال ما و شما معامله خواهد کرد خَلَقَ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بیافرید او سبحانه همه آسمانها و زمینها را بِالْحَقِّ براستی یعنی بحکمت
بالغه و اغراض صحیحه نه بباطل ما لا طایل تا برای بیان حق چه آنها دالند بر وحدانیت و آثار
خالقیت و قادریت و عالمیت حضرت عزت پس مظهر حق باشند وَصَوَّرَكُمْ و تصویر
کرد و بنگاشت شمارا فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ پس نیکو گردانید صورتهای شمارا بامتداد قامت
و اعتدال خلقت تا شکر گویند این نعمت را و دال بر حسن صورتست اینکه هیچ آدمی تمنا
نمیکند که صورت او مثل صورت حیوان دیگر باشد و اگر حیوانی نیکوتر از ایشان بودی
تمنای آن کردی که بر صورت آن حیوان باشد قشیری گفته که ظاهر شمارا بیاراست بکمال
قدرت و باطن شمارا تحلی گردانید بجمال قرب وَاِلَیْهِ الْمَصِیْرُ و بسوی اوست
بازگشت همه در روز قیامت پس کسانی که بر نعمت خلقت و حسن صورت شاکرند مجازات
خواهد داد و جمعی که کفران آن نموده اند بسزا خواهد رسانید یَعْلَمُ میداند بعلم کامل خود
مَا فِی السَّمٰوٰتِ آنچه در آسمانهاست از اصناف مکونات وَالْاَرْضِ و آنچه در زمین است
از انواع مخترعات وَیَعْلَمُ مَا تُسِرُّوْنَ و میداند آنچه میپوشید از یکدیگر وَمَا تُعْلِنُوْنَ
و آنچه آشکارا میکنید وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ و بدانچه
در سینهاست از خواطر و افکار یعنی عالم است بجمیع معلومات بعلم کلی و جزئی چه نسبت
مقتضیهٔ علم او بما سوی علی السویه است آیة متضمن وعیدست و همچنین است قوله
اَلَمْ یَاْتِكُمْ آیا نیامد بشما ای کفار مکه نَبَؤُا الَّذِیْنَ كَفَرُوْا خبر آنانکه کافر شده اند
مِنْ قَبْلُ پیش از شما چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و غیر آن فَذَاقُوْا

پس چشیدند وبال امرهم عقوبت و وبال و وزر کار خود را یعنی سزای
کفر خود را در دنیا از غرق و ریح و صرصر و صیحه و عذاب یوم الظله ولهم
و مر ایشان راست در آخرت عذاب الیم عذاب دردناک ذلک یعنی وبال دنیا
و عذاب عقبی مر ایشان را بانه کانت تأتیهم بسبب آنست که شان و قصه این بود که
آمد بدیشان رسلهم پیغمبران فرستاده شده بدیشان بالبینات بحجتهای
روشن و معجزهای هویدا فقالوا پس گفتند بر وجه استکبار و عناد و انکار ابشر
آیا آدمیان مانند ما یهدوننا راه مینمایند ما را و ندانستند که اگر رسول فرشته
می بود البته بصورت ایشان میبود تا مرئی شوند کقوله تعالی ولو جعلناه ملکا
لجعلناه رجلا فکفروا پس کافر شدند از رسولان وتولوا و روی
بگردانیدند از تردد بجانب ایشان و تدبر در معجزاتی که با ایشان بود پس حق تعالی
ایشان را استیصال ساخت واستغنی الله و بی نیاز شد خدای از ایمان و طاعت
ایشان و مراد آنست که ظاهر شد استغنای او سبحانه نزد تولی ایشان از جهت آنکه
ایشان را الجاء و مضطر نساخت بایمان با وجود قدرت کامله او سبحانه بران و آنکه
بهمین اعراض ایشان غنای او وجود پیدا کرد چه او غنی بذاتست پس تکلیف ایشان
بایمان بجهت وصول نفع ست بایشان نه باو سبحانه والله غنی و خدای بی نیاز
از عبادت آفریدگان و از غیر آن حمید ستوده نی ستودن ستایش کنندگان چه
وجود هر یک از مخلوقات دالست بر حمد او زعم الذین کفروا دعوی علم
میکنند آنانکه کافر شدند ان لن یبعثوا آنکه هرگز برانگیخته نخواهند شد قل
بگوای محمد در رد قول ایشان بلی آری برانگیخته خواهید شد وربی لتبعثن و سوگند

پروردگار من که البته مبعوث گردید در روز قیامت ثم لتنبؤن پس خبر
داده شود بما عملتم بآنچه کرده اید در دنیا یعنی البته حساب شما کنند و شما را
بجزا و سزا برسانند وذلک و این برانگیختن و جزا دادن علی الله یسیر
بر خدای سهل و آسانست بجهت قبول ماده و حصول قدرت تامه و چون حال
شما چنین خواهد بود فآمنوا بالله پس ایمان آرید و بگروید بخدای ورسوله
و بفرستادهٔ او که محمد ست صلی الله علیه و اله وسلم والنور الذی انزلنا
و بآن روشنی که فرستادیم بمحمد صلی الله علیه و آله وسلم مراد قرآنست که ظاهر ست
در اعجاز و مظهر حقایق احکام حلال و حرام ست والله بما تعملون و خدای بآنچه شما
میکنید از اقرار و انکار خبیر داناست پس شما را بران جزا خواهد داد یوم
یجمعکم در روزی که خدای شما را جمع کند لیوم الجمع برای آنچه در و جمع ست از حساب
و جزا و غیر آن یعنی روزی که جامع بعث و جزا و حساب ست یا برای روزی که خلق اولین
و آخرین در و جمع شوند یا از حیثیت اجتماع انبیا با امم یا ظالم با مظلوم و یا اهل نار
با اهل جنت و اشهر آنست که یوم الجمع باعتبار آنست که دران روز ملایکه و جن و انس
باهم مجتمع شوند ذلک آن روز یوم التغابن روز زیان آوردنست بر یکدیگر
بجهت نزول سعدا که در منازل اشقیا که در بهشت داشته باشند و بر تقدیر آنکه سعدای
می بودند و نزول اشقیا در منازل سعدا که در دوزخ باشند بر تقدیر آنکه اشقیا می بودند
چنانکه در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم واقع شده که معنی تغابن دران روز آنست که
هیچ بنده در بهشت نرود مگر که بنمایند او را جای او را در دوزخ بر تقدیر آنکه کافر بوده باشد
تا شکر او را زیاده کند و هیچ بنده در دوزخ نرود مگر که بنمایند مکان او را در بهشت

بر تقدیر آنکه نیکو کار می بود پس دران روز مومن مقام کافر را در بهشت
میراث گیرد و کافر را در دوزخ بمقام مومن در آرند و ذلک یوم التغابن
و یوم التغابن باین معنی ست که مذکور شد و گویند تغابن باین اعتبار ست که
هریک از خلایق بر یکدیگر غبن گیرند و هر یکی بر مقدار حظ خود حسرت و پشیمانی
خورند کافر گوید چرا مسلمان نشدم تا بهشت روم و مسلمان گوید چرا بیشتر عبادت
نکردم تا زیادت ازین درجات داشته باشم پس کافر غبن خود را ببیند بترک ایمان
و مومن زیان خود را دریابد بتقصیر احسان و بعد از ذکر تغابن بر سبیل اجمال بیان
تفصیل آن میکند که **وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ** و هر که بگرود بخدا و رسول **وَيَعْمَلْ**
صَالِحًا و بکند کار شایسته **يُكَفِّرْ عَنْهُ** بپوشاند خدای از وی **سَيِّآتِهِ**
بدیهای او را یعنی عفو فرماید آنرا **وَيُدْخِلْهُ** و در آرد او را **جَنّٰتٍ تَجْرِي**
در بوستانها که میرود **مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** از زیر قصور و اشجار آن جویها
خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاویدان باشند دران **أَبَدًا** همیشه این تاکید خلود ست
ذٰلِكَ آن عفو گناه و در آوردن در بهشت نزهتگاه **الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** رستگاری
بزرگست که فوق آن متصور نباشد **وَالَّذِينَ كَفَرُوا** و آنانکه نگرویدند بوحدانیت خدا
و رسالت سید انبیا **وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآن است
یا معجزات پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله وسلم **أُولٰئِكَ** آنگروه شقاوت آثار
و تیره روزگار **أَصْحَابُ النَّارِ** یاران دوزخ اند و ملازمان نیران **خَالِدِينَ فِيهَا**
در حالتی که باقی ماندگان اند دران که هرگز نمیرند تا از ان عقوبت برهند **وَبِئْسَ الْمَصِيرُ**
و بد جای بازگشتن ست دوزخ بعد از ان در تسلی اصحاب مصایب میفرماید که **مَا أَصَابَ**

مِنْ مُصِيبَةٍ نرسد هیچکس مصیبتی از مصایب **إِلَّا بِإِذْنِ اللّٰهِ** مگر بفرمان خدا
و اراده او و مراد هر مصیبتی است که از خدا به بنده رسد مانند بیماری و سختی و قحطی و موت
اهل و ولد و تلف مال و مانند آن و چون علم او بهمه مصایب محیط ست اگر خواهد
آفریدگانرا از ان سالم میتواند داشت لیکن برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان
بصبر و ثبات بران رفع بلیت نمیکند از ایشان و چون اهل مصایب دانستند که این مصایب
و بلیت مراد الله ست بجان قبول آن میکنند و از وقوع آن اضطراب نمی نمایند و گویند
مراد باذن علم ست یعنی هیچ مصیبتی نیست مگر که او سبحانه عالم ست بآن و بآن عوض
و ثواب خواهد داد و یا مراد باذن تخلیه ست یعنی نیست هر مصیبتی که شخصی بغیر خود رساند
مگر بسبب تخلیه حق تعالی بر وجه اختیار بدون اجبار میان آنکس و میان آنکس میخواهد که بدی
باو رساند **وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ** و هر که بگرود بخدا و رسول و اعتقاد کند که آنچه از قبل او
سبحانه باو میرسد خیر و صلاح او در انست **يَهْدِ قَلْبَهُ** راه نماید خدای دل او را یعنی
ثابت گرداند دل او را بر ایمان تا مزیت لطف را بر او کرامت فرماید یا طاعات و عبادات را
زیاده گرداند و بروایت ابن عباس راه نماید دل او را بکلمه استرجاع یا در وقت مصایب
بقول انا لله و انا الیه راجعون قایل شود و رضا بقضا داده خود را تسلیم باو نماید
او را بصبر و شکر تا در نعمت شکر کند و در مصیبت صبر نماید **وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**
و خدای بهمه چیزها دانا ست پس میداند قلوبی را که لطف او درو موثر ست و بجهت
آن اعطای لطف میفرماید و علم دارد بقلوبی که لطف وی درو اثر ندارد و بسبب آن
منع لطف میکند از ان و یا عالم ست بصابر و شکور و جزع و کفور و همه را بر وفق
آن جزا میدهد **وَأَطِيعُوا اللّٰهَ** و اطاعت کنید خدا را در جمیع مامورات **وَأَطِيعُوا**

الرَّسُولَ وفرمان برید رسول او را در همه چیزها که شما را بران میخواند واز ان نهی
میکند فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بگردانید از اطاعت پیغمبر زیان باو نمیرسد
زیرا که طاعت شما برو مکتوب نشده فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا پس جز این نیست که بر رسول ما
ما الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدنی ست هویدا واو تبلیغ رسالت کرده وآشکارا وظیفه
ابلاغ بجا آورده پس اثم برو مترتب نشود بلکه وبال تولی بمتولی راجع گردد اللَّهُ
خدای بحق اوست لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی بسزا مگر او وَعَلَى اللَّهِ وبر خدای
نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ پس باید که توکل کنند مومنان چه ایمان اقتضای
آن میکند که کار خود را باو واگذارند ودر کفایت مهمات تکیه بر کرم او کنند از ابن عباس
منقولست که بعد از هجرت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم جمعی از اهل
اسلام که در مکه بودند داعیهٔ مهاجرت کردند بمدینه زنان وفرزندان بتضرع وزاری
وناله وبیقراری ایشان را نمی گذاشتند ومیگفتند که ما اینجا ضایع وسرگردان میشویم
ایشان نیز از غایت مهربانی وشفقت بر ایشان از مهاجرت متقاعد شدند حق تعالی
در بارهٔ ایشان این آیت فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان
إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بدرستی که بعضی از زنان شما وَأَوْلَادِكُمْ وفرزندان شما که
مانع هجرت میشوند ودر امر دین با شما امتناع میکنند ونشوز وعقوق می ورزند
عَدُوًّا لَكُمْ دشمنان اند مر شما را چه نمیگذارند که شما بمثوبات اخرویه فایز شوید
فَاحْذَرُوهُمْ پس حذر کنید از ایشان وبگریه وتملق وتضرع ایشان فریفته مشوید
تا شما را از راه نبرند واز هجرت که مثمر حصول روضات جنانست باز ندارند این آیه که بایشان
رسید هجرت کردند وچون بمدینه آمدند دیدند که یاران مهاجر که پیش از ایشان مهاجرت

کرده بودند هریک فقیهی کامل ودانای فاضل شده بودند قصد عقوبت زن وفرزند
خود کردند وگفتند که ما بجهت شما از علم وفضل بی بهره مانده ایم وبدین سبب از ایشان
نفقه باز گرفتند ومراسم شفقت ورحمت فرو گذاشت کردند حق تعالی فرمود که وَإِنْ
تَعْفُوا واگر عفو کنید از ذنوب ازواج واولاد بترک معاقبه ایشان وَتَصْفَحُوا
وروی بگردانند از عتاب ایشان در آنچه از ایشان صادر شده بود وَتَغْفِرُوا وبپوشید
آنرا وعذر ایشان بپذیرید فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای غَفُورٌ رَحِيمٌ
آمرزنده ومهربانست از ایشان درگذرد وبا شما همان معامله کند با ایشان بجا آرید
واز عفو وصفح ومغفرت ومع ذلک مزیت فضل بر شما کرامت فرماید وگفته اند که
عوف بن مالک اشجعی صاحب اهل وولد بود وچون خواست که بغزا رود ازواج
واولاد در وی آویختند وآغاز تضرع کردند که ما را بکه میگذاری وما بی تو چگونه زندگانی
کنیم عوف در صدد آن شد که ایذا بایشان رساند حق تعالی این آیت فرستاد ومنع او
نمود از ایذا وبعد از ان فرمود که إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ جز این نیست که مالهای شما
وَأَوْلَادُكُمْ وفرزندان شما فِتْنَةٌ آزمایشی ست تا ظاهر گردد که کدام از شما محبت
حق را بر ایشان اختیار میکند وکدام دل در مال بسته واز محبت الهی کرانه میگیرد
یا آنکه ایشان موجب بلا ومحنت اند وسبب ریاضت ومشقت چه بجهت ایشان
تکلیف زیاده میشود که مقصر آن مستوجب عذاب ابدی میگردد وهیچ بلائی اعظم
از ان نیست وَاللَّهُ عِنْدَهُ وخدای تعالی نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی
بزرگ مر کسی را که محبت خدا ورسول واطاعت ایشان را اختیار کند بر محبت اموال
واولاد ودر حدیث آمده که در روز قیامت مردی را حاضر سازند وگویند اهل

وعیال او حسنات او را خوردند یعنی بواسطه مشغول شدن بایشان حسنات را
گذاشته اند وطاعت الهی را از دست داده واز بعضی سلف منقولست که العیال
سوس الطاعات یعنی عیالان مضر طاعت اند ومفنی مانع عبادت همچنانکه کرمهای
خورد که پشمینه را ضایع میکنند وغله را میخورند فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از عذاب
خدا یتعالی و بپرهیزید از موجبات عقبات او مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید وطاعت
داشته باشید در خشیت از حضرت عزت این آیه منافی آیه واتقوا الله حق تقاته نیست
زیراکه هریک از ینها مستلزم ترک جمیع معاصی اند پس هرکه از جمیع محارم برکنارست
از عقبات الهی رستکارست وامری که حق تعالی به بنده میکند ناچارست از انکه مشروط
باستطاعت باشد پس آیه کریمه واتقوا الله حق تقاته مشروطست بقدر طاعت
وَاسْمَعُوا وبشنوید مواعظ خدا را وَأَطِيعُوا وفرمان برید اوامر او را وَأَنْفِقُوا
ونفقه کنید اموال خود را در وجوه البر مکنید خَيْرًا کاریراکه بهترین افعال باشد ونیکوترین
اعمال یا نفقه کنید مال خود را بانفاق نیکوتر یعنی خالصا لله ویا خیر بمعنی مال باشد
یعنی انفاق کنید مال خود را لِأَنْفُسِكُمْ برای نفسهای خود چه فواید این اعمال
بنفسهای شما راجع خواهد شد که آن درجات عالیه است ومراتب باقیه در روضات جنان
وریاض رضوان وَمَنْ يُوقَ وهرکه نکاهداشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس خود را
بازدارد از بخل در حقوق مفروضه فَأُولَٰئِكَ پس آنکروه منفقان هُمُ الْمُفْلِحُونَ
ایشانند رستکاران در دنیا از دنائت ودر عقبی از عقوبات ورسندکان بروضات جنات
از صادق علیه السلام مرویست که هرکه زکوة را ادا کند او نکاهداشته شده است از بخل نفس
إِنْ تُقْرِضُوا اللّٰهَ اکر قرض دهید خدا را مراد انفاق حقوق واجبست که عوض آن

بر خدا واجبست همچنانکه بر متقرض ادای قرض واجبست قَرْضًا حَسَنًا قرضی
وصرفی نیکو یعنی مقرون باخلاص کذلی شایبه ریا ومنت يُضَاعِفْهُ زیاده
کرداند خدایتعالی آنرا که داده باشید لَكُمْ برای شما یکی را ده تا هفتصد یا بغیر حساب
وَيَغْفِرْ لَكُمْ وبیامرزد کناهان شما را که پیش ازین کرده باشید از امساک وترک
انفاق وغیر آن وَاللّٰهُ شَكُورٌ وخدای جزای دهنده سپاس دارندکانست
چه عطیه جزیل در برابر صدقه قلیل میدهد مراد آنست که هرکه در شکر او مبالغه نماید حق تعالی
نیز در مقابل آن در مثوبات بالغه کرامت کند حَلِيمٌ بردبارست بعقوبت
ممسکان یعنی تعجیل نمیکند در عذاب ایشان اکرچه ذنوب ایشان از حد حصر بیرون باشد
عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای نهان وآشکاراست پس آنچه پنهان میدارید
از اخلاص وریا همه را میداند وظاهر میکنید از تصدق ومانند آن الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
غالب بر همه چیزها وحکم کننده بکرامت ورفعت مرکسی را که از روی صدق تصدق
نماید یا حکیمی که هرچه کند بر وفق مصلحت وحکمت کند از ثواب وعقاب سورة الطلاق
اثنتا عشر آیه در کوعان وخمس اختلافات وهی مدنیه ابی بن کعب از رسول
صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هرکه سورة الطلاق بخواند بسنت
پیغمبر از دنیا بیرون رود وابو البصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده
که هرکه سورة الطلاق وسورة التحریم در فریضه بخواند حق تعالی او را در پناه خود
کیرد واو را از خوف روز قیامت نکهدارد واز دوزخ نجات داده به بهشتش درآرد
زیراکه این هردو سوره پیغمبرند وبدانکه چون حق تعالی ختم سورة التغابن نموده
بذکر نساء وتحذیر مردمان نمود از مکاید ایشان افتتاح این سوره نیز بذکر احکام نساء کرده فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم

یا ایها النبی اذا طلقتم النساء آورده اند که عبدالله بن عمر زن خود را
در حالت حیض طلاق داد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود
رجوع کن تا وقتی که از حیض پاک شود اگر خواهی او را طلاق ده قبل از آنکه با وی
مباشرت کنی حق تعالی فرمود که ای پیغمبر عالیمقدار چون طلاق دهید یعنی تو و امت تو
چون خواهید که طلاق زنان مدخوله خود دهید صغیره و آیسه و حامله نباشند فطلقوهن
پس طلاق دهید ایشانرا لعدتهن در وقت عدت ایشان که آن طهریست که با ایشان
نزدیکی نکرده باشید در ان چه آن طهریست که از ایام عدت ایشانست و باید دانست
که حکم بعدم صحت طلاق در حیض مشروط ست بدو امر یکی آنکه زوج حاضر باشد زوجه
مدخول بها باشد دوم آنکه حاضر باشد یا در حکم حضور استعلام حال زوجه تواند کرد
پس اگر زوجه مدخول بها نباشد یا آنکه زوج غایب باشد بروجهی که علم نداشته باشد
بانتقال زوجه از طهری بطهری دیگر درین صورت صحیح ست و اگرچه در حالت حیض
واقع شده باشد و این اجماع اصحاب ماست و اخبار اهل البیت درین قول متظاهرست
پس طلاق در حیض یا در طهری که در ان مجامعت واقع شده باشد صحیح نیست و بیان
صیغه طلاق و احکام آن و مسایل متفرعه بران و اقوال اهل خلاف در ان و رفع این
قول از قول ائمه صادقین صلوات الله علیهم در منهج الصادقین مذکورست و بعد از امر
بطلاق زوجه در وقت عدت باحصای عدت امر میفرماید بقوله واحصوا العدة
و شمار کنید عدت زنانرا یعنی ضبط کنید و آنرا کامل سازید تا به سه طهر چه ایشان از ضبط
آن عاجزند یا از احصای عاجز بجهت غلبه نسیان و نقص عقل ایشان یا بشمارید اوقات

اطهار را

اطهار را که وقت وقوع طلاق ست و چون فواید بسیار در ضمن احصاء مندرج است
از ین جهت حق تعالی مبالغه در باب آن فرمود واتقوا الله ربکم بترسید از خدای که
پروردگار شماست در ضبط عدت پس در ان تهاون مورزید یا تطویل آن مکنید
باین وجه که رجوع کنید و طلاق بگوئید و باز رجوع کرده طلاق بگوئید بجهت ضرر
رسانیدن بزوجات خلاصه معنی آنست که امر او سبحانه را در باب احصا بسمع
قبول اصغا نمائید و بجهت قصر و تطویل مخالفت آن نکنید و بدانکه عدت عبارتست
از قعود حرائر از زوج تا انقضای عدت معینه بحسب شرع و آن بر چند نوع ست
نوع اول باقراء ست یعنی اطهار و آن عدت حایضه است چنانکه مذکور شد دوم
باشهر ست که آن سه ماه ست مر زنی را که در سن من تحیض ست و حیض نه بیند و چهار
ماه و ده روز زنی را که زوج او وفات کرده باشد نوع سیم بوضع حمل ست خواه
حایضه باشد یا در سن من تحیض الا المستوفی عنها زوجها که عدت آن ابعد الاجلین ست
و این هر دو نوع اخیر بعد از ین مذکور خواهد شد لا تخرجوهن بیرون مکنید زنان
مطلقه را من بیوتهن از خانهای ایشان که در وقت زناشوهری در انجا بوده اند
تا وقتی که عدت ایشان منقضی گردد مراد خانهای شوهر انست و اضافت بیوت
بایشان از حیثیت اختصاص ست از قبیل النحل للفرس ولا یخرجن و باید که زنان
نیز بیرون نروند از انجا دون اذن شما تا اگر هر دو متفق باشند بر انتقال و خروج
جایزست بیرون رفتن ایشان پس بدون رضای ایشان اخراج ایشان مکنید از بیوت
الا ان یأتین مگر آنکه بیایند بفاحشة مبینة بعملی زشت که هویدا کرده شده
و حفص بکسر یا خوانده یعنی بکردار قبیح که روشن کننده حال زن باشد در بدکرداری

ومراد ازان فحش است وایذا وضرر باهل زوج چه آن در حکم نشوز ست که
مسقط حق ایشانست واین نقول منقولست از صادقین علیه السلام وازامام رضا
علیه السلام نیز ماثورست ومعمول فقهای ماست واین حکم درعدت رجعی ست که علاقه
زوجیت دران باقی ست وشوهر را دران رجوع هست بدون تجدید عقد ونکاح
بخلاف عدت باین وجه که باجماع فقها اخراج وخروج درعدت باین جایز ست
وَتِلْكَ واین حکمتها که مذکور شد حُدُودُ اللهِ حدهای خداست که مقرر فرموده
برای مصالح بندگان وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ وهرکه بگذارد از حدهای خدا
فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بتحقیق که ستم کرده ست برنفس خود وبسبب آن مستحق
سخط وعقوبت خدا ساخته واز مثوبات ابدیه محروم مانده لَا تَدْرِي نمیدانی
تو ای طلاق دهنده یا این پیغمبر برگزیده یا نمیداند هیچ نفس لَعَلَّ اللهَ يُحْدِثُ
شاید که خدای نو گرداند بَعْدَ ذٰلِكَ پس ازین طلاق أَمْرًا کاری را باین وجه که مرد را
پشیمان سازد ودوستی زن در دل او پدید آرد تا رجوع نماید در اثنای عدت خلاصه
معنی آنست که طلاق دهید زن را در وقت طهر آن واحصای عدت ایشان نمائید
وایشانرا از خانه بیرون مکنید شاید که نادم شوید از طلاق ورغبت کنید بزنان پس
مراجعت نمائید بایشان فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان أَجَلَهُنَّ بمدت خود
یعنی مشرف گردند بزمان آخر عدت فَأَمْسِكُوهُنَّ پس نگاه دارید ایشانرا یعنی رجعت کنید
بایشان بِمَعْرُوفٍ بنیکوئی که آن حسن معاشرتست ولطف موافقه وانفاق
مناسب وعدم قصد طلاق بار دیگر یا ترک اضرار ایشان بسبب تطویل بر طریق مذکوره
تا مانع ازواج ایشان شود بغیر أَوْ فَارِقُوهُنَّ یا جدا شوید از ایشان بِمَعْرُوفٍ

بنیکی

بنیکی آنچه طلاقست از نفقه ومسکن وصداق او کنید حاصل که تا مطلقات درعدت باشند
اختیار امساک ومفارقت در دست شماست وبعد عدت اختیار ایشانراست
در تزوج ایشان بشما یا بغیر شما یا در ترک مطلق مزاوجت وجایز نیست که مراد ببلوغ
اجل نهایت زمان عدت باشد زیرا که درین صورت زوج مالک رجعت نیست بجهت آنکه
زن باین میشود چه او مالک نفس خود خواهد بود وَأَشْهِدُوا وگواه گیرید در طلاق
بطریق وجوب یا رجوع ومفارقت بر طریق ندب ذَوَيْ عَدْلٍ دو خداوند عدل یعنی دو کس که
عادل باشند مِنْكُمْ از شما که مومنان اید وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ واقامت کنید
شهادت را ای گواهان بوقت حاجت وفایده اشهاد آنست که تا مرد جاحد
طلاق نشود یا زن بعد از انقضای عدت منکر رجعت نشود واینکه امر بر سبیل
وجوبست اگر استشهاد در طلاق باشد وبر سبیل ندب اگر در مراجعت ومفارقت
باشد اجماع فقهای ماست لِلّٰهِ برای طلب مثوبت ورضای حضرت عزت نه بجهت
رضای مشهود له یا اشفاق مشهود علیه یا بغرضی دیگر از اغراض که غیر حق باشد فقهای ما
از ائمه هدی صلوات الله علیهم نقل کرده اند که مراد اشهادست بر طلاق واین الیقست
بظاهر قرآن زیرا که درین صورت امر اد برای وجوبست چه اشهاد از شرایط طلاق ست
ذٰلِكُمْ این اشهاد واقامت شهادت با جمیع آنچه مذکور شد درین آیه يُوعَظُ بِهِ
پند داده میشود بآن مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بر هر که هست که میگرود بِاللهِ بخدا وبآنچه
فرموده او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وبروز رستخیز وآنچه متعلق است بآن چه اتعاظ
وانتفاع مختص است باهل ایمان بخلاف کفار که اهل عناد وطغیان وَمَنْ يَتَّقِ اللهَ
وهر که بترسد از خدای ومرتکب مناهی نشود يَجْعَلْ لَهُ بگرداند یعنی پدید آرد خدای تعالی

برای او مخرجا جای بیرون شدنی یعنی خلاصی دهد او را از اندوه دنیا و آخرت
واز غمرات موت و شداید قیامت یا هر که از حرام بپرهیزد حق تعالی او را بهتری
ساز دبطریق حلال ویرزقه وروزی دهد او را من حیث لا یحتسب از جائی که
کمان نبرد و در شمار نیارد یعنی بخاطرش نگذرد ابو ذر غفاری از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه واله وسلم نقل کرده که آنحضرت فرمود من میدانم آیتی را از قرآن که اگر
مردمان آنرا فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشانرا کفایت کند پس این آیه ومن یتق الله
تلاوت فرمود و چند نوبت اعاده فرمود ونیز فرموده که هر که استغفار کند حق تعالی او را
از غم فرج دهد واز هر تنگی خلاصی بخشد و صادق علیه السلام فرمود که یرزقه من حیث
لا یحتسب باین معنی است که خدای تعالی برکت فرماید او را در آنچه باو کرامت فرموده باشد
آورده اند که مشرکان پسر عوف بن مالک اشجعی را اسیر کردند عوف بنزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم
آمد وگفت یا رسول الله کفار پسر مرا اسیر کرده اند و مادر وی جزع وی بسیار میکند و ما این
همه بفقر و فاقه مبتلا گشته ایم آنحضرت فرمود تقوی پیش گیرید و شکیبا باشید و بسیار
بگوئید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عوف باذن خود بقول پیغمبر صلعم
عمل نمودند در اندک مدتی پسر او اهل شرک را غافل ساخته از قید ایشان خلاص شد
وصد شتر و بقول چهار هزار گوسفند ایشانرا رانده بسلامت بمدینه آمد و بعد از ان این آیه
نازل شد هر که تقوی ورزد وروزی حلال یابد ومن یتوکل علی الله وهر که
توکل کند بر خدای و کار خود را باو گذارد فهو حسبه پس او بسنده وکفایت
کننده است او را در کفایت مهمات ان الله بدرستی که خدای تعالی بالغ امره رساننده است
کار خود را بهر چه خواهد وبهر جا که اراده کند یعنی آنچه مراد حق تعالی است در حق متوکل

یا غیر متوکل

یا غیر متوکل از و فوت نمیشود وحفص باضافه خوانده یعنی خدای رساننده کار
خود است بهر نحوی که مراد او باشد قد جعل الله بدرستی که گردانیده است وپیدا
کرده لکل شیء برای هر چیزی قدرا اندازه که از ان در نگذرد یا مقداری از زمان
که از ان پس و پیش نیفتد حاصل که بنای آیت بر تقوی و توکل است تقوی نخل بوستان
قربیت واز رتبه معیت خبر میدهد که ان الله مع الذین اتقوا و توکل رائحه گلزار کفایت
واز و بوی ریحان محبت دمد ورائحه وداد خیزد که ان الله یحب المتوکلین مرویست که
شخصی بنزدیک یکی از خلفا رفت واز و التماس عملی کرد وی گفت قرآن میدانی گفت نه
گفت برو قرآنرا بیاموز و بعد از ان بیا تا عملی برای تو مقرر کنیم که ما عملی بجز از قرآن
خوان نمیدهیم آنمرد بطمع عمل قرآن آموختن مشغول شد وچون باین رسید از عمل طمع
ببرید خلیفه ویرا گفت قرآنرا آموختی گفت آری گفت بیا تا عملی نامزد تو کنیم گفت مرا
اراده هیچ عمل نمانده زیرا که هیچ عمل به از تقوی و توکل نمی بینم چه در قرآن بآیتی رسیدم که
مرا از تو و عمل تو مستغنی ساخت گفت کدام است وی این آیه بر وخواند که من یتق الله
یجعل له مخرجا تا بقوله قد جعل الله لکل شیء قدرا آورده اند که در وقتی که حکم
عدت مطلقات فرود آمد یعنی یتربصن بانفسهن ثلثة قروء صحابه پرسیدند که
یا رسول الله عدت زنانی که حایض نشوند چیست آیه آمد که واللائی یئسن
و آن زنانی که نومید گشته باشند من المحیض از حیض من نسائکم از جمله
زنان شما ان ارتبتم اگر شک دارید در آنکه انقطاع دم ایشان بجهت کبر سن است
یا بسبب عارضی دیگر فعدتهن پس زمان عدت ایشان ثلثة اشهر
سه ماه است مراد زنان اند که امثال ایشان حیض بینند زیرا که اگر در سن من لا تحیض

باشند از ارتیاب معنی نخواهد داشت و یا اگر شک دارید در آنکه شک دم ایشان
حیض است یا استحاضه پس عدت ایشان سه ماه است و یا اگر متردد دید در حکم ایشان
پس عدت ایشان ثلثة اشهر است و قول اول مرویست از ائمه اطهار صلوات الله علیهم
و موافق مذهب اکثر فقهای ما مراد غیر آیسه و صغیره اند چه بر ایشان عدت نیست
و از جمله اخبار درین باب روایت عبد الرحمن بن حجاج است از صادق علیه السلام که
سه زن اند که در همه احوال شوهر میتوانند کرد زنی که حایض نشده باشد و مثل او زنان دیگر
حایض شده باشند من گفتم حد آن چیست فرمود وقتی که او را کمتر از نه سال باشد
و دیگر زنی که مدخول بها نباشد و زنی که از حیض مایوس شده باشد و امثال او حیض
نه بینند گفتم حد یاس کدام است فرمود هرگاه که به پنجاه سال رسیده باشند پس عدت مذکوره که
امثال آن سه ماه است مر زنی را باشد که در سن من تحیض باشد و بسبب عارضی از مرض
یا غیر آن حیض از و منقطع شده باشد خواه آنکه شک در سن او باشد یا در سبب انقطاع
و هو المراد بقوله ان ارتبتم یا اصلا شک نباشد بلکه قطع بارتفاع حیض و جزم
بسبب آن حاصل باشد و هو المراد بقوله وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ و عدت زنانی که
حایض نشده باشند و در سن من تحیض باشند همچنین بر سه ماه مقرر است وَأُولَاتُ
الْأَحْمَالِ و خداوندان بارها یعنی زنان حامله أَجَلُهُنَّ مدتهای زمان عدت ایشان
أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ آنست که بنهند بار خود را از ابن عباس نقلست که مراد
مطلقات اند و اما متوفی عنها زوجها عدت او ابعد اجلین است و همچنین از امیر المؤمنین
علیه السلام مرویست از عدة الحامل المتوفی عنها زوجها ابعد الاجلین پس اگر چهار ماه
و ده روز بگذرد و وضع حمل نشده باشد انتظار وضع حمل باید کشید و این قول

ازصادقین

از صادقین علیهم السلام نیز ماثور است و دانستن بوافی احکام این آیه و اختلاف که
میان ما و مخالفین است و جواب از قول ایشان و اثبات مذهب حق در آن در منهج
الصادقین توان یافت وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بترسد از خدای و مراعات حقوق
مذکوره کند يَجْعَلْ لَهُ بگرداند یعنی پدید آرد خدای تعالی برای او مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا
از کار خود آسانی یعنی بسبب تقوی امر دنیا و آخرت او را بر و سهل سازد ذَٰلِكَ
این که مذکور شد احکام طلاق و رجعة عدت أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ حکم خدایست که فرو
فرستاده است آنرا از لوح محفوظ إِلَيْكُمْ بسوی شما وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بپرهیزد
از عقاب خدا و باحکام وی عمل نماید يُكَفِّرْ عَنْهُ بپوشد خدای از و سَيِّئَاتِهِ
بدیهای او را یعنی عفو کند همه آنرا چه حسنات مذهب سیئات است که ان الحسنات
یذهبن السیئات وَيُعْظِمْ لَهُ و بزرگ سازد برای او أَجْرًا مزد او را یعنی
او را مزد بیحساب دهد که آن خلود است در جنات و روضه رضوان و بعد از بیان عدت
ذکر بیان معتدات میکند بقوله أَسْكِنُوهُنَّ ساکن گردانید زنان مطلقه را
مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ از آنجا که ساکن شده اند مِنْ وُجْدِكُمْ از وسع و طاقت
شما و قدر وسع شما یعنی بقدر غنا و فقر خود ایشانرا مسکن دهید پس غنی تو سع
مسکن کند بر معتده و فقیر بر قدر خود او را جای دهد و بدانکه باجماع فقها سکنی و نفقه
برای مطلقه رجعیه واجبست اما در باینه خلاف کرده اند و باجماع اصحاب ما واجب نیست
و شواهد داله برین اخبار ائمه هدی است که در موضع خود مبین شده پس حاصل معنی آنکه
زنان مطلقه رجعیه را ساکن گردانید در منازلی که بوده باشند پیش از طلاق وَلَا
تُضَارُّوهُنَّ و رنج رسانید مطلقات را در سکنی و نفقه لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ

برای آنکه تنگ کردانند بر ایشان مساکن ایشانرا تا خروج ضرورت شود ایشانرا
و واجبست که مسکن از آن قبیل باشد که لایق بحال مطلقه باشد تا ضرر که منهی
عنه است منتفی باشد وَإِنْ كُنَّ و اگر باشند زنان مطلقه أُولَاتِ حَمْلٍ خداوند بار
یعنی حامله باشند فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ پس نفقه کنید بر ایشان حَتَّى يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ
تا بنهند بار خود را خواه مطلقهٔ رجعیه باشد و خواه باینه زیرا که انقضای عدت ایشان
بوضع حمل است فَإِنْ أَرْضَعْنَ پس اگر شیر دهند اولاد را بعد از انقطاع علاقه نکاح
لَكُمْ برای شما ای پدران از روی شرع فرزندان را بایشان واگذارید و اگر بدون
اجرت راضی نشوند بشیر دادن فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ پس بدهید ایشانرا مزدهای
ایشان یعنی اجرت المثل شیر دادن برحسب عرف و عادت و احادیث مؤثوره از ائمه
هدی علیهم السلام وارد شده بر جواز استیجار امهات بر رضاع اولاد قبل از طلاق
و بعد از طلاق وَأْتَمِرُوا و سازکاری کنید بَيْنَكُمْ میان یکدیگر یعنی فرمان یکدیگر برید
و باهم موافقت کنید ای پدران و مادران در باب رضاع فرزند بِمَعْرُوفٍ به نیکوئی
یعنی باید که والده اجرت زیادتی نطلبد و والد در اجرت المثل مماسکت و سخت گیری نکند
وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ و اگر سخت گیری کنید و مضایقه نمائید در اجرت رضاع یعنی مادر
زیاده از اجرت طلبد و پدران از آن امتناع نماید یا آنکه مادر اصلا راضی نشود
بشیر دادن فَسَتُرْضِعُ پس زود ترباشد که شیر دهد فرزند را لَهُ برای پدر أُخْرَى
زنی دیگر که سخت گیری نکند مراد آنست که باید که پدر دایه را از مزد گیرد برای فرزند خود
و مادرش را واگذارد لِيُنْفِقْ باید که نفقه دهد ذُو سَعَةٍ خداوند فراخی و توانگری
مِنْ سَعَتِهِ از غنای خود یعنی بقدر توانائی خود بر مطلقه نفقه کند وَمَنْ قُدِرَ و هر که

تنک کرده

تنگ کرده شده است عَلَيْهِ رِزْقُهُ بر روزی او یعنی فقیر و تنگدست باشد
فَلْيُنْفِقْ پس باید که نفقه کند مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ از آنچه داده است خدای
او را یعنی باید که هر یک از موسر و معسر بر وفق ایسار و اعسار خود انفاق کند
لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا تکلیف نمیکند خدایتعالی هیچ تنی را إِلَّا مَا آتَاهَا
مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف مالایطاق نمی فرماید سَيَجْعَلُ اللَّهُ
زود باشد که پدید آرد خدای بَعْدَ عُسْرٍ پس از دشواری و تنگدستی يُسْرًا آسانی
و توانگری اگر بر آنچه قادر باشید در انفاق آن تقصیر نکنید وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ
و بسا از اهل دیهی که از روی عناد و فرط جهل عَتَتْ سرباز زدند و اعراض کردند
عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا از فرمان پروردگار خویش وَرُسُلِهِ و از امر پیغمبران او در مخالفت
و عصیان از حد در گذشتند فَحَاسَبْنَاهَا پس ما حساب کنیم ایشانرا در قیامت
حِسَابًا شَدِيدًا حسابی سخت یعنی در حساب او تنگ گیری کنیم ایشان را وَ
عَذَّبْنَاهَا و عذاب کنیم ایشانرا عَذَابًا نُكْرًا عذابی زشت بعد از حساب که
هیچکس مثل آن عقوبت ندیده باشد و نچشیده و گویند مراد عذاب دنیاست یعنی
[illegible] کردیم ایشانرا در دنیا عذابی قبیح چون غرق و خسف و قحط و سیف و غیر آن
در[illegible] شدیده و در آخرت محاسبهٔ ایشان کنیم حسابی با شدت و سختی فَذَاقَتْ
پس بچشیدند اهل آن دیه وَبَالَ أَمْرِهَا عقوبت کار خود را یعنی سزای کفر و شرک را
وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا و بود سرانجام کار ایشان خُسْرًا زیانکاری و کدام
زیانکاری از این بدتر که از جنت ابدی و سعادت سرمدی محروم شدند و بزندان جحیم
محبوس گردیدند أَعَدَّ اللَّهُ آماده کرده است خدای لَهُمْ برای مشرکان عَذَابًا

شدیداً عذابی سخت دربردو سری تکرار از جهت تاکیدست فاتقوا الله پس
بترسید ازان عذاب خدا یا اولی الالباب ای خداوند عقلها وازحال ومآل
ایشان عبرت گیرید که چگونه در دنیا بعذاب استیصال گرفتار شدند وبچه نوع در آخرت
بنکال ووبال ابدی معذب کردند پس از مثل آنچه ایشان کردند احتراز کنید واز مخالفت
حکم خدا ورسول بپرهیزید ای اصحاب عقول وارباب الباب الذین آمنوا آنکسانی که
هستند که ایمان آورده اند قد انزل الله بتحقیق که فرستاده ست خدای الیکم
بسوی شما ذکراً پندی را یا شرفی را که قرآنست چه شرف دنیا وکرامت عقبی وابسته است
بخواندن آن وعمل کردن با وامر ونواهی آن وگویند مراد جبرئیل ست که مذکورست میان امم
انبیا ویا منزل ذکرست که قرآنست ویا مشهورست در طبقات آسمان ویا صاحب ذکر
وشرفست وابو عبد الله علیه السلام فرموده که مراد بذکر حضرت رسالت پناه ست صلعم
که مواظبت نموده ست بتلاوت قرآن یا تبلیغ آن به بندگان یا مذکورست اسم سامی او
برالسنه خلقان بقوله رسولاً بیان ذکرست کاهی که مراد ازان جبرئیل یا پیغمبر باشد یعنی
آن ذکر فرستادهٔ خداست وبنا برانکه مراد قرآن باشد معنی کلام آنست که ارسل رسولا
یعنی فرو فرستاده ست رسول را یا معنی آنست که انزال فرموده ست بشما یاد کرده اند
رسول را در کتاب توریت وانجیل یتلوا علیکم میخواند آن رسول بر شما آیات الله
آیتهای قرآنرا یا ارسال رسولی کرد که تلاوت میکند بر شما آیات خدا را که قرآن ست
مبینات در حالتی که روشن کرده ست آن آیات وحفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کننده آن
آن آیات حدود واحکام شریعت وانزال ذکر وارسال رسول فرمود لیخرج تا بیرون
آورد او سبحانه یا قرآن یا رسول الذین آمنوا آنانرا که گرویده اند وعملوا الصالحات

وکرده اند

وکرده اند کارهای شایسته من الظلمات از تاریکی کفر وضلالت الی النور
بروشنائی نور ایمان وهدایت یا از جهل بعلم یا از شبهه بحجت مراد آنست که تا حاصل
کرداند برای ایشان آنچه الحال برآنند از ایمان وعمل صالح چه ایشان قبل از نزول ذکر
ورسول ایمان نداشتند بلکه بعد از ارسال وتبلیغ ایمان آوردند ومن یؤمن بالله
وهرکه بگرود بخدا وتصدیق وی نماید ویعمل صالحاً وبکند کاری شایسته وکرداری
پسندیده یعنی خالص از شوب ریا وغرض یدخله در آورد او را جنات تجری
ببوستانهای که میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن یا اشجار آن جویهای آب
وشیر وعسل وخمر خالدین در حالتی که جاوید مانند کانند فیها در ان بهشت ابداً
همیشه این تاکید خلودست یعنی هرگز از آنجا بیرون نیایند قد احسن الله بتحقیق که
نیکو کردانیده ست خدای در بهشت له برای بعضی مومنان صالح رزقاً روزیرا
از مثوبات جلیله عالیه الله الذی خلق خدای بحق آنست که بیافرید سبع سموات
هفت آسمانرا بعضی بربالای بعضی ومن الارض وبیافرید از زمین مثلهن
مانند آسمانها یعنی آنرا نیز هفت طبقه ساخت بعضی در تحت بعضی در کشاف آورده که
در قرآن هیچ آیتی نیست که دلالت کند برانکه زمین هفت طبقه است الا این آیه ودر روایت
آمده که مابین هردو آسمان پانصد ساله راه ست وغلظت هر آسمانی نیز پانصد ساله راه ست
وزمینها مثل آسمانها اند درین حکم یتنزل الامر فرو می آید فرمان خدا بینهن
میان آسمانها وزمینها یعنی نافذ ست حکم او در جمیع آسمانها وزمینها بحیوة وموت
وصحت ومرض وغنا وفقر وسایر امور بروجه حکمت وقتاده روایت کرده که او سبحانه را
در هر طبقه از طبقات ارض وسما امری وخلقی ست که در غیر آن نیست ودر روایت

منقول از امام رضا علیه الصلوة والسلام درباب کیفیت ترتیب ارض وسما در سورة
الذاریات مذکور شد حاصل که حق تعالی همه آسمان و زمین را آفرید لتعلموا تا بدانید
ای بندگان اَنَّ اللهَ آنکه خدای تعالی عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ بر آفریدن همه چیزها
وتدبیرات آن قادرست و توانا وَاَنَّ اللهَ و دیگر فرمان خود جاری ساخت دران تا
معلوم کنید که حق تعالی قَدْ اَحَاطَ بتحقیق که فرا رسیده ست بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا از روی
دانش یعنی علم او محیط ست بهمه اشیا و هیچ چیز از موجودات علوی و سفلی از دایرهٔ علم
وقدرت او خارج نیست سورة التحریم اثنا عشرة آیه و رکوعان وثلثة اختلافات
ولازم واحد و هی مدنیة ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
روایت کرده که هر که سورة التحریم بخواند حق تعالی توبه نصوح او را کرامت
فرماید و چون حق تعالی بیان احکام طلاق زنان کرد در سورة الطلاق درین
سوره نیز در احکام ایشان فرمود بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
بعضی مفسران آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بعد از
هر نماز صبح که در حجرات زوجات بر آمدی و بعد ازان بامور شرایع واحکام تعلیم نمودی
وقتی زینب بنت جحش رضی الله عنها مقداری عسل داشت هرگاه آن حضرت
بخانهٔ وی آمدی زینب ترتیب شربت فرمودی و دران باب تهاون نمودی
تا حضرت رسالت پناه در خانهٔ وی بیشتر توقف نماید آن حال بر بعضی زوجات
گران آمد عایشه و حفصه باهم اتفاق کردند که حضرت بعد از آشامیدن عسل در خانهٔ
زینب نزد ما هر کدام که آید گوییم از تو بوی مغافیر می شنویم و زوجات دیگر را گفتند
که شما نیز درین سخن با ما متفق باشید و مغفور جمع درختست که غرفط خوانند و رایحهٔ

کریه دارد

کریه دارد و حضرت بوی خوش را دوست میداشت و از رایحهٔ کریه بسیار محترز
می بود تا جبرئیل که نزد وی آید بوی ناخوش احساس نکند پس آنحضرت روزی شربت
آشامیده بود بنزد سوده آمد با خود گفت که سخن دروغ در روی پیغمبر خدا گفتن
بسیار قبیح ست و هیچ ازان مقوله اظهار نکرد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ازانجا بیرون
آمده بخانهٔ عایشه بینی خود با آستین بگرفت حضرت فرمود چرا چنین کردی گفت
از تو بوی مغفور می آید فرمود مغفور نخورده ام اما در خانهٔ زینب شربت عسل آشامیده ام
گفت زنبوران عسل از شکوفهٔ غرفط چریده بودند و چون در خانهٔ حفصه رفت او
نیز آستین در پیش بینی نهاد و گفت این چه بوی ناخوش است که از تو می آید و آنچه
عایشه گفته بود باز گفت حضرت چون این خبر مکرر استماع نمود فرمود وحرمت العسل
علی نفسی والله لا اکله ابدًا عسل را بر خود حرام کردم بخدا که هرگز عسل نخورم آیه
نازل شد که یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ لِمَ تُحَرِّمُ ای پیغمبر رفیع منزلت چرا حرام میکنی بر خود
مَا اَحَلَّ اللهُ لَکَ آنچه حلال کرده ست خدای مر ترا یعنی عسل و روایت
مشهورتر آنست که سبب نزول این آیت آن بود که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روزها را
قسمت کرده بود میان زوجات اتفاقًا یک روز نوبت حفصه بود با پیغمبر گفت
یا رسول الله اجازت فرمای تا بدیدن پدر روم حضرت وی را رخصت فرمود و بعد از انکه
او برفت ماریهٔ قبطیه را که مادر ابراهیم بود مقوقس که پادشاه اسکندریه بود او را
بتحفه نزد حضرت فرستاده بود او را بخانهٔ حفصه طلبید و در انجا بخدمت خود مشرف
گردانید حفصه بعد از مراجعت چون در سرا را بسته دید همان جا بنشست تا رسول صلعم
از خانه بیرون آمد و عرق از روی مبارکش میچکید حفصه بر قضیه مطلع شده بگریست و گفت

یا رسول الله کنیز را بخانه من آوردی و با او خلوت کردی و حرمت مرا نکه نداشتی و با دیکر
زنان این عمل نکردی حضرت فرمود ای حفصه این کنیز منست و خدای بر من حلال کردانیده است
و من او را برای رضای تو حرام کردم بر خود اما این سخن سریست نزد تو بامانت باشد که
با کسی نکوئی و دران خیانت نکنی حفصه قبول کرد و چون میان او و عایشه مصاحبت و
مصادقت بود در پس دیواری که میان خانهٔ او و خانهٔ عایشه بود آمد آن دیوار را
بکوفت عایشه خبردار شد حفصه باوی کفت ای خواهر مژده باد ترا که رسول ماریه را
بر خود حرام کردانید و ما از تشویش او خلاصی یافتیم و چون حضرت بخانه عایشه آمد
عایشه ازین حکایت بر سبیل کنایت باز کفت و ازین سوره نازل شد که چرا بر خود
حرام میکنی آنچه خدا یتعالی بر تو حلال ساخته یعنی ماریه قبطیه و عیاشی باسناد خود از عبد الله
بن عطای مکی و عبد الله از ابو جعفر صلوات الله علیه و آله روایت کرده که چون پیغمبر
ماریه را بر خود حرام کردانید و در اخفای آن حفصه را امر فرمود و نیز حفصه را فرمود که
مرا سری دیکر هست با تو باید که آنرا نیز با هیچکس نکوئی و در کتمان آن کوشی و اصلا
افشای آن ننمائی و آن اینست که بعد از من امیر المومنین ابوبکر و پدر تو مالک این امت
شوند و پادشاهی کنند حفصه ازین سخن خوشحال شد و شادمان کشت و این هر دو سر را
با عایشه بکفت و هر یک ازیشان این سخن را بپدر خود باز کفتند ایشان آنها را در افشای
قصهٔ ماریه عتاب کردند و در افشای قصه حکومت خود سرزنش نکردند حق تعالی این
سوره را نازل ساخت که چرا حرام میکردانی بر خود آنچه حق تعالی بر تو مباح ساخته
یعنی ماریه قبطیه **تَبْتَغِي** میجوئی بدین تحریم ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم **مَرْضَاتَ**
أَزْوَاجِكَ خوشنودی زنان خود را و حال آنکه ایشان احق اند از تو در طلب خشنودی

خاطر عاطر

خاطر عاطر تو **وَاللَّهُ غَفُورٌ** و خدای آمرزنده است یعنی افضل و اولی مواخذت
نکند و بفضل خود ثوابی که بر فعل اولی و افضل مترتب میشود بتو کرامت فرماید
رَحِيمٌ مهربان در مراجعت تو با فضل و الیق بباید دانست که این آیه دلالت
ندارد بر صدور صغیره و یا کبیره از آنحضرت زیرا که تحریم بعضی نسا یا غیر آن از مستلذات
نفس خود بی سببی یا با سببی قبیح نیست زیرا که در تحت ذنب داخل نیست بلکه متضمن
بعضی فضایل است و قطع مشتهیات و الزام ریاضت نفسانی که موجب ثواب ابدی است
و هیچ بعید نمی ماند که ذکر این خطاب بجهت توجع باشد برای او چه آنحضرت بجهت رضای
بعضی ازواج متحمل مشاق شده بود و اکرچه برو قبیح نبود و شبهه نیست در آنکه اکر شخصی
برای رضای بعضی زوجات طلاق بعضی دیکر از ایشان بکوید جایز است که او را کویند چرا
چنین کردی و چرا خود را در مشقت انداختی و اکرچه فعل قبیح نکرده و بر هر تقدیر تسلیم که
خطاب بر سبیل عتاب بود میکوئیم آن عتاب بر ترک اولی و افضل است چه ترک
تحریم افضل از تحریم است و صحیح است که تارک ندب را کویند که چرا از آن عدول کردی
و بفعل نیاوردی پس آیت دلالت نداشته باشد بر صدور ذنب از آنحضرت و براهین
عقلیه بر عصمت انبیا از شواهد عادل اند برین قول و از جهت کثرت عطوفت و فرط
رحمت او سبحانه است که بعد ازین اشاره مینماید بوجه تخلص از حنث برای بندکان بقوله
قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ بتحقیق که تقدیر کرد خدا یتعالی و پدید آورد برای شما ای بندکان
تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ کشودن سوکندان شما را یعنی آنچیز را که بآن سوکند شما را
ذلیل کرداند و حنث خلق را ذلیل سازد مراد کفارت سوکند است حیث قال فکفارته
اطعام عشرة مساکین تا آخر **وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ** و خدای متولی کار شماست یعنی کارهای که

صلاح شما در آنست برای شما میسازد یا آنکه او سبحانه اولی ست بشما از نفسهای
شما یعنی نصایح او انفع بندکان ست شما را از نصایح شما مر نفسهای خود را وهو العلیم
واوست دانا بمصالح بندکان الحکیم صواب کار در هرچه کند و فرماید بایشان
یا علیم ست بآنچه حفصه با عایشه کفت یا حکیم ست در تدبیر ایشان از مقاتل مرویست که
حق تعالی امر فرمود پیغمبر را بکفارت یمین و مراجعت بماریه و آنحضرت بنده آزاد کرد و با وی
مراجعت نمود و از حسن بصری نقلست که آنحضرت بدون کفارت مراجعت فرمود
بدلیل قوله تعالی لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تاخر و اصحاب ما برانند که
اکر سوکند واقع شود بر امر مباح و او مخالف آن باشد در دین یا در دنیا و بعد از ان
اتیان نماید بر مخالف آن موجب کفارت و اثم نمیشود و ماخذ این قول پیغمبر ماست
صلی الله علیه و آله وسلم من حلف علی یمین فرای خیرا منها فلیات الذی هو خیر
یعنی هرکه سوکند خورد بر چیزی پس خیر او بر خلاف آن باشد پس باید که اتیان نماید بآن
چه خیر او در آنست پس بنا بر قول کسانی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم
بنده آزاد کرد بر سبیل ندب باشد نه وجوب و نیز تقدیم تکفیر بر مراجعت در روایت
مقاتل دالست بر عدم وجوب آن زیرا که باجماع وجوب بعد از حنث است نه قبل
از ان و بعد از رخصت مراجعت بماریه بیان آنحضرت میکند بحفصه بقوله واذ اسر النبی
و یاد کنید ای مومنان چون راز کفت پیغمبر الی بعض ازواجه بسوی بعضی از زنان
خود یعنی حفصه حدیثا سخنی را که تحریم ماریه ست و حکومت امیر المومنین ابوبکر و عمر
بعد از و فلما نبات پس آنهنکام که خبر کرد حفصه عایشه را به بآن حدیث واظهره
الله و آشکارا کردانید خدای پیغمبر را بر زبان جبرئیل و او را مطلع ساخت علیه بر

حدیث یعنی بر افشای آن عرف شناسا کردانید پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
بعضه برخی از ان حدیث را بحفصه و خبر داد او را از افشای بعضی از انکه تحریم ماریه است
یعنی باو کفت که قصد تحریم ماریه که با سرار آن امر کرده بودیم تو افشای آن نمودی
واعرض و اعراض کرد رسول صلی الله علیه و آله وسلم عن بعض از بعضی دیکر یعنی
حکومت عمرین و تعریف افشای آن نکرد چه غرض اصلی از تعریف افشای ذکر خیانت
حفصه بود و آن از تعریف افشای بعضی حاصل میشود پس از جهت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله وسلم استقصای آن نفرمود از روی حلم و کرم تمام آنرا بر روی وی
نیاورد و یا آنکه حق تعالی اعلام او کرده بود که حفصه جمیع سخنان سری ترا اظهار کرده
بقرینه ذکر اعراض چه اعراض از شی فرع معرفتست بآن و سخن اکابرست که التغافل
من خلق الکرام فلما نباها به پس آنهنکام که خبر داد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
حفصه را بآنچه خدای او را بران مطلع ساخته بود قالت کفت حفصه با پیغمبر صلعم
من انباك هذا که خبر داد ترا باینکه من راز ترا آشکارا کرده ام قال کفت
رسول صلی الله علیه و آله وسلم نبانی العلیم خبر داد مرا خدای که داناست بخفیات
ضمایر الخبیر خبردار از مکنونات سرایر مرویست که چون افشای سر مذکور بر آنحضرت
ظاهر شد حفصه را طلاق کفت و بخانه پدرش فرستاد و پدر بر روی خشم کرفت و کفت
اکر افشای آن خبر خیری بودی پیغمبر ترا طلاق ندادی پس حضرت یکماه از زنان اعتزال
نمود و در غرفه ماریه منزوی شد بر تفصیلی که در سورة الاحزاب کذشت و حق تعالی
جهت مبالغه در معاتبت و حفصه و عایشه از غیبت بخطاب التفات نموده فرمود که
ان تتوبا اکر توبه کنید ای حفصه و عایشه و باز کردید الی الله بخدای و در آزار دادن

پیغمبر هم پشت نشوید پس آن بجای خود خواهد بود و شما را بهتر چه بر شما توبه واجبست
و ندامت بر افشای کار او محتم فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا بدرستی که گشته است
دلهای شما از امر واجب که آن محافظت سر پیغمبرست و عدول نموده از استقامت و ثواب
آنچه موجب اثم ست وَإِنْ تَظَاهَرَا و اگر هم پشت شوید عَلَيْهِ بر آزردن دل مقدس
حضرت رسالت و او را چه باک فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که خدای هُوَ مَوْلَاهُ اوست یار
و مددکار پیغمبر وَجِبْرِيلُ و جبرئیل نیز ناصر و رفیق اوست وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ
و مردی که صالح جمیع مومنانست و برگزیده اهل ایمان یعنی علی ابن ابیطالب نیز یاری
دهندهٔ اوست و این قول اصح و امتن ست از انکه مراد جمیع شایستگان باشند از مومنان
چنانکه بیاید وَالْمَلَائِكَةُ و فرشتگان آسمان و زمین بَعْدَ ذَلِكَ از پس نصرت
خدای و جبرئیل و امیر المومنین ظَهِيرٌ هم پشت و مددکار و معاون وی اند یعنی
با وجود آنکه خدا و جبرئیل و صالح المومنین ناصر اویند و جمیع ملائکه نیز یاری دهنده اوٰیند
پس با این یار و یاور تعاون شما بر ایذا و آزار او چه ضرر باو رساند و بدانکه نزد معظم اهل سنت
و امامیه مراد بصالح المومنین علی ابن ابیطالبست علیه السلام و از انجمله در تفسیر کواشی که یکی
از علمای سنیانست مصرحست که مراد بصالح المومنین علی ابن ابیطالبست و حافظ
ابو نعیم اصفهانی در کتاب خود که مسماست بحلیة الاولیا روایت کرده از اسما بنت عمیس که گفت
من از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که آنحضرت فرمود صالح المومنین علی ابن ابیطالبست
و ثعلبی نیز که یکی از فضلای اهل سنت است در تفسیر خود آورده که مراد از صالح المومنین
درین آیه علی ابن ابیطالبست و سدی از ابن مالک روایت کرده که او گفت من از ابن عباس
شنیدم که گفت مراد بصالح المومنین علی ابن ابیطالب است و همچنین کلبی و مجاهد و ابی صالح

روایت

روایت کرده اند که ابن عباس فرموده صالح المومنین علی ابن ابیطالبست و در کتاب
شواهد التنزیل آورده از سید بن صیرفی نقل کرده که ابی جعفر محمد الباقر فرمود که پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم دو نوبت مرتبه و منزلت امیر المومنین را بر اصحاب خود شناسا کردانید
[illegible] و نبوی

سؤال اول از عمر که در چه بسر کرده
و از مال که از کجا فراهم آورد و در کجا
خرج کرد و از علم که چگونه با آن عمل
نموده و از محبت و دوستی اهل بیت
علیه السلام.
کسی که سیر کند گرسنه‌ای را روز قیامت
او را در آورد حق تعالی از دری
از درهای بهشت که داخل نشود
در آن مگر کسی که کاری مثل او کرده
باشد،

سائحات روان شوند کان در طاعت خدا یا طاعت رسول یا سیر کننده‌گان [illegible]

پیغمبر هم پشت نشوید پس آن بجای خود خواهد بود و شما را بهتر چه بر شما توبه واجبست
و ندامت بر افشای کاو مختم فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا بدرستی که گشته است
دلهای شما از امر واجب که آن محافظت سر پیغمبرست و عدول نموده از استقامت و ثواب
آنچه موجب اثم ست وَإِنْ تَظَاهَرَا و اگر هم پشت شوید عَلَيْهِ بر آزردن دل مقدس

[illegible]

... م ... مراد بصالح المومنین علی ابن ابیطالب است و چنین جعفی و مجاهد ...

روایت

روایت کرده اند که ابن عباس فرموده صالح المومنین علی ابن ابیطالب است در کتاب
شواهد التنزیل آورده از سید بن صیرفی نقل کرده که ابی جعفر محمد الباقر فرمود که پیغمبر
صلی الله علیه واله وسلم دو نوبت مرتبه و منزلت امیر المومنین را بر اصحاب شناسا گردانید
یک نوبت آن بود که فرمود هر که من مولی و اولی بتصرف اویم دران امور دینی و دنیوی
علی مولی و اولی بتصرف اوست دران امور و نوبت دیگر وقتی که آیه فان الله هو مولیه
وجبریل و صالح المومنین نازل شد دست امیر المومنین را بگرفت و گفت ایها الناس
هذا صالح المومنین ای مومنان این مرد صالح مومنانست و بهترین ایشان و بعد از ان
حق تعالی تهدید زوجات میفرماید بقوله عَسَىٰ رَبُّهُ شاید که پروردگار او یعنی
پیغمبر مرسل صلی الله علیه واله وسلم إِنْ طَلَّقَكُنَّ اگر طلاق دهد شما را بجهت اندوه
و آزار شما أَنْ يُبْدِلَهُ آنکه بدل دهد او را أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ زنان که
بهتر و شایسته تر باشند از شما مُسْلِمَاتٍ که اعتراف نمایندگان باشید بوحدانیت
خدا و نبوت سید انبیا یا گردن نهندگان امر خدا و رسول را مُؤْمِنَاتٍ باور دارندگان
خدایتعالی و رسول او را یا اخلاص آرندگان در افعال و اقوال خود برای ایشان
قَانِتَاتٍ فرمان برداران خدا و رسول یا متذلل و متخشع در امر ایشان یا نماز گذارندگان
یا باز ایستادگان از فحش اقوال و قبیح افعال تَائِبَاتٍ بازگشتگان از گناه و رجوع
نمایندگان بر تقصیر با امر رسول یا ترک نمایندگان با آنچه منهی نفس و هوای ایشان باشد
یا پشیمان شدگان بر تقصیری که از ایشان صادر شده باشد عَابِدَاتٍ پرستندگان
و اقدام نمایندگان با آنچه متعبد ند بآن از فرایض و سنن یا خضوع کنندگان در امر رسول
سَائِحَاتٍ روان شوندگان در طاعت خدا یا طاعت رسول یا سیر کنندگان و هجرت

نمایندگان با رسول یعنی هر جا که آنحضرت رود ایشان تابع او باشند یا روزه داران
ثَيِّبَاتٍ شوهر دیدگان وَأَبْكَارًا و دختران توسیط یا شد حرف عطف
بینهما جهت تنافی آنها آنست در اجتماع بخلاف صفات مذکوره مرویست که حضرت
رسالت پناه بعد از آنکه طلاق حفصه گفته بود در صدد آن شد که طلاق زنان دیگر دهد
و چون این خبر در مدینه منتشر شد منافقان زبان دراز کرده سخنان بی ادبانه میگفتند
و خرمی میکردند و صحابه ازین معنی دلتنگ شده و زنان بتضرع و زاری مشغول شدند
و از گذشته نادم گشتند و جازم شدند بر انقیاد اوامر و نواهی حضرت رسالت پناهی
عمر بن خطاب نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله می شنوم که در صدد آنی که طلاق
زنان بدهی و آنچه مذکور شد از ندم زوجات و تضرع ایشان و خوشحالی منافقان و دلتنگی
اصحاب معروض داشت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم هیچ جواب نداد
و درین باب متامل شد و انتظار وحی میکشید که جبرئیل علیه السلام آمد و آیه لا یحل لک
النساء من بعد نازل ساخت و چون حق تعالی بجهت تادیب زوجات سید کاینات این
آیه نازل ساخت در عقب آن مومنان را امر فرمود و بر وظایف طاعات و اجتناب
از سیات و تادیب اولاد و زوجات بقوله يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنانکه
گرویده اید قُوا أَنْفُسَكُمْ نگهدارید نفسهای خود را بترک معاصی و اتباع شهوات
و صبر بر فعل طاعات و عبادات وَأَهْلِيكُمْ و نگهدارید اهالی خود را از زنان
و فرزندان و خادمان بوسیله تعلیم مفروضات نصایح و تادیبات نَارًا وَقُودُهَا
النَّاسُ از آتشی که افروزنده آن مردمان باشند یعنی کفار جن و انس وَالْحِجَارَةُ
و سنگ مراد سنگ کبریت است که افزون کننده حرارت آتش چنانکه از ابن عباس مرویست که

هی الحجارة

هی الحجارة الکبریت و گویند مراد بتان سنگین اند که کفار میپرستیدند یا گنجهای زر و سیم
احبار و رهبان که اصل آن سنگ است خلاصه کلام آنست که بپرهیزید ازین نوع آتش
که افروزنده آن نباشد مگر مردمان و سنگها همچنانکه آتشهای دیگر که بهیزم افروخته میشود
و در حدیث آمده که رحمت خدای بر مردی که گوید بر اهل بیت خود که ای اهالی و عشایر شما
باد که نماز بگذارید و روزه بدارید و زکوة بدهید و در حق یتیم و مسکین و همسایهای خود
احسان نمائید و درباره ایشان شفقت و مرحمت مرعی دارید شاید که حق تعالی ایشان را
با آن مرد در بهشت جمع کند و از عقبات عقاب همه ایشان را برهاند و در روایت آمده که
سختترین عذاب انکس را در روز قیامت آن باشد که اهل و عیال او جاهل باشند یعنی
ایشان را تعلیم فرایض نکند و در خبر است که چون مومن از معاصی بپرهیزد و بواجبات
مفروضه مرتکب شود و اهل خود را از معاصی باز دارد و ایشان را بر طاعت دارد
در روز قیامت بآن مومنان گویند که خدای ترا جزای خیر دهاد که در دنیا تعلیم دادی
بمامورات و ما را نهی کردی از منهیات و بسبب آن ما را و خود را از عذاب این روز
برهانیدی پس او و جمیع اهل او متوجه بهشت شوند و بنعیم ابدی برسند و اگر تعلیم
اهل خود نکرده باشند روز قیامت باو گویند که خدای ترا جزای خیر ندهاد و ما را تعلیم
نکردی و امر نفرمودی بمامورات و نهی نکردی از منهیات و نفس خود را در هلاکت
ابدی انداختی پس او را با اهل بیت بدوزخ کشند عَلَيْهَا بر آن آتش دوزخ مَلَائِكَةٌ
فرشتگان باشند مراد زبانیه دوزخ اند و اعوان و انصار ایشان که موکل اند بر آتش
دوزخ غِلَاظٌ درشت سخنان بر دوزخیان یا غلاظ الاجرام شِدَادٌ سخت کاران
و توانایان در تعذیب که اهل دوزخ را با ایشان قوت ستیزه و جنگ نباشد و از جنگ

ایشان گریزی نه لَا یَعْصُونَ اللّٰهَ نافرمانی نمیکنند خدای را مَا أَمَرَهُمْ آنچه فرموده
باشد ایشان را وَیَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ و میکنند آنچه فرموده باشند بدان و ممتنع
نشوند از قبول اوامر بلکه بهرچه مامور شوند بلا تعلل بآن قیام نمایند حقیقت
معنی آنست که ای مومنان نگهدارید نفسهای خود را باجتناب فسوق از مساکنه با جمعی
که آتش موصوف برای ایشان معد و مهیاست و گویند خطاب باهل نفاق است که
بزبان ایمان آورده اند و در باطن بصفت کفرند یَا أَیُّهَا الَّذِینَ کَفَرُوا ای کسانی که
کافر شده اید لَا تَعْتَذِرُوا الْیَوْمَ عذر میارید امروز که عذر شما مقبول نیست و
فایده بران مترتب نه مرویست که چون زبانیه کافران را بکناره دوزخ آرند ایشان آغاز
اعتذار کرده داعیه خلاصی نمایند حق تعالی فرماید که یا ملائکه گویید ای کفار عذر مگوئید که
شما را هیچ معذرتی نیست چه در دنیا بر شما انزال کتب و ارسال رسل نمودیم و شما را ازین
روز تهدید کردیم و شما قبول آن نکردید پس امروز هیچ عذری ندارید تا بآن خود را از عذاب
برهانید إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جز این نیست که پاداش داده میشوید مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
بآنچه بودید که میکردید در دنیا از کفر و عصیان و بعد از خطاب با کفار باز با اهل ایمان خطاب
میفرماید که یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانیکه گرویده اید تُوبُوا إِلَى اللّٰهِ باز گردید
از معاصی بطاعت خدا تَوْبَةً نَصُوحًا باز گشتنی خالصا لله بر گذشته نادم شوید
و جازم شوید در بین که باز بر سر گناه نروید و گویند نصوح از نصاحت ماخوذ است بمعنی خیاطت
یعنی توبه که محکم و استوار سازد طاعت را همچنانکه خیاط قطعهای جامه را بهم متصل میسازد
و محکم میگرداند یا توبه که ناصح مردمان باشد یعنی داعی ایشان بمثل خود بجهت ظهور اثر آن
در صاحب آن و از امیر المومنین علیه السلام روایتست که توبه مستجمع شش چیزست اول ندامت

بر گناهان گذشته دویم اعاده فرایض فوت شده سیوم رد حقوق مردمان بایشان
چهارم طلب بحلی از خصمان پنجم عزم جزم بر عدم عود بآن ششم گداختن نفس در
طاعت حضرت عزت همچو پروردن آن در معصیت و چشانیدن تلخی طاعات باو
همچو چشانیدن شیرینی معاصی بآن و شبهه نیست که اینها از شروط کمال توبه اند و اگرنه حقیقت
توبه بندم بر گذشته و جزم بر عدم عود بر آینده حاصل میشود و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
مرویست که توبه نصوح آنست که تایب عود نکند بمعصیت همچنانکه شیر به پستان
عود نمیکند و از کلبی منقولست که توبه نصوح استغفار است بلسان و ندم بجنان
و امساک بدن از عصیان و از سدی مرویست که توبه صحیح نیست مگر بنصیحتها کردن
نفس و سایر مومنان بترک ذنوب زیرا که هر که توبه او صحیح است دوست دارد که
مردمان مثل او باشند از ابن مسعود مرویست که توبه نصوح می پوشاند هر بدی که
از تایب صادر شده باشد و بعد از ان فرمود اینکه گفتم که در قرآنست پس این آیه
تلاوت کرد که یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عَسَىٰ رَبُّکُمْ
شاید که پروردگار شما چون توبه کنید أَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ آنکه بپوشاند و در گذراند
از شما سَیِّئَاتِکُمْ گناهان شما را وَیُدْخِلَکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی و در آورد
شما را در بوستانهائی که پیوسته میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا قصور آن
جویهای آب و شیر و انگبین یَوْمَ لَا یُخْزِی اللّٰهُ النَّبِیَّ در روزی که رسوا نسازد
خدا پیغمبر را بعذاب و عدم شفاعت در حق امت بلکه اعزاز و اکرام فرماید بادخول جنت
و قبول شفاعت او در بارهٔ عاصیان است ذکر عسی بر طریق عادت ملوک است و اشعار
بر آنکه آن از فضل او سبحانه است و تنبیه بر آنکه بنده باید که در میان خوف و رجا باشد

وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ عطف بر نبی یعنی روزی که رسوا نسازد پیغمبر را
و آنانکه گرویده اند به پیغمبر چه ایشانرا نیز در جنت جای دهد و درخواست ایشان
و درباره یاران و خویشان قبول کند و گوید و الذین آمنوا مبتداست و خبر آن
نُورُهُمْ يَسْعَى یعنی کسانی که ایمان آورده اند با پیغمبر نور ایشان که خدای بایشان
عطا کرده بجهت طاعت می شتابد و میرود بَيْنَ أَيْدِيهِمْ در پیش ایشان
وَبِأَيْمَانِهِمْ و بجانب راست ایشان وقتی که بر صراط گذرند و از ابو عبد الله ع
روایتست که پیشوایان اهل ایمان که ائمه معصومین اند علیهم السلام روز قیامت
در پیش ایشان و بجانب راست ایشان روند و ایشانرا همراه خود برند تا آنکه آنها را
فرود آرند در منازلی که در بهشت داشته باشند و از ابن عباس نقلست که در محل
گذشتن بر صراط نور منافقان فرو میرد و مومنان خایف شوند از آنکه مبادا نور
ایشان نیز فرو نشیند یا کم شود زبان بدعا گشوده يَقُولُونَ رَبَّنَا گویند ای پروردگار ما
أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا تمام گردان برای ما روشنی ما را و آنرا کم مگردان تا که بسلامت
بر صراط بگذریم و مرویست که انوار ایشان بحسب اعمال ایشان متفاوت باشند تا آنکه
بعضی باشند که نور ایشان که مواطی قدم ایشان در نگذرد بجهت قلت عمل پس گویند بار خدایا
بفضل عمیم خود نور ایمان ما را اتمام گردان و گفته اند که سابقان مانند برق خاطف بر صراط
گذشته بهشت روند و بعضی مانند ریح و بعضی دیگر افتان و خیزان و پای کشان روند
و چون بطایفه اول نتوانند رسید گویند بار خدایا نور ما را تمام گردان تا بایشان ملحق شویم
وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز ما را و از ظلمت گناهان ما را پاک کن إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
بدرستی که تو بر همه چیزها از اتمام انوار مومنان و مغفرت اوزار ایشان و اطفای نور

منافقان

منافقان قَدِيرٌ توانائی و چون کفار با وجود این همه موعظه متنبه نمیشدند
از این جهت حق تعالی در عقب این فرمود که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند
مرتبه جَاهِدِ الْكُفَّارَ جهاد کن با کافران بشمشیر وَالْمُنَافِقِينَ و با منافقان
بحجت و برهان و یا با افشای اسرار ایشان و یا با قامت حدود از حسن نقلست که بیشتر
حدود دران وقت بر منافقان جاری میشد زیرا که ایشان بسیار مرتکب مناهی میشدند
که بسبب آن مستوجب حد میگشتند و از ابو عبد الله علیه السلام روایتست که پیغمبر صلعم
هرگز با منافقان مقاتله نکرد پس مراد این باشد که با ایشان در محاجه جد و جهد بنمائی
وَاغْلُظْ و درشتی کن و اظهار خشونت نما عَلَيْهِمْ بر ایشان و مسامحه مکن یعنی
با هر گروه در مقاتله و محاجه مجاهده نمای و آنچه امکان سعی هست دران مرعی دار
وَمَأْوَاهُمْ و محل باز گشت کافران و معاندان اگر ایمان نیارند و مومن خالص
نشوند جَهَنَّمُ دوزخ است وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتست دوزخ
و بعد از ذکر حال مومنان و کفار و منافقان بیان تفصیل تمثیل میفرماید برای ازواج
پیغمبر با اینکه در مصاحبت و مواصلت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نفع بایشان
نرساند با وجود مخالفت ایشان با او و تظاهر بر ایذای او همچنانکه مواصلت کفار
با انبیا و قرابت آنها با ایشان واقع عذاب ایشان نشد و میگوید ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا
و بیان کرد خدای مثلی لِلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنکه نگرویدند امْرَأَتَ نُوحٍ و آن مثل
زن نوح است که اعله نام داشت وَامْرَأَتَ لُوطٍ و مثل زن لوط که واهله نام بود
و یا واله كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ بودند این هر دو زن در زیر حکم این دو بنده
یعنی حباله ایشان که آن هر دو بنده مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما بودند صَالِحَيْنِ

شایستکان در جمیع امور **فَخَانَتَاهُمَا** پس خیانت کردند با آن دو بنده بنفاق یا کفر یا نمیمه نه زنا زیرا که زوجات انبیا علیهم السلام ازین مبرا بودند چنانکه از ابن عباس مرویست که ما بغت امراة نبي قط یعنی نبود زن هیچ پیغمبر زانیه و در روایت صحیح آمده که زن نوح عم قوم را گفتی که نوح دیوانه ست و احوال او را من بهتر میدانم که دایم با اویم و زن لوط علیه السلام قوم را از مهمان لوط خبر دار کردی تا مهمانرا رنجه کردندی و کسی که باوی ایمان آوردی بالجباره قوم را خبر دادی تا ویرا اکر فتندی و بکشتندی **فَلَمْ يُغْنِيَا** پس دفع نکردند نوح و لوط **عَنْهُمَا** ازین دو زن **مِنَ اللهِ شَيْئًا** از عذاب خدا چیزی را یعنی ازواج و مواصلهٔ ایشان با آن دو زن فایده بایشان نداد بلکه زن نوح بطوفان غرق شد و زن لوط بر سر او سنک بارید **وَقِيلَ** و کفته شود در حین موت یا در روز قیامت بایشان کویند که ای واعله و واهله **ادْخُلَا النَّارَ** درآیید بآتش دوزخ **مَعَ الدَّاخِلِينَ** با درآیندکان دیکر از کافران که هیچ وصلتی نباشد میان شما و آن پیغمبران حاصل معنی که حال کفار و منافقان در معاقبه بر کفر و عدوان بمومنان مانند معاقبه مثل ایشانست از امم ماضیه بدون تفاوت و نسبت و قرابت و وصلت مصاهرة و هیچ نفع بایشان نخواهد رسانید زیرا که عداوت و کفر ایشان بخدا و رسول قاطع علایق و وصلهٔ ایشانست و اکرچه سبب و نسبت ایشان با انبیا باشد همچنانکه مواصلت زن نوح و لوط که هیچ نفع بایشان نرسانید و شبهه نیست در آنکه در ایراد این مثل بعد از ذکر تظاهر حفصه و عایشه در ایذا و آزار پیغمبر تحذیر و تهدید ایشانست براغلظ وجه و اشد آن چه درین مثل ذکر کفرست و بعد از بیان تمثیل ذکر میفرماید که **وَضَرَبَ اللهُ مَثَلًا** و بیان کرد خدای مثلی **لِلَّذِينَ آمَنُوا** برای آنانکه کرویده اند **امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ** و آن مثل زن فرعون ست یعنی آسیه بنت مزاحم که بجهت خلوص ایمان

فایز شد و وصلت او با فرعون ضرری باو نرسانید و نقصی در قرب منزلت او نزد حضرت پیدا نشد همچنانکه صلاحیت نوح و لوط نفعی بزنان ایشان نداد و ایشانرا از عذاب ابدی نرهانید و کویند آسیه عمهٔ موسی علیه السلام بود چه مرویست که در وقتی که ساحران سحر خود را نمودند و موسی عم عصا بینداخت و اژدها شد آنچه ایشان بسحر ساخته بودند از حبال و عصا همه را فرو برد آسیه ایمان آورد و مدت ایمان خود را از فرعون پنهان میداشت چون فرعون بران مطلع کشت ویرا کفت از دین بر کرد بر نکشت و امر کرد تا او را بمیخ در آفتاب بیفکنند حق تعالی ملایکه را امر فرمود تا بکرد وی در آمده ببالهای خود او را سایه کردند فرعون بفرمود تا سنکی بزرک برآوردند و حکم شد که بر سینهٔ وی نهند آسیه در آن حال دعا کرد و نجات از فرعون و دخول در جنت از حضرت عزت درخواست همچنانکه حق فرماید که **إِذْ قَالَتْ** یاد کن چون کفت آسیه **رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ** ای پروردکار من بنا کن مرا نزدیک خود **بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ** خانهٔ در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده **وَنَجِّنِي** و نجات ده مرا **مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ** از فرعون و کردار ناپسندیدهٔ او که کفرست و طغیان و تعذیب بدون جرم از بندکان **وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** و برهان مرا از کروه ستمکاران که قبطیانند و سایر تابعان فرعون حق تعالی دعای او را مستجاب کرده حجاب از پیش وی برداشت و پیش از آنکه سنک برو واقع شود خانهٔ او بوی نمود و روح او را قبض کرد و آن سنک بر جسدی جان آمد و الم عذاب فرعون نچشید و در اکثر تفاسیر هست که حق تعالی ویرا باسمان برد با جسد و حالا در بهشت است و باکل و شرب و سایر تنعم آن مشغول ست حاصل که حق تعالی تشبیه فرموده حال مومنانرا در آنکه وصلهٔ کفار ضرر بایشان نمیرساند و نقص عمل ایشان نمیکند

بجمال آسیه و منزلت او نزد حق تعالی با آنکه در تحت دشمن ترین خدا بود پس این آیت
دالست بر قطع طمع کسی که مرتکب معصیت شود بامید آنکه صلاح غیر نفع باو رساند
و اخبار است برآنکه معصیت غیر ضرر بکسی نمیرساند که مطیع باشد وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ
و دیگر بیان کرد حق تعالی از برای مومنان مثلی که آن مثل مریم است دختر عمران الَّتِي
أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا نگهداشت فرج خود را یعنی دهن خود را از حرام و فاحشه و دنس
معصیت باز داشت فَنَفَخْنَا پس در دمیدیم فِيهِ در فرج او یا در دهن او یا در گریبان
جامه و یا در آستین او مِن رُّوحِنَا از روحی که آفریده بودیم یعنی جبرئیل را امر کردیم
تا نفخ روح نمود در و و مسیح از آن آفریده شد وَصَدَّقَتْ و باور داشت مریم و گروید
بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا بسخنان پروردگار خود یعنی صحف منزله قبل از انجیل با جمیع اوامر و نواهی
و وعد و وعید او که بر انبیای سابق نازل شده بود یا مراد وعدهائیست که جبرئیل
از خدای بوی آورد لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا وَكُتُبِهِ و بکتاب خدای یعنی انجیل
یا بآنچه خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصهٔ وی و پسر وی و غیر آن و حفص کتبه خوانده
یعنی بجمیع کتابهای او از لوح محفوظ و کتب اربعه وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ و بود
مریم از فرمان برداران یا مداومت کنندگان بر وظایف طاعات و عبادات و یا مراد بقانتین
عشیرهٔ او بوده باشند که از اهل صلاح و طاعت بودند یعنی مریم از ایشان متولد شده چه او
از اعقاب هارونست که برادر موسی است و یا مریم از جماعتی بود که بصفت صلاحیت و
تقوی و طاعت آراسته بودند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که از مردان بسیاری
بکمال رسیدند و از زنان کامل نشدند مگر چهار زن آسیه بنت مزاحم زن فرعون و مریم بنت
عمران و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از مقاتل نقلست که حق تعالی

درین

درین دو تمثیل امر فرموده بحفصه و عایشه که شما مانند زن لوط و زن نوح مباشید
در معصیت و خیانت و مانند زن فرعون و مریم باشید در طاعت و صلاحیت
و نیز در کشاف آورده که در طی این دو تمثیل تعریضست بحفصه و عایشه که در صدر
سوره مذکور شدند و عتاب بآنچه از ایشان صادر شد از فرط تظاهر و تعاون بر ایذای
رسول و تحذیر ایشان بر اغلظ وجه چه در تمثیل ذکر کفرست و مانند اینست که در تغلیظ
قوله تعالی و من کفر فان الله غنی عن العالمین و اشارتست بآنکه باید که ایشان
در کمال اخلاص مانند زن فرعون و مریم باشند و اعتماد نکنند برآنکه از ازواج رسول الله
چه این فضل نفع بایشان نرساند مگر گاهی که مخلص باشند سورة الملك ثلثون آیه
و رکوعان و فیها خلاف واحد و هی مکیه حروفها ابی بن کعب از رسول خدای
صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که سوره در کتاب خدا هست که سی آیت
بیش نیست در قیامت شفاعت قاری خود کند و او را برهاند و به بهشتش درآرد
و آن سوره تبارک است و از ابن مسعود روایت است که چون میت را در قبر نهند
فرشتگان عذاب از پایین قبر بیرون آیند و فرشتهای رحمت بایشان گویند که
شما را برین مرد هیچ راهی نیست که او بر تلاوت سورة الملك مداومت نموده
و چون بر سر این میت آیند زبان وی بسخن درآید که شما را برین شخص دستی نیست که
که این قرائت سورة الملك کرده بعد از آن گفت این سوره در توریت نیز سورة الملك
نام دارد و هر که آنرا در شب قرائت کند خیر و برکت یابد و نزد مردمان عزیز و شیرین گردد
و در نظر ایشان عزیز و موقر و مکرم باشد و از امیر المومنین علیه السلام روایتست که
هر که این سوره بخواند روز قیامت بر بالای بالهای فرشتگان ایستاده باشد

و نیکوئی روی او مانند روی یوسف پیغمبر باشد صبر فی از ابی جعفر علیه السلام روایت
کند که سورة الملک سورة المانعه است زیرا که مانع عذاب قبر است و در توریت بسورة الملک
مسمی شده هر که در شب قرائت کند با برکت کرده و خوشحال شود و او را از غافلان ننویسند
و من این سوره را بعد از نماز خفتن میخوانم و بتحقیق که هر که این سوره را قرائت کند در شب
یا روز و چون او را در قبر بنهند و منکر و نکیر از پایین قبر برو ظاهر شوند و پایهای او ناطق
شوند و گویند بایشان که شما را بر ما راهی نیست زیرا که این بنده بر ما راست می ایستاد
و سورة الملک را میخواند در هر شب و هر روز و چون نزد جوف او آیند سخن در آید که شما را
برین بنده راهی نیست زیرا که مرا بسورة الملک پر ساخته بود و چون نزد زبان او آیند
گویا شود که شما را برین بنده راهی نیست زیرا که از من قرائت سورة الملک میکرد
ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کند که هر که تبارک الذی بیده الملک
در فریضه مکتوبه بخواند پیش از انکه خواب کند همیشه در حفظ خدا باشد تا صبح رسد و روز
قیامت در امان خدا باشد تا به بهشت در آید بدانکه چون حق تعالی ختم سورة التحریم نمود
بانکه مثوبت و مزیت مرتبه نزد حضرت عزت متفرع است بر طاعت و تقوی و صلاحیت
نه بر غیر آن و اصل طاعت معرفتست و تصدیق بکلمات رب العزت افتتاح این سوره کرد
بر دلایل معرفت و آیات ربوبیت و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم

٢٩ الجزء التاسع والعشرون

تبارک بزرگوار و متعالی است از صفات مخلوقات در ذات و صفات یا ثابت است
پادشاهی و تصرف در جمیع امور ملکی و همه آن در قبضهٔ اقتدار ویست و بر دوام و یا کثیر
البرکات الذی بیده الملک انکسی که بدست قدرت اوست وهو علی کل شیء و
او بر همه چیزها که اراده کند قدیر توانا است چه همه ممکنات در تحت قدرت اوست الذی

خلق الموت

خلق الموت آنخدائی که آفرید مرگ را و الحیوة و زندگانی را مراد موت آدمیانست
در دنیا و حیات ایشان در عقبی یا موت نطفه است و حیات بایلاج روح آن کقوله تعالی
و کنتم امواتا فاحیاکم و گویند مراد موتی است که بعد از حیاتست و بنا برین تقدیم آن
بر حیوة بجهت آنست که بقهر اقربست مانند تقدیم نبات زمین در قول او که یهب لمن یشاء
اناثا و یهب لمن یشاء الذکور یا بجهت آنکه احیا از ان بترسند و تهیه زاد آخرت
نمایند چه هرگاه موت نصب العین است ادعی است بعملی که وسیله زاد آخرتست
و در کشاف آورده که حیوة آن چیزیست که بوجود آن صحیح باشد احساس محسوسات
یا موجب اینکه شی از جهت آن متصف شود بصفات علم و قدرت و موت عدم آنست
و معنی خلق الله موت و حیات ایجاد این مصحح آنست و اعدام آن مذهب اشعری آنست که مرگ
صفتی است ضد زندگی و معنی خلق موت آنست که حق تعالی ایجاد امری کند که نزد آن حیات
منتفی گردد مثل تخریب بنیت و تغیر اموری که محتاج الیه حیوة باشد از حرارت و رطوبت
و برودت و یبوست و از ابن عباس نقلست که حق تعالی موت را بصورت کبش املح
آفرید یعنی گوسفند نر سیاه و سفید و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی هیچ چیز نرسد الا که بمیرد
و حیوة را بصورت مادیان ابلق و او بر هیچ جرو نگذرد و رایحه او بهیچ چیز نرسد الا که
زنده شود حاصل که حق تعالی ایجاد موت و حیوة کرد لیبلوکم تا بیازماید شما را
یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف ایکم کدام از شما
احسن عملا نیکوترند از روی کردار یعنی اخلاص کدام بیشتر است و صواب تر چه اگر
اخلاص غیر ثواب باشد مقبول نخواهد بود و مراد از خالص آنست که محض قربت باشد
و از صواب آنکه بر وفق سنت مطهره باشد و قتاده گفته که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم

پرسیدم که معنی احسن عملاً چیست فرمود بمعنی احسن عقلاً یعنی کدام از شما نیکو ترید
از روی عقل و تفکر در فایدهٔ خلق موت و حیوة و بعد از آن فرمود که تمام تر شما در عقل
سخت تر شماست در ترسکاری از حضرت باری و نیکوتر شماست از روی منظر و فکر در انچه
خدای بآن امر فرموده و از ان نهی کرده و اگر چه کمتر شما باشد در طاعت متطوعه و عبادات
مندوبه خلاصهٔ معنی آنست که حق تعالی حیوة را بشما اعطا فرموده تا بآن قادر شوید بر کسب
عمل صالح و موت را بر شما مسلط ساخت تا داعی شود باختیار عمل حسن از قبیح در وراء آن
بعث و جزاست وَهُوَ الْعَزِيزُ واوست غالب در انتقام کشیدن از عاصیان پس هیچکس با بسیاری
عقل او را عاجز نتواند ساخت الْغَفُورُ آمرزنده هر کسی را که توبه کند از اساءة یا بدون
توبه از روی تفضل و احسان الَّذِي خَلَقَ آن خدائی که بیافرید سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت
آسمانرا طِبَاقًا مطابق یکدیگر یعنی یکی بالای دیگری در معالم از کعب الاخبار روایت کرده که
طبقهٔ اول یعنی آسمان دنیا موجی است محکم شده و دوم مرمریست سفید و سیوم آهن است
و چهارم روی است و پنجم نقره است و ششم زر است و هفتم یاقوت و از آسمان هفتم
تا عرش هفت حجاب است میان هر حجابی صحراها و بیابانهاست از نور که نهایت آن خدای داند
و نام فرشته که موکل است بران حجاب قیطاطروس است و بعد از خلق سموات بیان
استحکام و استقامت آنها میکند بقوله مَا تَرَى نمی بینی ای بیننده فِي خَلْقِ الرَّحْمَٰنِ
در آفریدن خدای مر آسمانرا مِنْ تَفَاوُتٍ هیچ اختلافی و خللی و اعوجاجی و عدم تناسبی
بلکه همه آنها مستقیم و راست اند و مناسب و ملایم یکدیگر و همه در کمال اتفاق و احکام
و انتظام مساوی هم و بر وفق حکمت و مصلحت و نزد بعضی مراد بخلق جمیع مخلوقات اند
و عدم تفاوت آنها در احکام و اتقان است نه در صورت و هیأت چه صورت و هیأت آنها

مختلف

مختلف افتاده و ذکر رحمن در موضع ضمیر تنبیه است بر آنکه ایجاد جمیع اشیا فرموده رحمت
و تفضل خود بر مخلوقات و خطاب مذکور راجع است برسول یا هر مخاطبی یعنی ای بیننده
تو آسمانها را دیده و بآن نظر کرده و هیچ نقصی و خللی از ان نیافته فَارْجِعِ الْبَصَرَ
پس دیگر باره بگردان چشم خود را بجانب آن تا دران هَلْ تَرَىٰ آیا میبینی بمعاینه مِن فُطُورٍ
هیچ شکافی و خللی و عدم تناسبی خلاصهٔ معنی آنست که اگر شبهه داری در آنچه بآن اخبار
کرده شدی از عدم تفاوت خلق السموات پس نظر کن دران و بمعاینه ببین ثُمَّ ارْجِعِ
الْبَصَرَ پس باز گردان دیده را یعنی برجعت اول اکتفا مکن بلکه دیگر بار باز گردان چشم را
كَرَّتَيْنِ دو بار باز گردانیدنی یعنی برجعتی بعد از رجعتی مراد تکریر و تکثیر است یعنی
اگر بیک نگریستن معلوم نکردی عدم تفاوت آنرا متعاقب یکدیگر از نگریستن کن و بجوی
در طلب آن نگاه کن و چون بسیار نگه کنی و نظر خود را تکرار سازی در نگریستن بآن يَنقَلِبْ
إِلَيْكَ الْبَصَرُ باز گردد بسوی تو چشم تو خَاسِئًا در حالتی که دور باشد از یافتن
آنچه مطلوب تست از دیدن عیب و خلل دران وَهُوَ حَسِيرٌ و او مانده باشد از دیدن
بسبب طول معاودت و کثرت مراجعت مراد آنست که هر چند چشم نگاه خواهد کرد هیچ عیبی
و خللی و نقصی دران نخواهد یافت تا که کلال پیدا کند و باز ماند وَلَقَدْ زَيَّنَّا و بتحقیق
که بیاراستیم بزینت تمام السَّمَاءَ الدُّنْيَا آسمانی نزدیکتر یعنی آسمان که اقرب است
بزمین آرایش دادیم بِمَصَابِيحَ بچراغها یعنی بستارگان که بمثابه چراغ درخشانند در شب
و این کلام نافی آن نمیشود که بعضی کواکب در آسمانهای دیگر باشند که بربالای آسمان دنیا اند
زیرا که تزیین باظهار آنهاست و آسمان دنیا مانع آن نیست وَجَعَلْنَاهَا و گردانیدیم
ستارگانرا رُجُومًا لِّلشَّيَاطِينِ رانندگان مر دیوانرا وقتی که بجهت استماع کلمات

ملایکه قصد آسمان کنند وخواهند که دزدیده گوش بسخن ایشان دارند باین وجه شعلهٔ
آتش کوکب جدا کردد واصل کواکب بجای خود بماند چه کواکب مرکوز اند در سموات
واز ان زایل نمیشوند مگر نزد وقوع قیامت پس آن شعله شیاطین بپیچد وهمه را بسوزد
ودر کشاف آورده که از قتاده نقلست که حق تعالی ستارکانرا برای سه چیز خلق کرده زینت
آسمان ورجم دیوان وسبب اهتدای خلقان در سیر دریا وبیابان پس هر که غیر این سه چیز را
تفسیر وبیان نماید مانند اهل تنجیم بتکلیف اظهار چیزی کرده باشد که هیچ علمی بآن نداشته
باشد **وَاَعْتَدْنَا لَهُمْ** وآماده ساختیم برای شیاطین جن وانس بعد از سوختن
ایشان در دنیا یا بعد از ضلالت واضلال ایشان به تنجیم **عَذَابَ السَّعِیْرِ** عذاب
آتش سوزان در آخرت وچون کفار اتباع شیاطین اند ومطاع امر ایشان از جهت بعدان
وعید شیاطین وعید ایشان نیز میفرماید بقوله **وَلِلَّذِیْنَ کَفَرُوْا بِرَبِّهِمْ** ومر آنانرا است
که کافر شدند بسبب ضلال دیوان **عَذَابُ جَهَنَّمَ** عذاب دوزخ **وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ**
وبد جای باز کشتن است دوزخ مر کفار را چه آن متضمن ضرر ایشانست که فوق آن از ان
متصور نباشد **اِذَآ اُلْقُوْا** وچون افکنده شوند کافران **فِیْهَا** در جهنم مانند انداختن
هیزم در آتش عظیم **سَمِعُوْا لَهَا** بشنوند مر دوزخ را **شَهِیْقًا** آوازی مانند آوازی دراز کوش
که انکر اصواتست چنانکه آوازی از آتش عظیم شنوده میشود نزد سوختن یعنی چون کفار را
بدوزخ اندازند دوزخ بصورت منکر قطیع بفریاد آید **وَهِیَ تَفُوْرُ** در حالتی که میجوشد
وایشانرا بر می آورد وفرو میبرد مانند کوشت در دیک جوشان **تَکَادُ تَمَیَّزُ** نزدیک
باشد که متفرق وپاره پاره شود دوزخ **مِنَ الْغَیْظِ** از خشم کافران این تمثیل شهیق
برای اشتعال دوزخ ست بایشان ومیتواند بود که مراد فریاد جمعی باشد که پیش از ایشان

دران انداخته شده باشند یا آنکه آواز مهیب نفسهای خود را شنوند کقوله تعالی
لهم فیها زفیرٌ وشهیقٌ وتمیز کنایتست از افراط غیظ وغضب دوزخ بر کافران چنانکه
میکویند که فلان از شدت غیظ میجوشد وبر وجهی از غیظ پر شده که نزدیکست که از هم
بکسلد پس مراد شدت التهاب اوست بر کفار ومحتملست که مراد غیظ زبانیه باشد
کُلَّمَآ اُلْقِیَ هر کاه انداخته شوند **فِیْهَا فَوْجٌ** در دوزخ کروهی از اهل کفر وشرک **سَاَلَهُمْ**
سوال کنند ایشانرا **خَزَنَتُهَآ** خازنان دوزخ یعنی مالک واعوان او از زبانیه برای
مشرکان **اَلَمْ یَاْتِکُمْ** آیا نیامد بشما **نَذِیْرٌ** بیم کننده یعنی پیغمبری بشما مبعوث
نشد که شمارا بخدای خواند واز این عذاب بترساند غرض توبیخ ایشان باشد تا غموم ایشان
مضاعف شود وموجب زیادتی عقوبت ایشان کردد **قَالُوْا** کویند کافران در جواب
ایشان **بَلٰی قَدْ جَآءَنَا** آری بتحقیق آمد بما **نَذِیْرٌ** پیغمبران بیم کننده **فَکَذَّبْنَا** پس
تکذیب کردیم قول ایشانرا **وَقُلْنَا** وکفتیم مر ایشانرا **مَا نَزَّلَ اللّٰهُ** فرو نفرستاده است
خدای **مِنْ شَیْءٍ** هیچ چیز از آنچه شما میکوئید از وعد ووعید وامر ونهی دیگر کفتیم که **اِنْ
اَنْتُمْ** نیستید شما در دعوی رسالت **اِلَّا فِیْ ضَلٰلٍ کَبِیْرٍ** مگر در کمراهی بزرک که
با وجود بشریت این دعوی میکنید یعنی ما در تکذیب ایشان افراط نمودیم تا آنکه نفی
انزال جمیع کتب وارسال رسل کردیم ومبالغه نمودیم در نسبت دادن ایشان بضلالت
وَقَالُوْا وکویند کافران با خزنه بر وجه تاسف وحسرت **لَوْ کُنَّا نَسْمَعُ** اکر می بودیم که
می شنودیم سخن پیغمبرانرا وبا ایشان عناد وجدال نمیکردیم واعتقاد می نمودیم بر آنچه
ظاهر بود از صدق ایشان بمعجزات باهره **اَوْ نَعْقِلُ** یا تعقل میکردیم در معنی کلام
ایشان وتفکر مینمودیم در انوار حکمت که از افعال واقوال ایشان معاینه میکردیم **مَا کُنَّا**

نمی بودیم فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ از یاران دوزخ زبده سخن آنست که اگر ما استماع
انذار ایشان میکردیم مثل استماع طالبان حق یا تعقل میکردیم دران باب مانند تعقل
متاملان و تفکر مستبصران بعذاب دوزخ گرفتار نمیشدیم و گویند جمع میان سمع و عقل
بجهت آنست که مدار تکلیف بر ادلهٔ سمعیه و عقلیه است فَاعْتَرَفُوا بِذَنْبِهِمْ پس اعتراف کنند
بگناهان خود که آن کفرست و تکذیب رسل در وقتی که آن اعتراف فایده بایشان ندهد
فَسُحْقًا پس دور کرداند خدای رحمت خود را دور گردانیدنی لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ مر یاران
آتش سوزان را سعید بن جبیر گفته که سحق نام وادیست در دوزخ و بعد از ذکر وعید در بیان
وعده میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بدرستی که آنانکه میترسند از عذاب پروردگار
باجتناب از معصیت و ارتکاب طاعت بِالْغَيْبِ در حالتی که آن عذاب ملتبس است
بغیب یعنی از ایشان غایبست و معاین ایشان نیست یا آنکه ایشان غایب‌اند و مشاهدهٔ آن
نمیکنند یا در غایبانه مردمان از عذاب خدای ترسانند و مرتکب قبایح نمیشوند و ترک امر
واجب نمیکنند یا آثار خوف را از خلق پوشیده میدارند و در خلوت بناله و گریه مشغول
میشوند تا از ریا دور باشند و باخلاص مقرون و در عین المعانی آورده که مراد از غیب دلست که
پوشیده است از مردمان و هویدا و پیدا نزد دانای نهان و آشکارا یعنی کسانی که بدل ترسکار
باشند لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشان راست آمرزش گناهان وَأَجْرٌ كَبِيرٌ و مزد بزرگ که
لذت عظیم این جهان در مقابل آن در نهایت حقارت باشد مراد نعیم جنانست و روضهٔ رضوان
و گفته اند اجر کبیر ایمنی است از شداید و مکاره یعنی مزد ترسندگان آمنی است از هر چه می‌ترسند
آورده اند که کفار قریش بسهولت عیش مغرور و مسرور گشته در باب حضرت رسالت پناه صلعم
سخنان گفتندی و چون چند نوبت بنزول قرآن پرده از روی گفتار ایشان برداشته باشند

بایکدیگر

بایکدیگر تدبیر کردند و رای ایشان بران قرار گرفت سخن که درباره محمد میگفتند آهسته
گویند تا خدای او نشنود و رسول خود را از ان آگاه نکرداند آیت آمد که وَأَسِرُّوا
قَوْلَكُمْ و پنهان سازید گفتار خود را درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم أَوِ اجْهَرُوا بِهِ
یا آشکارا کنید بآن یعنی نزد خدای هر دو یکسانست إِنَّهُ عَلِيمٌ بدرستی که او داناست
بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در سینه‌هاست قبل از آنکه بر زبان گذرد پس کسی که بر ضمایر
واقفست اگر تعبیر آن سر کنید و اگر بجهر نزد او پنهان و پوشیده نخواهد بود أَلَا يَعْلَمُ آیا نداند
آنچه در سینه‌هاست مَنْ خَلَقَ آنکس که آفریده است سینه‌ها را آیا عالم نباشد بسر این بندگان
آنکه ایشان را آفریده وَهُوَ اللَّطِيفُ و حال آنکه او باریک بین و نیک داناست بظواهر
و حقایق مکونات الْخَبِيرُ آگاه بغوامض و دقایق مکونات از مستیب نقلست که مردی در شبها
در میان اشجار میرفت بادی سخت برآمد و از درختی برگ بسیار فرو ریخت و در خاطر او گذشت
که آیا خدای داند که چند برگ ازین درخت بیفتاد هاتفی آواز داد که الا یعلم من خلق و هو
اللطیف الخبیر هُوَ الَّذِي اوست آنکس که جَعَلَ لَكُمُ گردانید برای شما الْأَرْضَ
ذَلُولًا زمین را رام و فرمان بردار تا بهر وجه که میخواهید دران میروید و می‌نشینید و زراعت
و عمارت میکنید و غیر آن فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا پس بروید و در دوشهای زمین
یعنی جوانب و اطراف و مرتفعهٔ آن مشی در مناکب ارض مثل است برای فرط تذلیل و نهایت
ذل آن پس هرگاه حق تعالی زمین را بر وجهی تذلیل و رام کرده باشد و در مناکب آن
عبارتست از اماکن صعبهٔ آن توان رفت پس هیچ موضع دیگر از ان غیر متذلل نخواهد بود
و نزد ابن عباس و قتاده مناکب ارض بمعنی جبالست چه منکب هر شیء ارفع آنست یعنی
آسان گردانید سیر کردن شما را بر کوهها و چون سلوک در جبال شما را ممکن باشد پس در غیر آن

ابلغ خواهد بود وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ و بخورید از روزی خدا که برای شما مقرر
فرموده یعنی از انچه در زمین رویینده شده از زروع و اشجار و سایر نباتات
وَإِلَيْهِ النُّشُورُ و بسوی اوست برانگیختن شما از قبور یعنی مرجع شما در قیامت
بسوی حکم اوست پس شکر گذاری مشی و اکل را فرو مگذارید تا مستوجب سخط او
نشوید بدانکه مشی اگر از برای طاعت مفروضه یا مندوبه ست پس امر برای وجوب
یا ندب خواهد بود و اگر نه برای اباحت مانند سیر برای طلب منافع دنیویه و همچنین ست
اکل و بعد از تعداد نعمت در تهدید کفار میفرماید که ءَأَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید
ای کافران مَنْ فِي السَّمَاءِ از انکس که در آسمانست یعنی حق تعالی همچنانکه زعم شماست
یا از خدای که ملکوت او در آسمانست چه آن مسکن ملائکه ست و عرش و کرسی و لوح
محفوظ و مبدأ نزول کتب و قضایا و اوامر و نواهی از ملک موکل بر عذاب شما که
جبرئیل ست یا از سایر ملائکه که مدبر عالم اند و بر هر تقدیر میفرماید که آیا ایمن شدید
از انکس که أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ انکه فرو برد شما را در زمین فَإِذَا پس آنهنگام که
بزمین فرو رفته باشید هِيَ تَمُورُ زمین گردد و پیوسته اضطراب کند تا شما را بزیر تر
افکند مانند حال قارون که زمین او را بزیر تر افکند تا قیامت یا در وقت اراده خسف
زمین متحرک و شکافته شده شما را فرو برد أَمْ أَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید مَنْ فِي السَّمَاءِ
از خدای که در آسمانست بزعم شما یا عرش و ملکوت و قضا و امر او را در آسمانست یا جبرئیل
یا سایر ملائکه أَنْ يُرْسِلَ انکه فرو فرستد عَلَيْكُمْ حَاصِبًا بر شما بادی که سنگریزه باشد
چنانکه بر قوم لوط فرو فرستاده شد فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید یعنی بعد از
مشاهده این عذاب دانا شود که كَيْفَ نَذِيرِ که چگونه ست بیم کردن من و آن

دانستن شما را سود ندارد و بعد از ان جهت تسلیهٔ خاطر عاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بر تکذیب کفار قریش مر او را تهدید ایشان میفرماید که وَلَقَدْ كَذَّبَ و بدرستی که تکذیب
کردند رسول خود را الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه بودند پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان
امم ماضیه و بشامت تکذیب هلاک شدند فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود بر ایشان نَكِيرِ
عقوبت من که با انکار ست و فظاعت بعد از ان تنبیه میفرماید بر قدرت خود بر خسف
و ارسال حجارت بقوله أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ آیا نمی نگرند بسوی مرغان فَوْقَهُمْ که زبر سر
ایشانند یعنی معلق بر هوا صَافَّاتٍ در حالتی که صفها بر کشیده اند یعنی بالهای خود را
گسترانیده اند در هوا نزد طیران وَيَقْبِضْنَ و فراهم گیرند بالهای خود را وقتی بر پهلوهای
خود میزنند مَا يُمْسِكُهُنَّ و باز نمیدارد ایشانرا در هوا بر خلاف طبع یا در حین بسط
و قبض اجزا ایشانرا از سقوط نگه میدارد إِلَّا الرَّحْمَنُ مگر خدای بزرگ بخشایش که
بقدرت کامله خود هر یک از انواع طیور را شکلی و هیاتی و طبیعتی خاص داده و اسباب
طیران و جولان ایشان در هوا مهیا ساخته إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بدرستی که خدای بهمه چیزها
بَصِيرٌ بیناست و داناست که خلق غرایب نماید و تدبیرها عجایب فرماید أَمَّنْ آیا کیست که
اشارت توان کرد باو هَذَا الَّذِي این آنکس است که از روی حمایت هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ
آن لشکر شماست یعنی مددکار شما یعنی مانند لشکر که پادشاه را نگاه میدارند يَنْصُرُكُمْ
که یاری دهد شما را مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ بجز از خدای از عذاب و خشم وی إِنِ الْكَافِرُونَ
نیستند ناگرویدگان إِلَّا فِي غُرُورٍ مگر در فریب شیطان که میگوید که عذاب بایشان
نازل نخواهد شد مراد آنست که آیا مر شما راست بجز از خدای کسی که نصرت بشما دهد از نزول
عذاب بر شما أَمَّنْ آیا کیست که مشار الیه شود باینکه هَذَا الَّذِي این آنکس است که مخفی

عنایت يَرْزُقُكُمْ روزی میدهد شما را إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ اگر باز گیرد روزی خود را
از شما بامساک باران یا بابطال اسبابی که حصول و وصول رزق را وسایط و وسایل اند
یعنی اگر خدا وظیفه روزی را از شما باز گیرد کیست آنکه شما را روزی تواند داد و کفار
میدانند که خالق و رازق اوست نه غیر او و کفر ایشان نه از جهل است بَلْ لَجُّوا بلکه لجاج
و ستیزه کردند و بسیار فرو رفتند فِي عُتُوٍّ در عناد و سرکشی وَنُفُورٍ و نفرت از حق و رمیدگی
از راستی بجهت تنفر طبع ایشان از آن بعد از آن از برای مومنان و کافران ایراد مثل میکند که
أَفَمَنْ يَمْشِي آیا کسی که میرود مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ در حالتی که فرو افتاده است بر روی خود
یعنی نگونسار میرود و بجهت این در وقت رفتن پس و پیش و راست و چپ خود نمی بیند
و بهر ساعتی بسر در می آید و بر روی می افتد أَهْدَىٰ راه یافته تر است و بمطلوب رسنده تر
أَمَّنْ يَمْشِي آیا آنکس که میرود سَوِيًّا در حالتی که راست ایستاده است و همه جوانب خود را مشاهده میکند
و بجهت آن سالم است از سر در آمدن و بر روی در افتادن و واقع است عَلَىٰ صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ ۝ بر راه راست که رساننده اوست بمقصد و مقصود حاصل که این مثلی است
برای کافر گمراه که در سنگلاخ ضلالت افتاده است و در بیدای غوایت حیران و سرگردان
میرود نمیداند که مخوف است یا مُبطل و چشم نمی گشاید تا پس و پیش و راست و چپ خود ملاحظه کرده
طریق مستقیم را بجوید و در آن سلوک کند و برای مومن راه یافته که بر طریق حق از روی بصیرت
و یقین سلوک میکند قتاده گفته که آنکه بر روی افتاده در راه میرود آنکس است که در قیامت
محشور شود بر روی رود و افتد و تا بدوزخ رسد و آنکه راست ایستاده میرود آنکس است که
محشور شود و بر هر دو قدم و چون برق خاطف از صراط گذشته به بهشت روند قُلْ خطاب
بحضرتست و معنی اینکه ای محمد اگر کفار جواب ندهند و نگویند که ناصر و رازق خداست بگو

بایشان

بایشان که هُوَ آن ناصر و رازق شما الَّذِي آنکس است که بقدرت کامله خود
أَنْشَأَكُمْ آفرید شما را و از عدم بوجود آورد وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ بگردانید یعنی
پیدا کرد برای شما شنوائی را تا سخنان بشنوید و بدان پند گیرید وَالْأَبْصَارَ
و دیدها را تا دلایل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید وَالْأَفْئِدَةَ و دلها را تا
در معانی کلمات الهی و دقایق مصنوعات پادشاهی تفکر و تامل نمائید و از آن عبرت
گیرید و با وجود این الطاف و اعطاف دال بر اهتدی قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ۝ اندک
شکر میگوئید مر این نعمتها را قُلْ بگوای محمد صلی الله علیه وآله وسلم هُوَ آنکه ناصر و رازق
شماست الَّذِي ذَرَأَكُمْ آنکس است که بیافرید و پراکنده ساخت شما را فِي الْأَرْضِ
در زمین و هر یکی را در آن منزلی و کاری تعیین فرمود تا تعبد کنید و اطاعت او
نمائید وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۝ و بسوی او نه غیر او باز گردیده خواهید شد و جزای
کردار خواهید یافت وَيَقُولُونَ و میگویند مشرکان پیغمبر را و یاران او را از روی
استبطاء عذاب و استهزای آن مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ کی باشد این وعده خسف
و ارسال حاصب یا وعده حشر و یا فتح جزا در قیامت إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝
اگر هستید شما راست گویان درین وعده قُلْ بگوای محمد در جواب ایشان که إِنَّمَا الْعِلْمُ
جز این نیست که دانستن وقت عذاب در دنیا یا علم بزمان قیامت و بروز جزا عِنْدَ اللَّهِ
نزدیک خدایست و غیر آن بران مطلع نیست وَإِنَّمَا أَنَا و جز این نیست که من نَذِيرٌ
مُبِينٌ ۝ بیم کننده ام آشکارا یعنی در علانیه شما را در آمدن عذاب دنیا و عقبی شما را
بیم کنیم اما بر آمدن زمان آن دانا نیستم و در انذار علم بوقوع محذر منه بلکه ظن کافی است
فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آنهنگام که ببینند وعده را یعنی موعود را که عذاب دنیاست از قتل

روز بدر و غیر آن یا انواع عذاب در روز جزا **زُلْفَةً** در حالتی که نزدیک باشد
با ایشان یعنی عذاب موعود مشاهده ایشان شود **سِيْئَتْ** زشت گردانیده شود
یعنی آن موعود روز زشت گردانیده شود **وُجُوهُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا** رویهای آنانکه
کافر شده اند و نکرویده اند بوحدانیت خدا و صدق قول سید انبیا یعنی نزد آن حال اثر
کابت و محنت و سیاهی و تیرگی بر چهرهای ایشان پدید آید **وَقِيْلَ** و گفته شود یعنی مومنان
با ایشان گویند در روز بدر و نزد وقوع نکبت یا خزنهٔ دوزخ ایشانرا گویند روز قیامت که
هٰذَا الَّذِيْ كُنْتُمْ این آنست که بودید پیوسته **بِهٖ تَدَّعُوْنَ** بآن طلب میکردید
و تعجیل وقوع آن مینمودید یا دعوی میکردید بسبب آنکه ما مستاصل نخواهیم گشت و مبعوث
نخواهیم شد در خبرست که یکی از ائمه در اول شب این سوره را در نماز تلاوت میکرد چون
باین آیه رسید مکرر میخواند و گریه میکرد تا وقتی که یکی از موذنان بنماز صبح میگفت و حاکم ابو القاسم
حسکانی باسانید صحیح از شریک نقل کرده که اعمش گفت معنی آیت اینست که فلما راوا عمال علی
بن ابیطالب عند الله من الزلفی سیئت وجوه الذین کفروا یعنی چون دیدند منکران ولایت
قرب و مرتبت علی بن ابیطالب را نزد حق تعالی رویهای ایشان سیاه و زشت شد از غایت
حقد و حسد و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که معنی آنست که فلما راوا مکان علی ابن
ابیطالب من النبی سیئت وجوه الذین کفروا ای کذبوا بفضله یعنی مشاهده کردند قرب
و مکانت علی ابن ابیطالب را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تیره شدند رویهای آنانی که
مکذب فضل او بودند آورده اند که همیشه کفار تمنای موت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
و اصحاب او میکردند و آرزوی هلاک ایشان داشتند و میگفتند که نتربص بریب المنون
و نتربص بکم الدوائر حق تعالی آنحضرت را خطاب کرد که **قُلْ** بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم

بتفاوت معنی در نزد صاحب رای

ارایتم

اَرَاَيْتُمْ آیا می بینید یعنی تامل مینمائید در اینکه **اِنْ اَهْلَكَنِيَ اللّٰهُ** اگر هلاک کند
مرا خدای **وَمَنْ مَّعِيَ** و آنانرا که با من اند از مومنان **اَوْ رَحِمَنَا** یا ببخشد بر ما و اجل
ما را در تاخیر افکند **فَمَنْ** پس کیست آنکه او **يُجِيْرُ الْكٰفِرِيْنَ** زنهار دهد کافرانرا **مِنْ عَذَابٍ** ب
اَلِيْمٍ از عذاب دردناک که بسبب کفر مستحق آن شده اند یعنی مرگ ما شمارا سود ندارد
و حیات ما مانع از عذاب شما نمیکند چه نجات دهندهٔ شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست
خواه ما زنده باشیم یا مرده پس تمنای مرگ ما کردن چه فایده بشما رساند مراد آنست که
ما انتظار یکی ازین دو چیز میکشیم که عاقبت هردو در نهایت خوبی ست یکی آنکه هلاک
شویم چنانکه تمنای شماست و بنعیم مقیم بهشت رسیم و دیگر مستسعد شویم بنصرت و دولت
اسلام چنانکه متمنای ماست و شما چگونه و بچه وجه از عذاب اخروی که وقوع آن لا بدست
خلاصی خواهید یافت و یا معنی آنست اگر خدای ما را بموت هلاک کرداند پس که زنهار دهد شما را
بعد از موت ما که ما دیان شمائیم و مانعان عذاب دنیوی و اخروی از شما و اگر خدای برحمت
شامله خود ما را مهلت دهد و بر قتل شما غالب سازد پس کیست که شمارا که مقتول مائید
از عذاب اخروی برهاند چه هرکه بردست ما کشته شود البته بعذاب ابدی گرفتار گردد و
از ابن عباس منقولست که معنی آنست که اگر حق تعالی بسبب گناه ما را در آخرت عذاب کند
پس کیست که شمارا از عذاب اخروی که اول باهل کفرست برهاند و اگر رحم کند و بیامرزد
ما را بسبب ایمان پس که امان دهد شمارا که ایمان ندارید **قُلْ** بگو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم
باین کفار از روی توبیخ که **هُوَ** آنکه من شمارا بسوی او دعوت میکنم **الرَّحْمٰنُ** بزرگ
بخشش است که نعیم او بجمیع خلایق رسیده **اٰمَنَّا بِهٖ** گرویده ایم باو بجهت آنکه علم بوحدانیت
و ربوبیت او داریم **وَعَلَيْهِ** و بر او نه بر غیر او **تَوَكَّلْنَا** توکل کرده ایم و اعتماد نموده

همه کار خود را باو واگذاشته فستعلمون پس زود باشد که بدانید یعنی بعد از مشاهده
عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر من هو کیست از ما و شما آنکه او فی ضلال مبین
در گمراهی هویداست قل بگو بایشان که ارأیتم آیا چه می بینید در یکه ان اصبح ماؤکم
اگر بگردد آب شما یعنی آب چاه زمزم و آب بیر میمون حضری که همه مشرب شما اند غورا فرو رفته
بزمین چنانکه دست و دلو بدان نرسد فمن یأتیکم پس کیست آنکه بیارد برای شما بماء آبی
معین آبی ظاهر چنانکه همکس ببیند نزد بعضی مراد مطلق آبست ابن عباس فرموده که
معین بمعنی جاریست یعنی از شما کیست که برای شما آب جاری بیاورد پس شکر گذاری او
قیام نمائید و او را پرستش کنید نه غیر او را از اصنام تا آب شما را برقرار بدارد و در آثار آمده که
بعد از تلاوت این آیت باید گفت که الله رب العالمین یعنی خدای که پروردگار عالمیان است
آب فرو رفته را ظاهر کرداند یا جاری سازد و در بعضی تفاسیر مذکورست که زندیقی شنید که
معلمی نشاکرد خود را تلقین میکرد که فمن یأتیکم بماء معین او جواب داد بالفؤس
والمعاول یعنی به تبرها و تیشها آب را باز آرند و بروایت دیگر برجال شداد والمعاول
حداد بردان یاقوت و تیشهای آهنین آب را ظاهر سازند شبانه نابینا شد هاتفی
آواز داد اینکه چشمه چشم تو غایر شده بگوی تا بمعول و فاس باز آرند و گویند اینکس محمد
ذکریا طبیب بود سورة النون والقلم مکیه اثنی و خمسون آیه و رکوعان و خلافان
وثلثة لام ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سوره ن
والقلم بخواند حق تعالی ثواب جماعتی که حسن الاخلاق باشند بوی کرامت فرماید و از جحیم
بران در امان باشند و از ابو عبد الله علیه السلام روایتیست که هر که سوره ن والقلم تلاوت
کند در فریضه و یا نافله تا زنده باشد حق تعالی او را از فقر ایمن کرداند و بعد از موت

ازفشارش

از فشارش قبر در پناه خودش نگاه دارد و بدانکه چون حق تعالی ختم سورة الملک نمود
بذکر تکذیب کفار و بیان وعید ایشان افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم

ن پیش بعضی این حرف مفتاح اسم نور و ناصرست و اشارت بکلمهٔ کن است و نزد
بعضی دیگر اسم سوره است یعنی این سورهٔ نون ست و بحدیث مرفوع بحضرت
رسالت پناه واقع شده که نون لوحی ست از نور و نزد بعضی دیگر قسم است بنصرت
[illegible] آست

بهم زده ومورد تجاوز قرار داده .
۳ـ درمعامله یك قطعه زمین آقای عزیزالله بیطرفان (باسبا[illegible]
ساکن محله عربستان که مساحت تقریبی آن ر ۶۰۰ .
است حد فاصل حریم یکی از چاه‌های شور را بهم زد[illegible]
حریم چاه را جزء زمین خود موردمعامله قرار داده ـ و [illegible]
نتیجه دیوارکشی چهار طرف زمین مورد معامله آق[illegible]
بیطرفان چاه مزبوروحریم آن وسطخانه واقع شده ـ علاو[illegible]
بر اینکه از این جهت راه عبور مأمورین شهرداری برای
سرکشی ولاروب این چاه بسته‌شده‌اطراف این‌چاه راخراب
نموده ـ و با ساختمان آن و بنا چند پله دور آن طبق
دلخواه خود آنرا بصورت حوض روباز در آورده ـ مضافا
باینکه از آب قنات استفاده‌تا مشروع میشود ـ این جریان
در حقیقت قوه قاهره و غالبه است برای تجاوز ودرهم
شکستن حق مالکیت شهرداری چه آنکه برای هیچکـ[illegible]
ورود بآن ممکـ[illegible]

[illegible] پانصد ساله راه بود اثر بر بالا
کوهان بنهاد و آن فرشته قدم بران یاقوت بنهاد کاو قرار گرفت و برای قرارگاه قوایم
کاو سنگی سبز آفرید که کثافت آن بمقدار کثافت هفت آسمان و هفت زمین بود
و این سنگیست که لقمان پسر خود را گفت یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل

همه کار خود را با او واگذاشته فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید یعنی بعد از مشاهده
عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر مَنْ هُوَ کیست از ما و شما آنکه او فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
در گمراهی هویداست قُلْ بگو با ایشان که أَرَأَيْتُمْ آیا چه می بینید در رنگه إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ
اگر بگردد آب شما یعنی آب چاه زمزم و آب بیر میمون حضرمی که همه مشرب شما اند غَوْرًا فرو رفته
بزمین چنانکه دست و دلو بدان نرسد فَمَنْ يَأْتِيكُمْ پس کیست آنکه بیارد برای شما بِمَاءٍ
مَعِينٍ آبی ظاهر چنانکه همه کس بیند نزد بعضی مراد مطلق آبست ابن عباس فرموده که
معین بمعنی جاریست یعنی از شما کیست که برای شما آب جاری بیاورد پس شکر گذاری او
قیام نمایید و او را پرستش کنید نه غیر او را از اصنام تا آب شما را برقرار بدارد و در آثار آمده که
...که پروردگار عالمیان...
...ست که زندیقی شنید که...
...جواب داد بالفاس
...بر جال شداد والمعاول
...شمانه نابینا شد با تقی
...س باز آرند و گویند اینکس محمد
...ون آید و رکوعان و خلافان
...وایت کرده که هر که سوره ن
...شد بوی کرامت فرماید و از جحیم
...ت که هر که سوره ن والقلم تلاوت
...بران در امان باشند و از ابو هنداد قم
کند در فریضه و یا نافله تا زنده باشد حق تعالی او را از فقر ایمن گرداند و بعد از موت

...باید یافت شاید در قضاوت راه مبالغه راه افراط
...دالت و حق پرستی در میان عدهٔ بیشماری یافت شود
...ن در زمان ما خیلی کم و معدودند آری نسبت هوا
...میان این مردم که دچار بیماریها دروغ و چاپلوسی
...مکر و ریا، بی عفتی و پستی و نا درستی شده‌اند بسیار
...ر عدالت اجتماعی بود این همه بیماریهای روحی و
...وجود نداشت.

...رض تسلیت و همدردی
...مسلمان شهرستان مذهبی قم در گذشت مرحوم حاجی
...سی را به حضرت حجة‌الاسلام آقای آقامیرزا محمدتقی قمی
...سلامی در... و همچنین تیمسار معظم اویسی فرمانده محترم
...عرض میکنم

از فشار قبر در پناه خود نگاه دارد و بدانکه چون حق تعالی ختم سورة الملک نمود
بذکر تکذیب کفار و بیان وعید ایشان افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده فرمود

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

ن پیش بعضی این حرف مفتاح اسم نور و ناصر است و اشارت بکلمه کن است و نزد
بعضی دیگر اسم سوره است یعنی این سوره نون است و بحدیث مرفوع بحضرت
رسالت پناه واقع شده که نون لوحی است از نور و نزد بعضی دیگر قسم است بنصرت
حضرت عزت بانبیا و مومنان را و اشهر آنست که نون اسم ماهی است و مراد بآن جنس است
و تخصیص آن بذکر باعتبار آنست که آیات غریبه او سبحانه است چه در اب ایجاد آن
فرموده و هرگاه از آب مفارقت میکند هلاک میشود برخلاف حیوانات دیگر که چون
در آب می افتد می میرد و ابن عباس و مجاهد و سدی گفته اند مراد ماهی است که زمین
بر پشت اوست و آنرا بهموت گویند و بروایت دیگر لیوثا و از امیر المومنین عم
مرویست که نام او بلهوتست و در خبر آمده که چون حق تعالی زمین را بیافرید و او را
از هم بشکافت و هفت طبقه کرد و فرشته را خلق کرد او دستها از مغرب تا مشرق
بکشید و این هفت زمین را بر دوش گرفت و برای قرار وی گاوی از فردوس بیاورد
که او را چهل هزار قوایم بود و او قدم بر کوهان آن نهاد و چون قدم بر بالای کوهان
متزلزل بود یاقوتی آفرید که کثافت طول و عرض آن پانصد ساله راه بود آنرا بر بالای
کوهان بنهاد و آن فرشته قدم بران یاقوت بنهاد گاو قرار گرفت و برای قرارگاه قوایم
گاو سنگی سبز آفرید که کثافت آن بمقدار کثافت هفت آسمان و هفت زمین بود
و این سنگی است که لقمان پسر خود را گفت یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل

فتکن فی صخرة وبعد از ان برای قرار آن صخره نون را آفرید وآن سنگ را بر پشت وی
نهاد وباقی اعضای وی جزوی بر بالای وی نیست وآن ماهی بر آبست وآن آب
برباد وباد بر قدرت خدای ایستاده جلت قدرتهٔ از کعب الاخبار مرویست که ماهی
بوسوسهٔ ابلیس خواست که بجنبد وآنچه بر پشت ویست بیندازد حق تعالی جانوری
بیافرید تا در بینی وی در رفت وبدماغ وی رسید ماهی بنالید فرمان رسید که بیرون آی چون
بیرون آمد ودر برابر وی بایستاد وتا اگر عزیمت جنبیدن کند بدماغ وی رود وماهی
بجهت خوف این جانور ساکن شد وعکرمه بروایت دیگر از ابن عباس روایت کرده که
مراد بنون نون الرحمن است والروحم نیز از حروف آنست یعنی مقصود ازین مقطع که
الروحم ونون ست الرحمن ست واز حسن وقتاده وضحاک نقلست که مراد بنون
دواتست واز امام محمد باقر صلوات الله علیه روایتیست که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود
که نون نهریست در بهشت که حق تعالی امر نمود باو که کن مداداً فی الحال منجمد شد وآن
از شیر سفید ترست واز شهد شیرین تر وبعد از ان بقلم امر کرد که اکتب بنویس قلم هر چیز را که
بود وهست وخواهد بود تا بروز قیامت بنوشت وابو هریره از رسول صلی الله علیه وآله وسلم
روایت کرده که اول چیزی که خدای بیافرید قلم بود پس بنظر هیبت در ونگاه کرد شکافته
شد وبعد از ان نون را بیافرید واین دواتست وقلم از ان دوات نوشت هر چیزی که
تا قیامت حادث شود واصح اقوال نون دواتست ومعنی آنست که سوگند بدوات
والقلم وبقلم اعلا که از نورست وطول آن از ما بین آسمان وزمین ست وبآن لوح
محفوظ مکتوب شد ویا آنکه اسم جنس باشد یعنی هر قلمی که بدان کتابت کنند وفواید آن
بر مصالح دنیا بر وجهی ست که بوصف احاطهٔ آن نمیتوان کرد وجهت اینست که مقسم به

واقع شده

واقع شده از جلالیت قلم ست که جمیع کتب سماوی بآن نوشته شده واحکام
شریعت مصطفوی بآن محفوظ گشته واز بعضی علما منقولست که بیان دست
وبیان زبان وبیان بنان منازل زمان بمرور زمان منسی گردد وبیان بنان بر صحیفهٔ
روزگار باقی ماند ونیز از یشان منقولست که نظام دین ودنیا بدو چیزست قلم وشمشیر
وشمشیر زیر دست قلم ست ومؤید قول اول ست حدیثی که از ابو جعفر علیه السلام
وابو هریره نقل شده ونیز از ابن عباس روایتست که اول چیزی که حق تعالی از نور محمد
صلی الله علیه وآله وسلم ایجاد فرمود قلم بود وبعد از ان لوح پس قلم بر لوح جاری شد
وآنچه خواهد بود تا قیامت بران مرقوم گشت وبعد از ان بخاری از آب برآمد واز ان آسمان
مخلوق وبعد از ان نور را بیافرید وزمین را بر پشت وی نهاد وهرگاه می جنبید زمین
بحرکت در می آید پس کوهها را آفرید ومیخهای زمین گردانید تا قرار گرفت پس این آیة
تلاوت فرمود والقلم وَمَا يَسْطُرُونَ ودیگر سوگند بآنچه حفظه می نویسند
از احکام وحی یا آنچه بآن مامور شوید در شان از ابن هیصم نقل کرده که نون دهن ست
وقلم زبان ما یسطرون بآنچه حفظه مینویسند بقلم زبان ومداد دهان بر بندگان
از اعمال واقوال ایشان وگویند مراد جمیع نویسندگان اند از انس وجن وملک آورده اند که
ولید بن مغیره وابو جهل جنون را بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم نسبت
دادند واز سخنان نالایق وکلمات بی موقع بر زبان راندندی وبر سبیل استهزا گفتندی
که یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون وآنحضرت بخلق عظیم خود تحمل این
سخنان مینمود وآتش غضب خود را باب حلم فرو می نشاند حق تعالی فرمود سوگند
باین امور مذکوره که مشتمل اند بر فواید عظیمه ومصالح جلیله اند که مَا أَنْتَ نیستی تو ای محمد

بِنِعْمَةِ رَبِّكَ در حالتی که منعم و مکرمی بنعمت پروردگار خود که نبوتست و حصافت
و متانت عقل بِمَجْنُونٍ دیوانه چنانکه اهل سفاهت و حماقت در حق تو میگویند
و تواند بود که باء زایده نباشد بلکه باء قسمی باشد یعنی سوگند بنعمتی که پروردگار تو ترا
کرامت فرموده از نبوت و کمال عقل و فهم که تو دیوانه نیستی وَإِنَّ لَكَ و بدرستی که
مرتراست لَأَجْرًا مزد و ثوابی بر کشیدن بار نبوت و تحمل مشقت بر جفای ابلاغ احکام
حضرت عزت غَيْرَ مَمْنُونٍ که نه منت نهاده است یعنی حق تعالی بیرون واسطه
کسی که از و منت باید کشید بتو عطای کامل داده یا آنکه آن ثواب تفضلی نیست
تا مقرون بمنت باشد بلکه مزد عمل تست و تو بسبب عمل مستوجب آن شده و اجور بر اعمال
از طرق منت محفوظ اند و نزد اکثر مفسران ممنون بمعنی مقطوع است مزدی بر دوام که
هرگز انقطاع بران راه نیابد از ابن عباس مرویست که هیچ پیغمبری نیست مگر که او را مثل
مزد آن کسیست که بوی ایمان آورده و در دین او در آمده بعد از آن در مدح حبیب خود
میفرماید که وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ و بدرستی که تو بر خلق بزرگی که مانند آن کسی
دیگر را نیست چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کسی را قوت تحمل آن نیست و ابن عباس گفت که خلق
عظیم دین اسلام است که اعظم جمیع ادیانست یا مراد آداب قرآنیست که حق تعالی بوی
ارزانی داشته سعید بن هشام عایشه را از خلق رسول صلی الله علیه و آله و سلم سوال کرد
گفت خلق آنحضرت قرآن بوده پس ده آیت که در اول قد افلح المؤمنون است تلاوت
کرد و گفت خلق پیغمبر ازین بیرون نبود بزرگی فرموده که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمدی
نبوده چه او از مشیت خود دست باز داشت و خود را بکلی با حق گذاشت و کاینات
در نظر او حقیر نمود و در شب معراج که همه اشیا بروی کردند بچشم او هیچ در نیامد که ما زاغ

البصر و ما طغی و نه از بلا منحرف شد و نه از عطای منصرف گشت و او را هیچ
مقصد و مقصودی جز حضرت معبود نبود و گویند خلق عظیم آنحضرت از آن
حیثیت است که مؤدب بآداب خدای بوده و در آیه کریمه خذ العفو وأمر بالمعروف
واعرض عن الجاهلین ازینجاست که آنحضرت فرمود که ادبنی ربی فاحسن تادیبی
پروردگار من مرا آداب آموخت و نیکو مرا بآداب تادیب کرد و گویند خلق عظیم
آنحضرت از آن بود که ظاهرا با خلق بخلق معاشرت می فرمود و باطنا با حق بود
و گفته اند که خلق عظیم او مکارم اخلاق بود و مؤید اینست که آنحضرت فرمود که بعثت
لاتمم مکارم الاخلاق مبعوث شده ام تا خلقهای نیکو را تمام گردانم و ابن عباس
فرموده که خلق عظیم آنحضرت بمرتبه بود که روزی در مسجد نشسته بود و اصحاب در حوالی او
بخدمتگاری ایستاده اعرابی از در مسجد در آمد و شمشیری حمایل کرده و سوسماری
در دامن گفت یا محمد انک کاذب ساحر یاران در صدد آن شدند که او را بکشند
حضرت منع فرمود و اعرابی را گفت یا اخا العرب من تریدای برادر کرا میخواهی گفت
محمد ساحر کذاب را فرمود محمد منم ولیکن نه ساحرم و نه کذاب بلکه رسول خدایم
اعرابی گفت سوگند بلات که اگر نه بجهت وجاهت و جمال وجه تو بودی من
این شمشیر را از خون تو سیراب میکردم و قسم بلات که بتو ایمان نیارم تا این
سوسمار بتو ایمان آرد پس سوسمار از آستین بدر آورد و آنجا بینداخت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای سوسمار گفت لبیک یا رسول الله فرمود که من انا
من کیستم گفت انت رسول الله تو فرستاده خدائی در ساعت دل اعرابی بنور معرفت
گشاده شده و بصدق تمام گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله

پس گفت یا رسول الله از این مسجد در آمدم و در همه عالم هیچکس از من دشمن تری بنود
بتو اکنون میروم و هیچکس را از خود دوست تر نمی یابم نسبت بتو اینست بیان آیه وانك
لعلی خلق عظیم مرویست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روزی با یکی از صحابه در صحرای
مدینه میگذشت دید که پیر زنی بر سر چاهی میخواهد که آب بکشد و نمیتواند حضرت نزد وی رفت
و فرمود ای عجوزه از برای تو آب بکشم گفت ان احسنتم احسنتم لانفسکم حضرت
بر سر چاه آمد و دلو را بکشید و مشک آن زن را پر کرد و بر دوش مبارک نهاد و بعجوزه
گفت پیش باش و راه خانه خود بمن نمای آن شخص که رفیق حضرت بود هرچند خواست که
از وی بستاند قبول نمود و گفت من اولی ام بکشیدن بار امت و تحمل مشقت پس
عجوزه پیش میرفت و حضرت از عقب او میکشید تا بدر خیمه رسید آن مشک را آنجا
بر زمین نهاد و برگشت عجوزه در خیمه رفت و فرزندان را گفت برخیزید و آن مشک
باندرون خیمه آورید گفتند ای مادر این مشک را چگونه باینجا آوردی گفت جوانمرد
شیرین سخن زیبا روی و خوش خوی با من تلطف کرد و این مشک را برداشته باینجا
آورد گفتند کجا رفت گفت اینست که در راه میرود ایشان در عقب آنحضرت فرا رفتند
و ویرا بشناختند بدر خیمه دوانیدند و گفتند ای مادر این جوانمرد آنکس است که تو بوی
ایمان آورده و شب و روز مشتاق اوئی و پیوسته لاف محبت او میزنی عجوزه از خانه
بیرون دوید و فرزندان نیز از پی می آمدند و در دست و پای آنحضرت افتادند و پیر زن
بسیار بگریست و گفت یا رسول الله گستاخی کردم و ترا نشناختم و من چگونه از عهده
این عذر بیرون آیم آنحضرت ویرا تسلی داد و دعای خیر در حق وی و فرزندان وی بتقدیم
رسانید و ایشانرا بلطف باز گردانید پس جبرئیل این آیت آورد که انك لعلی خلق عظیم

ازامام

از امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که بر شما باد که التزام نمائید بحسن خلق که نیکو خوی البته به بهشت رود و بر شما باد که
از بد خلقی محترز شوید که بد خلق بلاشبهه در دوزخ خواهد بود و ابو دردا از آنحضرت
نقل کرده که هیچ چیز در ترازوی کفه اعمال گران تر از خلق نیکو نیست و نیز فرموده که
دوست داشته ترین مردمان نزد خدا تعالی آنانند که نیکو خوی تر باشند و دستهارا
فرود آورده باشند برای مردمان یعنی در نهایت تواضع و افتادگی باشند و با مردم
الفت گیرند و مردمان با ایشان الفت گیرند و دشمن ترین مردمان نزد خدا آنانند که
سخن چینی کنند و میان برادران مومن جدائی افکنند و عثرات بی گناهان جویند و نیز
از وی منقولست که مالهای شما بر همه مردمان نمیرسد پس خوی نیکو خود را بهمه ایشان
رسانید و شبهه نیست که حسن خلق مثمر غرس محبت است در قلوب بندگان و قلع عداوت
از صدور ایشان و ائمه هدی صلوات الله علیهم بیمامن حسن اخلاق اهل ضلال را
هدایت میکردند و از بادیه ضلالت بطریق مستقیم ارشاد هدایت میفرمودند چنانکه
مرویست که حسان بن ثابت در زمان جاهلیت هجو حضرت رسالت پناه صلعم گفته بود
یکی از اصحاب خواست تا زبان او را قطع کند در راه امیر المومنین علیه السلام ملاقات کرد
و کیفیت حال بموقف عرض رسانید آنحضرت حسان را از دست او بستد و خانه در بهشت
بیکی از انصار فروخت و آنمقدار زر گرفت که دهان حسانرا پر از زر سرخ کرد حسان
چون حلم و احسان بدید از سر اخلاص مسلمان شد و تا زنده بود مداح خاندان بود و در کشف
الغمه آورده که ابن عایشه روایت کرده که خارجی شامی گفت روزی بمدینه رسیدم
مردی را دیدم جامهای فاخر پوشیده و بر استری قیمتی سوار آثار بزرگی در ناصیه او

ظاهر و علامات سروری از جبین او باهر از اسم او پرسیدم گفتند حسن بن علی است
چون دلم از بغض ایشان ممتلی بود پیش رفتم و گفتم تو پسر علی بن ابیطالبی گفت آری
زبان برگشادم و از نا گفتنی آنچه صورت بند دگفتم و وی اینها را می شنید و تبسم میکرد چون
آنچه خواستم گفتم همانا در شهر ما غریبی گفتم آری گفت ما را منزلی هست شایسته نزول مجاوران
ولایق استراحت مسافران اگر بدینجا گذر کنی بمصالح حوایج تو قیام نمائیم و عذر خواهی بتقدیم
رسانیم و اگر حاجتی داری انجاح آن کنیم و از نقد و جنس آنچه خواهی بتو عطا نمائیم من چون این حسن
خلق از امام حسن مشاهده کردم از روی خجل زده و شرمنده شدم و از و عذر بی ادبی خواستم
و بعد از ان چنان شدم که نزد من هیچکس دوست تر از و نبود و نیز مرویست که یکی از خوارج
امام حسن علیه السلام را دشنام داد آنحضرت فرمود ای مرد اگر آنچه در حق من گفتی راست است
خدا مرا بیامرزاد و اگر دروغ است خدا ترا بیامرزاد آن مرد از خلق نیکو منفعل گشت و از آنچه
گفته بود نادم گشته محبت تمام باهل البیت پیدا کرده مومن صادق الاعتقاد شد و سلمان فارسی را
قدس سره مفسدی دشنام داد او گفت اگر کفه ترازوی من روز قیامت کم آید من بیزارم که تو
میگوئی و اگر راجح آید آنچه گفتی مرا زیان ندارد مرد مفسد بهمین سخن از فساد گذشت و بمقام
خدمتکاری درآمد یکی از مشایخ کبار را با جاهلی مناظره واقع شد جاهل در اثنای محاوره گفت
اگر تو مرا یک سخن درشت بگوئی ده جواب بدهم شیخ گفت اگر مرا ده دشنام بدهی یکی را
جواب ندهم و حاضران از کمال حلم او متعجب نمودند و جاهل منفعل گشت و زمین خدمت
ببوسید و بمقام معذرت و ملازمت در آمد و بعد از مدح رسول صلی الله علیه و آله و سلم بذکر
خلق عظیم تهدید اهل عناد میکند بعذاب الیم و میفرماید که فَسَتُبْصِرُ پس زود باشد که ببینی
ای محمد وَيُبْصِرُونَ ۞ و به بینند معاندان تو از اهل مکه یعنی در ان وقت که عذاب نازل شود

ومعلوم کرده

ومعلوم کردد بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ ۞ که کدام از شما در فتنهٔ جنون افتاده است
یعنی در حین وقوع عذاب معلوم کردد و ظاهر شود بطریق مومنین و دیوانکی تعلق کرفته
یا بفریق کافران و در ان وقت مرئی شود که مستحق این اسم مائیم یا شما إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که
پروردکار تو هُوَ أَعْلَمُ او داناترست بِمَنْ ضَلَّ بکسی که کمراه شده عَنْ سَبِيلِهِ از راه او که
طریق مستقیم است و فی الحقیقة آنکس دیوانه است وَهُوَ أَعْلَمُ و او داناتر بود بِالْمُهْتَدِينَ
براه یافتکان بکمال عقل که مومنان اند یعنی داناتر بجزای فریقین و این کلام وعدهٔ
مومنان است و وعید کافران صاحب طبرسی آورده که مهدی بن نزار الحسینی باسانید
معتبره از ضحاک نقل کرده که چون قریش دیدند که مقدم داشتن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
علی بن ابیطالب را بر سایر اصحاب و اعظام و اکرام او بجای آوردن مشاهده نمودند
زبان بمذمت علی کشودند و کفتند محمد بفرط محبت علی مفتون شده و در فتنهٔ جنون
افتاده حق تعالی آیه را فرستاد و سوکند خورد که ای محمد تو دیوانه نیستی بلکه باخلاق
محسنه محلی و مزینی یعنی مودبی بآداب قرآنی و عنقریب معلوم شود که مفتون ایشانند
یا تو و خدای داناترست بآنانکه کمراه شده اند از راه راست او یعنی آنانی که در حق محمد
و علی این سخنان کفتند و خدای داناترست براه یافتکان یعنی بعلی ابن ابیطالب و محمد
بن شجاع نیز روایت کند از محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی از کعب بن عجره و از عبد الله مسعود
که ایشان کفتند ما در مجلس حضور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بودیم که
سایلی از ان سید و سرور از حال علی ابن ابیطالب سوال کرد و از فضایل و رتبهٔ او تفتیش نمود
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که علی ابن ابیطالب اقدم شماست در اسلام و کسی در اسلام
باو سبقت نکرده و ایمان علی از ایمان شما وافر ترست و بیشتر و دانش وی از دانش همه اکثر

و او دوست از و حلم شما افزونتر و غضب علی در دین از غضب شما اشد و اقوی است علم او علم منست و معلم او منم و جواهر دانش و لآلی یقین من در گنجینه دل او بامانت نهاده ام و امور من موکل و مفوض باوست و او خلیفه منست در میان اهل من و امین منست در میان امتان من چون بعضی منافقان از حضرت این نوع سخنان شنیدند و در حق امیر المؤمنین گفتند لقد فتن علیٌ رسول الله حتی ما یری به شیئا یعنی علی بن ابیطالب محمد را فریفته ساخته است تا آنکه هیچ چیز در حق او فرو نگذاشت و امور خود را باو تفویض نمود و او را در مقام خود نصب فرمود حق تعالی از برای تعظیم و تسکین خاطر مبارک آنحضرت و تنزیه علی بن ابیطالب از آنچه منافقان در حق او توهم کردند این آیت فرستاد بعد از آن فرمود که **فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ** پس فرمان مبر ای محمد تکذیب کنندگان را یعنی مشرکان و منافقان که مکذب توحید و منکر نبوت و ولایت اند **وَدُّوا** دوست میدارند **لَوْ تُدْهِنُ** اگر نرمی کنی با ایشان و نهی ایشان نکنی از شرک و ضلالت **فَيُدْهِنُونَ** پس ایشان نیز نرمی میکنند و بر دین تو طعنه زنند یا دوست دارند که مدتی موافقت ایشان نمائی در شرک یعنی مدتی پرستش آلهه ایشان کنی پس ایشان نیز زمانی پرستش خدای تو کنند **وَلَا تُطِعْ** و فرمانبرداری مکن **كُلَّ حَلَّافٍ** هر سوگند خواره را بدروغ و راست بجهت قلت مبالات او بدان و مراد ولید بن مغیره است که باک نبود در سوگند بسیار خوردن بدروغ و راست **مَهِينٍ** حقیر در رای و تدبیر یا در خفت عقل و قلت تمیز یا کذاب که بجهت کذب بسیار در نظر مردمان حقیر و خوار بود **هَمَّازٍ** بسیار عیب کننده در عقب مردمان و طعنه زننده با ایشان و از حسن نقلست که ولید در پس مردمان میرفت و کنج دهن خود را می پیچید و طعن و غمزه ایشان میکرد **مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ** بسیار رونده بسخن چینی در میان مردمان یعنی سخن این را

بنزد

بنزد آن میبرد و سخن آن را بنزد این و بجهت این نزاع و فتنه در میان ایشان می انداخت **مَنَّاعٍ** بسیار باز دارنده **لِلْخَيْرِ** هر نیکوئی را مراد بآن مالست یعنی مال خود را از مردمان باز میداشت و بهیچکس از اهل استحقاق و غیر آن چیزی نمیداد یعنی در نهایت بخل و امساک بود یا آنکه مردمان را منع میکرد از اعطای اموال بفقرا و مستحقان و بخیل داشت که خیر ایشان بکسی رسد یا منع کننده مردمان از ایمان که بهترین همه چیزهاست و گویند ولید مال بسیار داشت و او را ده پسر بود ایشان را میگفت هر که از شما اسلام آرد من عطای خود را از او منع کنم و هیچ خیر بوی ندهم **مُعْتَدٍ أَثِيمٍ** از حد در گذرنده در ظلم یعنی ستمکار و جفا روزگار بسیار گناه کار یا زناکار یا معتدی در فعل و اثیم در اعتقاد یا معتدی در ظلم کردن بر غیر و اثیم در ستم نمودن بر خود **عُتُلٍّ** درشت خوی سخت روی جافی یا شدید الخصومة در امر باطل یا متوغل در کفر و عناد و از خلیل نقلست که عتل بمعنی بسیار خوار و فراخ شکم است که هر چه یابد از طعام و شراب بخورد و هیچ بمردم ندهد **بَعْدَ ذَٰلِكَ** پس از این همه عیبها **زَنِيمٍ** حرامزاده که پدر او معلوم نباشد و او را بزور بر خود بندند و زنم قطعه ایست که از جمله ماغر که بعد از قطع بحال خود بگذارند و در زیر حلق او آویخته شود و ولد الزنا را باین اعتبار زنیم گویند که منفصل است از نسب و معلق بغیر اهل خود نقلست که ولید در میان قریش بزرگ شده بود و او را اصلی نبود و مغیره او را بعد از هجده سال بر خود بسبب و به پسری خود گرفت و گویند این صفت او هیچکس نمیدانست تا آنکه این آیت نازل شد مرویست که چون پیغمبر صلعم این آیت را در انجمن قریش بر ولید خواند هر عیبی که میرسید در خود می یافت مگر حرامزادگی با خود گفت که من سید قریشم و پدر من مغیره مردی معروفست و میدانم که محمد دروغ نگوید این چگونه باشد پس غضبناک از مجلس برخاست شمشیر کشیده نزد مادر آمد و تهدید بسیار

از واقوا ارکشید که پدر تو در رجولیت بهره نداشت واورا برادر زادکان بودند چشم
بر میراث او نهاده بودند مرا رشک آمد غلام فلانرا برخود ترغیب کردم وآنچه میان مردان
وزنان شود درمیان واقع شد وتو فرزند اوئی حاصل که حق تعالی حبیب خودرا
نهی میفرماید ومیکوید که فرمان مبر اینکس را که متصف است بصفات مذکوره اِنْ کَانَ
بجهت آنکه هست آنکس ذَا مَالٍ خداوند مال وَّبَنِیْنَ خداوند پسران یعنی باید که کثرت
مال وبنین او ترا بطاعت او ندارد اِذَا تُتْلٰی عَلَیْهِ اٰیٰتُنَا چون خوانده شود بروی آیتهای
کلام ما قَالَ اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ کوید که اینها افسانهای پیشینیانست وهیچ اصلی
واعتباری ندارد وملخص معنی آنست که ولید بجهت غرور او بکثرت مال ومنال واولاد تکذیب
کرد آیات مارا وآنرا بکذاب نسبت داد سَنَسِمُهٗ زود باشد که نشان او را بداغ عَلَی
الْخُرْطُوْمِ بر بینی که اشرف واظهر اعضاست این کنایتست از نهایت اذلال واخزای او
یعنی اورا بروجهی خوار ورسوا سازیم درمیان عالمیان که آن بر هیچکس پوشیده وپنهان نباشد همچنانکه
وقوع داغ بر بینی که موجب مذلت وخواریست وآنرا بهیچ وجه نتوان پوشید ونزد مجاهد معنی آنست که
زود باشد که در قیامت ولید را بعلامتی زشت نشانه کنیم که بجهت آن درمیان کفره وفجره ممتاز باشد
همچنانکه بسبب فرط عداوت وکثرت بغض او بر پیغمبر او درمیان اعدا ممتاز بود واز ابن
عباس مرویست که مراد باین داغ زخم شمشیر بود که در روز بدر بر بینی او آمد واثر آن باقی
مانده وتا زنده بود خجل زده ومنفعل بود اِنَّا بَلَوْنٰهُمْ بدرستی که ما آزمودیم اهل
مکه را ببلای قحط وزوال نعمت وسبب آن بود که چون در جنگ احد اکثر اهل اسلام کشته شدند
وحمزه را شهید کردند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بغایت دلتنگ شده وتیر دعا
برکمان اخلاص نهاده برایشان انداخت وکفت بارخدایا محکم کردان برایشان کرفتن خود را

وایشانرا بقحط وغلا مبتلا ساز مانند قحطی زمان یوسف علیه السلام پس قحط وغلا
بمرتبه بر اهل مکه اشتداد یافت که همه استخوانهای چهارپایان وآدمیان را خوردند پس
حق تعالی اینجا میفرماید که ما با ایشان معامله آزمایندکان کردیم تا بر عالمیان ظاهر شود که
ایشان متنبه میشوند باین بلای یا نه کَمَا بَلَوْنَآ همچنانکه آزمایش کردیم اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ
یاران باغ ضروان را از ابن عباس مرویست که در دو فرسنگی صنعا از ولایت یمن مردی
صالحی را باغی بود مشتمل بر درختان خرما وآنرا ضروان خواندندی در موضعی که کذر بکذریان
واقع شده بود تا خرما بر درخت بودی رهکذریان از آن منع نکردی ودر روز چیدن
درویشانرا بخواندی وبساطی در زیر درخت بیفکندی وهر میوه که داس ودست بران
نرسیدی یا باد از درخت بیفکندی یا بر طرف بساط افتادی بدرویشان دادی
وده یک نیز از حاصل بدیشان قسمت کردی وچون آنمرد بمرد ویرا سه پسر بود آن
باغ بمیراث بپسران رسید کفتند اگر ما چنان کنیم که پدران ما میکردند معیشت برما تنگ
شود ووقت ارتفاع میوه درویشان بنابر عادتی که داشتند بیامدند ایشان کفتند
هنوز وقت میوه بریدن نیست پس در شب اتفاق کردند که پنهان از درویشان میوه
ببرند اِذْ اَقْسَمُوْا وبدین سوکند خوردند چنانکه حق تعالی میفرماید یاد کن که چون
سوکند خوردند اهل آن باغ که بپنهانی آن فقرا لَیَصْرِمُنَّهَا هر آینه ببرند آن میوها را
مُصْبِحِیْنَ در حالتی که در آیندکان باشند در صباح یعنی بامداد پگاه آن میوهارا بچینند
پس باین قصد سوکند خوردند وَلَا یَسْتَثْنُوْنَ واستثنا نکردند یعنی نکفتند
انشاء الله وتسمیه مشیت خدایتعالی باستثنا بجهت آنست که مودی بمعنی استثناست
چه معنی لاخرجن انشاء الله اینست که لا اخرج الا انشاء الله وکویند معنی اینست که استثنا

نکردند از آن میوه حصه مساکین را همچنانکه پدر ایشان اخراج آن میکرد بر ایشان
فَطَافَ عَلَيْهَا پس فرا گرفت بر آن باغ طَائِفٌ بلای طواف کننده گرداگرد آن
فرو گیرنده مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿﴾ در حالتی که ایشان خفتگان
بودند و آن آتشی بود که در آن وقت از آسمان فرود آمد و در آن باغ بپیچید و میوها را
بسوخت و درختان را خشک گردانید فَأَصْبَحَتْ پس گشت باغ ایشان بآن بلا كَالصَّرِيمِ
مانند باغی که میوهٔ آن چیده و بریده شده باشد مانند شب سیاه بسبب احتراق و اسوداد
و یا پشتهٔ ریگ که هیچ نباتی در و رسته نباشد و مؤید اینست که در بعضی روایت آمده
آتش درختان را از بیخ بر کند و همه را توده خاکستر ساخت القصه چون پسران از خواب
در آمدند ازین حال غافل بودند فَتَنَادَوْا پس ندا کردند یکدیگر را مُصْبِحِينَ ﴿﴾ در حالتی
که در صبح درآمدگان بودند یعنی بوقت صبح یکدیگر را بخواندند أَنِ اغْدُوا بآنکه بامداد
بیرون آیند عَلَى حَرْثِكُمْ بر کشت خود یعنی برروید آنچه کشت شده است از
اشجار شما إِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ ﴿﴾ اگر هستید میوه برندگان پس باتفاق داسها
برداشتند و از خانه بیرون آمده متوجه باغ گشتند فَانْطَلَقُوا پس روان شدند بجانب
باغ وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ ﴿﴾ و حال آنکه ایشان نرم و آهسته بایکدیگر میگفتند تا درویشان
آواز ایشان نشنوند أَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ آنکه باید که در دنیا امروز باین باغ
عَلَيْكُمْ مِسْكِينٌ ﴿﴾ بر شما هیچ درویشی تا بهره نگیرد و حصه طلب نشود وَغَدَوْا
و بامدادی بگاه رفتند عَلَى حَرْدٍ بر قصد منع مساکین و محروم ساختن ایشان قَادِرِينَ ﴿﴾
در حالتی که توانایان بودند باعتقاد خود بر منع درویشان و بریدن و چیدن میوهٔ باغ
و همه را بتصرف خود در آوردن یا همین قادر بودند بر منع فقرا نه بر قطع اثمار زیرا که

آن سوخته

آن سوخته شده بود و نابود گشته فَلَمَّا رَأَوْهَا پس آنهنگام که دیدند باغ را بخلاف
آنکه گذاشته بودند یعنی سوخته و سیاه گشته قَالُوا گفتند بایکدیگر إِنَّا لَضَالُّونَ ﴿﴾
بدرستی که ما گم کردند گانیم راه باغ را چه باغ ما دی روز معمور و پر میوه بود و این باغ که
می بینیم خالی است از میوه و مع هذا سوخته و سیاه گشته و چون تامل کردند و نشانهای
در و دیوار بدانستند که باغ ایشانست ازین سخن اعراض کردند و گفتند که ما راه گم نکرده ایم
بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿﴾ بلکه ما بی بهره ماندگانیم از میوه و محصول این باغ و از خیر و نفع
آن محروم و ممنوع بجهت منع فقرا و ترک استثنا قَالَ أَوْسَطُهُمْ گفت بهترین ایشان
در عقل و صایب تر در رای یا عادلتر در گفتار یا فاضلتر در کردار یا میهین سالتر أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ
آیا نگفتم مر شما را در وقتی که قصد منع فقرا داشتید لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ﴿﴾ چرا یاد نمیکنید خدای
بزرگی یعنی بذکر خدای مشغول نمیشوید و یاد نمی آرید انتقام او را از مجرمان و ازین غیبت
خبیث توبه نمیکنید و شما سخن مرا نشنیدید و نافرمانی خدا کردید تا باین بلا گرفتار شدید
قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا گفتند پاکست پروردگار ما از ظلم یعنی متکلم شدند بآنچه او ایشان را
بآن میخواند یعنی از مفارقت خطیه و وقوع بلیت و بر گذشته نادم شدند و آن ندامت
فایده بایشان نداد و گویند مراد بتسبیح استثناست یعنی چرا ان شاء الله نمیگویید و نزد
حسن مراد بتسبیح صلوتست زیرا که ایشان در نماز تهاون مینمودند و اگر نه نماز ایشان را
باز میداشت از فحشا و منکر و باعث میشد بر آنکه استثنا گویند و فقرا را محروم نسازند
حاصل که بگناه خود معترف شدند و گفتند پاکست خدای ما از آنکه در فرستادن این بلا ستم
کرده باشد إِنَّا كُنَّا بدرستی که ما بودیم ظَالِمِينَ ﴿﴾ ستمکاران بر نفس خود به منع فقرا
و مساکین فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ پس روی آوردند بعضی از ایشان عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر

یتلاومون ه درحالتی که یکدیگر را ملامت میکردند بجهت آنکه بعضی از ایشان بمنع
فقرا امر میکردند و دیگری آنرا صواب میدید و یکی دیگر ساکت بودی و راضی دیگر منکران
پس زبان بملامت یکدیگر کشادند این آنرا میکفت تو چنین اندیشیدی و آن عذر می آورد که
تو صواب میدیدی و یکدیگر میکفت که تو اگر ساکت بودی اما بدین راضی بودی القصه برکشته
نادم کشته از روی نیاز قالوا یا ویلنا کفتند ای وای بر ما انا کنا طاغین ه
بدرستی که ما بودیم از حد برندکان در کنه کاری و در کذرنده از حد و حضرت باری عسی ربنا
شاید که پروردکار ما یعنی امید واریم از کرم او ان یبدلنا خیرا منها آنکه بدل دهد
ما را باغی بهتر ازین ببرکت توبه و اعتراف بخطیه انا الی ربنا بدرستی که ما بسوی
پروردکار خود راغبون ه رغبت کننده کانیم یعنی راجی بعفو اوئیم و یا طالب خیر از و
و یا راغب در فرمان برداری او یا تایب بسوی او و از ابن عباس و مجاهد مرویست که
حق تعالی بلطف عمیم خود قبول توبه از ایشان نمود و باغی بایشان کرامت فرمود که مشتمل
بود بر کثرت اشجار و اثمار متنوعه هر خوشه انکور آن بار شتری بود و نام آن باغ حیوان
بود دمیاطی از ابو خالد تهامی نقل کرده که کفت من خوشه انکور آن باغ را دیدم که
برابر مردی سیاه بر پا ایستاده محققان کفته اند که هر که ببلای مبتلا میکردد و مال و منال او
در عرصه تلف شود و او تامل نماید بداند که وی مستحق آن بلا بوده و بعد از ان بکناه خود
اعتراف نموده بحضرت عزت باز کشت کند بهتر و خوشتر از انچه از و ستده باشد باو دهند
چنانکه بوستان حیوان بعوض باغ ضروان بعد از ان بر سبیل تهدید میفرماید که کذلک
همچنین است یعنی مثل عذاب اهل مکه و اصحاب ضروانست العذاب عذاب کردن خدای
در دنیا ولعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آخرت اکبر بزرکترست در کیفیت

وکمیت

وکمیت چه عذاب دنیا زوال یابد و عذاب عقبی ابد الآبدین باقی ماند لو کانوا یعلمون ه
اکر باشند مردمان که بدانند بعین الیقین عذاب آخرت و شداید اهوال آنرا و هر آینه
از موجبات آن پرهیزند و هرکز از امر آلهی غافل نشوند و بهیچ وجه مرتکب نواهی نشوند
و بعد از وعید کفار در وعده ابرار میفرماید که ان للمتقین بدرستی که پرهیزکاران راست
عند ربهم نزدیک پروردکار خود یعنی در آخرت یا در جوار قدس جنات النعیم
بوستانهای با نعمت خالی از شایبه تنغیص که متقیان دران بفراغت تمام تنعم نمایند نه مانند
بوستانهای دنیا که مشوبست بنقایص مرویست که صنادید قریش چون شنیدند که مومنان
در آخرت بمرتبه مرتبت و رفعت درجه آراسته باشند و مرفه الحال و فارغ البال در روضات
جنان متنعم و مکرم کفتند این جنت و نعمت که محمد و اصحاب او از ان خبر میدهند خلاف
واقع است و اکر بر سبیل فرض وقوع داشته باشد مرتبه ما که حظ وافی و بهره کافی
از دنیا داریم در انجا نیز بر همین منوال خواهد بود و مسلمانان که در دنیا حظی و نصیبی ندارند
آن باشد که مساوی ما باشند نه افضل از ما پس ایشان را نیز در آخرت بر ما تفضلی نخواهد
بود حق تعالی رد قول ایشان کرده بر سبیل انکار میفرماید که افنجعل المسلمین آیا ما
ستم کنیم پس کردانیم مسلمانانرا در حصول نجات و وصول بدرجات کالمجرمین مانند
مشرکان ما لکم چیست مر شما را ای کافران کیف تحکمون ه چکونه حکم میکنید بتسویه
اهل شرک و اهل توحید در مزیت فضل و بندارید که امر جزا مفوض بشماست تا هر چه
خواهید کنید دران باب حکم کنید ام لکم کتاب یا مر شمار است کتابی و نوشته
نازل شده از آسمان که شما فیه دران کتاب ای اهل شرک تدرسون ه میخوانید و میفهمید
این را که ان لکم بدرستی که مر شمار است فیه درین کتاب لما تخیرون ه آن چیزیرا

که اختیار کنید و برگزینید و تمنای آن نمائید أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ آیا مر شما راست عهود
و مواثیق موکده بسوگندها عَلَيْنَا بر ما که خداوندیم بَالِغَةٌ رسنده بنهایت تاکید إِلَىٰ
يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز یعنی آیا ثابت است مر شما را سوگندان بر ما تا روز قیامت
إِنَّ لَكُمْ بانکه مر شما راست لَمَا تَحْكُمُونَ آنچه حکم میکنید برای خود از خیر و کرامت آن
سرای و در کشاف گفته که حقیقت معنی آنست که آیا من ضامن شما شده ایم از برای شما سوگندان
خورده ام بایمان مغلظ متناهیه در توکید که شما را در روز قیامت حاکم سازیم در تسویهٔ
مذکوره سَلْهُمْ بپرس ای محمد مشرکان را أَيُّهُمْ بِذَٰلِكَ کدام از شما باین حکم زَعِيمٌ
متکفل و ضامن است که در آخرت از عهدهٔ این حکم بیرون آید یعنی قیام نماید بآن و باحتجاج
صحت آن مانند شخصی که سخن گوید از جانب جماعتی و متکفل بامور ایشان أَمْ لَهُمْ آیا مر شما
راست شُرَكَاءُ مردمانی که انبازان ایشان باشند درین قول یعنی موافق
ایشان برین مدعا برین مدعی فَلْيَأْتُوا پس باید که بیارند بِشُرَكَائِهِمْ انبازان
خود را تا با ایشان موافقت نمایند یا تصدیق ایشان کنند إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ
اگر هستند راست گویان در آنکه جنات نعیم بدیشان خواهد رسید مراد نفی جمیع آنچیز است
که بآن تمسک توانند جست درین دعوی از دلیل عقلی و نقلی تا بر ایشان ظاهر شود
که این دعوی محض تقلید است که از توهم و تخیل نفسانی و تسویل شیطانی ناشی گشته
يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ متعلق است بقوله فلیأتوا یعنی باید که بیارند شرکای
خود را و حاضر سازند در روزی که برداشته شود جامه از ساق یا یاد کنید روز را که
ظاهر گردانیده شود دران روز ساق پای و این کنایت است از کشف حقایق امور و
خفایای صدور یعنی روزی که کشف کرده شود در واصل کارها و نمایان گردد حقیقت آن

بحیثی

بحیثیتی که همه بر اسرار یکدیگر واقف شوند و احوال یکدیگر را بدانند و در کشاف آورده
که کشف ساق مثلی است از برای بیان شدت امر و صعوبت آن روز و اصل آن
در ترس و هر یک مستعمل است همچنانکه میگویند که شمرت المخدرات عن سوقهن فی الهرب
یعنی زنان مخدره مستوره دامن خود را از ساق برداشتند و بر میان زدند برای گریختن
از پیش دشمن معنی برین وجه است که روزی که بسیار سخت و دشوار گردد کارها و صعوبت
و هول و فظاعت آن بمرتبهٔ باشد که فوق آن متصور نباشد و این آن وقت باشد که
ایام دنیا منقرض گردد و در تکلیف بسته گردد و قیامت حادث شود و ثواب و عقاب را
معاینه ببینند از ابن عباس نقلست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون
روز قیامت شود خلایق را در عرصات حاضر سازند حق تعالی میان ظالمان و مظلومان
حکم کند تا بمرتبه که کسی شیر با آب آمیخته باشد و فروخته بوی تکلیف کنند که شیر از آب
جدا کن و این تکلیف بر وجه عقوبت باشد پس منادی ندا کند که جملهٔ خلایق بشنوند و گویند
هر امتی در عقب معبود و مقتدای خود بروید پس عبدهٔ تابع اصنام شوند و بدوزخ
روند و یهودان را گویند که شما کرا پرستیده اید گویند عزیر را که پسر خداست ندا آید که دروغ
میگوئید و خدا از فرزندان مبراست از ترسایان پرسند که شما کرا پرستیده اید گویند
عیسی که پسر خداست و همین جواب شنوند و بعد از آن حق تعالی دو فرشته را امر کند که
یکی بر شکل عزیر و دیگری بر هیئت عیسی متمثل شوند و ایشان را گویند که اینها اند
خدایان شما خدایتعالی امر فرماید تا این هر دو فرشته جمیع یهودان و ترسایان را
بدوزخ برند و بمالکان بسپارند و ذلک قوله تعالی لو کان هؤلاء آلهة ما وردوها
پس باقی باشند آنانی که خدا را پرستیده اند از مومنان و منافقان خدایتعالی خطاب کند

بایشان که شما کرا پرستیده اید کویند خدای بحق را خدایتعالی امر فرماید تا حجاب بردارند
ولوری از انوار عظمت او پیدا شود نزد آنحال مردمانرا بسجود خوانند مومنان بسجده
روند و منافقان مرائیان پشت ایشان چون چوب خشک شود هر چند که خواهند از برای
سجده دوتا شوند نتوانند و ذلک قوله تعالی یوم یکشف عن ساق وَيُدْعَوْنَ
إِلَى السُّجُودِ وخوانده شوند مردمان بسجده کردن مر خدایرا و کویند داعی ایشان بسجده شدید
وصعوبت امر آنروز باشد یعنی مردمان چون آنحال به بینند بسجده افتند و کویند که
ملائکه کفره و فجره را که تارک سجود بوده باشند در دنیا از روی عنف و بروجه حسرت
و ندامت بسجده خوانند صاحب لباب از ابوموسی اشعری نقل کرده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود حق تعالی آن روز نور خود را از ساق عرش بنماید همه مومنان بسجده افتند و پشتهای
منافقان یک لخت شود بروجهی که کویا میخهای آهنین دران کوفته اند فَلَا يَسْتَطِيعُونَ
پس نتوانند که سجده کنند خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ در حالتی که فرو افتاده بود چشمهای
ایشان یعنی بجهت شدت هول و ترس نتوانند که چشم بکشایند و سر بالا کنند تَرْهَقُهُمْ
برسد و فرو کیرد ایشانرا ذِلَّةٌ خواری و نکونساری بجهت ذلت و حسرت پس بیان
علت ذلت میکند که وَقَدْ كَانُوا و بدرستی که بودند در دنیا يُدْعَوْنَ خوانده میشدند
یعنی مامور میکشتند إِلَى السُّجُودِ بسجده کردن خدایرا وَهُمْ سَالِمُونَ ه در حالتی که
تندرست بودند و قادر بران یعنی با وجود صحت بدن ترک آن میمودند لاجرم درین روز
جز حسرت و ندامت و مذلت بهره نداشته باشند از ابوعبدالله علیه السلام مرویست که
در بیان این آیت فرمود که مردمان درمانده شوند دران روز و هیبت عظیم بر ایشان
طاری [illegible] ایشان واز بماند و دلهای ایشان بکلوی ایشان رسد و این

بجهت آن باشد که ایشانرا استطاعت آن داشتند که باوامر آلهی اقدام نمایند در دنیا م
واز نواهی او محترز شوند و ایشان مرتکب آن نشده حدود آلهی را کان لم یکن
انکاشتند و چون مشرکان مکه تکذیب این اخبار میمودند و خاطر عاطر سید الانبیا
صلی الله علیه و آله و سلم ازان مقوله بسیار اندوهناک میشد حق تعالی بجهت تسلیه آنحضرت
و تهدید اهل تکذیب فرمود که ای محمد فَذَرْنِي پس بکذار مرا وَمَنْ يُكَذِّبُ و آنرا که
تکذیب میکنند بِهَذَا الْحَدِيثِ باین سخن که قرآنست یعنی مرا با او واکذار و خاطر
جمع دار که ایشانرا بجزای خود خواهم رسانید سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که بکیریم
ایشانرا درجه درجه و مرتبه مرتبه بمهلت دادن در معصیت و دامت صحت
و ازدیاد نعمت مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ه ازانجا که ایشان ندانند که این استدلالست
یعنی هرکاه خطائی کنند ما عطائی دهیم و ایشان آنرا تفضل دانسته خود را بر مومنان
تفضیل دهند و پندارند که اعطای نعمت بر ایشان بجهت مزیت مترتبت ایشانست
بر مومنان و بجهت آن در طغیان بنهایت رسند پس پیکبار ایشانرا بورطه عذاب و نکال
عقاب کرفتار سازیم از ابوعبدالله علیه السلام روایتست که هرکاه بنده کناهی کند و نعمتی
جدید باو رسد و او در عقب آن استغفار نکند پس آن استدراج خواهد بود وَأُمْلِي لَهُمْ
و مهلت دهیم و دراز کشیم حال ایشانرا در دنیا یعنی با وجود صحت و نعمت عمر ایشانرا
دراز کنیم و تعجیل در عقوبت ایشان نکنیم تا مغرور شوند در طغیان و عصیان بنهایت
رسند إِنَّ كَيْدِي بدرستی که عقوبت من مَتِينٌ ه محکم است که هیچ چیز دفع آن
از ایشان نتواند کرد و کرفتن من سخت است که هیچکس را طاقت آن نباشد پس از روی
توبیخ میفرماید که أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا طلب میکنی ایشانرا یعنی از ایشان میطلبی أَجْرًا

مزدی بر دعوت و ارشاد هدایت فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از غرامت تاوان
زدگی آن اجر مُثْقَلُونَ گران بار شدگانند و بدان نسبت روی از تو میگردانند
و قبول ایمان نمیکنند یعنی تو از ایشان مزد نمیخواهی پس چرا در طلب هدایت و ارشاد
تقصیر میکنند أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ آیا نزدیک ایشانست لوح محفوظ که مغیبات
در انست فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان مینویسند از انجا آنچه بدان حکم میکنند از تسویه
مؤمن و کافر و عدم احتیاج بر هدایت تو و چون هیچکدام ازین نیست و عدم اطاعت
ایشان محض تقلیدست و عناد و عصبیت جاهلیت فَاصْبِرْ پس شکیبا باش لِحُكْمِ رَبِّكَ
مر حکم آفریدگار خود را با مهال کافران و تاخیر نصرت تو و تبلیغ وحی و تحمل از ایشان وَلَا
تَكُنْ و مباش در استعجال عذاب در دلتنگی و شتاب زدگی در بیرون رفتن از میان
قوم خود كَصَاحِبِ الْحُوتِ مانند خداوند ماهی یعنی یونس که صبر نکرد بر ایذای قوم و شتاب
زدگی کرده از میان ایشان بیرون رفت و بدان سبب در شکم ماهی محبوس گشت مراد
آن اینست که تحمل نبوت بر یونس ثقیل بود و او تاب آن نیاورده تخفیف آن کرده
بلکه مراد عدم طاقت بود بر صبر و شکیبائی و بر محنتی که خدای او را بآن مبتلا ساخته اوطاقت
آن نیاورده از حق تعالی طلب خلاصی کرد از ان پس حق تعالی حبیب خود را میفرماید که ما
چون رتبهٔ ترا از مرتبهٔ یونس بمراتب بلندتر گردانیده ایم پس باید که صبر تو بر قدر مرتبهٔ تو
باشد نه مانند صبر یونس إِذْ نَادَىٰ یاد کن چون بخواند پروردگار خود را در شکم ماهی بکلمهٔ
طیب لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین وَهُوَ مَكْظُومٌ
و حال آنکه پر بر آمده بود و از خشم و اندوه لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ اگر نبودی که دریافت
اورا نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ رحمتی از پروردگار خود باجابت دعا و تخلیص او از شکم

ماهی لَنُبِذَ هر آینه افکنده شدی بِالْعَرَاءِ بصحرای خالی از آب و گیاه و در انجا هلاک
گشتی وَهُوَ مَذْمُومٌ در حالتی که او ملامت کرده شده بودی و دور از رحمت
و کرامت اما رحمت الهی و عنایت پادشاهی شامل حال او شده او را بساحل سلامت
آورد و در زیر درخت کدو پرورش داد تا قوت گرفت و بحال اول رسید فَاجْتَبَاهُ
رَبُّهُ پس برگزید او را پروردگار او بنبوت و القای وحی بوی فَجَعَلَهُ پس گردانید
او را مِنَ الصَّالِحِينَ از ستودگان و فرمان برداران یعنی اسم او را در سلک پیغمبران
صالح نوشت و بسبب ترک ندب او را ازین سعادت محروم نساخت گویند این آیه
وقتی آمد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم میخواست که بر ثقیف دعای
بد کند حق تعالی فرمود که صبر کن و آن دعا را در توقف دار که کارها بصبر نیکو شود و
بیامن آن مقاصد دنیوی و اُخروی حاصل گردد آورده اند که کوتاه نظران قریش از قبیله
بنی اسد جمعی را که بحسد و چشم بد شهرتی داشتند اخبار کردند و بمواعید بسیار مستظهر
ساختند تا پرتو جمال سید عالم را از آسیب چشم بد آفتی رسد و از ساحت عالم محو
شود و بد چشمی ایشان بحیثیتی بود که اگر یکی از ایشان اراده گوشت کردی کنیز خود را
گفتی که زنبیل بردار و همراه من بیا او بیامدی و هر کجا شتری یا گاوی یا گوسفندی فربه
دیدی گفتی ما احسنها و ما رایت مثلها چه نیکو حیوانیست و من مانند این را ندیده ام
در حال بیفتادی و صاحبش بیامدی و او را بکشتی و وی را نصیبی دادی و روایت که اگر
ایشان اراده هلاک کسی داشتندی سه روز چیزی نخوردندی و بعد از ان نظر بران
انداختندی فی الحال بمردی و در میان ایشان مردی بود که چشم بر هر که افکندی
او با در آمدی یا بمردی یا مقتول گشتی و این مرد را از خیمه بیرون نگذاشتندی و هر گاه

در خیمه ولکیر شدی دامن خیمه برداشتندی تا او نظاره کردی القصه ایشان پا میدند
و برابر رسول صلی الله علیه و آله و سلم بایستادند و آنحضرت تلاوت قرآن میفرمود
در و نکاه میکردند و میکفتند ما افصحه و ما احسنه یا مانند این مرد را ندیدیم در فصاحت
و بلاغت و حسن صورت و سیرت حق تعالی حافظ حبیب خود شده او را از چشم زخم
نکهداشت و این آیت فرستاده که وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا و بدرستی که نزدیک بود
آنانکه کافر شدند لَيُزْلِقُونَكَ که بلغزانند و بیفکنند ترا و هلاک کنند بِأَبْصَارِهِمْ
بچشمهای خود لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ آنهنکام که شنیدند قرآنرا که میخواندی وَيَقُولُونَ
و میکفتند از غایت حیرت و تعجب در کار تو إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ بدرستی که این مرد دیوانه است
که خرق عادت از و صادر میشود یا جنی او را کرفته یعنی با او جنی هست که تعلیم او میدهد
وَمَا هُوَ و حال آنکه نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ مکر پندی و موعظه
مر عالمیانرا یا نیست محمد مکر شرف عالمیان یا مذکر احکام الهی برای ایشان و در بعضی
روایت آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نشسته بود و قرآن میخواند و این جماعت
بر در مسجد ایستاده انتظار میکشیدند تا آنحضرت از مسجد بیرون آید او را بد چشمی آفتی رسانند
جبرئیل این آیت آورد و کفت یا رسول الله این آیت تلاوت فرمای تا از چشم زخم
ایشان ایمن باشی حضرت این آیت را بخواند و از مسجد بیرون آمد چون چشم ایشان بران
حضرت افتاد کور شدند و بروی در آمدند و وی بسلامت از نزد ایشان بکذشت
و از حسن بصری نقلست که دوای چشم زخم نیست مکر خواندن این آیت و در خبر است که
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چشم بد شتر را در دیک در می آورد و مرد را در قبر
اسمای بنت عمیس روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم را کفتم یا رسول الله فرزندان

جعفر را چشم زخم میرسد افسونی برای ایشان بنویسم فرمود آری اکر چیزی سبقت
بر قدر کردی بران غالب شدی چشم زخم بودی و نیز فرموده که افسون نیست مکر از
چشم زخم و حیوان نیش دار و در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم روزی در کورستان
بقیع میکذشت فرمود که بخدا سوکند که اکثر اهل این قبور بسبب چشم زخم اینجا خسپیده اند
و دور نیست که این از خصایص بعضی نفوس باشد و این امریست ممکن و جمیع مفسرین
برین اند و میان عالمیان معروف و مجربست و علم الهدی نیز قدس سره تجویز این کرده
بعضی که تجویز این نمیکنند تفسیر آیت برین وجه میکنند که نزدیک است که کافران که از روی
فرط عداوت و شدت بغض نسبت بتو در تو نکاه میکنند که بلغزانند قدم ترا و بان نظر ترا
بر زمین زنند و هلاک کردانند در وقتی که تلاوت میکنی یعنی سماع آن باعث شدت حسد
و بغض ایشان میشود بجهت تنفیر مردمان تحقیر تو میکنند و میکویند که او دیوانه است
و اکر بمیرانند که او اعقل ایشانست مراد آنست که اکر ممکن بودی اینها را که بان نظر ترا از پای
در آرند البته چنین میکردند همچنانکه کسی کوید که اکر ممکن بودی فلانرا که بنظر خود که بمن کند
مرا اکل کردی و از پای در آوردی و البته چنان میکردی سورة الحاقة اثنتا و خمسون آیة
و رکوعان و خلافان و هی مکیة ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت
کرده که هر که سورة الحاقة تلاوت کند روز قیامت حساب او را آسان کنند و در روایت
دیکر آمده که هر که یازده آیت ازین سوره بخواند خدای تعالی او را از فتنه دجال نکهدارد
و اکر تمام بخواند این سوره نوری کردد و از سر تا قدم او را فرا کیرد و جابر بن جعفی از
ابو جعفر علیه السلام روایت کند که هر که سورة الحاقة را قرات کنید که خواندن آن
در فرایض و نوافل موجب تمامیت ایمانست بخدا و رسول و قاری آن هر کز ایمان

ازو مسلوب نشود تا آنکه بخدا ملاقات کند یعنی در جنات رضوان بمرتبهٔ بلند برسد
بدانکه چون خدا تعالی در آخر سورة القلم ذکر صدیث قیامت کرد و بیان وعید کفار
افتتاح این سوره نیز بذکر احوال اهل دوزخ کرد و فرمود بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
اَلْحَاقَّةُ ساعتی که حق ست وقوع آن یا ساعتی که سزاوارست رسیدن بآن یا ثابت
کردد در وحقایق اشیا مَا الْحَاقَّةُ ۰ چیست آنساعت یا حالت استفهام برای
تفخیم ست وتعظیم شان و هول آن وَمَآ اَدْرٰىكَ و چه چیز دانا کردانید ترا مَا الْحَاقَّةُ ۰
چه چیزست ساعتی که حق است وقوع آن یا واقع شود مکافات اعمال دران یعنی کمنه آنرا
نمیدانی چه آن اعظم ازانست که عقل و درک احدی بدان رسد مراد روز قیامت است
وحاقه یکی از اسمای آنست بعد از ذکر تفخیم آن بیان حال مکذبان آن میکند که كَذَّبَتْ
ثَمُوْدُ وَعَادٌ تکذیب کردند قبیلهٔ عاد و ثمود بِالْقَارِعَةِ ۰ بساعتی کوبنده یعنی
روز قیامت که شکننده ست مردمانرا باقراع واهوال وآسمانرا بانشقاق وانفطار
وزمین وجبال را بدک ونسف ونجوم را بطمس وانکدار فَاَمَّا ثَمُوْدُ پس اما قبیلهٔ ثمود
که قوم صالح پیغمبر بودند فَاُهْلِكُوْا پس هلاک کردانیده شوند بِالطَّاغِيَةِ ۰ بسبب طغیان
وعدوان وتکذیب وغیر آن ویا بحادثه از حد درگذشته که کسی مثل آن نشنیده بود
یعنی صیحهٔ جبرئیل یا رجفه پس تکذیب ایشان بقارعه وَاَمَّا عَادٌ واما قبیلهٔ عاد
که گروه هود علیه السلام بودند فَاُهْلِكُوْا پس هلاک کرده شدند بِرِيْحٍ صَرْصَرٍ بیادی سخت
وسرد که بجهت فرط شدت برد اعضارا محترق میساخت یا باد شدید الصوت عَاتِيَةٍ
از حد درگذشته یعنی سرباز زننده از فرمان خازنان که قدرت ضبط آن نداشتند قبضه
بن دویب وشهر بن حوشب از ابن عباس روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

فرمود

فرمود که ذره از باد وقطرهٔ از آب فرستاده نمیشود بدنیا مگر بوزن ومقدار
معلوم الا بر قوم نوح و هود که آب وباد طغیان کردند وخزنه را تمکین ننمود ند
بعد ازان این هر دو آیت تلاوت فرمود که انا لما طغی الماء حملناکم فی الجاریة
واما عاد فاهلکوا بریح صرصر سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ مسخر کردانید باد را بر قوم عاد
بقدرت کاملهٔ خود سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَثَمٰنِيَةَ اَيَّامٍ وهشت روز از وقت
صبح چهارشنبه تا وقت غروب چهارشنبهٔ دیگر حُسُوْمًا شبها و روزها متوالی یا شوم
بر عادیان که یکی را زنده نگذاشت واین ایام مذکوره را ایام عجوز خوانند زیرا که عجوزی
از عاد درین هشت روز در سردابی متواری شده و در روز هشتم باد او را منتزع
ساخت و هلاک کردانید فَتَرَى الْقَوْمَ پس تو میدیدی قوم عاد را اگر حاضر می بودی
فِيْهَا دران ایام یا دران اماکن صَرْعٰى درحالتی که افتاده بودند مرده و هلاک
کشته كَاَنَّهُمْ کویا ایشان از اعظم اجسام اَعْجَازُ نَخْلٍ درخت خرما اند
خَاوِيَةٍ ۰ میان تهی و پوسیده که باد برو خورد و بیفتد و در روایت آمده که
طول قامت ایشان دوازده گز بود وبجهت این حق تعالی ایشانرا بنخیل تشبیه فرمود
فَهَلْ تَرٰى لَهُمْ پس آیا هیچ می بینی ایشانرا مِّنْۢ بَاقِيَةٍ ۰ هیچ نفسی باقی مانده
یا هیچ بقیه استفهام بر سبیل انکار ست یعنی همه مستاصل شدند ویکی از ایشان باقی نماند
وَجَآءَ فِرْعَوْنُ وآمد فرعون وَمَنْ قَبْلَهٗ وآمدند آنها که پیش ازو بودند وَالْمُؤْتَفِكٰتُ
واهل دیههای موتفکه ومنقلبه بر اهل خود که قرای اهل لوط بودند بِالْخَاطِئَةِ ۰
بخطا وگنهکاری یعنی شرک آوردند که اعظم خطایاست فَعَصَوْا پس عاصی شدند هر قومی
رَسُوْلَ رَبِّهِمْ بفرستادهٔ پروردگار خود فَاَخَذَهُمْ پس بگرفت خدا ایشانرا

اخذة رابیة ه گرفتنی که افزون بود در شدت بر گرفتن امم دیگر یعنی عذاب
ایشان سختتر از عذاب امم دیگر بود بجهت زیادتی قبح اعمال ایشان انا لما طغی
الماء ببرستی که ما آنهنگام که طغیان کرد آب واز حد معتاد درگذشت یا بحدی که از بلای
کوهها چهل گز متجاوز شد یا از فرمان خزنه سرباز زد ودر وقت طوفان حملناکم
برداشتیم شما را یعنی پدران شما که در اصلاب ایشان بودید اختیار حملناکم بر حملناهم بجهت
غرض امتنانست بر اولاد چه نجات آباء سبب ولادت اولادست حاصل که برداشتیم
ایشانرا فی الجاریة ه در کشتی رونده بر آب یعنی سفینه نوح علیه السلام لنجعلها
تا بگردانیم آن فعل را که نجات مومنانست واغراق کافران لکم تذکرة برای شما
پندی وعبرتی ویادبودی در دلالت بر قدرت وحکمت صانع وکمال قهر ورحمت او
وتعیها وتا نگاهدارد این پند را اذن واعیة ه گوش نگاهدارنده که نفع گیرد
بآنچه شنود یعنی گوشی که از شان آن باشد نگهداشتن آنچیزی که واجبست حفظ آن
بتذکیر وتفکر در ان وعمل بموجب آن خلاصهٔ معنی آنست که حق تعالی میفرماید که حالاتی
بر قوم نوح اجرا کردیم از رستگاری وگرفتاری برای آنست که خلق را تنبیه شود بر آنکه
ما قادریم وقاهر ودلیل باشد بر رحمت ورافت وغضب ما وهر گوشی که از شان او باشد
که حفظ وقایع وحوادث وحالات کند آنرا یاد گیرد وفراموش نکند وتفکر در ان نماید
وبعمل خیر اقدام کند واز مناهی وقبایح باز آید ابو الحسن علی الواحدی که یکی از اهل
سنت است واز مشاهیر ایشان در تفسیر خود که مسماست باسباب النزول آورده که
این آیه در شان عالیشان علی ابن ابیطالب نزول یافته وروایت کرده باسناد خود
از امیر المومنین که فرموده روزی سید انبیا مرا در بر خود کشید ومرا بسینه خود منضم

ساخت

ساخت وفرمود ای علی خدای مرا امر کرده که ترا نزدیک خود خوانم واز خود دور
نگردانم وترا تعلیم کنم وهرچه بر تو خوانم تو آنرا بشنوی ویاد گیری وفراموش نکنی
ونیز این روایت را بطریق مذکور ثعلبی که یکی از اکابر سنیانست در تفسیر خود روایت
کرده از بریده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بعد از ان گفته که فنزلت
هذه الآیه وتعیها اذن واعیه یعنی این آیت نازل شد وبعد از ان که حق تعالی پیغمبر خود را
امر کرده بود که تعلیم دهد امیر المومنین را واو آنرا یاد گیرد وفراموش نکند وحافظ
ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیا آورده که از زر بن حبیش که این آیت در شان عالیشان
علی ابن ابیطالب نزول یافت وثعلبی نیز در تفسیر خود روایت کرده از عبد الله بن الحسن
که او گفت که چون این آیت فرود آمد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود اللهم اجعلها اذن علی فما سمع شیئا بعدها الا حفظه یعنی بار خدایا این گوش
شنو را گوش علی گردان پس هیچ چیز نمی شنود مگر که حفظ آن میکرد وصاحب کشاف
نیز همین را در کشاف ذکر کرده وطبرسی نیز از مکحول این روایت را ذکر کرده ومضمون
همه این روایات آنست که چون این آیات نازل شد حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
از آفریدگار درخواست فرمود خداوندا گوش برادرم علی بن ابیطالب را واعی ساز
چنانچه هرچه بشنود آنرا یاد گیرد وهرگز آنرا فراموش نکند پس دعای پیغمبر صلعم مستجاب شد
وهرچه از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرا میگرفت فراموش نکرد ونسیان در ذات
اطهر او مدخلی نداشت واین فضلیست که در امیر المومنین موجودست ودر غیر او از اصحاب
مفقود وبعد از ذکر تهویل قیامت ومکذبان آن باز سررشتهٔ کلام را بشرح احوال
قیامت کشید ومیفرماید که فاذا نفخ فی الصور پس چون دمیده شود در صور

نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ ه یک دمیدن مراد نفخهٔ صعقه است که نفخهٔ اولی است ونزد
مقاتل وکلبی نفخهٔ ثانی است حاصل که چون اسرافیل نفخ صور کند وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ
وَالْجِبَالُ وبرداشته شود زمین وکوهها از اماکن خود بمجرد کامله یا بتوسط زلزله
یا ببادهای سخت فَدُكَّتَا پس درهم شکسته شوند همه زمین وکوه دَكَّةً وَاحِدَةً
یک شکستنی یعنی زمین وکوهها یکبار شکسته وخورد ومرد کردند تا مانند کرد درهوا
ناپدید شود وکویند معنی آنست که منبسط شود زمین وکوه ببسط واحده وتمام آن
هموار شود که هیچ نشیب وفراز دران نباشد مانند ادیم ممدود چه دک بسبب تسویه
اسناد ناقه که سنام آن مرتفع نباشد بلکه مساوی ظهر او باشد او را دکا میکویند
فَيَوْمَئِذٍ پس دران روز وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ه واقع شود عاعت واقع شونده
یعنی حادث کردد قیامت وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ وبشکافد آسمان از طرف مجره فَهِيَ
يَوْمَئِذٍ پس آسمان دران روز وَاهِيَةٌ ه سست وضعیف بود چون پشم رنکین زده
شده پس در وقت واستواری آن وَالْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وفرشتکان بر کنارهای
آسمان باشند یعنی چون آسمان که اماکن ملائکه است شکافته شود ایشان بر اطراف
ونواحی آن مجتمع شوند بیضاوی کفته که میتواند بود که این کلام تمثیلی باشد برای خرابی آسمان
بخرابی بنیان واجتماع اهل آن بر اطراف وحوالی آن واکر در ظاهر خود باشد محتمل شاید که
هلاک ملائکه در عقب آن باشد وکویند معنی آنست که ملائکه نزد انشقاق آسمان باطراف
آسمان آیند تا چون امر الهی در رسد ودر بارهٔ مومن وکافر بلا تاخیر بآن قیام نمایند
وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ وبردارند عرش پروردکار ترا فَوْقَهُمْ بر بالای ملائکه که
بر اطراف آسمان باشند يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ ه دران روز هشت فرشته مرویست که

حاملان

حاملان عرش امروز چهارند وچون قیامت قایم شود حق تعالی چهار فرشته دیکر را
بمدد ایشان فرستد وعظمت وجسامت ایشان بروجهی است که مقر پایهای ایشان
در زیر طبقهٔ هفتمین است وعرش بر زبر سرهای ایشان وایشان سر در پیش افکنده
بتسبیح وتهلیل الهی مشغول اند ودر خبر است که برخی از ایشان بر صورت انسانند وبرخی
بصورت اسد وجماعتی بر هیات ثور وکروهی بشکل نسر وهریک از حق تعالی روزی حیوانی
میطلبند که متمثل بصورت آنست واز علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیه
مرویست که چون حق تعالی قبل از خلق عرش هیچ چیز نیافرید مکر نور وقلم وهوا پس
ایجاد عرش فرمود از انوار متلونه از نوری سبز که سبزی همه چیزها ازوست ونوری سرخ که
سرخی همه چیزها ازوست ونور زرد که زردی همه چیزها ازوست ونوری سفید که سفیدی
وروشنائی روز ازوست وبعد از ان هفتاد هزار هزار طبقه بیافرید مملو از فرشتکان
که همه تسبیح وتهلیل او میکویند باوازهای مختلف که اکر آوازهای ایشان بزمین رسیدی
کوهها پاره پاره شدی ودریاها بزمین فرو رفتی وضحاک کفته مراد بثمانیه هشت
صنف اند از ملائکه که عدد ایشان ندانند مکر خدایتعالی ودر معالم آورده که در روز قیامت
حملهٔ عرش هشت باشند همه بر صورت بز کوهی از سمهای ایشان تا زانو مسافت
آنمقدار بود که از آسمان تا آسمان دیکر وبروایت دیکر مقدار مسافت هفتاد ساله راه
يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ دران روز عرض کرده شوید بر خدایتعالی برای محاسبه ومسائله
واین عرض اکرچه بعد از نفخهٔ ثانیه باشد لیکن چون یوم اسم زمانی است که وسعت آن
دارد که دران واقع شود نفخین وصعقه ونشور وحساب وادخال اهل جنت بجنت
واهل نار بنار پس صحیح باشد که طرف همه باشد واز ابن مسعود نقلست که در روز

نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ یک دمیدن مراد نفخهٔ صعقه است که نفخهٔ اولی است ونزد
مقاتل وکلبی نفخهٔ ثانی است حاصل که چون اسرافیل نفخ صور کند وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ
وَالْجِبَالُ وبرداشته شود زمین وکوهها از اماکن خود بمجرد کامله یا بتوسط زلزله
یا بادهای سخت فَدُكَّتَا پس درهم شکسته شوند هم زمین وکوه دَكَّةً وَاحِدَةً
یک شکستنی یعنی زمین وکوهها یکبار شکسته وخورد ومرد کردند تا مانند کرد در هوا
ناپدید شود وکویند معنی آنست که منبسط شود زمین وکوه ببسط واحده وتمام آن
هموار شود که هیچ نشیب وفراز دران نباشد مانند ادیم ممدود چه دک بسبب تسویهٔ
اسناد ناقه که سنام آن مرتفع نباشد بلکه مساوی ظهر او باشد او را دکا میکویند
فَيَوْمَئِذٍ پس دران روز وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ واقع شود ساعت واقعه شونده
یعنی حادث کردد قیامت وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ وبشکافد آسمان از طرف مجره فَهِيَ
يَوْمَئِذٍ پس آسمان دران روز وَاهِيَةٌ سست وضعیف بود چون پشم رنکین زده
شده پس در وقت واستواری آن وَالْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وفرشتکان بر کنارهای
آسمان باشند یعنی چون آسمان که اماکن ملائکه است شکافته شود ایشان بر اطراف
ونواحی آن مجتمع شوند بیضاوی کفته که میتواند بود که این کلام تمثیلی باشد برای خرابی آسمان
بخرابی بنیان واجتماع اهل آن بر اطراف وحوالی آن واکر در ظاهر خود باشد مه شاید که
هلاک ملائکه در عقب آن باشد وکویند معنی آنست که ملائکه نزد انشقاق آسمان با طراف
آسمان آیند تا چون امر الهی در رسد ودر بارهٔ مومن وکافر بلا تاخیر بآن قیام نمایند
وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ وبردارند عرش پروردکار ترا فَوْقَهُمْ بر بالای ملائکه که
بر اطراف آسمان باشند يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ دران روز هشت فرشته مرویست که

حاملان عرش امروز چهارند وچون قیامت قایم شود حق تعالی چهار فرشته دیکر را
بمدد ایشان فرستد وعظمت وجسامت ایشان بر وجهی است که مقر پایهای ایشان
در زیر طبقهٔ هفتمین است وعرش بر زبر سرهای ایشان وایشان سر در پیش افکنده،
بتسبیح وتهلیل الهی مشغول اند ودر خبر است که برخی از ایشان بر صورت انسانند وبرخی
بصورت اسد وجماعتی بر هیات ثور وکروهی بشکل نسر وهریک از حق تعالی روزی حیوانی
میطلبند که متمثل بصورت آنست واز علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیه
مرویست که چون حق تعالی قبل از خلق عرش هیچ چیز نیافرید مکر نور وقلم وهوا پس
ایجاد عرش فرمود از انوار متلونه از نوری سبز که سبزی همه چیزها از وست ونوری سرخ که
سرخی همه چیزها از وست ونور زرد که زردی همه چیزها از وست ونوری سفید که سفیدی
وروشنائی روز از وست وبعد از ان هفتاد هزار هزار طبقه بیافرید حملوا از فرشتکان
که همه تسبیح وتهلیل او میکویند باوازهای مختلف که اکر آوازهای ایشان بزمین رسیدی
کوهها پاره پاره شدی ودریاها بزمین فرو رفتی وضحاک کفته مراد بثمانیه هشت
صنف اند از ملایکه که عدد ایشان ندانند مکر خدای تعالی ودر معالم آورده که در روز قیامت
حملهٔ عرش هشت باشند همه بر صورت بز کوهی از سمهای ایشان تا زانو مسافت
آنمقدار بود که از آسمان تا آسمان دیکر وبروایت دیکر مقدار مسافت هفتاد ساله راه
يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ دران روز عرض کرده شوید بر خدای تعالی برای محاسبه ومساءله
واین عرض اکرچه بعد از نفخهٔ ثانیه باشد لیکن چون یوم اسم زمانی است که وسعت آن
دارد که دران واقع شود نفختین وصعقه ونشور وحساب وادخال اهل جنت بجنت
واهل نار بنار پس صحیح باشد که طرف همه باشد واز ابن مسعود نقلست که در روز

عرصات سه عرصات باشد و در دو عرصه اعتذار و توبیخ باشد و احتجاج باشد
و در عرصهٔ ثالث نشر کتب باشد که فایض آنرا بدست راست گیرد و هالک آنرا بدست چپ
لا تخفی پنهان نماند بر خدای منکم از کردار و گفتار شما خافیة هیچ سریره
و پوشیدگی یعنی خدای بر همه خفیات شما مطلع ست و غرض از عرض و حساب نه برای
اطلاع ست بران بلکه برای اظهار عدل ست بر بندگان و افشای احوال ایشان و بعد از
عرض اجمال بیان تفصیل آن میکند فاما من اوتی پس اما آنکس که داده شود کتابه
نوشتهٔ عمل او بیمینه بدست راست او فیقول پس گوید از روی سرور و خوشحالی
مر اهل قیامت را هاؤم بگیرید نامه مرا با سایه اقرؤا کتابیه بخوانید
کتاب کردار مرا که در و هیچ عملی نیست که من از اظهار آن شرم داشته باشم و چون ظن
غایب قایم مقام علم ست و یقین از ین جهت بجای یقین ظن ایراد فرمود بقوله انی
ظننت بدرستی که من بیقین دانستم در دنیا انی ملاق آنکه من ملاقات کننده ام
و بیننده حسابیه حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد برای آن
مستعد و مهیا شدم بارتکاب مامورات و اجتناب از منهیات فهو پس آنکس فی عیشة
راضیة در زندگانی باشد پسندیده فی جنة عالیة در بهشتی که بلند است
مکان آن زیرا که آن در آسمان ست یا مرتفع ست درجات وا بنیه و اشجار آن قطوفها
دانیة میوهای که آن چیده شود نزدیکست بقایم و قاعد و مضطجع براء بن عازب
از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که مرد مومن در حالتی که خسپیده باشد میوه
بهشت را چیند و تناول کند عطای بن یسار از سلمان روایت کند که رسول صلعم فرمود که
هیچکس نیست از شما که بهشت رود مگر بجوازی که مضمونش این باشد که بسم الله الرحمن الرحیم

این کتا

این کتابیست از خدای بفلان پسر فلان در آرید او را بهشت بلند مرتبه که میوهای
آن نزدیک باشد برو که نشسته و افتاده و خسپیده تواند آنرا چشید پس رضوان
اهل بهشت را گوید کلوا بخورید از میوهای و اشربوا و بیاشامید از شربتها
هنیئا خوردنی و آشامیدنی گوارنده که اصلا موجب اذیت نباشد و احتیاج
نیفتد باخراج فضلات آن از غایط و بول و غیر آن و در روایت آمده که چون مومن
طعام و شراب بهشت تناول کند در بدن او عرقی گردد و خوشبوی تر از مشک و
لطیف تر از عنبر از بدن او بیرون رود حاصل که ملایکه ایشانرا گویند که بطیب نفس
ازین طعام و شراب بنوشید بما اسلفتم بسبب آنچه از پیش فرستاده اید از اعمال
صالحه فی الایام الخالیة در روزهای گذشته یعنی در دنیا و از مجاهد نقلست که
مراد بایام خالیه روزه ست که شکمهای اند دران خالی از شراب و طعام یعنی بخورید
و بیاشامید بدل آنچه در دنیا امساک کردید از اکل و شرب قربة الی الله و مرویست که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که حق تعالی بمومنان خطاب کند در بهشت که ای دوستان من
در دنیا بسیار شما را دیدم که لبهای شما بر هم جسته بود و چشمهای شما بگور فرو رفته
و شکمهای شما باریک و لاغر شده از غایت گرسنگی پس امروز مرفه الحال در نعیم بهشت باشید
و بخورید و بیاشامید بعوض آن گرسنگی و تشنگی که در دنیا کشیدید و اما من اوتی
کتابه و اما آنانکه داد شود نوشتهٔ کردار او بشماله بدست چپ او و او بدیهای
خود را به بیند و بقبح اعمال خود واقف شود فیقول پس گوید از روی ندامت و حسرت
یا لیتنی لم اوت ای کاشکی داده نشدمی پس بمن ندادندی کتابیه نامه
عمل که مرا او را ندیدمی تا که بر ملا این فضیحت و رسوائی نکشیدمی و لم ادر و کاشکی

نداشتمی امروز مَا حِسَابِيَهْ ۝ که چیست حساب من چه غیر از شدت وصعوبت
عقوبت حاصل دیگر ندارد و ثمرهٔ دیگر بران مرتب نمیشود يَا لَيْتَهَا ای کاش موت که
در دنیا که بآن مرده بودم كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ۝ بودی حکم نماینده بفنای ابدی یا قطع
کننده امر من تا هرگز زنده نشدمی واین حال را ندیدمی کاش بودی این حالت موت حکم کننده
بر فنای من چه بشاعت وحرارت این حالت بمراتب بیشتر از حرارت موتست وشدت آن
پس بسبیل تحسر گوید مَا أَغْنَى عَنِّي غنی نساخت یعنی دفع نکرد از ما عذاب را مَالِيَهْ ۝
مال من یعنی آنچه مرا بود در دنیا از اموال کثیره وتبع وخدم وحشم دافع من نشد هَلَكَ
عَنِّي نابود وگم گشت از من سُلْطَانِيَهْ ۝ تسلط وفرمان گذاری من بر مردمان
وتحقیر وذلیل وبی مقدار گشتم یا معلوم گشت حجتی که بزعم خود در دنیا چنگ در ان زده بودم
وبران اعتماد نموده بعد ازان خطاب بزبانیه رسد که خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ۝ بگیرید اورا
پس غل کنید اورا یعنی دست وپای ویرا بر گردن او ببندید در خبرست که چون حق تعالی گوید که
بگیرید اورا وبرهم ببندید وصد هزار زبانیه بیایند وویرا بگیرند ودر آویزند ووی در دست
ایشان پاره پاره شود پس حق تعالی یکبار دیگر زنده گرداند وایشانرا گوید که برفق
اورا بگیرید وغل کنید ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ ۝ پس انگاه در آتش بزرگ در آرید اورا
ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ پس انگاه در زنجیری بزرگ از آتش در آرید اورا ذَرْعُهَا
سَبْعُونَ ذِرَاعًا وگز آن هفتاد گز است فَاسْلُكُوهُ ۝ پس در آرید اورا دران
یعنی اورا محکم بر جسد او بپیچید تا هیچ حرکت نتواند کرد نوف بکال از پیغمبر صلعم نقل کرده که
مراد بذراع ذراع فرشتگانست هر ذراعی هفتاد باغ است وهر باغی بعد مسافتی که
میان مکه وکوفه است واز کعب الاخبار مرویست اگر حلقهٔ آهن که در دنیا هست جمع کنند

بوزن

بوزن یک حلقه ازان زنجیر نیست واگر حلقه ازان بر کوههای عالم نهند چون ارزیز
بگدازد از سویدة بن نجیح روایتست که همه اهل دوزخ درین سلسله باشند واین
فرموده که زبانیه سلسله را از زیر او در آرند وببینی او کشند ودر دهن او کنند
واز چشمش بیرون آرند پس در بیان علت این عذاب میگوید إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه
او بود در دنیا لَا يُؤْمِنُ که ایمان نمی آورد بِاللَّهِ الْعَظِيمِ ۝ بخدای بزرگوار که مستحق
عظمت وبزرگواریست وکسی که تعظیم کند برا او البته مستوجب این عقوبت باشد
وَلَا يَحُضُّ وتحریص نمیکرد مردمان را عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ ۝ بر خوردنی درویش
یعنی بر طعام دادن ایشان باوجه جای بذل طعام خود باو مراد اعطای زکوة مفروضست
وحقوق واجبه یا منع نفس خود میکرد وخود را برین نمیداشت که بذل طعام کند
باهل استحقاق تخصیص این دو چیز بذکر جهت آنست که اقبح عقاید کفر آنست
بوحدانیت الهی واشنع رذایل بخل وقساوت قلبی مرویست که ابی درداء زن خود را
تحریص میکرد بر تکثیر مرق برای مساکین ومیگفت نصفی سلسله را از خود خلع کردیم
بایمان پس نصفی دیگر را با طعام از خود خلع کنیم حاصل که کافر متناع درین روز مغلول
ومسلسل باشد وبآتش سوزان معذب گردد فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ پس نیست مراورا
امروز هَاهُنَا حَمِيمٌ ۝ اینجا خویشی که حمایت او کند وَلَا طَعَامٌ ونیست خوردنی
مراورا إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ ۝ مگر از غساله دوزخیان یعنی زرداب وچرک وخون که از اعضای
دوزخیان میرود لَا يَأْكُلُهُ نمی خورند آنرا إِلَّا الْخَاطِئُونَ ۝ مگر گناهکاران که از روی
تعمد مرتکب خطیه شوند مراد مشرکان اند یعنی غسلین را نخورند مگر آنانی که در گذشته باشند
از حد ودر خطا وفرق میان خاطی ومخطی کاهی است که مخطی آنست که خطا میکنند بدون تعمد

وخاطی مذهب متعمد که جابر متعدی باشد از صراط مستقیم ومتجاوز ازان وگویند که اهل
دوزخ بر چند طبقه باشند بعضی طعام ایشان غسلین باشد و طعام دیگر ضریع جمعی زقوم
زیرا که حق تعالی در موضعی دیگر فرموده که لیس لهم طعام الا من ضریع اگر چنین نباشد
لازم آید که هر دو آیت منافی یکدیگر باشند و تواند بود که ضریع و غسلین یک طعام
باشد که بدو عبارت تعبیر یافته باشد فلا اقسم پس البته سوگند میخورم بما تبصرون
بآنچه می بیند از مشهورات وما لا تبصرون و بآنچه نمی بیند از مغیبات وگویند
مراد اجسام و ارواح ست و یا انس و جن و یا کعبه و یا بیت المعمور و یا بر و بحر و یا تبلیغ
محمد و نزول جبرئیل و یا آثار نبوت و انوار ولایت یا نعم ظاهره و باطنه و امام جعفر صادق
علیه السلام فرموده که حق تعالی درین آیت میفرماید که سوگند میخورم بآنچه می بینند از نعم من
بر خلقان و بآنچه نمی بینند از نیکی من با دوستان خود که انه بدرستی که قرآن لقول
رسول کریم هر آینه گفتار رسولی ست بزرگوار نزد خدای یعنی بر وجه رسالت از جانب
حضرت عزت بآن تکلم میکند و بر بندگان میخواند که نه خود می بافد و بر خدا نسبت میدهد
و آن رسول کریم ست یعنی محمد صلی الله علیه و آله و سلم و گویند مراد جبرئیل ست یعنی قرآن
قول جبرئیل ست که از جانب خدا بر سید انبیا میخواند وما هو و نیست قرآن بقول شاعر
سخن شاعر چنانکه ابوجهل و اتباع او میگویند قلیلا ما تؤمنون اندکی تصدیق میکنید
این را ولا بقول کاهن و نیست قرآن سخن کسی که از جن اخبار کند بمغیبات چنانکه
عتبه بن ابی معیط و توابع او میگویند قلیلا ما تذکرون اندکی متذکر میشوند
باین معجزه را از شعر و کهانت امتیاز میکنند ذکر ایمان با نفی شاعریت و تذکر با کهانت جهت
آنست که عدم مشابهت قرآن بشعر امریست که منکر آن نمیشود مگر معاند بخلاف مشابهت آن

بکهانت

بکهانت که موقوفست بر تذکر احوال رسول و معانی قرآن که منافی طریقه کهانتست و
معانی اقوال کاهنان تنزیل قرآن فرستاده شده ست بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم
من رب العالمین از نزد پروردگار عالمیان بواسطه جبرئیل ولو تقول
علینا و اگر افترا کند محمد و دروغ بندد بر ما بعض الاقاویل بعضی سخنان اخبار چنانچه
زعم شماست لاخذنا منه هر آینه فرا گیریم از وی بالیمین دست راست او را
ثم لقطعنا منه الوتین پس هر آینه ببریم از وی رگ دل او را که متصل است بگردن
یعنی دست راست او را بگیریم و رگ گردن او را از پیش قطع کنیم این تصویر هلاک اوست
یا قطع آنچه ملوک میکنند بکسی که بر وی خشم میگیرند و غضب می نمایند و آنچنانست که قتال را
امر می نمایند که دست راست او را میگیرد و شمشیر در مواجهه او از غلاف بیرون میکشد و گردن
او را از پیش میزند تا نگاه کردن باو موجب زیادتی عقوبت او باشد و تخصیص اخذ یمین
بجهت آنست که قتال اگر اراده میکند که شمشیر در پس گردن زند دست چپ میگیرد و اگر خواهد
در پیش روی او شمشیر بر زیر حلق او زند که اشد واقع ست بجهت نگریستن او در آن دست
راست او میگیرد و گویند یمین معنی قوتست و معنی آنست که او را بقوت و قدرت خود
بگیریم و با قوت و توانائی او را از و اخذ کنیم و او را بقتل رسانیم فما منکم پس نیست
از شما من احد هیچکس یعنی نیست هیچ از شما عنه از قتل او حاجزین منع کنندگان
وانه و بدرستی که قرآن لتذکرة هر آینه پندیست للمتقین مر پرهیزکاران را
چه ایشانند که بآن منتفع میشوند نه غیر ایشان وانا لنعلم و بدرستی که ما میدانیم
ان منکم آنکه بعضی از شما ای مردمان مکذبین تکذیب کنندگانند قرآن را پس
ایشان را بران تکذیب جزا خواهم داد وانه لحسرة و بدرستی که قرآن هر آینه سبب

حسرتست عَلَى الْكَافِرِينَ بر ناگرویدگان از وقت ثواب کسانی که بآن ایمان آورده
باشند نه بیند وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ و هرآینه درست و راستست و بیگمان یعنی
محض یقین است که هیچ شکی دران نیست که از نزد خدای نازل شده فَسَبِّحْ پس تسبیح کوی
بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردگار خود که بزرگست یعنی تنزیه نمای او را
از صفات ناسزا و نالایق که از جمله آن رضای او باشد نه بقول و او ر ثنا و ستایش نمای
یاد کن بشکرانه آنچه بطریق وحی بتو نازل میسازد از قرآن و غیر آن و از امام زین العابدین علیه السلام
منقولست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که سبحان الله العظیم
و بحمده بگوید بدون تعجب بلکه بقصد تسبیح و تنزیه او سبحانه صد هزار حسنه برای او بنویسند
و سه هزار سیئه از و محو کنند و سه هزار درجه از برای او بردارد سورة المعارج اربع
واربعون آیة و رکوعان و ثلث اختلافات و هی مکیة ابی بن کعب از پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سال سائل بخواند حق تعالی ثواب
کسانی که نماز را بپای دارند و حج گذارند و زکوة دهند و مراعات امانت کنند در نامهٔ
اعمال او ثبت کنند ابو جعفر علیه السلام فرموده که هر که بر قرأت سال سائل مداومت
نماید حق تعالی بروز قیامت از گناهان او نپرسد و او را بهشت همنشین محمد و آل محمد علیهم
گرداند بدانکه چون حق تعالی ختم سورة الحاقة نمود بوعید مشرکان افتتاح این سوره نیز بعلی
آنگروه فرمود بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
آورده اند که نضر بن حارث کلده که از جملهٔ مکذبان قرآن و معاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
بود بر در مسجد الحرام برپای خاست و از روی استهزا گفت خدایا اگر محمد حق است و آنچه
میگوید از نزد تست پس سنگی بر ما بباران یا ما را بعذاب الیم مبتلا کن حق تعالی این آیت

فرستاد

فرستاد که سَأَلَ سَائِلٌ درخواست خواهنده بِعَذَابٍ وَاقِعٍ عذابی فرود آینده که
ثابتست لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان مرویست که در روز بدر او را بصبر هلاک
ساختند یعنی او را اسیر کردند و طعام و شراب بوی ندادند تا بمرد و جان بمالک دوزخ
سپرد و از اسیران بدر هیچکس دیگر را هلاک نساختند مگر او را و عقبة بن ابی معیط را و صاحب
طبرسی از سید ابو الحمد نقل کرده که حاکم ابو القاسم حسکانی مرا حدیث کرد از ابو عبد الله شیرازی
و او از ابو بکر جرجانی و او از ابو محمد بصری و ابو احمد از محمد بن سهل و محمد از زید بن اسمعیل
و زید از محمد بن ایوب واسطی و محمد از سفیان بن عیینه و سفیان از جعفر بن محمد صادق
علیه السلام و آنحضرت از آبای کرام خود علیهم السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز
غدیر خم امیر المومنین را منصب خلافت داد و او را قایم مقام خود گردانید و در حق او فرمود که
هر که من مولی ام باو و صاحب تصرف در امور او پس علی مولای ویست و صاحب تصرف وی
در امور دین و این حکایت در عالم منتشر شد و میان مردمان منتشر گشت حارث بن نعمان
فهری بر ناقه نشست و متوجه مدینه شد تا درین باب بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
مجادله نماید و چون بمجلس آنحضرت در آمد در ان دم آنمجلس از مهاجر و انصار پر بود گفت یا محمد
تو ما را بکلمه شهادت دلالت کردی از تو قبول کردیم و بقیام صلوة خمس دعوت نمودی
این نیز از تو اجابت نمودیم و بزکوة و صوم و حج و جهاد ترغیب نمودی فرمان تو بردیم
و هر چه اشارت تو واقع شد خلاف آن نکردیم با این همه راضی نشدی تا آنکه دست این پسر را
گرفتی و گفتی من کنت مولاه فعلی مولاه و امر کردی که بعد از من اقتدای باو کنید و تابع او
شوید و این کار بمجرد رای تو بود و از پیش خود علی را برگزیدی و بر مردمان حاکم ساختی یا این
با مر خدا کردی حضرت فرمود بخدائی که جز او پروردگاری دیگر نیست که آنچه من در بارهٔ علی

ابن ابیطالب گفتم و در حق او بجا آوردم و بخلقان رسانیدم بامر خدا بود نه باندیشه و تدبیر من
چون نعمان این سخن بشنید روی خود را از آن قبله اسلام بگردانید و برخاست
و گفت بارخدایا آنچه محمد میگوید در حق علی ابن ابیطالب اگر راست و درست و
بامر تست بر ما سنگ ببار یا ما را بعذاب دردناک گرفتار کن و چون آن ملعون این دعا کرد
و عذاب الیم از قهار عظیم درخواست سنگی از آسمان بیفتاد و بر سر آن خورد و از زیرش
بیرون رفت و در ساعت این آیت نازل شد که سال سائل بعذاب واقع للکافرین
درخواست خواهنده که حارث بن نعمانست عذابی را که فرود آینده است مر اهل کفر و
عناد را لیس له نیست مر آن عذاب را دافع دفع کننده و بازدارنده من الله
از خدای عذابی واقع شونده از نزد خدای و یا نیست او را دفع کننده از جانب خدا
چه مراد الله محقق الوقوع است و بهیچ وجه دفع نگردد ذی المعارج آن خدائی که
خداوند درجهائی بلند است یعنی غرفها ارجمند که در بهشت برای انبیا و اولیای خود مهیا
کرده یا خداوند مواضع صعود و عروج برای کلمات الطیبات که الیه یصعد الکلم الطیب
یا مدارجی که اهل ایمان دران ترقی میکنند در سلوک خود یا مراتب رفیعه فرشتگان
یا طبقات آسمان ملایکه دران عروج میکنند کما قال تعرج الملائکة بالا میروند
فرشتگان والروح و جبرئیل افراد روح بذکر جهت تمیز اوست از ملایکه بمرتبه فضل و مکانت
و گویند روح جماعتی از مخلوق الهی اند که اعظم از ملایکه اند و حافظان ایشان همچنانکه ملایکه
حفظ آدمیان اند و بر هر تقدیر عروج میکنند الیه بسوی عرش خدا که مهبط اوامر الهی است
فی یوم در روزی که کان مقداره هست اندازه آن خمسین الف سنة
پنجاه هزار سال دنیا بر تمثیل و تخییل است یعنی آن معارج بر وجهی است که اگر تقدیر

قطع آن

قطع آن نتوان کرد در زمانی که هر آینه خواهد بود که مقدر باشد به پنجاه هزار سال نزد
بعضی معنی بر سبیل آنست که اگر یکی از بنی آدم سیر کند از اسفل زمین تا بآن معارج
که ملایکه در یک روز میروند او بمقدار پنجاه هزار سال تواند رفت و نزد بعضی دیگر مراد
بیوم روز قیامتی است یعنی ملایکه و روح عروج کنند بعرش خدا در روزی که باشد
مقدار آن همچون مقدار پنجاه هزار سال بر آنکه مراد اینست که مابین اسفل عالم تا باعلای
شرف عرش مقدار پنجاه هزار سال است زیرا که مابین مرکز ارض و مقعر سماء دنیا مقدار
پانصد ساله راه است و مابین هر یک از آسمان هفتگانه و کرسی و عرش نیز چنین است و مراد
بآیه کریمه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة زمان عروج بنی آدم است از ارض تا محدب
سمای دنیا و گویند مراد بآن مقدار موقف خلقانست در روز قیامت برای حساب
و فصل قضایا یعنی اگر آن حساب در دنیا بودی در عرض پنجاه هزار سال تمام شدی
و از ابو عبد الله صلوات الله علیه مرویست که معنی آنست که اگر متولی حساب غیر خدا
می بود پنجاه هزار سال میشد ولیکن خدای تعالی در یکساعت حساب خلقان کند و بروایت
دیگر آمده که نیم ساعت و نیز از آنحضرت ماثور است که این روز هنوز بنصف نرسیده باشد
که اهل جنت بهشت در آیند و اهل دوزخ بدوزخ و نزد بعضی دیگر از مفسران معنی
آنست که مقدار اول نزد ملایکه برای اعلام امر و نهی بر قضای الهی بر خلقان تا آخر
عروج ایشان بآسمان که روز قیامت باشد مقدار پنجاه هزار سال باشد بنا برین مقدار
زمان دنیا پنجاه هزار سال باشد اما غیر از خدا نمیدانند که چند از آن گذشته و چند باقی مانده
و نیز گفته اند که مراد آنست که در عرصه گاه قیامت پنجاه موقف باشد که در هر موقفی حق تعالی
هزار سال خلایق را بازدارد و از ابن عباس مرویست که مراد شدت روز قیامتست

وسختی آن روز بر کافران بمرتبه باشد که ایشان پندارند که این روز بر ایشان این مقدار است
ابو سعید خدری گفته که یکی بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم گفت یا رسول الله
چه روزی دراز خواهد بود این روز قیامت فرمود بحق آن خدائی که جان محمد بید قدرت اوست
که این روز سبکتر باشد بر واز نماز فریضه که در دنیا گذارده باشند واز ابراهیم تیمی نقل است
که مقدار آن روز بر مومن چندان باشد که نماز پیشین که پسین حاصل که حق تعالی حبیب خود را
میفرماید که عذابی که از برای اهل تکذیب مقررست مرتفع نمیشود والبته بر ایشان واقع
شود فَاصْبِرْ پس شکیبا باش بر تکذیب منکران صَبْرًا جَمِيلًا شکیبائی نیکو یعنی
بی شائبه قلق وجزع شکایت واستعجال إِنَّهُمْ بدرستی که آن کافران معذب يَرَوْنَهُ
می بینند عذاب را تا روز قیامت بَعِيدًا دور از امکان یعنی مظنه ایشان که آنست که
آن وجود نخواهد گرفت وواقع نخواهد شد وَنَرَاهُ ومی بینیم ما آن روز قَرِيبًا
نزدیک بامکان یعنی ممکن الوقوع يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ در روزی که بگردد آسمان
كَالْمُهْلِ مانند نقره گداخته ویا مثل دردی زیت یا مس گداخته یعنی آسمان دران روز
وَتَكُونُ الْجِبَالُ وگردند کوهها كَالْعِهْنِ مانند پشم رنگارنگ زیرا که جبال مختلف الالوانست
پس هرگاه ریزه گردد مانند گرد بر هوا رود همچو عهن منفوش شود که باد آنرا بهوا برده باشد
از حسن منقولست که کوهها اول پشتهای ریگ شوند بعد ازان مانند عهن منفوش وپس
ازان مانند هباء منثورا وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ ونپرسیده نشود هیچ خویشی حَمِيمًا
از خویش خود یعنی ازو طلب خویش نکنند وبا او نگویند که خویش تو کجاست یا آنکه احوال
خویش را ازو استفسار نکنند وبا او نگویند زیرا که همه نزدیک یکدیگر حاضر باشند ویکدیگر را
مشاهده کنند همچنانکه میفرماید يُبَصَّرُونَهُمْ بینا کرده شده باشند خویشان بخویشان

یعنی هر کس خویش خود را شناسد واحوال او بینا بوده داند که هر یک بجهت عمل
مشغول بوده اند ولیکن جهت تشاغل ایشان بخود از تساول ممکن نباشد زانکه
عدم تساول جهت اخفای ایشان باشد از یکدیگر ونزد بعضی معنی لا یسأل حميم حميما
آنست که پرسیده نشود هیچ خویش از گناه خویش خود چه هر یک را از کردار او سوال کنند
ونه از کردار غیر تا هیچکس طلب خویش نکند وازو درخواست نکند تا وزر او سبکبارتر سازد
زیرا که همه از یکدیگر ناامید باشند یا آنکه عدم سوال بجهت این باشد که یکدیگر را بعلامت شناسند
کافران را بسواد وجوه وزرقه عیون ومومنان را بنضارت لون وبیاض وجوه ازین واز
ابن عباس نقلست که اینکه خویشان یکدیگر را شناسند در یک ساعت باشد وبعد ازان هیچکس
یکدیگر را ندانند وهمه از هم گریزند يَوَدُّ الْمُجْرِمُ دوست دارد وآرزو کند کافر
لَوْ يَفْتَدِي اگر فدا دهد مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ از عذاب آن روز بِبَنِيهِ بپسران
خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران را که عزیزترین خلقان بوده اند بنزد وی تا ایشان عذاب کشند
ووی خلاص یابد ازان وَصَاحِبَتِهِ وفدا دهد زن خود را که یار وهوادار بوده ومونس
وغمخوار او بوده وَأَخِيهِ وبرادر خود را که هم پشت ومددکار او بوده وَفَصِيلَتِهِ
وعشیرت وخویشان نزدیک خود را که از ایشان منفصل گشته وبوجود آمده باشند
الَّتِي تُؤْوِيهِ آن عشیره که جای داده باشند او را در دنیا از نزد خود یعنی پناهگاه او
بوده باشند یا باو منضم بوده باشند در نسب واجابت فدا دهد وَمَنْ فِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا وکسانی که در زمین بوده اند همه آنها ثُمَّ يُنْجِيهِ پس برهانند او را از فدا
دادن كَلَّا نه آنچنانست که این افتدا او را نجات دهد واز عذاب برهاند إِنَّهَا
بدرستی که آتش دوزخ که مجرم ازو فدا دهد وفایده ندهد لَظَى زبانه ایست خالص که هیچ چیز

با و مخلوط نباشد تا موجب کثرت شدت حرارت آن شود و آن زبانه خالص نَزَّاعَةً
لِلشَّوَىٰ ۝ بسیار کشنده است مر دست و پای مشرکان را یا پوست سر ایشان را و حفص
نَزَّاعَةً بنصب خوانده یعنی در حالتی که نزع کننده و کننده است پوست و گوشت دست
و پای ایشان را از استخوان و مرویست که هرگاه پوست و گوشت را از استخوان برباید فی الحال
گوشت و پوست دیگر بران روئیده و باز آتش آنرا نزع کند و برهمین منوال الی الابد
لقوله کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب تَدْعُوا
خواند آتش یعنی جذب کند و حاضر گرداند نزد خود بر وجه جبر و قهر و در معالم از پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که آتش بقدرت کامله ربانی گویا شود مانند گویا شدن
جوارح و تکلم شجره موسی بزبان فصیح بنام و لقب بخواند مَنْ أَدْبَرَ کسی را که پشت کرده
برحق وَتَوَلَّىٰ ۝ و روی گردانیده از فرمان معبود مطلق وَجَمَعَ و گرد کرد مال دنیا را
بدون ملاحظه حلال و حرام فَأَوْعَىٰ ۝ پس دعا کرده یعنی بجهت تحفظ در ظرفی کرده
و نگهداشته و حقوق واجبه آنرا نداده و بجهت کثرت حرص بر جمع آن و طول امل اشتغال
بآن از دین حق باز مانده مرویست که عبدالله سلیم سر کیسه را نبستی و پیوسته آنرا نا محفوظ
و نا محفوظ داشتی و برا گفتند چرا چنین میکنی گفت میترسم که اگر بحفظ آن مشغول شوم
در آیت جمع فاوعی داخل شوم بعد ازان در بیان محبت ایشان بمال میفرماید که إِنَّ الْإِنسَانَ
بدرستی که آدمی خُلِقَ آفریده شده است هَلُوعًا ۝ بسیار حریص بر جمیع اموال و سریع
المنع از ادای حقوق مفروضه و بی صبر و سریع الجزع در نکبات از مقاتل مرویست که
هلوع جانوریست در پس کوه قاف که هر روز هفت صحرا را از گیاه خالی میکرداند یعنی
همه حشایش آنرا میخورد و آب هفت دریا را می آشامد و در کرها دسرها صبر نداده و

ابر

هر شب در اندیشه آنست که فردا چه خواهد خوردن پس حق تعالی آدمی را در بی‌صبری
و اندیشه روزی بدین جانور تشبیه کرده احمد یحیی روایت کند که عبدالله بن طاهر از من
پرسید که هلوع چیست گفتم هیچ تفسیری اوضح ازین تفسیر نیست که حق تعالی فرموده که
إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد او را چیزی بد مانند فقر و مرض جَزُوعًا ۝ بسیار
جزع نماینده و فزع کننده وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ و چون برسد او را نیکی مثل توانگری و صحت
مَنُوعًا ۝ منع کننده نفس خود را از طاعت و انفاق مال در راه حضرت عزت یعنی انسان
بجهت رسوخ جزع و فزع و منع بمرتبه ایست که گویا برین مجبولست و از امور خلقیت غیر اختیاری
اوست مثل خلق الانسان من عجل و دلیل برین آنست که آدمی در بطن و مهد متصف
باین دو صفت نیست و دیگر این دو صفات ذمیمه است و حق تعالی فاعل ذم نیست و
دلیل دیگر بران استثنای مؤمن است ازین قول که إِلَّا الْمُصَلِّينَ ۝ یعنی جمیع آدمیان
باین دو صفت متصف اند مگر نماز کنارندگان الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ
دَائِمُونَ ۝ بر نماز خود مداومت کنندگان و مواظبت نمایندگان اند در اوقات آنکه بهیچ
شغلی دیگر از اشتغال آنان باز نمانند فرق میان مداومت و محافظت که بعد ازین مذکور
خواهد شد آنست که دوام راجع بنفس صلوة است و محافظت باحوال آن از اقامت ارکان
و شروط دران و امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که این آیه در نوافلست و آیه والذین هم
علی صلوتهم یحافظون در فرایض و بروایت دیگر مراد بدائمون کسانی اند که در حالت صلوة ساکن
باشند و روی را از سمت قبله منحرف نسازند یعنی چپ و راست خود التفات نکنند
وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ و آنانکه در مالهای ایشان حَقٌّ مَّعْلُومٌ ۝ حقیست دانسته شده
یعنی معینه چون زکوة مفروضه و تصدقات موظفه لِّلسَّائِلِ مر درویش خواهنده را وَالْمَحْرُومِ

وبرای محتاج ناخواهنده که بسبب عدم سوال از مردمان پندارند که او غنی ست و بجهت این
اورا محروم سازند از لعطای اموال او و از ابو عبدالله علیه السلام منقولست که حق معلوم
از زکوة نیست بلکه آن چیزیست که تو آنرا از مال خود اخراج کنی و بعد از ان بمشیت خود
در روز جمعه یا هر روز آنرا بطریق تبرع باهل آن رسانی و نیز از ان حضرت مرویست که حق
معلوم آنست که خویشان و محارم خود را صله و عطیه بدهی و بدشمنان خود تصدق کنی
وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ و آنانکه تصدیق نمایند بِيَوْمِ الدِّينِ بوقوع روز جزا و شبهه نیست
در انکه علامت تصدیق ارتکابست بطاعت وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان مِنْ عَذَابِ
رَبِّهِمْ از عذاب پروردگار خود مُشْفِقُونَ ترسانند بر آنکه مبادا بر نفس ایشان واقع
شود و نشانه خوف آن اجتنابست از معاصی و گویند خوف ایشان بجهت عدم قبول
حسنات باشد و مواخذه بر سیئات إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ بدرستی که عذاب پروردگار
ایشان غَيْرُ مَأْمُونٍ ایمن کرده نشده است یعنی از وقوع آن ایمن نمیتوان شد
بر آنکه بر عصات واقع شود وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِفُرُوجِهِمْ مر فرجهای
خود را حَافِظُونَ نگهدارندگانند از مناکح بر هر وجهی و سببی که باشد إِلَّا عَلَى
أَزْوَاجِهِمْ مگر بر زنان خود أَوْ مَا مَلَكَتْ یا بر آنانکه مالک شده باشد أَيْمَانُهُمْ
دستهای ایشان یعنی کنیزان که بملک یمین در تحت خود در آورده باشند فَإِنَّهُمْ پس
بدرستی که ایشان غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کرده شده نیستند بر ترک حفظ فروج
نسبت بزنان و کنیزان خود فَمَنِ ابْتَغَى پس هر که طلب کند منکحی را وَرَاءَ ذَلِكَ غیر از انچه
گفته شد از اباحت مناکح برای فروج فَأُولَئِكَ پس آن گروه هُمُ الْعَادُونَ
ایشانند در گذرندگان از حدود خدای و بیرون رفتگان از اباحت آنچه حق تعالی مقرر فرموده

دو طی بهایم نیز درین داخلست وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ
مر امانتهای خود را وَعَهْدِهِمْ و پیمانهای خویشتن را رَاعُونَ رعایت کنندگانند
خواه امانت حق باشد که آن ایمانست و ادای مفروضه و خواه امانت خلق که ودایع است
و غیر آن و عهود نیز خواه با خالق باشد و خواه با مخلوق چه بامانت عهد وفا کردن
از واجبات مفروضه است وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ
بگواهی خود قیام نمایندگان اند و اداکنندگان در آنچه علم بآن داشته باشند از حقوق خدا
و بندگان و حفص بشهاداتهم خوانده که جمع ست جهت اختلاف انواع و از سهل روایت
کرده اند که مراد باقامت شهادت اقرار بکلمتین شهادتین است وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان
عَلَى صَلَاتِهِمْ بر نماز خود يُحَافِظُونَ محافظت میکنند یعنی باداب و شرایط
و ارکان قیام مینمایند ذکر صلوة در مفتتح و مختتم این آیات دلیل فضل و شرف آنست
بر سایر عبادات بدنیه و مالیه محمد بن فضل از ابی الحسن صلوات الله علیه روایت کرده که
حافظان صلوة شیعیان ما اند که در هر شبانروزی به پنجاه و یک نماز اقدام نمایند و زراره
از ابو جعفر روایت کرده که مراد نماز فرایض است هر که آنرا در وقت خود بگذارد و بحال
آن عارف باشد و بحق آن و غیر آنرا بران اختیار نکنند حق تعالی بسبب آن براتی از
برای او بنویسد که هرگز اورا عذاب نکند و هر که آنرا در غیر وقت بگذارد غیر آنرا بران
اختیار کند اگر خواهد او را آمرزد و اگر خواهد او را عذاب کند أُولَئِكَ آنگروه که بدین
صفات موصوف اند فِي جَنَّاتٍ در بوستانهای مملو از اشجار که روضات جنانست
مُكْرَمُونَ گرامی کرده شدگانند و مکرم و معزز نزد حضرت عزت آورده اند که
بعد از انزال این آیات مشرکان گرداگرد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم

حلقه زده بودند واستهزا کنان گفتند اگر اصحاب محمد طمع دارند بوستانهای عقبی را
ما نیز طمع داریم که پیش از ایشان یابیم زیرا که در دنیا افضل از ایشانیم جهت مال وخدم
وحشم آیت آمد که فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا پس چیست وچه بوده است مر آنانرا که نگرویده اند
وازین صفتهای مذکوره بی بهره اند قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ در حالتی که بسوی تو شتابندگانند
وگردن دراز کنندگان ازان بسوی تو ونه گردندگان بسوی تو بنظر دشمنی عَنِ الْيَمِينِ
بدست راست وَعَنِ الشِّمَالِ وبدست چپ عِزِينَ جماعات متفرقه اند وگروه
گروه حلقه زدگان ودر روایت آمده که مستهزیان پنج رهط بودند که گرداگرد حضرت
حلقه زده استهزا وسخریت بقرآن میکردند حق تعالی انکار ایشان کرده فرموده که أَيَطْمَعُ
كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ آیا طمع دارد هر مردی از ایشان أَنْ يُدْخَلَ آنکه در آورده
شود با مومنان جَنَّةَ نَعِيمٍ در بوستانهای با نعمت یعنی مشرکانرا داعیه
آنست که بدون ایمان وطاعت بجنت درآیند كَلَّا نه اینچنین است وهرگز کافرانرا
در بهشت راهی نباشد إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستی که ما آفریده ایم ایشانرا مِمَّا يَعْلَمُونَ
از آنچه میدانند یعنی از نطفهٔ پلید که آنرا بهیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر بوسیلهٔ
ایمان وطاعت استکمال نیابد وباخلاق ملکی از لوث کدورات صافی نشود استعداد
قبول جنت نخواهد داشت وگویند معنی آنست که مردمان مخلوق شده اند بجهت دانستن
ومبدأ ومعاد چه تکمیل نفس بعلم وعمل است پس کسی که استکمال نفس ننماید در منازل کاملین
راه نخواهد یافت فَلَا پس نه چنانست که کفار میگویند أُقْسِمُ سوگند میخورم بِرَبِّ الْمَشَارِقِ
وَالْمَغَارِبِ بآفریدگار مشرقها ویا آنکه لای مزیده باشد برای تاکید قسم یعنی البته سوگند
میخورم بآفریدگار مشارق که مر آفتاب راست وهر روز از نقطهٔ دیگر طلوع میکند وبجز او

مغربها

مغربها که مر آفتاب راست وهر روز بنقطهٔ دیگر غروب مینماید چه مقرر است که آفتاب
سیصد وشصت مطلع ومغرب دارد وهر روز از ایام سال از مطلعی طلوع میکند
وبمغربی غروب مینماید بر حسب حکمت ومصلحت وگویند مراد مشارق ومغارب نجوم است
چه هر یک از ایشانرا محل شروق وغروب از دایرهٔ افق نقطهٔ دیگر است وبر تقدیر
حق تعالی قسم یاد میکند که إِنَّا لَقَادِرُونَ بدرستی که ما توانائیم عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ
بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکانرا هلاک سازیم وبدل ایشان خلقی دیگر بیاوریم خَيْرًا مِنْهُمْ
که بهتر فرمانبردارتر از ایشان باشند وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ وما نیستیم مسبوق
شدگان یعنی اگر ارادهٔ امر کنیم چگونه بر ما سبقت توانند کرد وما را عاجز توانند ساخت
وچون چنین است فَذَرْهُمْ پس بگذار ودست بدار ایشانرا يَخُوضُوا تا شروع
کنند در امور باطلهٔ خود وَيَلْعَبُوا وببازیها مشغول شوند ودر شواغل فانیهٔ دنیویه
حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتی که ملاقات کنند يَوْمَهُمُ روز خود را الَّذِي يُوعَدُونَ
آن روزی که وعده داده شده اند مراد قیامت است وگویند روز بدر وحکم این آیت بآیت
قتال منسوخ شده يَوْمَ يَخْرُجُونَ روزی که بیرون آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ
از گورها سِرَاعًا در حالتی که شتابندگان باشند باجابت اسرافیل كَأَنَّهُمْ گویا ایشان
إِلَىٰ نُصُبٍ بسوی علمی برپای کرده يُوفِضُونَ می شتابند چنانکه لشکر پراکنده
علم خود را قایم ببینند وبجانب آن شتابندگان روند وحفص بضم نون وصاد خوانده
که جمعهای نصب یعنی علمها وگویند نصب بتان اند یعنی گویا می شتابند بجانب بتان خود
بجهت تقرب ایشان همچنانکه در دنیا بر یکدیگر سبقت میگرفتند بعبادت ایشان خَاشِعَةً
در حالتی که خوار وفروافتاده باشند أَبْصَارُهُمْ دیدهای ایشان چه از غایت

هول وترس چشم نتوانند کشود وسر بالا نتوانند کرد تَرْهَقُهُمْ بپوشد
وفرو گیرد ایشانرا ذِلَّةٌ خواری ونکونساری وروسیاهی ذٰلِكَ این روز
الْيَوْمُ الَّذِيْ آنروزیست که در دنیا كَانُوْا يُوْعَدُوْنَ ٥ بودند که وعده
داده میشدند بآن وترسانیده میشدند وایشان بجهت عناد وطغیان تصدیق بآن
نمیکردند وجحود می ورزیدند سورة النوح علیه السلام ثمان عشرون آیه وهی مکیه
ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هرکه سورة نوح بخواند
داخل دعای وی باشد آنجا که گفته رب اغفرلی ولوالدي ولمن دخل بيتي
مؤمنًا وللمؤمنين والمؤمنات واز ابو عبد الله علیه السلام مرویست که هرکه
این سوره در نماز فریضه یا نافله بخواند حق تعالی اورا در مسکن ابرار جای دهد
وثلث جنان باو عطا فرماید وانواع کرامت واصناف نعمت باو نوازش نماید
ودویست حور عین وچهار هزار ثیب باو دهد انشاء الله تعالی بدانکه چون
حق تعالی ختم سورة المعارج نموده بوعید اهل تکذیب افتتاح این سوره کرد
بقصه نوح وقوم او وآنچه بایشان رسید بسبب تکذیب از عذاب طوفان وعقاب
آنجهان جهت تسلیه پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه وآله وسلم فرموده
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
اِنَّا اَرْسَلْنَا نُوْحًا بدرستی که ما فرستادیم نوح علیه السلام را اِلٰى قَوْمِهٖ
بسوی گروه او که آل قابیل بودند اَنْ اَنْذِرْ بانکه بیم کن قَوْمَكَ گروه خودرا مِنْ
قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَهُمْ پیش از آنکه بیاید بایشان عَذَابٌ اَلِيْمٌ عذابی دردناک که
طوفانست یا عذاب آنجهان قَالَ يٰقَوْمِ گفت نوح علیه السلام ای گروه من اِنِّيْ لَكُمْ

نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ ٥ بدرستی که من مر شمارا ترساننده ام وبیم کننده وهویدا وآشکارا
اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ بانکه بپرستید خدایرا بیگانگی وَاتَّقُوْهُ وبترسید از عقوبت او
وبپرهیزید از فرمان برداری او وَاَطِيْعُوْنِ ٥ وفرمان برید مرا در هرچه فرمایم ونهی
کنم چه اطاعت من مقرون بطاعت خدایست يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای شمارا
مِنْ ذُنُوْبِكُمْ بعضی از گناهان شما یعنی گناهانی که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید
چه اسلام قطع ذنوب ماقبل میکند نه گناهان که بعد از اسلام باشد زیرا که وعده
مغفرت علی الاطلاق موجب اغراء وترغیبست بفعل قبیح وَيُؤَخِّرْكُمْ
وتا باز پس دارد شمارا از عقوبت مهلکه یعنی زنده دارد شمارا اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى
تا وقتی که نام برده شده یعنی با قضای مدت که مقرر شده است بشرط ایمان وطاعت
وچون ایمان نیاوردند پیش از اجل مسمی باجل بلا که طوفانست هلاک شدند اِنَّ
اَجَلَ اللّٰهِ بدرستی که مدتی که خدای تقدیر فرموده است اِذَا جَآءَ چون بیاید
مقدر ومقرر لَا يُؤَخَّرُ باز پس افکنده نشود یعنی صاحب اجل را مهلت ندهند
واصلا حیله وتدبیر دران باب فایده نرساند پس مبادرت کنید در وقت امهال وتاخیر
بطاعات لَوْ كُنْتُمْ اگر هستید که بفکر ونظر تَعْلَمُوْنَ ٥ میدانید چیزیرا یعنی اگر
از اهل علم اید پس بدانید که در اجل تاخیر وامهال نیست القصه نوح بفرمان الهی بعد از
پنجاه سالگی که وحی برو نازل شد نهصد وپنجاه سال قوم را دعوت کرد وایشان
سرکشی نموده عناد ورزیدند وهمیشه در آزار آنحضرت میکوشیدند وآنحضرت صبر
صبر در سر کشیده تحمل آن مشاق مینمود بر تفصیلی که در سورهٔ هود مذکور شد وچون
از ایمان ایشان مایوس شد قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من اِنِّيْ دَعَوْتُ قَوْمِيْ

بدرستی که من خواندم قوم خود را بطاعت و عبادت تو لیلا و نهارا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم و در هیچ وقتی در دعوت تقصیر نکردم فلم یزدهم پس نیفزود ایشان را دعائی دعا کردن و خواندن من الا فرارا مگر گریختن و رمیدن ایشان و نفور نمودن از ایمان و انی و بدرستی که من کلما دعوتهم هرگاه که خواندم ایشان را بتوحید و عبادت لتغفر لهم تا بیامرزی ایشان را بسبب ایمان آوردن جعلوا اصابعهم درآوردند انگشتان خود را فی آذانهم در گوشهای خود و رهگذر مسامع از استماع دعوت بربستند و استغشوا و بسر در کشیدند ثیابهم جامهای خود را تا مرا نه بینند چه بجهت فرط کراهت ایشان از دعوت من میخواستند که نظر بمن کنند تا آنکه مبادا ایشان را بشناسم و دعوت ایشان نمایم و اصروا و مصر شدند و بایستادند در کفر و معصیت یعنی مداومت و ملازمت نمودند بران و عازم شدند بر آنکه هرگز از کفر باز نگردند و استکبروا و سرکشی کردند از متابعت من استکبارا سرکشی کردن بزرگی مرویست که اصرار و استکبار ایشان بر وجهی رسیده بود که هر یک از ایشان پسر خود را برمیداشت و نزد نوح می آورد و او را میگفت که از این مرد حذر کن که مبادا ترا گمراه سازد و از راه ببرد که من در وقتی که بسن تو بودم پدر مرا نزد این مرد آورد مرا از و تحذیر کرد و گفت مبادا از سخنان او از راه بردی و گمراه کردی پس باید که تو نیز چنین کنی تا گمراه نشوی ثم انی پس بدرستی که من که با وجود اصرار و استکبار ایشان دعوتهم دعوت کردم ایشان را جهارا باواز بلند ثم انی پس بدرستی که من اعلنت لهم آشکارا کردم دعوت را برای ایشان در جمیع مجالس و محافل و اسررت لهم و راز نیز گفتم مر ایشان را اسرارا راز گفتنی یعنی در خفیه نیز دعوت ایشان کردم

ومرو

و مرویست که بلند گفتن وی باین طریق بود که بدر سرای ایشان شدی و آواز دادی که قولوا لا اله الا الله تفلحون بگوئید این کلمه توحید را تا رستگار شوید و آشکارا گفتن آن باین وجه که هرجا بدانستی که مجلسی هست بآنجا آمدی و باواز بلند گفتی ای مردمان بگوئید لا اله الا الله تا رستگار گردید و اما پنهان گفتن وی آن بود که چون یکی را بدیدی او را نزد خود طلبیدی و دهن را نزدیک گوش او آوردی و گفتی لا اله الا الله و نجوی او را چون بهیچ نوع بگوش اصغا قبول نکردندی روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورد و گفت ای پروردگار من بهرچه که توانستم طریق وعده فرو نگذاشتم و جمیع قواعد تلطف با ایشان مرعی داشتم و در جمیع مجالس و محافل و خلوات بسر و علانیه ایشان را بحق خواندم هیچ فایده نداد چون تو بر ایشان قهر کردی چهل سال و بروایتی هفتاد سال باران از ایشان باز گرفتی و زنان ایشان را عقیم ساختی و ایشان رجوع بمن کردند فقلت استغفروا پس گفتم آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر انه کان بدرستی که خدای هست غفارا آمرزنده توبه کنندگان و چون توبه کنید یرسل السماء علیکم بفرستد ابر را بر شما مدرارا بسیار بارنده و ریزنده پی در پی و یمددکم و مدد دهد شما را باموال و بنین بمالها و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را و یجعل لکم و بدهد مر شما را جنات بوستانها مملو از اشجار و اثمار و یجعل لکم و بدهد یعنی جاری گرداند برای شما انهارا جویهای آب قلانسی در تفسیر خود آورده که مردی نزد امیر المومنین علیه السلام آمد و گفت یا امیر المومنین گناه بسیار کرده ام و صحیفهٔ اعمال را بآن سیاه نموده ام دعا فرما تا حق تعالی مرا بیامرزد حضرت فرمود برو استغفار کن شخصی دیگر بیامد و گفت یا امیر المومنین ضیاع من بجهت تنگی آب

خشک شده دعا کن تا باشد که حق تعالی باران بفرستد فرمود برو استغفار کن
کسی دیگر بخدمت آنحضرت آمد و گفت یا امیر المؤمنین مردی درویشم از فقر و فاقه
بیطاقت شده ام دعا فرما تا حق تعالی از خوان عمیم خود انعام فرماید فرمود برو استغفار
کن مرد چهارم درآمد و گفت یا امیر المؤمنین مال بسیار دارم و فرزند ندارم دعا کن
تا حق تعالی مرا فرزندی دهد فرمود برو استغفار کن کسی دیگر برپای خاست و گفت
یا سید الوصی باغ و بوستان من میوه کم میدهد دعا کن و از خدا طلب کثرت غله و میوه
برو استغفار کن شخصی دیگر گفته یا علی در ناحیهٔ ما چشمها خشک گشته اند و کاریزها بکو
فرو رفته و قحطی پیدا شده از حضرت تو التماس دعائی دارم فرمود برو استغفار کن
ابن عباس گوید در خدمت آنحضرت نشسته بودم گفتم یا امیر المؤمنین از تو سوالات
مختلفه کردند و تو همه را یک جواب گفتی فرمود یا بن عم نشنیدهٔ قول حق تعالی را که
فرموده فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا تا آخر محمد بن یوسف از پدر خود
خبر داده که من نزد ابو جعفر علیه السلام نشسته بودم که شخصی بیامد و گفت یا بن رسول الله
جعلت فداک جان من فدای تو باد من مردی ام که حق تعالی مال بسیار بمن ارزانی داشته
اما هیچ فرزندی ندارم آیا هیچ حیله و علاجی درین باب باشد فرمود بلی استغفار کن
از پروردگار خود یکسال در آخر هر شب صد بار و اگر در شب از تو فوت شود در روز
قضا کن که حق تعالی میفرماید در کلام مجید خود که استغفروا ربکم تا آخر القصه نوح
بعد از امر باستغفار تکذیب ایشان فرمود مَا لَکُمْ لَا تَرْجُونَ لِلّٰهِ چیست مر شما را که
امید ندارید مر خدا را وَقَارًا تعظیم و توقیر کردن او شما را کاهی که او را پرستید و اطاعت
امر او نمائید یعنی چرا بر وجهی نیستید که او سبحانه توقیر شما نماید در دار کرامت و تعظیم

شما کند باعطای خیر دنیا و آخرت و مرویست از ابن عباس که معنی آنست که چیست
شما را که اعتقاد نمیکنید بزرگی خدا را و از نافرمانی او دور نمیشوید وَقَدْ خَلَقَکُمْ
و حال آنکه آفریده است شما را اَطْوَارًا تارةً بعد تارةٍ و حالاً بعد حالٍ یعنی
مختلف در خلق چون اول نطفه بودید آنگاه علقه شدید پس مضغه و عظام و لحم
پس از ان جنین شده و آنگاه طفل پس از ان صبی و بعد از ان مراهق و آنگاه
محتلم و بعد از ان ملتحی و آنگه سن شباب و بعد از ان کهولت و آنگاه شیخوخیت و این
دالست بر آنکه او سبحانه ممکن است که توقیر و تعظیم شما نماید بثواب پس چرا منکر بعث اید
و جاحد عبودیت او مشعر بر عظم قدرت و حکمت او و گویند مراد از اطوار اختلاف است
در صفات که آن غنی است و فقیر و صحت و مرض و ضعف و طول و قصر و بعد از تنبیه
بر نظر در آیات انفس بیان آیات آفاق مینماید باین وجه که اَلَمْ تَرَوْا آیا نمی بینید
کَیْفَ خَلَقَ اللّٰهُ چگونه بیافرید خدای تعالی سَبْعَ سَمٰوٰتٍ هفت آسمان را طِبَاقًا
طبقه بالای طبقه وَجَعَلَ الْقَمَرَ و گردانید ماه را فِیهِنَّ در آسمانها یعنی در یکی
از انها نُورًا روشنی که پرتو آن بهمه آسمان و زمین میرسد و در بعضی تفاسیر مذکور است
که جرم قمر در آسمان دنیاست و نور وی میتابد در همه آسمانها چنانچه در زمین می تابد
و آنها را روشن میسازد و بروایت ابن عباس گردانیده است نوری در آسمانها و زمینها
وَجَعَلَ الشَّمْسَ و گردانید آفتاب را سِرَاجًا چراغ اهل زمین چه چنانکه چراغ
خود ظلمت را از حوالی خود زایل میسازد و آفتاب نیز تیرگی شب را از عرصهٔ زمین
محو میگرداند و حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه و آله و سلم بسراج منیر ملقب ساخته
جهت آنکه نور وی تاریکی کفر و نفاق را از عرصهٔ عالم زایل گردانید وَاللّٰهُ اَنْبَتَکُمْ

وخدای برویانید یعنی نهال وجود پدر شمارا که آدم ست مِنَ الْأَرْضِ از زمین
پس برست آدم از خاک نَبَاتًا رستنی وهرگاه پدر از خاک باشد وهمه اولاد نیز
در اصل از خاک مخلوق خواهند بود ثُمَّ يُعِيدُكُمْ پس باز برد شمارا فِيهَا در زمین
یعنی بعد از موت بقبر در آرد وَيُخْرِجُكُمْ وبیرون آورد شمارا از قبر در روز نشر
إِخْرَاجًا بیرون آوردنی برای حساب از حساب وجزا وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمُ وخدای
کردانید برای شما الْأَرْضَ بِسَاطًا زمین را مانند فرش کسترده که آرام دران توان
کرفت وبران منقلب توان شد مانند تقلب شما بر بساط خود لِتَسْلُكُوا مِنْهَا
تا میروید ازان بزمین سُبُلًا فِجَاجًا راههای کشاده وقوم نوح باوجود بیان
این نعم عظیمه متامل نشدند ورؤسای ایشان اتباع خود را بیشتر اضلال کردند تا بدرشتی
وجفاکاری در کشتند ودر طغیان افزودند قَالَ نُوحٌ کفت نوح بعد از مشاهده این
حال رَبِّ ای پروردکار ما إِنَّهُمْ عَصَوْنِي بدرستی که ایشان یعنی امت مرا
عاصی شدند ونافرمانی کردند مرا واحرونهی ونصیحت مرا نشنیدند وَاتَّبَعُوا وپیروی
کردند مَنْ لَمْ يَزِدْهُ آنانرا که زیاده نکرد اورا مَالُهُ وَوَلَدُهُ مال وفرزندان او
إِلَّا خَسَارًا مکر زیانکاری وکمراهی یعنی فرمان من نبردند ومتابعت کردند مهتران
خودرا که مغرور بودند بمال وفرزند که سبب زیادتی خسارت ایشان شد در آخرت
وَمَكَرُوا وپیروی کسانی کردند که مکر کردند مَكْرًا كُبَّارًا مکری بغایت بزرک
چه سفله وادنای را بحیله وبازی وچاپلوسی بجانب خود کشیدند وبر ایذا وآزار من تحریص
کردند وبسنک جفا اعضای مرا مجروح وشکسته ساختند وکویند مکر بزرک آن بود که
چه هریک ایشان پیر شدی کودک خود را برداشته نوح را بوی نمودی وکفتی من پیر شده ام
ومشرف

ومشرف بر موتم باید که بعد از من کرد این مرد نکردی وبافسانهای او از راه نروی
که دیوانه وساحرست وهیچ چیزی نمیکوید که دران خیر وصلاح باشد حاصل که اتباع را
از صحبت نوح منع کردند وبردین آبا راسخ ساختند وَقَالُوا وکفتند لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ
دست باز مدارید از عبادت خدایان خود وچون بعضی بتان ایشان اعظم واکبر اصنام
بودند نزد ایشان ازین جهت تخصیص بذکر ایشان کرده بعد از تعمیم کفتند وَلَا تَذَرُنَّ
وَدًّا وهمچنان مدارید بت ود را وآن بتی بود که بصورت مردی ساخته بودند وَلَا سُوَاعًا
ونه بت سواع را که بر صورت زنی بود وَلَا يَغُوثَ ونه یغوث را که بر هیئت
شیری بود وَيَعُوقَ ونه یعوق را که بر صورت اسپی بود وَنَسْرًا ونه نسر را که
بر صورت کرکسی بود واشهر آنست که اینها اسامی پنج مرد صالح اند که میان آدم ونوح بودند
ومردم بدیشان اعتقاد تمام داشتند وبعد از فوت ایشان ابلیس بمردمانی که بعد از ایشان
بودند کفت که صورت ایشانرا تصویر کنید وبدان مستانس شوید ودران بنکرید تا باعث
کثرت طاعت شما شود ایشان شکلهای آن پنج کس را از چوب ساختند وتعظیم
آنها میکردند ودر عبادت الهی جد وجهد میکردند تا بمردند ابلیس اولاد ایشانرا کفت
که پدران شما اینهارا می پرستیدند شما نیز اقتدا بدین آبای خود کرده پرستش ایشان قیام
نمایید پس اولاد باضلال ابلیس پرستش آن صور مشغول شدند ومبداء عبادت
اوثان ازین زمان شد وچون طوفان واقع شد آن اصنام در زیر خاک پنهان شدند
وبعد از طوفان ابلیس لعین آنهارا از خاک بیرون آورد ومردمانرا بپرستش آنها امر نمود
واین بتان بطریق توارث دست بدست می آمدند تا آنکه هریک ازین اصنام بقبیله افتادند
ود قبیله کلب داشتند در دومة الجندل وسواع در قبیله هذیل بود بر ساحل بحر

ویغوث را مذحج وبنی عطیف وبنی مراد داشتند ویعوق درمیان همدان افتاد
ونسر معبود اهل حمیر بود وایشانرا ذی الکلاع گویند وباقی اقوال درین باب
اصنام حواله بمنهج الصادقین است القصه نوح علیه السلام با حق تعالی مناجات کرد که
خداوندا اکابر قوم اصاغر را گفتند که دست ازین بتان باز مدارید وَقَدْ أَضَلُّوا
وبتحقیق که گمراه کردند این اکابر كَثِيرًا بسیاری را ازین صفت واوانی یعنی همین قوم
حاضر را گمراه ساختند بلکه فرقی یکدیگر را که قبیل از اینها بودند نیز گمراه گردانیدند
وآنهارا عبادت اصنام راسخ وثابت گردانیدند وگویند مراد کثرت اتباع زمان
اتباع زمان حال است یعنی رؤسای هم مردمانرا که متصف بکثرت اند اضلال
کردند ویا معنی آنست که بتان باعث ضلالت ایشان شدند وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ
ومیفزای ای پروردگار من ستمکارانرا إِلَّا ضَلَالًا مگر هلاکت وعقاب را
وضلال درینجا بمعنی هلاکت است همچنانکه در آیه ان المجرمین فی ضلال وسعر وگویند
مراد تخلیه ایشانست ومنع الطاف از ایشان یعنی فرو گذاشتن ایشان در ضلالت
وخذلان وباز گرفتن الطاف از ایشان بجهت تصمیم ایشان بر کفر یاس از ایمان ایشان
مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ از جهت گناهان عظیم ایشان أُغْرِقُوا غرق کرده شدند بطوفان
فَأُدْخِلُوا نَارًا پس درآورده شدند بآتش یعنی در زیر خاک وآب ویا در آخرت
از ضحاک روایتست که اغراق واحراق هر دو در دنیا بود چه ایشان از یکجانب
غرق میشدند واز جانب دیگر سوخته میگشتند فَلَمْ يَجِدُوا پس نیافتند لَهُمْ
مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا بجز از خدای یارانی که از عذاب طوفان وعقاب
نیران نصرت ونجات دهند وچون حق تعالی نوح را خبر داده بود که از قوم تو کسی دیگر

نخواهد آورد

نخواهد آورد واز ایشان فرزندی که ایمان آورد بوجود نیاید از جهت ایشانرا
هدف تیر نفرین کرده از حق تعالی سوال استیصال فرمود وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ
وگفت نوح که ای پروردگار من لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مگذار بر روی زمین
مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا از ناگرویدگان هیچ ساکن داری یا هیچ دور کننده
مراد هلاکت عالم است یعنی هیچ کافر را مگذار إِنَّكَ بدرستی که تو إِنْ تَذَرْهُمْ
اگر بگذاری ایشانرا يُضِلُّوا عِبَادَكَ گمراه گردانند بندگان ترا یعنی مردمان را
اضلال کنند واز دین باز دارند وَلَا يَلِدُوا ونزایند إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا
مگر فجور کننده وناسپاس از مقاتل وربیع وعطا مرویست که نوح علیه السلام
وقتی این دعا بر ایشان کرد که خدای تعالی ارحام زنانرا عقیم ساخته بود واصلاب
مردانرا خشک گردانیده چهل سال یا هفتاد سال پیش از دعای وی در وقت
نزول عذاب هیچ صبی وصبیه در میان ایشان نبود ونزد بعضی دیگر آنست که
صبیان بودند اما نه بر وجه عقاب غرق شدند بلکه بر طریق که الحال فوت میشوند
بسببات مانند طاعون ووبا وهدم وحرق وغرق وغیر آن واین موجب زیادتی
عذاب آبا وامهات ایشان بود که اطفال خود را میدیدند که بآب فرو میرفتند
وهلاک میشدند وبعد از دعای بد بر ایشان از برای خود وسایر مومنین ومومنات
دعا کرد برین وجه که رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار من بیامرز مرا از ترک مندوب
وترک اولی وعفو فرما وَلِوَالِدَيَّ وپدر ومادر مرا واو لمک بن متوشلخ بوده
ووالده او شمخای بنت انوش این هر دو از صلحا واتقیای اهل ایمان بودند
وَلِمَنْ دَخَلَ وبیامرز هر کسی را که درآمده بَيْتِيَ بخانه ومنزل ما یا بکشتی من یا بمسجد من

مُؤْمِنًا در حالتی که مومن بوده‌اند وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و بیامرز
مردان مومن و زنان مومنه را که قبل ازین بوده‌اند و بعد ازین پیدا شوند تا روز قیامت
و گفته‌اند که مراد امت مرحومه‌اند و از ابن عباس منقولست که همچنانکه دعای نوح عم
دربارهٔ کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز بعز اجابت رسید و بجهت مبالغه
در استیصال اهل کفر ختم دعا بر ایشان کرد وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ و میفزا ستمکارانرا
یعنی کافرانرا که در کفر از حد در گذشته‌اند إِلَّا تَبَارًا مگر هلاکت و عقوبت سورة
الجن ثمان و عشرون آیه و هی مکیه ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده که هر که سورة الجن بخواند بعدد هر جنی و شیاطین که تصدیق محمد صلعم
کرده و تکذیب او نموده ثواب بنده آزاد کرده باو دهد و حنان بن سدیر از ابو
عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که قل اوحی بسیار بخواند تا در دنیا باشد از شر
جنیان و سحر و کید خلقان ایمن باشد و هیچکس نتواند که باو ضرری رساند و در آخرت
با محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او باشد و چون بشرف ملازمت ایشان
مشرف شود گویند خداوندا بغیر از ایشان کسی دیگر را نمیخواهم و در جنت غیر ازین در آرزو
ندارم و چون حق تعالی ختم سورهٔ نوح علیه السلام نمود بذکر قوم او که تابع اکابر خود بودند
درین سوره افتتاح نمود باتباع جنیان به پیغمبر آخر الزمان تا فرق شود میان تابعان
باطل و تابعان حق پس فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
در سورة الاحقاف گذشت که گروهی از جن در بطن نخله ملازمت حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند و استماع قرآن نموده ایمان آوردند آنها نه تن بودند
یا هفت سه از اهل حران و چهار از نصیبین و صاحب کشاف آورده که ایشان از سیستان

بوده‌اند

بوده‌اند و اهل آن اعظم و اکبر قبایل جن‌اند و عامه لشکر ابلیس از ایشانست چون
بشرف اسلام مشرف شدند بمیان قوم خود آمده ایشانرا بر ایمان ترغیب کردند
حق تعالی درین سوره از آن خبر میدهد که قُلْ بگوای محمد بامت خود أُوحِيَ إِلَيَّ
وحی کرده شد بمن أَنَّهُ اسْتَمَعَ آنکه شنیدند قرآنرا در بطن نخله نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ
گروهی از جنیان از ده کمتر و از سه بیشتر بودند و جن اجسام عاقله لطیفه شفافه‌اند
که ناریه و هوائیه بر ایشان غالبست و از شان ایشانست که متشکل شوند باشکال
مختلفه و گویند نوعی از ارواح مجرده‌اند و یا نفوس بشریه‌اند مفارق از ابدان و
در آیه دلیل است بر آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا بدید
و قرآن بر ایشان نخواند بلکه اتفاقاً در بعضی قرات او حاضر شدند و استماع قرآن
کردند فَقَالُوا پس گفتند چونکه بمیان قوم رفتند که ای قوم إِنَّا سَمِعْنَا بدرستی که
شنیدیم ما قُرْآنًا عَجَبًا کتابی که بغایت شگفت است یعنی کلامی عجیب و بدیع که
مباین کلام آدمیانست در حسن نظم و دقت معنی و کسی بر انشای مثل آن قدرت
ندارد يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ راه مینماید بنده کانرا براستی و صواب و صلاح دین
و دنیا فَآمَنَّا بِهِ پس گرویدیم بدانکه متضمن تصدیق ست بوحدانیت خدا و رسالت
خاتم النبوت وَلَنْ نُشْرِكَ و هرگز شرک نیاریم و انباز نگیریم بِرَبِّنَا بپروردگار خود
أَحَدًا یکی را از اصنام و غیر آن چنانچه پیش ازین می آوردیم آیه دالست بر آنکه حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث است بر همه جن و انس و بدانکه انه مفتوحست
بجهت آنکه فاعل اوحی ست و انا مکسور جهت آنکه مبتداست و باقی آنچه مذکور خواهد شد
مکسوراند از گفتار جن و حفص آنها را مفتوح خوانده بر آنکه معطوف باشند بر محل جار

مجرور و در آمنا که منصوب المحل است واحدا باسناد خود از سعید بن جبیر
روایت کند که ابن عباس فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قرآن بر جن نخواند
و جن را ندید بلکه روزی با جمعی از اصحاب متوجه سوق عکاظ شد و در آن وقت
شیاطین از خبر آسمان ممنوع شده بودند و چون بنزد قوم خود آمدند و اخبار ایشان
نمودند که ما از اخبار آسمان ممنوع شده ایم ایشان گفتند که حادثه عظیم در عالم
واقع شده در مشارق و مغارب عالم پراکنده شوید از بن استخبار کنید ایشان
در اطراف عالم منتشر شدند و تفحص اینمعنی مینمودند تا آنکه جماعتی از ایشان بتهامه
رسیدند و با نحضرت در سوق عکاظه ملاقات کردند و حضرت با اصحاب بنماز
صبح مشغول بود چون استماع قرآن کردند گفتند اینست که میان ما و آسمان حایل
شده پس بقوم خود مراجعت کردند و گفتند انا سمعنا قرآنا یهدی الی الرشد
فآمنا به ولن نشرك بربنا احدا وَاَنَّهُ تَعَالٰی و بدرستی که بلند و برتر است
جَدُّ رَبِّنَا عظمت و جلالت پروردگار ما از مجانست مخلوقات و مشابهت ممکنات
در ذات و صفات یا بزرگست سلطنت و غنای او مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً
فرا نگرفت هیچ زنی همچنانکه بعضی از بنی مسیح میگویند وَلَا وَلَدًا و نه فرزندی را
چنانچه یهود و نصاری اعتقاد دارند وَاَنَّهُ كَانَ يَقُوْلُ و بدرستی که هست
و میگوید سَفِيْهُنَا جاهل و نادان ما یعنی ابلیس یا گروه حق عَلَى اللهِ شَطَطًا
بر خدای سخن دور و متجاوز از حد که آن نسبت صاحبه و ولدست بوی وَاَنَّا ظَنَنَّا
و بدرستی که ما پنداشتیم اَنْ لَنْ تَقُوْلَ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ آنکه نگویند آدمیان و جنیان
عَلَى اللهِ كَذِبًا بر خدای دروغی لاجرم هرچه سفیه ما میگفت باور میکردیم و چون

قرآن

قرآن شنیدیم دانستیم که وی دروغ بر خدا بسته پس از آن برگشتیم و مومن شدیم
وَاَنَّهُ كَانَ و بدرستی که بودند رِجَالٌ مِنَ الْاِنْسِ مردانی از آدمیان که
در مواضع يَعُوْذُوْنَ پناه گرفتندی بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ بمردان از جنیان
و آنچنان بود که چون کسی به بیابان هولناک رسیدی گفتی پناه میگیرم بسید این وادی
و از شر سفهای قوم او و اعتقاد او آن بود که بدین استعاذه آنشب سالم و مامون
بماند فَزَادُوْهُمْ پس بیفزودند آدمیان مر جنیان را بسبب این رَهَقًا از کبر
و سرکشی و جهل چه ایشان بسبب این گفتند که بزرگی ما بمرتبه ایست که آدمیان بما
پناه میجویند و ما نگهبان و حامی و سید ایشانیم و مقاتل گفته که اول کسی که تعوذ بجن
نمود قومی بودند از یمن و بعد از آن ابو حنیفه و بعد از آن این تعوذ در میان عرب
فاش شد و همه کس تعوذ بایشان میکردند و عکرمه از ابن اللباب انصاری روایت
کرده که یکروز من با پدر بسفری رفتیم و در راه شب در آمد نزد شبانی رفتیم و چون
شب نیمه رسید گرگی بیامد و بره بگرفت راعی آواز داد که عامر الوادی جارک جارک
منادی آواز داد که یا سرحان ارسله ای گرگ آنرا رها کن آواز شنیدیم و کسی را ندیدیم
گرگ بره را رها کرد و بره میان گله رفت و گزندی بوی نرسید حق تعالی این آیه فرستاد
وانه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا وَاَنَّهُمْ
و بدرستی که آدمیان یعنی کفار ایشان ظَنُّوْا گمان بردند كَمَا ظَنَنْتُمْ همچنانکه شما
گمان برده اید ای جنیان اَنْ لَنْ يَّبْعَثَ اللهُ آنکه هرگز نه انگیزد خدای اَحَدًا
یکی از مردگان را برای حساب و جزا یا آنکه بعث نکند خدای بعد از موسی و عیسی رسولی
وَاَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ و بدرستی که ما قصد آسمان نمودیم و طلب رسیدن کردیم

بان برای استراق سمع فَوَجَدْنَاهَا پس یافتیم آسمانرا مُلِئَتْ پر کرده شده
حَرَسًا شَدِيدًا از پاسبانان توانا یعنی از فرشتگان باقوت که برای منع جنیان
مقرر شده اند وَشُهُبًا و از ستارکان درخشندهٔ آتش افشان یعنی اجرام مضیئه متوفره
و متولده از نار که بجهت رجم دیوان متعین کشته اند و آن انوار ممتده ست از آسمان مانند
آتش وَأَنَّا كُنَّا و بدرستی که ما بودیم نَقْعُدُ مِنْهَا که می نشستیم از آسمان
مَقَاعِدَ در نشست گاه لِلسَّمْعِ برای شنیدن اخبار آسمان که خالی بود از حرس و شهب
فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ پس هر که از جن طلب شنیدن میکند اکنون يَجِدْ لَهُ می یابد
برای خود شِهَابًا ستارهٔ روشن آتش بار رَصَدًا نگاهدارنده از صعود یعنی
منع کنندهٔ او از استماع قول فرشتگان و آماده برای سوختن وی و از زهری نقلست که
شهب پیش از زمان نبوی نیز بودند اما مانع جن نبودند و چون آنحضرت متولد شد
بیشتر کشتند و مانع صعود جن شدند و بعضی بر آنند که شهب در زمان حضرت حادث
شدند قبل از و نبودند و بنا برین این از جملهٔ معجزات نبوی خواهد بود و قول اول اصح است
و مؤید آنست که زهری از علی بن الحسین علیه السلام نقل کرده که ابن عباس گفت ما نزد
رسول نشسته بودیم جماعتی از انصار نزد حضرت بودند ستارهٔ از آسمان ریزان شد
حضرت بایشان گفت در زمان جاهلیت چه میگفتید وقتی که این حادث میشد گفتند
میگفتیم که مردی عظیم الشان بمیرد یا متولد شود وَأَنَّا لَا نَدْرِي و بدرستی که ما نمیدانیم
أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الْأَرْضِ آیا بدی خواسته شده است از حراست آسمان و باز داشتن ما
از استماع قول فرشتگان بکسانی که در زمین اند از آدمیان أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ
یا خواسته است بایشان پروردگار ایشان رَشَدًا خیری و صلاحی یعنی در وقت

حدوث

حدوث این علامات که کثرت رجم است وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ و بدرستی که
از جنس ما شایستگان هستند یعنی مومنان نیکوکار که سابق اند در خیرات وَمِنَّا
دُونَ ذَٰلِكَ و از ما گروهی هستند فروتر از صالحان یعنی میانه روان یا غیر صالحان
که طالحان اند و بدکاران كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا هستیم ما یعنی هست طرق ما طرق
مختلفه و متفرقه از یکدیگر یعنی مذاهب مختلفه یا هستیم خداوندان طرق متفرقه و مذاهب مختلفه
وَأَنَّا ظَنَنَّا ظن بمعنی یقین است یعنی بدرستی که بیقین دانستیم أَنْ لَنْ نُعْجِزَ اللَّهَ
انکه هرگز عاجز نتوانیم ساخت خدایرا فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی هر جا که هستیم در زمین
نمیتوانیم که او را عاجز سازیم وَلَنْ نُعْجِزَهُ و عاجز نمیتوانیم کرد او را هَرَبًا در حالتی که
گریزنده باشیم باطراف آسمان یا بکوه قاف یا عاجز نمیتوانیم ساخت او را در زمین
اگر بما اراده امری نماید در گریختن و از اطراف آسمان بیرون رفتن اگر طلب ما کند
هر جا که هستیم در تحت فرمان اوئیم و در قبضهٔ قدرت او و عدم امکان خروج ما از دایرهٔ
فرمان وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ و بدرستی که ما آنهنگام که شنیدیم قرآنرا که سبب
هدایت عالمیانست آمَنَّا بِهِ گرویدیم باو یا بآنکس که از او شنودیم یعنی حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و مقرر است که هیچ پیغمبری بجن مبعوث نبوده
مگر حضرت خاتمیت که دعوت او بهمه جن و انس وا رسیده و خوان تبلیغ او در نظر
خواص و عوام کشیده فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ پس هر که بگرود به پروردگار خود فَلَا يَخَافُ
بَخْسًا پس او نترسد از نقصان جزای او وَلَا رَهَقًا و نه لحوق کراهت و مذلت
بر وجه اجرا و بر وجه اتم باشد زیرا که او بخس حق کسی نکرده و رهق ظلم احدی ننموده و بروایت
ابن عباس نترسد از نقص اجر حسنات خود و از زیادتی عذاب بر سیئات خود وَأَنَّا مِنَّا

المسلمون وبدرستی که از ابنای نوع مسلمانان اند یعنی گرویده اند بر پیغمبر صلی الله علیه وآله
ومتدین بدین اسلام ومنا القاسطون واز ما ستمکاران اند بر خود و در گذشتگان
از طریق که ایمان وطاعتست فمن اسلم پس هر که گردن نهاد مر حکم خدا را همچنانکه
منقاد حکم اویم فاولئک پس آنگروه گردن نهادگان تحروا رشدا قصد کردن
راه راست را که موصل ایشانست بثواب ابدی واما القاسطون واما بیرون
رفتگان از طریق حق فکانوا پس باشند در آخرت لجهنم حطبا هیزم دوزخ را
هیزم که بدیشان دوزخ افروخته شود بکفار آتش دوزخ افروخته میشود و در خبرست که
حجاج بن یوسف در حینی که اراده قتل سعید بن جبیر کرد گفت چه میگوئی در حق من فرمود
قاسط عادل ارکان دولتش گفتند نیکو سخنی گفت حجاج گفت ای جاهلان او مرا ظالم
ومشرک میگوید وگمان شما آنست که بقسط وعدل مرا تعریف میکند پس این دو آیت بر ایشان
خواند که والذین کفروا بربهم یعدلون وقوله واما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا وان
لو استقاموا و دیگر وحی کرده شده است بمن که بدرستی که شان وقصه اینست که اگر مستقیم
شوند اهل مکه علی الطریقة بر طریق یعنی بر افضل طریق که دین اسلامست لاسقیناهم
هر آینه برهیم ایشانرا ماء غدقا آب بسیار مراد از آن وسعت رزقست وکثرت
مال ومنال که لازم بارانست یعنی ما روزی را بر ایشان فراخ گردانیم یا اگر جن بر اسلام
استقامت ورزند ایشانرا نعمت بسیار ارزانی داریم یا اگر جن وانس مستقیم شوند
بر طریقه ایمان ایشانرا بسعه معیشت سرافراز گردانیم لنفتنهم فیه یا بیازمائیم
ایشانرا دران یعنی با ایشان معامله آزمایندگان کنیم تا بر عالمیان ظاهر شود که بوظایف
شکرگذاری چگونه قیام مینمایند ومن یعرض وهر که اعراض کند عن ذکر ربه از یاد

کردن پروردگار خود یعنی از عبادت آفریدگار خود اعراض کند یا از موعظه و وحی او
روی بگرداند وقبول آن نکند ویا کفران نعمت او نماید یسلکه در آورد خدای تعالی
او را عذابا صعدا در عذابی سخت که فوق طاقت او باشد وغالب بر او
وان المساجد لله و دیگر وحی کرده شده است بمن که مسجدها مر خدا راست
وخاص است بدو فلا تدعوا پس مخوانید دران مع الله احدا با خدا یکی را یعنی
غیر او را دران پرستش مکنید وچنانچه یهود ونصاری در کنایس عزیر ومسیح علیهما السلام
بالوهیت یاد میکنند یا چنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام میگویند لبیک لا شریک لک الا شریک
کل الا شریک وهو لک یا عبادت را دران بر پا میکنند حسن بصری گفته که مراد ازین
مساجد تمام روی زمین است که مسجد امت حضرت رسالتست که جعلت لی الارض
مسجدا وترابها طهورا یعنی همه زمین برای من مسجد کردند وخاکش پاک کننده ساختند
تا هر جا که باشیم نماز گذاریم واگر آب نیابیم بخاک تیمم کنیم پس معنی آنست که در هیچ بقعه
از بقعهای زمین کسی دیگر را با خدای مخوانید بلکه عبادت را در همه جا مخصوص دارید
باو ونزد بعضی دیگر مراد مسجد الحرام است که قبله جمیع مساجد است قوله تعالی ومن اظلم
ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وگفته اند مراد مساجد سبعه است وجبهه است
و یدین و رکبتین وابهامین رجلین یعنی اینها مر خدا راست باین معنی که آفریده اوینه
پس آنها را برای غیر خدا بر زمین منهید ومؤید اینست اینکه معتصم از ابی جعفر محمد بن
علی موسی الرضا صلوات الله علیه سوال کرد که معنی مساجد درین آیه چیست فرمود
هی الاعضاء السبعة التی یسجد علیها مراد از مساجد هفت عضوست که سجده بر آن
واقع میشود ونیز مقوی اینست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم

فرموده که امرة ان اسجد علی سبعة اراب مرا فرموده اند که سجده کنم بر هفت عضو
و نزد بعضی دیگر مساجد جمع مسجد است بفتح جیم یعنی سجودها که مخصوص بخداست
و جایز نیست که برای غیر او سجده کنند وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ و بدرستی که آنهنگام که
برخواست عَبْدُ اللَّهِ بنده خدای که محمد است صلی الله علیه وآله وسلم در بطن نخله
بنماز صبح يَدْعُوهُ میخواند خدا را در نماز و جن قرأت می شنیدند كَادُوا يَكُونُونَ
نزدیک بودند که باشند عَلَيْهِ لِبَدًا بروی چسپندگان از غایت ازدحام برو بجهت
تعجب ایشان از انچه میدیدند از عبادت او و اقتدای اصحاب باو در قیام و قعود و رکوع
و سجود و بجهت حرص بر استماع قرآن چه هرگز مثل این حال ندیده بودند و مانند این کلام
نشنیده و ابن عباس گفته که این کلام از قول جنیان است و بعد از استماع قرآن چون
باهل خود مراجعت کردند بایشان خبر دادند از ازدحام اصحاب بران قدوه احباب
در وقت اقتدای ایشان باو در نماز و استماع کلام از ان حضرت در آثار آمده که آنحضرت
هیچ نام خوشتر از نام عبدالله نبوده چه بشرط عبادت و عبودیت بروجهی که آنحضرت باتمام
نموده هیچکس را قدرت اقامت دران نبوده لاجرم در وقت عروج آن برمنازل ملکی
باین اسم مذکور شده که سبحان الذی اسری بعبده لیلاً و بهنگام نزول قرآن از معارج
فلکی بهمین اسم نامزد گشت که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده قُلْ بگوای محمد
بمشرکان که إِنَّمَا أَدْعُوا جز این نیست که میخوانم یعنی میپرستم رَبِّي پروردگار خود را
وَلَا أُشْرِكُ بِهِ و انباز نمیگیرم برو أَحَدًا یکی را و این امر بدیع و منکر نیست
تا موجب تعجب شما شود قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ بگو بدرستی که من مالک نیستم
از برای شما ضَرًّا دفع ضرری وَلَا رَشَدًا و نه رسانیدن خیر و صلاحی یعنی قدرت ندارم

برانکه

برانکه ضرر و نفع بشما رسانم چه من ماموریم به تبلیغ رسالت و دعوت بدین اسلام
و هدایت بارشاد نه بغیر آن قُلْ إِنِّي بگو بدرستی که من لَنْ يُجِيرَنِي هرگز زنهار ندهد
و مرا در پناه خود نگیرد مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ از عذاب خدا یکی را یعنی اگر خدای خواسته باشد که
ضرری بمن رساند از مرض و عرض و انواع ابتلاء و محن کسی را حمایت نتواند کرد و از ان نتواند
رهانید وَلَنْ أَجِدَ و نیابم هرگز مِنْ دُونِهِ بجز از و سبحانه مُلْتَحَدًا پناهی که
روی بدان آرم و از ان بلیت نجات یابم حاصل که پیغمبر خود را امر فرموده که بگو که من مالک
ضر و نفع نیستم بشما إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ مگر رسانیدنی که از جانب خدا بیت یا نمی یابم
پناهی و نجاتی مگر در رسانیدن پیغام از و یعنی مگر آنکه گویم که خدا چنین میگوید و نسبت دهم
قول او را باو نقول غیر او باو وَرِسَالَاتِهِ و پیغامهای او یعنی ادای احکام که بمن
ارسال فرموده و بعد از ان در وعید کفار میفرماید که وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ و هر که نافرمانی کند
خدا را در پرستش او وَرَسُولَهُ و فرستاده او را در امر و نهی فَإِنَّ لَهُ پس بدرستی که
مر او راست نَارَ جَهَنَّمَ آتش دوزخ خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که جاوید باشند کائنند
دران أَبَدًا همیشه این تاکید خلود است یعنی هرگز از ان خلاصی نیابند و با وجود این
تهدیدات مشرکان متظاهر اند بر عداوت پیغمبر ما و مستضعف انصار او و مستقبل
بکثرت عدت و عدد خود حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ تا وقتی که به بینند آنچه وعده
داده میشدند که آن واقعه بدر است و مغلوب شدن ایشان در انجا بر دست اهل اسلام
و یا عذاب جحیم در نشاء آخرت فَسَيَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند چون عذاب موعود
به بینند که از گروه مومن و مشرک مَنْ أَضْعَفُ کیست ضعیف تر نَاصِرًا از جهت یار
و مددکار وَأَقَلُّ عَدَدًا و کمتر از روی عدد یعنی معلوم ایشان شود که ناصر کدام

قویتر و بیشتر ست و یار که ضعیف تر و کمتر کفار بعد از شنیدن این کلام کفتند آیا این
موعود کی خواهد بود آیت آمد که قُلْ بگوای محمد صلی الله علیه و آله وسلم آنچه وعده داده
شده ست درست و راستست والبته واقع خواهد شد چه خلاف در واقع خدا محال ست
لیکن وقت آن بر من مخفی ست اِنْ اَدْرِیْٓ نمیدانم اَقَرِیْبٌ مَّا تُوْعَدُوْنَ آیا نزدیکست
آنچه وعده داده شده اید از عذاب اَمْ يَجْعَلُ لَهٗ رَبِّيْٓ آیا کردانیده است یعنی مقرر
کرده از برای آن پروردکار من اَمَدًا زمانی که مدت آن دراز باشد عٰلِمُ الْغَيْبِ
اوست داننده پوشیدها فَلَا يُظْهِرُ پس آشکارا نسازد و مطلع نکرداند عَلٰى غَيْبِهٖٓ
بر غیبی که مخصوص است بعلم او اَحَدًا یکی را اِلَّا مَنِ ارْتَضٰى مکر آنکه پسندیده و کزیده باشد
مِنْ رَّسُوْلٍ از فرستاده یعنی مکر رسول خدا را که بر بعضی از ان اطلاع دهد بتوسط بلکه
برحسب مصلحت و حکمت تا معجزوی باشد مراد حضرت رسالتست یا مطلق انبیا علیهم السلام
و چون ظهور معجزات و صدور مغیبات از ائمه هدی علیهم السلام بواسطه اعلام و اخبار
سید المختار بوده پس آیت مذکور نافی آن نباشد بعد از ان در بیان محفوظیت آنحضرت از مردة
جن و انس میفرماید که فَاِنَّهٗ يَسْلُكُ پس بدرستی که می آرد خدای مِنْۢ بَيْنِ يَدَيْهِ
از پیش روی رسول پسندیده وَمِنْ خَلْفِهٖ و از پس او رَصَدًا نکهبانان از فرشتکان
که ویرا محافظت میکنند از شر شیاطین جن و انس از اختلاف تخالیط آن چنانکه
مرویست که چون جبرئیل وحی آورد بانحضرت هفتاد هزار فرشته با وی میبودند حفظ
آن وحی و طرد شیاطین مینمودند از انکه استراق سمع نمایند و آنرا بکاهنان القا کنند وقت
رسانیدن جبرئیل آنرا بر پیغمبر و در خبر آمده که این هفتاد هزار فرشته بجهت تعظیم وحی آمدند
همچنانکه آداب ملوکانست که با رسول جماعتی دیکر را همی فرستند و بروایت منقولست از سعید

بن جبیر جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نمی آمد مکر که با وی چهار فرشته بودند
یکی در پیش و یکی در پس و یکی در جانب راست و یکی در جانب چپ و حفظ وحی
میکردند تا جبرئیل آنرا بآنحضرت میرسانید و از ضحاک نقلست که هیچ پیغمبری مبعوث نشد
مکر که با وی جمعی از ملائکه بودند که حراست او میکردند از اعدای جن و انس از مقاتل نقلست
و چون حضرت عزت پیغمبری را مبعوث ساختی ابلیس بیامدی بصورت ملک تا او را اضلال کند
حق تعالی فرشتکان را فرستادی تا او را براندندی و پیغمبر را کفتی که این ابلیست حاصل که
فرشتکان حافظ و ناصر رسول بودند لِيَعْلَمَ تا بداند رسول اَنْ قَدْ اَبْلَغُوْا آنکه
بتحقیق رسانیده اند جبرئیل و سایر فرشتکان که رفیق اویند در وقت نزول وحی
رِسٰلٰتِ رَبِّهِمْ پیغامهای فرستاده شده پروردکار خود را بی تغیر و تبدیل
و اختطاب و تخالیط یا علم خدا تعلق کیرد بوقوع آن تبلیغ بدون زیادت و نقصان
و تبدیل و تغیر وَاَحَاطَ و فرا کرفته ست علم خدای و فرا رسیده بِمَا لَدَيْهِمْ بآنچه نزدیک
پیغمبران و فرشتکان ست از حکم و شرایع بروجهی که هیچ از ان از علم او سبحانه فوت نشد
وَاَحْصٰى كُلَّ شَيْءٍ و شمرده ست همه چیز را یعنی ضبط همه اشیا نموده عَدَدًا در حالتی که
آن معدود و محصور نزد او سبحانه تا آنکه قطرهای باران و ریکهای بیابان و اوراق
درختان و کف دریا و امثال آنرا احصا کرده ست مراد کمال علم اوست و احاطه آن بجمیع
معلومات کرده باشد پس چکونه عالم نباشد بآنچه نزد رسل ست از وحی و کلام او سورة
المزمل عشرون آیه و هی مکیه ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله وسلم روایت
کرده که هر که سورة المزمل بخواند حق تعالی دشواری دنیا و آخرت از و دفع نماید
و هرکز اذیتی باو نرسد و منصور بن حازم از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که

هرکه در نماز خفتن یا در آخر شب سورة المزمل بخواند شب و روز شاهد افعال صالحه
او باشد واین سوره نیز از برای او گواهی دهد و حق تعالی حیات و موت طیب باو کرامت
فرماید از ابو جعفر علیه السلام مرویست که خواننده این سوره هرگز محتاج نشود و بدانکه
حق تعالی ختم سورة الجن نمود بذکر رسل وافتتاح این سوره کردند بذکر خاتم رسول صلی الله علیه وسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم در مبدأ اسلام که نماز گذاردی
بگلیمی خود را پوشیده داشتی واز خدیجه کبری رضی الله عنها منقولست که آن مثل چادری بود
چهارده ذرع نصفی رسول صلی الله علیه وسلم پوشیده نماز گذاردی ونصفی من واز عایشه نقل
کرده اند که این قطیفه بود چهارده گز که نیمه آن بر من بود و در زیر آن خواب میکردیم و نصفی دیگر
بر آنحضرت بود و آنچنان بنماز مشغول میشد ازو پرسیدند که آن از چه چیز بود گفت آن از خز
بود ونه کج ونه از موی نازک که در زیر موی سطبر می باشد ونه از ابریشم ونه از پشم بلکه تار
او از موی بز بود وپود آن از موی شتر در اثنای نماز شب جبرئیل آمد واین آیه آورد که
یا ایها المزمل ای گلیم در خود پیچیده قم اللیل برخیز در شب بنماز تهجد یعنی مداومت
ومواظبت نمای بران وبسبب استراحت ودعت نفس ترک آن مکن وگویند حضرت علیه
در خواب بود که جبرئیل این وحی آورد وبروایتی دیگر از خدیجه منقولست که اول بار که
حق تعالی اراده فرمود که وحی بآنحضرت نازل سازد وامر کرد بجبرئیل که بصورت اصلی خود را
باو نمود وحضرت چون جبرئیل را بآن هیئت مهیب وصورت عجیب بدید بترسید وآنجناب
ترسان ولرزان بخانه آمد وگفت قطیفه بر سر من اندازید وچون در زیر آن رفت وبخسبید
این سوره برو نازل شد وگویند اول حال که وحی باو می آمد خود را در زیر جامه پنهان میکرد

ولرزان

ولرزان بر خود می پیچید از کثرت فزع وخوف وبجهت این خطاب یا ایها المزمل ویا ایها
المدثر مخاطب گشت وبعد از ان که جبرئیل انس گرفت بخطاب یا ایها النبی ویا ایها الرسول
مخاطب میشد واز عکرمه نقلست مزمل بمعنی تحمل اعباء نبوتست یعنی ای بردارنده بار
نبوت برخیز در شب برای طاعت حضرت عزت الا قلیلا نصفه مگر اندکی از شب
که آن نیمه اوست او انقص منه یا کم کن از نیمه شب قلیلا اندکی تا بثلث باز آید
واز ین کمتر نشاید او زد علیه یا زیاده کن بر نیمه شب تا بثلثان رسد وغایتش
این باشد یعنی مخیری میان قیام نصف ومیان زاید بران تا ثلثین وآنچه قریبست بآن
ومیان ناقص ازو وگویند استثناء از اعداد لیلست چه لیل عامست وتخییر میان
قیامست در نصف وناقص ازو وزاید برو یعنی برخیز نصف شب مگر اندکی از شبها که
آن لیالی عدد باشد از عروض مرض وغلبه نوم وغیر آن یا کم از نصف هر شب یا زیاده
از نصف وقیام لیل در مبدأ اسلام بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم وامت فرض بود
ومیان مقادیر ثلثه مذکوره مخیر بودند واین حکم ممتد بود تا یکسال وبعد ازان بآیتی که
بعد ازین مذکور خواهد شد فرض آن بنفل منتقل شد واز کلبی روایتست که در زمان
وجوب قیام لیل مردی بود که همه شب تا صبح بیدار بودی بجهت خوف آنکه مبادا حفظ
نصف شب وثلث وثلثین نکرده باشد وسایر اصحاب آن قدوه احباب بر احیای شب
اقدام مینمودند وبجد تمام بقیام لیل مواظبت میفرمودند وبنماز لیلیه مشغول میگشتند
تا آنکه اقدام ایشان منتفخ شد ورنگهای ایشان از کثرت این ریاضت زرد گشت وحق تعالی
بر ایشان رحم فرمود وتخفیف این حمل ثقیل فرمود ونزد بعضی قیام لیل در وقت سنت
بود بدلیل تخییر در مقدار بآیت ومن اللیل فتهجد به نافلة لك یعنی در شب تهجد برخیز که

آن نماز یست زاید بر فرض **وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ** و بیانی و شمرده بخوان قرآنرا و روشن کن
حروف آنرا بوقت تلاوت **تَرْتِيلًا** شمرده خواندنی و روشن کردانیدنی چنانکه سامع
عدد حروف آن تواند نمود و از امیر المومنین علی صلوات الله علیه منقولست که ترتیل
محافظت قرآنست و ادا کردن حرفهای آن از مخارج خود و نیز فرموده که روشن ساز حروف
آنرا روشن کردانیدنی و پیا پی یکدیگر مخوان یعنی حروف آنرا بسیار متصل یکدیگر مکردان مانند
اتصال موی بیکدیگر و بسیار پراکنده مکن مانند پراکندگی ریگ و لیکن فرع کن آنرا بر دلهای سخت
یعنی حروف آنرا چنان ادا کن که در دلهای سخت جای کیرد و باید که قصد هیچکدام از شما این نباشد که
سوره را زود تمام کند از عایشه روایتست که قرأة پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نه منفصل بود
نه پیا پی یکدیگر بود همچنانکه شما میکنید بلکه اکر سامع خواستی عدد حروف آن توانستی کرد و ابن عباس
فرموده که اکر قرأت سورة البقره کنم و دران مراعات ترتیل کنم دوستترست نزد من از همه
قرآن خواندن بدون ترتیل و ابو عبد الله علیه السلام فرموده که ترتیل آنست که چون بآیتی رسی که
دران ذکر بهشت باشد آنرا از خدا در خواهی و اکر بآیتی برسی که دران ذکر دوزخ باشد از آتش
آن بخدا پناه جوئی و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که ترتیل آنست که مکث کنی
دران و بحسن صوت آن نمائی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایتست که فردای قیامت
قاری قرآنرا کویند که قرأت میکن و بالا میرو و آنرا بترتیل بخوان همچنانکه در دنیا بترتیل میخواندی
پس بتحقیق که منزلت و درجهٔ تو نزد آخر آیتی ست که قرأت آن نمائی و بعد از امر بترتیل خطاب
میفرماید بحبیب خود که **إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ** بدرستیکه زود باشد که وحی کنیم ما و نزل کردانیم بر تو
قَوْلًا ثَقِيلًا سخن کران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه از امر و نهی و وعد و وعید و حلال
و حرام و حدود و احکام که کرانست حمل آن بر مکلفان خصوصا بر تو چه تو بتحمل آن مکلفی

وجهی

وجهی بتعجیل آن براءت و اکثر مفسران برانند که مراد آنست که ما القا خواهیم کرد بر تو
قولی را که ثقیل باشد تلقی آن و آن در اشد صور وحی بود که آنحضرت مثل آواز درای جلای
شنودی و مجرد صوتی بی اعتماد بر خارج قرار کرفتن حروف و کلمات از طریق معتاد خارج
میشود و از ینجهت دران حال ثقلی تمام بسید انام علیه الصلوة و السلام میرسید چنانچه از عایشه
روایتست که در روزی که سرما بغایت سرد بودی میدیدم که وحی برو فرود می آمد و از
جبین مبین او قطرات عرق میچکید و در حین نزول وحی بر آنحضرت بر نوعی که مذکور شد که
اکر بر شتری سوار بودی دست و پای شتر خم کشتی و اکر تکیه بر ران یکی صحابه داشتی خوف شکستن
آن بودی و درین محل روی کلبرکش برافروختی بسان کل که بصحن چمن برافروزد و حارث
بن هشام روایت کرده که من از رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم که چکونه وحی
بتو می آید فرمود کاهی چون آواز جرس بمن میرسد و آن بر من بسیار دشوار باشد پس منقطع
میشود بر من و من آنرا در کوش خود نکه میدارم و اوقاتی دیکر فرشته بصورت مردی می آید
و آنچه میکوید حفظ آن میکنم بعد از ان در ترغیب تهجد میفرماید **إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ**
بدرستی که ساعتی که ناشی ست در شب یا عبادتی که حادث میشود دران یا نفسی که قیام
نماینده ست دران برای خدای **هِيَ أَشَدُّ وَطْأً** آن سخت ترست از روی ثبات قدم
و کلفت از عبادت روز چه ترک خواب دران وقت بر نفس بسیار شاق ست و آن زیادتی
مثوبت و حزیت مرتبه نزد حضرت **وَأَقْوَمُ قِيلًا** و درست تر و ثابت تر از روی
مقال یعنی خواندن قرآن دران وقت اصوبست چه دران ساعت دل فارغ ست و
زبان با دل موافق و اصوات ساکن و آرمیده پس بزبان میخواند و بدل تفکر میکند
و نزد بعضی ناشیه ساعات اول شبست مشتق از نشأت بمعنی ابتدات و در خبراست که

علی بن الحسین بن زین العابدین علیهم الصلوة والسلام در میان نماز شام و خفتن
نماز بسیار گذاردی سر آنرا از او پرسیدند فرمود که ناشئة اللیل که حق تعالی در قرآن
فرموده این ساعتست و نزد مجاهد ساعات تهجدست و بروایت مأثوره از ابن عباس
مراد نیمه شبست و از ابوجعفر و از ابوعبدالله علیهما السلام روایتست که ناشئة اللیل
قیام در آخر شب بنمازست و از ابوعبدالله روایتست که ناشئه برخاستن بنده است
از فراش خود که بآن اراده غیر رضای خدای نکند بلکه قصد او طاعت خدا باشد و بس و آنرا
بچیزی دیگر مخلوط نسازد و بعد از امر بقیام لیل بیان علت آن میکند که **اِنَّ لَکَ فِی النَّهارِ**
بدرستی که مر تراست در روز **سَبْحاً طَوِیلاً** آمد شد دراز و بسیار و مهمات و تصرف
در امور خلق و اشتغال بدعوت و تعلیم فرایض و سنن و اصلاح معیشت خود و عیال پس فراغتها
توجه با حق تعالی بعبادت اولیست چه مناجات با قاضی الحاجات مستدعی فراغتست
از جمیع جهات **وَاذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ** و یاد کن پروردگار خود را باسماء حسنی او و بخوان او را در شب
و روز مداومت نمای بتسبیح و تهلیل و تحمید و صلوة و قرائت و دراست علم و غیر آن از اقسام
طاعات و از سهل منقولست که مراد بذکر خدا بسمله است یعنی نماز خود را مفتتح ساز به بسم الله الرحمن الرحیم
وَتَبَتَّلْ و بریده شو از جمیع خلق و توجه کن **اِلَیْهِ** بسوی او بعبادت و طاعت **تَبْتِیلاً**
بریدنی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ماسوی مجرد سازد و بالکلیه روی دل خود را باو آور
از ینجاست که حضرت خیر النسا فاطمه زهرا علیها السلام باسم بتول مسمی گشته چه او بالکلیه از
ماسوی منقطع بود و در جمیع اوقات لیل و نهار توجه دل خود را بحضرت مولی نموده بود
و بوظایف طاعات و عبادات اشتغال داشت حمران بن اعین از صادقین علیهم السلام
روایت کرده که تبتیل اینجا برداشتن هر دو دست در نماز مراد وقت قنوت است

و در روایت

و در روایت ابو بصیر واقع شده که تبتیل برداشتن دست است بجانب خدا و تضرع
نمودن تو بسوی او و ممکنست که رفع ید علامت انقطاع باشد بخدا که تبتیلست
رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ پروردگار تو خداوند مشرق و مغربست مراد آنست که
او آفریدگار عالمست چه آن بمیان مشرق و مغربست یا آنکه مراد بمشرق نهارست
و بمغرب آخر آن **لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ** هیچ معبودی نیست که سزاوار عبادت باشد مگر او
فَاتَّخِذْهُ وَکِیلاً پس فراگیر او را کارساز یعنی مهمات خود را باوی گذار
و گویند وکیل بمعنی کافیست یعنی فراگیر او را کفایت کننده در آنچه بتو وعده داده
از نصرت و معاونت و انتقام از اعدا **وَاصْبِرْ** و شکیبائی کن و صبر نمای **عَلیٰ مَا**
یَقُولُونَ بر آنچه میگویند کفار و مکذبان از سخنان بی ادبانه و غیر واقع که نسبت سحر
و کهانت و شعرست بتو و عدم قبول وحدانیت من و انکار وقوع قیامت و غیر آن
وَاهْجُرْهُمْ و ببر از ایشان **هَجْراً جَمِیلاً** بریدنی نیکو یعنی در باطن مجانبت نمای
با ایشان و بحسب ظاهر با ایشان مدارا کن در مقام انتقام مباش و نصیحت از ایشان
باز مگیر و از ابو ذر منقولست که ما در بدایت اسلام بطریق لطف در روی مشرکان تبسم میکردیم
و بر روی ایشان می خندیدیم و لیکن قلوب ما از خشم و غضب ایشان مملو بود و منتظر آن
بودیم که کی باشد که بقتال ایشان مامور شویم و چون آیت قتال فرود آمد این آیه منسوخ شد
و بعد از امر بصبر و حسن معاشرت تهدید مشرکان میفرماید که **وَذَرْنِی وَالْمُکَذِّبِینَ**
و بگذار مرا با مکذبان **اُولِی النَّعْمَةِ** که خداوندان تنعم اند یعنی کار صنادید قریش با من
گذار که من کافی ام در جزا دادن ایشان و فارغ ساختن دل ترا از اندیشه ایشان پس غبار
ملال در خاطر خود راه مده **وَمَهِّلْهُمْ** و مهلت ده ایشانرا **قَلِیلاً** مهلت دادنی اندک

یا در زمان اندک یعنی عنقریب مکافات ایشان خواهم داد و همه را بتیغ ظفر پیکر تو هلاک
خواهم ساخت و بعذاب جحیم خواهم رسانید مرویست که میان نزول این آیت و حرب بدر
و هلاکت اکابر عرب نبود مگر اندک زمانی اِنَّ لَدَیْنَآ بدرستی که نزدیک ماست در آخرت برای
دشمنان اَنْکَالًا بندهای گران و غلها از آتش نیران که بران مقید شوند و هرگز از ایشان
منفک نشوند وَّجَحِیْمًا و آتش بزرگ افروخته که دران بسوزند وَّطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ
و خوردنی با گلو گرفتن یعنی طعامی که در حلق ایشان گرفته شود نه فرو رود و نه بیرون آید
بجهت خشونت و شدت کراهت آن و آن ضریع ست و زقوم و غسلین و غساق وَّعَذَابًا
اَلِیْمًا و عذابی دردناک غیر ازین عذابها که کنه آنرا نداند مگر خدای و چون عذابی چنین برای
ایشان مهیاست پس ایشانرا بمن گذار و دل خوش دار و در روایت آمده که مشرکان بعد از آنکه
هزار سال فریاد الجوع الجوع کرده باشند این طعام بدین صفت بدیشان دهند و بعد از آنکه
هزار سال دیگر فریاد العطش العطش کرده باشند زقوم بایشان خورانند مرویست که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم یکروز استماع این آیت کرده بیهوش شده و بیفتاد
آورده اند که امیر المومنین علیه السلام را در وقتی درد دندان گرفت و بیطاقت شد فرمود
بارخدایا در یک پاره استخوان این درد میتوانی آفرید پس عذاب ان لدینا انکالا و جحیما
در چه مرتبه خواهد بود حاصل که اهل شرک و عصیانرا باین عذاب معذب سازیم یَوْمَ تَرْجُفُ
الْاَرْضُ در روزی که بلرزه در آید زمین وَالْجِبَالُ و بجنبد کوهها وَکَانَتِ الْجِبَالُ
و گردند کوههای با عظمت دران روز کَثِیْبًا تلهای ریگ مَّهِیْلًا پراکنده یعنی از هیبت
آنروز کوههای سخت از امکنه خود زایل گردند و مانند ریگ روان شوند اِنَّآ اَرْسَلْنَآ
اِلَیْکُمْ بدرستی که ما فرستادیم بسوی شما ای اهل مکه رَسُوْلًا پیغمبری عظیم الشان یعنی محمد صلعم

شاهدا

شَاهِدًا در حالتی که گواه ست بر اقوال و افعال شما یعنی در قیامت گواهی دهد
عَلَیْکُمْ بر آنکه چه کس اجابت دعوت او کرده و کدام ازان امتناع نموده کَمَآ اَرْسَلْنَآ
همچنانکه فرستادیم اِلٰی فِرْعَوْنَ رَسُوْلًا بسوی فرعون فرستاده را یعنی موسی علیه السلام
فَعَصٰی فِرْعَوْنُ الرَّسُوْلَ پس عاصی شد فرعون ازان پیغمبر و اجابت دعوت او نکرد
فَاَخَذْنٰهُ پس گرفتیم او را اَخْذًا وَّبِیْلًا گرفتنی گران و غلیظ با وجود کثرت جنود
و سعت ملک بآبش غرق کردیم و هنوز بقعر دریا نرسیده بود که او را بآتش در آوردیم هر گاه
عقوبت ما در دنیا و آخرت باین نوع باشد که استماع کردید فَکَیْفَ تَتَّقُوْنَ پس چگونه نگاه
دارید ای مشرکان نفسهای خود را اِنْ کَفَرْتُمْ اگر بمانید بر کفر خود و ایمان نیارید یَوْمًا از عذاب
روزی که بسبب شدت هول و فزع خود یَّجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِیْبًا بگرداند کودکانرا پیران
یعنی موی سر ایشان را سفید سازد این مثلست در شدت آنروز مراد کثرت هموم و غموم
آنروز ست چه بسیاری اندوه آدمی را زود پیر گرداند و در کتب بعضی مذکور ست که مردی
شبانگاه موی سر و محاسن او در نهایت سیاهی بود و چون صبح شد همه موی او چون برف سفید
شده بود ازان پرسیدند گفت در شب روز قیامت و آتش دوزخ را در خواب دیدم
و مردمانرا دیدم که همه را در زنجیرهای آتشین کشیده بودند و ایشانرا بدوزخ میکشیدند از هول
آن موهای من سفید گشت و می شاید که مبالغه باشد در درازی آنروز یعنی اطفال بسبب
درازی آنروز باوان شیخوخیت رسند اَلسَّمَآءُ مُنْفَطِرٌۢ بِهٖ آسمان شکافته شود
دران روز یا بسبب شدت و هول آن روز و هر گاه آسمان با وجود عظم و احکام و اتقان
شکافته شود پس سایر مخلوق دیگر بطریق اولی باشد کَانَ وَعْدُهٗ و هست وعده خدای
وقوع این حوادث مَفْعُوْلًا کرده شده یعنی لا محاله واقع خواهد شد اِنَّ هٰذِهٖ بدرستی که

این آیتهای ناطقه بمواعید مفیده تذکرة پندی وعبرتی ست فمن شاء پس هرکه
خواهد از مکلفان اتخذ الی ربه فرا گیرد بقرب پروردگار خود سبیلا راهی بوسیله
این موعظه وسلوک نماید بتقوی که موصل ست بقرب الهی در صدر سوره مذکورست که بعد از
نزول قم اللیل الا قلیلا حضرت رسالت واصحاب شبها برخاستندی وچون مقادیر نصف
وکمتر وبیشتر ازان مشتبه بود از خوف آنکه محافظت قدر واجب مرعی نشده باشد تا بروز نماز
گذاردندی وبجهت این قدم مبارک حضرت ورم کرد ونحافت بر جسد همایونش غالب شد
وچون منکران ومعاندان این حال از آنحضرت مشاهده کردند ندای انا هذا فقد شقی
فی ربه در دادند یعنی این مرد شقی بی بهره شد در طاعت خدایتعالی بعد ازان یکسال آن
بار گران از مومنان برداشته آیة فرستاد که ان ربک بدرستی که پروردگار تو یعلم انک
تقوم میداند آنکه تو برمیخیزی برای نماز ادنی من ثلثی اللیل کمتر از چهار دانگ
شب ونصفه وبرمیخیزی نیمه شب وثلثه وسه یکی ازان وطائفة
وبرمیخیزند بهمین دستور گروهی من الذین معک از آنانکه با تو اند از اصحاب تو
والله یقدر اللیل والنهار وخدای اندازه میکند شب وروز را یعنی میداند
مقادیر ساعات آنرا وعلم وی محیط ست بآن علم ان لن تحصوه داند خدای
آنکه شما هرگز نمیتوانید شمرد وضبط نمیتوانید نمود تقدیر اوقات شب را یعنی استطاعت
ندارید که ضبط اوقات آن نمائید بتعدیل وتسویه وبجهت اینست که برای احتیاط زیاده
ازان اخذ میکنید وبر شما شاق ست فتاب علیکم پس بازگشت خدای بر شما بعفو
وتخفیف ورخصت فرمود در نزد قیام در مقادیر مذکوره یعنی دفع اثم نمود از شما
در ترک آن همچنانکه دفع اثم فرمود از تایب فاقرؤا پس بخوانید ما تیسر من القرآن

آنچه آسان

آنچه آسان بود شما را از قرآن یعنی بگذارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب تعبیر از
نماز بقرأت مثل تعبیرست ازان بسایر ارکان از رکوع وسجود وغیر آن این آیت
با پنج حکم اولست وبعد ازان هر دو منسوخ شدند بصلوة خمس گویند مراد از آیت
تلاوت قرآنست بعینه پس معنی آنست که بعوض آن بقرأت قرآن مشغول شوند
علم ان سیکون داند خدای که البته باشند منکم مرضی از شما بیماران وآخرون
وداند آنکه باشند از شما طایفه دیگر یضربون فی الارض که سفر میکنند در زمین یبتغون
من فضل الله طلب روزی میکنند از فضل وکرم خدای یعنی تجارت مینمایند ووجوه
حلال کسب میکنند یا تحصیل علوم دینیه میکنند وآخرون یقاتلون وگروهی دیگر
کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدا مراد آنست که چون در نماز شب رنج بیماران
واهل سفر از تجار ومجاهدان شما میرسید از جهت حق تعالی آنرا از شما تخفیف نمود
وترخیص کرد وبار دیگر میفرماید که فاقرؤا ما تیسر منه پس بخوانید آنچه میسر میشود
از قرآن در نماز این امر بسبیل فریضه است در فریضه وندب در مندوبه وآنها که میگویند
مراد تلاوت قرآنست در غیر نماز امر بطریق استحبابست باجماع علمای ما ونزد اکثر جمهور
واختلاف کرده در قدری که متضمن امرست نزد سعید بن جبیر پنجاه آیت ابن عباس
فرموده که صد آیتست واز جریر منقولست که ثلث قرآنست ونزد بعضی دیگر هر ختمی در ماهی
مرویست از عبدالله عمر که پیغمبر فرمود صلعم که قرآن بخوان در هر ماهی گفتم یا رسول الله در خود
قوت می یابم یعنی زودتر میتوانم که بخوانم فرمود بخوان در بیست روز باز گفتم مرا قوت زیادتست
فرمود بخوان در هفت روز وبرین زیاده مکن واز امام جعفر روایتست که ما تیسر خشوع
دلست وصفای سر واقیموا الصلوة وبپای دارید نماز مفروضه را وآتوا الزکوة

وبدهید زکوة واجبه را وَأَقْرِضُوا اللهَ وقرض دهید خدایرا قَرْضًا حَسَنًا قرضی نیکو
یعنی انفاق اموال خود کنید انفاقی که موافق ارادهٔ خدایتعالی باشد این امریست بسایر
صدقات در طریق خیرات و یافتن جزای بسیار باداى آن از واهب العطایا یا امریست
باداى زکوة براحسن وجه از اخراج آن بطیب نفس یا بطیب مال براهل استحقاق و براعات
نیت وطلب ورضای حضرت عزت وَمَا تُقَدِّمُوا وآنچه از پیش فرستید لِأَنْفُسِكُمْ
برای نفسهای خود مِنْ خَيْرٍ از نیکی تَجِدُوهُ بیابید آنرا عِنْدَ اللهِ نزد خدای هُوَ
خَيْرًا آن بهترست از آنکه موخر کردانید فرستادن آنرا بوصیت نزد موت یا بهتر از متاع دنیا
یا از بخل وتقصیر وَأَعْظَمَ أَجْرًا وبزرکتر از روی مزد چه یکی را ده تا هفتصد واز آن نیز بیشتر
عوض دهند وَاسْتَغْفِرُوا اللهَ وطلب آمرزش کنید از خدایتعالی در همه احوال چه انسان
از تفریط خالی نیست إِنَّ اللهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است کناه بندکان
تایب را رَحِيمٌ مهربان برایشان سورة المدثر ست وخمسون آیه وهی مکیه
ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هرکه سورة المدثر بخواند بعدد
هرکه تصدیق محمد صلی الله علیه وآله وسلم نموده باشد وتکذیب وی نکرده در مکه اورا ده حسنه
بر هند وبروایت دیگر از و نقلست که خوانندهٔ این سوره را از صدیقان وشهیدان وصالحان
نویسند واز جمیع بلیات وعقوبت رستکار باشد محمد بن مسلم از ابو جعفر علیه السلام نقل کرده که
هرکه در نماز فریضه سورة المدثر بخواند بر خدایتعالی واجب شود که اورا با محمد صلی الله علیه وآله وسلم
رفیق کرداند در درجهٔ واحده وتا در دنیا باشد هرکز شقاوتی باو نرساند وبباید دانست که چون
حق تعالی پیغمبر را امر فرموده در آخر سورهٔ مزمل بنماز وغیر آن در مفتتح این سوره اورا امر کرد بانذار و
فرمود که بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

از جابر

از جابر بن عبد الله منقولست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که در زمان
فترت وحی در وادی میرفتم ناکاه مرا آواز دادند که یا محمد انك لرسول الله از چپ وراست
وپیش وپس خود نکاه کردم کسی را ندیدم بربالا نکریستم دیدم همان ملک را که در غار حرا بمن آمده
بود برکرسی نشسته میان آسمان وزمین از سطوت هیبت وعظم هیکل او خوفی عظیم برمن نشست
وبسیار متوحش شدم پس وحی برمن القا کرد وغایب شد بخانه خدیجه باز کشتم وکفتم دثرونی مرا
بپوشانید جامها را درمن پوشانیدند ومن در اندیشه آن حال بودم که از جانب حضرت احدیت
وحی آمد که يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای جامه درکشیده قُمْ برخیز از خوابکاه خویش کویند
این اول سوره بود که نازل شد واز زهری روایتست که اول سوره که فرود آمد اقرأ باسم
ربك بود تا قوله مالم یعلم پس رسول صلی الله علیه وآله وسلم از ان حال متحیر شد وبربالای
کوههای حیران میکشت ودران باب تفکر میفرمود تا آنکه جبرئیل نزد او آمد وکفت انك
نبي الله بدرستی که تو پیغمبر خدائی آنحضرت از و هراسان شده نزد خدیجه آمد وکفت دثرونی وصبوا
علی ماء باردا جامه درمن پوشانید وآب سرد برمن ریزید پس این سوره نازل کشت
واز جابر بن عبد الله روایتست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود من یکماه
در کوه حرا مجاورت نمودم وچون همسایهای من از انجا برفتند من پایین آمدم ودر بطن وادی
درآمدم بمن ندائی رسید نکاه کردم هیچکس را ندیدم بار دیکر بمن ندا کردند دیدم جبرئیل بر سریری در هوا
نشسته من چون اورا بر هیئت اصلی وی بدیدم بغایت ترسیدم وبخانه آمدم وکفتم دثرونی
فصبوا علی ماء باردا پس حق تعالی این سوره را بمن نازل کردانید وکویند آنحضرت از جفای
قریش متاذی شد وجامه برکشید ودر باب ایشان تفکر واندیشه میکرد که جبرئیل این سوره را
برو فرود آورد ونزد بعضی دیکر مراد دثار نبوتست یعنی ای لباس نبوت وکمالات نفسانیه

در برافکنده قیام نمای باداى مراسم نبوت **فَأَنذِرْ** پس بترسان بندگان را یعنی کسانی را که
غیر او سبحانه را پرستند و در حق او عصیان می ورزند و یا آنکه انذار را بفعل آور لیکن
آن مخصوص بیکی دون دیگری باشد **وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ** و پروردگار خود را بتعظیم
یاد کن یعنی خاص گردان خدای خود را به تکبیر و تعظیم که آن وصف اوست بکبریا و جبروت
و گفتن الله اکبر و مرویست که چون این آیت نازل شد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که
الله اکبر و خدیجه نیز بهمین وجه تکبیر گفت و یقین بدانست که این وحی است چه شیاطین باین کلمه
امر نمیکنند و گفته اند که مراد تکبیر است در مفتتح صلوة پس این ماخذ وجوب تکبیر احرام باشد **وَثِيَابَكَ**
فَطَهِّرْ و جامهای خود را پاک ساز از نجاسات چه تطهیر ثیاب واجبست در نماز و مستحب
در غیر آن و آن تحفظ آنست از نجاست بغسل آن و از ابن عباس نقلست باید که جامه تو از حرام
نباشد و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که امیر المومنین علیه السلام فرمود که
شستن جامهای غم و اندوه را ببرد و آن پاک گردانیدن آنست از برای نماز و جامه بر کشیدن
طهارتست از برای آن و مراد از قول حق تعالی که وثیابك فطهر اینست که جامها را بر کش تا بزمین
نرسد و بعضی طهر بمعنی قصر تنزیل کرده اند یعنی کوتاه کن دامن جامه خود را بر خلاف صنادید قریش
چه داب ایشان آن بود که جامهای دراز پوشند و آنرا بزمین کشند و امیر المومنین صلوات الله علیه
نیز فرموده که اقصر ثیابك فانه ابقی واتقى وانقى جامه های خود را کوتاه کن که بقای آن بیشتر است
و پاک و پاکیزه تر چه جامه دراز زود دریده میشود و قطعه عروض نجاست است و تحقیق آن درین سخنانست
و آن در منهج الصادقین مسطورست **وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ** و از گناهی کناره گیر مراد آنست که
بر هجران ثابت قدم باش و بران استقرار نمای چه آنحضرت از جمیع آثام معصوم بوده و گویند معنی
آنست که از فعل قبیح و خلق ذمیم دور شو و یا رهبانیت از دل خود دور کن که آن سبب گناهانست

ولاتمنن

وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ و عطا مده در حالتی که طلب کثرت آن کنی و بیشتر از آن
بستانی این نهی است از آنکه چیزی بخشند بطمع آنکه در عوض آن زیاده بستانند و این یا نهی
تنزیهی است نسبت بجمیع بندگان و یا نهی است مخصوص بآنحضرت صلوات الله علیه وآله
چه آنحضرت از جانب او سبحانه مودب بود باشرف آداب و احسن خلق و گویند این نهی حرمتست
از ربا پس نهی برای وجوب باشد و یا منت منه بر خدای در عبادات در حالتی که آنرا بسیار
شمری یا بر مردمان را ممنون مساز باداى رسالت در حالتی که طلب بسیاری مزد کنی از ایشان
یا آنرا بسیار پنداری **وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ** و از برای رضای پروردگار خود پس صبر کن
بر اذیت مشرکان یا بر مشاق تکالیف مأموره از تبلیغ رسالت و اداى فرایض و سنن
فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ پس چون دمیده شود در ناقور یعنی در صور و اصل
آن قرع است بسبب صوت و مراد نفخه ثانیه است که حق تعالی فرموده که ثم نفخ فیه اخرى
فاذا هم قیام ینظرون خلاصه معنی آنست که صبر کن بر ایذای قوم چه در پیش ایشان است
روز دشوار که برسند بجزای بدی خود و برسی تو عاقبت صبر خود برین اذیت **فَذَٰلِكَ**
پس آن وقت دمیدن **يَوْمَئِذٍ** دران روز **يَوْمٌ عَسِيرٌ** روزیست دشوار یعنی
آن روز دشوارست **عَلَى الْكَافِرِينَ** بر نا گرویدگان **غَيْرُ يَسِيرٍ** نا آسان و این تاکید
یوم عسیرست برای منع توهم آنکه آن روز بر کافران عسیر باشد بوجهی دون بوجهی دیگر و اشعار
بر آنکه بر مومنان یسیر است پس آیت جامع وعید کافران و وعده مومنان باشد از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که از زندگی خود چگونه لذت یابم که صاحب
صور صور در دهن گرفته و منتظر آنکه کی باشد که باو ندا رسد که در دم یاران گفتند یا رسول الله
چگونه ازین استعاذه کنیم بخدا فرمود که بگوئید حسبنا الله ونعم الوكيل على الله توكلنا

آورده اند که زرارة بن اوفی قرآن میخواند چون باین آیت رسید یک دو بار اعادهٔ آن نمود
و نعره برزد و جان بحق تسلیم کرد آورده اند که چون فواتح سورهٔ حم مومن نازل شد پیغمبر صلعم
بمسجد آمد و آنرا بر جهار خواند ولید بن مغیره مخزومی لعنت الله علیه قریب بمسجد نشسته بود
آنرا استماع کرد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون دانست که ولید مستمع است بار دیگر
اعادهٔ آن فرمود ولید از آنجا بمیان قوم خود آمد و گفت بخدای که حالا از محمد کلامی شنیدم که
سخن جن و انس نیست و آنرا حلاوتی و عذوبتی هست که هیچ سخنی را نباشد و خوبی و مقبولی
آن بر وجهی است که هیچ حدیثی ندارد اعلای آن نهال اقبال و مثمر ثمرات کلیات و اسفل
آن شجرهٔ طیبه بار آورست که بعروق فضایل و حکم سمت استحکام تمام پذیرفته و این کلام
غالب است و مغلوب نگردد و از بلندی قوم او به پستی نگراید پس بمنزل خود باز گشت قوم او
از استماع این سخنان گمان بردند که ولید ایمان آورده بسیار مغموم گشتند چه او مقتدای و پیشوای
همه ایشان بود و بجهت این او را ادیکانه قریش گفتندی ابوجهل با ایشان گفت هیچ تشویشی بخود
راه مدهید که من او را از دین محمد بر گردانم پس نزد ولید آمد غمگین و حزین ولید گفت چیست که من ترا
اندوهگین می بینم ابوجهل گفت قریش بر تو طعنه میزنند و میگویند او بر گشته و از عقل دور افتاده
و گمان ایشان آنست که تابع محمد شدهٔ و دین آبای خود را گذاشته ولید بعد از استماع این کلام
با ابوجهل بمجلس قوم آمد و گفت زعم شما آنست که محمد مجنون است در وی هیچ بار علامتی که دلالت
بر دیوانگی کند از و دیده اید گفتند لا گفت گمان میبرید که او کاهن است و در وی هیچ چیزی مشاهده
کرده اید که مخبر باشند بر کهانت او گفتند لا گفت خیال میکنید که او کذابست در هیچ زمانی
از و کذبی دیده اید گفتند هرگز از و دروغ نشنیدیم بلکه بجهت صدق شهرت او بمحمد امین ملقب شده
گفت می پندارید که او شاعر است هیچ از و شعری شنیده اید گفتند نه پس بولید گفتند که چون مجنون و شاعر

دیگر

و کاهن و کذاب نیست پس او را چه توان گفت و سخن او را بچه چیز نسبت توان داد
ولید متفکر شده و بعد از فکر بسیار گفت ما هو الا ساحر نیست او مگر ساحر نمی بینید که میان
ازواج تفریق میکند و فرزند را از پدر و پدر را از فرزند جدا میسازد و سنگ تفرقه میان
عبیده و موالی و احباء و اصدقا می اندازد فما هو الا سحر یوثر اهل مجلس ازین سخن بسیار خوشحال
گشتند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم چون ازین سخن خبردار شد بسیار ملول
حق تعالی این آیت فرستاد ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا بگذار ای محمد مرا با آنکه
آفریدم او را در حالتی که من تنها باشم با او هیچکس دیگر با من نباشد در جزا و سزای او یعنی هیچ
مال و ولد و انصار و اعوان نداشت قولی آنست که او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانه
ایشان و حق تعالی اینجا از روی تهکم باین اسم نام برد یعنی یگانهٔ قوم را بمن واگذار یا در حالتی که
یگانه است در شرارة یا وحید است از پدر زیرا که او زنیم بود و زراره و حمران و محمد بن مسلم
نیز از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام روایت کرده اند که ان الوحید ولد الزنا و نیز زراره
گوید که در خدمت ابوجعفر علیه السلام نشسته بودم که یکی از بنی هشام در میان مجلس در خطبه گفت
انا ابن الوحید فرمود وای بر وا اگر میدانست که وحید بچه معنی است هرگز بآن فخر نمیکرد گفتم
یا رسول الله وحید چه معنی دارد فرمود من لا یعرف له اب وحید کسی است که او را معلوم نباشد که
پدرش کیست و نیز در صفت ولید میفرماید که وَجَعَلْتُ لَهُ و گردانیدیم برای او یعنی دادیم
او را مَالًا مَمْدُودًا مالی کشیده یعنی بسیار و کثیر النما از سفیان بن ثوری منقولست که
او را از زر نقد صد هزار هزار دینار زر سرخ بود و بروایتی هزار هزار و ابن عباس فرموده که نود
هزار و میان مکه و طایف شتر و اسپ و گوسفند چندان داشت که بحساب در نمی آمد و بساتین
و عیون و امتعه و عبید و اماء مستغلات او از حد حصر متجاوز بود و از مقاتل نقل است که

اورا بوستانی بود در طایف که میوهٔ آن سال بسال آخر نشدی بلکه همیشه بودی و لهذا
حق تعالی اورا مال ممدود خواند وَبَنِينَ شُهُودًا و دادم اورا پسران در حالتی که همه
نزد او حاضر بودند در مکه و همیشه بلقای ایشان مسرور بود و هرگز برای اکتساب وجه معاش
محتاج بسفر نبودند و بجهت کثرت خدم و عبید احتیاج نمیشد که پسران را در مهمات و مصالح
روان کند و یا بجهت وجاهت و عقل پیوسته با پدر در محافل حاضر شدندی چه اورا
ده پسر بود همه بحد رجولیت و قابلیت رسیده و از سعید بن جبیر منقولست که سیزده پسر
بودند و نزد مقاتل هفت بودند ولید بن ولید و خالد و عماره و هشام و عاص و قیس
و عبد الشمس و از جمله خالد و عماره و هشام رضی الله عنهم بشرف اسلام رسیدند وَمَهَّدتُّ
لَهُ و بگستردم برای او بساط جاه و خدم و مال و منال و ریاست تَمْهِيدًا گستردنی
بجهت کثرت جاه و خدم و حشم و حسب و نسب بریگانهٔ قریش و وحید قوم ملقب شده و از
مهتران صنادید قریش گشت ثُمَّ يَطْمَعُ پس طمع میدارد أَنْ أَزِيدَ آنکه زیاده کنم
عطیات خود را برو كَلَّا نه چنین هست که من نعم خود را براو افزون سازم و در نعمت
بر روی او چنین کشاده بگذارم چه کفران نعم و معانده با نعم معاندانیست چنانکه میفرماید که
إِنَّهُ كَانَ بدرستی که او هست لِآيَاتِنَا مر آیتهای کلام ما و حجج و ادلهٔ ما را عَنِيدًا
ستیزه کننده و انکار نماینده آن بسحر نسبت دهنده باوجود معرفت بآن در اکثر تفاسیر هست که
بعد از نزول این آیه اموال او روی در نقصان نهاد تا آنکه همهٔ آن موجودات تلف شد
و اکثر اولاد او بمردند و بعضی که ماندند از و برگشتند و محتاج و رسوا گشت و باین وضع بدار
البوار پیوست پس از روی تهدید میفرماید که سَأُرْهِقُهُ زود باشد که در رسانم اورا
صَعُودًا بعقبه که بمشقت بسیار ببالای آن توان رفت این مثلی هست برای کسی که

گرفتار شود بعذاب سخت و عقوبت صعب که طاقت آن نداشته باشد و ابو سعید
خدری از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که صعود کوهی هست از آتش در
دوزخ که ولید در عرض هفتاد سال ببالای آن رسد و چون بذروهٔ آن برآید بزیر افتد
باز اورا بآن تکلیف کنند و همیشه باین عذاب معذب باشد و نیز از آن حضرت مرویست
که تکلیف کنند ولید را که بر عقبه رود که در میان آتش هست هرگاه او بر آن دست نهد
گداخته شود و چون دست از آن بردارد بحالت اولی رود و هرگاه پای خود را بر آن نهد
بگدازد و چون پای از آن بردارد باز بحالت اصلی عود کند و در تبیان آورده که معنی آنست که
تکلیف کنیم اورا بصعود و آن صخره ایست ملسا در دوزخ که ببالای آن نتواند رفت
پس اورا در زنجیرهای آتشین کشند و از عقب گرزهای آتشین زنند تا بعد از چهل سال
ببالای آن رود پس بیان تعلیل وعید و کفر و عناد ولید میفرماید که إِنَّهُ فَكَّرَ
بدرستی که فکر کرد ولید که طعنه زند بر قرآن وَقَدَّرَ و اندازه باخود راست کرد که
چه گوید فَقُتِلَ پس لعنت کرده باد بعذاب ابدی و عقاب سرمدی گرفتار باد كَيْفَ
قَدَّرَ چگونه تقدیر کرد این تعجبست از تقدیر کردن ولید امر باطل را بجهت استهزا
و اهانت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و قدح در قرآن پس بجهت مبالغه در تعجب تکریر این لفظ
کرد ثُمَّ قُتِلَ پس ملعون باد و معاقب بعقاب دیگر که اشد باشد از عقاب اول
كَيْفَ قَدَّرَ چگونه اندازه کرد ثُمَّ نَظَرَ پس نظر کرد و تفکر در آن نمود تا موجب
طعنی در آن پیدا کند ثُمَّ عَبَسَ پس روی را ترش کرد بجهت آنکه موجب طعنی نیافت در آن
یا در پیغمبر نگریست و روی ترش کرد وَبَسَرَ و پیشانی درهم کشید بکراهت شدیده
مانند متهم متفکر در امری ثُمَّ أَدْبَرَ پس روی بگردانید از حقیقت قرآن با همه علم از روی

عناد وَاسْتَكْبَرَ و گردن کشی کرد از متابعت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
ولید پلید بعد از تامل و تفکر بسیار روی باصحاب کرد فَقَالَ پس گفت با ایشان إِنْ هَٰذَا
نیست اینکه محمد میگوید إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ مگر جادوئی که روایت کرده میشود
از ساحران بابل که هاروت و ماروت اند یعنی ساحران بابل آنرا باو تعلیم میدهند
إِنْ هَٰذَا نیست این إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ مگر سخن آدمی یعنی اتلو جبر و یسار یا مسلمه که
ساحراند نه آنکه نزد خدا باشد یا سحری که مردمان آنرا ایثار و اختیار میکنند بجهت حلاوت آن
در نفوس ولید ملعون بجهت عناد کلام الهی را سحر گفت نه بر وجه اعتقاد یعنی میدانست که اگر
قرآن سحری بود و از کلام ساحران ممکن بودی آوردن مثل آن و او و غیر او که متصف
بودند بفصاحت قادر می بودند باوردن مثل آن پس حق تعالی در تهدید او میفرماید
سَأُصْلِيهِ سَقَرَ زود باشد که درافکنیم ولید را بسقر که درکه جهنم است در دوزخ
وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ و چه چیز دانا گردانید ترا که چیست سقر این برای تنبیه است
بر تفخیم و تهویل سقر و بعد از ان بیان میکند لَا تُبْقِي یعنی سقر آتشی است که باقی نگذارد
گوشت و پوست و عروق و اعصاب و عظام را بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزد و باز
نو سازد اجزای او را وَلَا تَذَرُ و دست باز ندارد دیگر باره تا بسوزد و بر همین
منوال همیشه معذب باشند و گویند لا تبقی و لا تذر یا یک معنی است که نه پوست را
بگذارد و نه از گوشت دست باز دارد یا نه ظاهر را گذارد و نه باطن را یا نه عضوی را که
محل حیوة است و نه عضوی را که ذی حیوة نیست لَوَّاحَةٌ لِلْبَشَرِ آتشی بسیار
سیاه کننده پوست کافران تا لایح و ظاهر گردد برای ایشان کقوله تعالی ثم لترونها
عین الیقین عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ بر آن آتش است نوزده ملک یا نوزده صنف

از فرشتگان

از فرشتگان یعنی موکل بر آن و مسلط بر اهل آن و در تبیان از براء بن عازب
رضی الله عنهما نقل کرده که گروهی از یهود حضرت رسالت پناه را صلی الله علیه وآله وسلم
از خزنه دوزخ پرسیدند آنحضرت دو بار باصابع بدین اشارت فرمود و در کرت دوم
ابهام یمین را امساک کرد و این آیت برای تصدیق آنحضرت نازل شد و یهودان مسلمان
شدند چه این سخن مطابق قول توریت است و در روایت آمده که یکی از آنها مالک است و هجده
دیگر اعوان و انصار او در خبری دیگر هست که اینها خازنان درکه سقراند و درکات دیگر
از خازنان دیگراند و اختصاص اولی آنست که این عدد بجهت حکمت است که مخفی است
مانند عدد آسمان و زمین و بروج و غیر آن و اگر بعضی از مدققین بدقت نظر فکری
چند کرده اند در بیان تخصیص آن و تکلفات نموده اند در ان چنانکه در منهج الصادقین
مذکور است آورده اند که بعد از نزول این آیت ابوجهل گفت ای معشر قریش محمد میگوید که
زبانیه نوزده بیش نیستند و شما شجاعان و دلاوران اید آیا ده یکی از شما از انها را
دفع نتوانید کرد ابو الاسد بن اسید کلده جمحی که در قوت و شجاعت ازیشان در پیش بود
گفت من بتنهائی ده را کفایت کنم به پشت و هفت را بشکم و شما دوی دیگر را کفایت
کنید و ازان بگذریم و بهشت درآئیم آیت آمد که وَمَا جَعَلْنَا و نگردانیده ایم ما
أَصْحَابَ النَّارِ ملازمان و موکلان دوزخ را إِلَّا مَلَائِكَةً مگر فرشتگان که
قوی ترین خلقان اند نه مردانی که از جنس شما باشند تا با ایشان مقاومت توانید کرد
و از عمرو بن دینار مرویست که یکی از انها هیئتی اند که بیک دفعه اکثر از قبیله ربیعه و مضر
بجهنم اندازند و از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که چشمهای ایشان برقست
و دندانهای ایشان مانند حصار میکشند موی های کافر را و باین طریق ایشانرا بدوزخ

می اندازند و هریک از ایشان را مثل قوت آدمیان و پریانست و هریکی از انها
امتی را بدوزخ راند و کوهی از آتش برکردن کیرد و برسر ایشان اندازد و در روایت
دیکر آمده که چشمهای ایشان چون برق جهنده ست و انیاب ایشان مانند حصارهای
بلند و مستحکم و پارهای آتش از دهنهای ایشان بیرون می جهد و میان هر دو دوش هریکی
از ایشان مسافت یکساله راه ست و فراخی دست هریک بمرتبه که مثل ربیعه و مضر را
فرا توانند کرفت و رحم از ایشان نزع کرده اند و هریک از ایشان هزار کافر را در هرکوشه
از دوزخ خواهند بیفکنند و هرکاه قوت و صلابت و شدت هریک زبانیه باین مرتبه بود
چکونه ابن کلده و غیر ایشان را دفع تواند کرد وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ و نکردانیده ایم
عدد موکلان دوزخ را إِلَّا فِتْنَةً مکر عددی اندک که مقتضی فتنه و محنت باشد
لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنانرا که کافر شدند یعنی تا ایشان غایت عناد و فرط طغیان چون
استماع این عدد خاص کردند بآن استهزا کردند و استبعاد نمودند که نوزده تن چکونه
اکثر ثقلین را عذاب خواهند کرد و اکر چنانچه راه عناد را میکذاشتند و با عقول خود
مراجعت میکردند هرآینه عالم میشدند بانکه در ضمن این عدد خاص حکم و مصالح مندرج است
و متیقن میشدند در آنکه کسی که یک فرشته را بر جمیع مردمان مسلط ساخته ست برای
قبض ارواح ایشان و هیچکس نمیتواند که با او مقاومت کند چه جای آنکه برو غالب شود البته
قادر خواهد بود که همه را بآتش دوزخ کشد حاصل که حق تعالی میفرماید که ما زبانیه را باین عدد
معین مقرر کرده ایم لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ تا یکمان شوند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ
داده شده اند کتاب توریت را یعنی کسب یقین کنند از ان بنبوت محمد با حقیت قرآن چه
قرآنرا یابند که مصدق توریت است و موافق آن درین قول و بجهت این متیقن شوند در آنکه

قرآن

قرآن از نزد خداست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم امی ست و کتاب ایشانرا نخوانده
و نشنیده و با وجود این از ان خبر میدهد پس البته پیغمبر خداست وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا
و بیفزایند آنانکه کرویده اند إِيمَانًا کرویدن را بسبب تصدیق کردن باین همچنانکه کرویده
بودند بآنچه نازل کشته بود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس مراد بزیادتی ایمان در کمیت
باشد نه در کیفیت و یا بسبب تصدیق اهل کتاب بقرآن ایمان ایشانرا راسخ کردانند
و بکمال رسانند و حینئذ مراد مزید ایمان در کیفیت باشد وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ و تا شک
نیارند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده شده اند توریت وَالْمُؤْمِنُونَ و شک نکنند
کرویدکان اهل اسلام در ان عدد این تاکید استیقان و زیادتی ایمانست وَلِيَقُولَ
الَّذِينَ و تا بکویند بروجه انکار آنانکه فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری
شک و نفاق باشد وَالْكَافِرُونَ و تا کویند ناکرویدکان که جازم اند بر تکذیب مَاذَا
أَرَادَ اللَّهُ چه چیز خواسته خدا بِهَٰذَا باین عدد معین مَثَلًا از روی مثل یعنی
منافقان و کافران کویند که حق تعالی باین عجیب چه غرض و قصد نموده که نوزده زبانیه
تعیین کرده نه بیست که عدد تام ست یعنی کویند که این سخن خدا نیست چه اکر از نزد خدا
می بود باین عدد ناقص نازل نمیشد كَذَٰلِكَ همچنانکه حق تعالی بمثل این عدد خاص
اخبار مکلفان میکند در تدبیر و تاویل در ان و عدم آن با ضلال و هدایت ایشان ظاهر شود
همچنین يُضِلُّ اللَّهُ کمراه میسازد خدای یعنی در ضلالت فرو می کذارد و اسباب لطف
و توفیق باز میکیرد مَن يَشَاءُ هرکرا میخواهد از اهل عناد و انکار که تدبیر نمیکنند در حجج
در قول و صدق پیغمبر وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ و راه مینماید هرکرا میخواهد از کسانی که طالب
حق اند و تارک عناد وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ و نمیداند لشکرهای پروردکار ترا

از حیثیت کمیت وکیفیت عدد خاص که مشتمل بر عقد کامل وناقص باشد
الّا هو مگر که او عالمست بهمه معلومات چه غیر از و هیچکس دیگر حصر ممکنات
نمیتواند کرد ومطلع نمیتواند شد بر حقایق صفات موجودات وآنچه موجب اختصاص
هر یک از انهاست بآن از کمیت در عدد ناقص وکامل مانند حکمت در عدد سموات
وارضین وایام سنه وشهور وبروج وکواکب واعداد نصب صلوة واوضاع
هر یک ازان وغیر ازان از محدثات وما هی ونیست سقر یا عدد خزنه یا این سوره
الّا ذکری مگر پندی للبشر برای مردمان کلّا نخانست که کسی انکار سقر
تواند کرد یا دفع خزنه تواند نمود یا چرا تدبیر در آیات قرآنی نمیکنند تا مهتدی شوند
والقمر سوگند بماه که از آیات عجیبه است در طلوع وغروب وزیاده ونقصان
ومعرفت اوقات ورجال بوی بازبسته است واللیل وقسم بحرمت شب اذ ادبر
وچون بیامد در عقب روز وحفص ادبر میخواند بصیغهٔ ماضی باب افعال که همان
بمعنی دبر است والصبح اذا اسفر وبحق صبح چون روشن شود یا روشن کرداند
عالم را وتاریکی را زایل کرداند انها بدرستی که سقر لاحدی الکبر هر آینه یکی
از هر دو بلای بزرگست که آنها را نظیر نباشد نذیرا للبشر از روی ترسانیدن
وبیم کردن یا در حالتی که بیم کنند لمن شآء مر هر کرا خواهد منکم از شما آنکه رود
در خیر وطاعت ان یتقدّم او یتاخّر یا باز ایستد از شر ومعصیت یعنی
مر جمیع مکلفانرا که ایشان تمکین داده اند بر فعل طاعت ومعاصی وعنان اختیار خیر وشر
در دست ایشان نهاده اند اگر میخواهند باز پس می ایستند وتقدم مینمایند بر طاعت
بطاعات وخیرات وسبقت میکیرند واگر میخواهند باز پس می ایستند ومرتکب معاصی

میشوند

میشوند کقوله تعالی فمن شآء فلیؤمن ومن شآء فلیکفر یعنی همه طوایف را پند
دهنده است محمد بن الفضیل از ابی الحسن صلوات الله علیه وآله روایت کرده که آنحضرت
فرمود که هر که پیشی گیرد بدوستی ما از سقر متاخر گردد یعنی ازان ناجی شود وهر که متاخر
گردد از محبت ما وروی ازان بگرداند سبقت گیرد بسقر وپیش از همه بآن گرفتار شود
کل نفس بما کسبت هر نفسی که بآنچه کرده است از کردار وگفتار رهینة مرهون است
نزد خدای وبآن گرفتار مراد آنست که در عمل خود مواخذ است وازان خلاص نتواند شد
وقدرت نخواهد داشت که خود را از رهن آن باز رهاند بجهت ترک ایمان وطاعت که
سبب نجاتست الّا اصحاب الیمین مگر یاران دست راست که بکسب خود مرهون
نباشند ونه بگناه خود مواخذ شوند بلکه مفکوک الرقاب باشند ونفس خود را از گرو
بیرون آورده باشند بوسیلهٔ ایمان وعمل صالح همچنانکه راهن که تخلیص رهن خود کند
باداء حق مراد آنست که حق تعالی بجهت شرافت ایمان ومیمنت اعمال صالحه خطیات
ایشانرا مغفور سازد وایشانرا رستگار کرداند واز امام محمد باقر صلوات الله علیه وآله
مرویست که نحن وشیعتنا اصحاب الیمین ما وشیعیان ما اصحاب دست راست باشند
مرفه الحال وفارغ البال یتسآءلون یکدیگر را سوال کنند در حالتی که در بهشت باشند
عن المجرمین از احوال مشرکان وبعد از سوال سائلین ومسئولین از احوال مجرمین در جواب
گویند که ما گفتیم بمشرکین مجرم که ما سلککم فی سقر چه چیز در آورد شما را در
دوزخ قالوا گفتند ایشان در جواب که لم نک نبودیم در دنیا من المصلّین
از نماز گذارندگان یعنی ترک صلوة مفروضه میکردیم وبفریضهٔ آن اعتقاد نداشتیم ولم نک
ونبودیم نطعم المسکین که طعام دهیم درویشانرا از زکوة مفروضه وکنّا

فی جنّات در بوستانهای بهشت باشند هم

نخوض و بودیم که شروع میکردیم در امور باطله که آن غیبت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
بود و غیر آن مع الخائضین باشروع کنندگان دران و کنا نکذب و بودیم
که تکذیب میکردیم بیوم الدین بروز جزا و باور نمیداشتیم آنرا حتی اتانا الیقین
تا وقتی که آمد بما مرگ و مقدمات آن و بر همین حال مردیم غرض از سوال توبیخ و تحسیر ایشان است
فما تنفعهم شفاعة الشافعین پس سود نکند ایشانرا شفاعت شفیعان
از ملائکه و انبیا و رسل و سایر اهل ایمان بر تقدیر آنکه ایشانرا شفاعت کنند و این خود
محال است که بنص و اجماع امت شفاعت شافعان مقصور است بر عاصیان اهل ایمان
عبد الله مسعود فرموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در قیامت با سه کس دیگر شفیع امت باشند
و آنها جبرئیل و ابراهیم و موسی باشند و یا عیسی و هیچکدام ازین سه کس زیاده از پیغمبر ما شفاعت
نکنند و بعد از آن چهار انبیای دیگر و بعد از آن صدیقان و آنگه شهیدان و بعد از شفاعت شافعین
جماعتی در دوزخ بمانند پس اگر ایشانرا گویند ما سلککم فی سقر ایشان در جواب گویند لم نک
من المصلین الی قوله فما تنفعهم شفاعة الشافعین بعد از آن ابن مسعود گفت همین جماعتی
در دوزخ مخلد بمانند و باقی در بهشت درآیند و مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که
فرمود که در روز قیامت مردی از اهل بهشت گوید ای پروردگار من بندهٔ تو فلان مرا در دنیا
شربتی آب داده پس اذن شفاعت کرامت فرما ندا رسد که او را از دوزخ بیرون آور او
بیاید و تجسس او کرده از دوزخ بیرون آورده به بهشتش درآرد و نیز از آنحضرت مرویست که
یک شهید شافع هزار مجرم باشد از اهل بیت خود و نیز از آنحضرت منقولست که از امت من
کسی باشد که حق تعالی بشفاعت او بیشتر از قبیله مضر بهشت درآرد حاصل که شفاعت شفیعان
در حق عصات اهل ایمان مسموع خواهد شد نه در بارهٔ منکران و معاندان فما لهم پس چیست

مر منکران جاحد و کافران معاند را عن التذکرة از تذکیر که قرآنست یا مواعظ
آن معرضین که اعراض کنندگانند کانهم گویا ایشان در رمیدن از قرآن
حمر مستنفرة خران وحشی اند فرت من قسورة که گریخته باشند
از شیران از ابن عباس مرویست که قسوره اصوات شجاعانست در معرکه حرب یعنی کفار
خر وحشی اند که گریزند از مردمان تیرانداز که صید شیر میکنند یا از آوازهای مختلف مراد آنست که
همچنانکه خران وحشی ازینها میگریزند ایشان از استماع قرآن میگریزند چه گوش سخن شنود
دل پند پذیر ندارند و از کلبی نقلست که مشرکان گفتند یا محمد بما رسیده است که هر که در
بنی اسرائیل گناهی کردی بامدادان صحیفه یافتی که گناه او و کفارت او دران نوشته بودی
برای ما مثل آن چیزی بیار تا بتو ایمان آریم و روایتی دیگر آنست که گفتند ما بتو ایمان نیاریم
تا بنام هر یک از ما کتابی نیاری از آسمان و دران مکتوب باشد که این نامه ایست از خدای
بفلان کس که باید که متابعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم کند این آیت آمد که ایشان گریزانند
از استماع کلام ما و منکر وند بل بلکه از روی عناد و جحود یرید کل امرئ منهم
میخواهد هر مردی از ایشان ان یؤتی آنکه داده شود صحفا منشرة نامهای گشاده
و بی مهر و دران نوشته که ای فلان پیروی محمد کن کلا نه دهند ایشانرا این صحیفها و اگر
بر سبیل فرض بدهند نگروند پس اعراض ایشان نه بجهت امتناع ایتای این صحیفه است
بل لا یخافون الآخرة بلکه نمی ترسند از عذاب آخرت و عناد میورزند در وقوع آن
با وجود علم ایشان بمعجزات ظاهره و حجج بینه و بجهت عناد و الجاج از تو اقتراح صحف میکنند
کلا نه چنانست که میگویند قرآن سحر است و قول بشر انه بدرستی که قرآن تذکرة پندیست
شریف و موعظه عظیم فمن شاء پس هر که خواهد پند گرفتن و یاد کردن را از آن ذکره

پند کیرد آنرا و بسهولت ازان پند کیرند نه بعسرت وَمَا يَذْكُرُونَ و یاد نکنند آنرا و پند
پذیر نشوند بان إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مکر آنچه خدای خواهد که یاد کنند یعنی باختیار خود
یاد آن نخواهند کرد و ایمان نخواهند آورد مکر کاهی که حق تعالی تفسیر و اخبار و اکابر ایشان بران
دارد و این منافی تکلیف است و مخالف حکمت و نظیر اینست و قوله ولو شاء ربك لامن
فی الارض کلهم جمیعا هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ اوست سزاوار انکه بپرستند و خوف او را نصب
العین خود سازند یعنی از محارم او اتقاء نمایند وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ و اوست سزاوار
آمرزیدن مرکناهکاران را خصوصا انس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که آنحضرت
بعد از تلاوت این آیت فرمود که حق تعالی فرموده که من اهل آنم که از من بترسند و با من
انباز نکیرند پس هر که بترسد ازین که انباز کیرد با من غیر را من اهل آنم که بیامرزم او را او
کناهان او را عفو کرده بروی نیارم و کویند معنی آنست که خدای از اهل آنست که از اهل او
بپرهیزند و از عقاب او بترسند و از اهل این که از برای او عمل کنند با آنچه مودی شود بمغفرت او

سورة القیامة اربعون آیه و هی مکیة ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت
کرده که هر که سورة القیامة بخواند من و جبرئیل از برای او کواهی دهیم در روز قیامت که او
ایمان بروز قیامت داشته و تصدیق بوقوع آن کرده و دران روز روشنی روی او بر روی
دیکر غلبه کند و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که هر که مداومت کند بر قرائت
لا اقسم بیوم القیامة و عمل بان کند حق تعالی چون او را از قبر بعث کند این سوره رفیق او
باشد در احسن صورت و او را بشارت دهد و بر روی او خندد و او را مسرور سازد
تا بر صراط و میزان بکذرد وجه انکه حق تعالی ختم سورة المدثر نمود بذکر قیامت و با آنکه کافر منکر
و مکذب آنست افتتاح این سوره نیز بذکر قیامت بیان احوال آن نموده فرموده

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم
لَا أُقْسِمُ البته سوکند میخورم بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ بروز رستخیز وَلَا أُقْسِمُ و هر آینه
سوکند یاد میکنم بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ بنفس ملامت کننده مراد نفس
معینه است که در روز قیامت نفس مقصره را ملامت کند بر تقصیر طاعت و عبادات
یا نفس مطمئنه که ملامت کننده نفس اماره است اکرچه در طاعت و عبادت کوشش
نماید یا مراد نفس مطلق باشد زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده
که در روز قیامت هیچ نفس نیکوکار و بدکار نباشد مکر که ملامت کند نفس خود را
اکر عمل نیکو کرده باشد کوید چرا زیاده نکردم و اکر فعل بد ازو صادر شده باشد
کوید کاشکی نمیکردم جواب قسم اینکه هر آینه برانکیخته خواهید شد و دال بر جواب
قسم است قوله أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ آیا می پندارد آدمی أَلَّنْ نَجْمَعَ انکه جمع نخواهیم
کرد عِظَامَهُ استخوانهای او را آورده اند که عدی بن ربیعه که همسایه رسول
بود و در نهایت عناد و عداوت روزی از آنحضرت از احوال قیامت پرسید
و بعد از اخبار آنحضرت از وقوع آن کفت که اکر آن روز را معاینه ببینم باور ندارم
و بآن نکروم اما این استخوانهای متفرقه باهم جمع شوند حق تعالی آیه فرستاد که آیا
عدی پندارد که استخوانهای آنرا جمع نکنیم بعد از پراکندکی و اعاده آن نخواهیم نمود بعد از
پوسیدکی و کویند مراد جمیع کافرانند یعنی آیا ظن منکران بعث آنست که ما عظام ایشانرا
فراهم نخواهیم آورد بَلَىٰ آری جمع کنیم آنرا قَادِرِينَ درحالتی که توانا باشیم عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ
بر انکه راست کردانیم بَنَانَهُ سرهای انکشتان او را باهم تالیف کنیم یعنی سلامیان
او را با وجود صغر و لطافت آن جمع کنیم و باهم منضم سازیم چه جای استخوانهای بزرک او این

یا ملامت کننده

عباس مرویست که معنی آنست که ما قادریم برانکه فراهم آوریم و منقبض سازیم انکشتان
تا مانند سم چارپا شود و نتواند که بدست چیزی بخورد بلکه بدهن اکل نماید مانند سایر
حیوانات ولیکن تا نقص و منت خود انامل را باو عطا فرمودیم که موجب کمال خلقت
و تمامیه منفعت ست و منت قبض و بسط و انفاق باعمال لطیفه مانند کتابت و غیر آن
بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ بلکه میخواهد آدمی یعنی عدی باین انکار و تکذیب لِيَفْجُرَ
تا همیشه بفجور مشغول شوند أَمَامَهُ ۝ در زمانی که نزدیک ویست از اوقات حیوة
و از سعید بن جبیر مرویست که مراد آنست که دم را مقدم دارد و توبه را موخر نسازد و کوید
سوف اتوب سوف اتوب زود باشد که توبه کنیم زود باشد که توبه نمایم تا آنکه موت او را
دریابد بر اسوی اعمال و اقبح افعال و یا فجور بمعنی کذبست یعنی دروغ کوید و تکذیب
نماید آنچه او را در پیش است از بعث و حساب يَسْأَلُ می پرسند از روی استهزا و استبعاد
أَيَّانَ کی خواهد بود يَوْمُ الْقِيَامَةِ ۝ روز رستخیز بعد از ان بیان علامات حدوث
قیامت میفرماید که فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ۝ پس آنهنگام که خیره و متحیر شود چشم از کثرت
فزع و هول وَخَسَفَ الْقَمَرُ ۝ و تیره کردد ماه وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ۝
و جمع کرده شود آفتاب و ماه یعنی ایشانرا با یکدیگر جمع کرده در دریا افکنند و دریا از مجاورت
آنها آتش کردد و اذا البحار سجرت و کویند مراد جمع شمس و قمرست در ذهاب ضوء تا آنکه
تاریکی عالم بر مردمان کامل کردد و هیچ نوری و روشنی در وی نماند هر که در آنها نکرد مانند
دو کاو سیاه در نظرش آید یا در طلوع آنها از مغرب يَقُولُ الْإِنْسَانُ کوید آدمی
یعنی کافر مکذب يَوْمَئِذٍ دران روز أَيْنَ الْمَفَرُّ ۝ کجاست جای کریختن مانند
قول کسی که نومید شده باشد از یافتن مهتی كَلَّا لَا وَزَرَ ۝ نه چنانست که کریختن

فایده

فایده دهد کافرانرا چه هیچ پناه کاهی نباشد ایشانرا إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی پروردگار تست
نه غیر او يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ۝ قرارگاه درین روز یعنی بمشیت خود مقرر هر کس
برحسب استحقاق از بهشت و دوزخ مقرر کرده پس مستحق بهشت را ببهشت در آرد و اهل
دوزخ را بدوزخ يُنَبَّأُ الْإِنْسَانُ خبر داده شود آدمی يَوْمَئِذٍ دران روز بِمَا قَدَّمَ
بآنچه پیش فرستاده از عمل که کرده وَأَخَّرَ ۝ و آنچه تاخیر کرده از ان یعنی عمل نکرده و یا بآنچه
خود کرده از کردار خیر و شر و بآنچه مردمانرا بران داشته که بعد از وی بجای آرند از طریقه
حسنه یا سیئه و یا باول عمل و آخر آن و یا بتقدیم معاصی و تاخیر طاعت یا عکس و یا بمالی که
پیش از موت فرستاده و آنچه برای ورثه گذاشته یکی از اکابر فرموده که کناه از پیش فرستی
بحسرت و مال از پس بکذاری بحسرت کناه بتوبه نیست کن تا نماند و مال را بصدقه بده تا بماند
بَلِ الْإِنْسَانُ نه چنانست که آدمی محتاج انبا و اعلام باشد بلکه آدمی عَلَىٰ نَفْسِهِ
بَصِيرَةٌ ۝ بر نفس خود حجت بینا است یعنی شاهدست بر اقوال و افعال خود که قوله تعالی
شاهدین علی انفسهم یا خداوند بصیرتست یا چشم بیننده ست مراد آنست که عالم است
بکردار خود و بینا بحال خود پس احتیاج به انبا و اعلام نباشد حاصل که آدمی بر افعال خود
دانا و بیناست وَلَوْ أَلْقَىٰ و اگر القا کند مَعَاذِيرَهُ ۝ عذرهای خود را یعنی هر چند
بر کناه عذر انکیزد و بر آنچه در دفع او معذور باشد چاره اندیشد همو کواه خود خواهد بود
و عذرهای دروغ و حیلهای باطل خود خواهد دانست و لهذا هر چند عذرها انکیزد
از وی قبول نکنند که لا ینفع الظالمین معذرتهم عمر بن زید نقل کرده که ابو عبیده هم
این آیه را تلاوت نمود و کفت چه میشود آدمی را که عذر می آرد برای مردمان بر خلاف آنچه
خدای میداند از اعمال او بدرستی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که

هرکه سریره بفعل آرد حق تعالی آنرا ظاهر سازد خواه نیک وخواه بد از ابن عباس مرویست که
چون جبرئیل وحی بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خواندی پیش از آنکه آنرا تمام کند آنحضرت
اورا خواندی بجهت خوف آنکه مبادا فراموش کند وبسبب حرص او بر اخذ آن وحفظ
معانی آن مسارعت کردی بآن حق تعالی آیت فرستاده لَا تُحَرِّكْ بِهِ مجنبان ای محمد
بقرآن لِسَانَكَ زبان خودرا قبل از اتمام وحی لِتَعْجَلَ بِهِ ۝ تا تعجیل کنی باخذ آن
یا حفظ آن بجهت مخافت آنکه از خاطر تو برود ومیتواند بود که این فعل از آنحضرت صادر
نشده باشد ونهی از جهت آن باشد تا نکند از قبیل آیه لا تطع الکافرین والمنافقین
إِنَّ عَلَيْنَا بدرستی که بر ماست جَمْعَهُ فراهم آوردن سینه تا تو یاد گیری وَقُرْآنَهُ ۝
واثبات قرائت آن بر زبان تو یا قرائت وحی ما بر تو یا حفظ آن پس خوف فوت آن بر خاطر
خود راه مده فَإِذَا قَرَأْنَاهُ پس چون بخوانیم آنرا بر تو بزبان جبرئیل فَاتَّبِعْ پس پیروی
کن قُرْآنَهُ ۝ خواندن آنرا یعنی در عقب قرائت جبرئیل قرائت نما ودر اثنای آن مطمئن
ساز نفس خود را از خوف عدم حفظ آن زیرا که ما ضامن تحفیظ اوییم ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا
پس بدرستی که بر ماست بَيَانَهُ ۝ روشن کردن آنچه مشکل باشد بر تو از معانی آن مرویست
که بعد از نزول این آیت چون جبرئیل آمدی بر آنحضرت خواندی سر در پیش انداختی وچون
قرائت او تمام شدی وبرفتی قرائت آن فرمودی وگفته اند که معنی فاتبع قرآنه اینست که
عمل نما بآنچه در وست از احکام حلال وحرام ووجه آنکه توسط آیت لا تحرک به تا بقوله
ان علینا جمعه وقرآنه میان آیت سابق ولاحق بجهت تذکر نزول آنچیزیست که در اثنای
نزول سابق ولاحق از آنحضرت صادر شده باشد ولهذا باز سر رشته سخن بما سبق کشیده
میگوید که كَلَّا نه چنانست ای آدمیان که گمان برده اید از عدم وقوع قیامت وعدم بعث

ونشر وحساب دران وبجهت این تفکر وتدبر نمیکنید در قرآن بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ
بلکه دوست میدارید وبنا بر شتابنده وسریع الزوال را وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ ۝
ودست باز میدارید از کار آخرت که باقیست وحال آنکه کار بر عکس می باید کرد پس
در بیان حال مردمان در آخرت میفرماید که وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویهای دران روز یعنی
در قیامت نَاضِرَةٌ ۝ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ۝ نگرند یعنی مستغرق در مطالعه مثوبات
جلیله که حق تعالی بایشان کرامت کرده باشد وچون بدلایل عقلیه وبراهین نیره رویت
حق تعالی محالست چنانکه در کتب کلامیه مبرهن شده پس مراد نگریستن باشد برحمت خدا که
مراتب علیه ودرجات عالیه است نه نگریستن بذات خدا وتفصیل وتبیین این مبحث
واجوبه از طرف اشاعره در جواز رویت واثبات عدم رویت او سبحانه در دنیا
وآخرت بدلایل واضحه وبروجهی ابسط واکمل در منهج الصادقین مسطورست بیت
هرکه خواهد کزین برد بوئی گو تماشای آن گلستان کن وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ ۝
رویها دران روز سخت ترش باشند یعنی وجوه منافقان ومشرکان تَظُنُّ گمان میبرد
ای بیننده یعنی بدانی تو ویا گمان برد آن نفس یعنی بیقین بشناسد أَن يُفْعَلَ بِهَا
آنکه کرده خواهد شد بدان فَاقِرَةٌ ۝ عقوبتی که شکننده مهرهای پشتش باشد این کنایت
بنزول عذاب عظیم برد وگویند ظن بر معنی خودست یعنی گمان برند حصول آنرا فی الجمله وبتفصیل
آن عالم نباشند كَلَّا نه چنانست ای طالبان دنیا که دل بر دنیا توان نهاد واز آخرت
غافل توان شد پس ازین مرتدع شوید وتامل نمائید در آنکه إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ
چون برسد روح باستخوانهای که بر بالای سینه اند واز یمین ویسار احاطه مقدم حلق نموده
که موضع آن چنبر گردنست وَقِيلَ وگفته شود یعنی کسانی محتضر گویند مَنْ رَاقٍ کیست

افسون کننده یا دعیه و علاج نمایند یا دویه و کویند که ملایکه رحمت روح او را عروج نمی
سازند بآسمان با ملایکه عذاب و از ابو العالیه روایتست که ملایکه رحمت و عذاب
باهم نزاع کنند در بالا بردن آن روح وَظَنَّ و یقین کند محتضر اَنَّهُ الْفِرَاقُ که آنچه
بدو نازل شده مفارقت است یعنی سبب جدائی ست از دنیا و علت مفارقت
از اقربا و احبا و اصدقا و در حدیث آمده که بنده علاج شداید مرگ کند و حال آنکه بعضی
از مفصلهای او بر یکدیگر سلام کنند و کویند بر تو باد که جدا میشوی از من و من از تو
تا روز قیامت وَالْتَفَّتِ السَّاقُ و به پیچد ساق محتضر بِالسَّاقِ ۵ بساق او
یعنی پایهای او از هول مرگ و سختی جان کندن درهم پیچد و حرکت دران نماند و قتاده
گفته که مراد آنست که ساقهای آن متحرک و مضطرب شود و پیوسته شده یکی را پیش خود
کشد و یکی فرو گذارد و آنها را بر یکدیگر پیچد و ابن عباس و مجاهد گفته اند که معنی آنست که
جمع شود موت بشدت آخرت و حسن گفته که پیچیده شود حال موت بحال حیوة و گفته اند
مراد از التفات ساقین ست در کفن یا اجتماع آخر روز دنیا با اول روز آخرت و در حدیث
آمده هیچ منزلی سخت تر از قبر نیست که آن اولین منزلست از منازل آخرت و آخرین
منزل از منازل دنیا از یحیی بن معاذ مرویست اول که چون بنده را در قبر نهند
چهار فرشته بیایند یکی بر سرین و دیگری بر پایین و یکی بر راست و دیگری بر چپ فرشته
سرین کوید که آجل حاضر آمد و عاجل منقضی شد و آنکه بر راست باشد کوید مال رفت
و وبال بماند و آنکه بر طرف چپ باشد کوید اشغال رفت و اعمال ماند و آنکه بر پایین باشد
کوید خوشا حال آنکه کسبش حلال بود و شغلش بحضرت ذو الجلال حاصل بجمیع اقوال
مذکوره آنست که شداید بر محتضر متتابع شود و هنوز از یکی خلاص نشده بدیگری که

ازان

ازان سخت تر باشد گرفتار شود اِلٰى رَبِّكَ بسوی جزای پروردگار تو یَوْمَئِذٍ
نِ الْمَسَاقُ ۵ دران روز یعنی روز قیامت موضع راندن ست یعنی همه کس را
بزمین محشر کشند و یا ملایکه در وقت مرگ او کویند که سوق روح او کنید بموضع جزای او
اگر از اهل جنت است بعلیین برید و اگر از اهل نارست بسجین و عدی بایمان ایمان
نیاورد هیچ مومن و کافر باین نگروید فَلَا صَدَّقَ پس تصدیق نکرد برسول یا بقرآن
و در اکثر تفاسیر آمده ابوجهل ملعون را شدت معادات با سید المرسلین بیشتر از مشرکان
دیگر بود و حق تعالی در بارهٔ او فرمود که نگروید ابوجهل بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم
یا صدقه نداد از آنچه واجب مال او بود وَلَا صَلّٰى ۵ و نماز فریضه نگذارد برای خدا
یا پیروی نکرد پیغمبر را وَلٰكِنْ كَذَّبَ ولیکن تکذیب کرد او را وَتَوَلّٰى ۵ و برگشت
از راه حق ثُمَّ ذَهَبَ پس برفت اِلٰى اَهْلِهٖ بسوی کسان خود يَتَمَطّٰى ۵ میخرامید
از روی افتخار که من تکذیب کرده ام و برگشته ام از محمد و تابع او نشده ام بعد ازان
از غیبت بخطاب التفات میفرماید که اَوْلٰى لَكَ نیک سزاوارست مر ترا ای کافر معاند
شدت هلاک در دنیا فَاَوْلٰى پس بغایت سزاوارست ترا عذاب الیم در قبر ثُمَّ
اَوْلٰى لَكَ پس نیک سزاوارست ترا هول قیامت فَاَوْلٰى ۵ پس بغایت سزاوارست
ترا خلود دوزخ آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
ابوجهل را در بطحی دید جامه اش بگرفت و بگفت اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی
ابوجهل گفت از چه چیز مرا میترسانی خداکه تو و خدای تو هیچ نتوانید کرد با من و بدرستی که من
عزیزترین اهل مکه ام و چون روز بدر شد قوت قریش و ضعف لشکر رسول را بدید
هیچ شک نکرد در آنکه ایشان بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم غالب شوند روی برسول کرد

وگفت پس ازین روز خدای خود را مپرست که ترا ذلیل گردانید و چون جنگ
ملتحم شد حق تعالی او را مغلوب و مخذول ساخت عبد الله بن مسعود که پیری بود و در کمال
ضعف و ناتوانی بجهت بی قوتی و ضعف پیری نمیتوانست که حرب کند و بجهت آن
گرد کشتگان میگشت و هر کرا رمقی می یافت میکشت و سر او را می برید چنانکه از ابو عبد الله
مرویست که گفت ابوجهل را دیدم در میان کشتگان افتاده بود و رمقی بیش در بدن او
نمانده بود که پای او را گرفتم و او را از میان کشتگان بیرون آوردم و پای بر پشتش نهادم
چشم باز کرد مرا بدید و گفت پای بر جای بلند نهاده گفتم آری ابوجهل باین حال رسیده
و هنوز ترک تکبر نمیکنی گفت ای عبد الله دانم که مرا بخواهی کشت ترا سه وصیت میکنم قبول کنی
اول آنکه محمد را بگو که در جهان از تو دشمن تری نداشتم دوم آنکه مرا بشمشیر من بکش نه بشمشیر خود
سیوم آنکه سر مرا از سینه ببر و پیش محمد بر تا او را خوش آید گفتم بخدا که خدای ترا دشمن تر دارد
که محمد ترا والله که بغیر از تیغ خود ترا نکشم و سر ترا از زنخ ببرم تا از همه کس حقیرتر و بیمقدارتر باشی
پس گفت سرش ببریدم و خواستم که بردارم قوت آن نداشتم ریسمانی بر سرش بستم و او را
میکشیدم تا بنزدیک رسول خدا آوردم آنحضرت مرا بهشت بشارت داد و خدا را شکر کرد
و در خبرست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر امتی را فرعونی بوده است فرعون امت من
ابوجهل بود و بعد از ذکر تهدید و وعید بر سبیل انکار میفرماید أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ
آیا می پندارد آدمی یعنی ابوجهل یا جنس کافران أَنْ يُتْرَكَ آنکه واگذاشته شود سُدًى
در حالتی که مهمل و معطل و ضایع باشد یا بدین معنی مکلف و بعقبا مبعوث نگردد و مجازات نیابد
و این هرگز نباشد چه حکمت مقتضی امرست بمحاسن و نهی از قبایح این فروع تکلیف است
در دنیا و تکلیف مقتضی مجازات در عقبی چه مجازات تمام در سرای تکلیف ممتنع است عقلا پس تقریر

حجت

حجت دیگر میفرماید بر قدرت خود که أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً آیا نبوده است آدمی
قطره آبی مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ از منی که ریخته میشود در رحم ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً
پس بوده است خون بسته فَخَلَقَ پس تقدیر کرد برای وی زمانی در رحم یا آفرید اعضای ظاهره
و باطنه و صورت او را در شکم مادر فَسَوَّىٰ پس راست کردانید او را باعتدال قامت و حسن
صورت و کمال قدرت یا تسویه فرمود هر جارحه برای عملی که مختص آنست فَجَعَلَ مِنْهُ پس
گردانید از آدمی الزَّوْجَيْنِ دو صنف را الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ نر و ماده را که بآن
تناسل حاصل میشود أَلَيْسَ ذَٰلِكَ آیا نباشد آنکه چنین ایجاد فرماید بِقَادِرٍ توانا عَلَىٰ
أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بر آنکه زنده گرداند مردگان را یعنی هر کس که قادر باشد بر ابداء
البته قادر خواهد بود بر بعث و احیا چه هر که توانا باشد برین که نطفه را علقه سازد و علقه را
مضغه و مضغه را لحم و لحم را بعظام پس تسویه آن نموده حیات بخشد و حواس خمس
و اعضای شریفه که هر یک را از آن فایده هست که دیگری را نیست کرامت فرماید و تقدیر
ذکر و انثی نماید که منشاء تناسل است هر آینه قادر خواهد بود بر اعاده آن بعد از موت برای
مجازات اعمال و مکافات افعال از ابن عازب روایتست که چون این آیت نازل شد
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود سبحانك اللهم و این روایت از صادقین علیهم السلام
نیز مرویست سورة الدهر و قیل سورة الانسان احدی و ثلثون آیه و هی مدنیه
ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سورة الانسان
بخواند اجر وی بر خدای جنت و حریر باشد و ابو جعفر علیه السلام فرموده که هر که سوره
هل اتی را در هر صبح پنجشنبه بخواند حق تعالی هشتصد حور العین عذرا و چهار هزار ثیبه را
با او تزویج فرماید و در بهشت با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم باشد بر آنکه

حق تعالی ختم سورهٔ القیمه کرد بخلق الانسان از نطفه که دالست بر صحت بعث افتتاح
این سوره نیز بمثل آن کرده فرموده بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
هَلْ اَتٰی بتحقیق که آمد پیش از این بزمانِ اندکی عَلَی الْاِنْسَانِ بر آدمی مراد چنین ست
حِیْنٌ هنگامی محدود و معین مِنَ الدَّهْرِ از زمان ممتد غیر محدود لَمْ یَکُنْ نبود در حالتی که
آن آدمی شَیْئًا مَذْکُوْرًا چیزی یاد کرده شده جدا و عنصر بود و نطفه در اصلاب آبا
و هیچکس نام او نمی برد و نمیدانست که او انسان خواهد بود اکثر مفسران برآنند که مراد بانسان
آدم ست علیه السلام که چهل سال میان مکه و طایف افتاده بود قبل از نفخ روح در وی و در آن
مدت در بعضی زمان خاک بود و در برخی دیگر گل و بمرور زمان متغیر گشت و حمأ شد و چهل سال
دیگر برین حالت بود پس بحرارت آفتاب خشک گشت و صلصال شد و بعد از چهل سال دیگر
روح در وی دمیده شد و آنچه از عطا و از ابن عباس نقلست که آدم بعد از صد و بیست سال
تمام آفریده شد مؤید اینست و در این مدت هیچکس او را از ملایکه و جن و انس بانسانیه یاد نمیکردند
و نمیدانستند که نام او چیست و فایدهٔ خلقت او چه باشد و این معنی معلوم نداشتند که استام
قدرت آینه میسازد که مظهر اشعهٔ مفاتیح غیب باشد و در اقصای مراتب ظهور بود و مرتبهٔ
خلافت کبری را شاید و عین مقصود ست و منتهای غایات باشد و خفایای وجود از و
آشکارا کرد و در تفسیر اهل البیت مذکورست که مراد بانسان علی بن ابیطالب ست صلوات الله علیه
و هل استفهام در معنی نفی نه بمعنی تحقیق یعنی هیچ زمانی برین انسان نگذشت که او در آن
زمان مذکور نبود بلکه همیشه مذکور و معروف بود و چگونه چنین نباشد که نام شریفش با نام
خدای و رسول او بر ساق عرش و بر در بهشت نوشته باشند پیش از خلق عالم در مناقب خوارزمی ست
از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که بر در بهشت نوشته

لا اله الا الله محمد رسول الله علی ابن ابی طالب اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات
والارض بالفی عام یعنی این سه کلمهٔ بزرگوار بر در بهشت نوشته بود پیش از خلق آسمانها
و زمینها بدو هزار سال و نیز در کتاب مذکور مسطور ست که امام حسین بن علی علیهما السلام
فرموده که من و علی یک نور نزد خدای بچهار هزار سال دیگر قبل از آنکه آدم مخلوق شود بودیم
و باقی احادیث درین باب حواله بمنهج الصادقین ست و مؤید این قول ست نزول
این سوره در حق اهل البیت باجماع امامیه و جمهور سنیه چنانکه بعد از این مذکور شود
اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ بدرستی که ما آفریده ایم آدمی را مِنْ نُطْفَةٍ از آبی اندک
که منی ست و بنابر آنکه مراد آدم و یا امیر المؤمنین علیه السلام از انسان و نیز در کتاب مزبور
مذکور ست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که جبرئیل بمن آمد هر دو بال خود را کشاده
نگه کردم در آن نوشته بود که لا اله الا الله محمد النبی و در دیگری لا اله الا الله علی الوصی و در کتب
موافق و مخالف مذکورست که بر ساق عرش نوشته است که لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته
بعلی و نصرته پس مراد ضمیر خلقنا محمول بر عموم خواهد بود و اگرچه بر خصوص وارد شده و اگر مراد
باسم جنس باشد و معنی آن خواهد بود که بر ما همه آدمیان را که در اول حال که عناصر و نطفه
بودند هیچکس از مخلوقات سماوی و ارضی ایشان را بعنوان انسانیت ذکر نمیکرد پس ما ایشان را
از نطفه ایجاد فرمودیم و بحد انسانیت رسانیدیم و چون منی هر یک از مرد و زن مختلفة
الاجزاست در رقه و قوام چه هر عضوی از آن مادهٔ عضوی مخصوص میشود از این جهت
نطفه را با آنکه مفرد ست بجمع صفت کرده فرموده که اَمْشَاجٍ یعنی از اجزای منی آمیخته
شده اند و یا مراد بامشاج طبایع ست از حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که حق تعالی
آنها را در نطفه ایجاد فرموده پس حاصل معنی آنست که آفریدیم آدمی را در حالتی اراده

کرده ایم نَبْتَلِیهِ بیاد مائیم اورا مراد تکلیف است که در صورت امتحان ست
فَجَعَلْنَاهُ پس باز کردانیدیم سَمِیعًا بَصِیرًا شنوا و بینا تا متمکن باشند بر مشاهده
دلایل و استماع آیات یعنی بجهت آنکه اراده ابتلای او داشتیم سمع و بصر که آلت ادراک احکام است
باو دادیم إِنَّا هَدَیْنَاهُ السَّبِیلَ بدرستی که ما نمودیم اورا راه راست بنصب ادله باهره
و انزال آیات بینه بعد از اعطای سمع و بصر که آلت ادراک آنهاست إِمَّا شَاکِرًا در حالتی که
با سپاس ست در زندگی یعنی مومن موحد ست وَإِمَّا کَفُورًا و یا ناسپاس یعنی کافر
جاحد مراد آنست که هدایت ما مخصوص نیست باهل ایمان بلکه بهمه مردمان نصب ادله کرده ایم
و آلات تمکین عطا نموده پس بدان نهج هدایت شاکر کرده ایم هدایت کافر نیز نموده ایم
و همه را زمام اختیار کفر و ایمان داده پس اگر وی بآنچه مامور ست اطاعت نکند و بجهت
عناد بر کفر خود اصرار نماید حجت بر وی باشد نه بر ما إِنَّا أَعْتَدْنَا بدرستی که ما آماده ایم
لِلْکَافِرِینَ برای ناگرویدگان سَلَاسِلَ زنجیرهائی که ایشان را بدان در دوزخ کشند
وَأَغْلَالًا و غلهای که بر گردن ایشان نهند وَسَعِیرًا و آتش افروخته که در آن همیشه
بسوزند پس ذکر احوال ابرار میکند که إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستی که نیکوکاران که مومنان
فرمان بردارند یَشْرَبُونَ آشامند در آخرت مِنْ کَأْسٍ از جام خمری که کَانَ مِزَاجُهَا
کَافُورًا باشد آنچه خراج کنند با کافور مراد کافور بهشتست که برخلاف کافور دنیاست با خنکی
و شیرین و خوشبو بود و یا خدای کیفیت کافور در همی خلق کند نه کافور را پس مراد آنست که
آن مانند چیزی باشد که کافور با آن آمیخته باشند و مرویست که کافور چشمه ایست در بهشت
خوشبو و سفید و بجهت مشابهت آن بکافور اورا باین نام خوانند و مؤید اینست که بدل
کافور آورده که عَیْنًا یعنی آمیخته باشند آن کاس را بآب چشمه که یَشْرَبُ بِهَا می آشامند

عِبَادُ اللَّهِ بندگان خدای که فرمان برداران او بوده باشند یُفَجِّرُونَهَا
میرانند چشمه را هر جا که خواهند از منازل و قصور خود تَفْجِیرًا راندنی بسهولت
بدون منعی و مانعی و در خبر ست که اگر اراده تفجیر داشته باشند خطی بکشند آب در آن خط
جاری شود بی آنکه نهر نمایند باید دانست که باتفاق جمیع اهل حق که امامیه اند و معظم اهل
سنت این آیت و آنچه بعد از این ست در شان عالیشان حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسن
و حسین صلوات الله و سلامه علیهم و فضه که خادمه ایشان بود نازل شده و از جمله ایشان
ثعلبی که از اعاظم اهل سنت ست با سایند خود در تفسیر خود برین نهج آورده که آیت
انّ الابرار تا آخر بلکه تمام سوره در شان اهل بیت علیهم السلام نزول یافته و در سبب
نزول او چنین ذکر کرده که در بعضی ایام حسن و حسین علیهما السلام خسته میشدند حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم با جمعی از صحابه بعیادت آن دو نور دیده مرتضی
و زهرا رفتند و بحضرت شاه اولیا امر فرمود که یا ابا الحسن برای این دو فرزند خود
نذری کن که حق تعالی ایشان را شفا دهد و لباس صحت و عافیت در ایشان پوشاند
پس آن سید اوصیا نذر فرمود که اگر حق تعالی بلطف خود این دو فرزند را شفا دهد من
سه روز روزه دارم و چون آن سرور دین نذر فرمود فاطمه و حسن و حسین و فضه که خادمه
ایشان بود موافقت فرمودند همه اقتدا بآنحضرت نموده نذر کردند پس حق تعالی
لباس عافیت در ایشان پوشانید و آن دو سید سرور را از دار الشفای عاطفت
شراب صحت چشانید عزیمت کردند که بنذر خود قیام نمایند و در حجره طاهره هیچ طعامی
نبود که بآن افطار کنند پس آن سرور اوصیا چنانکه در روایت ابن مهران باهل
مذکورست بنزد شمعون یهودی خیبری رفت که همسایه آنحضرت بود و بآن یهودی گفت که

ای شمعون آیا تواند بود که پاره پشم بمن دهی که آنرا فاطمه از برای تو بریسد
و تو از برای اجرت آن سه صاع جو بمن دهی شمعون گفت ای علی راضی شدم باین
معامله یهودی بخانهٔ خود در آمد سه صاع جو و آن پشم را برداشت بنزد امیر المومنین آورد
پس شاه اولیا آن پشم و جو را بحجرهٔ فاطمه زهرا برد و اهل بیت بوفای نذر مشغول شدند
و نیت روزه کردند و حضرت فاطمه در روز اول یکصاع را از آن جو خمیر کرد و پنج قرص بپخت
چون شب در آمد نماز شام ادا فرمود و طعام که مهیا ساخته بودند حاضر ساختند و میخواستند که
افطار کنند ناگاه آوازی بگوش ایشان رسید که السلام علیکم یا اهل بیت محمد من مسکینی ام
از مساکین و محتاجم و گرسنه مرا طعام دهید تا خدا شما را از موائد جنت محظوظ گرداناد
پس سرور اسخیا و سید اوصیا قرص خود را باو تصدق فرمود و چون باقی اهل بیت
آن کرم و سخا از آن سید اوصیا دیدند همه بآن مقتدا اقتدا نمودند و قرصهای خود را
بآن مسکین تصدق نمودند و دران شب همه بی طعام ماندند و بآب خالص افطار فرمودند
و فضه که خادمهٔ ایشان بود او نیز متابعت ایشان نمود و قرص خود را تصدق نمود
و در روز دویم حضرت فاطمه علیها السلام بر نهج روز اول پنج قرص مهیا ساخت
و چون شب در آمد خواستند که افطار کنند ناگاه آوازی بگوش آمد که یا اهل بیت محمد
یتیمی بر در سرای شما بیکس و فرومانده است و قوتی ندارد و گرسنه است هیچ تواند بود که
او را طعامی دهید تا خدای شما را از اطعمهٔ جنت خوشنود و بهره مند گرداند پس شاه
اوصیا علیه السلام قرص خود را باو تصدق فرمود اهل بیت و فضه نیز متابعت کردند
و قرصهای خود را بآن یتیم بخشیدند و دران شب نیز بآب خالص افطار فرمودند و طعامی
ننوشیدند روز سیوم آن سیدهٔ طاهره پنج قرص دیگر بپخت و چون شب در آمد خواستند که

افطار کنند

افطار کنند ناگاه آوازی بگوش ایشان رسید که من اسیری ام از اسیران محمد و درینجا
غریبم و مضطر و فرومانده و گرسنه و بیچاره مرا طعامی دهید تا خدای شما را از خوان
جنان حظ کامل و نصیب شامل ارزانی فرماید شاه ولایت پناه چون ندای آن اسیر شنید
قرص خود را باو تصدق نمود و حضرت فاطمه و امام حسن و حسین نیز قرصهای خود را بآن اسیر
بخشیدند و در آن شب نیز بآب خالص افطار کردند و طعام بخشیدند روز چهارم سرور اولیا
دست امام حسن و امام حسین گرفته بخدمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم رفت
و آن دو نور دیدهٔ زهرا از جوع و بی طاقتی و ضعف میلرزیدند چون چشم مبارک حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان افتاد فرمود یا ابا الحسن ایشان را چه شده است که
چنین ضعیف و ناتوان گشته اند شاه اولیا صورت حال بعرض سرور انبیا رسانید
آنحضرت بجانب خانهٔ حضرت فاطمه زهرا روان شد و چون بحجرهٔ طاهرهٔ حضرت زهرا
در آمد دید که آنحضرت معصومه در مصلای خود بعبادت مشغولست و از بی قوتی و گرسنگی
شکم او به پشت چسپیده پس آنحضرت چون قرة العین خود را بآن حالت دید آه از درون
مبارکش بر آمد و فرمود و اعوذ بالله اهل بیت محمد بمیرند چو غای پروردگار عالم
اهل بیت پیغمبر تو از گرسنگی بخواهند مرد پس جبرئیل از نزد ملک الجلیل در رسید و فرمود که ای محمد
بگیر این را و خوش باش بآن کرامتی که حق تعالی در حق اهل بیت تو فرموده است و
سورهٔ هل اتی تا باخر بحضرت رسالت پناه تلاوت فرمود و این قصه از ابن عباس و مجاهد
و ابی صالح مرویست و وی نیز در تفسیر خود این روایت را بروایت عطا از ابن عباس
باین طریق ذکر کرده علی بن ابیطالب خود را باجرت داد که شب تا صباح نخلستانی را آب
دهد بآنکه از جو پس آنحضرت همه شب آب کشید و نخلستان را آب داد و چون روز شد

آن جو را قبض فرمود و ثلث دیکر را برداشتند و از ان طعامی راست کردند یتیمی آمد
وسوال کرد او را بآن اطعام فرمودند بعد از ان ثلث دیکر بپختند اسیری از اهل
شرک بیامد وطلب طعام کرد آنرا نیز باو دادند و در همه روز کرسنکی بردند هیچ
نخوردند حق تعالی این سوره را در حق او انزال فرمود وعلی بن ابراهیم از پدر خود نقل
کرده که عبدالله بن میمون از ابو عبدالله روایت کرده که آنحضرت فرمود نزد فاطمه اندکی
جو بود آنرا عصیده ساخت وچون پخته نزد خود نهادند که تناول کنند مسکینی بیامد
وکفت رحمت خدا بر شما باد امیر المومنین برخاست وثلث آنرا بوی داد و در عقب آن
یتیمی دیکر کفت خدایتعالی بر شما رحمت کناد آنحضرت برخاست وپاره که مانده بود تفویض
او نمود وحق تعالی این آیت در شان ایشان فرستاد وبعد از ان ابو عبدالله علیه السلام
فرمود که این آیات جاریست در حق هر مومنی که مسکین ویتیم واسیر را طعام نماید
خالصاً لله وتقرباً الی الله وابو المؤید خوارزمی در مناقب خود این حکایت را نقل کرده
بر طریقی که در روایت اول مذکور شد و در صحیحین نیز مسطورست حاصل که این رفعت درجه
ومزیت مرتبه که اهل بیت راست علیهم السلام بسبب آنست **یُوفُونَ بِالنَّذْرِ** وفا میکنند
بنذری که در طاعت آن کنند وآن سه روز روزه داشتن بود برای وفای نذری که
کرده بودند در بیماری امام حسن وامام حسین علیهما السلام **وَيَخَافُونَ** ومیترسند
يَوْمًا كَانَ از روزی که هست **شَرُّهُ** بدی او یعنی شدت وهول آن **مُسْتَطِيرًا**
فاش وآشکارا وبهمه اهل طغیان وعصیان رسیده ویا بجمیع اقطار منتشر کشته وباقصی
غایات وارسیده **وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ** ومیدهند خوردنی را **عَلَى حُبِّهِ** بر دوستی
خدای یا بر حب طعام وفرط احتیاج ایشان بآن کقوله تعالی وآتی المال علی حبه د

لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون یعنی بجهت خوشنودی خدایتعالی وموافقت
ارادهٔ او طعام میدهند نه بجهت ریا وسمعه ویا وجود جوع واحتیاج ایشان بآن طعام
میدهند ومیخورانند آنرا **مِسْكِينًا** درویشی بی مایه را **وَيَتِيمًا** وخورد بی پدر را **وَأَسِيرًا**
واسیری را که بدار الحرب کرفتار اند و در حدیث آمده که هیچ مسلمانی مسلمان کرسنه را
طعام ندهد مکر که حق تعالی او را از میوهای بهشت اطعام فرماید وهیچ مسلمانی را
برادر مسلمان برهنه را نپوشاند مکر او سبحانه جامهای سبز بهشت را در وی پوشاند
وهر که مسلمان تشنه را آب دهد حق تعالی او را از شراب رحیق سیراب کرداند
از امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که ابراهیم خلیل در شبی از شبهای
ظلمانی که هفت ساعت از ان کذشته بود از خانه بیرون آمد وروی بصحرا نهاد وتوجه
درکاه بی نیاز شد کفت ای پروردکار من برای تو خانه کعبه وهفتاد مسجد را بنا
کرده ام ندا آمد مزد تو نزد منست بار دیکر اعادهٔ آن کرد وهمان جواب شنید
فرمود اولم تزدنی علی الاجر شیئاً از انچه مقرر فرمودهٔ از اجر من زیاده نمیکنی
ندا رسید یا ابراهیم کانک سدیت فورة من شیعة علی او کسوة عورة من شیعة
علی کویا تو کرسنهٔ از شیعیان علی را سیر کردانیده یا عورت یکی از شیعیان علی
پوشیدهٔ که زیادتی مزد از من میطلبی فرمود یا رب علی بوجود آمده یا موجود
خواهد شد ندا آمد او وصی وخلیفه محمدست صلی الله علیه وآله وسلم که حبیب منست
کفت بارخدایا جعلت من شیعة علی بارخدایا مرا از شیعیان علی کردان وذلک
قوله وان من شیعته لابراهیم واز امیر المومنین علیه السلام که از دنیای شما چیز را
دوست خود کردانیده ام الاکرام بالضیف والضرب بالسیف والصوم بالصیف

وبعد از ان حق تعالی از خلوص نیت ایشان بزبان حال ایشان خبر میدهد که إِنَّمَا
نُطْعِمُكُمْ جز این نیست که طعام میخورانیم شما را ای اهل استحقاق این طعامها
لِوَجْهِ اللَّهِ برای طلب رضای خدای لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً نمیخواهیم از شما
پاداشی و مکافات بران وَلَا شُكُورًا و نه شکرگذاری چه در احسان منت نهادن
و توقع جزا کردن ثواب را بکاهاند بلکه اطعام شما بجهت اینست که إِنَّا نَخَافُ بدرستی که
ما میترسیم مِنْ رَبِّنَا از پروردگار خود يَوْمًا عَبُوسًا در روزی یعنی از عذاب روزی که
رویها در وی ترش گردد و بجهت شدت اهوال یا روزی که مانند باشد بشیر خشمناک
در اضرار قَمْطَرِيرًا روزی در نهایت سختی و کراهت که بسبب آن مردمان روی خود را
بسیار درهم کشند و از حق نقلست که قمطریر اسم روز قیامتست و او سخت ترست از اسم خود
از ابن عباس نقلست که روی کافر دران روز ترش گردد و درهم کشیده شود و در میان
هر دو چشم او مانند قطران عرق روان گردد و نه روی مومنان چنانکه میفرماید که
فَوَقَاهُمُ اللَّهُ پس نگاهدارد خدا ایشانرا شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ از بدی این روز
یعنی از اهوال و شداید وَلَقَّاهُمْ و پیش آرد ایشانرا یعنی بدهد بایشان بدل عبوس
کفار و حزن فجار نَضْرَةً نضارت و تازگی و کشاده دلی و خوب روئی وَسُرُورًا
و فرح و شادی در دل وَجَزَاهُمْ و پاداش دهد ایشانرا بِمَا صَبَرُوا بسبب صبر کردن
ایشان بر ادای واجبات و اجتناب از محرمات و ایثار طعام بر خوردن آن در حین
احتیاج ایشان بان جَنَّةً بوستانهای مملو از اثمار و سایر اطعمه و اشربه که از ان خورند
وَحَرِيرًا و جامه ابریشم بهشت که بپوشند مُتَّكِئِينَ در حالتی که تکیه زدگان باشند
فِيهَا دران بهشت عَلَى الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته بطلا و نقره و انواع جواهر و در

ویواقیت

٦

ویواقیت لَا يَرَوْنَ فِيهَا نه بینند در بهشت شَمْسًا آفتاب را یعنی گرما را نیابند
وَلَا زَمْهَرِيرًا و نه سرما را مراد آنست که هوای بهشت معتدل بود و در زمستانی
و تابستان نبود تا از شدت گرما و سرما متاذی گردند و از ابن عباس مرویست که
روزی اهل بهشت در بهشت روشنائی زیاده از عادت بینند مانند روشنی آفتاب
گویند بار خدایا نه ما را وعده دادی و فرمودی لا یرون فیها شمسا این نور آفتابست
خطاب آید که این نور آفتاب نیست بلکه سید اوصیا با فاطمه زهرا علیهما السلام
ملاطفتی کرده اند و در روی یکدیگر خندیده و این نور اثر دندان ایشانست که بر روشنی
بهشت غلبه کرده وَدَانِيَةً و پاداش دهد ایشانرا بهشتی دیگر غیر از اهل بهشت
اول که نزدیک بود عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا بر ایشان سایه درختان آن کقوله تعالی
ولمن خاف مقام ربه جنتان و میتواند بود که دانیه صفت جنت اول باشد یعنی
پاداش دهد ایشانرا بهشتی که نزدیک باشد بایشان سایه درختان آن و گویند معنی
آنست که آفتاب سایههای بهشت را زایل نکند همچنانکه در دنیا زایل میکند وَذُلِّلَتْ
و رام کرده شود قُطُوفُهَا میوه آن تَذْلِيلًا رام کردنی یعنی آسان بود چیدن
میوههای آن و هیچ چیز مانع آن نشود بلکه بهر وجه که خواهند بسهولت آنرا چینند وَيُطَافُ
عَلَيْهِمْ و گردانید شود بر ایشان بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ جامهای خورد دسته که از نقره باشد
وَأَكْوَابٍ و جامهای بزرگ بی دسته كَانَتْ قَوَارِيرَا که باشند مانند آبگینهها در صفا
و شفافی قَوَارِيرَ آن اوانی و اکواب مِنْ فِضَّةٍ از نقره مخلوق شده باشند از
صادق علیه السلام مرویست که نفوذ کند بصر در نقره بهشت همچنانکه نفوذ کند در آبگینه
مراد آنست که اصل آن از نقره باشد و مجتمع باشد درو بیاض فضه و صفای قاروره

پس آنچه درو داخل باشد از خارج آن درو تواند دید قَدَّرُوهَا اندازه
کنند بهشتیان آن ظرفها را بر مقادیر واشکال بمقتضای آرزوهای خود یا اندازه
نمایند ساقیان آن ظرفها را فراخور سیرابی ایشان تَقْدِيرًا ۝ اندازه کردنی
یعنی هرکس را فراخور حوصلهٔ او جای دهند که بدان سیراب گردد و دران ظرف
زیاده ونقصان نبود وشراب باین طریق الذ شربست زیرا که بر مقدار حاجت است
بی زیاده ونقصان وگویند معنی آنست که بهشتیان بر قدر آنچه اندیشه کنند از شراب
بهشت آنرا بیابند وَيُسْقَوْنَ فِيهَا وآشامیده شوند در بهشت كَأْسًا خمری کان
مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا ۝ باشد آمیزش آن زنجبیل یعنی شراب را بیامیزند بزنجبیل
بهشت که بسیار طرب آرنده ولذت بخشنده ست واین غیر زنجبیل دنیاست چنانکه
از ابن عباس روایتست که هرچه یاد کرده ست خدا در قرآن از انواع نعم جنت نام نهاده
مثل آن در دنیا نیست ولیکن او سبحانه نام نهاده ست آنرا باسمی که مشهور ومعروفست
وزنجبیل از ان چیزیست که نزد عرب محبوب وپسندیده ست وخوش آینده از جهت
حق تعالی آنرا در قرآن یاد کرده مومنانرا بآن وعده فرموده که در بهشت خمر ممزوج
بزنجبیل بهشت بیاشامند عَيْنًا فِيهَا بدل زنجبیل ست یعنی خمری آمیخته باب چشمهٔ
بهشت که بطعم زنجبیل باشد تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا ۝ نامها نهاده شده باشد بسلسبیل بجهت
سلاسته انحدار آن در حلق یعنی آسان بحلق فرو رود وگوارنده شود یا منقاد بهشتیان
بود وروان شود هرجا که ایشان آرزو کنند وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وطواف کنند برابرار
وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ ۝ پسران جاوید مانده بر حال طفولیت که بگردش روزگار از ان
حالت بحالت دیگر نمروند وباگواره دار إِذَا رَأَيْتَهُمْ چون به بینی ایشانرا ای بیننده

حَسِبْتَهُمْ پنداری ایشانرا در صفای لون ودرخشندگی چهره وانعکاس شعاع
بعضی از ایشان ببعضی لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا ۝ مروارید افشانده باشد از صدف یعنی
تروتازه ونورانی که هنوز دست کس بران نرسیده باشد ودر رونق وآبداری آن
قصوری پیدا نشده وگویند وصف ایشان بانتشار جهت آنست که برای خدمت در بهشت
پراکنده باشند وهریک برای امری متردد وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ وچون به بینی آنجا یعنی
در بهشت بصر تو هرجا که واقع شود رَأَيْتَ نَعِيمًا بینی نعمتهای که در وصف نگنجد
وَمُلْكًا كَبِيرًا ۝ وملکی بزرگ ومتسع که زوال بدو راه نیابد ودر حدیث آمده که فروتر
وپست تر کسی که از اهل بهشت نظر کند در ملک خود هزار ساله راه بیند ونهایتهای مملکت
خود را مشاهده کند بطریقی که مبداء آنرا ملاحظه مینماید واین پسران با این صفت
طواف کنند بر ایشان عَالِيَهُمْ ثِيَابُ سُنْدُسٍ درحالتی که بزبر ایشان باشد
جامهای دیبای لطیف ونازک وگرانمایه خُضْرٌ برنگهای سبز وَإِسْتَبْرَقٌ وبر ایشان
باشد دیبای محکم بافته وسفته وبا براقه ودرخشندگی وگفته اند که این دیبا آستر
جامه باشد وَحُلُّوا وپیرایه بسته شوند وآراسته گردانیده شده أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ
بسوارهای از نقره در خبرست که نقرهٔ بهشت بر وجهی صفا وشفافت داشته باشد که
آنچه ماورای آن باشد دران توان دید وآن از جمله جواهر بهتر باشد پس کثرت استلذاذ
وسرور دران بیشتر باشد بنسبت باساور ذهب وغیر آن از جواهر وَسَقَاهُمْ
وبیاشامانند ایشانرا رَبُّهُمْ آفریدگار وپروردگار ایشان شَرَابًا طَهُورًا ۝
شرابی پاک از ادناس وپاک کننده از غل وحسد وسایر صفات ردیه وبعد از شرب
بدن را خوشبو سازد وبطریق عرق از بدن ترشح کند وکثرت طیب او بروجهی باشد که

بمراتب از بوی مشک اطیب باشد و از باقر صلوات الله مرویست که چون مومن
شراب طهور بیاشامد از هرچه ماسوی است میل نموده بالکلیه متوجه مولی شود و این
منتهای درجات صدیقانست و از مقاتل نقلست که طهور چشمه ایست بر در بهشت که هر که ازان
بیاشامد در دل او حقد و حسد بلکه هیچ صفتی از صفات سیئه نماند بدانکه جوی کوثر در بهشت
خاصه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر آن در سوره خواهد آمد انشاء الله تعالی
و چهار جوی دیگر از متقیانست که آبست و شیر و خمر و عسل و صفات آنها در سوره محمد صلعم
ذکر یافته و دو چشمه ازان از اهل خشیت است فیهما عینان تجریان و دو چشمه ازان اصحاب
یمین هست فیهما عینان نضاختان و این چهار چشمه در سوره الرحمن جل ذکره رفت و شراب
رحیق از ابرار است و چشمه تسنیم از مقربانست و این هردو در سوره مطففین رقم بیان کرده
و دو چشمه ازان اهل بیت است که آن کافور و زنجبیل است و آنرا سلسبیل خوانند و شراب
طهور نیز از ایشانست از عبدالله عمر مرویست که مردی حبشی نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد
و گفت خدای شمارا تفضیل داده بحسن صورت و بیاض لون که اگر ایمان آرم بانچه بتو آمده
و بآن عمل کنم با تو در بهشت درآیم یا نه رسول فرمود بلی بآن خدائی که جان من در فرمان اوست
که در دنیا مردی سیاه باشد که نور روی او هزار فرسنخ تابد بعد ازان فرمود که هر که بگوید
لا اله الا الله او را عهدی باشد نزد خدا و هر که بگوید سبحان الله و بحمده او را صد و بیست هزار
حسنه بود یکی از حضار گفت یا رسول الله پس هیچکس هلاک نشود و بعذاب دوزخ گرفتار
نگردد فرمود مردی باشد که در عرصه گاه قیامت حاضر شود با چندان عمل که اگر بر کوه نهند
ازجای برود و نعمت از نعم آلهی بیاید و آنرا مستغرق گرداند و محتاج فضل و رحمت خدا
شود بعد ازان رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که این آیت در صفت بهشت است برو

تلاوت

تلاوت فرمود و چون باینجا رسید که و سقیهم ربهم شرابا طهورا حبشی گفت یا رسول الله
در بهشت آنچه چشم تو بیند چشم من بیند گفت بلی حبشی نعره بزد و جان بحق تسلیم کرد
عبدالله عمر گفت بعزت خدا که رسول را دیدم که بدست خود آب بر و ریخت و در قبرش نهاد
پس بسعادت دارین فایز شد و در بعضی روایت آمده که رب انهی بمعنی سید است
مانند قوله تعالی اذکرنی عند ربک و مراد بآن امیرالمومنین است علیه السلام یعنی آب دهد
ایشانرا سید ایشان علی ابن ابیطالب که ساقی اهل بهشت است و اخبار بسیار از مخالف
و موافق متظاهر است که ساقی کوثر علی ابن ابیطالب خواهد بود چنانکه گفته اند شعر
رب هب لی من المعیشة سول ٭ واعف عنی بحق آل رسول ٭ واسقنی شربة بکف علی ٭ سید
الاولیای زوج بتول إِنَّ هَٰذَا بدرستی که آنچه مذکور شد از اصناف نعم كَانَ لَكُمْ
جَزَاءً هست مر شمارا پاداش اعمال حسنه و طاعت مبروره وَكَانَ سَعْيُكُمْ
و هست شتافتن شما در طاعت و مرضات واهب العطیات مَشْكُورًا پسندیده
و جزا داده شده بران بعد ازان بر سبیل تذکیر نعمت خطاب بحضرت رسالت پناه صلعم
میکند و میگوید إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْقُرْآنَ
بر تو قرآنرا تَنْزِيلًا فرو فرستادنی بتدریج سوره بعد از سوره و آیتی بعد از
آیتی تا بر تو دشوار نباشد حفظ آن و فهم معانی آن کقوله و قرآنا فرقناه لتقرأه علی الناس
علی مکث فَاصْبِرْ پس صبر کن لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم پروردگار خود را بتاخیر نصرت تو بر کفار
و تعویق هلاک معاندان تو که حکمت مقتضی اینست وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ و فرمان مبر
از ایشان آثِمًا گناهکاری را که ترا باثم خواند چون عتبه که متحمل انواع فسوق و مآثم است
و بسبب این ترا میگوید که از دعوت خود باز ایست تا دختر خود را بتو دهم أَوْ كَفُورًا

یا ناسپاسی را که ترا بکفر دعوت کند چون ولید مغیره که در کفر غالیست و ترا بجهت او
میگوید که از دین آباء رجوع کن تا ترا توانگر سازم مراد آنست که بجهت قلت صبر بر تازی
و تحمل مشاق اطاعت کسی مکن که ترا بر معاصی دارد و کسی که ترا بکفر ترغیب کند وَاذْكُرِ اسْمَ
رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را بُكْرَةً وَأَصِيلًا در هر صبح و شام یعنی پیوسته
بذکر او مشغول باش و به تبلیغ رسالت اشتغال نمای وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از شب
فَاسْجُدْ لَهُ پس سجده کن او را یعنی نماز کذار اکثر مفسران بر آنند که بکرة وقت نماز بامداد
و اصیلا متناول بر وقت ظهر و عصر و من اللیل فاسجد له مغرب و عشا پس معنی آنست که
بر پنج وقت نماز مداومت کن وَسَبِّحْهُ و نماز کذار برای خدا لَيْلًا طَوِيلًا در شب
دراز یعنی در وقتی دراز از اوقات شب بنماز تهجد قیام نما که آن دو ثلث آنست
یا نصف آن یا ثلث آن احمد بن محمد از امام رضا علیه السلام پرسید ما ذاك التسبيح
این چه تسبیح است فرمود هو صلوة اللیل آن نماز شب است إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستی که
هر کدام از کافران يُحِبُّونَ دوست میدارند الْعَاجِلَةَ دنیا را که شتاب رونده است
وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ و وا میکذارند در پیش خود یا می اندازند از پس پشت خود
يَوْمًا ثَقِيلًا روز کرانرا که قیامتست یعنی بدان نمیکروند و برای آن عمل میکنند
مراد بثقیل شدت هول آنست یعنی روز با هول و شدت که تحمل آن نتوانند کرد از
غایت کرانی و سختی نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ ما آفریدیم ایشانرا از آب اندک و سست
وَشَدَدْنَا و محکم کردیم أَسْرَهُمْ ربط مفاصل ایشانرا باعصاب یعنی اعضای ایشانرا
محکم بیکدیکر بستیم وَإِذَا شِئْنَا و چون خواهیم هلاکت ایشانرا بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ
بدل کنیم ایشانرا بامثال ایشان در خلقت و شدت اسر تَبْدِيلًا بدل کردنی یعنی

ایشانرا

ایشانرا بمیرانیم و در نشأه ثانیه بهمین صورت و هیئت باز آریم یا ایشانرا بمیریم و
بدل کنیم ایشانرا بغیر ایشان از بندکان فرمانبردار اکر حکمت ما مقتضی آن باشد
إِنَّ هَذِهِ بدرستی که این سوره تَذْكِرَةٌ پندی و موعظتی است که بآن متذکر شود
بامر آخرت یا معامله اهل بیت در بذل و ایثار عبرتست مر مومنانرا تا بمثل آن عمل کنند
و از مثل این اجرها بهره یابند فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ پس هر که خواهد فرا کیرد إِلَى رَبِّهِ
بقرب پروردکار خود سَبِيلًا راهی بوسیله کسب طاعات و خیرات و اجتناب از محرمات کو
فرا کیرد که عنان اختیار در قبضه اقتدار اوست وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما ای کافران
معاند هیچ راهی بمرضات الهی بر وجه اختیار إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مکر وقتی که خواهد
خدای اجبار شما را بر آن و الجاء شما بآن و در بنصورت نفعی بشما نرسد و خالی از
از تکلیف باشد چه تکلیف در وقت اختیارست نه در زمان اجبار پس او
سبحانه اراده این مشقت نکند بلکه مشیت او آنست که شما باختیار خود ایمان
آرید تا مستحق ثواب شوید إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای كَانَ عَلِيمًا هست دانا
باحوال و افعال شما حَكِيمًا صوابکار که هیچ چیز اراده نکند الا بمقتضای حکمت
و مصلحت يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ در آرد هر کرا خواهد از اهل ایمان فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود
که هدایت و توفیق است در طاعت یا در بهشت بفضل و کرم بی غایت وَالظَّالِمِينَ
و ستمکارانرا یعنی مشرکانرا که در کذشته اند از طریق مستقیم أَعَدَّ لَهُمْ آماده کرده است
از برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک سورة المرسلات خمسون آیه
و هی مکیه ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که
هر که سورة المرسلات بخواند در نامه اعمال او ثبت کنند که او از مشرکان نیست

واز ابن عباس روایتست که این سوره در لیلة الجن فرود آمده وما همراه رسول
خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودیم آنحضرت فرمود که هر که این سوره بخواند از شر جن
وانس در پناه خدا باشد واورا از زمرهٔ مومنان نویسند واز ابی عبد الله علیه السلام
منقولست که هر که این سوره بخواند حق تعالی اورا به پیغمبر شناسا گرداند وبا آنحضرت همنشین
سازد بدانکه حق تعالی ختم سوره هل اتی فرمود بذکر قیامت وآنچه مهیا ساخته از برای ظالمان
وافتتاح این سوره بمثل آن نموده فرمود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
وَالْمُرْسَلٰتِ سوگند بفرشتگان فرستاده شده عُرْفًا بجهت نیکوئی یعنی بامر
ونهی که موجب هدایتست بآیات قرآن که فرستاده شده است برای نیکوئی
وخیرخواهی بندگان یا ببادها ئی که روان گردانیده شده اند متتابع ومتعاقب یکدیگر
یا بنفوس کامله که فرستاده شده اند یا بدان بجهت استکمال آن وقول اول منقولست
از امیر المومنین صلوات الله علیه وعرف ما نقیض نکرست وانتصاب او بر علیه ای المرسلات
للاحسان والمعروف یا بمعنی تتابع ماخوذ از عرف الرجل اذا تابع وانتصاب او بر حالیة
فَالْعٰصِفٰتِ پس سوگند بملائکه که جهنده وسخت رونده اند عَصْفًا سخت جهیدنی
ورفتنی در امتثال اوامر الهی مانند وزیدن باد بآیات قرآنی که محو کننده وزایل سازندهٔ
احکام اند یعنی ناسخ شرایع وادیان متقدمه است ویا ببادهای جهنده بسختی جهت تعذیب
کفار واستیصال ایشان یا بنفوس کامله که برنده ونیست سازنده ماسوی حق را
وَالنّٰشِرٰتِ وپس سوگند بفرشتگان که نشر کنند کا نند شرایع وکتب را ومنتشر
سازندهٔ اجنحهٔ خود نزد فرود آوردن وحی بانبیا نَشْرًا منتشر ساختنی یا بآیتهای
قرآنی که آثار هدایت منتشر میگردانند برای خاص وعام یا ببادهای پراکنده برای استرا[حت]

بندگان

بندگان یا بنفوس کامله که نشر کنندهٔ نفوس اند که مرده اند بجهل وضلالت بالقای
علم وهدایت در دل ایشان فَالْفٰرِقٰتِ پس سوگند بملائکه که جدا کننده اند
مر حق وباطل را از یکدیگر فَرْقًا جدا کردنی یا بآیات قرآن که جدا کنندهٔ خیر اند از شر
یا بریاح که متفرق سازندهٔ اشرار اند یا بنفوس کامله که فارق حق وباطل اند از هم فَا
لْمُلْقِیٰتِ پس سوگند بفرشتگان که افکنندگانند به پیغمبران ذِکْرًا وحی را یا بآیات قرآن که
القای ذکر حق میکنند درمیان عالمیان یا ببادها که سبب ذکر میشوند چه مشاهدهٔ هبوب
موجب ذکر حق است واستدلال بران بر قدرت وی ویا بنفوس کامله که افکنندهٔ ذکر اند
در قلوب بندگان عُذْرًا بجهت عذر محققان صواب کار اَوْ نُذْرًا یا بیم کردن
مبطلان تبه روزگار یعنی القای ذکر بجهت آنست که اهل حق اعتذار جویند بخدا بتوبه
واستغفار در وقت مشاهدهٔ نعمای الهی وتفکر در آلای پادشاهی ودلایل قدرت
وی کماهی ویا بجهت تخویف مبطلانست که تعقل نمیکنند در آیات او تفکر نمی نمایند
وبدانکه عذر مصدر عذرست که بمعنی محو الاساءة است ونذر مصدر انذر که بمعنی خوف است
ومیتواند بود که عذر جمع عذیر باشد بمعنی معذرت ونذر جمع نذیر بمعنی انذار وحفص
بسکون ذال عذر ونذر بمعنی عاذرین ومنذرین باشد ونصب آن بر حالیت حاصل که
حق سبحانه وتعالی باحر مذکوره قسم یاد میفرماید برین که اِنَّمَا تُوْعَدُوْنَ جز این نیست
آنچه وعده داده میشوید بدان از آمدن قیامت وآنچه متعلق است بآن از ثواب
وعقاب لَوَاقِعٌ هر آینه بوقوع آینده است وظاهر شونده آنگه بیان علامات
ووقوع آن میفرماید فَاِذَا النُّجُوْمُ پس آنگاه که ستارگان طُمِسَتْ محو وزایل
کرده شوند از اماکن خود کقوله واذا النجوم انتثرت یا نور ایشان از ایشان نزع

نموده شوند پس نی نور منتشر کردند وَإِذَا السَّمَآءُ وانکاه که آسمان فُرِجَتْ ۝
شکافته کردد در اهها و شکافها در وی پیدا شود وَإِذَا الْجِبَالُ وانکاه که کوهها نُسِفَتْ
برکنده شود از مواضع خود مانند اینست وبست الجبال بسًّا فکانت هباءً منبثًّا
فکانت الجبال کثیبًا مهیلًا یا بسرعت تمام ربوده وزایل کردانیده شوند از اماکن
خود که هیچ اثر از ان در زمین نماند ومانند غبار بر هوا روند اول ماخوذ ست
از نسفت الجبال وانسفت بالخسف وثانی اذا نتسف الشیٔ اذا اختطفه
وَإِذَا الرُّسُلُ وانکاه که پیغمبران أُقِّتَتْ ۝ تعین کرده شود برای ایشان میقاتی که
حاضر شوند دران برای کواهی دادن بر امتها عامل در ظرف محذوفست وآیهٔ
کریمه انما توعدون لواقع دالست بران وتقدیر اینست که فاذا طمست النجوم
وفرجت السمآء ونسفت الجبال واقتت الرسل وقعت القیامة پس ندا کرده
شود که لِأَيِّ يَوْمٍ برای کدام روز أُجِّلَتْ ۝ واپس داشته شده بود این چیزها
یعنی طمس نجوم وشق آسمان وقلع جبال وتعین وقت برای رسل این سوال تعظیم
وتفخیم این روز باشد وتعجب از هول آن پس جواب کوید لِيَوْمِ الْفَصْلِ ۝ برای روز
جدا کردن که امروز ست که دران روز مومن را از کافر ومطیع را از عاصی جدا کردانند
در مکافات یا روز حکم کردن میان خلقان وَمَآ أَدْرَاكَ وچه چیز دانا کردانید ترا
یعنی تو چه دانی که مَا يَوْمُ الْفَصْلِ ۝ چیست روز فصل وچگونه بکنه آن رسی
وَيْلٌ وای که کلمه عذابست يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۝ دران روز مر تکذیب کنندکان را است
بروز فصل ویل در اصل مصدرست منصوب باضمار فعل خود وعدول از نصب
برفع جهت دلالتست بر ثبات که برای مدعو علیه ومانند اینست سلام علیکم مثلًا ویوم

فُرد

ظرف اوست یا صفت او بعد از ان بتهدید کفار میفرماید که أَلَمْ نُهْلِكِ
الْأَوَّلِينَ ۝ آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح وعاد وثمود که تکذیب
انبیا کردند ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ پس از پی ایشان در آریم بهلاکت الْآخِرِينَ ۝ پسینیان ثنا
که نظراء ایشان شد وچون کفار مکه وآن قتل بدر بود وغلا وقحط وغیر آن
یا قوم لوط وشعیب وموسی را در پی قوم نوح وعاد وثمود در آوردیم
وعدم جزم نتبع تا معطوف باشد بر نهلک بجهت استیناف آنست ومبرد کفته
که تقدیر اینست که نحن نتبعهم نه غیر آن زیرا که جمله اولی ماضویه ست وثانیه
مستقبله ومؤید اولست قول حسن بصری که ان الآخرین هم الذین تقوم علیهم
القیمة ونتبعهم بجزم که از قرائت شاذه ست مقوی قول تفسیر ثانی ست كَذَٰلِكَ
مثل این فعل شنیع نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ۝ میکنیم بهم کناه کاران مراد کفار اند
وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۝ کروهی بزرک دران روز مر تکذیب کنندکان را است
بآیات خدا وانبیا این تکرار نیست زیرا که اول تکذیب ست بآیات خدا وبا ویل اول
عذاب آخرتست وثانی اهلاک در دنیا وبر تقدیر تسلیم اطلاق تکذیب وحمل آن
بر تکرار بجهت تاکید نیز حسن است وشایع در کلام عرب چنانکه در سوره مبین شده بعد از ان
بر سبیل منت وتذکیر نعمت میفرماید که أَلَمْ نَخْلُقكُّم آیا نیافریدیم شما را مِن مَّآءٍ
مَّهِينٍ ۝ از آبی خوار وبیمقدار فَجَعَلْنَاهُ پس کردانیدیم آن آب را ونکاه داشتیم
فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ۝ در قرارکاه استوار که رحم ست إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ ۝ تا بمقدار
که دانسته شده ومعین کشته که آن زمان ولادتست که آن نه ماه یا زیاده یا کمتر است
فَقَدَرْنَا پس توانا بودیم بر آفرینش شما فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ ۝ پس نیک توانائیم ما

در تدبیر آن یا اندازه کردیم خلق شمارا از طول وقصر وذکر وانثی وغیر آن از کیفیت
وکمیت پس نیکو اندازه کننده ایم ما مؤید اینست قرأت کسائی ونافع که قدرنا
بتشدید دال وشبهه نیست که خلق انسان که مشتمل ست بر هیئت کمال وحسن فعال
وحواس صحیحه وعقل وتمیز ونظر ونطق از آب ضعیف مهین اشارتست وآئین حجت بر آنکه
او مدبر حکیم وعالم وقادرست وجاحد این مکابرست ببداهت عقل ویل یومئذ
بزرگتر بلای آنروز للمکذبین مرتکذیب کنندگانراست قدرت مارا بر این و
باور ندارندگان اقتدار مابراعاده امثال این الم نجعل الارض آیا نکردانیدیم
زمین را کفاتا جمع کننده وضم نماینده احیاء وامواتا زندگان ومردگانرا
یعنی احیارا فراهم آورده از برون خود واموات را بر درون خود درآورده بدانکه
کفاتا مشتق است از کفت الشیء اذا جمعه وضمه وآن اسم ما یکفت به ست چون ضمام
وجماع که اسم ما یضم وما یجمع به ست یقال هذا الباب جماع الابواب وفی الحدیث اکفتوا
صبیانکم اللیل ای ضموهم الی انفسکم واحیاء وامواتا منصوب اند بمفعولیت آن
کانه قیل کافتة احیاء علی ظهرها وامواتا فی بطنها یا بفعل مضمر که کفات دال ست
بران ای تکفت احیاء وامواتا مرویست که امیرالمؤمنین علیه السلام در جنازه نگاه کرد
وفرمود هذا کفات الاموات وبعد از ان در خانها نگریست وفرمود هذا کفات الاحیاء
واز ابو عبیده نقل کرده اند که کفات جمع او عیه است پس آن جمع کفت باشد یعنی زمین را
ظروف احیا واموات گردانیده ایم وتنکیر احیاء وامواتا برای تفخیم است کان قیل
تکفت احیاء لا تعدون وامواتا لا تحصرون یا آنکه احیاء واموات حیواناتست که
در ظهر وبطن ارض اند ومیتوانند بود که معنی چنین باشد که تکفتکم احیاء وامواتا پس نفس آنها

وباللہ

بر حالیة باشد از ضمیر مخاطب که سوق کلام دال ست بران وجعلنا وگردانیدیم
فیها در زمین رواسی کوههای استوار وپا برجا شامخات بلند وسرافراز
تنکیر بجهت تفخیم ست اشعار بآنکه جبال ظرف مالا یعرف ولا یری نیز هست
واسقیناکم وبیاشامانیدیم شمارا ماء فراتا آبی شیرین وصافی بسبب آفریدن
عیون منابع در جبال ویل وادی جهنم یومئذ در روز رستخیز للمکذبین مرتکذیب
کنندگانراست که با امثال این نعمتها اعتراف نکنند وخزنه دوزخ مکذبان را در ان روز
گویند که انطلقوا بروید الی ما کنتم به بسوی آنچه بودید که بآن تکذبون
تکذیب میکردید یعنی روان شوید بجانب آتش دوزخ وانواع عذاب آن انطلقوا
تکرار برای تاکیدست یعنی بروید البته یا روان شوید خصوصا الی ظل بسوی سایه
ذی ثلث شعب که خداوند سه شاخ ست مراد ظل یحموم ست که در جهنم ست
وبجهت بزرگی وبسیاری متفرق میشود بشعبها نظر فی میرود بهمچنانکه دود عظیم متفرق
میگردد وخصوصیت عذاب قوت واهمه ست که خاک است وگرد دماغ وخصیکیت
سه شعبه جهت آنست که حجاب نفس از انوار قدس سه است که آن حس وخیال ووهم ست
ویا بجهت آنکه مودی باین عذاب قوت واهمه ست که دخانست در دماغ وقضیت که
در یمین قلبست وشهویت که در یسار آنست ولهذا در روایت واقع شده که الظل هو
دخان جهنم له ثلث شعب تحیط بالکافرین شعبة یکون فوقه وشعبة عن یمینه وشعبة
عن یساره مراد بسایه دود دوزخ ست که سه شعبه است وکافر را احاطه نماید شعبه بر بالای
سر او باشد وشعبه از یمین وشعبه از یسار پس هر که خواهد فردا ازین دخان که ظل من یحموم
اشارت بآنست ایمن گردد امروز بنور عقل متمسک شده از وصف بهیمی وسبعی بگذرد

وتهذیب اخلاق نموده از معاصی اجتناب نماید پیوسته بطاعت و عبادت مشغول
شود در معالم آورده که گردی بزرگ از دوزخ بیرون آید و از و سه شعبه منشعب گردد
یکی نور و آن بر سر مومنان سایه افکند و یکی دخان و آن بر مومنان متوقف گردد و یکی
زبانهٔ خالص و آن بربالای کافران بایستد و در کشاف طبرسی مذکورست که یخرج
لسان من النار فیحیط بالکفار کالسرادق و ینشعب من دخانها ثلث فتظلهم حتی یفرغ
من حسابهم والمؤمنون فی ظل العرش زبانهٔ از آتش بیرون آید و هم کفار را احاطه کند
مانند سراپردها کما قال احاط بهم سرادقها به شعبه گردد پس سایه افکند برایشان تا آنکه
از حساب فارغ شود و مومنان در زیر سایه عرش باشند و چون متحمل ظل بارد هست که
از مهب لطف و رحمت محبوب مینماید و ظل حار مشوب شرارت نار که از بادیهٔ قهر و غلبهٔ
نعمت برخیزد پس از جهت دفع توهم آنکه مراد ظل او باشد میفرماید که لَا ظَلِيلٍ نه سایهٔ خنک
و دایم که در راحت باشد وَلَا يُغْنِي و دفع نکند از کفار مِنَ اللَّهَبِ از حرارت
زبانهٔ آتش چیزیرا پس این کلام متضمن تهکم ست بکفار ورد توهم آنکه ظل ایشان مانند ظل
اهل ایمان باشد إِنَّهَا بدرستی که دوزخ تَرْمِي می اندازد بِشَرَرٍ و شررها و جرقهای
آتش را هر شرارهٔ از ان كَالْقَصْرِ مانند کوشکی عظیم بعضی گفته اند که جمع قصره ست که
بمعنی شجرهٔ غلیظ ست یعنی آن شرارها مانند درختان سطبر و تناور باشند كَأَنَّهُ گوئیا که
آن شراره جِمَالَتٌ صُفْرٌ شترانی زرد اند برنگ آتش تذکیر ضمیر بجهت آنست که شرر
اسم جنس ست و از حسن و قتاده نقلست که صفر بمعنی سود است و تسمیهٔ آن بصفر بجهت
آنست که سواد ابل بصفرست و چون آتش دوزخ سیاه ست مایل بزردی شرارهٔ او
نیز همچنین خواهد بود و تشبیه شراره بصفر جهت تعظیم آنست و بجمالات صفر بجهت لون و کثرت

تتابع

تتابع و اختلاف و حرکت ست و جمالات بمعنی جمال ست یا جمالت که جمع جمل ست
و حفص جمالة خوانده وَيْلٌ عذاب عظیم و عقاب الیم يَوْمَئِذٍ دران روز
لِلْمُكَذِّبِينَ مر دروغ زنانرا ست که صفت دوزخ و شرارهٔ آن باور ندارند هَٰذَا
این روز يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ روزیست که سخن نگویند کافران بجهت فرط دهشت
در بعضی مواقف چه قیامت و مواطن و مواقف متعدد خواهد داشت در یک موقف
سخن نگویند بجهت فرط اما ویل و اخاویف آن در موضعی دیگر مهر بر زبانهای ایشان
نهند تا سخن نگویند و جوارح و اعضای ایشانرا بسخن در آرند کقوله تعالی الیوم نختم
علی افواههم یا مراد این باشد که در هیچ موقف ناطق نشوند بنطقی که منتفع به باشد
و نطق ایشان در حکم لا نطق باشد بجهت عدم ترتب نفع و مسموعیت آن که یوم لا ینفع
الظالمین وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ و دستوری داده نشود مر ایشانرا در اعتذار فَيَعْتَذِرُونَ
پس عذرخواهی نکنند یعنی اذن و اعتذاری که مسعت آنست از ایشان منتفی باشد
و نمیتوانند بود که فاء سببیت باشد بجهت عدم منصوبیت فعل و رفع توهم جواز
عذر در حین عدم رخصت اذن ایشان دران وَيْلٌ کرب و اندوه بسیار و مشقت
بیشمار يَوْمَئِذٍ دران روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر آنانرا ست که تکذیب کنند این خبرها را
هَٰذَا این روز يَوْمُ الْفَصْلِ روز فصل و قضاست میان ظالمان و مظلومان
یا روز جدا کردن ست حق را از مبطل جَمَعْنَاكُمْ جمع کردیم شما را ای مکذبان این امت
وَالْأَوَّلِينَ و پیشینیانرا که مکذب رسل گذشته بودند یا پیغمبران و مومنان این کلام
مقرر و مبین یوم فصل ست زیرا که منفصل میان سعدا و اشقیا و انبیا و امم فرع
جمع شدن اولین و آخرین ست در یک موضع تا فصل میان ایشان متحقق شود

فان كان لكم پس اگر هست شمارا ای کافران کید مکری وحیله فکیدون
پس مکر وحیله کنید با من تفریع ست مرایشانرا واظهار عجز ایشان یعنی حیلهٔ ایشان با خدای
پیش نرود بمکر وفریب عذاب از خود دفع نتوانند کرد ویل شدت غم وغصه یومئذ
دران روز للمکذبین مر تکذیب کنندگانراست که بحیله از عذاب نتوانند رهید
وبعد از ذکر احوال کافران وعاصیان بیان احوال مومنان ومطیعان میکند که ان المتقین
بدرستی که پرهیزکاران از شرک وعصیان فی ظلال در سایهای درختان بهشت وعیون
ودر کنار چشمهای آب وفواکه ودرمیان میوها مما یشتهون از آنچه آرزو کنند
مرفه الحال وفارغ البال کلوا این در موضع حالست از ضمیر متقین در ظرف که آن
فی ظلال ست ای هم مستقرون فی ظلال مقولا لهم ذلک یعنی متقیان در سایهای بهشت
قرارگیرندگان باشند در حالتی که خزنهٔ جنت ایشانرا گویند بخورید این میوها واشربوا وبیاشامید
این آبهارا هنیئا خوردنی وآشامیدنی گوارنده با طیب نفس والتذاذ که مصون ست
از شوایب اذیت وسوء عاقبت بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که عمل میکردید
در دنیا انا کذلک بدرستی که ما همچنین نجزی المحسنین پاداش میدهیم اهل احسانرا
در عقیده وعمل ومیتواند بود که این کلام ابتدای اخبار از جانب حق سبحانه ومخاطب حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم باشد در دنیا یا خطاب باشد با هل جنت در آخرت
بطریق امر مذکور در اکل وشرب بر سبیل اباحت وبعضی گفته اند که امر بر حقیقت خود ست
ومراد حق سبحانه درین آنست که ای متقیان البته اکل وشرب نمائید وایشان چون دانسته باشند
که اکل وشرب مراد حق سبحانه ست سرور ایشان بیشتر گردد ومیل ایشان در اکل وشرب زیاده
شود پس مراد او سبحانه مستلزم عبث نباشد ویل جاه قبح وذم یومئذ دران روز

للمکذبین

للمکذبین مر اهل تکذیب راست که بنعیم بهشت نمیگروند وآنرا باور نمیدارند
کلوا این در موضع حالست از مکذبین ای الویل ثابت لهم فی حال ما یقال لهم کلوا
یعنی کلمهٔ عذاب ثابتست مکذبانرا در حالتی که خزنهٔ دوزخ ایشانرا گویند که بخورید ای مکذبان
نعیم فانی دنیی را وتمتعوا وبرخوردار شوید قلیلا زمانی اندک انکم مجرمون
بدرستی که شما مشرکانید ویل یومئذ وای درین روز للمکذبین مکذبانراست
که تکذیب عذاب الیم کرده باشند خطاب زبانیه با اهل نار باین گفتار دران روز بجهت
تذکیر باشد مرایشانرا بحال سیح ایشان را در دنیا وآنچه کردند بر نفسهای خود از ایثار متاع
قلیل بر نعیم مقیم جلیل یعنی مراد ازین ست که زبانیه کفار را گویند که شما سزاوار بودید که در دنیا
باین خطاب مخاطب شوید وظاهر آنست که این کلام مستانف باشد خطاب مکذبان
در دنیا ومعنی اینکه ای کسانی که بر زخارف دنیا مغرور شده اید وبجمع حطام دنیا مشغولید و
پشت بر آخرت آورده اید بخورید از دنیا وبرخوردار باشید زمانی اندک که شما کافرانید وحال
اندک وعمر کوتاه روز باخر رسد وببلای آخرت هرچند زودتر گرفتار شوید کلمهٔ عذاب
دران روز مر تکذیب کنندگانراست که نفسهای خود را هدف عذاب باقی کرده اند بسبب
تمتع از متاع قلیل فانی واذا قیل وچون گفته شود لهم ارکعوا مرایشانرا که
نماز گذارید لا یرکعون نماز نگذارند مراد برکوع اسلام ست وتسمیهٔ آن برکوع بجهت
آنست که نماز رکن اعظم اسلام ست بعد از شهادتین پس معنی آنست که چون کفار مامور
شوند باسلام آوردن اسلام نیارند وامتثال ننمایند وگویند معنی آنست که چون گفته شود
مرایشانرا که متواضع ومتخاشع باشید مر خدای را بقبول وحی واتباع دین وترک استکبار
ونخوت خشوع نمایند قبول این امر نکنند وبر استکبار خود مصر شوند ودر خبر آمده که ما کان

علی العیب انفذ من الرکوع والسجود وازمقاتل مرویست که این آیت درشان ثقیف
نازل شد وقتی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم ایشانرا بنماز امر فرمود ایشان
گفتند لا نحنی فانها مسبة علینا منحنی نمی شویم که این برما عارست ونکوهیده آنحضرت فرمود که
لا خیر فی دین لیس له رکوع ولا سجود وازابن عباس نقلست که این در روز قیامت باشد که
مردمانرا بسجود خوانند وایشان توانائی نداشته باشند که سجده کنند وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ
نفرین درین روز لِلْمُكَذِّبِينَ مردروغ گویانراست که اسلام را قبول ندارند وبشرف
آن نمیرسند فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهُ پس از قرآن يُؤْمِنُونَ
میگروند اگر بقرآن نگرویدند که معجزیست مشتمل بر حجج واضحه ومعانی لایحه ودر خبر آمده که
بعد از خواندن این آیت باید گفت آمنا بالله سورة النبأ اربعون آیه وهی مکیة ابی بن کعب
از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که سورة عم یتساءلون بخواند حق تعالی
او را در روز قیامت شراب سرد وخنک بیاشاماند مرویست از ابو عبدالله علیه السلام
هر که قرائت کند وهر روز بران مداومت نماید از ان سال بیرون نیاید تا که بشرف زیارت
بیت الحرام مشرف شود بدانکه حق تعالی ختم سورة المرسلات نموده بذکر قیامت ووعید
مکذبان افتتاح این سوره نیز بذکر آن وبیان دلایل قدرت بر بعث نموده فرموده که

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم دعوت آشکار کرد وقرآن
بر مردمان خواند وبروز قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آنحضرت ونزول قرآن ووقوع
بعث اختلاف کردند واز یکدیگر میپرسیدند ویا از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ومومنان پرسش
مینمودند حق تعالی از تساؤل ایشان خبر داد عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ از چه چیز میپرسند

ب ۳۰
الجزو الثلثون

استفهام

استفهام برای تفخیم شان آنچیزیست که ازان تساؤل کرده اند وبعد ازان بیان
شان وتفخیم آن میکند بقوله عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ از خبر بزرگی یکدیگر را سوال میکنند
الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ آنچیزی که ایشان در ان اختلاف میکنند وآنچه
دران اختلاف میکردند خبر بعث است یعنی جمعی از ایشان میگویند که قیامت هست
وبتان ما را دران شفاعت خواهند کرد که هؤلاء شفعاؤنا وبعضی مطلق آنرا منکرند
گمان بی الاحیوتنا الدنیا وگروهی شک دارند در وقوع ولا وقوع آن که بل هم
فی شک منها وبرخی دیگر میگویند که حشر ارواح خواهد بود نه حشر اجساد وطایفه دیگر
گویند که احوال آنجا بعینها احوال آخرت خواهد بود یعنی هر که اینجا درویش یا توانگرست آنجا
نیز یا درویش یا توانگر خواهد بود وفرقه دیگر میگویند که قیامت خواهد بود اما بهشت
ودوزخ نخواهد بود وگروه دیگر بر آنند که بهشت باشد اما اکل وشرب وتمتع دران
نباشد وگویند معنی آنست که جمیع مردمان از بعث سوال میکنند اما اهل اسلام تا حسنه
ایشان زیاده شود ومستعد آن میشوند اما کفار تا استهزای آن بیفزاید ویا اختلاف
ایشان در قرآنست که مخبرست بر وقوع قیامت ومصدق نبوت حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم یعنی او را بسحر یا کهانت یا شعر نسبت میدهند وآنرا قول مختلف
یا مفتری یا اساطیر الاولین میگویند ویا در نبوت حضرت خاتمیت است یعنی کفار
یکدیگر را میگویند که آیا محمد پیغمبرست یا شاعرست یا ساحر یا مجنون وحافظ ابونعیم اصفهانی
که یکی از اکابر اهل سنت است روایت کرده ست باسناد خود از سدی که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که مراد از نبأ عظیم ولایت علی ابن ابیطالب است که مردمان
در شان او مختلف الاقوال باشند ودر تفسیر اهل البیت نیز مذکورست که نبأ عظیم

خلایق را در قبور از آن سوال کنند و هیچ حیثی نیست در شرق و غرب و در بر و بحر
مگر که منکر و نکیر چنانکه از و از پروردگار و پیغمبر او سوال کنند از ولایت علی ابن ابیطالب هم
نیز از و پرسند فطوبی للمصدق بولایته والویل للمکذب بولایته یعنی خوشا حال آن کسی که
بولایتش تصدیق نموده باشد و او را امام و پیشوای خود دانسته و بحبل مودتش اعتصام نموده
باشد و وای بآن جاحد معاند که از ولایتش تصدیق ننموده بی بهره بود و در روایتست از اسحق
بن محمد بصری که او گفت مرا خبر داد محمد بن حسن بن شمعون از عبدالله بن عمر از ابان بن تغلب که او
گفت که از ابی جعفر پرسیدم که مرا آگاه کن از تفسیر النبأ العظیم ابو جعفر علیه السلام فرمود
مراد از نبأ عظیم علی ابن ابیطالب است که مردمان در شان او مختلف الاقوال باشند و در تفسیر
اهل البیت نیز مذکورست که نبأ عظیم علی ابن ابیطالب است و علقمه روایت کرده که روز صفین
مردی از لشکر شام بمبارزت او بیرون آمد سلاحی پوشیده و مصحفی حمایل کرده و بجای رجز عم یتساءلون
میخواند من خواستم که با او مقاتله کنم امیرالمومنین علیه السلام فرمود وقف مکانک بجای خود
بایست پس خود پیش رفت و فرمود اتعرف النبأ العظیم نبأ العظیم را میدانی گفت نه فرمود
والله انا النبأ العظیم الذی فیه اختلفتم و علی خلافتی تنازعتم و عن ولایتی رجعتم بعد
قبلتم و ببغیکم هلکتم بعد ما بسیفی عن الکفر نجوتم ویوم غدیر قد علمتم یوم القیمة تعلمون
ما علمتم ثم علاه بسیفه و رمی براسه یعنی من آن چیز بزرگم که در من اختلاف کردید و بر خلافت من
منازعت نمودید و از ولایت من رجوع کردید پس از آنکه قبول کردید و به بغی و ستم خود هلاک
گشتید بعد از آنکه به شمشیر من از کفر نجات یافتید و در روز غدیر دانستید مرتبه ولایت و خلافت
مرا در روز قیامت بدانید آنچه امروز قبول کردید پس تیغ برآورد و سر او را بیکضربت بینداخت
پس حق تعالی ردع میفرماید کفار را از تساول و وعید میفرماید ایشان را بر آن بقوله کَلَّا

باید که باز ایستید از این سوال و دور شوید از این مقال که نه چنانست که ایشان میگویند
بلکه سَيَعْلَمُونَ زود باشد که بدانند نزدیک نزع حقیقت آنچه در آن اختلاف میکنند
ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ پس عنقریب عالم شوند در آخرت بخبث عقیده و بطلان قول
خود پس تعداد نعم خود مینماید بر ایشان با آنچه معاینه می بینند از عجایب صنع خود که دالست
بر کمال قدرت او تا بینه ایشان باشد بر وجه استدلال بر صدقیت آنچه در او اختلاف میکنند
و میفرماید که أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ آیا نساختیم زمین را مِهَادًا فرش گسترده
تا قرارگاه شما باشد وَالْجِبَالَ و گردانیده ایم کوههارا أَوْتَادًا میخهای زمین تا بدانها
استوار شود و متحرک نشود مانند منطقه که بر کنار بساط نهند تا باد آنرا از جای نبرد و بر نیارد
و اگر متحرک بودی بروی قرار ممکن نبودی و منافع از وی بظهور نرسیدی وَخَلَقْنَاكُمْ
آیا نیافریده ایم شمارا أَزْوَاجًا جفت جفت یعنی نر و ماده تا مستانس شوید بیکدیگر
و نسل شما باقی ماند یا شمارا انواع مختلفه آفریده ایم سیاه و سفید و سرخ و زرد و کوتاه
و دراز و خوب و زشت و هر یکی را زبانی دیگر و لهجه دیگر وَجَعَلْنَا و گردانیدیم نَوْمَكُمْ
خواب شمارا سُبَاتًا آنچیزی که بآن قطع حس و حرکت شود تا قوای حیوانیت استراحت
یابند و بدان آسایش نمایند و ماندگی ایشان که از تعب و رنج حاصل شده باشد زایل شود
وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ و ساختیم شب را لِبَاسًا پوششی که بظلمت خود همه چیزهارا بپوشاند
تا هر که از شما اراده اختفا داشته باشد بظلمت آن مستتر شود از عیون مردمان مانند
کسی که از عدو گریزد و یا خواهد که برو ظفر یابد و پنهان دارد و آنچه اراده اخفای آن داشته
باشد و یا شب را وقت لباس شما گردانیدیم تا در شب خود را بجامه بپوشید در وقت خفتن
وَجَعَلْنَا النَّهَارَ و گردانیدیم روز را مَعَاشًا وقت طلب معیشت تا بیدار شده

درحوایج ومکاسب خود منقلب شوید و در تحصیل آن جست وجوی نمائید یا روز را سبب
حیات شما ساختیم تا دران از خواب مبعوث شوید وَبَنَيْنَا و بنا کردیم فَوْقَكُمْ بر زبر شما
سَبْعًا شِدَادًا هفت آسمان سخت را یعنی محکم واستوار که دران فرجه وشکافی و نشانه خلل و
زلل نباشد نیست وبمرور دهور دران قصور وفتور پیدا نمیشود وَجَعَلْنَا وآفریدیم در آسمان
سِرَاجًا وَهَّاجًا چراغی درخشان وتابان ویا در فرط حرارت مراد آفتابست که درخشنده
وگرم کننده عرصه غبرست وَأَنْزَلْنَا وفرو فرستادیم مِنَ الْمُعْصِرَاتِ از ابرهای فشارنده
بباران یعنی از ابرهای که مشرف باشند برانکه ریاح عصر آنها نماید پس باران را ببارانند
واز عبدالله مسعود مرویست که خدا یتعالی باد را می فرستد تا آب را جمع کند پس آب از ان چنان
فرود آید که شیر از پستان شتر بدفع وشدت وبعد ازان باد دیگر بیاید وابر را پراکنده گرداند
در هوا تا چون بزمین آید شدت آن مضرت نرساند حاصل که میفرماید که ما از ابرها از آسمان
فرو فرستادیم مَاءً ثَجَّاجًا آبی بغایت ریزان لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا تا بیرون
آریم از دریا دانه در واز زمین گیاه را وَجَنَّاتٍ وبوستانها مملو از اشجار یعنی بیرون آریم
درختان انبوه را دران أَلْفَافًا درهم پیچیده یعنی بسیار بیکدیگر نزدیک تا شکر گویند
بآن وکفران نورزند واز ان روزی که در پیش است اندیشه کنند وبر صحت بعث آن اقرار نمایند
إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ بدرستی که روز حکم گذاری یعنی در قیامت كَانَ هست در حکم خدای
مِيقَاتًا وقتی مقرر برای محاسبه خلایق ومجازات ایشان يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ روزی که
دمیده شود در صور در نفخه ثانیه فَتَأْتُونَ پس بیائید شما أَفْوَاجًا گروه گروه مختلف
از قبرهای خود بعرصه گاه محشر هر گروهی با پیغمبر خود و در تفسیر ثعلبی وکشاف وطبرسی وغیر آن مذکورست
که معاذ بن جبل روزی با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم در منزل ابو ایوب انصاری

این آیت را از آنحضرت سوال کرد وفرمود یا معاذ بپرسیدی از چیزی که بزرگترین چیزهاست
پس آب در چشم مبارک بگردانید وفرمود ده صنف از امت من در قیامت حشر کنند
وایشان را از مومنان ممتاز سازند بعضی بصورت بوزینه گان باشند وبعضی بهیئت
خوکان وبعضی نگونساران که ایشان را بر روی بدوزخ میکشند وبعضی نابینایان و
بعضی کران وگنگان وبعضی میخایند زبانهای خود را وآن بر سینههای ایشان افتاده باشد
وریم از دهنهای ایشان سیلان میکند واهل محشر را از ان کراهت باشد وبعضی دست
وپای ایشان بریده باشند وبعضی از دارهای آتشین آویخته وبعضی را تنی باشد بدتر
از مردار وبعضی جامها پوشانیده از قطران که چسپیده باشد بپوستهای ایشان اما بوزینگان
سخن چینان باشند وخوکان حرام خواران ونگونساران ربا خورندگان وکوران جورکنندگان
در حکم وگنگان وکران آنها که باعمال خود معجب بوده اند وزبان خایان علما که گفتار ایشان
مخالف کردار ایشان بوده ودست وپا بریدگان رنجانندگان همسایگان وآویختگان
از دار غمازان وسعایت کنندگان سلاطین وآنها که نفس عظیم دارند متابعان شهوات
وبازدارندگان حق خدای وپوشندگان بلباس قطران اهل تکبر ونازش وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ
وشکافته شود آن روز آسمان برای انزال ملائکه فَكَانَتْ پس گردد از بسیاری شکاف
أَبْوَابًا درها یعنی خداوندان درها یا از کثرت فرجها همه آسمان ابواب نماید وَسُيِّرَتِ
الْجِبَالُ وروان گردانیده شوند کوهها در هوا فَكَانَتْ سَرَابًا پس گردد مثل سراب
یعنی نمایش کوه داشته باشد اما بسبب بقیت اجزا وخورد ومرد شدن بر حقیقت جبلیه
باقی مانده باشد إِنَّ جَهَنَّمَ بدرستی که دوزخ كَانَتْ مِرْصَادًا باشد کمین گاهی که
زبانیه در وی مترصد ایستاده باشند برای تعذیب کافران وکذا کفار بران باشند وتوانند که

ازان بگریزند و یا موضع رسیدنی که خزنهٔ دوزخ انتظار کفار میبرند و خزنهٔ بهشت
نگاهبانی مومنان میکنند و یا بوقت مرور بر صراط تعرض آتش محروس باشند و یا مقامی است
که در و دوزخیان چون در عذابی باشند منتظر عذابی دیگر باشند که بایشان رسد لِلطّاغِينَ
مر مشرکان را که از حد در گذشتگان اند مَآباً بازگشت و قرارگاه لابِثِينَ فِيها أَحْقاباً در حالتی که
درنگ کنندگان اند دران أَحْقاباً روزگارهای متعاقب و متوالی یکدیگر از مجاهد نقلست که
حقب هشتاد سال است از سالهای آخرت عمار روی گفت امیر المومنین علیه السلام از هلال هجری
پرسید که شما حقب را در کتاب خود چه مقدار یافته اید گفت هشتاد سال هر سالی دوازده ماه
هر ماهی سی روز هر روز هزار سال و در روایت دیگر آمده حقب هفتاد هزار سال است و بر تقدیر همه
آیت مقتضی تناهی احقاب نیست زیرا که مراد احقاب مترادفه است یعنی هر حقبی که تمام شود
حقبی دیگر در عقب آن بیاید تا ابد الابدین پس آن متضمن خلود کافر باشد و نزد خالد بن سعدان
مراد این کفار نیستند بلکه اهل توحیدند که بعد از مضی احقاب از دوزخ بیرون آیند و موید این است که
عیاشی باسناد معتبره از ابو جعفر علیه السلام نقل کرده که این آیت در شان اهل جماعتی است که
از دوزخ بیرون آیند و دران مخلد نمانند پس مراد اهل توحید خواهند بود چه بنص و اجماع
کافران از دوزخ هرگز خلاصی نخواهند داشت لا يَذُوقُونَ فِيها نچشند از دوزخ
یعنی در نیابند بَرْداً خنکی هوا را یعنی چیزی را که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ را
از ایشان باز دارد وَلا شَراباً و نیاشامند شرابی إِلّا حَمِيماً مگر حمیم که آبی است
در نهایت حرارت که چون نزدیک روی آرند گوشت روی دران ریخته شود و چون بخورند
امعاء و احشاء پاره پاره شود وَغَسّاقاً و مگر ریم را که از بدنهای ایشان سیلان کند
یا اشکها که از سر حسرت بیارند یا زمهریر که بدان معذب کردند و از شهر بن حوشب نقلست که

غساق وادی است در دوزخ که در و سیصد و شصت شعب است و در هر شعبی
سیصد و شصت خانه و در هر خانه چهار زاویه و در هر زاویه عظیم‌ترین ماری و در هر
سر ماری چندان زهر باشد که جز خدا تعالی نداند شراب دوزخیان از انست جَزاءً
پاداش داده شود دوزخیان پاداشی وِفاقاً موافق کردار ایشان پس در بیان
علت عذاب مذکور میفرماید که إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان كانُوا لا يَرْجُونَ بودند که امید
نمیداشتند و نمی ترسیدند حِساباً از حساب آخرت و یا امیدوار نبودند بثواب آن سرای
و گمان نمی بردند که ایشان را حساب باشد وَكَذَّبُوا و تکذیب کردند بِآياتِنا بآیتهای ما که
انبیا بدیشان نمودند كِذّاباً تکذیب کردنی وَكُلَّ شَيْءٍ و هر چیز را از اعمال بندگان
از طاعت و معصیت و غیر آن أَحْصَيْناهُ شمرده ایم آنرا یعنی نگاه داشته ایم آنرا كِتاباً
نوشتنی فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ فَلَنْ نَزِيدَكُمْ پس نمی افزائیم شما را
همیشه إِلّا عَذاباً مگر عذابی بالای عذابی مرویست که این آیت سخت ترین آیت قرآن است
بر دوزخیان و بعد از ان در وعد متقیان میفرماید که إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستی که مر
پرهیزکاران راست مَفازاً رستگاری از عذاب یا جای فوز و فلاح حَدائِقَ
که آن باغهائی است مشتمله بر درختان بیشمار مملو از اثمار وَأَعْناباً و درختان انگور
تخصیص جهت تفضیل است وَكَواعِبَ و ایشان راست دختران نار پستان أَتْراباً
و همزادان مساوی و مشاکل یکدیگر در سن و خلقت و قامت و صورت یا بر مقدار
ازواج خود در حسن و صورت و سن و در بعضی تفاسیر هست که شانزده ساله باشند
و مردان سی ساله و در اغلب تفاسیر هست که همهٔ اهل بهشت از زنان و مردان سی و سه
ساله باشند وَكَأْساً و مر ایشان راست جامها دِهاقاً پر از شراب یا کاسهای پی در پی

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا نمیشنوند در بهشت لَغْوًا سخنان بیهوده و باطل وَلَا كِذَّابًا
و نه دروغی و یا نشنوند در بهشت در شرب خمر آن سخن عبث و دروغ بخلاف شاربان
خمر دنیا که در مجلس ایشان هذیان و عربده و خلاف و جدال بسیار بود و شعبی از قتاده
نقل کرده که گفت من از ابن عباس شنیدم که گفت مراد از ان للمتقین مفازا که در سوره
عم است علی ابن ابیطالبست مهتر و بهتر متقی است و سرور بهتر پرهیزکارست جَزَاءً پاداش
داده شده اند این متقیان پاداش دادنی مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو عَطَاءً
بخششی از نزد خدا حِسَابًا وافی و پسندیده یا بر حسب اعمال ایشان رَبِّ السَّمَاوَاتِ
آن پروردگاری که آفریدگار آسمانهاست وَالْأَرْضِ و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه
در میان آنهاست از مخلوقات الرَّحْمَٰنِ خدای بزرگ بخشایش لَا يَمْلِكُونَ مالک
نباشند اهل آسمان و زمین مِنْهُ از او سبحانه خِطَابًا سخن گفتن را یعنی قادر نباشند
بر آنکه باوی سخن گویند یا زبان بشفاعت بگشایند بر ثواب و عقاب چه همه مملوک علی
الاطلاق اند و مملوک را زبان اعتراض بر مالک نیست يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ روزی که
بایستد روح وَالْمَلَائِكَةُ و بایستند فرشتگان صَفًّا در حالتی که صف زدگان باشند
روح فرشته ایست موکل بر ارواح و ابن عباس فرموده که مخلوقی از او بزرگتر نیست و
در قیامت وی تنها در صفی باشد و باقی ملائکه با کثرت عدد و عظمت جسد در صفی و او
در بزرگی برابر همه بود و در عین المعانی آورده که از ابن عباس روایت که مقام روح آسمان
چهارم است و هر روز دوازده هزار تسبیح میگویند و از هر تسبیحی از او ملکی مخلوق میگردد و بعضی گفته اند که
مراد ارواح آدمیان اند که مابین نفختین قبل از آنکه باجساد تعلق گیرند با ملائکه صف کشند
و بنزد بعضی جبرئیل است که با ملائکه در صف بایستد لَا يَتَكَلَّمُونَ سخن نگویند در باب شفاعت

وغیرآن

وغیر آن إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ مگر کسی که دستوری داده باشند او را الرَّحْمَٰنُ خدای بخشنده
که شفاعت کننده عاصیانست وَقَالَ صَوَابًا و گفته باشد آنکس گفتاری بصواب که
ان لا اله الا الله است یعنی از اهل توحید باشد که ملایکه و مومنان اند و از وهب منقولست
که جبرئیل نزد خدای ایستاده است و لرزه بر دوشهای او افتاده و از هر لرزه او حق سبحانه
صد هزار فرشته می آفریند و همه ایشان پیش خدا ایستاده باشند و سر بر نداده اند
و سخن نگویند چون روز قیامت باشد ایشانرا در سخن گفتن رخصت دهند ایشان
همه بیکبار بکلمه طیب لا اله الا الله زبان بگشایند اینست معنی قوله تعالی وقال صوابا
و معاویه بن عمار روایت کرده از ابو عبد الله علیه السلام این معنی را پرسیدم فرمود
بخدا سوگند که ماییم آنانی که روز قیامت اذن شفاعت ایشانرا دهند و ماییم که زبان
شفاعت بگشاییم من گفتم یا ابن رسول الله جانمن فدایت باد شما بچه قایل خواهید شد
فرمود زبان بتحمید و تقدیس پروردگار خود بگشاییم و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
صلوات فرستیم و از برای شیعیان خود شفاعت کنیم ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ آن روز
روزیست محقق الوقوع یعنی البته واقع خواهد شد و هیچ شکی در آمدن آن نیست فَمَنْ
شَاءَ اتَّخَذَ پس هرکه خواهد فرا گیرد إِلَىٰ رَبِّهِ بسوی ثواب پروردگار خود مَآبًا
بازگشتی بایمان و طاعت یعنی هرکه خواهد که عمل صالح کند که موجب تقرب او شود بثواب
حق سبحانه و تعالی پس او متمکن خواهد بود بر ان بجهت ایضاح طریق ابلاغ رسولان إِنَّا
أَنْذَرْنَاكُمْ بدرستی که ماییم کردیم شما را و بترسانیدیم عَذَابًا قَرِيبًا از عذابی نزدیک که
عذاب آخرتست و قرب باعتبار تحقق اوست چه او هر آینه قریبست يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ
روزی که بنگرد آدمی مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ آنچیز را که از پیش فرستاده باشد هر دو دست او

یعنی هرکسی که باشد از کافر و مومن کردار خود را به بیند از خیر و شر **وَيَقُولُ الْكَافِرُ**
و گوید کافر دران روز **يَا لَيْتَنِي** ای کاشکی که من **كُنْتُ تُرَابًا** بودمی خاک یعنی
هرگز آفریده نشدمی در دنیا و یا امروز خاک بودمی و حرا زنده نکردندی تا این روز را
ندیدمی و از عبد الله بن عمر روایتست که روز قیامت سایر حیوانات را از وحوش و طیور
و هوام و دواب و سباع حشر کنند بجهت اختصاص که داد گوسفند بی شاخ از شاخ دار
بستانند و بعد از ان ایشانرا خاک گردانند و کافر چون حال ایشانرا به بیند گوید
یا لیتنی کنت ترابا ای کاش من نیز چون حیوانات خاک گشتمی و در بعضی کتب مذکورست که
چون وحوش و بهایم حال کافرا به بینند گویند شکر خدایرا که ما را آدمی نیافرید تا اگرچه
امید بهشت نداریم غم دوزخ نیز نمی خوریم و از مقاتل منقولست که خدایتعالی جمیع وحوش
و طیور و هوام را جمع کند و ایشانرا گوید پروردگار شما کیست ایشان گویند الرحمن الرحیم
خدای بسیار بخشاینده و بسیار مهربان پس او سبحانه بعد از اختصاص ایشانرا گوید که ما شما را
آفریده بودیم و رام گردانیده برای بنی آدم و شما در زمان حیوة اطاعت آنها کردید پس
خاک شوید همچنانکه در اول بودید ایشان خاک گردند و چون کافر نگاه کند که بعضی حیوانات
خاک شدند گوید ای کاش در دنیا من بصورت خوک می بودم و روزی من همچو روزی او بودی
امروز که روز قیامتست خاک میبودم و در بعضی روایت آمده که معنی آیت آنست که جاحد
ولایت امیر المومنین علی ابن ابیطالب صلوات الله علیه و آله دران روز تمنا کند که من شیعهٔ
ابو تراب بودمی تا این کرامت و مزیت مرتبه و درجه که ایشان دارند من نیز داشتمی **سورة**
والنازعات ست و اربعون آیه و هی مکیه ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده که هرکه سورة والنازعات بخواند اورا وقوف و حساب نباشد

یاعلی
یاعلی
یاعلی
کاشکی

در عرصهٔ قیامت مگر بقدر صلوة مکتوبه و ابن عباس از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده که هرکه این سوره را بخواند ثواب او چندان باشد که از اول عمر
تا آخر عمر بنماز فریضه مشغول بوده باشد و هر سال حجی و عمره گذارده و از ابو عبد الله عم
روایتست که هرکه این سوره بخواند نمیرد مگر سیراب مبعوث گردد و در بهشت نرود
مگر سیراب و وجه انتظام این سوره بسوره عم اشتراک افتتاح این و اختتام آنست
با حوال قیامت چنانکه میفرماید که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالنَّازِعَاتِ سوگند بکشندگان **غَرْقًا** از روی قوت و شدت یعنی بملائکه
موت که نزع کنند کانند جانهای کافرانرا باغراق نمودن در ابدان نزع و آن بیرون آوردن
جانهای ایشانست از اقاصی ابدان و از اصول انامل و اظفار از تحت شعور
ایشان بقهر و خشم تمام تا آنکه چون همه آنرا بحلق آرند باز گذارند تا باز بجای خود رود پس
بار دیگر نزع آن کنند و از مقاتل نقلست که ملک الموت و اعوان او جان کافرانرا از
اصول ابدان بردارند بمقصودی که آنرا شاخهای باشد هر شاخی از ان بپارهٔ از جان
ایشان درآویزد و بیکبار آنرا بکشد و باز رها کند **وَالنَّاشِطَاتِ** و سوگند بفرشتگان که
بنشاط و رفق بیرون برند کانند ارواح مومنانرا **نَشْطًا** بیرون آوردنی بمدارا و نرمی
تا آنکه بسهولت تمام روح از بدن ایشان مفارقت کند چنانکه در خبرست که هیچ مومن
نباشد مگر که نزد موت او بهشت و غرف آن و سایر نعم آن برو عرض کنند و چون جای خود را
درانجا به بیند بنشاط و بهجت تمام جانرا نثار کند و کافرانرا همچنان جای در دوزخ نمایند
با نواع عقوبت و عذاب تا بدشواری هرچه تمامتر جان ایشانرا نزع نمایند **وَالسَّابِحَاتِ**
و بملایکه شناه کنندگان **سَبْحًا** شنا کردنی آمد و شد نمایندگان از زمین بآسمان و از آسمان

بزمین برای تدبیر و مصالح اهل زمین چنانکه غواصان که در بحر غواصی کنند فَالسَّابِقَاتِ
پس سوگند بپیشی گیرندگان بر یکدیگر در وقت فرود آمدن بزمین سَبْقًا پیشی گرفتنی
در فرمانبرداری اوامر آلهی فَالْمُدَبِّرَاتِ پس بملائکه که تدبیر کنند کانند أَمْرًا کار دینی
و دنیوی را یعنی جبرئیل که بر ریاح و جنود موکل ست و اسرافیل که نازل میشود برای
قضایا و اقتدار و میکائیل که باران و گیاه متعلق بدوست و عزرائیل که قبض ارواح
نامزد اوست و گویند مراد ستارگان اند که بسرعت قطع مسافت میکنند از شرق تا باقصای
غرب و رونده اند از برجی ببرجی و سبقت نماینده اند بر یکدیگر در سیر بسرعت حرکت
و مدبر امری اند که با آنها بازبسته شده ست باذن خدای چون اختلاف فصول و تقدیر
ازمنه و یا مراد غازیانند که بنشاط تمام کمانها میکشند برای انداختن تیر و در بحر و بر
سیاحت میکنند و سبقت میگیرند بر حرب اعدا و بتدبیر امور جهاد ارتکاب مینمایند
و قول اول منقولست از امیر المومنین صلوات الله علیه جواب قسم اینکه البته مبعوث
گردید يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ روزی که بجنبد جنبنده مراد زمینها و کوهها اند
که بشدت تمام بلرزه در آیند تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ در پی در آید آنرا از پس در آینده
مراد آسمانها و ستارگان اند که در عقب جنبیدن زمین و کوه شکافته و پراکنده شوند
یا نفخهٔ ثانیه که بعد از نفخهٔ اول واقع شود قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ دلها
دران روز ترسان و هراسان باشند أَبْصَارُهَا خَاشِعَةٌ دیدهای خداوندان
آن دلها و خوابانیده بود و بجهت فرط اما ویل آن يَقُولُونَ میگویند یعنی منکران بعث
در دنیا وقتی که بایشان میگویند که شما مبعوث خواهید شد أَئِنَّا لَمَرْدُودُونَ
آیا بازه گردانیده شد کانیم فِي الْحَافِرَةِ در حالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرگ بهان

حالت که داشتیم رد خواهند کرد أَئِذَا كُنَّا آیا چون کردیم عِظَامًا نَخِرَةً
استخوانهای کهنه نزدیک بخاک شدن ما را مبعوث کردانند و حفص نخره میخوانند
یعنی در نهایت کهنگی و ریزندگی قَالُوا گفتند از روی استهزا که اگر چنین باشد
تِلْكَ إِذًا بازگشتن آنهنگام كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ بازگشتنی باشد خداوندان خسران
و زیانکاری همچو آنکس که راس المال در باخته باشد یعنی بطریق سخریت و استهزا گفتند
اگر قیامت متحقق شود و ما را رجوع بحشر باشد پس زیانکاران باشیم چه پیوسته تکذیب
آن کرده ایم حق تعالی در جواب میفرماید که استحقار مکنید بوقوع قیامت و استعجاب منمائید
با آنچه آن نزد قدرت ما در کمال آسانی ست فَإِنَّمَا هِيَ پس جز این نیست که آن زَجْرَةٌ
وَاحِدَةٌ یک فریاد ست یعنی یکدمیدن اسرافیل که همه خلایق بآن زنده شوند
مراد نفخهٔ ثانیه ست فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان بِالسَّاهِرَةِ بروی زمین سفید
هموار باشند که زمین محشر ست یعنی هم بروی آن محشور شوند همچنانکه بروی زمین مستور
باشند و از وهب نقلست که ساهره نام زمین ست نزدیک بیت المقدس در حوالی
جبل اریحان و محشر آنجا خواهد بود و خدایتعالی آنرا گشاده کرداند چنانکه خواهد و مرویست که
خدایتعالی زمین ساهره را بیافرید از نقره خام و طول و عرض آن جمل برابر دنیاست و بروایت
قتاده ساهره از اسمای جهنم ست بعد از ان بجهت تهدید کفار قریش بر تکذیب پیغمبر و انکار محشر
و تسلیهٔ حضرت رسالت خبر میدهد از وقوع عذاب بر امت موسی که اعظم الشان بوده اند
و در شوکت و حشمت و جماعت بجهت تکذیب و انکار میفرماید که هَلْ أَتَاكَ آیا آمد بتو
استفهام برای تقریر ست بتحقیق که آمد بتو حَدِيثُ مُوسَىٰ سخن موسی علیه السلام إِذْ
نَادَاهُ وقتی که بخواند موسی رَبُّهُ پروردگار خود را بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ بوادی

پاکیزه طُوًی ه که آن وادی طوا یست یعنی وادی پاکیزه شده که دو مرتبه ندا کرده
شد دران و مضمون ندا این بود اِذْهَبْ اِلٰی فِرْعَوْنَ برو ای موسی بسوی فرعون
اِنَّهٗ طَغٰی ه بدرستی که او از حد در گذشته ست در تکبر و عتو فَقُلْ پس بگو او را از روی
تلطف و مدارا که هَلْ لَّكَ آیا مر تراست میلی و رغبتی اِلٰٓی اَنْ تَزَكّٰی ه بسوی آنکه
پاک شوی یعنی آیا سر آن داری که از دنس شرک و عصیان و لوث کفر و طغیان پاکیزه
گردی و بکلمه طیب لا اله الا الله ترنم نمائی وَاَهْدِيَكَ و آیا رغبت داری باینکه راه نمایم
ترا اِلٰی رَبِّكَ بشناخت پروردگار خودت فَتَخْشٰی ه پس بترسی از عذاب او و حذر کنی
از سرکشی و نافرمانی آیت دال ست بر نهایت لطف او سبحانه نسبت به بندگان چه هر گاه
که لطف وی با کسی که همه عمر چهار صد سال دعوی خدائی کرد باین مرتبه باشد که موسی را
گوید با وی سخن نرم کن و نسبت با و لطف و مدارا مرعی دار پس نسبت با دوستان در چه
مرتبه خواهد بود آورده اند که حق تعالی با موسی خطاب کرد که برو و بملایمت فرعون را
دعوت کن اگرچه میدانم که اجابت نخواهد کرد تا حجت برو لازم شود بروز قیامت نگوید
که تو بمن ارسال نکردی پس موسی بفرمان حق تعالی نزد فرعون رفت و تبلیغ رسالت
فرمود و او معجزه طلبید فَاَرٰىهُ پس بنمود او را موسی الْاٰيَةَ الْكُبْرٰی ه معجزه
بزرگ که آن قلب عصا بود بحیه که اصل همه معجزات بود فَكَذَّبَ پس تکذیب کرد فرعون
موسی را در دعوی رسالت وَعَصٰی ه و عاصی شد از خدا یعنی بعد از مشاهده معجزه گفت
این از نزد خدا نیست بلکه سحر موسی ست ثُمَّ اَدْبَرَ پس پشت کرد بموسی یعنی روی
از وی بگردانید و اعراض کرد از اطاعت وی يَسْعٰی ه در حالتی که سعی میکرد با بطال امر او
یا بترسید از اژدها و پشت گردانیده می شتافت در گریختن فَحَشَرَ پس جمع کرد همه

لشکریانرا
لشکریانرا یا ساحرانرا فَنَادٰی ه پس ندا کرد مر ایشانرا بنفس خود یا منادی
از قبل او ندا داد فَقَالَ پس گفت اَنَا رَبُّكُمُ الْاَعْلٰی ه منم پروردگار شما
و متولی جمیع امور شما که بزرگتر و برترم از همه شما و از آلهه دیگر چه بهر که میخواهم
ضرر میتوانم رسانید و هیچکس بمن ضرر نمیتواند رسانید پس هیچ خدائی برتر از من نباشد
و در لطایف آورده که ابلیس این سخن از و بشنید گفت مرا طاقت شنیدن این کلام نیست
چه من دعوت خیریت کردم بر آدم که این همه بلا بمن رسید فرعون که چنین لاف میزند
کار او بکجا رسد مرویست که چون فرعون معجزات موسی را بدید ملزم شد و نخواست که
عجز او بر قوم ظاهر گردد و طریق حیله بازی پیش گرفت و گفت اگر بر حسب فرض خدای
دیگر باشد چنانکه زعم موسی است من برتر از ان خواهم بود چه رسول او موسی است که
همیشه گرسنه و برهنه است که کلاهی بر سر و چوبی در دست و نعلینی در پای دارد
نه اسپ دارد و نه غلام و نه چاکر و رسولان من همه جامها نیکو و لباسهای دیبا
پوشیده اند و بشوکتی تمام بر اسپان بدو سوارند و مستغرق زر و سیم و خداوندان
مال و منال و خدم و حشم از بیچارگی رتبه من و رتبه خدای موسی معلوم کنید و بدانید که من
عزیزتر و برترم از وی فَاَخَذَهُ اللّٰهُ پس بگرفت او را خدای نَكَالَ الْاٰخِرَةِ
بعقوبت آن سرای که احراق ست وَالْاُوْلٰی ه و بعذاب دنیا که اغراق ست و بروایت
ابن عباس معنی آنست که بنکال دو کلمه او را مواخذ ساخت کلمه اولی ما علمت لكم
من اله غیری و کلمه اخری انا ربکم الاعلی و میان این دو کلمه چهل سال بود و بروایت
دیگر بیست سال از ابن عباس نقلست که موسی علیه السلام مناجات کرد بار خدایا مهلت
دادی فرعون را که مدت صد سال دعوی انا ربکم الاعلی کرد و تکذیب رسولان و آیات تو

نمود حق تعالی وحی کرد بموسی که او مردی نیکو خلق بود و در قضای حوایج و مهمات
مردمان توجه مینمود و ایشانرا از درگاه خود منع میکرد من خواستم که مجازات آنرا
باو رسانم و بجهت این او را واگذاشتیم و درین مدت تا از متاع دنیا محظوظ شود
اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستی که در گرفتن فرعون لَعِبْرَةً هرآینه پندیست و اعتباری
لِمَنْ یَّخْشٰی ه هرکسی را که از شان او باشد که بترسد تا از نا فرمانی مجتنب شده
سر بر خط فرمانبرداری نهد و چون حق تعالی بیان معجزات موسی نمود امتناع فرعون
ازان و معاقب شدن بسبب آن و بعد ازان بجهت تذکیر منکران بعث میفرماید که
ءَاَنْتُمْ اَشَدُّ خَلْقًا آیا شما ای منکران حشر و نشر سخت ترید و دشوارتر نزد خدا
از روی آفریدن اَمِ السَّمَآءُ آیا آسمان بدین عظمت و چون شما میدانید که آسمان
با عظم جثه و رفعت آفریدهٔ خداست پس چگونه او قادر نباشد که بار دیگر شما را بیافریند
بعد ازان در بیان کیفیت خلق آسمان میفرماید که بَنٰهَا ه بنا کردیم آنرا باین طریق
رَفَعَ سَمْکَهَا برداشت سقف آنرا یعنی مقدار ذهاب آنرا از زمین در سمت علو
مدور و مرفوع کردانید که آن سیر پانصد ساله راه است فَسَوّٰهَا ه پس تسویه فرمود
آنرا بی قصور و تفاوت و فتور و آنرا کامل ساخت و آنچه موجب صلاح آنست
از کواکب و تداویر و غیر آن وَ اَغْطَشَ و تاریک ساخت لَیْلَهَا شب آنرا وَ اَخْرَجَ
و بیرون آورد ضُحٰهَا ه روشنی آفتاب آنرا مراد باین روز است وَ الْاَرْضَ
بَعْدَ ذٰلِكَ و زمین را بعد از آفریدن آسمانها دَحٰهَا ه بگسترد و منبسط ساخت
بجهت آرام گرفتن خلایق دران و در روایت آمده که حق تعالی اول زمین را بیافرید و همه را
در زیر کعبه جمع کرد بعد ازانکه آسمانرا بیافرید جبرئیل را امر فرمود تا زمین را از زیر خانه کعبه

بکسترد

بکسترد چنانکه جامه در هم پیچیده را بگسترانند از عبد الله عمر مرویست که حق تعالی
زمین را اول بار مربع خلق فرمود خانه کعبه که چهار رکن دارد و آنرا بر بالای آب نهاد
و بعد از دو هزار سال دیگر آسمان و غیر آن ایجاد نمود و چون آسمان مخلوق گشت زمین را
منبسط کردانیده حاصل که زمین را منبسط ساخت اَخْرَجَ مِنْهَا مَآءَهَا
در حالتی که بیرون آورد زمین آب را وَ مَرْعٰهَا ه و چراگاه و گیاه آنرا وَ الْجِبَالَ اَرْسٰهَا
و کوهها را محکم و استوار و پایدار ساخت و این همه را ایجاد فرمود مَتَاعًا لَّكُمْ
و بجهت برخورداری مر شما را و مر چهارپایان شما را وَ لِاَنْعَامِكُمْ ه و مر چهارپایان
شما را و بعد ازان در بیان بعث فرمود که فَاِذَا جَآءَتِ الطَّآمَّةُ الْكُبْرٰی ه
پس چون بیاید بلیهٔ بزرگتر و با هول تر که بالای همه دواهی و بلاهاست و غالب بر جمیع
بلاها که همه داهیه و بلیه در تحت آن پوشیده شود و آن قیامتست یا نفخهٔ ثانیه
یا یکساعتی که اهل دوزخ را بدوزخ رانند و اهل بهشت را ببهشت رسانند یَوْمَ
یَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ یاد کن روزیرا که یاد آورد آدمی مَا سَعٰی ه از انچه کرده در عمل
از خیر و شر یعنی همه را نوشته بدست او دهند تا بخوانند و همه کس دران روز تاسف
و حسرت خورند اما ابرار بجهت آنکه چرا اعمال خیر را بیشتر نکرده اند و اما فجار بجهت آنکه
چرا کردند وَ بُرِّزَتِ الْجَحِیْمُ و ظاهر کردانیده شود دوزخ لِمَنْ یَّرٰی ه
مر هر کسی را که بیند یعنی بمرتبهٔ آشکار میشود که هرکه از اهل رویت باشند آنرا بینند
فَاَمَّا مَنْ طَغٰی ه پس اما هر که درگذشته باشد از حدود خدا که ایمانست و طاعت
و بدی نکرویده باشد وَ اٰثَرَ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا ه و برگزیده باشد زندگانی دنیا را
و در ملازمت آن منهمک شده و بجهت این مستعد آخرت نشده باشد و بوسیلهٔ عبادت

و تهذیب اخلاق کار آن نساخته فَإِنَّ الْجَحِيمَ پس بدرستی که دوزخ هِيَ الْمَأْوَىٰ
آن جای اوست وَأَمَّا مَنْ خَافَ و اما هر کس که ترسیده باشد مَقَامَ رَبِّهِ از ایستادن
نزد پروردگار خود یعنی در موقف عتاب رب الارباب وَنَهَى النَّفْسَ و نهی کرده
باشد و باز داشته نفس اماره خود را عَنِ الْهَوَىٰ از آرزوی آن یعنی از تمنای
حرام و ناشایست فَإِنَّ الْجَنَّةَ پس بدرستی که بهشت هِيَ الْمَأْوَىٰ آن آرامگاه
اوست از مقاتل نقلست که این آیت در شان کسی است که قصد معصیتی کند در خلوت
و بدان قادر بود پس خلاف نفس نموده از خدا ترسد و از آن عمل دست باز دارد و بعد از
تهدید و وعید خطاب برسول کرده میفرماید که يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد
عَنِ السَّاعَةِ از روز رستخیز أَيَّانَ مُرْسَاهَا که کی باشد اقامت آن یعنی
در چه زمان خدای قیامت را قایم گرداند و منتهی و مستقر قیامت فِيمَ أَنْتَ در چه چیزی
تو مِنْ ذِكْرَاهَا از یاد کردن وقت آن برای امت و بیان کردن برای ایشان
یعنی علم قیامت بتو تعلق ندارد و ترا دران دخلی نیست إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی پروردگار تست
مُنْتَهَاهَا موضع نهایت علم قیامت و هیچکس دیگر را بآن آگاهی نیست مرویست که
کفار قریش از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بر وقوع قیامت اقتراح
مینمودند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بجهت این پیوسته ذکر قیامت میکرد
و از حق تعالی سوال مینمود حق تعالی فرمود ای محمد تو از دانستن قیامت بر چه چیزی یعنی
علم آن حق تو نیست از ان سوال مکن پس بجهت قطع طمع مردمان ازین علم میفرماید که
إِنَّمَا أَنْتَ جز این نیست که تو مُنْذِرُ مَنْ يَخْشَاهَا بیم کننده آنکسی که بترسد از قیامت
یعنی تو مبعوث نشده برای آنکه وقت قیامت را اعلام ایشان نمائی چه هیچ فایده در ضمن آن

مندرج نیست بلکه جز این نیست که مبعوث شده برای آنکه انذار ایشان کنی از
اهوال آن تا از ان بترسند و مستعد آن شوند كَأَنَّهُمْ گوئیا کفار يَوْمَ يَرَوْنَهَا
روزی که به بینند قیامت را که از آمدن آن می پرسند لَمْ يَلْبَثُوا درنگ نکرده اند
در دنیا یا در قبر إِلَّا عَشِيَّةً مگر شبانگاه روزی أَوْ ضُحَاهَا یا چاشت آن روز که
عشیه آن مذکور شد یعنی از هول آن روز مدت زندگانی خود را فراموش کنند
و چنان پندارند که نبوده اند در دنیا مگر شبانگاهی یا چاشتگاهی سوره عبس
اثنا و اربعون آیه رکوع واحد ولا ریم واحد وهی مکیه از ابی بن کعب مرویست
که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که این سوره بخواند در روز قیامت او وی
ضاحک و مستبشر باشد و از ابو عبد الله علیه السلام نقلست که هر که سوره عبس
بخواند با سوره اذا الشمس کورت از دوستان خدا بود و در بهشت در ظل ظلیل
خدای و کرامت جلیل او باشد و از مقربان درگاه او و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره
نمود بذکر انذار کسی که خایف باشد از قیامت افتتاح این سوره نمود بذکر انذار
کسی که مرجو الاسلام باشد و اظهار عتاب نسبت بکسی که اعراض نماید از اهل خشیت
و میکوید بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
آورده اند که عبد الله بن ام مکتوم اعمی بود نزدیک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
آمد و دران وقت که صنادید قریش نزد او حاضر بودند چون ابو جهل بن هشام و عباس
بن عبد المطلب و ولید بن مغیره و امیه بن خلف و عتبه بن ربیعه و برادر او شیبه بن ربیعه
و غیرهم و آنحضرت بجهت امیدواری بر اسلام ایشان با ایشان نجوی میفرمود و سخنان
سری در میان داشت از سر حرص بر ایمان ایشان بالکلیه خاطر خطیر خود را متوجه ایشان

ساخته بود وایشانرا دعوت میفرمود ابن ام مکتوم ندانست که حضرت با ایشان
مشغول است پیش آمد و گفت یا رسول الله آنچه خدای تعالی بتو آموخته بر من خوان و بمن
بیاموزان و مکرر این کلمه میگفت و رسول بجهت ابن ام مکتوم قطع سخن او نمود و باندیشه
آنکه مبادا صنادید قریش گویند که اتباع رسول نابینایان سفله و عبدانند از آنکه کراهت
یافته از وی اعراض نمود و روی مبارک در هم کشید جبرئیل این آیت آورد عَبَسَ روی
ترش کرد وَتَوَلّٰى ٥ و بگردانید روی را أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمٰى ٥ آنکه آمد بسوی او نابینا
یعنی عبدالله مکتوم و ذکر اعمی اشعاریست بعذر او در قطع کلام بر سید انام وَمَا يُدْرِيكَ
و چه چیز دانا گردانید ترا بحال ابن مکتوم لَعَلَّهُ يَزَّكّٰى ٥ شاید که او پاک شود از آثام
بسبب رسیدن او بر تو و التفات تعلیم تو با او أَوْ يَذَّكَّرُ یا پند گیرد با آنچه نداند
از مواعظ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرٰى ٥ پس سود دهد او را پند دادن تو مراد آنست که تو
نمیدانی آن خبر را که مترقبست از اهل ابن مکتوم از تزکی و یا تذکر پس چرا اعراض میکنی
در آیت لطف عمیم است از جانب ملک کریم بحضرت رسول واجب التکریم زیرا که در ذکر
عبس و تولی او را مخاطب نساخته و نگفت عبست و تولیت و بعد از ذکر آن بصیغه غیبت
التفات کرده فرمود که أَمَّا مَنِ اسْتَغْنٰى ٥ اما آنکس که توانگری دارد و یا بی نیازی میکند
از ایمان فَأَنْتَ لَهُ پس تو برای او تَصَدّٰى ٥ روی می آری یعنی بر وی اقبال میکنی
از بهر حرص تو بر ایمان او وَمَا عَلَيْكَ و نیست بر تو وزر و وبالی أَلَّا يَزَّكّٰى ٥
در آنکه آن مستغنی بآن پاک نشود باسلام چه بر تو همین بلاغست و بس پس چه باعث
حرص تو شده بر اسلام مستغنی یا بسبب آن اعراض میکنی از آنکس که اسلام آورده
وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ و آنکه آمد بتو يَسْعٰى ٥ در حالتی که می شتابد در طلب تعلیم ابن مکتوم

وَهُوَ يَخْشٰى ٥ و او میترسد از خدای یا اذیت کفار بسبب آمدن نزد تو یا خایف است
از آنکه مبادا بجهت عمی و عدم قاید بسر در آید و اعضای پذیر شود فَأَنْتَ عَنْهُ
تَلَهّٰى ٥ پس تو از و مشغول میشوی یعنی از وی اعراض می نمائی مراد آنست که مثل تو
سزاوار نیست که از برای مستغنی متصدی شود و از فقیر متلهی گردد و منقولست که جبرئیل
آیات مذکوره بر آنحضرت میخواند و بشره مبارک او متغیر میشد و در لباب آورده که بعد از این
آیت نرگس دیده آن سرو جویبار رسالت بی آب و تاب شد و بخشایه دیده آن نور دیده
عالم پر آب شد که در وقت منتهی راه نمیدید و نزدیک بود که روی مبارکش دیوارهای
مکه را مشرف سازد و در خبر است که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از عقب ابن مکتوم
روان شد و او را باز گردانید و بمسجد آورد و ردای مبارک خود را بگسترانید و او را بر آن
نشاند و انواع تلطف فرمود و آنچه کمال تعظیم وی بود مرعی داشت و بعد از آن هر گاه وی را
دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی هل لک من حاجة خوش آمدی
ای آنکس که پروردگار من عتاب کرد مرا در باره تو هیچ حاجتی داری و دو بار او را
در مدینه خلیفه خود گردانید در وقتی که بغزا میرفت و مرویست که آنحضرت بعد از این آیة
هرگز بر روی هیچ فقیری روی ترش نکرد و از برای هیچ غنی تصدی نفرمود و بدانکه
عتاب او سبحانه بجهت ترک اولی است از آنحضرت نه آنکه صدور این صورت از آنحضرت
بر وجه خطا بوده باشد چه کراهت و اعراض او از سوء ادب ابن مکتوم بود که سخن را
بروی قطع کرد اما چون که توهم آن میشد که اعراض که آنحضرت از وی بجهت فقر او بوده
باشد و توجه او بصنادید بجهت غنای ایشان ازین جهت حق تعالی با او این عتاب فرمود
و دیگر عبوس و انبساط و اعراض با عمی متنبه شود علی السویه است پس آن مستلزم ضم

نباشد و نزول این آیت بر آنحضرت بجهت آنست تا او بمحاسن اخلاق متخلق
شود و متنبه شود بر عظم حال مومن و مسترشد و بداند که تالیف مومنی که بر ایمان خود
ایستاده باشد اولی ست از تالیف مشرک بجهت طمع در ایمان آوردن او و از صادق
علیه السلام روایتست که این آیت در مردی از بنی امیه نازل شد که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و ابن مکتوم از در در آمد و چون او را بدید از و تنفر
نموده دامن خود را از و دور کرد تا جامهٔ او باو نرسد و روی ترش کرد و اعراض
کرد و تنفر نمود حق تعالی این آیت فرستاد و اخبار نمود از کراهت و اعراض او از ابن
مکتوم كَلَّا منزجر شود از عبوس و تلهی و تصدی إِنَّهَا بدرستی که آیات قرآنی
تَذْكِرَةٌ پندیست مر خلقانرا یعنی واجبست متعظ شدن بآن و عمل کردن بموجب
آن فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد ذَكَرَهُ حفظ کند آنرا و آنرا فراموش نگرداند
چه زمام اختیار در قبضهٔ اقتدار اوست و این قرآن که مذکورست ثابتست فِي صُحُفٍ
در صحیفهای نوشته شده در لوح محفوظ یا مثبت در لوح یا در صحف انبیا کقوله تعالی
انّ هذا لفی الصّحف الاولی مُكَرَّمَةٍ گرامی کرده شده نزد خدای مَرْفُوعَةٍ
برداشته شده در آسمان هفتم یا بلند قدر مُطَهَّرَةٍ پاکیزه گردانیده شده از دناس
انجاس یا از آلایش شیاطین چه مس آن نمیکنند مگر دستهای مطهرین که ملایکه اند بِأَيْدِي
سَفَرَةٍ بدستهای نویسندگان یعنی فرشتگان که آنرا نوشته اند یا بدستهای سفیران
و پیغام گذاران میان خدا و رسولان که فرشتگانند یا مراد قرّاانند که تلاوت آن میکنند
و فضل از ابن یسار نقل کرده که صادق علیه السلام فرمود که مراد حافظان قرآنند و عاملان
آن و نزد بعضی مراد اصحاب رسول اند كِرَامٍ بزرگان نزد خدای یا موحدان باستغفار

برای ایشان و استدعای مرتبت درجهٔ ایشان از حضرت منان بَرَرَةٍ
نیکوکاران و متقیان از مقاتل مرویست که قرآن در شب قدر از لوح محفوظ
بآسمان دنیا منزل شده بدست فرشتگان که کاتبان او بودند و بعد از ان وصف
قرآن و بیان حال مکذبان میکند بقوله قُتِلَ الْإِنْسَانُ لعنت کرده باد و از رحمت
دور باد آدمی یعنی کافر مَا أَكْفَرَهُ چه چیز کافر ساخت او را با وجود کثرت شواهد
بر توحید و ظهور آیات و معجزات بر صدقیت اسلام و حقیت ایمان گویند مراد باین امیه
بن خلف است و نزد بعضی مراد عتبه بن ابی لهبست که در نهایت عناد بود و کفر او بغایت
اشتداد یافته و اصلا نظر نمیکنند درین که مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ از چه چیز آفریده است
خدای او را مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ از مقداری اندک از آب منی بیافرید او را
فَقَدَّرَهُ پس آماده ساخت او را آنچه موجب صلاح اوست اعضا و اشکال و
هیات بر طریق مناسب ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ پس راه بیرون آمدن از شکم مادر
آسان گردانید او را باین وجه که دهنهٔ رحم او را واسع ساخت و او را ملهم ساخت تا منعکس
متولد شد یا رام گردانید او را بر سبیل خیر و شر و او را اقتدار و تمکین داد در ان ثُمَّ
أَمَاتَهُ پس بمیرانید او را بوقت انتهای عمر فَأَقْبَرَهُ پس امر فرمود بخاک در آوردن
او را یا او را صاحب قبر گردانید ثُمَّ إِذَا شَاءَ پس وقتی که خواهد خدای أَنْشَرَهُ
زنده گرداند او را چه وقت نشور باز بسته است بمشیت او كَلَّا باید که کافر منزجر
شود ازین انکار و اغترار باخفای آدمی لَمَّا يَقْضِ هنوز نگذارد و ادا نکرد مَا أَمَرَهُ
آنچه فرمود خدا او را یعنی بعهد میثاق وفا ننمود و بایمان و طاعت کردن دل ننهاد
و گویند مراد همه آدمیان اند یعنی هنوز آدمی از عهدهٔ ادای حقوق الهی کما ینبغی

بیرون نیامد و چنانکه حق عبادت او سبحانه ست قیام ننمود و بعد ازان ذکر نعمتی
میکند که در زمان حیوة محتاج الیه ست و میفرماید که فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس باید که
نظر کند آدمی بدیدهٔ عبرت إِلَىٰ طَعَامِهِ بسوی خوردنی خود و ببیند که بچه وجه
احداث کرده میشود پس باید که بنگرد أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ما ریختیم آب را از ابر
ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا پس بشکافتیم زمین را شکافتنی بنبات
یا بکرات فَأَنْبَتْنَا فِيهَا پس برویانیدیم در زمین حَبًّا دانه را که قوت توان کرد چون
جو و گندم و برنج و ارزن و امثال آن وَعِنَبًا و درخت انگور وَقَضْبًا و رطب که
آن سیب است وَزَيْتُونًا و درخت زیتون وَنَخْلًا و خرمابنان وَحَدَائِقَ غُلْبًا
و باغهای مشتمل بر درختان سطبر و تناور یا بسیار انبوه وَفَاكِهَةً و میوهای تر
وَأَبًّا و چراگاه یا میوهای خشک که از برای زمستانی معد است امانزد معظم مفسران
بمعنی چراگاه ست و این امور مذکوره را ایجاد کردیم مَتَاعًا لَكُمْ بجهت برخورداری
مر شما را وَلِأَنْعَامِكُمْ و بجهت تمتع چهارپایان شما و چه اشیای مذکوره یعنی طعام ست
و بعضی علف و بعد از تعداد نعم دنیویه در احوال قیامت میفرماید که فَإِذَا جَاءَتِ
الصَّاخَّةُ پس چون بیاید آواز کننده یعنی صیحه که بجهت فرط شدت صوت هر که بشنود
کر گردد مراد نفخهٔ ثانیه ست يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ در روزی که بگریزد مرد مِنْ أَخِيهِ
از برادر خود با وجود انس و مهربانی وَأُمِّهِ و از مادر خود با کثرت حقوق که مادر را بوده
و رحمت و شفقت که ازو صادر شده وَأَبِيهِ و از پدر خود با وجود شفقت و عطوفت
که ازو دیده وَصَاحِبَتِهِ و از زن خود با آنکه مونس روزگار خود بوده وَبَنِيهِ
و از فرزندان با وجود استظهار ایشان باو و فرار از اقربا و بجهت اشتغال او باشد

بکار

بکار خود و اضطرار باحوال خود و علم او بعدم صدور نفع از ایشان و گویند مراد مرد مومن
باشد که از اقربای خود گریزد لِكُلِّ امْرِئٍ مر هر مردی را مِنْهُمْ از اهل قیامت
يَوْمَئِذٍ دران روز شَأْنٌ يُغْنِيهِ کاریست که مشغول دارد او را بآن
بسبب گرفتاری وی بآن بشغل ایشان نپردازد عطا بن یسار از سوده زوجهٔ
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که آنحضرت فرمود که روز قیامت
خلایق را حشر کنند پای برهنه و تن برهنه و ختنه ناکرده و عرق بطریق لجام در دهن
ایشان در آمده و بگوش ایشان رسیده سوده گفت چه رسوایی باشد که دران روز
هر عورت یکدیگر را ببینند فرمود مردمان بجهت بسیاری گرفتاری بکار و بار خود بدیدن
عورات یکدیگر نپردازند پس این آیت تلاوت نمود لکل امرئ منهم یومئذ شأن
یغنیه وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ دران روز رویها باشند مُسْفِرَةٌ روشن و درخشان
و فرحناک ضَاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ خندان و شادمان بسبب نجات از نیران
و وصول بروضهٔ رضوان و نگریستن در ریاض جنان و حور و غلمان مراد اصحاب وجوه است
وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ و رویها باشند دران روز عَلَيْهَا غَبَرَةٌ بران غبار و تیرگی
نشسته تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ فرو گیرد آنرا تاریکی و سیاهی نزد معاینهٔ آتش دوزخ
و انواع عذاب آن أُولَٰئِكَ آن گروه که رویهای سیاه و گرفته و گرد آلوده داشته باشند
هُمُ الْكَفَرَةُ ایشانند ناگرویدگان الْفَجَرَةُ ناپاکاران یعنی جمع کنندگان فجور اند
بکفر و لهذا سواد وجوه ایشان با غبرت باشد مانند وجوه ریحیان و وجوه فساق و اهل
ایمان و غیره داشته باشد بدون قترت سورة التكوير و قيل كورت تسع و عشرون آية
و رکوع واحد و خلافان بروایت و هی مکیة ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه

صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که هر که اذا الشمس کورت بخواند حق تعالی او را
در پناه خود گیرد از رسوائی قیامت در وقتی که نشر صحیفه او نمایند روایت است
از ابو بکر که گفت از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدم که یا رسول الله پیری زود
روی بتو آورد فرمود سوره هود و واقعه و مرسلات و عم یتساءلون و اذا الشمس کورت مرا
پیر گردانیدند بدانکه حق تعالی ختم سوره عبس نمود بذکر قیامت و احوال آن افتتاح این سوره
کرد بذکر علامات احوال آن و فرمود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ۝ چون آفتاب درهم پیچیده شود و انتشار و انبساط نور آن
از بساط آفاق زایل گردانند وَاِذَا النُّجُوْمُ انْكَدَرَتْ ۝ و آنگاه که ستارگان تیره شوند
یعنی اجرام آنها بی نور مانند یا آنکه منتثر و متساقط گردند و مرویست که دران روز آفتاب
و ستارگان را در جهنم اندازند تا عبده ایشان بدانند که ایشان استحقاق الوهیت نداشته اند
و معبودان باطل بوده اند وَاِذَا الْجِبَالُ سُیِّرَتْ ۝ و آنگاه که کوهها بعد از انقلاع
از اماکن خود روان گردانیده شوند از روی زمین یا در هوا مانند ابر روان شوند
وَاِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ ۝ و آنگاه که ناقهائی که ده ماه بر حمل ایشان گذشته باشد
و بزادن نزدیک گشته و فرو گذاشته شوند یعنی هیچکس پروای راعی و مراعات آنها ننماید
با آنکه نفیس تر و عزیزترین مالهاست نزد عرب وَاِذَا الْوُحُوْشُ حُشِرَتْ ۝ و آنگاه که
همه جانوران وحشی جمع کرده شوند در یکجا و همه بیکدیگر مختلط شده متعادی باز احجال اضرار
یکدیگر نباشد از قتاده مرویست که همه حیوانات را بجهت قصاص محشور سازند تا آنکه ذباب را
نیز حشر کنند و مرویست که بعد از قصاص و اعواض آنها را خاک سازند و هیچکدام باقی نمانند
مگر آنچه در و سرور دیدنی باشد و موجب تعجب ایشان از صورت ایشان چون طاوس و غیر آن

واذا البحار

یا علی
یا علی
یا علی

وَاِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ۝ و آنهنگام که همه دریاها پر گردانیده شوند یعنی بیکدیگر
آمیخته سازند تا همه دریاها یک دریا شوند یا گرم کرده و تفشانیده گردند برای تعذیب
اهل نار و از ابن عباس نقلست که چون روز قیامت شود خدا تعالی آفتاب و ماه و ستارگان را
درهم پیچد و در دریا افکند و بعد از آن بادی دران جهد و همه دریاها را پر آتش گرداند
و گویند مراد بحار جهنم ست یعنی همه دریاهای جهنم را پر از ریم و چرک گردانند که از ابدان
دوزخیان سیلان کند و از ابی بن کعب منقولست که در وقتی که حدوث قیامت شود
مردمان از آن غافل و بیخبر باشند و ببازار بسودا و معامله مشغول که ناگاه بینند که
روشنائی آفتاب زایل شود و درین حیران باشند که آفتاب را چه رسید و چه حادثه
روی نمود ناگاه ستارها از آسمان فرو ریزند و درین اندیشه باشند که کوهها بر روی
زمین در حرکت آیند و چون گرد بر هوا روند و جنیان در آدمیان گریزند و آدمیان
پناه به پریان برند و دواب و وحوش و طیور با یکدیگر مختلط گردند و درین حال
جنیان گویند با آدمیان که ما برویم و از بهر شما استخبار کنیم و پس بروند و دریاها را
ببینند که آتش شده میدرخشند و شعله میکشند و در اثنای این همه زمینها و آسمانها
شکافته شوند و بادی پیدا شود و همه را هلاک کند و از ابن عباس مرویست که این
شش علامت که مذکور شد در دنیا حادث شوند و شش دیگر در آخرت بوقوع آید
و آن اینست وَاِذَا النُّفُوْسُ زُوِّجَتْ ۝ و آنگاه که نفسها جفت گردانیده شوند
یعنی هر کس را مثل خود برانگیزد صالح را با صالح و طالح را با طالح یا هر کس را با عمل خود
جمع کنند یا همه را بشکل خود مقارنت دهند کفار و عصات را بشکل اهل دوزخ
و اهل ایمان و طاعت را بشکل اهل بهشت وَاِذَا الْمَوْءُدَةُ سُئِلَتْ ۝ و آنگاه

که دختر زنده در کور کرده پرسیده شود یعنی از وی سوال کنند که **بِاَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ**
بکدام کناه کشته شده است وفایدهٔ این سوال از موودت توبیخ وتبکیت وایذا
باشد ولزوم حجت بر و یعنی غرض ازین تهدید و سرزنش باشد پدرانرا که دختر انرا
زنده در کور کرده باشند واین از رسوم جاهلیت باشد مرویست که چون کسی نخواستی
که دختر را بکشد از برای او پیرهن پشمین بدوختی و در وی پوشانیدی و بشبانی فرستادی
واکر خواستی که بکشد مدت شش ماه او را نیکو داشتی پس مادرش را کفتی که او را مطیب ساز
بطیبهای خوب که بخانهٔ شوهرش میبرم و در صحرا کور بکندی و او را بر کنار آن کور بردی
با وی کفتی که درین چاه نکاه کن چون نکاه کردی دست بر وی زدی و او را در چاه انداختی
و بر او خاک کردی قیس بن عاصم روزی نزد رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمد و کفت یا رسول الله
من در جاهلیت دختر خود را زنده در کور کرده ام عذر آن چون خواهم فرمود از هر کشته بنده
آزاد کن کفت مرا بنده نیست کفت از برای هر کدام شتری فدیه بده او نه شتر را فدیه داد
وَاِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ و آنکاه که نامهای اعمال بوقت مرک بندکان در هم پیچیده باشند
کشاده کردانیده شود نزد حساب تا اعمال او بر و ظاهر شود واز قتاده نقلست که ای
فرزند آدم صحیفهٔ تو در هم پیچیده شود بر عمل تو و بعد از ان در روز قیامت آنرا کشاده سازند
پس باید که مرد نظر کند در آنچه املا میکند در صحیفهٔ خود واز نشر آن اندیشه کند و کویند مراد
از نشر صورت تفریق آنست میان اصحاب آن یعنی نامها را میان مردمان پراکنده سازند
و هر کس نامهٔ خود را بردارند مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که در روز قیامت صحف
از زیر عرش پران شود صحیفهٔ مومن بر دست راست او آید و در ان نوشته باشد فی جنة
عالیة و صحیفهٔ کافر انرا در دست چپ و در ان نوشته باشد فی سموم و حمیم **وَاِذَا السَّمَاءُ**

کشطت

كُشِطَتْ و آنکاه که آسمان برکنده شود واز روی یکدیکر فرو کشیده شود مانند
برکندن پوست از مذبوح و برداشتن پرده از روی چیزی و بعد از ان آنرا در هم
پیچند **وَاِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ** و آنکاه که دوزخ افروخته و تافته شود و تیزتر
از پیشتر **وَاِذَا الْجَنَّةُ اُزْلِفَتْ** و آنکاه که بهشت نزدیک کردانیده شود
بدوستان خدای از برای دخول و عرض نعم آن بر مومنان تا موجب سرور ایشان شود
و سبب حسرت دوزخیان کردد جواب شروط مذکوره اینست که **عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا اَحْضَرَتْ**
بداند هر نفسی آنچه حاضر کرده باشد از اعمال خیر و شر و مراد آنست که تا آدمی این دوازده
حال که مذکور شد شش بزمین دنیا و شش بزمین عقبی مشاهده نکند نداند که چه
کرده است و چون بداند که با هر خیری کرامتی است و با هر شری ملامتی بر نیکی حسرت خورد که
چرا زیاده نکردم و بر بدی اندوه کشد که چرا کردم **فَلَا اُقْسِمُ** پس البته سوکند میخورم
بِالْخُنَّسِ بستارکان رجوع کننده بعد از رفتن **الْجَوَارِ الْكُنَّسِ** روندکان
که پنهان شدندکان اند در تحت روشنی آفتاب از امیر المومنین صلوات الله علیه
مرویست که مراد باین نجوم خمسه اند که آنرا خمسهٔ متحیره نیز کویند واین مریخ است و زحل
و عطارد و زهره و مشتری که با شمس و قمر سیر میکنند و رجوع میکنند تا آنکه در تحت
ضوء شمس میشوند پس خنوس ایشان رجوع است و کنوس ایشان اختفاء در تحت ضوء
شمس و کویند جمیع کواکب اند که خنس ایشان در نهارست یعنی غایب میشوند از عیون
و کنوس ایشان در شب یعنی بشب بر اماکن خود بر آیند **وَاللَّيْلِ اِذَا عَسْعَسَ**
و سوکند بشب آنکاه که پیش آید و هوا را تاریک کرداند یا باز پس رود و ظلمت آنرا
زایل سازد **وَالصُّبْحِ اِذَا تَنَفَّسَ** سوکند بصبح آنکاه که دم زند یعنی طلوع کند

و روشنائی آن محمد شود و جواب قسم اینکه إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ بدرستی که
قرآن هرآینه گفتار فرستاده ایست بزرگوار مراد جبرئیل است که از نزد خدا آورده
بر پیغمبر خوانده باو گفته که حاصل معنی اینکه قرآن کلام خدا است و آنرا بر لسان جبرئیل
بر پیغمبر خوانده و پیغمبر آنرا از جبرئیل شنیده نه که جبرئیل آنرا از نزد خود گفته پس وصف
جبرئیل میفرماید که ذِي قُوَّةٍ خداوند توانائی در قلع موتفکات و آنرا برداشتن
و بجناح خود نهاده و نزدیک آسمان بردن و منقلب ساختن و یا توانا در علم و عمل
و تبلیغ رسالت عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ آنچنان رسولی که نزدیک خداوندان عرش
با مکانت و منزلت مُطَاعٍ فرمان برده شده درمیان ملائکه یعنی هرچه گوید فرمان او برند
و از انجمله در شب معراج خزنهٔ جنت را امر کرد تا ابواب جنت را گشودند و پیغمبر صلعم اقسام
و انواع نعم آنرا بدید و خازنان دوزخ را حکم کرد تا درهای دوزخ را گشودند و آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم اصناف عذاب آنرا بدید ثَمَّ أَمِينٍ در آسمانها با امانت
در وحی گذاری که اصلا زیاده و کم نمیکند بلکه بران وجه که حق تعالی باو گفته به پیغمبر رساند
در حدیث آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل را گفت چه نیکو مدح کرده ترا درین قول
که ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین قوت و امانت تو چیست گفت
اما قوت من آنست که چون مبعوث شدم بر تخریب مداین لوط که چهار شهر بودند و هر شهری
چهار صد هزار مقاتل غیر از ذراری و نسوان من آن شهرها را تا بر زمین هفتم از جای بر کندم
و با سمان بردم تا آنکه آواز خروسان و سکان آن شهر را ملائکه آسمان شنیدند پس آنرا منقلب
گردانیدم و همه را زیر زبر کردم و اما امانت من آنست که هیچ چیز مامور نشدم که در آن تعدی
کرده باشم و تغیر و تبدیل داده و زیاده و کم ساخته باشم و در تبیان آورده که مراد برسول

علی
یا علی
علی

درین آیه حضرت رسالتست صلی الله علیه و آله و سلم که بزرگوارست نزد پروردگار
و صاحب قوتست در طاعت خدا و قدرت و مکانت نزد حضرت عزت و مطاع
مستجاب الدعوات و امین و بر اسرار غیب و بعد از بیان حقیت قرآن نزول آن
از نزد حضرت منان خطاب میکند بکافران که وَمَا صَاحِبُكُمْ و نیست صاحب
و یار شما یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بِمَجْنُونٍ دیوانه که عقل او پوشیده
شده باشد و تمیز حق و باطل و صحت و فساد نتواند کرد وَلَقَدْ رَآهُ و بدرستی که دید
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل را بر صورت اصلی او بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ بکنارهٔ
آسمان که روشن است یعنی مطلع آفتاب که بلندترین موضع است چنانکه تفصیل آن
در سورهٔ و النجم گذشت وَمَا هُوَ و نیست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عَلَى الْغَيْبِ
بر چیزهای پوشیده یعنی بدانچه بوحی بدو میرسد بِضَنِينٍ بخیل که شما را تعلیم ندهد
و از شما بپوشاند وَمَا هُوَ و نیست قرآن بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ سخن دیو
رانده شده بشهب ثاقبه از تصاعد بر آسمان یعنی قرآن گفتار مسترقه سمع نیست که
آنرا از سکنهٔ آسمان استراق نموده باشد و بکهنه رسانیده و آنگاه بجهت تبکیت کفار
میفرماید که فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ پس کجا میروید یعنی سخنی بدین راستی و درستی چرا
از آن اعراض میکنید و نسبت آن میدهید بسحر و کهانت و اساطیر الاولین إِنْ هُوَ
نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ مگر پندی مر عالمیان را و نیست محمد مگر شرف اهل عالم
لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ مر کسی راست که خواهد از شما أَنْ يَسْتَقِيمَ آنکه مستقیم شود
در راه خدا و پیروی حق کند و ملازمت صواب نماید کقوله تعالی انما تنذر من اتبع الذکر
و خشي الرحمن بالغيب وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما استقامت و هدایت را

علی
علی

باختیار إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای تعالی رَبُّ الْعَالَمِينَ که پروردگار
عالمیان است یعنی شما را بمشیت و اختیار خود ایمان نیاورده‌اید مگر گاهی که مشیت خدا
تعلق گیرد برا جبار شما بران اما چون این مخالف تکلیف است اراده این نفرماید سوره
الانفطار تسع عشر آیه و رکوع واحد اختلافات و هی مکیه ابی بن کعب از پیغمبر صلعم
نقل کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی بعدد هر جزوی و هر قطرهٔ بارانی برای او
حسنه بنویسد و جان کندن وی آسان گرداند و در قیامت کار وی را باصلاح آرد و بی
ابو عبدالله علیه السلام هر که این سوره را قرائت کند با سوره اذا السماء انشقت در فریضه
یا در نافله هیچ حجابی او را از رحمت خدا منع نکند و همیشه در رحمت آلهی باشد و او سبحانه
پیوسته نظر رحمت باو کند تا مردمان از حساب فارغ میشوند و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره
مقدم نمود بذکر احوال روز قیامت افتتاح این سوره نیز بمثل آن کرده فرمود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ۝ آنگاه که آسمان شکافته شود وَإِذَا الْكَوَاكِبُ
انْتَثَرَتْ ۝ وآنگاه که ستارگان فرو ریزند از ابن عباس مرویست که اول
نور از کواکب زایل کنند و بعد از ان اجرام مظلمه آنها را منتشر سازند و در تبیان
آورده که کواکب بر مثال قنادیل معلقه پیش طاق فلک بسلاسل نور در آویخته اند
و آن سلاسل بدست ملائکه است چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد
و کواکب بزمین ریزند وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ۝ وآنگاه دریاها روان گردانیده شوند
یعنی بعضی را راه در بعضی دیگر بگشایند تا همه دریای شور و شیرین یک دریا گردند وَ
إِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ۝ وآنگاه که گورها زیر و زبر کرده شوند یعنی که خاکهای آنرا منقلب

سازند

سازند و باطن آنرا ظاهر سازند تا همه مدفونات آن از اموات و غیر آن ظاهر
گردند پس همه مردگان زنده شوند چون این امور حادث گردد عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ
بداند هر نفسی آنچه از پیش فرستاده از طاعت و معصیت وَأَخَّرَتْ ۝ وآنچه باز پس
گذاشته از توبه یا ترکه یا از فرایض که ضایع کرده یا از سنت حسنه که بعد از وی مردمان بآن
عمل نموده باشند و حینئذٍ او را مثل ثواب عاملیان باشد بی آنکه از اجور ایشان چیزی
کم کنند و یا و دهند و از سنت سیئه که بندگان پس از وی بران اقدام کرده باشند و آنهنگام
او را مانند عذاب آنها باشد بی آنکه نقصی در وزر و عقاب ایشان واقع شود و گویند
معنی آنست که داند هر نفسی که چه کرده از اول عمر تا آخر عمر آنگه خطاب رسد بکافر که
يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای آدمی مَا غَرَّكَ چه چیز بفریفت ترا بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ۝
به پروردگار بزرگوار خود که کافر شدی و جرأت نمودی بر عصیان او و ذکر کریم جهت
مبالغه است در منع اغترار چه محض کرم او مقتضی ظالم و مظلوم و تسویه معادی و معالی
و عاصی و مطیع نیست چه جای آنکه صفت قهر و انتقام بآن منتظم باشد و اشعار بآنچه
شیطان او را بآن مغرور ساخته و باو گفته که بآنچه میخواهی بکن که پروردگار تو کریم و رحیم است
و هیچکس را عذاب نکند و بعقوبت معاجله ننماید چه کرم او مستدعی خداست در اطاعت
از انها که عصیان او بجهت اعتذار بکرم او یعنی مغرور نشود بکرم او سبحانه بر و ویا بایجاد و اعطای
نعم و بعد از تمکین و تکلیف او بتفضل او فریب نخورد و بجهت آن کافر و عاصی نگردد و
اعتقاد ننماید بر آنکه کرم و فضل او علت باعث است بر ایجاد و انعام پس او را عذاب نکند
و بحساب بنوازد چه این امر منکر است و خارج از حکمت و لهذا حضرت رسالت پناه صلعم
در وقت تلاوت این آیه فرمود که مغرور ساخت او را جهل او و فضل بن عیاض گفته که اگر

در قیامت از من سوال کنند من خواهم گفت پردها فرو گذاشته تو مرا مغرور ساخت شیخ
منصور عمار گفته که اگر خدای از من این سوال کند گوید غرنی کرمک کرم تو مرا مغرور ساخت
و در معالم التنزیل آورده که ابوبکر وراق و ابو الفضل عابد و غیر آن از اهل اشارت میگویند که
تخصیص ایراد اسم کرم درین محل از همه اسماء گویا جهت تلقین است بنده را تا گوید الهی غرنی
کرمک حین قلت بربک الکریم فریفته شدم بکریمی تو که بعد از ما غرک گفته بودی حاصل که حق تعالی در
روز محشر با ایشان گوید چه چیز مغرور ساخت بخداوند بزرگوار خود الذی خلقک آنخدائی که
بیافرید ترا در حالتی که هیچ نبودی فسویک پس راست کرد و تمام گردانید اجزا و اعضای ترا
چنانچه بعضی اعضای ترا سلیم از عیب و نقصان و مقدار از برای منافع حزبیت بران فعدلک
پس بگردانید ترا معتدل و مناسب در خلقت بدون تفاوت و اعوجاج و اختلاف چنانکه بعضی
اعضا احد یدین اطول از دیگری نگردانید واحد عینین را اوسع از یکی دیگر و بعضی را ابیض
و بعضی را اسود و بعضی را موی سیاه و بعضی را سرخ یا ترا معتدل القامت گردانید نه مانند
بهایم یا آفرید ترا بخلقت حسنه که مفارق سایر مخلوقات دیگرست فی ای صورة ما شاء
در هر صورت که خواست آنرا رکبک ترکیب کرد ترا و در هم پیوست یعنی ترکیب داد ترا
در هر صورتی که مشیت و حکمت او اقتضای آن میکرد از صور مختلفه در حسن و قبح و طول و قصر
و ذکور و انوث و شبه او باب و ام یا خال و عم و غیر آن از سایر اقارب حضرت امام رضا از آبای
کرام خود علیهم السلام روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مردی را گفت که ای فلان ترا
فرزندی که آمد مشابهت بکه دارد گفت یا رسول الله فرزند یا مشابه مادرست یا پدر فرمود پس انچنین مگو
بدرستی که چون نطفه قرار گرفت در رحم حق تعالی تشبیهی که میان مرد و زن باشد تا بآدم و حوا
جمع کند و او را بران شبه آفریند که ظاهر نه بینی که حق تعالی فرمود فی ای صورة ما شاء رکبک

یعنی

یعنی آنچه در میان تست و میان آدم ترا بیافریده و ترکیب کرده و از صادق علیه السلام
مرویست که مراد آنست که قادرست بهر صورتی از صورت حیوانات که خواهد ترا آن صورت
مصور سازد چه تصویر باختیار فاعل مختارست نه بایجاب موجبی که خلاف آن روا باشد
و لیکن بفضل عمیم خود ترا باحسن تقویم خلق فرمود که آن صورت انسانی ست و عکرمه و ابو صالح
نیز برین وجه تفسیر کرده اند کلا باز ایستید از مغرور شدن بکرم خدا و توسل بفضل او
چه کرم و فضل او موجب شکر طاعتست نه کفر معصیت بل نه چنانست که باز ایستید از کفر
و عصیان تکذبون بالدین تکذیب میکنید بروز معاد از روی عناد و تصدیق نمی کنید
بثواب و عقاب یا تکذیب مینمائید بدین اسلام که بدترست از طمع منکر که اغترار دست
وان علیکم و بدرستی که بر شما یعنی بر گفتار و کردار شما لحافظین نگاهبانند از ملائکه
کراما بزرگان نزد خدای کاتبین نویسندگان روزنامه افعال و اقوال شما
یعلمون ما تفعلون میدانند آنچه میکنید از نیک و بد یعنی از روی دانش مینویسند
در خبرست که چون بنده خواهد که طاعت کند فرشته دست راست شاد شود و بتعجیل تمام یکی را
ده بنویسد و چون اراده معصیتی کند هر دو دلتنگ شوند و فرشته دست چپ خواهد که
بنویسد آن فرشته دیگر گوید که توقف کن تا هفت ساعت توقف نماید تا باشد که بنده
پشیمان گردد و اگر درین مدت پشیمان نگردد و تایب نشود فرشته دست راست با فرشته
دست چپ گوید که آنرا برو بنویس که جاهل بنده ایست ان الابرار بدرستی که
نیکوکاران و فرمانبرداران لفی نعیم در بهشت با نعمت اند وان الفجار و بدرستی که
بدکاران که منکر بعث اند لفی جحیم در دوزخ اند این بیان خبریست که حفظ
اعمال را بجهت آن مینویسند پس در صفت فجار میفرماید که یصلونها در آیند یوم الدین

در روز حساب که قیامت است وَمَا هُمْ و نیستند فجار عَنْهَا از دوزخ بِغَائِبِينَ
گم شدگان بجهت خلود ایشان در ان یعنی همیشه در ان باشند و بیرون نیایند و نزد
بعضی معنی آنست که قبل از دخول در دوزخ ازان غایب نبودند زیرا که سموم آنرا
در قبور می یافتند وَمَا أَدْرَاكَ و چه دانا ساخت ترا یعنی چه دانی تو که مَا يَوْمُ الدِّينِ
چیست روز حساب و جزا ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ پس چه دانا کرد و چه دانستی که مَا يَوْمُ
الدِّينِ چیست روز جزا تکرار جهت مزید تعجب و تفخیم شان آن روز است
یعنی کنه آنرا هیچکس نداند يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ روزی که مالک نشود هیچ نفس لِنَفْسٍ
برای هیچ نفس شَيْئًا چیزیرا از منفعت و دفع ضرر یعنی هیچکس دیگری نتواند که بقوت
و قدرت خود نفعی بکسی رساند و از و دفع عذاب کند وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ
و حکم و فرمان دار آن روز مر خدایراست در جزا و ثواب و عفو و انتقام و اذن شفاعت
و جابر از ابو جعفر علیه السلام روایت کند که همه کار در ان روز مر خدایرا باشد ای جابر چون
روز قیامت باشد ائمه حکم کنندگان هلاک شده باشند و هیچ حکم کننده نباشد مگر خدا تعالی
بر خلاف این روز که بعضی دعوی حکومت و فرمان روائی میکنند و مثل آیت کریمه لمن الملک
الیوم لله الواحد القهار سورة المطففین ست وثلاثون آیه رکوع واحد وفیها ثلاث
اختلافات وهی مکیه ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که ویل
للمطففین قرائت کند حق تعالی در روز قیامت او را از رحیق مختوم دهد و از ابو عبد الله
علیه السلام نقلست که هر که قرائت او در فریضه سوره المطففین باشد حق تعالی در روز قیامت
او را از آتش دوزخ ایمن گرداند و آتش او را نه بیند و او آتش را نه بیند و بر سر جهنم گذر نکند
و در روز قیامت حساب او نکند و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره مذکور نمود بذکر قیامت

و آنچه معدست در ان برای ابرار و فجار افتتاح این سوره نیز بذکر احوال مردمان کرده
و در ان روز فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتند چون حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم از مکه هجرت نمود و متوجه مدینه شد در اثنای طریق این سوره
نازل شد و گویند در مدینه مردی که او را ابو جهینه میگفتندی دو صاع داشت یکی که
بزرگتر بودی بخریدی و یکی که خوردتر بودی بفروختی حق تعالی در شان او این سوره فرستاد
وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ ویل کلمه ایست جامع جمیع بدیها یعنی انواع عذاب و عقاب و شدت
و محنت مر کاهندگان راست در کیل و وزن الَّذِينَ آنانند که إِذَا اكْتَالُوا چون پیمایند
بکیل عَلَى النَّاسِ بر مردمان یعنی ایشان برای خود يَسْتَوْفُونَ تمام می پیمایند وَ
إِذَا كَالُوهُمْ و چون می پیمایند برای مردمان أَوْ وَزَنُوهُمْ یا می سنجند برای ایشان
حقوق را يُخْسِرُونَ زیان میرسانند بدیشان و می کاهانند آنرا و در آثار آمده که اهل
مدینه همه تاجر بودند و هیچکدام این صفت خبیثه را از دست نمیدادند و معاملات را
بطریق قمار نام نهاده بودند چون منابذه و ملامسه و مخاطره و غیر آن و چون این سوره
نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ببازار آمد و بر ایشان خواند و بعد از ان فرمود خمس
بخمس خصلت ذمیمه است که مقارن پنج مصیبت است گفتند یا رسول الله آنکدام است
فرمود هیچ قوم نباشد که نقض عهد کنند و وفا بآن ننمایند مگر خدای تعالی دشمن را بر ایشان
مسلط گرداند و هیچ گروهی نباشند که حکم کنند بغیر آنچه خدای تعالی نازل گردانیده و فرموده
مگر درویشی در میان ایشان آشکارا شود و هیچ جماعتی نباشند که در میان ایشان فاحشه
و ناشایست پیدا شود مگر که مرگ در میان ایشان آشکارا گردد و هیچ فرقه نباشند که کم سنجند

وکم پیمودن عادت کنند مگر که ایشانرا از نباتات و اقوات محروم سازند و بقحط و
غلا مواخذه کردانند و هیچ کروهی نباشند که منع زکوة کنند و آنرا بمستحقان برسانند
مگر که باران از ایشان بردارند و در خبرست که چون امیر المومنین صلوات الله علیه
از حکومات فارغ شدی ببازار کوفه درآمدی و فرمودی ای مردمان بترسید از خدای
و کیل و وزن را تمام به پیمائید و طریق عدل را دران مرعی دارید و چیزهای مکیل و موزون
بمردمان کم مدهید و در زمین فساد و تباهی مکنید روزی در بازار مردی را دید که زعفران
میکشید یافت که ترازوی او راست نیست زعفران از کفه ریخت و فرمود اول ترازو
راست کن بعدل و بعد ازان اگر خواهی چرب بسنج و از حضرت رسالت پناه صلعم مرویست
که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را بقعر دوزخ درآرند و در میان دو کوه آتشین
جای دهند و او را کویند کیل و وزن این هر دو کوه کن و او همیشه باین عمل مشغول باشد
مالک دینار فرمود مرا همسایه بود که بیمار شد بعیادت او رفتم در نزع بود و بانگ میکرد که
دو کوه آتشین قصد من میکنند من کفتم ای مرد محض خیال خواهد بود کفت نه چنین است
بلکه حق است زیرا که مرا دو مکیال بود یکی ناقص میدادم و بزاید میگرفتم و این عقوبت
آنست از ابی مرویست که طلب حاجتهای خود مکن از کسی که روزی او بسرهای مکیال
و زبانهای ترازو باشد اصمعی کوید از اعرابی شنیدم که میکفت مروت از کسی مطلب که
روزی از سرهای ترازو باشد از ابن مسعود روایتست که نماز مکیالست هر که تمام
بپیماید پاداش او تمام به پیمایند برای او و اگر بکاهاند در آیت ویل للمطففین داخل
خواهد بود الا یظن اولئک آیا کمان نمیبرند آنکروه بیشی ستاننده و کم فروشنده
انهم آنکه ایشان مبعوثون برانگیختکانند لیوم عظیم مر روز بزرک را

چه هرکه

چه هرکه ظن وقوع این روز داشته باشد بر مثال این قبایح جرات نکند چه جای آنکه
بیقین دانسته باشد که مبعوث خواهد شد و بر مقدار ذره محاسب خواهد شد یوم یقوم
الناس در روزی که بپای بایستند مردمان لرب العالمین برای حکم آفریدکار
عالمیان یعنی از پای ننشینند تا فرمان نرسد و آن مقام هیبت باشد که اهل عرصات
سیصد سال ایستاده باشند و کسی را زهرهٔ سخن کردن نباشد تا حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم باذن او سبحانه شفاعت کند و خلق را از میان هیبت بموقف
محاسب آرند و این شفاعت کبری باشد و یا در روزی که برخیزند مردمان از قبور خود
برای امر پروردکار عالمیان و جزا و حساب او و مؤید قول اول است اینکه از عبد الله مسعود
نقلست که مردمان در عرصات مقدار چهل سال و بروایت اشهر سیصد سال ایستاده باشند
سرها در پیش انداخته و هیچکس زهرهٔ سخن کردن نداشته باشد و همه منتظر اینکه ندائی از جانب
حضرت عزت در رسد و در خبرست که مقدار ایستادن مومن آنمقدار باشد که نماز فریضه
کذارده شود در خبری دیکر آمده که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که طول روز قیامت
غم و حزنش بر مومن قدر روز تابستان باشد مر روزه دار را که وقت نماز عصر بر کنار
حوضی نشیند و آب بر خود ریزد و خنکی آب و هوای آن باو رسد تا آفتاب غروب کند
و عبد الله عمر کوید نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و کفتم یا رسول الله مسئله میخواهم که
از تو بپرسم فرمود بپرس از آنچه بخاطر رسیده کفتم مقام آدمیان نزد پروردکار عالمیان چند
مدت باشد و چه مشقت در ینمقام بمومنان رسد میان بهشت و دوزخ منزلی باشد باز فرمود
کفار و فجار سیصد سال دران مقام برپای بایستند و هیچ ندائی بایشان نرسد بجهت هول
و دهشت تکلم نداشته باشند اما مومنان دو فریق باشند کروهی سابقان و کروهی اصحاب یمین

و مقدار ایستادن سابقان همچو امتداد زمانی باشد میان دو کس که با یکدیگر راز گویند و چون
راز ایشان دراز شود از یکدیگر جدا شوند و بعد ازین مدت بهشت نعیم در آیند و مقام
اصحاب یمین چون مدت زمان مردی باشد روزه دار که گرسنه و تشنه باشند و منتظر
فرو شدن آفتاب بود بعد از غروب روزه بگشایند بدانکه بهشت در آیند و میان
بهشت و دوزخ حوضی باشد طول آن یکماهه راه و عرض آن یکماهه راه و آب آن سفیدتر
از شیر و شیرین تر از عسل و بر کنار آن حوض قدحها باشد از فضه و قواریر که هر که یک قدح
ازان باز خورد هرگز تشنه نشود و حاجت نیفتد او را باب خوردن در عرصات قیامت
و مرویست که اهل عرصات در مدت ایستادن عرق بطریق سیل از سر ایشان جدا شود
و بکوخی و اطراف ایشان روان گردد و سلیمان بن عامر از مقداد بن اسود نقل کرده که
او گفت من از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود در عرصات آفتاب را بر بالای
سر بندگان بدارند بمقدار یکمیل یا دو میل پس آفتاب تحلیل رطوبات ایشان کند و بطریق
عرق از بدن ایشان بیرون آید و این بقدر اعمال ایشان باشد پس بعضی باشند که عرق
تا پاشنه پای ایشان رسیده باشد و بعضی مانند لجام بدهن ایشان رفته پس آنحضرت
اشارت بدهن مبارک خود کرده فرمود الجمه لجام و این حدیث را مسلم در صحیح خود آورده
مرویست که عبدالله عمر این سوره را قرائت میکرد چون باین آیت یوم یقوم الناس لرب
العالمین رسید گریه برو غالب شد و بیفتاد و از قرائت ممتنع شد و گویند روزی با بایعی بگذشت
و گفت از خدا بترس کیل را تمام کن که کم پیمایندگان را در روز قیامت نزد خدای بدارند تا که
عرق از سر ایشان روان شود و مانند لجام بدهن ایشان رود از فضل نقلست که کم پیمودن
ترازوی سیاهی است در روز قیامت آورده اند که اعرابی بعبدالملک بن مروان گفت

تو شنیده

تو شنیده که آنچه حق تعالی در مطففین فرموده از توجه وعید عظیم بمطففین چیست
ظن تو بنفس خود که مالهای مسلمانان را بی کیل و وزن میگیری و بی اندیشه و محابا دران
تصرف میکنی **كَلَّا** ردع است از تطفیف یعنی کم می پیمایند و از روز بعث غافل میشوند
و بعد ازان در ذکر وعید فجار میفرماید که **إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ** بتحقیق که نوشتن اعمال ایشان
یعنی کفار **لَفِي سِجِّينٍ** در سجین است و آن دیوانیست جامع جمیع شیاطین و کفره و فجره
از جن و انس **وَمَا أَدْرَاكَ** و چه چیز دانا ساخت ترا که **مَا سِجِّينٌ** چیست سجین
كِتَابٌ مَرْقُومٌ کتابیست نوشته شده یا محل کتابیست که حروف آن روشن و نمایان است
و یا نشانه کرده شده بعلامتی که هر که بیند داند که اصلا دران خیر نیست از کعب الاحبار روایت
که چون ارواح و کتاب فاجران بآسمان برند اهل آسمان از قبول آن ابا کنند پس بزمین باز
آرند اهل زمین نیز قبول نکنند بزیر هفتم زمین برند و در سجین که موضع ابلیس است
و لشکر او بنهند و بروایت دیگر از کعب منقولست که در توریت چنین یافتم که سجین نام
درختیست در زیر هفتم زمین که اسمای جمیع شیاطین دران نوشته چون درهای آسمان
بر ارواح کافران مسدود سازند ایشان را بسجین اندازند و بروایت کلبی سجین سنگیست سبز
در زیر هفتم زمین که سبزی هفتم آسمان ازانست و نامهای اعمال کافران دران سنگ نهند
و گویند صخره ایست مجوف در زیر دوزخ پوشیده جان کافران و نامه اعمال ایشان دران است
و ابوهریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که سجین چاهیست در جهنم سر گشوده و فلق
چاهیست در جهنم سر پوشیده و اصح آنست که کتاب مرقوم مفسر کتاب الفجار است و تقدیر این
که کتاب الفجار کتاب مرقوم یعنی نامه اعمال کافران با انکار یا نامه ایست نوشته یا نشان
کرده شده **وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ** سختی عقوبت و عذاب دران روز **لِلْمُكَذِّبِينَ** مر تکذیب

کنندکانراست الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ آن مکذبان که تکذیب میکنند بِيَوْمِ الدِّينِ
بروز جزا و باور ندارند آنرا وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ و تکذیب نکنند بآن روز إِلَّا كُلُّ
مُعْتَدٍ مگر پرستمکاری که از حد در گذرنده در تقلید که بقدرت الهی و علم او استنکار کند
و اعادهٔ او را مستحیل داند أَثِيمٍ بزهکاری باک و متوغل شهوات و معاصی که مشغول
ساخته باشد او را از ماورای آن و طور ابران کارها علای آن داشته إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ چون
خوانده شود بروی آيَاتُنَا آیتهای کلام ما قَالَ گفت از فرط جهل و عناد و اعراض از حق
این أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ افسانهای پیشینیانست كَلَّا نه چنین است که مکذبان
میگویند بَلْ رَانَ بلکه غلبه کرده و زنگ نهاده عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان
مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند که میکردند از اثام و معاصی یعنی قلوب ایشان بسبب
خبث اعتقاد و کفر و معاصی زنگ گرفته و تاریک شده و جهت این معرفت حق و باطل
بر ایشان پوشیده گشته و در حدیث آمده که بنده هرگاه گناهی بکند نقطهٔ سیاه در دل او
پدید آید تا بجائی رسد که همه دل او سیاه گردد و عیاشی و زراره نقل کرده اند که ابو جعفر
علیه السلام فرمود که هیچ بندهٔ مومن نباشد مگر که در دل او نقطهٔ سفیدی هست چون
گناه کند نقطهٔ سیاه درمیان آن پیدا شود چون توبه کند سیاهی زایل گردد و اگر در گناه
متمادی شود و بران مداومت نماید آن سیاهی زیاده گردد تا آنکه تمام آن نقطه را بپوشاند
و هرگاه آن سفیدی بالکلیه پوشیده گردد صاحب او هرگز بکار خیر باز نگردد و دایم در معاصی
باشد بعد از ان فرمود اینست معنی قوله تعالی بل ران علی قلوبهم الآیه و ابو عبدالله عم
فرموده که دل زنگ میگیرد پس چون نعمای الهی را بیاد او دادی از ان زنگ متولی و متجلی
میشود و روشن میگردد كَلَّا باید که باز ایستند کفره و فجره از کفر و فجوری که بر دلهای

ایشان

ایشان غالب میشود و بسبب آن زنگ غفلت بران نشسته و غشاوه و غرور
آنرا مغطی ساخته تیره دل میگرداند إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ بدرستی که ایشان از
مثوبت و رحمت پروردگار خود يَوْمَئِذٍ دران روز لَمَحْجُوبُونَ در پرده شدگان
باشند یعنی از ان محجوب و ممنوع شوند از امیر المومنین صلوات الله علیه تفسیر این آیت
پرسیدند ای محرومون عن ثوابه و کرامته ثُمَّ إِنَّهُمْ پس بدرستی که تکذیب کنندگان
لَصَالُو الْجَحِيمِ درآیندگانند بدوزخ و همیشه سوزندگان دران ثُمَّ يُقَالُ
پس گفته شود یعنی زبانیه با ایشان گویند از روی توبیخ هَٰذَا این عذاب الَّذِي كُنْتُمْ
بِهِ عذابی است که بودید بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید كَلَّا ردع است
از تکذیب یعنی باید که از تکذیب این توعیدات و تهدیدات باز ایستید و تصدیق
نمائید بوقوع آن و بعد از وعید کفار در وعد ابرار میفرماید که إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ
بدرستی که آنچه نوشته میشود در اعمال نیکوکاران یا نوشتن اعمال ایشان لَفِي عِلِّيِّينَ
وَمَا أَدْرَاكَ مَا عِلِّيُّونَ هرآینه در علیین است و آن علم دیوان خیر است که مدون
شده در وی آنچه ملایکه و صلحا تعین کرده چنانکه میفرماید و چه دانا ساخت ترا که بدانی که
چه چیز است علیون كِتَابٌ مَرْقُومٌ کتابی است مسطور یا مکان کتابی است که
مبین و روشن است حروف کتابت آن یا موسوم بعلامتی که هر که مشاهده کند داند که در و
همه خیر است يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ حاضر شوند بدان کتاب ملایکه که مقرب درگاه
کبریا اند و حفظ آن کنند و آنرا بدرجهٔ عالی و مرتبهٔ بلند برسانند یا گواهی دهند بر آنچه در آن است
در روز قیامت و آن کتاب مرفوع است در آسمان هفتم در زیر قایمهٔ عرش که مساکن
کروبیانست بواسطهٔ تعظیم و تکریم آن و بروایت ضحاک علیین سدرة المنتهی است و بعضی

ابن عباس لوحی ست از زبرجد سبز معلق در زیر عرش که اعمال ابرار دران مکتوبست
واز کعب وقتاده ومجاهد نقلست که علیین در آسمان هفتم ست وارواح مومنان
دروست واصح آنست که کتاب مرقوم تفسیر کتاب الابرارست وتقدیر آنکه کتاب الابرار
کتاب مرقوم پس معنی آیه اینست که نامهٔ اعمال ابرار در جائی ست که آنرا علیین گویند وتو چه دانی که
علیین چه چیزست یعنی جائی ست بلند قدر ومکانت ورفعت ونامهٔ اعمال الابرار کتابیست
نوشته ونشان کرده شده که هر که آنرا به بیند یا بخواند داند که اصحاب آن نیکوکاران اند وم روی است
از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که ملائکه حفظه چون عمل بنده بردارند با ستقلال تمام آنرا باسمان
برند و در جائی که ارادهٔ الٰهی باشد برسانند وحی آید بدیشان که شما نگاهبان بودید بر اعمال
بندهٔ من ومن نگهبانم بر آنچه در دل او بود واو عمل خود را باخلاص کرده وبغرض آلوده نساخته
آنرا در علیین جای دهید که من آنرا آمرزیدم وچون عمل دیگر بنده بردارند وتذکیهٔ آن کنند
وآنرا بعالم بالا برند وحی آید بدیشان که شما حافظان اعمال او بودید ومن نگهبان
بودم بر سرایر دل او واو عمل خود را باخلاص نکرده وآنرا بریا وسمعه آمیخته پس آنرا
بسجین برند حاصل که حق تعالی در صفت ابرار میفرماید که اِنَّ الْاَبْرَارَ بدرستی که
نیکوکاران لَفِي نَعِيمٍ در بهشت پر نعمت اند عَلَى الْاَرَائِكِ بر تختهای وحجلهای آراسته
يَنْظُرُونَ می نگرند بجزئی که شادان وفرحناک میشوند از مناظرهٔ جنت وانواع
نعمت وکرامت یا از عرش یا از ابنیا واوصیا تا نگرند بکفار در دوزخ که بانواع عذاب
معذب باشند تَعْرِفُ بشناس تو ای نگرنده فِي وُجُوهِهِمْ در رویهای ایشان
نَضْرَةَ النَّعِيمِ تازگی نعمتهای بهشت یعنی بهجت تنعم وطراوت در روی ابرار خلق فرمایم
يُسْقَوْنَ آشامانیده شوند یعنی بدیشان آشامانند مِنْ رَحِيقٍ از شراب خالص بیغش که

مختوم

سفید وخوشبوی باشد مَخْتُومٍ مهر کرده شده اوانی آنکه اکواب واباریق آنست
خِتَامُهُ مِسْكٌ مهر او بجای گل مشک است ومهر بجهت آن کنند تا توهم اهل
بهشت نشود که دست کسی بدان رسد وموجب تنفیر ایشان شود پس ابرار خود
مهر آن بردارند واین غیر خمریست که در انهار بهشت است واز ابی درداروایتست که
مشک شراب سفید است مانند فضه واهل بهشت ختم شراب خود باشامیدن آن کنند
وبروایت ابن عباس ختم آشامیدن آن پر از رایحه مشک است تا شارب بعد از آشامیدن
آن بوی مشک از لب ودهن شارب خود یابد ودر روایت آمده که اگر مردی از اهل
دنیا انگشت خود را دران داخل سازد وبیرون آرد هیچ ذی روحی نباشد در دنیا
مگر طیب آن انگشت بمشام او برسد وهمه دنیا بآن معطر ومطیب گردد وَفِي ذٰلِكَ
ودرین شراب یا نعیم فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ باید که رغبت کنند کان
یعنی عملی بجای آرند که سبب استحقاق آن شراب گردد در حدیث آمده که در روزهای تابستان
روزه دارد حق تعالی رفع تشنگی او کند وبآب دادن از شراب رحیق مختوم واز جمله
وصیتی که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با امیر المومنین علیه السلام کرده اینست که ای علی هر که
ترک خمر کند بجهت رضای خدا وامتثال امر او حق تعالی او را از رحیق مختوم آب دهد
وَمِزَاجُهُ وآمیختگی رحیق مِنْ تَسْنِيمٍ از چشمه تسنیم است ودر تبیان آورده که از
ابن عباس مرویست که تسنیم اسم آبی ست که از تحت عرش به بهشت میرود واشرف اشربه
بهشت است ومیمون بن مهران از ابن عباس پرسید که تسنیم چیست فرمود از جمله آن چیزیست که
حق تعالی فرموده فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین یعنی هیچ نفسی نمیداند آنچه پنهان داشته
از برای بهشتیان از چیزی که چشم را روشن سازد وحسن نیز گفته که تسنیم از خفایای اشیاست که

حق تعالی از برای اهل بهشت مخفی ساخته و گویند شرابی ست که از بلندی بهشتیان ریزان
میشود و گفته اند که جوئی ست جاری در هوای و در اوانی اهل بهشت ریزان میشود
برحسب حاجت و چون اوانی پر شوند باز ایستند و قطرهٔ از آن بر زمین نریزد پس تفسیر
تسنیم میکند که عَيْنًا اعنی تسنیم چشمه ایست که يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُوْنَ ه می آشامند
بآن نزدیکان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن می نوشند و ممزوج آنرا با برار میدهند
و از ابن عباس نقلست که چون مقربان مشغول بما سوی نشده اند یعنی محبت حق را
با محبت غیر نیامیخته اند شراب ایشان صرفست و آنها که محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان
ممزوج باشد آورده اند که صنادید قریش چون ابوجهل و ولید مغیره و عاص بن وایل و اتباع ایشان
هرگاه فقرای صحابه را چون مانند عمار و صهیب و خباب و بلال و امثال ایشان را میدیدند
با ایشان سخریت و استهزا میکردند و بر سبیل طنز و افسوس میگفتند که اینها بر حق اند آیت
آمد إِنَّ الَّذِيْنَ أَجْرَمُوْا بدرستی که آنانکه شرک آوردند و اجرام صحیفهٔ اعمال را بجرایم
شرک و عصیان سیاه کرده كَانُوْا مِنَ الَّذِيْنَ آمَنُوْا هستند از آنانکه گرویده اند يَضْحَكُوْنَ
میخندیدند وَإِذَا مَرُّوْا بِهِمْ و چون بگذرند با مومنان يَتَغَامَزُوْنَ ه غمزه میکنند
بچشمها یعنی اشارتها میکنند بجهت استهزا در کشاف و طبرسی مذکورست که روزی امیر المومنین
با جمعی از فقرای مسلمانان میگذشت جمعی منافقان بخندیدند و بچشم و ابرو اشارتها کرده طریق استهزا
پیش آوردند و نزد یاران خود رفتند و گفتند ربنا الیوم الاصلع راس و ریش احرد اصلع آنست
مراد ایشان امیر المومنین علیه السلام بود و برین سخن بسیار بخندیدند و هنوز آنحضرت بمسجد
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نرسیده بود که آیت نازل شد که منافقان نامه سیاه بر مومنان ه
میخندیدند و بچشم و ابرو غمز میکنند وَإِذَا انْقَلَبُوْا و چون بازمیگردند إِلٰى أَهْلِهِمُ بسوی

کسان

کسان خود انْقَلَبُوْا باز میگردند فَكِهِيْنَ ه در حالی که شادمان خرسندند بدانچه
کرده اند و گفته فاکهین که قرائت حفص ست که مبالغه فاکهین ست و حاکم ابوالقاسم حسکانی
در کتاب شواهد التنزیل باسناد خود از ابی صالح نقل کرده که ابن عباس فرموده که ان الذین
اجرموا منافقان قریش اند و الذین آمنوا علی ابن ابیطالب و اصحاب او و این روایت را
از ابو سعید بلخی که از روات اهل سنت است از پدر خود روایت کرده باسناد الی ابن عباس
که مراد از من الذین اجرموا جماعت بنی امیه بودند که چون علی ابن ابیطالب با جمعی
مومنان بر ایشان بگذشت و بچشم و ابرو اشارت بعلی ابن ابیطالب میکردند و تغامز
ایشان بظهور میرسید و مراد به الذین آمنوا علی ابن ابیطالب است و خواص او که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم شاه اولیا را و آنانکه با او بودند بشارت داده فرموده که
انکم ستنظرون الیهم وهم یعذبون فی النار زود باشد که شما در ایشان نگرید و ایشان
در آتش دوزخ معذب باشند و مقاتل نیز که از اعاظم سنیانست همین روایت در تفسیر
خود آورده و در آخر گفته که چون شاه اولیا بعد از غمز و استهزای منافقان نسبت
باو و خواص او بمجلس منور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم رسید آنحضرت
این آیت را بر شاه اوصیا خواند و آن سرور دین را ازین حال مسرور ساخت و رفعت قدر
آن سلطان ولایت را عند الله بر وی منکشف ساخت و نیز حق تعالی در مذمت اهل کفر
و نفاق میفرماید که وَإِذَا رَأَوْهُمْ و چون به بینند کافران و منافقان مومنان را
قَالُوْا گویند با یکدیگر إِنَّ هٰؤُلَاۤءِ بدرستی که این گروه که متابع محمد اند لَضَآلُّوْنَ ه
هرآینه گمراهانند وَمَآ أُرْسِلُوْا و حال آنکه فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق عَلَيْهِمْ
بر مومنان حَافِظِيْنَ ه نگهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت و هدایت ایشان این حکمت

بایشان وچون کفار با مومنان باین طرز سلوک نمودند پیوسته استهزا بایشان
کرده میخندیدند **فَالْيَوْمَ** پس امروز که روز قیامت است **الَّذِينَ آمَنُوا** آنانکه
گرویده اند **مِنَ الْكُفَّارِ** از حال کافران **يَضْحَكُونَ** میخندند **عَلَى الْأَرَائِكِ**
درحالتی که بر تختها وحجلهای آراسته بجواهر **يَنظُرُونَ** می نگرند بدیشان که در دوزخ
بانواع عذاب معذب اند و در سلاسل واغلال مقید مراد آنست که اهل ایمان در روضه
جنان نظر در هوان وصغار مشرکان ومنافقان کنند وبعد از آنکه بعزت وکبر ایشان در دنیا
دیده باشند تنعم وترفه ایشانرا مشاهده کرده باشند در حینی که بر تختهای بهشت کلط جمع
وامین بهشت مانند بادشاهان نشسته باشند ودر اخبار آمده که دری از بهشت بکشایند
ودوزخیانرا گویند ببهشت در آئید ایشان بتعجیل تمام بطرف بهشت روان شوند وچون
در رسند خزنه فی الحال در بر روی ایشان در بندند وایشان مغموم بدوزخ باز گردند
وهمه مومنان ازین حال خندان شوند وگویند **هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ** آیا جزا داده شدند
کافران **مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ** آن عملها را که بودند در دنیا که میکردند از سخریت
استفهام بر سبیل تقریرست یعنی البته ایشان باداش داده شدند بمثل آنچه با مومنان
میکردند از استهزا وضحک وجهت آن بعذاب نیران وعقاب جاودان گرفتار گشتند
سورة الانشقاق خمس وعشرون آیه وركوع واحد وهی مکیه ابی بن کعب از رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم روایت کند که هر که سورة انشقت بخواند خدا تعالی اورا
در پناه خود گیرد از آنکه نامه اعمال او در پشت او با و دهد بلکه آنرا در دست راست او
دهد وبباید دانست که چون حق تعالی ختم سورة مذکوره نمود بذکر احوال قیامت افتتاح این سوره
بمثل آن کرد وفرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

اذا السماء

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ انگاه که آسمان شکافته شود فرشتگان ازان بزمین
نازل شوند واز امیر المومنین علیه السلام مرویست که آسمان شکافته گردد از کهکشان
وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وبشنود وفرمان برد مر پروردگار خود را یعنی منقاد شود مر تاثیر قدرت
او سبحانه را ودر وا نهد انقیاد مطوع امر را که از جانب مطاع باو وارد شود مراد آنست
که آسمان در انشقاق مسخر فرمان ویست واز ان امتناع نماید **وَحُقَّتْ** وسزاوار
گردانیده شده است آسمان باستماع وانقیاد امر حق تعالی چه او سبحانه خالق است پس فی الحقیقه
مطیع ومنقاد فرمان او باشد **وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ** وانگاه که زمین کشیده شود
باین وجه که کوهها وجمیع بلندیها را از زمین بردارند واورا پهن باز کشند که هیچ موضعی ازان
مرتفع ومنخفض نماند چنانکه اگر تخم مرغی در مشرق نهند از مغرب آنرا توان دید وبعکس
ویا فراخی وگشادگی او زیاده گردد **وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا** وبیرون افکند آنچه در درون اوست
از کنوز واموات **وَتَخَلَّتْ** وتکلیف کند در خالی شدن یعنی هر جهد وجهدکه درین باب
آنرا ممکن باشد بجای آرد تا هیچ چیز در باطن او نماند **وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا** وفرمان برد زمین
مر حکم پروردگار خود را در بیرون افکندن وخالی شدن از همه **وَحُقَّتْ** سزاوار
گردانیده شده مر حکم ربانی را چه مخلوق وآفریده اوست وعنان اختیار در قبضه اقتدار او
در خبرست از سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم که نشانهای قیامت ظاهر گردد در زمین
آنچه در وی باشد بیرون اندازد واز پارهای جگر خود یعنی سبیکهای زر وسیم ظالم گوید که
بجهت این ظلم وقتل از من صادر شده وسارق گوید که بسبب این دست مرا قطع کردند
پس همه فانی شدیم وانها را گذاشتیم **يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ** ای آدمی مراد جنس است
وخطاب راجع بهر یک از مکلفان از اولاد آدم **إِنَّكَ كَادِحٌ** بدرستی که تو کارکننده

برنج وسعی تمام الی ربک تا وقتی که برسی بجزای پروردکار خود کدحا کار کردنی بجد
وجهد بسیار که اثر آن در نفس تو ظاهر کردد فملاقیه پس تو رسنده بکار خود یا ملاقی کار
خود مراد ملاقات است بجزای کردار نزد آفریدکار یعنی البته بپاداش خود رسی واز آن
مفری وچاره نداری ویا ملاقات کننده بحکم خدا در جائی که بغیر از حکم او حکم دیگر نباشد
زبدهٔ معنی آنست که ای آدمیان شما در عمل خیر وشر مشقت میکشید تا آنکه بجزای آن میرسید
فاما من اوتی پس اما آنکه داده شود کتابه نوشتهٔ اعمال او بیمینه بدست راست
او فسوف یحاسب پس زود باشد که حساب کرده شود حسابا یسیرا
حسابی آسان که اصلا در آن مناقشه ومضایقه نباشد واعتراض نکنند با آنچه او را بد آید
واز آن مشقت یابد بخلاف آنکه اصحاب شمال که با ایشان مناقشه واعتراض باشد عایشه
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که حساب یسیر آنست که ذنوب
بنده را باو نمایند وبعد از آن بتلطف عفو آن را محو کنند واز پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که
هرکه را حساب کنند معذب شود کفتند یا رسول الله نه حق تعالی فرموده بحاسب حسابا یسیرا
فرمود مراد بحساب یسیر عرض ذنوب است باو نه حساب او چه هرکه در حساب باو مناقشه
کنند البته عذاب کرده شود وینقلب وباز کردد آنکه حساب او آسان باشد الی اهله
بسوی کسان خود یعنی بعشیرهٔ خود از اهل ایمان یا بکروه مومنان یا بزنان خود از حور العین
مسرورا شادمان وخوشحال شده بسبب آنچه یافته باشد از خیرات وکرامات ورفعت
درجات خود ودر حدیث آمده که هرکرا سه خصلت باشد حق تعالی او را بآن آسان کرداند
ودر بهشتش درآرد کفتند آن کدام اند سه خصلت یا رسول الله فرمود یکی آنست که عطا کنی بکسی که
ترا محروم کرده باشد دوم آنکه به پیوندی بکسی که از تو بریده باشد سیوم آنکه عفو کنی در کذری

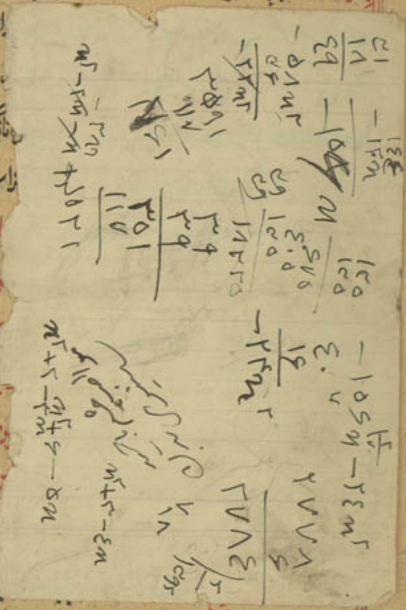
ازکسی

از کسی که بر تو ستم کرده باشد واما من اوتی واما آنکه داده شود کتابه
نامهٔ کردار او وراء ظهره از پس پشت او بدست چپ وآنچنان بود که
دست راست او را بر کردن او بندند ودست چپ او را بر پس پشت او بیرون آرند واز آن
طرف نامه در دست چپ وی نهند وکویند با او که اقرأ کتابک او کوید من نامه را چکونه
از پس پشت خود بخوانم پس کردن او را باز پس شکنند تا نامهٔ خود را ببیند تاریک وسیاه
وعاجز ومتحیر شود ونتواند که او را بخواند ومقاتل کفته دست چپ او را منخلع کردانند
بر پشت او ونامهٔ عمل را در آن نهند فسوف یدعوا پس زود باشد که بخواند یعنی
تمنا کند ثبورا هلاکت را یا کوید واثبورا واین کلام هم طلب هلاکت است و
یصلی سعیرا ودر آید بآتش افروخته وهمیشه ملازم آن باشد آنکه بیان موجب
این عذاب میکند که انه کان بدرستی که آنکس بود در دنیا فی اهله در میان
کسان خود مسرورا شادمان ونازان بمال فانی وجاه ناپایدار بجهت فرط
غرور وبآن فارغ بود از روز شمار انه ظن بدرستی که او کمان برده ان لن
یحور آنکه باز نکردد بخدا یعنی او را بعث ونشور نشود بلی آری او را باز کشت
خواهد بود ان ربه بدرستی که پروردکار او کان به هست باو وباعمال او
بصیرا بینا پس او را فرو نخواهد کذاشت بلکه بمحشر خواهد آورد وجزا باو خواهد رسانید
فلا اقسم پس سوکند میخورم بالشفق بسرخی که بعد از غروب آفتاب در مغرب دیده
شود ویا به بیاضی که در عقب حمرت بماند وکویند این بیاض اصلا غایب نمیشود بلکه
متردد است از افق بافق وقول اول مرویست از ائمه هدی علیهم السلام واکثر جمهور
وعامه واللیل وسوکند بشب وما وسق وآنچه جمع کند وفراهم آورد بسوی خود

یعنی بهرچه تاریکی شب آنرا جمع کند و فرو پوشد بعد از آنکه در روز منتشر شده باشد
از انواع دواب چه در شب هر شی که هست بماوای خود رجوع کند وَالْقَمَرِ وسوگند بماه
إِذَا اتَّسَقَ آنگاه که مجتمع و مستوی شود در تمام و کامل گردد و این وقتی است که بمرتبهٔ
بدریت رسد در شب چهاردهم جواب قسم اینکه لَتَرْكَبُنَّ هر آینه بر نشینید و مرتکب شوید یعنی
اقدام کنید و ملاقات نمائید طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ حالی پس از حالی که مطابق یکدیگر باشند در شدت
و هول مراد هر کست و شدایدآن و اهوال قیامت و مواطن [illegible] آن که یکی بعد از دیگری دیده
شوند و گویند مراد تحویل بنی آدم است در دنیا از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه و از آن بمضغه
و عظم و لحم و خلق دیگر که ولوج روح است و جنین و ولید و رضیع و فطیم و یافع هو المشرق
بالنمو و مترعرع هو المشرف بالقوة و مراهق و محتلم و بالغ و امرد و باقل شارب و همچنین
تا بس کهولت و شیخوخت پس انسان از نطفه تا حین موت طبیعی این احوال متنوعه مختلفه
پیدا میکنند و از صادق علیه السلام مرویست که لترکبن سنن من کان من قبلکم من الاولین
والآخرین یعنی مراد اینست که در میان شما واقع میشود آنچه در میان قرون ماضیه بود و در شما
جاری میشود آنچه برایشان جاری میشد پس میان شما و ایشان تطابق و توافق است مانند توافق
پر تیر با پر تیر دیگر از آن که محاذی اوست از عطا مرویست که مراد رخاست بعد از شدت
و شدت بعد از رخا و فقر بعد از غنی و غنی بعد از فقر و صحت بعد از سقم و سقم بعد از صحت
بعد از آن بر سبیل تبکیت و انکار میفرماید که فَمَا لَهُمْ پس چیست کفار قریش را که با وجود این
احوال تفاوت مراتب لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بخدای و بروز قیامت و بقرآن و بحضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم تصدیق نمی نمایند و با وجود وضوح دلایل و ظهور حجج
وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ و چون خوانده شود برایشان قرآن لَا يَسْجُدُونَ

فروتنی

فروتنی نمیکنند و منقاد آن نمیشوند یا نماز نمیگذارند و یا سجده نمیکنند بتلاوت
و باتفاق علما این سجده از سجدات مندوبه است و نه مفروضه و سجده ناکردن
کفار نه از جهت قصور دلیل و انقطاع حجت است بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه
نگرویدند يُكَذِّبُونَ تکذیب میکنند قرآنرا و تدبر نمینمایند در آیات آن و ایمان نمی آرند
بجهت اقتدار برؤسا و تقلید با بآء خود در تکذیب وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدا داناتر است
بِمَا يُوعُونَ بدانچه نگاه میدارند در وعای دل خود از کفر و بآنچه میپوشند از کینه و عداوت



[illegible] بانواع عقوبات
[illegible] دردناک
[illegible] آنانکه گرویدند
[illegible] راست فردی
[illegible] اثنا عشر و
[illegible] سوره بروج
[illegible] فرماید
[illegible] بروج در انظار
[illegible] این سوره بغیر
[illegible] تاح این سوره
[illegible] الرحیم
[illegible] بروج اثنا عشر است
که آن حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت

یعنی بهرچه تاریکی شب آنرا جمع کند و فرو پوشد بعد از آنکه در روز منتشر شده باشد
از انواع دواب چه در شب هر شئی که هست بمأوای خود رجوع کند وَالْقَمَرِ و سوگند بماه
إِذَا اتَّسَقَ آنگاه که مجتمع و مستوی شود در تمام و کامل گردد و این وقتی ست که بمرتبهٔ
بدریت رسد در شب چهاردهم جواب قسم اینکه لَتَرْكَبُنَّ هرآینه برنشینید و مرتکب شوید یعنی
اقدام کنید و ملاقات نمائید طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ حالی پس از حالی که مطابق یکدیگر باشند در شدت
و هول مراد مرگست و شدائد آن و اهوال قیامت و مواطن هایله آن که یکی بعد از دیگری دیده
... از نطفه بعلقه و از آن بمضغه
... ع و فطیم و یافع بهو المشرق
... مرد و باقل شباب و بجنین
... این احوال متنوعه مختلفه
... کان من قبلکم من الاولین
... میان قرون ماضیه بود و در شما
... ابق و توافقست مانند توافق
... و رخاست بعد از شدت
... بعد از سقم و سقم بعد از صحت
... کفار قریش را که با وجود این
... ز قیامت و بقرآن و بحضرت
... صنوح دلایل و ظهور حج
وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ و چون خوانده شود برایشان قرآن لَا يَسْجُدُونَ

فروتنی

فروتنی نمیکنند و منقاد آن نمیشوند یا نماز نمیگذارند و یا سجده نمیکنند بر تلاوت
و باتفاق علما این سجده از سجدات مندوبه هست و نه مفروضه و سجده ناکردن
کفار نه از جهت قصور دلیل و انقطاع حجت است بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه
نگرویدند يُكَذِّبُونَ تکذیب میکنند قرآنرا و تدبر نمینمایند در آیات آن و ایمان نمی آرند
بجهت اقتدا برؤسا و تقلید باباء خود در تکذیب وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدا داناترست
بِمَا يُوعُونَ بدانچه نگاه میدارند در دعای دل خود از کفر و بآنچه میپوشند از کینه و عداوت
مؤمنان و یا بآنچه جمع میکنند در صحف خود از اعمال سیئه و ذخیره می نهند از انواع عقوبات
اخرویه فَبَشِّرْهُمْ پس مژده ده ایشانرا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذاب دردناک
ایراد بشارت در مقام انذار برای تهکم است إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا لیکن آنانکه گرویدند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای ستوده را لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشانراست مزدی
غَيْرُ مَمْنُونٍ ناکاسته و نابریده و یا منت ننهاده سورة البروج اثنان و عشرون آیه
و هی مکیه ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که هر که سورهٔ بروج
بخواند حق تعالی بعدد هر روز عرفه که در دنیا بوده باشد ده حسنه باو کرامت فرماید
و یونس بن ظبیان از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که هر که سورهٔ بروج را در نماز
فریضه تلاوت کند محشر و موقف او با انبیای مرسلین بوده باشد چه این سوره پیغمبرست
صلی الله علیه و آله و سلم بدانکه چون سوره مذکوره مختتم شد بذکر مومنان افتتاح این سوره
نیز بذکر مومنان اصحاب اخدود واقع شد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ سوگند بآسمان که خداوند برجهاست مراد بروج اثنا عشر است
که آن حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت است

وایها مشابه قصور اند در ارتفاع منازل ماه در هر برجی دو روز و کهری می باشد و آفتاب
در هر برجی یکماه ویا مراد ابواب سموات است که موازی ازان متنازل میشود و گویند
مراد کوشکها اند از زر سرخ و زبرجد سبز و نقره سفید و گوهر و مروارید و آن مواضع عبادت
ملائکه ست همچنانکه زمین مساجد آدمیانست وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ و سوگند
بروز وعده داده شده مراد روز قیامت است که خلایق دران مجازات خواهند یافت
وَشَاهِدٍ و سوگند بهرکه حاضر شود درین روز از مکلفان و غیر آن وَمَشْهُودٍ
و بآنچه حاضر کرده شود دران از عجایب و غرایب علما را درین دو لفظ اختلاف بسیارست
و از آنجمله شاهد الله ست که همه را می بیند و مشهود بنده یا بعکس چه بنده شاهد ست بر وجود او
سبحانه یا شاهد پیغمبرست کقوله تعالی انا ارسلنا شاهداً و مشهود امتنا و امام حسن علیه السلام
فرموده که شاهد حضرت رسالت پناه ست صلی الله علیه و آله و سلم و مشهود روز قیامت است
و ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام فرموده اند که شاهد روز جمعه ست و مشهود روز عرفه
چه جمعه گواهی دهنده ست بر هر عاملی که دران عمل کند و روز عرفه مردمان حاضر میشوند
دران بموسم حج و ملائکه نیز دران حاضر میشوند و یا شاهد حجر الاسود ست و مشهود
حاجیان و یا شاهد ایام و لیالی و مشهود بنی آدم و باقی اقوال و اختلاف و وجوه هر یک
ازان درین مقام حواله بمنهج الصادقین ست جواب قسم اینست که قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ
هر آینه هلاک شدند و ملعون گشتند خداوندان شکافها در زمین یعنی جماعتی که خودها در زمین
کندند و پر از آتش کردند برای تعذیب مومنان و قصه اصحاب اخدود بر طریقی که مسلم در صحیح خود
از حماد بن سلمه نقل کرده و وی از عبد الرحمن بن ابی لیلی و او از صهیب و صهیب از پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم آنست که آنها جمعی مشرک بودند از اصحاب ذو نواس یمنی

ودرزمان

و در زمان او ساحری بود کاهن و مشعبد که مدار الملک وی بود چون بسن شیخوخت
رسید او بعرض و مرض مبتلا شد بعرض ملک رسانید که من پیر شده ام و ضعیف
کلی بقوای من راه یافته صلاح در آنست که چون آن اصیل عاقل قابل بمن سپاری
تا آنچه دانسته ام بوی آموزم تا بعد از من خلفی باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود
ملک را پسندیده آمد و بر وفق مدعای او پسری بوی سپرد و آن ساحر از روی اهتمام
بتعلیم وی پرداخت و در رهگذر پسر صومعهٔ راهبی بود روزی آن پسر را بخاطر رسید که
دران صومعه در آید و آن راهب را به بیند پس بر روی در آمد و از اقوال و افعال وی
متعجب شد و بر احوال وی مطلع شده طریقهٔ رهبانیت را پسندید و بدین او متدین شد
و خدای پرست گشت و هر روز که نزد ساحر رفتی و بیرون آمدی بیامدی و با راهب صحبت
داشتی و چون پیش ساحر میرفت او را بسبب صحبت او با راهب دیر پیش ساحر رفت
ساحر او را میزد و انواع ایذا باو میرسانید که چرا دیر می آئی و چون دیر بخانه میرفت
اهل خانه نیز او را میزدند و میرنجانیدند وی شکایت این حالی را براهب عرض کرد
راهب گفت اگر ترا ساحر گوید که چرا دیر می آئی بگو که اهل خانه مرا نگذاشتند و اگر
اهل خانه از تو پرسند که چرا دیر کردی بگو که نزد ساحر ماندم القصه جوانی در خدمت راهب
مردی عاقلی مستجاب الدعوت گشت قضارا روزی از نزد راهب بیرون آمده
بخانه خود میرفت اژدهائی بر سر راهی آمده بود ممر بر مردم بسته و خلق از هر طرف حیران
مانده بود جوان پیش آمد و با خود گفت حقیقت راهب و بطلان ساحر حالی بر من
متیقن خواهد شد پس سنگی برداشت و گفت بار خدایا اگر راهب نزد تو دوست تر
از ساحر ست پس اژدها را بکش و سنگ بجانب او انداخت بر سر او آمد و کشته شد

و روایتی آنست که اسم اعظم برخواند دست بر پشت او مالید و گفت از راه برگرد
و بمنزل خود باز رو و اژدها برفت وقتی دیگر شیری بر سر راه او آمد جوان نیز همچنین
در گوش او گفت او نیز از راه او برخاست و باسم اعظم اکمه و ابرص را شفا میداد
و جمیع آلام و اسقام را دوا میکرد و چون خبر وی در شهر منتشر شد ارباب حاجات
روی بدان جوان آوردند و بدعای او مرادات همه حاصل میشد چون این خبر براهب
رسید او را گفت تو ببلای مبتلا خواهی شد باید که صبر کنی و مرا بدست دشمن ندهی
جوان گفت چنین باشد پس حاجب ملک که نابینا شده بود نزد وی آمد و مال
بسیار از برای وی آورد و شفا طلبید جوان گفت من شفا نمیتوانم داد بلکه خدا
شفا میدهد و اگر متابعت من کنی و سر مرا بپوشی بتوفیق خدا چشم ترا روشن سازم
حاجب عهد کرد و جوان او را کلمه شهادت تلقین آموخت و دعا کرد چشم او روشن شد
حاجب با چشم روشن نزد ملک آمد ذونواس از روی تعجب گفت چشم تو چگونه روشن
شد گفت خدای مرا صحت بخشید ملک گفت مرا میگویی گفت نه ملک گفت غیر از من خدای
دیگر هست او جواب داد الله الذی لا اله الا هو ربّی و ربّکم و ربّ کلّ شیء ملک
بطریق حیلت گفت این تلقین از که داری با من بگو تا بوی بگروم حاجب از شغفی که
بر اسلام ملک داشت قصه جوان را درمیان آورد ملک او را طلبید و گفت بمن رسیده که تو
اکمه و ابرص را شفا میدهی او گفت من هیچکس را شفا نمیتوانم داد ولیک خدا شفا میدهد
گفت آیا غیر از من خدای دیگر هست جوان گفت نعم ربّی و ربّک الله ذونواس او را در شکنجه
کشید و پیوسته او را عذاب میکرد تا ملک را بر احوال راهب مطلع ساخت ملک راهب را
حاضر گردانید و او را گفت از دین خود برگرد و مرا پرستش کن وی قبول نکرد پس باره

اورا

اورا دو پاره ساخت و چندانکه جد و جهد مینمود جوان قبول نکرد حکم کرد تا او را
در دریا غرق کنند جمعی وی را بلب دریا آوردند و او را در کشتی بردند چون در میان
دریا رسیدند خواستند که او را در دریا اندازند جوان گفت بارخدایا شر ایشان را
از من کفایت کن بهر وجه که خواهی فی الحال کشتی منقلب شد و همه غرق شدند و او
بسلامت بکنار آمد خبر بملک رسید گروهی را نامزد کرد تا او را بر کوهی برند و بپایین
اندازند چون بسر کوه رسیدند جوان گفت اللهم اکفنیهم بما شئت کوه بلرزیدن درآمد
و بروایتی بادی برآمد و موکلان را از کوه درافکند و وی سالم بماند و نزد ملک آمد ملک
گفت اعوان مرا چه کردی گفت کفانیهم الله ملک در غضب شد و بفرمود تا او را در آتش
افکنند او را در آتش افکندند دیگران بسوختند وی سالم بماند و او را هیچ ضرری نرسید
پس او را بر دار آویختند و تیرباران کردند هیچ تیر بروی کارگر نیامد جوان گفت
ای ملک ایمان آور بآنخدائی که این همه آثار قدرت از وی دیدی ملک عناد ورزید
گفت نمیخواهم مگر قتل ترا جوان گفت اگر مراد تو قتل منست مردمان را بر تلی جمع کن و مرا
بر درختی بیاویز و تیری از ترکش من بیرون کش و بگو بسم الله ربّ الغلام بنام خدای
این غلام و بیفکن تا بر من آید ملک چنین کرد تیر بر صدغ آن جوان آمده شربت شهادت
چشید حضار آن مجمع همه بیکبار گفتند آمنّا بربّ هذا الغلام مرا گفتند آنچه از آن میترسیدی
بر تو نازل گشت ملک را غضب بیشتر شده بفرمود تا سر راهها حفرها کنند و در و آتش
افروختند و گفت هر که ایمان آورده در آن آتش اندازند و آنانکه نگرویده اند واگذارند
اعوان بفرموده او مرتکب امر شده بر کنارهای آن حفرها نشستند هر کرا می آوردند
استفسار میکردند اگر بخدای گرویده بودی میسوختند و اگر نه دست از و باز میداشتند

تا آنکه زنی مؤمنه را با کودکی سه ماهه بر لب خندق آوردند زن بسبب کودک از لب
خندق میگریخت طفل بسخن در آمده مادر را گفت ای مادر اصبری فانک علی الحق صبر کن
برین که تو بر دین حقی و بروایت دیگر گفت ای مادر داخل شو درین آتش و باکی مدار
که آتش جهنم ازین سخت ترست زن چون این سخن بشنید بشعف تمام خود را با کودک
در آتش انداخت آورده اند که چون مادر و پسر بمیان آتش در آمدند حق تعالی بادی
بفرستاد بزیر حفرها در آمد و آن آتشها را از اخدود بیرون آورده پراکنده ساخت و یک
شعله از آن در بادشاه و تختش افتاد و برخی دیگر بلشکریان واقع شد و همه را بسوخت
و آن زن و کودک و دیگر مؤمنان که مانده بودند بسلامت بشهر رفتند و بفراغت تمام
بعبادت ملک علام مشغول شدند و گویند طول آن اخدود چهل گز بود و عرض آن
دوازده گز عیاشی باسناد خود از ابو جعفر علیه السلام روایت کند امیر المؤمنین صلوات الله علیه
شخصی را با سقف نجرانی فرستاد و او را از اصحاب اخدود سؤال کرد و وی قصه ایشان را
باو اخبار کرد امیر المؤمنین باو فرستاد که چنین نیست که تو گفتی لیکن من ترا از آن خبر دهم
بر آنکه حق تعالی مردی حبشی را برسالت حبشه فرستاد و ایشان تکذیب او کردند و بعضی
اصحاب او را بکشتند و او را و بعضی دیگر از اصحاب او که مانده بودند بگرفتند و بنائی بساختند
و آنرا پر از آتش کردند و همه مردمان نزد آن جمع کردند و بایشان گفتند هر که بر دین ما ست
و مامور امر ما باید که بیکطرف روند و هر که بر دین جماعت خود را درین آتش اندازند
پس اهل ایمان دست یکدیگر گرفتند و خود را در آتش انداختند زنی مؤمنه با کودکی یکماهه
نزد آتش آمد و خواست که خود را در آن آتش اندازد دلش بر کودکی بسوخت خواست که باز گردد
کودک گفت ای مادر مترس و مرا و خود را درین آتش انداز که این مشقت در راه خدای

اندکست

اندکست زن خود را با آن کودک در آتش انداخت و حق تعالی محرقان ایشان را هدف
تیر لعنت کرده فرمود قتل اصحاب الاخدود یعنی ملعون گشتند اصحاب گودالی که آن
النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ آتشی بود خداوند هر چیزی که بآن افروخته میشد إِذْ هُمْ
عَلَيْهَا قُعُودٌ در وقتی که ایشان بودند بر کنارهای حفرهای آتش نشستگان برای
القای اهل ایمان در آن وَهُمْ و اعوان ملک عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بآنچه میکردند
بِالْمُؤْمِنِينَ بگرویدگان شُهُودٌ گواهی دهندگان بودند یعنی نزدیک ملک بعضی
برای بعضی گواهی میدادند که ایشان تقصیر نکردند در آنچه ملک بایشان امر کرده بود یا ملک
و اصحاب او شاهد بودند عالم بآنچه مؤمنان میکردند و گفته اند که کفار دو فرقه بودند
بعضی تعذیب اهل ایمان میکردند باحراق و بعضی نزد ایشان حاضر بودند و بآن عمل
شنیع راضی و شاکر وَمَا نَقَمُوا و انکار نکردند اصحاب اخدود مِنْهُمْ از مؤمنان
چیزی را یا کراهت نداشتند از ایشان و عیب نکردند ایشان را بچیزی إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا
مگر بآنکه میگرویدند بِاللَّهِ الْعَزِيزِ بخدای غلبه کننده که از عقاب او باید رسید
الْحَمِيدِ ستوده که برحمت و مثوبت او امیدوار باید بود خلاصه معنی آنست که هیچ
کاری نکرده بودند که مستوجب این شود که انکار ایشان باید کرد و انتقام از ایشان باید کشید
مگر باینکه ایمان آورده بودند که غالب بر همه چیزها که مستحق جمیع حمد و ثناست الَّذِي لَهُ
آن خدائی که مر او راست ثابت مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها
وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و خدای بر همه چیزها از افعال و اقوال مؤمن و کافر و غیره
شَهِيدٌ گواه است و عالم بآن و کسی که متصف باین صفات باشد مستحق آنست که
بوی ایمان آرند و او را پرستش نمایند نه آنکه در حق او کافر شوند و طریق کفران پیش گیرند

إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ در فتنه انداختند
مردان و زنان گروینده را یعنی ایشانرا بآتش عذاب کردند ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا
پس باز نگشتند بخدا و از کفر و طغیان توبه نکردند فَلَهُمْ پس مر ایشانراست عَذَابُ
جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ و مر ایشانراست عذاب آتش سوزان
یعنی آتش عظیم غیر از آتش جهنم که متسع باشد بجهة ایشان و زاید در احراق همچنانکه آتش
اخدود متسع بود با اهل ایمان مراد آنست که عذاب جهنم بجهت کفر ایشانست و عذاب
حریق بجهت احراق ایشان اهل ایمانرا و گویند مراد از عذاب جهنم غیر احراقست از انواع
دیگر که آن زقوم و غسلین و مقامع در آخرتست انواع عذاب و عقاب در آخرت از برای
ایشان معد و مهیاست حذیفه فرموده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرا گفت حذیفه
در دوزخ شیرانند و سگان و سایر سباع و شمشیرها و کاردها از آتش خدایتعالی فرشتگانرا
فرماید تا بآن ابزارها شکنجه کافران کنند و بآن شمشیرها پاره پاره کنند و بخورد سباع دهند و هر عضوی را
که بخورند عضوی دیگر آفریده شود و گویند مراد از عذاب حریق عذاب دنیوی ایشان بود
چنانچه در روایت آمده که در وقتی که مومن را باخدود انداختند آتش از آن ارتفاع یافت
بمقدار چهل گز و بر ایشان احاطه کرده همه را بسوخت إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که
آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته مراد مومنان اند که
ایشانرا در اخدود انداختند لَهُمْ مر ایشانراست جَنَّاتٌ تَجْرِي بوستانهائی که
میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا مساکن ایشان جویهای آب ذَٰلِكَ الْفَوْزُ
الْكَبِيرُ آنست رستگاری بزرگ که در دنیا و ما فیها در جنب آن در نهایت صغر و پستی است
إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ بدرستی که گرفتن پروردگار تو ای محمد لَشَدِيدٌ هر آینه سخت است

یعنی مضاعف در عنف چه بطش بمعنی اخذست بعنف و این نسبت بجبابره و ظلمه
کفارست و شبهه نیست در آنکه هر کرا بسبب کفر و عناد در سلسلهٔ عذاب و عقبهٔ
عقاب کشند هرگز امید نجات از آن نخواهد دید إِنَّهُ بدرستی که خدایتعالی هُوَ يُبْدِئُ
او آشکارا میکند بطش خود را بر کافران در دنیا وَيُعِيدُ و اعاده میکند ایشانرا
در آخرت و از ابن عباس مرویست که معنی آنست که او می آفریند خلقانرا اول بار
و اعاده میکند ایشانرا در عقبی برای حساب و جزا وَهُوَ الْغَفُورُ اوست کثیر
الغفران مر آنانرا که از کفر توبه کنند یا بسیار آمرزندهٔ ذنوب مومنانی که اهل طاعت باشند
یا انابت کنند الْوَدُودُ دوست مر آنکس را که مطیع او شود بجهت طلب رضای او
از معاصی اجتناب نماید مراد بمودت او سبحانه با بنده اعطای نعم جلیله و مرتبهٔ رفیعه است
و قبول اعمال او و گویند مراد بمودت او القای محبت بنده است در قلوب عباد
کقوله تعالی سیجعل لهم الرحمن ودا ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش عظیم و خالق آن
یا مالک ملک و علو و رفعت بغایت الْمَجِيدُ بزرگوار در ذات و صفات
و غالب بر جمیع مکونات فَعَّالٌ او بسیار کننده است لِمَا يُرِيدُ مر هرچه خواهد
احداث میفرماید و بعد از ذکر صفات کمال خود خبر میدهد از حال جمیع کفره علی الاجمال
بقوله هَلْ أَتَاكَ آیا آمد بتو استفهام برای تقریرست یعنی البته آمد بتو حَدِيثُ
الْجُنُودِ سخن لشکرهای اهل کفر که بر انبیا بیرون آمدند و با ایشان کمر عناد و عداوت
در میان بستند و تکذیب ایشان نمودند و بسبب آن بعذاب دنیا و عقبی گرفتار
شدند فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ بدل جنودست یعنی بیقین شناختی حدیث فرعون
و قوم او را و قبیلهٔ ثمود را که آن تکذیب ایشان بود و استیصال ایشان بسبب آن

وغالب شدن انبیا بجهت صبر بر ایذای قوم پس نیز در صبر و شکیبائی اقتفا ی
بانبیای سابق نمای بل نچنانست که کفار بگروند بخدا و رسول و بروز قیامت
وتصدیق نمایند بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه نگرویدند از مشرکان مکه فِي تَكْذِيبٍ
در باور نداشتن اند یعنی وقوع قیامت و حساب و جزا را باور نمیدارند وَاللَّهُ مِن وَرَائِهِم
وخدا یتعالی از ورای ایشان مُحِيطٌ احاطه کننده است بر ایشان بعلم و قدرت پس از ان
فوت نتوانند شد و نتوانند گریخت این کلام مشتمل است برای محافظت نعی از جمیع جوانب چنانکه
امکان فوت آن نباشد یقال قد احاط فلان من ورائه اذا اخذ علیه مسالك فلا مهرب
بوجه فلان از پس اوست یعنی جمیع مسالک و طرق او را گرفته که هیچ محل گریختن او را
از ان نجات ندهد بَلْ نچنانست که ایشان میگویند بلکه هُوَ آنچه تکذیب آن کردند قُرْآنٌ
مَجِيدٌ قرآن شریف و بزرگوار است و وحید در نظم و اعجاز و جلیل القدر و گویند
مجید بآن اعتبار است که مشتمل است بر معانی جلیله و دلایل بینه برای امتیاز حق
از باطل نوشته شده فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ در لوحی که نگاهداشته شده است از تغیر
و تحریف و زیاده و نقصان و یا از شیاطین از ابن عباس و مجاهد نقلست که لوح محفوظ
یکدانه در سفید است طول آن از آسمان تا زمین و عرض آن از مشرق تا مغرب و کنارهای آن
از یاقوت سرخ است و بروایت مقاتل لوح در کنار فرشته ایست بر یمین عرش و او را
ماطریون گویند از انس روایتست که لوح محفوظ در جبهه اسرافیل است و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام
مذکورست که لوح محفوظ دو طرف دارد یکطرف بر جانب یمین عرش و طرف دیگر جانب یسار آن
هر گاه حق تعالی اراده وحی میکند آن لوح بر جبین اسرافیل میزند و میکائیل در و نگاه میکند
وآنچه در و مرقوم گشته میخواند و میکائیل آنرا بجبرئیل میرساند و جبرئیل آنرا بانبیا اعلام میکنند

یا علی
یا علی
یا علی

مرویست

مرویست که حق تعالی در شبانروز سیصد و شصت بار در لوح نظر میفرماید برای احیا
و امانت و اعزاز و اذلال و غیر آن و مرویست که در لوح هفت خط نوشته است دو خط
و نیم از برای احوال دنیاست از ابتدا تا انتها و چهار خط و نیم از برای احوال قیامت
از نشر و بعث تا وقت رسیدن بهشتی بهشت و دوزخی بدوزخ سورة الطارق
سبع عشر آیه رکوع واحد فیها خلاف واحد و هی مکیه ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که این سوره را قرائت کند حق تعالی بعدد
هر ستاره که در آسمانست او را ده حسنه بنویسد و معلی بن خنیس از ابو عبد الله علیه السلام
نقل کرده که هر که قرائت او در فریضه سوره و الطارق باشد او را در قیامت
نزد حضرت عزت جاه و منزلت باشد و او از رفقای انبیا و اصحاب ایشان باشد
در جنت بدانکه حق تعالی ختم سورة البروج نمود بوعید افتتاح این سوره نیز بمثل
آن کرده فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
در کشاف آورده که در بعضی روایت آمده که بشبی رسول صلی الله علیه و آله و سلم
با عم خود ابو طالب نشسته بود ناگاه ستارهٔ بدرخشید و شعلهٔ آتش عظیم از ان ظاهر شد
ابو طالب بترسید و گفت این چه چیز است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که این
ستاره ایست که دیو را از آسمان میراند و نشانه ایست از قدرت الهی فی الحال جبرئیل
نازل شد بدین سوره که وَالسَّمَاءِ سوگند بحق آسمان که در غایت ارتفاع و عظمت است
وَالطَّارِقِ و سوگند بستارهٔ ظاهر شونده در شب و رونده وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز
دانا گردانید ترا تا بدانی مَا الطَّارِقُ چیست طارق النَّجْمُ الثَّاقِبُ ستاره
درخشنده و فروزان چون شعلهٔ آتش که از غایت درخشندگی گوئیا نقب میکند تاریکی شب را

و دران نفوذ میکنند ویا ثقب افلاک میکنند مراد اسم جنس ست یا شهب ثاقبه
رجم شیاطین میکنند جواب قسم اینکه اِنْ كُلُّ نَفْسٍ نیست هیچ نفسی لَمَّا عَلَيْهَا
حَافِظٌ الا که برو نگاهبانی ست وآن حق تعالی ست لقوله تعالی وكان الله على كل
شيء رقيبًا ویا فرشته که نگاه میدارد قول وعمل اورا واحصای آن میکند از خیر وشر
واز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که صد وشصت فرشته
بر هر بندهٔ مومن موکل اند که آفات وبلیات وشر شیاطین را ازو دفع میکنند
همچنانکه مگس از کاسهٔ عسل دفع کرده میشود واگر یک لحظه بنده با نفس خود گذاشته
شود شیاطین اورا بربایند وچون حق تعالی بیان فرمود که بر هر نفسی حافظی وشاهدی
هست در عقب آن امر میکند آدمی را در تامل در نشأ اولی تا بآن عالم شود بنشاء
آخرت ومیگوید فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ پس باید که نظر کند آدمی یعنی هر که منکر بعث
ونشورست باید که در نگرد در اصل ایجاد خود که مِمَّ خُلِقَ از چه چیز آفریده
شده خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ آفریده شده ست از آبی جهنده وریزنده در
رحم یا آبی که صاحب آن ریزانندهٔ آنست در رحم زن يَخْرُجُ بیرون می آید آن
آب مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ از میان پشت مردمان وَالتَّرَائِبِ واستخوانهای
سینهٔ زنان که نزدیک بقلاده ست یعنی محل کشیده شدن منی از اعضای صلب
وترائب است ونزد بعضی دیگر مکون منی در صلب وترائب ست واز آنجا نازل شده
وبدفق بیرون می آید اِنَّهُ بدرستی که خدای تعالی آفرینندهٔ انسان ست از نطفه عَلَى
رَجْعِهِ بر باز گردانیدن او یعنی بر اعادهٔ او در روز بعث ونشور لَقَادِرٌ هر آینه
تواناست مقاتل گفته که معنی آنست که قادر ست بر باز گردانیدن آدمی را از پیری

بجوانی

بجوانی واز جوانی بطفلی واز طفلی بنطفه ونطفه بصلب وترائب واقوال اول
اصح ست پس خدای قادر ست بر رجع واعاده آدمی يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ
در روزی که آزموده شود نهانیها یعنی ظاهر کرده شود مخفیات ضمایر وعقاید و
نیات تا طیب آن از خبیث متمیز گردد ویا فرایض اعمال را عرض کنند چون روزه
وغسل جنابت ووضو که کسی بران اطلاع نداشته باشد ومکلف بعمل آن قایل بوده
ونکرده واین قول منقولست از ابی دردا ومعاذ جبل ونیز روایت کرده اند
از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که حق تعالی اعمال هر یک از بندگان را در قیامت ظاهر
گرداند تا بدانند که بکدام عمل مثاب میشوند وموجب زیادتی سرور ایشان گردد وبکدام
معاقب خواهند شد تا سبب حسرت غم وغصهٔ ایشان گردد پس نباشد مر انسانرا که منکر
بعث ونشورست وفاعل معاصی وشرور فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ هیچ توانائی در نفس او
تا عذاب را از خود باز دارد وَلَا نَاصِرٍ ونه یاری که بمددکاری او عقاب از خود
دفع نماید وبعد ازان برای تاکید قسم دیگر یاد میکند که وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وسوگند
باسمان که خداوند باز گردیدنست ودر هر دوره بموضعی که ازان حرکت کرده ومراد
رجوع خمسه متحیره اند واکثر برآنند که مراد رجوع مطرست وتسمیهٔ آن برجوع جهت آنست که
هر سال در وقت خود رجوع میکند وعود مینماید ومتکرر میشود وَالْأَرْضِ ذَاتِ
الصَّدْعِ وسوگند بزمین که خداوند شکافتن ست یعنی شکافته میشود تا ازان نباتات
بیرون می آید وچشمها روان میگردد وجواب قسم اینکه اِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ بدرستی که
قرآن هر آینه سخنی ست جدا کننده میان حق وباطل یا قول ببعث قولی ست مقطوع به که هیچ
شبهه نیست وقول اول از صادق علیه السلام منقولست وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ ونیست

دران

آن بازی و باطل و سخریت و افسانه پس حق وی آنست که در صدور مهیب باشد
و در قلوب معظم و معزز و قاری و سامع آنرا احترام واقع داند از قصد هزل و از تفکر مزاح
و اعتقاد نماید که جبار سموات باو مخاطبه میکند و وعد و وعید و امر و نهی آنرا از خدای
می شنود و چون باین آیت وعد رسد تضرع کند و امیدوار باشد که از اهل آن باشد
و چون آیت وعید خواند پناه گیرد بخدا و از اهل آن بعد از آن از حال مشرکان مکه خبر میدهد
که اِنَّهُمْ بدرستی که معاندان قریش یَکِیْدُوْنَ کَیْدًا مکر میکنند مکر کردنی در ابطال
امر خدا و اطفای نور حق و گویند این اخبار است قبل از وقوع آن که حق تعالی خبر داده که
کفار مکه مکر خواهند به پیغمبر در دار الندوه وَاَکِیْدُ کَیْدًا و جزا میدهیم مکر ایشان را
باستدراج جزا دادنی مناسب آن مکر و انتقام کشیدن از ایشان از جائی که هیچ گمان نداشته
باشند و تدبیر نمودن با آنچه نقیض تدابیر ایشان باشد فَمَهِّلِ الْکَافِرِیْنَ پس مهلت ده
کافرانرا و تعجیل مکن در نفرین کردن بر مشرکان و استعجال منما در طلب هلاکت ایشان و مشغول
مشو بانتقام کشیدن از ایشان بلکه راضی شو بتدبیر خدا و در باره ایشان اَمْهِلْهُمْ فرو گذار
ایشانرا رُوَیْدًا فرو گذاشتنی اندک یعنی بزودی هلاک شوند و این یا در قیامت است
و یا در روز بدر ابو عاصم از پدر انس روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله و سلم را
دیدم در مشربه بنی ثقیف بر کمانی تکیه زده بود و این سوره میخواند من یاد گرفتم و
بجماعتی از ثقیف بگذشتم قومی از قریش در میان ایشان بودند مرا گفتند از محمد شنیدی
من این سوره را بر خواندم ثقیفیان گفتند چنان مینماید که این مرد صادق القول است
و آنچه میگوید از نزد خدا است زیرا که این کلام ما فوق کلام بشر است و هیچکس بر اتیان
نمودن بمثل این قدرت ندارد و قریشیان از روی عناد و استکبار گفتند که ما صاحب

محمد را

خود را باز شمامی شناسیم اگر میدانستیم که حق است متابعتش میکردیم فلعنة الله
علی من اتبع الهوی والسلام علی من اتبع الهدی سورة الاعلی تسع عشرة آیة
و رکوع واحد وهی مکیة ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که
این سوره بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی که بر ابراهیم و موسی و من که محمدم انزال فرموده
در نامه اعمال او بنویسد و از امیر المومنین علیه السلام منقولست که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
این سوره را دوست داشتی و گفتی اول کسی که سبحان ربی الاعلی گفت میکائیل بود
که چون عرش خدا را با عظمت و طول و عرض بدید بسجده افتاد و این تسبیح را در سجده گفت
و از ابن عباس رضی الله عنه روایتست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون این سوره
خواندی فرمودی سبحان ربی الاعلی و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
از جبرئیل پرسید که ثواب گوینده این تسبیح در نماز و غیر آن چه باشد گفت ثواب آن
در ترازوی حساب گرانتر از عرش و کرسی و کوههای دنیا باشد چون بنده بگوید سبحان
ربی الاعلی حق تعالی فرماید که بنده من راست میگوید انا الاعلی فوق کل شیء گواه باشید
ای ملایکه من او را بیامرزیدم و چون بمیرد میکائیل زایر وی باشد و روز قیامت
او را در برابر خویش گیرد و نزد خدای برد و شافع او باشد و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام
روایت کرده که هر که این سوره در فریضه یا نافله بخواند در قیامت باو ندا رسد که
داخل شو بهر دری از درهای بهشت که میخواهی و عیاشی باسناد خود از ابی حمیصه
روایت کند که در پس امیر المومنین علیه السلام بیست نماز گذاردم آنحضرت غیر از سبح اسم
ربک الاعلی هیچ سوره دیگر قرائت نکرد و فرمود اگر میدانستید ثواب این سوره را هر روز
بیست نوبت میخواندید و هر که این سوره را قرائت کند گویا قرائت صحف ابراهیم و صحف

موسی کرده و بدانکه چون حق تعالی ختم سوره مذکوره نمود بذکر وعید و تهدید کفار
افتتاح این سوره کرد بذکر صفات علیه و قدرت خود بر هرچه اراده نماید و فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم
سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ۝ تنزیه کن اسم پروردگار خود را که برترست آن نام
و منزه از هرچه غیر صحیح باشد و روا نیست اطلاق آن بران مانند حمل آن بر ضد و تشبیه
و غیر آن بلکه اسمای او را استعمال کن در معانی که لایق او باشد مثل آنکه تفسیر علی
اعلی را بعلوی که بمعنی قهر و اقتدارست نه بمعنی علو در مکان و ذکر او کنی بر وجه تعظیم و
خشوع و اعتقاد نه بطریق استهزا و یا اعلی صفت رب باشد یعنی خداوندی که برترست
از روی اقتدار و قدرت و قهر که هیچ چیز از و اقدر نیست بلکه همه در تحت قهر و قدرت اویند
یا برترست از مشابهت باعراض و اجسام و جواهر الَّذِي آنخدائی که خَلَقَ بیافرید همه
چیزها را فَسَوَّى ۝ پس تسویه فرمود خلقانرا یعنی راست کردانید اجزای و اعضای او را
بر قانون حکمت و آن اجزای احکام و اتساق آنست که آن دالست برانکه خالق آن علیم
و حکیم و قدیرست وَالَّذِي قَدَّرَ و آنخدائی که تقدیر کرد اجناس اشیا و انواع و اشخاص
و مقادیر و صفات و افعال و آجال و ارزاق آنرا یا مقدر ساخت از برای هر حیوانی آنچه
صلاح او در آنست فَهَدَى ۝ پس راه نمود و او را شناسا ساخت بوجه انتفاع او را
بطریق الهامات و دلالات همچنان که طفل را به پستان راه نموده و چهارپایانرا بمرتع و یا ذکور را
الهام نمود چگونه با جفت خود خلوت کند یا ازوی فرزند بیاورند و یا تقدیر کرد ولد را
در شکم مادر نه ماهه یا کمتر یا بیشتر و هدایت نمود او را به بیرون آمدن از شکم در وقتی که
تمام الخلقه شده بود و یا هدایت نمود راه خیر و شر را تا بخیر مرتکب شود و از شر مجتنب گردد

یا تقدیر

یا تقدیر منافع فرمود در اشیا و انسانرا هدایت کرد باستخراج آن منافع از ان
پس بعضی آنرا غذای خود کردانید و بعضی را دوا و برخی را سم بعضی را برای آلات
و ادوات و یا هدایت کرد آدمی را بالطاف و توفیق و اقدار و تمکین و نصب ادله
واضح آنست که آیت علی العموم باشد یعنی برای هر حیوانی آنچه صلاح ایشان در آنست
تقدیر نمود و آنها را بآن معرفت داد و طریق انتفاع آنرا بایشان الهام فرمود و در اخبار
آمده که افعی چون بهزار سال رسد کور میشود و حق تعالی او را الهام میفرماید که چشم خود را
ببرگ رازیانه تازه میمالد نور باصره او عود میکند و اگر در بیابان خشک باشد که
میان آن و سبزه چند روز راه باشد طی این مسافت میکند تا خود را ببعضی بساتین
و سبزه زار میرساند و در میان اشجار و نباتات کثیره بشجر رازیانه پی میبرد و چشم خود را
بآن میمالد روشن میشود و هدایات او سبحانه نسبت بانسان از حوایج و مصالح
دینیه و دنیویه و الهامات بهایم و طیور و هوام بروجهی ست که از حد احصار
متجاوزست بلکه بروجهی که بر وصف هیچ واصفی احاطه آن نتوان کرد فسبحان ربی
الاعلی بحمده وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى ۝ و آنخدائی که بیرون آورد از زمین کیاه
چراگاه را یعنی برویانید چیزیرا که چهارپایان بچرند فَجَعَلَهُ پس کردانید آن کیاه را
بعد از سبزی آن غُثَاءً کیاه خشک و خورد و مرد و ریزیده أَحْوَى ۝ سیاه
و تیره و در هر دو حال قوت بهایم ست محققان از مضمون این آیت فهم کرده اند که
چراگاه متمتعات دنیا اگرچه اول تازه و سیراب و سبز و خورم مینماید اما در اندک
وقتی بسبب هبوب ریاح خزان حوادث تیره و بی طراوت خواهد شد مرویست که
چون جبرئیل بآیتی یا سورتی که از قرآن نازل شدی پیش از انکه جبرئیل او را

تمام کردی آنحضرت شروع در قرائت قرآن فرمودی بسبب آنکه مبادا فراموش کند
حق تعالی این آیت فرستاد که سَنُقْرِئُكَ زود باشد که بر تو خوانیم قرآنرا یعنی
جبرئیل بامر ما بر تو خواند یا ترا قاری گردانیم بالهام قرائت فَلَا تَنْسَىٰ پس تو فراموش نکنی
آنرا بجهت قوت حفظی که بتو ارزانی داشتیم إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد خدا که
فراموش کنی آنرا و آن گاهی باشد که تلاوت آن منسوخ گردد و حق تعالی آنرا از صفحهٔ
خاطر تو محو نماید کقوله تعالی و ننسها نات بخیر منها او مثلها در خبرست که چون قرآن
بر آنحضرت منزل گشت جبرئیل فرمودهٔ ملک جلیل هر سال یکبار قرآنرا تمام بر آنحضرت
خواندی برای تذکره و در رفع مظنهٔ نسیان إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ بدرستی که اوست که
میداند آشکارا از اقوال و افعال شما وَمَا يَخْفَىٰ و آنچه پنهانست از اطوار و احوال شما
یا میداند آنچه مصلحت دین و دنیا در انست یا میداند قرائت بلند خواندن تو با جبرئیل هم
و آنچه پنهانست در نفس تو از آنچه داعی تست بر جهر که آن خوف نسیانست پس اندیشه را
بخود راه مده که من حافظ توام از نسیان آنچه صلاح در ابقای آنست در خاطر تو و محو
آنچه مصلحت در نسیان آنست وَنُيَسِّرُكَ و آسان گردانیدیم و توفیق دهیم ترا لِلْيُسْرَىٰ
برای سلوک طریقت که آسان تر و سهلترست و آن حفظ وحی ست یا شریعت که ایسر
شرایع ست از روی اخذ و تعلیم فَذَكِّرْ پس پند ده بقرآن مردمانرا إِنْ نَفَعَتِ
الذِّكْرَىٰ اگر سود کند پند دادن این اشعارست بآنکه تذکیر در صورتی واجبست که
نفع آن متصور باشد و ازینجهت مامور شد آنحضرت باعراض کردن از کسی که متولی شود
و از پند گرفتن روی بگرداند کقوله تعالی و اعرض عنهم و اعرض عن تولی عن ذکرنا
سَيَذَّكَّرُ زود باشد که پند پذیرد مَنْ يَخْشَىٰ کسی که بترسد از خدای جل و تفکر

خواهد کرد در موعظه و از بدی عاقبت اندیشه خواهد نمود و بحقیقت آن عالم
خواهد شد و بآن پند خواهد گرفت وَيَتَجَنَّبُهَا و پهلو تهی کند از موعظه الْأَشْقَى
بدبخترین مردمان یعنی کافری که اشقی از فاسقست یا از کفر بجهت توغل او در کفر
و لهذا گفته اند که این آیت در حق ولید مغیره و عتبه بن ربیعه نازل گشته و بر هر تقدیر
الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ آنکسی که اشقی ست در آید بآتش بزرگ یعنی آتش درکهٔ
جهنم که آن از آتش درکات دیگر تیزتر و سوزنده ترست و در حدیث آمده که این آتش شما
یعنی آتش دنیا جزئیست از هفتاد جزو از آتش دوزخ و گفته اند که نار کبری در طبقهٔ
سفلی ست که جای آل فرعون و منافقان و منکران مائدهٔ عیسی علیه السلام باشد و نار
صغری در طبقهٔ علیا که جای گنهکاران امت سید انبیاست و نزد بعضی نار کبری مطلق
آتش آخرتست و صغری آتش دنیا ثُمَّ لَا يَمُوتُ پس آن بدبخترین مردمان نمیرد
فِيهَا دران تاریکی تا آسایش یابد وَلَا يَحْيَىٰ و نه زنده باشد بزندگی که از ان
راحت یابد بلکه آن حیوة وبال او باشد و پیوسته تمنای زوال آن کند که آن حیوة مستلزم
فنون عقاب و الوان عذاب باشد قَدْ أَفْلَحَ بتحقیق آن رستگاری یافت مَنْ
تَزَكَّىٰ آنکه پاک شد از کفر و معصیت یا اکثار نمود در تقوی وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ
و یاد کردیم نام پروردگار خود را بدل و زبان فَصَلَّىٰ پس نماز گذارد یا رستگار شد
کسی که طهارت کرد و تکبیر احرام گفت پس باین تکبیر نماز پنجگانه را بگذارد و جابر بن عبد الله
انصاری فرمود که تفسیر این آیت را از رسول صلعم پرسیدم فرمود یعنی آنست که رستگار شد
هر که باطن خود را از خبث کفر پاک کرد و بشهادتین اقرار نمود پس بر پنج نماز یومیه محافظت
نمود و از امیر المومنین صلوات الله علیه مرویست که تزکی تصدیق ست بصدقه و فطره

بقوله قد افلح من تزکی یعنی عطا کرده زکوة فطر را پس متوجه شد بمصلی پس گزارد
نماز عید را واز عمر ابن العالیه وابن سیرین نیز مرویست که مراد بتزکی بزکوة فطر است
و بذکر تکبیر عید و بصلوة نماز عید بعد از ان اهل شقاوت را که بدنیا مشغول شده
وکار آخرت نمیسازند خطاب میکند که ای اشقیا شما مستعد آخرت نمیشوید بَلْ تُؤْثِرُوْنَ
الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا ۝ بلکه برمیگزینید زندگانی دنیا را بجهت این عمل نمی‌کنید که موجب
سعادت شما باشد وسبب فوز وفلاح شما در آخرت ابن مسعود فرمود که دنیا با زخارف
آن را از مطاعم ومشارب ومناکح وسایر لذات را بنظر ما آراسته گردانیدند وآخرت را
از ما غایب کردند واقتصار بر وصف آن نمودند وبجهت آن نمودند وبجهت این ما
دنیا را بر آخرت اختیار کردیم ونقد را بر نسیه برگزیدیم وبجهت غرور جهالت وغفلت تفکر نکردیم
درین که نسیهٔ باقی بهترست از نقد فانی وَالْاٰخِرَةُ خَیْرٌ وسرای آخرت بهترست
وَّاَبْقٰی ۝ وپاینده ترچه نعیم آن بالذات خالص است از کدورات ومتصف ببقا اِنَّ هٰذَا
بدرستی که این سخن یعنی مضمون قد افلح تا آخر یا آنچه درین سوره است لَفِی الصُّحُفِ الْاُوْلٰی
هرآینه در صحیفهای پیشین است یعنی کتب نخستین که قبل از قرآن نازل شده که آن صُحُفِ
اِبْرٰهِیْمَ صحیفهای ابراهیم خلیل الله است که ده است وَمُوْسٰی ۝ وصحف موسی یعنی الواح
توریت مراد آنست که همچنانکه امر مذکور در قرآن ممدوح است در صحف نخستین که صحف
ابراهیم وموسی باشد نیز ممدوح بوده در کتب سابقه مذکورست ابوذر غفاری رضی الله عنه
روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را گفتم یا رسول الله انبیا چند اند فرمود صد وبیست
وچهار هزار گفتم انبیای مرسل چند بودند فرمود سیصد وسیزده وباقی غیر مرسل گفتم آدم
پیغمبر بود فرمود نعم حق تعالی باو تکلم نمود وبید قدرت خود او را ایجاد فرمود ای اباذر

چهار پیغمبر از عرب اند هود وصالح وشعیب وپیغمبر تو گفتم یا رسول الله حق تعالی
چند کتاب انزال نموده فرمود صد وچهار کتاب از انجمله ده صحف بر آدم نازل شده
و بر شعیب پنجاه و بر اخنوخ که ادریس است سی واول کسی که خط نوشت او بود
و بر ابراهیم ده و بر موسی توریت و بر عیسی انجیل و بر داود زبور و بر من فرقان
سورة الغاشیه ست وعشرون آیه رکوع واحد ومنها خلاف واحد وهی مکیه
ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که این سوره را تلاوت
کند حق تعالی حساب را از وی آسان گرداند وابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام
نقل کرده که هر که این سوره را در فرایض ونوافل مداومت نماید حق تعالی غریق رحمت
خود گرداند در دنیا وآخرت او را ایمن گرداند از عذاب آتش دوزخ وبدانکه چون
حق تعالی ختم سورة الاعلی نمود بترغیب عباد در ثواب روز معاد که آن افضل
از دنیاست افتتاح این سوره نیز به بیان احوال آخرت کرد وفرمود
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
هَلْ اَتٰىكَ البته آمد بتو ای محمد حَدِیْثُ الْغَاشِیَةِ ۝ خبر واهیه وبلیه که
پوشیده است مراد قیامتست که اهاویل وشداید آن احاطه خلایق نماید وسبب آن
بر همه کس فرا رسد یا آتش دوزخ که بر همه دوزخیان فرود آید وُجُوْهٌ یَّوْمَئِذٍ
رویهای کفار دران روز خَاشِعَةٌ ۝ ترسناک بوده وذلیل مراد اصحاب وجوه اند
وذکر وجوه جهت آنست که اثر مذلت در وجه پیدا میشود ومراد آنست که اهل کفر
خوار وذلیل باشند وبمقدار عَامِلَةٌ عمل کننده نَّاصِبَةٌ ۝ رنج کشنده دران
عمل یعنی دوزخیان دران عمل مشغول باشند که رنج وتعب بسیار بایشان رسد مثل کشیدن

سلسلهای آتشین که بر دستها و گردنهای آنها نهاده باشند و خوض نمودن در آتش و
صعود و هبوط بر عقاب دوزخ و غیر آن از انواع عذاب یا در دنیا رنج و تعب کشیده اند
در عملی که نفع ندهد ایشانرا در عقبی بلکه آنهارا در مهالک و معاتبت اندازد و یا رنج
کشنده باشند در دنیا در چیزی که خلاف امر الهی باشد و آنها راهبانند و اصحاب صوامع
و اهل بدع و آرای باطله و این قول ماثورست از سعید بن جبیر و زید بن اسلم و ابی الضحی از
ابن عباس و ابو عبد الله علیهم السلام مرویست که هر که نصبت عداوت ما کرده و ناصبیت
اشعار خود ساخته اگرچه در عبادت جد و جهد تمام کند و مرتکب جمیع اقسام طاعت شود
که از اهل این آیت است و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکورست که ایشان
جمعی اند که مخالفت کرده دین خدا را با آنکه روزه داشته اند و نماز گذارده و ایشان کسانی اند
که نصب عداوت امیر المؤمنین کرده اند پس حق تعالی اعمال ایشانرا قبول نخواهد کرد تَصْلَىٰ
درآورده شوند و حفص بصیغه معلوم خوانده یعنی درآیند نَارًا حَامِيَةً ۝ در میان
آتش بنهایت حرارت رسیده که زبانه زند بر دشمنان خدا و ایشان همیشه ملازم
آن باشند و هرگز از آن خلاصی نداشته باشند تُسْقَىٰ آشامیده شوند یعنی بعد از آنکه
عطش ایشان بنهایت رسیده باشد بیاشامانند ایشانرا مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ ۝ از
آب چشمهٔ بغایت گرم رسیده قتاده گفته که از آن روز که آتش آفریده شده آنرا میجوشانند
و بعد از بیان شراب ذکر طعام ایشان میکند که لَيْسَ لَهُمْ نیست مر دوزخیانرا طَعَامٌ
خوردنی إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ ۝ مگر ضریع و آن نوع گیاهیست خارناک که آنرا برگ نباشد
و چون تر باشد آنرا شبرق گویند و گویند گیاه چهارپایان باشد و چون خشک شود سم
قاتل گردد و آنرا ضریع خوانند و هیچ دابه گرد آن نگردد و در آخرت چیزی ناریه مشابه ضریع

بوده و آنرا بخورد دوزخیان دهند و ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده که ضریع چیزیست که در میان آتش دوزخ ست و مشابه خارست تلخ تر
از صبر و گنده تر از مردار و حرارت آن بیشتر از آتش است و حق تعالی آنرا
ضریع نام نهاده جهت آنکه اکل آن ضراعه کند در معارف داشتن او از اکل آن
و ابو درداء و حسن گفته اند که روز قیامت رویهای اهل دوزخ را زشت گردانند
مانند کردار ایشان و علت گرسنگی بر ایشان مسلط گردانند تا چنان شوند که از غایت
جوع عذاب آتش بر ایشان سهل نماید و ایشان بیطاقت شده بفریاد آیند و طعام
طلبند بعد از چند سال ایشانرا ضریع دهند که هزار سال در گلوی ایشان بماند و فرو
نرود کقوله تعالی وطعاما ذا غصة پس بخاطر ایشان رسد که در دنیا چون طعام
در گلوی ایشان میگرفت آب می آشامیدند پس بجهت آن آب طلبند تا آن بگلوی
ایشان فرو رود بعد از هزار سال ایشانرا از چشمه آنیه آب دهند چون نزدیک
دهن آرند تا بیاشامند روی ایشان همه بسوزد و پوست باز گدازد کقوله تعالی
یشوی الوجوه بئس الشراب و چون بیاشامند امعا و احشای آنها پاره پاره
گردد که وسقوا ماء حمیما فقطع امعاءهم آورده اند که چون ابوجهل و اتباع او این
آیت را شنیدند گفتند محمد مارا از چیزی می ترساند که چون شتران ما از آن میخورند
سیر میگردند و فربه میشوند و قوت پیدا میکنند ما اگر آنرا بخوریم سیر و فربه شویم و این
بروجه تکذیب و تعنت میگفتند چه ضریع را شتر بلکه هیچ دابه نمیخورد لَا يُسْمِنُ
فربه نمیکند ضریع دوزخ کسی را وَلَا يُغْنِي و دفع نمیکند مِنْ جُوعٍ ۝ هیچ گرسنگی را
یعنی مقصود از طعام یکی ازین دو امرست و هیچکدام آنجا دست نخواهد داد و بعد از آن

در ذکر وصف بهشتیان میکند وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ رویهای بهشتیان دران روز
نَاعِمَةٌ تازه باشند واثر نعمت برو پیدا وصاحب بهجت وسرور یا ارباب وجوه
تنعم ومرفه باشند در انواع لذات لِسَعْيِهَا عملهای خود را رَاضِيَةٌ پسندیده کننده
یعنی عملی که کرده باشند بآن راضی شوند دران وقت که جزا وثواب آنرا ببینند ویا انواع
کرامت برسند یعنی چون نفع اعمال وجزای عبادات ایشانرا برایشان ظاهر کردانند
بآن راضی وخوشنود شوند فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشت رفیع مقدار وبلند قدر
باشند ومرتفعة القصور والدرجات چه علو جنت بر دو وجه است علو الشرف والجلالة
وعلو المکان والمنزلة لَا تَسْمَعُ نشنوند خداوندان آن وجوه یا نشنوی توای مخاطب
فِيهَا دران بهشت عالی لَاغِيَةً لغوی وبیهوده یا کلمهٔ یا نفسی که خداوندان لغو
باشد یعنی کلام بهشتیان همه ذکر وحکم باشد فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ دران جنت
چشمه روان بود در غایت عظمت وکثرت که هرگز منقطع نکردد وبعضی ازان از می وبعضی
از انگبین وبعضی از شیر وبعضی از آب وآنها بر روی زمین بهشت کذر کنند وبر وفق مراد
بهشتیان ونه در اخدود وآنهار فِيهَا سُرُرٌ در انجا تختها باشد مَرْفُوعَةٌ رفیع
القدر یا بلند برداشته تا مومنان بر بالای آن برآیند جمیع نعمهای که حق تعالی بایشان کرامت
فرموده باشد بنظر او درآید واصل این تختها از زر بود مکلل بزبرجد ودر ویاقوت
ودر معالم آورده که مرفوع باشد در هوا چون صاحبش خواهد که بروی نشیند در زمین آید
وچون بران قرار کیرد باز مرتفع کشته بموضع خود رود وَأَكْوَابٌ ودر جنت کوزهای
بیدسته ولولو باشد مَوْضُوعَةٌ نهاده شده پیش بهشتیان مهیا وآماده نزد
ایشان تا احتیاج نداشته باشند بطلبیدن یا نهاده برکنارهای عیون معدّ ومهیا برای

بر

شرب وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ وبالشها نهاده بر همدیکر یعنی متصل بجنب
یکدیکر تا بهر کدام که خواهد بنشینند وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ وفرشهای فاخر
عریض که کسترده شده باشد در هرجا که اراده بهشتی باشد یا متفرق در مجالس عاصم بن ضمره
از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که آنحضرت که ذکر اهل جنت میکرد در اثنای
آن فرمود که بهشتیان بیایند ودر بهشت داخل شوند واصل خانهای ایشان از سنک
لولو باشد ودر انجا سرر مرفوعه واکواب موضوعه ونمارق مصفوفه وزرابی
مبثوثه باشد واکرنه آن بودی که حق تعالی آنهارا از برای تمتع وتلذذ ایشان خلق
کرده هیبود نور دیدهٔ ایشان از اشعه ولمعات وتزیین آن براکنده شدی وبی نور
ماندی وایشان دست در کردن زوجات خود کنند وبربالای تختهای بلند بنشینند و
در بعضی تفاسیر آورده اند که چون کفار از سید انبیا وابرار شنیدند که در بهشت سریرها
باشند بغایت بلند که درازی آن مقدار صد ساله راه باشد وکمتر وبیشتر ازان تعجب کردند
وکفتند که این عود را نشاید اکر واقع است پس بلال وحباب وامثال ایشان را
کاری عظیم افتاده چه مدت متمادی باید که بربالای آن تختهای بلند برآیند پس زمان
طویل باید که از بلندی آن فرود آیند آیت آمد أَفَلَا يَنْظُرُونَ آیا نمی نکرند ایشان
إِلَى الْإِبِلِ بسوی شتر که بقدرت ما كَيْفَ خُلِقَتْ چکونه آفریده شده است یعنی
بآن بلندی وبزرکی مسخر کودکی میشود تا بروی برمی آید وفرود می آید پس چرا از تخت بهشت
متعجب میشوند که در فرمان بهشتی باشد ودر بعضی تفاسیر آمده که موشی مهار شتری کرفته
میبرد وچون بسوراخ رفت شتر بدر سوراخ بایستاد وچون در سوراخ رفت اورا بکشید
شتر بخسید وچون بیشتر بکشید سر فرود آورد وسر بر در سوراخ نهاد ومردمان واقف

شدند و گفتند سبحان الله جانوری بدین عظمت مسخر جانوری بدین ضعیفی شده و
در تبیان آورده که مخاطب عرب‌اند و اکثر ایشان اهل بدراند که مال ایشان شترست
و بهر طرف که می نگرند جز آسمان و زمین و کوه نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید
وَإِلَى السَّمَاءِ و آیا نمی نگرند بآسمان که بحکمت بالغه كَيْفَ رُفِعَتْ چگونه بلند برداشته
شده است بی عمدی و ستونی وَإِلَى الْجِبَالِ و نظر نمیکنند بکوه‌ها که بقدرت عالیه
كَيْفَ نُصِبَتْ چگونه برافراشته شده است بر زمین وَإِلَى الْأَرْضِ و نمی نگرند
بزمین كَيْفَ سُطِحَتْ چگونه پهن شده است تا جای آرام مخلوقات باشد خلاصه
معنی آنست که نظر کنید در انواع مخلوقات بسایط و مرکبات تا متیقن شوید بکمال قدرت
خالق و انکار و اقتدار او نمائید بر بعث و نشور و لهذا در عقب آن میفرماید فَذَكِّرْ
پس پند گوای محمد ایشانرا و اگرچه از روی عناد نظر در دلایل مذکوره نکنند و تاراه برند
بقدرت ما بعث و الحاح منمای زیرا که بر تو همین تذکیر است إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ نیست این
که تو پند دهنده لَسْتَ عَلَيْهِمْ نیستی تو بر ایشان بِمُصَيْطِرٍ مسلط تا اجبار کنی
ایشانرا بایمان إِلَّا مَنْ تَوَلَّى لیکن هر که روی بگرداند بعد از تذکر وَكَفَرَ و نگرود
و حق را بپوشد فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ پس عذاب کند خدا او را الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ
عذابی بزرگتر یعنی عذاب آخرت که اعظم از عذاب دنیاست که آن قحط و قتل و اسیر ایشانست
إِنَّ إِلَيْنَا بدرستی که بسوی ماست یعنی بحکم ما إِيَابَهُمْ بازگشت ایشان ثُمَّ إِنَّ
عَلَيْنَا پس بتحقیق که برماست حِسَابَهُمْ شمار اعمال و بازگشت ایشان در محشر این آیه
جامع وعد پیغمبرست و وعید کفار و خلاصه معنی آنست که ای محمد اندوه و ملال بر خاطر عاطر
خود راه مده که کفار اگرچه با تو معانده میکنند و ایذا و آزار بتو میرسانند بازگشت

ایشان

ایشان بحکم ماست و مجازات ایشان برماست و عنقریبست که از دغدغه ایشان
فارغ شوی و نزد مشاهده عذاب ایشان خوشحال و شادمان گردی سورة الفجر
مکیه و هی تسع و عشرون آیه رکوع واحد ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده که هر که این سوره را در لیالی عشر ذی الحجه بخواند آمرزیده شود و اگر
در روزهای آن بمیرد بیحساب بهشت رود و هر که در سایر ایام بخواند برای او
نوری گردد در قیامت داود بن فرقد از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که
سوره الفجر بخوانید در فرایض و نوافل که این سوره امام حسین بن علی علیهما السلام است
هر که قرائت آن کند در روز قیامت حشرش با امام حسین بن علی علیهما السلام باشد
و درجه او در بهشت بلند کند بدانکه چون حق تعالی ختم سوره مذکوره نمود باینکه
مرجع خلق باوست و حساب ایشان بروو افتتاح این سوره نمود بتاکید یعنی که آن
قسم اوست بمرصاد و فرمود که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
وَالْفَجْرِ و سوگند باول صبح که مانند عمود از افق ظاهر میشود و راست
می ایستد و این پیش از صبح دوم است باندک زمانی و آن وقت مناجات و محل دعای
دوستانست یا بسفیده صبح دویم که هنگام نماز و زمان اجتماع بندگانست برای
آن یا بنماز صبح که فرشتگان دران شاهداند که ان قرآن الفجر کان مشهودا و نزد
ابن عباس مراد همه روزست و گویند مراد اول محرم است که مثال از آن منفجر میشود و یا
اول ذی الحجه که ابتدای لیالی عشرست یا بامداد صبح جمعه که حج مسکینانست یا صبح روز عرفه
که وظایف دعا و نیاز حاجیان در آنست یا سفیده دم روز عید یا اول روز قیامت
یا انفجار خلقان از قبور و در تبیان گوید که اشارتست بانفجار آب از اصابع مبارک

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم وآن در وقتی بود که آنحضرت در طایف
بود که آن لشکر اسلام که دوازده هزار مرد بودند واز غایت تشنگی بوی استغاثه نمودند
وگفتند یا رسول الله تن وجان ما فدای خدا ورسول باد اگر ما هلاک شویم کافران خرم
شوند حضرت قدحی طلبید وانگشت مبارک خود را دران نهاد جبار عالم چهار چشمه آب
از انگشتان ماه شکاف او روان ساخت تا مانند جوشیدن آب از چشمه ازان بر جوشید
و همه لشکر سیراب شدند وخیکها و سایر ظروف را پر ساختند و یا مراد انفجار عیون است
و ایام انفجار ناقهٔ صالح از کوه و یا انفجار آب از حجر موسی یا انفجار مطر از سحاب یا انفجار
معرفت از سر عارف یا صبح عرفان از قلوب عارفان که روشن تر از آفتابست چه نور
آفتاب بحجاب ممنوع شود و نور معرفت بهیچ حجاب ممنوع نگردد یا انفجار اشک از دیدهٔ
عاصیان **وَلَیَالٍ عَشْرٍ** وسوگند بده شب یعنی بدههٔ ذی الحجه که عرفه در آنست
یا محرم که روز عاشورا از انست یا دههٔ آخر رمضان که شب قدر دروست یا دههٔ شعبان که
شب برات ازوست و یا بدهٔ شب موسی که متمم سی شب بوده واتممناها بعشر واصح
واشهر مراد عشر ذی الحجه است از انس مالک مرویست که حق تعالی سوگند باین ده روز
خورد جهت آنکه هیچ ایامی دوستتر از دههٔ ذی الحجه ندارد وهر روزهٔ ازان در ثواب
برابر روزهٔ یکساله است وقیام هر شب ازان مانند قیام هر شب قدر و در حدیث نبوی
آمده هر که درین دهه روزه دارد چنان باشد که هزار بنده آزاد کرده بود ودو هزار شتر
بآن قربان کرده وهزار اسب بغازیان داده که در راه خدا غزا کنند ودو ساله روزهٔ او
بنویسند یکسال ازان ویکسال بعد ازان وهر که درین دهه صدقه بدهد چنان باشد که
آنرا به پیغمبران تصدق نموده وهر که دران بعیادت بیماری رود چنان باشد که پیغمبر را

عیادت

عیادت کرده هر که در تشییع جنازه نماید چنان باشد که در عقب جنازهٔ شهدای
رفته وهر که مومنی را دران ضیافت کند چنان باشد که رسول خدا را ضیافت نموده
وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ وسوگند بجفت وطاق مراد بجمیع اشیا اند که از زوج
وفرد خارج نیستند یا شفع لیالی مذکوره است ووتر آن ویا روز نحر که عاشر
ایام عشره است وعرفه که تاسع آنست واز ابو جعفر وابو عبد الله علیهما السلام
روایتست که شفع یوم ترویه است ووتر یوم عرفه وگویند که وتر آدم است شفع
جفت او حوا ویا شفع جمیع ایام ولیالی است ووتر روزی که شب بعد از و نباشد
یعنی روز قیامت ویا شفع تضاد اوصاف مخلوقاتست چون عز وذل وقدرت
وعجز وعلم وجهل وقوت وضعف وموت وحیات ووتر انفراد صفات الهی
چون عز بی ذل وقدرت بی عجز وعلم بی جهل وقوت بی ضعف وحیوة بی موت
یا شفع جمیع مخلوقات اند ومن کل شیء خلقنا زوجین ووتر خالق ایشان که قل
هو الله احد وباقی احوال درین باب حواله بمنهج الصادقین است **وَاللَّیْلِ إِذَا**
یَسْرِ وسوگند بشب انگاه که بگذرد و منقضی شود که واللیل اذا ادبر تقیید شب
بمعنی جهت آنست که در تعاقب آن قوت دلالتست بر کمال قدرت ووفور نعمت
چه مضی آن دلالتست برانکه فاعل آن مختص است بعز و جلال ومتعالیست از اشباه
وامثال وقتاده وجبائی گفته اند که یسر بمعنی جاء واقبل است یعنی سوگند بشب که بیاید
وروی آرد در عقب روز ونزد مجاهد وعکرمه وکلبی مراد لیله مزدلفه است که اجتماع
مردمان در آنست بجهت طاعت رحمن وآمدن صباح دران شب از عرفه بمزدلفه وگذاردن
نماز بامداد دران واز انجا بمنی رفتن ونزد جمعی شب قدر است واصح آنست که مراد جمیع

لیالی ست آنکه بجهت تعظیم اقسام مذکوره میفرماید که هَلْ فِي ذَٰلِكَ آیا هست
دراینچه قسم یاد کردیم قَسَمٌ مقسم به پسندیده لِذِي حِجْرٍ مرخداوند عقل را
استفهام برای تقریر و تحقیق است یعنی بتحقیق که این اقسام مذکوره بجهت اعظم آن کافیست
مرخداوندان عقول را که تعقل کنند دران و مقسم علیه محذوفست تقدیر آنکه لیعذبن
یعنی سوگند باین امور مذکوره که عذاب کرده شوند کافران معاند و دال برحذف جواب
قسم ست أَلَمْ تَرَ خطاب بحضرتست و مراد تهدید کفار قریش ست یعنی آیا ندیدی و ندانستی
ای محمد مراد تقریرست یعنی البته معلوم تو شده که كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ چه کرد پروردگار
تو بِعَادٍ باولاد عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام که قوم هود بودند
تسمیه ایشان باسم پدرست همچنانکه تسمیه بنو هاشم بهاشم و آنها إِرَمَ سبط ارم بودند
و اینها عاد اولی اند که باسم جد خود تسمیه یافته اند نه عاد اخیر که هود از ایشان بودند
و ایشان از بنی تمیم میگفتند پس تقیید عاد بارم جهت اشعارست بآنکه ایشان عاد اولی
قدیمه اند نه اخیره و گویند ارم نام بلدهٔ ایشانست و برین تقدیر مراد اهل ارم باشند
ذَاتِ الْعِمَادِ خداوندان قامتهای بزرگ و گویند استخوانهای تن هر یک از ایشان
چون ستونی بود و درازی بالای هر یک کمتر از هزار گز و پانصد و چهارصد گز نبود و از
رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایتست که از قوم عاد مردانی بودند که چون ایشان را
با گروهی خصومت افتادی قوت و توانائی ایشان اینقدر بودی که از کوه سنگی بریدندی
باندازهٔ قبیله ایشان و یا بیاوردندی و بر سر آن قبیله زدندی و همه را یکبار هلاک
کردندی و نزد بعضی ذات العماد باینمعنی است که اهل خیمها و خرگاهها بودند چه صحرانشین
بودند و خیمهای ایشان بر ستونها برافراشته الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا آن قبیله که آفریده

نشد

نشد مانند ایشان در درازی قد و بزرگی جسد یا در رفعت و ثبات و قوت
فِي الْبِلَادِ در شهرها و اشهر آنست ارم بلدهٔ عاد یا نست و ذات العماد
صفت آنست یعنی اهل شهر ارم خداوند ستونی عظیم و بنای رفیع ست که مثل آن
در هیچ بلادی نبوده و نیست و آن شهری ست که شداد بن عاد آنرا بنا کرده و عاد را
دو پسر بود شداد و شدید و هر دو پادشاه روزگار و قهرمان با اقتدار بودند
چون شدید در گذشت وی بجای او بنشست و سلطنت جمیع ممالک بر شداد
قرار گرفت و همه ملوک سر اطاعت پیش او بر زمین نهادند و پادشاهی با استقلال گشت
و دعوی خدائی کرد و هر چند انبیا که باو مبعوث شده بودند ذکر وعد و وعید
میکردند و معجزات مینمودند عناد او بیشتر میشد و چون ذکر بهشت از انبیا شنیده
بودند و در دفاتر دیده گفت من نیز مثل آن بسازم پس بر مثال آن در بعضی
از صحاری عدن باغی بنا کرد و آنرا ارم نام نهاد و بعد از اتمام با اهل مملکت متوجه
آن شد و یکروزه راه مانده بود که حق تعالی صیحه از آسمان بر ایشان نازل ساخت
و همه هلاک شدند وهب بن منبه روایت کرده که عبد الله بن قلابه گفت بطلب
شتری گم شده در صحاری میگشتم بشهری رسیدم که بارهٔ محکم داشت و بر حوالی آن
قصور بسیار و منارهای عالیمقدار بود من بامید آنکه کسی را آنجا بینم و احوال شتر
خود بپرسم بدر حصار در آمدم دری عظیم دیدم که ببزرگی مثل آن در ندیده بودم
هر دو مصراع از طلا بود و مرصع و مکلل بلولو و یاقوت سرخ و سفید و غیر آن از
اقسام جواهر آنجا بنشستم و متحیر و متعجب ماندم چون کسی پیدا نشد دابهٔ خود را آنجا بستم
و شمشیر حمایل کرده بشهر در آمدم و از مشاهدهٔ آن شهر حیرتم بیش شد و دهشت

بر من مستولی گشت قصرها دیدم بر ستونهای زبرجد و یاقوت و خشتی از زر و خشتی
از نقره و بر بالای غرفها بهمین کیفیت و فوق آن غرفهای دیگر از طلا و نقره و لولو
و یاقوت و مصاریع آن مثل مصراع مدینه و فرشها بر بهمین طریق از لآلی و در و مشک
و زعفران و بجای سنگریزه مرواریدهای آبدار ریخته و بجای خاک مشک و زعفران پاشیده
چون او را بدیدم و هیچکس آنجا پیدا نشد خوف و ترس من بیفزود و از آنجا متوجه کوچها و
بازارها شدم درختها بسیار در حوالی آن نشانده بودند و تنهای آن از زر مطرز کرده
و برگها از زبرجد و شکوفها از سیم و میوهای آن رسیده و در زیر آن درختان آبهای
روان بر روی لولو و مرجان و نهرهای آن از زر و سیم و قنوات آن از فضه که لمعات
آن بر روشنی روز غالب بود من گفتم بحق آنکس که محمد را بحق بخلق فرستاد که مثل
این در دنیا نیست هذه الجنة التی وعد ما المتقون این آن بهشتی ست که حق تعالی
متقیان را بآن وعده داده پس قدری از جواهر و لولو و مشک و زعفران برداشتم
و بر پشت بستم و از آن شهر بیرون آمدم و خواستم که از زبرجد و یاقوت درهای آن شهر بکنم
نتوانستم پس بهمین باز گشتم و آنها را بمردمان می نمودم و ایشان در ان تعجب میکردند
این خبر اشتهار یافت و بمعاویه که در ان وقت حاکم شام بود اعلام کردند معاویه مرا
در خلوت طلبید و صورت حال از من پرسید من قصه خود را از اول تا آخر باو اخبار
کردم پس مرا در مجلس بنشاند و کعب الاخبار را طلبید و گفت یا ابا اسحق در دنیا شهری
هست که بنای آن از زر و نقره باشد و درختان آن مکلل با جواهر گفت آری شهریست
که حق تعالی در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد و آنرا شداد عاد ساخته معاویه
گفت قصه آنرا بیان کن کعب گفت این عاد اولی اند نه عادی که قوم هود بودند زیرا که

ایشان و هود هم از نسل عاد اولی بودند و عاد که پدر قبیلهٔ عاد اولی بود و ایشان
باسم آن مسمی شده بودند دو پسر داشت شداد و شدید و چون عاد بمرد هر دو پسر او
پادشاه ممالک شدند و همه پادشاهان عهد خود را مقهور و مغلوب ساختند
بعد از ان شدید هلاک شد و پادشاهی بر شداد مقرر گشت و همه ملوک منقاد او
شدند تا آنکه هیچ پادشاهی نبود که با او مقاومت توانست نمود نهصد سال عمر داشت
و چون وصف بهشت بشنید بخاطرش رسید که مثل آنرا در دنیا بسازد پس باقصای
و اکناف عالم کفته فرستاد و همه را خبر کرد که من چنین و چنین بنائی میسازم هر که از جنس
جواهر قلیل و کثیر داشته باشد باید که بفرستد مردم عالم از ترس او آنچه داشتند بجانب
او فرستادند و مقدار قطمیری نزد خود نگذاشتند و وی صد فرمانروا مقرر کرد
و با هر یکی دو هزار بنا از استاد و شاگرد معین ساخت و ایشان در تمام عالم بگشتند
بجهت تجسس موضعی که آب و هوای خوش داشته باشد آنجا عمارت بنا کنند بر از
صحرای عدن یافتند پس آنجا بنیاد بنای ارم کردند و از زر و نقره مرصع با نواع
جواهر و لآلی و چشمهای آب روان و درختها بنشاندند و همه بزر و سیم مطرز کردند
و در عرض سیصد سال باتمام رسید و چون آنرا تمام کردند حصنی در اطراف آن بساختند
و در گرداگرد آن حصن هزار قصر بنا کردند از جواهر و یواقیت و چون خبر اتمام آن بشداد
رسید ده دیگر بتهیهٔ راه اشتغال نموده امرا و وزرا را جمع کرد و از دار السلطنت خود
بتماشای آن شهر روان شد و چون یکروزه راه آن رسید حق تعالی ملکی را فرستاد
تا صیحه بر ایشان زد تا همه بمردند و آن شهر از نظر مردمان پوشیده باشد و خوانده ام که
در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالا سرخ رنگ سبز که چشم بر روی او خالی و بر عنق او

نشانه باشد بطلب شتری بدانجا رسد و آنرا به بیند چون باز نکریست و این فلانه را
بریده کفت والله ذلک الرجل بخدا که او ابن حردست از عقال شیبانی روایتست که
چون شداد و اتباع او بصیحه هلاک کشتند و پسری بود در حضرموت نام او مرشد بن شداد
و او را بر ممالک خلیفه کردند پدر را بکرفت و بحضرت موت آورد و او را بعنبر و کافور
بیندود و بر غاری برد و بر تختی از زر خوابانید و هفتاد حله منسوج بزر و سیم بروی
پوشید و لوح بزرک بالا بنهاد وَثَمُودَ آیا ندیدی و خبر بتو نرسید که چه کرد آفریدکار تو
بثمود که قوم صالح پیغمبر بودند الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ آنانکه میبریدند سنکها و کوهها را
برای ماوای خود بِالْوَادِ بوادی قری کقوله تعالی و تنحتون من الجبال بیوتا فارهین
اول کسی که تراشید کوهها و سنکهای رخام ثمود بودند ایشان هزار هزار و نهصد و نود هزار
هزار و هشتاد و هفت خانه از سنک بریدند حق تعالی صالح را بر ایشان فرستاد متابعت
نکردند و آخر عذاب بر ایشان نازل شد و همه مستاصل کشتند تفصیل آن در ما تقدم مذکور شد
وَفِرْعَوْنَ و آیا ندانستی و خبر نیامد بتو که چه کرد پروردکار تو بفرعون ذِي الْأَوْتَادِ
که خداوند جنود بسیار و اموال و حشم بیشمار بود و استحکام و ربط ملک وی بآن بود چنانکه
ربط و اتصال پارچهای چوب بیکدیکر بیوندست یا خداوند خیمهای بیشمار که در وقت نزول
میزدند چه او را لشکری فراوان بود بهر جا که فرود آمدندی خیمه در خیمه کشیدندی و چون استحکام خیم
از ینجهت بذی الاوتاد موصوف شده یا ذی الاوتاد باآن اعتبار باشد نزد او
باوتاد باز میکردند و بلهو و لعب مشغول میشدند و یا از آن حیثیت که بچهار میخ عذاب مردمان
میکرد و ایشانرا همچنان میکذاشت تا هلاک میشدند و از آنجمله خربیل باذن وی ماشطه دختر
فرعون و آسیه بنت مزاحم را باین طریق هلاک کرد چنانکه تفصیل آن در منهج الصادقین بابسط

وجهی

وجهی مرقوم شد الَّذِينَ این سه کروه آنانند که بجهل و غوایط طَغَوْا از حد بندکی در کذشتند
و بر انبیا تجبر و تکبر نمودند فِي الْبِلَادِ در شهرها که حاکم بودند فَأَكْثَرُوا پس بسیار کردند
فِيهَا الْفَسَادَ دران شهر تباهی را که آن قتل مردمان بود بغیر حق و غصب اموال ایشان
و غیر آن از انواع تعدی و چون کفر و ظلم ایشان بسر حد نهایت رسید مستوجب عذاب شدند
فَصَبَّ عَلَيْهِمْ پس بریخت بر ایشان رَبُّكَ پروردکار تو سَوْطَ عَذَابٍ تازیانهٔ
عذاب را مراد احاطه نوع عذابست چه اصل سوط خلط است و تازیانه را بجهت آن سوط
میکویند که مخلوط الطاقاتست و بعضی ازان ملاصق ببعضی دیکر پس حقیقت معنی آنست که فرو کرفت
ایشانرا آنچه آمیخته شده بود برای ایشان از انواع عقوبت در دنیا و آخرت إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که
آفریدکار تو لَبِالْمِرْصَادِ هر آینه در کذرکاهست و در موضع ترقب یعنی همچنانکه کسی
در مرصاد نشسته مترصد کذرندکانست و هیچ چیز ازو فوت نمیشود و از حق تعالی
نیز چیزی فوت نمیکردد و از افعال و اقوال بندکان بلکه همه آنرا می بیند و می شنود
و اصلا بر وی پوشیده و پنهان نیست و همه را بروفق آن جزا خواهد داد و از صادق
علیه السلام منقولست که مرصاد قنطره ایست بر صراط که ازان نکذرد کسی که ظلم کرده باشد
بر بندهٔ از بندکان خدا مراد نه مکانست بلکه علم اوسبحانه ست بآن و لهذا از امیر المومنین
پرسیدند که پروردکار ما درکجا بود قبل ازانکه آفرید آسمانها و زمینها را فرمود این
سوال عن مکان و کان الله و لا مکان یعنی این مکان کجاست سوال از مکانست و حال آنکه
خدا بود و هیچ مکان نبود حاصل که حق تعالی عالم ست بافعال بندکان و مرید طاعت است
از ایشان و کاره معصیت از ایشان فَأَمَّا الْإِنْسَانُ پس اما آدمی نمیخواهد این را
و اهتمام ندارد مکر در دنیا و مستلذات آن پس ازینجهت است که إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ

چون بیازماید اورا پروردکار او و بشکر بر نعمت یعنی اراده نماید که سپاسداری او
بر توانکری فانی ونیکو حالی ظاهر کردد فَاَکْرَمَهُ پس کرامی کندش بجاه واقتدار
وَنَعَّمَهُ و نعمت دهد اورا ومعیشت بر وفراخ کرداند وبآسانی کار وی بسازد فَیَقُوْلُ
پس کوید از روی فرح رَبِّیْ اَکْرَمَنِ ۵ پروردکار من کرامی کرد مرا یا من اهل کرامتها
فرمود یعنی کمان برد که سبب کرامت او وتوسیع نعمت بر وی قرب منزلت او نزد خدای
واستحقاق او بآن نه بجهت افضال واحسان وَاَمَّآ اِذَا مَا ابْتَلٰهُ واما آدمی چون
بیازماید اورا پروردکار او بصبر بر درویشی فَقَدَرَ عَلَیْهِ پس تنک سازد بروی رِزْقَهُ
روزی اورا فَیَقُوْلُ رَبِّیْٓ پس کوید از روی جزع وناشکیبائی آفریدکار من اَهَانَنِ ۵
خوار کرد مرا یعنی کمان برد که سبب هوان فقر است وبجهت این کوید که خدا مرا بفقر خوار
کردانیده حاصل معنی آنست که آدمی بجهت اشتغال او بحطام دنیا ولذات آن کرامت
خود را بتوانکری داند واهانت خود را بدرویشی این از قصور نظر وقلت فهم است و
تدبر چه بحسب حقیقت کرامت بطاعتست وذلت بمعصیت وتقصیر مودی بکرامت دارین است
و توسعه کاهست که مفضی باستدراج است کَلَّا بَلْ نه چنانست که آدمی تصور کرده از
کرامت بغنا واهانت بفقر بلکه فعل شما بدتر است از اقوال شما ودلالت او بیشتر است
بر هلاکت شما بمال وآن اینست لَا تُکْرِمُوْنَ الْیَتِیْمَ ۵ کرامی نمیدارید طفل بی پدر را
وتفقد ودلجوئی نمیکنید بصله وعطیه تخصیص یتیم جهت آنست که اورا کافلی نیست که بامر او
قیام نماید ومرویست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم اشارت بسبابه ووسطی
کرد که من وکافل یتیم همچو این دو انکشتیم در انضمام دخول در بهشت ودرجهٔ آن ومقاتل
کفته که قدامة بن مطعون در حجره امیه بن خلف یتیم بود وامیه اورا از حق خودش جمع میکرد

و مال او

و مال او نزد امیه بود در انفاق او صرف نمیکرد حق تعالی فرمود که مال یتیم را که
در تحت تصرف شماست صرف نفقهٔ او نمیکنید واین برابر عادت کفار بود که یتیم را
محروم میساختند از مالی که بطریق ارث باو میرسید وَلَا تَحٰٓضُّوْنَ وتحریص نمیکنند
یکدیکر را عَلٰی طَعَامِ الْمِسْکِیْنِ ۵ بردادن طعام بدرویش مراد آنست که بجهت
فرط محبت شما بر حطام دنیا نه یتیم را دلنوازی میکنید ونه مسکین را نوازش مینمائید
ونه یکدیکر را بران ترغیب میکنید وَتَاْکُلُوْنَ التُّرَاثَ ومیخورید مال میراث
اَکْلًا لَّمًّا ۵ خوردنی که خداوند جمع است یعنی جمیع مالها را از حلال وحرام میخورید وهیچ
تفرقه نمیکنید میان آنها واز یکدیکر امتیاز نمی نمائید وکویند مراد مال ایتام است که با
مالهای خود خلط میکردند وهمه را میخوردند وآنها را از آن محروم میساختند ویا مالهای
خود را برغبت تمام میخورید وحقوق واجبهٔ آنرا بمستحقان نمیرسانیدند ویا آنچه میت جمع
کرده بود از ظلم شما آنرا میخورید با وجود علم شما بغصبیت آن وَتُحِبُّوْنَ الْمَالَ
ودوست میدارید مال را حُبًّا جَمًّا ۵ ودوستی بسیار وفراوان با حرص شره
ومنع حقوق یا دوست میدارید کثرت مال را از فرط حرص وبجهت آن جمع
میکنید واز غیر آن منع مینمائید واز بدی عاقبت آن اندیشه نمیکنید کَلَّا باز ایستید
ازین امر ناشایست ویاد کنید محشر روز براکه اِذَا دُکَّتِ الْاَرْضُ چون شکافته شود
زمین دران روز دَکًّا دَکًّا ۵ شکستنی بعد از شکستنی یعنی پاره پاره کردد
وتلال وجبال آن همه هموار کردد یا مانند کرد بر هوا پراکنده شود وَجَآءَ رَبُّکَ
وبیاید پروردکار تو یعنی ظاهر کردد قدرت وآثار هیبت وسطوت پروردکار تو
وَالْمَلَکُ وبیایند فرشتکان بعرصهٔ محشر صَفًّا صَفًّا ۵ صفی بعد از صفی بحسب منازل

ومراتب و در بعضی تفاسیر آورده اند که اهل هر آسمان صفی علاحده باشند از ضحاک
منقولست که دران روز که آسمان متزلزل شود فرشتگان از اماکن خود بزمین
آیند و هفت صف شده احاطهٔ جمیع جنیان و آدمیان نمایند و چشم برایشان گمارند
تا چه حادثه رخ نماید وَجِيْءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ و آورده شود آنروز جهنم یعنی
حاضر کرده شود از پردهٔ حجاب و احوال آن باهل محشریان نموده شود کقوله تعالی
وبرزت الجحيم لمن يرى يَوْمَئِذٍ دران روز يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ یاد کند آدمی
گناهان خود را یا پند گیرد زیرا که عالم شود بقبح عمل خود و بدان ندامت خورد وَأَنَّى
لَهُ الذِّكْرَى ۝ و از کجا باشد او را یاد کردن یا پند گرفتن یا از کجا باشد او را فایده یاد
کردن و منفعت پند گرفتن چه ترتیب نفع بر تذکیرست که در دنیا باشد نه آنجا امیر المومنین عم
روایت کرده از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم که بعد از نزول این آیت
رنگ مبارک آنحضرت بسیار متغیر شد من منشأ تغیر آنرا از آنحضرت پرسیدم فرمود جبرئیل
نزد من آمد و این آیات را بر من خوانده و بعد از ان امیر المومنین علیه السلام فرمود که دوزخ را
چگونه بیارند یا رسول الله فرمود بیارند دوزخ را هفتاد هزار فرشته و بکشند آنرا بهفتاد هزار
زمام و باین طریق آنرا بعرصات آرند و بروایت دیگر حجرهٔ از حجرات دوزخ را بهفتاد هزار
زمام بمحشر حاضر سازند پس یک شرر از شرارهای آن بجهد که اگر فرشتگان دفع آن نکنند
جملهٔ اهل قیامت را بسوزد پس من متوجه دوزخ شوم و او بسخن درآید ای محمد مرا با تو چکار حق تعالی
گوشت ترا بر من حرام گردانیده و نزد آنحال هیچکس نماند مگر گوید که نفسی نفسی من گویم ای پروردگار من
امتی امتی بفریاد امت من رس و کافر بروجه حسرت و ندامت يَقُولُ گوید يَا لَيْتَنِي
کاش من قَدَّمْتُ پیش میفرستادم عمل خیری لِحَيَاتِي برای زندگانی من درین عالم

یا در وقت حیوة من در دنیا فَيَوْمَئِذٍ پس آنروز لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ
عذاب نکند کسی را مثل عذاب خدا أَحَدٌ ۝ هیچ یک از مردمان وَلَا يُوثِقُ و بند نکند
بسلاسل و اغلال هیچکس را وَثَاقَهُ مانند بند کردن خدای أَحَدٌ ۝ هیچ یک چه متولی
عذاب خدا و وثاق او نباشد دران روز غیر او سبحانه چه همه امر خدا را باشد و بس
حق تعالی نزدیک موت مومن یا در وقت بعث او یا در حین دخول او در جنت با او
خطاب کند بکیفیتی که با موسی در طور خطاب نمود یا بزبان ملکی فرماید يَا أَيَّتُهَا
النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۝ ای نفس آرام گرفته بذکر من و فارغ از غیر من که شاکر بودی
در نعمت و صابر در بلیت یا ایمان آرنده از سر اطمینان و یقین بدون خلجان ریب
و اختلاج شک در وحدت من یا ایمن از خوف و حزن و عناد از عذاب من ارْجِعِي
إِلَى رَبِّكِ باز گرد بسوی موعد پروردگار خود رَاضِيَةً در حالتی که پسند کننده باشی
بآنچه بتو دهند یا شاکر و صابر بودی در دنیا بر آنچه بتو رسیده بود یا خشنودی
بافعال خود که مشاهدهٔ ثواب آن میکنی مَرْضِيَّةً ۝ پسندیده باشد نزد خدای
بعملی که کردهٔ فَادْخُلِي پس درآی فِي عِبَادِي ۝ در زمرهٔ بندگان شایستهٔ من و منتظم
شو در سلک ایشان وَادْخُلِي جَنَّتِي ۝ و درآی در بهشت من با ایشان یا با زمرهٔ
مقربان مرویست که چون بندهٔ مومن مشرف بر موت شود حق تعالی دو فرشته را
بفرستد تا از برای وی تحفهٔ از بهشت بیاورند با او گویند ای نفس آرمیده بیرون آی
راضی و مرضی با روح و ریحان پس مکیف شو برایحهٔ طیبه که بمراتب از بوی مشک
خوشبوتر باشد و چون آن رایحه را فرشتگان آسمان بشنوند با خود گویند که نفس بندهٔ
مومن می آرند درهای آسمان بر روی او بگشایند و بر و صلوات دهند و او را نزد عرش

خدای برند و چون فرشتکان که قابض روح وی باشند بآنجا رسند خدایرا سجده
کنند و کویند بار خدایا تو عالمی که این بنده موحد است و همیشه ترا پرستیده و در هیچ
لمحه یاد تو انبازی نکرفته حق تعالی با میکائیل خطاب کند که این نفس را بنزدیک نفسهای
مومنان برده و بفرما تا قبر ویرا در طول و عرض هفتاد کز فراخ سازند و از روح و ریحان
جنت مطیب کردانند پس او در قبر خود خواب چنان کند که عروس بر بالای جامهای الوان
و وقتی که از خوابکاه خود بر خیزد بهچو کسی باشد که بمراد خود خواب کرده باشد و چون
کافر را موت فرا رسد حق تعالی دو فرشته را بفرستد و با او کویند یا ایتها النفس الخبیثة
ارجعی الی الجحیم و العذاب الیم از سعید بن جبیر مرویست که عبد الله عباس در طایف وفات کرد
مرغی بیامد بر شکل وی کسی ندیده بود در قفس وی رفت و بیرون نیامد و در آن وقت که
او را دفن کردند بر سر قبر وی از هاتفی آوازی شنیدند که میکفت یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی سورة البلد عشرون
آیه رکوع واحد و کذلک فیهما من الاختلافات اثنتان ومن اللوازم واحد وهی مکیة
ابی بن کعب روایت کرده از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که
قرائت او در فرایض لا اقسم بهذا البلد باشد در دنیا معروف باشد که او از صالحان است
و در آخرت مشهور کردد که او مقرب درکاه سبحان است و از رفقای انبیا و شهدا و صلحا
باشد و نیز فرموده هر که تلاوت سورة البلد کند حق تعالی او را امان دهد از غضب و خشم
خود در روز قیامت و بدانکه چون حق تعالی ختم سورة الفجر نموده بذکر نفس مطمئنه درین سوره
تبیین درین وجه اطمینان نموده که آن نظر است در طریق معرفت حق و آنرا مؤکد ساخت
بقسم و فرموده بسم الله الرحمن الرحیم

لا اقسم

لا اقسم البته سوکند میخورم بهذا البلد بدین شهر یعنی مکه چکونه سوکند
نخورم بدین شهر وانت حل وحال آنکه تو فرود آمده بهذا البلد بدین شهر
یا آنکه موضع امن و مثاب خلق و میقات حج و مکان بیت الحرام و محل ابراهیم
و اسمعیل نیز هست قسم را مقید ساخت بحلول حلول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
در آن بجهت اظهار مزیت فضل آنحضرت و اشعار بر آنکه شرف مکان بمزیت شرف آنست
یعنی این شهر بجهت آنکه مولد تو در آنجاست و در آن نزول اجلال نموده شایسته
آنست که بوی سوکند خورند و کویند معنی آنست که در حالتی که تو حلالی با این یعنی بتو
حلال است آنچه کسی دیکر را حلال نبوده و نیست از قتل و اسیر و این در ساعتی
از روز فتح مکه بود که حق تعالی باو امر کرد که کافران مکه را بکشد و اسیر کند پس در آن ساعت
ابن حنظل را بکشت و حال آنکه دست در آستانه کعبه زده بود و مقلیس بن ضبابه
و غیره را نیز بقتل رسانید و بعد از آن فرمود که بدرستی که حرام کردانیده حق تعالی مکه را
روزی که بیافرید آسمان و زمین را پس مکه حرام است تا آنکه قیامت قایم شود
و حلال نبوده مر هیچکس را که پیش از من بوده و هرکز حلال نشود مر کسی را که بعد از من
باشد و مرا نیز حلال نیست مکر یکساعت از روز که حلال بوده پس درخت آنرا قطع
نباید کرد و کیاه تر آنرا نباید برید و صید آنرا نتوان رمانید و لقطه آنرا حلال نیست
مکر مر کسی را که تعریف آن کند ابن عباس فرموده یا رسول الله الا اذخر استثنا فرمای که
آن محتاج الیه است حضرت فرمود الا الاذخر ووالد و سوکند بپدر یعنی آدم که
ابو البشر است یا ابراهیم علیه السلام که پدر حضرت رسالتست علیهما الصلوة و السلام
و بانی کعبه معظمه وما ولد و بآنچه زاده است از آدم که جمیع ذریت وی اند که

اعمار ارض اند با نبیا و اوصیا و اتباع ایشان و این قول ابو عبدالله علیه السلام است
و بر تقدیر جواب قسم این که لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ بدرستی که آفریده ایم
آدمی را فِي كَبَدٍ ۞ در سختی و رنج و انواع مشقت از ظلمت رحم و مضیق آن و تولد
و رضاع و فطام و معاش و تکلیفات شرعیه و موت و بعث و حساب و عقاب و ثواب
و غیر آن از سایر مصایب دنیا و شداید آخرت و از ابن عباس روایتست که کبد بمعنی
استوا و استقامت است یعنی آدمی را آفریدیم مناسب القامت ایستاده بر هر دو پای
خود بر خلاف حیوانات دیگر که ایشان برروی افتاده در راه میروند و نزد بعضی
مراد بانسان ابو الاشدین است و کبد بمعنی شدید الخلق و القوت یعنی حق تعالی بیافرید
ابو الاشدین را که در غایت قوت بود و در نهایت ضخامت و گویند که قوت او بر وجهی
بود که ادیمی عکاظی در زیر پای نهادی و ده تن تا و را بکشیدندی و ادیم پاره شدی
و از زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که کسی را بر من دست نیست و پیوسته
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را بیازردی و همیشه در ایذا و آزار کوشیدی أَيَحْسَبُ
آیا می پندارد آدمی یعنی این ضد قوی و آن جاحد معاند أَن لَّن يَقْدِرَ آنکه قادر
نباشد عَلَيْهِ أَحَدٌ ۞ بر وکسی که از و انتقام معانده و معادات او با پیغمبر صلعم بکشد
و مکافات ایذا و آزار باو رساند یعنی ظن وی آنست که قیامت قایم نگردد و کسی این انتقام
از و نکشد و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام مذکورست که مراد ازین انسان عمرو بن عبد ود است
در حینی که امیر المومنین علیه السلام برو عرضه کرد ایمانرا در روز خندق و او از ان ابا کرد
و آنحضرت او را بقتل رسانید يَقُولُ گوید از روی حسرت در وقت وقوع قیامت
أَهْلَكْتُ هلاک کردم یعنی ضایع گردانیدم در دنیا مَالًا لُّبَدًا ۞ مالی انبوه و بسیار

مراد کثرت و انفاق و بیست در خبرست که اهل جاهلیت آنرا از مکارم دانسته اند
و از مفاخر پنداشته و این صرف اموال است بریا و سمعت و افتخار یا مراد انفاق
آنست در معاودت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در روایت آمده که ابو الاشدین رشوت
بمردم دادی تا پیغمبر را بیازارند و گویند صدور این قول از و در دنیا بوده یعنی آن معاند
از روی افتخار میگوید که من مال بسیار را در عداوت محمد انفاق کردم أَيَحْسَبُ آیا می پندارد
أَن لَّمْ يَرَهُ انکه ندیده است او را أَحَدٌ ۞ یکی یعنی خدای وی را دیده بران قصدی که
نفقه کرده و او را جزا خواهد داد و از و مطالبه خواهد کرد که آن مال را کجا کسب کرده و در چه چیز
صرف نموده و از ابن عباس مرویست که هیچ بنده را نگذارند که قدم از قدم بر گیرد تا از عهده
چهار سوال بیرون آید از عمر که در چه بسر برده و از مال که از کجا فراهم آورده و در کجا انفاق کرده
و از علم که چگونه بآن عمل نموده و از محبت و دوستی اهل البیت علیهم السلام بعد از ان
بجهت تقریر و تذکیر نعمت میفرماید که أَلَمْ نَجْعَل لَّهُ آیا نگردانیدیم او را یعنی نیافریدیم
برای او عَيْنَيْنِ ۞ دو چشم بدان می بیند آثار حکمت و قدرت ما را و هر چه چیزها از مرئیات
مشاهده میکند وَلِسَانًا و زبانرا که بدان سخن میگوید و از ما فی الضمیر خود خبر میدهد
وَشَفَتَيْنِ ۞ و دو لب که دهن او را می پوشد و بر نطق و اکل و شرب معاونت
مینماید ابو حازم روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حق تعالی میفرماید
ای فرزند آدم اگر زبانت بر تو منازعت کند در انچه بر تو حرام کرده ام از گفتن پس
اعانت نموده ام ترا بر منع بدان دو لب پس آنرا بر هم نه و اگر چشم بر تو نزاع کند بدانچه
بر تو حرام کرده ام دیدن آن پس اعانت فرموده ام ترا بدان بدوختن پس آنرا بر یکدیگر نه
نه بینی و اگر فرج بر تو منازعت کند بدانچه بر تو حرام گردانیده ام از مباشرت پس اعانت

کرده ام ترا بران بدوران پس آنرا بر یکدیگر فراهم آورد وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ
وراه نموده ایم بر طریق خیر و شر را بانزال کتب وارسال رسل یا نمودیم دو پستانرا
تا بعد از ولادت بران چسپیده بشیر خوردن واشتغال نمود وقول اول از امیر المومنین علیه السلام
منقولست واز ابو جعفر علیه السلام نیز منقولست که مراد بعینین حضرت رسالت است
صلی الله علیه وآله وسلم که مظهر نبوت وولایت وبلسان امیر المومنین علیه السلام
وبشفتین حسن وحسین وبنجدین ولایت ایشان وبذا مقربه ومسکین که بعد ازین
می آید محمد است وعلی ای علی علیه السلام بقرب بمحمد و ثریت بعلمه وما به صلی الله علیه وآله وسلم
وحسن از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که آنحضرت فرموده که ای مردمان نجدین
نجد خیر است ونجد شر پس چه خیر کردانیده است نجد شر را دوستتر بشما از نجد خیر مراد آنست
که باوجود ظهور حقیقت خیر وبطلان شر انسان طریق حق را کذاشت ودر طریق شر
سلوک نمود فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ پس بتکلیف در نیامد وشروع نکرد در امر سخت
یعنی رنج بکشید در مخالفت نفس ومجاهده شیطان وبواسطه اعمال صالحه که متضمن مشقت
وتکلیف است بشکر کذاری نعم مذکوره قیام نمود مراد آنست که چرا آدمی مالی را که در طریق شر
صرف کرد بقصد ریا وسمعه وافتخار عداوت پیغمبر وغیر آن از وجوه قبیحه در اقتحام عقبه که
طریق خیر است ووجوه البر انفاق نکرد بعد از آن بجهت تعظیم عقبه میفرماید که وَمَا أَدْرَاكَ
وچه چیز دانا کردانید ترا که مَا الْعَقَبَةُ چیست عقبه یعنی تو نمیدانی کنه صعوبت آنرا
بر نفس وکنه ثواب آنرا نزد خدای فَكُّ رَقَبَةٍ رهانیدن کردنی است از بندکی و
تخلیص آن از رقبه أَوْ إِطْعَامٌ یا خورانیدن طعامی فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ در
روزی که خداوند کرسنکی است یعنی در وقتی که طعام بدشواری یابند وبخورند يَتِيمًا ذَا

مَقْرَبَةٍ بی پدری را که خداوند قرابت وخویشی است یعنی آن یتیم خویش مطعم
بوده باشد أَوْ مِسْكِينًا یا درویشی را ذَا مَتْرَبَةٍ که خداوند خاک نشین باشد
یعنی پهلو بر خاک نهاده باشد واین کنایتست از احتیاج وتنکدستی ودرماندکی وبیچارکی
درانکه فَكُّ رَقَبَةٍ او اطعام یتیم ومسکین در وقت تعسر طعام متضمن مجاهده نفس است
وتحمل مشقت وشدت ودر حدیث آمده که هر که آزاد کند رقبه را حق تعالی آزاد کند بهر عضوی
از آن رقبه عضوی از او از آتش دوزخ وهر که سیر کرداند کرسنه را در روز قحطی حق تعالی
در روز قیامت او را در آورد بدری از درهای بهشت که داخل نشود دران مکر کسی که
کرده باشد مثل آنچه او کرده وجابر بن عبد الله از آنحضرت روایت کرده که از چیزهای که
موجب آمرزش است طعام دادنست بمسلمانان کرسنه ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا
پس نبود آن انسان معاند جاحد از آنانکه ایمان آورده اند وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ
ووصیت کرده اند یکدیکر را بشکیبائی بر طاعت یا از معصیت یا در نصرت دین الهی
بر انواع مشقت یا مطلق محن که بنده مومن بآن مبتلا میشود وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ
ووصیت کرده اند ببخشایش ومهربانی بر بندکان خدا خصوصا بر اهل حاجت وذی
قرابت ویا بموجبات رحمت خدا که ارتکابست بطاعت واجتناب از معصیت أُولَئِكَ
آنکروه مومنان که بصبر ومرحمت یکدیکر را وصیت میکنند أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ
یاران دست راست اند که از جانب یمین عرش ببهشت در آیند ویا خداوندان یمن و
برکت وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنانکه نکرویده اند بِآيَاتِنَا بنشانهای ما یعنی بدلایلی که
نصب کردیم بر حق از کتاب وحجت یا بآیتهای قرآن هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ
ایشانند اصحاب دست چپ که ایشانرا از جانب شمال عرش بدوزخ برند یا آنها

اهل شامت و نکبت اند عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ بر ایشان ست در دوزخ
آتشی پوشیده یعنی سر آن در که در انجا معذب باشند بپوشند و بطبق آنرا مضبوط
سازند که نه ریاحی که موجب روح و راحت باشد در ان در اید و نه دودی که از ان بیرون آید
پس بالکلیه نا امید باشند از راحت و آسایش و دایم معذب به نیران سورة الشمس خمس عشر
آیه رکوع واحد وهی مکیه ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که هرکه
این سوره را بخواند ثواب او چون ثواب کسی باشد که هرکه شعاع آفتاب و ماه
بر وافتد در راه خدا تصدیق کرده باشد و از ابو عبد الله علیه السلام روایت
که هرکه سورة والشمس و واللیل و والضحی و الم نشرح بخواند در روز یا در شب هیچ چیز
نزد او حاضر نباشد مگر در روز قیامت برای او گواهی دهند از موی و پوست و گوشت
و عروق و اعصاب و عظام وی و جمیع آنچه زمین آنرا برداشته و حق تعالی گوید
قبول کردم شهادت شما را از برای بنده خود و او را از آتش دوزخ امان دادم
ببرید او را بهشتهای من تا بهر بهشتی که خود اختیار کند او را بدهید بمحض رحمت و فضل من
پس گوارنده و خوشگوار باد آن بهشت از برای بنده من بدانکه چون حق تعالی اختتام
سورة البلد نمود بذکر نار موصدة درین سوره بیان میکند که نجات و فوز از ان مر کسی را ست
که تزکیه نفس خود کند و بجهت این تاکید قسم یاد کرده فرمود بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
وَالشَّمْسِ و سوگند بآفتاب عالمتاب وَضُحٰهَا و بروشنی و درخشندگی او در ان
وقت که بلند شود بموضع چاشت و ضو او ممتد و منبسط گردد بر زمین و آنجا چاشت
قتاده گفته که مراد بهمه روز ست وَالْقَمَرِ و بماه جهان پیمای اِذَا تَلٰهَا و چون پیروی کند
آفتاب را یعنی در عقب طلوع آفتاب طلوع کند یا طالع شود بعد از غروب آفتاب در لیلة

البدر یا طلو آفتاب باشد در استدراره و کمال نور و در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام
مذکور ست که ابو بصیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که مراد بآفتاب حضرت
رسالت ست صلی الله علیه و آله وسلم که لمعات نور هدایت او تمام عالم را منور ساخته و بقمر
امیر المومنین ست که کسب آن نور هدایت از انحضرت نموده و من جمیع الوجوه تابع و تالی شده
وَالنَّهَارِ و سوگند بروز اِذَا جَلّٰهَا چون جلا دهد و ظاهر گرداند آفتاب را در وقت
انبساط خود چه آفتاب درین وقت نیک منجلی شود و بنهایت الجلا میرسد و جرم آن بروز
ظهور می یابد وَالَّيْلِ و سوگند بشب اِذَا يَغْشٰهَا چون بپوشاند آفتاب را یعنی روشنی
آنرا مستور سازد یا پوشیده گرداند و فرو گیرد آفاق عالم را وَالسَّمَآءِ و سوگند باسمان
وَمَا بَنٰهَا و کسی که او را بنا کرده ست بقدرت کامله خود وَالْاَرْضِ وَمَا طَحٰهَا
و سوگند بزمین و آن قادر تمام القدرت که گسترده ست آنرا و مسطح گردانیده برای مقر
بندگان وَنَفْسٍ وَمَا سَوّٰهَا و نفس آدم یا مطلق نفوس و بحکیم غالب الحکمة که تعدیل
نموده اعضای وی را و وی را راست خلقت گردانیده فَاَلْهَمَهَا پس الهام داده
و افهام نموده مر آن نفس را فُجُوْرَهَا دروغ و ناپاک و نا پاکی او را وَتَقْوٰهَا
و پرهیزکاری و نیکوکاری و فرمان برداری او را یعنی اعلام او کرده که فجور و معصیت
و انواع شرور قبیح ست و تقوی و طاعت و اصناف فعل خیر حسن ست و تمکین او داده
در اختیار کردن هرکدام از ان جواب قسم اینکه قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّٰهَا بدرستی که
رستگار شد هرکه پاکیزه گرداند نفس خود را از دنا پس در رذایل کفر و معصیت و نشو و نما
داد او را بمعرفت و طاعت وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰهَا و بدرستی که بی بهره ماند
هرکه گم کرد نفس خود را بجهالت کفر و ضلالت یا گم گردانیده قدر و مرتبه او را بفسق

ومعصیت ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که آنحضرت
در وقت تلاوت این آیت فرمودی که تزکیهٔ نفس موجب تصفیهٔ دلست هرگاه نفس
از شوب هوا مزکا شود فی الحال دل او از لوث تعلق بما سوی مصفی گردد و همگی
خاطر مصروف وارد و بر ناوبه شکر گذاری و بالکلیه مستغرق شود بمطالعهٔ جمال پروردگاری
صاحب کشاف آورده که جواب قسم محذوفست و آن اینست که سوگند با مور مذکوره که
فرود آورد خدای عذاب را بر کفار مکه بجهت تکذیب ایشان رسول خدا را یعنی چنانکه عذاب را
فرود آورد بر ثمود بجهت تکذیب آنها صالح پیغمبر را کما قال كَذَّبَتْ ثَمُودُ تکذیب
کردند قبیلهٔ ثمود بِطَغْوَاهَا ۝ بسبب طغیان و عداوت خود مر صالح را یعنی طغیان
ایشانرا بر تکذیب داشت إِذِ انْبَعَثَ در وقتی که برخواست أَشْقَاهَا ۝ بدبخت ترین قبیله
ایشان که قدار بن سالف بود فَقَالَ لَهُمْ پس گفت مر آن قبیله را رَسُولُ اللَّهِ فرستادهٔ
خدا یعنی صالح علیه السلام نَاقَةَ اللَّهِ دست بدارید ناقه خدا را یعنی ناقه را که خدا تعالی
بمحض قدرت خود آنرا از سنگ بیرون آورد وَسُقْيَاهَا ۝ و کرد مکر دید شراب آنرا یعنی مانع
شرب آن مشوید در وقتی که نوبت اوست تا عذاب بشما فرود نیاید فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب
کردند صالح را در آنچه تحذیر ایشان کرده از حلول عذاب بعد از عقر ایشان فَعَقَرُوهَا پس
پی کردند و مجروح ساختند ناقه را یعنی بشمشیر قوایم او را قطع کردند و بکشتند فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ
پس فرو پوشانید عذاب را بر ایشان رَبُّهُمْ پروردگار ایشان بِذَنْبِهِمْ بسبب گناه ایشان
فَسَوَّاهَا ۝ پس یکسان کرد آن دمدمه را هم بر ایشان یعنی همه ایشانرا مستاصل ساخت
زیرا که همه بعقر آن راضی بودند و در تکذیب مشارک یکدیگر وَلَا يَخَافُ و نترسید از خدای
عُقْبَاهَا ۝ عاقبت و تبعهٔ دمدمه را چنانکه ملوک میترسند از عاقبت هلاک و بجهت آن

بعضی

بعضی را باقی میگذارند مراد آنست که از آنچه عقب هلاک واقع میشد که آن معارضهٔ
خصم است با ایشان و انتقام کشیدن از ایشان هیچکس را بر وی سبحانه دست نیست و نجات را
مدور راه نه در طبرسی آورده بروایت صحیحه و اسانید وثیقه آمده که عثمان بن صهیب از پدر خود
روایت کرده که حضرت رسالت پناه امیر المومنین را علیه السلام گفت یا علی بدبخت ترین پیشینیان کیست
امیر المومنین فرمود عاقر الناقه حضرت فرمود بدبخت ترین پسینیان چه کس است فرمود
خدا و رسول دانا ترانند فرمود آنکس که شمشیر برین موضع تو زند اشارت کرد بتارک مبارک
امیر المومنین و عمار یاسر نیز این روایت کرده از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوره
واللیل احدی و عشرون آیه رکوع واحد و هی مکیه ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
روایت کرده که آنحضرت فرمود هر که سورة اللیل بخواند حق تعالی چندان عطا باو کرامت
فرماید که او بآن راضی و خرسند شود و او را از عسر و تنگی عافیت دهد و جمیع امور
دنیوی و اخروی او را سهل و آسان کرداند و در روایت دیگر مهمات دارین او را
کفایت کند و او را با شهدا و صلحا حشر کند و بدانکه چون حق تعالی در سورهٔ سابق
بیان حال مومنان و کافران نمود و درین سوره نیز بمثل آن افتتاح کرد و آنرا موکد
ساخت بقسم و فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
وَاللَّيْلِ سوگند بشب إِذَا يَغْشَىٰ ۝ چون بپوشد آفتاب را یا روشنی روز را یا جمیع عالم را
بظلمت خود وَالنَّهَارِ و سوگند بروز إِذَا تَجَلَّىٰ ۝ چون آشکارا گردد بزوال ظلمت شب
یا مبین گردد بطلوع آفتاب و درین شب و روز اعظم منافع بندگان نهند و لهذا افتتاح قسم
بانها شد و بعد از آن فرمود وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ ۝ و سوگند بقادر عظیم
القدرت که بیافرید نر و ماده را یعنی آدم و حوا که منشاء جمیع آدمیان اند یا جمیع مذکر و مونث

از انواع حیوانات جواب قسم اینکه إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ بدرستی که سعیهای شما
در اقوال و اعمال هر آینه پراکنده و مختلف است چه ببدیهه عقل بعضی از سعی شما موجب
نجات است و رستکاری و بعضی دیگر بسبب هلاکت و کرفتاری و از رسول خدای صلعم
روایتست که مردم بر دو نوع اند یکی آنکه خود را بخرد و آزاد کند و دیکری آنکه خود را بفروشد و هلاک
کند پس بیان اعمال مختلفه و پاداش آن میکند که فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ پس اما هر که بداد حقوق مال
خود را در راه خدا وَاتَّقَىٰ و پرهیز کرد از معاصی وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ و تصدیق نمود بکلمه
نیکوتر که لا اله الا الله محمد رسول الله است یا وعدهٔ عوض را که اینست که وما انفقتم من شیء
فهو یخلفه یا غیر آن از هر کلمه که دلالت بر حق کند و یا باور داشت مثوبت حسنی را که جنت است
فَسَنُيَسِّرُهُ پس زود باشد که بآسانی دهیم اورا و اسباب لطف باو کرامت فرمائیم تا آماده
شود لِلْيُسْرَىٰ برای طاعتی که ایسر و اهون امور باشد برو بطیب نفس و بهجت بآن اقدام
نماید یا آماده سازیم اورا برای حالتی که مودی شود بیسر و راحت و آن دخول جنت است
و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم مرویست که هیچ روز آفتاب بر نیاید مگر که
بر دو جانب او دو فرشته هستند که میگویند بار خدایا هر که مال نفقه میکند عوض وی بتعجیل بوی
برسان و هر که انفاق نمیکند مال او بتعجیل تلف کن و بعد از آن فرمود مصداق این سخن اینست که
فاما من اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ و هر که بخل کند
بدادن حقوق مال خود یا بکلمهٔ توحید وَاسْتَغْنَىٰ و بی نیاز دید خود را بشهوات دنیا از ثواب
خدا و بدین سبب بموجبات آن که ارتکاب طاعت و اجتناب از معصیت توجه ننمود
وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ و تکذیب کرد کلمهٔ نیکوتر را که توحید است یا غیر آن از کلمات حقه یا ملت
نیکوتر را که ترین است بدین اسلام پس مهیا کردانیدیم اورا یعنی بجهت این عناد و اسباب لطف

و توفیق

و توفیق ازو باز گیریم و اورا در بادیهٔ خذلان فَسَنُيَسِّرُهُ فرو کذاریم تا آماده شود
لِلْعُسْرَىٰ برای خصلتی یا حالتی یا طریقهٔ که مودی او باشد بعسر و اشد امور که آن
دخول نارست یا منع الطاف کنیم ازو تا طاعت نزد او دشوارترین چیزی شود کما قال
یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء وَمَا يُغْنِي عَنْهُ و دفع نکند ازو عذاب الٰهی
مَالُهُ مال او که بدان بخل کرد إِذَا تَرَدَّىٰ چون هلاک شود یا در دوزخ افتد و واقدی
باسناد خود بعکرمه میرساند که ابن عباس فرمود که سبب نزول این آیات آن بود که مردی
از انصار که در سرای وی درختی از خرما بود که بعضی از شاخهایش در سرای همسایهٔ درویش
عیال دار باو آویخته بود صاحب آن درخت هرگاه که بر بالای درخت رفتی و میوهٔ آن چیدی
و اگر احیانا ازان میوه افتادی و اطفال همسایه آنرا برداشتندی آن مرد فی الحال بپایین
آمدی و آنرا از ایشان بستدی و اگر ایشان آنرا در دهن داشتندی انگشت در دهن ایشان
کردی و بیرون آوردی مرد همسایه شکایت اورا بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
معروض داشت آنحضرت صاحب درخت را طلبید و گفت ای مرد فلان نخله خود را که شاخ او
در خانهٔ همسایهٔ تو آویخته بمن فروش بنخلهٔ که در بهشت بتو دهم آن مرد گفت مرا نخلستان بسیار است
و این نخله بهترین نخلهاست و خاطر من بسیار متعلق است و بجهت این فروختن آنرا نخود قرار
نمیتوانم داد ابو دحداح چون این سخن را از پیغمبر بشنید گفت یا رسول الله اگر من این نخله را
ازو بخرم از من میخری بآن درختی که در بهشت باو میدادی حضرت فرمود آری آنرا از تو میخرم بنخلهٔ
از نخلات بهشت که باو میدادم پس ابو دحداح نزد آن مرد رفت و ازو طلب بیع آن کرد آن شخص
گفت تو میدانی که پیغمبر آنرا از من میخرید که در بهشت نخلهٔ بمن دهد و من بجهت آنکه آن درخت بهترین
نخلات من بود دلبستگی تمام بآن داشتم بوی نفروختم اما تو اگر آنرا بر وفق مدعای من میخری

بتو میفروشم ابو دحداح گفت مرا های تو چیست گفت اینکه آنرا کمتر از چهل نخله نفروشم
ابو دحداح هر چند مبالغه کرد بکمتر از چهل درخت راضی نشد پس آن درخت را ازو بخرید
بنخلستانی که مشتمل بر چهل درخت بود در مدینه و مردمان را در آن بیع گواه گرفت و بعد از آن
نزد پیغمبر رفت و گفت یا رسول الله آن نخله را از صاحبش خریدم حضرت آن نخله را از ابو دحداح
بخرید بدرختی که در بهشت بوی دهد پس بسرای همسایه رفت و باو گفت این را بخشیدم بتو و
بعیالان تو حق تعالی این سوره را فرو فرستاد و در آن بیان فرمود که سعی آدمی مختلف است
یعنی سعی انصاری که از برای دنیا بود و سعی ابو دحداح که از برای آخرت بود پس مراد بقوله تعالی
فاما من اعطی ابو دحداح است که آن درخت را بنخلستانی بخرید و برسول فروخت و بجهت آن
در ظل ظلیل بهشت قرار گرفت و قوله واما من بخل مراد انصاریست که بخیلی کرد و آن درخت
برسول نفروخت و بجهت آن بعذاب نیران گرفتار گشت و مال او آن عذاب را ازو دفع نکرد
و این روایت از عطا نیز منقولست و چون خصوص سبب موجب تخصیص حکم نمیشود چنانچه
در مواضع خود مقرر شده پس هر که متصف بصفت ابو دحداح و یا متصف بصفت آن مرد انصاری
باشد درین حکم داخل خواهد بود اِنَّ عَلَیْنَا لَلْهُدٰی بدرستی که بر ما واجبست راه نمودن
یعنی حکمت و مصلحت یا مقتضی آنست که هدایت مردمان کنیم بحق بنصب دلائل و بیان شرایع
این دلیل است بر وجوب لطف خدا وَاِنَّ لَنَا و بدرستی که ماراست لَلْاٰخِرَةَ وَالْاُوْلٰی
سرای عقبی و سرای پیشین که دنیاست و چون مالک هر دو ملک ماییم هرچه خواهیم بهر که خواهیم دهیم
تا ثواب دارین را بمهتدی دهیم و تارک اهتدی ضرر بما نتواند رسانید بلکه ضرر راجع بخود شان
شود که و من اساء فعلیها فَاَنْذَرْتُکُمْ پس بیم میکنیم شمارا ای اهل مکه نَارًا تَلَظّٰی
باتشی که زبانه در زند لَا یَصْلٰىهَآ درنیاید در آن آتش بطریق مرام و لزوم اِلَّا الْاَشْقَی

الذی

الَّذِیْ مگر بدبخت تری که کَذَّبَ تکذیب کرد حق را و مهتدی نشد وَتَوَلّٰی
و روی بگردانید و از اطاعت مفروضه مرتکب آن نشد چون مرد انصاری که منافق
بود و تکذیب پیغمبر کرد و از اطاعت او اعراض کرد و فاسق مومن اگرچه باتش داخل
شود اما نه بطریق دوام باشد وَسَیُجَنَّبُهَا و زود باشد که دور کرده شود از آن آتش
الْاَتْقَی پرهیزکارتر یعنی مجتنب از شرک و عصیان الَّذِیْ یُؤْتِیْ مَالَهٗ آنکه میدهد
مال خود را یعنی آنرا در مصارف خیر صرف میکند یَتَزَکّٰی میجوید بدان پاکی را نزد خدای
یعنی باخلاص آنرا صرف میکند بدون شایبه ریا و سمعه بعد از آن در صفت اتقی که معطی
یا آنست از روی اخلاص میفرماید که وَمَا لِاَحَدٍ عِنْدَهٗ و نیست هیچکس را نزد آن معطی
مِنْ نِّعْمَةٍ تُجْزٰی از نعمتی و منتی که مکافات کرده شود یعنی تا قصد کند باعطای آن
مجازات آن نعمت را بلکه اعطای آن نمیکند اِلَّا ابْتِغَآءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْاَعْلٰی
مگر برای طلب رضای پروردگار خود که برتر و بزرگترست نه برای مکافات آن وَلَسَوْفَ
یَرْضٰی و زود باشد که خوشنود شود بآنچه خدای بوی دهد از مثوبات عظمی از برای اعطای
مجازات مال بقصد اخلاص و تقرب نزد حضرت ذو الجلال در خبرست که هر گاه رسول
صلی الله علیه و آله و سلم بنخلستان ابو دحداح بگذشتی فرمودی که ابو دحداح را در بهشت عوض بهتر
ازین خواهد بود سورة والضحی احدی عشر آیة و رکوع واحد و هی مکیة ابی بن کعب از پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم روایت کند که هر که این سوره بخواند حق تعالی او را از جمله آنکسانی
گرداند که بشرف شفاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شود و بآن خشنود
و خرسند باشد و بهشت عنبر سرشت درآید و بعدد هر یتیمی و سایلی او را ده حسنه باشد
بدانکه چون حق تعالی ختم سوره واللیل نمود باین که اتقی را چندان ثواب بدهد که با آن

واضح شود افتتاح این سوره فرمود باینکه حق سبحانه وتعالی حضرت رسالت پناه را
صلی الله علیه وآله وسلم در روز قیامت چندان کرامت و رفعت بدهد که بآن راضی گردد و فرمود که

بسم الله الرحمن الرحیم

والضحی ۝ وسوگند بچاشتگاه که آفتاب دران وقت ارتفاع یافته بسبب آن نور نهار
متزاید گشته وقوت وتزاید گرفته واللیل اذا سجی ۝ وسوگند بشبانگاه که بیارامد تاریکی آن
وساکن شوند اهل آن واصوات ایشان دران آورده اند که چون در مبدأ حال سید عالم صلعم
اظهار دعوت نمود ومردمانرا بردین اسلام خواند اهل مکه رسولی بمدینه فرستادند که شخصی درمیان ما
پدید آمده نام وی محمد بن عبدالله ودر کمال عقل وفطانت است وبحسب ونسب از همه در پیش
وخلق وحسن خلق او بنهایت رسیده ولیکن دعوی دینی میکند که آبای ما بآن دین نبوده اند
ومردمانرا بران میخواند وما همه امی ایم وحقیقت وبطلان آن برما مشتبه است وشما کتابهای
خوانده اید وحقیقت احوال را دانسته اید مارا خبر دهید که در کتاب شما نام ونشان این مرد خوانده اید
ایشان این جواب فرستادند که ما در جمیع کتابهای خود نام نبی امی مکرر دیده ایم وخوانده وپیغمبران
سابق بوجود او خبر داده اند واکنون وقت ظهور آنست شاید که آن مرد موعود این باشد ویرا
بسه مسئله تجربه کنید یکی قصه اصحاب کهف دوم حکایات ذوالقرنین سیم حقیقت روح اگر هر سه را
جواب دهد یا هیچکدام را جواب ندهد رسول نیست واگر دو را جواب دهد ویکی را ندهد
بدانید که وی رسول خدا است وآنچه میگوید حق وصدق است واوست که در کتب موصوف
ومنعوت است چون رسول ایشان این پیغام را باهل مکه آورد اشراف ایشان برخواستند ونزد
پیغمبر صلعم آمدند وآن سه مسئله را ازو سوال کردند آنحضرت فرمود انما انا بشر مثلکم یوحی
الی من آدمی ام مانند شما تا وحی بمن نمی آید علم بچیزی پیدا نمیکنم امروز بروید فردا بیایید

تاجواب

تا جواب شما بگویم وبجهت آنکه حضرت کلمه انشاء الله تعالی در عقب آن ذکر نفرمود
تا پانزده روز وبروایت دیگر بیست روز وبقول اشهر چهل روز وحی بوی نیامد
وآنحضرت ازین بسیار دلتنگ شده وکفار زبان تعرض دراز کردند وگفتند ان محمدا
ودعه ربه وقلی خدای محمد را واگذاشت واورا دشمن گرفت حضرت از طعن مشرکان
محزون گشت وبرکوه حرا برآمد وسر بر زمین نهاد وگفت خداوندا تو عالمی بآنچه دشمنان
میگویند هنوز سر از سجده برنداشته بود که جبرئیل فرود آمد حضرت ازو پرسید که
چرا درین مدت نیامدی که من بغایت مشتاق بودم او این آیت را برو خواند وما
نتنزل الا بامر ربک وبعد از آن این آیت دیگر را که ولا تقولن لشیء انی فاعل
ذلک غدا الا ان یشاء الله پس قصه اصحاب کهف وذوالقرنین را تعلیم آنحضرت داد
بطریقی که در سوره الکهف گذشت ودر جواب سوال از حقیقت روح این آیه آورد
ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی وبجهت رد قول کفار که قایل این قول
بودند که ودعه ربه وقلی این سوره را برو نازل ساخت وبضحی ولیل قسم یاد کرد
براینکه ما ودعک ربک واگذاشت ترا پروردگار تو واز تو نبرید وما قلی ۝
ودشمن نگرفت ترا بلکه حبیب خدائی وبرگزیده اوئی وتا زنده باشی هرگز وحی از تو منقطع
نسازد وهمیشه ظهیر ومعین تو باشد در دنیا وللآخرة ۝ وهر آینه آن سرای دیگر خیر لک
بهتر است مر ترا من الاولی ۝ ازین سرای یعنی کرامت خدا بتو در آخرت بهتر است از کرامت
او سبحانه بتو در دنیا چه آخرت باقی است وخالص از شوایب ودنیا فانی است ومشوب
بمصایب ونوایب وبانهایت امر تو بهتر است از بدایت چه ساعت بساعت درجه رفعت
متصاعدی وبر روی کمال مترقی ولسوف یعطیک ۝ وزود باشد که بدهد ترا ربک

آفرید کار تو نعم تامه خود را **فترضی** پس خشنود شوی بآن این وعده ایست شامل جمیع
بآنچه باو عطا فرماید در دنیا از کمال نفس و نصرت و ظفر بر اعدا در روز بدر و روز فتح مکه
و داخل شدن فوج فوج در دین اسلام و غالب گشتن او بر قریظه و نضیر و اجلای ایشان و نشر
عساکر و سرایای او در بلاد عرب و عجم و فتح مداین و حصون در اقطار ارض و هدم ممالک
جبابره و بدست ظفر پیکر وی و نهب کنوز اکاسره و رعب و خوف در قلوب اهل شرق
و غرب و اعلای دین اسلام و نشور دعوت و استیلای مسلمانان بر جمیع اهل عدوان
و در آخرت از مثوبات جلیله و درجات عالیه و مراتب غالیه که هیچکس بکنه آن نرسد مگر ذات او
سبحانه و از منصب شفاعت و نجات و عصات امت بمیامن آن شبهه نیست که تخلیص امت
از عقوبات بسبب شفاعت موجب رضا و خشنودی آنحضرت خواهد بود و از عبد الله عمر روایت است
که روزی رسول صلی الله علیه و آله و سلم آیت فمن اتبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور
رحیم تلاوت فرمود که مخبر است از استعطاف ابراهیم علیه السلام از حق تعالی برای امت خود
بعد از آن آیت فان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت الغفور الرحیم که
مبنی ست از استرحام عیسی علیه السلام از برای عاصیان قوم خود پس دست مبارک برداشت
و گفت رب امتی امتی حق تعالی جبرئیل را امر کرد که حبیب مرا از من سلام برسان و بگوی که
چون میدانی کرامت و تقرب تو بدرگاه ما از همه انبیا در بیش است چرا این دعا میکنی و غم امت
خود میخوری جبرئیل چون این پیغام بگذارد حضرت فرمود خدایا امتی گناهکار دارم و پیوسته
غم ایشان میخورم و بر ایشان بسیار خایفم و دل من از اندوه ایشان مجروح است مرهم مرحمتی
بر جراحت دل من نه و از دار الشفای مغفرت خود شربتی که مفرح دل من باشد عطا فرما
حق تعالی بوی خطاب کرد که هیچ غم مخور که رضای ترا حاصل کنم پس این آیت بر وی نازل ساخت

ولسوف

ولسوف یعطیک ربک فترضی از این خوشحال گشته فرمود اذا لا ارضی و واحد من امتی
فی النار چون چنین است من راضی نشوم مادام که یکی از امت من در دوزخ باشد
و نیز در خبر است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که روز قیامت مرا
چندان شفاعت دهند که گویم حسبی حسبی رضیت رضیت بس است بس است و راضی شدم
و خشنود گشتم و در آثار آمده که چون حق تعالی آواز رسول صلی الله علیه و آله و سلم این بگوید
آواز را بآن جماعت رساند که در دوزخ مانده باشند ایشان فریاد بر آرند که بار خدایا اثر
شفاعت رسول بما نرسید حق تعالی فرماید اگر شفاعت او بشما نرسید رحمت من واسع است
و بهمه کس رسیده پس فرماید که تا همه اهل توحید را از دوزخ بیرون آرند و ببهشت برند
حرب بن شریح از محمد ابن علی بن الحسین صلوات الله علیهم روایت کرده که در کوفه میفرمود
ای اهل عراق زعم شما آنست که امیدوار ترین آیتی از قرآن اینست که یا عبادی الذین اسرفوا
تا آخر ما اهل بیت برآنیم که امیدوار ترین آیتی اینست که ولسوف یعطیک ربک فترضی
بخدا سوگند بخدا که مراد ازین شفاعتی ست که حق تعالی با کرامت فرماید در حق اهل توحید
تا آنکه او گوید ای پروردگار من راضی و خشنود شدم مقرر است که آنحضرت راضی نخواهد بود
که یکی از امت وی در دوزخ باشد و از صادق علیه السلام روایت است که روزی رسول
صلی الله علیه و آله و سلم بخانه فاطمه میرفت دید که گلیمی از پشم پوشیده و بدست مبارک خود
آرد را خمیر میکرد و فرزند خود را شیر میداد آب در چشم بگردانید و فرمود که ای دختر من بشتاب
بستان تلخی دنیا را بشیرینی آخرت که حق تعالی این آیت را بمن نازل گردانید که ولسوف
یعطیک ربک فترضی و نیز از صادق علیه السلام روایت است که جد من آنزمان راضی خواهد شد
که هیچ موحدی در دوزخ نماند از ابن عباس روایت است که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که

از پروردکار خود پرسیدم و دوست داشتم که آنرا نپرسید می کفتم آلهی سلیمان پیغمبر را
ملک عظیم دادی وفلان وفلانرا این وآن عطا فرمودی حق تعالی فرمود که ای محمد
اَلَمْ یَجِدْكَ آیا نیافت پروردکار تو ترا **یَتِیْمًا** کودکی بی پدر یعنی عالم بود بر یتیمی تو
فَآوٰی پس جای داد ترا در کنف کفایت جد و عم تو وآنچنان بود که حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم هنوز شش ماهه بود در شکم مادر که عبد الله پدر او رحلت نمود
وعبد المطلب نیز رحلت نمود وحضانت او منتقل بابو طالب شد که برادر عبد الله بود
واز جانب مادر وهر یک از عبد المطلب وابو طالب وچون پدر مشفق بودند واو را باحسن
وجه تربیت میدادند تا آنکه بسن بلوغ رسید از صادق علیه السلام پرسیدند که چرا پیغمبر را
یتیم کردانیدند فرمود تا هیچ آفریده را بر وحق نبوده باشد وتولیت کار او خدا کند
ومجاهد کفته که عرب دُرّی را که نفیس تر وقیمتی تر است یتیم خوانند پس معنی آنست که خدای تو
ترا در میان کاینات بی نظیر ویکانه یافت بشرف فضل وکمال قابلیت ومنفرد بقطع
علاقه نسبت بما سوی وبجهت این ترا در صدف نبوت جای داد **وَوَجَدَكَ ضَآلًّا**
ویافت ترا راه کم کرده بر دروازه مکه وقتی که حلیمهٔ دایه ترا آورده بود تا بجد بسپارد
فَهَدٰی پس راه نمود ترا باینکه جدت را بسرت رسانید وکیفیت این حال بر منوال
بود که چون مادر آنحضرت از دار فنا بدار بقا رحلت نمود جد وی عبد المطلب حلیمهٔ بنت ابی
ذویب که از قبیله بنی سعد بود بشرف رضاع او نامزد کرد وحلیمه او را بقبیله خود برد
چون ایام رضاع او منقضی شد وی را برداشت تا بجدش رد کند ونزدیک مکه او را در موضعی
بکذاشت وبطهارت کرفتن رفت چون باز کشت رسول را نیافت از هر که میپرسید هیچکس
از و خبر نمیداد حلیمه کوید فریاد برداشتم که یا عبد المطلب محمد را پروردم وبر در مکه او را

کم کردم

کم کردم پس با خود اندیشه نمودم که اکر او را نیابم بر بالای کوهی روم وخود را بزیر
اندازم وهلاک کنم واین شرمساری نکشم پس در مکه در آمدم وفریاد میکردم که وا
محمداه پیری تکیه بر عصا کرده چون جزع مرا بدید کفت ترا چیست من قصهٔ خود را باز کفتم
وی کفت بیا نزد هبل برویم که اعظم اصنام است وشفاعت کنیم تا او مرا هدایت کند
ومحمد را بما نماید پس پیر نزد خانه کعبه آمد وبوسه بر دست هبل میداد ومیکفت ای فریادرس
بفریاد این زن رس ودستکیری وی کن که فرزند محمد نام کم شده است واو بسیار جزع میکند
طوق منتی در کردن ما افکن ومحمد را بوی نما حلیمه کفت همین که نام محمد بر زبان پیر بکذشت
هبل ودیکر بتان در روی در افتادند وهاتفی آواز داد که ای بیخبر دور شو که هلاکت
این بتان در دست محمد خواهد بود پیر بلرزید وعصا از دستش بیفتاد ودندان
بر دندان میزد پس روی بحلیمه کرد وکفت دل مشغول مدار که این محمد را خدائی هست
وی را ارساند وچون خبر کم شدن محمد بعبد المطلب رسید کمان برد که بعضی از قریش او را
هلاک کردند وشمشیر برکشید وآواز داد که یا آل غالب قریش همه جمع آمدند وکفتند یا سید
ترا چه افتاده است وی صورت حال باز کفت وبا قریش سوار شد ودر شعاب مکه
بکشت او را نیافت اسلحه را بینداخت وروی به بیت الحرام نهاد وطواف کرد وکفت
یا رب رادّ ولدی محمدا ردّه الیّ واتخذ عندی یدا یا رب ان محمد لم یوجد یصبح قریش کلهم
متبددا یعنی پروردکار وآفریدکار من باز کردان بمن فرزند مرا محمد وفرا کیر از نزد من منتی
یعنی مرا برین منت ونعمتی نه ای آفریدکار من اکر محمد یافت نشود همه قریش متفرق ومتلاشی
شوند آوازی از آسمان بوی رسید که ای قوم جزع مکنید که محمد را خدائی هست که حافظ و
ناصر اوست عبد المطلب کفت وی کجاست آوازی آمد که بوادی تهامه نزدیک فلان درخت

عبد المطلب سوار شده وبا اشراف قوم خود روی بدان وادی نهاد ورقهٔ بن نوفل
در اثنای طریق بوی رسید در راه بااو موافقت کرد چون برسیدند بآن موضع رسول
صلی الله علیه وآله وسلم را دیدند که با شاخ از درخت بازی میکند عبد المطلب بجهت آنکه مدتی
ازوی دور افتاده بود اورا نشناخت ازوی پرسید یا غلام تو کیستی گفت انا محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب عبد المطلب گفت فدیتک نفسی نفس من فدای تو باد پیاده شد واورا
در بر گرفت وبیوسید ودر کنار خودش جای داد وبمکه آمد وبعضی در تفسیر گفته اند که ای محمد ترا
پروردگار تو در معالم نبوت واحکام شریعت ضال یافت پس هدایت کرد وترا عالم
گردانید چنانکه فرمود که ما کنت تدری ما الکتاب ولا الایمان مراد احکام ایمانست نه
ذات ایمان چه آنحضرت از اول تا آخر عمر از دنس کفر مبرا بود که ما کان لنا ان نشرک بالله
من شیٔ وباقی وجوه درین باب در منهج الصادقین توان یافت **وَوَجَدَكَ** ویافت ترا
عَآئِلًا درویش عیال دار **فَاَغْنٰى ۝** پس توانگر ساخت بمال خدیجه تا بآن تجارت کردی
وبعد ازان بغنایم دار الحرب یا دل ترا بی نیاز گردانید بقناعت که القناعة کنز لا یفنی
وراضی وخرسند ساخت ترا وآنچه عطا بتو فرمود وعیاشی باسناد خود از ابی الحسن بن علی
بن موسی الرضا صلوات الله علیهما روایت کرده که آنحضرت در تفسیر این آیت فرمود که آیا
نیافت ترا یتیم یعنی فرد ویگانه که مثلی که نبود در میان خلقان پس جای داد مردمان را بسوی تو
ویافت ترا ضال در میان قومی که نمی شناختند فضل ترا پس راه نمود ایشان را بسوی تو
ویافت ترا عالمی که عیال خود ساختی مردمان را بعلم پس غنی گردانید ایشان را بتو بعد ازان
میفرماید که ای محمد چون شربت یتیمی وتنهائی چشیده ودرد بینوائی وتنگدستی کشیدی
فَاَمَّا الْيَتِيْمَ پس اما یتیمان را **فَلَا تَقْهَرْ ۝** پس قهر مکن واز نزد خود مران وحقیر

شمر وقدر ایشان بشناس وطریق احسان ورافت وعطوفت با ایشان سلوک نمای
وَاَمَّا السَّآئِلَ واما درویشان خواهنده را **فَلَا تَنْهَرْ ۝** پس زجر مکن وبانگ بر ایشان
مزن ومحروم مساز ودرویشی خود را فراموش مکن یا طالبان علم شریعت را از تعلیم وافادهٔ
خود منع مکن آورده اند که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم
یتیمان را بیشتر از بیشتر ملاطفت فرمودی وانواع مرحمت واحسان نسبت با ایشان مرعی داشتی
وهرگز سایلان را از درگاه خود محروم نساختی ومکرر امتان را بآن وصیت فرمودی واز پیغمبر صلعم
روایتست که هیچکس از شما متولی یتیم نباشد پس که نیکو گرداند ولایت خود را بر وی ودست
خود را بر سر او نهد مگر که حق تعالی بهر موئی حسنه برای او بنویسد وبهر موئی سیئه از وی محو نماید
واز هر موئی درجه برای او بلند کند ونیز فرموده که هرگاه یتیمی بگرید عرش خدای بلرزد بسبب گریهٔ او
پس حق تعالی گوید بملائکهٔ خود که ای فرشتگان من کیست که این یتیم را بگریه در آورده ملائکه
گویند خدایا تو داناتری پس گوید ای فرشتگان بدرستی که من شما را گواه میگیرم برآنکه هر که
آن یتیم را در زمین خاموش کند وخشنود سازد من در روز قیامت ازو خشنود باشم
آورده اند که سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم یتیمی را تعهد وتفقد مینمود وشفقت
ومرحمت میفرمود از قضا یتیم وفات کرد رسول صلی الله علیه وآله وسلم آنشب دست
از طعام بکشید وتاسف بسیار میخورد پرسیدند یا رسول الله چرا دل مبارک را غمگین کردی
اگر فرمائی یتیم دیگر را حاضر گردانیم تا در خدمت تو بسر برد فرمود آن کودک یتیم بد خو بود ومن
با خوی بد او بسر میبردم وبخلق نیکو با او رفق ومدارا میکردم ومرا بدین اجری جمیل وثواب
عظیم بود واز دیگری این غرض حاصل نشود انس روایت کند که رسول صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود هرگاه سائلی بیاید نزد تو وبر اسپ نشسته وکفها گسترده حقی بر تو واجب گردانیده

واگرچه نصف خرما باشد مراد آنست که هیچ سائلی را محروم مساز اگرچه بر اسپ سوار باشد
و بروایت دیگر حق سایل بده واگرچه در دست او دست ورنجن باشد و در حدیث قدسی
وارد شده که منقول ست از ابو عبد الله علیه السلام که حق تعالی میفرماید که هیچ چیزی نیست
مگر که غیر خود را وکیل گردانیده ام که قبض آن کند الا الصدقه که من او را فرا میگیرم و کسی را در آن
وکیل نمیگردانم تا آنکه اگر مردی یا زنی بتمره یا بنصف تمره صدقه کند من او را می پرورم چنانکه
شخصی کرهٔ اسپ و شتر بچه خود را پرورش دهد و چون روز قیامت بمن رسد آن صدقه او مانند
کوه احد شده باشد وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ و اما بنعمت پروردگار خود که آن نعم مذکوره است
فَحَدِّثْ ۝ پس سخن کن یعنی آنرا به بندگان من اعلام نمای و افشای آن کن که تحدیث
بنعم شکر منعم ست و اخفای آن مظنهٔ کفران نعمت و نزد مجاهد مراد نعمت نبوت که
اعظم نبوت و تحدث بآن تبلیغ آنست بهمه خلقان و نزد کلبی نعمت قرآنست و تحدث
نمودن بآن تلاوت کردن قرآنست سوره الم نشرح و قیل الانشراح و یقال سورة
النشرح ثمان آیه و رکوع واحد و هی مکیه ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
نقل کرده که هر که این سوره را بخواند ثواب او مانند ثواب کسی باشد که بمن ملاقات
کرده باشد و مرا از غمها شاد کرده و شفاعت او بر من واجب باشد جهة ارتباط این سوره
بسوره سابقه اشتراک تعداد نعمت است در خاتمه و فاتحه هر دو بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ آیا کشاده نکردیم برای تو صَدْرَكَ ۝ سینه ترا تا مناجات حق و دعوت
خلق و غم امت و اعبای رسالت در وی گنجد یا آیا دل ترا گنجایش این ندادیم که هر چه از اسرار
وحی و حکمت بر تو وارد شود تحمل آن تواند قبول کرد مراد از استفهام انکار نفی ست یعنی
البته بار اندوه و الم که خاطر ترا مضیق ساخته بود از تبلیغ رسالت بخاص و عام و مقامات

در دعوت

در دعوت جن و انس از دل تو زایل گردانیم یا منشرح ساختیم آنرا از برای علوم و حکم و حفظ
قرآن و آسان گردانیم تلقی وحی بران بعد از دشواری آن وَوَضَعْنَا عَنكَ و بکرفتیم از تو
وِزْرَكَ ۝ بار گران ترا الَّذِي أَنقَضَ ظَهْرَكَ ۝ آن باری که شکسته و گران ساخته
بود پشت ترا و آن تحمل عنای رسالت بود و امر او و تکذیب کفار و عجز او و ارشاد
آنها که حق تعالی تحمل آنرا برو آسان گردانید و بمعجزات براهین پشت او را قوی گردانید
و او را مسلط ساخت بر همه ایشان و اکثر ایشان بشرف اسلام رسیدند و باقی در دست او
بورطهٔ هلاکت گرفتار شدند و یا وضع کردیم از تو ثقل احکام شریعت را و آنرا بر تو سهل
و آسان گردانیدیم وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ۝ و برداشتیم برای تو اظهار قدر
ذکر ترا و بنبوت و رسالت و خاتمیت یا بآنکه نام ترا قرین نام خود ساختیم در اذان
و اقامت و تشهد و خطبه تا مرا یاد نکنند مگر ترا در عقب آن یاد کنند یا خود بر تو صلوات
فرستادیم و بندگان را امر کردیم بدرود دادن بر تو یا طاعت و رضای خود را در اطاعت
و رضای تو گردانیدیم والله و رسوله احق ان یرضوه و من یطع الله و رسوله
واطیعوا الله و اطیعوا الرسول یا نبی الله و رسول الله ملقب گردانیدیم یا نام رفیع ترا
در کتب سابقه مذکور ساختیم یا روز قیامت ترا شافع بندگان گردانیدیم و مقدم و پیشوای
خلق اولین و آخرین ساختیم ذو النون مصری فرموده که رفعت ذکر اشارت بآنست که
همه انبیا بر حوالی عرش جولان مینمودند و طایر همت آنحضرت بالای عرش پرواز میکرد
آورده اند که مشرکان تعییر رسول علیه السلام و مومنان میکردند بفقر و فاقه و آنحضرت
بجهت ترس این متوهم بود که مبادا مسلمانان از اسلام رغبت بگردانند حق تعالی
جلایل نعم خود را که برو عطا فرموده بود تذکیر او نمود بعد از ان فرمود که ای محمد صبر کن

ودل خوش دار فَاِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا پس بدرستی که باهر دشواری که در دنیاست
آسانی ست در عقبی اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا بدرستی که هر دشواری که در مکه ست
آسانی ست در مدینه و در موضح آورده که با عسری که در مدینه باشد یسریست در بهشت
وبیضاوی گفته که کلام اول راجع ست باینکه با هر ضیق صدر و وزری که منقض ظهر باشد
وضلال قوم وایذای ایشان شرح صدرست ووضع توفیق امتداد طاعت پس از روح خدا
مایوس مشو وقتی که غم وهم ترا طاری شود وکلام ثانی تکریر اول ست برای تاکید یا استیناف
وعده باینکه عسر مشفوع ست بیسری که ثواب آخرتست واین قول الصق است بمقام از قول
اول در طبرسی از ابن عباس نقل کرده که حق تعالی فرموده که آفریدیم یک عسر را ودو یسر را
پس هرگز غالب نشود یک عسر بر دو یسر واز حسن منقولست که روزی رسول صلعم
از خانه بیرون آمد مسرور وفرحناک وخندان ومیگفت هرگز غالب نکرد یک عسر بر دو یسر
فانّ مع العسر یسرا انّ مع العسر یسرا وصاحب کتاب نظم در تفسیر این آیت آورده که
حق تعالی پیغمبر خود را مبعوث ساخت در وقتی که بضاعتی نداشت ودرویش بود قریش سرزنش
او کردند وگفتند اگر غرض تو ازین دعوت طلب غناست ما ترا چندان مال بدهیم که تو
امیر اهل مکه شوی پیغمبر ازین معنی بسیار مغموم شد وگمان برد که قوم او بجهت فقر تکذیب او
میکنند حق تعالی این آیت فرستاد واورا بوعدهٔ غنا تسلیه داد پس حقیقت معنی آنست که
باید که فقر وآنچه اهل مکه میگویند ترا غمگین نسازد چه باین عسر یسری خواهد بود در دنیا
وآخرت وایجاز این وعده نمود وحجاز وقرای اهل عرب وعامه بلاد یمن را از برای او
مفتوح ساخت ودویست شتر بتحت تصرف آورد وآنحضرت قوت یکساله از برای اهل
خود بگذاشت وباقی را در راه خدا تصدق فرمود وبعد از آن حق تعالی بروجه استیناف

فرمود

فرموده که انّ مع العسر یسرا وبعد از آن بجهت ترغیب وی بر شکر واجتهاد در
عبادت ورنج کشیدن بر طاعت فرمود که فَاِذَا فَرَغْتَ پس چون فارغ شوی
از تبلیغ رسالت فَانْصَبْ پس رنج کش در مراسم عبادات یا چون از نماز فارغ
گردی جهد کن در دعا یا چون از گذاردن احکام فراغت یابی باستغفار ومزارمت
مشغول شو چون از نوع عبادت بپردازی شروع کن در تحمل نوعی دیگر از آن یعنی
باید که مشغول عبادت باشی ودر هیچ وقتی از مشقت طاعت فارغ نباشی
ویا چون از فرایض فارغ شوی بعد از تشهد دعا کن بر حوایج دنیویه واخرویه خود
وسایر اهل ایمان وصادق علیه السلام نیز فرموده که مراد بنصب معنی اجتهادست
بعد از نماز خفتن در حین جلوس ویا چون از غزوه فارغ شوی میل بعبادت کن
ودر تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام از ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیهما نقل کرده
که چون فارغ شوی ای محمد از حجت الوداع واداء تبلیغ نصب کن علی را برای خلافت
وجانشین خود گردان وَاِلٰى رَبِّكَ وبدعای پروردگار خود فَارْغَبْ رغبت کن
در همه اوقات وهرچه خواهی از او خواه ونه از غیر او که قادر بر اسعاف حاجات
وانجاح مرادات جز حضرت او نیست وسخن تو بر درگاه قرب او مقبول ست ودعوات
طیبات تو در محل قبول واز ابو جعفر وابو عبد الله علیهما السلام منقولست که چون
از نماز فریضه فارغ شوی جد وجهد نمای در دعا بسوی پروردگار خود ورغبت
کن بجانب او در سوال تا بدهد بتو آنچه از او طلبی در همه احوال ودر تفسیر عسکری هم
مسطورست که نصب کن علی را برای امامت ووصایت وخلافت خود ورغبت
بجانب جناب احدیت کن وازین سرای فانی خود را بدار الخلود رسان وبفراغت

تمام در مقعد صدق قرار گیرد سورة التین ثمان آیه رکوع واحد و هی مکیة ابی بن کعب
از پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی دو خصلت
باو کرامت فرماید یکی عافیت و دیگری یقین مادام که در دنیا باشد و چون وفات کند
بعدد هر که این سوره را خوانده باشد ثواب روزه یک روزه باو عطا فرماید و شعیب عقرقوفی
از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که هر که سورهٔ والتین در فرایض و نوافل بخواند
هر موضع در بهشت که او آرزو کند بلو دهند و چون اختتام سوره مذکوره امر بندگان بود
برغبت کردن بحق تعالی افتتاح این سوره باین طریق شد که او خالقیست که مستحق عبادت است
وجهت تاکید آنرا موکد ساخت بقسم فرمود بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
وَالتِّيْنِ ۝ وسوگند بانجیر وَالزَّيْتُوْنِ ۝ و بزیتون تخصیص این هر دو میوه
بقسم از جمیع اثمار بجهت آنست که انجیر فاکههٔ طیبه ایست و بیفضله و غذای لطیف و سریع
الهضم و دوائی کثیر النفع و ملین طبع و محلل بلغم و مطهر کلیتین و مزیل ریگ مثانه و مفتح
سدهٔ کبد و طحال و مسمن بدن و در حدیث آمده که او قطع بواسیر کند و نقرس را فایده دهد
واما زیتون هم میوه ایست و هم نان خورش و دوا و روغنی کثیر النفع دارد و گفته اند مراد
از تین و زیتون منبت آنهاست که آن دو کوه ست در ارض مقدسه یکی را تین زیتا
و دیگری را طور تینان گویند هر یک معبد یکی از انبیا بوده و در معالم گوید که تین مسجد
اصحاب کهف ست و زیتون مسجد انبیا و در تبیان گفته که جبل جودی و جبل بیت المقدس است
و از ابن عباس نقلست که تین مسجد نوح ست و زیتون بیت المقدس و بروایت ضحاک تین
مسجد الحرام ست و زیتون مسجد اقصی وَطُوْرِ سِيْنِيْنَ ۝ و سوگند بطور سینا یعنی کوه نبیر
که محل مناجات حضرت موسی کلیم الله بود علیه السلام و سینین و سینا هر دو بمعنی نیکو ست

الانعانی

واز مقاتل نقلست که سینا بلغت نبط هر کوهیست که در و اشجار مثمره ثابت شده باشد
و نزد عکرمه نیز کثیر النبات و الشجر ست واز عبد الله عمر روایتست که چهار کوه است
که نزد حق تعالی مقدس است اول طور سینا که بقعه ایست که موضع مناجات موسی
علیه السلام و دوم طور زیتا که بیت المقدس است سیوم طور تینا که دمشق است
چهارم طور تیمانا که مکه ست وَهٰذَا الْبَلَدِ الْاَمِيْنِ ۝ و سوگند بدین شهر که
امان دهندهٔ اهل مکه ست از خسف و رجف و سبی و قتل و حافظ هر که در و داخل
شود پس امین بمعنی مومن باشد یعنی امان سازنده واز امام محمد باقر علیه السلام
روایتست که مراد بتین امام حسن است و زیتون امام حسین که هر دو میوهٔ دل مصطفی
و مرتضی و فاطمه زهرا اند و از طور سینین امیر المومنین علیه السلام و از بلدهٔ امین
فاطمه علیها السلام حاصل که حق تعالی سوگند خورده باین امور مذکوره که متضمن برکات
عظیمه اند بدین که لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ بدرستی که آفریده ایم جنس آدمی را
فِيْٓ اَحْسَنِ در نیکوترین تَقْوِيْمٍ ۝ تعدیلی و راست کردنی در شکل و صورت و تسویه
اعضا یعنی مخصوص کردانیدیم او را از میان حیوانات بانتصاب قامت و حسن صورت
و اعتدال مزاج و کمال نفس و نطق و تمیز و تدبیر و استجماع خواص مکونات یا خلق
فرمودیم او را مظهری اتم و اکمل و محل اعم و اشمل که حامل امانت الٰهی و منبع فیض
نامتناهی تواند بود ثُمَّ بعد از آن بسبب عدم شکرگذاری او بر نعمت خلقت قویمه
سویه و صورت حسنه بهیئت رَدَدْنٰهُ باز کردانیدیم او را در عاقبت امر او
اَسْفَلَ سٰفِلِيْنَ ۝ بزیرترین همه فروتران در خلق و ترکیب یعنی صورت حسن او را باقبح
صورت رد کردانیدیم و خلقت بهیئت او را با سوء خلقت مراد اصحاب دوزخ اند

که درآخرت بصورت منکره درخلق مستقبح مخلوق کردند یا باز گردانیدیم اورا بزیرین
همه زیرترین از اهل درکات یعنی اورا درآخرین درکهٔ دوزخ رد کردیم یا باز گردانیدیم
اورا بعد ازین تقویم و تحسین باسفل کسانی که فروترند در حسن صورت و شکل یعنی تنکیس او
کردیم در خلقت چون نقوش ظهر بعد از اعتدال و ابیاض شعر و بعد از اسوداد و تشنن
جلد بعد از غضاضة و بضاضة و کلال سمع و بصر بعد از حدت حس آن و تغییر حواس باطنه
و قوت عاقله بعد از شدت ادراک آن یعنی اورا رسانیدیم بسن خرافت که ارذل عمرست
و دران هیچ کاری نتوان کرد و دران سن هیچ مزدی نباشد إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا
مگر آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای ستوده و شایسته فَلَهُمْ
پس مر ایشانراست أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ مزدی نابریده و کم ناشده مراد نعیم دایمی
بهشت است یعنی همچنانکه در جوانی و صحت مزد عبادت ایشان را می نوشتند در پیری
و ضعف با آنکه عمل نمیکنند بهمان دستور مزد ایشان ثابت است انس از رسول صلعم
روایت کرده که اطفال تا بحد بلوغ نرسند هر خیر و طاعت که از ایشان صادر شود ثواب آن
آنرا بمادر و پدر او کرامت فرمایند کاهی که آن حسنه بامر و نهی مادر و پدر و تعلیم ایشان
از اطفال بفعل آمده باشد و هر گناه که ایشان کنند بر ابوین ننویسند و چون بحد بلوغ
رسند بر هر کدام دو فرشته موکل کنند تا حافظ او باشند و چون چهل سال در اسلام
بگذرانند از سه بلا ایمن کردند چون جذام و برص و چون به پنجاه رسند تخفیف حسابش
کنند و چون بشصت رسد او را توفیق توبه دهند و چون بهفتاد رسد اهل آسمان
او را دوست گیرند و چون بهشتاد رسد حسناتش را مضاعف کنند و سیآتش محو نمایند
و چون بنود رسد گناه اول عمر و آخر عمرش را بیامرزند و شفاعتش در حق اهل البیت او

قبول

قبول کنند و او را اسیر الله فی ارضه نام نهند و چون بارذل عمر رسد حق تعالی عملی که در
وقت کمال بجا آوردی در نامهٔ عمل او بنویسد چنانکه فرمود الا الذین آمنوا یعنی
مگر آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند که ایشانرا در کبر سن و ضعف قوت
و خرافت مزدی باشد که آنرا منقطع و ناقص نگردانند بلکه چنانکه در وقت جوانی
و قوت کردند همان عمل نویسند و از ابن عباس مرویست که مراد مومنان قرآن خوانند
که چون بنهایت پیری برسند قصور در عقل ایشان پیدا شود و در آخرت مزد تمام کار ایشان
بوی دهند بر طریق جوانی بعد ازان بر طریق التفات آدمی را خطاب میکنند که
فَمَا يُكَذِّبُكَ پس چه چیز ترا بر تکذیب میدارد ای منکر بعث بَعْدُ پس از
ظهور دلایل واضحه بِالدِّينِ بروز جزا و حساب یعنی چه چیز ترا کاذب گردانیده
بسبب دین و انکار آن بعد ازان ادله ساطعه مراد آنست که تو کاذبی وقتی که
تکذیب مینمائی بجزا و خلاصهٔ معنی آنست که آفریدن آدمی از نطفه و تقویم و تسویهٔ
اعضای او و تدریج او در مراتب زیاده تا بحد کمال و استوا و بعد ازان تنکیس او تا برسیدن
او بارذل عمر او وضح دلیل است بر قدرت خالق دهر که قادر باشد بر همه این عاجز
نخواهد بود از اعاده پس چیست سبب آنکه تو ای آدمی بجزا بعد ازان دلایل قاطعه
أَلَيْسَ اللَّهُ آیا نیست خدای بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ حکم کننده ترین حاکمان استفهام
برای تقریرست یعنی بتحقیق و یقین که او احکم الحاکمین است در هر چه کند و جاید از تعذیب
کفار و غیر آن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هرگاه خواندی الیس الله باحکم الحاکمین گفتی
بلی و انا علی ذلک من الشاهدین از مقاتل منقولست که معنی آیت آنست که ای محمد
آیا نیست خدا اقضی القاضیین در حکم کردن میان تو و اهل تکذیب سورة العلق

وقيل اقرأ تسع عشرة آية و هي مكية ابي بن كعب از پيغمبر صلى الله عليه وآله و سلم
روايت كرده كه هر كه اين سوره را بخواند همچنانست كه جميع سوره مفصل را خوانده
و محمد بن حسان از ابو عبد الله عليه السلام نقل كرده كه هر كه در روز يا در شب اقرأ
باسم ربك بخواند و اگر دران روز يا شب بميرد شهيد مرده باشد و همچنان باشد كه
با رسول الله در راه خدا شمشير زده و چون حق تعالى ختم سوره والتين باسم سامي خود
گردانيد اين سوره را نيز مفتتح ساخت باسم خود و فرمود كه بسم الله الرحمن الرحيم
اقرأ باسم ربك اكثر مفسران برآنند كه اول چيزي كه بر رسول صلى الله عليه وآله وسلم
نازل شد پنج آيتست از اول اين سوره و نزد جمعي سورهٔ فاتحة الكتاب و نزد بعضي ديگر
سوره مدثر زهري از عروه و عايشه نقل كرده كه در بدايت كار رسول هر خوابي كه ديدي هم
در بيداري واقع شدي و چون تنها بودي ندائي رسيدي و او هيچكس را نديدي يك روز
در غار حرا تكيه فرموده بود بر بالاي كوهي ايستاده ناگاه جبرئيل عليه السلام برو ظاهر گشت
و گفت اي محمد مرا بتو فرستاده اند و تو رسول خدائي بدين امت آنگه گفت اقرأ بخوان حضرت
فرمود ما انا بقاري من خواننده نيستم جبرئيل مرا بگرفت و سخت بيفشرد چنانچه بيطاقت شدم
پس بگذاشت و گفت بخوان من همان جواب دادم كه ما انا بقاري ديگرباره بگرفت و سخت
بيفشرد و گفت اقرأ باسم ربك الذي خلق رسول فرمود كه من بترسيدم و تب كردم
و لرزه بر اعضاي من افتاد بحجرهٔ خديجه رفتم و گفتم دثروني و زملوني مرا بپوشانيد و جامه
در سر من افكنيد خديجه جامه بر سر من افكند من بخفتم ديگرباره جبرئيل آمد و آيت يا ايها المدثر
آورد برخاستم و اين حال با خديجه بگفتم با او گفتم ميترسم كه اين خيال سودا باشد خديجه گفت
خدا اين حالت را از تو دور دارد و تو مردي راست گوئي و بحسن خلق محلائي و صله رحم رعايت

ميكني و متحمل آزار مردمان ميشوي و مهمانرا الطعام مينمائي و مردم را بر مصايب روزگار
معاونت ميكني برخيز تا نزد عم رويم و او را ازين حال خبر دهيم پس نزد ورقه بن
نوفل رفتيم او كتب اوايل خوانده بود چون بشنيد گفت بشراك يا محمد انت الناموس
الاعظم در كتب اوايل مانند توريت و انجيل و زبور خوانده ام كه تو پيغمبر آخر الزماني و ختم
نبوت بتو شود اي كاش من در زمان تو بودمي تا نصرت تو كردمي چنين پندارم كه ترا
ازين شهر بيرون كنند و خداي تعالى هيچ پيغمبر را نفرستاد كه او را نرنجانيدند آنگاه رسول
صلى الله عليه وآله وسلم گفت هرگاه جبرئيل آمدي من ميخواستم كه خود را بيندازم از جاي
بگرفتي ورقهٔ نوفل را ازين معني خبر دادم گفت اي محمد چون اين حال بتو دست دهد
خود را مينداز بلكه بر جاي خود بايست و آنچه گويد بشنو و ياد گير ديگرباره جبرئيل آمد
و گفت انك نبيا حقا اقرأ گفتم چه بخوانم گفت بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب
العالمين تا آخر سوره برو خواند و گفت بگو لا اله الا الله پس نزد ورقه آمدم و صورت
حال را با او باز گفتم گفت مژده باد ترا بدرستي كه من گواهي ميدهم ترا كه تو آنكسي كه
عيسى بن مريم بآمدن تو مژده داده و تو مثل موسى و تو پيغمبر مرسلي و تو زود باشد كه
بجهاد مامور شوي اگر من آن روز را دريابم با تو جهاد نمايم چون ورقه وفات كرد
پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود كه قس را يعني ورقه را در بهشت ديدم جامهاي
حرير پوشيده زيرا كه بمن گرويده و تصديق كرده و قس بمعني امام نصارى است در علم
دين و اين روايت را حاكم ابو عبد الله حافظ باسناد خود از ابي ميسره بن شرحبيل
نقل كرده و در روايت ديگر آمده كه آنحضرت فرمود جبرئيل عليه السلام از زير پر خود
نمطي از حرير بهشت كه بدر و ياقوت منسوج بود بيرون آورده نزد من انداخت

وگفت بخوان گفتم خواننده نیستم و درین نامه نوشته چیزی نمی یابم جبرئیل مرا بخود
ضم کرد و منضغط ساخت چنانکه نزدیک بود که بیهوش شوم تا سه نوبت این صورت
واقع شد بعد از ان مرا گذاشته این آیت را بر من خواند اقرأ باسم ربك بخوان قرآن را
در حالتی که افتتاح کننده باشی یا استغاثت کننده بنام پروردگار خود الَّذِي خَلَقَ
آنخدائی که بیافرید هر چیز را یا خلق کرد آدم را از خاک بعد از ان آدمیان را که اشهر و اظهر اند
در صنع و تدبیر و دلالت ایشان بیشتر ست بر وجوب عبادت مقصوده از خلق
بذکر اقرار نمود و فرمود که خَلَقَ الْإِنْسَانَ آفرید آدمیان را مِنْ عَلَقٍ از خونهای
بسته بعد از انکه نطفه بودند اِقْرَأْ تکرار برای مبالغه ست یا اول امر ست بقرأت
برای نفس خود و ثانی برای تبلیغ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ و پروردگار تو بزرگترست
از همه بزرگان و کرم او بیشتر از همه کریمان چه او منعم ست بدون عوض و حالم ست
بی تخوف و از روی حقیقت کریم بالذات اوست نه غیر او چه هر نعمتی که هست از جانب
اوست یا بر وجه اختراع و یا از حیثیت الَّذِي عَلَّمَ آنخدائی که اموزانید نوشتن را
بِالْقَلَمِ بقلم تا علم را بخط قید کنند و غایبانه آنرا آگاهی دهند و در تبیان آورده که
مراد آدم ست که حق تعالی علم خط را تعلیم باو داد و اشهر آنست که اول کسی که خط نوشت
ادریس بود علیه السلام ابن عباس فرموده پیغمبر را گفتم یا رسول الله رخصت باشد که
آنچه از تو بشنوم از احادیث بنویسم فرمود نعم فان الله علم بالقلم عَلَّمَ الْإِنْسَانَ
بیاموخت جنس آدمی را مَا لَمْ يَعْلَمْ آنچه نمیدانست از امور دین و دنیا بنصب دلایل
و خلق قوی و انزال آیات یا محمد را صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم داد از احکام شریعت
آنچه بدان دانا نبود که علمك ما لم تكن تعلم یا آدم را تعلیم داد آنچه بآن عالم نبوده که

وعلم

وعلم آدم الاسماء کلها حاصل که حق تعالی در آیات ذکر مبدأ امر انسان و منتهای آن
نموده بجهت اظهار آنچه بر و انعام فرموده از نقل او از احسن مراتب باعلای آن
بجهت تقریر ربوبیت و تحقیق کرامت خود كَلَّا باز ایست ای جاحد نعمت
از جحود و کفران خود و گویند کلا بمعنی حقاست و مرتبط بما بعد خود یعنی حق ست که
إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی که آدمی لَيَطْغَى هر آینه از حد میبرد و گردنکشی میکند بر خدا
أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى بجهت آنکه دیده ست خود را که بی نیاز شده یعنی توانگر
گشته بکثرت عشیرت و اموال و مزیت قوت و در حدیث آمده که بار خدایا من پناه
میگیرم بتو از درویشی که مرا از یاد مردم ببرد و از توانگری که مرا طاغی سازد و بعد از ان
بر طریق التفات خطاب بانسان میکند از روی تحذیر و تهدید از غایت طغیان
و میفرماید إِنَّ إِلَى رَبِّكَ بدرستی که بسوی آفریدگار تست الرُّجْعَى بازگشتن
همه در آخرت پس طاغی و کافر نعمت را بجزای خود خواهد رسانید و هرگاه که مآل کار چنین
باشد پس چگونه آدمی بسبب مال طاغی شود و عبادت حق را فرو گذارد مسلم در صحیح خود
آورده که روزی ابوجهل با اصحاب خود گفت محمد در میان شما نماز میگذارد و روی
در خاک میمالد و شما او را میگذرانید و هیچ نمیگوئید پس بحق آنکس که باو سوگند میخورند که
اگر او را ببینم که نماز میگذارد پای بر گردن او نهم و او را در زیر پای خود هلاک کنم
گفتند این ساعت نماز میگذارد بشتاب تمام نزد آنحضرت شتافت و بدو نارسیده
بازگشت رنگ روی زرد کرده و لرزه بر اعضای او افتاده گفتند یا اباالحکم ترا چه رسید
گفت چون رفتم که قصد محمد کنم میان خود و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدهائی دهن
باز کرده و مرغان پر در پر بافته این خبر بحضرت رسید فرمود بخدائی که جان من در قبضه

قدرت اوست که اگر بمن نزدیک شدی فرشتگان اورا پاره پاره کردندی و عضو عضو
اورا ربودندی پس این آیت نازل شد که اَرَاَیْتَ آیا می بینی تو اَلَّذِیْ یَنْهٰی
آنکس باکه باز میدارد عَبْدًا بندهٔ کامل مارا یعنی محمد صلی الله علیه وآله وسلم را اِذَا صَلّٰی
در وقتی که نماز میگذارد حاصل که حق تعالی بطریق تعجیب خطاب بحبیب خود میکند که
ای محمد خبرده بمن که شخصی که منع صلوة کند و بنده را از نماز بازدارد جزای او چگونه باشد
و حال او نزد خدا بر چه وجه باشد اَرَاَیْتَ آیا می بینی تو ای ناهی عبد از صلوة اِنْ
کَانَ اگر باشد بنده منهی از نماز عَلَی الْهُدٰی بر راه راست اَوْ اَمَرَ یا فرماید
خلق را بِالتَّقْوٰی به پرهیزکاری اورا باز توان داشت ازان اَرَاَیْتَ آیا می بینی
اِنْ كَذَّبَ اگر تکذیب کند ابوجهل ترا یا مطلق سخن حق را وَتَوَلّٰی و روی بگرداند
از ایمان و برگردد از ایمان و برگردد از طریق فرمان مستحق چه نوع عذاب باشد در آن جهان
اَلَمْ یَعْلَمْ آیا ندانسته است ابوجهل یعنی داناست بِاَنَّ اللّٰهَ یَرٰی باینکه الله روی ۹
تحقیق خدای بیند قصد اورا و مطلع است بر احوال شنیعه او و ویرا بران جزا خواهد داد
درین آیت اشارتست بآنکه حق تعالی از برای محق انتقام میکشد از مبطل حاصل که خطاب
اول و آخر راجع بمنهی است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم در خطاب ثانی
راجع بناهی که ابوجهل است پس حق تعالی در حکم حکم است که دو خصم نزد او حاضر شوند واو
هریک را مخاطب سازد بخطابی که مناسب او باشد از اکابر علما منقولست که در کلمه
بِاَنَّ اللّٰهَ یَرٰی وعد مندرج است وهم وعید یعنی ای زاهد پرستش کن بر طریق خلوص
که خدای ترا می بیند و ای فاسق توبه کن که خدا ترا می بیند و ای مرائی اخلاص ورز که خدا
ترا می بیند و ای که در خلوت قصد گناه کردهٔ متنبه شو که ترا می بیند در خبرست که درویشی

بعد از گناه توبه کرده بود پیوسته میگریست گفتند چند گریه کنی خدای عفو و غفورست
گفت هرچند عفو کند خجلت آنرا که میدیده چگونه از خود دفع کنم آورده اند که نوبت دیگر
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم نماز میگذارد ابوجهل گفت ای محمد نه ترا
از نماز نهی کردم آنحضرت اورا تهدید بسیار داد او گفت مرا میترسانی و حال آنکه مجلس من
از همه اهل وادی بزرگترست و اهل مجلس من بیشترست آیت آمد که كَلَّا باید که باز
ایستد آن ناهی معاند و کافر جاحد که ابوجهل است لَئِنْ لَّمْ یَنْتَهِ اگر باز نه ایستد ابوجهل
از ایذای محمد صلی الله علیه وآله وسلم و از نهی او از عبادات لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِیَةِ
هر آینه بقهر و شدت بگیریم اورا بموی پیشانی او و ویرا بعنف بدوزخ کشیم نَاصِیَةٍ
كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ بگیریم و بکشیم بموی پیشانی کسی را که دروغ گوی است و خطاکار
یعنی ابوجهل و بخواری تمام اورا بدوزخ بکشیم فَلْیَدْعُ نَادِیَهٗ پس باید که بخواند
اهل مجلس و عشیرهٔ خود را تا یاری او دهند سَنَدْعُ الزَّبَانِیَةَ زود باشد که
ما بخوانیم زبانیه دوزخ را که ملایکه غلاظ و شداد اند برای بردن او بدوزخ ابن عباس
از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که ابوجهل اهل مجلس خود را میخواند هر آینه
زبانیه اورا میگرفتند و در ساعت هلاک میکردند كَلَّا باید که ابوجهل ازین قول
باطل باز ایستد که نه چنانست که او میگوید و تصور میکند لَا تُطِعْهُ فرمان مبر اورا
ای محمد بر ترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت قدم باش وَاسْجُدْ و سجده کن خدای را
یعنی بر سجود خدا استمرار نما مراد آنست که بر دوام نماز بگذارد وَاقْتَرِبْ و نزدیک شو
بپروردگار خود بوسیلهٔ طاعت مراد قرب منزلتست و مکانت ابن مسعود از پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که آنحضرت فرمود وقتی که بنده بپروردگار خود

اقرب باشد که در سجود باشد و این سجده در عزایم اربع است و باجماع علما بالحریر طریق
وجوبست هم بر قاری و هم بر سامع از ابو عبد الله علیه السلام روایتست که العزایم
الم تنزیل وحم السجده والنجم اذا هوی واقرأ باسم ربك وما اعداها فی جمیع القرآن
مسنون ولیس بمفروض یعنی این چهار سوره از عزایم اند و ما عدای آن در جمیع قرآن
سنتاست و مفروض نیست سورة القدر خمس آیة رکوع واحد وفیها اختلاف واحد
وهی مکیة ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که اول سوره
بخواند همچنان باشد که تمام ماه رمضان روزه داشته و لیلة القدر را در طاعت و عبادت
احیا کرده از ابو عبد الله علیه السلام منقولست که هر که انا انزلنا را جهر بخواند همچنان باشد که
شمشیر را کشیده باشد و در راه خدای و هر که آنرا به پنهانی قرآت کند همچو کسی که باشد در خون خود
غلطیده در راه خدای و هر که آنرا ده بار بخواند هزار گناه از دیوان او محو شود ثواب و فضیلت
و خاصیت این سوره بسیارست خوشا حال کسی که دایم الاوقات بخواند و بدانکه چون
حق تعالی ختم سورة العلق نمود بامر بسجود و تقرب بجانب او افتتاح این سوره کرد بذکر
لیلة القدر که تقرب دران بیشتر و زیاده ترست از بواقی لیالی و سایر ایام سال
و فرمود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
ثعلبی در تفسیر خود از وهب منبه روایت کرده که رسول صلی الله علیه وآله وسلم اصحاب را
خبر داد که در بنی اسرائیل عابدی بود شمسون نام که هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدا جهاد
کرد اصحاب متعجب شده گفتند ما با این عمر کوتاه عملهای قاصر بچنین دولتی چگونه توانیم رسید
حق تعالی این آیت فرستاد که اِنَّآ اَنْزَلْنٰهُ بدرستی که فرستادیم قرآنرا از لوح محفوظ
بدنیا فِیْ لَیْلَةِ الْقَدْرِ در شب قدر یعنی ابتدای نزول آن درین شب بود و تمام

قرآن

قرآن دران شب از لوح محفوظ باسمان دنیا آمد و در بیت العزة بسفره سپرد روح
الامین در مدت بیست و سه سال آیه آیه و سوره سوره بحسب مصالح در دنیا آورده
و این قول معظم مفسران است وَمَآ اَدْرٰىكَ و چه چیز دانا کردانید ترا که تا بدانی مَا
لَیْلَةُ الْقَدْرِ چیست شب قدر یعنی درایت تو بقدر و عزت و شرف و غایت فضل
و منتهی علو و قدر آن نمیرسد و بجهت عزت قدر و عزت و شرافت این شب است که هر که
درو طاعت کند عزیز و مشرف کردد و عملی که درو واقع شود نزد خدا با قدر بود و یا
بمعنی قدری که درین شب احیا کند با قدر کردد و کویند لیلة القدر بجهت آنست که درین شب
از نزد ملک وی قدر کتاب ذی قدر نازل شده بر رسول ذی قدر برای امت ذی قدر
بردست ملک ذی قدر و کویند قدر بمعنی قضاست یعنی درو تقدیر کنند هر کاری
مشحون بحکمت که نقص را بدان راه نبود یا قدر بمعنی ضیقست چه زمین دران شب
بر ملایکه تنگ شود از بسیاری ایشان که بزمین آیند لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ شب قدر
بهترست مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل یعنی شمسون دران
جهاد کرده هر کسی را که آنرا دریابد و بطاعت بروز آورد مرویست که شمسون مردی قوی
هیکل و شجاع بود و همه کفار بجهت کثرت محاربه او عاجز بودند و در دفع او هیچ چاره
نداشتند و آخر نزد زن وی رفتند و اورا بمال دنیا فریب دادند و گفتند چون او بخسپد دستها
ببند تا ما اورا هلاک کنیم زن ویرا بریسمانی قوی ببست چون آگاه شد ریسمان بگسیخت
و با زن گفت چرا چنین کردی گفت تا قوت ترا بیازمایم که در چه مرتبه است و اکنون بگوی
ترا بچه توان بست که از آن عاجز شوی گفت بموی سر من شبی دیگر اورا بموی وی
ببست بیدار شد عاجز گشت و زن کفار را خبر کرد بیامدند و اورا بجاوای خود بردند

وچشمهایش برآوردند وگوش وبینی اورا ببریدند وی بدرگاه الهی بنالید حق تعالی چشمها
واعضایش را بازداد واز بندش خلاص کرد وملک ایشان را قصری بود که بر بالای آن
ستونهای محکم بنا کرده بودند وبر آنجا نشسته شمسون بیامد وآن ستونها را بجنبانید
ملک از قصر در افتاد وهلاک شد ولشکر اورا بقتل آورد بهمین طریق با کفار هزار ماه
کارزار مینمود وحق تعالی بحبیب خود خطاب کرد که من ترا شبی داده ام که تو وامت تو
اگر دران شب بعبادت روز سازید ثواب آن بهتر باشد ازین هزار ماه که شمسون با کفار
جهاد میکرد وبعضی گفته اند که رسول صلی الله علیه وآله وسلم چهار عابد را نام برد که هشتاد
سال خدا را پرستیدند وطرفة العین در وعاصی نشدند واز یاد او غافل نگشتند یحیی
وذکریا وحزقیل ویوشع وصحابه را ازین عجب آمد این سوره آورد وباز نمود که عبادت در شب قدر
بهتر از هزار ماه عبادت ایشانست از ابوبکر وراق روایتست که ملک سلیمان هزار ماه
بود وملک ذو القرنین هزار ماه جبرئیل گفت هر آن مومن که این شب را دریابد وی را بهتر
از ملک سلیمان وملک اسکندر بود واز امام حسن بن علی علیهما السلام روایتست که
از رسول صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود در خواب دیدم که بوزینگان بر منبر میرفتند
وچون جبرئیل آمد سوره واقعه را باو اعلام کردم گفت آنها بنو امیه باشند که بعد از تو
بناحق بر منبر تو برآیند من گفتم مدت ملک ایشان چند باشد گفت هزار ماه من دلتنگ شدم
جبرئیل مرا تسلی داده سورة الکوثر وسورة القدر بمن آورد ودران باز نمود که شب قدر
بهتر از هزار هزار ماه بنو امیه قتیبه گوید که از اول عهد بنو امیه شمار انگاه میداشتم تا آخر هزار ماه
بود نه زیاده ونه کم وبباید دانست که علما را درین شب اختلاف بسیارست جمهور ایشان
بر آنند که شب قدر در ماه مبارک رمضان ست ودر لیالی آن اختلاف کرده اند آنچه مشهورست

نزد علما

نزد علماء ما از شب نوزدهم وبیست ویکم وبیست سیم بیرون نیست واصح قول
آنست که آن در عشر آخر رمضانست واز امیر المومنین علیه السلام مرویست که
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اهل خود را در عشر آخر رمضان بیدار میکرد وبعبادت
ترغیب میفرمود ومیگفت شب قدر را درین ده شب طلب کنید واز ابو بصیر
واز ابو عبد الله علیهما السلام روایت کرده که چون دهه آخر رمضان میرسید پیغمبر صلعم
بند ازار محکم می بست واز زنان اجتناب مینمود دهم شب را احیا میکرد وبعبادت
واز کارها دور میشد ونزد ابو سعید خدری شب قدر بیست ویکم رمضانست
در صحیح بخاری مذکورست که ابو سعید خدری گفت که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را
دیدم که شب بیست ویکم تا روز نماز میگذارد وآنشب تا صبح از آسمان باران
می آمد ودر مسجد آب فرود می آمد ورسول در میان آب وگل سجده میکرد بامداد
چون از مسجد بیرون آمد اثر گل بر جبهه وانف مبارکش می بود ونزد اکثر علمای اهل بیت
شب بیست وسیم است واختیار اهل البیت همین است عیاشی باسناد خود
از زراره روایت کرده که عبد الواحد بن مختار انصاری گفت که از ابی جعفر علیه السلام را
سوال کردم از لیلة القدر فرمود در دو شب است شب بیست وسیم وشب بیست ویکم
گفتم یکی ازین دو شب را برای من جدا کن فرمود چه میشود ترا که عمل کنی در دو شبی که
لیلة القدر یکی از ان دو شب است وشهاب بن عبد ربه گفت که از ابی عبد الله علیه السلام را
گفتم که خبر ده مرا از لیلة القدر فرمود در شب بیست ویکم وشب بیست وسیم است
عبد الله بن بکیر از زراره روایت کرده که از صادقین صلوات الله علیهما پرسیدم که
از لیالی رمضان در کدام شب غسل سنت است فرمودند در شب نوزدهم و

شب بیست ویکم وشب بیست وسیم و بعدازان فرمود که شب بیست و سیم
لیلة الجهنی است وتسمیهٔ این شب بلیلة الجهنی بجهت آنست که مردی جهنی نزد رسول
صلی الله علیه وآله وسلم آمد وگفت یا رسول الله منزل من از مدینه دور است
شبی از شبهای ماه رمضان تعین فرما تا بمدینه آیم و بعبادت قیام نمایم آنحضرت
فرمود که علیك بلیلة الثالث والعشرین بر تو باد که شب بیست وسیم اختیار کنی
برای عبادت وبعضی از عامه شب بیست وهفتم را شب قدر میدانند واین قول نزد
علما بصحت پیوسته ودر خبر آمده که شیطان درین شب قدر بیرون نیاید تا بروز دیگر
بوقت چاشت ونتواند کسی را آزار رساند وسحر هیچ ساحری دران اثر نکند واز
ابن عباس مرویست که حق تعالی در شب قدر جبرئیل را با هزار فرشته از سدرة المنتهی
برزمین فرستد با ایشان علمهای نور وآنها را در چهار جا بزنند بر پشت بام خانهٔ کعبه
وبرسر روضهٔ مطهر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم ودر بیت المقدس
ودر طور سینا وجبرئیل باملائکه گوید پراکنده شوید در زمین پس هیچ سرائی و
بقعه نماند مگر که در انجا مومنی ومومنهٔ باشند که فروند مگر در انجا که سگ وخوک یا خمر
یا جنب از حرام یا صورت مجسم باشد وهم زبان بتهلیل وتسبیح بگشایند واستغفار
کنند برای امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم چون صبح شود روی بآسمان نهند وساکنان
آسمان دنیا باستقبال ایشان بیرون آیند وگویند از کجا می آئید گویند از دنیا دی شب
شب قدر بود ایشان گویند خدا تعالی باامت محمد چه کرامت فرمود گویند صلحای امت را
بیامرزید وشفاعت ایشان در حق اهل ایمان قبول فرمود پس فرشتگان آسمان دنیا
آواز تسبیح وتهلیل بردارند بعد ازان با فرشتگان دنیا بآسمان دوم برآیند فرشتگان

از آسمان

آن آسمان همان پرسند وهمان جواب شنوند واظهار مسرت وسرور کرده بتسبیح
وتهلیل مشغول شوند بهمین منوال تا بآسمان هفتم رسند ونزد سدرة المنتهی
همین حدیث گویند وهمین جواب شنوند وزبان بتسبیح بگشایند اهل بهشت عدن
آواز ایشانرا بشنوند با رضوان گویند این چه آوازست گویند فرشتگان اند که
خدا را بتسبیح وتهلیل میکنند برای امت محمد صلی الله علیه وآله وسلم ایشان نیز آواز
بردارند بتسبیح وتحمید وحاملان عرش نیز چون آواز ایشان بشنوند وکیفیت احوال را
معلوم کنند بتسبیح وتهلیل قیام نمایند از جانب الهی خطاب در رسد این چه آوازست
واو عالمتر باشد وگویند شنیدیم که امتان محمد بشرف مغفرت تو مشرف شده اند
وشفاعت صالحان در حق طالحان مقبول درگاه تو شده حق تعالی فرماید آری
امت محمد راست نزد من آنچه هیچ چشم ندیده باشد وهیچ گوش نشنیده وبر خاطر
هیچ آدمی نگذشته ودر خبری دیگر آمده که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته بزمین فرود
آید ومیکائیل با هفتاد هزار فرشته لوای احمدی بیارند وآنرا با چهار زاویه باشد
یکی بشرق ویکی بغرب ویکی بآسمان ویکی بزمین وبر لوای احمدی نام نوشته باشند که
امتٌ مذنبةٌ وربٌ غفورٌ وهیچ جائی نباشد که جبرئیل با فرشته در انجا فرود
وسلام نکند وسلام ایشان باهل ایمان باشد چنانکه میفرماید تَنَزَّلُ الْمَلٰٓئِكَةُ
فرود آیند فرشتگان بزمین وَالرُّوحُ وفرود آید جبرئیل با ایشان فِيهَا
در شب قدر اصح آنست که جبرئیل با فرشتگانی که ایشانرا علاقهٔ آشنائی با اهل زمین
هست فرود آیند وبخانهای مومنان درروند وجبرئیل مومنانرا مصافحه کند
وعلامت مصافحهٔ جبرئیل اقشعرار از جلد ورقت قلب واشک چشم باشد

حاصل که بجهت شرافت این شب ملایکه و روح فرود آیند بِإِذْنِ رَبِّهِم بفرمان
پروردگار خود یا بعلم پروردگار خود کما قال انزله بعلمه مِنْ كُلِّ أَمْرٍ از جهت
هر کاری بزرگ که حق تعالی قضا فرموده است و بهر کاری از خیر و برکت و یا بهر امری
از روزی و اجل سَلَامٌ هِيَ تقدیم خبر جهت افاده حصر است یعنی نیست این شب مگر
سلامتی یعنی تقدیر کرده نشود در وی مگر سلامت و خیر بر خلاف شبهای دیگر که خیر و بلیت
هر دو تقدیر کرده میشود یا نیست این شب مگر سلام بجهت کثرت سلام کردن ملایکه
درین شب بر قایم و راکع و ساجد اهل ایمان یا سلامتی است از شیاطین و وساوس
ایشان چه درین شب ممنوع باشند که ضرری و اذیتی بکسی رسانند و این سلامتی و برکت
و فضیلت و کرامت دران شب ممتد است حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ تا دمیدن سفیده صبح
سورة البینة و قیل لم یکن ثمان آیه رکوع واحد و هی مکیه از ابی بن کعب روایت که
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر مردمان بدانستندی آنچه درین سوره است
از فضیلت و مثوبت اهل و مال را رها کردندی و این سوره را بیاموختندی و هیچ منافق
این سوره نخواند و نه کسی که در خدا شک داشته باشد و بخدا سوگند که از آن زمانکه خدا آسمان
و زمین را آفرید فرشتگان این سوره را میخوانند و در هیچ وقت فتور در قرأت ایشان نمیشود
و هیچ بنده این سوره را نخواند مگر که او سبحانه فرشتگان را بفرستد تا محافظت او کنند
در دین و دنیاوی او و از برای طلب مغفرت و رحمت کنند و اگر در روز قرأت کند بعدد
هرچه روشنی روز و تاریکی شب باو رسد او را ثواب دهند ابو جعفر علیه السلام فرمود که
هر که لم یکن را تلاوت کند از شرک بری گردد و در دین محمد ثابت قدم و راسخ شود و در روز
قیامت با صفت ایمان مبعوث گردد و حساب او را آسان کنند و بدانکه چون حق تعالی

در سوره

در سورة القدر بیان فرموده که قرآن حجت است درین سوره بیان میفرماید که کفاری که
قبل از نزول قرآن بودند در هیچ وقتی خالی از حجت نبوده اند اهل کتاب و مشرکان
پیش از آنکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شود گفتند که ما باز نمی ایستیم
از دین خود و ترک نمیکنیم تا آنکه پیغمبر موعود که در توریت و انجیل مکتوبست مبعوث گردد
یعنی حق تعالی ازین خبر داده میفرماید که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا نبودند آنانکه کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب که
توریت است یعنی یهود و نصاری که ملحد شدند در صفات خدا وَالْمُشْرِكِينَ و از شرک
آرندگان که عبده اصنام بودند مُنفَكِّينَ باز ایستادگان از کفر حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ
تا آنگاه که آمد بدیشان حجتی روشن یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با قرآن که مبین حق است
یا سایر معجزات وی چنانکه میفرماید که آن حجت بینه رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ فرستاده خدایست
يَتْلُو میخواند برامت خود صُحُفًا مُّطَهَّرَةً صحیفهای پاکیزه از کذب و بهتان و بطلان
یعنی قرآن و تسمیه قرآن بصحف جهت آنست که آن جامع اسرار جمیع صحایف است فِيهَا كُتُبٌ در آن
کتب قَيِّمَةٌ نوشتهائی است راست و درست و ناطق بحق که مواعظ و احکام است
خلاصه معنی آنست که اهل کتاب و مشرکان بر دین خود بودند تا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بیامد
و ایشانرا بایمان خواند و بعضی از ایشان که تارک عناد و جحود بودند بشرف ایمان رسیدند وَمَا
تَفَرَّقَ و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان پیغمبر الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
آنانکه داده شده اند کتاب توریت و انجیل إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ
مگر بعد از آنکه آمد بدیشان حجتی مبین که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم یعنی پیش از بعثت آنحضرت
همه مجتمع بودند بر تصدیق وی بعد از آن مبعوث شد مختلف شدند بعضی بوی گرویدند

وبعضی کافر گشتند حاصل که اهل کتاب قبل از بعثت آن قدوه احباب وعده میدادند
بر اجتماع کلمه واتفاق کردند بر حق وقتی که آنحضرت مبعوث شود پس ایشانرا از حق تفریق
نمود و بر کفر وباطل ثابت نگردانید مگر آمدن پیغمبر و مثل اینست آیه کریمه وکانوا من قبل
یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به وَمَآ اُمِرُوٓا وما مور نشدند اهل کتاب
بآنچه در توریت وانجیل ست اِلَّا لِیَعْبُدُوا اللّٰهَ مگر بجهت آنکه پرستش کنند خدا را مُخْلِصِیْنَ
در حالتی که پاک کنندگان باشند لَهُ الدِّیْنَ برای خدا کیش خود را از شرک و الحاد حُنَفَآءَ میلی
کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام وَیُقِیْمُوا الصَّلٰوةَ و بپای دارند نماز مفروضه را
در اوقات آن وَیُؤْتُوا الزَّکٰوةَ و بدهند زکوة واجبه را در محل خود وَذٰلِکَ و آنچه مامور
شدند بآن دِیْنُ الْقَیِّمَةِ ۞ دین و ملتی است که درست و راستست اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا
بدرستی که آنانکه نگرویدند مِنْ اَهْلِ الْکِتٰبِ از اهل کتاب که یهود و نصاری اند وَالْمُشْرِکِیْنَ
و از مشرکان که عبدهٔ اصنام اند فِیْ نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ باشند بروز قیامت خٰلِدِیْنَ
فِیْهَا در حالتی که جاوید باشند در آن واگرچه عذاب ایشان در شدت و ضعف باشد یعنی عذاب
اهل شرک اشد باشد از اهل کتاب اُولٰٓئِکَ آنگروه هُمْ شَرُّ الْبَرِیَّةِ ۞ ایشانند
بدترین آفریدگان اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بدرستی که آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ
و کرده اند عملهای ستوده و پسندیده اُولٰٓئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ ۞ آنگروه ایشانند
بهترین همه آفریدگان جَزَآؤُهُمْ پاداش ایشان که خیر البریه اند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد
پروردگار ایشان جَنّٰتُ عَدْنٍ بوستانهای با اقامتست تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا
الْاَنْهٰرُ میرود از زیر اشجار یا قصور آن جویهای آب چه بوستان بی آب مرغوب نیست
خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ جاوید باشند در آن بهشتیان اَبَدًا همیشه این تاکید خلودست

رضی

رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خشنود باشد خدای از ایشان بجهت توحید و تنزیه او سبحانه
از ما لا یلیق و کسب طاعات و خیرات از امام رضا علیه السلام مرویست که مراد
بخوشنودی خدا از ایشان اراده ثواب عظیم ست و رسیدن ایشانرا بمرتبه جلیله وَرَضُوْا
عَنْهُ و خوشنود باشند ایشان از خدا بدادن ثواب بحساب بدیشان و ایشانرا
بمنتهای مرادات رسانیدن ذٰلِکَ آنچه مذکور شد از جنان و رضوان لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهٗ
برای کسی است که بترسد از عقوبت پروردگار خود یعنی از معاصی اجتناب نماید و بموجبات
مثوبات اشتغال نماید و در کتاب شواهد التنزیل ابی حکم حسکانی روایت کرده که حاکم
ابو عبد الله حافظ خبر داد مارا باسناد مرفوع بزید بن شرحیل انصاری که کاتب امیر المومنین ع
بود شنیدم از آنحضرت که میفرمود در وقت رحلت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم
پشت مبارک او را بسینه خود اسناد کرده بودم فرمود که ای علی آیا نشنیده آیه کریمه
ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة ایشان شیعیان تواند
و وعده گاه من و وعده گاه شما در کنار حوض کوثر خواهد بود در وقتی که جمیع خلق اولین و
آخرین مجتمع شده باشند برای حساب و جزا شمارا بخوانند و شما سفید رویان و دست
و پا سفید باشید و همه اعضای شما نورانی و درخشنده بود و شمارا در آن روز بغر المحجلین
ندا کنند و این موجب فوز و فلاح شیعیان آنحضرت است و مقاتل بن سلیمان از ضحاک
نقل کرده که ابن عباس فرمود که اولئک هم خیر البریه نازل شده در شان علی و اهل بیت او
و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب خود که مسماست بحلیة الابرار روایت میکند باسناد خود
از ابن عباس که چون این آیت نزول یافت حضرت رسالت پناه صلعم خطاب کرد بشاه اولیا
علیه السلام و فرمود که ای علی مراد بخیر البریه توئی و شیعه تو و چون روز قیامت کند حق تعالی

خلق را برانگیزد دران روز تو و شیعهٔ تو از خدای راضی و خشنود باشید حق تعالی نیز از شما
خوشنود باشد و اعدای تو یا علی دران روز محشور شوند و ایشان دران روز معضوبان
و مقهوران باشند و طبرسی نیز در کتاب مناقب ذکر کرده باسناد از مسروق که او گفت
من از عایشه شنیدم که میگفت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که در حق خوارج میفرمود
هم شر الخلق والخلیقة یقتلهم خیر الخلق والخلیقة قتلهم علی ابن ابیطالب فی النهروان یعنی
خوارج بدترین آفریدگانند که بکشد ایشانرا بهترین آفریدگان باتفاق و امیر المومنین در نهروان
ایشانرا بقتل رسانید سورة الزلزال ثمان آیات و رکوع واحد وهی مدنیة
ابی بن کعب از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هرکه قراءت این سوره کند
همچنان باشد که قراءت سورة البقره کرده و ثواب کسی که ربع قرآنرا تلاوت نموده باشد
باو دهند و در کشاف از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هرکه چهار بار این
سوره را بخواند همچنان باشد که قرآنرا تلاوت کرده و این روایت از امام علی بن موسی الرضا
نیز مرویست و از انس بن مالک مرویست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم از مردی از اصحاب
پرسید که یا فلان متزوج شوی گفت نه یا رسول الله زیرا که نزد من چیزی نیست که بآن
متزوج شوم فرمود با تو قل هو الله احد نیست گفت بلی فرمود آن ثلث قرآنست
بعد از ان فرمود آیا نیست با تو قل یا ایها الکافرون گفت بلی گفت آن ربع قرآنست
باز فرمود آیا نیست با تو اذا زلزلت الارض گفت بلی فرمود آن ربع القرآن بعد از ان
فرمود تزوج تزوج تزوج بر و زن کن و این آیه را سه بار تکرار فرمود و از ابو عبد الله علیه السلام
نیز مرویست که ملال مگیرید از قراءت اذا زلزلت الارض که هرکه قراءت او در نوافل
کند حق تعالی او را هرگز ببلای زلزلت گرفتار نگرداند و بزلزلت و صاعقه و آفتی از آفات

دنیا

دنیا هلاک نشود و چون بمیرد مامور شود بداخل شدن در بهشت و در وقت
دخول حق تعالی باو خطاب کند که مباح کردانیدم بهشت خود را برای تو پس دران ساکن شو
هر جا که خواهی آرام گیر که ممنوع نیستی از ان و بدانکه چون حق تعالی ختم سورة البینه نمود به بیان
حال مومنان و کافران افتتاح این سوره فرموده بیان وقت آن و گفت بسم الله الرحمن الرحیم
إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ چون جنبانیده کردد زمین زِلْزَالَهَا جنبانیدن وی
مقدر ست بنزدیک نفخهٔ اولی یا ثانیه وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ و چون بیرون آورد
زمین أَثْقَالَهَا بارهای کران خود را که اجساد و اموات و دفاین و کنوز ست
یعنی آنرا از درون خود بیرون اندازد فایدهٔ اخراج دفاین کنوز و اظهار آن تحسر
عاصیانست در وقتی که نظر بآن کنند زیرا که ایشان بواسطهٔ آن در خدا عاصی شدند و مردند
و آنرا واگذاشته و از نفع آن محروم کشتند وَقَالَ الْإِنسَانُ و کوید آدمی یعنی کافر
و منکر بعث یا همهٔ آدمیان بعد از مشاهدهٔ این حال کویند از روی تعجب مَا لَهَا
چیست مر زمین را که چه متزلزل شده پوشیدهای خود را آشکارا میکند و قول اول اصح است
چه کافران بجهت عدم تصدیق ببعث چون این امر قطیع به بینند قایل این قول شوند چنانکه
کویند من بعثنا من مرقدنا و اما مومنان کویند اما وعد الرحمن وصدق المرسلون یَوْمَئِذٍ
دران روز تُحَدِّثُ سخن کوید زمین بزبان حال و اصح آنست که حق تعالی قوت تکلم درو
آفرید همچنانکه در شجرهٔ موسی تا بسخن درآید و کوید أَخْبَارَهَا خبرهای خود را که این جنبیدن
و بیرون آوردن مدفونات بسبب چیست تا خبر دهد از عملهای هریک از مکلفان که
بربالای آنگروه باشند از خیر و شر این قول اشهر قولین ست و مصداق اینست که در حدیث
واقع شده که حضرت باصحاب میگفت که میدانید که خبرهای زمین چه باشد گفتند الله و رسوله اعلم

فرمود اخبار زمین آنست که گواهی دهد بهر مردی و زنی بآنچه عمل کرده باشند بر بالای آن
و گوید فلان و فلان چنین و چنان کردند در روز چنین و چنین پس اخبار زمین این باشد
مرویست که ابو امامه در مسجد الحرام نماز میگذارد و هر نمازی در بقعهٔ اذان ازو پرسیدند
چرا چنین میکنی گفت تا همه زمین روز قیامت گواه باشد و این آیت تلاوت کرد که یومئذ
تحدث اخبارها بِاَنَّ رَبَّكَ یعنی سخن گوید زمین بسبب آنکه پروردگار تو اَوْحٰى لَهَا
وحی میکند مر او را یعنی امر کند و دستوری دهد او را که خبر ده از عملهای مردمان که بر تو واقع شده
و یا معنی این باشد که تحدیث زمین باین وجه باشد گوید خدای وحی کرده بمن خبر ها پس خبر دهم
شما را بآنچه از شما صادر شد و واحدی باسانید وثیقه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود که بر وضوء و بهترین عمل خود که نماز سنت محافظت کنید و خود را نگهدارید از زمین که
آن مأوای شماست و هیچکس در عمل خیر یا شر نکند الا که او خبر دهنده باشد بآن در روز قیامت
يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ دران روز باز گردند مردمان از مخارج خود که قبورست بموقف
حساب اَشْتَاتًا پراکندگان یعنی گروه گروه جمعی نورانی و ایمن و طایفهٔ ظلمانی و خایف
روی بحسابگاه آورند یا از حساب باز گردند یعنی بعد از عرض پراکنده گی بعضی متوجه بهشت باشند
و بعضی بدست چپ بدوزخ شتابند لِيُرَوْا اَعْمَالَهُمْ تا نموده شوند عملهای خود را
برویت قلب یعنی معرفت باعمال خود پیدا کنند یا ببینند بچشم سر جزای کردارهای خود را یا صحایف
اعمال خود را بخوانند و آنچه کرده باشند از صغیره و کبیره بنظر ایشان در آید همچنانکه میفرماید
فَمَنْ يَعْمَلْ هر که از ایمان عمل کند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنگ مورچه خورد یا مقدار ذرهٔ آفتاب
خَيْرًا نیکی را يَرَهُ ببیند پاداش آنرا وَمَنْ يَعْمَلْ و هر که بکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ همسنگ مورچه
مورچه شری یا هبا شَرًّا بدیرا يَرَهُ ببیند مکافات آنرا که مغفرت الهی شامل حال او

نشود

نشود و در اسباب نزول آورده که دو کس بودند یکی سایل را بلقمه و کسوت کثیره
همی نواخت و میگفت این اندک است چیزی بسیار خیر می باید کرد تا بران مزد دهند و دیگری
گناه خود را خوار میداشت و میگفت ما را بر قطره و نظره مواخذه نخواهد بود بلکه یکبار عذاب
خواهند کرد حق تعالی آیت مذکوره را در باب این دو کس فرو فرستاد مرویست که صعصعه
بن ناجیه که جد فرزدق بود نزد پیغمبر آمد و گفت یا رسول الله از آنچه بر تو فرود می آید بر من
خوان آنحضرت این آیت بر و خواند و گفت حسبی همین پسندیده است مرا و باکی نیست
مرا که نشنوم از قرآن غیر ازین آیت از عبد الله مسعود منقولست که محکم ترین آیتی
در قرآن این آیت است و پیغمبر خدا این آیت را جامعه فاره گفتی از ابن عباس مرویست که
هیچ مومنی و کافری نباشد که در دنیا خیری و شری نکند مگر که خدا تعالی در قیامت عمل وی را
باو نماید اما سیئات مومن را بیامرزد و حسنات او را مزد دهد و حسنات کافر را رد کند
و بسیئات معذب سازد و محمد بن کعب گفته که معنی آنست که هر که در دنیا بمثقال ذرهٔ نیکی کند
و او کافر بود جزا یابد در مال و نفس و فرزند تا چون از دنیا برود او را هیچ خیری نباشد
و اگر بمثقال ذرهٔ بدی کند و او مومن بود در دنیا عقوبت یابد بجادثهٔ که بوی رسد
در نفس و مال و اهل تا چون از دنیا مفارقت کند او را هیچ فعل بدی نباشد و در خبر آمده است که
چون این آیت نازل شد بعضی از اصحاب گفتند یا رسول الله این کار عظیم است که بهر مثقال ذرهٔ
از عملی که از ما صادر شود حساب کنند فرمود مکاره که در دنیا بشما میرسد از رنج و بیماری
و پیری و مصیبت در برابر مثاقیل شر شماست و اما مثاقیل خیر ذخیره است تا روز قیامت
بشما دهند سورة العادیات احدی عشر آیه رکوع واحد و هی مکیه ابی بن کعب
از رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که این سوره بخواند بعدد هر که بمزدلفه

کرده باشد در مزدلفه و در جمع حاضر شده ده حسنه برای او بنویسد و از ابو عبد الله علیه السلام
مرویست که هرکه سوره والعادیات بخواند و بران مداومت کند حق تعالی او را در روز قیامت
با امیر المومنین علیه السلام مبعوث سازد و از رفقا و جلسای آنحضرت باشد در جنت و چون
وچون این سوره در ذکر قیامت و جزای اعمال بجهانکه سوره الزلزال از غیبت این را
بآن متصل ساخت و فرموده بسم الله الرحمن الرحیم

در بعضی تفاسیر آورده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم منذر بن نعم انصاری را
با خیلی از اصحاب بقبیله از کنانه فرستاد و فرمود که باید که فلان روز بوقت صبح بدیشان
رسید و غارت کنید و باید که فلان روز بیاید ایشان چنان کردند و در باز آمدن بسبب عبور
بر رود خانه عظیم توقفی افتاد و منافقان زبان دراز کرده با یکدیگر میگفتند که تمام این
سریه در بادیه بلیت هلاک شده اند و کسی که خبر ایشان برساند نمانده این خبر بمومنان
رسیده اند و غمناک شدند حق تعالی برای دلخوشی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن
این سوره خبر داد و ابو عبد الله علیه السلام و جمعی کثیر از مفسران و محدثان در سبب نزول
این سوره فرموده اند که جماعتی از عرب از بنی سلیم نزدیک مدینه آمدند و در وادی رمله
جمع شدند و غرض ایشان از اجتماع آن بود که بر مسلمانان شبیخون آورند و بحضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم کیدی کنند و ایذا و آزار بآن سرور رسانند چون آنحضرت بر احوال
ایشان مطلع شد علم اسلام با بوبکر داد و او را با جمعی از اهل اسلام نزد ایشان روان ساخت
و بر محاربه امر فرمود چون ابوبکر بحوالی آن وادی رسید ایشان بر حال او مطلع شدند و تهیه
جنگ کردند و در محاربه مبادرت نمودند و خود را بلشکر اسلام رسانیدند و آغاز جنگ کردند
ابوبکر از ایشان بترسید و روی بهزیمت نهاد و بواسطه انهزام او و عدم ثبات و رسوخ او

درجا

در جنگ بسی از مسلمانان بقتل آمدند و چون ابوبکر منهزم و توفیق فتح و فیروزی
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روز دیگر علم بعمر بن خطاب داد و او را با جمعی از
اصحاب بجانب وادی فرستاده عمر چون نزدیک آن رسید اصحاب آن وادی بقصد محاربتش
بیرون تاختند و آنرا در ساعت منکسر و منهزم ساختند و چون عمر برگشت و فتح و نصرت میوفق
نشد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار ازین حال ملول گشت و غبار ملال بر خاطر عاطر آنحضرت
نشست و عمرو ابن عاص برخاست و گفت یا رسول الله مرا نوبت که من صاحب عزم
و طریق مکر و حیله را خوب میدانم و امید دارم که از روی غدر و مکر بر ایشان غالب شوم
و مظفر و منصور باز آیم حضرت التماس او را قبول فرمود و او را با جمعی بجانب آن وادی
روان ساخت عمرو چون بحوالی آن رسید از حال او آگاه شدند و آغاز جنگ کردند عمرو را
بشکستند و چنانکه جمعی کثیر از لشکر اسلام بکشتند و چون کار بر عمرو تنگ شد فرار نمود
و بحضرت رسالت پناه باز گشت پیغمبر ازین حالت متالم و غمگین شد فرمود علی ابن
ابیطالب را بخوانید چون حضرت شاه اولیا حاضر شد فرمود یا علی این علم را بگیر و بجانب
رمله متوجه شو و ابوبکر و عمر و عمرو عاص را با جمعی دیگر نیز در خدمت امیر المومنین علیه السلام
روان گردانید چون امیر المومنین توجه فرمود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
تا مسجد احزاب مشایعت آن سرور نمود و در حق شاه ولایت دعا فرمود و بعد از آن برگشت
و کیفیت سیر آن سرور چنین بود که در شب میراند و بروز مختفی میشد و قرار میگرفت
تا کسی بر سیر آن سرور مطلع نشود پس برین نهج خود را بحوالی آن وادی رسانید و از مقابل
ایشان در آمد عمرو بن عاص چون آن خلافت از شاه ولایت بدید دانست که آنحضرت
بر اعدای مظفر خواهد شد پس او را عرق عصبیت در حرکت آمد و آغاز فساد کرده با ابوبکر گفت

باید تو بعلی بن ابیطالب بگوئی که درین وادی شیران و گرگان بسیار اند و از شر
ایشان ایمن نیستیم احتیاط آنست که از دهنه این وادی بیرون رویم و بر بالای
این وادی برآئیم واز ضرر سباع ایمن باشیم تا آسیبی از سباع بما نرسد و غرض عمرو
ازین نصیحت نبود بلکه مقصودش آن بود که چون ایشان بر بالای آن وادی
برآیند اصحاب آن وادی از حرکات واصوات ایشان آگاه شوند و بر ایشان تازند
چنانکه او و یارانش مغلوب شوند علی بن ابیطالب نیز مغلوب گردد واو را فتحی
بر ایشان نباشد ابوبکر این حال را با امیر المومنین عرض کرد شاه اولیا اصلا بگفتار وی
التفات نکرد واز مقولهٔ او اعراض نمود و عمرو همین حکایات را بعمر خطاب گفت و عمر همین
حال را بعرض رسانید شاه اولیا التفات بگفتار او نیز نکرد و آنچه مقتضای شریعت
آنحضرت بود عمل مینمود تا در اول صبح خود را بنزدیک آن جماعت رسانید و بیخبر ایشان
تاخت و با ایشان آغاز جنگ فرمود بعنایت الهی و برکات انفاس حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه وآله وسلم بر ایشان غالب شد و مظفر و منصور گشت و بعضی را مقتول ساخت
و بعضی را اسیر گردانید و در سلاسل کشید وازین جهت این غزوه را غزوه سلسله خوانند
و چون آن صفدر منصور گردید و متوجه مدینه شد و در وقتی که نزدیک مدینه رسید
سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم باستقبال امیر المومنین صلوات الله علیه از مدینه بیرون آمد
و چون چشم شاه اولیا بر چهرهٔ منور سید انبیا افتاد از مرکب فرود آمد و رکاب آنحضرت را
بوسه داد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم در حق او دعا فرمود و تحسین او
نمود واز غایت فرح فرمود که ای علی اگر اندیشهٔ گمراهی امت نبودی واز انحراف ایشان
از جادهٔ شریعت باکی نمیداشتم که ناگاه در شان تو غلو کنند و در محبت تو مبالغه نمایند

چنانکه

چنانکه امت عیسی در حق او تو غلو نمودند و گمراه گشتند هر آینه در شان تو امروز بر وجهی
سخن میگفتم و مردمان را در حق تو مقالی می‌شنوانیدم که هر طایفهٔ از امت من که تو بر ایشان
میگذشتی ایشان خاک اقدام ترا بر میداشتند واز آن استشفا مینمودند یا علی بر مرکب خود
سوار شو و بشارت باد ترا که خدا و رسول از تو راضی اند و در آن وقت که شاه اولیا بر طایفهٔ
بنی سلیم در آن وادی غالب شد هنوز خبر فتح آنحضرت بمکه نرسیده بود که جبرئیل از نزد حضرت
ملک جلیل بنزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم آمد و آنحضرت را بفتح و نصرت
امیر المومنین علیه السلام بشارت داد واین سوره را بحضرت فرود آورد که وَالْعَادِيَاتِ
و سوگند باسپان دونده غازیان که بوقت دویدن نفس زنند ضَبْحًا نفس زدنی
بآوازی که نه صهیل بود فَالْمُورِيَاتِ پس سوگند به بیرون آورندگان آتش از سنگ
بسمهای خود یعنی اسپانی که سم بر سنگی که بر آن آید آتش زنند قَدْحًا آتش زدنی
مراد آنست که چون سم بر سنگ زنند از آن آتش بیرون آید همچنانکه از آتش زنه آتش زنند
فَالْمُغِيرَاتِ پس سوگند باسپانی غارت کننده صُبْحًا در وقت سپیده دم مراد از راکبان
اسپانند که غارت کنندهٔ اموال اعدا اند و چون سبب غارت کردن عدو اسپانند پس
گویا که آنها غارت کنندگان و اعادت بمعنی سرعت نیز آمده یعنی سوگند باسپان شتاب کننده
در رفتار بوقت صبح فَأَثَرْنَ پس برانگیختند بِهِ بوقت سپیده دم نَقْعًا غباری که
در کنار آن قبیله در حین دویدن و شتابیدن فَوَسَطْنَ پس بمیان در آمدند بِهِ بوقت
صبح جَمْعًا گروهی را از دشمنان دین که بنی سلیم اند جواب قسم اینکه إِنَّ الْإِنْسَانَ
بدرستی که آدمی یعنی ابن ابی و توابع او که اراجیف درمیان مردمان می افکند یا مطلق
کفار لِرَبِّهِ مر پروردگار خود را لَكَنُودٌ ناسپاس است حسن گفته که کنود آنست که

مصايب را بشمرد و نعمت را فراموش کند و در حدیث آمده که الکنود هو الذی یاکل
وحده ویمنع رفده ویضرب عبده یعنی کنود آنست که تنها خورد و عطا ندهد و بنده را
زند فضیل بن عیاض گفته که کنود آنست که بیک مصیبت همه نعمتها را فراموش کند
وَاِنَّهٗ عَلٰی ذٰلِكَ لَشَهِيْدٌ و بدرستی که او بر بخل و کفران خود هر آینه گواه است
بجهت ظهور اثر آن یا در آخرت بر نفس خود گواهی دهد وَاِنَّهٗ و بدرستی که او لِحُبِّ الْخَيْرِ
دوستی مال و گرانی انفاق بران لَشَدِيْدٌ هر آینه سخت است یعنی بخیل است و امساک او
بنهایت رسیده و گویند معنی آنست که آدمی دوست دارنده مال است و از بعضی اکابر
نقلست که اگر مال را دوست داری بده تا باز بتو دهند و برای وارث منه که داغ حسرت
بر دل تو نهند پس حق تعالی بر طریق نکیر و وعید میفرماید که اَفَلَا يَعْلَمُ آیا پس نمیداند
آدمی اِذَا بُعْثِرَ چون بر انگیخته و زنده گردانیده شود مَا فِی الْقُبُوْرِ آنچه در گورهاست
یعنی اموات وَحُصِّلَ و حاصل گردانیده و جمع گردانیده و جمع کرده شود در صحف یعنی ظاهر
سازند دران مَا فِی الصُّدُوْرِ آنچه در سینهاست از خیر و شر یا تمیز کرده شود آنچه
در صدورست از نیک و بد و از یکدیگر جدا کرده اند مراد آنست که خفایای صدور که اعتقادات
حق و باطل است و نیات اخلاص و ریا از یکدیگر ممتاز سازند و بر وفق آن جزا دهند
همچنانکه بر اعمال ظاهره مکافات نمایند اِنَّ رَبَّهُمْ بدرستی که پروردگار ایشان بِهِمْ
بایشان یعنی بافعال و اقوال ایشان يَوْمَئِذٍ در روز رستخیز لَخَبِيْرٌ هر آینه آگاه و داناست
و معنی علم او سبحانه بایشان در روز قیامت مجازات اوست مر ایشان را بر مقادیر اعمال
ایشان چه این علامت خبرت و علم اوست بایشان سورة القارعة احدی عشر آیة و رکوع
واحد و هی مکیة ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که این سوره را
بخواند

بخواند حق تعالی بروز قیامت ترازوی اعمال او را گرانبار سازد و از ابو جعفر هم
مرویست که هر که سورة القارعة بخواند حق تعالی او را از فتنهٔ دجال نگهدارد
و از قیح جهنم او را ایمن گرداند و بدانکه اتصال این بما قبل اتصال نظیرست بنظیر چه این
سوره نیز در احوال آخرتست کما قال الله تعالی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
اَلْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ ساعت یا حالت کوبنده چیست آن ساعت و حالت
کوبنده وَمَا اَدْرٰىكَ و چه چیز دانا ساخت ترا تا بدانی مَا الْقَارِعَةُ چیست
کوبنده مراد روز قیامت است که بسبب هول یا هیبت دلهای مردمان را بکوبد يَوْمَ
يَكُوْنُ النَّاسُ در روزی که باشند مردمان از شدت رستخیز كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوْثِ
مانند پروانهٔ پراکنده در کثرت و ذلت و ضعف و انتشار و اضطراب در نظاير بدواعی
از جمیع جوانب وَتَكُوْنُ الْجِبَالُ و گردد کوهها از هیبت آن روز كَالْعِهْنِ
الْمَنْفُوْشِ مانند پشم رنگین که زده شده باشد بجهت تفریق اجزای آن و نظایر آن در بهوا
تسمیهٔ جبال بعهن بجهت آنست که متلونست و یا باعتبار فرط قبول تفرق آن چه رنگ
پشم راست میکند و دران روز منتشر میشود پس تفصیل حال مردمان میکند دران روز
بقوله فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ پس اما هر که گران باشد مَوَازِيْنُهٗ اعمال موزونه یا ترازوهای
اعمال آن یعنی دران روز مقادیر انواع حسنات او راجح باشد فَهُوَ فِيْ عِيْشَةٍ پس او
در زندگانی باشد رَّاضِيَةٍ پسندیده وَاَمَّا مَنْ خَفَّتْ و اما هر که سبک باشد مَوَازِيْنُهٗ
اثقال وزن کردهٔ او یا میزانهای کردار او بآنکه حسنه نباشد یا سیآت او راجح باشد
فَاُمُّهٗ هَاوِيَةٌ پس ماوای او هاویه است و آن درکیست زیرتر از همه درکات دوزخ
وَمَا اَدْرٰىكَ و چه دانا کرد ترا مَا هِيَهْ چیست هاویه نَارٌ حَامِيَةٌ آتشی است که

گرمی وسوزش او بغایت رسیده ودایم اظهار نست مرویست که عمق هاویه بر وجهی
که چون اهل دوزخ را دران اندازند هفتاد خریف بقعر آن نرسند بصحت پیوسته
که فردای قیامت صحایف اعمال را وزن خواهند کرد باین وجه که صحیفهٔ طاعت را
در کفهٔ و صحیفهٔ معصیت را در کفهٔ دیگر نهند و هر کدام راجح باشد حکم آن را باشد و اگر
هر دو مساوی باشند حق تعالی بفضل خود نظر در سیئه نکند و صاحبش را ناجی
ساده و بهشتش در آرد سورة التکاثر ثمان آیات و رکوع واحد وهی مکیة
ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که این سوره بخواند
حق تعالی حساب آن نکند نعمتی را که در دنیا که بر وا انعام کرده باشد و ثواب کسی که
هزار آیت خوانده باشد در نامهٔ او ثبت کند و از ابو عبد الله علیه السلام نقلست که هر که
سوره الهیکم التکاثر را در فریضه قرائت کند حق تعالی ثواب صد شهید برای او بنویسد
و اگر در نافله بخواند ثواب پنجاه شهید و چهل صف ملائکه در نماز فریضه قرائت کند با او
نماز بگذارند و نیز از ابو عبد الله علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که
هر که این سوره را در وقت خواب بخواند از فتنهٔ قبر محفوظ باشد و ابو امامه از حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که خوانندهٔ این سوره را بحساب بهشت برند
و در روایت صحیحه ثابت شده که هر که دو رکعت نماز بگذارد در رکعت اول یکبار
فاتحه و آیة الکرسی یکبار و قل هو الله احد دو بار و در دوم یکبار فاتحه و ده بار الهیکم
التکاثر و این نماز را هدیهٔ میت کنند و بعد از ان بگویند اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
وابعث ثوابها الی قبر فلان حق تعالی هزار فرشته بقبر آنکس فرستد که این نماز را برای او
گذارده با هر فرشته نوری و حله و قبر او را فراخ گرداند تا روز نفخ صور و بعد از آنکه آفتاب

درآید

واقع میشود مصلی را حسنات دهد و هزار درجه او را بر دارد و بر آنکه حق تعالی
در سورة القارعة صفت قیامت فرمود درین سوره نیز ذکر آنکس میکند که تفاخر بکثرت
قبیله او را باز داشته از یاد آن و میفرماید بسم الله الرحمن الرحیم
از مقاتل و کلبی منقولست که بنی عبد مناف بن قصی و بنی سهم بن عمرو بر یکدیگر تفاخر
کردند بکثرت قبیله و هر یکی گفتند که مردمان ما بیشترند و سادات و اشراف در میان ما
زیاده تر چون تعداد مردمان یکدیگر کردند و همه را شمردند بنی عبد مناف غالب آمد
بنی سهم گفتند بسیار از مردمان ما در جاهلیت کشته شده و مرده و زنده یکدیگر را شمار
میکنیم چون برین نوع شمردند قوم بنی سهم بسه خانه داده بیشتر آمدند حق تعالی این سوره را
نازل ساخت از قتاده مرویست که یهودان گفتند از بنی فلان بیشتریم و بنی فلان اکثر
از فلان قبیله دیگر و باین مشغول بوده و اوقات میگذرانیدند تا آنکه بر صفت کفر
و ضلالت مردند حق تعالی این سوره را درباره ایشان فرو فرستاد أَلْهَاكُمُ
التَّكَاثُرُ ۝ مشغول ساخت شما را مفاخرت بیکدیگر به بسیاری قبیله و عشیره
از طاعت و ذکر آخرت حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ۝ تا حدی که زیارت کردید یعنی
آمدید بگورستان و شماره کردید مردگان خود را و یا بتکاثر اولاد و عشایر مشغول شدید
تا آنکه بمردید و آمدید بمقابر كَلَّا نچنانست که همت عاقل مصروف دنیا شود و آخرت
فراموش کند چه عاقبت این وبال و حسرتست و مآل این تاسف و ندامت با حق تع
سَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝ زود باشد که بدانید خطای رای خود را و عاقبت تفاخر و تکاثر را
وقتی که مشاهده اهاویل و شداید عظیم کنید نزد مرگ ثُمَّ كَلَّا پس باید که باز ایستید
با حق سَوْفَ تَعْلَمُونَ ۝ زود باشد که بدانید خطای تکاثر و تباهی را و معاینه ببینید

آنرا در وقت موت وحشر یا علم اول موت نزد موت باشد یا در قبر دویم وقت نشور
یعنی چون قدم در دروازه مرگ نهید و بساحت قبر درآئید و مشاهده عذاب کنید واهوال
منکر ونکیر وفشارش قبر را دریابید و بعد از آنکه مبعوث گردید و بعرصات قیامت درآئید
وناخهای اعمال وترازوی کردار وانواع نکال وعقوبات دوزخ را در نظر شما درآرند و شما را
بسلسلهٔ عذاب وعقبهٔ عقاب درکشند ونیز بجهت مبالغه میفرماید کَلَّا بچنانست که
بکثرت مرده وزنده خود تکاثر کنید و بفور اموال فانیهٔ خود تفاخر کنید لَوْ تَعْلَمُونَ
اگر بدانید که چه در پیش دارید از اهاویل واقاویل عظیمه عِلْمَ الْيَقِينِ دانستن امری که
بیگمان باشد هر آینه شما را باز دارد از تفاخر وتکاثر لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ بخدا سوگند
هر آینه به بینید دوزخ را در حالت نزع وقتی که بعرصات درآئید ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا
پس بخواهید دید آنرا البته عَيْنَ الْيَقِينِ همچو دیدن چیزی بیگمان یعنی دیدن بچشم
وقتی که دران درآئید وشبهه نیست که علم بمشاهدهٔ اعلی مراتب یقین است ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ
پس هر آینه پرسیده شوید يَوْمَئِذٍ دران روز بوقت محاسبه عَنِ النَّعِيمِ از نعمتهای
که بدان مشغول شدید واز عبادات دست کشیدید خطابست بهر که شغل دنیا او را از امر
دین باز دارد ونعیم مخصوص بآنچه شاغل متنعم باشد از امر آخرت بجهت قرینهٔ حالیه ونصوص
الکثیره کقوله تعالی من حرم زینة الله وکلوا من الطیبات واز حسن روایتست که یسال
عن النعیم الا اهل الجحیم وگویند هردو بر عموم خود اند زیرا که هرکس را از شکر نعمت سوال
خواهند کرد پس معنی آنست که ای معاشر مکلفان پرسیده خواهید شد از هر نعمتی که بشما
داده اند واین قول اکثر مفسرانست واز قتاده نقلست که حق تعالی سوال خواهد کرد
از هر صاحب نعمتی که نعمت بر وانعام فرموده باشد واز سعید بن جبیر روایتست که نعیم

بالکل

بالکل ومشروبست وغیر آن از ملاذ نزد عکرمه صحت وفراغتست ومؤید اینست که
ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که دو نعمتست که بیشتر مردمان
برآنند وقدر آنرا نمیدانند وآن صحتست وفراغت واین از ابوجعفر علیه السلام مرویست
وگویند که از هر نعمتی که سه چیزند که بنده را از آن سوال کنند مگر آنچه حدیث مخصص شده باشد
وآن قول حضرت رسالت پناهست که سه چیزند که بنده را از آن سوال نکنند خرقهٔ که
عورت خود را پوشیده باشد ونان ریزه که بآن گرسنگی خود را دفع کرده باشند
وخانه که بآن خود را از گرما وسرما باز داشته باشند ونزد بعضی مراد آب سرد است
وسایهٔ خنک وغیر این نیز گفته اند ودر روایت آمده که رسول صلی الله علیه وآله وسلم
این آیت را تلاوت فرمود وگفت هر که نان گندم وآب سرد ونشیمنی که در آنجا
متوطن شود در روز قیامت او را ازین سه چیز سوال کنند واز امام محمد باقر وامام
جعفر صادق صلوات الله علیهما روایت کرده اند که مراد بآن نعمت ولایة امیر المومنین
علیه السلام است که تمامیت نعمت بآنست وبیان این آیتست که انعمت علیکم نعمتی
وعیاشی نیز باسناد خود روایت کرده که ابوحنیفه کوفی معنی این آیت را از ابوعبدالله پرسید
فرمود ای نعمان چه نعمتی نزد تست ابوحنیفه گفت طعام است وآب سرد فرمود اگر حق تعالی
در روز قیامت ترا از هر لقمه وشربت آبی که خورده باشی وآشامیده سوال کند پس
ایستادن تو باآنموضع بطول انجامد گفت یا ابن رسول الله فما النعیم پس نعیم کدامست
فرمود مائیم که اهل البیتیم وحق تعالی بما انعام فرموده است بر بندگان وبما الفت گرفته اند
وبعد از آن که مختلف بودند ومتفرق وحق تعالی بما الفت افکنده در دلهای ایشان وبما ایشانرا
در آن هم گردانیده وما ایشانرا بدین اسلام راه نموده واین نعمتست که منقطع نشود

وخدای تعالی ایشانرا از حق این نعمتی که بآن انعام کرده ست بر ایشان سوال
خواهد کرد واین نعمت حضرت رسالتست صلی الله علیه وآله وسلم وآل اطهار او
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین ودر عیون الرضا از امام علی بن موسی الرضا ع
روایتست که آنحضرت فرمود مراد ازین نعم درین آیت نه آب سردست ونه آب خنک
ونه خواب خوش ونه طعام پاکیزه وغیر آن از اقسام نعم دنیویه چنانکه اهل خلاف گفته اند
زیرا که حق سبحانه وتعالی سوال نکند بندگان خودرا از آنچه بفضل خود بر ایشان انعام کرده
باشد وبر ایشان منت ننهد بآنچه از نعم مخلوق قبیح ست پس چگونه آنرا نسبت بخالق
توان داد ولیکن مراد از نعیم درین آیت دوستی ماست که اهل البیتیم وموالات ما
که حق تعالی سوال کند بعد از توحید ونبوت زیرا که هرگاه بنده باین نعیم وفا کند اورا
بروضهٔ رضوان رساند وهرگز سمت فنا وزوال نپذیرد وپدر من از آبای کرام خود
علیهم السلام حدیث کرد که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امیر المومنین صلوات الله علیه را
گفت که ای علی اول آنچیزی که بنده را بعد از مرگ از آن سوال کنند کلمتین شهادتین باشد
وولایت ومحبت تو پس هرکه باین اقرار کند واعتقاد نماید بنعم ابدی وسعادت سرمدی
رسد سورة العصر ثلاث آیات رکوع واحد وهی مکیه ابی بن کعب از پیغمبر صلعم
روایت کرده که هرکه سورة العصر بخواند حق تعالی ختم او بصبر کند ودر قیامت با صابران واصحاب
حق حشر کند وبروایت دیگر از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مرویست که هرکه سورة العصر تلاوت کند
حق تعالی اورا بیامرزد واز جملهٔ کسانی باشد که بحق وصبر وصیت کرده باشد واز ابو عبدالله علیه السلام
روایتست که هرکه والعصر را در نوافل قرائت کند حق تعالی در روز بعث روی اورا نورانی کند
ودندانهای اورا خندان وچشمهای اورا روشن گرداند وآنچنان با روی درخشان ودندان

خندان وچشم روشن ببهشتش درآورد وبدانکه حق تعالی ختم سورة التکاثر
نمود بوعید کسانی که مشغول حطام دنیا شده ترک طاعت وعبادت کردند واز کار
آخرت گشتند ودرین سوره نیز خسران ایشان ذکر میکند ومیگوید بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
وَالْعَصْرِ سوگند بعصر هر پیغمبری یا عصر پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم که افضل اعصارست
یا بروزگار که مشتملست بر اعاجیب بسیار وعبر بیشمار ویا بخدای روزگار یا بنماز عصر که
نماز وسطی ست بقول اکثر وعزت فضل او چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرموده هرکه
نماز عصر او فوت شود چنانست که از اهل ومال خود مسلوب ومقطوع شده وبیکس
وبی چیز گشته وبر هر تقدیر جواب قسم اینست که إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ بدرستی که
آدمی در زیانکاریست بسبب صرف اعمال در مطالب ناپایدار وسعی در مقاصد بی اعتبار
الف لام برای استغراق ست بقرینهٔ استثنا یعنی جمیع آدمیان در زیانکاری خالص اند
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده اند بخدا ورسول وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وکرده اند
کارهای پسندیده زیرا که هر روزی وشبی که بر ایشان گذشته بسرمایهٔ عمر خود اکتساب
درجه از درجات جنت کرده اند وتجارت ایشان در معاملهٔ آخرت رابح آمده وبنجات ابدیه
وسعادت سرمدیه فایز گشته چه در دنیا ملازمت حق نموده اند از توحید خدا وتصدیق
انبیا واوصیا وعمل نموده اند بطاعت وعبادت مفروضه ومندوبه واجتناب نموده اند
از معاصی وَتَوَاصَوْا ووصیت کرده اند یکدیگر را بِالْحَقِّ بامر ثابت وراست ودرست
از اعتقاد وعمل که جایز نباشد عقلاً وشرعاً انکار آن چون توحید وطاعت واتباع کتب
ورسل وزهد در دنیا ورغبت در عقبی وَتَوَاصَوْا ووصیت نموده اند یکدیگر را بِالصَّبْرِ
بصبر بر تحمل مشاق بر طاعت یا از معصیت یا شکیبائی بر بلیت ومصیبت ابی بن کعب گوید که من

تفسیر این سوره را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم فرمود والعصر سوگند است
بآخر روز بانکه ابوجهل در خسارتست مگر مومنان که عمل صالح کرده اند یعنی اهل البیت من کم
علی ابن ابیطالب و آل اطهار او و متابعان ایشان لقوله تعالی انما ولیکم الله و رسوله
والذین آمنوا و تواصوا بالحق یعنی بولایت علی ابن ابیطالب که الحق مع علی و علی مع الحق
و تواصوا بالصبر یعنی بصبر بر اذیتی که بر اعدای آل محمد بایشان رسد سورة الهمزة تسع آیات
و رکوع واحد و ثلاث اخلاقات و هی مکیه ابی بن کعب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی بعدد هر که استهزا بمحمد و اولاد او کرده
ده حسنه برای او بنویسد و ابوبصیر از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که هر که این سوره را
در فرایض خود قرائت کند درویشی از و زایل گردد و روزی برو فراخ شود و از مردن بد
ایمن گردد بدانکه حق تعالی بعد از اجمال خسران در سوره العصر تفصیل آن میکند درین سوره
و میگوید که بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که اخنس بن شریق بن ثقفی همیشه غیبت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کفتی
در حضور ولید پلید و او از ان مبتهج و مسرور شدی و در غیبت باو شریک گشتی و چون رسول
برایشان بگذشتی بدست و چشم برو طعنه زدندی و هر یک بدون یکدیگر با اهل کفر با این عمل قبیح
ارتکاب نمودندی حق تعالی درباره ایشان فرمود که وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ وای
مر هر غیبت کننده در خفیه و طعنه زننده در مواجهه و نزد بعضی معنی بر عکس است یعنی همزه
بمعنی طعن است در مواجهه و لمزه غیبتست در غیر مواجهه و از ابن زید نقلست که همزه طعن
و ضربست و لمزه طعن بزبان و چشم و گویند این آیت درباره امیه بن خلف نازل شده که
همیشه بهمزه لمزه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم مشغول شدی و بر هر تقدیر مفروض که

جامع این صفت الَّذِي جَمَعَ مَالًا آنکس است که جمع کرد مال را وَعَدَّدَهُ
و شمرد آنرا مرة بعد اخری یا شماره نگاهداشت بجهت شدت محبت و فرط تعلق او بآن
و یا آنرا معد و آماده ساخت برای رسیدن نوازل و حوادث بآن کما قال امیر المومنین
بشر مال البخیل بحادث او وارث يَحْسَبُ می پندارد أَنَّ مَالَهُ آنکه جمع کرد و تعدید او
نموده أَخْلَدَهُ جاوید خواهد ساخت او را در دنیا و بجهت این آنرا دوست میدارد
و همچنانکه خلود را دوست میدارد یا پندار او آنست که حب مال او را از موت غافل خواهد
ساخت یا امل او را دراز خواهد کرد و یا پندارد که او مخلد است و بجهت این عملی میکند که
مانند است بعمل کسی که مظنه موت نداشته باشد مرویست که اخنس چهار هزار دینار
سرخ داشت و بهزار فرط تعلق او بآن در نهایت کمال رسیده بود و شدت محبت او
بآن مرتبه بغایت انجامیده با وجود این یک ساعت از جمع مال و اهل نبود و یک لحظه از کسب آن
غافل نه و بشامت این غنا کفر و عناد او بیشتر شد و کمر معاندت وجود حضرت رسالت پناه
محکم بر میان بست و آخر همه آنرا گذاشته بجهنم پیوست و بعذاب ابدی و عقاب سرمدی
گرفتار گشت كَلَّا نه چنین است آنچه پندار اوست از تخلید مال او را در دنیا یا حقا
که لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ هر آینه انداخته شود در حطمه یعنی در آتشی که حطم و کسر
هر چیزی کند در و انداخته میشود و این نام درکه ایست از درکات دوزخ وَمَا أَدْرَاكَ
مَا الْحُطَمَةُ و چه دانا گردانید ترا تا بدانی که چیست آتشی که این خاصیت دارد بعد از ان
تفسیر آن میکند بقوله نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ یعنی حطمه آتش خدا ایست که برافروخته شده
یعنی آتشی که خدای بقهر و غضب خود آنرا برافروخته و هر چه حق تعالی آنرا برافروزد دیگری
نتواند که آنرا فرو نشاند الَّتِي آن آتشی که تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ بر آید و غالب شود

بر دلهای یعنی از همه اعضا و اطراف او در گذرد و بمیان دل در آید و همه ظاهر و باطن آنرا
فرا گیرد و تخصیص افئدة بجهت آنست که محل عقاید خبیثه است و دیگر آنکه دل الطف اعضاست
والم او اصعب پس تالم او باستیلای نار جهنم برو در غایت مرتبه باشد که فوق آن متصور
نباشد إِنَّهَا بدرستی که آن آتش عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ بر کافران فروبسته شده است
یعنی همچنانکه درها بر چیزی که فروبندند آتش بر کافران فروبسته شود فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ
در ستونها کشیده شده یعنی همچنانکه ستونها را بر درها میکشند و آنها را بران ستونها محکم
میگردانند و همچنین آتش را بر کافران فروبندند و آنرا برایشان مضبوط و مستحکم کنند مقاتل
گفته که درهای آتشین را بر کفار فروبندند و آنرا بمیخهای آهنین که از آتش باشند مسدود
و محکم سازند تا غم و حرارت آتش بایشان راجع شود هیچ روح و راحت برایشان داخل
نشود عیاشی باسانید معتبره از حمران بن اعین نقل کرده که او از ابو جعفر صلوات الله علیه
روایت کرده که کافران و مشرکان در دوزخ زبان دراز کرده عصات اهل توحید را سرزنش کنند
و بایشان گویند توحید شما فایده بشما نرسانید و عذاب دوزخ را از شما دفع نگردانید و ما
و شما مساوی یکدیگرایم و حق تعالی این سرزنش را از برای ایشان نپسندد و ملایکه را امر
فرماید که شفاعت ایشان کنید پس فرشتگان آن عددی را که مشیت الهی تعلق بآن گرفته باشد
شفاعت ایشان کنند بعد از ان با نبیا خطاب رسد که شفاعت عصات امت خود کنید
ایشان بر وفق مشیت او سبحانه شفاعت نمایند پس بمومنان خطاب رسد که شفاعت
عاصیان اهل ایمان کنید ایشان نیز بر طبق اراده او سبحانه زبان بشفاعت بگشایند و
عددی را که مراد الله باشد شفاعت کنند بعد از ان فرماید که انا ارحم الراحمین اخرجوا برحمتی
من رحم کننده ترین رحم کنندگانم از دوزخ بیرون آیند برحمت واسعه من همه عصات اهل ایمان

چون ملخ بیرون برند پس ابو جعفر فرمود که بعد از ان ستونهای آتش را بکشند و بر کفار
فروبندند و بخدا سوگند که در میان آن مخلد و جاوید بمانند و هرگز از ان خلاصی نیابند

سورة الفیل خمس آیات و رکوع واحد و هی مکیة ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
روایت کند که هرکه سورة الفیل بخواند حق تعالی او را از خسف و مسخ و قذف ایمن گرداند
و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که هرکه در فرایض الم ترکیف بخواند
فرشتگان و حیوانات و سایر جمادات از زمین هموار و کوهها و سنگ و کلوخ و غیر آن
که در عالم باشند برای او گواهی دهند که او از نماز گذارندگانست و روز قیامت
منادی از حضرت عزت ندا کند بشهود که شما در شهادت بر بنده من صادق بودید
و من گواهی شما را برای او قبول کردم در آورید بنده مرا بهشت و محاسبه او مکنید که
او از ان کسی است که دوست میدارم عمل او را برانکه حق تعالی در سورة الهمزه ذکر آنچه
فرمود که معد و مهیا بود از برای طاعن و غایب و معنایب و مایل بر دنیا و تارک عقبی
درین سوره بیان عذابی میکند که بر اصحاب الفیل نازل شده بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

در روایت صحیحه و احادیث وثیقه وارد شده و باجماع امت نیز بثبوت پیوسته که
ابرهه بن صباح اشرم از قبل اصحمه نجاشی که ملک حبشه بود و جد نجاشی که در عهد رسول
صلی الله علیه و آله وسلم بود پادشاه یمن شد قصد هدم کعبه کرد و سبب این بود که ذونواس
یهودی که پادشاه یهود بود جمعی از ترسایان را که مهتر ایشان عبد الله قاهر بود و بطریق اتفاق
آنجا افتاده بودند بدین یهودی ترغیب نمود ایشان قبول نکردند بعضی را بکشت و
بعضی را بسوخت یکی از ایشان که او را اوس بن تواس گفتندی اسپی خوب داشت بران نشسته
بگریخت و نزد قیصر روم رفت و این قصه را بعرض رسانید و مدد خواست تا انتقام از ایشان

بخواهد قیصر گفت مسافتی دورست و نمیتوانم که بآنطرف توجه فرمایم اما کتابتی بملک
حبشه بنویسیم که بر دین ماست تا ترا اعانت نماید و از ایشان انتقام کشد چون نامه
بملک حبشه رسید مردی ارباط نام با لشکری عظیم بیمن فرستاد و باو امر کرد که
ثلثی از ایشانرا بکش و ثلثی بیمن فرست و ثلثی را از شهر آواره گردان او بس با لشکر بان
بانصوب رفته با ایشان قتال کرد و لشکر ذو نواس متفرق شدند و ذو نواس روی
بهزیمت نهاد و لشکر ارباط در عقب وی می شتافتند تا بکنار دریا رسید اسب را
در دریا راند و هلاک شد و ارباط بعضی آنها را کشته و بعضی را اسیر کرده و بعضی را
از شهر اخراج کرده بیمن آمد و کیفیت حال را بملک حبشه اعلام کرد و ملک حبشه این
صورت را بنجاشی اعلام فرمود که با لشکر خود هم آنجا باش و بعد از مدتی ابرهه را
باو خصومت افتاد و ساز حرب کرده روی بیکدیگر آوردند ابرهه با ارباط گفت
ما را خصومت افتاده و لشکر بیگناه اند بیا تا ما و تو با هم حرب کنیم اگر تو مظفر
شوی مملکت ترا باشد و گرنه مرا پس برین قرار دادند و در میان محاربه در آمدند ارباط
مردی تناور و جسیم بود و ابرهه مردی کوتاه و حلیم غلام خود را بهانه آنکه سلاح او
دارد همراه گرفته بود تا اگر عاجز شود غلام معاون وی شود چون آغاز محاربه شد ارباط
حربه بزد و روی و دماغ ابرهه بریده شد و بجهت این ویرا اشرم خواندندی ابرهه بیفتاد
و غلام پیش آمد و ارباط را زخمی بزد و بکشت لشکر بر ابرهه جمع شدند و او را پادشاه خود
ساختند این خبر بنجاشی رسید بخشم شد و نامه با برهه نوشت که چه کس ترا امر کرده بود که
با ارباط حرب کنی و ویرا بکشی والله که لشکری بفرستم تا سر ترا و خاک مملکت ترا بشهر خود آورم
ابرهه نامه را مطالعه کرد در حال بفرمود تا سر ویرا بتراشیدند پس موی سر خود را با پاره

ازخاک در انبانی کرد و پیش نجاشی بفرستاد و در نامه اعلام کرد که آنچه تو بدان
سوگند خوردی من بدان کار کردم و من بنده توام مملکت برای تو محافظت میکنم رای
رای تست و حکم حکم تو والسلام نجاشی شاد شد و آن ولایت را باو تفویض نمود و ویرا
پادشاه حبشه گردانید در صنعا کنیسه بساخت از رخام ملون و در و دیوار آنرا بزر و جواهر
مرصع و مزین گردانید و قلیس نام نهاد و بنجاشی نامه نوشت که من بنام تو کنیسه ساخته ام که
در جهان مثل آن نیست و مردم از جوانب می آیند و زیارت آن میکنند و امید هست که
چنان گردد که همه مردمان کعبه را بگذارند و بدینجانب آیند نجاشی شادمان گشت و او را
انواع رعایت نمود و تعظیم و تکریم او کرد و او در صدد آن شد که وجود حجاج بدان معطوف
گرداند و این صورت اگرچه بر قریش شاق بود لاجرم جز شکیبائی چاره ندانستند یکی از
بنی کنانه بخدمت آن مشغول شده رتبه مجاورت یافت و شبی آن بیت محدث را بحدث
آلوده ساخت و فرار نمود این خبر در آفاق و [illegible] منتشر گشت و طباع مردم از اطراف آن
متنفر شد ابرهه ازین حال در غضب شده لشکری جمع کرد با فیلان قوی پیکر مهیب منظر و بقصد
تخریب حرم محترم متوجه مکه معظمه شد و پیل محمود را که بعظمت جثه مشابه کوه بود با خود
ببرد و بهر بلده از بلاد عرب میرسید پادشاه آن بلاد باو بمحاربه بیرون آمد اول پادشاه که
باوی قتال آغاز کرد ذو نفر بود از ملوک حمیر ابرهه برو غالب آمده او را بگرفت
و خواست که ویرا بکشد او گفت مرا مکش که من درین عزم که کرده اعانت تو و مدد تو کنم
ابرهه او را بند کرد چون بقبایل بنی خثعم رسید نفیل بن حبیب با جمیع خثعمیان بیرون آمد
ابرهه برو غالب شد و خواست که او را بکشد وی نیز گفت که من ترا یاری دهم ابرهه نیز
او را بند کرد بطایف آمد مسعود بن معتب با اهل طایف بیرون آمد و گفت یا ایها الملک ما را

باتو نزاعی و جدالی نیست اگر خواهی دلیلی بفرستیم تا ترا بخانهٔ کعبه راه نماید گفت چنین باشد
پس مردی را با وی فرستاد نام او ابو رغال چون بنزدیکی مکه رسید که بمنزلی که آنرا مغمس خوانند
بمرد و جان بمالکان دوزخ سپرد و او را همانجا دفن کردند و عادت جاری شده که هرکه آنجا رسد
سنگی بر گور وی زند القصه ابرهه از آنجا مردی با لشکر عظیم پیش از خود بمکه فرستاد تا آنجا را
غارت کند وی بیامد و جمیع مال و حوالی حرم را جمع کرد و چهار صد شتر عبد المطلب را بگرفت
و شخصی را بگرفت و شخصی را نزد عبد المطلب که حاکم و پیشوای اهل مکه بود فرستاد که من آمده ام که
خانه کعبه خراب کنم اگر مانع شوی با تو قتال کنم والا با تو کاری ندارم عبد المطلب کسی را با او فرستاد
که کار به پیغام گذاری راست نمی آید من بیایم و جواب گویم پس با جمعی از اولاد و اقارب و بزرگان
قوم بآنجا رفت ذو نفر که ملک حمیر بود چون شنید که عبد المطلب خود می آید با ابرهه گفت ای ابرهه
عبد المطلب سید قریش است و در عرب او را مثل نیست و در شرافت و بزرگی بی همتاست و او
مردیست که همه مردمان را طعام میدهد و در سهل و جبل وحوش و طیور را دانه میدهد باید که
حرمت وی را نیکو داری و در جائی که لایق مرتبهٔ او باشد بنشانی و رضای او را بخواهی که سرفراز
جمیع عربست این بگفت و با عبد المطلب ملاقات کرده وی را نزد ابرهه برد عبد المطلب نیکو
روی و نیکو بالا و فصیح زبان بود با شوکت و هیبت تمام و نور محمدی در ناصیهٔ او درخشان
و تابان ابرهه چون او را بدید وقعی عظیم و هیبتی عجیب از وی در دل ابرهه نشست از تخت
بزیر آمد و وی را بر بالای دست خود بر تخت نشاند و خود بدو زانوی ادب نشست و مترجم را
طلبید و گفت از وی بپرس که بچه کار آمده عبد المطلب گفت ملازمان ملک چهار صد شتر مرا برده اند
التماس آنست که بفرمایند تا باز دهند ابرهه مترجم را گفت این سخن عجیبست از این مرد چه دلالت
بر خفت عقل او میکند و بر خلاف آنچه مردمان او را ستایش میکردند از کمال عقل و جلالت

و مکرمت

و مکرمت چه من با لشکر عظیم آمده ام تا خانهٔ که دین ایشانست و شرف ایشان از آنست
خراب کنم و از آن هیچ چیزی نمیگوید و از شتران کرگین خود سوال میکند مترجم این سخن را
با عبد المطلب باز گفت عبد المطلب گفت انا رب المال من خداوند مالم و بطلب مال خود
آمده ام و للبیت رب انشاء الله یحفظه و صاحب آن خانه را خداوندیست که آنرا نگاه میدارد
و منع متصدیان آن خواهد کرد مرا بآن کاری نیست ابرهه از این قول ترسان و هراسان گشت
و خاموش شد و شتران را باو رد کرد عبد المطلب شتران را بکوهی فرستاد و روی بمکه نهاد
و ابرهه آنچنان خایف و اندیشه ناک بمنزل دیگر آمد عبد المطلب با جمعی از قبیلهٔ عرب پیش وی
رفت و گفت ثلثی از مال حجاز و تهامه بتو میدهیم که ترک تخریب خانهٔ کعبه کنی قبول نکرد
و گفت تا کعبه را خراب نکنم و خاک آن بر پشت پیلان و شتران بوطن خود نبرم جائی آرام
نگیرم عبد المطلب باز گشت و با قریش گفت بشعاب کوهها روید تا مضرتی نه بینید پس
بیامد و حلقهٔ خانهٔ کعبه را بگرفت و چند بیت ادا کرد مضمون آنکه بار خدایا خانهٔ خود را از
دشمنان خودت حمایت کن و آنرا در پناه خود نگاهدار پس بیرون آمد در جائی متواری شد
و ابرهه روی بکعبه نهاد و با پیلان جنگی نفیل که سید خثعم بود بیامد و سر در گوش پیل محمود
نهاد که او پیش رو پیلان بود و اگر وی برفتی دیگران رفتندی و اگر وی بایستادی
دیگران نیز بایستادندی و با او گفت ای محمود دانی اینجا چه جائی است این حرم خدا و
خانهٔ ویست زنهار که گرد وی نگردی که البته بهلاکت ابدی گرفتار شوی این بگفت و در میان
ایشان بگریخت و در بعضی کوهها پناه گرفت پس پیلبان هرچند مطرقه بر محمود میزد یکقدم پیش
نمیرفت و پیلان دیگر همچنان بر جای خود ایستاده بودند و آن وقت طلوع آفتاب بود
حق تعالی از جانب دریا مرغانی فرستاد بر شکل خطاف و با هر یکی سه سنگ بود یکی در منقار

وده و در چنگال هر سنگی بزرگتر از عدس و کوچکتر از نخود و بروایت ابو عبد الله علیه السلام
مرغان مانند خطاف بودند و در منقار هر یک سنگی بود بمقدار عدسی بر بالای سر هر یکی
مرغی بایستاده و هر کدام را که سنگ بر سر زدندی از مقعدش بیرون آمدی و بر استخوان
هر که آمدی خورد و خرد کردی و علی الفور هلاک کردی ایشان روی بهزیمت نهادند و مرغان
از پی ایشان میرفتند و سنگ می انداختند نفیل بن حبیب چون این حالت بدید گفت
کجاست مفر الله غالب شده و اشرم مغلوب گشت و در ایشان نگاه میکرد تا همه هلاک شدند
و اهل خثعم و اشعر را هیچ ضرری نرسید و در ابرهه علتی و دردی پیدا شد که همه انگشتان دست
و پای او بیفتاد و خون و ریم از آن روان شد و چون بصنعا رسید سینه و شکمش ورم کرد
و شکافته شد و بجهنم پیوست و روایتی اشهر آنست که همه لشکریان هلاک شدند مگر ابرهه که
تنها بجست و روی بحبشه نهاد مرغی که نامزد وی بود بر بالای سر او میرفت تا بحبشه رسید
چون ببارگاه نجاشی درآمد آنمرغ بر بالای سر او پرواز میکرد ابرهه صورت حال را عرض رسانید
نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که بسنگریزه چنین جبابره را هلاک
ساختند ابرهه را درین حال نظر بران مرغ افتاد گفت یکی از مرغان اینست همان لحظه
آنمرغ سنگی که داشت بر سرش افکند او هم در نظر نجاشی هلاک شد و این برای آن بود تا نجاشی
قوت و قهر الهی را بداند و ازین صورت عبرت گیرد و باقی اقوال درین باب بمنهج الصادقین
حوالت میرود حق تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه وآله وسلم ازین واقعه خبر داده میفرماید که
أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ که چگونه کرد پروردگار تو بِأَصْحَابِ الْفِيلِ
بخداوندان فیل یعنی ابرهه و لشکریان او همزه از برای تقریر است و اگرچه حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وآله وسلم آن واقعه را ندیده بود اما چون از آثار آن مشاهده میکرد و هم

در اخبار

در اخبار آنرا بتواتر شنیده بر وجهی که بآن متیقن شده بود پس گویا که آنرا دیده بود
و یا رای بمعنی علم است یعنی البته بیقین دانسته قصه اصحاب پیل را أَلَمْ يَجْعَلْ
آیا نگردانید یعنی نیفکند كَيْدَهُمْ مکر ایشانرا که در ترویج کنیسه داشتند و در تخریب خانه کعبه
فِي تَضْلِيلٍ در تباهی و تضییع و ابطال و گمراهی وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ و فرو فرستاد بر ایشان
از طرف ساحل دریا یمن طَيْرًا مرغانی را أَبَابِيلَ در حالتی که گروه گروه بودند
و مرغانی متفرقه بر ایشان فرستاد تَرْمِيهِمْ و می افکندند بایشان بِحِجَارَةٍ مِنْ
سِجِّيلٍ سنگی از سنگ گلین یعنی گل سنگ شده و این معرب سنگ گل است ابن عباس
فرمود که آن گل پخته بود مانند آجر فَجَعَلَهُمْ پس گردانید خدای ایشانرا بدان سنگ كَعَصْفٍ
مَأْكُولٍ چون برگ کاه خورده شده یعنی خورده در روی افتاده و نابود کرده یا همچون
کاهی که دواب خورده باشند و سرگین گردانیده و بر هر تقدیر این کنایتست از استیصال
ایشان این آیت از اعظم آیات دالّه است بر کمال قدرت او سبحانه چه مرغان ضعیف را
امر کرد تا سنگهای گلین را که مقدار عدسی بود بر سر ایشان انداختند و همه بسبب آن
هلاک شدند سورة لایلاف و قیل سورة قریش اربع آیات [illegible]
ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که این سوره را بخواند
حق تعالی او را بعدد هر که طواف کعبه کرده و در آنجا معتکف شده ده حسنه بدهد و ابو بصیر
از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که سوره لایلاف قریش بخواند حق تعالی
او را در روز قیامت بر مرکبی از مراکب بهشت سوار کند و بهشتش رساند و او را بر خوان
نور بنشاند عیاشی باسناد صحیح از ابو عبد الله علیه السلام نقل کرده که جمع میکنند در یک رکعت
دو سوره را الم و الضحی و الم نشرح و الم تر کیف و لایلاف چه هر یک ازین هر دو در حکم

سوره واحده اند و باجماع علمای ما نیز جمع میان این هر دو سوره در یک رکعت واجبست
بدانکه چون حق تعالی ذکر نعمت عظیم خود کرده بر اهل مکه که آن استیصال اصحاب فیل بود
و مظفر ساختن ایشان بر آنها در عقب آن بیان نعمتی دیگر میکند بر ایشان بقوله تعالی
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
در بعضی تفاسیر آمده که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان بیمن رفتندی
و تابستان بشام و اهل یمن و شام و سایر مردمان ایشان را اهل حرم و ولاة بیت الله
گفتندی و حرمت داشتندی و از غارت ایمن بودندی و حق تعالی برای اثبات این نعمت
بر ایشان این سوره فرستاد لِاِیْلٰفِ قُرَیْشٍ ۝ برای الفت گرفتن قریش اٖیْلٰفِهِمْ
یعنی بجهت خوکر شدن ایشان رِحْلَةَ الشِّتَآءِ بسفر زمستان وَالصَّیْفِ ۝ و تابستان
مراد آنست که بجهت شکرگذاری ایشان و الفت کردن بیکدیگر درین دو سفر تجارت
فَلْیَعْبُدُوْا پس باید که بپرستند رَبَّ هٰذَا الْبَیْتِ ۝ پروردگار و خداوند این خانه
معظم را که تعظیم و تکریم ایشان بسبب آنست یعنی بنعمتی اینچنین مخصوص گشته اند پس باید که بپرستند
خداوند این خانه بزرگوار را نه غیر او را اَلَّذِیْٓ اَطْعَمَهُمْ آن خداوندی که طعام داد ایشانرا
بدین دو رحلت و سیر گردانید مِنْ جُوْعٍ از گرسنگی یعنی بعد از آنکه بسبب شدت و فقر و فاقه
گرسنه بودند و بجهت آن رواث و عظام و جیف میخوردند حق تعالی ایشانرا بوسیله
این رحلت اموال بیشمار و ارزاق بسیار کرامت فرمود و ایشانرا از آن گرسنگی برهانید
و متنعم گردانید وَاٰمَنَهُمْ و ایمن ساخت ایشانرا بجهت این حرم محترم مِنْ خَوْفٍ ۝
از ترس عظیم آن آنها که در حوالی مکه اند و در نواحی سایر بلاد یمن و شام یکدیگر را میکشتند
و غارت میکنند یا از خوف اصحاب فیل و از امیر المومنین علیه السلام مرویست که مراد از کلمه

من خوف

من خوف آنست که حق تعالی ایشانرا ایمن گردانید از خوف آنکه خلافت در میان
غیر ایشان باشد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نقلست که چون حق تعالی
از فرزندان اسمعیل بنی کنانه را برگزید قریش را و از قریش هاشم را و از هاشم مرا و از کلبی
واز بنی کنانه م
مرویست که اول کسی که از ملوک که از مکه سفر کرد و بشام رفت و از آنجا طعام و متاع
آورد هاشم بن عبد مناف بود و بعد از آن قریش در تجارت دلیر شدند و در بلاد جماعتی
تردد مینمودند تا صاحب خدم و حشم و مال و اموال گشتند و بر جمیع اهل زمان خود
فایق شدند و نام هاشم عمرو العلی بود و چون از برای مردمان هشم ثرید میکرد و بآن
اطعام مردمان مینمود خصوصا در زمان غلا و قحط از این جهت باین اسم ملقب گشت
سورة الماعون سبع آیات و رکوع واحد و هی مکیه ابی بن کعب از سید عالم صلعم
روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی او را بیامرزد اگر مال زکوة را ادا کرده
باشد و از ابو جعفر علیه السلام منقولست که هر که ارایت الذی یکذب بالدین را
قرائت کند در فرایض و نوافل حق تعالی نماز و روزهٔ وی را قبول فرماید و آنچه در دنیا
از وی صادر شده باشد محاسبه ننماید بدانکه چون حق تعالی در سورهٔ مذکوره ذکر نعم خود نمود
درین سوره اظهار تعجب میفرماید از تکذیب ایشان با وجود اعطای عظیم نعیم خود
بر ایشان و میگوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
اَرَاَیْتَ الَّذِیْ یُکَذِّبُ آیا دیدی ای محمد و دانستی آنکس را که تکذیب میکنند
بِالدِّیْنِ ۝ بروز جزا یا بدین اسلام و باور نمیدارد آنرا با وجود وضوح امر آن
و قیام حجج بینه بر صحت آن و بعضی از مفسران برآنند که نصف اول این سوره در شان
کافرانست و نصف اخیر در بارهٔ منافقان و نزد کلبی این سوره در بارهٔ عاص بن وایل سهمی

فرود آمده ونزد سدی و مقاتل بن حیان در شان ولید بن مغیره وابن جریج
روایت کرده که ابو سفیان هر هفته دو شتر را نحر کردی وچون یتیمی بیامدی عصا
بروی زدی واورا چیزی ندادی حق تعالی این سوره را در شان او فرستاد وبعضی
دیگر برانند که ابو جهل تکذیب قیامت کردی هرگاه وصی یتیمی بودی اورا بوقت
طلب طعمه وکسوت از مال خود بزدی وبراندی وپیوسته مردمانرا از انفاق باز داشتی
حق تعالی این سوره را انزال فرمود آیا شناختی آنکه تکذیب روز جزاست که چیست
اگر نشناختی اورا **فَذٰلِكَ الَّذِيْ** پس او آنکس است که **يَدُعُّ الْيَتِيْمَ ۙ** دفع
میکند بعنف وستم یتیم را ومی میراند بشدت خشونت وزجر وقبح **وَلَا يَحُضُّ**
وتحریص نمیکند وترغیب نمی نماید اهل خود را وسایر مردمانرا **عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِيْنِ ۭ**
برطعام دادن درویش محتاج یعنی نمیدهد ونه مردمانرا بدادن امر میکند بجهت عدم اعتقاد
او بروز جزا وچون دفع یتیم وعدم تحریص که رد آنه وقبح آن حظ ست از عدم مبالات
بصلوة که از ارکان اسلام ست بسبب تکذیب باشد بروز جزا **فَوَيْلٌ** پس سختی عذاب
لِّلْمُصَلِّيْنَ ۙ برای نماز کذارندکان ریائی ست یعنی ابن ابی واصحاب او یا همه منافقان
الَّذِيْنَ هُمْ آنانکه ایشان **عَنْ صَلَاتِهِمْ** از نماز خود **سَاهُوْنَ ۙ** غافلان وبی خبرانند
وآنرا وقعی نمی نهند وحسابی نمیگیرند بجهت عدم اعتقاد ایشان بثواب آن وعدم خوف عقاب
بر ترک آن وبجهت دفع ضرر اهل اسلام از خود در نظر مردمان نمازرا بشرط ادب میکذارند
ودر خفیه وخلوت ترک آن میکنند **الَّذِيْنَ هُمْ يُرَاۗءُوْنَ ۙ** آنانکه ایشان ریا میکنند در
کردار خود تا مردمان ایشانرا ثنا کویند **وَيَمْنَعُوْنَ الْمَاعُوْنَ ۧ** ومنع میکنند مال زکوة را
از اهل استحقاق یعنی آنرا نمیدهند وشبهه نیست در آنکه تکذیب بروز جزا آخر اشیاست

برصاحب خود چه آن مانع جمیع دواعی خیراتست وباعث جمیع اقسام سرور عیاشی
باسناد خود از یونس بن عمار روایت کرده که او گفت ابو عبد الله علیه السلام را ازین
آیت سوال کردم وگفتم مراد ازین وسوسهٔ شیطانی ست در نماز فرمود مراد ازان نه وسوسهٔ
شیطانی ست چه آن هر کس را واقع میشود بلکه مراد آنست که از نماز غافل شود وآنرا
واگذارد تا آخر وقت ونیز ازان حضرت مرویست که مراد ترک نماز ست وکاهلی ازان
ومحمد بن فضل از ابو الحسن علیه السلام نقل کرده که مراد ضایع گردانیدن نماز ست وعدم
اتیان بر شروط وارکان ودر ماعون از امیر المومنین وابو عبد الله علیه السلام وابن عمر
وحسن وقتاده وضحاک روایتست که مراد ازان زکوة مفروضه ست چنانکه مفسر شده
وابن مسعود وابن عباس وسعید بن جبیر گفته اند که ماعون متاع خانه ست که مردمان
آنرا بیکدیگر دهند چون دیگ وکاسه وتبر ودلو وآب ونمک وآتش وابو بصیر از ابو عبد الله
علیه السلام نقل کرده که ماعون قرض است وعاریت دادن متاع خانه واقدام
نمودن بهر امر معروف که از جملهٔ آن زکوة ست گفتم یا ابن رسول الله مارا همسایهائی
هستند که چون بایشان عاریت میدهیم میشکنند وفاسد میسازند اگر ایشانرا ازان
منع کنیم مارا گناهی باشد فرمود ترا گناهی نیست اگر ایشانرا ازان منع کنی کاهی که ایشان
آنرا مکسور وفاسد سازند وبعضی ماعون را منحصر میدانند در آب وآتش ونمک از پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم روایتست که هر که نمک بکسی دهد چنان باشد که شصت درویش را
طعام داده وشصت بنده را آزاد کرده واگر جائی که آب نباشد آب دهد چنان باشد که
مرده را زنده کرده **سورة الكوثر ثلاث آيات وركوع واحد وهي مكية ابی بن کعب**
از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی او را

از هم انهار جنت آب دهد و بعد در هر قربانی که عباد وسیلهٔ تقرب خود کرده‌اند بایشان
در روز نحر و اهل کتاب و مشرکین سبب قرب خود ساخته باشند ده حسنه کرامت فرماید
و ابو بصیر از عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که این سوره را در فرایض و نوافل قرائت کند
حق تعالی او را از حوض کوثر آب دهد و در زیر طوبی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
محدث او باشد و بدانکه چون حق تعالی در سوره ماعون ذکر تارکان صلوة نمود و مانعان
زکوة درین سوره بیان میکند که هر که قیام نماید بنماز و زکوة حق تعالی خیر کثیر باو دهد
و در اکثر تفاسیر آورده‌اند که عاص بن وایل سهمی با سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک
باب بنی سهم ملاقات کردند و زمانی باهم سخن گفتند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
بیرون رفت و عاص بمسجد درآمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند
با که سخن میگفتی گفت با ابن ابتر و عادت عرب این بود که هر کرا پسر نبودی او را ابتر گفتندی
یعنی وی اقطع است و از و عقب نخواهد ماند و دران ایام پسر آنحضرت که عبد الله نام داشت
ملقب بطاهر و از خدیجه حاصل شده در گذشته بود چون این خبر بحضرت رسالت پناه صلعم رسید
دل مبارکش اندوهناک شد حق تعالی برای تفریح دل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تسلی
خاطر عاطر او این سوره فرستاد بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ بدرستی که ما عطا کردیم ترا خیر بسیار که آن اولاد و
اعقاب بیشمارند و کثرت نسل و ذریت اطهار از فاطمه زهرا علیهم السلام یعنی خاطر
شریف را اندوهناک مگردان که ما ترا کثرتی دهیم در عقب و نسلی که در زمین هیچ بقعه و خطه
نماند که فرزندان تو در انجا نباشند و این مشهورست که بعد از امام معصوم مظلوم ابی عبد الله الحسین
صلوات الله علیه بغیر از امام زین العابدین علیه السلام از ذکور اهل البیت او کسی نمانده بود

حق تعالی ایجاز وعده خود فرموده از نسل او عالم را پر گردانید و اولاد امجاد
آنحضرت را متجاوز از حد و حصر ساخت و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست که
هو نهر فی الجنة یعنی کوثر نهریست در بهشت و از عایشه و ابن عمر مرویست که کوثر
نهریست در بهشت و از ابن عباس نقلست که یکروز رسول با اصحاب نشسته بود
ناگاه اثر وحی بر و ظاهر شد سر در پیش انداخت و بعد از زمانی سر برداشت و بر بالای
منبر رفت و فرمود یا ایها الناس بدانید که حق تعالی الحال سورتی بمن فرستاده و در انجا
بمن نوازش بسیار کرده گفتند یا رسول الله آن سوره کدام است آنحضرت این سوره را
برایشان خواند و فرمود هیچ میدانید که کوثر چیست گفتند الله و رسوله اعلم فرمود جوئیست
در بهشت و دران خیر کثیر مرا وعده داده و آن از شیر سفیدتر و از مشک خوشبوتر
و از عسل شیرین‌تر و از برف سردتر و از مسکه نرم‌تر و بعدد ستارهای آسمان
قدحهای هموار و مطبوع بر کناره آن نهاده از مروارید و قبهای آن از یاقوت و لعل
و مرجان و اطراف آن از زبرجد و آن نهر که ریگش از یاقوت و مروارید و منبع آن از اصل
درخت سدرة المنتهی طول آن از مشرق تا مغرب هر که از وی آب خورد هرگز تشنه نگردد
و هر که ازان وضو سازد هرگز اشعث و اغبر نگردد و امت من دران ازدحام کنند
و انبوهی نمایند و جمعی را چون چهارپایان تشنه از انجا برانند و دور کردانند و ایشان
در میان امت من چون شتر گرگین باشند در میان شتران با شوکت و نیکو منظر چون
ایشان را به بینم گویم اصحابی اصحابی اینها صحابگان منند خطاب آید که تو نمیدانی که ایشان
بعد از تو چها کردند و چه بدعتها نهادند و همین روایت را بعینه مسلم در صحیح خود
آورده و در احادیث معراجیه نیز آمده که بالای آسمان هفتم جوئی دیدم که بر لب

آن جوی خیمها بود از یاقوت و لولو و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی
دیدم از جبرئیل پرسیدم که این چیست فرمود که این جوی کوثر است که
حق تعالی بتو عطا کرده و در معالم التنزیل همین روایت نقل کرده که ساقی این
آب علی ابن ابیطالب باشد که دوستان خودرا آب دهد با یازده فرزند وی و
دشمنان خودرا تشنه بدوزخ فرستد و از علی بن الحسین و زین العابدین علیهم السلام
نیز درین باب چند بیت منقولست که لنحن خواص وراده نزود ونسعد وراده
وما فاز من فاز الابنا وما خاب من حسبنا زاده ومن سرنا نال منا السرور
ومن ساءنا ساء میلاده ومن کان غاصبنا حقنا فیوم القیمة میعاده
و از صادق نقل کرده اند که کوثر شفاعت آنحضرت است و گویند کثرت ذکراو
در آسمان و زمین و غیر آن از نعم دنیا و آخرت و بر هر تقدیر میفرماید که چون
خیر دنیا و آخرت را بتو کرامت فرموده ایم بر وجهی که هیچکس دیگر را نداده ایم
فَصَلِّ لِرَبِّكَ پس نماز بگذار برای پروردگار خود یعنی مداومت کن بران خالص
از برای رضای وی بجهت ادای شکرگذاری کثرت نعم او بر تو چه نماز جامع اقسام
شکر است وَانْحَرْ و قربان کن شتر را که اموال خیار عرب است و تصدق نمای
آنها را بر محاویج برای رضای حق تعالی و تقرب برحمت او بخلاف مشرکان که اهل
احتیاج را از ان منع میکنند و ماعون را از ایشان باز میدارند و برای بتان
شتر را قربان میکنند و این سوره در مقابل سوره متقدمه است یعنی نقیض سلوک
اهل شرک و عناد را اختیار کن از عطیه مرویست که مراد صلوة فجر است در مزدلفه
و نحر بدن در منی و نزد قتاده و عطا و عکرمه نماز عید است بقرینه نحر یعنی نماز عید

بگذارد

بگذارد و ذبح هدی کن و گویند معنی آنست که نماز یومیه را ادا کن و بنحر خود
مستقبل قبله شو و جمیل بن دراج فرمود که من ابی عبد الله علیه السلام را پرسیدم
از معنی نحر آنحضرت هر دو دست خودرا برابر روی خود آورد در افتتاح نماز
و بعد از ان فرمود هکذا یعنی نحر باین وجه است از مقاتل بن حیان مرویست که اصبغ
بن نباته حدیث کرد بمن از امیر المومنین علیه السلام که چون این سوره نازل شد حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل علیه السلام را پرسید که این نحر که حق تع
بمن امر فرموده چه چیز است گفت آن نحر نیست ولیکن ترا امر کرده که از برای نماز
چون تکبیر احرام گوئی دستهای خودرا برداری و چون رکوع کنی و از رکوع راست شوی
و سجده کنی تکبیر احرام را بهمین کیفیت بگوی که نماز ما و جمیع فرشتگان که در هفت
آسمان اند چون باین طریق است و هر سنتی که هر چیز را زینتی است و زینت نماز
دستها برداشتن است نزد هر تکبیری و از عطا مرویست که معنی این آیه آنست که
نماز بگذار و سر از رکوع و سجده و سجود آن بردار چنانکه نحر یعنی سینه تو پیدا شود
إِنَّ شَانِئَكَ بدرستی که دشمن دارنده تو یعنی عاص هُوَ الْأَبْتَرُ اوست
دم بریده و منقطع از خیر و نسل و ذریت و چنان شد که خدای تعالی از ان خبر داد
چه عاص و اتباع او که در حق رسول صلی الله علیه و آله و سلم این سخن گفتند نه عقب
ایشان ماند و نه اثر حسن ذکر فاما آثار اقتدار حضرت سید مختار صلی الله علیه و آله و سلم
و حسن صیت و استشهار و آثار فضل بیشمار تا قیامت باقی ماند و در آخرت مزید
مرتبه و نهایت قربت او نزد حضرت عزت بر وجهی خواهد بود که در تحت وصف در نیاید
و در وهم هیچ واهمی نگذرد سورة الکافرون ست آیات و رکوع واحد و خلاف و اهم

وهی مکیه ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که
قل یا ایها الکافرون را بخواند همچنان باشد که ربع قرآن را خوانده ومرده شیطان
ازو دور شود واز شرک بری گردد واز فزع اکبر ایمن شود واز جبیر بن مطعم روایتست که
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ای جبیر میخواهی که بسفر روی واز همه چیزی در پناه
خدا باشی وهیبت ومهابت تو از همه همراهان بیشتر باشد ودر کثرت مال از همه
در پیش باشی گفتم نعم یا رسول الله فرمود این پنج سوره را ورد خود ساز قل یا ایها
الکافرون واذا جاء نصر الله وقل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق و
قل اعوذ برب الناس ودر قرأت هر یک ازین سوره افتتاح به بسم الله الرحمن الرحیم کن
جبیر گفت من مالی چندان نداشتم چون بر قرأت این سورها مواظبت میکردم مال وزاد من
از همه کس بیشتر شد ودر سفر محتاج برفیق نشدم وهیبت وسطوت من بیش از همه کس شد
از ابو عبد الله روایتست که قل یا ایها الکافرون ربع قرآنست وچون از قرأت فارغ
میشد میگفت اعبد الله وحده اعبد الله وحده ونیز مرویست از حسن ابن ابی العلا که
هر که قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد را در فریضه از فرایض قرأت کند حق تعالی
اورا وپدر اورا ومادر اورا وهمه اولاد اورا بیامرزد واگر شقی باشد اسم اورا از دیوان
اشقیا محو کنند ودر دیوان سعدا بنویسند وتا زنده باشد سعید ونیکبخت باشد
وشهید بمیرد وشهید مبعوث گردد واز ابن عباس مرویست که در قرآن هیچ سوره بغیظ
شیطان دشمن تر ازین سوره نداشته باشد بدانکه حق تعالی در سورة الکوثر ذکر فرمود
که اعدای حضرت رسالت پناه صلعم ابتر واقطع اند از خیر ودرین سوره امر میفرماید پیغمبر
خود را برأت از ایشان ومیگوید که بسم الله الرحمن الرحیم

مفسران برآنند که این سوره در جمعی از قریش نازل شده وسبب آن بود که قیس
بن حارث سهمی وعاص بن وایل وولید بن مغیره واسود بن عبد یغوث زهری
واسود بن مطلب بن اسد وامیه بن خلف وغیر ایشان از صنادید قریش رسول را
گفتند که ای محمد بیا وبا ما موافقت کن وتابع دین ما شو تا ما نیز جمیع تابع دین تو
شویم ویکسال تو معبودان ما را پرستش کن تا ما نیز یکسال پرستش معبود تو کنیم
تا اگر دین تو بهتر از دین ما بوده باشد ما شریک دین تو شده باشیم دران وازان محظوظ
شده واگر دین ما بهتر از دین تو باشد تو شریک ما شده باشی دران وازان حظی یافته
حضرت فرمود که معاذ الله که من غیر خدای بحق را پرستش کنم وغیر را شریک او کنم
در عبادت گفتند پس بعضی آلهه ما را استلام کن ولمس وتقبیل آن نمای تا ما تصدیق تو
کنیم وخدای ترا پرستش نمائیم فرمود من مرتکب هیچ امری نمیشوم تا که فرمان الهی بمن
نازل شود پس اگر حکم پروردگار من درین باب فرود آید من درین باب تابع شما شوم
در استلام وتقبیل مقارن این حال جبرئیل نازل شد واین سوره آورد قُلْ
یَا أَیُّهَا الْکَافِرُونَ بگو ای محمد که ای ناگرویدگان جاحد وای کافران معاند
لَا أَعْبُدُ نخواهیم پرستید مَا تَعْبُدُونَ آنچیزی را که پرستید در آینده وَلَا
أَنْتُمْ ونیستید شما عَابِدُونَ پرستندگان در زمان حال مَا أَعْبُدُ آنرا که میپرستم
در استقبال وَلَا أَنَا عَابِدٌ ونیستم پرستنده هرگز مَا عَبَدْتُمْ آنچه پرستش
کردید در ماضی وَلَا أَنْتُمْ ونیستید شما عَابِدُونَ پرستندگان در هیچ وقتی از اوقات
زمان مَا أَعْبُدُ آنچه من پرستش میکنم لَكُمْ دِينُكُمْ مر شما راست کیش شما
یعنی شرک که معتقد آنید وازان دست باز نخواهید داشت وَلِيَ دِينِ ومراست دین

وآئین من که توحیدست ومن برآنم وبهیچ وجه که آنرا نخواهم گذاشت ملخص معنی
آنست که پیغمبری ام مبعوث بشما تا شما را بدین حق وراه نجات خوانم پس اگر قبول
قول من نمیکنید وتابع دین من نمیشوید مرا بحال خود باز گذارید وبشرک مخوانید مرا نگه
این سوره متضمن اعجاز حضرت رسالت است صلی الله علیه وآله وسلم از جهت اخبار بآنچه
واقع شود از اوقات مستقبله که آن ایمان نیاوردن آن جماعت مذکوره است در زمان
مستقبل ومردن ایشان بر صفت کفر بعد از نزول این سوره حضرت در مسجد الحرام بر آن
جماعت قریش خواند ایشان بعد از استماع آن از آنحضرت مایوس شدند وایذا وآزار باو
واصحاب او رسانیدن گرفتند سورة النصر ثلث آیه ورکوع واحد وهی مکیه
ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده که هر که این سوره بخواند چنان
باشد که در روز فتح مکه با پیغمبر همراه بوده باشد وموافقت نموده از ابو عبد الله علیه السلام
منقولست که هر که اذا جاء نصر الله والفتح در نافله یا در فریضه بخواند حق تعالی او را
بر جمیع اعدا نصرت دهد وچون مبعوث گردد حق تعالی کتابی از جوف قبر او بیرون آورد
وباو دهد ودران نوشته باشد که وی را امان است از جسر جهنم واز قیر ونیران وحق تعالی
آن نامه را ناطق گرداند تا آنچه در دست بر وی خوانند تا بهشت درآید ودر روز قیامت
بر هیچ چیز نگذرد که مگر او را بشارت دهد بانواع نعمت وجنت واصناف مکرمت تا آنکه
بجنت عدن درآید وبآنکه حق تعالی ختم سوره مقدمه نمود بذکر دین درین سوره افتتاح
فرمود بظهور دین فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ چون بیاید یاری کردن خدا که آن ظفر دادن وغالب گردانیدن
اوست ترا بر قریش تا بر جمیع عرب وَالْفَتْحُ و بیاید فتح مکه وفتوح جمیع مراد جنس نصرت باو

مخالفین

سبحانه است مرکافه اهل ایمان را وفتح مکه وسایر بلاد شرک برای ایشان وَرَأَيْتَ
النَّاسَ وچون به بینی تو مردمانرا يَدْخُلُونَ درحالتی که در آیند فِي دِينِ اللَّهِ در دین
خدا که اسلام است أَفْوَاجًا درانحال که جماعت کثیره باشند چون اهل مکه وطایف ویمن
وهوازن وبنی اسد وفزاره وبنی مره وبنی الکلب وکنانه وبنی هلال وبنی نجیب ودوام و
غیر آن از قبایل عرب بعد از نزول این سوره امر موعود محقق شده قبایل مذکوره فوج
فوج وگروه گروه بدایرهٔ اسلام درآمدند فَسَبِّحْ پس تسبیح کن وتنزیه نمای خدایرا تنزیهی
مقترن بِحَمْدِ رَبِّكَ بستایش پروردگار تو مسبح وحامد او باش وبجهت زیادتی عبادت
وثنای او وبر مزیت انعام او بر تو یعنی بگو سبحان الله وبحمده ویا ثنای او کن بصفات
جلال وحامد او باش بر صفات اکرام وَاسْتَغْفِرْهُ وآمرزش طلب از و وچون بدلایل
واضحه عصمت انبیا بصحت پیوسته پس مراد باستغفار آنحضرت هضم نفس اوست وتواضع او
بحق سبحانه وشدت انقطاع او از ما سوی ویا استغفار کن از ترک اولی ویا طلب آمرزش
امت کن ویا غرض ازین لطفی باشد بر امت تا اقتدا بآنحضرت نمایند در استغفار وتوبه
إِنَّهُ كَانَ بدرستی که خدا همیشه هست تَوَّابًا قبول کننده توبه است از مستغفران
وتائبان ورفع درجات ایشان از ام سلمه رضی الله عنها مرویست که بعد از نزول این سوره
رسول صلی الله علیه وآله وسلم در نشستن وبرخاستن وایستادن ورفتن وآمدن وحین
پیوسته میگفتی که سبحانك اللهم وبحمدك واستغفرك واتوب الیك وقصهٔ فتح مکه
بروایت محمد بن اسحق وغیره برین نهج بود که چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم در عام الحدیبیه
با قریش صلح کرد باین شرط که هر که از قریش خواهد که در عهد رسول آید قریش را باو تعرضی نباشد
وهر که از رسول اراده نماید که در عهد قریش رود رسول باو مضایقه نماید پس بنی خزاعه

در عقد رسول در آمدند و بنی بکر در عقد قریش و بعد ازان میان آن دو قبیله فتنه
عظیم حادث گشت بجهت دعوی چند که بنی بکر بر بنی خزاعه میکردند و چون قریش دیدند که
بنو بکر در عهد ایشان در آمدند مدد آنها کردند و بر بنی خزاعه شبیخون کردند و مردی را از ایشان
بکشتند و این مجادله در بیرون حرم بود و از جمله معاونان بنی بکر عکرمه بن ابی جهل و سهیل
بن عمرو و صفوان بن امیه بود و بنی خزاعه پناه بحرم آوردند و نوفل بن بنو بکر گفت
در حرم در آئید و انتقام خود از ایشان بکشید و ملاحظه حرمت حرم مکنید که در حرم بدتر ازین
کارها میکنید چون دزدی و غیر آن از انواع تباهی بنی خزاعه التجا بخانه بدیل بن ورقا
بردند و بدیل سید قوم بود بیرون آمد و گفت ای قوم این آن عهد است که با محمد کرده اید اکنون و
آنرا بشکستید و اکنون حرمت حرم کردید و احترام آنرا مرعی نداشتید اگر نه حرمت حرم خداوندی
امروز شمارا بتیغ سیاست هلاک میکردم و در ساعت مردی بمدینه فرستاد نام او عمرو بن
سالم خزاعی و چون بمدینه آمد رسول با اصحاب در مسجد نشسته بود نزد آنحضرت آمد و صورت
گذشته را اعلام آنحضرت کرد آنحضرت فرمود ای عمرو اندیشه را بخود راه مده که من کینه شمارا
بخواهم و نصرت خدا نزد من است پس بخانه میمونه رفت و گفت آب حاضر کن میمونه
آب بیاورد و آنحضرت ازان غسل میکرد و میگفت نصرت داده شوم اگر نصرت
بنی کعب ندهم و بنی کعب رهط عمرو بن سالم بودند و بدیل بن ورقا با جمعی از خزاعه بعد از
فرستادن عمرو بخدمت حضرت بمدینه آمد و مظاهرهٔ بن قریش و بنی بکر بر بنی خزاعه و
نقض عهد ایشانرا معروض داشت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اورا اعزاز و اکرام تمام نمود
و فرمود شما باز گردید که من بر اثر شما می آیم و انتقام مرا باید کشید بدیل بمکه مراجعت کرد
و رسول با اصحاب گفت چنین می بینم که ابو سفیان خواهد آمد تا عقد را تجدید سازد و مدت

مصالحه را

مصالحه را زیادت گرداند در راه با بدیل ملاقات خواهد کرد و آنچنان بود که حضرت
ازان خبر داده بود چه قریش ابو سفیانرا گفتند ترا نزد محمد باید رفت تا تجدید عهد کنی
ابو سفیان از مکه بیرون آمد و در عسفان ببدیل رسید و اورا گفت ازین ساحل شتران
من در بطن این وادی بودند رفته بودم تا مواضع آنهارا ببینم ابو سفیان گفت
از نزد محمد می آئی بدیل گفت نه و چون بدیل از وی جدا شد ابو سفیان با یاران خود گفت
ظن من آنست که بدیل بشکایت نزد محمد رفته بود بعد ازان گفت اگر باور ندارید پشکل
شتران اورا بشکنید اگر استخوان خرما در وی باشد از مدینه می آید زیرا که اهل مدینه
شترانرا خرما میدهند چون بشکافتند چنان بود پس ابو سفیان بمدینه آمد و در مسجد
حضرت را ملاقات کرد و گفت ای محمد حفظ خون قوم خود کن و قریش امان ده
و مدت مصالحه را تمام کن حضرت فرمود تو نقض عهد کردهٔ و اکنون معذرت میگوئی
گفت نه چنین است ما بر صلحیم و نقض آن نکرده ایم و بعد ازان هر چند با پیغمبر سخن میگفت
حضرت جواب نمیداد و سر از زمین بر نمیداشت ابو سفیان برخاست و نزد ابوبکر آمد
و گفت یا ابا بکر قریش را امان ده گفت ویحک وای بر تو هیچکس امان تواند دادن
بدون اذن پیغمبر پس بنزد عمر آمد و همان جواب شنید انگه برخاست و نزد دخترش ام حبیبه
رفت که زوجه رسول بود تا شفاعت او کند از پیغمبر و برخاست که پای بر فراش ام حبیبه نهد
ام حبیبه برخاست و فراش را در هم پیچید و جامه خود را از و در نوردید گفت ای دختر
چرا چنین کردی گفت این فراش و جامهٔ پیغمبر است و تو مشرک و نجس جائز نیست که
عضو تو برین فراش و جامه رسد و بران نشینی ابو سفیان از انجا بیرون آمد و نزد
امیر المومنین علیه السلام رفت و آنحضرت در حجرهٔ فاطمه علیها السلام بود و امام حسن و حسین

کودک بودند پیش ایشان نشسته بودند وگفت یا ابن ابیطالب در کار من فکری
واندیشه کن فرمود رائی که صلاح تو دران باشد ونفعی بتو رساند نمی بینم پس بفاطمه
گفت یا بنت سید العرب ای دختر بهترین عرب قریش را امان ده ومدت امان
ایشانرا زیاده کن که تو بهترین زنان عالمی فاطمه علیها السلام گفت جواری جوار
رسول الله امان دادن من امان دادن رسول خداست گفت فرزندانت را بگو که جرا
حمایتی کنند وامان دهند فرمود پسران من هنوز بمرتبه نرسیده اند که امان توانند داد
وهیچکس بر پیغمبر تقدم نتواند کرد بامان دادن پس امیر المومنین صلوات الله علیه گفت کارهای
خود را پریشان ودشواری می بینم بیان حل این مشکل کن فرمود تو سید قریشی خود
بدر مسجد رو وبرمیان قریش را حمایت ایشان کن گفت اگر رائی بهتر ازین میدانی بگو
طوق منتی در گردن من نه فرمود بخدا که غیر ازین رائی دیگر نمی بینم ابو سفیان بدر مسجد آمد
وگفت ای مردمان بحمایت قریش آمده ام هیچکس جواب نداد ورسول اصلا باو التفات نکرد
ابو سفیان منکوب ومخذول برگشت وقریش را از قصه خود اعلام کرد گفتند والله که
پسر ابیطالب بتو هزل ومزاح کرده وبر تو خندیده واستهزا کرده گفت رائی جز این نیافتم
وتدبیری دیگر ندانستیم پس رسول صلی الله علیه واله وسلم با اصحاب گفت که مستعد جهاد شوید
وبتهیه رفتن بحرب مکه مشغول گردید وبعد ازان دست بدعا برداشت وفرمود بار خدایا
جواسیس اخبار را از قریش باز دار وایشانرا بر احوال ما مطلع مساز تا ظاهر گردانی ودر
آوری مارا در دیار ایشان وبعد ازان باصحاب امر فرمود که این حال از مردمان پنهان
دارید وهیچکس مگوئید خاطب بن ابی بلتعه فرمان نبرده نامه بقریش فرستاد تا ایشانرا
از آمدن پیغمبر واقف سازد جبرئیل نازل شد وآنحضرت را ازین معنی اخبار نمود پیغمبر

صلی

صلی الله علیه واله وسلم امیر المومنین وزبیر را بفرستاد وآن نامه را ازان زن
فرا گرفتند وتفصیل این در سورة الممتحنه تحریر پذیرفت القصه سید عالم صلی الله علیه
واله وسلم باده هزار مرد بیرون آمده متوجه مکه شد واین صورت دهم شوال بود در سال
هشتم از هجرت ابو سفیان بن حارث وعبد الله بن امیه در اثناء راه بموضعی که
بنیق العقاب مشهورست باردوی همایون پیوستند والتماس کردند که با پیغمبر ملاقات
کنند آنحضرت رخصت دخول نداد وفرمود که سبب آن جفاها وایذاء که از ایشان
بمن رسیده طاقت آن ندارم که ایشانرا ببینم ام سلمه پیش آمد وگفت یا رسول الله
یک پسر عم تست ودیگر پسر عمه وداماد تو فرمود اما ابن عم من هتک حرمت من کرد
واز بیحرمتی چیزی فرو نگذاشت واما پسر عمه وداماد من در مکه سخنان نالایق وغیر
واقع در حق من گفت چون این خبر بایشان رسید ابو سفیان پسرکی با خود داشت
گفت که اگر پیغمبر اذن من ندهد ومرا اجازت دخول نفرماید من دست این کودک
بگیرم وسر در بیابان نهم تا از گرسنگی وتشنگی هر دو هلاک شویم این سخن را بحضرت
عرض کردند بر حال ایشان رحم فرمود رخصت دخول داد وایشان در آمدند واسلام
آوردند وآنحضرت می آمد تا بمنزل ظهران نزول اجلال فرمود وچون خبر رسول بقریش
پوشیده بود وهیچکس از مکه بمدینه نمیرفت تا کیفیت احوال را از وی پرسند واز جانب
پیغمبر بسیار خایف بودند در همین شب که پیغمبر در ظهران فرود آمده بود ابو سفیان بن حرب
وحکیم بن حزام وبدیل بن ورقا به تجسس اخبار مکه بیرون آمدند ابن عباس گفت من نیز شب
اندیشه میکردم که اگر رسول بدین جمعیت در مکه در آید از قریش اثری نخواهد ماند پس بر آن
بر استر رسول سوار شدم وباراک آمدم بقصد آنکه شاید هیزم کشی یا کسی که خبر بمکه برد

بهبینم واو بمکه رود و قریش را خبردار کند تا بیرون آیند و از رسول امان خواهند
و در حدود اراک میگشتم ناگاه آواز ابوسفیان بگوش من رسید و چون آتشهای
عظیم را که در اردوی همایون حضرت رسالت برافروخته بودند از دور بدید گفت این
چه آتش است بدیل گفت آتش بنی خزاعه است ابوسفیان گفت این آتش زیاده از آنست
بدیل میدانست که لشکر رسول الله آمده تجاهل میکرد ابن عباس گوید چون آواز ایشان
شنیدم گفتم یا ابا سفیان گفت یا ابا الفضل توئی و این کنیت ابن عباس است ابوسفیان
گفت پدر و مادر من فدای تو باد این چیست که در پیش تست گفتم این رسول خداست
با لشکر ظفر پیکر که ده هزار مرد اند شما را طاقت مقاومت نیست گفت یا ابا الفضل تو درین
باب چه رای می بینی و صلاح چیست گفتم صلاح آنست که بر پس این استر سوار شوی و
بیائی نزد پیغمبر تا از برای تو ازو طلب امان کنم و بخدا سوگند که بر تو ظفر یابد گردن ترا
بزنند پس او در عقب من سوار شد و من استر را میدوانیدم تا او را در میان لشکر
آوردم و بهر آتش که میگذشتم میگفتند این ابن عم رسول الله است که بر استر رسول الله
سوارست تا آنکه بگذشتم با آتش عمر خطاب رسیدم عمر ابوسفیان را گفت شکر مر خدا را که
ما را بر تو دست داد بی عهدی و عقدی پس بجانب پیغمبر آمد تا خبر ابوسفیان باو رساند
من استر را دوانیدم و بر و سبقت گرفتم و نزد پیغمبر رفتم او در عقب من در آمد و گفت
یا رسول الله این ابوسفیانست که دشمن خدا است و خدای ما را برو دست داده بی عهدی
و عقدی پس بجانب پیغمبر آمد و گفت بگذار مرا تا گردن او را بزنم من گفتم یا رسول الله ابوسفیان را
امان داده اینجا آوردم پس نزد پیغمبر نشستم و گفتم بخدا که امروز بغیر از من کسی با پیغمبر راز نگوید
و نگذارم که کسی دیگر در بارهٔ ابوسفیان چیزی بعرض رساند بغیر از من چون مبالغهٔ عمر در باب

گفت

کشتن ابوسفیان دراز کشید گفتم ای عمر شتاب مکن بخدا که اینمرد از بنی عبد مناف است
و اگر از بنی عدی می بود مضایقه نمیکردم گفت مهلا یا عباس بخدا که اسلام تو
دران روز که گرویدهٔ دوستر بود نزد من از اسلام عمر خطاب اگر اسلام می آورد پس
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که برو ما او را امان دادیم تا بفردا وی را نزد من آری
روز دیگر وی را نزد پیغمبر علیه السلام آوردم فرمود ویحک یا ابا سفیان وقت نیامد که
از سر یقین بدانی که هیچ خدائی نیست مستحق پرستش مگر او سبحانه ابوسفیان گفت
پدر و مادر من فدای تو باد چه رحم پیوندی و کریم و رحیم و علیمی بخدا سوگند که من دانستم که
اگر با او خدائی دیگر میبود در روز بدر و احد بفریاد ما میرسید و فرمود وقت نیامد که
بدانی که رسول خدایم و فرستادهٔ او بحق گفت پدر و مادر من فدای تو باد درین کلمه در نفس من
ترددی هست من گفتم باو که گواهی بحق بده پیش از آنکه گردن ترا بزنند گفت مرا
درین حدیث دو ماه مهلت بدهید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چهار ماه ترا
مهلت دادم پس بمن امر کرد که او را ببر و بگذرگاه لشکر بنشان تا مردم وی را ببینند
و بدانند که وی را امانست گفتم یا رسول الله تو میدانی که وی فخر را دوست دارد و طمع
تعظیم و تشریف دارد از قریش پس از شما طمع و توقع بیش ازان دارد و فرمود هر که
در سرای وی رود ایمن است و هر که در مسجد الحرام در آید ایمن است و هر که در خانه خود
رود و در به بندد در امانست ابن عباس فرمود من وی را همراه گرفتم و در رهگذر تنگ
بداشتم تا قبیله قبیله و گروه گروه لشکر بروی میگذشت و وی گفت اینها چه کسان اند
من میگفتم فلان و فلان قبیله تا که رایت رسول در کتیبهٔ خضرا نمایان شد و سواد
عظیم پدید آمد واز مهاجر و انصار همه غرق آهن که هیچکس مثل آن ندیده بود گفت اینها

چه کس اند که بحشمت و هیبت و سطوت ایشان هیچکس را ندیده ام گفت هذا
رسول الله فی المهاجرین والانصار گفت یا ابا الفضل پسر برادرت پادشاهی
عظیم یافت گفت ویحک این شوکت نبوتست پس همه متوجه مکه شدند و حضرت
فرمود که رایت مرا در حجون که اعلی مکه ست برنید و از انجا پیش مروید تا من برسیم
پس همه را امر کرد که از جنگ دست بکشند و با هیچکس قتال نکنند مگر آنکه در مقام
مجادله در آید و بکشتن چهار کس امر نمود عبد الله بن سعد بن ابی سرح و حویرث
بن نقید و عبد الله بن خنطل و مقیس بن صبابه و دو زن مغنیه که در غنا هجو
پیغمبر خواندندی نیز امر بقتل کرد و فرمود که این شش کس را بکشید و اگر چه دست
در ستون کعبه زده باشند پس امیر المومنین علیه السلام حویرث را با یکی از این دو زن
بقتل رسانید و یکی دیگر بگریخت و مقیس را در بازار بکشتند و ابن خنطل را در یافتند
که دست باستار کعبه زده سعید بن حارث و عمار یاسر بر یکدیگر سبقت گرفتند و سعد
پیش دستی کرده ابن خنطل را بکشت و امیر المومنین علیه السلام رایت برداشته
متوجه سرای ابو طالب شد ام هانی در انجا بود و جمعی کفار پناه بان خانه آورده بودند
آنحضرت روی پوشیده بود و خود بر سر نهاده آواز داد که اهل این سرا هر کدام که
دشمن خداست بیرون آید ام هانی بدر خانه آمد و علی را نشناخت گفت ای جوانمرد
من دختر ابو طالبم و خواهر امیر المومنین علی بار دیگر گفت که اعدای خدا را از خانه بیرون
کن ام هانی گفت بخدا که شکایت ترا به پیغمبر کنم امیر المومنین خود از سر برداشت ام هانی
چون برادر خود را بدید برجست و رکاب برادر را ببوسید و گفت ای علی سوگند خورده ام که
شکایت ترا برسول کنم درین قضیه حکیم فرمود باکی نیست شکایت مرا بعرض رسان

رسول

و رسول در وادی اعلی فرود آمده ست ام هانی گفت بیامدم دیدم که رسول
در خیمه غسل میکرد تا بمکه در آید گفتم یا رسول الله چه دیدم امروز از علی و فاطمه
علیها السلام گفت ای ام هانی شرم نداری که شکایت علی با رسول خدا میکنی بجهت آنکه
وی دشمن خدا را امیر نجاند رسول صلی الله علیه و آله و سلم بخندید و فرمود الا آنکه در سرای تو
و در حمایت تو اند در حمایت من اند برای مکان و مرتبه آنکه تو خواهر علیئی و بعد از ان رسول
صلی الله علیه و آله و سلم تشریف شریف بمکه معظمه آورد و صنادید قریش بمظنه آنکه با ایشان
محاربه خواهد کرد و ایشانرا مقتول خواهد ساخت در اندرون کعبه متحصن شدند آنحضرت
بمسجد الحرام آمد و بر در خانه بایستاد و گفت لا اله الا الله وحده و انجز وعده و نصر
عبده و هزم الاحزاب وحده و بعد از ان گفت که بدانید ای مردمان که هر مالی و ثروتی
و خونی که مردمان دعوی آن میکنند همه در زیر قدم منست مگر آستانه کعبه و سقایه حاج
هر دو باهل خود رد کرده شده اند بدانید که مکه از قتل و غارت و صید محرم است
بتحریم خدا حلال نشود بهیچکس که پیش از من بوده اند و حلال نیست بر من مگر یکساعت روز
و آن محرم است تا قیام قیامت نشود گیاه آنرا نبرند و درخت آنرا قطع نکنند و صید آنرا نرمانند
و لقطه آنرا بر ندارند مگر کسی که تعریف آن کند و صاحب آنرا بجست نماید بعد از ان فرمود که ای
ای معشر قریش که خدای نخوت جاهلیت را از شما قطع نمود و بدانید که شما بد همسایه بودید
پیغمبر را تکذیب کردید و او را از وطن خود اخراج کردید با این همه راضی نشدید مگر آنکه
آمدید در شهرهای من و با من مقاتله کردید آیا امروز مظنه شما بمن در چه مقامست گفتند
رحیمی و حلیمی و مقتدائی و سید مائی حضرت فرمود که بروید که همه شما را آزاد کردم ایشان
از خانهای خود بیرون آمدند همچنانکه مردگان از قبرها بیرون آیند و ازین روز اهل مکه را

طلقا گفتند آنحضرت در زیر کوه صفا بنشست و ایشان می آمدند و بدایره اسلام در
می آمدند و بیعت میکردند و سمعاً و طاعةً میگفتند و چون همه مردان بشرف اسلام رسیدند
زنان نیز آمدند و اسلام عرض کرده بیعت نمودند از مقاتل مرویست که چون این سوره
نازل شد و آنحضرت بر اصحاب خواند همه فرحان و شادان گشتند و بهجت و استبشار نمودند
مگر عباس که چون استماع آن کرد بگریست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت او را چه ترا بگریه
در آورد ای عم گفت گمان من چنانست که این سوره خبر از وفات تو میدهد حضرت فرمود همچنین است
که تو میگوئی از مقاتل نقلست که بعد از دو سال از نزول این سوره آنحضرت رحلت فرمود
و درین دو سال هیچکس او را مسرور و خندان ندید و بروایت دیگر از ابن عباس مرویست که
چون این سوره نازل گشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خبر مرگ من بمن رسانیدند
و بمن اخبار کردند که امسال قبض روح من شود و باقی تفاصیل این مطلب در منهج الصادقین
طلب توان نمود **سوره ابی لهب و قیل تبت خمس آیات در کوع واحد و هی مکیه**
ابی بن کعب از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود امید میدارم که حق تعالی
خواننده این سوره را با ابی لهب در یکجا جمع نکند یعنی در جائی که ابو لهب باشد او را در نیارد
و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که چون سوره تبت را قرأت نمائید لعن کنید بر ابو لهب
چه وی از جمله مکذبان پیغمبر بوده و منکر آنچه آنحضرت از جانب حضرت عزت آورده وجه اتصال
این سوره بسوره الفتح اشتراک آنهاست در مغلوبیت و مقهوریت اعدا چه اول [illegible]
نصرت و فتح است و این در کفایت امر ابی لهب از پیغمبر صلی الله علیه آله و سلم بخاری در صحیح خود
نقل کرده از سعید بن جبیر که از ابن عباس رضی الله عنه فرمود که چون این آیه انذر عشیرتک
الاقربین نازل شد سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بر کوه صفا بر آمد و ندا کرد یا صباحاه

این کلمه را در وقت نزول بلیه عظیم چون غارت و قتل استعمال کنند رؤسای قریش
که از اقارب حضرت بودند همه از منازل خود بجانب وی مسارعت نمودند و گفتند ما لک
چه میشود ترا و چه واقع شده آنحضرت فرمود که خبر دهم شما را که در پایین این کوه جمعی
از دشمنان آمده اند بداعیه آنکه صباح و شام بر سر شما تازند و دست بقتل و غارت بکشایند
مرا در ان تصدیق میکنید یا نه همه گفتند آری چرا تصدیق نکنیم و تو بنزدیک ما بدروغ متهم
نشده فرمود چون میدانید که من دروغ نگفته ام و همیشه راست گو بوده ام پس بدانید که من
ترساننده ام شما را از عذاب جحیم و عقاب الیم پیش از آنکه واقع شود ابو لهب بر خاست و گفت
تبا لک هلاکت باد ترا برای این ما را خوانده و در روایتی آنست که بهر دو دست سنگی
برداشت تا بران حضرت زند در همه حال حضرت ذو الجلال این سوره را فرو فرستاد

بسم الله الرحمن الرحیم

تبت یدا ابی لهب خاسر و هالک باد هر دو دست ابو لهب که سنگ برداشت
و خواست که بر حبیب من زند و گویند مراد از یدین دنیا و آخرت اوست یعنی تا خیر باد
دنیا و عقبی او یا خالی باد هر دو دست او از خیرات و وی عم پیغمبر بود پسر عبدالمطلب
و عبد العزی نام داشت و ذکر وی بطریق کنیت که کنایت است از لهب که آتش دوزخ است
و تب و هلاک شد و تا خیر گشت ابو لهب و بعذاب ابدی رسید از طارق محاربی نقلست که
در اول اسلام روزی در بازار ذی المجاز رفتم جوانی دیدم که حله سرخ پوشیده و بزبان فصیح
میگفت قولوا لا اله الا الله تفلحوا این کلمه شهادت بگوئید تا رستگار شوید و یکی را دیدم که
در حوالی او میرفت و میگفت سخن او مشنوید دروغ گوست و سنگ بروی می انداخت و پاشنه و کعب
مبارک او را خونی کرده بود من پرسیدم که این جماعت کیستند یکی گفت آنجوان که لباس سرخ دارد

قریشی است که خلق را بخدای آسمان دعوت میکند وانکه بر عقب وی سنک بروی می اندازد
و تکذیبش میکند عم او ابی لهب است واکثر صنادید قریش را درین قضیه متفق خود ساخته
از عبدالله مسعود روایتست که چون حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابولهب را از دوزخ وانواع
عذاب آن انذار نمود کفت اکر آنچه تو میکوئی حق است فردا بمال و فرزند خود را از دوزخ باز خرم
حق تعالی رد قول او کرده فرمود که **مَآ اَغْنٰى عَنْهُ** دفع نکند از وی هلاکت و عذاب
دوزخ را **مَالُهٗ وَمَا كَسَبَ** ﴿٢﴾ جمیع مال او و آنچه کسب آن کرده یعنی فرزند او وعطیه یا غیر او
یا مکسوب او را از ارباح تجارات و منافع معاملات و آنچه از انعام به نتایج حاصل کرده و منافع
در خیرات که روزی پسران ابولهب بجهت آنست که آن مکسوب و محصول پدرست و پدر کاسب و محصل
آن در خبرست که روزی پسران ابولهب بجهت خصومتی که با هم داشتند بمحاکمه نزد ابن عباس آمده
بودند و وی در مسجد الحرام نشسته بود آنجا در هم آویختند و آن مخاصمه بمضاربه منجر شد ابن عباس
فرمود اخرجوا عن الکسب الخبیث دور کنید از من کسب خبیث را یعنی پسران ابولهب را
واز ضحاک منقولست که معنی آیت آنست که مال و خواسته او که در عداوت پیغمبر انفاق میکردند
و عمل خبیث او یعنی کید و مکر که درباره آنحضرت بجا می آورد هیچ نفع باو نرسانید در دنیا و آخرت
سَيَصْلٰى زود باشد که در آید **نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ** ﴿٣﴾ باتش خداوند زبانه یعنی شعله زننده
و درخشنده مراد آتش دوزخ است **وَّامْرَاَتُهٗ** و زود باشد که در آید باتش دوزخ زن او
ابولهب که ام جمیل بنت حرب است خواهر ابوسفیان آورده اند که وی در همسایگی رسول خدا صلعم
خانه داشت روزها پشتهای خار و خسک جمع کردی و بشب آوردی و بر سر راه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
بریختی تا خاری در دامنش او ریزد یا در پایش خلد و آنحضرت چون بقصد نماز در مسجد
از خانه بیرون آمدی آنها را از سر راه یکسو فکندی و بطریق ملایمت کفتی این چه نوع همسایگی است

کیامی

که با من میکنید و حق تعالی بجهت این او را وعید نمود بقول مذکور و بعد از آن
باین صفت مذمومه صفت وی کرده فرمود **حَمَّالَةَ الْحَطَبِ** ﴿٤﴾ یعنی بردارنده هیمه
و کشنده هیزم نصب آن بر ذم است یعنی او را باین صفت مذمت میکنم و میشتام
هیمه هم از ابن عباس و قتاده و مجاهد و عکرمه و سدی نقلست که هیزم کشی وی عبارت
از نمامی و سخن چینی وی که موجب افروخته شدن آتش خصومت بود همچنانکه بهیمه مشتعل
میشود و لهذا نمیمه را حطب میکویند **بیت** میان دو کس جنک چون آتش است ٭ سخن چین
بدبخت هیزم کش است ٭ و کویند حقیقتاً او هیزم میکشید برای خود چنانکه رسم زنان عربست
روزی پشته هیزم در پشت داشت مانده شده رسن هیزم در کردن بر سنکی نهاد تا بیاساید
ملک آمد و آن پشته را در پس پشت او از سنک فرو کردانید رسن در کردن او بماند
و کلوی او بآن کرفته شد و نفسش منقطع شده بدوزخ رفت و حق تعالی بجهت تخسیس
و تحقیر او فرمود که او هیزم کش است **فِيْ جِيْدِهَا** در کردن او **حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ** ﴿٥﴾
رسنی است تنک بهم تابیده از لیف خرما که هیزم بدان بر پشت می بندند و از مقاتل نقلست
که بر طبق آنکه او رسن در کردن میکرد و خار و هیزم میکشید در قیامت برسن آتشین
پشتهای خار آتش را از درخت زقوم بر پشت او بندند و بر ایدان عذاب کنند از ابن
عباس منقولست که این رسن زنجیر باشد از آهن آتشین در ازی آن هفتاد کز از او در دهن
کنند و از مقعدش بیرون آرند و باقی بر کردنش بپیچند **سورة الاخلاص اربع آیات**
و هی مکیة از ابی بن کعب نقلست که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر که این
سوره بخواند چنان باشد که ثلث قرآن خوانده باشد و بعدد هر که ایمان آورده بخدا و ملائکه
و کتابها و پیغمبران وی بروز قیامت ده حسنه برای او بنویسند و اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

عالم صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرده که آیا هیچکدام از شما نمیتواند که در یک شب ثلث
قرآن بخواند گفتیم یا رسول الله که میتواند ثلث قرآن در یکشب بخواند فرمود قل هو الله احد
بخوانید که ثواب آن مثل ثواب ثلث قرآنست و اگر دو بار بخواند چنان باشد که دو ثلث
خوانده و اگر سه بار بخواند چنان باشد که همه قرآن ختم کرده یعنی ثواب او مثل ثواب ختم
کنندهٔ قرآنست و هر که در خانهٔ خود رود و این سوره بخواند فقر و احتیاج از آن خانه بدر رود
و توانگری و فراخ دستی بران خانه آید انس بن مالک از رسول صلی الله علیه و آله وسلم خبر
داده که هر که یکبار این سوره بخواند حق تعالی برکت دهد او را در نفس و مال و هر که دو بار
بخواند او را و اهل او را برکت دهد و هر که سه بار تلاوت کند برکت در وی و در اهل او
و همسایهای او پیدا شود و اگر دوازده بار بخواند دوازده قصر در بهشت برای او بنا کنند
و حفظه فرشتگان را گویند که بیائید تا قصرهای برادر خود را ببینید که بچه نوع بنا کرده اند
و اگر صد بار بخواند گناه بیست و پنج سالهٔ او آمرزیده شود غیر از خون ناحق و غصب
اموال و اگر چهار صد بار بخواند معاصی چهار صد سالهٔ او مغفور شود و اگر هزار بار بخواند
نمیرد تا جای خود را در بهشت نه بیند یا از برای او نه بینند سهل بن ساعد روایت کرده که
مردی نزد پیغمبر آمد و از فقر و فاقه و ضیق معیشت شکایت کرد آنحضرت فرمود که هرگاه
در خانهٔ خود روی سلام کن خواه کسی را ببینی یا نه و یکبار سوره قل هو الله احد بخوان
آنمرد باین عمل اقدام نمود حق سبحانه و تعالی روزی برو فراخ گردانید تا که همسایهای خود را
نیز از آن محظوظ گردانید سکونی از ابی عبد الله علیه السلام نقل کرده که چون سعد بن معاذ
وفات یافت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نماز برو گذارد و فرمود که جبرئیل با هفتاد هزار
فرشته در عقب من بر سعد نماز گذاردند گفتند یا رسول الله سعد این فضیلت از چه یافت

فرمود

فرمود قل هو الله احد را ورد خود ساخته بود و همیشه آنرا در نشستن
و برخاستن و سوار گشتن و پیاده شدن و رفتن و آمدن میخواند انس روایت
کرده که روزی با رسول خدا در تبوک بودیم آن روز آفتاب طالع شد با نوری
و شعاعی که هرگز مثل آنرا ندیده بودیم گفتیم یا رسول الله این چه نور است که
بر آفتاب غلبه کرده و آنحضرت متفکر گشت جبرئیل آمد و گفت بدان یا رسول الله
معاویه لیثی در مدینه فوت شده بود و حق تعالی هفتاد هزار فرشته فرستاده که
برو نماز گذارند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسید که وی این مرتبه از کجا یافته گفت
بورد قل هو الله احد چه آنرا ایستاده و نشسته و در آمد و شد و گاه و بیگاه
میخواند رسول گفت ای جبرئیل مرا آرزوی آنست که برو نماز گذارم پس طی ارض شد
و آنحضرت از تبوک بمدینه آمد و با فرشتگان نماز گذارد و از ابو عبد الله علیه السلام
منقولست که هر که یکروز و یکشب از و بگذرد و پنج نماز یومیه را بگذارد و قل هو الله
احد در آن نخواند او را گویند ای بنده خدا تو از نماز گذارندگان نیستی و از اسحق بن عمار
نقلست که ابی عبد الله علیه السلام فرمود که هر که یک جمعه برو بگذرد و او قل
هو الله احد نخوانده باشد و بمیرد بر دین ابو لهب مرده باشد و نیز از آنحضرت
مرویست که هر که ایمان بخدا و بروز قیامت دارد باید که قرأت قل هو الله احد را
در عقب نماز ترک نکند چه هر که قرائت آن کند خیر دنیا و آخرت جمع کند و بیامرزند
او را و پدر و مادر او را و هر فرزندی که از و متولد شود و عبد الله بن حجر روایت
کرده که از امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله شنیدم که فرمود که هر که در عقب نماز
بامداد یازده بار قل هو الله احد بخواند در آن روز هیچ گناهی از و صادر نشود و شیطان را

منکوب و مخذول گرداند و از ابی الحسن علیه السلام روایتست که هر که خواهد که نزد
سلطان جبار و قهار رود و از و خایف باشد باید که قل هو الله احد در پیش خود
قرائت کند و در پس خود و در جانب راست و چپ خود هر حق تعالی خیر آن سلطان را
باو رساند و شر او را از و دفع کند و از امیر المومنین صلوات الله علیه روایتست که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که قل هو الله احد را در وقت خوابیدن بخواند حق تعالی
گناهان پنجاه ساله او را بیامرزد و از ابن عباس نقلست که عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه
برادر لبید نزد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آمدند عامر گفت ای محمد ما را
بچه دعوت میکنی فرمود شما را بخدائی که مستجمع جمیع صفات کمال اوست دعوت میکنم گفت
وصف او کن از برای ما که او از طلاست یا از نقره یا از آهن یا از چوب این سوره نازل شد
ایشان ابا کردند چون برگشتند در عقب ایشان صاعقه بیامد و اربد را بسوخت و عامر
بگریخت اتفاقا نیزه بر پهلوی او خورد و بآن هلاک گشت و معلوم نشد که آن از کجا آمد
در معالم التنزیل آورده که یهودان گفتند یا ابا القاسم وصف کن خدا را تا بتو ایمان آریم
چه نعت او را در توریت دیده ایم و دانسته بگو چه چیزست و چه میخورد و چه می آشامد
و از که میراث گرفته و میراث او که خواهد گرفت این سوره فرود آمد بسم الله الرحمن الرحیم
قل بگو ای محمد بآنکس که ترا میپرسد هو الله اوست خدای مستجمع جمیع صفات کمال احد
یگانه یعنی متوحد بذات و منفرد بصفات اکثر مفسران برآنند که ضمیر شانست یعنی شان و امر
عظیم اینست که خدا یکی هست و ویرا ثانی نیست در الوهیت و قدیمیت از ابو جعفر عم
روایتست که امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که معنی الله معبودیست که واله و متحیر او
باشند مخلوقات و مستور از ادراک ابصار و محجوب از اوهام و فطرات و بعد از آن فرمود

که معنی

که معنی کلام امیر المومنین علیه السلام آنست که الله معبودیست که بندگان واله و متحیر
و سرگردان اند از ادراک ماهیت که او را نظیر و مثل نباشد در ذات و صفات الله الصمد
معبود بحق پناه همه محتاجان و نیازمند انست و بی نیاز از غیر خود پس او نخورد و نپوشد
برخلاف آنچه زعم یهودست و در تفسیر ماوردی گفته که صمد کسیست که هر چه خواهد کند و در
عیون المعانی از امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه نقل کرده که صمد آنست که
عقلها از اطلاع بر کیفیت او نا امید باشند و از امام محمد باقر علیه السلام مرویست که پدرم
زین العابدین از پدر خود حسین بن علی روایت کرده که صمد آنست که در سودد او بنهایت
رسیده باشد صمد آنست که لم یزل و لا یزال باشد صمد آنست که او را جوفی نباشد صمد آنست که
نخورد و نیاشامد صمد آنست که خواب نکند یعنی زنده که او را احتیاج باین صفات نباشد
صمد سید مطاعیست و فوق او آمری و ناهی نباشد و از محمد حنیفه نقل فرموده که صمد قایم
بنفس است و غنی بالذات از غیر خود و متعالی از کون و فساد و غیر موصوف بنظایر
و امثال او از علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام پرسیدند که صمد چیست فرمود که
صمد آنست که او را شریکی نباشد و در رنج نیفکند او را نگهداشتن چیزی و پنهان نباشد
از و چیزی و از وهب نقلست که صمد آنست که چون اراده وجود چیزی نماید بلفظ کن
ایجاد آن کند و ابداع اشیا کند آنرا و بیافریند با ضد و اشکال و ازواج مختلفه و منفرد
بوحدت باشد و او را ضدی و شکلی و مثلی و ندی نباشد از امام جعفر علیه السلام معنی
صمدیت پرسیدند تفسیر صمد آنست که بعد از آن فرماید که لم یلد نزاد یعنی بیرون نیامد
از و چیزی کثیف که آن ولدست و سایر اشیای کثیفه که از مخلوق بیرون می آید نه چیزی
لطیف که چون نفس و منبعث نشد از و عوارض چون سنه و نوم و فطرت و غم و حزن

وبهجت وضحک وبکا وخوف ورجا ورغبت وساهت وجوع وشبع وغیر آن یعنی
متعالی ست ازانکه متولد شود وبیرون آید از واشیای کثیفه ولطیفه **وَلَمْ يُولَدْ**
وزاده نشد یعنی بیرون نیامد از چیزی چنانکه اجزای کثیفه بیرون می آید از عناصر خود
یعنی مانند حصول حیوان از حیوان ونبات از ارض ومیاه واثمار از اشجار چنانکه اشیای
لطیفه که از مرکز خود بیرون می آیند چون بصر از عین وسمع از اذن وشم از انف وذوق
از فم وکلام از لسان ومعرفت وتمیز از قلب ونار از حجر بلکه او صمدیست که لا من شی
ولا فی شی ولا علی شی مبدع اشیا ومنشی امور بقدرت ومفنی آن بمشیت ومبقی آن بمصلحت
وَلَمْ يَكُنْ لَهُ ونیست ونبوده مر اورا **كُفُوًا** همتا ومماثل **أَحَدٌ** هیچکس یعنی اورا
مثلی ونظیری وشبهی در ذات وصفات نیست بعد ازان فرمود که صمد آنکس ست
منعوت شد بدین برانکه لم یلد رد جماعتی ست که گفتند عزیر ومسیح پسران خدایند ولم یولد
رد نصاری است که گفتند مسیح خدایست ولم یکن له کفوا احد رد مجوسی ومشرکان که
میگفتند اورا شریک وانباز هست وگویند کفو بمعنی صاحبه ست یعنی اورا زنی نیست که ازو
ولد بیارد وچه ولد بدون زوجه نمی باشد وتسمیه کفو بجهت آنست که او کفو زوج ست گفته اند که
نزد معطله عالم را صانعی نیست وفلاسفه برآنند که اورا صانعی هست اما نام وصفت نیست
ومذهب ثنویان آنست که شریک دارد ومعتقد مشبهه آنست که مانند مخلوق ست ویهود
وترسا گویند اورا زن وفرزند ست واعتقاد مغان چنانست که کفو دارد چون بنده مومن
گفت که هو از تعطیل بیزار شد وچون گفت الله از گفتار فلاسفه خبر الگشت وچون گفت احد
از روش ثنویه برات نمود وچون بر زبان راند که الله الصمد از مذهب مشبهه دور شد وچون
لم یلد ولم یولد قرأت نمود از یهود وترسا بیزاری کرد وچون ولم یکن له کفوا احد گفت

از معتقد

از معتقد مغان مبرا شد وباقی اسرار ونکات سخنان اهل تحقیق درین سوره
حواله بمنهج الصادقین ست **سورة الفلق خمس آیات وهی مکیة** در حدیث نبوی صلعم
مذکورست که هرکه قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس بخواند چنان
باشد که جمیع کتبی که حق تعالی بر انبیا نازل کرده اند قرأت نموده ومسلم در صحیح خود
از عقبه بن عامر روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم فرمود که چند آیت برمن
نازل شده که هرگز مثل آن نازل نشده بود گفتند کدام ست فرمود معوذتین ونیز
عقبه نقل کرده که پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم بمن گفت ای عقبه ترا تعلیم دو سوره کنم که
آن افضل قرآنند گفتم بلی یا رسول الله پس آنحضرت معوذتین را تعلیم من داد بعد ازان
آنرا در نماز بامداد میخواند ومیگفت این را در محل خسپیدن وبرخاستن میخوان وابوجعفر
علیه السلام فرمود که هرکه در نماز وتر معوذتین وقل هو الله احد بخواند اورا گویند ای بنده
خدا بشارت باد ترا که حق تعالی نماز وترترا قبول فرموده وبدانکه حق تعالی ذم اعدای
رسول نمود در سورهٔ تبت وبعد ازان ذکر توحید کرد در سورهٔ اخلاص در عقب آن
رسول را امر فرمود با ستعاذهٔ از مشرکان ساحر وحاسد وسایر فسقهٔ جن وانس
و در سبب نزول این دو سوره آورده اند که کودکی از یهود در خدمت رسول صلعم
مشغول بود دختران لبید بن اعصم یهودی ازان کودک بمبالغه بسیار مقداری از شانه
سر آنحضرت ودندانه چند از مشط وی بستدند وبنام آنحضرت بر رسنی سحر کرده
در پوست طلع خرما نهادند ودر چاه زروان بزیر سنگی پنهان کردند وآنحضرت بجهت آن
بیمار گشت وجبرئیل سید انام علیه السلام را ازین خبر کرد آنحضرت امیر المومنین وزبیر
وعمار را امر فرمود تا آن آب چاه را بکشیدند وسنگ را برداشتند وآن پوست را

بیرون آوردند از زیر آن چاه یازده گره بران موی زده بودند حق تعالی معوذتین را
فرستاد که یازده آیت است جبرئیل علیه السلام که قرائت میفرمود بهر آیتی عقده از آن
رسن کشوده میشد و در روایتی دیگر آمده که لبید بن عاصم بر آنحضرت سحر کرد و در چاه
بنی ازریق پنهان کرد و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بجهت آن بیمار شد حق تعالی دو فرشته را
فرستاد نزد آنحضرت و وی در خواب بود یکی بر بالین مبارک او نشست و یکی
پایین وی او را ازین خبر دادند و آنحضرت امیر المومنین را فرستاد و آنرا بیرون آورد
جبرئیل علیه السلام معوذتین را برو خواند و آن سحر باطل شد و رسول صلی الله علیه وآله وسلم
خفتی یافت بهچنانکه کسی از بند خلاص شود و مذهب حق آنست که سحر در آنحضرت اصلا
اثر نکرد و جبرئیل او را ازین فعل قبیح اخبار نمود بجهت آنکه تا معجزه وی باشد و همه علمای
امامیه برآنند و بعد ازان این دو سوره آورد که بسم الله الرحمن الرحیم
قل اعوذ بگو ای محمد که پناه میگیرم برب الفلق ۝ بآفریدگار سفیده دم که ظلمت
شب را زایل میگرداند من شر ما خلق ۝ از بدی آنچه آفریده است از موذیات
جن و انس و سباع و بهایم یعنی از بدی آنچیز که مکلفان میکنند از معاصی و مآثم و اضرار
بعضی ببعضی از ظلم و بغی و قتل و ضرب و ستم و غیر آن از بدی آنچه غیر از مکلفان
میکنند مانند اکل و نهش و لدغ و عض که از سباع و حشرات و بهایم صادر میشود از غیر
هدم و غرق و حرق و تردی و سمیت نباتات و معادن و غیر آن ومن شر غاسق
و از بدی شب تاریک اذا وقب ۝ چون در آید تاریکی آن در هر چیزی و بهمه آنها فرا رسد
و گویند مراد بغاسق مار سیاه است یعنی از شر مار سیاه و زدن و نیش رسانیدن او
و گفته اند غاسق هر چیزیست که هجوم کند بضرر رسانیدن در هر وقتی که باشد ومن

شر النفاثات و از شر دمندگان یعنی زنان که کلمات سحر میگویند و میدمند
فی العقد ۝ در گرهها یعنی دختران لبید و یا مراد نفوس جماعات نفاثه که رقیه
میخوانند در گرهها میدمند و بباید دانست که بمذهب حق سحر را تاثیری و ضرری که بسبب
ظاهر عارض میشود یا بسبب اطعام شمار ضار است یا شق آن یا اشمام آن و یا بسبب
اعتقاد کردن با تاثیر آن که موجب تشویش خاطر و اضطراب قلب میشود مراد
از استعاذه از شر نفاثات یا استعاذه است از عمل ایشان که آن صفت سحر است
و یا از اثم ایشان در آن و یا استعاذه از فتنه ایشان مردمان را بسحر خود و بخداع باطل
و فریب دادن و در وهم انداختن ایشان مردمان عوام را از نفع خیر و شر آن و تصدیق
جهال بر قول باطل ایشان را و تعظیم کردن آنها را باین عمل و توهم کردن بآنکه ایشان
مسخر جن اند و عالم بعلوم غیب و این موجب ضرر و فساد است در دین اسلام و بجهت
این حق تعالی امر فرمود بتعوذ از شر ایشان ومن شر حاسد و از شر حسد برنده
اذا حسد ۝ چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل کند چه اگر آنرا مخفی دارد
ضرر آن جز بوی عاید نیست که مغموم شدن اوست بسرور محسود و تخصیص این صفت
از میان انواع شرور بجهت آنست که آن عمده است در اضرار انسان بلکه حیوان بغیر خود
و ختم شرور باین صفت دال است بر آنکه حسد بدترین صفات رذیله است چنانکه از ابن
عباس مرویست که اگر در عالم بدتر از شر حسود چیزی بودی حق تعالی این سوره را
بآن ختم کردی و اول خطیئه که در آسمان واقع شد حسد ابلیس بود بر آدم علیه السلام
و نخستین گناهی که در زمین صادر گشت حسد قابیل بود بهابیل و گویند مراد شر نفس حاسد
و عین اوست چه چشم زخم اثر کلی دارد چنانکه مشهور و معروفست و شمه ازین در

سوره بوده مذکور شد و در روایت آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باین
دو سوره تعویذ حسن و حسین میفرماید سورة الناس ست آیات و هی مکیه
فضیل بن یسار روایت کرده که از ابو جعفر علیه السلام شنیدم که سید عالم صلعم را
مرض و وجع شدید عارض شد جبرئیل و میکائیل نزد وی آمدند و جبرئیل بر بالین
وی نشست و میکائیل بر پایش جبرئیل تعویذ کرد بقل اعوذ برب الفلق
و میکائیل بقل اعوذ برب الناس وی از آن مرض و وجع خلاص شد و خبر
از ابو عبد الله علیه السلام نیز روایت کرده که جبرئیل نزد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد
و آنحضرت متشکی بود از مرض پس وی را رقیه نمود بمعوذتین و قل هو الله احد
بعد از آن گفت بسم الله ارقیک والله یشفیک من کل داء یوذیک خذها فلتهنیک
بدانکه چون استعاذه در سوره متقدمه از مضار بدنیه بود که اعم از انسان و غیر
انسانست و استعاذه درین سوره از ضراری که عارض نفوس بشریه میشود
و مخصوص بآن از این جهت تعمیم اضافت نمود و اینجا تخصیص آن نمود بانسان
و فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم
قل اعوذ بگوای محمد پناه میگیرم برب الناس پروردگار آدمیان که مالک
امور ایشانست و مدبر و منشی ایشان و مستحق عبادت ایشان ملک الناس
پادشاه آدمیان اله الناس معبود مردمان درین نظم دلالتی است که انکه او سجاد
حق است باعاده قادر ... واشعار بر مراتب ناظر در معارف
چه ناظر اولا علم بربت خود حاصل میکند بتوسط انجم می بیند ... با
و ثانیا منتقل میشود در نظر تا آنکه متیقن میشود که او غنی است از ...

هر چیزی که هست مملوک اوست و مصارف امر هر شی از وست و ثالثا
استدلال میکند بآن برآنکه او مستحق عبادتست نه غیر او و تکریر ناس بجهت آنست که
اظهار آن از مزید بیانست و اشارت بشرف انسان و تخصیص رب بناس بجهت آنست که
استعاذه از کسی است که از شر موسوس است و در صدور انسان که بگو پناه میگیرم
بربوبیت و ملکیت و الهیت خدائی که معبود مردمان است من شر الوسواس
از شر دیو وسوسه کننده مردمان پروردگار ایشان که مالک امور ایشان است
و معبود و اله ایشان همچنانکه بعضی از عبید که چون بامری عظیم گرفتار میشوند
استعانه میکنند بمولی و مخدوم و والی امر خود و وسواس است در تقدیر ...
وسواس یعنی از شر دیوی که خداوند وسوسه است الخناس بازپس رونده
پنهان شونده وقتی که یاد خدا کنند یعنی عادت او آنست که چون بنده خدا را
یاد کند وی باز پس رود و بگریزد و چون آدمی از ذکر حق غافل شود بوسوسه
باز آید الذی یوسوس آن وسوسه کننده و پنهان شونده در وقت یاد خدا
آنکس است که وسوسه میکند فی صدور الناس در سینهای مردمان وقتی که
از ذکر خدا غافل میشوند در خبر است که عیسی علیه السلام از حق تعالی درخواست
تا ... شیطان در فرزندان آدم بوی نماید حق تعالی وی را اطلاع داد و شیطان را
دید در ... آدمی که سرش مانند سر مار بود هر گاه که آن بنده ذکر خدا میکرد
سر در ... میکشید و پنهان میشد و میگریخت و چون از ذکر خدا غافل میشد و دل
او ... لقمه در دهن میگرفت من الجنة و الناس بیان الذی است
یعنی آنکس که وسوسه میکند از پری و آدمی است یعنی شیطان بر دو نوع است جنی و انسی کقوله تعالی

شیطان الانس والجن ومراد بشیاطین انس اهل کفر واضلال اند که مردمان را بر کفر و ضلالت

میدارند و بتسویلات بصورت مناصح ایشان را گمراه میسازند و در بعضی تفاسیر آمده که لفظ

ناس که درین سوره پنج نوبت واقع شده اگرچه بحسب ظاهر تکرار مینماید اما بحسب معنی مکرر نیست

چه مراد باول اطفال اند و معنی ربوبیت دالست بران و بثانی جوانان و لفظ ملک که دلیل آنست

بقهر و سیاست مشیر است بران و بثالث پیران و اسم آله که مشعر است بطاعت و عبادت جنبی آن

بران و برابع صالحان که موسوسه مولع است باغوای ایشان و بخ

بر معوذ منه دلالت میکند بران و بدانکه در افتتاح کلام الهی بحرف با و باختتام آن بحرف سین

سری عزیز و نکته عجیب و غریب است چه هر آینه این هر دو حرف نزد ترکیب بس است و عرب میگوید

بسک بمعنی حسبک پس معنی آنست که حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الطرفین یعنی کافیست

ترا بهر دو جهان آنچه بتو عطا کرده ایم از میان این دو حرف یعنی قرآن کفایت است

و مومنه در تحصیل مرادات دنیویه و اخرویه بحسب تلاوت آن و توجه بآن و اشتغال بمطالعه آن

و عمل بمامور و منهی آن و از نوادر اتفاقات آنست که این دو حرف در لغت فارسی هم بمعنی حسب است

یعنی بسند و حکیم سنائی درین باب گفته بیت اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین یعنی اندر ره دین

رهبر تو قرآن بس حسبنا الله نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر و الیه المرجع والمآب

قد کان الفراغ من تسوید هذا الکتاب المتین المبین المسمی بخلاصة منهج الصادقین

علی ید احوج المحتاجین الی رحمة الله شیخ حبیب الله فی یوم الاربعا الرابع عشر

شهر جمادی الاول سنه سبع و ثمانین بعد الالف

من هجرة النبویه صلی الله علیه و آله

اللهم اغفر لنا سیئاتنا و تجاوز عن خطیاتنا واعف عنا واهدنا واحشرنا فی زمرة التابعین